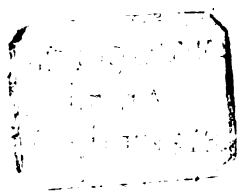


Georg Konrad
Buchbindermeister
München



هوالمعین

ترجمه صاحب پندالشیخ فریدالدین محمد بن
ابراہیم العطار قدس سرہ بقلم اسعد الفقیر

اول تعطیر ساز کام اتقان و انوار انداز بزم عرفان حضرت تریبک جوهر
وجودی اعمال نیشا بوردن کد کن نام کندده بشیوز اون اوج سنه
هجریه سی شعبانده زیور صد فحمة عالم شهود اولشدر و علی قول
همد انیدر * فاتحه حالنده پدرینک روشی اوزره عطار و خواجه
بازار یسار ایکن توفیق باری یاری اولوب ناکاه صورتده دیوانه
بلکه طریق تخر دده فرزانه بر مردا کاه پیشکاه دکانه کلوب
اشک ریزان و تلهف کان صغیه صغیه نظر وآه جانکاه ایله ذات
عطاری دیدہ تصرفه مظهر ایدر حضرت عار اول دیوانه
هشیار کردارک حالنی کورد کده ای درویش بو نظر تحسیرک سببی ندر
صاوش کیت و بزی کار و کسبزه ترک ایت دید کده اول آکاه
ارشاد پناه ای خواجه بن انجیق مالک یک خرقة و بازار بر مرد
سنبکبارم شمدی بو بازار دن کیدرم لکن سن بو قدر احوال و اتقال
ومان و ملال ایله هنکام ارتحالده نه کونه تدبیر ایدر سک دوشک طاشک
همان قالدربه باق دوشکده کی طاشک دید کده حضرت شیخ اول
مجنوب آلهینک بو سخن جانکد ازندن پردرد و متأثر و التهاب عشق
وسوز تنور دلنده پیدا و ظاهر اوله رق اشبو قصه پر حصه بادی
کسب عرفانی و بوی فنا رسیده دماغ جانی اولد قده * بوی ازهار
فنا قبلدی دماغم یغما * کندی سرمایہ عطار امان نواسون بو *
دیرک رأس المال دکانی بر باد داده یغما و ترک کار و کسب ماسوی
ایدوب اول عصرده محقق عارفان و منور چشم روشندلان اولان
رکن الدین اکاف حضرت تریبک صومعه ارشاد لینه رومال و دست
کرامت پوستلرندن اخذ اناجیله صافی البال اولوب چند سال در دانه
وجودین تسلیم سبحة الابرار درویشان پیر و فانوس دل خلوص
مائوسلرین اشغال فتیه توجهله تنویر ایدوب بعده زیارت بیت
الله الحرامه شد رحال و سفر و حضرده خلی کلین صحبیه
اکتساب کمال ایتد کد نصکره یکرمی طقوز سنه نیشا بوردده

وسکسان

وسکسان لش یل شهر شاد یاخده درگاه ارای جمع خاطر عاظم
 و مو قد سمع عرفان لمع نوادر و آخر عمر نده صدر عزت پدیده نشسته
 و در صحبت روی غیردن بسته اولوب هزاران نگار اسرار بحله گاه
 حافظه سنده خلوت ساز و شبستان عرفانده عروسان حقایق
 و دقایق محرم راز اولدیغی حالده تألیف و عبادنه مشغول و نفحات
 قدسیه ایله مشمول ایکن آخر فتنه جنکیریه ظهوری خلای طوطی
 روح مبارکی قفس تنده ملول و شکرستان وصال آرزوسی بال صفا
 اشتیاقنه لذت بخش حلول اولوب دست غدر مغول ایله التیوز اون
 طقوز و بایکرمی بدی یاخود اوتوز ایکی و علی قول بکرمی طقوز جادی
 الاخره سنک اوننده شوکیفته شهید یعنی حضرت شیخ برتاتار
 خداده اسیر و رقبه رضاسی بند زنجیر قضای رب قدیر اولغله هر چند
 اول بدر فک و لایقی هاله قید اسردن بیک اتون ایله تخلصه مشتری
 بولمش ایسه ده بن بوندن زیاده بها دکر بر پیر معتبرم صاقل صاتم
 دیوب اولخلالده بر شخص آخر یو پیری بر طوبه صمانه بکاسار تمسک
 دیو خریدار اولدقه اشته بهامی بولدم همان ال صات دیجک اول
 مغول غضبناک و فی الحال شمیر جور سمریله خون ناحق اغشته خاک
 و بعض محبانی بدیله نفس رحمت نقشی خارج شهر شاد یاخده
 بازار کان نام محله واقع مرقدا نوار مرصده رسید اولشدر * بعد زمان
 صدر شعر او عرفا و وزیر حسین بقرار میرعلیشیرنویای تربه حضرت
 شیخی تعمیر و مجددا عمارت احیاسیله فقراسنی دلسیرایتدیکی بعض
 تواریمده مسنوردر * مترجم مشارالیه صبت سجال التهدیات علیه
 بحر زار شریعت و عمان بیکران طریقت مرتبه عرفانی والا و منهل
 العنب مشربی صفا آرا نطق و گفتاری واردات غیبی اوله رق
 نازبانة اهل سلوک و تجرید و مؤلفات عالی طبقاتی نماینده ره توحیددر
 مشویات شریفه سندن بشقه فرق بیک بینی مشتمل دیوان شعری
 اولوب از انجمله اون ایکی ربیک رباعی و کتب طریقتدن
 تذکره اولیا تألیف ایلشدر اخوان الصفا و غیر یلری کی بعض
 رسائل قلم تصنیفلرینه منسوب و مشویاتندن * اسرار نامه *
 الهی نامه * مصیبت نامه * جواهر نامه * و صبیث نامه * مختار نامه

منطق الطیر * بلبل نامه * کل وهرمز * شتر نامه * واشبویند
 منظومه لری مشهور مأخذ اهل قلوبدر * نظماً قرق عدد کتاب
 کشیده کلک مستطابری اولش ایسه ده ذکر اولن انلردن
 ماعداسی ضیا عکرده دست روزگار اولدینی منقولدر
 * خاتمه حالنده ترك اشعار واشبوایی رباعی ایله طی طومار
 گفتار ایتشد ر * رباعی * هر چیز که آن برای ما خواهد بود *
 ان چیز همه بلای ما خواهد بود * چون تفرقه در بقای ما خواهد
 بود * جمعیت ما فسای ما خواهد بود * دیگر * مرغی
 بودم پریده از عالم راز * تا بو که برم زشب صیدی
 بفراز * چون هیچ کسی نیاقتم محرم راز *
 زان در که درامدم برون
 رقم باز

ترجمه شیخ اسماعیل حق قدس سره نیر بکک شکسته زبان اسعد الفقیر

اول ذوالجناحین علوم ظاهره و باطنه و مجمع النهرین معارف بارزّه
 و کامنه حضرت تلمیذ پدربخیر مظهرری استانبولده کائن افسرای
 محله سی سکا نندن مصطفی نام بر مرد صلاح ارتسام اولوب حریق
 کبیر وقوعندن ناشی اثابله خانه سی سوزان و کاخ انتظامی اساسندن
 ویران اولغله فیض حق طلب وجست و جوی قسمت رب داعیه سبله
 متوجه جهت هجرت واجله رجال جلونیه دن آت بازاری دیتدیکله
 معروف السید الشیخ فضلی الهی عثمان افندی قدس سره
 حضرت تلمیذک اول هنسکامده جای ارشاد لری اولان روم ایلی
 قصبای تندن ایدوسده منزل ارای اقامت اولمشیدی * حضرت حقیقک
 وجود بدری الشهودی سنین هجریه علی صاحبها افضل الصلوة
 والتعیه دن بیسک التمش اوج سنه سن ذی القعدة سی اوائلنده
 برروز فیروز یکشنبیه قصبه مر قومه ده طالع و پرتومهدی ایله
 افق میلادی انوار لایع اولوب کودک سه ساله ایکن بادالت پدر
 اول شمس سماء عرفانک نظر اکسیر اثر لینه مظهر واققباس نور
 توجهر ایله

نو چهاربله قرص مه استعدادی ضیا کسٹر و سنلری رسیده
 اس عشرات وعشرایات حسنات اولدقده مرشد مشار الیهک
 اقدم خلفا واکرم اقرباسندن عبدالباقی افتدینسک محبۀ ادرنه ده
 کائن زاویۀ تربیه لرنده ارسال محاسنه قدر تعلیم قرآن کریم و کتابت
 وبعض مقدمات علوم عربیه بی قرائت ایتد کدنصکره اول عصرده
 مدینه قلبه دن استنبوله هجرت و آت بازاری سمته ده واقع جامعی
 تدریس و مشیختلریله همرنک جنت ایدن مرشد مشار الیه حضرت تلمیذک
 درگاه ارشاد پناهلرینه مالیده روی استرشاد و اخذ انابتله داخل
 سلسلۀ مریدان پاک نهاد اولوب درس و دورینه حاضر واکنسان
 مقامات و نوادر ایدرک چوقی یکمدن * یکرمی یاشندن تجاوز ایکن
 استعداد خدا داد الیه مأذون بالارشاد و امر شیخ الیه محروسه
 بروسده سجادۀ نشین نشر طریقت و علوم شتاده تألیفات رایقه
 و تصنیفات فائعه به بالفیض الالهی وضع قلم ککبت ایدوب بعده
 اون سنه قدر مدینه اسکو بده تربیه قلوب و پیر شیخ اکبر تلمیذی
 منقاسی اولان ماغوسه ده زیارت و اخذ انواع فیوضات و برکتد نصکره
 ینه محروسه مزبوره به عودتله افاده مغویه و لفظیه به مداومت
 بعده ایکی دفعه اجرای فریضۀ غزا و ایکی کره زیارت یت خدا
 ایتد کدنصکره با اشارت مغویه بیکوز اوتوز سنه سی اهل و
 اولادله دمشق الشامی عزیمت و اوچ سنه قدر مکث و اقامت ایدوب
 بعد ذامدینه اسکداره کلوب براز مدت کوشه نشین ازوا و خلوت
 اولدق د نصکره باسوق مغوی ینه محروسه بروسه جانبنه سائق
 مطبۀ نقل و حرکت و دائرۀ قدیمه لرنده مرکز نشین ارشاد و عبادت
 اولوب بیکوز اوتوز بشده باتنبیه مغوی خیر الوری جامع
 محمدی الیه مسمی و حالا مطاف قدسیان و جای اجابت
 دعای زائران و مسافران اولان معبد لطیف و خاتناه منینی بنا
 و درون نور نمونده خاکی اکثر ساینه جیهه سا اولان مرده دلای
 همت مرشدانه لریله احیا ایدوب تألیف البی و تصنیف لطیفله
 گذارنده ابام ایکن یسک یوز اوتوز یدی سالی عزم عالم وصال
 ایدوب جامع مذکورک محرابی طرفده واقع خطیره سنده دفین

خاك پاك تربت اولمشلردر * دوالی دوره دن بروسه لی هادی
 مرحومك ارتحالریسه یازدقلری * حق حق دیوب عزم ایلدی
 حق افندی جنه * تاریخ متینی سنك مزار باهر الانوارینه نقش
 اولمشدر عزیز سالف 'تحریر' علی روجه نقدیسات الملك لقدير
 كلام صفتنه مظهر وحق بو کیم نظما ونثرا تحریراتی همرنك درر
 جامی روم وجامع شتات علومدر سلسله جلوتیه سنددرشته بند
 تحریر اولدقلری اوزره یوزدن متجاوز مؤلفانه موفق وکتابه دخی
 نیچه نسخ وجماع تحریریه مظهر لطف حق اولوب (ازجمله اوج
 مجلد کبر) روح البیان نام تفسیر، ویضاویتك جزء بناء تفسیرینه
 حاشیه سی) (وشرح حدیث اربعین) (واصول حدیث دن نخبه الفکر
 (وكتاب الخطاب) (وكتاب النجاة) (وكتاب کبر) (ونقد الحال) (وكتاب
 الحق الصریح والكشف الصحيح) (وكتاب النتیجه) (وشرح المحمدیه
 (وشرح المنوی) (وواردات کبری) (وشرح الکبائر) (وپند عطار اوزره
 اشبوش شرح لطیف) (وتحفه خاکیه) (وتحفه رجبیه) (وتحفه خلیلیه
 وتحفه اسمعیلیه) (وشرح تفسیر الفاتحه) (وتمام الفیض) (وكتاب الذکر
 والشرف) (ووسيلة المرام) (وطاشکبری زاده مرحومك فن آداب
 مناظره دن رساله سی اوزره شرح) و سائر لری کبی که معلوم انام
 اولدیغی اوزره کیمنی لسان عربی ایله تحریر و کیمنی زبان ترکی ایله
 تقریر یورمشلردر معانی دقیقه اهل حال ورموزات رقیقه ارباب
 بالی حاوی نعوت والهیات و سائر اشعار تجلیات آتائی اون بیکدن
 ازید اولدیغی مشهور و مشهور و جایزه تحریر یوردهش اولدقلری
 مکتوبات عربیه و ترکیه سی حقا که استادانه اولدیغی مسلم جهوردرد
 کندندن صکره نجل نجللاری شیخ بهاء الدین افندی بالاستحقاق
 جانشین ارشاد لری اولوب لکن چوق کچمه دن وفات یعنی بیکوز
 اونوز سکرز سند سی عزم جنات عالیات ایدوب والد خاندانجامد لری
 جنبه دفن اولمشدر انلردخی قیامت و فیوضات استیاس
 سخن ساز و سخن شناس ایدی قدس الله تعالی

سرهم و افاض
 علینا برهم

* فهرست پند *

۰۰۳	بیان جد و ثناء حق سبحانه	۳۲۲	صفت مدبری
	و تعالی	۳۲۸	بیان صفت دانش
۰۵۰	نعت سید المرسلین صلی الله	۳۴۰	بیان صفت ناجس
	علیه وسلم	۳۴۶	بیان صفت شکر
۰۵۶	مدح اصحاب کربین رضوان	۳۶۱	صفت خاموشی و سخاوت
	الله علیهم اجمعین	۳۶۸	اخلاق چند ی که چند
۰۶۷	مناقب ائمه دین رحیم		ازان حاصل و ظاهر
	الله تعالی		آید
۰۷۹	مناجات قاضی الحاجات	۳۷۵	دشمن داشتن و وام
۰۹۴	نکوهش نفس اماره		کردن
۱۲۶	بیان عمل خالص	۳۸۱	بیان حق والدین و فرض
۱۳۶	بیان آنکه پادشاهان را زیان		آوردن
	دارد	۳۸۴	بیان ترابند عمر
۱۴۴	بیان اخلاق حیده	۳۸۷	بیان نقصان عمر
۱۵۲	بیان چارچیز که در خطر	۴۱۶	بیان تنبیهات اخیری
	است	۴۳۱	بیان احترام از
۱۶۹	بیان اسباب عاقبت		دشمنان
۱۹۴	صفت درویشی و حب	۴۳۹	بیان صفت خواری
	درویشان	۴۴۶	صفت بار موافق
۲۰۵	صفت بد بختی	۴۵۷	بیان اهل سعادت
۲۱۲	صفت ریاضت	۴۶۰	بیان رستکاری
۲۲۱	بیان مجاهده نفس	۴۶۴	صفت صدق و امانت
۲۶۰	بیان ترك زینت		و سخا
۲۶۹	بیان نشان ابلهان	۴۶۹	صفت ترك خشم و قهر
۲۷۵	بیان عاقبت	۴۷۳	بیان بی وفای جهان
۲۸۴	علامت عقل و دانش	۴۷۸	صفت معرفت حق
۲۹۱	بیان دستکاری	۴۹۴	صفت ورع
۲۹۷	صفت ذکر الله تعالی عزوجل	۵۰۱	صفت شرف خدمت

۶۰۲	بیان فوائد صبر	۵۰۸	اکرام مهمان
۶۰۸	بیان نجرید	۵۲۱	علامت‌های احسان
	و تفرید	۵۲۷	صفت شفی
۶۳۶	بیان ریابت	۵۳۱	صفت بخیل
	مهمان	۵۳۳	بیان حاجت خواستن
۶۳۸	بیان فضیلت صدقه	۵۳۵	صفت سخت دل
۶۴۲	بیان کرامت‌های حق	۵۳۸	صفت قناعت
	عز وجل	۵۵۱	فضل سخا
۶۴۵	بیان آنکه دوستی را	۵۵۷	افعال شیطانی
	نماید	۵۶۰	صفت متافق
۶۵۹	بیان صله رحم	۵۶۴	علامت اهل تقوی
۶۶۲	بیان مردی و فتوت	۵۶۵	بیان شکر نعم
۶۶۶	بیان فقر کوید	۵۶۸	فضیلت صدقه
۶۶۹	بیان انبیا از غفلت	۵۷۷	بیان نصایح

1. The first part of the document discusses the importance of maintaining accurate records of all transactions and the role of the auditor in ensuring the integrity of the financial statements. It emphasizes the need for transparency and accountability in the reporting process.

2. The second part of the document outlines the various methods and techniques used by auditors to verify the accuracy of the data. This includes a detailed examination of the internal controls and the implementation of various sampling techniques to ensure that the sample is representative of the entire population.

3. The third part of the document discusses the challenges faced by auditors in the current business environment, particularly in the context of digitalization and the increasing complexity of financial transactions. It highlights the need for continuous professional development and the adoption of new technologies to enhance the audit process.

4. The fourth part of the document provides a comprehensive overview of the audit process, from the initial planning and risk assessment to the final reporting and communication with the stakeholders. It details the various steps involved in the audit cycle and the importance of maintaining a clear and concise audit trail throughout the process.

5. The fifth part of the document discusses the ethical considerations that govern the audit profession, including the principles of independence, objectivity, and integrity. It emphasizes the auditor's responsibility to the public and the need to maintain the highest standards of professional conduct at all times.

6. The sixth part of the document provides a detailed analysis of the various types of audit opinions that can be issued, ranging from unqualified to qualified and disclaimed. It explains the circumstances under which each type of opinion is appropriate and the implications of each for the users of the financial statements.

7. The seventh part of the document discusses the role of the auditor in the broader context of corporate governance and the importance of the audit function in ensuring the long-term sustainability and success of the organization. It highlights the auditor's role as a key stakeholder in the corporate ecosystem and the need for a strong and effective audit committee.

8. The eighth part of the document provides a detailed overview of the various regulatory frameworks that govern the audit profession, including the International Standards on Auditing (ISA) and the various national standards that have been developed based on these principles. It discusses the importance of compliance with these standards and the consequences of non-compliance.

9. The ninth part of the document discusses the various challenges and opportunities facing the audit profession in the future, particularly in the context of the increasing use of artificial intelligence and data analytics in the audit process. It highlights the need for the profession to embrace change and innovation to remain relevant and effective in the 21st century.

10. The tenth part of the document provides a concluding summary of the key points discussed throughout the document, emphasizing the importance of the audit function in ensuring the integrity and reliability of the financial statements and the role of the auditor as a key stakeholder in the corporate ecosystem.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

* حبیبی حد آن خدای باکرا * بی لفظی ادات نفیدر که جامده
داخل اولور بی هنر کی تنکم نالفظی مشتقه داخل اوو رناینا کبی که
کور میچی یعنی اعمادر (و بی حد محذوف اولان که رابطه سببیه جده
صفتدر جد که بی حد است دیمکدر لسان عربده آندن الحمد الفیر المثناهی
ایله تعبیر اولنور یو خسه جدک اضافت بیانیه سی دکلدر که آندن لسان
مذکور ده الحمد الذی هو غیر مثناه ایله تعبیر اولنور تنکم اصطلاح
فرسدن بی خبر اولنور و هم ایدر لر (زیرا بولسانده مرد جو مرد دیر
مرد که جو مردست دیمکدر و لکن رابطه اولان که لفظی تخفیف حذف
اولنور) تنکم زید قائم صلنده زید هو قائم ایدی که هو نسبت حکمیه نک
رابطه سیدر صکره لفظدن حذف اولنوب قائم نمونده مشترقندی و که
رابطه سنک حذفی فار سیده بسیار در (حتی کتاب بوستان اولنده) بنام
خداوند جان آفرین (نظمند جان آفرین دخی خداونده وجه مذکور
اوزره صفتدر یو خسه اضافت بیانیه دکلدر) ان او دیمکدر که هو کی
ضمیر غائب مفرد در آنان جمع اولوب آنلر دیمک اولدیغی کبی (و این
اسم اشارتیر که بو و شود دیمکدر اینان جمعدر که بونلر و شونلر معناسنه در

ولکن

ولکن لغات فرسده مسامحه ایدوب آن اول معناسنه اسم اشارتند
دیدکاری وجیه دکلدرز برا لغت عربیده هوابله ذانک فرق اولدیغی
کبی فارسیده دخی آن ابله این میاننده فرق ظاهر در (خدای یابله
ویاسز همای وهما و امثالی کبی واجب الوجودک علم خاصی در اصلی
خود آبنده در وجودی کندی ذاتندن معناسنه که غیریدن مستفاد
دکلدر (وجود ممکن کبی زیر وجود ممکن مرجعی وجود واجبدر
انکچون ممکنه هالک و باطل و حقه حی و باقی دندلی (پس حقندن غیریه
خدا دتلز مکرکه معنای لغویسی جهنبه اولاکه کندی کلیمی دیمکدر
ولکن مرجو حدرز برا اعتبار عرفه در ولی به نبی اطلاق ایتک کبی که
حقندن خبر و بریحی معناسنه در (فاما عرفده نبی وساطت ملک ابله صاحب
الوحیه دیرل ولی ده ایسه بومعنی مفقود در (و ترک تنکری دید و کنه
عرب الله و اهل فرس خدا و روم اثبا و ارمنی اصفاح و افرنج کر بطور
وحش واق دیرکه بوالفاظ مختلفه ده مقصود معنای واحد در عنب
و انکور و اوزم کبی (چونکه خدا علم خاصدر بوجهندن آن لفظنک مرجع
و مشار الیهی شعبین اولور هو الله ده (هو کبی و ما بعدنده اولان اوصافی دخی
فی کل تمیز ابله تمیز ایلر (از جمله پاک لفظیدر که عرب اندن طاهر و ترک
آری و محصل ابله تعبیر ایدر (و حقه طهارتی عیب و نقص اندن میراووهم
و خیال و عقله کجایشدن معر اولد یغیدر تنکم سبوح و قدوس لفظلری
مذکورده دالدر ولکن حق تعالی بی اوصاف امکایه دن تبره ایتک و هم
خلقندن ناشیدر و الاحق تعالی قدس ذاتی ابله مقدسدر تنکم کله
نو حیدده اولان نبی و اثبات دخی بویه در و الا فی نفس الامر شریک
حق معتددر (پس نبی و اثبات اعتباری در که متوهمک توهمنه داتردر
(و خدای لفظی پاکه مضاف دکلدر بلکه بودخی ماقبلی کبیدر (یعنی
پاک خدایه که رابطه مسبله صفتدر و آخرنده اولان را ادات مخصوصدر
تنکیم دیرلر این شعر فلان راست یعنی بوشعر فلان کسبه مخصوصدر
و کاهیه ادات مفعول دخی اولور وفا کن مارا کبی (معنای مصرع)
دیمک اولور که بی حد و غایه حد و ثنا اول عیب و آفت و نقصان و و هم و
خیال و عقل انساندن بری اولان خدایه مخصوصدر یعنی محمود انجق اودر
و غیر یسی بالکلبه حامددر تنکیم قرأنده کلور (و ان من شی الا بسبح

حمد (و بومقامده ایکی سؤال وارد (اولکبسی بودر که حدی حدایتک
مقدور بشر دکلدر زیر امتشا هیدن غیر متناهی اولان حد متصور
اولماز (جواب بودر که مقصود حق تعالی بی حد حده مستحقدر
دیمکدر کرک قدرت بشر اکا و غایتسون و کرک ایتسون (و بردخی
وجود تجدید ایتدیکه جدخی مستردر و وجودک اطوار مختلفه ده ظهور نه
نهایت بوقدر زیر ادنیاده و برزخده مخلد دکل ایسه ده جسته ابدی در
و هر حالتک آخری جددر تنکم قرآنده کلور (و آخر دعواهم ان الحمد لله
رب العالمین) (و بردخی جبع السنه حسبه حدی حسابدر (و بردخی
اکامل ناسه کوره در یعنی هر کسک جدی اخلاصنه کوره قوت بولوب
بعضیلرینک بر کره جدی نیچه یوزیکه بدل اولور تنکم تنزیل ده کلور
(انما یوفی الصابر ون اجرهم بغیر حساب) و مرویدر که حضرت
داوددن علیه السلام بهر یوم عمل اهل ارض قدر عمل مرفوع اولوردی
(و ایکنجی سؤال بودر که حدک حقه اختصاصی نوجمله در که خلق دخی
محمود و مشکور در تنکم حد یتده کلور (من لم یشکر الناس لم یشکر الله)
(جواب بودر که خلقک محمود اولدینی واسطه نعمت اولوق جهنبله در
(پس منعم حق اولیعنی فی الحقیقه جدا کار اجمع اولور کرک
بالواسطه و کرک بلا واسطه و لکن حکمتده واسطه بی محفظه لازم
اولغله ترتیب اسبابه نظر اولندی چونکه نعمت بلا واسطه اوله
بوصورنده اسباب مفقود اولور و حدک بالذات الله رجوعی ظهور
بولور فاعرفه * آن که ایمان داد مشی خلق را * آن خدا که تقدیرنده در
(ایمان تصدیقدر یعنی مخبرک حکمتی اذعان و قبول ایدوب کر چکدر
دیمکدر (پس ایمان دعوت آنبایه ناظر ونو حید اعمدر و ایمان اجالی
شهادتک مفهومی و ایمان تفصیلی آمنت بالله الی آخره مضمونی در
یعنی کلیاتدن آلتی عدد مؤمن بهی تصدیقدر که سائر مدی و معاده متعلق
اولان جزئیات آنده داخلدر و اعطاء ایمان وصفی تقدیم ایلدی زیر ایمان
اسباب سعادتک اعظمی در تنکم معرفه الله باعث درجات عالیه در
و ایمان فیض ازلی اولغله آندن داد ایلده تعبیر ایتدیکی دادن و بر مکدر
مقصود استعداد ایمان محمول اولوب افاضه الهیه صورت پذیر اولدیفن
بیاندر اگر چه فی الحقیقه امر غامضدر (مشی ده یا وحدت ایچوندر مشی

بو مرق و آوج معنانه کلور مشست سنک ال قیاسی دیمکدر ننکم لغت
 حلیمی ده مصر حدر (خا ک طیرا قدر که عناصر رار بهه تک بحسب
 الصورة اعظمیدر انکیچون (خلقکم من تراب) وارد اولدی اگرچه آب
 بحسب المعنی عنصر اعظمیدر که سبب حیاتدر (و کله را بوراده علامت
 مفعولدر (معنای مصراع) بودر که اول خدایه حدد بی شمار اولسونکه
 عزرائیل و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و اسرافیل و اسرافیل و اسرافیل
 و نفخ الروح ایمان و اسلام احسان ایلدی مع هذا ترابله انسان و ایمان
 میانده مناسبت یوقدر انکیچون دیمشدر که (مالک تراب و رب الارباب
 (بعد ذابوراده بر آوج طیراق دیدیکی بزه نسبتله تمثیل و شانی تغلیل
 و تحقیر طریقیله در و لاقی نفس الامر قبضه عزرائیل قیاسدن خارجدر
 انکیچون زمینک جلّه اجزا سندن اخذ ایدوب الوان ترابده تفاوت
 و اختلاف اولغله الوان بنی آدم دخی بواسلوب اوزرنه ظهور ایلدی که
 کیمی سفید و کیمی سیاه و کیمی زرد و کیمی سرخدر و کذلک چتراردن
 اخذ اولنانلر ملحمی و شوره زاردن مأخوذ اولنلر کوسج اولدیلر و نجهلر
 دخی طبیعت ارضه کوره میانه بولندیلر سبحان الله * آن که در آدم
 دمیداور و چرا * بونک دخی تقدیری سلیق کبی در ذرا خدا ناک وصف
 آخری در و نفخ روح وصف اولدن مقدم ایکن سر تا خیر بالاده بلندی ادر
 ظرفیت افاده ایدر عریده فی کبی و ظرفیه توسع اولغله عاملی اولان
 دمید اوزرنه تقدیم اولندی مع هذا ضرورت وزن دخی معتبردر (آدم
 اسم اعجمیدر فالق تالخ آزرها جر و امثالی کبی آدمدن التمس بیک سنه مقدم
 مخلوق اولان قومه جان دلدیکی کبی که انلر بلاد خان اولان لهب نار دین
 صورت بولشدر در تابدن مخلوق اولان صورت بدیع به دخی ابتدادن آدم
 و بشر و انسان دیو اسم وضع اولندی و بعض علماء انده اشتقاق اعتبار
 ایدوب ایدیم ارضندن و یادمه دن و یا غیریدن اخذ ایلدی ایدیم وجه ارضدر
 زیراتراب آدم وجه ارضندن مأخوذ در ادمه کسندم کون در که عرب سمیرت
 دخی دیرلر و حلیه نبویه ده اسم اللون دلدیکی اوصاف مدوحه دندر که
 بیاضی نوعا سیاهه مائل دیمکدر تا که آینه الهی اوله فافهم (ولکن کاه اولور
 که اشتقاق اعتبار اولنمه دخی ایکی لغتده توافقی بولنور) ادر یس ده کثرت
 درس بولندیغی کبی و ابرهیم اصلنده ابراهام در که ابرحیم دیمکدر و علی



هذا (دمید فعل ماضی در که دمیدن او فور مکدر عرب اندن نغله تعبیر
 ایدرتکم قرأند کلور) و نغمت فیه من روحی) و نفخ حق تمثیل طریق بله در
 مقصود ماهیته وجودک مقارن نفس معنوی رحانی ک موجود ده
 اثرینک ظهوریدر که قدرینک مقدوره تعلق ایله در اگر چه که کیفیت
 تعلق هیچ بر فرد بلمشدر و بو نفخ بالذات در و مریمه رضی الله عنها نفخ
 وساطت جبریل ایله و بطن ام ده اولان جنبه نفخ غیری ملک وساطت بله در
 که جله سندن مقصود صورنده اولان روحی اظهار در پوخته
 خارجدن القاء روح دکلدر (و بوراسی غوامض آوردندر که بطریق
 الکشف آسان بنور (اواصلنده اوی در که ضمیر غائب منفصل در عریده
 هو کی خدای دن و امثالدن یاه حذف اولندیغی اوی دن و نظائر دن
 دخی تخفیفاً حذف اولنق قاعده فرسدر (بوراده اودمیدک تحتده
 مستر اولان فاعلنی تأکید ایچوند که فاعلی خدادر (روح راده
 اولان را علامت مفعولدر زیر روح دمیدک مفعولیدر (پس بوندن اخذ
 اولندی که نافع الله تعالی و منفوخ روح و منفوخ فیه آدمدر و بوراده روحدن
 مراد روح انسانی در که محل تعنی دماغ در اگر چه فی الحقیقه تمیز دکلدر
 بلکه بدنه تدبیر و تصرف طریق بله تعلق ایتمشدر انکچون و سفنده لا
 داخل و لا خارج دیر و بور روح منفوخ بر اثری وارد که اگر روح حیوانی
 دیر که مبدأ حس و حرکتدر و انک مقرو محل تعنی قلب و کبد یعنی بورک
 و حرکتدر (زیر آدم در که عروق و وساطت بله جمیع اجزاء بدنه ساریدر اگر
 بودمک بخاری اولسه بدنده اثر حیات ظاهر اولمازدی و مفلوج اولنر
 بو بخارک انقطاع بله مفلوج اولور و وسست قالور انکچون بور روح
 ولیکی روحه جسد ارا سنده واسطه در نظیری غرض و فید کلدر
 که بعضی عظام اوزرنده لحم لایم کی نسنه در و افاقد و سائط حق دخی
 بویه در انبیا و اولیا کی اشته روح حیوانی روح انسانی به تابع در و بایکدن
 ماعد نفس ناطقه جزیه دخی وارد که نفس کلدن مستفاد در که
 علم و عقل و ادراک بونده در و بونکله ارواح انسانیه اوج اولور
 (معنای مصراع) بودر که حددن افزون جد و ثنا اول خدایه
 و لسنکه ابوالبشر آدمه و اولاد آدمه الی قیام الساعه نفخ روح الهی ایدوب
 انکله زنده و متحرک قبلدی و بو معنای شریف مقابله سنده جد کثیره

✱

سزاوار اولدی زیر اسر خلافت بور و حک افاضه سنه منوط و ظهور
 حقائق اسماء بونفس نفیسه مربوط در تنکم تنکیر روح عظم شانه دلالت
 ایدر اگر چه فی الحقیقه مراد روح معهود در که روح بانی در یعنی من روحی
 کلمه سنده ذات الهیه به مضاف اولان روح در و کار و حک بدک
 انکله حیاته نسبتله در والا حق تعالی ده روح اولاز (پس بونک مائی
 حیات حق اولور) * داد از طوفان نجات اونو حرا * اوکله سی کالاول
 فاعل فعلی تأکید در (ازمن جاره معناسنه در متعلق نجاتدر زیر تقدیر
 کلام داد نوح رانجات از طوفان دیمکدر که نوح مفعول اول و نجات
 مفعول ثانی در و ثانی بی اول اوزنه تقدیم ضرورت وزن ایچوندور و بردخی
 طوفاندن نجات بولمق کلامده عمده کبی اولغله یانی مسارعته داردر
 و بوندن معلوم اولدیکه داد لسان عربیده اعطا کله سی کیدر که ایکی
 مفعوله تعدیه ایدر (طوفان اصلنده طوفنددر که برنسنه نک چوره سنده
 دورا یمکدر طواف کعبه کبی وطائف دید کلری شهر که مکّه مکرمه نک
 ماوراسنده اوج مرحله موضعه وضع اولمشدر اصلنده قرای شامدن
 ایدی صکره دعاء ابرهیم ایله علیه السلام اور دان ارض عجازه نقل
 اولندقدّه مکّه به مرورنده کعبه بی طواف ایتمکله طائف دندلی (و مطر
 غالبه طوفان دیر زیر اکثرته متاهی اولغله محیط جمیع اشیا اولور
 و قوم نوحه واقع اولان حادثه ماء اولغله آنده متعارف اولدی (و طوفان
 نوح هبوط آدمدن ایکی بیک ایکی یوز سنه دن زیاده مرورنده واقع
 اولمشدر (نوح آدم ثانی و نجاتی امر عظیم اولغله افراد بالذکر ایدوب
 آنده مقارن اوصافده ادخال ایلدی (نجات خلاص معناسنه در
 (نوح اسم اعجمیدر که انصرافی خفتندن او توریدر و (نوحک
 اصلنده اسمی عبدالغفار در که کثرت نوح یعنی رفع صوتله زیاده بکاستدن
 نوح دندلی (و نوحک ولادتی هبوط آدمدن بیک التیوز فرق ایکی
 سنه سنده در و عمری بیک سنه دن زیاده در طغوز یوزاللی سنه دید کلری
 نبوتی اعتبار یله در تنکم قرآنده کلور (فلث فیهم الف سنه الاخسین
 هانما) یعنی بعد النبوه قومی اراسنده بو قدر مکث ایدوب بعده طوفان
 واقع اولدی و نبوتی فرق سالتدن صکره اولوب بعد الطوفان دخی
 نجه مدت حیاته اولدیلر (معنای مصراع) بودر که اول خدای

حضرت شارح ابراهیم
 امین رسم عثمانی اوزره رادن
 صکره الفسز یازمق ملتزمیدر که
 خط دستبیله اولان سائر نازیده
 دخی کو رلشدر تبرکات رسمه
 تغییر اولندی
 للطابع الفقیر
 اسعد

فادر که نوح پیغمبر علیه السلام اوج اولادیه و سائر مؤمنان اولان قومیه
 که سکسان نفره ایچوق بالغ اولورلر حادثه طوفانندن نجات و یردی
 و سفینه سوار اولغله تخلیص ایلدی و کنعان اوغلنی و سائر بی حساب
 وجه ارضده اولان کفره بی اغراق ایلدی زیرا طوفان باران جبال
 شاهقنه نك فرق ذراع فوقه چشمش ایدی بوسیدن هیچ بر فرد و سبله
 خلاص اولاجق بر نسنه بولمیلر و اوغلی کنعان زیچاجدن بر طرف
 ایچنه کیروب آخر کندی بولنه غرق اولدی دیمشالر (و کنعان مذکور
 نوح صلی اوغلی اولمدیغنه ابن کثیرک (ونادی نوح ابنه) قرآنی دلالت
 ایدوب یعنی ابنه بی هانک فنجبله قرأت ایشدر که اصلنده
 انبهار که ضمیر تأیث نوح خانوته راجعدر صکره اکتفاء بالقحه
 الف حذف اولمشدر * آن که فرمان کرد قهرش بادرا * تاسمزی
 دادقوم عاد را * فرمان امر و بویوق معنسانه فرمودندن اخذ
 اولمشدر که بیور مقدر فرموده خدا فرائض اعماله دیرلر که آنی حق
 بیورمش و امر ایشدر (کرد کاف عربنک فنجبله فعل ماضیدر کردندن
 کردن ایلک و ایشلکدر حق تعالی به کاف عربنک کسره سبله کرد کار
 دیک کلری فعال معنسانه در) قهرشده اولان ضمیر متصل که شین در
 خدایه راجعدر قهر غلبه و تذلیلدر انکچون مقابله اطفاده مستعملدر
 زیر الطفده اعزاز وارد (بوراده قهر کردک فاعلیدر و فرمان ایلین
 فی الحقیقه خدای قاهر در ولکن قهر سبب فرمان اولغله قهر امر ایچکی اکا
 نسبت قبلدی) و باد را فرمان کردک مفعولیدر زیر فرمان کردک مجموعی
 ماضی اولان امر معنسانه در که لسان عربده اندن امر قهره الزیج دیمکله
 تعبیر اولتور (پس بادر یحدر یعنی اصلنده مطلقا یلدر بوراده مراد ریم
 عظیم دیکلریدر که عاد قومی اوزرنه یدی کیجه و سکن کون اسوب انلری
 اهلاک ایشدر تا بوراده ادات تعلیل در لام جازه معنسانه آمدم تا زاینم سنی
 کور مکدن او توری کلام دیمکدر سزای ایلوق و جزا معنسانه و آخرنده یاه
 اولی اصل کلمنددر که سزای در خدای و همای کبی و یاه ثانیه تنکیر
 افاده ایدر تنوین کبی قوم رجاله مخصوص اسمدر زیرا (الرجال قوامون
 علی النساء) موجبجه امور نسااله قائمدر در قوم عاد و قوم فرعون
 و امثالنده ذکور و انثه شمولی ائلاک انده دخول طریق سبله دکلدر

بلکه رجاله تابع اولدقلری جهنمه در احکام الیه ده تابع اولدقلری
 صبی (عاد هود علیه السلام قومی در که عاد بن عوص بن ارم
 بن سام بن نوح علیه السلام اولادیدر که بابارنک اسمیه تسمیه
 اولمشلردر (تنکم بنوها ششم هاشم و بنو تسمیه تسمیه دیدیلر) پس
 عاد شول قبیله نك اسمیدر که عاده منسوبه اوله وانلرک اوائله
 عاد الاول و او اخر نه عاد اخیره دیرلر و قومنک منازل احقاف
 دیدکلری برده ایدی که بن سمند در وانلر عظم جثه اوزر نه مخوق
 اولوب قانلری التشر و یوز ذراع کلوردی و هر برینک باشلری برقه
 کبی ایدی که کوزلنده و بوزنلرینک دلکلرند سباع حیوانات یوا
 یایوب یاوریلردی حضرت هودی تکذیب اوزر نه مصر اولدقلرند
 حق تعالی ریح صرصر ارسالدوب انلری اهلک ایلدی (و هبوط
 آدمدن اوج بیک قرق سنه دن صکره عاد اولی طوفان ریحله احقافه
 هلاک اولدیلر و حضرت هود انلرک اسلبه صالندن صکره یمش سنه دن
 زیاده دخی ممر اوایوب سال عمری دور توالتش درت سنه یه بلوغده
 دار دیادن دار اخرنه انتقال و ارتحال ایلدی (معنای یت) بودر که
 اول خدای قهار که قهری باده امر ایدی عاد قومنک لایق و عللر نه
 موافق اولان جزالری و یرک ایچون یعنی باد دخی مأمور اولدیخی
 اوزره حددن زیاده و جهله برهفته قدر هبوب ایدوب ز برزینده تستر
 ایدنلری بله زور ایله اخراج و هوا به صاوردی و جهله سی قهار ذی الجلالک
 ید قهر و قدر تنده و قهر و مدمر اولدیلر و عظم جثه و قوت
 بدیه لری مغید اولدی و بوندن ریحک فی نفس الامر نه مرتبه ده شدید
 اولدیغی فهم اولندی و حدینده کلور که (نصرت بالصبا و اهلک
 عاد بالدبور) صبا مشرقدن و دبور انک مقابلندن اسن یله دیرلر که
 مغرب طرفندن وزان اولان باد در و حدیث مذکور دن فهم اولندی که
 غزوه اخرا بده کفار قریش و غیریلر اوزر نه هبوب ایدن ریح صبا
 ایدی تنکم قرأ نده کلور (فارسلنا علیهم ریحاً) * آن که لطف
 حقیش را اظهار کرد * با خلیاش نار را کترار کرد * لطف تحفه
 و هدیه در که انکله مودته توصل اولنور و شول نفعی ایصال ایلکه
 دیرلر که انده دقت واردر انکچون حق تعالی به لطیف دلدی زبرا



دقائق اموری پیلور وحاسه ايله ادراك اولتماز و عبادی هدایتده
 رفقله معامله ایدر (خویش خاء معجهك كسرى وواو رسميله كندى
 معناسنه خود كې) و اظهار اخفائك مقابلیدر یعنی بصر و بصیرته
 بارز اولان نسنه په ظاهر واتی ابراز اظهار دیدلر اصلنده ظهور
 ظاهر ارضده اولوب خفی اولمقدردن تكیم بطون بطن ارضده اولوب
 ارض اولمیان نسنهك حالیدر (بالف ايله بوراده ب معناسنه بلا الف كه
 مجرد تعلق ایچوندیر یعنی خللی کرد فعلنه متعلق قلیق ایچوندیر (كر
 رسد دستم یو صلات) کلامنده وصل ايله رسد كې واکا باء تعدیه دخی
 دیرلر فعلی معمولنه ایصال معناسنه یو خسه فعل لازمی متعدی قلیق
 معناسنه دکل الحاصل کرد ماغیدر كه فعل معناسنه در فعل ایسه
 بالله تعدیه ایدر فعل به کذا كې (خلیلدن مراد حضرت ابرهیدر
 علیه السلام زیرا خلت ضمه لك وصفیدر كه محبتك جمیع اجزاء
 وجوده سر بایندر زلیخا و یوسف و مجنون و ابلی حاللری كې انكچون
 زلیخا و مجنون فتصاد ابتد كلرنده دملردن وجه ارضده یوسف و ابلی
 منتفش اولدی (آ خرنده ش ضمیر متصل غایبدر كه خدایه راجعه در
 و بوشین اسمده مضاف الیه معناسنه اولور و فلامه وادوات آخرنده
 مفعولیت افاده ایدر و شین مذكوراك ماقبلنی بعضیلر فحمله و بعضیلر
 كسره تلفظ ایدرلر و كاه اولور كه ضرورت وزن ایچون اسكان دخی
 اولنور (نار اتشددر كه عناصر ار بعنهك بر یسیدر كرك محسوس و كرك
 غیر محسوس اولسون اگر چه محسوس جزئی و غیر محسوس کلیدر
 آخرنده را علامت مفعولدر (كلزار كل لك در بنفشه زار بنفشه لك
 دیمك اولدیغی كې زیرا زار اسم جامد اولیچق لك معناسن افاده ایدر
 و وضع تركیبی دن هیکره كل لكه علم خاص اولماغه كل زاره متصل
 یازلمق قاعده املادر و بعض مواضعده كه زار مشتق اولور مرغ
 زار كې كه زار بلیق ایدیچی قوش معناسنه در بوراده زار مرغه صفیدر كه
 وضع تركیبی سی اوزرنه قالمش و علم خاص اولماشدر یو جهتدن بری
 برندن منفصل یازیلور (وكل معروف قرمزی چیچكدر وهر چیچك كه دخی
 اطلاق اولنور و لكن اضافله متعین اولور مثلا زنبق و بادام و شغفالو
 چیچك لرنه كل زنبق و كل بادام و كل شغفالو دیرلر تكیم لسان عربی ده

ورد لفظی قتلخه هر چی که اطلاق اولور ولیکن قلبه استعما له
 حوج یعنی قزل کلداه شایعدر و تخصیص مراد اولسه ورد ایض
 وورد اصغر وورد فلان دیلر (وکار اراغظندن مفهومدر که کل دیدکلری
 چیک قبل النبوه دخی بو عالمده وار ایدی اگر چه ایله معراجده
 جناب نبوت صلی الله علیه وسلم تجلی الهیدن عرفریز اولدقد
 در لیدن دخی کل بتدیکی معروفدر وکل حقنده وارد اولان حدیثه
 موضوعدر دیدکلری لفظی حسبیه در والا کمالات نبویه اندن اوفردر
 (معنای یت) بودر که اول خدای لطیفه جد بسیار اولسونکه
 کندی لطفی اظهار ایلوب ابرهیم خلیله علیه السلام نارغوردی
 کلزار ایلدی و آتش سوزانی برد و سلام ایدوب یرنه کل بتوردی
 و بلبل دخی اول حالد ابرهیمه موافقت ایتمکله بیک براسمه داستان
 سراق احسان اولوب خلیک سائر انبیادن تمیزی کی بلبل دخی
 مناز اولدی زیرا ابرهیم جناب مصطفیان ماعداسی اوزر نه
 مفضل اولدیغی متفق علیه در و مذهب سنی بودر که آتش بالذات
 محرق دکلر حکیم زعم ابتدیی کی (پس نار قدرت الهیه ایله برودت
 و حرارندن هر یرنه قابلدیر یعنی جره ایله قائم اولان نازک نارینی زائل
 اولیغ برد اولوب و شب اسراده جناب رسالتک کره هوا و کره
 اثیر دن مروری دخی وجه مذکور اوزره دو اگر چه جسم نبوی ده
 منافی آخر عارض اولق دخی محتملدر فاما ابرهیم محتمل دکلدر
 نسکیم (با نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم) خطابندن مفهومدر که
 منافی احتراق طرف نارد در طرف ابرهیمه دکل اودیمشدر در که
 هبوط آدمدن اوج بیک اوجیوز بکرمی سنه دن زیاده مرورایتد که
 حضرت ابرهیم شهر بابلده دنیا به قدوم ایدوب اوج بیک اوجیوز
 الشمس اوج سنه سنده قرای بابلدن کوئی دیدکلری قریه ده که طوبی
 وزنی اوزده در قصه نار واقع اولدی پس عرفه که غرفه و زننده در
 نار غمروید اوراده واقع اولدی و حالا آثار منجینیق باقیه در دیدکلری
 قول جمهوره مخالفند و بوقوعه دن صکره حضرت ابرهیم ارض
 عراقده اوتوز سنه دن زیاده مکث ایدوب بعده قدس شریف طرفند
 ارض فلسطینه هجرت ایدوب خلیل الرحمن نام موضع که الی الان

شارح حضرت ابرهیم
 اسمی رسم عثمانی اوزره رادن
 صکره ابرهیم صورتنده یازقی
 ملتزمی اولدیغی خط دستیه
 کوردیکند سائر امارنده دخی
 مقب مدر
 لطایع



آنره منسوبدر وآسوده اولدقلری قبه دخی اوراده در که بانی
 مطبق اولوب بالادن قنادیل ایفاد و آویخته اولنور * آن خداوندی
 که هنگام مهر * کرد قوم لوط را زیر وزیر * خداوندی ده پاه
 وحدت ایچوندن خداوند مالک و بزرگوار در اصلی خود آینده در
 خدای کبی و او یادن بدلدن (پس اصلی ایکی کلمه در که بعض
 حروفی حذف اولنوب کلمه مفرد حکمنده قلندیدی و بحسب
 التركیب معناسی کندی کلیمیدر که واجب الوجود در تنکیم
 خداده می و رایتدی و ملوک خداوند اطلاق اولند بیغی معنای
 وضعی حسبیه در که مالک و بزرگوار در و بردخی واجب الوجود کبی
 وحدت وجودی وار در اگر چه بحسب الاصل ممکندر و وحدتی
 شوله در در که منازعه مملکت ایدن فصله مقتولدر (هنگام وقت معین
 و محدود در وقت بهار و امثالی کبی انکچون وقت معین ده اولان جمعیه
 هنگامه دیر که آخرنده هاء اختصاص افاده ایدر (سحر فتنین
 ایله سدس آخردر یعنی بحر صادق و بحر کاذب میبانه اولان و قندر
 سحر کسرله اندن مأخوذ در زیر مابین الفجرین ظلمت لیل و نور نهار
 مختلط اولد بیغی کبی مسحور اولان کسبه دخی برنسنه نک وجود وعدی
 مخیل و مشته در بوراده سحر دن مراد وقت صبا حدر زیر سحر ک
 صباحه اتصالی وار در و قرأنده کلور (ان موعدهم الصبح) وینه
 کلور (فاخذتهم الصبحه مشرقین) یعنی ابتداء حلول غدا و وقت
 صباحه و تمامی وقت اشراقده اولدی (لوط حضرت ابرهیم
 برادر زاده سیدر که هاران او غلبدر و ابرهیم سکسان یاشنده ایکن
 لوط الی اوچنده ایدی و واقعه غمرو دین صنگره ابرهیم ارض عرافده
 فلسطینه زول و هجرت ابتدایی و قنده لوط دخی شام ناحیه لندن اردن
 دید کلری طرفه نازل اولوب الله تعالی اتی اهل سدومه ار سال ابتدی
 ذال معجمه ایله و آنلر خبائث اهل ایدی رسالت لوطی قبول یتیموب مصر
 او ایچق هبوط آدمدن اوچ بیک در میوزیکری ایکی تاریخنده جبرئیل
 علیه السلام آنلر شهر لینی ارض لرله بله قلع ایدوب سمایه رفع
 و بعده سرنگون قیلوب صبحه عطیه ایله صبحه ابتدی و اوزر لنه طاش
 یاغوب برلندن قاره صولجقه دی که الی الآن آثار باقیه سی واردر (زیر

هدوم دال آله لغت ایسته ده
 صوابی ذال ایله در
 لطایع

زیر کسر له آندر نحت کبی آشفه دود آغه لب زیرین دیرل آغزک آکنده
 اولد یغندن اونوری زیر فحله اوستدر کوجلو کشی به زبردست دیرل ایلوردن
 الی اوستون اولد یغندن اونوری یوفارودود آغه آغزک اوستده اولد یغیچون
 لب زیرین دیدیلر ایکسند به یعنی زیرین وزیرین ده اولان یالز نسبت ونونار
 ناکید ایچوندر (ولفت قره حصار ی ده کلور که ز بر اصلنده ز بر در یعنی زای
 مکسوره در ز بر حرف جر در ز بر اوزندن دیمکدر بعد الت ترکیب علم اولغله
 حرکتی تغیر اولندی نکت لفت فارسیه ده نظائری چوقدر (معنای بیت)
 بودر که اول خداوند یعنی الله عظیم و متعالی که سحر و صباح یقشدن و
 لوطی آلت و اوست یعنی باشی اشاعه ایلدی و اهلاک قیلدی و بوفعل
 کر چه جبر ملک عبادتیه در لکن فرمان حق اولغله حقه نسبت اولندی
 و قرآنده نظائری چوقدر (الله یوفی الانفس) (قل یتوفاکم ملک الموت)
 و امثال کبی * سوی او خصمی که تیراند آخته * پشه کارش کفایت
 ساخته * سوی بالله و یاسر جهت معناسنه در که زک آندن یکا بله تعبیر
 پس این سویو یکا و آن سو او یکا سوی او انک جانبنه دیمکدر (که ضمیر
 منفصل خداونده راجعدر و جائزدر که سوی او و کب سوی دلبر و امثالنده
 یالز اضافت ایچون اوله زیر او مقوله مده لده کله مابعدنه ایصال
 واضافت منعذر اولغله بالله توسل ایدر ل ز بر حرف علتدر که کاه حذف
 و کاه اثباتله تصرف اولنور (خصمی ده اولان یاه وحدت و یاتنکیر
 ایچوندر که تحقیر مجروردر) خصم فحله مخاصم معناسنه در و خصوصیت
 منازعه دیمکدر خصم اصلنده ضمه در که جانب معناسنه در ایکی خصم
 و منازع بری برینک خصم و جانبنه تعلق ایدوب دست و کر بیان اولغله
 احدهما آخری جذب ایتمکله حالیه مخاصمه دیدیلر (تیرا و قدرندن اولور سه
 گزک قامشدن و کرک انما جندن انداخته ماضی دن قسمدر که آتمش دیمکدر و اکا
 ماضی مقید بر قرر یعنی بله مقیدر که ماضی بی حاله تقریب ایچون آخری
 مفتوح اولوب فتحه بی بیان ایچون هاء رسمی الحاق اولنور الحاصل انداخته
 اصلنده انداختدر که تاء ساکنه ایله ماضیدر و مصدری انداختن در که
 آخرندنون حذف اولغله ماضی اولمشدر صکره قرب مذکوره اشارت
 ایچون تامفتوح اولوب حرکتی بیان و حفظ ایچون هاء الحاق اولندی زیرا
 هانک وجود بله تاساکن اولمق متعذر در و الا هالغوا اولور و بومقوله ماضی نک



آخره ضماژ دخی لاحق اولور و لکن همزه سی ماقط اولماز انداخته
اندو کرده اندو کرده اش کی که آتشلر و آتشلر وانی آتش معالنه زیر
هائ غیر ملفوظه نك توسطی و اتصالی و اسقاط همزه بی منافی و مانعیدر
(پشه باء بحجبتك فتحبله سوری سكاك در پشه خانه سوری سكاك
چوق اولان برلده چادر کی قوردقلری نسنه پشه صلینده پشه ای در که
یاء و وحدت ایچوندر حذف اولنوب عین بتره آکا علامت وضع اولندی
ز پراهه غیر ملفوظه دن صکره یاء مفرده یازماز (کارش ضمیر متصل
خصمه راجعدر) کار کافی عریله ایش در کافرهای ایش بیورچی
و کاردان ایش بیلیچی در (کفایت عربی در سد ضرورت و قیام بالامر
معنا سنه که اندن حسب و بسنده ایله دخی تعبیر اولنور) ساخته دخی ماضی
مقید در که دوزمش دیمکدر مضارعنده خازایه قلب اولنور. بلا سازد
و سازنده و سازند دیرلر انداخته نکده مستقبلنده خای زایه قلب ایدوب
اندازد و اندازنده دیرلر زیرا قواعد فرسدن در که نك ماقبلی خاء بیجه
اولسه اول خای زایه قلب ایدرلر تایی داله قلب ایتدکلری کی مثلا
آموختن کله سنك مضارعنده آموزد دیرلر که زاخلان بداند (پس اصل
اولان آموزدی آموختن دن اخذ ایتمکدر اگرچه بعضی فرعه نظر
ایدوب آموزیدن دن مشتق طوترل فاما صحیح اولان اولکی در و بوهی
عرییده اشتقاق کبر و اکبر کی در مثلا کیرده تریننه نظر اولما یوب
جذب جذبند دیرلر و اکبرده مجرد مخرجده تناسب ایله نعی نعی دندر
دیرلر (معنای بیت) بودر که برعدو که اول خداوند عظیم طرفند اوق اندی
برسوری سکی انك ایشنه کفایت دوزدی و بر مخلوق ضعیف یوزندن
انك کارن بتوردی و مقهور و مدمر قلدی بعدد عدودن مراد غمرو دین
کساندر فرعون کی دعوائ ربو بیت آتش و بتون دنیسایه مالک
اولمش ابدی تنکم مجاهد دن منقولدر که دیمشدر درت کسه مشازق
و مغارب ارضه مالک اولمشدر که ایکسی مؤمنلردر که (بری سلیمان
بن داود علیهما السلام) و بری دخی اسکندر یونانی در که ذوالقرنین
تعبیر اولنور (و ایکسی دخی کافرلر که بری غمرو و بری بخت نصر در
و بعضیلر شداد بن عاد دیمشله و مذکور غمرو و عدو ابرهیم او اوب
برهمی منجس ایله طرح آتش ایتدکدن صکره بابل و لابتنده برقص

مطلوب

عالی بنا آندی که طولی بیش یک ذراع و عرضی ایکی فرسخ برآیدی تا که
 انک اوزرنه چبقوب اهل سماءله مقائله ایده واله ابرهجه مطلع اوله
 وبعض روایتده برصندوقه غریبه دوزب وانی کر کس قوشلر بیک
 قنادرنه بند ایدوب وایجنه کیروب یاننده برمصا حی ابله هوایه بران
 اولدیلر وسمحابه دیک صعود ایدوب طرف سماءیه اوق اتدیلر حق تعالی
 حکمبنله اول اوق بحر معجورده که بین السماء والارض مکفوفدر
 برالفه اصابت ایتدی ~~که~~ یونس بالغدر وقرل فانه منطلخ
 ولوب اناره عودت ایتدکه سماءه اولنلری قتل زعمبله یننه زمینه نزول
 ایلدیلر وبریج شدید هبوب ایدوب قصرمد کورک کله سی دریایه
 وماغداسی وجه ارضه خروار ایدوب تحتده اولان قومی هلاک اولدیلر
 (وبعض روایات اوزره نمروود بدکار ابرهجه حق سنگله جنک ایده لم دیو
 صحرایه جذب ایدیچک اشته بنم عسکرم قتی سنک اشکرک دیدکده ابرهیم
 شمدی کلور دیو جواب ویروب اول اثناده خداوند قهار عسکر بعوض
 یعنی بی حساب سوری سنک کوندر برهر برینک برولرنه دخول ایدوب
 هلاک اولدیلر وپشه نمروود دماغنده قانوب درتیوز سنه قدر دنیاده
 انکاه معذب اولد قدن صکره بالاخره تسلیم جان خبیث ایتدی
 وطوغری دوزخه کتدی (تکم ناظم منطق الطیرام کتابنده دیمشدر که
 (بنم پشه برسر دشمن کاشت (دیسراوچار صد سالش بداشت) اشته
 ظهور برهاندن صکره عناد و مخالفتک نتیجه سی بویه اولور (و بوندن
 مفهوم اولدی که خصمدن مراد فی الحقیقه خصم ابرهیمدر و لکن ابرهیم
 مخالفت ودعوای ربویت ایتدیکی جهندن حق تعالی به دخی خصم
 اولدی که جانب آسمانه اوق آندی (زیرا سوی او دید وکندن کرچه
 بحسب الظاهر حرقه اثبات جهت لازم کلور (فاما مقصود طرف
 علوی در که اوراده آثار قدرت عظیم وجسم و بسیار درو بردخی ابرهیم
 آله السماء دیو وصف اتد وکندن نمروود بحسب الزعم سماءه قرار نه ذاهب
 اولدی وناظم دخی انک اعتقادنه کوره تعبیر ایتدی و بویه مکان
 ایهام ایدر آیات واثار حق قدر (وعجلت الیک رب لترضی) (ولقد رآه نزلة
 اخری عند سدر المنتهی) (الرحمن علی العرش استوی) ورفع اعمالده

خروار خاک ورائک ضعیفه
 سقوط کری دوشک معانسه در
 للطایع

حتی الی السعده الی فیہا اللہ) وامثالی کی ولكن جمله سی مؤاخر و بر دخی
 فو قیتدن جهت لازم کلز (وهو القاهر فوق عباده) کی فافهم جدا
 (و بو مقامده دخی تفصیل عربض وارد و لكن اطناب و تطویلدن
 حذر ترك اولندی و ینت مذکورك تقدیری بودر که (خصمی که انداخته
 تیر بسوی او ساخته پشه کفایت کارش یعنی خصمی مبتدا و تیر انداخته نك
 مفعول صریحی و بسوی او غیر صریحی اولوب بعد الجملة مبتدایه
 صفتدر که لفظی بین الموصوف والصفة رابطه در و پشه ساخته نك
 مفعول اولی و کفایت کار مفعول ثانی سی اولوب بعد الجملة خبر مبتدا
 اولور و جمله اولاده فاعل انداخته ضمیر خصم و جمله ثانیه ده فاعل
 ساخته خداوند در (و کارش ده اولان ضمیر متصل جمله ین میاتی
 رابط در فاعرف * آن که اعداد ایدر یاد رکشید * اعداد عدونك
 جمعیدر دشمن معنایه و اصلنده تجاوز و منافات التیام دیمکدر که
 بومعنی اگر قلبه اولور سه عداوت و معادات و اگر مشبیه اولور سه
 (عد و صحو و زنی اوزرنه و اگر بغیر علم اخلال عدالت ایله اولور سه
 عدوان دیر و عدو مقام جمعه دخی مستعملدر تنکم رجل عدو و قوم
 عد و دیرل و جمعی اعداء کلدی کی عدی دخی کلور الی وزنی اوزرنه
 و قامو سده عدی اسم جمعدر دیمشدر بورا ده اعدادن مراد فرعون
 و انك قومی اولان قطعه در تنکم مابعدی قرینه در و آلر حضرت
 موسی علیه السلام و معجزاتی تکذیب ایتملیله مصره اوج مرحله
 اولان قلمزم در یاسنده غریبق اولمشلردر (پس در باله مراد بحر قلمزمدر
 یو خسه نهر نیل د کلد ز برانهر نیل نهر جندیر و قلمزم و سائر بحار
 و اذا البحار مجرت) و فقیحه آب صورتنده آتشدر بوجهندن اعداه
 مناسب اولان آتش غضبدر یو خسته آب رجح د کلد و قرآنده
 (النار یعرضون علیها غدوا و عشیا) آبی دخی اکاد آلدرد (بدریاده
 اولان بالی معنایه در که اعداددر که کشیدك مفعول صریحی و بدر
 یا غیر صریحی در که ایکسی دخی ضرورت انظم ایچون عامل اوزرنه
 تقدیم اولمشلردر اگرچه ظروف حدیث بحر دندر که آلمده و انلره ملحق
 اولنلرده توسع وارد و در یاقاره مقابلدر که حرب بحر و بر ترك د کز
 یقاره و عجم در با و خشك و خاك دیر و دریادی در که بحر روم و بحر

مقابلہ و بحر جرجان و بحر قلزم و بحر فارس و بحر صین و بحر ہند و رو بو
 مجموعک مادہ سی بحر محیط دید کلر بدر کہ بتون ارضی احاطہ ایشدر و اسانی
 یونانی دہ انک اسمی اوقیانوس در فتحلہ (در کشید در لفظی مصادر و افعال
 او زرنہ داخل تحسین و مقابہ و ظرفیت و ایچر و معنالن افادہ ایدر بورادہ
 معنای اخیر مراد در تنکیم ہدایہ در آمد دیرلر ایچر و کلدی معناسنہ و در آوردن
 دیرلر ایچر و کثور مک داخل معناسنہ و در رسدن ایچر و کیر مک دخول معناسنہ
 و کشید فعل ماضی در کشیدن دن کہ چکمک معناسنہ در آب کش صو چکیچی
 و بار کش بولک چکیچی در (معنای مصراع) بودر کہ اول خداوند کہ اعداد سی
 اولان فرعون و جنودنی قلزم در یادی ایچر و سنہ چکدی و اغراق ایلدی یعنی
 حضرت موسی علیہ السلام انلری مدت طویلہ توحید و تصدیقہ دعوت
 ایدوب قبول ایتد کلرندہ موسی دخی اذن حقلہ انلرک اللرنده ایکبوز سنہ دن
 زیادہ اسیر اولان بنی اسرائیلی بر کیچہ مصر دن چقارب بحر قلزم طرفنہ
 متوجہ اولیجق فرعون بو معنادن اکاہ اولوب جنود کثیرہ ایلہ روبرہ
 ساحل قلزمہ ایرد کدہ موسی ضرب عصا ایلہ فلزمی شق ایدوب بنی اسرائیل
 ایلہ مرور ایتش بو لیجیق انلر دخی من الاول الی الاخر داخل در یا اولد قده
 (فغشیم من الیم ما غشیم) موجنبجہ موج هائل سردن آشوب بالکلبہ
 غریب اولدیلر و بو واقعہ ہبوط آدمدن اوچ یلک سکز بو زیگیری
 سکز تاریخندہ واقع اولدی * ناقہ را از سنک خار ابر کشید * ناقہ
 عریسدر کہ دیشی دو در مقصود نمود قومنہ مبعوث اولان حضرت صالحک
 علیہ السلام معجزہ سی اولان ناقہ اللہ در کہ زیادہ نشر یفدن جلالہ
 مضاف اولمشدر بیت اللہ و اہالی کی (از من جارہ معناسنہ در کہ ابتدای
 غایت ایچون وغیر معانی ایچرن دخی کلور بورادہ ابتداء غایت مراد در کاه
 اولور کہ ہمزہ سن حذف ایدوب زانی کسرلہ تحریک ایدرلر و کاه اوور کہ
 مجموعی محذوف اولور تنکیم دست بدست دیرلر از دست بدست معناسنہ کہ
 الدن الہ دیمکدر (سنک طاش و خارا قتی طاشدر پس تجرید طریقہ
 سنکہ صفت اولور کہ سنک سخت دیمکدر) و بوندن معلوم اوور کہ
 طاشک طبعندہ تفاوت وارد (بو جهتدن غایتہ برک اولان طاشہ خارا
 و خارہ دیرلر وانکلہ وصف اولنور و بوندہ ناقہ بر کشیدک معقول صریحی
 و جار و مجرور غیر صریحدر کہ برای قافیہ عامل او زرنہ تقدیم



اولش لرد (بر براق معنای کلور بوراده استعمال ایچوندر عربیده علی
 کبی که یوقاریلق معناسنه افاده ایدر (معنای مصرع) بودر که قوم
 فرعون صونک ایچروسنه چکد بکی کبی قوم صالح که نمود دیرلر
 مطلوبلری اولان ناقه بی قانی طاش ایچندن یوقاری وطشره چکدی
 وخلق ایدوب اورادن چقاردی واطهار قدرت ایلدی تا که صالحه معجزه
 وقومنه وسیله ایمان اوله و تفاسیرده کلور که قوم نمود که عاد اولادندن
 برقیله دن مجرده کسرله ساکن اولورلر دی که حجازله شام اراسنده محل
 معروفدر که حجاج شام ذهابا وایابا اورایه مریور ایدرلر برکون عبدلرنده
 مجتمع اولشلرکن حضرت صالح یونلری ایمانه دعوت ایدیچک صالحدن
 صدقته معجزه طلب ایتدیلر صالح دخی نه مقوله آیت استر سکر دیدکده
 سیدلری اولان جندع بن عمرو اوراده بر صخره منفردیه که کاتبه دیرلر دی
 اشارت ایلوب شوطاشدن بزه بر واسعه الجوف کثیر الو بر اون ایلوق
 یوکلور دوه چقاردیوچک حضرت صالح دخی نماز و دعادن صکره
 اول طاش یوکلور خاتون کبی اکلوب و منشق اولوب اورادن مطلوبلری
 اولان ناقه وصف مذکور اوزره بیرون اولدی و بو آیت هائله بی
 مشاهده ایتدکده جندع مزبور قومندن براق نفرکسه ایله کر بند ایمان
 اولوب باقیر امتاع ایتدیلر و براق زماندن صکره بزم حیواناتمز یونا فهدن
 متضرر دیرد یوقدار نامه برکسه برکون اول ناقه بی عفو و اهلاک ایلدی و آخر
 جمله سنک صورتلری متغیر اولدقدن صکره صیحه جبریل ایله استیصال
 اولندیلر تنکم قرأند و تفاسیرده مشر و حدر و بو واقعه هبوط آدمدن
 اوچ بیک یوز یکریمی دن زیاده سنه مرورنده واقع اولدی (پس یونلرک
 هلاکری قوم عاددن صکره در که هر بری قدیت قاهره الکعبه به دلالت
 ایدر و لکن ناظم قدس سره مطلقا اثار قدرت و حکمتی بیان و نتائج
 غضب و رحمتی عیان صد دنده اولمغله بعض مواضعده مرعات
 ترتیب ایتدی * چون عنایت قادر و قیوم کرد * در کف داو د آهن موم
 کرد * (چون بلا اشباع الواو حرف تعلیلدر چونکه معناسنه و شرط
 ایچون دخی کلور چون نمی دانی مکوکبی یعنی اگر بلز سک سوبله
 بوراده مراد اولکیدر) عنایت قصددر و حق تعالی دن ارادت
 مخصوصه در که عبدی مطلوبی اولان نسنه ک اسبابنه توفیق اتمکدر

انکچون اهل عنایت قلبلدر زیر هر کس هر یوزدن موفق دکلدر
 بلکه توفیقک کلباتی خواصده و جزئیاتی عواده در و عنایت کردک
 مفعولیدر چون قادر و قیوم کرد عنایت تقدیرنده در (وقدرت صفت
 الهیه در ~~که~~ عجزک مقابلیدر (قیوم قائمک مبالغه سیدر قیام
 کبی تشدیدله هر نسنه اوزنه قائم و قوامی انکله اولان نسنه بی معطی
 معناسنه بواپسه صفت الهیه در زیر هر شبیه اولار و ح ویرهش
 و ثابا اسباب بقاسنه موفق قلشد در وجهتدن دیرلکه هرشی حقله
 قائمدر و انک نوری هر نسنه ده دائمدر که انک سبیلله فنا بولماز و بولسه
 دخی وجوددن طور آخره انتقال ایدر فافهم (کف عریدر اصلنده
 تشدیدله در بوراده ضرورت وزن ایچون تخفیف اولمشدر قاموسده
 بدایله تفسیر اولمشدر فامام شهور اولان آیه سیدر (داود بن ایشی انبیاء
 بنی اسرائیل دندر که قاتل جالوت در هبوط آدمدن درت بیک اوچبوز
 اوتوزسنددن زیاده مروایتدکده تشریف عرصه وجود ایشدر عمرلری
 بیش سنه در و کتاب زبور که حکم و مواظلی مشتملدر داوده منزلدر
 و انک صوت حزقی مشهور و احوال عجیبه سی معروفدر (آهن دموردر
 و آهنکر دمورجیدر و آهنکار دمور الوپ صناندر (وموم ضمه عریدر
 شمع معناسنه کافی القاموس (وشعمده ملائمت اولقله پوزاده موم ملام
 معناسنه اخذ اولندی و یاخود بطریق التثبیه در و آهن کردک مفعول
 اولی و موم ثانی و ظرف دخی اکا متعلق در (معنای بیت) بودر که
 چونکه قادر و قیوم اولان خداوند بزرگ عنایت ایلدی و اثرآدت
 خاصه سی ایله صنع عجیبی کوسترک مراد ایدی (حضرت داود علیه
 السلام النسنه و ایه سنده دموری موم قلدی و یاخود شمع کبی نرم قلدی
 تا که داود اندن زره دید کلری درعی عمل ایلدی و ائسنده دموری
 تلین اتمدن طریق قدرندن آئی حلقه خلقه ایلدی تا که مؤمنلراول
 قبض آهنین ایله جنسک و حربه آفتندن توفی و تحصن ایدر
 و انک خصوص اوزرنه تلبس اندوکی درع (جناب رسائنه
 صلی الله علیه و سلم) انتقال ایش ایدی صکره نابیده اولدی
 * باسلامان دادملک و ضروری شد مطبوع خاتمش دیو پری *
 بوراده دخی) بابو قروده با خلیش ده اولان با کبی تعلق و تعدیله ایچوندز



اصلی بدر که مفرد در ولکن سلاست وزن ایچون اشباع اولندی
 وانک منطقی داد کلمه سیدر عرییده اعطی سلیمان دیمک کیدر
 اگرچه اعطی بلا حرف دخی تعدیه ایدر (سلیمان حضرت داودک
 اوغلیدر که اون اوچ باشنده سر بر ملکه جلوس ایتشددر
 ولادت هبوط آدمین درت پیک او چپوز طقساندن صکره در
 والد ماجدی داود کی علیهم السلام ملک و نبوی جمع ایتشددر (ملک
 ضمله سلطنت یعنی پادشاهلقددر که برنسنه تخت ید و نصرفنده اولمقددر
 کرک استیلا و تسلط ایله و کرک غیری و جهله بو مقوله ملکک
 صاحبنه مالک و ملک و ملک دیرلر (ملک ایسه کسرله بو یله دکلدر
 بلکه اخمصدر که شری و یاهبه و یارث طریقله تخت ایله و التصرف
 اولمقددر استیلا و غلبه ایله دکل وانک صاحبنه مالک دیرلر فقط (ملک
 دادک مفعول صریحی در (سروری یا مصدر به در سرور مرکبدر
 سر ایله وردن که سر اصلنده باشد ولکن بو یله برده غلبه استعمالله
 ریاست و متبوعیت معناسنه در (ورلسان عرییده ذو کی صاحب
 معناسنه در پس سرور صاحب ریاست معناسنه اولور (شده ماضی در
 اولدی معناسنه مصدری شدن کلور مضمونی انتقاله داردر عرییده
 صار کی (مطیع اطاعنددر که امر و فرمان اوزرنه مرتب اولان
 اقتیاد در عبادته ایسه بو معنی معتبر دکلدر ولکن عبادت حقندن
 غیر به جائز اولسا از اطاعت ایسه اعمدر یعنی مخلوقه اطاعت اولور
 تکم قرآنده کلور (لا تعبدوا الا اياه) وینه کلور (اطيعوا الله واطيعوا
 الرسول واولی الامر منکم) مطیع شدک مفعولی واشغه ده دیو و پری
 فاعلیدر تقدیری شد دیو و پری مطیع خاتمش دیمکدر (مطیع مفعولنه
 مضافدر) شین ضمه پری سلیمانه راجعدر و اطاعت کرچه فی نفس
 الامر سلیمانه در ولکن تسخیره سبب خاتم اولغله سینه استاد اولندی
 (خاتم تانک فتح و کسر یله پر مغه طاقدقلری زیئدر که انکله نسنه
 مهر نور خاتم النبیین انبیاء انک مجبی ایله ختم و تنجیم اولندی معناسنه در
 (کشف الاسرارده کلور که ملک سلیمان خاتمنده ایدی یعنی اکا
 منوط ایدی وانک نکینی یعنی فاشی که بریت احمر ایدی که نایاب
 نسنه در انک سطر اولی (سم الرجن الرحیم) و سطر ثانسی (لا اله الا الله)

وسطی ثانی (محمد رسول الله) ابدی و اول خاتم آدم علیه السلام
 جانشده ابکن اصبحده ابدی صکره زله واقع اولدقده ارکان
 عرشدن برکنده وضع اولنوب زمان سلیمان اولدقده (جبریل
 علیه السلام فرمان الهی ابله اورادن اتی آکوب سلیمان کنوردی
 و پرمغه کجوردی و انک نورانیت و هیبتدن سلیمان اعین ناسدن
 غائب اولدی اوراده یانی الله مطالعه جمالکله مشرف اولق استرز
 دیدکلرنده سلیمان علیه السلام پیوردی که (اذکر والله) یعنی
 الله تعالی بی ذکر ایدیکوز انلردخی ذکر ایدیجک سلیمانی مشاهده
 اتیدیلر دیو شیطان علیه مایستحق (پری جنی و بو عطفدن دیو و پری
 پری برلنه مغایر اولمق فهم اولنور نیکم محبوبی پری به تشبیه ایدیلر
 زرا پرینک ملک کبی حسن رائتی و جمال فائقی وارد رانکچون چشم
 آدمی به ظاهر اولرلر زبرامشاهده سنه تحمل اولماز دیوایسه غایت زشت
 هیکل و قبیح صورتنر یعنی شیطان آدمه سجده ابله مأمور اولمزدن
 مقدم نعلیماسمنه عزازیل دبرل ابدی و حسن تعبده بناء زباده صورت
 حسنه ایدیکی ملائکه دن متمیز اولمزدی صکره اباواستکبار اتمکله
 اسم و جسمی تغیر و مسح اولمزدی حتی جاحظ دیدکلری متکلم
 اولقدنر فیح المنظر ایدیکه اگر شیطان بر کره دخی مسح اولسه
 جاحظ قدر اوله مردی دیو اطیغه ایدرلدی (اشته بورادن فهم اولمزدیکه
 پری دخی کرچه اصلنده جان قومندندر و لکن انلرک متمرزلنه
 شیطاین دبرل که شکل اصلیری اوزرنه فیح قائمشلردن و انلرک مؤمنلرنه
 جن اطلاق اولنور که ایمانلری سببیه نورانیت صوریه دخی
 بولمشلردن و بونلرله ازدواج قابل اولغله بلفس سلیمانک والده سی
 انسیه و پدری جنی ابدی دیمشردن نیکم محلنده میندر (مضای
 ینت) بودر که خداوند قادر و قیوم حضرت سلیمان بن داوده علیهما
 السلام سلطنت و ریاست عامه و پردی شویله که یدنده اولان خاتم
 رحمانی سببیه انسان و شیطاین و جنیان اکا طبع اولدی و اکا منطق
 الطیری تعلیم ابدی و ربی و سایر مخلوقات اکا مسخر قیلدی و عن
 المشرق الی المغرب حکم اتیدی و نسخبر مذکور سببیه قدسده منجید
 اقصا بی طرز بدیع اوزره بنا اتیدی که هجرتدن ینک سکر یوز سنه



مقدم ایدی و آخر عمری الی ایکی ساله بلوغده وداع عالم فانی
 قلوب باد رفع اتدیکي سریری بر باد اولدی * از تن صابر بکرمان
 قوت داد * تن کوده در باش وال ایاق انک ممساندن خار جدر
 عربی ده کی بدن کبی زیر بدن من المنکب الی الالیه در بوسیدن
 (امام ابو حنیفه رحمه الله) فالیوم تجیک بابدانک (قراءت ایلدی
 و کشاف صیغه جسی توجیه ایدوب ییدنک کله وافیا باجزانه
 دیدی تا که اطراف دخی بدنده داخل اوله و برنسنه تمام طوناق
 اولسه تنه والایم تنه دیرل که بیه دک اوله آخرنده کی هااختصاص
 ایچوندر (صبربانک سکونیه نفسی کراحت اتدوی نسنه اوزرنه
 حبس ایتمک دیرل که جزعک نقیضی در انکچون صبر دیدیلر کسر
 باثله شول آجی اغاجک عصاره سنه که عطارلر صتارل (صابردن مراد
 ایوب پیغمبر در علیه السلام که نسبی حضرت اسحاقه علیه السلام
 منتهی اولور صبری بو در که قوردر بدتی اکل ایدوب همان لسان
 وقلی فلیش ایکن جزع ایتدی انکچون حق تعالی اتی مدح ایلدوب (نم
 العبد) یوردی ولسانی محفوظ اولدیغی بودر که لسانه صدر ذ کرومورد
 توحیددر وقلی مصون اولدیغی بودر که موضع معرفت و معدن نبوت
 و ولایتدر وانک (رب اتی مسنی الضر) دیدوی حقه شکایت طریقبه در
 خلیفه د کل بوا یسه عند العارفین ممد و حدر واکر بومعنی حضرت
 ابرهیم علیه السلام (جسی من سؤالی علمه بحالی) مقاله سیله مقابله
 او انورسه (جواب بودر که دعاء ایوب علیه السلام انتشاء بلاده
 داعیه قویه ایله در که اذن الهی در بناء علی هذا بومقام کلام مقامیدر
 سکوت وقتی دکل (بکرمان کریمک جعیدر کاف عربی نک کسر یله
 قوردر معناسنه دوده کی آخرنده الف و نون ادات جعدر که انسانده
 و حیوانده و نباتده استعمال اولتور مردمان و کواون و درختان درل
 زبرادرخت کسلزدن اول جسم نامی اولمقد انسان و حیوانله مشترکدر
 کسلدکدن صکره درختها دیرل زیرا الف ایله ها دخی ادات جعدر
 و انسانک فاشلر نه ابروان دیرل زبرانامی اولدیغدن ماعدا ذی روحک
 اجزاسندندر و کرمانک سر جعینی بودر که حضرت ابو بک بدننه
 مسلط اولان اون ایکی یسک قوردر ایدی که عدد نام در و بودرد ایله

اشهر روایات اوزره اون سکز سنه مبتلی اولدی مسکره دود
 بدندن تشاریلوب صحبت بدن ابوب سبیلله (الله تعالی اول
 ذلیلی عزیز ایدوب اندن شجره صعود ایدن دود القز یعنی ایسک
 قوردی وصویه دوشن سولک دید کلری اولدی که خلق بونلره
 انتفاع ایدر لر (و بعضی لر بال آروسی دخی بونلر دندر دیمش لر) اشد
 اکامل ناسه مضاف اولان نسنه زده بویه خاصه ل وارد ز را
 برکت روح مطهر بدنه و برکت بدن نطفی دخی لباسه و سائر
 مضافاته ساریدر ز را حکم جوار وارد (قوت هریدر مایقوم به
 بدن الانسان معنائه یعنی انسانک بدنی انکله قوام بولا جق قدر
 خدا انکچون مشهور در که قوت لایموت دیر لر بوراده مطلق غدا
 معنائه در و بمصرعک تقدیری داد قوت اذن صابر بکر مان
 دیمکدر که دادک فاعلی خداوند تعالی در و قوت مفعول صریحی و مابعدی
 غیر صریحی در (واز ابتدای غایت) وب تعلق و تعدیه ایچون اولغله
 انکسک بر فعله تعلق بحج اولدی (معنای مصرع) بودر که خداوند
 تعالی ابوبک بدندن قوردلره خدا و نفعه و یردی یعنی لسانندن و یرمدی
 زیرالسان سردندر و سر تنده داخل دکلدر تنکم مرورایتدی و قبلندن
 دخی و یرمدی زیر اقلب مورد لسان در که لسان انک ترجایتدر پس فرع
 محفوظ اولیحق اصل بطریق الاولی مضمون اولور * هم زیونس
 لقمه باحوت دادا * هم داد لقمه زیونس باحوت تقدیرنده در که لقمه
 دادک مفعول صریحی و مابعدی غیر صریحی در (وزازدن مخفف اولوب
 انک و بانک فعله تعلق مصرع اولده اولنلر کیدر و لکن بوزاده زهن
 تجرید به معنائه اولور کویالقمه اولان یونسک کندی دکلدر بلکه اندن
 تجرید اولنمش بر نسنه در که ینه بونسدر که لقمه واحده کیدر (هم
 موافقت ایچون کلور بله معنائه تنکم همراه دیرلر بولده مشترک اولانه که
 اخرله کندی اراسنده طریقده جهت اتحاد وارد و بر معنایه دخی
 کلور که ترکیبه اندن ده ایله تعبیر اولنور مثلاً بحج اوهم نیامد دیر ترک
 اوده کلدی دیر تنکم ابن کالک دقائقتده مسطور در و لکن بوفقیه ظاهر
 اولان بودر که ده لفظی دخی دن مرخدر (پس هم دخی معنائه
 محمولد کلام ناظمده ده هم بومعنایه در) یونس بن متی فتح ميم

و تشدید نائله که یونسک بعض روایاتده والدہ سی اسمیدر بوصورندہ
 عہسی علیہ السلام کبی والدہ سنہ اضافتہ مشہور در و یونس عجمہ
 و نعر یقندن اوتوری غیر منصرف در (و یونس علیہ السلام اولاد
 ہزون دندر کہ موصولہ ینوی دیدکاری قریہ اہلنہ مبعوث ایدی کہ ہبوط
 آدمدن درت بیک بشپوز طقساندن زیادہ سال مرورایتشدی قومی اتی
 تکذیبہ مصر او ایحق نزول عذابہ تخویف ایلدی (خاما انلر امارات عذابہ
 حس ایند کدہ تو بہ نضرع و نیاز ایدیچک اوززلندن عذاب منکشف
 اولوب یونس بو حالی مشاہدہ ایند کدہ سوزمدہ یلان چققدم ظنیلہ اندفاع
 ہذا بندن غضب ایدوب اذن الہی اولمدن بحر رو مہ طوغری جقوب
 کندی واورادہ بر سفینہ بہ سوار اولوب وسط دریاہ ایریچک سفینہ
 حرکتدن قالدی اورادہ ملاحر بوندہ برعاصی ویا برعبد آبق وارد دربو
 عادتلری اوزرہ اوچ قرعہ ایلدیلر اوجندہ دخی حضرت یونس اوزرہ
 کلیمچک یونس دخی کندنی دریاہ طرح ایندی واورادہ بر عظیم بانق کلوب
 یونسی ابتلاع ایدوب قعر دریاہ طالدی (و یونس انک بطندہ نسیم
 ایدوب (لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین) دیردی کہ بعض
 احادیثہ بودعانتک اسم اعظمی اولسی مرویدر ودرت ساعت ویا اوج
 کون و یادی کون ویا قرق کون بحار قاصیہ بی دور و منہای ارض سابعہ بہ
 وصولدن صکرہ اذن حق اولوب یونسی ساحلہ قذف ایندی و یونسک
 وفاتی ہبوط آدمدن درت بیک التیوز سکسان اوجدہ در (لقمہ ہمزہ کہ
 عین بترآء شگلندہ یازیلور سابقا مذکور اولدینگی اوزرہ یاہ ملفوظہ
 بدلدز کہ فی الحقیقہ ہاء مر سومدن صکرہ یاہ مفردہ یازلمق قاعدہ
 فرس اولماغلہ یاہ حذف اولوب ہمزہ ابقا اولندی کہ ہمزہ یاہ توسل
 ایچوندرو بورادہ یا، وحدث ایچوندرو ہمزہ بہ دخی بدلیت وعلامتیچون
 ہمزہ وحدت دینلور والواحدت ایچون اولان یادر ہمزہ دکل (لقمہ
 ضملہ ابتلاعمہ مہیا اولان نسنہ در یعنی بریودم صوبہ جرعہ دیدکاری کبی
 برچیم طعامہ دخی لقمہ دیرلر و لقمہ بلادر ومدہ معروفدر کویا ہر بری
 بریودم اواق ملا حظہ سیلہ وضع اولمشدر (حوت بالقدر نون کبی
 ولکن محل نعر یضدہ حوت ابلہ تغییر اولندی تنکم قرآنندہ کلور (ولا تنکن
 کصاحب الحوت) وموضع تشر بقدہ نون دندلی تنکم نزیلندہ کلور

(وذا النون اذ ذهب مغاضبا) (معنای مصراع) بودر که دخی یونس
 پیغمبر که علیه السلام جسدندن بحر و مده بر ستمک عظیمه بر لقمه
 و یردی یعنی لقمه کبی اغرنه اندی و ستمک دخی انی یوندی (پس ستمک
 ابتلاع ایندوکی جسد یونس در که بر لقمه مثالدر و لکن بطریق المبالغه
 یونسدن بر لقمه و یردی دیو تجرید اعتبار ابلدی و جائز در که حرف
 جرتبین جنس ایچون اولوب یونس لقمه بیان اوله (فاجتباوا لر جس
 من الاوانان) نظمنده اولان رجسی یسان اولدیغی کبی * بنده رازه
 بر سر می نهد * (یونک تقدیری) می نهد خداوند تعالی اره بر سر بنده
 را در که (اره می نهدک مفعول صریحی و بر سر غیر صریحیدر) بنده
 قولدر مرد وزن و کودک و خانه زاد (اولانه یعنی مولاسنک اوئنده طوغمش
 اولانه شاملدر آخرنده همزه یادن بدل و حدث ایچوندر تنکم مرو را بندی (اره
 همزه نک فتحی و رانک تشدیدله و تخفیفیه لغتدر یحقی معناسنه که عرب
 منشار و ترک دستره در که اصلنده دست اره درال ایچقبسی معناسنه بر حرفدر
 علی معناسنه یعنی استعلاء ایچوندر که مثلا بر کاغدنوشتم دیمک کاغداوزرنه
 یازدم دیمکدر) (سر باش در سار کله اولدیغی کبی یعنی سار سردن بعضدر می
 نهد معلوم اوله که مضارع فارسی مضارع عربی کبی بین الحال و الاستقبال
 مشترکدر بو جهتدن اولنه باء موحدده داخل اولسه و می داخل اولسه
 حانه و یا تقریب حاله تخصیص ایدر بورا دندر که دیمشدر را کر بر شاهد
 (کواهی میدهم دیرسه شهادتی مقبوله در زرا حال حاضرده بالفعل شهادت
 ایتمش اولور و اگر کواهی دهم دیرسه مقبول اولماز زرا شهادت ایتمکه
 وعد در بورا ده می نهد مضارع حالی دکلدر بلکه تقریبی در) (نهادن
 قومقدر وضع معناسنه مضارعنده الف حذف اولوب نهد و نمنده دیرل
 قور و قویچی معناسنه که اسم فاعلدر بعد ذبوراده بنده دن مراد حضرت
 زکریا در علیه السلام که پیغمبر عالمشان و مهتر اخبار بیت المقدس و صاحب
 قربان ایدی که روایت امام فخرالدین رازی اوزره اولاده و دندر که
 لاوی بن یعقوب بن اسحاقه منتهی اولور و کاشفی روایتی اوزره حضرت
 (سلیمان اوغلی رجبعیم اولادندر که سبط یهو ذابن یعقوبدن در و ائندن بنده
 ایله تعبیر قرآنه موافقت ایچون تنکم کلور) که بعض ذکر رجعه ربک عبده
 ذکر با (و خواص ناسک عبودیتی ماسوی الله دن حر و آزاد اولمق

✱

معناستند در که حق تعالی به اجلا لاتعبدا یدر لر یو خسه غرض ایچون دکل
و حضرت زکریا و علی حضرت یحیی علیهما السلام از میل نام بر فاحشه نك
تحر یکی ایله والی قدس اولان هر دوس نام یهودی النده استشهد
اولدقدن صکره حضرت زکریا دخی فرار ایدوب بر اغاجه تخصص
ایتد کده طائفه یهود واقف اولوب کلوب اتی اغاج ایچنده اغاج ایله بله
یچدیلر (و بو واقعه هائله هبوط آدمدن بش بیک بشیوز سکساندن
زیاده سال مرور ایتد کده واقع اولدی که اول وقتدمز کریاتک عمر لری
یوز ساله قریب ایدی (معنای مصرع) بودر که خداوند تعالی حکمیه
بر بنده سنک باشی اوزره یحیی قور واتی ایکی یچر ولکن بوندن دوست
ذلیل و دشمن عزیز اولق لازم کلز بلکه خواص ناسه واقع اولان ابتلال
رفع درجات ایچوندن تنکم حضرت یحیادن اصلا کلاه و هم کلاه صادر
و واقع اولما مشیکن الله تعالی اکا زیاده مجتندن شها دت نصیب ایلدی
و پدری زکریا ک دو نیم اولسی دخی بو بایلدن (وز کریانک شجره
تخصی حضرت لوطک) (او آوی الی رکن شدید) دیمسی کیدر که اسباب
ظاهره به استناد در اذن آلهی و مظاهره ظاهره مشاهده دن ناشی
اولیحق مفید در * وان دکر تاج در سری نهد * و او عاطفه در (آن دکر را
برنه بعض نسخه ده دیگری راد و شمشدر که آخرنده یا وحدت ایچوندن
و دیگر با ایله و دکر یاسز بردخی دیمکدر که اصلده بر دیمک ترکیبدن
خارجدر فاما مقامدن تراش اولنور تکرار اولان نسنه نك ایکنجی سندن
دیگر ایله تغییر ایدر لر مثلا کندی نمازیه نماز دیگر دیر لر بردخی نماز معناستنه
زیرا معراجدن تولدن صکره ابتدا جاعته حرم کعبه ده صلاة ظهر
یعنی او یله نمازی قنوب ا کندی اکا بردخی یعنی ائک غیری نماز اولدی که
ایکنجی نماز در بوم احد و بوم اثین کی (آن دکر را اول پرغیر نك
دیمکدر که حضرت یوسف و سلیمان علیهما السلام و سائرنا جدار
اولنره شاملدر و بو مصرعک) تقدیری (وی نهد تاج در سران
د کر را دیمکدر که تاج نهدک مفعول صریحی و مابعدی غیر صریحی در
(تاج عربی در اکلیل دیدکری نسنه در که جواهرله تزیین ایدوب
پادشاهلر باشلرنه کیر لر) و تاج فلک آفتابدر که فلکک باشند تاج کیدر
و تشبیه ادهده تاج پوش و سلطان و یک بورکی دیدکری چیچکه

تاج خروس دیرلر وحیدینه کلور که (العمائم تیجان العرب) یعنی عربک
 دستاری بنجیمک تاجی برنه در وصدرا سلامده قلنسوه کبرلردی صکره
 مهجور اولدی بعد زمان علماء عرب حالازومده ملبوس اولان کبی قاوق
 تلبیس ایتدیلموالی الا آن مستعمل اولوب قالدی (در ظرفیت افاده ایدر
 عربی ده فی کبی) ونهادن کده وضع معنا سنه در وضع فی ایله استعمال
 اولندیغی کبی نهادن دخی بویه در یعنی موضوع فیه کوره والاموضوعه
 بلا حرف تعدیه ایدر تنکم دیرلر وضعه فی محله تاجک دخی محلی سر اولمغله
 تاج در سریدی و بونکله قافیه ده تکرار لازم کلز (معنای مصرع)
 بودر که واول برغرک باشنه تاج قور هرکیم اولورسه یعنی کینک باشی
 اوزینه اره قویوب قهرله معامله ایتدوکی کبی کینک دخی باشنه تاج شاهی
 قویوب لطفله معامله ایدر که هر برنده حکمت بد یعه سی وارد واهل
 ایمان اراسنده بو مقوله معامله لده تفاوت اولدیغی کبی سارلارالنده
 دخی وارد ملوک کافره ورعبت فاجره کبی ولکن ناظمک روی کلامی
 اهل ایمانه در خواص ناس ذکر ی قرینه سیله فاعلم ذلک * اوست
 سلطان هر چه خواهد آن کند * اوست ایکی کله در تقدیری اوست
 در که او ضمیر منفصلدر عربی ده هو کبی مرجعی خداونددر است
 ادات خبردر که اکارابطه دخی دیرلر قاعده سی بودر که ماقبلنده اولان
 کله نک آخری ساکن ایسه استک الی لفظا وکاتبه وجوبا حذف اولنور
 (بو مقامده اولدیغی کبی ولکن مده اوایسان پرلر ده متصل یاز یاور
 من است ده منست کبی واکرما قبلنده اولان کله نک آخرنده هاء رسمی
 واریسه الف وجوبا اثبات اولنور آمده است کبی زیر هاء دالک
 قتمه سنی محافظه ایچوندر که حذف ممکن دکلدر (پس فاصله وار یکن
 استی ماقبلنه ابصال ایتمک قابل اولمدیغندن الف ثابت اولور
 و بو مقوله نک غیریده یعنی هاء اصلیه اولدیغی کله ده هاء حذف
 اولنوب استک الی یایه قلب اولنور چیست نیست کبی که اصللری چه است
 نه است در فاحفظ (سلطان غلبه واستیلا معناسنه در بو معنی پادشاهلرده
 غالب اولمغله بطریق المبالغه مصدر له تعبیر اولندی (خلیفه ایله
 سلطانک فرقی بودر که خلیفه اولدر که انک طریقت و حکومتی
 طریقت و حکومت نبویه اوزینه اوله که آنده اصلا شائبه ظلم و قور



ائمه اشی عشر کبی سلطان ایسه اعمد و سلاطیندن خلافته قریب
 اولنلراقل قلیدر ملوک شامیه دن نورالدین الشهید زنگی و ملک صالح
 کبی که بونلر زمانلرنده اولسادن عد اولنورل دی بوراده سلطان
 اطلاقه محمولدر زیرا مراد الله تعالی در که سلطان السلاطین در
 و اوست مقدم خبر و سلطان مؤخر مبتدادر که سلطان مطلق
 اودر دیمکدر و ما بعدی ائی بیاندر نتکم قرأنده کلور (له ملک السموات
 والارض یخلق ما یشاء یموت لمن یشاء انما) الی آخر الایة (هر چه
 هر تعیم ایچوندر که کل افرادی معناسنه در هر بار هر کره و هر چند
 هر نه مقدار اولور سه و هر کز زمانلردن هیچ بر زمانده و هر کس
 هر بر فرد و امثالی کبی (و چه جیم عجمینک کسر یله نه معناسنه در نه دیه ییم
 دیه جک یرده عجم چه کویم در و هر چه مبتدادر که ما بعدنده خواهد که
 رابطه سیله ا کاصفتدر خبری آن کند جمله سیدر (خواهد فعل
 مضارع در خواستن دن دیمک معناسنه ارادت کبی مضارعنده سین
 هایه قلب اولنوب خواهد و خواهند دنیلور و اورسمی والف ثابته ایله
 و واولک اصلی بودر که خاستن بلا و اوایاغ وزرنه طور مق معناسنه در
 پس خواستن و اوله رسم اولندیغی معنای ارادته تخصیص ایچوندر
 و بعضیلر خواهدی خواهیدنن اخذ ایدر ل ظاهر قلب اعتبار یله
 و لکن قاعده فرسه مخالفدر (و خواستن لغت قره حصاریده و خواهیدن
 لغت نعمه الله ده ضمه ده یازمشدر و بوندن فهم اولنور که مضارعده
 دخی خاتک حرکتی ضمه اماله ایدر ل (آن کند آن بالاده ذکر
 اولندی ما بعدنده فعله مفعول اولور کند کاف عربی نک ضمه یله
 مضارعدر کردند که اشلک و ایلک معناسنه مضارعنده رایرنه
 نون کتوب کند و کشنده درلر (معنای مصراع) بودر که سلطان
 مطلق اول خداونددر انکچون هر نه درسه آئی اشار و مرادی ارادتندن
 تخلف ایتمز و الا عجز لازم کلور تعالی الله عن ذلک و بوندن ملکنده
 شریکی اولمغه رمز واردنر بر بالفرض شریکی اولسه (و لعل بعضهم
 علی بعض) و فقیحه غالب اولانک مرادی حاصل اولوب مغلوب عاجز
 اولنق لازم کلور پس صانع عالم فرد واحد در که کسه نک ا کا ملکنده
 مزاجه سی یوقدر که (فعال لما یرید) اودر انکچون عالم نظام واحد

اوزنده در و بر منازعك ترا عیله تغیر و اختلال قبول ایتمامشدر و منازعه
 ایدنر بالاخره مقهور اولمشد و غمرو و فرعون و سائر طغاة جباره
 کبی * عالمی را دردمی ویران کند * عالمی ده اولان یا تنکیر و یا وحدت
 ایچوند رولکن سوق کلامه مناسب اولان اولکیدر که مراد فی الحقیقه
 بو عالمدر که عالم کون و فساد در وانك اول سماء سابعه نك مقهری
 و آخری ژادر (و عالم مایعلم به الصانع معناسنه در اصلنده علم در که
 ما وضع لشیء بعینه در جیع اشیا دخی حق تعالی نك اسم علیدر که
 اسم مسمایه دلالت ایتدوکی کبی مصنوعات دخی صانعه دالدر انکچون
 عند العارفین اسماء لفظیه اسماء مجازیه و اشیا موجوده اسماء
 حقیقه در و بو مصرعك تقدیری (کند عالمی را ویران دردمی) در که
 عالم کسندك مفعول اولی و ویران مفعول ثانسی و ظرف اكا متعلق در
 (دمی ده اولان یاه وحدت ایچوند رولدم فتنه نفس معناسنه در فتح فائله
 و دمور جیلرک آتش ایفاد ایتد کلمی کور که دم دید کلمی نفسندن
 یعنی آندن خارج اولان بلدن او نور بدر ویران خرابدر (معنای
 مصرع) بودر که عالمی برنفسده ویران و خراب ایدر زیرا انك
 امری لمحی در که لمحة انبصرده وجود بولور مقصود بودر که کرچه
 بو عالمی طریق ثانی و تدریجی تعلیم و نیجه حقائقه رمز ایچون آلتی
 کونده خلق ایتشد (فاما مراد ایتسه برآنده ایجاد و برنفسده اعداد
 ایدر تنکم نفخه اولاده جیع اشیا صورت اصلیه سندن چقوب هلاک
 اولسه لکر کدر * هست سلطانی مسلم مرورا * هست وار نیست بوق
 وهستی و اراق و نیستی بوقلق در که یازی مصدر به در وهستك اصلی
 هاست در که هانك و استك الفتری حذف اولمشدر و دیمشدر در که
 هانك اصلی دخی هاء در وار معناسنه که است ادات خبر در که در
 دیمکدر بو صورنده محذوف اوج اولور (بوراده هست است مقامنده
 مستعملدر تقدیر کلام سلطانی مسلم است مرورا دیمکدر که سلطانی
 مبتداء مسلم است خبر و مرورا اسلمك مفعولیدر) سلطانی ده اولان یاه
 مصدر به در که سلطانیلق دیمکدر یعنی صاحب الملك و السلطانه
 اولیق (مسلم تسلیمین اسم مفعولدر تسلیم بوراده تفویض معناسنه در
 سلام و یرمک و سالم فلیق معنای دخی کلور معافی و مسلم: ه کی تسلیم

کبی که سلامتند در معافی عافیتدن اولدیغی کبی اگر چه عوام یاسنی
 طی ایدوب معافی و مسلم دیرلر فاحفظ فانه غلط فیه بعضی المشاهیر
 (مرورا میك و واولك فتحه لریله اصلنده مرورادر که مر علامت
 مفعول اولان رای نأ کید ایچوندیر یعنی را که فعلی مفعوله ایصال ایچوندیر
 مردخی بویله در ورا تخصیص ایچون اولدیغی کبی مر دخی لام جاره
 معناسند کلور که مرفلان دیمك فلاته وفلانك دیمكدر (واو اصلنده
 اوی در که ضمیر غائب منفصل در عریده هو کی کا اولور که الف حذف
 ایدوب واو اوزنه ضمه ثقیل اولمغله فتحه حرکت و یروب وی دیرلر
 وگاه اولور که اویك اولندن الی و آخرندن یایی حذف ایدوب واو
 ساکن فالوب ساکنله ابتدا متعذر اولمغله اخف حرکاتدن اولان
 فتحه بی و یروب ورا دیرلر مکر که ماقبلنده کلمه آخری اوله بوسورتده
 سکونله استعمال اولتور کو کی که اصلنده که اودرها والف حذف
 و کافی واوه ایصالله کو دینلور (معنای مصراع) بودر که سلطانلق
 و پادشاهلق اول خداونده مسلم و مغوضدر و هر کس انک سلطاننه
 مضیع و منقاد اولشدر در كرك شاه و كرك كدا نكتم قرآنده کلور
 (ان كل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبداً) زیرا خواص
 بشر اولان انبیا و اولیا و خواص ملائکه اولان ملائکه اربعه و سایر
 ملائکه عیب اولدقاری صورتده فسر یلر بطریق الاولی در كرك
 جن و كرك ماعداسی * نیست کس را زهره چون و چرا * نیست
 اصلنده فی استدر که کسرله نفی و سلب ایچوندیر که معناسی بوقدر
 واست ادات خبردر الف حذف اولتوب متصل فتمشدر و فی ده نون
 مکسور اولدیغی صورتده یا ئله یازیلور و اگر مفتوح اولور سه هائله
 یازیلور که نه دینلور و اگر نون مذکور کلمه آخری به متصل اولسه
 باوهادن هیچ بریسی یازیلر نیاموخت کبی زیرا نیاموختده اولان
 باموختك همزه سندن متقلبدیر یوخسه فی ده اولان یادکلدر (کس
 کشی و کسه دیمکدر کسان ادمیاندیر آخرنده را لام جاره معناسند در
 (زهره فتحه اود دیدکلری نسنه در که زیاده اجیدر انسانده و حیوانده
 اولور دوه قوشندن و دوه دن ماعداد عرب اندن مراره ایله تعیر ایدر
 جکره متصل بر نسنه در زهره که آغودید کلرنده اعلام غالبه دن اولمشدر

✱

اوده زهره دید کلری اکانسته در (آخرنده ها تخصیص ایچوند
 یعنی خصوص اوزنه اود مراد اولدیغنه علامتدر زهره سی چاك
 اولدی دیرلر منشق اولدی دیمکدر که انك انشقاقی یعنی چاتلبوب
 اوزله سی سبب هلا کدر پس قوت انسان زهره سنده اولغله زهره نفی
 اتمک قوت و قدرتی نفی در (زهره اخرنده اولان همزه و سیله اضافت
 ایچوند نغمه زید و زخه طنبور کی) چون بوراده جیم عجمینک ضمی
 و واولک اشباعله در که لسان فارسیده استفسار ایچون در لسان عربی ده
 کیف کی ترک نیجه سن و عجم چونی و عرب کیف حالک دیر کنهنه
 اطلاع اولیوب حق بقشدن استفسار جائز اولدیغندن اوتوری (حق تعالی
 حضرتی بیچون ایله تو صیف ایدوب ایزد بیچون دیرلر) چرا جیم
 عجمینک فتح و کسریله لکن کسره افصحدر زیرا اصلنده مرکیدر که
 بر جزئی چه در نه معناسنه و بر جزئی را در که ترکیده ایچون معناسن
 افاده ایدر (مثلاً الله ایچون دیه جک برده خدا را دیرلر) پس چرا
 نه ایچون دیمک اولور عریده لم کی لامک کسری و ممیک فتحیله که حرف
 استفهام در لم ذبعت نه ایچون کتدک سبب وعلتی ندر دیمکدر (بعدذا
 بومصر اعک لسان عربی اوزره ترجمه سی لبس لاحد قدرة السؤال عن
 کنهه دعالی والا اعتراض له فی افعاله دیمکدر پس زهره بحسب المعنی
 نقبک فاعلی و کس را مفعولی اولور و چون مضاف الیه و چرا انك
 اوزنه معطوفدر و مصراع اولک مضمونه مناسب اولان چرایی تقدیم
 ایدی و لکن وزن ایچون تأخیر اولندی فافهم (معنای مصراع) بودر که
 کسه ایچون خداوند متعال حقنده چون و چرا قدرتی بوقدر یعنی
 نه انك کنهندن سؤال ایده بلور (زیرا کنهنه اطلاع محالدر انکچون
 اعرف الخلق دن (ماعرفناک حق معرفتک) صادر اولشدر و نه خود
 نیچون دیو اعتراض اتمک ممکندر (زیرا) بیورر که لایسأل عما یفعل
 حتی بغداد ده تاآر اسزیلا سنده درت بشیو ز قدر اولیا اسشهاد
 اولند قلمرنده بقیه السیف اوللردن بری مناجاتنده یارب بونی نیچون
 بوبله ایندک دید کده خطاب غیبی وارد اولوب سکوت ایله والالسانکی
 قطع ایدرم دیو عتاب اولندی * آن یکی را کج و نعمت می دهد * یک بر
 و یکی بری دیمکدر (یعنی یک مبدأ عدد اولان واحد که بردر) یکی

✱

شول معدود در که معنای يك ايله موصوفدر آن یکی را میدهدك
مفعول اولی و کج و نعمت ثانسی در (کج کاف عجمینک فحمله کتر
و خزینة کجینه کبی) یعنی اموال نفیسه که مجموع و محرز و مدفون اوله
بوراده مراد مال کثیر در مطلقا (نعمت طبعه ملایم اولان امور
لذیذ در تنعم نعمت ولین ايله موصوف اولان ما کولات و ملبوساتی
استعمالدر و نازله تعیش در) می دهد مضارع حالی در زیر اب
مضارع اولنه داخل اولوب استقباله تخصیص اتدوکی
کبی می داخل اولدقده حاله تخصیص ایدر دهد مضارعدر
دادن دن که ویرمک معناسنه در اعطا کبی مضارعنده الف ها به
قلب اولنوب دهد و دهنده دیرلر (معنای مضارع) بودر که خداوند
غنی اول برینه هر کیم اولور سه خزینة و نعمت اذیده و حاتم طیه
و یروب مالدار و متنع ایلر تنکم حضرت یوسف و داود و سلیمان
و امثالنه علیهم السلام انعام ابتدی و نمرود و شداد و فرعون و قارون
و نذارتنه دخی بطریق الاستدراج نلر و بردی و امت و رعیت اولنلری
دخی تفاوت اوزره قیلوب نیچه لرن ابناء جنسندن سرفراز و نعم الهیه ايله
ممتاز ایلدی (بس بومعنی فاعل مختارک کاریدر که حکمتنه دائر و سلطان
اعظمک حکمی در که قدرتنه ناظر در * دیگر ی رارنج و محنت می دهد *
دیگری راده باوحدت ایچوند و را ادات مفعولدر برغبیه دیمکدر که
مضارع اولده اولانک غیر ی و مقابلدر تقدیری میدهد دیگری رارنج
و محنت دیمکدر که دیگری فعلک مفعول اولی و رنج و محنت ثانسی
(در رنج امک و زحندر که کدیمین و عرق جبین ايله تخصیص مالدر
بونکله ایسه خزینة اله کیرمز بلکه قوت لایموت و فی الجملة مال حاصل
اولور (محنت امتحانیدن اسمدر که امتحان و محن اختیار و تجربیه در
و محنت انسان اوزرنه شاق اولان امور در که) (الله تعالی انکله عبادی
مبتلی قیلور تا که بری برلرنه حقیقت حال ظاهر اوله (بس محنت امور
شاقه در که انسان انکله متالم و متغص اولور یو خسه متلذذ و متم
ولماز بس بومعنی ايله مضارع اوله مقابلدر دست اولور (معنای مضارع
بودر که خداوند حکیم برغبیه دخی کج مقابلدر سنده رنج و نعمت
مقابلدر سنده محنت و یروب قهر ايله مبتلی ایلر اولکبی لطفله منعم علیه



قلدیغی کی (پس بویکی نك حاللری بری برینه مغایر او اور و غالب
 و مغلوب و خاد م و مخدوم سری بویه قوله معامله ایله ظهور بواور
 تنکیم بی اسرانیله تیه ده ایکن عالم قدریدن من و سلوی نزول ایدردی
 صکره عالم حکمتک اسبابیله مبتلی اولوب اول حال الی الان اکثر ناسه
 میراث کی قالدی * آن یکی بر تخت باصد عز و ناز * تخت خاه مجله ایله
 غلبه استعماله سریر سلطانه اعلام غالبه دن اولمشدر شویله که
 اطلاق اوزرنه ذکر اولنسه مراد سریر مذکور در اصلده مطلق
 سریر در حنی تعریب ایدوب سریر میده یعنی نشیره تخت دیمشدر
 تنکیم فصل جنازده معتمد عریضا یونلش اغاجه تخت دبد کلری
 اغاجدن دوزیلان تخته انتسابی اعتبار یله در که آخرنده هانست ایچوندر
 (با بوراده معیت و مصاحبت ایچوندر) صد یوزدر مانه معناسنه اصلده
 صادسین در و سنبله دخی استعمال اولتور بوراده صد کثرتدن کتایه در
 تنکیم قرق ایاق دبد کلرینه صد پاورنوع کله کل صد برک دیرلر که صد ایله
 تعبیر اولندیغی کثرته دأردر (عز عز پیدر که ذلک مقابلدر یعنی عزت غالب
 و ظاهر اولق و ذلت مغلوب و مقهور اولقد در که خوار اولغی مستلزمدر
 (ناز معروفدر که نیازک مقابلدر نازیدن ناز لمقددر) بویه صراعه آن یکی
 مبتدا و بر تخت خبر پیدر تقدیری بر تخت است دیمکدر (ولکن مقامدن معلوم
 اولغله حذف اولمشدر لسان فارسیده نظارتی چوقدر و باصد عز و ناز
 مبتدان حالدر) (معنای مصراع) بودر که اول بری تخت اوزرنده در نیجه
 عزت و ناز و فخره صاحب اولدیغی حالدن ملوک حالی کی بوراده تخت
 اوزرنده اولق جالسک اهل عز و ناز اولدیغی مستلزمدر ولکن واقعی بیان
 ایچون تدریج ابتدی تنکیم بالاده خصوص اوزرنه سلطنت سلیمانی
 و عموم اوزرنه تاجدار اولنلری بیاندن صکره اوراده تاجی ذکر ایتدوی
 کی بوراده دخی تختی ذکر ایدوب اهل تاج و تخت اولنلرک عزت و نازنه
 اشارت ایلدی (پس اوصافده تغایر اولیحق کلامده تکرار لازم کلز
 * دیکری کرده دهان از فاقه باز * دیکری بیانی مر و ایتدی) (کرده
 ماضیدن برنوعدر که اکاماضی مفید بالقربی دبرلر که نظیری بوقاروده
 شرح اولندی کرده ایلش دیمکدر) دهان آغزدر الفی حذف ایدوب
 دهن دخی دبرلر دهن بند صورتلر یا شفته دبرلر که انکله اغزلر بغلر

دهانه اغزلق دیدن کردید که جاهل را اصطلاحند در احرنده هادهای اول
 معنای تخسب می ایچوند (از فاقه بوراده از من اخلیه معناسنه در که
 تعلیل ایچوند فاقه عریس در فقر و احتیاج معناسنه شکم فقر و فاقه دیرل
 مشهور در (باز آجق دیمکدر کشاده کبی بونده دیگری مبتداء و دهان
 فعلک مفعول اولی و باز ثانیهی و از فاقه فعلی تعلیل در و فعل بعد الجمه
 مبتدایه خبر در (معنای مصراع) بود در که بر غیر یسی اغزنی آجق
 ایلمش فقر و فاقه اوچندن یعنی آجلندن اغزنی اچش قالمشدر
 (پس بومقوله نعمتدن دور و عزت و ازدن مهجور اولان کسه سر بر
 سلطنتده اوتور ب اهل ذوق و صفا اولر اله نیجه برابر اولور هیهات
 (و بو معنی حکمت الهیهیه و تصرف سلطان ازله دائر در که اندن
 سوال اولمز * آن یکی پوشیده سنجاب و سمور * آن یکی مبتدأ
 و مابعدی خبر در زیر پوشیده ماضیدن قسم در که نمخنده فاعل ضمیری
 مبتدایه را جملدر سنجاب پوشیده نک مفعولیدر و بعد الجمه خبر در
 (پوشیده اورتمش و کیمش دیمکدر مصدری پوشیدن در که اورتمک
 و کیمکدر) سنجاب فنجان و زننده و سمور تشدیدله تور و زننده که بوراده
 ضرورت ایچون تخفیف اولنمشدر ارض ظلماتده ایکی نوع حیواندر که
 پوستلندن کورک انخاز اولنور سمور سنجابدن فیتلودر و بوندن فهم
 اولنور که کلام ناظمده سنجاب و سمور یا کلان جزء اوزرنه اطلاق
 طریقله در و یا حذف مضافله در که تقدیری پست سنجاب و سمور در
 (معنای مصراع) بود در که اول بری اغزالی سنجاب و سمور کورکنی
 کیمش و تلبس ایتمشد در که انلر ملوک و سائر اغنیاسدر یعنی لباسلرک ادنی
 و اوسطی دکل ملکه کلان اقتدارلندن اعلی مرتبه سیله ترین و بین الناس
 زیاده عبطه اولنسان نسبه ایله نجل ایلمشدر * دیگری خفته برهنه
 در تنور * خفته پوشیده کبی ماضی مقید در که شرحی بالاده گذرا بتمشد
 معنای باتمش و او یومش در که مصدری خفتن ریایتمق و او یومق
 معناسنه (برهنه باء موحده نک کسر یله عر اندر که ترک اکا جلاق
 و بالحق دیر) تنور بودخی سمور کبی اصلنده مشدد در که وز نیچون
 تخفیف اولنمشدر و امام قرطبی دیمشد در که تنور اسم اعجمی در صکره
 تعریب زیر اصل بنامی نذر کلام عریبه ایسه رادن اول نون اولور

✽

✽

مطل

کله یوقدر تنور حطب قلت اوزرنه اولان دیارده بر ایچنده ابتدکاری
 اوجاقدیر که انده نان پشورلر بوجه تندیر که تنوره یل ایده جک یلپیزه به
 تنور تاب دیرلر و آتش فارشدر دقلری کوسکی به تنور آشوب دیرلر زیر
 تنور معهود بو ایکی بنه دخی محتاجدر و بعض اهل تفسیر (وفارالتور)
 آینده دیمشدر که بوراده توردرن مراد طاشدن منقور شول اوجاقدیر که
 حضرت حواری الله عنهما انده نان پشوردی صکره توارث ایله
 حضرت نوح علیه السلامه انتقال ایلدی که اول طاشک ایچندن
 فوران آب علامت طوفان اولمقله سفینه سوار اولدیلر (وتوره که
 آخرنده هاء رسمی وارد ستر پوش در عریانلر ودر ویشلر یلارنه
 طوترل ظاهر بودر که تنور خد منته مباشر اولنلر یلارنه پیشمال کبی
 نسته قوشانق حسبیلله آخرنه هاء اختصاص کتوب تنوره دیدیار
 صکره تشبها در ویشلر و عریانلر کیدکاری معهود نسته به دخی
 اطلاق اولندی اول تستر ایچون کیرلدی صکره تجبل طریقله تابس
 ایتدیلر بالهنک و امثالی کبی و الله الحفیظ الحسب در (بعدا دیگری
 مبتدا و خفته جمله سی خبر و برهنه خفته تحننه اولان فاعلدن حال
 ودر تنور فاعل ظرفیدر (معنای مصراع) بودر که بر غیر یسی دخی
 عریان اولد یغی حالده تنور ایچنده باآتش وار بودش و تنوره تستر
 ایتشدر که فقر اضعفا حالیدر زیر اکیچک واورتجک نسته بولدقلرندن
 تنوره دخول ایدرلر و بقدر الامکان انکله دفع ضرورت ایلرلرتکم
 فقراء مهاجرین دن رضی الله عنهم بعضیلری رهل یعنی قومی آشوب
 بله دك انکله تستر ایدرلر دی و اویس القرنی نك رحمه الله ازارنی
 همشیره سی غسل ایتدوکی وقتده کندی تستر ایچون برصندوقه ایچنه
 کیرلدی زیر دیگر اباسی بوغیدی و بوتقر یردن مفهوم اولدی که
 تنور کلخانک غیر بدر زیر کلخان حام اودنی یاندیغی بدر * آن یکی
 بر پستری کخا و نغ * پسترباء عجمینک کسریله دوشک در آخرنده یا
 وحدت و یا نوعیت ایچوندیر کخا رابطه تقدیر یله اکا صفتدر تقدیری
 آن یکی خفته و نشسته است بر پستری که کخا است دیمکدر و بوینده
 برافطی استعلا ایچوندیر متعلق معلوم اولدی و بعض نسخده یا یوقدر
 بلکه پستر کخایه اضافله در واکا اضافه العام الی الخاص درلر



بلد بغداد کی زیر بلدك بغداده و غیرہ شمولی کی بسترک دخی کخاندن
 ونخدن و غیریدن عمومی وارد در (کخا کسرله معروف فاشدر که غلیظ
 اولور سائر فاشلردن سندس دن استبرق کی در ترکیده کافک فتحه سیله
 استعمال اولنور کافی نعمه الله (نخ فتحیله قالیجه که ایکی بوزلو اوله زیلوئی
 رومی دخی دیرل و حریر و اینجه ابرشیم معنایزده ده کلور بوراده کخا
 ونخدن مراد عموم اوزرنه و قچتلو دوشکلر و بساطلردر) (معنای مصراع)
 بودر که اول بری دخی کخا ونخ اوزرنه باتش و قچتلو بساطلر اوزرنه
 اوتور مشدر که اکار ناسدر زیر دوشک بالکز ترک دلدنه معهود اولان
 نسنه دکلدر بلکه اوتور ارجق بساطله دخی شاملدر که مبسوط
 و مفروشدر پس عمومه محمول اولقی اولادر * دیگر بری برخاک خواری
 بسته یخ * خواری خامقنوح و واور سعی و الف نابتدر دار و جار
 وزننده) (و یا مصدر به در خوار ذیلدر که عزیزک ضدیدر) (خواری
 ذلدر که ضد عزت درو خاک خواری خک مذات بد کلری کییدر مقابلی
 سر بر عزتدر) (پس خاک خواری ده اضافت تحقیر و سر بر عزتده
 تشریف ایچوند زبر خاک اوزره اولقی نشان ذلت و سر بر اوزره اولقی
 علامت عزتدر پس بواضافت حقیقه محمولدر تا که ماقبلنه موافق اوله
 فافهم) (بسته بای عربی تک فتحیله ماضی مقیددر بغلش معنایضه مصدری
 بستن در که بغلقدر مضارعند سین نونه قلب اولنوب بندد و بندنده
 دیرل) (یخ یا مثانه تختانیله تک فتحیله و خاء معجمه ایله بوزدر که عرب
 جمد دیرنکم یخجه طلودر که عرب برد دیر فتحین ایله پس یخجه آخرنده
 اولان هاء رسمی اختصاص ایچوند که طولو بوزک برنوعیدر زیر
 سمدن قوت زمهریرله منجمد نزول ایدر بوزایسه زمینده اولور
 و طولونک بروفته اختصاصی بوقدر بلکه ایام صیفده دخی اولور) (یخ
 بسته تک مفعولیدر و بسته مجموعی بادیگریدن حالدر که تقدیری خفته
 و نشسته است برخاک خواری در حال که بسته یخ (و بومعنا تک مصراع
 اوله مناسبت نامه سی وارد در و لیکن بحسب الحقیقه انساب اولان
 بسته یخ که رابطه سی تقدیریه خاکه صفت اولقدردر) (اولکی به کوره
 معنی دیمک اولور که بری دخی باتش و او بومش در حقارت دلالت ایدن
 طبراق اوزرنده بوز باغملش اولدیغی حالده یعنی دوشنه چکی او لمانغله



مطلـ

قور و طبراق اوزرنده قلوب برودت هوادن بوز بغمش و طوکشد
 (ایکجی به کوره دیمک اولور که برغیری دخی بوز طومش خاک
 بارد اوزرنده قالمش و بی بساط و فراش حالی خراب اولمش در) پس
 بوندن عدم بساطه و فقدان فراشه دلالت اولدیغندن ماعدا ابلغیه
 دخی اشارت وارد رزیرا بالکر خاک اوزره اولمقدن بوز باغمش
 خاک اوزرنده اولمق ابلغدر و علی کل تقدیر مقصود کما و ابرشیم
 قالیجه دکل بلکه ادنی مرتبه برکهنه کلیم و یا بر پوست پاره بولمقیغ
 اطاده در * آن یکی رازرد و صد همیان دهد * تقدیری دهد خداوند
 تعالی آن یکی رازرد و صد همیان زردیمکدر که معناده زرهیمیانک مضاف
 الیهی در بلد بغداد اضافتی کبی تنکیم مرور ایلدی بوضورتده دهدک
 مفعول ثانسی دوصد اولور و یا خود آن یکی دهدک مفعول اولی وزر
 مفعول ثانسی اولوب دوصد همیان زردن حال اولور (زر التوندر که
 راتک تشدید و تخفیفی جائز در بالذ التونسه زر طلا دیر لر زر سیاه
 شاملدر دین خطا ایتدی) (دو ایکدر اثین کی اصح بودر که او تلفظ
 اولمیه گاه اولور که ضرورت وزن ایچون تلفظ اولنور اما آخرنه یاه
 مصدری لاحق اولسه دوی کی که اثینیت معناسنه و او البته سلب
 وتلین اولنور دوصد ایکوز دیمکدر فاما استعمال عجم اوزرنه کثرتدن
 عبارتدر عرب سبعه و اربعین و سبعین ایله کثرت مراد ایتدی کی (همیان
 هانک فحبله طفر جق معناسنه بوراده زرقرینه سیله کبسه مراد اولور
 زیرا الح و التونی طفر جقه قومزل بلکه انک ایچون مهیا و مخصوص
 اولان کبسه به وضع ایدر لر شوقدر واردر که مال کثیر طفر جق اسلوبنده
 مختیان و مبین کبسه ره قونیلور (معنای مصراع) بودر که اول
 برنه دخی ایکوز کبسه و طفر جق اتون ویرر و یا خود التون ویرر
 ایکوز همیان اولدیغی حالده یعنی اسم غنی ایله تجلی و معامله ایلوب
 مال کثیر احسان ایدر که انکله مرادی اوزره هر بوزدن تنم
 ایدر تنکیم اغنیاده مشاهده اولنور اگرچه ناظم کی عاشق و مجذوب حق
 اولان کسه مال و مالنی یغما ایدر و عبش و عشرتی آخرنه آلیغور
 * دیگری در حسرت نان جان دهد * حسرت عریبدر که حسر
 اصلنده کشف معناسنه در یوم قیامته یوم الحسره دندلی زیرا دنیاده



خافل اولان کسه اوراده نولاییدی حقیقه الامر بکا دنیساده منکشف
اولمش اولاییدی دیو نمخی اینسه کرکدر و یاخود ایتدوکنه زادم اولوب
غم و خصه به دوش سه کرکدر زیر دنیساده جاهل اولدیفی مفسر
ومنکشف اولورالحاصل حسرت اودر که قلب انسان غم و هم و حزنده
نهایت بالغ اوله (بومقامده حسرت ایله مراد آرزو در تنکم نعمه الله حسرتی
آرزو و فرقت ایله تفسیر اینشدر زیر آرزو اهلی حسرتدن خالی دکلدر
(نان اتمکدر که عرب خبز دیر) نان چین تنور اینجده اتمک چقار ابق
آلتدر که عرب اکا ماعط دیر) نان خورش و اورسمبله اتمک قاتخنه دیرل
نان خداه و ناخداه اتمکچی باشد راصلی خدای نادر ثابده ناندن نون ثانی
حذف اولمشدر (جان بوراده روح روان معنایه در زیر موت روح
روانک بدنن مفارقتیله حاصل اولور که روح حیوانی اکاتا بعدر) دهد
تقدیری دیگری دهد جان در حسرت نان دیمکدر که دهدک فاعلی تحتده
اولان ضمیردر که مبتدا اولان دیگری به راجعدر جان دهدک مفعولیدر
و فعل بعد الجملة خبر مبتدادر (معنای مصراع) بودر که بر غیر بی دخی
نان حسرت و آرزو سنده جان و یرب هلاک اولور یعنی ایکیوز کبسه
التونه مالک اولمق دکل بلکه نان پاره به محتاج اولور و آخر جوع مفرطدن
فنا بولور تنکم مرویدر که مکة مکرمه ده بین الصفا و المروه اوچوز قدر
انبیا علیهم السلام آخلقندن هلاک اولدیلر * طرفه العین جهان
برهم زند * کس نمی یارد که انجاسدم زند * بعضی نسخده طرفه العین
ان جهان دوشمشدر طرفه العینی نسخه سنده کوره یاء وحدت
ایچون اولوب طرفه نک ناسنی تأ کیده محمول اولور زیر طرفه ده
تا مره ایچوندر (طرف ضرب بایندندر) طرفه العین برکزه کوز قباغن
آچوب قیامقدر که آتی در یعنی آن غیر منقسمده اولور برانسه نک زباده
سرعتندن طرفه العین و لمح البصر له تعبیر ایدرل و ترک دخی کوز آچوب
یومنجه کلدی کجیدی دیر عمر و دولت و امشالی کبی الحاصل طرفه برکزه
کوز قباغن نحر یکدر ایکی دکل (وعین جارحه در یعنی کوز دیدکری
عضودر و صو کوزنه دخی تشبیه عین دیرل زیر اهیتمده و سیلان آبد
کوزنه بکزر و جاسوسه عین دیرل زیر تجسس عینله اولور تنکم مرکوبه
ظهر دیرل قیمله زیر مقصود اولان ارقه سیدر و التونه عین دیدکری



مطل

بطریق تشبیه در زبر اعراف الجوارح اولدیفنی کی النون دخی
افضل الجواهر درو بورا ندر که افاضل قوه اعیان دیرل (این قریب
ایچون اولان اسم اشارتدر عربی ده هذا کی گاه اولور که آخره تصغیر
ایچون کاف عربی کتور باینک دیرل بونجفر معناسنه (جهان دنیا در که
ابتداء حدی سماء سابقه نك مقعدن تحت الزیاه ذک در که بوجه سی
عالم کون و فساد ندر فاما عرف ناسده دنیا مشرق و مغرب لراسیدر
انکچون پادشاهلره جهاندار دیرل جهانی ضبط و حفظ ایدچی معناسنه زبر
ملوک ایچق زمینه مالک اولورل سمایه مدخله اید مرزل (برهم براسنه) (هم
شرکت و معیت و جمع معناسن افاده ایدر انکچون یلداشه همراه معناسنه
ایچون درو قو کشتی به همسایه دیرل نظر ای بسیار در (زند مضارع در اور
یضرب کی مصدری زدن در اور مق معناسنه ضرب کی مستقبل تنده
نون زیاده ایدوب زند و زندند دیرل زبر قواعد فرسده کلور که مصدر
دال نك ماقبل حرف صحیح متحرک اولمق درت کلمه ده کلشدر انجق که
الترک مضارع علری سماعی در آمدن آید و زدن زند و عمردن عمرند و شدن
شود کی (نمی یارد فعل مضارع نمی در زبر نون نافیه وی لفظی
مستقبلی حاه قریب ایچون در نمی یارد قادر اولماز دیمکدر مصدری
یاریدن در یاه مثله نجاتیه یاردم ایتک معناسنه و لکن معاونتک قدرت
اوازمندن اولمغله اگر کندی و اگر فعلی توسعا مطلق قدرنده دخی
استعمال اولندی (که بوراده کلامک ما بعدن ماقبله ربط ایچون در
(آنجا آن لسان فارسیده اسم اشارتدر بعید ایچون عربیده ذلک کی
کافی الدقائق (جا اصلنده جای در خدای همای کیسلرده یا حذف
اولندی کی اندن دخی حذف اولمشدر جای پردر مکان معناسنه
جایگاه اوتوراجق پردر آنجا اصلده مکان حقیقی حسی ده مستعملدر
عربیده حیث و ثمه کی فتح تاء مثله ایله و لکن بوراده مجازا مکان
اعتباری ده استعمال اولمشدر در بعض مواضعه حیث و ثمه استعمال
اولندی کی پس آنجا مصراع اولک مضمونه اشارتدر تنکم تصویر
معناده کلور (دم نفسدر) (معنای بیت) بودو که خداوند تعالی کوراچوب
یومفجه اولان زمان قلیل و سریعه جهانی بری برینه اور یعنی دنیای
شبهه کی منکسر و پریشان و برباد ایلر بویه ابتدایی برده کسبه

مطالعه



قادر اولماز که دم اوره و نیچون بونی بویله ایدرسن دیمکه اقتدار بویله
 زیرا فعال لما یزیددر و فعلی قدرت ذاتیه سته مستنددر پس بویله قاهر
 و قادره معارضه اولماز و بویتهک اعراب جهندن تقدیری برهم زند
 جهازا در طرفه العین و هیچ کس نمی یارد که دم زند انجا دیمکدر که
 جهازا زندک مفعولی و ظرف دخی اکا متعلقدر انجا ایکنجی زند
 منطلق اولد بغی کبی زیرا اودخی در انجا تقدیر نده در (و کس
 مبتدا و ما بعدی بعد الجملة خبردر زند که رابطه سیله نمی یارده
 مفعولدر و کس بوراده نکره عامه در غمره خبر من جراده صکی
 بوسیدن ابتدائیه صالح اولمشدر انکیچون هیچ کس ایله تقدیر و تصویر
 اولندی فاعلم ذلك * آنکه بامرغ هوا ماهی دهد * بند کا زادوات
 شاهی دهد * آن که آن خدا که تقدیرنده در که خداوند ماقبلنه کوره
 مشار الیه و ما بعدنه نسبتله موصوفدر زیرا ما بعدی که رابطه سیله
 اکا صفتدر تقدیر کلام آن خداوندی که دهد ماهی بامرغ هوا در
 و ماهی دهدک مفعول صریحی و بامرغ غیر صریح اولوب بعد الجملة
 خداونده صفت و آن خداونده مبتدا اولوب خبری مصراع ثانی جمله سی
 اولور (بامرغده اولان اصلنده ب اولوب تعلق مجرد ایچوندر که اکا
 حرف تعدیه دخی دیرل مرغ قوشدر مطلقا (هوا مدله جسم لطیف
 سیالدر که جهات سته سریع الحر که در هوا معنای خلوه دلالت ایچکله
 مابین السماء و الارضه هوا دیدیلر نیکم قرآنده کلور (واقفتهم هوا)
 یعنی کافر لک قلبیری کمال حیرت و دهشتدن عقل و فهمدن خالی در
 وهوی قصرله نفسک شرعا مذموم اولان نسنه طرفنه میل و انحرافنه
 دیرلر بوراده مراد اولکیدر که ممدود در (ماهی بالقدر مطلقا ماهی
 خور بالتعجیل قوشیدر) بند کان بنده نک جعیدر قول مناسبه مطلقا
 بوراده حراصله دخی شاملدرز برا عبد حقدر آخرنده اولان کان ده
 ایکی اعتبار واردر اولکبسی بودر که کان کاف فارسی ایله ادات جعیدر
 بوصورنده بنده وکننده وخواجه و فرشته و امثالی جمع قلند قده آخرنده
 اولان یار ثابت اولوب بنده کان وکننده کان وخواجه کان دینلور
 ایکنجی اعتبار بودر که کان ده ادات جمع الف و نوندر انجی که آن در
 و کاف عجمی مثلا بنده آخرنده هاء غیر ملفوظه حذف اولنوب اکا

بدل وضع بولنشدر بوسورنده حال جعده هاء رسمی طی اولنوب
 بند کان دینلور زیرابدل ومبدل منه مجتمع اولماز وبوعتبار اولکبدن
 اقوادر زیراکرچه ادات جمع مرکبدر فاما ادات اولدیغی جهندن
 حرف مفرد حکمنده در هاء رسمیدن صکره ایسه حرف مفرد وانک
 حکمنده نسنه یازلیق قاعده فرسه مخالف وفی نفس الامر دخی قیجدر
 وقرآنده اکا نظیر واردر (واذاکالوهم اووزنوهم) کبی زیراکر
 هم ضمیری مفعولیت ایله منتصب اولورسه وواجعندن صکره الف
 یازلمز نصرولده اولدیغی کبی زیراضمیر مفعول ماقبلندن جزء کبدر
 اجزاء کلمه اراسنه ایسه اجنبی حرف دخول ایتمز واکر ضمیر منفصل
 فتملک تحتنده اولان فاعلی تأکید محمول اولورسه بوسورنده مؤکد ما
 قبیلندن جزء کبی اولمغله وواجعندن صکره الف یازیلور بوخود
 معلومدر که ادات جمع کلمه یه متصل در بوسورنده کاتک مجموعی ادات
 جمع اولدیغی تقدیری اوزره دخی هاء رسمی فاصل یازلمق لازم کلور
 مع هذا یازدیلمر فاعرف (دولت برالدن براله انتقال وبرقومدن برقومه
 تحول ایلین ملک ومالدر زیراتداول متاوبه ایله بری برندن اخذ ایتمکدر
 و ملک ومال دنیاک بربرنده قراری اولمایوب الدن اله دور ایتمکله
 بومقوله نسنه یه دولت دیدیلر (شاهی ده اولان بامصدریه در ویا
 وحدت ویا تنکیر ایچوندر (هرنسنه نک ایریسنه والوسنه شاه دیرلر
 مثلا اولوبوله شاهره وایری دانه یه شاه دانه دیرلر اما بحسب العرف
 اطلاق اوزره استعمال اولنسه شاهدن مرادسلطان اولور (بعدذا
 مصراع ثانی نک تقدیری دهد بند کاترا دولت شاهی دیمکدر که
 بند کاترا دهدک مفعول اولی ودوات مفعول ثانیه در وفعل بعد الجملة
 مصراع اولده مبتدایه خبردر (معنای بیت) بودر که اول خداوند تعالی که
 هواده اوچان قوشه بالفجیل وماردین وغراب وامشالی کبی بطریق
 الرزق دریاده بالقی ویرر بنده لرنه شاهلق ویا برشاه وباشاه دولتن
 احسان ایدر یعنی برعبد مملوکک الن آلوب سر برسلطنته اجلاس ایدر
 چراکسه مصرع وامشالی کبی ویا برحر الاصل قولنی بنده وار ایکن
 شاه ایلر اصحمة نجاشی کبی ویاخود ملک ودوات وغناده پادشاه کبی
 ایلر بعض اعیان کی پس بومعنی انک قدرت تا مه ومزید فضل وکرده

دلالیت ایدر (ومصراع اول ایله ثانی بی جمعه مناسب بود که صورت
 ظاهره ده ایکبسی دخی مستبعد در زیر ماهی ایله مرغک مناسبی
 اولدیغی کی شاه ایله کداندک دخی مناسبی یوقدر * بی پدر فرزند پیدا
 اوکند * بومصراعک تقدیری اوکند فرزند پیدا بی پدر دیمکدر که
 (او مبتدا در بوراده خبری اولان فعل اوزرنه تقدیمی قصرا یچوندر
 هو بفعل کی فرزند کندک مفعول اولی و پیدا ثانسی و بی پدر فرزند دن
 حالدر و جائزدر که فرزند بی پدر تقدیرنده اولوب فرزند صفت اوله
 زیرا اگر چه صورتده صفت موصوف اوزرنه تقدم اتمز ولکن معنی
 حسبیه تقدم ایدر که تأخری تقدیرله ظاهر اوور تنکیم تصویر اولندی
 (بی ادات سلبدر که جامده داخل اولور مثلاً بی وفادیر و فاسز و وفاسی
 یوق معناسنه (پدر بایه عجمیله انا معناسنه که عجم بابا دخی دیر تنکیم
 ترکیده دخی مشهوردر (فرزند اصلنده اوغله و قره شاملدر عریده
 ولد کی (وحلمی ده کلور که اکثر بودر که اوغل مراد اوله انتهی اوغل
 معناسنه مخصوص اولان بودر بایه عجمینک ضمیمه (پیدا لغتارده آشکاره
 معناسنه در که ظاهردر ولکن ابن کمال دیمشدر که پیدا غبرک فعلیه
 اولان ظهوردر یعنی اظهار یله اولان ظهوردر پیدا مظهر دیمک
 اولور مکرم و زنی اویرنه ظاهر دیمک اولماز که بواندن انمدر ولکن
 بعض مواضعده آشکاره ظاهر معناسنده استعمال اولنور که مقابلی
 نهان و خفی در بوراده پیدا اظهار معناسنه در (معنای مصراع) بودر که
 باباسز اوغلی انجق خداوند تعالی پیدا ایلر یعنی خلق ایدوب وجوده
 و ظهوره کتورر غیریسی بومعنایه قادر دکلدر بواندن مراد حضرت
 عبسی علیه السلام که جبر یلاک نفخیه حاصل اولمشدر و اول نفخه ماء
 متوهم دیرلر که مریمک رضی الله عنهما ماء محقق ایله مجتمع اولوب رجنده
 عبسی متکون اولدی زیرا نفخ بولند نفخه جان بولتماز نطفه مرد اولد نفخه
 یا لکرمی زدن ولد اولدیغی کی تنکیم عالم حکمتک حکمی بودر
 * طفل را درمهد کویا اوکند * بونک تقدیری اوکند طفل را کویا
 درمهد دیمکدر که طفل کندک مفعول اولی و کویا ثانسی (و درمهد
 انک ظرفیدر و یا خود طفله صفتدر که بومعنی اظهار در بوصورنده
 درمهد کویا دن مقددر (طفل کسرله عریبدر که بطن مادر دن

✽

مطلب

✽

سقوط وقتندن بلوغ زمانه دك صبي به اطلاق اولنور وديشدر در كه
 حد طفل ابتدای ولادتدن التي سنه انقضاسنه دكدر اصلي طفل دندر
 حركت ايله طفل صباح وقتنده واخشامده سماندن نزول ایدن ضعيف
 قطره لر در كه رش و وبل ديد كلرنندن اضعضدر پس ضعف بنيه
 و بشريندن اوتوري صبي ناعمه طفل ديديلر (مهددخی فخله عريدر
 اوشاقلر ايجون تمهيد و تهيه اولسان بشك ديد كلري نسنه در كه عجم
 كهواره دبر (كوييا صفت مشبهه درسو يلكن معناسنه اصلي كوي در كه
 يونك دخی اصلي كوينده در ترخيم اولنوب كوي قالمشدر صكره آخرنه
 مبالغة اتصاف ايجون الف سا كنه زباده قلوب كوييا دندلي رخشان
 و كريان و امثالنده معنای مذکور ايجون الف ونون زياده قلند بغي كبي كه
 معناری بيلدراغن و اغلاغن ديمكدر كه بودخی صفت مشبهه نك برنوعيدر
 اوضمير منفصلدر هو كي (معنای مصراع) بودر كه انجی خداوند تعالی
 طفلي سويلكن ايلر بشكده و يا بشكده اولان طفلي زياده سويلدر
 غير ينك حدی دكلدر كه بو انطاقه قادر اوله تنكم قرأنده كلور (انطقنا لله
 الذي انطق كل شيء) بعد ذامصراع اولدن مراد حضرت عيسى اولغه
 مخصوص صدر زيرا كچه آدم عليه السلام دخی بی پدر درولكن كسه نك
 فرزندی دكلدر عيسى ايسه مريمك فرزنديدر تنكم عيسى بن مريم
 ديلورولكن مصراع ثانی ده اولان طفلك عيسى به اخذصاصی بوقدر
 بلكه اندن اعمدر زيرا حد طفليته كوييا اولنلر برقاچ واردر رسول الله
 صلي الله عليه وسلم ونوح و ابراهيم وموسى وعيسى و يحيى وشاهد يوسف
 و طفل ذى الاخدود و مبارك اليمامة حج و داعده نبوت مصطفایه شهادت
 ایدن طفلدر و صاحب جريج الراهب و امثالی كبی تنكم تفسير مزروح
 البيان ده مفصلدر و مهد ديدوكی مهده سزا معناسنه در پس بالفعل
 مهده اولوق لازم كلز تنكم وصف عيسى ده كلور (كيف نكلم من كان
 في المهد صبيا) يعنى عيسى عليه السلام تكلم ابتدوكی وقتنده والده سى
 مريمك حضانه سنده ایدی يوخسه بشكده دكل ایدی * مرده صد
 ساله راجی ميكند * مرده ضمله ميندر كه مردن اولمكدر آخرنده همزه
 ياء محذوفه دن بدل اولوب يا وحدته و يا تنكيره مجمولدر تقدیر مصراع
 ميكند مرده را كه صد ساله است حى ديمكدر كه مرده ميكندك مفعول

مطلب



اولی وحی مفعول ثانیهی وراعلامت مفعول (و صد ساله محذوف اولان
 که رابطه سببه مرده به صفتدر و صد ساله تکثره محمولدر) (و ساله
 آخرنده اولان هاء رسمی مقدار زمانی ایچوندر که ترکیده آندن لق
 و لك ایله تعبیر اولنور مثلا یکساله بریلاق و یک روزه برکونلک در
 و شاهدی لغتده کداده ساله اولدقده دیدوی بوفقیر اون ییلاق یعنی
 اون یا شنده اولدیغی وقتده دیمکدر (پس صد ساله بوز ییلاق دیمک
 اولور (حی عریدر که میتک ضدیدر انسا نك حیاتی نفخ روح اثریدر
 نتکم روح حیوانی دخی ذکر اولنان روح منفوخ الهی نك اثریدر) (میکند
 فعل مضارعدر که اولنده 'ولان می ادات حال و یا مستقبل حاله تقریب
 ایچوندر بویله برلده استمرار ایچون اولق اولادر عری ده مضارع کی
 یعنی بو حالده و جیع احوالده علی الاستمرار ایلمو ایتکه قاندر در معناسنه
 (معنای مصراع) بودر که خداوند قادر بوز ییلاق اولی بی زنده ایلمر
 یعنی مدت طویله دن بری هلاک اولان ذی روجه افاضه حیات ایتکه
 کالاول زنده قلمقه قادر در نتکم نیچه لرنی واسطه بوزندن احیا ایلدی
 مثلا حضرت عیسی علیه السلام باذن الله تعالی نفخ نفس ایتکه
 دزت یک سنه دن زیاده دن وفات ایدن سام بن نوحی احیا ایلدی
 و نیچه لرنی دخی بلا واسطه احیا ایلدی حضرت عزیر علیه السلام
 کی که حق تعالی انی امامه ایدوب بوز سنه دن صکره احیا قیلدی نتکم
 قرآنده مصر حدر و جمله ذی روحی دخی نفخه ثابته ده احیا اینسه
 کر کدر پس صد ساله عمومنده عزیر و امثالی داخل اولدی * این بجز حق
 دیگر کی میکند * تقدیری این را که میکند دیگری بجز حق دیمکدر
 (دیگری فعلک فاعلی و این را مفعول مقدمی و یا خودی میکند این را
 دیمک اولور که مفعول فاعل اوزرنه تقدیم اولنور شاننه اعتنادن او توری
 (و بجز حق دیگر بدن حال اولور استناد بر بوضو رنده کی ده ننی تقدیر
 اولنور (من ذالذی یشفع عنده الا باذنه) آینده اولدیغی کی و یا خود
 حال اولور اول دیگر حق تعالی بی محاوز اولدیغی حالده دیمکدر قرآنده
 (و یبعدون من دون الله) کیدر که تقدیری و یبعدون الا له حال کونهم
 مجاوزین الله ای عباد الله دیمکدر (این مصراع اولک مضمونسه
 اشارتدر و ما قبلنده اولان افعال الهیه نك مجموعه اشارت اولق دخی



صاحبدر بو مذکور اولان افعال معناسنه بجز ده بازایده در نحسین
 ایچون (جز غیر مناسنه در قواعد فرسده جز کله سنی حروف استنادن
 عد ایشلر در مثلاً مردمان آمدند جز زید دیمک عربیده جاء القوم
 الا زیدا کییدر وگاه اولور که مستثنی منه دن متأخر اولور اگرچه صورتا
 حقیق مددر (حق اسماء ذاتیه الهیه در ثابت وقائم معناسنه) کی زمان
 سنوالدن چن ونه وقت معناسنه بوراده استفهام انکاریدر ای لایفعله
 فی وقت من الاوقات (معنای مصراع) بودر که صد ساله مرده بی
 حقدن غیر بی چن احبابلر یعنی احبابلر الا واحبابلر فقط ویا خود
 اول دیکر حق تعالی بی مجاوز اولدیغی حالده چن ونه وقته احبا
 ایده بیلور یعنی ابدی احبا ایده میوب عاجز قالور الحاصل احباسی
 واقع دکل و منکر در * صانعی کز طین سلاطین میکندد * صانع
 صنعدنر اجاده الفعل دیمکدر یعنی برایشی جودت صفتی اوزرنه ایشلک
 وکما ینبغی اکا صورت ویرمکدر انکچون هر فعل صنع اولماز زرا بلکه
 آنده قصور اوله فاما هر صنع فعل اولور پس فعل اعمدر وقرآنده کلور
 (صنع الله الذی اتقن کل شیء) یعنی الله تعالی کندی فعلندن صنعله تعبیر
 ایلدی زرا اتقان واحکام اوزرنه در که صفت کانددر پس صانعی ده یا
 وحدت ایچون و صانع حق تعالی در که عالمی وصف کمال ایله ایجاد
 ایشلدر تنکیم بیورد (مازی فی خلق الرحمن من تفاوت) کز فحمله اصلنده
 که از در همزه تک حرکتی کافه نقل اولنوب هاء رسمی و همزه تک مجموعی
 لغظا وکتابه تخفیف ایچون حذف اولنوب کز دشلدر نظیری کت در که
 اصلنده که ات در بو مصراعک تقدیری خداوند تعالی صانعست که
 میکندد سلاطین از طین دیمکدر که صانعی ادات خبر تقدیر یله مبتداء
 محذوفه خبردر و سلاطین میکنددک مفعول صریحی و از طین غیر صریحی
 و بعدد الجملة که رابطه سببه صانعه صفتدر (طین آبله مختلط اولان
 زرا در که ترکیده بالحق دینلور) سلاطین سلطانک جمعدر که پادشاه
 دیمکدر تنکیم مرورایتدی (میکندد بوراده ایجاد وخلق ایلر دیمکدر که
 فعل مقیددر) (معنای مصراع) بودر که خداوند تعالی بر صانع اکبر
 وعظیم وقادردر که بالحقدن پادشاهلر خلق ایلر زرا ابوالبشر اولان
 آدم علیه السلام طیندن تصویر اولند یغی وقتنده انبیا و مرسلین

*

و ملوك و سلاطين و سائر اغنيا و مساكن انك ضمنده ايدى پس فى الحقيقه
اعلى وادنى طيندن مخلوق اولمش اولدیلر تنكم كلور (خلقكم من طين)
اكر چه صورتا توالد و تناسل ازدواج طریقه بيله نطفه دن حاصل اولدى
تنكم كلور (الميك نطفه من منى بنى) الحاصل ناظم ديمك استر كه
سلاطين كه جواهر له مرصع تا جابر و لباسلر كيوب كندیلرينك و لباسلرينك
بر وجهله طينه مناسبلری ظاهر دكل ايكن حق تعالى دمدن مسك
خلق ايدوب مسكى دم اوزرنه ترجيح ايتدوكى كى طينه دخى بو صورت
بديعه بى و بردى (فتبارك الله احسن الخالقين) بونلر خود سلاطين
صوريه در پس ملوك معنويه اولان انبياء و اوليانك شانلری دخى عاليدر
زيرا صورته احسن تقويم اوزرنه اولدقنرندن ماعدا معناده دخى
صفات كاليه ايله هيئت الهيه اوزرنه كلشدر تنكم حديثه كلور
(ان الله خلق آدم على صورته) اى على صورة الحقيقه اذ لبس الله تعالى
صورة و هيئه فاعلم ذلك واسلك خيرا المسالك * نجم را رجم شياطين
ميكند * نجم ميكندك مفعول اولى و رجم ثانيسى در (نجم كو كب
طالعدر يعنى طلوع ايدن يلدز در زيرا نجمده ظهور معناسى وارد در
تنكم بدن اوت چقوب ظاهر اولسه نجم النبات ديرلر (رجم طاشقندر
زيرا رجام طاشدر پس طاش ايله اورمغه رجم ديرلر تنكم زناسى ثابت
اواوب متأهل اوللری رجم ايدرلر و حديثه كلور (لا ترجوا قبرى)
قبرم اوزرنه رجام و طاش وضع ايتكوز تا كه نصارايه تشبه لازم كليه
(ولكن سووه بالارض) ولكن حالا قبر شريف نبوى صلى الله عليه
وعلى روضته و سلم تسليم كشيلا مسند زيرا ملوك مصر يه دن اشرف
قابليى زماننده حريق واقع اولدقده حرم نبوى عمارتنه موكل اولان
كسه حنفى المذهب اولمغه حصباء مغسول و مطهر ايله تسنيم ايلشدر
تا كه متعين و متميز اوله (و رجم طرد معناسنه ده كلور تنكم ابلبسه شيطان
رجم ديتلدى زيرا خيرا تدن و منازل ملائكه دن مطر و ددر و كلام
ناظمده رجم مايرجم به اى مايرمى به معناسنه در كر كسه طاشله اولسون
(شياطين شيطانك جعيدر كه جان قومك متمر دلنه شياطين و مؤمنلر نه
جن اطلاق اولنور اكر چه ملائكه يه و شياطينه دخى اعين ناسدن مستر
اولدقنر بچون جن ديلور شيطان الله تعالى نك رجشنن بعيد ديمكدر



ولكن رحمت ابدنده اولديغندن رحمن اسمك الفنى سرقه ايدوب
 كندى اسمنه ضم ايتشدركا وقع فى بعض الاحاديث (معناى مصراع)
 بودر كه اول صانع اكبر يلدزى رجم شياطين ايلر يعنى يلدزدن وكره
 ائيردن حاصل اولان شعله نارى رى ايدوب انلرى سمواته عروج
 واستراق سمع ايتكندن طرد ومنع ايدر شويله كه اول آتش پاره ايله كيمي
 محترق و كيمي اعضاسى فاسد و مختل و مشوش اولوب وجه ارضه
 ساقط اولور لر و قرأ نده كلور (وجعلناها رجوما للشياطين) بعدذا
 مصراعين ده تقريبات و تبعيد مناسبتي اولغا. سلاطين و شياطيني ييت
 واحده جمع ايلدى مع هذا سلاطين و شياطين مياثده التزام مالا يلزم
 صنعتي دخي وارد رنكم علم بيانده مابين در* از زمين خشك روياند كياه *

زمين بر در ارض معناسه مقابلي آسماندر كوك معناسه كه عرب سماء دير
 بروكوك ديجك برده عجم زمين و آسمان دير (زم صوقلفه دير لر طپراغه
 طبعي بارد اولديغندن او توري زمين ديمشك در زمي زمه منسوبدر كه
 يانسيت ونون تا كيد نسبت ايجوندر زيرا نسبتى تا كيد مراد ايتسلر
 حرف يانن صكره نرون زياده ايدر لر مشكين و غنبرين و امثالي كبي
 (خشك قورى در مقابلي تر در كه باشد خشك زمينك صفتي و از زمين
 رويانده مفعول غير صر محي و كياه مفعول صر محي در و زميني خشك ايله
 وصف ايتديكي اخترا ايجون دكلدر بلکه واقعي بيان و ايصاح ايجوندر
 اگر چه زمين بعض عوارض ايله ترا اولور و لكن صفت ذاتيه سى بيوستدر
 (روياند فعل متعدي در بتور معناسه رويد بتور ديمكدر كه لازمدر قاعده
 فرس اوزره اصل مصدرى رستن در ضمه بتك لك معناسه مضارعنده
 سين واوه قلب اولوب و بريادخي زياده قلنوب رويد و زوينده دير لر
 بتور و بتيجي معناسه و بمقوله دن امراخذ اولمقى لازم كلسه روى دبنلور
 وقاعده تعديه بودر كه امرك آخريه الف و نيد لفظي ضم اولوب ماضى ده
 رويانيد دبنلور بتوردي و مضارعنده روياند دبنلور بتور معناسه
 الحاصل رست ضمه بتدي و رويد بتور روياند بتور ديمك اولور و تعديه
 دخي با مطلق مفعوله و يا مفعول ثاني به تعديه در مثلاً زاد طوغدى و زياتيد
 طوغدى و طوغدى و غندي ديمكدر (كياه كاف عجمينك كسر ايله او تدر كه
 برده بتور و كاه اولور كه زخيم اولوب آخرندين ها حذف اولور و كياه دبنلور

✱

مظا

پادشاهده پادشادینلدوکی کچی بورادندر که اوقی چوق اولان بره کبارا دبرلر
 بعدذا بومصراع ماقبلی ومابعدی که صنع الهی بی بیسان طریقله
 استیغافدر (معنای مصراع) بودر که صانع حکیم وقادر حکمت وقدرتیه
 قوری یردن تازه اوت بتورر یعنی طبع ارضله طبع نباتک مناسبتی یوغیکن که
 بری بیوست وبری رطوبتله متصفدر بنه نباتی ارضدن اخراج ایلر ذری
 ارضده قوت منبتیه ایداع ایلشدر که ادنی رطوبتله نباته حامل قیلور نتکم
 قرأ نده مواضع متعدده ده مذکوردر وخارج اولان نباتک نفی حیوانه
 وثمراتک فائده سی انسانه در نتکم قرأ نده کلور (کلوا وارعوا انعامکم)
 * آسمانهاراهم اوداردنکاه * آسمانها ده اولانها اذات جمعدر که جاده
 داخل اولور آسمانها زمینها کوکلر ویرلر دیمکدر آسمان مرکبدر آس ایله
 مانند مان اسم فاعلدر مانستن دن بکزیجی معناسنه آس دکر مندر
 صود کرمنه آسیاب دیرلر اصلی آس آب در دفع ثقلت اینچون همزه یایه
 قلب اولمشدر آسمانک معنای ترکیبی سی دکرمنه بکزر در یعنی حرکت
 ودورده دکرمن کبیدر (هم بالاده مرور ایتدی (اوصانعه راجعدر همو
 دخی یازیلور حذف الف وایصاله بومصراعک تقدیری هم اودارد
 آسمانهارانکاه دیمکدر هم اومهبتدا وآسمانها داردک مفعول اولی ونکاه
 ثانیسی وبعد الجملة خبردر دارد مضارعدر داشتن طو تمی معناسنه
 زیرا قاعده لی اوزرنه مضارعنده شین میجه رایه قلب اولنوب دارد
 ودارنده دینلور وداشتن صقلیق وحفظ ایلک معناسنه ده کلور حاطرده
 محفوظ) ولان نسنه یه یاد داشت دیرلر (نکاه کسرله وکاف عجمیه باقی
 وحفظ معنایله کلور بوراده دارد قرینه سبله محفوظ دیمک اولور نتکم
 قرأ نده کلور (وحفظناها من کل شیطان رجیم) وینه کلور (وجعلنا السماء
 سقفا محفوظا) (معنای مصراع) بودر که هم اول صانع اکبر کوکلری
 محفوظ بطور یعنی تغیر وتبدلدن وسائر آفاتدن انکچون مرورده ووله
 کهنه لک کلز وارضده اولنلر اندن امن اوزره ساکن اولوب بی پروا تعیش
 ایدرلر زیرا فی الحقیقه انشقاق واختلال واقع اولایدی نخشنده اولنلر
 بیحضور اولورلردی کهنه خانه زده بیحضور اولدقلری کچی ولکن
 قیامته دک محفوظ بطور تا که خلقک بناسبله خالفک بناسی مقبر اولوب
 اهل بصیرت اولنلر وحه نظر واستدلال اوله وهرکس سلامت بوله

✽

مطل



فاما اهل اعتبار قليل اولمغه قرانده نوبیخات کثیره وارد اولمشدر
 * هیچ کس در ملک اوانبازی * هیچ نسنده کل معناسنه شیکم نعمه الله ده
 مصر حدر ولکن هرگز عموم زمان ایچون کلدیکی کی هیچ کس دخی
 بویه مواضعده عموم افراد معناسنه اولمق کوستر کس کشی وکشته
 دیمکدر ملک ضمله سلطنتدر که ذوی العقولده وغیریده نصرفدر
 انباز فحله و آخرنده زاه هوز ایله اورتاق معناسنه در عزیزده شریک کی
 نی کسرله یوق معناسنه در که عرییده لاکبی حرف نفیدر مثلاً برنسنده در
 وارمی دیوسؤال اولنسه عجم نی دیر عرب لادرونی اصلنده نادر که
 دکل معناسین افاده ایدرانی حذف ایدوب پرینسه هاء غیر ملفوظله
 کتورب نه دخی دیرل وهادن بدل یا کتورب نی دخی دیرل کسرله
 زیرا یا ما قبلنک کسرن اقتضا ایدر وهم کسره ده دفع التباس واردر
 الحاصل نه وناونی و بی باه موحده ایله جمله سی ادوات سلب وحروف
 نفیدر (معنای مصراع) بودر که افراد دن هیچ بر فرد آنک ملک
 وسلطنتنده اورتاق دکلدر والوهیت وریوینتنده شریک ونظیری
 یوقدر والا ارض وسما واوسننده وایچنده اولنلره اختلال وفساد
 عارض اولوردی تنکیم کلور (له ملک السموات والارض) وینه کلور
 (لوکان فیها آلهة الا الله لفسدنا) پس ملکنده شریکی اولما یجق
 عبادی او خلق ایستد وکی کی افعالی دخی او خلق ایدر والا خلق
 ایتمکده خلق خالق شریک اولمق لازم کلور تعالی الله عن ذلك قال
 تعالی (افن یخلق کن لا یخلق) وبونده دعوائی ربو بیت و ملک ادا
 ایدنلری فرعون وغرود وامثالی کی رد وابطال واردر وریا وسمعه دن
 تخذیری دخی مشتملدر فافهم * قول اورا لحن نی وسازی * قول
 اصلنده نقطدن بارز اولان حروف مرکبدر حق تعالی تک قولی کلام
 دیدکلر بدر که عالم غیبدن برنسنه بی شهادنه ابرازدر که کن کلمه سی
 اعتبار ایله اولنسنه به کلمه واول نجلی غیبی به کلام دیرل قول وکلام
 اعتمدن ذق انسانه مخصوصدر انکچون قال الله وکلم الله دینلور
 نطق الله دئلرز برانطق معاجله لسانله اولور که الله تعالی اندن منزهدر
 بوراده قول مبتدادر که اورایه مضافدر (را ادات تخصیصدر انک
 قول دیمکدر مابعدی لحن نیست تقدیرنده در که مبتدایه خبردر (لحن

مطلـ



عریدر سوزی سر بسته سویلک و کلامی صوب صوابدن اماله ایلک
 و خطایتمک معالنه کلور بوراده مراد معنای اخیر در مخطیء اولان
 کسبه لاجن دیرلر (ونی دن صکره اولان و او معنوم او قنور زیرا
 معطوف علیه آخری حرکت محتمل دکلدر پاوسر و آئنده ورونده کبی
 زیرا و او اصلده معطوف علیه آخرنده اولان ضمه به دلالت ایچو ندر
 بنساء علی هذا حرف منحرک اولان یرده مرسوم اولور ولیکن تلفظ
 اولماز جان و دل کبی والا ضمه ایله تلفظ اولنور زیرا ضمه به نشاندر
 اوائل ترکیده و اودن ضمه و یادن کسره ایله اکثفا یدر زدی تنکم مجدیبه
 کلبنده نظائری چوقدر غلط ایتمک کر کدر صکره کلنر و او و یاه املا
 ایلدیلر خطا و ایهامدن مصون اولوق ایچون مثلاً ملک و مال دیرلر
 و اوله تا که مالک معطوف اولدیغی اظهار اوله وکلدی و کندی دیرلر
 یا ثله و اعتبار متقدمین اوزنه در که بروسه ده آسوده اولان شیخ افتاده
 قدس سره تریه سنده (کوچد افتاده بروسه نک قطعی) دیو تاریخ
 یازلشدر یعنی کوچد لفظی بلایادر (بعض نسخده لحنی آوازی واقع
 اولمشدر که تعداد صورتنده کلشدر پس و او تکلفنه حاجت قالمز) آواز
 اون درت صوت معانسه ساز دوزن در کار ساز و نغمه ساز ایش و نغمه
 دوزنجی در و غیره مضاره دخی کلور (معنای مصراع) بود که
 حق تعالی نک کلامنک خطاسی بوقدر زیرا خطا و نسیان بشرده
 و مخلوقده اولور پس هر نه پیوردی ایسه حق قدر و صوابدر و انک قول
 و کلامنک صوتی و کلام مخلوق کبی ترکیب و تألیف و دوزنی بوقدر
 بلکه کلامی آنی در که صوت و لفظدن بری و ترتیب حروف و کلمات ایله
 اولقدن عریدر اگرچه لسان عربی مرتبه سنه نزولده کسوه عربیه ایله
 ممکنسی اولمشدر فاما بو کسوه بحسب الموطن در یوخسه کلام نفسی
 اولدیغی جهندن بحسب الحقیقه دکلدر انکچون قرآنه مخلوقدر دین
 کافر اولور زیرا ذات واجب و قدیمه مضاف اولان صفت ممکن
 و حادث اولماز و بوندن تکثیر قدما لازم کلز تنکم محلده میندر و ناظم
 قدس سره نعت باری بی کلامه ختم ایتدوکنده اصابت ایلدی زیرا
 کلام صفات کالبه نک آخردر که ایجاد عوالم اکا منوطدر فاعلم ذلك
 * * در نعت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم * *



* سید الکوین ختم المرسلین * آخر آمد بود فخر الاولین * سید
 سید اندر که مهتر یعنی اولورق دیمکدر و اولوغی ایله غیره غالب اولمقدرد
 انکچون حدیثه کلور (انا سید الناس یوم القیمه) زیرا مقصود جمله ناک
 انک شفاعتنه احتیاجن بیاندر تا که غیر ی بابہ کتبوب طوغری اورایه کله در
 سید اصلنده سواده یعنی جماعت کثیره به متولی وضابط اولانه دیرل
 وسید القوم دیرل سید الثوب دیمزل چونکه متولی جماعت اوله ناک
 شرتنددر که مهذب النفس اوله لاجرم فی نفسه فاضل اولانه سید
 دیدیلر والا وصف مجرد اولوب جبانہ اسد وحشی به کافور دیمک
 اولور و بین الخلق سید مطلق رسول الله در صلی الله علیه وسلم ولكن
 رؤساء قبائل انت سیدنا ومولانا دیو خطابا یتدکلمن حدیثه کلدیکه
 (السید هو الله) یعنی سیادت مطلقه به سزا وار اولان الله تعالی در که
 خالق العبد ومتصرف الامور در انکچون جناب نبوت کندینی سیادتله
 وصفدن صکره (ولافخر) بیوردی تا که وصف مذکور تعریف مقام
 فیلندن اولوب بطریق الافتخار اولدیفی معلوم اوله و بو اخباردن
 نهی لازم کلمز بناء علی هذا تصلیه ده اللهم صل علی سیدنا محمد دیمک
 اولادر ومولانا لفظی دخی بویله در زیرا عظم شاتی مشعردر و بونده
 سید الکوین مبتدا ومصرع ثانی مضمونی خبردر و انک کونین معرف
 باللام اولیحق قاعده عربیه اوزرنه مرفوع والامکسور و اقنور جان پدر
 وشاه جهان کبی (کونین کونک تنبیه سی در کون امر وجودی در که
 باطلک خلافتدر زیرا باطل مطلق عدم اصلبسی اوزرنه قلندر بوراده
 کون مکون مضامنه در اسم مفعول صیغه سی اوزره پس کونین دنیا
 و آخرندر که ایکبسی دخی حالا موجود لدر (و بونده حذف مضاف
 واردر که سید اهل کونین دیمکدر و بو اضافتدن انس و جن و ملک
 اوزرنه فضل و رحمانی لازم کلور و نسخهلده کونین اولنده حرف
 تعریف بو قدر و لکن اولدیفی اولادر زیرا محمد عربی ناک وصفدر
 و کثرت حروفده دخی مزید ثواب واردر سلام علیکم السلام علیکم کبی
 ختم المرسلین بوراده و او عاطفه تقدیر اولنور و اعزای ماقبلی کبی اولور
 ختم آخر دیمکدر خاتمه کبی زیرا برنسنه بی ختم اتمک آخرنه وصولدر
 ختم قرآن کبی و بوراده تقدیر ختم الانبیاء والمرسلین در زیرا ختم رسل

احصدر انکچون قرآنده ائمه اضافت اولنوب وخاتم النبیین دندلی
 ناکه خاتم الانبیاء والمرسلین اولدینی ظاهر اوله الحاصل نبوت ولایتدن
 ورسالتدخی نبوتدن خصوص مرتبه درو مشهوردر که سلب اخصدن
 سلب اعم لازم کلز انسان و حیوان کی پس بوندن فهم اولندیکه جناب
 نبوتدن صکره نه نبی متابع ونه رسول مشرع یوقدر و بعض اولیانک
 نبوتی ادعا ایتک خرق اجاع قیلندندرزیرا لغته موافق ایسه ده
 عرفه مخالفقدر و رسول تبلیغ احکام ایچون مبعوث اولان بشردر
 و ملکه ده دخی مستعیدر نیکم قرآنده کلور (الله یصطفی من الملائکه
 رسلا ومن الناس) و کتب الهیه یوزدرت و عدد رسل اوچیز اون
 اوچدر پس رسل صاحب انکاب اولاندن دین زولده تکرره ذاهب
 اولمش اولور آخر اولک مقابلیدر (آمد ماضیدر کلدی معناسنه
 مصدری آمدندر که کلک دیمکدر) بود وجود معناسنه اسم مصدر
 و بودن لفظندن صیغه ماضیدر که حکایت حال ماضی به محمولدر
 و اکثر بودر که ایدی معناسنه رابطه اولور آینه بود کی و بود نابود
 اولدی اولدی ایدی و دکل ایدی معنایزه در بوراده ظاهر اولان بود
 ماضیدر اگر چه ایدی معناسن و برر لر زیر ایدی معناسنه رابطه
 اولسه قاعده فرسه مخالف کلور شول جهندنکه رابطه فعل ضمیر
 بارزدن مجرد اولدینی برده اولور مثال مذکور کی بوراده ایسه فعل
 مجرد یوقدر بلکه کان معناسنه بود واردر فافهم فخر بعض خصائل
 و فضائل ایله تمدح ایتکدر (اولین اولک جمعیدر که آخرک مقابلیدر
 (معنای بیت) بودر که اهل دنیا و آخرتک اولوسی و جمیع انبیا و مرسلینک
 ختمی صلی الله علیه وسلم حضرتنر بیکه کر چه جله انبیادن صکره
 و آخر زمانده کلدی ولیکن اول کلنرک مابه الاقتضای ایدی زیر
 اول ما خلق الله روحی موجبجه ابوالارواح ایدی (و کنت نبیا و آدم
 بین الماء و الطین) و خواسی اوزره عالم ارواحده بالفعل نبی اولوب جله
 ارواح انبیایه مبعوث ایدی و عامه انبیائک وجودی و ختمی ایله
 مبشر لردی و عهد الهی شوله وجهله مأخوذ ایدیکه بالفرض قننی
 نبینک وقتنده کلور سه اول نبی اکا اتباعله مأمور ایدی حتی حدیثده
 کلور که (لو کان اخي موسى حيا لما وسعه الا اتباعي) پس انک آخرینی

افضليتني متاف اولمدي وجمع اولين و آخرين انكاه فخر ايلدي ولكن
 ناظم قدس سره ضرورت ايچون اولين اوزينه اقتصار ايلدي و بردخي
 فخر الاخيرين اولديغي ظاهر در زيرا آخر بنسبن مراد بوامت
 مرحومه در و اثرده كلور كه (آدم ومن دونه تحت لوائى يوم القبضة)
 مقصود اولين و آخرينك تحت اللواده اولديغن بياندر و بو مقامك
 تفصيلي چوقدر ولكن بوشرك اكا تحملي بوقدر * آن كه آمد
 نه فلاك معراج او * آن سيد الكونين كه ديمكدر مقصود وصف آخره
 انتقالدر نه فلاك آمدك فاعلي و معراج او مفعوليدر (نه نونك ضمني و هاء
 ملفوظه اليه طغوزدر) فلاك فتحسين اليه اصلنده هر مستدير اولان
 نسبه در فلكه: المغزل اندن مأخوذدر كه آخر شق ديد كلريدر بوراده
 فلاك مجري الكوا كيدر يعني يلدزلر انك اوزرنده جريان و دوران
 ايلديكي جسم كرى در كه فلاك ضمله يعني سفينه يه تشبيه فلاك ديمشدر
 و فلاك سمواتك غيريدر زيرا سموات برنده ثابت در فلاك ايسه قار دكلدر
 بلكه دائم حركته در نه فلكدن مراد سبع طباق و كرسی و عرشدر
 زيرا لسان شرعه عرشه سما ديمزلر بلكه عرش و فلاك اطلس دبرلر
 پس سموات يدي طبقه در كه مجموعي عالم كون و فساددندر عرش
 و كرسی ايسه عالم ارواحه ملحقدر انكچون فوق العرش عالم ارواحدر
 بوخسه حكما ديدكلري كي لاخلا و لاملاء عالمي دكلدر (معراج كسرله
 آلت عروج و ارتقادر كه زبدان و انك امثالي مصاعددر بوراده نه فلكي
 زبدانه تشبيه واردر و جائزدر كه معراج عروج يعني محل عروج معناسنه
 نتكم تصور بر مضاده كلور بوراده ناظم قدس سره اول امردن معراج
 وصفنه انتقال ايلدي زيرا بدايع اوصافدندر نتكم قرأند و تفاسيرده
 خصوصاً تفسير مزروح البيانده مفصل و مشروحدر (معناي مصراع)
 بودر كه اول سيد الكونين كه نه فلاك اكا زبدان كي يعني طغوز پايدلو
 آلت كي كاديكه اورادن علي اعلايه حركت ايتدي اكر چه جناب
 حق تعالى تجيز وجهنده اولمقدن مزهدر ولكن مخلوق ايچون تعين
 اولمقدن اكا تعين لازم كلز نتكم فلان اغاچ النسيده آبي كوردم دبرلر
 مع هذا آي اوراده دكلر بلكه كورن اوراده در و ياخود معني بودر كه
 وجه ارشدن نه فلكه عروج ايلدي ناكه حقت آيات كبراسني مشاهده



ایله و بلیکه ججالتی سیر ایله زیر مستوای عرشه دك جسمه عروج
ایدوب اورادن سیر بسط ایله عالم غیبه سیر وسفر ایلدی یعنی سرله
حرکت قبلدی زیر جان وجسد مخلوق اولغسله انکله خالق و وصول
منبر اولماز و بو مقامك اسراری حد دن بیرون و درون اهل دله
مخزوندر * انبیا و اولیا محتاج او * انبیا نبینك جمیدر حق دن خبر
و یریحی معناسنه (بوراده انبیا مبتدا و محتاج خبر بدر) اولیا ولی نك
جمعیدر نبی و زنی اوزرنه اصلی ولی در و اوک و لامك سکونیه که قرب
دیمکدر ولی عرفی ایسه خرق حجابله مشاهده حقه قریبدر زیر ذات
و صفات و افعال سالکه حجابدر چونکه بو اوچ نسنه دن فنا بوله
هر یوزدن باب حق مفتوح اولور نتکم اهلنه معلومدر (احتیاج نیاز مند
یعنی فقیر و ضرور نلو اولق) (معنای مصراع) بودر که انبیا و اولیا
اگر روحانیده و اگر جسمانیده و اگر کالانده سید الکونینه محتاج لر در
زیرا (انا من الله و المؤمنون من فیض نوری) موجبجه ارواح انبیا
و اولیا روح نبوی به تابع و انك اوزرنه منفرعدر بو جهتدن اولاد
وجودده وجود والده محتاج اولدیغی کی ارواح دخی روح نبوی به
محتاج اولدی و جسمانیتلرنده احتیاج بودر که جناب نبوت علت غائیة
عالمدر پس علمده متقدم و وجودده متأخر در و متأخر ك وجودی
متقدمك وجودنه موقوفدر بناء علی هذا متأخر دن اونوری متقدمك
وجودی لازم کلدی فافهم جدا و کالانده احتیاج بودر که جناب
رسالت صلی الله علیه و سلم مظهر اسم رحمن در بو سیدن تقدیر
رحمت الهیه و اریسه انواع اوزرنه عوالمه اول رحمت مطلقه دن
بخش اولمشدر كرك كتب سماویه و كرك بلا واسطه اولان فیوض
رحانیه و معنویه یعنی كرك ملك و ساطتیه و كرك اولسون زیر اجله سی
باب رجندن صله و شفاعت نبویه ایله هبه در پس جناب نبوت مقدم
الکل در مطلقا * شد وجودش رجة للعالمین * ماقبلنی بیاندر
وجود شدك فاعلی و رجة للعالمین مفعولیدر که نظم قرآن اوزرنه وارد
اولمشدر پس لسان عربی ایله تقدیری کان وجوده رجة للعالمین دیمك
اولور (شد فعل ماضیدر شدند اولق معناسنه اصلنده صبر و رت
و انتقال ایچوندر کان فقیر اصار غنیای کی بوراده کان مقامنده مستعملدر که



تحقق وجود افاده ایلد (وجود برنسته نك ذاته وعینده ظهور یدر
یعنی ذات اطلاقی ظهور دن قطع نظر و وجود اطلاقی ظهور
اعتباریله در (ش ضمیر غائب متصلدر مثلا رویش دیدم انك یوزنی
كوردیم دیمكدر) رحت غضبك ضدیدر یعنی ایصال خیر ودفع شری
اراده در بوسورنده صفت ذاتیه در و یا خود خیری ایصال و شری
دفعدر بوسورنده صفت فعلیه اولور (عالمین عالمك جیدر مایه علم به
الصانع معناسنه یعنی انكله صانعك وجود نه و وحدته وكالانسه
استدلال وانتقال اولنور اشیاك جله سنه عالم دیرلر كه عوالم بعضیلر
قولی اوزره اون سكز بیکدر كه بودیا انك بریدر اصلنده علمدر ماوضع
لشی بعینه معناسنه صكره الف اشباعله عالم دندلی زیر اجمع اشیا
حقك علمی واكا دالدر واكا اسماء حقیقه دیرلر ملفوظ اولره اسمله
لفظیه دیدكلی كپی (معنای مصراع) بودر كه سید الكونینك وجودی
اكر روحا واكر جسماء عالمه رحت اولدی زیر الله تعالی انك سببیه
عالمه رحت ایدوب خلعت وجود الباس ایلدی ومضائق عد مدن
محراء شهوده اخراج قیلدی انكچون حدیث قدسیده كلور (لولاك
لما خلقت الافلاك) یعنی یا محمد اكر سنك وجودك هلت غائبه اولمایدی
افلاكی یعنی معظم اجرام اولان سمواتی وسائر انلره مضاف وغیر مضاف
اولنلری خلق ایتیمز بوجهندن سنی اسم رحانه منظر قیلدم دیمك
اولور و بوندن انبیا و اولیایك شاتی تحفیر لازم كلز زیر احواص
اولدقلری جهندن لولاك خطابك اشارتنده داخلدر فافهم جدا
سؤال اولنور سه كه شیطان وسائر اسم مضل تحتنده داخل اولنلره
رحت مذكوره دن نصیب وارمیسدر جواب بودر كه وجود خارجی
جهشندن واردر سائر سعادات یوزندن یوقدر زیر رحتی قبول ایتیمسه
رحت اولماز پس هرگاه قابلیت لازمدر نظرایله كه صفراوی المزاج
اولان كمسه عسلی قبول ایتمز بوسبیدن سوز عسلده دكل بلكه انك
مزاجنده در و بوامتك متمرذلی عذاب استیصالدن مصون اولدقلری
رحت نبویه دندر یعنی بالفعل وجود لری بوامت ایچنده اولدیغند ندر
شكم قرآنده (وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم) ائم سالفده اولان
مسح واستیصال ایسه وجود روحانی ایله وجود جسمانی بی فرقی



ایچوندر * مسجد اوشد همه روی زمین * مسجد اوشدك مفعولی
 و همه روی زمین فاعلیدر (مسجد سجده اید. جک و نماز قلاجق بر در
) همه دوکلی معناسنه جله بی و بردی دیکجک برده عجم همه راداد بر
 هر نه اولورسه بلنه همه دان دیرل آخرنده ها معنای عامدن معنای
 خاص علمی به نقل علامتیدر (روی یوزدر که قفا و ارقه مقابلیدرگاه
 اولور که یاسن حذف ایدوب رو و دیرل رو بار و دید کبری بوندندر که
 یوز یوزه دیمکدر چهره خصوص اوزرنه بکزد در جانب ظاهره ده
 محازا روی دیرل مثلا ارضك سطح ظاهره عجم روی زمین و عرب
 وجه ارض و ترك یر یوزی دیرز مین بالاده شرح اولنمشدر
 (معنای مصراع) بودر که جله یر یوزی سید الکویننه (و جعلت
 لی الارض مسجد و طهورا) موجب سجده کاه قلندیکه امت اجابت
 هر نه پاك موضعه نماز قلندر قبوله قرین اولور یوخسه ام سالغه کپی
 قبولی معبد مخصوصه مخصوص اولماز ز پرا انده حرج وار در
 حرج ایسه بواامدن مرفوعدر بونده استغراق مشاهده به ترغیب
 واردر ز پرا صلوة مناجات و مشاهده ایچوندر و اهل مسجد جلوس
 حقدر پس هر موضعه بو حضوره ایرمک کر کردر قال الله تعالی (فايضا
 تولوا فتمه وجه الله * آن رسول حق که خیر الناس بود * عم پاکش خزه
 و عباس بود * رسول مرسل معناسنه در که مباغله افاده ایدر ز پرا فاعول
 مفعلك مبالغه سیدر آن رسول مبتدا و خیر الناس که رابطله سیله ا کاصفات
 و عم پاکش مبتداء ثانی و خزه و عباس خبردر (حق اسم ذاتدر ثابت
 و قائم معناسنه) خبر مرغوب فیه اولان نسته در که شرک ضدیدر (ناس
 انسانک اسم جمعیدر که خلاف جن در یا ظهورنه و یا انسنه و یا انسیاننه
 بناء تسمیه اولنمشدر قاموسده الناس یکون من الانس و من الجن
 دیدوکی مشهوره مخالفدر بوراده ناسله مراد فضلاء ناسدر که انلرده
 معنای انسانیت بالفعل موجوددر والا من لاخبر فیه مقوله سنه اضافنده
 فائده ندر بلکه تحقیر لازم کلور (عم بابا قرننداشیدر کثیر اولوق
 ملاحظه سیله عم دنلدی ز پرا عموم شمول دیمکدر شکم عامه ناس دیرل
 ز پرا شهرده کثرتلری و عموم لری واردر و شمول اعتباریله دستاره عماده
 دبیدلر و حدیثده کلور (عم الرجل صنوايه) گویا جد برکوک اغاچ



کبیدر که

کیبیدر که ابی شایخ وارد در بری پدر و بری دخی انک برادریدر
 بو معنادن عم دبدکری پدر برینه در عمه بابا همشیره سی انارینه اولدیغی
 کی و خاله انا همشیره سی دخی بویله در و لکن خالی یعنی دایسی پدر
 برینه وضع اولماشدر بلکه انک پایه سی عم دن ادنادر (جزه و عباس
 عبد المطلب اوغلاریدر و اعمام بی اون ایکیدر که بری صغرنده و فات
 ایش وزمان بعثه ایریشلردن جزه و عباسدن ماعداسی جاهلیت
 اوزرنه کتشدر انکچون تخصیص بالذکر اوانسیدی و عتای التدر که
 صفیه که ام الزبیردن اسلامی متفق علیه و عاتکه نک مختلف فیه در
 ماعداسی جاهلیت اوزرنه کذرا یتیمشدر جزه احد غزاسنده شهید
 اولوب یتیم تکیره غازی قلمشدر قبرلری دامن جبلده در که زیارتکا
 عالیدر و مقبره بقعه قبه عباس دخی مشهور در که امام حسن دخی
 تحت القبه در و اصح روایات اوزرنه حضرت فاطمه زهرا نک دخی
 قبرلری اول قبه نک جدارنه متصلدر رضی الله تعالی عنها و عنهم جزه
 و عباس عربی اسملردر که ایکسی دخی اسد دیمکدر زیرا اسدده شدت
 و عبوس صفتلری وارد در و جزه نک اسد الله اولدیغی حدیثده
 مصر حددر (معنای یتیم) بودر که اول رسول حق که انبیا و اولیا و سائر
 افاضل ناسک خیرلوسی و افضل ایدی انک عم باکی جزه و عباس ایدی
 یعنی بوایکسی خصوص اوزره عمی ایدیکه جاهلیتدن پاک اولدقلری کی
 عرضنه شین و یرن نسته لردن دخی طاهر ایدیلر انکچون آل رسول
 و اهل بیت رسولدن معدود اولدیلر و قدر و شرفده در جد علیا بولدیلر
 قال الله تعالی (لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)
 * آن که شد یارش ابو بکر و عمر * آن رسول حق که تقدیرنده در که
 موصوف محذوفد ابو بکر و عمر شدک فاعلی و یارش مفعولیدر و عکس
 دخی جائزدر (یاردوست و صاحب) انکچون اصحاب صفایه یاران دیرلر یارک
 معین معنایه کلدیکی مجازدر ز برادر و ستغفه و صحبت به اعانت لازمدر ابو بکرک
 اسمی عبد الله در ابو بکر له تکیه اولدیغی عادت عرب اوزرنه تفوّل
 طریقله و الا بکر له مسمی ولدی بوقدر به ضایلر دیمشدر که ابو بکر له
 مکنی اولدیغی خصال حیده به ابتکار و مسار عشدن او توری در
 انکچون پیرلردن ابتدا کرند اسلام اولان ابو بکر در عمر قرقبی در



عمر له نسیمه دخی بطریق التّفوّل در که طول عمر و بقا مراد در حاصلی
 عمر عمارتند در که بدتک حیات له معمور او لما سیدر و عربک حجر و جندل
 و صخر و جبل و امثالی اسماء وضع ایند کلمه دخی ثبات و متانت
 ملاحظه سیدر (معنای مصراع) بود که اول رسول حق که ابو بکر
 و عمر انک یار و مصاحبی ایدی زیرا وجه ارشده ایکی وزیر ایدی
 و زبردن ایسه صاحب الیه تعبیر او انور نتکم میکائیل و جبرائیل کو کده
 ایکی وزیر ایدی که ابو بکر میکائیل و عمر جبرائیل مقابله سیدر شول
 معنادن که میکائیل امین رزق اولدیفی کی ابو بکر دخی مالی رسول حقه
 صرف ایدی و جبریل سیفله نزول ایلدی کی حضرت عمرده
 صاحب السیف ایدی انکچون فاروق دینلدی که حق و باطل میانی
 فصل و فرق ایدی بعده بوراده ناظم قدس سره جزء و عباسی تقدیمده
 اصابت ایلدی اگرچه بعضی نسخده انلرک ذکر لری تأخیر اولمیشدر
 ولکن مرجوح در زیرا جزء و عباس نسب جهنندن اقرب و سن بوزندن
 دخی اکبر در نتکم ابو بکر و عمر مقدم خلفادر و لسان نبوی ده اکثر یا
 ذکر اولنان دخی بوایکسی در فاعرفه * از سر انکشت او شق شد قر *
 عمر لفظی مناسبته برای قافیه بطریق التزام مالا یلزم قره انتقال
 ایلدی که انشقاق قر اشهر مخزن اتنددر که نقل مستفیض الیه منقولدر
 حتی (افترت الساعة و انشق القمر) آیتده مفسرین انشقاق قر در مراد
 بطریق المعجزه اولاندر یو خسه قرب قیامتده (اذا السماء انشقت) افاده
 ابتدیی انشقاق دکادر دیو ذاهب اولمشلدر (سرباش در بوراده اوج
 مراد در طرف معانسه انکشت فتح همزه و ضم کاف مجعیده پارق در
 سر انکشت پارق او جیدر بونک تقدیری شد قر شق از سر انکشت
 او دیمکدر که قر شدک فاعلی و شق مفعولی و جار و مجرور اکا متعلقدر
 مقصود سر انکشت الیه اشارتدر که مراد شهادت پارق او جیدر
 (شق فتحله عریدر مذشق معانسه که برنسنه یار یلوب ایکی حصه
 اولمقدر زیرا بعض مواضعده مصدر مفعول معانسنه او لور ضرب
 و مضروب و حل و محل کی (قر ماهدر که فلک اولک نیری در معلوم
 اولا که نرا صفر شمسدن اون ایکی درجه مفارقت ایتد کده هلال
 و اوچخی کیجه قر و عنسد الامتلاء در دیرل قر درنر ضمه که کدورت له

✱

مختلفا ولان لونه دیرل (معنای مصراع) بودر که اول رسول حقک
 پرمخی اوجنک اشارتیه آی یاربلوب ایکی نصف اولدی معلوم اولاکه
 نبوتک طغوزنجی سنه سی اولدقده اهل مکه متمرذلری رسول الله دن
 صلی الله علیه وسلم انشفاق قرآین طلب ایند کلرنده اولدخی لیلته
 بدرده جبل ابی قیسسه چقوب اصبع شهادت ایله قره اشارت اید. یحک
 قر باذن الله تعالی ایکی پاره اولدی تنکم تفصیلی تفاسیرده در (و بو حال
 هائی مشاهده دن صکره ایماندن امتناع ایدوب واقع اولان مجزه بی
 صکره نسبت ایندیبلر و بوندن بعض مواضعده شهادت پرمخی رفع ایتک
 جائز و بلکه مشروع اولدیغی فهم اولندی (تنکم اصحابدن بری ایکی
 پرمغنی رفع ایدوب شهادت کتور ردی جناب نبوت آتی اول هیئتده
 کورد کده احدیوردیلر وحد معناسنه یعنی اشارت توحید ایند کده
 انجق سیاه بی رفع ایله که اکا حالا شهادت پرمخی دیرل و عرب مسجده دیر
 زیرا بو پرمقی سائر پرمقاردن اعتدالده زیاده در ائک ایچون تلقین ایمانده
 توحیده اشاره اتی تخصیص ایتشلدن و اعتدال مزید حیاتی مشعردن
 پس شهادت پرمخی مظهر صفت حیات اولمش اولدی کافر ایسه میت
 و مؤمن ایسه حی در بو معنادن اوتوری حیات معنویه اشارتنه مناسب
 اولان صفت حیات مظهر اولان اصبعدر و عند الشافی صلوتده
 اشهدان لا اله الا الله دیدوکی و قتده دخی رفع ابهام ایدرار یعنی نفیده
 لا اله رفع و اثباتده الا الله وضع ایدرار تا که نفی و اثبات کبی اوله * آن یکی اورا
 رفیق غار بود * رابوراده تخصیص ایچوندر ائک معناسنه رفیق بولداس
 دیمکدن زبرامراق یعنی همراه اولنلر بری برلنه رفیق وزله معامله ایدرلر
 وایشی سهولته طوئرلر (غار طاغده مغاره دید کاریدر که طاش ایچنده
 منفور اولمش کوچرک موضعدر اگر بیت کبی واسع اولورسه اکا کهف
 دیرلر غور چقور بردر بوراده غاردن مراد مکه مکرمه قربنده جبل نور
 مشتمل اولدیغی مغاره در که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرتده
 ابو بکر صدیقله رضی الله عنه اوج کیجه اوراده پنهان اولشدر تنکم
 قرآنده و تفاسیرده مسطور و مشر و حدر و اکا جبل نور دید کلری
 یا کندی و یا خود زو سه سنده اولان مغاره مذ کوره نور هیئتده
 اولغله در و اول مغاره مک بره برابر پرمغذ صغیری وار در ابتدا اورادن



دحول ایدوب وقت خروجده جبرائیل علیه السلام اوته طرفنی ضرب
 جناحه قیو آچلوب چیمش لردر حالاً اثر جناح باقیدر که بوفقیهه ایکی کره
 زیارتی مبسر اولمشدر والمحمد لله تعالی (معنای مصراع) بودر که
 اول بری یعنی ابو بکر حضرت نلری انک یعنی رسول حقک (اذه ما فی الغار)
 موجنبجه مغاره جبل ثورده یولد اشی ایدی که او چنجیلری الله تعالی
 ایدی تنکم (لأنه ان الله معنا) ومغاره مذکورده ده رفیق نبوی اولوق
 ابو بکر که خاصه فضه ثلثدن اولمغله تخصیص بانذ کر ایلدی زیر اهر کس
 اویله حرکت هائله ده انسانه یار اولماز و اویله محل ضیقده یاننده بله بولماز
 بلکه یار وفادار کر کدر که اول زهری نوش ایلنه تنکم ابو بکر
 اوراده زهر مارله مبتلی اولمش ایکن بنه حلاوت محبت دماغندن کتیب
 بنم افته تفرقه ویرمدی و بوم مصراع تقدیری آن یکی بود اورا رفیق
 غار دیمکدر که آن یکی مبتدا و اورا بود متعلقدر لام تخصیص معناسنه
 و رفیق بودک مفعولیدر که بعد الجملة خبر اولور و بوم مصراع عربی ایله
 ترجمه سی الواحد منها کان له رفیق الغار دیمکدر یعنی رفیق غار اولوق
 ابو بکر مخصوص ایدی که فضیلت عظمادر * و آن دکر لشکر کش
 ابرار بود * بودک تقدیری و آن دکر لشکر کش ابرار در که و او عاطفه و آن
 دکر مبتدادر و لکن و او آنه وزن ایچون وصل اولوب همزه مقصور اولور
 دکر و بالله دیکردخی و آرق معناسنه بار دکر بردخی و دکر کون پردورلو
 دخی دیمکدر و آن دکر له اشارت حضرت عمره در زبرا ابو بکر غیر یذر
 و لشکر کش بودک مفعول اولوب بود بعد الجملة خبر اولور لشکر عسکر
 معناسنه در که ترک چری در (لشکر کش وصف ترکیبی در که اصلنده
 کشنده لشکر در لشکر چکیبی و سر عسکر معناسنه تنکم آب کش
 و بار کش زبر کاف عربی ایله صو چکیبی و بودک چکیبی معناسنه زبرا
 کشیدن چکمکدر و وصف ترکیبی ده قاعده بودر که ایکی جزک بزی
 مشتق اولور کشنده کی که اسم فاعلدر صکره نده لفظی حذف اولوب
 اسم جامد مثلاً بوراده لشکر مشتق اوزرنه تقدیم اولوب لشکر کش
 دینلور جمع نظارتی بواسلوب اوزرنه در (ابرار بودک جمیدر فخره رب
 و ارباب کی و یبارک جمیدر شاهد و اشهاد کی برخانقه مطیع و خیر
 و احسانده توسع اوزرنه اولان کسه در و توسع اودر که انواع بودک

✱

مطلب

جمله سنی وجوده کنوره پس خصوص اوزرنه آبا و امهات و اولاده ایلوک
ایتمک دخی بونده داخل او لور بوراده ابراردن مراد صحابه کزین در
رضی الله عنهم زیرا انلر عموم اوزرنه ابراردن اگرچه ارالزنده خصوص
اوزرنه مقربین دخی وارد پس بر کسراه مرتبه جامعه در صلاح کبی فافهم
معنای مصراع بودر که (واول بری دخی یعنی حضرت عمر رضی الله عنه
ابرار و اصحابک سر عسکری ایدی که غزالده انلر مقدم اولور و چکر
کوتور ردی خصوصاً که ایام خلافتنده و اوقات استقلالنده زیر
صاحب السیف و زیاده جسور ایدی شویله که شیطین الانس و الجن
آندن خوف و فرار ایدر ردی و انک اسلا بیه دین قوت بولندی و اهل
ایمان شراعدادن سالم اولدی * صاحبش بودند عثمان و علی * بهر آن
کشتند در عالم ولی * صاحبش بودندک مفعولی و عثمان و علی فاعلیدر که
ادات جمله فاعل مظهرک اجتماعی استعمال عجمه کوره ضرر و پرز
و یا خود عثمان و علی میشدا اولوب بودند ضمیری انلر راجع اولور زیرا
لغت فارسیده صیغه تثنیه و جمع بر در تکم کنند برل ایلر معناسنه
ایکی اولسون اوج اولسون بهر آن کشتندی تعلیلدر کشتندک فاعلی
عثمان و علی مفعولی ولی در و در عالم انک ظرفیدر (صاحب مصاحب
دیمکدر اصلنده کثرت ملازمتی اولانه اطلاق اولنور و لکن شرف صحبت
نبویه دن اوتوزی جمله صحابه اطلاق اولندی کرک ملازمتی چوق
اولسون و کرک از اولسون بودند بودک تثنیه سی و جمعیدر ایدلر معناسنه
و علامت تثنیه و جمع ند لفظی در که ایکسی دخی ساکندر انکچون
نوک ما قبلنی مفتوح قبلور ل تا که اوج ساکن مجتمع اولیه عثمان عثم دندر که
بر عظم یعنی استخوان مکسور اولوب صکره منجبر اولدوده استواء
اوزرنه اولوب اوراده فی الجملة ارتفاع قالمغه دیرل و عثمان اندن
مشتق در دیو امام بیعتی از اهر نام کلبده تصریح ایشددر و امام
مطرزی دیمشدر که عثمانیه دیدکبری مسائل جد امیر المؤمنین حضرت
عثمانه رضی الله عنه منسوبدر و عثمان ولد الحبه در که حضرت عمر
کوفه بیه تولیه ایندیکی عثمان بن حنیف آنکله مسما در انتهمی بالمعنی و لکن
حضرت عثمانک نسیمه سنه مناسب اولان وجه اولدر زیر عادت عربدر که
ادنی مناسبته نسیمه ایدرل اسماء انا ندن خدیجه کبی بوراده عثمانک نونی

مضموم اوقنور ما بعدنده اولان و او اول ضمه نك علامتبدر تنكم نظیری
 میروایندی علی علو و از تفا عتدندر حین ولادته پدری ابو طالب حاضر
 اولدی یغندن والدہ سی فاطمة اسدیہ انك نامنی اسد وضع ایتشدی صکره
 پدری کلد کده علی به تسدیل ایلدی و بو نظمی سو یلدی سمبته بعلی
 کی بدوم له (عز العلوم و خیر العزادومه) بهر تعلیل ایچوندر
 برای کی اندن اوتوری وانك ایچون دیه جک یرده بهر آن و برای آن دیرل
 اولند از زیاده قیلوب از بهر آن دخی دیرل عرب لاجل ذلک و من اجل
 ذلک دیدیکی کی بهره بوندن ما خوددر که کسمایچون قونین پای در
 آخرنده کی ها اختصاص ایچوندر بهر آن صاحب اولد قریچون دیمکدر
 آن صاحبش بودندک مضمونی اولان صحبته اشارتدر (کشند کاف
 عجمینک فتحیه کشت لفظنک تنیه سی و جمیدر کشتن اولمقدر که
 صیرویت معناسن افاده ایدر ولی بوراده ولایت عرفیه مراد در تنکم
 مرور ابدی و بوندن اخذ اولندی که ختم الاتبیادن صکره نبوت یوق
 بلکه ولایت وار در پس ولی به نبی دیمک خرق اجماع قیلنددر
 معنای یت (بودر که عثمان و علی رضی الله عنهما اول رسولک
 صاحبیری و مجلسنه ملازماری ایدیلر بوسیدن عالمده ولی و بلکه برنه
 خلیفه اولدیلر زرا خلافت مطلق ولایتدن اخصصدر یعنی بوراده
 خلافت ظاهر و باطنه شاملدر که خلفاء اربعه هم قطب ظاهر و هم
 قطب باطن اولشلردر هر ولی و قطب باطن ایسه قطب ظاهر و اما
 الحاصل خواصله صحبتک نتیجه حیده سی واردر هر نه یوزدن اولورسه
 وقتی کلد کده اثری ظهور ایدر و بونده ولی لفظنک علی به مزید تعلقی
 واردر زرا ولایتله مشتهر اولان اودر * آن یکی کان حیا و حلم بود *

✱

آن یکی عثمانه اشارتدر و مبتدادر خبری بود جله سیدر کان بوده
 مفعولدر تقدیری آن یکی بود کان حیا و حلم دیمکدر (کان کاف عربیله
 معدن و مثبت الجواهر در یعنی لعل و یاقوت و امثال قیتلو نسنه ل حاصل
 اولدیغی بره عجم کان و عرب معدن بر کسر دال ایله (حیا مدله نفسک
 بر نسنه بی اشلکدن منقبض اولماسیدر عار و یا عقابندن حذر ایچون
 و کرمانی ده کلور که حیالک اشتقاقی حیاته ندر زرا احبا اهلنک حیاتی
 خوف مذمت سبیله نقصان اوزرنه در و بوفقیه لایح اولان بودر که حیا

مقصورا و محدودا مطر در که آنکه ارض حیات بولور حیا انسانی
دخی بویه در که آنکه نیجه امور دنیویه و اخرویه حیات بولور زیر
اهل حیا فاعل معروف و تارك منكر اوله كلشدر انكچون حق تعالى
حیا لله موصوف اولدی زیر اهل دعای صفر البدر و ایتمز و حق اولان
نسنه بی اشر که بر مانع اتی منع ایلمز (حلم خلفد کوره شدت و غضب
و غلیان و قنده سکون و طماننت اوزرنه اولمقدرا اگر چه انتقامه
فادر در بصورتده حلم کیفیت نفسانیه اولور و حق تعالى به کوره عبدی
جریمه ایله مؤاخذه ایجاب بر زمان حالی اوزرنه ترك ایتمکدر که مأنده
عفو غالبدر صبر ایسه بویه دکلدر یعنی صبرده مؤاخذه غالبدر
بعد ذا بونده حیا و حلمی قیمت و اعتبارده جواهره تشبیه وارد که
حیا نك محلی عین و حلمك قلبدر و بموقوله صفات الهیه به جواهر
معنویه درلر که عبد کامل انلرک کانی و مظهر یدر (معنای مصراع)
بودر که اول بری یعنی حضرت عثمان رضی الله عنه جواهر نفسیه کی
اولان حیا و حلم صفتلر نك کانی و محلی ایدی حتی برکون جناب نبوت
صلی الله علیه و سلم حضرت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بانلرنده قدم
مبارک لرذن بطریق الانبساط مد ایتمشدر ایدی ناکاه حضرت عثمان
او محله کلیمک حضرت رسالت قدملرن چکدیلر سری سؤال اولاندقده
ملائکه استخیا ایدیکي کسه دن نیجه حیا ایتمه بن دیو پروردیلر و حبلسی
غالب اولان غالباً حلیم اولور زیر کمال حیا سندن مجرمی حالی اوزرنه
ترك ایدر و بلکه عفو ایلر و بلکه مسی اولانه محسن اولور نك عادات
حسنه انبیا و اولیادندر * و آن دکر باب مدینه علم بود * بونك دخی
اعرابی اولکی کیدر (باب مدخل الشئ معنسانه در صکره انکله مقصوده
توصل اولنور. نسنه معنسانه اطلاق اولندیکه باب معنویدر (مدینه
شهر در که انده اقامت اولنور یعنی مدن بالمکان اقام معنسانه اولمغله
مدینه اندن اخذ اولمشدر بومعنا به ميم اصلیه اولور (علم جهلك
مقابلیدر که اعلاسی علم اکهدر یعنی ذات و صفات و افعال حقه متعلق
اولان علمدر که خواص ناسک معظم علومی بودر بوراده مدینه علمه
مضافدر همزه توسل ایله ولكن سلاست و زینچون کسره سی اختلاس
اولنور و بونده حضرت علی بی بابه و جناب نبوتی مدینه تشبیه وارد



نتکم حدیثه کلور (انا مدینه العلم وعلی بابها) ومدینه نک علمه اضافتی
 تخصیص ایچوندرد (معنای مضارع) بودر که واول بری دخی یعنی
 حضرت علی کرم الله وجهه شهر علمک قیوسی ایدیکه شهر علمه
 دخوله انکه توسل اولنور و باب یتدن ومدینه دن معدود اولدینی کی
 اولدخی مدینه علمدن عد اولندی نتکم تکبیر افشاح صلوتدن قلندی
 معلوم اوله که جناب نبوتک صلی الله علیه وسلم وجود شریفی جمع
 اوصافی حاوی و جله کالاتی محتوی ایدی بوجهندن اول آفتاب
 کاتک صدق پرتوی حضرت صدیقه و عدلی پرتوی حضرت فاروقه
 و حباسی پرتوی حضرت ذی النورینه وعلی پرتوی حضرت مرتضایه
 رضی الله عنهم عکس ایدوب هر بری صفت غالبه ایله ظهور ایلدیلر
 بومعنادندر که امام علی شرایع و حقایق تبیین و حتی علم کیمیا و جفری
 تعیین ایایوب علوم غریبه دن اشارت ایتدک نسنه قومادی آنکجون
 جمیع نوادر کا مضافدر اگر چه جله خلفاء اکمل الاکملین واعرف
 العارفین در فاعلم ذلک جدا * هر دم ازما صدرد و دوصد سلام *
 بر رسول و آل واصحابش تمام * بویتنک تقدیری صدرد و دوصد سلام
 هر دم ازما بر رسول الخ دیمکدر که صدرد و مبتدا و صد سلام انک
 اوزرنه معطوفدر هر دم مبتدائک ظرفی و ازما مبتدادن حالدر بر رسول
 و آل واصحاب خبردر تمام رسول و آل واصحابی تا کید در هر پیده
 ابعین کی (هر دم عموم زمان افاده ایدر که هر بر نفسده دیمکدر) ما
 بز دیمکدر که ضمیر مکلم مع الغیردر نحن کی من بن دیمکدر ضمیر متکلم
 و خیده بر انا کی پس نحن انا لفظنک جمعی اولدینی کی ما دخی من
 کلمه سنک جمعدر مارا بزه دیمکدر بوراده ما عریده نون تعبد کیدر که
 عامه مؤمنینی صلوة و سلامده تشریکدر تا که قبوله بمانه اوله عبادتده
 تشریک واقع اولدینی کی و جائزدر که لسان و جناتک مجموعه مصروف
 اوله عبادت لطیفه انسانیه نک جله اجزاسنه شامل اولدینی کی فافهم
 (صد بویله مواضعده تکثیره محمولدر نتکم مرور ایتدی (درود ضمه
 اسنک سلام معناسنه دیوتفسیر اولمشدر بوراده ظاهر اولان صلوة
 معناسنه محمول اولمقدرد تا که تکرار لازم کلیه زیره سلام تحیتدر و تحیت
 فصلیه دخی شاملدر فصلیه حق تعالی دن رحمت مخصوصه طلب



ایتمکدر که شان حبیبه صلی الله علیه وسلم لایق او (سلام تلمسیدر که له مؤمنردن اکا راجعدر الحاصل صلاة وسلام دیمک الصلوة والسلام عليك یارسول الله دیمکدر یعنی سکا صلوة ایلسون و بزخی سکا سلام ایدرز پس بوسلام کرجه تحیت معناسنه محمولدر فاما فی الحقیقه جناب نبوی تکذ بیند سالم قلغه دائر بر رسول باد بر رسول دیمکدر که حرف استعلا نك متعلق باددر که اولسون معناسنه د عادر (رسول مرسل معناسنه اولدیغی کذر ایندی (آل رسول اللهک دین و ملت اوزرنه اولانه دیرلر کرک نسب اولسون هاشمی کبی و کرک اولسون غیر یلر کبی زیر احدینده کلور که (آل کل نق) یعنی هر متقی اولانک بکا اختصاصی وارد هر کسک اهلنک کنندنه اختصاصی اولدیغی کبی تنکم آلی ده اولان اضافت تخصیصیه نك مؤداسی بودر پس ابولهب و ابوجهل کبیلر انک آل واهلندن دکلردر الحاصل آل اولدندر فتحله رجوع معناسنه و آل الرجل رجلک خاصه سیدر که انلرک امری اول رجله آئل و راجع اوله یاقربت و یاعجبت و یادیئده موافقتدن اونوری و عرف تحقیقه آل اودر که میراث علوم و مقام حال اکا انتقال ایلله که فی الحقیقه قریب بودر کرکسه هاشمی اولسون پس نقدر اولیا وار یسه انلر اقارب رسول و آل رسولدر (اصحاب صاحبک جمعیدر صحب کبی تنکم فاموسده مصر حدر صحبته ملازمت کثیره لازم اولدیغی کبی بالاده ذکر اولندی و تقریر سابقدن مفهوم اولدیکه اصحاب آلدہ داخلدر ولکن برآی تعظیم خاص عام اوزرنه معطوف اوله کلشدر (تنزل الملائکة والروح) کبی زیر برنسنه خاصه زائده ایله جنسندن خارج کبی اولور دم و مسک کبی صحبت رسوله اولان فضلیت عنطبی ایسه ظاهر در زیر عالم حسده واقع اولدی انبیایه ایسه عالم مثالده در مکر که ادر یس و عبسی و خضر اوله علیهم السلام فافهم جدا (اصحابش ده اولان شین ضمیر متصل غائبدر که رسوله راجعدر (تمام نقصه انک ضدیدر یعنی برنسنه بر حده منتهی اولمقدر که بردخی شیء آخره محتاج اولیه تنکم عشره یه عدد تمام دیرلر زیر آنشدر اولمقدره غیرک انضمامنه محتاج دکلدر و تمام که برنسنه تام اولمقدر تام معناسنده کلور بوراده اجمیع معناسنه در تا که صلوة وسلام جمله افراده شامل اوله و تعیم صلوة

و سلام كرك انبياء و كرك آل رسوله حديثه معلوم اولشدر تنكم ديزل
 اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل محمد وسلم وعلى جميع الانبياء
 والمرسلين وجهي بودر كه انبياءك عليهم السلام جمله سي مبعوث
 اولفده مشترك اولفله اصالة تصليه به مستحق اولور اولبادخي بالتبعيه
 ذكر اولتور لر زيرا ورثه انبياء در فاعرفه (معناي بيت) بودر كه هر دمده
 و هر نفسده جوق صلوة و جوق سلام اولسون رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وانك آل و اصحابي اوزرينه ججعا سؤل اولتور سه كه هر نفسده
 لا يقطع صلوة و سلام معتذر در پس توجمله تعيم ازمان صحيح اولور
 جواب بر قاج وجهله در اولكسي استخفافه دار در يعني هر زمانده
 على الاستمرار صلوة و سلامه مستحق اورد ديمكدر كه بواعتراف دخي
 بالامل صلوة و سلامدن معدود در ايكنجسي بودر كه زبان قال ساكت
 اولمته يته زبان حال ناطق در مؤمن بطريق لا اعتقاد دانا مصليدر
 تنكم جتده خلوى اعتقاد نه راجع در او چنجسي بودر كه اهل
 ايمان دن هر نفسده صلوة مواصلدر زيرا مشارق و مغارب ارض
 هر دمده مصلدين خالى دكلدر و جمله اهل ايمان نفس واحده حكمنده
 اوليحق جمله سندن استمرار همان برندن استمرار كيدير تنكم ازما
 ديونعميندن مفهوم در درنجي بودر كه مؤمن بنفسه تصليه دن عاجز
 اولفله حق توكل ايشدر حق ايسه على الدوام حبيي اوزرنه تصليه
 ايدر بشني بودر كه انسان نسخة عالمدر و خصوص اوزرنه ملائكه
 و خواص كائنات اندن جز در اجراء عالمك ايسه جناب نبوة اتصال
 و توجهي دائر فاعلم ذلك و احذر الله تعالى و تحرير بمقامه بالغ
 اولافده بروجه دخي لائح اولديكه مقصود بالذات اولان انسان
 كامل صلوة و سلاميدر زيرا خليفة الله در انسان كامل ايسه خوابده
 اولسه دخي بقطعة دائمه اوزرنه در انكچون مدت معلومه به دك جهات
 ستي حفظ ايجون تعين اولمشدر بناء على هذا امر صلوة مستر در
 و ناظم قدس سره دخي اكامل ناسدندر حتى امثل المؤلفين و افضل
 المصنفين سيد شريف جرجاني رحمه الله تعالى ديمشدر كه ۷ شيخ علاء
 الدين عطاره ملاقي اولد بجه حق اكلامدم فاعتبر من ذلك و بوندن
 فهم اولنديكه ناظم قدس سره شروط نظاره و باطنه سبيله اهل

ناظم بند شيخ فريد الدين محمد
 بن ابراهيم عطار همداني
 اولوب استنبلاي جيتكزده
 دست جور مغول ايله نيسابورده
 التيز اون طقوز و على رقابة
 دخي صكره جدرى شهيد
 اولد بغي و سيد شريفك
 ملاقاتيله تشرف ايتديكي
 خواجه محمد علاء الدين
 عطار بخاري ايسه شاه
 نقشبند حضرت تارنيك دامادي
 و مستخاني اولوب اتقالي
 سگن يوز ايكيده وقوع
 بولديغي ككتب تواريج
 و نفحات و رشكات و سائر
 طبقاتده مصرح ايكن
 بو مقامده تحريك دست بسترته
 قلم ناسخدن ظاهر اولان
 سكتة تك اول الناس اول
 الناسي معذره سنجه عظمي
 مؤلفيندن ظهوري بعيد
 اولديغي محمديه صاحبي كجي
 ذات عالي كعبك حسين رض
 الله تعالى عنهما افنديلر
 مرتبه سي بخشده بويله بر
 سهوئي شارح حضرت تارنيك
 نعيم ايلد كزندن مستباند
 للطايع الفقير اسعاده

سندند ز بر اجمع خلفا وجه آں واصحابی مدح و ثنا و صلوة و سلامده
 درج ایلدی و فرق ضاله کبی بعضبنک ذکر کنی طی ایتمدی و سید
 مذکور انک تعلمدن مستفید و جلال الدین مولانا قدس سره الاعلی
 انک اسرار نامه سندن مستفیض اولوب شریعت و طریقه سنده عدم
 قصوری متبیین و بلکه درت مرتبه ده کمالی متعین اولدی زیرا ار باب
 ارادت آراسنده انحراف و الخاد اعلی بسیار و مدعی و اهل شطیح
 بیشمار در حفظنا الله و ایاکم من کل ذلک و اسئلکنا و ایاکم خیر المسائل
 * * مناقب ائمه دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین * *
 معلوم اوله که ناظمک قدس سره کمال معرفتی و تمام انصافی اولدیغی دخی
 ائمه دینک جله سنی سلاک بیان و ثنایه نظر مندین ظاهر اولور زیرا مذاهب
 اربعه اهلنک اکثری بری برینه تعصب اوزرنه اولوب حتی نیچه لر
 صاحب المذهب لرینک مدیحی حقنده احادیث وضع ایتمشله و آخر اوزرنه
 ترجیح و تفضیلده طریق افراطه کتمشله در و العیاذ بالله تعالی حتی
 بومعنا ده بغداد ده حننی و شافعی میسانده محاربه دخی واقع اولوب
 مخاصمه لری شهر رمضان مصادفه ایتمکله حربیه تقوی ایچون افطار
 ایدوب نهار رمضانک حرمتی موجب شرعی بوغیکن هتک ایلمشله در
 * آن امامانی که کردند اجتهاد * رحت حق بر روان جله باد * بونک
 بقدری آن امامانی که کردند اجتهاد رحت حق باد بر روان جله
 دیمکدر که آن امامان مبتدا و کردند اجتهاد بعد الجملة که رابطه سیله
 اکاصفندر و رحت حق مبتداء ثانی و باد جله سی خبر ثانی و اولدرو جله
 لفظی خبر جله سندن مبتداء اوله عائد ضمیر برینه در عرییده رجه الله
 علیهم دیمکدر (آن امامان بعدنه اشارتدر امامان قاعده فرس اوزره
 امامک جمعیدر یوخسه قاعده عرب اوزره امامک تنبیه سی دکدر امام
 مقتدا دیمکدر انسان اولسون کلب اولسون و لکن انسانک قول و فعلنه
 و کتابک مضمونی اولان احکامه اقتدا اوانور نمازده قرآنه اقتدا ایتمک کبی
 و امام محق و مبطله شاملدر که تعینی مقامدن مستفاددر مثلاً (بوم
 ندعوا کل اناس بلامهم) نظر مننده امام محق و مبطله عام در (انی جاعلک
 للناس اماما) نظر مننده امام محق در (فقاتلوا ائمة الکفره) مراد امام
 مبطلدر و اصحاب مذاهبه امام دیمک اجتهاد ایتد کبری مسائل شرعا



مولانا حضرت لری حضرت
 فدیة الدین عطارک قدس
 سرهما نیسا بورده صحبنه
 ابرشد کبری و شیخ اسرار
 نامه سن اکا و برد کبری
 و حضرت مولاناک از محالی
 هجرتک التوزیمش ایکبسنده
 و قوصولد یغی
 مسطوردر
 للطابع

معمول به اولفله در و بمقوله ره امام ظاهر دیرل که سلطان و امام
محرابدخی بونده داخلدر زیر ظاهر دینه خدمت ایدرل که احکامدر
وامام باطن قطب وانک تحت الاواسنده اولان ار باب ارشاددر که
باطن دینه خدمت ایدرل حکم و حقائقدر بوراده امامانی ده اولان یا
تنکیر ایچوندر که تعظیه محمولدر (کردند ایلدیلر دیمکدر که تحتنده اولان
ضمیر جمیع امامانه راجعدر مصدری کردندر اجتهاد مفعولیدر) اجتهاد
جهنددر فتحله و ضمه ط ق ت و مشقت معناسنه لغتده بر امرده بذل
مقدور ایتکدر و اصطلاحده فقیه استفراغ طاقف ایلوب ادله
شرعیه دن استخراج احکام ایتکدر یعنی هر مسئله ده حکم معین
وارد که حکم الهیدر و لکن تصریح بولمیدیفندن قبل الاجتهاد معلوم
دکدر پس فقیه اولان چالشور که اول حکمه اصابت ایده یعنی ظن
تحصیل ایلبه زیر حقیقی الله تعالی به معلومدر انکچون اجتهاد بانی
انکارله کفر لازم کلمز زیر کفر قطع بانی انکارله اولور (رحمت حق مرور
ابتدی) روان روح انسانیدر جان روح حیوانی اولدیغی کبی الحاصل
روح حیوانی هر ذی روحده اولور فاما روان که نفس ناطقه دیدکدر یدر
انسانه مخصوصدر که مستحق رحمت اولان بودر زیر هیاکل طبعیه به
مجاورتله آایش قبول ایدوب مستحق غضب اولور بوجهندن رحمتله
دعا اولنور (باد معلوم اوله که امر غائب بر قاج صورتده کلور فاما دعاده
قبل الدال الف زیاده ایدرل یعنی مضارعی الفله تکسیر اولنوب مثلا
کننده کاد دیرل اولسون معناسنه رحمت کاد کبی اما باد اصلنده
بودر که واولفه قلب اولنوب بو سیددن دخی ضمه فتحه به مبدل
اولوب باد دینلور اولسون معناسنه و بعض مواضعده تفخیم ایچون
آخرنه الف اطلاق کتوروب بادا دیرل فاحفظه (معنای یت)
بودر که اول معظم و محترم اماملر که دینده اجتهاد ایلدیلر و علت
متحد ایله فرعی اصله قیاس ایتدیلر و مشکلات انامی مفضل قلدیلر
جهله سنک روح دوانلر نه حق تعالی تک رحمتی اولسون یعنی دعا
ایدرل که الله تعالی انلره اجتهاد واستنباطلری مفاصله سنده خیرله
مجازات ایلبه و درجائن رفع ایده زیر اجتهادلری بوزندن ممنونلری
بوزکه نشکرا اوزریمزه دعاء امور واجبه دندر انکچون جنساب

مطلـ



نبوته نصلیه اولنور زیر او اسطه حقدر * بو حنیفه بود امام باصفا *
 آن سراج امتان مصطفی * بو اودن مخفقدر که عجم اکا ترخیم دیر زیر
 قاعده فرس اوزره ترخیم اول کلمه ده و وسطده و آخرنده اولور لسان
 عربی ده کی کبی آخره مخصوص اولماز حتی افتاده فتادواز من ده زمن
 و امثالی ترخیم یابندندر و ابو حنیفه نعمان بن ثابت الکوفی نک کینه سیدر
 زیر اب و یام ایله مصدر اولانه کینه دیرل مدح و ذمه متعلق اولانه لقب
 دید کلری کبی و کینه ده اصل اولان اول اولادنه اضافتدر تنکم رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ابو القاسم دینلدی و امامک دخی ابتدا حنیفه نام
 قزی اولقله اکا اضافت اولندی و حنیف جیع ادیانندن دین اسلامه
 مائل دیمکدر که صفت حضرت ابرهیدر علیه السلام و ناظمک قدس
 سره ابو حنیفه ایله بده ابتدکی دلالت ایدر که حنیف اذهدر تنکم
 شافعی المذهب اولور شافعی ایله ابتدا ایدرل انکچون احیاء العلوم
 و تهذیب نووی و امثالنده شافعی تقدیم اولمشدر ابو حنیفه مینداو بود
 بعد الجملة خبردر آن سراج با آن که تقدیری ایله ابو حنیفه به صفتدر
 و یا خود بلا تقدیر آندن بدلدرد بود ایدی معناسنه فعل ماضیدر و بعض
 نسخده بدو شمشدر بانک ضمیمه بلاو او بودخی بود معناسنه در زیر
 اصلی بوددر که او ترخیم اولنوب بدقالمشدر امام کسرله باصفا نک
 موصوفیدر تقدیری امام که مقارن و مصاحب است باصفا دیمکدر
 و بامعیت ایچوندرد و صفاغش و کدورتدن خالی و آری دیمکدر که بوراده
 قلبک صفتیدر کویا امامک ارباب حقا ثقدن اولدیغنه رمزدر زیر
 حقائقه و صفیه قلب اهلی نائل اولور و اتفاق عرفانک اوزره در که ائمه
 اربعه خلفاء اربعه کیدر که مراتب اربعه ده یعنی شریعت و طریقت
 و معرفت و حقیقتده کاملارد و بعض مغلوبلرک انلری جرح ابتدکلری
 ظاهر حاله بناءدر زیر اجتهاده اشتغالله عشقندن بحث ایتماشلر
 و حقا ثقدن دم اورمشدر و مکر که قلب اوزره اوله و امام ابو حنیفه نک
 فارسی الاصل اولدیغنی کانی متلفی دکادر زیر رجال اللهک نیجه لری
 مجوس و نیچه لری نصاری و بلکه نیچه انبیا عبده اصنام صلیبندن
 کلدوکی معلوم علما و علما نیدر (سراج عربیدر چراغ معناسنه که قتیل
 و دهن ایله شعله دار اولان نسنه در مصباح کبی دهن جیو باتدن و سمن

حیوانان بدن اولین یاغدر و بحکم مطلق یاغده نژاد اولورسه ر و غن دیر
 فاحشینه (امتان ائنگ جعیدر امت شول جاعتدر که انلره رسول
 ارسال اولنه ام فتح و تشدیدله قصد معناسنه در صکره جماعته امت
 دیدیلر زرا متفرق اولنر جماعتی قصد و انلره اقتدا ایدر لر نیکم علیکم
 بالسواد الاعظم اکاد الدریس امت مقصود معناسنه اولور و یاخود
 رسول و دین و طریقت مأمون و مقصود در بوسورتده قصد ایدن
 جماعتدر و امتی جمع ایراد ایلدیکی اصناف اعتبارله در که عرب و عجم
 و هند و روم و ایشالی کی و یاخود هر فردی کالده جماعت مقامنه قائم
 اولغله در نیکم قرآنده کلور (ابن ابرهیم کان لمة) ای قائما مقام جماعه
 فی عباده الله تعالی و حدیثده کلور (بحشر زید بن عمرو بن نفیل امة
 وحده) ای يقوم مقام الجماعة بوراده امتدن مراد امت اجابتدر زرا
 امت اجابت حی و بصیردر و سراج له متفع اولمق حیات و بصره
 موقوفدر امت دعوت ایسه و یله دکلدر انکچون قرآنده (و ذکر
 فان المذکری تنفع المؤمنین) بوراده سراج کسرله امتانه و امتان دخی
 کمزله مضطغایه مضافدر مصطفی اصلنده رسول الله صلی الله
 علیه و سلم او صاف شریفه سندنر که الله تعالی اتی بنی هاشمدن و بنی
 هاشمی دخی قریشدن و قریشی دخی مکانه دن و ککانه بنی ولد اسمعیلدن
 علیه السلام اصطفایا ایشدر یعنی صفوت و زبده سنی اخذ ایشدر
 و کذلک ناسدن رسل و رسلدن دخی مختار و مصطفاسی اودر صکره اجد
 و محمد کی علم مجراسنه اجر اولنوب جناب مصطفی جناب اجد و محمد دیمک
 کی اولدی (معنای یدت) بودر که ائمه مجتهدین دن از جمله امام ابوحنیفه
 اول سراج امتان مصطفی امام باصفایدی و یاخود او یله ابوحنیفه که
 مصطفی امتلر نیک سراجی و چراغی ایدی که امت مرحومه ائک علم
 و اجتهادی نورندن مستضی اولدیلر شویله که آفاقده شمس و هاج
 اولدیغی کی اولدخی وجه ارضده سراج الامه اولدی و سراجک قبلی
 دهندن استمداد ابتدکجه ضیائی منقطع اولدیغی کی ائک دخی فیضی
 منقطع اولوب الی قیام الساعة اثری باقی قالدی حتی امام شافعی
 یوردی که الناس عیال ابی حنیفه فی الفقه یعنی ناس ابوحنیفه نیک فقهده
 عیالی کی در که ائک علیه متفع اولور (بعد ذابو تقریردن مفهوم

اولدی که

اولدی که ابو خنیفه به سراج دیمک علی حبیبه در زیر هدایتده علم
نور کیدر یو جهندندر که سراج الدین دیو نسیمه ایدر لرور و روضه
الاجارده کلور که قال ابن عباس رضی الله عنه یکون بعد النبی صلی الله
علیه وسلم نور یکنی بانی خنیفه انتهى یعنی جناب نبوتدن صکره بر نور
کلور که انک کنبه سی ابو خنیفه در و یومعی امور مستقبله دن اخبار
متعلق اولغله و مقوله مواضعده کلام صحابی حدیث مرفوع حکمنده
اولوب اجتهاده مجمل اولدیغی اصول حدیثده مصر حدرو بعض
روایتده نور یکنی بانی خنیفه دید کدن صکره هو سراج هذا الامه لفظی
واقع اولمشدر و بورادن اخذ اولنوب عین العلم نام کاید و رد ابو خنیفه
سراج امتی یعنی حدیثده ابو وجهله وارد اولدی دیمکدر تنکم اضافت
امتندن مأخوذدر و لکن بعض اهل حدیث اتی موضوعاتده درج ایتشددر
فاما بزم مبلغ علمز بودر که نظمی جهندندر صحتی یوغبسه دخی معناسی
جهندندر صحتی اولغله تنکم کلام ابن عباس اتی تأیید ایدر صورت حدیثده
افراغ اولندی هدایه دال اولان کلامی ایسه اطلاقدن منع اولمادیغی
امام راغبک کتاب الذریعه سنده مسطوردر مع هذا شیخ الشافعی و کعب
بن الجراح دیمشدر که احادیث شریفه خلقک ضبط و حفظ ایتدیکی
مرتبده دن اکثر در انکیچون ظاهر شرعی مصادقه ایتین حدیثه
بو موضوعدر و باباطلدر دیمک کر کدر * باد فضل حق قرین جان او*
شاذ باد ارواح شاکردان او* بادیت سابقده شرح اولندی فضل حق
بادک فاعلی و قرین جان او مفعولیدر ایکنی بادک فاعلی ارواح و مفعولی
شاذدر و بو مقوله لک جمله سی دعایه اولور عریده غفر الله له و رحه الله
و امثالی کی فضل زیاده در بوله پرزده سائر اوزرنه زائد اولان لطف
و عطادر الحاصل زیاده عطاء الهی دیمک اولور قرین مقارن معناسنه در
جلبس و مجالس و امثالی کی (جان بوراده روح انسانی در یوخسه مطلق
جان حیوانی دکلدر تنکم بالاده مرور ایتدی (شاذ فرحناک و شن در که
اصلی شاذان در که صفت مشبهه نک برنو عیدر قاعده فرس بودر که
ماقبل حرف صحیح ساکنی اولان ذال مهمله و الایعنی اگر وای حرف لریندن
بری اولور سه ذالدر بو جهندندر شاذی معیظه درج ایتشددر و شولکه
شاذ روان دیرلر بو شاذ عریدر که خلاف قیاس اوزرنه اولانه دیرلر صوده



ایسه قیاس اسلفه جریاندر پس اعلایه روان اولدینی خلاف وضع
اوزرنه در (ارواح روحك جعیدر که بونده دخی روح انسانی مراد در
اگرچه حیوانی و انسانی اوزرنه اطلاق اولنور و تخصیص مراد اولسه
روح انسان و روح روان دیرل جان ایسه انجی روح حیوانی به اطلاق
اولنور غیره اطلاق مجازدر ز برار روح انسانی روح حیوانی بی مستلزمدر
شول معنادن که هیکل ایله روح انسانی میانشده واسطه در (شاگردان
کاف عجمیله شاگردك جعیدر که استاذدن ایش اوکرنجی در بوراده
صناعت علیه ده شاگرد معناسنه در (معنای بیت) بودر که فضل حق
ومزید لطف الهی اول امام ابوحنیفه نك روح روانه قرین اوله یعنی
اجتهادی مقابله سنده اجور زایده و ترقیات عالیله بوله و انك شاگردل نك
ارواحی دخی شاذ اوله زیرا انلردخی استاذ لری کی نیچه مسائل فرعبه
استنباط ایشلر و اوقاتی علوم نافعبه صرف قلمشلردر اکر بومقوله
اجتهاد کلی اولسه ایدی عبادات و معاملاتده اهل ایمانك حالی مضطرب
اولوردی و بعضی علمادیشلردر که فی الجمله اجتهاد باقیدر و لکن مسائل
مجهوله ده (فاسئلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون) موجنبه ممالک
اسلامیه ده اهل ذکر و قرآنه سوال ایدوب جواب بولندینی صورته
اجتهاد کرکدر یو خسه هر مقلی اجتهاد و قیاس ایله عمل ایدمه * صاحبش
بو یوسف قاضی شده * شاگردلنی اطلاق اوزرنه ذکر و دعادن صکره
مشهور اولنلری بیانه شروعدر (صاحبش ده شین متصل ضمیر در که
ابوحنیفه راجعدر بو یوسف ابو یوسفدن تخفیف و ترخیم اولنشددر
ابو یوسف ابوحنیفه کی کتبه در اسمی یعقوب ابن ابرهیم بن حبیب
الامام الکوفی در و یوسفك سینی تثلیث اولنور دیو قاموسده مصرحدر
اسفدن اخذ اولنشددر که اشد حزن معناسنه در واسیف عبددر و لطائف
اتفاقیه دندر که ایکسی دخی حضرت یوسف علیه السلامده مجتبع اولنشددر
(قاضی قضا دندر حکم و فصل الامر معناسنه و اکا الزام الامر علی الغیر
لازم کلور که اندن اول لازم دکل ایدی انکچون ایکی خصم قاضی
حضورندن رضائله چقرزل زیر احکم بر نك علیه نه در (معلوم اوله که
امام ابو یوسف بغدادده ساکن اولوردی خلفاء عباسیه دن موسی الهادی
اکا قضاء بغدادی تقلید ایدوب بعده هارون الرشید خلافتنه دخی



مطل

مقرر قلندی و اسلامده ابتدا قاضی القضاة اکا اطلاق ایشلرد و ابتدا
لباس علمایی تغییر ایدن و مذهب ابی حنیفه اوزرنه اصول فقه وضع ایدن
ابو یوسفدر ویشلردر که اگر ابو یوسف او لمبایدی ابو حنیفه یاد
اولمز دی زیراهر کسک صورتی آینه دن ظاهر اولور انکچون صورت
و معنی سلسله به محتاجدر (شده ماضیدن بر قسمدر که اکا ماضی مفید
دیرلر تنکم مرور ایتدی شدن اولمقدرا انتقال و صیورت معناسنه تنکم
بودن کینونت معناسنه اولور وگاه اولور که بزی برینک مقلنه قائم اولور
شده اولمش دیمکدر بوراده شده نک فاعلی ابو یوسف و مفعولی
صاحبش در و قاضی ابو یوسفه صفتدر و جازدر که صاحبش مبتدا
اولوب جله اکا خبر اوله (معنای مصراع) بودر که انک یعنی ابو حنیفه نک
صاحبی و مجلسنک ملازمی قاضی بغداد اولان ابو یوسف اولمش یعنی
ابو یوسف انک صاحبی و تحصیل فقه ایچون دائره سنک مزد دی ایدی
تا که کثرت ملازمتله علم امامی نقد ایلدی و اولدخی مستقل مجتهد اولدی
وامام کندی قضا قبول ایتیموب انک اوزرنه محبوسانیدان انتقال ایلدی
ولکن قضا بالحق افضل اعمالدن اولوب خصومات ناسی فصل ایدر
بر فقیهه احتیاج ضروری اولمغه اصلاح ناس ملاحظه سیله ابو یوسف
قبول ایلدی و قضا و فتوی و امثال خلع الهیه مقوله سنددر که تدبیر
ایتمیک اهل ظاهر تقلدی لایس در لان اهل الباطن لایقلمون ماهو
من قبیل المناصب فافهم جدا * وز محمد ذو المن راضی شده * و زلفظی
وازدن ترخیم اولمشدر که و او عاطفه و ازمن جاره معناسنه در که راضی به
متعلقدر راضی دخی شده نک مفعولی و ذو المن فاعلیدر که بولسانده
فاعله فعل اوزرنه تقدیمی عریسه کی کی ممنوع دکدر و یا خود تقدیر
و ذو المن شده راضی از محمد دیمک اوله بوسورنده ذو المن مبتدا و ما بعدی
خبر اولوب محذور فالماز (محمد دن مراد امام محمد بن الحسن الشیبانی در که
واسطه نام شهرده ولادت ایدوب کوفه ده نشو و نما بولمغه امام ابو حنیفه به
شاگرد اولدی و قرآنی برهفته ده حفظ ایدوب صحبت امامه لیاقت بولدی
و تحصیل کالات ایدوب آخر اولدخی رتبه اجتهاده ایردی و انک فضائل
جهه سی واردر که تخریر له تمام اولماز و رشحات نام کابده کلور که امام
ابو حنیفه ایله امام محمدک قرابت قریبه سی واردر که ایکسی دخی ملک



بغداد لولان هرمزین نام پادشاهه منتهی اولورلر که امیر المؤمنین
 حضرت عمر رضی الله عنه ایام خلافتده ایدی که عرک دأره اطاعتنه
 داخل اولمشیدی وملا جامی نک نسی دخی امام مجده بالقدر محمدک
 مغنایی اقوال وافعالنده مرة بعد اخری محمود دیمکدر ذوالمنن ده
 ذو صاحب معنساندهدر اهل فرس آندن ور افطی ایله تعبیر ایدرلر
 سرورده کی کبی سر صاحبی یعنی متبوع دیمکدر من کسر میله منتک
 جعیدر منت اصلده شول نعمت ثقیله به دیرلر که معطی اولان کسه
 معطی له دن اجر وعوض طلب ایتمه نتمک اوصاف الهیه ده منان
 کلیدیکی الله تعالی من غیر طلب العوض ابتداء معطی در صکره
 امتنان یعنی عد نعمت معنسانه استعمال اولندی و بوندن فهم اولندی که
 قبل ایله اولان منت مستحسن در شکم وصف الهیه ده کلور (لقد
 من الله علی المؤمنین) وینه کلور (بل الله یمن علیکم ان هداکم
 للایمان) زیرا بعث رسول وهدايت ايمان منت فعلیهدر واکر قول ایله
 اولورسه فیما بین الناس مستقیدر آنکیون وارد اولدی که المنه
 تهدم الصنیعة مکر که کفران نعمته مستحسن اوله نتمک دیمکدرلر که
 اذا کفرت النعمة حسنت المنه پس جاهل اولانه علی وجه التعليم
 تقریر نعمت ایتکه منت تنبیهیه دیرلر که مذموم دکلدر سائر من واذادن
 حذر کرکدر که اکا منت تو یخیه دیرلر منت تنبیهیه نک مثالی بودر که
 برکسه آخره جمیع مؤناتنه کفایت ایده جک قدر مال وپرفش ایکن
 بوقتنده اول آخری مثلاً توبه محتاج کورسه برسنه محتاج اولدیقکن
 نسنه لک جمله سنه وفا ایده جک مال اعطا ایتش ایدک دیوتقریر نعمت
 ایلک جائزدر ولسان عامه ده شایعدر که سکا منتم واردر دیرلر معنایی
 بودر که سندن مطلوبیم واردر اگر حصوله کنوررسک اولقدر احسان
 وانعام ایتش اولورسونکه مقابله منده بکا امتنان ایتسک وجهی واردر
 دیمکدر بوراده ذوالمنن دن مراد الله تعالی در که عبادہ نعم ظاهره وباطنه
 احسان ایتش در شکم (انعمت علیهم) تفسیرنده مشروحدر (راضی
 رضادندر که غضبک ضدیدر یعنی خفک عیددن رضاسی اودر که
 طاغتنی قبول ایلله واکا انعام واحسان ایدوب هیچ بوجهله معالیه
 غنیمت ایتیه شکم عدک حق ن رضاسی بودر که ویردیکی نعم دینییه

و دنیویه به حسن تلقی ایده و شکر ابله و جریان ایدن قضاده قلبیه
 کراحت کلبه (معنای مصراع) بود که انواع من و نعم صاحبی
 اولان الله تعالی امام ابوحنیفه شاگردی اولان امام محمد بن خشنود
 اوله و هیچ بر وجهه غضب یوزنی کوستریه که انک اهل جنت و قربت
 اولسی نشا نیدر زیر رضا نهایی الصفاتدر که اهل جنت جمع
 نعمدن صکره انکله مبشر اولسه لر کر کندولکن مقرینه اولان رضا ابراره
 اولان رضاتک فوقنده اولغله لاجرم درجانه دخی تفاوت واقع اولدی
 فافهم جدا و جنت محل رضا اولغله خزنة جنتک کیرنه رضوان دندلدی
 و بومقامده ذوالمن وصفنی ایراده وجه رضایه اشارت وارد ریس
 دیمک اولور که ای واهب العطایا چونکه امام محمدی دنیاده کنندی
 صفت جلیله اولان علمه موصوف و بین الناس اجتهداله معروف
 قیلدک لاجرم بوخاصه زائده سببیه اندن راضی اول و درجات عالیه
 واصل قبل نا که دنیاده درجات معنویه نک ذروه سنده اولدایخی کبی
 آخرتده دخی درجات حسب و معنویه نک اعلا سنده اولاکه رضا
 مطلق علامتیدر * شافعی ادریس و مالک بازفر * شافعی دن مراد
 محمد بن ادریس الشافعی الامام در که نسبی جد نبوی اولان عبدالمطلب
 بن هاشمک عمی اولان مطلب بن عبید منافه منتهی در انکچون اکا
 امام مطلبی دیرلر (و شافع امام مذکورک اجدادندن برینک اسمیدر که
 اکا نسبت اولتمشدر کندنه شافعی دندلوی کبی مذهبی اوزرنه اولانه
 دخی شافعی دیرلر تخفیف ایچون فافهم بوراده شافعی محمد برنه وضع
 اولتمشدر تقدیری شافعی ابن ادریس و یا محمد بن ادریس دیمکدر که
 استعمال عجم اوزرنه ابن کلهسی حذف اولتمشدر ابرهیم آذر و ابرهیم ادهم
 و ابوعلی سبنا و حسین یقرا و سیف ذی یزن و امشالی کبی ذیرا بونلرک
 تقدیرلری ابرهیم بن آذر و ابرهیم بن ادهم و ابوعلی بن سبنا و حسین
 بن یقرا و سیف بن ذی یزن دیمکدر شافع شفعدندر که کندندن اعلی
 اولان کسه بی حصول مرادی ایچون رجاده جفت قلمقدر که اکا شفاعت
 دیرلر (ادریس غیر منصرفدر عجمه و علمیتندن اوتوری پس ادریسدن
 مشتق اولق منوعدر شوقدر واردر که لغت سریانیده معنای ادریس
 معنای درسه قریب ایسه ادریسه علیه السلام کثرت دراستندن



اونوری ادریس دندلی دیمک جائز اولور زیرا حضرت ادریس
 اونوز صحیفه تنزیل اولندیغی تفاسیرده مصر حدر و بونک نظیری
 ابرهیم در که لسان سر یانیده معناسی ابر حیم دیمکدر سریانی ایله عربی
 از اسنده ایسه اتفاق و یالغفلنده تقارب واقع اولوق کثیردر (مالک امام
 دارالهجرة اولان مالک بن انس در که فضائلی حصر دن خار حدر
 اصحابدن اولان انس بن مالک ایله قرابتلی یوقدر اگر چه بعضیلر
 توهم استدیلم مالک شری و یا هبه و یا ارثله برنسنه به متصرف اولانه
 دیرلر بوصورنده ملکدن اولور کسرله و مالک قوی و شدید معناسنه دخی
 کلور بوصورنده ملکدن اولور فتح میم و سکون لامه که قوت و شدت
 دیمکدر انکچون خازن ناره مالک دندلی زیرا بر ایله نیچه بیک کافری
 دفعة ناره طرح ایدر و امام مالک ده دخی اولقدر شدت دین واریدیکه
 ضابط مدینه نک هوا سنه موافق فتوی ویرمد کیچون مضروب اولدی
 و صبر ایلیوب کندیجه عزتی زیاده اولدی و حدیثده کتاب موطائی
 امام مالک تألیف ایلملردر که حدیثده ابتدا تألیف بودر (باز فر با
 مصاحبت ایچوندر) زفر سرد وزنی اوزرنه اسد و شجاع و بھر معنارنه
 کلور مقصود زفر بن هذیل الکوفی الامام در که پدری هذیل والی
 بصره ایدی و کندی دخی قاضی بصره اولدی اصحاب ابی حنیفه نک
 اشهرلندن ایدی بودخی امام ابو یوسف و محمد کی فقهده فائقی اولوب
 آخر درجه اجتهاده ایردی تنکم مذهب امام اعظم اوزرنه اقوالبله
 فتوی ویرلر و بوراده شافعی مبتدا و ادریس محدوف اولان ابنک
 مضاف البهی و ابن شافعی به معتقد و مالک شافعی اوزرنه معطوف
 و زفر ماقبلندن حالدر و بوصراعک معناسی مابعدنه مرهوندر زیرا
 خبر مصراع ثانیده در تنکم کلور * یافت زیشان دین اجد زیب و فر *
 یافت بولدی دیمکدر که ماضی در مصدری یافتن در که بولقد
 مضارعنده فاباه موحدیه قلب اولوب یابد و یابنده دینلور زیشان
 از ایشاندن محققدر ایشان ضمیر منفصل لولان اونک جعیدر شان ایسه
 متصل اولان شبنک جعیدر که کله آخرنه لاحق اولور جاننش کی (دین
 کسرله وضع الهیدر که جمیع متعبدیه اوللرک اسمیدر اطاعت اولندیغی
 جهندن دین و کتابت اولندیغی جهندن ملت دیرلر و یوم قیامت



یوم دین دیرل بوراده دین جزا معناسنه در خیرا و شرا مجازات ایسه
 یوم قیامتده اولور قال الله تعالی (مالک یوم الدین) اجد رسول الله
 صلی الله علیه وسلم اسم روحانیسیدر که بمعنی الفاعل اولمق ارجهدر
 و بومعادندر که کثرت حد نه بناء بدنه لواء الحمد و یرلدی شکم محمد اسم
 جسمانیلر یدر که مبالغه ایله محمود عالمیان و بمدوح اهل ملک و ملکوتدر
 (زینب کسرله فارسیدر برك و زینت معناسنه زینا زینتو و یراشقلو
 دیمکدر) فر نشدیدله بودخی فارسیدر بوراده تخفیف اولندیفی
 وزن ایچوندرمعناسی قوت و رونق و طراوت و فروغ دیمکدر) معنای ینت
 بودر که امام شافعی و امام مالک و امام زفر بونلرله یله اولدیفی حالده
 بواامالردن دین اجد و ملت محمد و شرع مصطفی علیه الصلوة
 و السلام زینت و جمال و قوت و رونق و ضیا بولدی زیر اسمانک زینتی
 کواکب الله اولدیفی کبی ارضک دخی زینتی علمائله در و خلقی نجومله
 مطلقا مهتدی اولدیفی قرأته منص و صدر که کلور (و بالنجم هم یهتدون
 و حدیثده کلور) اصحابی کالنجوم بابهم اقتدینم اهتدینم) یعنی بنجوم حسبه
 ایله مقصده و بنجوم معنویه ایله مقصوده وصول حاصل اولور و هر زمانک
 رکن قویسی علماد در خصوصاً اهل اجتهاد اقوی الارکاندر
 و حق تعالی نک هر رأس مائده تجدید دین ابتدیی حدیثده واقعدر
 و یونقر یردن فهم اولندیکه دین اجد یافتک فاعلی و زینب و فرمفعولی
 و جله سی میتدایه خبردر و جله ده ضمیر ایشاندر و بونک لسان عربی ایله
 تقدیری الامام الشافعی و الامام مالک و الامام زفر و جد الدین الاحدی
 منهم و هن اجتهاد هم زینة و قوة دیمکدر و دخی حقیقتی وجد الدین
 الاحدی من الائمة الثلاثة زینة و قوة دیمکدر بعدذا بوراده ائمة اربعه دن
 اوچنی ذکر ابتدیکه ابوحنیفه و شافعی و مالکدر امام احدی ذکر
 ابتدی کویا اجد ذکر یله بطریق الرمز اکتفا ایلدی و شافعی ایله
 اجدک میائنده فرق انجی اوج درت مسئله اولف-له ایکس برعد
 ایلدی و لکن اولی اولان ذکر ایدی زیرا امام احد بن محمد بن حنبل
 فقه و حدیثده امام اولوب اجتهاد رتبه سنه و اصل ایدی و انک زهد
 و تقوی و ورعی شویله ابدیکه موتی کونی نیجه یسک نصاری و یهود
 و مجوس ایمانه کلدیلر و امام اجد خضر علیه السلام شهادتیه

صدیقارندن و حضرت عمر رضی الله عنه مشربی اوزرنه کلن اقطابدن
ایندی امام شافعی اوتاد ار بعدن اولدینی کبی و حبسلی دید کلری
جدنه نسبتله درنکم حسین بن المنصور الحلاج پدری اسمیه مشتهر
اولمشدر بعد ذالک اکثری معاصر لر در و جله نك مقدمی
ابوحنیفه در که هجر نك سکساننده دنیایه کلوب یوز اللیده انتقال
ایشلارد که قبری بغدادده زیارتگاه در و امام شافعی ابوحنیفه نك
ارتحال سنه سنه غره ده طوغوب ایکوز تاریخنده مصرده مدفون
اولمشدر قبری مز دحم الزوادر و امام مالک خلفاء نبی امیه دن سلیمان
بن عبدالمک خلافتنده رحم مادرده اوچ سنه قراردن صکره وجوده
کلوب یوز یمش طغوز تاریخنده خلافت رشیدده و داع عالم فانی
ایدوب مدینه منوره ده بقیعده آسوده در و امام احمد بغدادده قدوم
دنیا ایدوب یمش ایکی یاشنده ایکن ایکوز قرق برتار یخنده عزم عالم بقا
ایدوب ینه بغدادده فتواری خالك اولدی و امام ابو یوسف یوز اون
اوچ تاریخنده تشریف عالم وجود ایدوب یوز سکسان ایکسده
بغدادده دفین خالك اولمشدر و امام محمد الی سکز یاشنده ایکن
یوز سکسان طغوز تاریخنده هر ون رشیدایله خراسان طرفنه چمیش
ایندی ری دید کلری شهره وصولده شراب موت نوش ایدوب اوراده
مقبور اولدی و امام زفر یوز اون تاریخنده جلوه کرساحه ظهور اولوب
فرق سکز یاشنده ایکن یوز الی سکز تاریخنده بصره ده جرعه نوش
اجل اولوب ترابه دوشمشدر سقی الله تراهم و اعطی فی مقام العزیزیه
قراهم * روحشان در صدر جنت شاذ باد * بالاده ذکر اولندیکه
شان صمیر منصل اولان شبنک جمیدر مثلاً روحش انک روحی و روحشان
انلرک روحلری دیمکدر ز راجعه اضافله مفرد عام اولور بوجهندن
رسمی متصل کرکدر روح و شاذ باد شرح اولمشدر (صدر هر نسته نك
مقد منک اعلا سیدر) جنت شول بستانه دبرلر که انده اشجار مثمره اوله
دار الثوابه جنت دید کلری اشجارله اجنتان و استسارندن اونور یدر
و ماده جیم ونون قننی کلمده بولنور سه ستر معناسنی متضمن اولور
چنین و بخنون و جن و جنه کبی بعد ذالک بمصر اعک تقدیری باد روحشان
شاذدر صدر جنت دیمکدر که روحشان بادلک فاعلی و شاذ مفعولی



و در صدر کا ظر قدر (معنای مصراع) دیمک اولور که ائمه مذکوره نک
 روحاری شاذ و خندان اولسون جنک اعلی طبقه سنده که جنت عدن
 و فردوس در و بو طبقه انبیا و کمال اولیا ساکن اولورلر که انلر مقریندر
 مکر که بعض ابرار بطریق الاخلاق مناسبت قرابت ایله انلر منضم
 اولار * قصردین از علمشان آباد باد * بونک تقدیری قصردین آباد باد
 از علمشان دیمکدر که قصردین باندک فاعلی آباد مفعولیدر و قصردین
 مبتدا اولوب فعل بعد الجمله خبر اولوق دخی وجهدر (قصردین مدینه
 العلم کی مشبه بیک مشبهه اضافتی قیبلنددر لجن الماء کی قصر بناء
 عالدیر که لسان فارسیده کوشک دیرلر قصر برنسنه نک بعضنی بعضنه
 ضم ایتمک دیرلر قصر معهود دخی بوندندر دیو امام راغبک مفرد اتیده
 مصر حدر زیر اسرای طالبینک بعض اجزاسی بعضنه ضم و رفع
 اولنشددر که سائر بناره قیاس اولنمز و یا خود قصر مقصور و محصن
 بر در که سائر بقاعدن افزا اولنمش و اصحابی ایچون تخصیص قلمشدر
 جوامعه ملوک ایچون ایتدکری مقصوره لکی (آباد و آبادان مدله
 و ذال معجه ایله معمر و روشن بر در) (معنای مصراع) بودر که سرای عالی
 و قصر منیف کی اولان دین رفیع القدر و شرع علی الشان اول ائمه نک
 علمدن معمر و آبادان اولسون یعنی قیاسته دک معمول به اولوب معمر
 بنار کی خراب اولسون فالسون و اصول و فروعی استعمال اولنوب
 کهنه لیسون و دائم تر و تازه اولسون و خانه سی شلکله طولسون پس
 بوندن مفهوم اولدیکه دین بر بناء عالی کیدر که الک عمارتی علم علما لهر در
 شکم و اعننه ناصح دبدیلر زرا خلقک دینده منخرف اولان برلری نصیح
 یعنی دیکوب ملتئم قبلور و علمی ایله اول یرتلان برلری یمار و اصلاح ایدر
 * * در مناجات قاضی الحاجات * *

* پادشاه اجرم مارا در کزار * ما کنه کاریم و تو آمرزگار * معلوم
 اوله که ناظم قدس سره مقصوده شروعدن مقدم تزییه رعایت الیوب
 اولانعت باری ایله بدء ایلدی و بعده اوصاف نبویه و فضائل آل و اصحاب
 سوبلیدی و دعاء ائمه دین ایله تثلیث قلوب اندن مناجاته شروع ایتدی تا که
 مقصوده آمار ایلک آسان اوله و قلم طریق تحریرده حسن و سمت اصابت
 توفیق بوله والله المستعان و علیه التکلیل پادشاه آخرنده الف ند ایچونددر

ای پادشاه دیمکدر مراد حق تعالی در مابعدی قرینه سببه واکا پادشاه دیمک
 بحسب العرف در زیر عرفده سلطان معناسنه در حق تعالی ایسه سلطان
 السلاطین در یعنی غالب و قاهر مطلقدر و پاد بآء عجمیله ابن کال تحریر
 ابتدیکی اوزره دفع ضرر و اصلاح فساد ایدن نسنه به دیرل بورا دندر که
 زهرک مضرتن دفع ایدن طاشه پاد زهر دیرل و شاه اولودر که سلطان
 مراد در وزراء مدبر و مشیر و مصلح سلطان اولمغله فصحاء فرس انشالزنده
 وزرایه پادشاه اطلاق ایدرلردی صکره سلطان معناسنه عرف اولدی
 و شاه اولو معناسنه کلدیکی کبی و یل و نفرین معناسنه دخی کلور و یل
 یعنی حلول شر و هلاک و نفرین یعنی ایلنج و بیزاری و بکرمک آثار
 ظلمدن اولمغله رافع ظلم و مصلح فساد عالم معناسنه بحسب التركیب سلطانیه
 دخی پادشاه دیمک وجهدر (جرم ضمه ذنب معناسنه در جریمه کبی یعنی
 شول کسب مکر و هدر که کاسبتک حق تعالی دن قطعه سینه دلالت ایدر
 زیرا جرم فحظه اصلنده قطع و کسب معناسنه در (مارا مامن لفظنک
 جمیدر که من انا و مانحن یعنی بن و بز دیمکدر) و راتخصیص ایچوندر
 مارا بزم دیمکدر (در کذار در بوراده تحسین لفظ ایچوندر) کذار کاف
 عجمینک ضمی و ذال معجمه ایله امر در کذاشتن دن واز کلک و بریدن بریره
 یکمک معناسنه بوراده مراد اولکیدر مضارعنده شین رایه قلب اولتوب
 (کذار دو کذارنده دیرل و بومه مرا عک تقدیری پادشاه در کذار
 جرم مارا دیمکدر که اگر کذاره معنای عفو تضمین اولتورسه جرم مفعول
 صریحی و اگر تجاوز معناسنه اخذ اولتورسه غیر صریح اولور زیرا
 حرف جر محذوف اولوب تقدیری از جرم مارا دیمک اولور) (ما کنهکاریم
 ماسبق ابتدی) کنه کاهدن تخفیف اولمشدر زیرا قاعده فرس اوزره
 وسط کلمه ده واقع اولان الف حذف اولتور شاه و شه و مامومه و کباه و کبه
 و امثال کبی) کنه ممر و قدر که تعریب ایدوب جناح دیرل اتم معناسنه (عجم
 کناه دیدیکی کبی بزه دخی دیرل بآء موحدہ نک فحیمله بزه کار کنهکار در
 کار کاف عربیله ایش معناسنه کار فرمایش پیوری در پس کنهکار
 دیمک ایشی کناه دیمک اولور و بومقوله به صفت مشبهه دیرل لسان
 فرسده صفت مشبهه ده ایکی جزء لک ایکی بله جامد اولور کمان ابرو
 کبی که جزء ثانی جزء اولک فاعلیدر عریسده حسن الوجه کبی که

اصلی حسن وجهه تنکیر له پس عریبده جناح فعله وقوس حاجبه
نیجه ایسه فارسیری دخی اویله در تنکم معنارندن واضحدر (وکار کاف
فارسی ایله براداندر که معنای مبالغه افاده ایدر مثلاً ماضی آخریه لاحق
اولوب پروردگار دیر رب معناسنه و آفریده کار دیر خلایق معناسنه
وامر آخر نه کلور آمرز کار کی غفور و غفار معناسنه و آموز کار کی
کثیر التعلیم و التعلیم معناسنه و بعضی اسماء آخریه کلور یاد کار کی آکدر یچی
معناسنه و خداوند کار کی صاحب و مالک او لمقده مبالغه معناسنه پس
بواسلوب اوزر نه کنهکار کاهجی وایشی دائم کاه معناسنه اولور
و کاهنکار لفظی تصحیحده نیجه خطا ایدوب کنهکار اولشاردیر حق
و صواب بودر که ذکر اولندی و کنهکار یم آخرنده اولان ایم کسرله ضمیر
فاعل متصلدر که نفس متکلم مع الغیر ایچوندر الی لفظاً و کاتبه تخفیف
ایچون محذوفدر مفردی ام لفظیدر که نفس متکلم وحده ایچون وضع
اولمشدر (توضیح تأله سن دیمکدر انت معناسنه فصیح بودر که ضرورت
قویه اولدجه و او تلفظ اولماز بوراده خطاب الله تعالی به در زیر
الله تعالی نک وحدته اعتقادی تصحیح ایچون افراد له خطاب اولوب
سن دینلور سز دینز و لکن الله تعالی کندی نفسندن افراد وجعک
هر بریله اخبار ایدر جعلت وجعلنا و امثالی کی ایکسنگ دخی مآلی بردر
زیرا نون جمع سن کبر یا اوزر نه جریان ایچوندر و جائزدر که افراد مجرد
ذات و جمع ذات و صفاتک مجموعی اعتباریله اوله (آمرز کار غفور معناسنه
اولدیفی کذار ایتدی زیرا آمرزیدن بار لغمی و آمرز کار بار لغمی در
ولکن بار لغمی کاهدن کچمک معناسنه اولور سه تنکم ماقبلی قرینه در
عفو و مغفرتک هر برینه احتمالی اولور زیرا عفو عن اصل ذنبی محو در
مغفرت ایسه ستر در و ستر سبائی حسنه تبدیل ایله اولور پس هر عفو
مغفرت اولماز و بلکه میاندرده مابینت اولور بعد ذابو مصراعه مامبتدا
و کنهکار یم خبردر که جمله سی تطیلیه در و تویله آمرز کار دخی بویله در
بعد الجملة ماقبله معطوف اولور (معنای بیت) دیمک اولور که
ای سلطان عظیم و مولای کریم بزم جرم و کاهنری عفوایله و یا اندن
وانک مواخذه سندن کچ زیرا بزم ایشمز دائم کناه و سن بار لغمی سن
تنکم قرآنده کلور (ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء)

مطلـ

واعتراف ذنب اتمک رجوع وندامتند پس بی توبه اولان کرچه
 نجت مشبته در ولکی تائبه موعود در (ان الله لا یخلف لمیعاد) قال
 شرح القاضی (بارب لبس فی صحیفی شرک و قد وهدت ان تغفر
 مادونه) و مکناده ذنب وجود دخی داخلدر واک دخی ذنب
 شریعت کبی حالت مناسب اولان مغفرت وارد در تکم اهلته معلومدر
 * تونکوکاری و مابد کرده ایم * جرم بی اندازه بی حد کرده ایم * نگو
 نونک کمربله اصلنده نیکوی در ضرورت حالنده یار حذف اولنوب
 نیکو و نکودر لر اضافه حالنده یاه ثانیه اظهار اولنوب روی نیکویش
 دینلور موی هند ویش کبی نیکو کو یککدر مقابلی زشتدر که چرکندر
 و نیکوی ده و او و یا نسبت لازمه بی افاده ایچوندر که خلقی در مثلاً برکسه
 هندی الاصل اولسه اکا هند و در لر کو یکک لکده کسبی اولسه اکا نیکو
 دیرل کذا فی دقائق ابن الکمال و بعضیلر نیکویش و هندویشده اولان
 یاری ابروی توده و امثالنده اولان یار کبی یاه توسل اعتبار ایدوب
 زائد عدد ایلر لر یعنی بر اسمک آخری حرف مددن الف و یا و او اولسه
 حال اضافه آخرنه یاه مکسوره کنور لر پروای او ابروی تو کبی
 مفتوح الاخر اولدیغی محله همزه کنور دکتری کبی پروانه شمع
 کبی اگر چه بو همزه دخی یادن قصر اولمشده در که اصلی پروانه ی
 شمعدر ولکن بو مقوله مواضعده یاه مفرده یا زلق قاعده زنه مخالف
 اولمشله عین بتزایی اکا بدل وضع اتمشدر در تکم بالاده مرور ابتدی
 و ظاهر اولان بودر که توجیه مذکور ابن کمالک توجیهندن اصولدر
 یعنی معنای نسبتی افاده ایدن بالکنز و او در که آخر کلامه لاحق اولمشدر
 ترکیده لی و او دیرل عزتلو و مرؤتلو کبی (نکوکاری آخرنده اولان یا
 خطاب ایچوندر که تویی تا کبد ایدر نیکوکار ایکی کاف عربیله ابو
 ایشلواطف اسی معنایه پس نکوکار دخی کنهکار کبی صفت مشبهه در
 بد نیک مقابلیدر که یامز دیمکدر نیک ابودیمک اولدیغی کبی بوراده
 نیکو مقابلیدر (کرده ماضیدن قسم اولدیغی بالاده مذکور در کرده
 و نکوکار دلالت ایدر که کنهکارده اولان کار کاف عربیله در فاحفظه
 (بی اندازه بعضی نسخده جرم بی پایان و بی حد دوشمشدر مال بردر
 اندازه بر مشهور اغاجدر که در زیر و بازدر کاندلر قاشی انکله او لر لر

✱

پس بی اندازه دیمك اولی سز و قیاس سز دیمكدر تعریب ایدوب
هنداز دیرل كسرله و مهندس دخی بوندندز كه زای سینه مقلوبدر
(پایان آخر وحد و سینوردر كه ایکی نسنه اراسنده حاجزدر كه انتها
معناسن مستازمدر بویتده نو مبتدا ونكوکار خبر وما دخی مبتدا
وبد کرده ایمده بد کرده ایم مفعولی اولوب بعد الجملة خبر وعطف الاسمه
علی الاسمه اولور جرم بی اندازه ایکنجی کرده ایم مفعولیدری حد
بی اندازه دن بدلدر (معنای بیت) بودر كه ابو و كوچك ایشلو و لطف
اسی پادشاهسن و بز بدکار یعنی پرامز ایشلو یوز كه دائم پرامز ایش
طورنر جرمز دخی بری بکنز دكل بلکه بی قیاس و بی حد ایشل ایز
بودن مراد مبالغه در زیر مجرمك جرمنه نهایت وارددر و لکن
حق تعالی نك دریای عفو و غفرانسه غایت بوقدر و دوام اوزنه
مرتکب اولوق طاعتده اولان تقصیره کوره در والا اوقات معصیت
اولدینی کی اوقات طاعت دخی وارددر و معنای لفظدن و مقامادن
مفهومدر فافهم وما بعد نده اولان آیات دخی قرینه در * سالها
در فسق و عصیان کشته ایم * آخراز کرده پشیمان کشته ایم * سال ییل
سنه معناسنه آخرنده ها اداث جعدر الف و فوله جمع اولسه بریا
زیاده سبيله سالیان دیرل سالان دیمزلر سالیانه دیدکلری ائدن
ما خوددر كه آخرنده هاء غیر ملفوظه اختصاص ایچوندر (فسق
طاعتدن خروجدر فسقیه دیدکلری بوندندر كه خلاف عادت خروجی
وارددر وفاره به فویسقه دیرل زیر دلو کندن خروج ایدوب افساددن
خال اولماز) عصیان خلاف طاعتدر كه امره مخالفتدر (کشته کاف
عجمله کشتن دن ماضی معیددر اولش و اولوق معناسنه شده و شدن کی
(آخراولك مقابلیدر كه بوراده آخراکار دیمكدر) (کرده کاف عربیله
اسم مفعولدر ایلتمش معناسنه اسم مفعولك معنای مضی یه ده دلالتده
ماضی به مناسبتی اولمله ماضیدن مشتق اولشدر یعنی کرد كه ماضیدر
ایلدی معناسنه آخری مفتوح اولوب فقهه به علامت ایچون آخرنه هاء
غیر ملفوظه الحاق اولمشدر بسنه کی كه بغلتمش دیمكدر) (پشیمان نادم
معناسنه (معنای بیت) بودر كه چوق ییلر و نیچه سنلر تنکم کثرت
مقامدن ما خوددر فسق و عصیان ایچنده اولشوز و فسق و عصیان



بزم هر جا نبیزی احاطه ایتش و بزائده مستقر اولمشوز ظرف مظروفی
 احاطه ایدرب مظروف انده قرار ایتدیکی کی آخر کار ایشلد بکمز
 ایشلردن پشیان ونادم اولمشوز ناظم قدس سره بونده کندی جوانلغی
 زماننده اولان حالندن حکایت ایلرزی را مشهور اولدیغی اوزره عطار
 دکاننده اوتورب چوق ماله ونیجه بندمره مالک ایدی آخر درویش
 اسلوبنده رجال الله دن برکسته نك ارشاد و اشارتیه قلبیه وجد
 و جذبه واقع اولوب قوللرن آزاد و مالن بغما ایتدروب طریق نجرده
 سالک اولدی و بالکن معاصیدن توبه دکل بلکه جمع ماسوایه تعلیقندن
 منقطع اولوب نه دولت بولدیسه اندن صکره بولدی * روز و شب
 اندر معاصی بوده ایم * غافل از یوخذ نواصی بوده ایم * روز کوندر که
 شمسک طلوعنندن و شب کیجه در که انک غروبندن حاصل اولور
 و مجموعی بکرمی درت ساعتدر که شمس و فرك خلقندن اول اکا بوم
 دیرلری صکره شمس و فرمخلوق اولوب بکرمی درت ساعتی تقسیم
 ایدیکسک روز و شب دندیکه عرب لیل و نهار دیر (اندر ظرفیت ایچوندر
 آخرنه و او نسبت ونون تا کید کتوروب اندرون دیرلر سلطانک ایچ
 اغازنه اندرون اغازی دیدکری کی وگاه اولور که اولندن الف ونونی
 حذف ایدوب درون دیرلر و و و و نونی دخی حذف ایدوب در دیرلر
 و بوجه ده ظرفیت معناسی ملحوظدر (معاصی معصبتک جمعیدر که
 خلاف طاعتدر عصبان کی) بوده ایم بودندن مشتقد اولوق معناسنه
 پس اصلی بود و مضارعی بود در فتح و اوله ماضیدن قسم اولوق اوزره
 ذال ساکنه به فتحه و بریلوب و فتحه به علامت اولوق اوزره آخرنه
 هادرسمی وضع اوانوب بوده دندلی اولمش معناسنه شده کی و جائزدر که
 بوراده بود سود و زنی اوزره وجود و بوده موجود معناسنه اسم مفعول
 اولوب تقریر مجمل اوله بعض مواضعده کان کله سی کی تنکم تصویر
 معناده کلور بوراده روز و شب بوده نك ظرف زمان حقیقیسی
 و اندر معاصی ظرف مکان مجاز یسیدر و ایکی جار معنین مختلفین فعل
 واحده تعلق ایتک لایا سدر (غافل غفلتدندر که مهم اولان نسته نك
 خاطر دن غائب اولمش و حقیقه الامری عدم تذکر در و بومعنی غیره
 شلک اثریدر یعنی مطلوبه شغل ایتک بقظه و غیره شغل ایتک

مطلوبدن

مطلوبیدن غفلت در زیرای یکی شغل بریده اولماز (بوخذ نواصی) یعرف
المجرمون بسپاهم فیوخذ بالنواصی والاقدام) آیتندن اقتباس اولمشدر
ولکن ضرورت وزن ایچون بوخذ اولندن فا و بالنواصیدن با والاف
ونون محذوفدر (نواصی ناصیه نك جمعیدر که مقدم الراسدر بوراده
مراد اول محله نابت اولان ساجدر شعرکی بوراده جار و مجرور یعنی
بالتواصی بوخذ فعلنك قائم مقام فاعلیدر و بوخذ بالتواصی جمله سنك
مضمونی مراد اولغله اوزرنه از لفظی ادخال اولمشدر و بونك تقدیری
بوده ایم غافل از مضمون فیوخذ بالتواصی دیمکدر که غافل بوده نك
مفعولی و ایم فاعلی و جار و مجرور غافله متعلقدر (معنای یت) دیمکدر که
کوندز و کیچه یعنی جمیع اوقانده دورلو معصبتلر ایچنده اولمشوز تنکم
صیغه جعدن مستفاددر و یاخود معاصی ایچنده یوز شویله که اهل
معصیت اولدیغیز مقرر و تحفه قدر زیرای (فیوخذ بالتواصی والاقدام)
مضمونندن غافل و غائب و آگاه ایزا کر غافل اولسق و حضور داندده
بولسق بو معصبتلردن امتناع ایدر و طریق طاعته کیدردك پس
مصراع ثانی جمله تعلیلیه اولور و معنای آیت کریمه بودر که
روز قیامتده مجرملر سیمالیه بلنور لر یعنی سواد و جو و آثار حزن
وزدقت عیونله سوء حاللری معلوم اولور و صالحلر بونلرک خلافتیه
کوزلر سیمالیه معلوم اولدقلری کی زیرای (کل اناء یترشح بمافیه) موجبجه
هر کسک حال باطنی ظاهره عکس ایدوب صفت غالبه سیله تمثل ایدر
پس ملائکه عذاب انلرک آلنلری ساجلرندن و ایاقلرندن طوتوب جهنمه
قدف ایدر لر و یاخود بر کره ساجلرندن طوتوب یوزلری اوزرنه
و پردفه دخی ایاقلرندن اخذ ایدوب سورر لر اعاذنا الله وایاکم * دائما
در بند عصیان بوده ایم * هم قرین نفس و شیطان بوده ایم * دائم
دوامنددر که رنسنه نك اوزرنه متمد اولمقدر انکچون دملرددر که دوام
اصلده سکون معناسنه در زیرای سکون ذاتی و باقی و حرکت عارض
وزائلدر تنکم دملردر غایبه کل متحرک سکون و نهاییه کل متکون
ان لایکون (بند بایه عربیه باغ و بوقفو و دوکم و قید معناسنه) هم
اصلنده موافقت معناسن افاده ایدر تنکم باآلده ذکر اولندی بویله
پرلده دخی معناسنه اخذ اولنور و او عاطفه کی تنکم معنادن ظاهردر



(نفس مراد نفس اماره در که مأوی الشرور و منبع الاخلاق الذمیه در که طبیعت بدنیه به میل ایلر و لذات و شهوات حسیه ایلر امر ایلر و قلبی جهت سقلیه به چکر و بونفس فی الحقیقه نفس حیوانیه دیدکله در که بر یوزی طبیعت و بر یوزی دخی روح الهی به در زیر روح الهینک اثر پدر انکچون فنا بولماز و انک تنفسی سبیلله اولمغله نفس دندلی سائر نفوس حیوانات ایسه عناصر دردن اولمغله فنا بولور و بومقامک تفصیل بدیهه سی وارد ز که بوراسی موضعی دکلدر (شیطان ابلبس در علیه مایستحق و هر کسک قرینی اولان و سواسه دخی شاملدر که بوقرین انک اغواندندرا بلبس دائم انسانه مقارن دکلدر قرین ایسه مقارندر بوسیددن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ده شیطان جنس اولوب جله سندن حقه استعاده اولنور بلکه انسک متمر در لی دخی داخلدر شکم قرانده کلور (شیاطین الانس و الجن) و شیطان شطونندن مأخوذ در که بعد معناسنده در و بویتده دائماً فی کل زمان معناسنه و مابعدی بوده به ظرفدر قرین ایکنجی بوده به مفعولدر (معنای یت) بودر که بزجیع زمانده هصبان بندنده و قیدنده اولمشوز که اول قیددن خلاص اولد یغمز یوقدر و دخی نفس اماره و شیطان رجیه قرین یعنی مقارن اولمشوز و یا خود بوبله اولد یغمز مقرر و متحققدر کویا استقصار عمل ابتدیکندن طاعتی حسابیه قومابوب جیع اوقاتی معاصی به صرف ایتمش کی قیلدی و بومعنای تحقیق ایلدی و بوراده کند فی نفس و شیطان قرین قیلدی مع هذا قرین اولان انلردر زیر انسان انلره موافقت ایتمدیکجه انلر انساندن دور کییدر کرکسه قرین اولسون و نفس اضلال و ازالده اصلدر زیر شیطان دخی نفسه اویماغله ملعون و مطرود اولدی و نفس و شیطان شهوت بطن و شهوت فرج کییدر که ایکنسی دخی اصعب امور دندر و شهوت بطن شیطان و شهوت فرج نفس مقابله سنده در یعنی صعوبت یوزندن فاعرف * بی کنه نکذشته برما ساعتی * باحضور دل نکرده طاعتی * نکذشته فعل ماضی منی در اصلی نه کذشته در که نون مفتوحه نفی ایچوندنی و نا و بی کی آخرنده هله رسمی فیه بی بیان ایچوندر اشته متفصل اولد یعنی زمان رسمی بودر اگر کله اخرایه متصل اولورسه بومحمله اولد یعنی کی

✱

هاء رسمی حذف و نون مفرده فعله وصل اول نور و گذشته ماضیدن
 قسمی که مصدری گذشته در یکمک معناسنه مرور کی و بوراده
 نیکدشته سلاست و زنجیون کاف عجمینک ضمه سی اختلاسه اوقنور
 (ساعتی ده یا وحدت ساعتیدن مراد ساعت نجومیه و غیره ساعت
 عرفیه دکلدر یوم جمعه ده ساعت اولی و ساعت ثانیه کی بلکه
 اقصی وقتدر زیر قلت مدنده مثل اولمدر و بلکه بطریق المبالغه
 ساعت آینه غیر منقسمه مراد در تنکیم مقام اعتراف و اعتذار اتی
 مستلزمدر ساعتی نیکدشته نیک فاعلی و بر ماضی غیر صریحی و بی کینه
 ساعتیدن حالدر (حضور غیبتک ضد یدر که حقیدن غایب اولما مق
 و حقه حاضر اولمقد) دل بورك و کول ایله تفسیر اولمشدر بورك
 دیدیکی مضغه صنوبریه و کول اول مضغه نیک یعنی لیم پاره نیک حاوی
 اولدیغی قوتدر که روح الهی الله در نفس قالب الله اولدیغی کی
 انکیچون روح مرآت و محل کالاتی در که قطب باطندر زیر اعلی
 و اسفلده تصرفی جاریدر و انسان اهل دل اولدجه کامل اولماز
 (نکرده نیکدشته کی در نفیده و فعلیت مخصوصه ده تقدیری
 نکرده ایم در و لکن ضرورت و زنجیون ضمیر جمع متصل حذف اولمشدر
 (طاعت امره مقارن اولان انقیاد در تنکیم مرور ابتدی و بونک دخی
 آخرنده اولان با وحدت ایچوندر و لکن بحسب المقام عموم مستفاددر
 هیچ بر طاعت و هیچ بر ساعت دیمکدر طاعتی نکرده نیک مفعولی
 و با حضور دل دخی اکا متعلقدر (معنای بیت) بودر که بزم اوزریمزه
 هیچ بر ساعت مرور ایجا مشدر که اول ساعت کاهدن خالی اولدیغی
 حالده یعنی هر آمده کاهدن خالی دکلوز نه طریقته اولور سه زیر
 کاهک مواردی چوقدر و حضور دل ایله هیچ بر طاعت اشلماش ایزدر
 بلکه جله طاعا غفلت و حجاب مقارندر و حضور دلدن مراد
 وقت ذکر و عبادت و طاعنده حقه و مشاهده و مراقبه سبیل اولمقد که
 سبب قبول و باعث جرجز بلدر و صیغه جمده اشارت واردر که لطیفه
 انسانیه نیک هر جرجزیدن بر عبادت مخصوصه مقصود در انکیچون
 نون جمله ایلک نصید دلدی اگر چه غیره تشریک دخی و جهدر
 تنکیم قرآنه کلور (کلامایقض مامر) یعنی جنس انسان مأمور اولدیغی



خد شك كما ينبغي عهده سندن گلدی مكر كه انبا و كل اوليا اوله زيرا
 بونلر مستنار در تنكم اهله معلومدر * بر در آمد بنده بكر بخته *
 آب روی خود بعضیان ریخته * برزاید در كه تحسین لفظ و تا کیند
 ایچون گیشدر در دوا و فرا کی (در آمد قیویه گلدی دیمکدر بدر آمد
 کیندر باه موحده ایله (بكر بخته ب معفده خصادر اولنه داخل اولان
 با کیندر که کا باه فصاحت دخی دیرلر و بو با مکسور در مکر که ماضینک
 اولی مضموم و یا با و یا میم اوله بوضو نلرده ضمه به و حرف شفوی به
 تنبیت ایله مضموم اولور بخورد و پیورید و بمضید کی بوراده با مکسور در
 زیرا کر یخن کلف عجبینک کسر یله قاچقدر فرار کی و کر بخته ماضی
 مقید دیدنکر بدر بوراده بنده همزه وحدت ایله آمدنک فاعلی و بكر بخته
 محذوف اولان که رابطه سبیل بنده به مستندر تقدیری بنده که بكر بخته
 است دیمکدر (آب روی بوز صوی که حرمتدن کایه در زیر محترم اولان
 آدم بوزی صولی و ترونازه و رونقلو اولور بی حرمت اولان شخصک
 بوزی قور یوب قلوب بی نور و فر اولدیغی کی) (خود کندی دیمکدر که
 و اورسم اولنور و لکن تلفظ اولماز جنک کونلرنده کیدکری دمر تبه
 معناسنه اولدیغی برلده ضمه اشباع و و اولتلفظ اولنور (بعصیانده اولان
 با سبیلده در عصیان مر و رابتدی (ریخته دخی ماضیدن قصدر دوکش
 معناسنه صب کی مصدری ریخن در که دوکدر مستقبلنده خابی زایه
 قلب ایدوب ریزد و ریزنده دیرلر کر یخن ده کر ریزد و کر ریزنده دیدکری
 کی زیا مصدر ثانی ده تانک ماقبلی حروف اربعه نك یری اولسه
 خ س ش ف کی اول تا داله قلب اولنوب ماقبلی دخی زایه تبدیل اولنور
 آموخن کییکه مضارعنده آموزد دیرلر فاحفظه (بعذا روی ریخته نك
 مفعول صریحی و بعضیان غیر صریحیدر (معنای یت) بودر که
 حق تعالی نك عفو و مغفرت و عطاسی قیوسنه گلدی بر عبد ابق یعنی
 نفس و شیطان او یوب افندیسی خدمتدن فرار ایدن قول که کندی
 آب روی عصیان و مخالفی سبیلده دوکش و سوء حالتدن کندنه
 حرمت قومامش در زیر اباق ایدن بنده هر نقدر رجوع ایدوب معفو
 اولسه دخی فصاحت و نجالتدن خالی اولماز تنكم شیخ شبلی قدس سره
 عرفاتدن هودنده واسواته وان عفوت دیوب کریان اولدی * مغفرت

مطلـ





دارد امید از اطف تو* زانکه خود فرموده لاتقنطوا* بونک تقدیری
 دارد امید مغفرت از اطف تو دیمکدر که داردک فاعلی ذکر اولسان
 بنده و مفعولی امید و مغفرت و جار و مجر و را کا متعلقه در (مغفرت
 ستر ذنوب در زیر غفر ستر معاسنه در و با لاده مذکور در که مغفرت
 مقام تبدیلند که عفودن اعلا در انکچون قرآنده (واعف عنا
 واغفر لنا) دیو مغفرتی تأخیر ایلدی زیر عفو عام و مغفرت خاص در
 (دارد مضارع در داشتن دنکه طومق معاسنه در مضارعنده شین
 رایه قلب او انوب دارد و دارند دینلور زیر لغتده داریدن بوقدر
 بلکه بواعتبار بعد القلب اولان حاله نظر ایلده در (امید رجا (اطف
 رفقه معامله و هدیه و انعام (توسن دیمکدر انت معاسنه و لکن
 با لاده مرور ایندی که او بلا ضروره تلفظ اولتاز بوراده قافیه
 ضرور تیچون ضمه اشباع اولنوب و او اوقنور (زانکه اصلنده زانک
 کسر یله زانکه در و لکن همزه مفتوحه و وصل حسبله مفتوح قلندشدر
 و بویله دیمک دخی اولور که اصلنده از انکه در همزه ایله صکره همزه
 حذف اولنوب زای ساکنه یه قحده و یریلوب وصل اولندی از انکه زان
 سبب که دیمکدر که ماقبله تعلیلدر (خود مرور ایندی خود مبتدا
 و فرموده جمله سی خبر و لاتقنطوا فرموده نک مفعولیدر زیر تقدیر انت
 قلت هذا اللفظ دیمکدر (فرموده ده همزه خطاب ایچوندر که یادن
 بدیدر فرموده ماضیدن قسمدر مصدری فرمودندر پیور مق معاسنه
 فرمان پیورق فرمان ده پیورچی فرمان بردار پیورق طوبیجی یعنی مطیع
 مضارعنده و او یرینه الف و یا خود یا کلوب فرماید و فرماینده دیرل
 (لاتقنطوا قنوطدن نهیدر که قنوط خبر دن مأیوس اولمقدر قرآندن
 اقتباسدر که کلور (لاتقنطوا من رجه الله (معنای یت) بودر که اول
 بنده بکر یخته سنک لطف و احسانکدن رجاء مغفرت طو تر اول سبیدنکه
 قرآنده (لاتقنطوا من رجه الله) پیورمش سن اول دخی لطف و احسان
 و وعد که اعتماد ایدوب معاصیدن تأتب و مستغفر اولدیغی حسبله
 مغفرت امیدنده در زیر قنوط و رجندن نا امید اولق اکبر کار دندر که
 کفر در امن کی یعنی الله تعالی نک غضبنسدن امن اوزره اولق حتی
 عجزه نسبت اینمکدر که حاشا او بکا برنسنه اینمکه قادر دکلدر دیمک



اولور قنوط دخی لثم اولنلردن اولور یعنی برکسه لثم اولسه لثمی
جهنمه ائک خیرندن ناامید اولورلر حق تعالی ایسه کریمدر لثم دکلدر
پس بو اعتقاده اولق کفردر * بحر الطاف توبی پایان بود * ناامید
از رحمت شیطان بود * بویتهک تقدیری بود بحر الطاف توبی پایان
بود ناامید از رحمت شیطان دیمکدر که بحر کسرله بودک فاعلیدر ز برا
استعمال فرسده مضافک آخری مکسور اولور بی پایان مفعولیدر
ناامید ایکنجی بودک فاعلی وجار و محرومیده متعلق و شیطان مفعولدر
(بحر در یادری یعنی شول مکان واسعه در که ماء کثیری جمع ایشدر وسعته
بناء علمده توسعی اولنله متبحر فی العلم دیرلر و بحر اصلنده عذب ایدی
صکره عفونت هواپی دفع ایچون ملح اولوب بدی قسمه تقسیم اولنلبکه
هفت در یادیرلر تنکم شرح اولندی (الطاف لطفک جمعیدر بحره
توسع اولق حسبیه جمعه اضافتی مناسب دوشمشدر پس بونده الطافی
بحره تشبیه وارددر که مشبه بهک مشبهه اضافتی دیرلر ذهب الاصل کپی
(ناحرف نفیدر که اسمه داخل اولور مشتق اولسون وغیری اولسون
نادان کپی که بلجی دکل جاهل معناسنه و نامرد کپی که کشتی و آدم دکل
معناسنه) ناامید دیمک امید سز معناسنه در که اصلنده حروف نفیدن
اولان بی معناسیدر و نا کلمه سنک الی حذف اولسه آخر نه هاء غیر ملفوظه
کتوروب نه دیرلر یوق معناسنه و کاه اولور که ها یرینه یا کتورب
کسر نوله تی دیرلر و یا خود بعد حذف الالف نون مفرده قالیجق کسره
ویروب اندن یا تولداید (رحمتده ایکنجی نا خطاب ایچوندرا اصلی
ات در که بوراده الی اتصال ایچون حذف اولمشدر مفردات باقیه
محلنده مشروحه در (معنای یت) دیمکدر که یارب سنک در یا کپی اولان
اطفالتک بی پایان اولور یعنی ائک آخری یوقدر بلکه در یائله تمثیل ائک
فی الجملة تفهیم ایچوندرا لا در یا کثرت الطاف یاننده برقطره کییدر
و ممکناندن اولق حسبیه متعبددر الطاف ایسه غیر متعبددر ز برا
واجب الوجوده مضافدر و یارب سنک رحمتکنن ناامید و مأیوس
اولان شیطان صفتده اولور ز برا شیطان مقطوع الکفر و مذموم
العاقبه اولق سببیه ظاهرده ناامید در اگر چه بحسب الزعم رحمت
واسعه به نظر ایدوب بندخی رحمتده داخل دیمشدر و رحمت امیدیه اسم

رجائك الفی شیطان سرفه ایشدردیو بعض آثارده وارد اولمشدر
 فاما الف مبدأ اوله دلالت ایدر ومبدأ اوله اتصالدن رحمت مطلقه
 لازم کلور کلام ایسه رحمت مقیده دهر فافهم جدا * نفس وشیطان
 زد کریم راه من * رحمت باشد شفاعت خواه من * بویته تقدیری
 کریم ازد نفس وشیطان راه من باشد رحمت شفاعت خواه من دیم کدر که
 نفس وشیطان زبک فاعلی وراه من مفعولیدر شکم رحمت باشد فاعلی
 وشفاعت خواه مفعولیدر (زد ماضیدر اوردی معناسنه مصدری
 زدن در که اور مقدر ضرب کی مستقبل تنده نون زیاده ایدوب زند
 وزنده دیر یوراده زد مفرد ایراد اولسدیغی ضرورتلدر والازندن
 کر کدر و جا زدر که نفس وشیطان هر بری اعتبار یله اوله راه زن
 عربک قاطع الطریق دید و کیدر زیر اطر یقدن مرور ایدن لک کندیلرن
 ضرب ومالرن نهب وغصب ایتک ناسک اورادن انقطاعنه باعثدر
 (کریم الف ندا ایچوندراستعمال عجم اوزرنه کریم لثیمک ضدیدر و کرم
 بعد السؤال اولان عناد که انده عوض ونفع ملاحظه سی اولیه
 ومحله دفع اولنه مثلاً قاطع الطریق سیف ویرم کرم بانندن دکلدر
 (راه بول راهر و بولجی راهبر مرشد همراه بولداشدر) (من انا معناسنه در
 جمعی مادر نحن کی) باشد مضارعدر مصدری باشدندر راه عربیله
 اولمق معناسنه (شفاعت خواه وصف ترکیبدر شفاعت دلیمی معناسنه
 اصلی خواهنده شفاعتدر صکره تخفیفاً اسم فاعلک نده سی حذف
 ومفعول تقدیم و ترکیب اولمشدر شفاعت کنندندن اعلایی حصول
 مقصودی ایچون کنندنه شفع وضم ایتکدر (معنای یت) بودر که ای
 کریم الله نفس وشیطاندن هر بری بنم بولمی اوردی وطریق آخرتده
 متاع خیر اعمالی بغما وافساد ایلدی و بنی مفلس قیلدی الحاصل
 بویولده ایتک سبیلله بویله ضال وید حال اولدم سنک رحمت واسعهک
 بنم شفاعت خواه ومعذرت جویم اوله کو یا ناظم قدس سره حصول
 مرادی ایچون اسم رجانه التجا ایلدی که ایتک مظہر تاجی رسول الله در
 صلی الله علیه وسلم مرویدر که جمیع شفاعدن صکره اسم رحن دخی
 خصوص اوزرنه شفاعت ایسه کر کدر که بوشفاعت صفتدن ذانه در
 بوخسه مخلوقدن خالق دکلدر * چشم دارم کر کنه پاکم کنی * پیش

ازان که اندر جهان خاک کنی * چشم اصلنده کوز در عین معناسنه
 بوراده امید معناسنده مستعملدر زیر کسه دن امیدی اولان کوشه
 چشمه انک طرفنه التفات ایدر (دارم مضارع متکلمدر داشتن دن که
 طوتمقدراصلی دارام در که ام فتح همزه ایله متکلم وحده ضمیریدر
 اتصاله تخفیفاً همزه حذف اولمشدر) کز قحله اصلنده که اذدر
 کسراه و همزه ایله صکره هاء رسمی و همزه حذف اوانوب کافک
 کسره سی فتحیه تبدیل قلمشدر پاک بونک دخی اصلی پاک ام در که بوراده
 اسمع متصل اولغاله مضاف الیه دوشمشدر پاک کنی کله سنه مفعول
 مقدمدر تقدیری دارم چشم که کنی پاک از کاه دیمکدر که چشم دارمک
 مفعولی و مابعدی بعد الجمله که رابطه سببه صقندر از کاه پاک لفظنه
 متعلقدر زیر پاک طاهر معناسنده در (کنی امر حاضر در مصدری کردندر
 مضارعنده را یرینه نون کنورب کند وکننده در پر بالکز کن لفظی ایله
 سن وکنی ایلسن دیمک اولور که امر آخرنه حرف خطاب لاحق اولسه
 معنای مذکوری افاده ایلر) پیش باء محمله اوکدر مقابلی پس در که
 آردر پس ایکی دخی جهات ست دندر آخرنه هاء اختصاص کنورب
 صنعته پیشه در پر زیر صنعتی اولان کسه ایشی اوکنه الوب ایشلر
 پیشه در و پیشه کر استاذ و ماهر اولان صنعت اهلی پیش ازان اندن
 اولک واول دیمکدر (که اندر اصلنده اندر فتح همزه ایله در که ظرفیت
 افاده ایدر بورده وزن ایچون همزه درج وکاف رابطه مفتوح قلمشدر
 وکافک فتحه و همزه تک درجی تلفظه کوره در پس رسم ها و همزه
 باقیدر (جهان و خاک مرور ایتدی و خاک متصل اولان میم متکلم
 پاک میم کییدر و بونک تقدیری کنی پاک از کاه پیش ازانکه کنی خاکم
 اندر جهان دیمکدر که پیش ازان اولکی کنی به ظرفدر عرییده قبل کی
 و خاکم ایکنجی کنی به مفعول و بعد الجمله ما قبلنه صفت اولور
 (معنای ینت) دیمکدر که امید طوتم یعنی امید ورجاء و تقم واردر که
 بنی کاهدن پاک و طاهر ایله سن و وجود می آب مغفرته یویه سن اندن
 مقدم که بنی جهاند و قبرده خاک ایلسن یعنی موتدن و بودم کلزدن
 مقدم حامی تدارک ایله والا اگر بوجهاندن آلایش معاصی ایله کیدرسم
 حال موده و پر زخده و بعثده و حشرده کارم مشکل اولور سوال

اولنورسه که مغفرت یوم قیامتله مقیددر شکم قرآنده کلور (والدی
 اطمع ان یغفرلی خطیبتی یوم الدین) وینه کلور (ربنا اغفرلی ولوالدی
 وللمؤمنین یوم یقوم الحساب) پس دنیاده نوجهله مغفرت طلب اولنور
 جواب ایکی وجهله در اولکسی بودر که مغفرت دنیاده مطلوب بدر
 تا که یوم دین ده آثار معاصی ظهور اتمیه پس یوم دینله قید اولند بیخی
 جزاء اعماله کوره در یعنی دنیاده مغفور ایله و آخرتده آثار اعمال سیئه بی
 کوسترمه دیمکدر ایکنجسی بودر که حقیقته خلاص اولقی آخر الایام
 اولان قیامتهدر زرا دنیاده اولبدخه اعمال بد مقابله سنده تکفیر ایچون
 بعض مجازات واقع اولور حتی ایاغی سورچک و دکن باتمی و اشالی
 مکافات قیلندندر که انکله تخفیف بار حاصل اولور فاعرفه * اندران
 دم کز بدن جائم بری * از جهان بانور ایمانم بری * بواک تقدیری
 اندران دم که بری جائم از بدن بانور ایمان ازجهان دیمکدر که اندران
 فی الحقیقه ایکنجسی بری نک ظرفیدر جائم اولکی بری نک مفعول
 صریحی واز بدن غیر صریحی در (با حرف مصاحبتدر که بری به
 متعلقدر) ازجهان دخی بویله در (دم نفسدر بوراده مراد آخر
 نفسدر که) انما العبرة بالخوا نیم موجبجه اعتبار اکادر (بدن باکاده
 ذکر اولند بیخی اوزره منکبدن الیه به دکدر که اطراف یعنی ال وایاق
 وباش وپیون آنده داخل دکلدر جائم بوراده نفس ناطقه در که حال موند
 بدندن مفارقت ایدر جائم فتح نونله در که اصلنده جان ام در همزه نک فتحیه
 صکره اتصاله ساقط اولوب جان میمه مضاف اولشدر جان من معناسنه
 شکم نامن ان من دیمکدر (بری امر حاضر در ایلدر سن معناسنه مصدری
 بدن در ضم بالله که ایتمکدر مضارعنده بانک ضمه سی فتحه به تبدیل
 اولنوب پرد ورنده دیرل وبری ده اولان باکنی ده اولان کبی خطاب
 ایچوندر اصلی پرد ایلت معناسنه طریق اشتقاق اوزره مضارعک دالی
 حذف وماقبل اسکان اولنور مکرر که آخرنه بالاحق اوله بوصورنده
 مکسور اولور بومقاسمه اولد بیخی کبی و امرک اولته تا کید طلب ایچون
 باه موحده مکسوره کنورمک دخی قاعده در منلا بیر دیرل واکن بانک
 ما بعدی حرف شغوی اولیجق مضموم اوقنور ما بعدی مضموم اولد بیخی
 کبی ایمان بکن کبی (بانور ایمان باه صاحب ایچوندر ایمان مرور ابتدی

*

ایمانه نور اضافت ایلدی زیرا کفر و معاصی نك ظلمتی اولدیغی کبی ایمان
 و طاعتانك دخی نوری اولور نتکم قرأ نده کلور (نورهم یسی بین ایدیم
 و ایمانهم) حتی دیمشلدرد که مؤمن مطیعك دفتر عملی بله آقی و نور ایندر
 غیرینك سیاه و ظلماتی اولدیغی کبی نور ظلمتک مقابلیدر نور شمس و نور برق
 و نور قرو نور سراج و امثالی کبی که بونلره انوار حسیه دیرلر و نور ایمان
 و نور ایقان و نور احسان و نور اعمال که بومقوله لره انوار معنویه دیرلر
 ولیکن روز قیامتده آثار حسیه سی ظاهر اولسه کر کدر و نور فی الحقیقه
 مایدرك به و لایدرك دیمکدر (معنای یت) بودر که اول نفس اخیرده که
 جائمی بد نمدن ایلدر سن یعنی اخذ ایدر سن و علاقه سنی قطع ایلدر سن
 جهاندن بنی نور ایمانله کوجور و شیطان شرندن که فتنه الحیادیر محفوظ
 ایله بوراده دنیادن نقلی حقه نسبت ایلدی مع هذا ملک الموت قبضیله
 اولور زیرا فرمان و تأثیر حقکدر شو یله که اگر تأثیر الهی اولسه جان
 بدین هیچ بوجهله مفارقت ایتزدی آنکچون قرأ نده کلور (پیده ملکوت
 کل شیء) یعنی هر نسنه نك روحی حق تعالی النده در که فی الحقیقه
 قابض الارواح و متوفی النفوس اودر نتکم قرأ نده کلور (الله یتوفی الانفس
 پس بومعنی (قل یتوفاکم ملک الموت) مضمونه مخالف اولماز زیرا ملک الموت
 منظر قدرتدر و معالجه قبضی دخی اذن حقله در فاعلم ذلک ناظم قدس
 سره بومقامده حسن اختتام ایله ختم ایلدی زیرا نعت باری دن بومحله
 کلجه کشیده سطور اولان معانی مقصده شروعک مقدمه سی ایدی
 پس بیه موحده ایله بدء ایلدی که بیه بسمله در و آخر حروف اولان بیه
 مثالتله ختم ایلوب صورتی محافظه قبلدیغی کبی معنی طرفنی دخی
 مراعات ایلدی که حسن خاتمه ایله درگاه و آلائی کبر بیه دعا و نیاز در
 بعده پند و نصیحه آغاز ایلدی زیرا بومحله دلک اولان کلام بروادی دن
 و شمدن صکره ترتیب اولنه حق وادی آخر دندر که مفهوم لری بری برینه
 مغایر اولمغله کویا ایکی کاب حکمنده اولدی که هر بری برکونه خاتمه
 سزا اولدی والله الاول والاخر و منه العون فی الباطن والظاهر
 * * در نکوهش نفس اماره می گوید * *

عافل آن باشد که او شا کر بود (عقل لغتده حبس در شول قوت روحانیده که
 انسان آنکله کسب علوم ایلرا کا عقل دید کبری انسانی قیامتدن جین

و منع ابتداء یکی بجزوند و آنک مفری دماغ در و حک محل تعینی قلب
 اوند یعنی کبی ناظم قدس سره عقل ایله بدء ابتداء یکنده اصابت ایلدی
 زیر اول مخلوق عقلدر که اکا قلم و روح محمدی دخی دیرل و ابوالبشر
 آدم علیه السلام عقل و ایمان و حیا میا ننده مخیر اولیحق آدم دخی
 بالهام الله تعالی عقلی قبول ایدوب ایمان و حیا اکا تابع اولدیلم مقصود
 اولان عقل قدسیدر که اکا عقل معاد دیرل و بوعقله درجات عالیله
 حاصل اولور بوخسه عقل معاشله دکل و حدیثده کلور که اکثر اهل الجنة
 البله و العقلاء فی علین) و بو مقامک تفاصیلی مالانهایه در که قید
 و ضبطدن خارجدر شکر قلب ایله نعمتی تصور ولسانله منعمه ثنا
 و جوار حله مکافاندر مقابلی کفراندر که نسیان نعمتدر ناظم قدس سره
 شکرله بدء ابتداء و کنده دخی اصابت ایلدی زیر ابتدای موجود که عقلدر
 مقابله سنده شکر لازمدر آنکچون مقام روحانیده جناب نبوته صلی الله
 علیه و سلم احد تسمیه اولنوب آنک کثرت جنددن لوای الحمد خلق اولندی
 پس فیض وجود و سائر نعم تابعیه شکر ایتک واجبدر تا که حق منعمی
 مرادات حاصل اوله بیراده تقدیر عاقل آن باشد که او بود شاکر
 دیمکدر که عاقل مبتدا و آن باشد آنست دیمکدر که خبردر و او مبتدا
 و بود شاکر بعد الجماله ماقبلنه صفت اولور (معنای مصراع) بودر که
 عاقل اول اولور یعنی اولدر که او وجود و علم و سائر نعم الهیهیه شکر ایدمی
 اولور والا اکا عاقل دیمزلر بلکه احق دیرل و حضرت عبسی علیه السلام
 بیورمشدر که هر دور لومر ضمه معالجه ایتدم فاما احق بنی بی تاب ابتدی
 پس علم اولدیغی برده باری عقل کر کرد و عقلک مادونی شهوت
 و حقددر که برایشه برامز بو معنادندر علما و عقلا لله مشاوره ایدر لر باب
 شهوت و هوی و حق و سفاغت یله دکل * و آنکهی بر نفس خود قادر بود
 آنکهی و آنکاهی و آنکاه و آنکه کاف عجمیله اصلنده اول وقت دیمکدر که
 آنکهی و آنکاهی آنک یاری زانده در اندن صکره معناسنده دخی استعمال
 اولندی پس بعده معناسنه بود فعلند ظرف اولور قادر بودک مفعولی
 و بر نفس خود قادره متعلقدر و آنکهی و او عاطفه بی وصلله در قدرت
 بحزنک ضدیدر یعنی بر صفتدر که حی اولان آنک سبیلله بر نسنه آنک فعل
 و ترکنه متمکن اولور پس قدرت حیات صفتنی مستلزمدر یعنی مثبت





قدرتله متصف دکلدر و قدرت ارادته تابعدر یعنی اول حیات صکره
 ارادت صکره قدر تدر (معنای مصراع) بودر که واندن صکره یعنی
 عاقل شاکر اولد قدن صکره کندی نفس اماره سی اوزنه دخی قادر اوله
 یعنی هواسته غالب اوله وانک الله عاجز اولوب قالمیه زیر نفس خانه
 وجود ده زن کیدر پس مرد اولان عاقل زنه زبون اولماز وهوی
 وشهوت یولن قویوب هدی وعفت جاننسه میل ایدر زیر افلاح تزکیه
 نفسنده در * هر که خشم خود فرو خورد ای جوان * باشد اواز رستکاران
 جهان * هر تعیم ایچوندر کل افرادی معناسنه هر که هر کسی که
 تقدیرنده در و که رابطه سیله مابعدی کسی به صفتدر خشم فحمله
 اصحدر اگرچه کسرله مشهور در قافیق معناسنه اسم مصدر در (خشم
 آلود غضبه فالششم و پراولش معناسنه (فرو آشفه) (خورد ماضیدر
 اکل ایتدی معناسنه (فرو خورد بود قندی فرو برد یوتدی دیمکدر فرو
 رفت باتدی معناسنه اولد یعنی کبی (ای کسرله حرف ندادر عرییده فحله
 اولد یعنی کبی (جوان بکت که مقابلی پیر در قوجه معناسنه (رستکاران
 رستکارک جمعدر قورنلش خلاص اولش معناسنه آخرنده الف ونون
 ادات جمعدر اصلی رستن در قورنلق معناسنه مضارعنده سین هایه قلب
 اولنوب رهد ورهنده دیرل خلاص اولور و خلاص اولیجی معناسنه
 (رسته ماضیدن قسمدر آخرنه افاده مبالغه ایچون کار لفظی الحاق
 اولمشدر کاف عجمیه تنکم نظیری مرور ایتدی (بعد ذا یتک تقدیری
 ای جوان هر کسی که فرو خورد خشم خود باشد او دیمکدر که هر کسی
 مبتدا و خشم خود فرو خورد مکفولی و بعد الجملة کسی به صفتدر
 او باشدک فاعلی و یا خود تختنده اولان ضمیر فاعلی تأکید و بعد الجملة
 خبر مبتدا اولور (معنای یت) دیمکدر که ای جوان هر کسه که کندی
 غضبنی بود قندی و اظهار ایتدی اول کسه جهانک اهل نجاتندن اولور
 و ابکی عالمک بلا و عذابندن قور تلور و حدیثه کلور که کشتی کبر یعنی
 کور شجعی او دکلدر که آخری بره اوره بلکه پهلوان اودر که غضب حالنده
 نفسنه مالک اوله و غضبک حکمنی و یرمه والا ارسلان اولسه دخی
 دلکو قدر حالی یوقدر و بونده جوانی ندا و خطابه تخصیص ایتدی زیرا
 صفات ذمیه ده جوانک حالی پیردن اشددر آنکچون حق تعالی عند



الملائكة جوان عقیف ابله مباحات ابلر و بردخی انسان پیر اولسه ده
 ینہ تعلم مرتبه سنده جوان کی اولقی کر کدر (نتکم مشهور در که سو یانور
 تعلم یافتی فالجمل عار* آن بود ابله ترین مردمان* کز پی نفس وهوی
 باشد دوان* آن مبتدا و محذوف کسه اشارت در که مصراع ثانی مضمونی
 اتی تبیین ایدر بعض نسخه ده هست آن ابله ترین دوشمشدر هستک
 معنای واردر بوراده است کبی در ابله ترین مردمان بودک مفعولیدر که
 بعد الجملة خبر در از پی دوانه متعلق و دوان باشدک مفعولی و بعد الجملة
 مصراع اوله مبتدایه صفتدر تقدیری آن کس بود ابله ترین مردمان که
 دوان باشد از پی نفس وهوی دیمکدر ابله بی تمیز اولان احقده شایع در
 اگر چه او غوز معناسنده ده مستعملدر (نتکم حدیثه کلور اکثر اهل الجنة
 البله یعنی اکثر اهل جنت او غوز و سلیم الصدر و شر و شور دن غافل
 اولدر در (نتکم ناج المصادره کلور الابله الذی غلب علیه سلامة الصدر
 بوراده مراد معنای اولدر و ابله بین البلاهه دیمکدر که علم بایندن نفتر
 ترین ترادات تفضیلدر که مدخولتک مدلولنده مزیت و ترقی افاده ایدر
 بآنسببت و نون تأکید نسبت ایچوندر بهترین و امثالی کبی مردمان مردمک
 جمعیدر ممک فحقی و دالک ضمیمه آدم او غلانی و کوز بیکی (نتکم انسان
 لفظی لسان عربده بویکی معناده مستعملدر) کز اصلنده که از در کسره
 و قطعله نتکم مرور ایتدی (پی باء بحجینک فححه سبله ایز معناسنه که عرب
 اثر در) نفس نفس اماره در هوی قصر له انک صفتیدر قال الله تعالی (واتبع
 هواه یعنی میل نفس او زنه مبی اولان مراد نه اتباع ایتدی که اوراده برهان
 سماوی و دلیل عقلی بو قدر پس شرعا مذموم اولان نسنه به میل ایتک
 هوادر دوان فحله صفت مشبهه در یله کن معناسه مصدری دویدن در که
 بلکدر مضارعی دود واسم فاعلی دونده کلور (معنای بیت) بودر که
 اول کسه اولور آدم او غلانیستک زیاده ابله و احقی که نفس وهوی
 آردندن و ایزندن یله کن اوله یعنی نفسک مراد نه تابع اوله و تحصیلنه سعی
 ایلبه شول برکشی کبی که آخرک ایزنه دوشوب آردنجه کیدر واکا ایریشم
 دیو یلرو بو مقوله بی ابله تر عد ایتدی یکنک وجهی بودر که نفس
 اعدی الاعداد و هواسی وجود بولدجه اولدخی قوت بولور و انسان که
 کندی دشمنک بسلیه و مراد نجه اوله اتدن احق اولماز زرا کندی



فائده سلا حله امداد ایتش کی او اور * وانکه هی پنداردان تار یک رای *
 خواهد امر زیدنش آخر خدای * وانکه هی بیت اولده شرح اولمشدر
 پندارد بآه عجمینک کسریله مضار عدد صانور معناسنه ظن ایلر کی
 مصدري پنداشتن در که صانع قدر مستقبلنده شین رایه قلب اولنوب
 پندارد و پندارنده دیرلر آن تار یک پنداردک فاعلیدر تار یک رای صفت
 مشبه در وصف ترکیبی دکل (نتکیم فاعده سی بالاده شرح اولندی
 تار فارزمش معناسنه تار یک قره کودر شب تار یک قره کو کیچه در اصلی تاردر
 آخرنده یا و کاف معنای تاره بر نوع انتسابی اولدیغندن او تور بدر رای
 عریدر که اصلنده همزه ایله در بوراده فافیه ایچون الفه قلب اولمشدر
 رأی لغتده اعتقاد در صکره نظر واجتهاد دن مکنسب اولان اعتقادده
 استعمال اولندی کرک متفق علیه و کرک مختلف فیه اولسون اشته رأی
 فکرک مؤداسیدر دید کلری بودر بویله برلده مطلق اعتقاد و فکر
 معناسنه اطلاق اولنور خواهد هرور ایندی آمر زیدن مصدر در
 یار لغتی و اسرکک معناسنه شین متصلدر ضمیر غائبدر که تار یک رایه
 و یا تابع نفس و هوایه و یا ابلهه که مال بر در (آخر اگر آخر کار دیمک
 اولور سه اولک ضدی اولور و نعمة الله دیمشدر که آخر فارسی صحیح در که
 تعریض مقامنده مستعملدر (نتکیم شیخ سعدی بیورر (عشق بازی
 نه من آخر بجهان آوردم) یعنی عشق بازی جهان بن کنور مدم بونی
 دخی بلورسن شو بلیه دیر (بومصر اعک) تقدیری خواهد آمر زیدن
 خدایش آخر دیمکدر که آمر زیدن خواهدک مفعولی آمر زیدن دخی
 فاعلنه مضاف و شین مفعولیدر ضرب زید عمر اکی و خواهد جله سی
 پندارد جله سندن بدلدر (معنای بیت) بودر که و بوندن صکره اول
 ظلمانی اعتقادی و فکرلی ظن ایلر یعنی قوری صانویه دوشمشدر که آخر
 حق انی معرفت ابلیه یعنی مغفور اولدیغن استرمع هذا اخلاق ذمیه
 اهلی و نفس و هوای اسیری و نگاه اوزرنه مصر و ترکیه طرفدن
 معرضدر پس کرچه حق تعالی شرکدن ماعداسن بار افاغ فاما بومقوله
 امنیه مجردیه دوشندنه دیملودر و بونده اعتقادی ظلمته وصف ایندیکی
 ذکر ولان امنیه مجرددن اونور یار پس اگر ایمان و عمل صالح بایندن
 دخول ایتش ولایدی خانه قلبی سنور اولور دی و ظلمت قور تلور دی

کرچه

* کرچه درویشی بود سخت ای پسر * هم زدر ویشی نباشد خوبتر *
 کرکات عجمینک فحیمله حرف شرطدر اصلی اگر در چه اصلنده
 حرف استفهامدر بوراده حرف شرطه انضمامله معناسندن منسختدر
 کرچه مال اعتباریله رانحه استفهام واردر (درویشی مبتدا سخت بودک
 مفعولی و ضمیر مستتر فاعلیدر و بعد الجمله فعل شرطدر جزاء شرط
 مصراع ثانیدر درویشی ده اولان یا مصدریه در درویش فقیردر که
 ترک یو خسول دیردر ویشی فقیر لقدر (سخت قاتی پسر پاه عجمینک
 کسریله اوغلان ابن معناسنه صقللو اولسون امرد اولسون ولکن
 شعرا امرد معناسنه استعمال ایدر لر (هم موافقت ایچوندر که بونکله یله
 دیمکدر (خوب بتره زادات تفضیلدر که خوبک دیمکدر خوب کوزلدر
 حسن معناسنه خوبتر نباشدک مفعولی زدر ویشی خوبتره متعلقدر
 معنای یت) بودر که ای اوغل اگرچه در ویشک و یخسول قاتی
 و محتلو نسنه اولور یعنی اندن شد تلو نسنه وارمیدر یوقدر ولکن
 بویله ایکن بنه اهل آخرت یاننده فقیر لقدرن زیاده سوکلو و کوزل نسنه
 یوقدر زبرا فقیرک حسابی یسیر و غنیک حسابی عسیردر و پردخی فقر
 اگرچه دنیاده خوار و مؤخردر ولکن آخرتیه معزز و مقدم در که
 اغنیادن بشیوز سنه مقدم دق باب جنت ایدر لر و دنیاده دخی حاللری
 هر یوزدن خفت اوزرنه اولوب کید اعداء و مکر حساددن امن اوزره
 اولور لر و مصراع ثانی ده در ویش حقیقی به دخی رمز واردر که مقتدر
 الی الله معناسنه در که کندی وجودندن فنا بولمش و نقد تعلقاتنی یغما
 ایتدروب حقیقت اوزرنه مفلس اولشدر * هر که اورا نفس شومش رام شد
 از خردمند ان نیکو نام شد * هر که هر کسی که تقدیرنده در که موصوف
 محذوفدر (راادات مفعولدر تقدیری هر کسی که شد اورا نفس شومش رام
 دیمکدر که هر کسی مبتدا نفس شوم شدک فاعلی اورا مفعول اول و رام
 ثانیدر و بعد الجمله کسی به صفتدر و مصراع ثانی خبردر تقدیری شد از
 خردمندان نیکو نام در شوم نفسک صفتدر اصلی شوم در همزه ایله
 ولکن ماقبلی مضموم اولغله تخفیفاً واوه قلب اولتور موصده کبی شوم
 یمینک ضدیدر که نامبارک و بی مینت دیمکدر (رام مطیع معناسنه
 خردمندان خرد مندیك جمعیدر خرد کسرله خاله عقلدر) مندادات

نسبتند که لی معناسن افاده ایدر خرد مند عقلی در (نیکو نام نیکو
کوچک در تنگم مرور ابتدی نام آدر نامه هاء اختصاصه مکتوبدر
ایچنده نام یازلد غیچون نامه دید یلر نیکو نام صفت مشبه در وصف
ترکیبی دکل نیکو نام خرد مند انک صفتیدر (معنای بیت) بودر که
هرکسه که اکا نفس شکوی مطیع اولدی اولکسه کوچک ادلو اولان
عالمردن اولدی یعنی دنیا و آخرتده ایلو کله نامی یاد اولدی زیر ترکیبه
نفس ابدن کسنه ک خلق عالم شردن امن اوزده اولوب خبرله یاد ایدر لر
وروز قیامتده دخی خبرله اکلور و عقلا دن اولمغه درجات عالیه بولور
وهر کچک که نفسی سرکش اولوب مشوم قالدی انک حالی بونک خلافتنه
اولدی که دنیا و آخرتده اجتماردن و بدنام لردن اولدی پس هر نه مدحت
و مذمت کلور سه انسانه نفسندن کلور و نفس اکا مطیع اولق ترکیبه
حسیله در زیر اعونت نفس زائل اولدقده نفس قلبه و قلب روحه
و روح سره تابع اولوب بیکجهت اولور و اوراده خلاف و نزاع قالماز
و بعضی نسخه ده نفس توسن دوشمشدر تانک ضمی و سبنک فحیله سرکش
و کوره معناسنه که حرون دخی دیرلر و لسان عامه ده توسن دید کلمری اندن
غلطدر * در ریاضت نفس بدرا کوش مال * نایند اذدر اندر و بال *
ریاضت صعب الا نقیاد اولان نسنه بی تدلیل اینکجه دیرلر ریاضت نفس
اودر که اتی امور شرعبه ده استعمال ایده و مجاهدات شاقه ایله اخلاقی
تهذیب ایلده (نتکم الله تعالی نفسی ابتدا خلق ایندکده ربو بیت حقه
اعتراف اینمیکه اتی درت پیک ییل جوعله مبتلی ایلدی تا که انت ربی
دیو اقراره کلدی بورا دندر که مجاهد فی سبیل الله اولنر تغلیل خدا
و تحملاری قدر صوم وصال ایدر لر (بدیرامزدر مقابلی نیک در که ابودر
(کوش قولاق مال امر در مالیدن دن که اصلنده او مقدر که عرب دلاک
و فرك دیر کوش مال تأدییه قولاق بور مقدر بوراده کوش مال وصف ترکیبی
قیلندن دکلدر زیر وصف ترکیبی اسم فاعل ایله اولور امرله اولماز
(پس کوش مفعول مقدم اولور مال لفظنه انکچون منفصل یاز یلور
بونک تقدیری بمال کوش نفس بدرا در ریاضت دیمکدر که کوش نفسه
مضافدر و بونده نفسک ریاضتی مؤدبلرک تأدینه تشبیه وارد تا بوراده
تعلیل ایچو ندر لام جاره معناسنه (مثلا آمدم تا ترا بینم دیرلر کلم سنی



کورمک ایچون معناسنه یعنی غایت غرض سنی کورمکدر (نهندازد)
 اصلنده نه اندازد که تخفیف ایچون همزه یابه قلب اولنوب نون نافیه
 متصل قلمشدر اندازد مضارعدر مصدری انداختن در اتمق معناسنه
 عربیده طرح ورمی کبی مستقبلنده خانی زایه قلب ایدوب اندازد واندازنده
 دیرلر (ترا را ادات مفعولدر اصلی تورادر که توسن دیمکدر انت معناسنه
 واورسمی ایله صکره حذف وایصال اولندی (وبال شدت وثقلت
 معناسنه در ویراعات ثقل ایچون ضرر نندن خوف اولتورنسنه به وبال
 دینلندی قال الله تعالی (فذاقوا وبال امرهم) (معنای بیت) بودر که
 ریاضت ایچنده پرامز نفسک قولاغنی بور وانی تأدیب ایله تا که سنی وبال
 آتمیه و دوشورمیه یعنی اگر نفسی کندی حالته قومایوب هواسنی قمع
 و سرکشکنی مجاهدات و معاملات صعبه ایله دفع ایدرسک ضرر روزیان
 و عذابیدن نجات بولورسن والا بالاخره شدت و ثقلتی چکر سن و ناره داخل
 اولورسن واسب سرکش و حرون را کینی دوشورب هلاک صور یسنه
 سبب اولدیفی کبی نفس بد دخی صاحبی حد شرعدن اخراج ایدوب
 هلاک معنو یسنه باعث اولور بعض نسخده اندر ضلال دوشمشدر که
 اهداندک ضدیدر * هر که خواهد تا سلامت ماند او * از جمیع خلق
 روگرداند او * بونک تقدیری هر کسی که (خواهد تا ماند و سلامت
 کرداند او و از جمیع خلق دیمکدر که هر کسی مبتدا و مابعدی صفت
 و مصراع ثانی جمله سی خبر در و او ماندک فاعلی و سلامت مفعولیدر
 و ایکجهی (او گرداندک فاعلی و و مفعولیدر تا بوراده حتی معناسنه در
 سلامت مصدر بمعنی الفاعل در که سالم دیمکدر که آفتدن معافان
 بولشدر معناسنه مقابلی مبتلادر (ماند مضارعدر مصدری ماندندر
 فاعلی معناسنه مضارعنده نونه فتحه حرکت ویریلوب ماند و مانده دیرلر
 جمیع جمله دیمکدر که مجموع معناسنه در مقابلی متغیردر (خلق مصدر
 بمعنی المفعول یعنی مخلوق معناسنه در که انس و جن و سائر شاملندر
 (روی یوز در که قفا مقابلیدر آخرندن یا ضروره حذف اولشمشدر
 (گرداندکاف عجمینک فتحیه مضارعدر مصدری گردانیدندر بر حالندن
 برجاه دوندرمک صیورت معناسنه لازمی گردیدن در دونمک معناسنه
 جمیع ماصدقارنده استعمال اولتور مثلاً بریانشدن بریانشه دونمک و بر حالندن



برحاله دو نمک و بولده کیدر کن دو نمک عودت معناسنه و کردان دونکن
 دیمکدر که فلک کردان دیرل دوند کیچون و یوه معنادن او توری فلکه
 و قکلی عربیه سنه کردون دیرل فحله (معنای بیت) بودر که هر کسه که
 دلیه تا که جله آفاندن سالم قاله و پر بلا لله مبتلی اولبه اول کسه جیع
 خلقدن یوزنی دوندر و چویر یعنی اگر جله دن اعراض ایدر سه
 دارین ده آفاندن سلامت بولور و لاچوق دورلو بلا لله مبتلی اولور
 ناظم قدس سره مرادی کرچه السلامة فی الوحده ناسدن عزله
 ترغیدر که ناسله اختلاطده آفات کثیره واردر بوضورتده خلق انسانه
 تخصیص اولنور و عموم دخی فی الجملة اولور و لکن کندی سالک اولدیغی
 جهندن جیع مخلوقاتدن قطع علاقه یه تخریض ایلر بر اعلایه ماسوی
 کرک انسان و کرک غیر ی باعث آفتدر که حقندن بعد و قطیعندر بناء
 علی هذا عاقله کرکدر که مطلقاً آفاندن منقطع اوله تا که ظاهر او باطنا
 سلامت بوله * مردمان اسر بسر در خواب دان * کشت بیدارانکه او
 رفت از جهان * بونک تقدیری (دان مردمان اسر بسر در خواب دیمکدر
 که مردمان اوانک مفعولی و سر بسر مردمانی تا کیدر انکه کشتک فاعلی
 و بیدار مفعولی) و اورفت از جهان بعد الجملة موصوف محذوفه صفندر
 تقدیری آن کسی که دیمکدر نیکم فذاتری مرواریدی سر بسر اسر
 تابسر دیمکدر که سراوچدر طرف معناسنه تا انتهای غایت ایچوندر
 براوچدن براوجه دیرل مقصود احاطه در بوجهندن سر بسر مردمانک
 جمعیتی و شمولی تا کید ایدر تا که بعض افرادک عدم دخولی و هم اولمبه
 خواب و اورسمی ایله او یخونوم معناسنه و واقعه یعنی دوش زیر واقعه
 منامده کور نمکله واقعه دن دخی خوابله تعبیر اولندی (دان امردر که
 مستقبلدن ما خوددر مصدری دانستن در بلك معناسنه مضارعنده
 سین حذف اولنوب داند و داننده دیرل وامرده قاعده بودر که اولته
 تا کید طلب ایچون باکتورر لملادان ده بدان دیرل و لکن ضرورت
 و زنجیون ناظم قدس سره اکثر مواقعه ترک و طی ایدر کشت کاف
 بحمینک فحله ماضیدر اولدی معناسنه شدکی (بیدار بانک کسر یله
 اویانق) رفت ماضیدر مصدری رفتن در یوریمک و کیمک معناسنه
 مضارعنده فانی واوه و تابی داله قلب ایدوب رود و رونده دیرل بوراده

جهاندن کینک موندن کایه در (معنای یت) بودر که آدم اوغلا شک
 جلاه سنی خوابده میل او یانق اول کسه اولدی که بوجهاندن کیندی یعنی
 موت طبیعی ایله ارتحال ایلدی الحاصل اولد کجه او یانمادی تنکم اثرده کلور
 الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا و یبْقَظُوا یعنی خلق خواب غفلتمده دروانلرک
 او یانمسی مویه موقوفدر براموت هر پرده بی کشف ایدرتکم کلور فکشفنا
 عنک غطائک فیصرک الیوم حدید) بوندن مقصود انسانک غفلتی خواب
 حالته تشبیه در که خوابده اولان کسه بیدار اولد کجه امور حسیه به مطلع
 اولد یغی کبی غفلتمده اولان کسه دخی بو عالمدن انتقال ایتد کجه حقیقت
 حاله واقف اولماز مکر که موتو اقبل ان تموتوا و فکشف موت اضطراری ایله
 موتدن مقدم موت اختیاری ارادی ایله مرده اوله پس بو صورنده اطلاع
 نامه موت طبیعی لازم کلز و قرآنده کلور (و من آیاته منامکم باللیل والنهار)
 و بوندن بطریق الاشارة مراد بودر که سز کوندز بیدار اولسکوزده کجه
 خوابده اولد یغکز کبی ینه غفلتمده سکوز الحاصل کجه کوز و کوندز یکوز
 غفلتمده کچر مکر که بصیرتکر آچاه بو صورنده خوابده اولسکوز دخی ینه
 بیدار سکر* انکر رنجاند تر عذرش پذیر* نایابی مغفرت بروی مکیر (بعض
 نسخده وانکه رنجاند تر عذرش نایابی مغفرت مکیر بروی دوشمشدر
 بوک تغدیری آنکس که رنجاند تر ایدر عذرش نایابی مغفرت مکیر بروی
 دیمکدر که) (اکس مبتدا و ترانجی نده مفعول و بعد الجملة مبتدایه صفتدر
 وعذر پذیرک مفعولی اولوب بعد الجملة مبتدایه خبر در مغفرت نایابی نک
 مفعولی اولوب بعد الجملة خبر جملة سته تعلیلدر و یا خود ما بعد نه تعلیل
 اولوب مکیر بروی جملة سی پذیر عذرش دن بدل و یا خود جملة استیافیه
 اولور رنجاند مضارعدر مصدری رنجانیدن در انجتمک معانسته لازمی
 رنجیدن در که انجتمک دیمکدر ایکی نونله و متعدی نک قاعده سی بودر که
 امرک آخر نه الف و بعده ماضی سنده نید لفظی الحق اولتور
 و مضارعنده یا حذف اولتور رنج و رنجانید و رنجاند کبی ترا هرور ایتدی
 عذر عریدر انسان ایتدیکی کلهی محوایده جک نسته تحری انجتمکه
 عذر دیرلر که اوچ وجهله در بری ایشلدم دیوانکار در و بری ایشلدم اما
 فلان معاندن اوتوری ایشلدم دیو ذبی ذنب اولمقدن اخراج ایدر نسته
 ذکر انجتمکدر و بری ایشلدم اما بردخی ایشلیمدن دیمکدر و بو اوخجی به



توبه دیرل پس هر توبه عذر اولور فاما هر عذر توبه اولماز پذیر بام عجمی
ایله و ذال مجله ایله امر حاضر در قبول ایله معناسنه مصری پذیرفتن در که
قبول ایتمکدر مضارعنده پذیرد و پذیرنده دیرل که فاداله قلب اولنور
نا تعلیل ایچوندر بیایی اولنده بام مکسوره و آخرنده بام خطاب ایله
ناسن بولاسن یعنی بولمقدن اوتوری دیمکدر مصدری یافتن در بولمق
معناسنه مضارعنده فاباء موحده یه قلب اولنوب یابد و یابنده دیرل زرا
پائله فالت ایکیسی دخی حرف شفوی اولمغله ارالنده مبادله واقع اولور
زبان وزفان کی و مضارع اولنه استقباله تخصیص ایچون بادا خلی اولور
حاله تخصیص ایچون می داخل اولدینی کی مغفرت تحت قدرتنده اولان
کسه دن صادر اولان قیچی ستر ایتمکدر پس قول افندیسنک
عقابندن خوفای عینی ستر اینسه اکا مغفرت دیمزلر بروی بر استعلا
ایچوندر علی معناسنه (وی اصلنده اویدر ضمیر غائب منفصلدر
عربیده هو کی کاه اولور که الف حذف ایدوب و او اوزرنه ضمه ثقیل
اولمغله فتحه حرکت و یروب وی دیرل و کاه اولور که اولندن البی و آخرندن
بیایی حذف ایدوب بالکرن و اوقالیجی ساکنله ابتدا متعذر اولمغین اخف
حرکات اولان فتحه ایله ورا دیرل اکا معناسنه مکرر که اولنده کله آخری
اوله بوصورنده تحریر که حاجت قالمیوب سکونله استعمال اولنور مثلاً
کودیرل که اصلی که اودر کذا فی دقایق ابن الکمال (مکبر مین نافیة و کبر
کاف عجمی ایله امر در طوت معناسنه مصدری گرفتن در طومغ
معناسنه فصیح بوند که مضارعنده یا زیاده ایدوب کبرد و گیرنده دیرل
بروی مکبرالت اوزرنه صوچ طومغ و مؤاخذه قلمه دیمکدر (معنای یت)
بودر که اول کسه که سنی انجیدر و سکا اذیت ایدوب الم و یرر سن الت
عذرنی قبول ایله اگر اعتذار ایدرسه تا که سن اتی عفو ایتمکله سندخی
حقندن مغفرت بولاسن زرا قرأنده کلور (الانجیون ان یغفر الله لکم)
و یاخون مغفرت بولمغیچون اتی مؤاخذه ایتمه ز براسن غیرک جرمن عفو
ایدیجک حق تعالی دخی سکا سنک غیره ایتمکک معامله کی معامله ایدر
واکراستقصای حق ایدرسک اکا کوره حق دخی سندن حقنی استقصا
ایلر و تشدید اوزره اولان دخی اکا کوره بولور و مد یونته مهلت
و یرمک و یاحقنک بره قدرنی و یاکلنی هبه دخی بویه در * حق ندارد

✱

*

دوست خلق آزاردا * نیست این خصلت یکی دینداردا * تقدیری
 ندارد حق خلق آزاردا دوست این خصلت نیست یکی دیندار را
 دیکدر که حق مبتدا و خلق آزار ندارد که مفعول اول و دوست مفعول
 ثانسی و بعد الجملة خبر مبتدا در این خصلت مبتدا و نیست خبری
 و یکی دیندار نیست که بحسب المعنی مفعولیدر ز را لسان عربی ایه تقدیری
 لا تخاص احد من اهل الدین ولا تصح له دیکدر و جا ز در که نمی غائب
 معانسه اوله که اولسون دیکدر (حق اسم ذاتر ثابت و قائم معانسه
 ندارد اصلنده نه دارد در که نه نفی ایچوندر فعله و صلا هاید غیر ملوظه
 ساقط اولمشدر) دوست دشمن مقابلیدر (خلق آزار وصف ترکیبیدر
 اصلنده آزارنده خلق در که) آزارنده اسم فاعل و خلق انک مفعولیدر
 صکره نه حذف و مفعول تقدیم اولنوب خلق آزار اولدی خلق انجیدی
 معانسه مصدری آزر دن و آزار دندر انجمنک معانسه مستقبلانده
 زائله را آرا سنده برالف زیاده ایدوب آزارد و آزارنده دیرل (نیست
 اصلنده نه است در که فون مکسور اولیجی باتولد ایدوب ها و همزه تک
 حذفدن صکره ملقبلی مابعدنه وصل اولندی معانسه یوقدر دیکدر
 (این اسم اشارتدر هذا کی مابعدنه اشارتدر) خصلت عربیدر که
 فضیلتده و رذیلتده مستعملدر اگر چه فضیلتده غالبدر بوراده مراد
 رذیلتدر یعنی صفت قبیحه در که خلق آزار اولمقددر (یکی آزارنده یا
 زائده در ز را یک بر در یکی بری در بوراده ایسه مناسب اولان اولکیدر
 و مقامدن عموم مستفاد اولمظه هیچ یک دین دار دیک اولور دیندار
 وصفه ترکیبیدر که اصلی دارنده دیندر نتم نظائری مرور ابتدی
 مصدری داشتن در که طومق و صغلق و مراعات انجکدر مضارعنده
 شین رایه قلب اولنوب دارد و دارنده دیرل پادشاهلره اهل جهائی
 حایت و رعایت ایند کلهر یچون جهاندار دیرل دینی محافظه ایدوب
 تدبیر اولان کسمه میدخی دیندار دیرل (معنای یت) بودر که حق تعالی
 خلق آزار یعنی خلق رفیده قلبی کسمه بی دوست طومق بلکه بوصفده
 اولان آدم حق دشمنی و مغرض و مغضویدر ز را خلق انجمنک
 خاطر یقیندر کول ایسه کعبه مناشرفدر ز را بنشاء حضرت کعبه ایسه
 بنام خلقدر که بنام حضرت ابرهیدر علیه السلام بو خصلت هیچ

در بنداره بوقدر یعنی دل آزارانی مؤمن متدین اولاته مناسب ولایق
 بلکه بروجهله صحیح دکلدر زبرا صفات ذمیه تک افبی در و با خود
 بوخصلت ذمیه هیچ بر مؤمن متدین ایچون اولسون یعنی حق تعالی
 مؤمن متدینی بوقوله بد صفتدن صقلسون والا متدین اولماز زبرا
 دینک کالی فضائل ایله در یوخسه رذائل ایله دکل بلکه رذائل سبب
 نقصان دیندر و دینک شرحی بالاده در * از ستم هر کوبلی راریش کرد
 * آن جراحت بروجود خویش کرد * تقدیری هر که او کردلی راریش
 از ستم کردان جراحت بروجود خویش دیمکدر که (هر که میندا و او
 مبتداه ثانی دلی را کردک مفعولی وریش ثانیسی و بعد الجمله خبر اودر
 اودخی ماقبلنه صفتدر آن جراحت ایکنی کردک مفعولیدر و بعد
 الجمله هر که به خبردر) ستم کوچ جور معناسنه ستمکار ظالم یعنی کوچ
 ایدیچی (هر کو اصلنده هر کسی که اودر هاه غیر ملفوظه و الف حذف
 و کافک کسره سی ضمه به تبدیل و واوه وصل اولنوب کو دندلی ننکم
 بالاده شرح اولنمشدر) دلی ده باوحدت ایچوندر دل کو کلددر ننکم
 مرور ابتدی (ریش راک کسره سنی قحه جانبسه اماله ایله که اکا
 کسره مجهوله دیر یعنی کسره به بکزر و لکن کسره دکلدر جراحت
 معناسنه و اماله سبز یعنی کسره صریحه ایله صفتدر لویه کی ننکم شر که
 قلب ریش راکسره مجهوله ایله اسد و صریحه ایله لنیندر) جراحت
 کسره حیا یان در قرچ کی (وجود ذات انساندر ظهور اعتباریه
 خویش خا مجمه تک کسری و واور صمیه و کذلک خویشتن کندی
 دیمکدر) مضای یت) بودر که هراول کسه که ستم و جوری اوجندن
 بر کرکلی مجروح ایلدی اول جراحتی کندی وجودی اوزرنه ایلدی
 زبرا بی آدم ری برینک عتداسی کییدر و جمع نفوس نفس واحده
 حکمنده در و کذلک ول ستم و بالی کندی ضعی اوزرنه در ننکم
 قرأته کلون (ومن اساء فعلیها) پس اول قباحک بالاجره ثقلتی کندی
 جکیچن فی الحقیقه کندی کسده ایش اولور ننکم مشهوردر که دیر
 (هر چه کسده بخود کندی * اسکه در بند دل آزاری بود * در عقوبت
 کار آزاری بود * به عن نسنخده هر که دوشمشدر ایکنه سنده دخی
 موصوف مح و قدر از کسی که و هر کسی که دیمکدر ننکم اشالی مرور

*

*

ایندی و بودند معلوم اولدیکه انکسی مبتدا (وکه لفظی صفت
و موصوف میاننده باطله در که مابعدی بعد الجملة اکاصفت و مصراع
ثانی جبه سی خبر در (و تقدیر کلام دیمکدر که انکسی که بود در بند دل
آزاری بود کارا و زاری در عقوبت بند قید دیمکدر (دل آزار و صف
ترکبیدر که مرور ایندی آخرنده یا مصدریه در (عقوبت عمل قیض
جزا و عذابیدر که عذاب عکاک عقینده و آخرنده اولفله عقوبت
و عقاب ذلیدی زیرا عقب کتف و زنی اوزره مؤخر الر جل در که
ترکیده اکا اولکجه درلر وحد یشده کاور (ویل للإعقاب من النار) کار
کاف عربله ایش معناسنه (زاریده یا مصدریه در زارایکیلی نالان
معناسنه زاری ایکلیدی ناله معناسنه زاریدن ایکلیک نالیدن معناسنه
(معنای ینت) بودر که اول کسه که دل آزارلق و خاطر الحزنک و کوکل
یغمق قیدنده اوله و قول و فعلی ایله کندخی اکا بظلیوب ایش ایدینه
انک کاری عقوبت و عذاب ایچنده زار بلیق اولور یعنی عاقبت جزاسنی
بولوب تالان و کر یان اولور و ایندیکی یانسه قالماز تنکم درلر (عمل بد
کشی نک قفادار یدر و بونده اشارت وارد در که دل آزارا نک عقوبتی
سائر معاصی نک عقوبت باشند بتردر * ای پسر قصد دل آزاری مکن
* از خدای خویش بیراری مکن * تقدیری مکن ای پسر قصد دل
آزاری مکن بیراری از خدای خویش دیمکدر که (قصد مکن لفظتک
مفعولی بیراری ایکنجی به مفعول اولدیغی کی) ای نعمه الله ده قححه ده
و کسمرده یاز لشدیر که حرف ندادر و لکن قواعد فرسه مناسب اولان
کسره ایله اولقدر عربنده قححه ایله کی وزنی اوزره نداء قریب ایچون
اولدیغی قاموسده مصر حذر پس عربیده کسره ایله اولق مجوز دکدر
(پسر براه عجمینک کسریله اوغلان یعنی ابن معناسنه اولدیغی مرور
ایندی کرک ملتی و کرک امر داوله ایکسسه ده شاملدر اهل هوی تخصیص
ایدوب صبیح الوجه و بالک یوزلوده استعمال ایدرلر) قصد معروفدر که
فارسیده آهنگ کردن ایله تفسیر اولنور (مکن نمی حاضر در زیرا میم
نافیه در مصدری کردن ذرا بشلک و ایلک معناسنه مضارعنده کند
دینلور رایی فونه قلبه و امر مضارعدن مشتق دالنی حذف ایله تنکم
مرور ابتدی (بیراری بری اولق و قور بلیق معناسنه (معنای ینت)

*

بود که ای اوغل دل آزارلق قصدی ایله واکا آهنگ اینه کندی
 خدا کدن بیر آراق ایله یعنی اگر دل آزارلق قصدن ایدرسک سن
 حقندن وحق سندن بری اولوب بردخی آراده ارتباط قائماز نتکم قرآنده
 کلور (براهه من الله ورسوله) مقصود انقطاع عصمت وعدم بقاء
 علاقه در (براهت و بیزاری اصلنده بحسب اوری مکرره اولان نسنه دن
 خلاص اولمقدن مثلاً درلر که برص زحمتدن بره حاصل اولدی وفلان
 کسه دن بری اولدم یعنی اول کسه واک صحیحی مغوضی اولمقله براهت
 کوسزدی وخلقندن بری اولوق حقته اتصالدر نتکم کلور (قل الله
 ثم ذرهم) فاما حقندن براهت کفردر وحقک عیددن براهتی دخی عیدک
 کفر و امثال معاصیدن عدم امتناعک نشا نیدر پس بونده رمز
 وارد که دل آزارلق صفتی شرکه برابردر که سبب براهت حقدر و العیاذ
 بالله تعالی من ذلك * خاطر کس را مرتجیان ای پسر * ورنه خوردی
 زخم برجان ای پسر * بونده مصراع اولک تقدیری مرتجیان ای پسر
 خاطر کس را دیمکدر که خاطر کس مرتجیانک مغولیدر زخم خوردینک
 مفعولی اولدیغی کی برجان زخمه متعلقدر (خاطره بیدر که خطوردندر
 کوکله فکر و اندیشه کلک وقلیده برنسنه حرکت ایتک معناسنه پس
 خاطر قلبه وارد اولیجی وقلیده تحریک ایدیجی نسنه معناسنه در کر ربانی
 و کرک غیری ولکن اگر قلیده اقامت ایتیموب تبر کلوب بکرسه خاطر
 وهاجس اگر اقامت ایدرسه حدیث نفس دیرلر وگاه اولور که ذکر حال
 و اراده محل طریقه نفس قلب مراد اولور بو مقامده کی کی (مرتجیان
 نهی حاضر در که متعدد بدر انجمنه معناسنه تفصیلی بالاده در (ورنه
 بوخسه معناسنده مستعملدر اصلی واکرنه در که و او عاطفه واکر
 حرف شرطدر تخفیف اولتوب ورقالمشدر آخرنده نه لفظی نفی ایچوند
 یوقی معناسنه و بونی فی الحقیقه میم نافیه به راجعدر نفی نفی ایسه
 اثباتدر پس مالی واکر رنجانیدی دیمکدر (خوردی ماضی مخاطبدر
 زیر ایا خطاب ضمیر بیدر کنی ده کی) خوردن دیمکدر اکل کی بوراده مجازدر
 (زخم خا میجه ایله باره و برتی و بره معناسنه (معنای بیت) بود که
 ای پسر هیچ برکسه نک خاطرنی وقلبی انجمنه و بی حضور اولاجق
 وضع انجمنه واکر انجمنامک ایتیموب بلکه انجیدرسک کندی جانک اوزنه

زخم برسن یعنی والا کنسلی قلبی و جانکی زخمتك ایتش اولورسن
 تنکیم سری مرورایتدی ناظم قدس سره جای خاطر پرینه قودی زیر
 روحك محل تعینی قلبدر پس اذیتدن جان و کوکل انجنور و متکدر
 و بی حضور اولور و بوندن فهم اولور که جان کر چه عالم لطافتدن
 اولغله کدورات خارجیه دن اکا برنسنه مس اینجه ولیکن جسمه مجاورتله
 مس ایلد و مشهور در که عالم جسمانیده عذاب جسمانی و عالم روحانیده
 عذاب روحانی دیرلر که عذاب حسرت و ندامت دید کلر یدر پس
 جان متأذی اولقی جائز اولیق بعضی روائع کر یهددن ملائکه دخی
 متأذی اولقی جائز در تنکم صوغان و صر مساق رایحه سندن ملائکه
 متأذی اولور دیو حدیده وارد اولشدر یعنی بر مصلی نوم و بصل
 اکل ایدوب مسجدده داخل اولسه اوراده مجتمع اولان ملائکه به و بی
 آدمه لذیت ایتش اولور پس اذیت ملائکه بی تأویله حاجت قالمز
 تنکیم بعضیلر تکلف ایتشدر در زیر اجاد مدن خرو جدر * کر همی خواهی
 که کردی مضرب * نام مردم جز بنیکوی مبر * بوییت نصیحت آمیزده
 مضرب کر دینک مفعولی اولوب بعد الجمله که رابطه سیله خواهی به
 مفعول اولور و مصراع ثانینک تقدیری مبر نام مردم جز بنیکوی دیمکدر
 که نام مبرک مفعولی و خز بنیکوی استثنا وجهه سی شرطک جزاسی
 اولور که کر همی خواهیدر (کر حرف شرطدر که اگر لفظندن مخففدر
 (همی خواهی بونده خواهی مضارع مخاطبدری مضارعی حاله
 تخصیص ایچون و هاء مفتوحه معنای حالی تأکید ایچوندر همی
 خواهد او طلب ایدوب طور و همی خواهی سن استیوب طور و سن
 دیمکدر و همی تقریر ایچون کلور بویله می مضاسنه یعنی مقرر مبر
 دیه جک پرده همی دیرلر ولیکن عرب بعضی کلمات اولی ایله اکتفا
 ایتدیکی کی بودخی اوقیلدندر مثلاً همی بود بویله می ایدی دیمکدر
 یعنی بویله اولدیغی مقرر مبر صکره فعل حذف اولوب بحسب
 المقام مراد معلوم اولغله همی دندلی (کردی کاف عجمیله فعل
 مخاطبدر کر دیدن صیورت مضاسنه در که بر حالدن بر حاله تحولدر
 کشتن کی مضارعنده شین رایه قلب اولوب کردی دینلور و یا خود
 کر دندن تخفیف اولنور (مضرب اسم مفعولدر اعتباردن که اصلنده پرامر

*

نظر در تا که انک جنسندن شیء آخر معلوم اوله صکره بومقوله مواضعده
 نظر والتفاده استعمال اولندی پس معتبر نظر قبول ونحسین ایله
 منظور وملتفت دیمکدر (جز حرف استناده غیر و مکر و لکن کبی
 و بواسنابه مفرغ دیرلر که علی حسب العامل مفر بدیرلر غیر موجب
 و مستثنی منه محذوف در تقدیری نام مردم مبر بچیزی ارجیزها الا بیکوی
 (بیکوی ده اولان ب معیت و مقارنت ایچوندر که اکا باء مصاحبت
 دیرلر بیکوی کویچکدر ایکنجهی با مصدر به در کویچکک دیمکدر) مبر نهی
 حاضر در زیر میم نافیه در اصلی بردن در بانک ضمیمه ایلتمک معنای
 مضارعنده ضمه فححه په ابدال اولنوب برد و برنده دیرلر ایلدر ایلدیجی
 معنای تا که قطع معنای کلن بریدنک مضارعی برده التباس لازم
 کلیه زیر بورد بانک ضمیمه در (معنای بیت) بودر که اگر در سک که
 عند الله وعند الناس معتبر و نظر قبوله منظور والتفات تحسینله
 ملتفت اولاسن آدم اوغلاننک نامنی بریدن بریره ایلکدن غیری و جمهله
 ایلتمه یعنی لسانه کتورمه الا ایلکله کتور کلکله دکل زیر ایللی ایلکله
 یاد ایدنی ایلکله و کلکله یاد ایدنی دخی کلکله یاد ایدرلر که عملنه کوره
 جزاء و فاقدر مع هذا (اتم شهداء الله فی الارض) موجبجه آخر شهادت
 شر تأثیر ایدوب عند الله اهل شر اولقی لازم کلور بوراندر که میت
 اوزرنه حاضر اولان جاعنه حسن شهادت ایتدرلر تا که شهادت لری
 شفاعت اوله پس خلقک عینی ستر ایتلودر فکیف که عیب اولمیان
 نسته بی عیب صورتنه قویوب افترا ایدنی و زر عظیم اهل اولمش
 اولور تنکم اهالی زمان مبتلادر خصوصاً که از باب انکار دن اهل
 غلوا و انلر اولیابی به بیوجه علنا سب و شتم ایدرلر * قوت نیکی نداری
 بد ممکن * بوجود خود ستم بی حد ممکن * تقدیری نداری قوت نیکی
 ممکن بد ممکن ستم بی حد بوجود خود دیمکدر قوت نداری به مفعولدر
 بد اولکی ممکن و ستم ایکنجهینک مفعولی اولدیجی کبی (قوت ضعفک
 مقابلیدر) نیک ایدور آخرنده یا مصدر به در نیکی ایلکدر نیک مقابلی
 بددر که برامزد بودنی یا مصدر به ایله بدی کرک ایدی تا که مقابله
 نام اوله فاما ضرورت وزن ایچون ترک ایدی مع هذا با ستمزدخی معنای
 درستدر (نداری فعل مضارع مخاطب منفیدر مصدری داشتن در

✱

طوتمی دیمکدر مضارعنده شین وایه قلب اولنور نتمک مرور ایتدی
 باقی مفردات دخی بالاده شرح اولمشدر (معنای یت) چونکه ایلک
 قوتن طوتمز سن یعنی کسه به ایلک ایتمک طاقتم بوقدر باری بدایش
 اشله و بدلک ایتمه تا که (بضر ولا ینفع) قیلندن اولمه سن و کندی
 نفسک اوزرنه بی حد ستم و جور و ظلم ایلمه یعنی اگر بدلک طرفنده
 اولورسک کندی وجود که ظلم ایدرسن زرا آتدیتم اوقی بیه سکا دوز
 پس ینفع و لایضر کرو هندن اوله کور تا که حسن جزائله مجازات
 اولنه سن و بونده ستمی بی حد اولغسله وصف ایلدیکی بدلک خوی
 طبیعی اولغه ناظر در یعنی برکسه نک خوی علی الاستمرار بدلک اولسه
 جزاسی دخی ا کا کوره بی حد و لایقطع اولور زرا هر بر بدلک ایچون
 بر جزاء مخصوص ترتیب اولنور * روز بان از غیبت مردم یند * تابی
 دست و پای خود به بند * بوک تقدیری رو یند ز بان از غیبت مردم
 مصراع ثانی حال اوزرنه در (رو یند ایکی جمله در که ثانی اولی یند
 مصراع ثانی مضمونی ماقبله تعلیلدر دست یننی به مفعول و به بند
 ا کا ظرفدر و امر حاضر در مصدری رفتن در یوریمک و کیتک معاسنه
 مضارعنده فای و اوه قلب ایدوب و تابی دال قیلوب رود و رونده دیرل
 مصدری رو یند در دیمک اصلدن عدول و قواعد فرسه مخالفدر
 (زبان زانت فتحه و ضمه سیله لساندر) ضیت کسرله غایی بر وجهله
 ذکر ایتمکدر که اگر مسموعی اولسه محزون اولور پس اگر ذکر ایتدیکی
 نسنه اول کسه ده و ارایسه ا کا غیبت والا جهنم دیرل و غیبت نصله
 حر ایدر و دیمشدر که غیبت کسرله اعتیاددن اسمدر و فتح غین غلطدر
 ز بر افخله غیبوت معاسنه مصدردر (یند بند امر حاضر در بغله
 معاسنه مصدری بند بدن در که بغلقدر اولنده باه مضمومه معنای
 طلبی تا کد ایچوندر که طلب استقبال اوزرنه یند زرا امر استقبال
 ایچوندر انکیچون با تا کسد مذکور ایچوندر بوخسه حال ایچون دکل
 و سبب ضمه بنده اولان بانک شغوی اولدیغیدر زرا قاعده فرس
 اوزره بانک مدخول حرف شغوی و یا مضموم اولسه اتباع ایدرل (تا
 بوراده تعلیل ایچوندر لام جاره معاسنه) یننی فعل مضارع مخاطب
 متغیر غایی یند و اسمی ینده کلور و بورادندر که خود یند دیرل

*

کندنی کور یچی مجب بنفسه معناسنه و پونلرک مصدری خلاف قیاس
 اوزره دیدندر که کور مکدر (دست و پای ال وایا قدر و او عاطفه ضم
 ناک نشاندیر زیرا بولسانده ضم و او عاطفه برینه در انکچون بویه
 مواضده کلام قدماده و او یوقدر صکره متأخرین رسم ابتدیلر و اصابت
 ایلدیلر زیرا و او ک رسمنده بعض مواقع کوره التباسی رفع وارد
 (به بند بوراده یا ظرفیت ایچوندیر بند اسمدر قید معناسنه انکچون
 اولنده یا مضموم اولماز و مطوع یا زیلور زیرا ضم و اتصال افعاله کوره در
 (معنای یت) بودر که بوری وار دلکی بنی آدم غیبت و مساو بستندن
 بند ابله و اول مقوله کلماتله آغزاچه تا که کندی الکی وایا غنکی بند و قید
 ایچنده کور میه سن یعنی اگر سن اول صددده اولور سک عاقبت
 کندیکی بویه قید ده کور رسن زیرا جزاء عملک در شول جهنمنکه
 اغزکی مهر ملک و سکو تله مقید قلیق ال وایا غل اطلاقه و عکس
 ایتک قید نه باعثدر الحاصل اطلاق کلی حق تعالی نکدر که نه در سه
 سویلر وایشلر عبد ایسه شرعله مقید در که حدنی تجاوز ایتک
 جرمادر و بوراده لسانک نجاووزی کلام حرامه رخصت و اطلاقدر
 و بو معنادندر که دنباده حقندن خائف اوللره عقاده لائخافوا دیرلر
 والا خوفه دوشمکدن خوف واردیر پس بوراده بی قید اولانه دخی
 قید واردیر و قید الد وایا قدر و پیونده معروفدر و مهر اغزده در قال
 الله تعالی (البوم یختم علی افواهم) اشته بو معنی مراد قید حسی اولدینی
 صورته در و جائزدر که قید دست و یا مطلق قیددن عبارت اوله یعنی
 بوراده لسانی اطلاق اوزره اولان کشی آخر بر قیده دوشلر هر نه اولور سه
 * هر که از غیبت زبانش بسته نیست * آنچنان کس از عقوبت رسته
 نیست * تقدیری هر کسی که زبانش بسته نیست از غیبت آنچنان کس
 رسته نیست از عقوبت دیگر که هر کسی مبتدا و انک خبری مصراع
 ثانی جمله سیدر و زبانش مبتدا و بسته نیست خبر اولوب جمله سی
 هر کسی به صفت اولور آنچنان کس مبتدا و رسته نیست خبر دیر (بسته
 اسم مفعولدر بظلمش معناسنه ماضیدن مشتقدر که بست در طریق
 بودر که ماضینک آخری مفتوح و آخر نه بیان قهقهه چون هلاز باده قتلور
 و اسم مفعول قر بلا مقید اولان ماضی ابله لفظه مشرقدر و لکن قرائی

*

حالیہ و یا مقالہ معنادہ فرق اوانورل و ماضی مقید کہ ماضیدن قسم
دید کلریدر بالادہ ائملہ کثیرہ سی مرور ایتمشدر و بورادہ رستہ دخی اول
قیلنددر کہ قورنلش دیمکدر رستن فتحله خلاص و نجات بولمقددر
مضارعندہ سین هایہ قلب اولنوب رهدور ہندہ دیرل (آنچنان انجیلین
و شویله دیمکدر کہ آن بعیدہ اشارتدر عربیدہ ذلک کی وچنان ادات
تشبہدر کہ اصلی چون آن در زیر چون تشبہ ایچون وتعلیل ایچون
کلور وچون آن دن بعد ترکیب و او حذف اولنوب اسم اشارت
معناسدن منسلخ اولوب مجرد تشبہہ محمول اولمفلہ اولنہ اسم اشارت
ادخال ایتدیلر آنچنین دخی بویله در یعنی تشبہ ایچونددر کہ بونجیلین
دیمکدر اصلی چون این در بورادہ ادات تشبہہ تحفیردہ مبالغہ ایچونددر
یوخسہ حقیقہ تشبہہ ایچون دکلدر و تحفیر اسم اشارتدن مأخوذدر
وانجیلین کس دیمک اول خوار کشی کہ صفت مذکورہ ایلہ متصفدر
دیمکدر و جائزدر کہ تشبہہدن مراد بطریق انکناہ کندی اولہ
معنای یت) بودر کہ ہر کسہ کہ انک دلی غیث و مساویدن بطلود کلدر
او مقولہ کسہ جحک عقوبتندن قورنلش دکلدر زیر ارتکاب منہی
ایتدیکلہ غضب الہی بہ مستحق اولور اثر غضب ایسہ عقوبت و عذابدر
انکچون دیدیلر کہ رضای حق اودر کہ حق بندہ سن امر ایتدیکی پردہ کورہ
و غضب اودر کہ نہی ایتدیکی مجلدہ کورہ الحاصل برکسہ بو مقولہ ذبی
ارتکاب ایدوب قبل التوبہ وفات ایسہ استحقاقی جہتیلہ بحسب الغالب
مہذب و معاقب اولور نیکم و عید قرآنی اکادالدر اگرچہ ایمانی جہتیلہ
مشیت الہیہ دہ زیرا اللہ تعالی اوزرنہ برنسنہ واجب دکلدر و وعیددہ
خلف ایتک کر منددر نیکم بعض اکابر علما ذاہب اولمشدر در مکر کہ حق
عبد اولہ غیث وامثالی کی بوسورتدہ ہم استغفار و ہم استخلال
لازمدر و برکسہ ابن عباسی رضی اللہ عنہما غیث ایدوب صکرہ کلوب
استخلال ایتدکدہ ابن عباس دخی بن حنک حرام ایتدیکی نسنہ بی
حلال ایدہم ولکن سنک ایچون استغفار ایدہ یم دیدی فافہم جدا

* * * در فوائد خاموشی میگوید * *

✱

* ای برادر اگر توهستی حق طلب * جز بفرمان خدا مکشای لب *
بونک تقدیری ای برادر اگر مبطالی توهستی حق مکشای لب جز بفرمان

خدا در که هستی حق مبطلی نك مفعولی و بعد الجمله فعل شرط و لب
 مكشاك مفعولی و بعد الجمله جزاء شرط در جز بفراست خدا استناد
 تنك نظیری مروتی (برادر کسر با اله ارفنداش در) هستی ده
 یا مصدریه در که هست و ار هستی و ارفند آخرنده همزه اضافت توسل
 ایچوندر که اصلی یاد و کسره سی اختلاس اول نور یعنی سلاست وزن
 ایچون بعض حرکت ایله اکتفا اول نور و هستی و ارفند غیر معناله
 دخی کلور وجه و ذات کی تنك حلیمی ده مصر حدر بوراده مراد بودر که
 رضا معناسنه محمولدر و اراق دکدر تنك قرآنده کلور (الابناء وجه
 ربه الاعلی) ای الاطلب رضاء ربه الاعلی وینه کلور (وینی وجه ربك)
 ای ذاته المقدسه و وجهك رضا معناسنه کادیکی بودر که اثر رضایوزده
 ظاهر اولور و ذات دخی من حیث هی مطلوب اولماز بلکه بر وصف
 اعتباریله مطلوب اولور اشرف صفات ایسه رضادر (طلب عربیدر
 استمك معناسنه مصدرینده طلبیدن و مضارعنده مبطلبد و امرینده بطالب
 و نهینده مطلب و مخاطبده مبطلبی دیرلر که بوراده مراد بودر و لکن
 ضرورت و زنیچون آخرندن یاه خطاب و اولندن می حذف اولمش
 و یادن عوض توکله سبیل اکتفا قلمشدر و جاژدر که هستی ده همزه
 اضافت اولیوب حق مطلب وصف ترکیبی اوله طلبنده حق معناسنه
 (جز غیر معناسنه حرف استثنا) فرمان بیورق (مکشای نهی حاضر در
 آنچه دیمکدر مصدری کشادن در که آچتدر مضارعنده یا زیاده
 ایدوب کشاید و کشاینده دیرلر و نهی حاضر اودر که امر حاضر اوزرنه
 میم مفتوحه زیاده قلتور و امر حاضر دخی مستقیدن اخذ اول نور
 آخرندن دالی حذفه مثلاً کشاید دالی حذف اولیچق کشای قلوب
 امر اولور و اوزرنه میم نافیه ایله مکشای اولور (لب طودا قدر و طرف
 معناسنه لب جوی کی کار جوی دیمکدر و بدغم اتمکه لی دیرلر ظاهر
 بودر که بتون اتمك اولیوب بر طرفی اولق حسبیه در) معنای بیت
 بودر که اگر برادر اگر حقك رضاسن طلب ایلسك و یا خود طالب
 حق اولد کسه فرمان خندان غیر و جهله دودق درغنه و اغر آنچه
 یعنی اغر کی آنچه الاحقك اذن و پردیکی و شرعك رخصت کوسرزدیکی
 و جهله کشاده قبل بوخسه نهی ابتدیکی و بیور مدبغی نسنه بی لسانه

مطلب

کتورمه زیرا سن عبد ضعیف وحق ولای قوی در چون سندن
 نامشروع سوز ایشیده مؤاخذہ دن خوف ایله و غضبی اوزر بیکه حواله
 ییل بعدذا ناظم قدس سره بو پندده ابتدا اغری اغر آفتدن آجدی
 زیراروز قیامتده اولان عقوباتک اکثری حصائد السنه در بوجهتدن
 صدر اولده بعض خلفاء تحت اللسان بر حجر باره قورل و ضرورت
 قویه اولدجه سوز سو یلزلدی پس آفت لسان آفت عظیبه در
 کر خبر داری زسی لایموت * بردهان خود بنه مهر سکوت * بونک
 تقدیری اگر داری خبر از سی لایموت بنه مهر سکوت بزدهان خود
 دیمکدر که خبر داری نک مفعولی و جار و مجرور خبره متعلقدر و لایموت
 حقه صفتدر و جمله سی فعل شرطدر و مهر سکوت بنه مفعولی و بردهان
 مهره متعلقدر خبر و قوف و علم که بطریق الاخبار حاصل اوله (داری
 فعل مضارع مخاطبدر مصدری داشته تن در مضارعنده شینی رایه
 و نای داله قلب ایدوب دارد و دارنده دیرلر (سی ذواخیاتدر حقل حیاتی
 ذاتی در بوخسه امر عارض ایله دکلدر آدمک حیاتی نغله اولدیغی کبی
 پس حیات روحله اولغله ذاتندن اولمک فرقی وار در و حیات ذاتیه سی
 اولانه موت یوقدر زیرا موت روحک بدنن مفارقتی در پس لایموت
 حیک صفت کاشفه سی اولور (دهان و دهن اغر در (بنه بانک کسره سیله
 امر حاضر در اولنده با معنای طلبی تا کید ایچوندر مصدری نهادن در
 قومق معناسنه وضع کبی مضارعنده الف حذف اولتوب نهه و نهه
 دیرلر و امر بالاده ذکر اولدیغی اوزره مستقبلدن مشتقدر که آخر
 مستقبلدن دال حذف و ماقبلی اسکان اولنور و مستقبله باومی داخل
 اولدیغی کبی امره دخی داخل اولور (مهر ضم میله مشهور در سکوت
 کلامه قدرتی وار ایکن ترک یتکدر (معنای بیت) بودر که
 اگر سی لایموت یعنی سی و باقی اولان الله تعالی دن و امرندن خبرک
 وار ایسه و یا خود فی نفس الامر ذات و صفات و افعالی فی الجملة
 بلدک ایسه کندی اغرک اوزنه مهر سکوت اور و سوبله زیرا حقدن
 آگاه اولنلر (من عرف الله کل لسانه) موجبجه سو یلزلر خصوصاً که
 سو یلدیگی اسرار اوله و بونده دهانی مهر لیمکه صالح نسنه و سکوتی
 مهره و خاتمہ تشبیه واردر کویا مهر لئن نسنه اچلدیغی کبی اغر دخی



اچلیه مکرذ کرو تسبیحه و یا ضرورت قویه وقتنده آچله وشولکه
 (من عرف الله طال لسانه) دئلدشدر مأمور اولنره کوره درکه انلر حقله
 تکلم ایدرلر زیر معرفت تامه اغراض فاسده ایله کلامه مانعدر
 * ای پسر پند و نصیحت کوش کن * کربجانی بایدت خاموش کن *
 بونک تقدیری بودر که ای پسر کن پند و نصیحت کوش کر بایدت
 نجاتی کن خاموش (پس پند و نصیحت کن کله سنه مفعول اول و کوش
 ثانی و بایدت ده تا مفعول و نجاتی فاعل و بعد الجملة فعل شرط و خاموش
 مفعول کن اولوب بعد الجملة جزاء شرط اولور و مجموع شرط و جزا
 پند و نصیحتی بیاند (ای پسر مرور ایتدی ندانوع کلام اولغله تقدیم
 ایتدی و پسرله تعبیر ایتدی بکی شفقت و مرحمت طریقه در تنکم بعض
 مواضعه برادرله تعبیری توقیردن خالی دکلدر که سبب تنفیذ نصیحتدر
 (پند با، عجمینک فتحیله ترك اوکوت و عرب نصیحت دیر) نصیحت امیدر
 نصیحتدن ضمه نصح صلاحی متضمن اولان قول و فعلی تحریر و نصح
 فتحیله جامه دکلدر که ناصح خیاط در و بونده ناصحک فعلی خیاطک
 عملنه تشبیه واردر یعنی خیاط نیجه خلل ثوبی سد ایدر سه ناصح دخی
 منصوح له اولان کسه نك دین و دنیا ده خر و قن دیکر و بعضیلر
 دیدیلر که نصح علی شمعدن تصفیه در پس بونده کلامک غل و غشدن
 تخلیصنی علی خلطدن تخیلیصه تشبیه واردر بو صورتده نصیحت نقیضی
 غش اولور (کوش کاف عجمینک ضمیله قولاق معناسنه و لکن کوش کن
 استماع ایله دیمکدر که استماع قولاغک لوازمنددر) کن امر در مصدری
 کردندر اشملک و ایملک معناسنه مضارعنده را یرینه نون کتورب کند
 وکننده دیرلر ایکنجی کن اول معناسنه امر در زیر برنسنه بی اشملکه
 وایملکه اولقی لازم کلمه ننکم عربیده مطاوعت ایچون بابلرده اعتبار
 اولنور ایله معناسنه اولان کله بی اول معناسنه استعمال ایتدیلمر مع هذا
 بری لازم و بری متعددر (نجاتی ده باتنکیر ایچوندر نجات خلاصه در که
 هلاکک مقابلدر) بایدت ده تا خطاب ایچوندر که تقدیری باید ترا
 دیمکدر باید یاه عربیله مضارعدر مصدری بایستن در کرک اولقی
 معناسنه مضارعنده سین حذف اولنوب باید دیرلر عجم کرک دیه جک
 برده باید و کرکر دیه جک محله نیاید دیر (خاموش اپسم دیمکدر و اونی

حذف ایدوب خامش دخی دیرل (معنای یت) بودر که ای اوغل
 او کویت دکه سکا نصیحتم اولدر که اگر سکا دوجهان آفاندن خلاص
 کر کسه ایسم اول و بلاضروره سکوت اختیار ایله مکر که کلامه
 ضرورت اوله بوصورنده مواقع سکوتدن مستنساد و خاموش اولق
 زیاده مهماندن و کلام بلاضروره آفاندن اولغله ارشاده نلطف
 و محاض نصیحه مبالغه طریقله مخاطبه پسراطلاق ایلدی تنکم مقام
 مناصحه ده سن بنم اوغلم کی بلکه دخی ایلر یسن دیرل و بونده صحبت
 ناسدن تحذیر و عزله ترغیب واردر ز پر صحبتده خاموشلق اولماز
 پس سد ذرائع ایتمک کر کدر ز را خیره مؤدی اولان خیر و شره منجر
 اولان شر در فاعل بذلک * هر کرا گفتار بسیارش بود * دل درون
 سینه بیمارش بود * بونک تقدیری هر کرا که بود گفتار بسیارش بود
 دل درون سینه بیمارش دیمکدر هر کرا مبتدا و گفتار بودک مفعولی و بعد
 الجملة محذوف اولان که رابطه سیله مبتدایه مقتدر و دل ایکنجی
 بودک فاعلی و درون ظرفی و بیمار مفعولیدر و بعد الجملة خبر مبتدادر
 (هر کرا هر کیمک دیمکدر که را تهلل ایچوندر و که اسمدر) گفتار
 کافی عجمینک ضمیمه هنوز دله کلن سوزدر سخن اعدر گفتار اصلنده
 آرنده گفت در که وصف ترکیبدر این کمال دیمشدر که گفتار سوز
 دیزمکدر انجودیزر کی عرب اکانظم کلام دیر نظم کلام سوزی کنور مکه
 باعث اولدیفندن اوتوری گفتار دیدیلر باعث فعله فاعلک اسمی
 اطلاق ایتمک هر دله شایددر (بسیارش ده شین ضمیری که به راجعدر
 بسیار گفتار مقتدر بسیار چوق دیمکدر ظاهر اولان بودر که اصلی
 آرنده بسی در که وصف ترکیبدر چوق سوز کنور یچی و دیز یچی معناسنه
 (بود مضارعدر مصدری بودندر اولق معناسنه مضارعنده و او
 مفتوح قلوب بود دینلور امر غایبه باد دیرل که اصلی بواد در که اکثر
 استعمالله و او حذف اولمشدر فاعله (درون اصلنده در در که
 ظرفیت ایچوندر و اونسبت و نون تأکید نسبت ایچوندر درون سینه نک
 معنایی سینه ایچور سینه دیمکدر (سینه کوکس در مصدر
 معناسنه دل که کوکلدر سینه ایچور سینه در که سینه انک ظرفی
 و ظاهر بیدر تنکم قرآنده کلور (ولکن نعمی القلوب التي في الصدور)

✱

مطلـ

(بیمار خسته در که ترك صبر و دیر اصلی آرند بیم در که وصف ترکیبدر
 فورقوکتور یجیدر زیرا بیم فورخودر انسانک مرضی موت فورخوسن
 کتوردیکی ایچون مر یضه بیمار دیدیلر و بعضیلر دیمشلدردر که بی
 حرف نفی و مار بلاندر حیه کی و بلان بیک سینه ودخی زیاده صحت
 و حیاته اولور پس بیمار دیمک بی صحت دیمک اولور بیمار آخرنده اولان
 ضمیر غائب اولنکی کیدر و اولنکی ضمیر معناده بوده متصلدر که هر کرا
 بودش گفتار بسیار دیمکدر و ابکنی سینه به متصلدر که دل درون
 سینه اش بیمار بود دیمکدر و دله متصل اولق دخی و جهدر دلش کی
 (معنای یت) بودر که هر یکم که کلام کثیری اوله یعنی چوق سوبلیه
 انک سینه سی ایچنسنده اولان کوکلی خسته اولور یعنی چوق سوبلیک
 کوکله مضردر که حقله حضوره مانعدر مکر که کلامی ذکر و تلاوت
 قرآن و امثال اوله و بردخی چوق سوبلیک معصبتدر و معصبتدن
 کوکل قرارر و فطرت اصلیه سندن انحراف بولور مر یضک طبعی
 منحرف اولدینی کی پس بونده دلك اصل خلقتندن انحرافده حالی
 مزاجک اعتدالدن انحرافنه تشبیه واردر و بونده اشارت واردر که
 قلبک بیمار اولدینی جمیع اجزاء بدنه مضردر زیرا قاب مدار وجوددر
 نتم حدیثده کلور (ان فی الجسد لمضغه اذا صلیحت صلیح الجسد کله
 و اذا فسدت فسدت الجسد کله) الحاصل ظاهرک خیر و شرله باطنه
 و باطنک دخی ظاهره تأثیری واردر و باطنک خیری حسن اعتقاد
 و نیت و شری خلا فیدر * عاقلانرا پیشه خاموشی بود * پیشه جاهل
 فراموشی بود * بونک تقدیری بود خاموشی عاقلانرا پیشه بود پیشه
 جاهل فراموشی دیمکدر که خاموشی بودک فاعلی و پیشه مفعول اولی
 و عاقلانرا ثانسی در پیشه جاهل فاعل و فعل و فراموشی مفعولدر
 (عاقلان عاقلک جمیدر آخرنده را علامت مفعولدر) (پیشه صنعتدر
 نتم تفصیلی مرور ابتدی) (خاموشی ده اولان یا مصدریه در) (پیشه
 جاهلده همزه اضافیه توسل ایچوندر زیرا آخرنده اولان هاء غیر
 ملفوظه اتصاله مانعدر) (جاهل عالمک ضدیدر احق عاقلک مقابلی
 اولدینی کی و جهل ایکی نوعدر بری جهل بسیطدر که انک صاحبی
 قابل علمدر و بری دخی جهل مرکبدر که صاحبی قابل علم دکلدر زیرا

*

جهل مرکب اودر که صاحبی بلدیکن بلز و بلکه بلك ادعا ابلر نتکم
 جهل بسبطک صاحبی بلدیکن یلور و بلکه سعی ایدر بلدیکن بلین
 ایسه تعلیم صدندده اولماز بوراده ناظم قدس سره پیشه احق دیسه
 مقابله درست اولوردی و لکن احقه جهل لازم کماکله لازم ایله مقابله
 ایلدی زیرا جهلده تشنیع زیاده در (فراموشی ده اولان یا دخی
 مصدریه در فراموش اوتتی فراموشی اوتقلقدر و حلیمده مصر حدر که
 فراموش اوتتی معناسنه اسم مصدر در فراموشی اوتقلقدر مصدریت
 اسم اعتباریه حاصلده همان اسم مصدر قیلنددر (معنای یت)
 بودر که عاقلاره پیشه خاموشلق اولور یعنی عقل کامل اهلی اولان
 ایسم اولور و چوق سو بلز را مقتضای حکمت سکوتدر تنکم لغمان
 حکیمدن واقع اولمشر فاما پیشه جاهل و نادان و بی شعور بو پند
 و نصیحتی اونید و ب اکثر کلام ایلک لکدر پس انک که بو او کوت
 قولاغنه کیرمش و بصیرتله حسننی کور مشدر خلافنه قولاق طونوب
 اغزن اچاز و یا خود پیشه جاهل خاموشلغی اوتتی اولور زیرا اگر
 حضوری دائم اولادی خاموشلغی اوزنه مستر اولوردی و لکن
 غافلک حالی نولا جقدر بللوردر * خامشی از کذب و غیبت واجبست
 * ابلهست آن کو بکفتن راغبست * خامشی مبتدا و جار و مجرور
 اکامتلقدر ابلهست مقدم خبر آن که مؤخر مبتدا و او مبتدا و راغبست
 خبری و جار و مجرور راغبه متعلقدر و بعد الجملة مبتدایه یعنی آن که به
 صفتدر زیرا اصلنده آن کسی که اودیمکدر پس فی الحقیقه مبتدا
 اولان آن کسی در (و که بین الموصوف والصفة رابطه در) کذب
 صدقک مقابلیدر یعنی خلاف واقع اوزنه اخبار در (غیبت کسرله
 شرح اولنددی) واجب وجو بدندر که لزوم وثبتدر بوراده مراد
 واجب شرعیدر که تاریک ذم و عقابه مستحق اولور (ایله بالاده شرح
 اولنددیغی اوزنه اوغوز دید کلر یدر که سلیم الصدر در بوراده مراد
 احق در که حق صفت مذمومه در (بکفتن ده بام مفتوحه بام تعدیه
 دید کلر یدر که مجرد تعلق ایچوندی یعنی بو بافعلی معموله ایصال ایچوندی
 بو خسه بامصله دید کلری دکلدر که زانده در و کفی بالله ده کی کبی (کفتن
 سو یلمکدر) راغب راغبنددر که برنسنه بی ارادت و اوزنه حر یص



اولی (معنای بیت) بود که کذب و غیبت و امثال منکرات قولیه در
سکوت و برهیزانک شرعا واجد در شویله که تاری ذم و عقابه مستحق
اولور زیرا برنسنه نك که حقنده و عید قرآن اوله فطنك قبی
و نتیجه سی ظاهر در ابله و احقدر اول کسه که سویلکه حر یصدر
زیرا سویلدیکی حرام ایسه حال بلو در و حرام اولیوب شهوت
کلامدن ناشی ایسه صورتده حسن و معناده قبیج اولمش اولور
الله تعالی ایسه انسا نك باطنه و غرض صحیحنه نظر ایدر صورتده
و علمنه باقز زیرا صورت قشر و معنی لب در و بی لب اولان نسنه نك
حالی جوز و بادام پوسیده و امثال کبی یا قذف و یا آتشده احراق اولور
بعدذا ناظم قدس سره عموم اوزرنه سکونه ترغیدن صکره خصوص
اوزرنه کذب و غیبتدن سکونه دخی نخریض ایلدی زیرا کذب و غیبت
الحش منکرات قولیه دندر * ای برادر جزشای حق مکو * قول حق را
از برای دق مکو * بونک تقدیری ای برادر مکو جزشای حق مکو
قول حق را از برای دق دیکدر که جزنا اولکی مکو نك مفعولیدر
استثناء مفرغ طریقیله که علی حسب العوامل هر بدر ای لاقلب
ثناء من الاثنیة لا ثناء الحق پس مستثنی منه حذف اولوب جز لفظنك
مدخولی عامله کوره اعراب اولندی و قول حق ایکنجینك مفعولیدر
واز برای دق انی تعلیلدر (ثناء عظیمی مشعراولان قول و فعلدر حالا
بعد حال اعاده اولمغه ثناء دندلی زیرا ثنی برنسنه بی ایکی قات ایتمکه
و مکرر قلمه درلر (ثناء حق آخرنده اولان یا همزه دن بدلدز زیرا ثنا
ناقصد مهموز دکل و لکن بمقوله ناقصا ممدود و مقصور اولی
جائز عطا و غطا و رداء و امثال کبی و ثنای ده یایه بدل همزه رسم و تلفظ
اولمق و جهدر و لکن قواعد فرسه مناسب اولان یادر زیرا آخری
الف و و اولان کلمه ره اضافت جالنده یای توسل کتوردر (مکو نهی
حاضر در کاف بحمیله مصدری گفتن در سویلک معنای مضارعنده
فانی و اوه قلب و مابعدنده بر باز یاده ایدوب گوید و گوینده درلر پس
مکو نك اصلی مگوی در که مضارعك دالنی حذف ایله امر و میم مفتوحه
ادخال ایله نهی اولور (از برای و بهر وزیرا حروف تعلیلدر اصلنده
برای در اولنه تا کسد تعلیل ایچون از لفظی ادخال اولوب از برای



مطلوب

و از بهر دیرل زیرا از دخی من جاره مضاسنه تعلیل ایچون کلور شکم
 از آنکه دیرل از آن سبب و علت که مضاسنه (دق عریسدر برنسنه بی
 دوکک و کسرایتک در که فارسیده کوفتن ایله تعبیر اولتور و بوندنر طحینه
 یعنی مطعون و مدفوق دانه به دقیق و بابضه دفاق دیرل یعنی دقله
 اون اولان نسنه بی صائجی مضاسنه که اوائلده دق ایدن بیع ایدردی
 بواصصارده ده خاص اولنرده عربده ورومده جاریدر ودق دیبکه
 سبب آلت ایله اولدیقنه بنادر واول آلت که مدق کسرله ومدق دیرل
 صمتین ایله بواصصارده صو و باد و آت دکر منلریله دق اولتور و بوراده
 دقله مراد طعن و تشنعدر (معنای بیت) بودر که ای برادر حقل
 مدح و ثنا و ذکر و تسبیحیدن غیر بی سو یله (زیرالسان کذارگاه قرآن
 وواحدله وردثا رجاندن یوخسه آلت کذب و ضحیت و مسامی دکرادر
 و سن قول حقی خلقه طعن و تشنعدن اوتوری سو یله باطل سو یلیوب
 حق سو یلدیکک صورتده غرض نفسانی ایله سو یله والا بودخی باطل
 اولور زیرا دق و طعن حرامدر پس حرامی متضمن اولان دخی حرامدر
 شکم برخارجی ناحیه مسجد نبوی ده لاحکم الا الله دیو امام علی به
 کرم الله وجهه طعن و تعریض ایتدکه امام علی دخی بوسوزی گوش
 ایدیچک جوابنده کلمه حق ارید به باطل دیدی اشنه بو بر اصل
 صحیحدر که فروع کثیره بی مشتملدر یعنی بقدر صورت حقه ربا و سمعه
 و اغراض نفسانیه بی متضمن امور واریسه آنده داخلدر زیرا صورت
 مضالکهداردر چونکه مضادن عاری اوله بی فائده در * هر که در بتد عبارت
 میشود * هر چه دار دجله غارت میشود * بونک تقدیری هر کسی که
 میشود در بتد عبارت میشود هر چه دار دجله غارت دیمکدو که هر کسی
 متبداء مایعندم دجله اکلا صفتدر هر چه ایکجی میشودک فاعلی
 و غارت مفعولی و دارد دجله سی محذوف که رابطله سببیه هر چه به
 صفت و دجله لفظی هر چه بی تأکید و میشود بعد الجمله مبتدایه خبردر
 (عبارت معانی او زبیه دلالت ایدن الفانلدر زیرا اورادن معنای
 مقصوده عبور و نیلوز واقع اولور شکم موعظه به عبرت دیدیلوز برا
 آنکه جهلدن عله عبور اولتور و بروخی تفسیر رؤ یله تعبیر دیدکاری
 کی الفاظه دخی عبارت دیدیلوز برا صمیرده مستور اولان معنای

تفسیر ایدر کذا قیل فاما ظاهر اولان بودر که تعصیر رؤیاده دخی معنای
عبور واردر زیر عالم مثاله تمثل ایدن خیالک بو عالمده حقیقی
واردر مثلا کنندق سود ایچر کورسه علمه دلالت ایدر (پس معبر
بو مقوله مضایقه واقف اولیحق خیالدن حقیقه عبور ایدوب اول
وجهله تفسیر ایدر) هرچه بوراده چه چیر معناسنه در که نینددر
(داردداشتن دن اولدیغی کذر ابتدی که طومغی معناسنه در بوراده
مالک اولمقدر مضارعنده شین رایه قلب اولتوبدارد ودارنده دیرلر
(غارت اغارتدن اسمدر طاقت اطاعتدن و طاعت اطاعتدن اسم
اولدیغی کی زیر افعالی اغار واطاق واطاع اولق مصادر مذکوربه
دلالت ایدر غارت و اغارت مشیده یعنی یوریمکده عجله و سرعت
ایتمکدر و نهب و یغما ایچون عسکر و خیل بر قوم اوزنه سرعتله هجوم
ایتمک (معنای بیت) بودر که هرکسه که عبارات و الفاظ قیدنده اوارب
اظهار فصاحت ایچون لبلرن بو کوب سوبلیه و آوردن طوادوره
کلام ایلبله اول کسه هرینه مالک ایسه عمل و طاعتدن جمله سی غارت
و یغما اولور (یعنی نفس و شیطان اتمک اعمالنی افساد و ابطاله سبب
اولور زیر) (وما انا من المنکلفین) و جنبه دینده تکلف اولماز
انکچون دعاده سجعندن نهی اولمشدر (پس الفاظی دوزب آنده
تکلف ایتمک آرایش طاهر و شعرایه تشبهدر قرآن ایسه شعر دکلدر
بو جهندن اهل قرآن دخی شعر کی مخیل نسنه دن حذر ایملودر
* دل زپر کفتن بمیرد در بدن * کر چه کفتارش بوددر عدن *
بونک تقدیری بمیرد دل در بدن زپر کفتن اگر چه بود کفتارش در عدن
دیمکدر که دل بمیرد فاعلی و ظرف و جان و مجرور اکامه ملقدر و کر چه
اگر چه حرف شرطدر و لکن بوراده عربی ده از وصلیه کیسدر که
تفسیری اگر چه بود کفتارش در عدن و اگر چه نبود دیمکدر که
ایکی صورتک میاننی تسویه در (پس جزایه حاجت قالماز کفتار بودک
فاعلی و در عدن مفعولیدر) پر باء عجمینک ضمیمه طولو معناسنه در
پس کفن طولو سوبلمکدر که اکثار کلامدن عبارتدر میرد مضارعدر
مصدری مردندر که اولمکدر مضارعنده فصیح بودر که می می مکسور
ایدوب مابعدنده بریا زیاده سبیله میرد و میرنده دیرلر (وگاه اولور که



ضرورت وزن همچون پارس دخی استعمال ایدر لر و میرد اولنده بامضاری
استقباله تخصیص ایچوندر و مضموم اولدیغی بیم حرف شفوی اولمغه
تناسب ایچوندر ز بر صمه شفویه در و سائر حروف شفویه دخی بیم
کیدر و مضارعك اولی مضموم اولدیغی محله دخی کسره دن صمه به
خروج لازم کلسون ایچون مضموم اوقنور (کرچه مر و رایتدی (دل
و کفتن و گفتار و بدن و بوکی (در صمله و راتک تشدید ایله عریبدر
انجو و معنانه (عدن فحمتین ایله یمنده بر شهر در عدن ایله تسمیه به وجه
بودر که تبع دینکری پادشاه اهل جرائمی اوراده جنس ایدر دی
عدن ایسه اصلنده اقامت معنانه در آنکچون جنات عدنی جنات
اقامتیه تفسیر ایدر لر و معدن دخی کسره داله بویندندر که منبت جواهر در
ودری عدنه اضافت قیلدی ز بر ایوسنی یمنه مضاف اولان در بادن
چقیر هر من انجوسی دینکری کی هر مز دخی بر شهر در و دینش لر در که
بجر هند و بحر بمن اهل نوحیدك سفینه ایله اوزر لنده جلنی قبول
ایتد کمر ایچون حق تعالی تشریف انجوبی انلره تخصیص ایتدی
شونله که اعتبار انلردن اخراج اولسان انجویه در و انجو خلق آدمدن
مقدمدر اگر چه حوائك کوزی یاشندن دخی انجو حاصل اولدی
لیله معراجده عرق نیویدن کل حاصل اولدیغی کی اگر چه اندن
مقدم عالمده کل موجود ایدی (معنای بیت) بودر که بدن ایچنده سینه
مشتمل اولدیغی دل چوق سویلکدن مرده اولور و قوی کیدر و نوری
سویثور اگر چه نندم ایتدیکی کلام یمنده شهر عدنه مضاف اولان
در بادن چقان انجو کی معتبر و لطیف اولور سه دره پس بونده فصاحت
و بلاغتی مشتمل اولان کلامی لطافت و اعتبارده انجویه تسمیه واردر
و تشبیهن غرض ترغیبدر و بوئدن ناظمك قدس سره موصودی
اکثار کلامدن تغیر در یوخسه مجله کوره سویلتن کلام مرغوبی
قدح دکلد ز بر سامعه فائده زائده می واردر کلام حسان و شعبان
و امثال کی فافهم * ای که سعی اندر فصاحت میکنی * چهره در را
جراحت میکنی * بعضی نسخیده آنکه سعی اندر فصاحت میکند
دوشمشدر و لکن خطاب مابعدنه مناسبدر بوئک تقدیری دیکدر که
ای کشتی که میکنی سعی اندر فصاحت میکنی چهره در را جراحت



پس سعی میکنی به مفعول واندر اسکا ظرف اولوب بعد الجملة
 کسی به صفت اولور وجهه اینکجه میکنی به مفعول اول و جراحت
 ثانی اولوب مصراع اولدن مأخوذ اولان شرط محذوفه جواب
 وجزا اولور تقدیری اگر تو میکنی سعی اندر فصاحت میکنی
 چهره دلراپ جراحت دیمکدر (سعی مثنی سر بعه دیرلر که بملک
 دینکاری مرتبه دن آشفه در صکره مجازا برآمده جد ایچون دخی
 استعمال اولندی کرک خیر و کرشر و لکن افعال مجموده ده اکثر در
 (فصاحت لغتده بیان در و روشن زبان اولمقدر که سوزنده لکنست
 وفار بشق دل اولیه اصطلاحده مفردده و کلامده و متکلمده
 اولور که علم پیانده مبین در (چهره قحله و کسرله بکزدن باقی مفردات
 مرور اینشدن (معنای بیت) بودر که ای کسه که کلامنده فصاحتده
 و مزین عبارتده سعی اید رسن وجد ایلرسک که ارایشلی الفاظله
 خلقه صنعت صتارسن اگر سن بویله اید رسک کوکل یوزنی یاره
 و مجروح ایلرسن زیر سن خارجه تصنع ابتدکجه کویا چهره دلی
 خراشیده قبلورسن زیرا سوز تراش اید وب سویلک معصبت اولمقله
 اثری کوکل چهره سنده ظاهر اولور که هر عملک کندنه مناسب اثری
 واردر پس کلامده تکلف اینک مجروح اولیحق اثری دخی جراحت
 اولور و خلقک یوزنه سویلند یلک سوزک اثری کوکل یوزنه
 عکس ایدر * روزبازرا در دهان محبوس دار * از خلایق خویش را
 مأیوس دار * بونک تقدیری رو دار بازرا محبوس در دهان
 دار خویش را مأیوس از خلایق دیمکدر که زبان دارک مفعول اولی
 و محبوس ثانسی و در دهان محبوسه ظریفدر و بعد الجملة رو جله سنی
 بیان اولور و کتک خویش دار ثانینک مفعول اولی و مأیوس ثانسی
 و بعد الجملة استینافیه اولور که فی الجملة ماقبلنی تعلیلدن خالی اولماز
 زیرا خلقدن مأیوس اولتی حبس لسان اینک سبیدر و شولکه طمع
 و خلقدن جلب اوزرنه در سویلکدن لابد در (رورانک قحله
 امر حاضر در مصدری رفتن در قحله یوریمک و کتمک معناسنه
 مضارعنده فای واوه و تابی داله قلب ایدوب رود و رنده دیرلر (زبان
 قحله و ضمه دلدن زبان بند دل باغی و دل بغلیجی در (دهان آغزدر

محبوس اسم مفعولدر مصدری جسد رکه حر کنندن منعبر اینکچون
 علی التائید ناس اوزرنه موقوف اولان نسنه به حبس فی سبیل الله
 دیرل زهرا موقوف اولان نسنه شرط واقف اوزرنه وقوف ایدر
 ونصرفیدن منع اولنور (خلایق خلیقه نك جمیع در ناس معناسنه
 خلق کی و بهائمه و سائر مخلوقات دخی اطلاق اولنور (مأیوس
 اسم مفعولدر ایاس دن ناامید اولنق و قطع امل ایتك معناسنه یأس کی
 ولکن اولکی صمع وایکنجی منع بایندندر داربالاده ذکر اولنبدیغی
 اوزره داشتن دن مأخوذ امر در یعنی داشتن که طوتمقدر مضارعنده
 شین راه قلب اولنوب دارد ودارنده دیرلرودارد که مضارعدر دالی
 حذف اولتیق دارقالور که امر در (معنای یت) بودر که یودی
 آغز کده دل کی محبوس طوت و سوبله وکندیکی خلقدن ناامید طوت
 وانلرک جانبدن طبعه دوشوب آغزک آچه زیرا طبع بلاسیدر که
 آغز یکی آچدر و مشهور در که سوبلر دل بردر ایکی قولق بر سوبله
 ایکی دکه سوال اولنور سه که دل آغزده اولور پس دهانی ذکر ایتکه
 حاجت ندر جواب یودر که دهانی ذکر ایتك تعبیح ایچوندر (بقولون
 بافواههم) کی فم ولسانه اولور کن فم تصریح اولندی کویا دیمکدر که
 دهان لسانی حبس ایچوندر زندان خلق اولنمشدر پس آتی اورادن
 اطلاق ایله و آغز قلبده اولیان نسنه بی سوبلك ایچون دکلدر
 بلکه صدق ایچوندر پس اومقوله نسنه بی لسانه کنورمک قبیحدر که
 دهان ولسانی ما خلق لهک غیریده استعمال ایتکدر * هر که او بر عیب خود
 یناشود * روح اورا قوتی پیدا شود * بونك تقدیری هر کسی که
 اوشود ینسا بر عیب خود شود قوتی روح اورا پیدا یتکدر که هر کسی
 مبتدا و او مبتداء ثانی و شودك فاعلی تختنده اولان ضمیر او و مفعولی
 ینسا و بر عیب ینناه متعلقدر اطلاع معناسنی تضمین ایله زیرا ینسا
 یا ینفسه و یا بائله تعدیه ایدر برایله دکل و در نسخه سنه کوره در
 زایده اولور سه و شود و بعد اجمله مبتداء ثانی به خبر اولوب جمله سی مبتداء
 اوله صفت اولور قوتی ایکنجی شودك فاعلی و یندامفعولی و روح اورا
 قوته منطقدر زیرا را تخصیص ایچوندر که لام جاره معناسنه در
 و فعل مذکور بعد اجمله مبتداء اولك خبری در (غیب هر بیدر که



شول امر در برنسته آنکه نقصانه مقراولور زیر عیب فخله ظرف
مقوله سیدر (یناصفت مشبهه نك برنوعیدر که آخر کلمه دن بدل
القله اولور معنایی کور ~~کن~~ در و بوبابك مصدری دیدندر
علی غیر القیاس پس ماضیسی دید و مضارعی ینسد واسم فاعلی
پیشده در خود بین کشندی کورچی در و ینساده بین مضارعده اولان
بین در که مضارعك آخر حرفه بدل الف کتور مشلردر کویدده
گویا دیدکتری کی امر اولان بین دخی مضارعك دالنی حذفه در
(روح نفس ناطقه در که هر کس اندن انا ایله تعبیر ابتدایی ذاتدر
(قوی ده یا نوعیت افاده ایدر قوت ضعفك مقابلدر یعنی بنیه نك شدت
وصلا بنیدر که حیوان افعال شاقه به آنکه ممکن اولور (معنای بیت)
بودر که هر اول کس که کشندی عیبی کور کن وانك اوزرنه مطلع
و غیرك عیبی سوبلکدن فارغ و کشندی نفسنه مشغول اوله انك روح
و نفس ناطقه سی ایچون باشقه بر قوت نظاها و اولور که اول قوت شبیهله
اهل ملکوتله مکالمه به قدرت بولور و هر کسده باطن اولان هنزه اطلاع ایله
کمالی صورته کلور تنکم عیبی روح الله علیه السلام حوارین ایله
کیدر کن بر خیزره راست کلوب حواریون آنی تعقیب ایتدکده
حضرت عیبی دخی ما احسن بیاض اسنانه دیو اول خیزرک دند انلر نك
بیاضلغدن تعجب صورتی کو ستردی و اشارت ایلدی که هر نسته نك
عیندن انماض عین ایدوب محاسنی طرفنه نظر ایتک لازمدر



*** در عمل خالص مگوید ***

هر که باشد اهل ایمان ای عزیز * پاك دارد چار چیز از چار چیز * بونك
تقدیری ای عزیز هر کسی که باشد اهل ایمان دار چار چیز پاك از چار چیز
دیمکدر که هر کسی مبتدا و اهل ایمان باشدك مفعولی و بعد الجملة مبتدایه
صفت اولور و چار چیز دارك مفعول اولی و پاك تائیدی و چار و مجرور
پاك متملقدر زیر پاك عربیده ظاهر دیمکدر و لغت عربیده تاویل ایله
بعضی جوامده چار تعلق ایتدیک کی اسد علی کی شجاع علی
دیمکدر فارسیده دخی جازیدر و دارد بعد الجملة مبتدایه خبر اولور
(باشد بآء عربیده مصدری باشیدن کلور اولتی معنایسته) اهل برنسته نك
خاصه سیدر که اکانسبت اولور اهل الله کی که خواص حق قدر

واهل

واهل البلد واهل الدار واهل القبيله واهل الحی دیرل اول بنده به
 وامتثالنه منسوبلدر واهل الزجن دخی بونله درکه ازواج واولاد
 واقارب واصحاب وعیید واملیه شاملدر زیر جله سی رجله مضافدر
 واهل قرآن واهل حدیث واهل ایمان علم قرآن و علم حدیث و تصدیق
 و اقرار انلری جع ایلین جاعند رکه قرآن و حدیث و ایمانه
 منسوبلدر (عزیز عزتند رکه ذلتک مقابلدر و عزیز نادر بولسان
 نسنه در کونش کبی واهل کاله عزیز دیکلری دخی موقرونادر
 بولند یغسدندر (چارد رتدر چهار لفظندن مخففدر رکه چهار جیم
 عجمینک قتیله در چهار یار دیرل خلفاء اربعه به و چارپا دیرل
 درت آفاق اوزرنه بورین حیواناته (چیز جیم عجمیله نسنه معناسنه
 نسنه سی یوق دیه جک برده عجم بی چیزست دیر و نسنه دکل
 دیه جک برده ناچیز دیر (معنای بیت) بودرکه ای عزیز الوجود
 و محترم به بود هرکسه که اهل ایمان کامل اولاکه قلبنده تصدیق
 و اساتنده اقرار و ارکاننده اجمال صالحه بولنه درت نسنه بی درت
 نسنه دن پاك و طاهر طویر و نجاست حسیه دن پرهیز ایندیکی کبی
 قدر مضوی دن دخی حذر ابد و تکمیل طهارت ایدر و بو طهارتی
 با بنده عزیز امله خطاب ایندی زیر عزت نفس و شرف انسان
 پاك دامن اولغله در مطلقا و ملوث ذلیلدر که اکا حرمت یوقدر
 * از حسد اول تودلرا پاك دار * خویشتن را بعد از ان مؤمن شمار *
 بونک تقدیری دار تو اول دلرا پاك از حسد شمار خویشتن را
 مؤمن بعد از ان دیمکدر که تودار تحته اولان ضمیر خطایی ناکیددر
 اول داره ظرفدر زیر اول و قبل الكل دیمکدر دل مفعول اول
 و پاك ثانی و از حسد پا که متعلقدر خویشتن شمارك مفعول اولی
 و مؤمن ثانیسی و بعد کله سی ظرفدر و مصراع اول جمله سی ماقبلنی
 بیان اولور اگر ماقبلی دخی بونجاین امر اولایدی اندن بدل اولوردی
 و مصراع ثانی اوله معناده تعلیلدر (حسد کشی عدوستک نعمته باقوب
 غیظ واضطرابه دوشیمکدر و بو غیظ واضطراب نعمتک محسود دن
 زائل و حاسده انتقالتک تمنی سنه سبب اولغله حسد بو معناده یعنی
 تمنی مذکورده استعمال اولندی و حدیثده (لا حسد الا فی اثمین)

وارد اولدینی غبطه نك حسد مؤدی و سبب اولدیفیچوند ر پس
حد یتده حسد دن مراد غبطه در یعنی ایکی تنه به غبطه ایدیگوز
بری تصدق مال و بری تعلیم علمدر که بونلر افاضل اعمالدن اولغله
مغبوط فیه اولغله سزادر و بعضیلر حقیقت حسد حیل ایتدیلر
زیرا قدر مال و حرمت علمی بلینلر مال و علمی قدر و حرمت بلنلره
استقبال ایتک مناسب و متمنادر (اول قبل منعاسنه در و زنی افعلد در
نکتم مؤثی اولی کلدیکی ا کالددر و یا فوععلی در نیکم ایتسه اولاده
انصرافی آتی مؤیددر (خویشتن کندی دیمکدر خویش کی واولری
رسمیدر تلفظ اولغز استخوان وخوان و امثالنده کی کی (بعد
صکره در که قبل مقابلیدر بعد ازان اندن صکره دیمکدر (مؤمن کافرك
مقابلیدر کویا تکذ بیدن امن اوژرنه قلبی دیمکدر وحقك مؤمن
اولدینی مؤمن خائفی عذابدن امن اوژره قلد یقیدر و دیمشلدرد که
مؤمن اهل اعتقاد و شهادت و عملدر و کافر مطلقا ایمانی اولمیاندر
اکراظه ارایمان ایدر سه منافقدر و اگر بعد الایمان کافر اولور سه
مزیددر و اگر ایکی الهه فائل اولور سه مشرکدر و اگر بدین ایله تدین
ایدر سه کابی در و اگر قدم دهره ذاهب اولوب حوادثی دهره اسناد
ایدر سه دهری در و اگر دهری اولدینی اعتراف نبوت و اظهار شرعه
مقارنله ایتسه زندیقدر (شمار شین میجه نك صبله بوراده امر در
و عدد معناسنه دخی کلور بوم حسابه روز شمار دیدکتری کی شمردن
و شماریدن صایمقدر و حلیمی ده کلور که شمار شمردن لفظندن صیغه
امر در مضارعنده الف زیاده ایدوب شمار و شمارنده دیرلر و جارتدر که
الف سز شمرد و شمرنده دیه ز ا کرد پرسنکه شمار و شمارنده شماریدن
لفظندن مشتقدر جواب بودر که شماریدن لفظ مغیر اوژرنه بنا اولنان
مصدر قبیلنددر استهی و بعضیلر دیدیلر که شمرد ماضیدر امری
شمر کلور میك صبله نیکم شمارید دخی ماضیدر امری شمار کلور
و مضارعنده شمرد و شمارد دیرلر (معنای یت) بودر که اولاسن حسد
دید کتری صفت مذمومه دن قلبی و نفسکی پاک و طاهر طوط و انك
الایشی ایله ملوث ایله اندن صکره کندیکی مؤمن کامل عبد ایله
یعنی صفت مذکوره نجسه دن نفسکی ترکیه و تطهر ایتدیکه سکا

مؤمن کامل دیمزله بلکه عند الحقیقه مطلق مؤمن به دیمزله شول
جهتد نکه قسمت حقه قائل اولدک وکندیکی حقه شریک قیلوب
بحسب العقل بشقه تصرف کوسزدک والعیاذ بالله تعالی وناظم قدس
سره چار چیزده حسددن بده ابدوب اتی اول قیلدیغی زیاده فبحنه
دلالت ایدر زیر صفت شیطانیه درکه نفس انسانیه یه اول لعیندن
میراندر * پاك دار از کذب واز غیبت زبان * تا که ایمانت نیفتد در
زبان * بونک تقدیری دارز بان پاك از کذب واز غیبت نیفتد ایمانت
دیزبان دیمکدرکه زبان دارک مفعول اولی وپاك ثانیسی وجار وجرور
پاکه متعلقدر تنکم نظیری مرور ایتدی وجهه سی استیفا فیه در وایمانت
نیفتدک فاعلی ودر اکا ظرف وجهه سی تعلیلیه در بوییتک اکثر
مفرداتک شرحی کدر ایتدی (تا تعلیل ایچوندر ایمانت ده اولان ناه
خطاب مضاف الیه در جانت ده کی کی سنک ایمانک وسنک جانک
معناسنه زیر مضاف اسمدر اکر فعل آخر نه کلسه مفعول اولور
مثلا دبت دیدمت ویندت کوردی سنی وکوردم سنی وکوررسی
معنانه واوزنه الف ونون زیاده قلنسه جمع اولور مثلا رویان
دیدم سزلرک یوزن کوردم دیمکدر (نیفتد اصلنده نه افتددر که نون
مفتوحه نایفه در) واقد فعل مضارعدر مصدری افتادن وافتیدندر
دوشمک معناسنه مضارعنده الف ویا ساقط اولوب افتد وافتنده
دیرلر وگاه اولور که تخفیف وضروره فتد دخی دیرلر تنکم دفع ثقات
ایچون نه افتدک همزه سی یایه قلب اولنوب نونی وصلله نیفتد دلتشدر
بواسانده نظاری چوقدر یا دخی بو باید ندر (زبان زای عربینک
کسریله سودک مقابلیدر تنکم اصی وزیان دیرلر معروفدر) (معنای بیت)
بودر که دلکی کذب وغیبتدن پاك وظاهر طوت تا که ایمانک زبان
وخسارته دوشمبه یعنی انسانک ایمانی رأس مال کیسدر وکذب وغیبت
انک آفاتنددر پس هر قنده که بوسوء معامله اوله لاجرم صاحبی زبان
چکر وخاب وخلصر او اور وارده کلور که ایمان وکذب بر برده مجتمع
اولماز وکذب ناره وصدق جته جرایدر وکف لسان شه ایماندندر
* پاك ا کرداری عمل را از ریاء * شمع ایمان ترا باشد ضیاء * بونک تقدیری
ا کرداری عمل را پاك از ریاء باشد ضیا شمع ایمان ترا دیمکدر که (ا کر

حرف شرط و داری مضارع مخاطب و عمل مفعول اول و پاك ثاني
و جار و مجرور پا که متعلق و بعد الجملة فعل شرط و ضیا باشد
فاعلیدر بحصل الضیا معنایه و شمع مفعولی و بعد الجملة جزاء شرط
اولور (عمل فعلدر که قصده مقارن اوله پس مطلق فعلدن اخصدر
زیرا فعل بغير قصد حیوانانندن دخی صادر اولور و جاداته دخی نسبت
اولنور عمل ایسه نسبت اولنماز و صنع عملدن اخصدر زیر ااجاده
الفعل معنایه در هر جمله ایسه جودت صفتی اولماز (ریا مفاعله
باینک مصدر ثانیهی در مرآت معنایه که برکاری ایل کورمک ایچون
اشمکدر که باطننده اولان حالک خلا فیدر شرعه ریا ودر که اظهار
عبادت ایلله خلق اتی کورب واکامدح و ثناء ایدوب حسن اعتقاد
ایتمکدن اونوری حاصلی ماسوی ملاحظه سبله عبادتده اخلاصی
ترك و عبادت و اعمال خیر یوزندن قلوب ناسده مرتبه طلب ایتمکدر
پس عبادات و اعمال دیندن اولیان افعالله قلوب ناسده منزلت دلسه
ریا اولماز کثرت مال و غلمان و حسن ثلب و حفظ اشعار و علم طب
و حساب و نجوم و نحو و فقه و بونلرک غیری اعمال و احوال کی (شمع
مبک سکونیه و حرکتی ایلله بال مومنده شایع لفظ مولددر و سائر
مولره دخی اطلاق اولنور سراج بشقه در که حیویدن استخراج
اولنان دهندن فتیل ایلله انقادی اولنان چراغدر (ضیاء و ضوه اجسام
نیره دن منشئ اولان اجزاء نوریه در انکچون لغتده ضیا و نور بر در
و بعضیه لر دیدیلر که ضیا بحکم الوضع والاستعمال نور دن اقوادر
انکچون ضیا شمس و نور قره نسبت اولنور و عند الحکما ضیا بالذات
اولانه دیرلر شمسده کی کی نور بالعرض اولانه دیرلر قرده کی کی انکچون
دیرلر نور القمر مستفاد من الشمس و سعد الدین حاشیه کشافده
دیمشدر که بوفرق لغتده یوقدر بلکه نور الشمس و نور القمر دیمک
شایعدر (معنای بیت) بودر که اگر عملکی ریادن پاك طورتسك سنك
شمع ایمانکه نور و ضیا اولور یعنی شمع کی اولان ایمانك نور اولور
و خلوصك سببیه روشنائی بولور و الاقارب قالور زیر ایمانه نور
و فروین اعمالدر چونکه اعمال صالحه و خالصه اولید لاجرم مصرصر
ریا اتی سوبنددر و یا خود ضعفنه سبب اولور حتی بعض اعمال بله

بری برنه قوت و پر و پرشمع که دامنه ابرسه برینسه بری دخی منصب
 اولوب خانه و خود بی نور قالمز فاما ایمانك انطفا وزوالی کفره مؤدی
 * اولور * چون شکم را پاك داری از حرام * مرد ایمان دار باشی والسلام *
 بونك تقدیری چون داری شکم را پاك از حرام باشی مرد ایمان دار
 والسلام دیمکدر که (چون حرف شرطدر اگر معناسنه و شکم
 داری به مفعول اول و پاك مفعول ثانی و جار و مجرور پا که متعلق
 اولوب فعل بعد الجمله فعل شرط اولور (و باشی مضارع مخاطبدر
 داری کبی مرد انك مفعولیدر و بعد الجمله جزاء شرط اولور (و ایمان
 دار مرده صفتدر) والسلام آخر کلامده استعمال اولسان نحتدر که
 ختامه نشاندر تقدیری والسلام علیک در که جمله مستأنفهدر (شکم
 شین معجه نك کسر یله فارندر بطن معناسنه فارن اغریسنه شکم درد
 دیر) حرام و محرم لغته ممنوع و محجور معناسنه در و شرعه حزمی
 دلیل قطعی ایله ثابت اولان نسنه در که انکاری و با استحلالی و یا حلی
 نمی اتمک کفردر اگر جمیع ادیانده حرام ایسه قتل نفس وزنی و لواطه
 و امشالی کبی خبر بویه دکلدر یعنی کر چه حرمتی مخصوص و متفق
 علیه در فاما جمیع ادیانده حرام دکلدر و بو مقوله نك مباحثی کبی علم
 کلامده و کبی فقهده در و مسجد حرام کعبه در و جمله حرمه دخی
 اطلاق اولنور زیر اجماعدر (مرد ار آدمدر مقابلی زندر و لیکن حکمده
 زن دخی داخلدر زیر احکامده زن مرده تابعدر (ایمان دار دیندار کبی
 وصف ترکیبدر اصلنده دارنده دین و ایماندر دین و ایمان طوئیی
 و حفظ ایدوب حقوقن مراعات ایدیچی پس بو ترکیب کمال دین و کمال
 ایمانی اولان اوزرنه اطلاق اولنور مطلقا دکل (معنای بیت)
 بودر که اگر فارنکی حرام اولان ما کولات و مشروباتن پاك و طاهر
 طور سک ایمانی قوی ار اولور سن کر کسه عورت اول زیر اغداء
 حلالدن ایمانه قوت و حرامدن ضعف کلور حاصلی حرامدن عفت
 و برهیز و بطنی اندن کف اتمک شعب ایمانك اقواسندن اولغسله
 بو معنی حاصل اولان ایمانه ایمان دیمک سزادر که دالو و بد اقلو
 مبوه دار اغاج کبی اولوز * هر که دارد این صفت باشد شریف *
 و ندارد دار ایمان ضعیف * بونده هر که هر کستی دیمکدر که مبتدادر

این صفت دارد که معنوایدر که بعد الجمله مبتدایه صفتد را باشد که
 فاعلی فاعله مبتدایه راجع و شریف منقول و بعد الجمله خبر اولور
 (و را کر دیمکدر که حرف شرطدر) ندارد فعل شرط و ایمان دارد که
 معنوی اولوب بعد الجمله جزاء شرط اولور صفت موصوفه قائم
 معنادر که محمود و مذمومه شاملدر بوراده این صفت بیت سابقه بطنی
 حرامدن پاک طریقه اشارتدر (شریف صفت مشبهه در شرفدنکه
 علومعنا سینه در واکر آباء واجداد له اوله و یا حسب و مکارم ابله
 اولور سه مجد دیمک اولور (ضمیم قوینک ضدیدر که بدنده و حالده
 اولور (معنای بیت) بودر که هر کسه که بوصفنی طوته و انده بولنه
 یعنی بطنی حرامدن حفظ ایده دینده و یا اهل دین ارا سنده شریف
 و عالی اولور و بوصف شریفله مجد و سنا بولور واکر بوصفنی
 طو نمز سه یعنی ذاتنده بوصفله دکل ایسه بلکه حرام خور ایسه
 اول کسه ایمان ضعیف طو تر قوی دکل ایمان ضعیف ایسه زائل
 و نوری بانکلیه منطقی اولقی احتمالی غایبدر و بونده و سائر مواضعده
 هر کسی ده مرد وزن داخلدر و مردنخ حصص اولتان محله دخی بویه در
 تنکم بالاده اشارت اولندی وزن که اهل هنر و کمال اوله حکما اول
 زن مرددر * هر که باطن از حرامش پاک نیست * روح او راره سوی
 افلاک نیست * بونک تقدیری هر کسی که باطنش پاک نیست از حرام
 راه نیست روح او را سوی افلاک دیمکدر که هر کسی مبتدا و باطنش
 مبتداء ثانی و پاک نیست خبر ثانی و بعد الجمله مبتداء اوله صفتدر و راه
 نیست معنای نفیده اولمغه روح و سویک هربری اکا متعلق اولوب
 جمله سی مبتداء اوله خبر اولور و اسان عربیله دیمک اولور که (کل من
 باطنه لبس بطاهر عن الحرام لبس لروح طریقی الی جانب الافلاک
 و بوندن فهم اولنور که راه نیستک فاعلی و اوراده را لام جاره
 معنا سینه در که تخصیص افاده ایدر (و سوی ده حرف جر محذوفدر که
 بسوی دیمکدر و متعلقی راه در زیر متعلق مشتقه مولد در مع هذا
 بواعتبار عربیده در فارسیده تأویل لازم کلدیکی معلوم دکلدر بلکه
 جامده دخی تعلق صحیحدر زیر مقصود اولان جانب معنایی مرا عاندر
 (باطن ظاهر که مقابلیدر یعنی ظاهر او در که حاسه ابله ادراک اولنه



و باطن او در که حاسه دن خفی اوله بوراده باطندن مراد بطندر که
 خلاف ظاهر در زیر باطن بطنی هشتکدر پس باطن باطندن اعمدر
 (حرامش حرام شرح اولمشدر شین ضمیری معناده باطنه متصلدر که
 باطنش دیمکدر زیر نظم فارسیده شین زیه اولورسه متصل اولور
 کر که حرقه اولسون مثلاً اگرش دیرلر و لکن معناده مناسب اولان
 محله متصلدر اکثر دخی بویه در تاء خطابه زیر حرقه ضمیر متصل
 اولماز (ره راهنم مخففدر بول معناسنه و بورادندر که بوله و امثالنه
 کوندرب استخدام ابتدکاری بنده یه رهی دیرلر (سوی ضم سبئه یا نله
 و یاسر سو طرفی وجهت معناسنه که ترک بکا ایله تعبیر ایدر بوراده
 وزن ایچون و او قصر اولنور و سوبک افلا که اضافتی بیه توسل ایله
 دکلدر زیر بوراده یا اصلیه در همزه توسل کبی دکلدر جانانه ما کبی
 (افلاک جمع فلكدر که بحری الکوا کیدر تنکیم بالاده شرح اولندی
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که انک باطنی و فارنی حرامدن اولان
 مأ کول و مشر بدن پاک و طاهر دکلدر انک روحی ایچون افلاک جاننه
 یعنی عالم علوی یه بول بو قدر زیر روحک عالم بالایه عروجی کمال
 لطافت و مزید خفته در و حرام اولان مأ کول و مشروب بدنی تکلیف
 و تنقیل ایدر کثیف و ثقیل بدنه تعلق ایدن روح دخی انک کبی اولوب
 حرکتدن قالور حتی حلال و مباحی اکثر ایدن بله مناجاتدن قالور
 الحاصل حرامک قلیل و کثیری مضر در حلال و مباح الاصلک ایسه
 کثیری مضر در و مباح الاصل اولدیغی مشوش اولان دخی حرامه
 ملحوظ و خواص ناس عنده مشتهه نسنه بو قدر بلکه هر ماده نک
 حقیقتی شرعیه و نور کشفله فرق ایدرلر و خبیث و طیبی بری برندن
 تمیز ایدرلر و غوره ایدرلر * چون نباشد پاک اعمال از ریا * هست
 بی حاصل چون نقش بوریا * بونک تقدیری چون نباشد اعمال پاک از ریا
 بی حاصل هست چون نقش بوریا دیمکدر که چون حرف شرط و اعمال
 نباشد قاعلی و پاک مفعولی و بعد الجمه فعل شرط اولور بی حاصل
 هست اینها بی حاصلست تقدیرنده مبتدا و خبر و بعد الجمه جزاء
 شرطدر پس بوراده هست است معناسنه رابطه در که معناده حاصله
 متصلدر حاصل محصول معناسنه بی حاصل بی فائده در بی لب قشر

و بی دانه صمان و امثالی کبی (چو واور سمبله چوندن تخفیف اولمشدر که
 ادات تشبیه در) نقش اصلنده مصدر در بنفشه بی ایکی و یا زیاده
 لوله تلون اینکدر بوراده منقوش معناسنه در (بور یا مدله هر پیدر
 کما فی القاموس و ائمه لغتدن اصمعی دیمشدر که بور یا فارسیدر عربی
 بور پیدر و لغات معتبره دن مفهوم اولان بودر که بور یا قشدن طوققان
 و حصیر سازدن اولاندر حتی برکسه بور یا اوزرنه جلوس ایتمه دیو
 قسم ابلسه و بور یا اوزرنه حصیر قویوب انک اوزرنه جلوس ایتمه
 حاش اولماز (معنای بیت) بودر که اگر غلار ریادن پاك یعنی خلوصه
 مقارن اولمازسه اوغلار نقش بور یا کبی بی حاصلدر بونده ریائله اولان
 عملك صورت حسنه سنی حصیر بی قیتك نقشه تشبیه واردر که
 برنسنه نك ماده سی فامش و یاساز اولدقدن صکره انک نقشه اعتبار
 اولمديخی کبی ریایی مشتمل و غرض و سمعه به مبنی اولان عمل دخی بویه در
 و من الله الحفظ بورادندر که الله تعالی صورته و اعمال ظاهره به نظر ایلز
 بلکه قلوب و نبات صادق به نظر ایدر پس اگر خلوص واریسه قبوله
 قرین اولور و الا رد اولنور و بومقوله عمل شول خانه به بکرز که پرده
 دری زربفت و ایچرونه بساطی حصیر اوله * هر که را اندر عمل
 اخلاص نیست * درجهان از بندکان خاص نیست * بونک تقدیری
 هر کسی را که اخلاص نیست اندر عمل نیست از بندکان خاص
 درجهان دیمکدر که هر کسی مبتدا و را لام جاره معناسنه در و اخلاص
 نیست مبتدا و خبر اولوب بعد الجملة هر کسی به صفت اولور اندر عمل
 اخلاصه ظرفدر نیست اونست تقدیرنده در که مبتدا و خبر اولوب
 بعد الجملة هر کسی به خبردر و جار و مجرور و ظرف نغیه متعلقدر
 خاص بند کانه صفتدر اخلاص برنسنه بی شوبدن خاص قلمقدر
 تصفیه کبی که صافی قلمقدر و کاه اولور که اصلندن شوی اولمیانه دخی
 خالص دیرر بوصورنده خالص قلمقه حاجت قالمز بوراده مراد عملی
 شوب ریا و سمعه و اغراض نفسانیه دن خالص قلمقدر اولندن آخرنه دل
 و اگر نمازه خالصا لله تعالی افتتاح ایدوب صکره قلبه ریا دخول ایتمه
 افتتاح ابتدایی اوزره در که ریاسی اصل صلوته مضرد کلدن و ریا
 اودر که ناسدن خالی اولسنه قلبه و ناسله اولسه قلبه و اگر ناسله اولدقدن

ایو قیلوب یالکز قالدقده اوهر تبه ده کوزل قلمز سه اصل صلوتک توابه
 نائل اولور انجی ابولکنه دکل و دیمش لر در که صومده ریا اولماز
 (بندکان بنده نک جعیدر قول معناسنه مطلقا مذکر اولسون مؤنث
 اولسون و سی اولمش اولسون و خانه زاد یعنی مولاسی اونده طومش
 اولسون (کانده کاف عجمی بنده آخرنده اولان هاء غیر ملفوظه دن
 بدل) والف و نون ادات جعدر و بعضیلر کانک مجموعی ادات جعدر
 دیدیلر تنکم بالاده شرحی کذر ایتدی (خاص عامک خلافیدر یعنی
 بعضی الشیء جمله ائده مشارک اولیان نسنه ایله تفرددر بوراده بندکان
 خاصدن مراد کالات انسانیه ایله عوام ناسدن ممتاز اولان خواصدر
 و یو مقوله له بنده دیمک ماسوی الله دن حر و حقه عید محض
 اولدقلر یچوند که عبادتی اجلالا لله و مراعاة الحقوق الزبویه اشلر
 بوخسه کندی جائیلر عائد اولور ملا حظه ایله دکل حتی اخلاصی
 شوقدردر که اخلاصی به رؤیتدن خالصدر (معنای بیت) بودر که
 هر کیمک که عملنده اخلاص یوقدر الله تعالی نک خاص و مقرب بنده رندن
 دکلدر بلکه عام و بعد قوللر نندرز بر اخلاصی اولمادیغی صورته
 عبادتی مردود و کندی رضادن ساقطدر قال الله تعالی (فمن کان
 یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا) و جناب
 رسالت صلی الله علیه و سلم بیورمشلردر که (اگر قرآند بوآیتدن قبری
 اولسه بوآیت کفایت ایدردی الحاصل ریا اهلی باب حقندن خارجدر
 و خلوص اهلی کر چه داخلدر فاما خلوصک مرآبی واردر که اهل
 خلوصک درجه ده تفاوتی اکا کوره در و کانی کندی نفسندن بالکلیه
 منسأخ اولغله در که بو مقوله نک عملی اکسیر اعظم طرح اولمش ماده
 کییدر تنکم بعض آثار مزده تفصیل اولمشدر* هر که کارش از برای
 حق بود* کار او پیوسته بارونق بود* بونک تقدیری هر کسی که بود
 کارش از برای حق بود کار او پیوسته بارونق دیمکدر که هر کسی مبتدا
 و کارش بودک فاعلی و جار و محرور اکا متعلقدر که بعد الجملة مبتدایه
 صفت اولور و اینکجه بودک فاعلی و پیوسته اکا ظرفدر دانما معناسنه
 و بارونق اکا متعلقدر که معناسنه در برای تعلیل ایچوند که
 نازکله سببه مرکبدر (از برای از بهر دیرلر تنکم مرور ایتدی (پیوسته

*

اولاشمش واولاشق دیمکدر که اسم مفعولدر موصول کی پیوستن
اولاشتی واولاشدرمق مضارعنند سین حذف اولنوب پریشه نون
ودال کتوردر لر پیوند وپیونده دبرلر (رونق یراشق واطسافت
(معنای بیت) بودر که هرکسه که انک کاری حقندن اوتوری اوله یعنی
اشلدیکی ایشده غرضی حق ورضاء مولی اوله انک کاری دائما و متصل
رونق ایله اولور یعنی هر نه ایش طو ترسه لطافتدن خالی اولمز زیر باطنی
صافدر و شول عمل که غرض حق ایچون اولمه بی نور و فرقالور ز بر (کل
اناء بترشح بمافیه) موجبجه متکدر نسته نک اثری دخی اکاکوره اولور
فافهم جدا * * در بیان آنکه پادشاهانرا زیان دارد * *
* چار خصلت ای برادر در جهان * پادشاهانرا همی دارد زیان *
بونک تقدیری ای برادر چار خصلت در جهان همی دارد پادشاهانرا
زیان دیمکدر ندایی تقدیم اینسه اولی اولوردی ز پراهم وزنه خلل کلز
وهم نوع کلام برن بولوردی چار خصلت میندا ودر جهان اکا
ظرفدر پادشاهان داردک مفعول اولی وزینک ثانسی وبعده الجمله
خبر اولور خصلت بالاده ذکر اولند یعنی اوزره فضیلتده ورنبلتده
مستعملدر بوراده مراد نایندر (پادشاهان پادشاهک جمیدر تفسیری
کندر ایشدر) همی معلوم اولاکه (می لفظی ماضی و مضارع و امره
داخل اولور ولکن ماضیده بعده وهاء مفتوحه تأکید معنای بعده محمول
اولور و مضارعده حاله دلالت ایدوبها معنای حالی تأکید محمول
اولور و امرده می معنای طلبی تأکید محمولدر پس بوراده هابه حاجت
قالمز باقی مفردات بالاده نحریر اولمشدر (معنای بیت) بودر که ای برادر
درت خصلت دنیاده پادشاهانرا البت زیان و خسارت طو تر و اول
خصلتدرک فائده سن کوزمزلر پس اول خصلتدن حسدر لازمدر که
آنره مضردر اگر چه عامه ناسبه ضرر ویرمز و شانندن تنزیل ایتمز
* پادشه چون درملا خندان بود * بی کاتدر هییش نقصان بود *
بونک تقدیری چون بود پادشه درملا خندان بود نقصان بی کاندر
هییش دیمکدر که چون حرف شرطدر پادشه بودک فاعلی در و خندان
مفعولی ودرملا ظرفدر ولکن ظرفده توسع اولفله مفعول صریح اوزرنه
تقدیم اولنور نقصان ایکمی بودک فاعلیدر بموصل النقصان معناسنه

*

*

بی کان بلاشك معناسنه فعله متعلقدر درهینش نقصانه ظرفدر
 پادشه پادشاهدن مخفدر مه ماهدن وسپه سپاهدن وکبه کیهادن
 تخفیف اولندیغی کی ملا اصلنده ملا در جبل وزنی اوزنه که مهموز
 اللام در بوراده وزن ایچون همزه الفه قلب اولمشدر ملا شول
 جاعندر که برآی اوزنه مجتمع اولوب عیون ونفوسی حسن و بها
 وجلالت ایله پرایدر لاخللا ولاملا عندالحکما فوق العرش در که
 اوراسی نه خلو ایله ونه بر مخلوق ایله پر اولغله موصوف دکلدر وعند
 الصوفیه عالم ملا در که ارواحله طولودر بوراده در فلا ناس ارا سنده
 وخلق ایچنده دمک ننکم شو ایشی علی ملاه الناس اشدی دیرلر که
 خلقک کوزنه قرشو دیمکدر (خندان صفت مشبهه در کولکن
 معناسنه مصدری خندیدندر که کلمکدر ضحک کی و بر سبیل
 استعاره انساندن غیریده دخی استعمال اولنور مثلا کل خندان
 دیرلر آچلمش کله و انار چاتلامش اولسه خندان ایله وصفه
 ایدرلر وخنده اسم مصدر در که کلمتک اسمیدر (قبله ضمه او بیه تک
 اسمی اولدیغی کی) (کان کاف مجمینک ضمه ظن که ترکیده
 صانو و سرنمک دیرلر) هیت اصلنده مخافتدر که قول فسق در
 بوراده مشاهده جلالتدن قلبده حاصل اولان اثر در پس هیت حالت
 قلب اولغله نعت کونی در که تعظیم ایدن کسه تک حالت راجعدر
 عظمت ایسه نعت الهیدر زرا مقتضاسی حبادر که حق تعالی انکله
 منعوتدر و بوندن هیت وعظمت ارا سنده فرق ظاهر اولدی (نقصان
 کالک ضدیدر که نصیبده خسراندر که فارسیده ایدن کم شدن ایله
 تعبیر ایدرلر برنسته آخره کوره از واکسک اولمق معناسنه) معنای بیت
 بودر که اگر پادشاه خلق ارا سنده وناسک بوزنه و کوزنه قرشو کولکن
 اولورسه شبهه سز انک هیتنه نقصان عارض وحاصل اولور یعنی
 خلق انک جلالتدن قلبرنده اثر بولوب تعظیم ایدرلر کن ضحکی سبیل
 قلبرندن ساقط او اوب عامی کی مبتذل اولور پس کال هیت خنده
 ایتموب لب بسته اولمقدور و بومعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذاتی
 وخلق ایدی انکچون اکثر حالده تبسم ایدرلر دی وضحکاری قلت
 اوزنه واقع اولوب قهقهه ایسه اصلا صادر اولماش ایدی وهیت



کامله را چون انلره ملوکدن زیاده تعظیم ایدر لدی تنکم وصفلرنده
کلور کان فحما مقعما یعنی کندی ذاتلرنده عظیم و صدور ناسده دخی
معظم ایدی * باز صحبت داشتن باهر فقیر * پادشاهانرا همی دارد حقیر *
بعض نسخده پادشه را عیب باشد کوش کبر و بعضنده همی دارد یرینه
همی سازد دو شمشدر باز کرو معناسنه در و بردخی دیمک اولور عریده
و ایضا دیرل ظاهر اولان بار اسم اولقدز ز پرا کرو دن غیری دخی
معانیسی واردر (صحبت داشتن مبدادر یعنی داشتن مبتدا و صحبت انک
مفعولیدر) بامع معناسنه صحبت متعلقدر پادشاهانرا همی دارلک مفعول
اول و حقیر ثانیسی و بعد الجملة خبر اولور (صحبت معاشرندر که ملازمته
حاصل اولور صاحب ملازمدر تفصیلی بالاده در هر کل افرادی
معناسنه در) فقیر صیغه بالغه در نصیر کبی معتقر معناسنه که ذوالاحتیاج
الکثیر دیمکدر اثم کبی که کثیر الاتم دیمکدر فقر غنائک مقابلیدر که
احتیاجدر حقیر عظیمک مقابلیدر صغیر کیرک مقابلی اولدینی کبی
حقارت ذلتدر حقیر استخفافدر که ذلتدن ناشیدر (معنای بیت) بودر که
کرو یعنی اولدنت خصلتدن بری دخی بودر که هر فقیر و ادنی ایله صحبت
طوئقی پادشاهلری خوار و حقیر طوتر یعنی سریر عزتدن دوشور
و ذلیل ایدر ز پرا هر کسک مقداری رتبه همی قرینندن بللور چونکه قرینی
ادنی اوله کندی دخی ادنی اولور که ادنایه مقارنت ایتمک دناءت طبع
و سفولت همتدندر و مثلددر که دیرل اوزم اوزمه کوره قرارر چونکه
سلطان جاهله غیر بدن اعلی اوله کرکدر که مصاحبی و اخلاقی و هر حالی
دخی اکا کوره اوله تا که علو صورت علو معنایه عنوان و عظو همت
شرف طبعه نشان اوله مکر که صحبت ایندیکی فقراء باب الله دن
اولا که او مقوله عباد صالحین ایله صحبت عین عزتدر بعد ذانسخه نایه ده
واقع اولان سارد و عیب و سائر مفردات بالاده شرح اولمشدر فلا نعبده
* بازنان بسیار اگر خلوت کند * خویشتر اشاه بی حرمت کند * بعض
نسخده شاه بی قیمت دوشمشدر بونک تقدیری اگر خلوت بسیار کند
بازنان کند خویشتر اشاه بی حرمت دیمکدر که اگر حرف شرط
و خلوت کندک مفعول مقدمی و بسیار خلوتک صفتی و بازنان خلوته
متعلقدر و قبل بعد الجملة فعل شرط اولور و خویشتر اینکبی کندک



مفعول اولی و شاه بی حرمت ثانسی و بعد الجملة جزاء شرط اولور
 زنان رنگ جمیدر که مرد مقابلیدر (بسیار چوق معناسنه در ظاهر اولان
 بودر که اصلنده آرنده بسی در چوق کتور یچی معناسنه صکره وصف
 ترکیبی قلمشدر تنکم نظارتی مرور ابتدی بلنک حرکتی تغییر اولندی
 بعد التزکیبدر تنکم عربیده تغییر نسب دیر لخلوت جلوتک مقابلیدر
 یعنی تنها و خالی اولمقدردر که یاننده کمسه اولیه حرمت مهانتددر کا
 فی القاموس و احکامدر سنن و فرائض و امثالی کبی که تنکی حلال دکلدر
 یعنی پرده سن بر تنق و عرضنی بوز مقبوا اولماز و نسخنه خرابه کوره قیمت
 بر نسنه نك مقدار نه موافق و معادل اولانه دیر لپس بی قیمت یققدار
 و بی وزندر (معنای یت) بودر که شاه اگر زنان و نسوان ایله چوق
 خلوت ایلیه و انلرله ملعبه و اجراء شهوت ایچون چوق کره تنها قاله
 کندینی شاه بی مهابت و بی عرض ایلر و بی مقدار ایلر زرا انلرک یاننده
 وقعی قالمیدر یغندن غیری اشیدنلردخی حالتی تعبیح ایدوب یوزه کلجک
 صورتی قالماز پس سلطان عالی هر کس ایله علونه کوره معامله ایلیوب
 حرمت مقامی محافظه ایتمک کر کدر و خلوتی کثرت ایله تعینددن فهم
 اولنور که خلوت قلیله مضر و عرضنی یخل دکلدر زیرا ان لنفسک علیک
 حقا و لرجک علیک حقا موجبجه حق شرعی رعایت ایتمش اولور
 و بر دخی بودر که ازدواج شرعی باعث تناسل و سبب ظهور ذر بتدر که
 تناسلوا تکثروا و موجبجه سواد اهل دینی تکثیر و اهل ذکر و توحیدی
 توفیر ایتمش اولور و سلسله سندن الی یوم القیام دعا جیلری قالدور و مواته
 عملی منقطع اولماز تنکم بعض احادیثده وارد اولمیشدر * هر کرا فر
 جهانداری بود * میل اوسوی کم آزاری بود * بونک تقدیری هر کسی که
 اورا بود فر جهانداری بود میل اوسوی کم آزاری دیمکدر که هر کسی مبتدا
 و اورا بودک مفعول اول و قرآنسی و بعد الجملة مبتدایه صفت اولور
 میل او ایکنجی بودک فاعلی و سوی مفعولی و بعد الجملة خبر مبتدادر
 (فر تشدید له قوته و رونق و دولت و سیاست (جهانداری ده
 یا مصدریه دو جهاندار و صفت ترکیبی در جهان صفتیچی و اهل
 جهانی حمایت و رعایت ایدچی معناسنه اصلی دارنده جهاندار
 مصدری داشتن در که طومنی و صفتی در میل لسان فرسده جسیدن

ایله قعیر اولئان معنادر خیمک فحیه نتکم اوقدر جسیبان دکل دیرل
 یعنی ملایم و خاطر میل ایده جک مرتبه دکل معناسنه ! کم آزاری ده
 بامصدریه در کسم آزار بولسانده صفت مشبهه در که آزار کم
 لغظنک فی الحقیقه فاعلیدر (کم کاف عربی تک فحیه اکسک که
 ابتدادن کسک خلق اولنه اگر اکسک ایله ناقص اولورسه اکا کاست
 دیرلر کم عزیز معناسنه ده کلور که از بولنور دیمکدر بوراده قلت معناسی
 افسدر و قلت دخی عدمدن کایه در (آزردن رنجیده ایمکدر آزاردن کپی
 مستقبلا تنده زائله را اراسنده بر الف زیاده ایدوب آزارد و آزارنده
 دیرلر آزاردن اشتقاقه کوره زیاده به حاجت قالماز (معنای بیت) بودر که
 هر کیم که سلطنت قوتی اوله و یا خود هر کیمه که رونق و سلطنت
 مطلوب اوله انک میلی کم آزارلق جانبیه اولور یعنی رعیتی از رنجیده ایدر
 یعنی هیچ رنجیده ایتمز زیر سلطنته قوت بونکله حاصل اولور و الاضعف
 قبول ایدوب اساسندن منهدم اولور نتکم نیجه لرندن منقولدر و بو
 اعصارده اولنلردن دخی نه عبرتله مشاهده اولندی پس جور و ظلم
 باعث هلاک و علت بلاه و سبب عبرت عالمدر و بعضی سلاطین دن
 منقولدر که دیمشدر لاسلطان الابرجال و لارجال الایمال و لامال الای
 یعماره و لاغماره الابدل و حسن سیاسته فافهم جدا * عدل باید پادشاه
 تراودان * ناز عدلش عالی کردند شاذ * بونک تقدیری باید پادشاهانرا
 عدل و داد تا کردند عالمی زعدلش شاذ دیمکدر که عدل بایدک فاعلی
 و پادشاهان مفعولیدر عالمی کردندک مفعول اولی و شاذ ثانیه سی و جمله سی
 تعلیلیه در عدل میل معناسنه در که حقه اولورسه عدل و باطله اولورسه
 جور دیرلر و تعدیل و تقویم عالم حقه میل و افراط و تفریط میاننده نوسه
 و اقتضاده اولمغله عدل دینلدی و گاه اولور که عدل فضل مقابله سنده
 دخی اطلاق اولنور نتکم حدیثده کلور الظالم عدل الله فی ارضه ینتقم به
 ثم ینتقم منه یعنی ظالمک خلقله معامله سی قهر معامله سیدر که بومعنی
 کند نه نسبتله ظلم و مقهور اولنلره کرره جزاء عملدر که عدل الهی به
 دائر در باید بیا عجز بیله مضار عذر کرک اولورده مناسنه صدری بایستن در
 کرک اولمق معناسنه مضار عنده سنی حذف ایدوب باید دیرلر (ودان
 عدل اوزرنه مغلوفدر و لکن او مضموم اوقنور پاوسر کپی زرا



اگر چه معطوف علیه آخرت حرکتی نمحلی وارد در جان و دل کبی
ولکن آراد فصل واقع اولفله و او وزن ایچون تلفظ اولتور و مضمو
قنورز را اصلنده معطوف علیه آخرنده اولان ضمته ک صورتیدر
داد و شاذ ذال معجه ایله درز را مده دن صکره کیشدر اگر چه عامه
لسانده مهمله ایله شایعدر داذ عدل در پس عدل اوزرنه عطنی عطف
تفسیری قیانددر تا بوراده تعلیل نیچونددر عدلش اصلی عدل اش در
اتصال ایچون همزه حذف اولمشدر (گفتش و امثالی کبی و بوشنه
ضمیر غائب مفرد دیر که جمعی شان کلور بوراده عدلشان کرک ایدی
ذیرا جمعه راجعدر که پادشاهان در ولکن وزن ایچون و یا هر بری
اعتبار یله افراد ایلدی و بومقوله اعتبار عریده دخی جاریندر عالمی ده
بازانده در کردند عالم را دیمکدر کردند فعل ماضی جمعدر ایلدیلر
معناسته اصلی کرده اندر که اند ادات جمعدر همزه سی حذف و بری
برینه وصل اولمشدر بوراده ماضی صیغه سی بطریق التفعول در کویا
عدل ایلدیلر و اتان اخبار ایدر رجه الله کبی (معنای بیت) بودر که
پادشاهلره عدل و داد و انصاف کر کدر تا که عدل لرندن اهل عالمی
شاد و خندان ایلدیلر پس اهلی طی ابتدیکی مبالغه طریقیله در و اهل
عالمده مورچه لره و انجبه داخلدر زیرا داد کر لک یعنی عاد لک
عدلندن انلر دخی متفع و ظلمندن متضرر اولور زیرا عدل باعث خصم
رخادر که عالم نباتک به یوزی اندن کلر و شن و شاذ اولور فکیف ذی
روح ابدی خلق عالمی شاذ و خندان ایتمدن اوتوری عدل و داد لازمدر
دیو توصیه ایلر و بونده مصالح ناسده سعیک فضیلتی اولدیغنه رمز
واردر زیرا کندی نفسی اوزرنه سائری زجیم ایتمکده نفسدن خلاص
واردر و حضرت علیه السلام آب حیا نه وصولی عسکر اسکندره
صوطلبیچون اولدی فاعلم ذلک * کر کند آهنگ ظلمی پادشاه
سودنکدر مر ورا خیل و سپاه * بعض نسخده کر کند آهنگ ظلم آن
پادشاه سودکی دارد با و خیل و سپاه دوشمشدر تقدیر بیت بودر که (کر کند
پادشاه آهنگ ظلمی نکند خیل و سپاه مر ورا سود) کرا کر معناسته حرف
شرط (پادشاه کندک فاعلی و آهنگ مفعولی و بعد الجملة فعل شرطدر
خیل و سپاه نکندک فاعلی مر ورا مفعول اولی و سود تانیسی و بعد الجملة

جزاء شرطدر آهنگ مدله قصد وعزم ایتک معناسنه اسم مصدر در
 وخیر آهنگ وشر آهنگ دیرل صفت مشبهه در آهنگیدن مصدر در
 قصد ایتک معناسنه وکله اولور که آهنگ خله معناسنه ده کلور زیر
 حله عزمک لازمیدر ظلمی ده یا زائده ویا تقلیل ایچوندر ظلم برنسنه بی
 موضعنک غیریه وضع ایتکدر پس حقندن باطله تعدی ایتک ظلمدر که
 غیرک ملکنده نصرف وحدی بجاور ایتک دخی انده داخلدر الحاصل
 حقندن عدول ایتک کندی نفسنه ویاغیره ظلمدر سود فائده که زیانک
 مقابلیدر ترک اصی دیر سود مند اصلودر (نکند کلف عریینک ضمیمه
 فعل مضارع منفی بر بوراده سلاست وزن ایچون ضمه اختلاس اولور
 یعنی بعض حرکتیه اوقفور مرورا اصلنده مرورا در که مرتحسین
 لفظ ایچوندر مرزا کی ولام جاره معناسنه دخی کلور اوضمیر منفصلدر
 عرییده هو کی اصلی اوی در النی حذف اولوب فتح واوله وی دخی
 دیرل ویا لکز وای دخی استعمال ایدوب ورا دیرل که را ادات مقومدر
 بو مقامده اولدینخی کی وهریزه سنی حذف ایدوب ضم را وسکون واوله
 مرور دخی دیرل هیولنی وزنی اوزرنه (خیل عرییندر که افراسدر و فرسانه
 یعنی را کب اولنله دخی اطلاق اولنورنکم حدیثدم کلور یا خیل الله اکی
 بوراده اربکوادینلدیکی خیلی جماعتله تأویل حسبیلله در وخیل خیلاءدن
 اخذ اولنمندر تکبر معناسنه زیرا هر را کب فرس اولان کسه نفسنده
 بر نخوت و کبر بولور سپاه لشکر در که عرب عسکر و ترک چری دیر
 (سپاهی لشکره منسوب یعنی پادشاه عسکرندن معدود دیر عسکر
 سلطانک اصنافی وارد در که معلومدر (معنای یت) بودر که اگر پادشاه
 قصد ظلم ایلله یا بر ادنی مرتبه ده جوریه عریینسه فکیف که کثیرا کا
 عسکر و سپاهی فائده ایلز زیر امر سلطنت ظلم اوزرنه مبنی اول ایچق
 سپاه کرک آز و کرک چوق اوله چه سود که اساسی خراب اولان ارکان
 و بنا کیدر و ظلم ظلمدر عسکر اعدا کی پس ظلمات ظلمتله متدفع اولاز
 بلکه نورله زائل اولور چونکه نور ایمان و تقوی و عدل بولنیه وجود
 عسکر عدم و کثرتی قلت برینسه اولور وچونکه نور مد کور پرتوانداز
 اوله (کم من فقه قليلة غلبت فقه کثیره بان الله) و جججه وقلیل
 اذاعدوا کثیر اذاشدوا مقتضه استبحه ادنی بهائیه دخی انیش بتره امده



روحانی و سماوی ایلہ انجام کار ظفر و نصرت اولور اشته بیت مژ کورک
مضمونندن آگاه اولان پادشاه اکا کوره عمل ایدر و سیر خلفاء راشدین
اوزنه بکدر فاعلم ذلک * چونکه عادل باشد و فرخ لقا * باشد اندر
مملکت شه را بقا * بعضی نسخده شه جو عادل باشد و میون لقا باشد
اندر مملکت اورا بقاد و شمشدر بونک تقدیری چونکه باشد عادل و فرخ
لقا دیکدر که باشدک فاعلی تحتندہ ضمیر در که شاهه راجع در عادل
مفعولیدر و جمله سی حرف شرط و فاعل شرطدر شه ایکنجی باشدک
مفعول اولی و بقا ثانینی و بعد الجملة جزاء شرط اولور پس (چون
بوراده شرط ایچوندر و که لفظی حرف شرط و فعل شرطی بری برینه
و بطن ایچون کلشدر (فرخ فاء مفتوحه و راء مضمومه تک تشدیددی
و شاء معجمه ایلہ قولو و بختلو و مبارک معنانه میون کی ذرا بمن و برکت
و سعادندر و اصحاب یمن که اصحاب سعادندر یمنندر (لقا فارشعق
و کورمکدر بوراده فرخ لقا حسن المنظر دید کار بدر که ایکسی دخی
صفت مشبهه در (مملکت سلطانک تملک ایتدی یکی بقعه لر در کرک
کنندی قبح ایلسون و کرک آباء واجدادندن بطریق الارث انتقال
ایلسون پس سلطانک و فقندن و آخره تملک ایتدی یکی برلردن ماعدا
اراضی کنندی ملکیدر (بقا استمرار الوجود در یعنی برنسنه حالت
اولاسی اوزنه ثابت و قائم اولمقدر (معنای بیت) بودر که اگر سلطان
عادل و حسن اللفا و نورانی الوجه اولا که اکا ملاقی و لا کسبه
لغاسندن نساط و انبساط بوله مملکتنده اکا دوا و بقا و ثبات اولور
یعنی هیچ کسه انک ملکنی یدندن تعاب ایدوب الماز بلکه حسن حال
و جالی سببیه سر بر دولت و سلطنتده استقرار بواور و بعد لمرت
دخی خیرله یاد اولوب عمر ثانی ایلہ مغیر اولور بونده حسن لغابی دخی
درج ایتدی ذرا حدیثده کلشدر که (خواجه کبری حسن الوجوده
اولنردن طلب اید بکوز یعنی حسن الوجه اولق آفتندن سلامت
ایلده در که اعتدال مزاجه تابدندر پس صاحبان بحسب الظاهر خیر
مأمولدر و جناب نبوی صلی الله علیه و سلم پیور مشردر که بکا برایش
ایچون آدم کوندر دکه حسن الوجهه و حسن الاسم اولانی بعث
اید بکوز یعنی بوصفک ار باندن یمن و برکت اولق ملاحظه سله



تقولدر صدق الرسول الجلیل * چون کند سلطان کرم بالشکری *
 بهر او بازید صد جان و سری * چون حرفی شرطدر سلطان کند
 فاعلی و کرم مفعولی و بالشکری کرمه متعلقدر وجهی فعلی شرطدر
 بهر بازندی تعابیدر که معلول اوزرنه تقدیمی ضرورت وزن ایچوند
 بازند فعل مضارع جمعدر اوینار لر دیمکدر مصدری بازید ندر که
 اوینامقدیر فاعلی لشکر ضمیر بدر صد جان مفعول و بعد الجمله جزاء
 شرطدر (سلطان اصلنده تسلط و استیلا معنایسته مصدر در صکره
 اسم قلندی (کرم بعد السؤال اولان عطادر بوراده مطلق احسان
 مراددر) بالشکریده بازانده در سریده کی (بهرا دات تعابیدر) صد جان
 و سر کزیدن نگایه در (معنای یت) دیمکدر که اگر سلطان لشکر
 و چری به کرم و لطف و احسان ایله لشکر دخی سلطاندن اوتوری
 و انک بولنه چوق جان و باش اوینار لر واکا فدا ایدر لر واعداسنه
 زبون و مغلوب اولغه قومز لر زرا دیمشدر که الانسان عیب
 الاحسان بونده سلطانک کندی ذاتنده عدانی پساندن صکره
 اوصافدن خصوص اوزرنه کرم و احسانه انتقال ایلدی زیرا که چه
 ایکی دخی پینه و بین الناس معامله در و نکن عدله سیاست دخی
 داخلدر که عدل لطف محض دکلدر کرم ایسه خالصدر

* * در بیان اخلاق حیده کوید * *



* چارچیز آمد بزرگی را دلیل * هر که اودارد بود مرد اصیل * چارچیز
 مبتدا دلیل آمدنک مفعولی و بزرگی را دلیل متعلقدر و بعد الجمله خبر
 مبتدا در را ادا دات مفعول و لام جازه معنایسته تعلیل اولغه قابلددر هر که
 هر کسی که تقدیرنده مبتدا در او مبتداء ثانی و داردنک تختنده اولان
 فاعلی او و مفعولی محذوفدر که هر کسی که اودارد آن چارچیز دیمکدر
 و بعد الجمله هر کسی به صفت اولور مرد بودنک مفعولی اولوب بعد
 الجمله مبتدای اوله خبر اولور (بزرگی ده یا مصدر به در) بزرگ بانک و زانک
 ضمه سببه و رانک سکونیه اولودیمکدر عظیم معنایسته مقابلی کوچکدر
 کیچی معنایسته بزرگ منش متکبردر بزرگ جهر بزرگ مهردن معریدر
 (دلیل مرشد و مایه الاور شاد در مصدری دلالتدر که بول گوسر متکدر
 لحاصل برنسنه نک معرفته وصوله وسیله اولانه دلیل دبرل الفاظک

معنا به دلالتی و رموز و اشارات و عقود و امثالی کبی (اصل حسب و فضیلت و شرف صاحبی انجیون کشتی زاده ره اصل و اصلدن خطا کمزیر لر زیر مکارم اخلاقی میراث کبی اولشدر و مختار صحاحده کلوز که فلان لا اصل له و لا فصل الاصل الحسب و الفصل اللسان انتهى یعنی فلان کسه نك اصل و فصلی یوقدر ديك حسب و لسان یوقدر معناسنه در زیر فصل و فرق غالباً لسانله او اور و حسب مفاخر آباء و ما تر اجداد در که انك سبيله اولاد دخی عامه ناس ارا سنده اهل مناقب و فضائلدن محسوبدر و یا خود حسب کند ينك و آباء واجد ادنك افعال حسنه سبب در زیر ديمشدر در که من فاته حسب نفسه لم ينفع حسب ابيه و ينه ديمشدر در که و ما ينفع الاصل من هاشم اذا كانت النفس من باهله (معنای يت) بودر که درت نسنه اولولغه و عظم قدره دليل و نشان کلدی هر کیم اول درت نسنه بی طوئوب و آنده بولئور سه حسب و شرف و قدر صاحبی ار او اور و فضائل اهلی رجال میاننده کر چک ار ديمکه لياقت و استحقاق بولور بورا دندر که نيجه ز نذر کماله مرد و نيجه مردل نقصانله زن اولديلر * علم را اعزاز کردن بی حساب * خلق را دادن جواب با صواب * بولنک تقدیری کردن علم را اعزاز بی حساب دادن خلق را جواب با صواب ديمکدر که کردن چار چیز دن بداند ما بعدنده اولان اوچ خهلتک انضماهی اعتباريله (زیرا يك چیر چار چیز دن بدل اولماز و مبتداه محذوفه خبر اولتی دخی جائز در نخستین او کردن تقدیريله نتکم عرب الاول کذا دیر کردنک مفعول اولی علم و اعزاز ثانسی بی حساب اعزازه متعلقدر که مقصود اعزازده مبالغه در خلق دادنک مفعول اولی و جواب ثانسی و با صواب جوابك صفتیدر زیر ابا مع معاسنه در که صوابه مقارن اولان جواب ديمکدر زیرا هر جواب صوابه مقارن اولماز پس صفت تخصیصی انجیون اولور (علم نظر عقلی و یا کشف الهییدن حاصل اولان ادراک جازمدر ! کر شبهه بولنسه اکا علم ديمزلر بوراده علمدن مراد علم نافعدر یعنی علم قران و حدیثدر که احکامه و حکمه متعلقدر که اولکی سنه عالم اولانه عالم با حکم الله و ایکنی سنه واقف اولانه عالم بالله دیرلر و بویکی علمدن ما عدا سنه و سائل دیرلر و شول



علم که وسیله معرفت اولیه هر دود و محقر در (اعزاز اذلالک
مقابلیدر یعنی عزیز ایلک ذلیل و خوار طوتما مقدر بوراده ایلک
معناسی کردندن مستفاددر پس اعزاز تجریده محمول اولور حساب
عد ایتمکدر (و یوم قیامتہ روز حساب دندلی زیرا اول کونده
اعمال عباد عد اولنور تا که خیرا و شررا مجازات واقع اوله (خلق
مخلوق معناسنه در که مقام قرینه سبله انسان مراد اولور (جواب
جو بدندر که قطع معناسنه در زیرا جوابله کلام خصم منقطع اولور
صواب خطا تک ضدیدر یعنی حقہ اصابتدر (معنای بیت) بودر که علم
نافعی که قرآن وحدیثدن مستنبطدر بی حساب یعنی زیاده سبله و مبالغه
ایله حسابدن خارج اعزاز ایلکدر یعنی علم شریفه تعظیم ایدوبانی
عزیز طومقی اولولغه نشاندر زیرا علم صفت الهیه در وصف الهیه به
تعظیم ذاته تعظیم در مقتضای تعظیم موجبجه عمل و اهل علمی
دخی اعزاز ودخی خلقک جوابه محتاج اولنلر نه طوغری جنواب
ویرمکدر و خطا و یککش سویلماکدر والا جناب نبویه عرض اولنوب
خطا سبله مفتضح اولور اشته بودردک اوچندن نیچهل قضا و فتوای
ترک ایتمیدلر و نیچه لر دخی عن اصل قبول ایتمیدلر امام اعظم کبی
رحمه الله (و هرندن که انسانه سؤل ایدر علمی مرتبه سی راست
سویلمکدر والا آفات لسانله مبتلی اولمش اولور (مثلا بولدن سؤل
ایدن اعی و بصیره یولی طوغری سویلیه وضال اولاتی ارشاد ایلله
والا صفت شیطانیه ایله متصف اولمش اولور که اضلالدر
* هر که دارد دانش و عقل و تمیز * اهل علم و عقل را دار د عزیز *
اولکی مصرعک اعرابی معلومدر که نیچه کره نظائری شرح اولندی
اهل علم ایکنی داردک مفعول اولی و عزیز ثانیهی در و بویتنک مضمونی
چارچیرک اوچنی سیدر و بیت آتی مضمونی در دنجی سیدر و سائر آیات
تتماندندر شکم اهل تأمله ظا هر در دانش اسم مصدر در بلو معناسنه
دانش کر و دانشمند و دانشور بلولی دیمکدر زیرا بوشین علامت اسم
مصدر در که امر مجرد آخر نه لاحق اولور مثلا دانش و ینش و روش
ورنجش و امثالی کبی و بوشینک ماقبلی مکسور اوغفور (تمیز اصلنده
تمیزدر ایکی یالله تخفیفایری حذف اولمشدر تمیز عریبدر که بحجم

آندن هوش و ترك اولك ايله تعبير ايدر اوکی كتمش و مفشی و مغبی علیه
اولش یعنی بایلمش کسبه یه هوش دیرلر که هوشك مقابلی اغمار پس هوش
عقل اوزرنه متفرع بر حائندر نفس عقل دکلدر انکچون عقل
اوزرنه عطف ابتدی عطف العاص علی الخاص زیرا بویه برزده
تمیز مطلقا ادر ا کدر که انسان خیر و شری آنکه فرق ایدر عقل
ایله عقل ابتدکی کبی و تمیز حیوانده دخی بولنور که حلو و مر و ضار
و نافی آنکه ادراک ایدر اص او کدن غیر بدر زیرا اص عقلدر که
مقابلی جنوندر اصلونک مقابلی دلور در هوشیارک مقابلی مستدر
الحاصل ناظم قدس سره بوراده دانش یعنی علم و عقل و تمیزی جمع
ایلدی زیرا بری برلندن فرقلری وارد علم معلوماته و عقل معقولانه
تعلق ایدر و معقولات عقل اولدن آشفا سیدر معلومات اسما و صفاته
دخی اطلاق اولنور پس علم عقلدن اعدر و تمیز دخی عقلدن اعدر
زیرا کاه اولور که تمیزی عقل معناسنه دخی استمهال ایدرلر (عزیز
ذابل مقابلیدر که بالاده اشارت اولندی (معنای یت) بودر که
هر کیمک که علم و عقل و تمیزی اوله اهل علم و عقلی عزیز طوتر خوار
و ذلیل طومنز زیرا علم و عقل و تمیزک شرفی نه ایدوکن یلور واکا کوره
ار باینک قدرن فهم ایدوب (ازلوا الناس منازاهم) و لا یعرف
ذا الفضل الا ذوه) مقتضاسی اوزرنه رعایت و عزت قبلور و دیمشدر در که
علمائله مشاوره ایله و الا عقلایه مراجعت قبل و عقلدن آشغه سی
سهودر که انک اهله اعتبار یوقدر * ای برادر کر خردداری تمام *
* نرم و شیرین کوی بامردم کلام * بونک تقدیری ای برادر کرداری
خرد تمام کوی کلام بامردم نرم و شیرین دیمکدر که خردداری نک
مفعولی و تمام تام معناسنه خردک صفتیدر و بعد الجملة فعل شرطدر
کوی امر حاضر در کلام مفعول اولی نرم و شیرین ثانسی بامردم کویه
متعلقدر که بایه با تعلق ایدر (خرد خاء مجهه نک کسر یله جیع لغتده
عقل ایله تفسیر اولمشدر و ابن کمال دیمشدر که خرد عربیده کی کبی
بصیرت معناسنه در و اول و صفله موصوف اولانه خرد مند دیرلر
و شول حالت که عارضی اوله آنده ادات توصیف مند در سعبیه چشم
بصیرت آچلمنی وارد اول اعتبار ایله خردک ادات توصیفی مند

مطالعه



اولسدر وینه بر محله دیمشدر که عقل خلق در وهوش او کدر که
کسبه متزاید اولور وینه دیمشدر که خردک مقابلی بی خرد در که
ترکیده ابله دید کلریدر اتھی و بونده نظروا رد زرا عقل خلق
اولیحق بصیرت معناسنه خرد دخی خلق اولور زرا بصیرت قلبک
فوت مدر که سیدر که عقلدر بوخسه بشقه نسنه دکادر و بصیرنه
چشم اضافتی بصرک مقابلی اولق اعتبار یله در که چشم بصر چشم
حس و چشم بصیرت چشم عقلدر که بری حسابی و بری عقلیانی
ادراک ایدر و خردک مقابلی بی خرد در که اجقه در ابله دکادر زرا
ابله اوغوزدر که سلیم الصددر و ابله ترکی دکادر بلکه عریدر تمام
مصدردر خردک صفتیدر مبالغه طریقله واصلی خرد تام در برسنه
بر حده متھی اولقدر که شیء خارج محتاج اولیه عدد تام و عدد
ناقص دیرل و معدود دن غیریده دخی جازیدر مساحت کی (زم
یومشقدر که مقابلی در شت در که قاتیدر زم کوش قولاغک یومشق
برینه دیرل اصلنده اضافتله در (شیرین طائلو لذیذ معناسنه عجم آجی
وطائلو دیه جک برده تلخ و شیرین دیر شیر سوددر یا نسبت و نون
ناکید نسبت ایچوندر طائلو لده انسانک اول طندینی لذیذ نسنه
سودا ولدیفندن اوتوری طائلو بی اکا نسبت ایتمشدر لر و شیرین
خسروک زوجه سیدر که عشقباز لقارندن خسرو و شیرین دیو
شهرت بولشدر مجنون و لیلی و وامق و عذرا و امثال کی (کوی کاف
عجمله امر حاضر در مصدری گفتن در سو بلك معناسنه مضارعنده
فاواوه قلب و مابعنده بر باز یاده ایدوب کوید و کوینده دیرل گفتکو
سوز ساودر (کلام مقید اولان سوزه دیرل تکلم او مقوله سوزی
سو بلكدر (معنای پیت) بودر که ای برادر اگر عقل تام طووسک
یعنی عقلک کامل ایسه مردمه یعنی آدم اوغلاننه کلامی زم و شیرین
سویله یعنی کلامکی رفقه ابله و سوزکی طائلو قیلوب یاغله بال قارشدر
تا که خلقه تأثیر ایلله و حسن استماعله استماع ایدملر زرا ملایم سوزی
هرکس قبول ایدر و طائلو کلامه قولاق طووز نتکم لقمان حکیم اوغلنه
و صبت ایدوب آجی اوله سنی آغزدن آتارل و بک طائلو دخی اوله که
سنی بودرلر دیمشدر پس اگر کلام و اگر غیری اعتدال و توسط اوزرنه

✱

کر کرد که اکا استقامت اعتدالیه دیر را کامل ناسه میسر در غیره
 دکل ✱ هر که باشد ترش روی و تلخ کوی ✱ دوستان از وی بگردانند
 روی ✱ تقدیری هر کسی که باشد ترش روی و تلخ کوی بگردانند
 دوستان از وی روی دیمکدر که هر کسی مبتدا و ترش روی باشد
 مفعولی و بعد الجمله مبتدایه صفت اولور دوستان بگردانند فاعلی
 و روی مفعولی و بعد الجمله خبر مبتدا اولور (ترش اکشی اصلی ضمتین الیه
 استعمال درگاه اولور که تخفیف را بی ساکن اوقوزل رشیدن اکشیمن
 بوراده را طول کلمه دن اوتوری وجو با ساکنسدر (ترش روی صفت
 مشبهه در اکشی یوزلو معناسنه و صغ ترکیبی دکل (تلخ کوی دخی
 بویله در که آجی سوزلو دیمکدر بوراده کوی کوید ندن مأخوذ اسمدر
 یعنی سوبله نك و انچه نك اسمیدر (دوستان دوستك جمعیدر که مقابلی
 دشمندر (از وی اصلنده از اویدر که ضمیر غائب منفصلدر صکره همره
 حذف اولتوب واوه اخف حرکات اولان قنچه ویرایشدر (بگردانند
 کاف عجمیه فعل مضارع غائبك جمعیدر که اولنده بام مکسوره
 استقباله تخصیص ایچوندنر و ناکید و فصاحت ایچون دخی داخل
 اولور آخرنده ند ادا ت جمعیدر که اصلی انددر گردانیدن متعدیدر
 دوندنمک معناسنه گردیدن لازمدر که دوندنك دیمکدر (معنای یت)
 بودر که هر کس که اکشی یوزلو و آجی سوزلو اوله دوستلر اندن یوز
 دوندنر یعنی اعراض ایدر و یوزنه بقمزلر و سوزن دکلر لر زیر اقبال
 والتفات و استماع قلبك قبولنه منوطدر او مقولله وصفله موصوف
 اولان آدمی ایسه کسه سومز و قلبی قبول ایتمز حسن معاملته
 خارجه ایسه داخل و باطنده اولان حسن قبولك ثمره سیدر مکر که
 حسن معامله سی ضروری اوله که اکا مدارا دیرلر نتمک دیمشدر در که
 کسه مدیکل ال اوپ پس سوء اخلاق سببیه دوستلر و اشنار
 آدمین فرار ایدیچک اجانب و اعدا اولنلره سوز قالمدی و قرآنده کلور
 (ولو کنت قنعا غلظ القلب لانفضوا من حولك) چونکه حق تعالی
 اکابرله یعنی اکابر یوزندن اصغری تأدیب ایلدی پس بمافله عبرت
 الحق لازم کلدی ✱ هر که از دشمن نباشد بر حذر ✱ عاقبت بیند از ورنج
 و ضرر ✱ بونك تقدیری هر کسی که نباشد از دشمن بر حذر بیند

✱

از عاقبت رنج و ضرر دیمکدر که اعرابی ظاهر و نظارتی ماضی سدر
 (حذر احتراز در یعنی اخافه ایدیمی نسنه دن پرهیز در دیمش لردر که
 محذور و امنك و محظور مباحك ضدیدر پس الضرورات تنبیح المحظورات
 ظاه مجبه ایله در زیر اباحتهم مقارن در ذال مجبه ایله اغلاط عامه دندر
 (عاقبت آخر معناسنه زبرا عقب مؤخر الرجل یعنی آتی او یکم سیدر
 فلا نك عقبنده دیرل از ذیجه معناسنه عقب دید کلمی یا ناله بطریق
 الاشباعدر والا اصلده یا یوقدر و عریده اشباع طریقه مسلو که در
 دوانق ده دوانیق و مخاد مده مخادیم وجو القده جوالیق واهشالی کمی
 (رنج زجت معناسنه اسمدر مصدری رنجیدن کاور که انجمنکدر
 متعدیسی رنجانیدندر) ضرر نفعك مقابلیدر که عجم اندن کزنه ایله
 تعبیر ایدر که ضرر و زیان و رنج دیمکدر (معنای یت) بودر که
 هر کسه که دشمندن احتراز اوزرنه اولیه و مکر و کیدنی دفعله مقید
 اولیوب اندن بی پروا و بلکه خصمی استحقار اوزرنه اوله عاقبت اندن
 رنج و ضرر و زیان و زجت کورر و آخر انك دامنه طولوب خاك مذلت
 یوز اورر و دیمش لردر که دشمن انسانك قفاسنده در فرصت کوزدب
 کلور پس غافل اولماق کر کدر و دفعنه بر چاره بوللورد و دشمن سکا
 ظفر بولمزدن اول سن اکا غالب اوللورد زبرا صوك بشیانلق فائده
 و یرمز دیرل مشهوردر * در میان دوستان مسرور باش * کر خرد
 داری زدشمن دور باش * بونك تقدیری باش مسرور در میان دوستان
 اگر خرد داری باش دور زدشمن دیمکدر که باش امر حاضر در مسرور
 انك مفعولیدر و جمله سی مستأنفه در (اگر حرف شرطدر خرد دار بونك
 مفعول مقدمی و جمله سی فعل شرطدر دور ایکنجی باشك مفعولی
 و جمله سی جزاء شرطدر) میان بیل واورنه وسط معناسنه فتح سبب
 وارانلق بوراده مراد بودر (مسرور اسم مفعولدر سروردن صدرده منکنم
 و مستبطن اولان لذت و انشراحدر خارجده و ظاهر بشره ده اثری
 محسوس دکلدر اصلی سردر زبرا لذت مستبطنه قلبده سردر باش امردر
 مصدری باشدندز اولقی معناسنه دور اوراق بعید معناسنه (معنای یت)
 بودر که دوستلار اسنده مسرور اولوب اوتور زبرا دوستلره قریب اولقی
 واراننده بولنقی باعث انس و حضور و سرور در و اگر عقل تامل

*

وار ایسه وادراك كامل طوترسك دشمندن ودارنه سندن و صحنندن دور
 و بعيد اول زير انلردن دور اولق سبب راحت دل وزيديك اولق موجب
 كدر متصل در الحاصل دوستان دائره سنده بولمق باغ و بوستان ايچنده
 اولق كيدير كه آدمك دماغی پر بوی انس و فلي داخل بزم عالم قدس
 اولور دشمنان مياننده اولق ایسه خار زار ايچنده قالمق كيدير كه
 دامن دل و حاشيه جامه خاطر دريده اولمقدن خلی اولماز و چشم جان
 روی الم كور مكدن چاره بولماز و ديمشتر در كه دشمنلرله زندگانی اتمك
 خطا و افساد عمر و اسراف سرمایه وجود در فاعلم ذللك * ای پسر
 تدبیر راهی توشه كن * پس حديث این و آن يك كوشه كن * بونك
 تقدیری ای پسر كن توشه تدبیر راهی پس كن يك كوشه حديث این
 و آن ديمكدر كه توشه كن كله سنك مفعول و تدبیر راهی تعلیلدر و يك
 كوشه ايكنجي كن كله سنك ظرفیدر و حديث این و آن مفعولدر و پس
 باد بحمی ايله عرییده فاه جزائیه معناسنه در تقدیری فاذا نداركت الزاد
 فاجعل حديث فلان و فلان فی طرف و امض حيث اردت من طریق
 الاخره تدبیر پر سنه نك آخر و عا قبینه نظر ایتكدر راهی ده یا زانده
 و یا تعظیم ایچوندر تدبیر راهی تعلیلی متضمندر برای تدبیر و ندارك
 راهی ديمكدر توشه آرق وزاد معناسنه حديث لغتده جدید و عرف
 عامه ده كلام و عرف محدثین ده خبر رسولدر و كلامك قلیل و كثرینه
 شاملدر ز برایشافشیا حادث اولور پس حديث قدیم مقابله سنده اولور
 بورادندر كه خبر رسوله حديث دیدیلر ز بر قرآن مقابله سنده در
 قرآن ایسه قدیمدر ز بر غیر مخلوقدر این و آن فلان و فلانه یعنی زید
 و عمرو اشارتدر كوشه بوجقدر يك كوشه بر طرف ديمكدر كوشه ايکی
 جزء دن مرکبدر بری كوش كاف عجمیه كه قولقدر و بری دخی هاء
 تخصیصدر كه كوشه قولاعه تشبیهدر و بونده مشابیه جهشندن اولان
 مناسبتی اظهار واردر نكتم بدو عابه عین دیدیلر ز بر هیئنده و سیلانده
 كوزه بکزر (معنای بیت) بودر كه ای پسر بول ایچون و یا خود راه
 عظیم اولان راه آخرت تدبیری و ندارك ایچون توشه ايله یعنی زاد و آرق
 تهیه و تحصیل ايله پس بونك و آنك یعنی زید و عمروك سوزنی بر كوشه به قو
 و بر طرف ايله و ایل سوزنی دكله و ایشو كه مشغول اولوب بولكه

*

طوغری کت زیرا مضل و مفسد چوق و شیطاين الانس و الجن حددن
آرتوقدر که رهز نلک ایدر لر و ملامت سمته کیدر لر و سکا لازم اولان
لائمک لومنه و غافلک غفلتنه مقید اولوب تدارکده و سلوک طریق حقه
اولاسن والا تادم اولورسن معلوم اولاکه سالکله لازم اولان ابتدا
تعیین مطلب و ثابا اسباب معینه یه تثبیت و ثابا بالفعله ل حرکت
وسلو کیدر و بو مقامده مطلب متعین اولغله ناظم قدس سره اول
تدارک زادله توصیه ایدوب بعده استصحاب زادله سلوک طریقه
ترغیب ایلدی فاما زاهدک مطلبی درجات جنت وزادی اعمال صالحه
و عاشقارک مطلوبی قربات حضرت وزادی فنا فی الله درکه
هریری بشقه تدارک ايله بوللرینه کیدر لر فاعلم ذلك

*** در بیان چار چیز که در خطرست میگوید ***

چار چیزست ای برادر باخطر * توانی باش ازینهار حذر * بونک
تقدیری ای برادر چار چیز باخطرست دیمکدر که ادات خبر خطره
متصلدر زیر چار چیز مبتدا و باخطر خبر در تا مادام معناسنه در که
استمرار مراد اولور توانی فعل مضارع مخاطر طیدر جمله سی تأویل
مصدرده اولوب باش کله سند ظر قدر باش امر حاضر در و ما بعدی
اکا معلقدر و بعد الجمله مستأ فهدر خطر فحتمین ايله هلاک اوزرنه
اشرافدر توانی تک مصدری توانستن و توانید ندر که کوچ یتکدر
توان کوچدر قدرت معناسنه توانا کوچلودر که صفت مشبهه در شکیب
صبر و شکیا صبر لو اولدیغی کی اما توان شول کوچدر که خلق اوله
کسیله یعنی اد مائه حاصل اولان کوجه زور دیر لر قضا توان وصف
ترکیبدر که اصلی تواننده قضا و امضایه قادر اولیجی معناسنه
قدر توان دخی بویه در ازینهار اصلنده ازاین درها ادات جمعدر
اینهار چار چیزه اشارتدر (معنای یت) بودر که ای برادر درت نسنه
خطره مقارندر که هر کیمده اول درت نسنه بولورسه باظاها و یا باطنا
هلاک مشرف اولور مادامکه قادر اولاسن یعنی علی الاستمرار بونلردن
اجتر از اوزرنه اول والا هلاک اولورسن زیرا قول ناصح ايله عمل ایتمین
آخر تادم اولور و بر معنای بلن ايله یلین برابر کدر و بجزیه ایدن ايله
ایتمین مساوی اولماز پس عاقل اولان بویه بندی قیتمدار کوشوار کی

قولاغنده



قولا غنده طومنی کر کدر * رغبت دنیا و صحبت با زنان * قربت سلطان
والفت با بدان * رغبت کسر تائله و ما بعد نده اولان معطوفات ثلثه ایله
چار چیزدن بدلدن قربت اولنده و او ضرورت وزن ایچون حذف
اولمشدر رغبت بر نسنه بی حوصله ارادتدر دنیا عقیقه مقابله سنده در که
دنوو قری اولدیغیچون دنیا دلدی و آخرنه بوم آخر دلدی کی دنیا دن
طغوز یک ییل مؤخر خلق اولمغله در و دنیا به رغبتدن منع متاعندن
واکا تعلقدن منعدر و دنیا تک حدی بالاده ذکر اولندیغی اوزده سماء
سابعه تک مقصودن ثرایه دکر که عالم کون و فساد در قربت قرب
معنا سنده در که بعدک ضد بدیدر و قرب و بعد اعتباری در که انلر ایچون
حد محدود یوقدر (الفت التیامله اولان اجتماعدر اجزاء محیط تک بری
برینه اتصالی کی و نواج المصادیده کلور که الالفه دوستی گرفتن یعنی
دوستلق طومغنه الفت دیرلر دوستلق ایسه اجتماع والتیامی مستزمدن
(بدان بدک جمعیدر بد برامزدن مقابلی نیک در که ابودر) معنای یت
بودر که اول درت نسبه که امور مهملکه دندر اولایه دنیا به رغبت وائله
ستاعنه حریص اولمغله در حب دنیا ایسه جمیع خطایانک رأسیدر و دنیا
ملعوندر مکر که ذکر و توحید و سایر امور که حق تعالی شرعه انلری
استثنا ایلشدیر بونلر محبوبدر الحاصل علاقه دنیا انسانک قلبی مرده
و نفسی زنده قبلور مکر که سلیمان عم اولایه که ظاهری دنیا ده و باطنی شهود
مولاده اولایه زیرا دریا اولان متغیر اولماز و ثابا زتلرله صحبیدر زیرا زنک
دنیا به تعلق مرددن زیاده در پس صحبت زن انسانی آرایش دنیا به
جذب ایله اهللک ایلر و ثالثا قربت سلطاندن زیرا ملوک و فاسی
یوقدر و ادنی بهائیه آدمه قیاسلر پس سلامت انلر دن کلرده اولمقدن
و رابعابدلر و یازملر ایله الفت و اختلاط ایتمکدر که او صاف زده نیک
صربا ننه سیدر زیرا حکم حوار اشتراکدر * قرب سلطان آتش
سوزان بود * بونک تقدیری بود قرب سلطان آتش سوزان دیمکدر که
قرب سلطان بودله فاعلی و آتش سوزان مفعولیدر سوزان صفت
مشبهه در یتاغنی و یفاغنی معنا سنده بوراده آتش صفت اولمغله معنای
متعدی مراددر که یا فیهی در مصدری سوزیدن و سوختن در که یا فیهی
و یاندردن معنای کلور که کونیک و کونیدر ایله دخی تعبیر اولنور



(معنای مصراع) بود که قرب سلطان یا قیچی آتش اولور یعنی آتش
 نیجه احراق ایدرسه اولدخی احراق ایدر سوال اولور سه که آتش
 اصلندن محرقدر پس نوجهله سوزانله وصف اولور جواب بودر که
 مبالغه محمولدر که زیاده محرق آتشدر دیمکدر و بومقوله آتسه قریب
 اولقی اتلاف نفس واهلاک وجود در بوراده ناظم قدس سره لف
 ونشر مرتب طریقه سالك اولدی بلکه اعظم اسباب هلاک اولان
 قرب سلطانی تقدیم ایلدی حتی دیمکدر در که برکسه طالب علم ایکن
 تقوی اوزرنه اولسه الله تعالی فی بالاخره اوچ نسنهک برله مبتلی ایدر
 یا عمرنه طو بمیوب جوان ایکن دنیادن کیدر و یا اهل قری صحبیه
 معذب ایلر و یا خود صحبت سلطانه مبتلی ایدر که بواو برلندن اشددر
 یابدان الفت هلاک جان بود * بوتک تقدیری بود الفت بابدان هلاک
 جان دیمکدر که الفت بودک فاعلی بابدان الفت متعلقدر هلاک فعلک
 مفعولیدر هلاک موندک وجود اوزرنه فنا وعدم طاری اولمقدرد
 و یا خود برنسنه استعماله و فساد قبول ایمکدر بوراده مضاف محذوفدر
 تقدیری سبب هلاک جان دیمکدر (معنای مصراع) بودر که برامزله
 الفت واختلاط اتمک جانک سبب هلاکی اولور زرا فساد لری ساری
 اولوب مرده حکمنده اولور پس قلبک حیاتی صلاحه وایلاک ایلهدر
 و بمانی فسادله و کتلاک ایلهدر و انسان جار سوء صحبیه فی نفس الامر
 برامز اولسه دخی بحکم الصحبه برامزه نازل اولان بلا نازل اولور نتکم
 قرآنده کلور (واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة * زهر دارد
 در درون دنیا چومار * کرچه بینی ظاهرش نقش ونگار * بوتک تقدیری
 دارد دنیادر درون زهر چومار دیمکدر که دنیا داردک فاعلی و در درون
 نلرق و زهر مفعولیدر کرچه شرط بر هر یمنه ان وصلیه کیدر که جزادن
 مستغنیدر ظاهرش بینی نک مفعول اولی و نقش ونگار نایمی در بینی فعل
 مضارع مخاطبدر کورد سن دیمکدر مصدری علی غیر القیاس دیدن در
 مضارعی ینند واسم فاعلی یننه کلور نگار نوک کسری وکاف بحسبیه
 نقش معناسنه اسم مصدر در نگاریدن و نکاشتن نقش ایلک و صورت
 یازمق نتکم نگار خانه چین درول مشهور در و محبوبله نگار دید کلری
 حسن نقشندن اوتوریدر مضارعنده واسم فاعلنده نگار د و نگارنده

دیرلر بوراده نقش منقش معناسنه در زیر نقش اصلنده الواله تلویز دو
 بوراده ایسه معنای مصدری مناسب دکلدر مفر دات باقیه بالاده
 یازلمشدر (معنای یت) بودر که دنیا در ونده یلان کی زهر و آغوطوز
 اگر چه ظاهری منقش و نکاریده کورر سن یعنی ظاهرده اولان نقشه
 الدامه زیر باطنی ظاهری کی دکلدر بلکه باطنده مهلك نسنه طوزر که
 زهر در و یلانک آغزیدن درون ایله تعبیر ایلدی زیر باطن فی فی الجمه
 دروین در یعنی یلانک زهری اغزنده دیشلرنده در که اصر دقده اثری
 ظهور ایدر یوخسه فلرنسیده دکلدر که فی طریقله کلور و یلانک
 زهرندن غیری بعضی اجار و نیات دخی زهر نا کدر الماس کی که
 برقیراطی آدمی اهلاک ایلر و سم هلاهل کی که اوله بر او ندر که سند
 اقلیمده هلاهل شهرنده بتر لزه ایکن یرل ضرر و یرمز اما غیری اقلیمده
 اولدر رنقل اولوب ساتلان انک کوکیدر * می نماید خوب و زیاده نظر
 لیکن از زهرش بود جازا خطر * نماید فاعلی دنیا مفعول خوب در
 خطر بودک فاعلی و جان مفعول و از زهرش خطر متعلقدر می نماید
 فعل مضارع غائبدر که اولنه می ارادت حال و یا مستقبل حاله تقریب
 ایچون داخل او اور نمایدک مصدری نمود ندر کو ستر مک و کور نمک
 معنارنه مضارعنده و او یرینه الف و یا کتوب نماید و نماید دیرلر
 کو ستر و کو ستر می و کورینور و کورینجی معنارنه و بعضی اغنده نمودن
 و نمایند دخی دیشلدر و لکن ظاهر اولان بودر که مصدر ثانی نماید
 نمودنن اخذ اولند قدن صکره اعتبار اولمشدر اگر مصدر اصلی اولنه
 مضارعنده الف و یا کتور مک حاجت فالماز (زیبا صفت مشبهه در که
 زیب بر کدر زینت معناسنه زیبا بر کلو و یراشقلو در مصدری زیددن
 کلور یراشقی معناسنه نظر بر نسنه بی ادراک ایچون تقلیب بصر
 و بصیرت ایدوب ای کور مکدر بوراده رؤیت بصر مراد در
 لکن لامک کسر یله و یا ثله حرف استندرا کدر اصلی لکن در که
 هر ییدر و لکن استعمال عجم اوزرنه یا اد خال اولتیجی لام مکور
 قلندی تر خیم ایدوب لیک دخی دیرلر و لکن لفظ سندن ولی دخی
 دیرلر استندراک لغته شامک تدارکنی طلبدر و اصطلاحده کلام
 شایقن تولد ایدن توهمی دفعدر خطر مرور ایتدی که هلاک

مشرف اولمقدر (معنای یت) بود که اول مارکی اولان دنیا انسانک
 نظر نده محبوب و پرا شقلو کور بنور و لکن انک زهرندن جان
 خطر و هلاک وارد پس آرایشنه باقیوب زهرندن حذر کر ~~کدر~~
 و قرآنده کلور (انا جعلنا ماعلی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن
 عملا) یعنی زینت دنیا انسانی امتحان ایچوند زینت اولدیغی هر کسک
 امنیه سنه کوره چشمه مستحسن کورند کیدر و زهر اولدیغی اکا تعلق
 وانک بوزندن باصوره و یا معنی هلاک کدر تنکم دنیا به حریص اولنلرک
 نتیجملری ظاهر در کرک ملوکدن و کرک رعیتدن * زهر این مار منقش
 قاتلست * باشد ازوی دور هر کو عاقلست * زهر کسر راله مبتدا
 و مابعدنه مضافدر منقش مارک صفتیدر قاتلست خبرد اصلی قاتل
 استدر که است در معناسنه در همزه سی حذف اولنوب قاتله متصل
 قلمشدر ز پرا قاتل آخرنده وصله مانع یوقدر هاء رسمی و انشالی کی
 دور مفعولیدر فاعلی مابعدنده اولان کسی در ز پرا هر کو کاف عریله
 اصلنده هر کسی که اودر تنکم مرور ابتدی او مبتدا عاقلست خبر
 و جلد سی فاعله صفتدر (منقش اسم مفعولدر تنقش دن که یرسنه بی
 الوان مختلفه ایله تلوین و رنگامیز ایتمکدر) قاتل قتلنددر که جسددن
 روحی ازاله در موت کی و لکن مباشرک فعلی اعتبار یله قتل و فوت
 حیات اعتبار یله موت دیر (عاقل عقلمنددر که وسیله علم اولان قوت
 مدر که در وانک محل تعینی دماغدر بوراده مراد کال عقلمدر که عقل
 قدسی و عقل معاددر و عقل اوج قسما و زنده در بری عقل اولدر که
 عقل کلدرو بری عقل اوسطدر که عقول افلا کبر و بری عقل
 آخردر که عقول جزئییه در و عقل ایله روحک فرقی بودر که کر چه
 ابکیسی دخی جسمیدن جزء دکلدر و لکن روحک جسمه تدبیر و تصرف ایله
 تعلق وارد عقلده بومعنی یوقدر بلکه نفسی قیامندن عقل وقیده
 واسطه در (معنای یت) بودر که بومعنی یلانک زهری آدمی قاتلدر
 هر اول کسه که کال عقل ایله موصوفدر اول مار منقشدن دور و بعید
 او اورناکه اکا قریب اولغله زهر لنوب هلاک اولیه الحاصل انسان
 مارک زهرندن هلاک اولدیغی کی دنیا نك متاعنه تعلق و آرایشنه
 فریفته اولمقدن دخی هلاک او اور که اولی به هلاک صوری و ابکنی به

✱



هلاک معنوی دیرل و قالک موتشدن قلبک موفی اشد دوز برا موت
 قلبدن کفر لازم کلورده مقتضای خلود فی الناردر موت قالب ایسه
 بویه دکلدر یلکه مؤمن کامله تحفه در و نتیجه سی درجات قرباندر
 * همچو طفلان منکر اندر سرخ وزرد * چون زنان مغرور و تک
 و بومکرد * بونک تقدیری منکر اندر سرخ وزرد همچو طفلان مکرده
 مغرور و تک و بوجون زنان دیکدر که امرای ظاهر در (همچو جو
 ادات تشبیهدر که چوندن تحفیف اولمشدر هم لفظی ادخالده فائده
 بودر که هم لفظی موافقت ایچون موضوعدر مشلاهم جنک دیرل
 جنکده برابر معناسنه بونده دخی طفل اولقده واکا تشبیهده برابرک
 دیمک اولور تنکم افواه ناسده دخی بومقولدر جاریدر مثلاً یا اوشاق
 اولمش یا اولمش دیرل ایکسیده برابر معناسنه (طفلان طفلك جمعدر
 مولوده التي ویدی یاشنه دك طفل دیرل و بعضیارد بملر در که
 بلوغه دك اطلاق اولنور تنکم مفصلامر ورا بتدی (منکر نهی حاضر در
 اصلنده نکر در نونک کسری وکاف عجمینک فتحبله و لکن بوراده
 سلاست وزن ایچون نونک کسره سی اختلاس اولنور یعنی بعض
 حرکت ابله اوقنور تنکم نظایری مرور ابتدی اولنده میم مفتوحه نهی
 ایچوندر یعنی امر طلب فعل ایچون و میله ترك طلب فعل ایچوندر
 مصدری نکر سین در باقی و نظر والتفات معناسنه مضارعنده سین
 جذب اولنوب نکرده و نکرده دینلور (سرخ قزل عارضه و معروضه
 اطلاق اولنور مثلاً رنگ سرخ و سرخ رنگ دیرل مرد جو مرد کی
 موصوف و صفت وایکجهسی صفت مشبهه در (زرد صارو در بودخی
 عارض و معروضه اطلاق اولنور معروف آشه زرده دید کلری
 صارو لغندن اوتور بدر آخرنده ها تخصیص افاده ایدر (مغرور
 غرور دندر که الدائم دیکدر (رنگ بویا بوی باء عربینک ضمیمه
 فوق رایحه معناسنه (مکرده نهی حاضر در کردندن ایاک وایشک
 معناسنه مستقبلانده را پرینه نون کتوب کند وکنده دیرل بوراده
 ناظم قدس سره مکردهی مکن پرینه وضع ابتدی زیرا مصدر دن امر
 اخذ اولملز یلکه مستقبلات اخذ اولنور پس مکرده خلاف قیاس
 اوزنه مساحتندر تنکم بومظومه ده بعض نسخده بر مجله دخی

کلور کرد (کز و عجب و رسوایی مکرر قدر خود بشناس و خود را بی
 مکرد ز پرا اولکی مکرر کاف عجمیله اصلی اوزنه در که مصدری
 کر دیدنر دوئمک معناسنه و مضارعی کرد کلور و دال تانبه نك
 حذفیله امر اولور ایکنجی مکرر ایسه اصلدن خارجدر ز پرا کاف
 عریسله در که مصدری کر دندر فاعلم ذلك (مضای بیت) بودر که
 اوشاقلر کی قزل و صارویه یعنی الوانه مطلقا نفیر والتفات ایله
 و زلر کی نك و بویه مغرور اوله و یا خود غرور ایله که مفعول یعنی
 المصدا اولور بایکم المغنون و امثال کی الحاصل کنديکی اطفال
 و نسیاه تشبیه ایله و انلر کی الوان و الاجه و بویا و بویه باقه والا
 الدانور و رنکثور سن ز پرا هر نسنه اصلنده لوندن خالیدر و لون اكا
 امور عارضه سببیه حاصل اولشدر بو سبیدن عارفه اصلنده نظر
 ایدوب الدائمز ورنکی خیال ییلور جاهل اولان ایسه فرعه بقوب
 خیالی حقیقت قیاس ایدر و الدانوب قالور و آخر پشیمان اولور اول
 عارض اولان رنگ معروضنده باقی فالماز بلکه صولار و فنا بولور پس
 عاقل اولان عاقبت اندیش کر کنر فافهم * زال دنیا چون عروس
 آرا سفت * هر دوروزی شوی دیگر خواست * رای دنیا مبتدا
 و آرا سفت خبریدر و چون عروس آراسته قیددر و شوی دیگر مبتدا
 و خواست خبری و هر دوروزی خواسته ظرفدر (زال پیر فر توت
 یعنی یونامش و چکمش قوجه ار اولسون زن اولسون و راده مراد
 زندر ز پرا دنیا مجوزیه تشبیه اولمشدر پس بوراده زالك دنبله اضافتی
 لجین الماء کیسدر که مشبه بهک مشبهه اضافتی فیلندیدر و دنیای
 پیرلك ایله وصف ایلمدی زیرا انما حدوثی الله تعالی دن غیره هیچ کسه
 یلنر و ابو البشر آدم علیه السلام خلق اولند قدده دنیا اکا خطاب ایدوب
 یا آدم نك قوجه لغم زمانده کلیدک دیمشدر آدمدن برو خود بو قدر یلک
 سنه دخی مرور ایشدر که دور سنبله تمام اولغه اقل قلیل قالشدر
 (عروس صحاحده لغت مشترکه در یعنی اسان عریده و عجمه مستعمل
 کلن و کویکو اوزنه اطلاق اولنور کلمه در رجل عروس و آراء عروس
 دیرلر و لکن مؤنثک جمعی عرائس و منذ کمرک عروس کلور ضمیتن ایله
 و عروس دوگون حالنده دینلور (دخوله دك صکره مجاز اطلاق اولنور

*

بلوغدن صکره بنیم دندلبیکی کبی (آراسنت اصلنده آراسته است
 در که است ادات خبردر همزه سی و ماقبلنده اولان هاء غیر ملفوظه
 حذف اولتوبیری برینه وصل اولتمشدر و لغاتده کلور که استک ماقبلنه
 بر کله لاحق اولسه النی لفظا و کتابة ساقط اولور منست و اوست کبی
 مکر که متصل اولان کله تک آخرنده هاء علامت اوله اول وقتده
 افعح اولان النی ثابت اولمقدر شیوه است کرده است کبی فاماظا هراولان
 بودر که ثبوت و تلفظنی ضرورت وزن ایچون در پس اگر ضرورت
 سقوط و عدم تلفظنی اقتضا ایدر سه بو مقامده اولدینی کبی لفظا
 و کتابة طی اولنور اراسته فعل ماضیدن قسمدر بزه مش وز تلبش معناسنه
 مصدری آراستن و آراستن در بزه مک وز بثلک معناسنه مستقبلانده
 سین یایه قلب اولتوب آراید و آراینده دیرلر (هر دوروزی هر ایکی
 کونده دیمکدر که یازاید در سوی وسوهر ضمه عورت اری و جامه
 شوی ار جامه سیدر عامه غلط ایدوب چاشمیردر (دیگر بردخی
 دیمکدر تکرار اولان نسنه مک ایکنجی سندن دیگرله تعیر ایدرلر مثلا
 ایکندی نماز نه نماز دیگر دیرلر بردخی نماز معناسنه ننکم تفصیلی
 مرور ایدی خواستنت دخی اصلنده خوانسته است در که خواسته
 واور سیمله دلمش یعنی طلب ایلش معناسنه مصدری خواستن در که
 طلب و ارادتدر مضارعنده سین هایه قلب اولتوب خواهد و خواهنده
 دیرلر واور سیمی والف ثابته ایله بومصدری که دیکل معناسنه در خاء
 مضمومه یازیلر و خاستن که بلا و او اوری طور مق معناسنه در قیام
 کبی خاء مفتوحده یازیلر (معنای یت) بودر که دنیا بر قوجه قاری کبی
 ایکن کندنی کلن کبی زینتلمش و دوزوب قوشمشدر تا که اهل دنیا
 واریلب شهوتی افساد ایلیه و بلا نکاح تعلق ایله و فعل فاحش ایله
 مبتلی ایله هر ایکی کونده غیری ار طلب ایلش و اویتاش ایدتمشدر
 یعنی عجوز دنیا کرچه بر حیل ایله سکا بو کون کلن اوایوب سکا یار
 اولق صورتن کوستر فاما ایکنجی کون سنی ترک ایلیوب غیری و آشنا
 پیدا ایدوب اکایار اولور پس انک مطرب و چنکی په بکرز که هر کون
 برخانهده چالوب چاغروب اویتار و برخانهده قرار ایتمز چونکه سیوفادر
 سندنخی انک یوزنه باقه وصیت و صدا سنه قولاق طوتوب اول جانبه



آقه وارايشنه فريفته اولمه و مرد اولغه سعی ايله نكتم زينب شاعره
 ديمشدر (زينب قوميلي زينب دنبايه زن کي مردانه وارساده دل اول
 ترك زبور ايت * مقبل آب مردی که شد زين جفت طاق * پشت بروی
 کرد و دادش سه طلاق * مقبل مبتدا آن مردی خبر و طاق شدك
 مفعول صریحی و زين غیر صریحی و بعد الجمله خبره صفت اولور
 و کردك تخمده فاعل ضمیری مقبله راجعدر پشت مفعول و بعد الجمله
 ماقبلانی پسندر دادش جمله سی دخی انك تمه سیدر مقبل مدبرك
 مقابلیدر حقه اقبال ابدیچی واکا یوز طویچی و سعادت اهلیدر
 فریده یازانده و یا وحدت ایچوندر ادات خبر محذوفدر که مرد پشت
 دیمکدر (زين اصلنده زاین در که این اسم اشارتدر بوراده همزه سی
 ضرورت وزن ایچون تلفظا و کتابة ساقط اولمشدر) جفت جیم
 بحر بینک ضمی و کسر یله زن و مرد یعنی زوج و زوجه و آتش یعنی مقارن و
 تعلیمی ده کلور که جفت شول عدددر که کسر سرته صیغه قبول ایلله عربجه
 زوج دیرلر فرد مقابلیدر و نعمة الله ده کلور که جفت ایکی نسیه دیرلر که
 بریده بلجه اوله مثلاً ار عورتك و عورت ارک چفتدیز و ایکی اوکوز که
 ییوندر قده اوله جفت دیرلر اول اجلدندر که فلان جفت سورر دیرلر
 (و طاق و جفت دیرلر که طاق مکه در فرد معنانه پس جفتك مقابل
 اولور) و مفتاح اللغة ده کلور که طاق مصدرة دراما صحاح فرسده
 اسطوانه و فوات معنانه يك طاق ديه جك برده بر فوات دیرلر اتمهی
 بوراده مرد و جفت و طاق و طلاق ذکر ایتدیگی مناسباتی جمع
 قبیلندندر (پشت بهاء بحمینك صمیمه ارقه در ظاهر معنانه بورادندر که
 ما یون اوعلانه پشت دیرلر پشت دوتا ایکی قات اولمش ارقه در پشت
 بست ارقه حالنك ارقه سنه بسته قبیلدیگی یعنی بغل دیگی بالاندر
) سه اوچدر ثلثه معنانه آخرنده کی ها فقهه بی بیان ایچون علامت
 اولغله تلفظ اولتماز و لکن سینك فتمه سی کسره جانبته اماله ایلله تلفظ
 اولتمق کرکدر و اکثر با اشباع اولنوب باثله تلفظ اولنور (سه پای
 و سه پایه ساج ایاقدر و مسجدلر ده ابقا قناییل ایچون انحاء ایتدکری
 معهود اغاچه دخی سه یا دیرلر (طلاق عمر پیدر تطلیق معنانه که
 تقییدك مقابلیدر یعنی بر نسنه نك قبیلدیگی ازاله ایدوب و تاقیدن تحایه

ایمکدر بعرك عقالتی اطلاق وحل کی صکره شرعه خاتوننی حباله
 نکا حدن تخلیه معاسنه استعمال اولندی زیرا نکاح قید کی برنسنه در که
 حل واطلاقی زوجنه مفوضدر که الفاظ معلومه ایله حاصل ونصابی
 اوچ عدددر که اندن صکره حله سزر جعت حرامدر (معنای بیت)
 بودر که مقبل و اهل قبول و سعادت اول مرد و یا اول بر مرد در که
 بو جفتدن یعنی زن دنیادن طاق وینکا اولدی واکاش اولفسدن
 مفارقت قبلدی وارقه سنی ائک اوزرنه ایلدی یعنی برنسنه به یان
 و یروب وارقه سن دوندرن کی اعراض ایلدی و یوز و یروب اقبال
 ایتدی واکا اوچ طلاق و یروب بالکلیه سرر شتیدی قطع ایتدی
 و بوندن فهم اولندی که دنیابه مدبر اولانه حقه مقبل و مقبل اولانه
 مدبر دغلدی و بودخی اخذ اولسندی شهوت طبعیه وهوای نفس
 و ماسوایه میل قلب منقطع اولد بجه طلاق ثلثه حکمنده اولان مفارقت
 حاصل اولماز * لب به پیش شوی خندان میکند * پس هلاک از زخم
 دندان میکند * بونک تقدیری میکند لب به پیش شوی خندان پس
 میکند هلاک از زخم دندان دیمکدر که لب میکند مفعول اولی و خندان
 تانیسی در و بعد الجملة ما بعد یله زن دنیانک حالنی بیان اولور و هلاک ایکنی
 میکند مفعولیدر و جار و مجرور دخی اکا متعلقدر به پیش اولکی میکند
 ظرفی اولدینی کی (به پیش ب مفرده بوراده ظرفیت ایچوندر تنکم پیش
 پس مقابلی اولق اکا دالدر زیرا ایکسی دخی ظروف مکانیه دندر
 امام و خلف کی باء مذکورک آخرنده اولان هاء غیر ملفوظه سه
 آخرنده اولان ها کیسدر که فتحه بی بیان ایچون علامتدر فاحفظه
 (پس باء عجمی ایله بوراده صکره معاسنه بعده کی (زخم یاره در
 عرب جراحت دیر) دندان دیش در که اونوز ایکی در که بکرمی سکرکی
 حروف عریسه و دردی حروف عجمیه مقابله سنده در (معنای بیت)
 بودر که زن دنیا اری اوکنده دوداغنی خندان ایدر یعنی اکا تعلق
 و محبت ایدن کسه تک ابتداده یوزنه کورل و انبساط و بشاشت کوستر
 صکره اصروب دیشی زخندن اهلاک ایلر پس ائک خنده سنه مفرور
 اولاجتی دکلد ز بر المظنی اردنجه قهر اولق دکل بلکه زهر
 و شکری ممز جلد تنکم کفره و غیره حیسات دنیاده معذب لردر و لکن

*

مطلب



مغلوب بشریت اولد قلرندن احساس عذاب ایتمزل
 * * در بیان چار چیز که علامت نیک بختی است میگوید * *
 * شد دلیل نیک بختی چار چیز * هر که این چارش بود باشد عزیز *
 بونک تقدیری دیمکدر که شد چار چیز دلیل نیک بختی هر کسی که
 بودش این چار باشد عزیز یعنی چار چیز شدک فاعلی و مابعدی
 مفعولیدر و هر کسی مبتدا این چار بودک فاعلی و شبن مفعولی و بعد
 الجملة مبتدایه صفتدر باشدک تحتند فاعل ضمیری کسه راجعدر
 و عزیز مفعولیدر و بعد الجملة مبتدایه خبردر (نیک بختی ده یا مصدر به در
 نیک بخت صفت مشبهه در ابو بختلو معناسنه بختیار و بختاور کی
 بخت دولت و طالع معناسنه و قاموسده کلور که البخت الجدد معرب
 انتهی یعنی بخت اصلنده فارسیدر صکره عربی قلوب جد فحمله
 یعنی حظ و نصیب معناسنه استعمال اولندی (چارش ضمیری اصلنده
 بوده متصلدر که وز نیچون محلتک غیر به وضع اولمشدر یعنی ش که
 اصلنده اش در ضمیر مفعول متصلدر و بورا ده مضاف الیه واقع
 اولد یعنی ضرورتله در زیر اضافته صلاحیتی یوقدر جاننده کی کی که
 انک جانی دیمکدر بوابسه صحیحدر (معنای بیت) بودر که درت نسنه
 ابو بختلولک دلیلی و دولت و سعادت و طالع نشانی اولدی هر کچکه
 اکا بودرت نسنه حاعل اوله خلق اراستنده عزیز و محترم اولور زیر
 هر کسک ذلت و عزتی کو کینه راجعدر * اصل پاک آمد دلیل نیکبخت
 * نیست بی اصلی سزای تاج و تخت * بونک تقدیری آمد اصل پاک
 دلیل نیک بختدر که اصل پاک آمدک فاعلی و دلیل مفعولیدر و جازدر که
 اصل پاک مبتدا و آمد جمله سی خبر اوله نیست لبس معناسنه اولمغله
 بی اصل فاعلی و سزا مفعولیدر (اصل بورا ده متفرع علیه معناسنه در که
 آبا و اجداد مراد در زیر این اب اوزرنه متفرعدر اغصان بدن شجره
 اوزرنه متفرع اولد یعنی کی (پاک طاهر دیمکدر بورا ده اصل پاک زنا
 و عبو بدن طاهر حسبو نسب دیمکدر) بی اصلی ده یا زائده در بقیه
 مفردات شرح اولمشدر (معنای بیت) بودر که شرما و عقلا عیو بدن
 پاک و سالم اولان اصل ابو بخت نشانی کلدی یعنی برکسه نک اصلی
 پاک اولق دلیل سعادتبر اگر باشند دولتی اولسه اصل پاکدن کلمزدی

پس بومقوله كسه هر مرتبه به لا بقدر سلطنته وارنجه زيرا (ان الاصل
لا يخطئ) موجبجه اصلدن خطا كلز وهر كاري بحسب الغالب
صواب اوزرنه اولور انكچون بي اصل تاج شاهي به وسرير سلطنته
جلوسه يعني اهل جاه اولغه سزا دكلدر زيرا اصلنده بي بختدر وبي
بختدن غالبا اثر سعادت ظاهر اولماز و بو معنادندر كه خضراء دمنی
نكاحدن نهی اولمخشدنر يعني دمنه كه بعرا بلدر انك اوزرنده بنن بشل
اوته اعتبار اولمديني كي كه ظاهرده حسن و باطنده قبيحدر كذلك
منبت سوده يعني بدبرده حاصل اولان زن دخی بويله در كه اندن خير
كلز پس انك حسن و جهاننه رغبت ايتماك كر كدر زيرا بي اصلدر
* نيك بختان را بود رأي صواب * انكه بدر ايبست باشد در عذاب *
نك بختان بودك مفعول اولي و رأي ثاني سي و صواب صفتيدر انكسي كه
مبتدا و بدر ايبست صفت و باشد جمله سي خبردر (رأي فكر و مادی
اليه الفكر و نظر و استدلالدن مكاسب اولان اعتقاددر) بدر ايبده
اولان ياء ثانيه زائده و يانست ايچو ندر (بدرأي صفت مشبهه در كه
برامز فكر لو و اعتقاد لو ديمكدر) عذاب تعذيبدن مشتقدر كه ازاله
العذب در زيرا مزيد فيه اشهر و اظهر اولسه ثلاثي اندن مشتق اولور
وجه مواجهه دن اخذ اولديني كي و يا خود ايجاع شديده عذاب
دنلدیكي بودر كه مؤمن اولان كسه اعداء الله ايله قائم اولان آلام
و شدائدی استعذاب ايدري يعني اكا عذب و طالتوكلور پس عذب
اولد يغي مؤمنه و عذابى ازاله كافرله نظرله اولور (معنای یت)
بودر كه نيك بختلر ايچون رأي صواب اولور يعني هر كيكه نيك بخت
واصيل و نسب اوله انك رأي و فكري بحسب الغالب صواب اولور
خطا اولماز زيرا ملهم من عند الله در اول كسه كه بد اصل اولمق حسيبله
بد فكر اولور و راه صوابدن چقوب خطا ايتمسيبله عذابده اولور يعني
مبتلاي عذاب اولوب جهنمده قالور زيرا بدللك جزاسي بدللك
وايوللك جزاسي ابولكدر انكچون مجازات عمله مكافات ديدبلر
زيرا خيرا و شرعا عملك كفوي و برابر بدر * هر كه ايمن از عذاب حق بود
* نيست مؤمن كافر مطلق بود * بونك تقديري هر كسي كه بود ايمن
از عذاب حق نيست مؤمن بود كافر مطلق ديمكدر كه هر كسي مبتدا

و مابعدنده اولان جله سائر نظائری کبی صفت ونیست مؤمن خبر در
 زیر لبس مؤمن تقدیرنده در و مابعدنده اولان جله بطریق الالتزام
 مفهوم اولان معنایی تصریح و کفر له تسجیل ایچوندر که انده زیاده
 تقبیح وارد در (ایمن همزه نك کسر یله قیغوسز و غصه سز دیمکدر
) کافر لغتده سزاید یجیدر کیجه ظلمتیه اشیا بی واکنجی برده نخسی سز
 ایتدی کیچون کافر دزدلی و کفران نعمت اولان دخی اداء شکری ترکله
 ستر نعمت ایتدی و کفران نعمت اولق انکار نعمتی مستلزم اولغله وحدانیت
 و نبوت و شریعتی انکار ایده نه شرعا کافر و ایمان سز دزدلی پس کافر
 مطلقا ایمانی اولمیا نه دیرلر که نختنده اصناف مختلفه سی وارد شکم با لاده
 تفصیل اولندی و بوبله برلده کافر مطلق تاویل کوترمز کافر دیمکدر که
 من کل الوجوه کافر در مثلا بعض کافر وارد در که کفری اضطرابیدر
 و قلبنده اعتقادی درست ایکن ناچار صممه سجده و یااتی تقبیل و یا باشد زنا
 ایدرو بومقوله به نصله کافر مطلق دیمزلر زرا کفری اختیاری دکل بلکه
 اگر اهله در و یا خود کمال خوف اوزرنه مبنی در پس ا کافر مقید دیرلر
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که حق تعالی نك عذابندن قیغوسز
 وی قید اوله اول کسه مؤمن دکل بلکه کافر مطلق در زرا عذاب
 حقندن امن اوزرنه اولق حق تعالی حقنده عجز اعتقاد ایتمکدر که
 او بکا عذاب ایتمکه قادر دکلدر دیمکدر بو اعتقاد و بو نسبت ایسه
 کفر در بلکه حق تعالی قادر مطلقدر بعد ذا ناظم قدس سره بیت
 سابقده سبب عذاب اولان فکر بد و کار ناصوابی یاندن صکره عذاب
 حقنده سوء اعتقاد واتی انکاردن تحذیر ایلدی تا که هر ظالم و مرتکب
 ایتدو کم یا نه فالور دیمه و عذاب آخرته عذاب دنیا لیه استدلال ایده
 فاغرفه * عمر دنیا پنج روزی بیش نیست * غافلست انکس که پیش
 اندیش نیست * عمر دنیا میند او پنج روزی خبر ویش نیستک فاعلی
 و جله سی معنای قصر افاده ایدر غافلست مقدم خبر و مابعدی مؤخر
 مبتدادر ویش اندیش نیستک فاعلی و جله سی آن کسه صفتدر شکم
 نظائری هر ورا ایتدی (عمر دنیا مدت بقادر که دنیا اول بقائه معمر
 اولور حیاته بدن عمارت بولدینی کبی انکچون مدت عمارته عمر دیرلر
 و عمر مدت حیاتک قلیل و کثیر نه شاملدر انکچون عمری آز و عمری چوق



دیرلر (پنج روزی ده یازانده در اصلی پنج روزست در که بش کوندر که
 مراد تقلیل مدندر نتکم کاستانده دخی کلور (مکر این پنج روز در یابی
 وترك دخی بورادن اخذ ایدوب بش اون کونلك عمر دیر و دنیاك عمری
 بش کون دكل بلکه بر ساعتدر نتکم دیمشدر در که (الدنيا ساعة فاجعلها
 طاعة) و بونده دور افلاكك سرعته اشارت واردر کویا شمس کبد
 سمدان نقطه اخیره په بر ساعتده دور ایدر و بلکه بر لمحہ ایچنده بازقبش
 و دنیا آخرت اولور (پیش باء عرینك کسریله آرتوق دیمکدر زیاده کبی
 پیش و کم دیرلر زیاده و نقصان معناسنه پیش اندیش وصف ترکیبی رد
 اولك فکر ایدیی معناسنه زیر پیش باء عجمی ایله اوکدر و اندیشه فکر در
 اندیشیدن فکر ایتکدر پس پیش اندیشك تقدیری اندیشنده پیش در
 و پیش اندیش معناده عاقبت اندیش کبی در زیر انسانك مستقبلی اوکی
 و عاقبتی در نتکم قرآنده کلور (یعلم ما بین ایدیهیم و ما خلفهیم) یعنی امور
 مستقبله و ماضی بی بلور اگر چه عکس دخی ایتشدر در قاما اوضح اولان
 معنا اولدر (معنای بیت) بودر که مدت دنیا و عمر انسان بش کوندر
 زیاده دکلدر یعنی شیء قبلدر که بش کون فی الحال کلوب یکدیکی کبی اول
 دخی سریع الانقضادر پس غافل و بارده در اول کسه که عاقبت اندیش
 و اوکنی فکر ایدیی دکلدر یعنی اوکدن صوکنی صایمز و عاقبتی نه اولاجفنی
 فکر ایلز زیر فکر عاقبت امور مهمه دندر و مهمی ترك ایدوب غیری
 مشغول و اتدن محبوب اوله غفلت دیرلر فافهم * ترك لذات جهان
 باید گرفت * دامن صاحب دلان باید گرفت * گرفت بایدك فاعلی
 وترك گرفتك مفعولدر دامن دخی ایکنجی گرفتك مفعولدر (معلوم اوله که
 ماضی اولنه می توان لفظی ضم اولنسه اول ماضی مصدر معناسنه اولور
 می توان دانست و می توان آورد کبی می توان دانستن و می توان آوردن
 دیمك اولور که معنای بلک اولور و کنور مك اولور دیمکدر و كذلك
 اولنه باید و بیاید و می باید و خواست و خواهد ضم اولنسه بوضوئدر
 دخی ماضی مصدر معناسنه اولور باید دانست کبی که بلک كرك دیمکدر
 شمدیکی حالده و با کلجك زمانده و بیاید دانست کبی که بلک كرك کلجك
 زمانده دیمکدر و می باید دانست کبی که بلک كرك شمدیکی حالده دیمکدر
 و خواست دانست کبی که بلک دادی و خواهد دانست کبی که بلسه كرك

✱

مطلـ

دیمکدر پس بوندن فهم اولندیکه بوکماندن ایکی فعل مجتمع اولسه
 ثانی مصدر معناسنه اولور و بومقامده باید گرفت دخی بویه در باید
 گرفتن دیمکدر طومقی کرک معناسنه ننکم حلبی ده کلور که گرفت
 صیغه ماضیدر و مصدر معناسنه دخی استعمال اولنور گرفتار طومقاسقدر
 گرفتن طومققدر فصیح بودر که مضارعنده یاز یاده ایدوب کیردو کیرنده
 دیرل لذات لذاتک جمیدر که نفیض الم در و قرآنده کلور لذت للشار بین
 ای لذیذة الحاصل لذت ادراک ملایم در حاسه ذوقه کوره طعم حلاوت
 و بصره کوره نور وقوت و همیسه به کوره مرجو ک حصولی وقوت
 حافظه به کوره امور ماضیه نک حضور و تذکری کبی و بعضی اشیا واردر که
 من وجه ملایم ومن وجه منافر در دواء مرکبی که نافع اولدیغی جهتدن
 ملایم ولذت و مر اولدیغی جهتدن منافر و الم در باید کرک معناسنه و نباید
 کرک ز دیمکدر مصدری بایستن در کرک اولمق معناسنه مضارعنده سین
 حذف ایدوب باید دیرل (دامن داماندن تخفیف اولنمشدر انک معناسنه که
 عرب ذیل دیر) دلان دلک جمیدر صاحب دل اهل دل دید کلریدر که
 دل بوراده لحم صنوبری دید کلری دکلدر بلکه انک مشتمل اولدیغی
 قوت لطیفه در و صاحب دل اودر که احدیت جمیع اسما اولان اسم
 اعظمه عارف اوله که اول اسم الله در پس اصلا عارف بالله اولمیانک
 و یا بعضی اسمایه عارف اولانک قلبه قلب دیمزل مکرر که مجازا دیه لر
 اشتها اهل دل اولوب حقندن آگاه اولمق بوو جهله اولور که اکاحقیقه
 اهل دل دیرل والادعوائله و یا بعضی اسماء جزیه بلکله کشی عارف بالله
 اولماز (معنای بیت) بودر که لذات جهانک و امور شهویه نک ترکی
 طومقی کرک طریق ندر دیر سک اهل دل اولنلرک دامانی اخذاینک
 لازمدر که انلر تسلیک ابله بطریق التدریج مشتهیات طبع و هوای
 نفسانیدن خلاصک جواره سن یلور لر و یاذن الله تعالی تزکیه به باعث
 اوورلر ننکم قرآنده کلور (یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
 و الحکمة) یعنی بوآیتده و غیریده تزکیه جناب رسالت صلی الله
 علیه و سلم نسبت اولنمشدر بناء علی هذا اهل دل اولنلر دخی
 بطریق الارث اول معاندن حصه مند اولمشلر در ولذات جهان
 معظم حجاب و اول الساب اولغله ناظم قدس سره آتی تصریح ابتدی

ولذات



ولذات ایچنده سائر تعلقه صالح اولئرلی دخی درج ایلدی پس مقصود
 ماسوادن اعراض وحقه اقبالدر قال الله تعالی (وتبلى الیه تبیلا
 ای انقطع الیه انقطاعا کلیا پس فوقه انقطاع فاعلم بذلك * در پی لذات
 نفسانی مباش * دوستدار عالم فانی مباش * دره باشک ظرفیدر دوستدار
 ایکنجی مباشک مفعولیدر فانی عالمک صفی و عالم دخی دوستدارک
 مضاف الیهی در پی باء عجمینک فتحیله ایزمعنا سنه در که عرب اثر دیر
 مباش نهی حاضر در مصدری باشیدن در باء عربیله اولقی معنا سنه
 حاضر باش حاضر و مهیا اولدیمکدر لذات نفسانی لذات روحانیدن
 احترازدر پس بوراده نفسله مراد نفس حیوانیه در نفس ناطقه دکل
 آخرنده یا نسبت والف ونون زیاده در وحدانی و صنعانی و حلولانی
 و امثالنده اولدییگی کپی دوستدار وصف ترکیبی در اصلنده دارنده *
 دوستدر مصدری داشتن در طوتمق معنا سنه مضارعنده شین رایه
 قلب اولنوب دارد ودارنده دینلور پس دوستدار دوست طونجی
 دیمکدر فانی باقی مقابلیدر مراد عالم آخرتدر که باقی و قائمدر
 (معنای یت) بودر که لذات نفسانیه ایزنده و انک اردنجیه واکا
 طالب اولمه بلکه لذات روحانیه طلبکاری اول زیرا انسان حقیقی نک
 غداسی بودر لذات نفسانیه ایسه انسان حیوانی نک غداسیدر
 وروح پرورایله تن پرورک فرقی بین السماء والارض در که بری سفلی
 ویری علوی در و عالم فانی نک دوستداری اولمه یعنی آتی کندیکه
 دوست و محبوب طومعه زیرا بقاسی بوقدر بلکه دارین قیدندن
 خلاص اولوب یارباقی اولان حتی کور ولذات فانیه بی علوم و فیوض
 باقیه به تبدیل ایله تا که هرموطنده همیشینک اولسون * نیست
 حاصل رنج دنیا بردنت * عاقبت چون می بیاید مر دنت * رنج دنیا
 بردنت کلام سنک مفعولی و تاء خطاب فاعلیدر که اکا مضافدر
 و بردنت دخی نیستک فاعلی و حاصل مفعولیدر زیرا بوراده نفی لبس
 معنا سنه در عاقبت بیایدک ظرفیدر مر دنت بیایدک فاعلیدر بردن
 مصدر در ایلتمک معنا سنه مضارعنده بانک ضمیه سی فتحیه ابدال
 اولنوب برد و برنده دیرل چون بوراده حرف تعلیلیدر می بیاید ده
 بامضمومدر زیرا حرف شفوی به ملاقیدر و مضارع اولنده باعلامت



استقبال وی ادا ت حالد و حال واستقبالك اجتماعى ممکن اولماغله
 می لفظی تحسین لفظ ایچون اولور زیرا بوراده مضمون فعل استقبال
 اقتضای ادا ت با ترجیح اولنور (مردنت سنك موتك دیمكدر که
 مردن تابه مضافدر ولکن بردنت اضافتی کبی فاعلنه دکلد ز زبرا
 جامددر (معنای یت) بودر که سنك دنیا زجتنی ایلدوب
 چکد یکوکک حاصلی یوقدر یعنی دنیا ایچون امك وزجت چکمک
 بی حاصلدر شول معنادن اوتوری که آخر اولمک کرکدر یعنی اولبسر
 وفنا بولبسر سن پس فانیده فانی ایچون نه جالشور ووجود که زجت
 ویرسن بلکه (الدنیامزعه الاخره) و فقیحه دبناده آخرتک ایچون
 سعی ابله که امکک ضایع اولسون و آخرتده پرحاصل اوله سن
 * ازنت جان چون برون خواهد شدن * خاک اندر استخوان
 خواهد شدن * بونک تقدیری چون خواهد شدن جان برون ازنت
 چون خواهد شدن خاک اندر استخوانت دیمکدر که شدن بوراده
 رفتن معناسنه در خواهد شدن کیمک دلر یعنی کیدیسر دیمکدر
 بوصورنده جان خواهدک فاعلی وشدن مفعولیدر و مفعولی تقدیم
 اتمک خواهد شدن ابله بله مستعمل اولدیغندندر و برون شدنک
 مفعولیدر و جار و مجرور اکا متعلقدر و خاک ایکیمی خواهدک فاعلیدر
 و خاکه متصل اولان ضمیر خطاب معناده استخوانه قیددر تنفده اولان
 ضمیری ایسه جانه قید اتمککه حاجت یوقدر زبرا جانت ازتن و جان
 ازنت دیمه نك میاننده معناده فرق یوقدر چون بوراده تعلیل اولی
 تا کیددر زیر امال بردر (برون ضم باثله طشره دیمکدر برون آمدن
 طشره جفمقی و برون رفتن طشره کیمک و برون آوردن طشره
 چقرمقددر) اندر ظرفیت ایچوندر اصلی اندرون در که ایچودر و او
 ونون حذف اولنوب اندر فالشدر (استخوان ضمله و واور سمبله کک در
 عظم کبی کرچه کنکران وزنی اوزره در فاما بوراده لاجل القافیه
 خانک فحقه سی ضمه جانبده اماله اولنور (معنای یت) بودر که چونکه
 جان تن جسمکدن طشره کیدیسر و دنیا سکا فالبسر در بوسیدن زبرج دنیا
 چکمک بی حاصلدر چونکه قبرده عظمکه طبراق کیدیسر و طولبسر در
 بومعنا دن اوتوری سندخی کار دنیا بی قوا حاصل موت وفنا



و خا کله بکسان اولوق واستخوانه و کوزه طبراق طولوق مقررا و لیجی کفره
و غیره کبی (یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون)
و فقیحه بناء قصور و حفر آبار و اجراء انهار و غیره اشجار و امثال امور
فایده اشتغال و اضاعت عمر ایجا مک کر کدر و الاعاقی خسارت و نذا مندر
* * در بیان اسباب عافیت گوید * *

* عافیت را کر بجوی ای عزیز * می توانی یافتن در چار چیز *
عافیت بجویی و یافتن می توانی نک مفعول لریدر عافیت بلا و آفتن
سلامتدیر تشکم دعاده کلور (استلک العفو و العافیة) ای ترک
العقوبة و السلامة (بجویی فعل مضارع مخاطبدر مصدری جسته
و جوییدن در طلب ایتمک معناسنه بجویی ده یا جیمک ضمه سنه
اتباعا مضومدر بکویی کبی آخرنده یاه ثانیه خطاب ایچوندیر) می توان
دخی فعل مضارع مخاطبدر مصدری توانستن و توانیدن در
کوبج ایتمک معناسنه توان کوبچدر قدرت کبی توانا کوبچلودر (یافتن
بولقدیر مضارعنده فایده قلب اولوب باید و یا بنده دیرل و بعض
لغزاده یابیدن دخی یازیلور و لکن استعمال قدیم اولکیدر) معنای
یت (بودر که ای عزیز و محترم کشی اگر عافیت و سلامتی طلب
ایدر سنک درت نسنه ده بولغ، قادر اولورسن یعنی اگر درت نسنه
بولورسه سلامت دخی بولور فاعلم * ایمنی و نعمت اندر خانه دان *
* تندرستی و فراغت بعد ازان * یوبیت چار چیزی مشتملدر که
بری ایمنی و بری نعمت و بری تندرستی و بری فراغتدر و اندر
قرینه در که بوراده دان دانستندن امر در بلیک معناسنه مضارع
داند و داننده کلور و صفت مشبهه ده داندیرل بلیکن معناسنه یوخسه
اسم جامد دکلدر ظرفی مکان معناسنه جامه دان ده و امثالنده
اولدیی کبی پس ایمنی اکا مفعول اولور (ایمنی ده یا مصدریه در ایمنی
کسز همزه یاله قیغوسز و غصه سزدر) نعمت انکله تنعم و تعیش اولوب
طبعه ملایم اولان امور لذیذ در (خانه اصلنده خاندیر که مطلقا منزلدر
انسانک اولسون سائر حیواناتک اولسون بولجیلر قوندقلری بره خان
دید کلرئی کندیلر و حیوانلرنه منزل اولغبله در (خانه خصوص
اوز نه آدم ساکن اولدیغی منزلدر که ترکیبده اکا او دیرل آخرنده

هااختصاص ایچوندی یعنی معنای عامدن معنای خاصه تفلك علامتیدر
 وپوراده خانه دان دن منفصل یازیلور فاما خاندان که حرمدن
 کتبه دروانک امثال هانک حذفه متصل رسم اولمقی دخی نظارتند
 قاعده تخفیفه مناسبدر زیرپوراده دان ظرف مکندر که اسم جامددر
 (تندرستی اصلنده درستی تن دراضافله دولت خانه کبی اصلنده خانه
 دولتدر تخفیفهاهمزه حذف ومضاف الیه تقدیم اولنوب ترکیب قلمشدر
 وپوترکیب وصف ترکیبی نك وصفت مشبهه نك غیری ترکیبدر غفلت
 اولنیمه (درستی ده بامصددریه دردرست بتون در که شکسته نك
 مقابلیدر نك بتونلکی صحتله واقتدن سلامتله در زیرامرض وآفت
 بدنی شکسته کبی قبلور انکیچون مزاجم ناخوش وشکسته لکم وارددر
 دیرلرس تندرستی صحت بدن وصاعلق دیدکلریدر (فراغت شغلك
 ضدیدر که بین الناس اکا ایشسزلك دیرلر برکار وعملده بولنیمه سن
 وخلقه قارشیمبوب آسوده خاطر اوله سن (بعد ازان یعنی عافیت
 مذکوره بی مصراع اولده ذکر اوانسان ایکی نسنه دن صکره که بری
 ایمنی وبری نعمت در بوایکیده ییل که بری تندرستی وبری فراغدر
 (معنای بیت) بودر که عافیت وسلامتی قیغومزلقده ییل زیر
 مغفوم ومغفوم اولان غائله دن خلاص اولماز ودخی نعمت حانه ده
 ییل یعنی اگر منزلکده نعمتک و تعیش ایده جک نستهک واریمه
 بلای فقردن قورتلدک واجلق برز خندن نجات بولدک زیرا فقر
 غالبدن الله تعالی به استعاده اولمشدر ودخی عافیتی تندرسلکده یعنی
 صحت بدن وصاعلقده ییل زیرامرض انسانی حقدن عانقدر وصاحبی
 بی حضور ومتکدردر انکیچون خواص بشر طالب موت اولدیلر فاما
 مرضی است یلرلر باموت نحه مؤمندر که سبب لقاء الهی درمرض ایسه
 بوبله دکلر ودخی عافیتی فراغده ییل یعنی ظاهر حالده برنسنه به
 شغلك وانکله تقبدک اولیه که اول ایش سنی بی تاب وپرتعب ایلیه
 ومقصود اولان کاردن قاله سن تنکم حدیده کلور که (شغلکدن اول
 فراغکی غنیمت ییل) یعنی فارغ وآزاده ابکن کارحق وشغل آخرت طوب
 والایرکون بر مغلطه ومشفله وقبوده دوشرسن که بردخی اولقبوددن
 خلاص اولمه مجال بولنسن پس فراغله مراد فراغ دل دکلر زیر

بو معنی ایمنی لغظتندن مفهومدر بلکه شغل و نیاز که انده بلانہ اید یکی
 معلومدر مکر که فراغت غم معا شدن فراغ دل و ایمنی مطلق
 قبغو سز لغه محمول اوله تنکم آشغه ده بادل فارغ دید یکی ییتندن
 مستفاددر و جائزدر فراغ دل ایله مراد فراغ ظاهرک مستلزم اولدیغی
 فراغ دل اوله پس فراغ دل لازم ایله ملزو مدن تعبیر اولمش اولور که
 بو معنی بزم ذاهب اولدیغیمز معنائی سابقدر * چونکه بانعمت امانی
 * عافیت را زان نشانی باشدت * بونک تقدیری چونکه
 باشدت بانعمت باشدت زان عافیت را نشانی دیمکدر که چون حرف
 شرط بانعمت ده بامصاحبت ایچون و تاء خطاب باشدک مفعول
 صریحی و نعمت مفعول غیر صریحی و امانی فاعلیدر و بعد الجملة فعل
 شرطدر عافیت ایکنجی باشدک مفعول ثانسی و ضمیر متصل منصوب
 مفعول اولی و نشانی فاعلی و بعد الجملة جزاء شرطدر (امانی ده
 اولان یا زانده در امان و امن خوفک ضدیدر بوراده امان دن مراد
 ایمنی در زیر قبغو سز اولان کسه ده خوف اولماز پس بونک اصلده
 تقدیری چونکه باشدت ایمنی و نعمت دیمکدر که چار چیزک ایکسیدر
 تنکم بیت آیدن روشندر (و باشدک تقدیری باشد ترادر لسان عربله
 دیمک اولور که اذا حصل لك الامان مع النعمة ای مع حصول النعمة
 ایضا واجتمعا (نشانی ده یا زانده در نشان علامتدر نشانه کبی و اکثر
 بودر که نشانه اوق نشانده مستعملدر تنکم هاء اختصاص اتی
 اقتضایدر (معنای بیت) بودر که چونکه سکا نعمت ایله به امان و ایمنی
 حاصل اوله یعنی بوایکسی سنده موجود و یا بانفعل حصوله کله سکا
 انک یعنی اول ایکی نسنه نک حصولندن عافیتندن نشان و سلامنکه
 علامت اولور تنکم تقریری مروایتدی * بادل فارغ چو باشی تندرست
 * دیگر از دنیا نباید هیچ جست * بونک تقدیری چو باشی تندرست
 بادل فارغ دیگر نباید هیچ جست از دنیا دیمکدر که تندرست باشی نک
 مفعول صریحی و بادل فارغ غیر صریحیدر و بعد الجملة فعل
 شرطدر زیرا چو اغظی چوندن مخفف حرف شرطدر و هه صراع ثانی
 جمله سی جزاء شرطدر جست نبایدک فاعلیدر زیرا نباید دن صکره
 کلن فعل ماضی مصدر مناسبه اولدیغی بالاده بلندی پس بورادم

جست جستن دیمکدر که طلب ایتکدر جویدن کبی و از دنیا جسته
 متعلقدر واک تقدیری هیچ نباید جستن چیزی را از دنیا دیمکدر که
 چیزی مفعول و از دنیا انی بیان اولور و دنیادن مراد متاع دنیادر (باشی
 فعل مضارع مخاطبدر) دیگر بردخی در تنکم تفصیلی مروریه سدی
 (نباید فعل مضارع منفیدر کرکز معناسنه) (هیچ جیم عجمیله اصلا
 معناسنه در هیچ نکفت اصلا نسنه سو یلدی دیمکدر (معنای یت)
 بودر که چونکه دل فارغ ایله تندرست اوله سن یعنی نشان عافیتدن
 و ابکی نسنه دخی سنده بولنه بردخی دنیادن اصلا بر نسنه استمک
 کرکز بر عقلی اولان کسه به بولنر کافی و حالته و افیدر الحاصل بی غم
 اولمق و خانه ده نعمت اولوب نامرده محتاج اولماق و صحت بدن و شغل
 دنیادن فراغ نشان سلامتدر و گاه اولور که نعمت و فراغ و جوانی مفسده به
 سبب اولور تنکم شاعر دیمشدر (ان الشباب و الفراغ و الجدة) (مفسده للراء
 ای مفسده) * بر میاور قاتوانی کام نفس * تانیفتی ای پسر در دام نفس *
 اولکی تامادام معناسنه میاوره طردرو کام میاورک مفعولیدر ابکی تا غرض
 و تعطیل ایچوندر در دام نیفتی به طرفدر بر اصلنده استعلا ایچوندر علی
 کبی و افعال و مصادر اوائلنده تحسین لفظ ایچون زائد کلور و لکن
 بوراده علو معناسنه رمزدن خالی دکدر زیرا میاور نهی حاضر در که
 اصل مه آوردنر تخفیفاً همزه یایه قلب و هاء رسمی حذف و میم وصل
 اولمشدر مصدری آوردنر و اوک فتحه سبله کتور مک معناسنه
 و بر آوردن یعنی بر کله سنک انصافاً میله یوقار و کتور مک یعنی قالدردمقدر
 قالدردمق ایسه اعلادر و مستقلنده رایه حرکت و یروب آورد و آورنده
 دیرلر کثرت استعمالنه بناء تخفیفاً و اوی حذف ایدوب آرد و آورنده دیرلر
 و مصدرنده آوردن دخی مستعملدر کام کاف عربیله مرار معناسنه و شول
 کام که کاف عجمیله در آدم معناسنه در خطوه کبی و لکن طباق معناسنه
 اولان کامده اختلاف ایدوب بعض اهل لغت کاف عجمیده درج
 ایشدیلر و بعضیلر کاف عربیله اولغه ذاهب اولدیلر تنکم مولانا
 چامینک بوینی اولکیه داندرد (بهر عشق تو شستم ز کام دست امید
 چر کام سعی بکام نهنگ من اید) و بوینی دخی ایکنجی به نشاندرد
 (کسی که کام رین بهری نهنگی کام) بکام میرسد آخر ولی بکام

نهنك (ظاهر بود که ایکسنگ دخی جواز نه اشارت در پس طماق
 معناسنه اولان کاف بحمله دکدر دیو دخل ایدن جهلندن دخل
 ایتدی (نیفتی مضارع مخاطب منفی در دوشمبه سن معناسنه بونک دخی
 اصلی رن افی در که تخفیفاً همزه پایه قلب اولمشدر مصدری افتادن
 واقدن وافتیدن واقتن کلور دوشمک معناسنه سقوط کی مستقبلده
 الف ویا دوشوب افتد وافتده دنیلور وگاه اولور فتد دخی دیرلر (دام
 طوزاق و آغ اسم جنسدر بوراده مراد مکر و حبله نفسدر استه ره
 طریقله (معنای بیت) بودر که ای پسر مادامکه قادر سن نفسی
 یوقارو کتورمه و قالدر و نحصل ایدوب شهواتک حصولله اتی
 بر مراد ایته تاکه اتک طوزاغنه و آغنه دوشمبه سن زیرا سن اتی بسلیوب
 مراد بنجه اولدجه قوت بولور و آخر حبله ایله سنی صید ایدوب زار
 وزبون قیلور پس اول سنی قتل ایتزدن اول سن اتی مجاهده وریاضتله
 قتل ایده کور تاکه شیردن خلاص اوله سن * زپر پای آور هوای
 نفس را * کم بدوده بهنره های نفس را * هوای نفس آورک مفعول
 وزپر پای ظرفیدر که مکله سنک مفعول اولی بهر تائسی بد و غیر صریحی
 زیر آلت در تحت کی مقابلی زیر در اوست معناسنه پای یالله و یاسز
 آیاقدر (آور قبح واوله امر حاضر در کستور معناسنه تفصیلی بیت
 سابقده در هوای ده اولان یااضافت ایچندر پروای و امثالی کی هوای
 قصرله نفسک میل و اشتها واستلذاذ ایلدیکی نسنه در که آمده برهان
 سماوی یعنی داعیه شرع و دلیل عقلی اولبه اتکچون برکسه بی ذم
 ایتسدر هواسنه تابعدر دیرلر و فلان بکسه اهل احوادندر یعنی متعبد
 ستندن زایغ و محرفدر دیمکدر (کم کاف هرینک فتحیه ! کسک
 ناقص معناسنه مقابلی بدیش در باء عرینک کسریله که ارتوقدر زانگنی
 نتکم بالاده دخی گذر ایتدی (بدو اصلنده باودرا کاهناسنه بدان کی که
 اصلنده یان در ایکسند دخی همزه تخفیفاً داله ابدال اولمشدر (بد
 دالک کسری و هاء ساکنه ایله امر حاضر در و بر معناسنه مصدری
 دادندر (که ویرمک در اعطای معناسنه مضارع عنده الف هایه قلب
 اولنوب دهد ودهنده دیرلر بعد ذایه ضیلر که امر حاضر مصدردن
 مشتقیر دادن لغظندن امرده کلک سماعی و شاذ در زیر مصدرده

دهیدن دخی لغت اولی قول ضعیفتر و به ضعیلر که امر مضارع
 مأخوذ در دیدلر انلره کوره دهدن ده اولی قیاسیدو شوقدر وارد که
 امرده دالک کسره سی سماعیدر ز برا قیاس فتحه در (بهره هنی ده اولان
 یادخی یاه اضافندر بهره ها بهره نک جعفر که ترکیده پای دیرلر آخرنده
 ها اختصاص ایچوندر فلان ایچون فوندی دیه جک یرده عجم بهره فلان
 نهاده دیر بهره معنای مذکور ده بوندن مأخوذ در کافی الد فائق
 (معنای بیت) بودر که هوای نفسی آیتک الله کتور بوخسه الله
 اوزرنه یوقلرو قلندر مه یعنی نفسی هوای خصوص صند ز یون و مغلوب
 ایله بوخسه مساعده ایتمه پس برنسنه بی ایاق الله الحق عدم اعتباردن
 و خوار و مقهور ایتمکدن کایه در ونفسکک نصیبی نفسه اکسک ویر
 مقصود قلت اوزر نه ویر دیمکد ر و برا ناقص اولان سنه زانده کوره
 قلنی مستلزمدر ولیکن یوراده قلت عدمدن عبودت دکلدر تنکم (نفسک
 مطینک) و دخی (ان لنفسک علیک حقیقا) کاد الد ر پس دیمک اولور که
 نفسی ثقلیل غذایله ضعیف قبل بوخسه ایچلقدن بالکلیه اولدرمه
 ز برا راه حقه سنک مطیه کدر وی جو وی علفه مطیه یول یوریمز
 بلکه هلاک اولور اشته نفسی اولدومک دید کلری قمع هوی ایچون
 بعضی اسبابه مباشرتدر بالکلیه بدنی افساد دکلدر تنکم قرأندم کلور
 (لا تغفلوا فی دینکم) یعنی دینده غلو انواع اوزرنه در که از جمله افراط
 زیاضته زهیان و امثالنه تشبهدر قاعلم ذلك * نفس و شیطان می
 برند از ره ترا * تا بیند از نداندر چه ترا * نفس و شیطان مبتدا ترا
 برندک مفعولی و بعد الجملة خبردر ایکنی تر ایند از دلک مفعولی
 و جمله سی تعلیلیسه در برند فعل مضارع و نون علامت جمع
 غایبدر مصدری بردندر ضمه ~~که~~ ایلمکدر مضارعنده ضمیه
 فتحه یه ابدال اولنوب برد و برند و برند دیرلر (ترا اصلنده تورا در
 بلا اشباع الواو انت معنایسه دو واو اذات مفعولی اولان وایه اتصاله
 تخفیف حذف اولمشدر) بیند از ند اصلنده بلاد از نددر تخفیفاً همزه
 بایه ابدال اولمشدر انداز ندده نون ثانیه علامت جمعدر مصدری
 انداختن در مستقبلنده خایی زایه قلب ایدوب انداز و انداز ند دیرلر
 و نون فعلده علامت جمعدر (چه جیم عجمینک قیمی و آخرنده هانک

*

سکونیه مطلقا قیودر چاه دن تخفیف اولمشدر (ره راه دن شه شاهین
 و نیم تپا هدن اولدیفی کبی (معنای پیت) بودر که نفس و شیطان
 سنی یولدن یعنی طریق مستقیمدن که طریق حقندن ایلتورلر یعنی حقیرلر
 و جاده دن منحرف قیلورلر تا که سنی جهنم چقورنه آتار و سنجینه
 براغدرلر زیر نفس اماره طایفه در که طریق حقندن عاده در زیر
 مقضاسی هوی و شهوات و لذاتدر جهنم ایسه شهواته محفوفه در
 و شیطان مضل استنده در که دائما کاری رهزنلکدر و هدادن ضلاله
 نحو یلدلر چونکه بوعلتندن اوتوری سیکا مسلط اولورلر پس سن دخی
 تقوی و طاعت قوتیه تسلطلرن دفع ایدوب بولکه طوغری کیت
 و مفسد و مضله اویمه فاعلم * نفس راسرکوب دائم خواردار * ناتوانی
 دوزش ازمر داردار * سرنفس را کوب دیمکدر که سرکوب مکفولیدر
 و دائم داره ظارف و خوار مکفولیدر دوزش ده شین که ضمیر غابدر داره
 قیددر تقدیری دارش دور از مر دارد دیمکدر که شین دارک مکفول اولی
 و دور تانیسی در ناتوانی با لاده ذکر اولندیفی اوزره مادام معناسنه
 استمرار افاده ایدر و توانی تاویل مصدرده اولوب لغت عربیه ایله
 تقدیری خذها فاجعلها بصیة عن جیفة الدنیا مادمت تقدرای علی
 اندوام و فی کل وقت من الاوقات اوفی کل حال من الاحوال پس داره
 ظارف اولور (کوب کاف عربیه امر در مصدری کوفتن در دکن
 معناسنه ضرب کبی مضارعنده قایه قلب اولنوب کوبد و کوبنده
 دیرلر) خوار و اورسمیه ذلیلدر افاتده خا مضومده یازلمشدر مع هذا
 یار و خار قافیه سنده در دیمشدر در (دار امر در مصدری داشتن در
 طومحق معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد و دارنده دیرلر
 (مر دارد جیغه مر دارد خور چبلاق در که دولکچ دخی دیرلر) (معنای پیت)
 بودر که نفسک باشنی دولک و ضرب و تأدیب ایله زیر احروندر و دائم آتی
 خوار و ذلیل طوط زیرا دنی الاصلدر که خاکی در و اصلدن خطا
 چوق واقع اولور بو مقوله ایسه عزنه پرازم و قادر اولدججه اتی مر دارد
 داردن دور طوط یعنی جیغه دنیادن و حرام و خبیث اولان نسنه لر
 میل ایتد کده تقریب اتمه زیرا جمیع اعضا و قوایه ضرری ساری اولور
 و حدیثه کلور که (اعدی عدوک نفسک الی بین جنبیک) یعنی اشارت

*



ایلو که نفسک صفات ذمیه سنک اکثرا اثری ایکی پهلوار اسندن
 ظاهر اولور اکل و شرب و شهوت فرج وغیری کی * نفس بدراهر که
 سیرش میکنسد * در کسه کردن دلیرش میکنسد * بونک تقدیری
 هر کسی که میکنسدش نفس بدرا سیر میکنسدش در کسه کردن دلیر
 دیمکدر که هر کسی مبتدا میکنسدش ده شین مفعول اول وانمار قبل
 الذکر طریقیله نفس بدرا جعدر نفس بد شین دن بدلیر سیر مفعول
 ثانیدر و بعد الجمله مبتدایه صفتدر دلیر ایکنی میکنسدک مفعول ثانیمی
 و بعد الجمله خبر مبتدایه در (سیر اماله ایله طوق معناسنه شعل کی
 مقصود فتحه جانبیه اماله در تا که عمر مصاق معناسنه اولان سیردن متمیز
 اوله زیرا بوسیر سینک کسره سیله در) کسه کاف عجمیک ضمیمه کاهدن
 محققدر معری جناحدر (دلیر کسر دال ایله بهادر در ظاهر بودر که
 اصلنده دلاور در تصرفات عجمیه و او یایه مقلوب و لام مکسور
 اولسدر کویا و کوی کی دلیر و دلاوردن مراد قوت قلبدر که آورنده
 دلدر دل کتور مکدن مراد قوت دلک اثارن اظهار دو که بهادر انی
 دیدکلر بدر تنکم نظیری گفتار در که مزور ابتدی (معنی یت) بودر که
 هر کچکه نفس بدی طوق ایلو و آج طومر کاه ایلمکده انی بهادر
 و توانا ایلو زیرا الله تعالی نفسی اصلنده درت یلک یل جوعله مبتلی
 ایدوب تربیه قلمش و اعترافدر بوییت ایتدر مشدر پس هر نه زمان شهواتی
 یوزندن طرق اولسه و هواسنه مساعده بولسه معصیت دکل بلکه
 کفره بلکه ادعاه ربوینه داعی اولور تنکم نیچه لرنه واقع اولدی چشمه
 و غمرو و فرعون و امثال کی بوسیدندر که قرآنده کلور (ولو بسط الله
 الرزق لعباده لبقوا فی الارض) و دیمشدر در که شهوت بطنه مساعده
 بولندجه شهوت فرج متبیط لولماز و بویکی قوتی تضعیف ایچونددر که
 بو قدر ریاضات شاقه چکرل * خلق خود را دور دار از هر مزه *
 تانیغی در بلا و در بزه * خلق دارک مفعول اولی و دور ثانیمی در خلق
 حاه مهمله ایله بوغازدر که عرب حلقوم دخی دیر (خود و اور سمیه کندی
 دیمکدر (مزه ممیک فتحی وزاء عربی ایله لذات و داد چاشنی معناسنه
 بی مزه داد سزدر مزیدن طامق معناسنه مزه دن تصرف اولتمشدر
 یلا سبب الم اولان نسندر امر اض و امثال کی بلودندر که امتحاندر

زیرا انسان آنکه امتحان اولنور و یابی دندر کسرله که لباس استیکم
 وچوریمکدر غم و غصه و امشالی ایسه انسانی کهنه ایدر وفاتی قیلور
 (بزه بیه عرینک قحجیله کاه (معنای یت) بودر که کندی بوغازکی
 هر لذتدن دور طوت یعنی هر مشتهای طبعک اولان نسنه بی حلقومکه
 قومه تا که بلا و کاهه دوشیمه سن زیرا اکل اینسدیکک نسنه اگر
 حلال ایسه استیفاء لذات ایندیکک ایچون مشول اولور سن و افراط
 ایدر سن امراضله مبتلی اولور سن و نیجه لر تخمه دن هلاک اولمش لردر
 و اگر حرام ایسه عاصی و عذابه گرفتار اولور سن چونکه بر هر حال
 لذاته نهالکده غائله واردر اگر دارینده باشم و بدغم اسن اولسون
 دیر ایسک تناول مطعومات و مشر و باتده اعتدال اوزرنه اول و هر باید
 ارزوی نفسه مساعدده ایتمه زیرا قرآنده کلور (اذهیم طیباتکم فی حیاتکم
 الدنیا) و حدیثده کلور که برکسه بر مشتهایی نفسندن منع ایتمه
 قدرتی وار ایکن بله انک ایچون بوز حسنه یازیله فافهم و اعلم بذلك
 * زاب و نان تالب شکم رار مساز * همچو حیوان بهر خود آخور مساز *
 شکم معساده مسازک مفعول اولی و پرنایسی در جار و مجرور اکا
 متعلقدر و آخور ایکنجی مسازک مفعولی و بهر تعلیل و همچو تشبیهدر
 تا بوراده انتها غایت ایچوند (برضم بیه فارسیله طولو مملو معناسنه
 (مسازنهی حاضر در مصدری ساختن در دوزمک معناسنه مضارعنده
 خا زایه قلب اولنوب مسازد و سازنده دیرلر) همچو ادات تشبیهدر
 مثل معناسنه و لکن هم لفظی موافقه دلالت اینمکله تشبیهده برابرک
 افاده ایدر که اکا تشابه دیرلر زیر ایکی طرفدن دخی اعتبار اولنور ننکم
 کلام عربده کلور (رفی الزجاج و رقت الخمر) قشایها و تشاکل الامر
 یعنی انسان حیوانی حیوانه تشبیه اولنور کن حیوان دخی او مقوله
 انسانه تشبیه اولنور ننکم دیرلر که اگر حیوان کورمک استرسک فلان
 آدمه نظر ایله زیرا اکل و شرب و خوابده همان حیواندر حیوان حسن
 و ادراکی اولانه دیرلر و فرقی ایدوب دیمشلد رکه هر حیوان اولان حی
 اولور فاما هر حی اولان حیوان اولماز ملک کبی که اکا حی دیرلر حیوان دیرلر
 زیرا حیوانات حیوانیه دم ایله اولور که مقتضایی طبیعت کشیفه در
 ملکده ایسه نوردن مطبوع اولمغله طبیعت کشیفه اولماز و حق تعالی



نور الانوار اولغله حی دندلی زیر احیائی ذاتیه در خار جدن ر وحله
ویادم ایله دکلدر انسانده وغیریده اولدیغی کبی حیوان حرکتله در
یعنی بامفتوحه در که حیوانک مسماسنده اولان حرکتیه دلالت ایچون
حرکت ویرلمشدر کلام ناظمده قدس سره سکونی لاجل الضروره
ولسان عامه ده اغلاطنددر (بهرادات تعلیلدر) خود بعض نسخده
دالله در که کندی معناسنه در و بعض نسخده رائله دوشمشدر
یچک معناسنه در ایکیمی دخی موجه واولیکسی اوچهدر (خورمدله
وواو مفوظه ایله حیوان یا توب طور اچق بر که عرب اصطیل دواب
در موقوف دواب معناسنه که لغت شامیه در بوراده پرفظی ایله
کافیه اولق ایچون واولفظ اولمز (معنای بیت) بودر که طودا غکه
کلمجه قاریکی آب و ناندن پرد وزمه و طولدر رمه مقصود بونا که
کلمجه دیمکدر و لکن بطریق المبالغه لبه دک دبیدی و حیوان کبی
کندک ایچون و یا یچک ایچون یعنی یمکدن اونوری آخورد وزمه
الحاصل چوق دیدک صورتیه بطنکی حیوان آخوری کبی قلمش
اولورسن بو صورتیه سندخی حیوان اولورسن پس بونشیده اکول
اولورک حالی تقیج واردر واعتدال اودر که بطنی اوچ حصه ایدوب
بر حصه سن طعام و بر حصه سن شراب و بر حصه سن نفس الموق
ایچون تهیته ایده ایت ته عامه ایچوندر والا خواص ناسقات اکلدن
ضمایر البطن اولور فاعل بذک * روزکم خور کرچه صائم نیستی *
* پرنخور آخر بهائم نیستی * بونک تقدیری کم خور روز کرچه صائم
نیستی نخور پراخر بهائم نیستی دیمکدر که کم لفظی خورک مفعول
مقدمی و روز طریقی و صائم نیستی تک مفعولدر کرچه بوراده ان وصلیه
کیدر که جزادن مستغنی در پرنخورک مفعولدر بهائم نیستک مفعولی
اولدیغی کبی روز کوندزدر که شب مقابلدر (کم کاف عربینک فقهبله
ناقص معناسنه در) خور امر حاضر در خوردن دن یمک دیمکدر اکل
کبی لغت حلیمی ده واور سمبله دیمشدر (کرچه اگر چه دیمکدر که
اصلده حرف شرطدر وجه نسبه دیمکدر چیر کبی ونه دیمکدر که
ذوی العقولک غیری دن سؤالدر که لفظی ایله ذوی العقولدن
سؤال اولدیغی کبی بوراده الله اعلم رابطه یرنه استعمال اولمشدر که



کپی صائم صومند در صوم اصلند. مطلقا فعلدن امسا کدر که مطعم و کلام
 و مشیه شاملدر صکره شرعه مکلفک طلوع فجر دن غروب شمس ده
 نیتله اطمینی یعنی اکل و نکاحی تناول واستمناء واستفادن امسا کننده
 استعمال اولندی (نیستی ده تا خطاب ایچوند ر کر چه صائم نیستی نک
 لسان عربیله تقدیری وان لم تکن صائما دیمکدر) نخور نهی حاضر در
 زیر انون حرف نفیدر که کله لک اوللر نه داخل اولوب ننی حکم قصد
 اولنور و لکن افعال و مصادر و اسماء فواعل و مفاعیلده متصل یاز یلور
 (ندانست و نداند و ندانستن و نداننده و ندانسته کپی و اسماء جوامد ده
 و اسماء زمان و مکان و نعوت و مبالغه ده و امثالنده هاء علامتله منفصل
 یاز یلور) آخر مکر معناسنه تعریض مقامند. استعمال اولنور تنکم
 تفصیلی می و رایتدی (بهائم بهیمه نک جمعیدر بهیمه تمیز و نطق اولبان
 حیواناتد که صورتلرنده ایهام و اشکال اولوب مفهوم اولمافله بهیمه
 دندلدی و قاموسده کلمور که بهیمه حیوانات برو مجردن چارپا اولنلره
 شاملدر و مفردانده کلمور که صکره تعارفده سیاعدن ماعداسنه اسم
 اولدی بهائمک جمعینی افراد خورنده اعتبار یله در فاعرف (معنای
 بیت) بودر که صائم دکل ایسکده کوند ز آزا اکل ایله یعنی صائم دکلیم
 دیو کثرت اکلدن حذر ایله و چوق یه مطلقا کیجه ده و کوند زده
 آخر سن حیوان دکل سن یعنی چوق یمک حیوان صفتیدر پس سن
 مکر حیوان سنکه چوق برسن بومعنی تعجب اولنه جق معنا در
 دیمکدر * ای که در خوابی همه شب تا بروز * بهر کور خود چراغی
 بر فروز * ای کسی که تقدیرنده در که مبتدا و ما بعدی صفتدر چراغی
 بر فروزک مفعولی بهرانی تعلیل و بعد الجملة خبر و مبتدا و خبرای کلمه سنک
 منادی سیدر خوابی ده یا خطاب ایچوند خواب و اور سمیله منامدر
 و منامده اولان واقعه معناسنه دخی اطلاق اولنور (همه جمله دو کلمی
 معناسنه در هر نه اولور سه بنه همدان دیرل اصلنده هم در که موافقت
 ایچوندر آخرنده ها اختصاصه دالد که معنای عامدن معنای خاص
 علی به نقل علامتیدر تا انتهاء غایت ایچوندر کور کاف عجمینک ضمیمه
 قیردر ترک سنله دیر (چراغ کسر جیم عجمیله قتیله ینان اولدک اسمیدر
 آلت مخصوصه به چراغ دیدکاری مجازدر بر فروزده بر تحسین لفظ



ایچون زایددر (فروز فاك ضمیمه ااصله افروز در که امر در مصدری
 افروختن در یا متقی و باحق معناسنه لازم و متعددی کلور مستقبله
 خا زایه قلب اولوب افروزد و افروزنده دیرل (معنای یت) بودر که
 ای کسه که بتون کیجه صباحه دك او یقوده سن کندی قیرك ایچون
 بر چراغ و موم افروخته قبل یعنی باقی و یا نکلندر تا که ظلمت قبردن
 خلاص اولاسن الحاصل کوندزه دك او یوبوب ظلمت خوابده قائمه
 بلکه کیجه نك بر مقدارنی طاعتله احیایله تا که طاعتك نوری قبر که
 سکا چراغ کبی اوله و اگر بن طاعتی کوند زایدرم دیرسك کونك
 نوافلندن کیجه نك فضائلی چوقدر زرا نهجدر مرغوب فیه در و
 عاشقربالی نه مناجات و معراج ایده کلمه لر در پس عبادتی کوندزه قصر
 ایتمک دخی بر غفلتدر زرا متابعت نبویه دن و سیرت حسنه صلحادن
 خرو جدر * خواب و خور جز پیشه انعام نیست * خفتکا زایه بهره
 زین انعام نیست * تقدیری خواب و خور نیست جز پیشه انعام
 بهره زین انعام خفتکا زادیمکدر خواب و خور مبتدا و نیست خبر
 و جز استثناء در و جائزدر که خواب و خور نیستک فاعلی اوله زرا
 عریده لبس معناسنه در یعنی لبس المنام والا کل الافعل الانعام
 بهره ایله بوا یکنجی نیست دخی بوا یکی اعتبار اوزرنه در خفتکان
 ایکنجیک مفعولیدر که را تعلیل و تخصیص ایچوند (خور بیچکدر
 تنکم افت قره حصاری ده مصرحدر) (جز حرف استثناء در) (پیشه
 صنعت و کاردر تفصیلی مرور ایتددر) (انعام فتحله نعمک جمیدر
 حرکت ایله انعام انواع اربعه در که ابل و بقروضان و معزدر ذکر
 و اشعی اعتبار ایله ازواج ثنایه دینلور وجه تسمیه بودر که ابل عند العرب
 و سائرلی عند غیرهم اعظم نعمتدر (خفتکان خفته نك جمیدر الف
 و نون ادات جمع و کافی فارسی خفته آخرنده اولان هاء غیر ملفوظه دن
 بدلدن و بعضی لر دیدلر که کات مجموعی ادات جمیدر بوصورنده خفته
 منفصل و صورت اولی نه متصل یازیلور تنکم بالاده بلندی (بهره
 مرور ابتدی) (زین ااصله زاین در همزه سی تخفیف و کاتبه حذف
 اولمشددر) (انعام کسرله ابصال الاحسان الی غیر معناسنه در و لکن
 موصل الیه ناطق اولقی شرطدر پس فلان کسه فرسی اوزرنه انعام



ایندی دلمز بلکه زید و عمروه انعام ایندی دینلور (معنای یت)
 بودر که خواب و خور یعنی منام و اکل دکلدر الاحیوانک کاری در زیر
 حیوان اندن غیری سن یلز خفته اولانلره یعنی او بویانلره بوانعام
 واحساندن بهره ونصب بوقدر یعنی کیجه عبادتندن ونعم آخرندن
 و بلکه حنذ دنیادن بله حصه لری بوقدر زیر چوق او بومق
 وخصوصا عندالصباح خوابده بولنق نقصان رزقه سیدر وطاعت
 نقصان اوزرنه اولدجه نصب آخرت دخی اکسلور ولکن نقصان
 وقلندن عدم الیه تعیر ایندیکی بطریق المبالغه در و جائزدر که
 این انعام خصوص انعام اشارت اولاکه عنداهل الخصوص انعام
 معهوددر که ینهم و بین الله حالت طیبه در * ای پسر بسیار
 خواهی خفت خیر * کر خبرداری ز خود بی کفت خیر * بعض
 نمجنده کر خبرداری زر و زرستخیز دوشمشدر بسیار خفته قید در
 خیر جمله مستأنفه در مصراع ثانی جمله شرطیه در بی کفت
 خیر ثانی به قید در خواهی خفت خواهی خفتن تقدیرنده در که
 خواهی واورسمبله مضارع مخاطبدر و خفتن کامفعولدر زیر بالاده
 کز ایلدی که خواهی ایله و بعض کلمات معروفه ایله ترکیب اولسان
 فعل مصدر تا ویلده در زیر ایکی فاعل فعلیت اوزرنه اجتماعی صحیح
 دکلدر خفتن یتق و او بومقدر خواهی خفت بسیار چوق او بومق
 در سن او بویسر سن دیمکدر (خیر امر حاضر در مصدری خبریدن در
 سور ینوب ایمکلمک و فالفیق معنای مضارع خبر واسم فاعلی خبرنده
 کلور) بی کفت سویلدن و دیمدن دیمکدر بی حرف نفیدر که جوامده
 داخل اولور (معنای یت) بودر که ای اوغل چوق او بومق و آخرنده
 راحتده اولق در سن و باخود چوق او بویسر سن یعنی قبره کبردکده
 اوراده چوق یاورسن و قیامتده دن باشک قالد رمز سک ایمدی خبر
 یعنی اولدی باد ایدوب شمدی کیجه ایچنده فراشندن قالدی و سرك
 یصدردن قالدی و برقرار حقه عبودیتده اول اگر کنندکدن و باخود
 روزرستخیز یعنی قیامت کونندن خبرک واریسته و میت دکل ایسک
 قنخ صورله قبرکدن قالدی دیمدن و اسرافلک خطایی کوشکه ابرمدن
 سن اختیارکده شمدی برندن قالدی تا که قبرندن قیامت آسان اوله

زیرا هر عملك جزاء مناسبي وارد و نوم اخ الموت در و انسان فراشنده
 قبرده ميت كمي در پس قبردن قباي نامك فرامشندن قباي كمي در
 فافهم جدا * دل درين دنياي دون بستن خطاست * دامن ازوي
 كرتودر چيني رواست * تقصد يري بستن دل درين دنياي دون
 خطاست كه در چيني دامن ازوي رواست ديمكدركه بستن دل مبتدا
 و درين ظرف و خطاست خبردركه حرف شرط و تودر چيني نك
 فاعلي و دامن مفعولي و بعد الجملة فعل شرط و رواست جزاء شرطدر
 (در ظرفيت همچوندر ولكن بستن كه بفلمقدربا لله تعديه ايدر پس
 بوراده درين يرينه بدین كرك ایدی ولكن دلبسته دنيا و لمق اكا دخول
 و توغلي مستلزم اولمغسله في معناسنه اولان درايه استعمال اولندي
 دنياي دوتده اولان با آخرنده حرف مد اولان كلماته متصل اولان
 يادركه حرف توسل ديرل اضافنده و صفتده كلور پرواي او و پروي
 مشكين كمي بوراده موصوف اليه صفت مياننده كلكشد رزيرا دون
 دنياك صفتيدر دون ادني ديمكدركه اعلي نك مقابليدر زيرا دنياك حالي
 درجه آخرتدن آشفه دركه دنيا فاني و آخرت باقيدر (بستن بفلمقدركه
 مضارعنده سين نونه قلب اولثوب بندد و بندنده ديرل) در چيني ده در
 تحسين لفظ همچون زابدد در چيني واقع اولان نسخده دخی بزدر كمي در
 (چيني فعل مضارع مخاطبدر كه يا خطاب همچوندر مصدری چیدن در
 دبوشرمك معناسنه مضارعنده نون زياده ايدوب چيند و چيننده ديرل
 (روالايق و درست و جائز عجم جائز كور رهسن ديه جك برده واداري
 ديرل زيرا جوازده معنای مرور وارد در روانك معناسي ايسه مرور
 ايدمي در (روا اصلنده رفتن دن مشتقدركافي الد فائق) (معنای بيت)
 بودركه بودنباي دني به كوكل بفلمق خطادر زيرا علوهمني اولان كسه
 ادنا لله علاقه و اشنايي اينمز بوجهتدن سن اكراندن دامن دبوشروب
 ال سلكرسك شان عالي كه لايق و مناسبدر والادنيا و آخرنده دني
 اولورسن زيرا دنلمشدر كه علو الهمة من الايمان يعني علوهمت ايمانك
 شعب عاليه سندندر و حديثده كلوركه (ان الله يحب معالي الامور
 و يبغض سفاسفها) و دنيايه تعلق ايتك انك حباتي سومك و زخارفه
 ميل و تحصيلنده تكلفدر و حديثده كلور (حب الدنيا رأس كل خطيئة)

✱

زیرا دنیا معظم جایدر که کثیفدر و حجاب مانع مشاهده در * از چه بندی
 دل بدنیای دنی * چون نه جاویدست دروی بودنی * دل بندینک
 مفعولدر بدنیاده با تعدیه ایچوندر که اهل فرس اصطلاحنه اکا
 تعلق مجرد ایچون اولان بادرلر یوخسه تعدیه اصطلاحیه دکلدلر
 نه جاویدست مقدم خبر بودنی مؤخر مبتدا در دروی بودنی ته
 متعلقدر (از چه مقام تعلیلده استعمال اولنورندن دیمکدر) بندی
 فعل مضارع مخاطبدر مصدری بستن دریت سا بقده شرح
 اولنشدر و بعض لغاتده بندین دخی بعلقی معناسنه مصدردر
 بوصورتده بندد و بندیده اولان نون اصلی اولور یوخسه سیندن
 مقلوب اولماز فاما اصطلاح مجمله کوره ظاهر بودر که بندیدن مصدر
 فرعیدر اصلی دکل (دنی مدغمدر که اصلی دنی فعلیل وزنی اوزنه
 صکره اذغام اولنوب دنی دلتشدر خستس و حقیر معناسنه بوراده
 تخفیف و ضروره احدى البائین حذف اولنشدر) چون تعلیل ایچوندر
 (جاوید ذال معجه ابله در ابد معناسنه زپرامده دن صکره کلتشدر تنکم
 قاعده سی مرور ایندی) (بودنی ده یا زانده در بودن مصدردر اولوق
 معناسنه مضارعنده و او مفتوح قلنوب بود دیرلر) (مضای یت)
 بودر که دنیای دنی و حقیر و بی فیمته نه سیدن کوکل بفلدک چونکه
 انده اولوق و قرار اتمک ابد دکلدلر یعنی سنک ایچون دنیا ده بقا
 اولد یغیچون کرک ابدیکه اکا دلبسته اولیه سن فاما کمال غرور
 و غفلتدن (بحسب ان ماله اخلاصه) موجبجه کندیکی اوراده باقی
 قیاس ایتدک و کوکل و یروب عمارتنه مشغول اولدک مع هذا کوپری
 اوزرنده سن که محل بنا دکلدلر انکچون دلتشدر که (الدنیاقنطره
 فاعبروها ولا تعمروها * ظاهر خود را میارای فقیر * ناچو بدری
 باطنت کردد منیر * ظاهر خود میارایک مفعول مقدمی در باطنت
 کرددک مفعول اولی و منیر ثانسی وجه سی تعلیلده در زیراتا بوراده
 غرض و تعلیل ایچوندر تشبیه که چو بدر بدر منیره قیددر (میارا نهی
 حاضردر که میم مفتوحه نافیه و یا همزه دن بدلدر اصلی آرادر
 مصدری آرستن و آراستن کلور یزه مک و زینت اتمک معناسنه
 مستقبلانده سین یاه قلب اولنوب آراید و آراینده دیرلر و بعض لغاتده

✱

آراییدن دخی مصادرده درج اولمشدر بوصورنده قلبه حاجت قالماز
 ولکن ظاهر اولان بودر که بیت سابعده مرور ایدن بند بدن کی
 آرایدن دخی مصدر فرعیدر (فقیر کثیر الاحتیاج دیمکدر که مرور
 ایتدی) چو ادا ت تشبیهدر که چون دن مخففدر (پدری ده یا زندهدر
 و یا تنکیر ایچو ندر که تعظیمه محمولدر) بدر نورله ممثلی یعنی طولمش فر
 معناسنه که ایک اون دردنجی و اون بشقی کیجه سنده اولور ماه چهارده
 اون درت کیجه لك آی دیمکدر و نورله طولدیغی انعکاس طریقه در
 یوخسه سریا لله دکل اگر چه رای لك کوزنه لذته نور کورینور
 و بدرده طلوع و امتلا دن هر بری مضبر در زیر قمر طوعی شمسدن
 مقدمدر که طلوعله انی مبادرت و مصارعت ایدر و امتلا سی اعتبارله
 بدره بی یعنی طولوکبسه بی اکا تشبیه ایدر و جائزدر که عکس اوزره
 اولوب امتلا سندن اوتوری قمر بدره یه تشبیه اولده (کرد کاف عجمیه
 فعل مضارعدر مصدری کردیدن کلور صیورت و تحول معناسنه
 منیر انارتدندر متعدی و لازم استعمال اولنور روشن قیاق و روشن اولق
 معنارنه بوراده ایکسی دخی موجهدر (معنای بیت) بودر که ای فقیر
 کندی ظاهر کی آراسته و مزین قلمه تا که باطنک بدر کی روشن اوله
 و یا بدر آفاقه روشنالق و یرد یکی کی باطنک دخی انفسده بو حال
 اوزرنه اوله قال الله تعالی (واشرق الارض بنور بها) یعنی نور
 شمسله وجه آفاق منور اولدیغی کی نور الهی ایلده دخی وجه انفس
 منور اولور الحاصل کشتی ظاهر کی ترین ایتک انی تنویر ایتک کبدر
 خصوصاً که تلبس ایتدیکی قیاس قسمندن اوله فاما ظاهر کی ترین
 و تنویردن باطنه خسوف واقع اولور کل ایتدی زن کی ظاهر کی آراسته
 قلمقدن فارغ اول تا که بوفراغ و ترک اثری باطنکده ظهور ایدوب
 ظاهر کی یرینه باطنک منور اولسون زیر اهر عملک جزاء موافق واردر
 و ایکی مرتبه ده عریانلق یعنی هم ظاهرا و هم باطنا بریده مجتمع اولماز
 وقتی طرف ملبس اولور سه طرف آخر مجرد اولور و فقیر تعبیرنده
 نکته بودر که ظاهر کی ملبس اولق فی الحقیقه غنایی مستلزم اولماز
 بلکه باطنی لباس معرفندن و نور طاعتدن مجرد اولدجه ینه اکا فقیر
 دینور تنکم عکسنده غنی دینلور فافهم جدا * طالب هر صورت



*

و خصوصاً امور حسبه نك مزین و منقش اولرنه در زیر حسله القلری
 غالبدر اگر معنی جانیه التفاتلری اولایدی دنیا نك كوزلی انلره زشت
 كور نور دی * از هوی بكذر خدا را بنده باش * زنده کی نمی بایدت
 در رتبه باش * بویك تقدیری بكذر از هوی باش خدا را بنده می بایدت
 زندگی باش در رتبه دیمكدر كه خدا را باشك مفعول اول بنده ثانیهی در
 می بایدت ده ناضیر منصوب متصل زندگی فاعلدر و بویكلام شرطی
 متضمندر كه اگر می بایدت زندگی دیمكدر پس باش در رتبه جزاء
 شرط اولور (بكندر ده با كافك ضمه سنه اتبعا مضمومدر زیر كاف
 اصلسنده مضمومدر پوراده وزن ایچون اسكان اولمشدر) بكذر امر
 حاضر در مصدری كذاشتن و كذاشتن در صالیورمك و كچمك معناسته
 یعنی واز كلمك ویریدن بریره كچمك مضارعنده شین رایه قلب
 اولوب كذارده دیرل زنده کی ده بامصدریه وكاف زنده اخرنده
 هاء غیر ملفوظه دن بدلدر (زنده زای عربی نك كسر یله مرده مقابلدر
 حی و میت دیمكدر (رتبه زای عجمك فحیه كهنه و پلاس و پاره پاره
 اولمش قفتان و مرقع (معنای پیت) بودر كه هوای نفسدن كچ و حقه
 قول اول زیر هوادن مبغوض نسنه یوقدر شول جهندن كه هوا
 برهان سماوی و دلیل عقلی اوزنه مینی دكلدر بلکه شهوت مجردیه دملور
 شرع مطهر ایسه هوا و شهوتی رفع ایچون موضوع و امور
 جاهلییه هدم ایچون منصوبدر و بوندندر كه قرآنده كلور (افرایت من
 انخذ آتیه هوا) و بومعنی ایچون ناظم قدس سره خدا ایله هوایی
 مقابله ابتدی زیر هوا اكثر ناسك معبودیدر و سكا زنده لك یعنی حیات
 حقیقه باقیه طیه كركسه زینت دنیایی ترك ابدوب پلاس ایچنده
 اول كه فقر اخر قدسیدر زرادرو بشلك سرمایه سعادت و سبب حیات
 قلبدر تنكم غنا باعث ممت دلدردر بوجهندندر كه اغنیادن موتی ایله
 تعبیر و محبتلرندن تحذیر اولمشدر زیر موتایه مقارن اولان دخی میندر
 و بوراده ناظم قدس سره زنده ایله رتبه بی جعی لطافتدن خالی دكلدر
 و ناظمك لطافتدندر كه بو نظمنده بعض مواضعده التزام مالا یلزم
 و بعض مواضعده تجنیس طریقنه سالك اولمشدر و لكن تطویلدن
 حذرا بوفقیه خامه سندن یسانی طی اولمشدر * خرقة بشینه را

*

بردوش کن * شربتی ازنا مرادی نوش کن * بونک تقدیری کن خرقه
 بشمینه را بردوش کن نوش شربتی ازنا مرادی دیمکدر که خرقه کن
 کله سنک مفعول و جار و مجرور اکامتلقدر و نوش ایکنجی کن لفظنک
 مفعول اولی و شربت ثانیسی و جار و مجرور شربتن حالدر خرقه
 کسرله خرق دندر قحله که یارمی و بیرتمی در خرقه بزپاره سیدر
 و مرقعار بزپار زدن مرکب و محبط اولغله جزئی کل او زرنه اطلاق
 ایدوب مجموع ثوبه خرقه دیدیلر (بشمینه ده بشم پاه عجمینک قحله
 بولک در قیون و امشالی یوکی کبی) مرکب لبقه سنه بشم دوات دیزر
 یا نسبت و نون تأکید نسبت و هاء اختصاص ایچوند ز را بشمه
 منسوب اولان نسبه چوقدر پس خرقه مراد اولیجی بشمینه دیرلر
 یعنی اطلاق او زرنه ذکر اولندقد هائله تخصیص اولنور فاما خرقه
 بشمین دنلسه بلاها دخی استعمال اولنور و بشمه نسبتدن مراد
 منسوب ماده وجودنی بیاند (پس بشمینه یو کدن دوزلمش عبا
 و خرقه دیمکدر لوزینه کبی که لوز بادام و لوزین بادم ایچله اولان
 نسبه ولو زینه خصوص او زرنه شکر بورلدر (دوش اوموز که چکن
 دخی دیرلر عرب منکب دیر) کن امر حاضر در مصدوی کردن در
 ایشلک و ایشلک معناسنه مضارعنده را یینه نون کتوب کند و کشنده
 دیرلر شربتی ده اولان یا وحدت ایچوند شربت اصلنده بنه مره در که
 بر کره ایچمک دیمکدر بوراده شراب یعنی مایشرب معناسنه در زرا
 یاه وحدتدن مفهوم اولان شراب جنسندن نوع غریبدر یو خسه
 شربدن دکل قال الله تعالی (وهلی ابصارهم غشاوة) ای نوع
 من جنس الغشاوة غریب (ناحرف نفیدر که مشتقه داخل اولور نا
 مرادیده اولان یا مصدریه در نوش ایچمک اسم مصدر در اصل مصدر
 نوشیدن در (معنای یت) بودر که بولک خرقه بی یعنی عبای اوموز که
 ایله یعنی آن وائی تلبس ایله (و بر مراد اولایم دیرسک نامرآد لقسندن بر
 نوع غریب شراب ایچ یعنی نامرآد لقی رنسنه در که سائر امور واحواله
 کوره انده غرابت واردور که هر کس بو شرابی نوش ایده مز بلکه
 بر مراد لقی شربینه طالبدر ناظم قدس سره دیمک استر که درویشلک
 و خرقه پوش اولمعلق نامرآد لقدر و دنیا ده بویه نامرآد اولان



آخرته بر مراد اولور که خرقه پشمینه برینه حله سندس
 واسنیرق تلبس ایدر و سائر احوال دخی اکا کوره اولور
 و دیمشدر که (المید من لا اراده له یعنی مرید ارادت مستقله سی
 یوقدر بلکه انک ارادت حقّه تابعدر اشته ارانده فنا بودر
 * ای که در بری کشی پشمینه را * پاک سازاز کبر اول سینه را * تقدیری
 ای کسی که می کشی پشمینه را در بر سار اول سینه را پاک از کبر دیمکدر که
 کسی مبتدا و ما بعدی اکا صفت و اول سازه ظرف و سینه سازک
 مفعول اول و پاک ثانیسی و جار و مجرور پاک متعلقدر و بعد الجمله
 مبتدایه خبر در (پروراده حرفدر علی معناسنه بر من بنم اوزر بیه
 و بر تو سنک اوزر بیه دیمکدر) کشی فعل مضارع مخاطبدر مصدری
 کشیدندر چکمک معناسنه (ساز ساختن دن امر در دوزمک معناسنه
 مضارع هنده خازایه قلب اولثوب سازد و سازنده دیرل و مصدری
 سازیدن دخی کلور و لکن مصدر فرعیدر بوصورنده قلبه حاجت
 قائماز تنکم نظاری مرور ایندی (کبر کاف عربینک کسربله انسان
 کندینی غیریدن اکبر ظن اتمکدر تکبرانی اظهاردر) سینه کوکس در
 صدر معناسنه بوراده سینه ایلله مراد دلدر که سینه نک باطنی در یعنی
 سینه دله ظرف واقع اولمشدر تنکم قرآنده کلور (ولکن نعمی القلوب التي
 فی الصدور) معنای بیت) بودر که بالکز عبا پوش اولمق کفایت ایلز
 بلکه ای کشی که خرقه پشمینه بی اوزر بیه چکر سن و کبر سن اول
 سینه و قلبی کبر صفتشدن پاک دوز و انک لوئندن ظاهر قبل بعده
 صوفی و درویش اول والا متکبر درویش اولماز ناظمک قدس سره
 مرادی فنا فی الله ایلله نفسی خالک ایلکدر زیر اکبر که کندینی غیریدن
 اکبر واعظم واعلی کوزمکدر زائل اولدقدده کندینی غیریدن اصغر
 واحقر و ادنی کوزمکدر که حقیقت تواضع و سجده بودر و کبراشد
 اوصاف نفسانیه دن اولمغله ناظم قدس سره اتی تصریح ایلدی
 سؤال اولنور سه که فقراده کبر صفتی تصور اولنور می بلنکه بومعنی
 اغنیاده ملحوظدر جواب بودر که کبرک حقیقتی بلك دید کلریدر
 انانیت هر کسده اینسه حائنه کوره وارد در زیر مقتضای جبلیت در و نفس
 انسان ترکیه اولمق اندن و انک انانیتدن پاک اولمغله و اوصاف قلبیه ایلله



قاله در * که همی خواهی نصیب از آخرت * رو بدر کن جامهای
 فاخت * نصیب خواهی تا مفعول و جار و مجرور نصیب متعلق
 و جله سی فعل شرطی و بدر کن کله سنه ظرف و جامها مفعول
 و جله سی رودن بدل و رو یعنی بدل و مبدل منه جنه شمر طبر
 همی خواهی فعل مضارع مخاطب همی ده هاء مفتوحه که حاله دال
 اولان می اوزنه داخل اولش در معنای عالی تا کیسد ایچو ندر نتکم
 ماضی ده معنای بعدی تا عید و ایچو ندر پس ماضی به داخل اولان
 می لفظی بعده دلالت ایچو (همی کتم کی که زمان قدیمه سو یلدم
 و سو یلدم یکم فقره دزدیم کدر و مضارع همی دایم کی که بوزمان
 حاضرده یلورم و بلدیکم مقرر دزدیم کدر زیرا همی تقریر ایچون دخی
 کلور مقرر مبدل دبه جک برده عجم همی در (نصیب حفظ منصوب
 یعنی معیندر اصلی نصیبدر که وضعدر) آخرت دار آخرت دیم کدر نتکم
 (لبس لهم فی الآخرة الاثار) نظم جلیله حذف اولش در و کاه اولور که
 دار افضی آخرت مصاف اولور (ولدار الآخرة) کبی که ولدار الحیوة
 الآخرة تقدیر نه در و امام راغب دار آخرتی فشاء ثابته و دار دنیایی
 نشاء اول ایه تفسیر ایچو فاما مال اعتبار یله در و الاصحیح دکلور
 بلکه دار آخرت دار البقادر که سعادی کوره جنت و اشقیایه نسبتله
 جهنم در و آخرت دلدیکی دنیایان طغوز یک یسل مؤخر خلق
 اولنغله در و آخرت عاقبت کی دکه لطلاق اوزنه ذکر اولنسه جنت
 مراد اولور نتکم قرأته کلور (والعاقبة للمتقين) یعنی عاقبت مطلقه که
 جنت در متی اولنر ایچوندر وینه کلور (وان الدار الآخرة لهی الحيوان)
 یعنی جنت و نعم جنت ایچون بقاء ابدی و از در که اهلی حیات حقیقه
 صاحبی در دنیا و اهل دنیا ایچون ایسه بقا یوقدر و جهنم کر چه یا قیدر
 فاما (لا یعوت فیها ولا یحیی) ایه موصوفدر (رو امر حاضر در مصدری
 رقتن در یوریمک و کتمک معنایه مضارع غنده فانی و او و تانی داله
 قلب ایدوب رود و رونده دیر (در بوداده قبور که عرب اکا باب در
 و لکن در ایه طشره چقمقدن ده کایت ایدر مثلا بدر آمدک معنای
 حقیقی سی قبوه کلدی و در آیدک قبوه کلور در فاما خر و جسدن
 کایه در پس بدر کن اخراج ایه دیمک اولور (جامها جامه تک جعبدر

آخر نه یا صفت و موصوف میبایند توسل ایچوندر جامه معنای
اصلی اعتباریله ملبوس و مفروشیدن اعمد ملبوسه تن جامه دیرل
اصلی جمله تندر مفروشه جمله خواب دیرل اصلنده همزه ايله جامه
خوابدر اما جامه کثرت استعمالده ملبوسده اعلام غالبه دن اولمشدر
اطلاق اوزنه ذکر اولنسه آرقیه کیچک مراد اولور و جامه اوکی اچق
و طوق لباسدن عامدر اوکی اچق قضاغه قبا دیرل (فاخرت ده تا
خطاب ایچوندر اصلی فاخرات درها و همزه حذف و ماقبل مابعدنه
وصل اولمشدر و جائزدر که فاخره آخرنده تا اولیه زیر اقرار سیده
عربی ده کی کبی صفت و موصوف اراستنده مطابقت شرطه کلدر
فاخر نفیس نسته به دیرل که انکله مضاعفت و مباحاته صالحدر ثوب
نفیس کی زیر اقرار اصلنده مالک و جاه و امثالی اشیائله مباحاتدر
(معنای بیت) بودر که اگر نعم آخرنده نصیب وافر و حظ کامل
استرسک بوری جامه سی فاخره سی طشره ايله یعنی اوزرکن خلغ
ایم و براق قلکه جنباده زاهد اوله سن و آخرتک نعم البدل بوله سن
و جامه بی فاخره ايله توصیف ایلدی زیرا نفسک اکا تعلق واردر
غیریه دکل تجرد ایسه اودر که علاقه دن صوینده سن پس تجرد ایتدیکه
تجرد حاصل اولنسه بالضروره صویندر سن ابرهیم اد هم کی والا
اولکی لباسک ايله تستر اینسک دخی اولور اگر چه اولی اولان زی
فراجه اولمقدیر زیر انده صلحایه تشبه و غیر یلره دخی ترغیب واردر
* بی تکلف باش و آرایش مجوی * ترک راحت کیر و آسایش مجوی *
باش و مجوی و کیر امر حاضرل در که ماقبلاری مفاعیلدر (تکلف
بر نسته نك کلفت و مشقت چکمک و زحمتلی ایش طوعق زیر
بو مقوله نك پوزنده کلف یعنی لکه صکی اثر ظاهر اولور سهل
اولان کارلر ده ایسه بلور مز و تکلفلی اولان نسته ل خلطک
کوزنه سائرلر اصل اولغله مکلف اولش دیرل و قائل و بالغه
مکلف دیک یلر زیر تکالیف شریعه ايله مأموردر و طاعات تکالیف
دنلدیکی نفس اوزنه کلفتلی و مشقتلی اولدیغیچوندر و بعدالقر که
قورق جلوی اولور ایشته تکلف دین و بعضی حصان مجموده ايله
تخلای ایچون اولورسه ممد و حدر و اگر دنیا و اغراض نفسانیه ایچون

اولور سه مذموم در تنگم قرآنده کلور (وما انا من المتكفين) و حدیثه
 کلور (انا والا قبله من امنی برآه من التكلف) یو جهتن د عاده سجع
 و تكلفدن و كلامده لی لسان و تشدید نهی اولندی و سائر امور دخی
 اكا قیاس اولنه آرایش بریش دیمك اولور كه اسم مصدر در اما برك
 یعنی زبنت معناسنه شایع در معلوم اولاكه امر مجردك آخره لاحق
 اولان شین علامت اسم مصدر در دانش وینش و روش و امثال کبی
 پوشینك ماقبل قطعا مكسور لوقنور و ضمیر غائب اولان شین جافش
 کبی و ضمیر مفعول اولان دیمش کبی بونلرك ماقبلاری معنوج اوقنور
 و بعض طائفه کسرله دخی تلفظ اینشدر در فاها مختار اولان فتحه در
 (راحت) روحدن در فخله یعنی آسودگی یعنی دکلنك و وجدان
 حضور و سرور ایله نفس الملق (کبرکاف) جمعیله امر در مصدری
 گرفتن در طوقن معناسنه فصیح بودر كه مضارع شده باز یاده
 ایدوب کیرد یو کیرنده دیتور آسایش راحت ایتك و دکلنك و تنفس ایتك
 معناسنه اسم مصدر در اصل مصدر آسودن درد کلمنك و دکلندر مك
 معناسنه كه لازم و متعدی کلور و آسایدن دکلنك و آسایاندن
 متعدی در كه دکلندر مك در کافی فعمه الله و سائر لغاتده آسودن لازم و
 آسایاندن متعدی در یو باز لشدر آساییدن لفظنك ذکر طی اولمشدر
 (معنای بیت) بودر كه لباس خصوصنده بی تكلف اول و زینت
 استمه یعنی زینتو لباس استمك و کچك تكلف قییلندن ریس اگر سن
 درویش ایتك بوقیده اوله و غداء سرسری ایله قناعت ایتدیکك
 کبی ثوب سرسری ایله دخی استمك ایله اگر چه اهالی زمانه ده دکل
 بلکه درویش نام اولنلرده بله بوحصلت بوقدر بلکه حرقه و مرفق
 نامه تلبس ایتدیکری هب تکلفی مزین نسته فردر و دخی ترك راحت
 طوت و آسوده لك طلب ایتمه زرا دنیا قهر و لطفه معتر جدر خصوصا
 راه حقه عاشق بکنلرك شب و روز راحتی بوقدر كه بلا و زرنه
 مین در و عیش و عشرت و راحت دار البغاده اولور دار الفسلده اولماز
 و بوابده سلطان عالم ایله رحبت برابر در بلکه سلطان آسودگی
 رحبت ایچون ترك خواب و راحت ایتك لازم و واجبدر * در برت
 کور کسوت نیکو مباش * زیر پهلوی جامه خوابت کومباش * کسوت

مطل

✱

نیکو میباشد مفعول و در بیتا کاطرف و جمله سی مفعول قولد بر که
 کورد مصراع ثانی دخی بعینه بو اسلوب اوزره معربدر برت ده
 تا خطاب ایچون و برعلی معنایه درنتکم می و رابتدی (کوکاف بحمینک
 ضمیمه امر حاضر در مصدری گفتند و سونلک معنایه و مصدر
 فرعی سی کویدن در اولکبه کوره مضارعنده فایه و ناداله قلب
 اولتوب پروا و زیاده سبیله کوید و کویتده دیلور و کولفظی امر و نهی
 اوله و آخرنه ایراد اولتور کو بکن و بکن کوچی که ایلدی و سوبله
 معنایه بوراده نهی اوزرنه داخل اولمشدر کو مباح دی اوله
 دیمکدر کسوه کسرله و ضمیمه لباس در و فاصله جامع کیدر مکدر
 قال الله تعالی (فکسونوا لعیظام الحیا) ککله لم کیدر دک یعنی جسد لباسه
 ستر اولندی بی کی لاله دخی عنطای ستر ایلدک و اکتساء جامه بورتمک
 و اورتمکدر و کسوت کرچه عریبدر فاما بحکم تاء طویلله ایلله بازر و تلفظ
 دخی ایلدر عرب تلفظ ایتر و تاء می یو طه ایلله رسم ایلدر (نیکو کاف عربیله
 کو بکن معنایه مقابلی رشتد بر که چرکین در نیکو اصلنده نیک در
 ایودر آخرنده و اونسبت ایچوندر (زیرا آتدر نحت کی آشفه طوداغه
 لب زربن دیر) ایلو باء بحمیمه یان و ایکو دیمکدر بجامه خوابتده
 تا خطاب ایچوندر جامه خواب دوشکدر اصلنده جامه خوابدر
 اضافتله علمیه نقل اولتیحق علامت اضافت که همزه مکسوره حذف
 اولتوب قاعده ترکیب تغیر اولمشدر و بوقیلدن بعض ترکیب وارد
 بعد العلمیه مضاف الیه تقدیم اولنورتن جامه کی که اصلنده جامه نندر که
 ترکیب اضافیدر (معنای بیت) بودر که اوزر که کو بکن و فاخر ثوب
 اولسون دی و یانک و لیکوک آکنده دوشک اولسون دی یعنی کندی
 نفسکه بویله سوبله و شهرتک ایچون لباس قیدندن کج و راحتک ایچون
 دوشک تدارکنده اوله زیر کهنه لباس ایلله و بی فراش اولوق دخی
 ممکندر که نیجهل بو اسلوب اوزره کلوب کتشلردر و پادشاه ایلله کدا
 آخر برابر اولمشلار و برغانته یتشلردر تأمل ایلله که پاسبان ایلله حریر
 دوشکده یتان صاحب خانه صباحه برابر جقزل و برینک نعیم و برینک
 بؤللی منسی اولور و اولمشه دوز فاعلم * همچو صوفی در پلاس
 و صوف باش * باصغتهای خنده موصوفه باش * بو بیتک اعرابی

ظاهر در (همچو کلمه تشبیه در مثل معناسنه شرحی گذر ایتحددر
 (صوفی صوفیه منسوبد که یوکرد زاهد لر عبا تلبس ایتدکری بچون
 صوفی دیدیلر تنکم پلاس و صوف اقاقرینه در ولکن بوراده صوفی ایله
 مراد مطلق زاهد دکلدر بلکه طریق عشقه سالک اولان زاهد در
 تنکم مصراع ثانی مضمونی اکادالد زبرا ظاهر و باطن اخلاق الهیه
 وصفات رجائیه ایله تخلق و اتصاف کار عاخذدر فقط پلاس
 یوکردن طوقمش شال و لغت حلیمی ده کلور که پلاس باء عربیله
 شال و کهنه لباس باء فارسيله مشهور در انتهی و نسمه الله ده
 کلور که پلاس اسکی رک جل و شال و کشیشلر قفتانی انتهی و شال
 بوراده پلاس و عبادر یو خسه بیونه تعلیق ایتدکری معهود نسنه
 دکلدر باسع معناسنه در که و صوفیه متعلق در صفتها صفتک جعیدر آخرنده
 باء توسلد که بوراده مضاف ایله مضاف الیه میاننده واقع اولمشدر
 و کاه اولور که بین الموصوف و الصنفه دخی واقع اولور صفت موصوف
 ایله قائم اولان معنادر بوراده اوصافا کهنه مراد در که اسماء حسنان
 مأخوذ در رضی و رحمت و صبر و حلم و عفو و امشالی کبی (معنای یت)
 بودر که صوفی صافی دل کبی یوکردن طوقمش لباسده و عباده اول
 و ثوب کهنه ایله اکتفا ایله زبرا مقصود اولان لباس ظاهر ایله تلبس
 دکلدر بلکه صفات کهنه ایله متصف اول که فی الحقیقه لباس بودر
 زبرا زینت باطنه در که زینت ظاهره دن اعلی و اعلی در یعنی سمو
 و رفعتی وارد در وهم بهاده زیاده در زبرا حق تعالی اعتبار ایتدیکی
 نسنه در و حدیده کلور که (تخلقوا باخلاق الله) یعنی تخلق اخلاقه
 امر ایلدی تلبس البسه فاخره ایله امر ایتدی بلکه اندن نهی و تنغیر
 ایتدی و بویندن مفهوم اولدی که صوفینک لباسی عبادر غیر یلرک
 قبا اولدیغی کبی پس اهل خصوصه اهل عموم ایله مشترک اولمق
 دوشمز و اهل عبا به قبا براشمز عکسی براشمدیغی کبی زبرا هر طبقه نک
 بر لباسی وارد در مکر خلفاندن اول که اهل عرفه مخالفت ایله فاعلم بذلک
 * مرد ره را بوریا قالین بود * زانکه خشتش عاقبت بالین بود *
 تقدیری بود بوریا قالین مرد راه را زانکه بودش خشت عاقبت بالین
 دیمکد که بوریا بودک فاعلی قالین مفعول اول و مرد ثابدر ولکن



را تعلیل ایچوند رلام جاره معناسنه پس معناده مفعول غیر صریح
اولور زانکه ماقبلنه تعلیلدر خشت ایکنجی بودك فاعلی و ضمیر غائب
معناده فعله متصلدر عاقبت ظرفدر بالین مفعولدر مرد راه پولاری
دیمکدر مراد سالک راه حقدر بور یا قامشدن اولان حصیردر تفصیلی
بالاده در قالین ده قالی معروف نسنه در که دوشنورلر ترکیده حالی دیرلر
حائله قالیچه تصغیر ایچوند که حالیهقی یعنی کوچورك حالی در قالین ده
نون اصلنده تأکید نسبت ایچوند ر بوراده بیه اصلی بیه نسبت
برینه وضع اوانوب آخرنه نون الحاق اولنمشد در که بودخی اعلانیفدن
برنوعدر اما بالین که باعقد قدر بونده بانسبت ایچون اولوقی قابلدر زیر
قوش قسندن قنات و بی آد مده قولدر یصدق قول آئنه کلور
بوجهتدن باله منسوب اولدی (زانکه اصلنده زان سبب که دیمکدر) که
تعلیل ایچوند ر خشت خاء معجمه نك کسریله کریچ در که پشد کده
کرم ت اولور و اکا خشت پخته دیرلر عاقبت آخر معناسنه در که شرحی
مر و ر اتمشد (معنای بیت) بود در که سالک طریق اولان کسبه
قابش حصیر قالیچه در یعنی انک حالسی حصیردر و حاضر حالی دن
بدل اکا کافی در زیر طریق فقرایی اختیار ایدن کسه اغنیای کبی لباس
زینت کیمز و دوشمنز شول سیدن که آخر قهرده باشی آئنده یصدیقی
کریچ اولور بوجهتدن کریچ یصدقی ابله فیتل و حال نك مناسبی اولماز
پس مسوکن صبیان آدم اوکدن اکا کوره ایش طوژنتکم بوا نه دك
عاقبت اندیش اولنلر طریق فقر و فناء کیمتشار و دنیا نك زخارفن ترك
ایتمشدر پس عاقل اولنلر طریق سلفه سالک و اثر صلحایه مقفی
کر کدر دیو توصیه در

* * در صفت درویشی و حب درویشان می گوید * *
* * که ترا عقلست با آتش قرین * * باش درویش و بد رویشان نشین *
بونک تقدیری که عقل هست ترا دیمکدر که عربیده آندن ان کان لك
عقل دیمکله تعبیر اولنور پس بوراده است هست برینه در که معنای
وجود افاده ایدر وار در یعنی موجوددر دیمکدر است ایسه بالکنز در
معناسنه در و عقل مبتدا و هست خبر اولوب جمله سی حرف شرط و فعل
شرط اولور زیرا معناده اولان شرطیت کافیدر صورتده عربیده کی کی

مدخول

مدخول حرف شرط فعل مضارع اولی لازم دکل در فاحفظه با مع
 معناسنه در که جار و مجرور مؤخر قرینه متعلق در قرین عقل
 صفتید در ویش باشک مفعولید در ویشان مؤخر نشسته متعلق در
 زبرا نشین امر حاضر در تکم کلور و بعد الجمله باش در ویش جمله سی
 اوزرنه معطوف در عقل سبق ابتدی که قوت در که در دانش
 اسم مصدر در بلو معناسنه دانشور و دانشمند بلکولو دیمک ولكن
 بعض مواضعه اسم مصدر نفس مصدر پرینه استعمال اوانور پس
 دانش بلك دیمک اولور علم کی دانشمند عالم در قرین مقارن دیمک در
 عقلی علم قرین قبلدی زبرا علم اولد فجه عقل کفایت ایتمز بلکه عقل
 علمک آتی و وسیله سیدر پس دانشه قرین اولان عقل تام الادراک
 اولان عقلدر هر عقل دکل و بوندن فهم اولند بکه مقصود بالذات
 علم در در ویش لغتده فقیر در که غنی نک مقابایدر ولكن عرفده
 طریق فقر و فساد سالک اولان اهل تجمرد در (نشین امر حاضر در
 مصدری نشستن در اوتور مق جلوس معناسنه مضارعنده سین مهمله
 پرینه یا ونون کنور ب نشیند و نشیننده در بر امر حاضر ایسه
 مضارعك دالتی حذفه اولور (مضای بیت) بود رکه اگر سنك علمه
 مقارن عقلک واریسه یعنی ادراکک تام اولوب عاقل و عالم ایسک
 در ویش و فقیر الی الله اول و بومقوله در ویش لره اوتور ب صحبت ایله
 تا که قابکدن حب دنیا بیرون اوله والادینا محبتله مبتلا اولوب رأس
 خطایا اولان دامه گرفتار اولور سن نه باشک قالور سرسام اولدق
 نه ایاغک قالور یورلمیق وفي الحديث (اللهم اغنی با الافتقار الیک یعنی
 افتقار الی الله دیدکری معنائک حصولی همان غنائک حصولیدر زبرا
 غنایان مراد استغفار حقه مفتقر اولان ایسه خلقدن مستغنی در
 و خلفه مفتقر اولان غنی ایسه ده فقیر در زبرا فقیرک فقیره احتیاجی
 کبیر فاعل بلك * همنشین جزیدرویشان مکن * تاتوانی غیبت
 ایشان مکن * همنشین مکن لفظنک مفعولیدر تا مادام معناسنه اینکجی
 مکن کله سنه ظرفدر غیبت کسرغین مجمله ایله اکامفعولدر همنشین
 آورنده یا مصدریه در همنشین همنشیت دیدکرید رکه اوتور مقده
 و صحبتده موافق و مشترک در زبرا هم لفظی موافقت معناسن افاده



اید ر نكتم همراه دیرل بولداش اولوب بولده مشترك اولنلره و بله
طوغش كه وقت ولادنده مشاركد ر همزاد دیرل و علی هذا نظارتی
چوققد سائر مفردات بالاده مكرر یازلمشدر (معنای یت) بودر كه
درویشلردن غیریه همیشینلك ایله یعنی مصاحبك و بله اوتورب
طوردیفك حق یولنك درویشلردن غیرى اولسون مادامكه قادرسن
انلری غیت ایله زیرانلرك لحنی اكل ایتك دكل بلكه زهرانوب هلاك
اولورسن زیرا انلره تعرض ایتك غیریلره تعرض ایتك كپی دكلدر
بلكه اشد دركه درویشلر الله تعالی نك محبو بلریدر حق ایسه
محبو بلری ایچون غضب ایدر شول غضوب ارسلان یا وریسی ایچون
غضب ایتدیكى كپی و بونده اشارت واردر كه درویشانی غیت ایتك
آنلره بغض ندر و آنلره بغض اهل دینك كامللره عداوتدر و كامله
عدو اولان كامل اولماز بلكه نقصان ایچنده قالور * حب درویشان
كلید جنت است * دشمن ایشان سزای لعنت است * جنت مبتدا
و کلید خبر و كذا لك دشمن مبتدا و سزا خبردر و محبت و عداوت
بری برینه ضد اولمغله ایكى جمله بی بری برندن قطع ایلدی اگرچه
ضدیت مناسبته عطف دخی صحیح ایدی لکن وزن ایچون عطف
ترك اولندی حب و محبت خیرطن اولنان نسه بی قلبك ارادتی و آنك
جانبه میلی در و علما و درویشانه محبت ایتكه محبت فضل دیرل زیرا
علماك فضل ظاهری و درویشانك فضل باطنی واردر و اكثر ناسك
بری برینه محبتنه حب طبیعی دیرل زیرا نیل اغراض ایچوندر (كلید
كاف هرینك كمره سبيله انخزدر مفتاح معنایه اگرچه تركیده
قفلده شاید در جنت دار البقادر اصلنده شول بستانه دیرل كه
اشجار بله ارضی ستر ایلده و دارالبقا به جنت دلدیكى هند العرب معلوم
اولان وجهله تعریفدر و الا جنت ایله دنیا بستانلرینك میانده بون
بعید واردر و هر ماده كه جیم و نونی مشتمل اوله ستر و استاز معناسندن
خالی دكلدر جن و جنسان و جنین و جنه و یچون كپی (ایشان ضمیر جمع
غایبدر كاه اولور كه همزه سی حذف و ماقبلی مابعدنه وصل اولتور
كفتیشان كپی كه اصلی كفته ایشاندر و ایشانله شانك فرقی بودر كه
ایشان اونك جمعدر كه ضمیر منفصلدر شان شینك جمعدر كه ضمیر

متصلدر مثلاً جانش ده اولان شین مفرده در (سزا لایق معناسنه در
 آخرنده یا اضافت ایچوندر (لعن و لعن بد عادر و رحمت حقندن ابعاد
 و علی سبیل السخط طرد در قطعی العاقبه اولنره ابو جهل و ابلیس
 و دجال و امثالی و کافرو ظالم و فاسق و جاهل و ماعداسندن امساک کرکدر
 مکر که حقیقت لعنتی مراد ایتموب مقصودی شتم اوله و نصوصده
 اهل ایمانه اولان لعنت درجه ابراردن اسقاط معناسنه محمولدر
 من احتکر فیهو ملعون کبی (معنای بیت) بودر که درویشان حقیقه
 و فقر آء باب الله محبت ایتک مفتاح جنتدر و انلره دوشمن اولان لایق
 لعنتدر کرک لعنت حق و کرک غیر ذی الله تعالی لعنت ایتدیکنه ملائکه
 و اهل ایمان دخی لعنت ایدر و بوراده ایکی مهت وارد اولکسی بودر که
 مفتاح جنت نصله کلمه شهادتدر بوخسه حب درویشان دکدر
 جواب بودر که حب درویشان اعظم دندن مفتاح اولغله مفتاح
 برینه وضع اولندی مع هذا مؤمنی ایمانندن او توری سومک محض ایمان
 و نه ایمانندن او توری بغض و عداوت ایتک محض کفر در خصوصاً که
 بغض اولسان مؤمن کامل اوله درویش حقیقی کبی بالکلبه تارک دنیا
 و مقبل علی المولی در و ابکنجی مهت بودر که سزای لعنت اولمقدن
 نفس لعنت لازم کلز جواب بودر که کرچه جوازله فعلک میاننده فرق
 وارددر و لکن بالکلبه ترکی مستلزم دکدر بورادندر که بعضی ابلبلسه
 لعن ایتدیلر لسانتمزی انک ذکر یله تلویث ایتیه لم دیو و اکثر اهل ایمان
 شارعه اقتدا ایدوب اکا و امثالنه لعن ایتدیلر زرا بزیده لعنت اولیچق
 ظلم و فسق ظاهر نه بناء مع هذا مجهول العاقبه در قطعی العاقبه اولنره
 قطعا لعنت اولنور و اومقوله لعنتده ثواب دخی بولنور زرا حقل
 اعداسنه معاداتک اثریدر نتکم درویشانه خیر دعا ایتک حقل احبابنه
 موالاتک ثمره سیدر * پوشش درویش غیر از دلق نیست * در پی کام
 و هوای خلق نیست * پوشش مبتدا نیست خبر غیر استناد در در پی
 ایکنجی نیست طر فردر پوشش شین اولی نک **ک** سر یله اصلده
 اسم مصدر در اورنش و اورنش معناسنه و لکن کثرت استعمالله اورتی
 و کیچک معناسنده حقیقت مرتبه سنده وارد شددر پوشیدن اورتک
 و کیمک دیمکدر دلق درویشا خر قه سی (کام کاف عربیله طماق معناسنه

✱

و بعض لغاتند کاف عجمیه اولق دخی تجویز اولمشدر تنکم تفصیلی
 مرور ایتدی خلق خاء مهمله ایله بوغاز معناسنه حلقوم کی بوسورتده
 مصراع نائیک اوله نطق اولماز بلکه هریری بر مضمونی مفید اولور
 تنکم اکثر یا عادت ناظم بودر و جائزدر که خلق خاء عجمیه ایله مخلوق
 معناسنه اوله بوسورتده کام مراد دیمک اولور طباق دکل و ثانی اوله
 مرتبط اولور تنکم تصویر معناد کلور (معنای یت) بودر که
 در ویشلرک اورتسی و لباسی خرقه و عبادن غیره دکلدر زیر طریق
 فقر و فسادیه سلوکک مقتضاسی بودر مکرکه بلانچی درویش اوله
 و کذلک درویش طماغنک ایزنده ولذت و چاشنی سی آرد نجسه
 و بوغازی هوی و مشتهیاتنده دکلدر بلکه غذاء سرسری ایله قناعت
 ایلر و نعم لذیذ بولسه دخی التفات ایتمز و نعیم و طیبات آخرتی کوزلر
 بلکه جله دن فانی اولور و یا خود درویش اودر که پلاس ایله اکتفا
 ایلوب خلق عالمک مراد و هواسی آردنجیه اولماز یعنی انارنیم خرقه
 پوش اولدیغمه طعن و تشنیع ایدرلر دیو آنلرک مراد لرنه تابع اولماز
 و کید کلرن کیمز بلکه لباسده و غذاده فقراء سلفه اقتدا ایلر و انلره
 تشبیه ایله فائده جلیله بولور و عبش و عشرت و زینتی آخرنه آلبقور
 * مرد تانهد بفرق نفس پای * ره کجا باید بدر کاه خدای * مرد
 مبتدا تا مادام معناسنه مابعدنه ظرف و پای نهیدک مفعولیدر ره
 بایدک مفعولی کجا اکا ظرف و بعد الجملة خبردر نهیده نون اولی
 ناقیه و نون ثانیه لاجل الوزن ساکنه در مصدری نهادن در که
 قوم مقدر وضع معناسنه مضارعنده الف حذف اوانوب نهد و نهنده
 دیرلر (فرق عربیدر بولمک و ایر مق معناسنه وسط رأسه یعنی دپه به
 فرق دیدیلر زبرا ساجک بواندیک یزدر بوراده مراد بودر و رأسک
 جانب اعلاسنه قرن دیرلر من القرن الی القدم دید کلری بودر که
 باشند ایاغه و دپه دن طرفه دک دیمکدر (کجا کاف عربینک ضمیمه
 قنده دیمکدر که حرف استفهام معناسنی متضمن اولان اسمادندر
 (کجا بی قنده سن دیمکدر) بدر کاه ده با تعلق مجرد ایچوند که عاملی
 معموله ایصال ایلر در کاه لغته قیو بریدر زبرا در قیو و کاه کاف عجمیه
 زمانله مکان یلننده مشترکدر بوراده مراد مکاندر قیو برندن مراد



قبول کندیدر واشک یعنی آسانه ایله دخی تعیر ایدر لرو بوتیمیر
 لاجل التفهیم بطریق التمثیل در والاحق تعالینک قیوسی واشبکی
 اولماز (معنای بیت) بودر که مادامکه ار اولوب نفسنک دپه سنه ایاق
 قومده یعنی مغلوب و مقهور قلمه به حق قیوسنه واشکنه قنده یول
 بولور یعنی نفس حیوانیه ارادن چقوب تعلقاتی فنا وزوال بولدجه
 حقه وصول و درگاهنه دخول مبسر اولماز تنکم ابو بزید بسطامی به
 خطاب غیبی ولرد اولوب دندیکه (دع نفسک ثم تعال یعنی عالم قدسه
 دخول ایتک لوث نفسله اولماز بلکه اتی ادناس وارجاس تعلقاتدن
 ترکیسه و تطهیر ایله اولور و بومرتبه ایسه اقل قلبه حاصلدر زیر
 * نفسی مألوفاتندن قطع زیاده دشواردر * هر که اوزک تن آسانی کند
 * پس خلاف نفس سلطانی کند * بوییت غیری نسخه لرده بوقدر
 بزم ید مزده اولان بر نسخه عتیقه ده بولندی ترک کنندک مفعولی
 و ما بعد نه مضافدر و سلطانی ایکنی کنندک مفعولی اولوب بعد الجمه
 هر که به خبر اولور زیر هر کسی که تقدیرنده در تنکم نظارتی مرور
 ایتدی پس فاء جزائیه معناسنه در که مبتدا شرط معناسنی متضمن
 اولسه خبرنه داخل اولور بومحمله کی کبی زیرا اومبتدا و کند جمله سی
 اکا خبر اولوب مجموعی هر کسی به صفت اولور عریده مثال کل رجل
 یا ثانی فله درهم در (خلاف نفس علی خلاف النفس دیمکدر) آسانی ده
 یا مصدریه در اصلی آسانی تندر اضافه آسان ککر و قولایدر آسانی
 دیدکری آسودندن دکنمک زیر ما بعدیه فافیه اولماز (سلطانی ده
 اولان یا دخی مصدریه در) (معنای بیت) بودر که هر کسه که بدنتک
 قولایجی ترک ایله یعنی مقتضای اوزره کتیمه واکا راحت و یرمه واکل
 و شرب و منامده حیوانله مشترک اولیه پس اول کسه خلاف نفس
 اوزره سلطانلق ایدر زیر مقتضای نفس و هیکل اوزره کیدر سنه
 زمام امر نفس النده اولوب اکا حکومت ایتدر مز و سریر قلبه کچوب
 اوتور و قرال اسلام قلعه سن المش و سلطان اوزره مستولی اولمش کی
 اولور ایددی اگر اقلیم وجوده سلطان اولوب تخت دل ضبط ایتک
 استرسک خلاف نفس وطیع اوزر نه اول وهوی و شهواتی ازاله ایله
 * وارض انفسی محالغردن تخلیه قبل فاعمل بذلك * هر دره در بند

قصر و باغ نیست * در دل او غیر درد و داغ نیست * مرد مبتدا در
 نیسته ظرف در نیست خبر در غیر ایکنی نیست مک مبتدا سیدر یا فاعلیدر
 در اکا قید در (قصر کوشک در تفصیلی مرور آیتشدر) باغ بفعیه
 و نفر جگاه و اهل روم باغی عنب حاصل یرده استعمال ایدر و لکن
 ظاهر اولان بودر که بطریق التغلیب در زیر اکثر بلاد ده اوزم
 اولان یرده اشجار دخی وارد (درد اغری و صیزی که عرب و جمع دیر
 بوراده مراد درد حق و درد عشق و محبتدر) داغ اعضاده یا غفله
 اولان نشان کرک انسانده و کرک حیوانده یعنی انسانه دفع مرض
 و حیوانه یا دفع مرض و یا نشان ایچون ابتد کلمری تمغادر بوراده مراد
 حرارت عشق بدن دلد حاصل اولان اثر در لاله نک بغرنده اولان
 داغ کبی (معنای یت) بودر که سالک راه خدا اولان کسه قصر
 و باغ قیدنده دکلدز برای بول اری اولانه سیر و تفرج و شغل دنیا
 قیوسی اولماز زیرا بولدن اتی البقور بلکه انک تفر جگاهی مشهد
 حسن اولان آثار الهیه و اسماء حسنا در مطلقا پس باغ سالک ایاغنه
 بند و باغ اولور و سنک قصر و باغ و امثالی دیدیک انک جمله سی
 تسبیح لریله حقه مشغولدر پس سندی انک کبی حقه مشغول اول
 و حقه مشغول اولانه مشغول اولغله حقدن غافل اوله و سالک
 قلبنده در دعشق و حرارت محبتدن غیری بوقدر یعنی بونلره مغایر
 و مخالف نسته اولماز سودای ماسوی و تعلقات دنیای دینه کبی
 * کرمات را بری بر آسمان * عاقبت زیر زمین کردی نهان * عمارت
 بری نک مفعولی و بعد الجملة فعل شرط اولور نهان کردنک مفعولی
 و عاقبت وزیر زمین اکا ظرفدر و بعد الجملة جزاء شرطدر (عمارت
 کسرله اصلده مصدر در معمور و آبادان ایلک و آبادان اولق معنا سنه
 ضدی تخریدر که ویران ایتکدر و خراب در که ویران اولقندر اگر چه
 ضد معمور معناسنه دخی مستعملدر بوراده عمارت بمعنی المفعولدر که
 معمور در (بری فتحله مضارع مخاطبدر مصدری بردن در ضمله
 مضارعنده ضمه فتحیه آبادان اولنوب برد و پرند در لر) آسمان کو کدر که
 زمینک مقابلیدر که بر در اصلنده مانند آس در که آس در کمرندر صو
 در کمرند آسباب در لر که اصلی آس آب در پس مان ماننده دن ترخیم

اولمشدر

اولنشد در که اسم فاعل در بکزه یی معناسنه مصدری مانستن در که
 بکزه مکدر مانیدن دخی کلور مضارعنده سین حذف اولنوب ونونه
 فقه حرکت ویریلوب ماند وماننده دیرلر پس آسمانک معناسی در کرمه
 بکزر دیمکدر زیر دکرمن کپی دوزر و بوندن فهم اولنور که آسمان
 افلاکدر که دواردر سموات دکلدر که ثابت در (زمین بالاده هرور
 ایلدی) کردی کاف عجمی ایله مشهوردر و فارسی الاصل اولنلره
 سؤال اولندقدنه بوججهله جواب ویرمشرلدر که مصدری کردیدندر که
 دوتمکدر کردانیدنک لازمی در که دوندن مکدر یعنی برحالدن برحاله
 تحول که شدن معناسیدر کردی شدی درولکن ظاهر اولان کردیدی
 ایدی اوله سن معناسنه تخفیف بعض حر وفی حذف اولندی
 (معنای بیت) بودر که اگر عمارتی آسمان اوزرنه ایلده سن نمرودک
 صرحی کپی وفی المثل باشک کوکله ایره بنه عاقبت برآکنده نهان و خفی
 اولور سن یعنی بروج مشیده اهلی اولغله میتکی سمواته رفع ایتزلر
 و آخر برآکنده مدفون اولور سن وعلوی دن سفلی به دوشر سن پس
 بویله خا کله بکسان اولما که رفع بنا ابتدیکک دکر هملن نفسکه
 اویوب اسراف مال ایدرسن و آخر محل محاسبه کلور سن کل ابدی
 قبل الموت هر و جهله الحقلدرده و الحقلقدنه اول تاکه (من تواضع
 رفعه الله) موجبجه خاک سفلیده قالمیوب مرتبهک عالی و درجهک
 متعالی اوله * کر چورستم شوکت وزورت بود * جای چون بهرامدر
 کورت بود * شوکت بودک فاعلدر جای ایکنجهی بودک فاعلیدر
 کورتده تاجیه فیدر جاییت دیمکدر در بوده ظرفدر (رستم بن زال
 ملوک فرسدن کیقبادک جهان پهلوانی یعنی امیرالامراتی ایدی
 صکره یکاوس بن کیقباد رستم خواهری مهرنازی عقد ایدوب
 رستم پهلوانی و امارت مرتبه سندن پادشاهلق درجه سنه ایرشدی
 ورستم داستانک برکیمی وار ایدی جنک کوننده کیردی واکا بیر بیان
 دیرلر ایدی و دیمشرلدر که اول کیمی جتندن کستور مشلردی که قیلان
 پوستنی صورتنده بنک بنک ایدی و توار یخده هبوط آدمدن علیه السلام
 درت یلک طغوز یوز فرق بدی سنه سنه رستم مذکور زاوستان
 مملکتنده اسفندیار بن کشتاسب ایله جنک ایدوب ایکی چنال اوق



ایله اسفندیارک کوزلنه اوروب اهلاک ایتشدن زیر اسفندیارک
 جسندی بالق پولی کبی ایدی که سلاح کار ایتزدی ورسم آخیر
 قرنداشی شغاد النده برحیله ایله هلاک اولدی (شوکت عربیدر
 دقیق وصلب الرأس اولان اوتدر که دکن دیرلر سلاح مقوله لرینک
 اوجلری سوری وکسکین اولمخله سلاحدن شوکت ایله تعبیر اولنور
 وشوکتلو بومقوله سلاح واسباب ولوازمه قادر اولاندنر که سلاطین
 وملوکک القابندندر (زور ادمانله حاصل اولان کوچ وقوتدر که
 کسیدر بومقوله ک ادات توصیفی مندد زورمند کبی که زور لودر
) توان خلقی اولان قدرندر بونک ادات توصیفی الفدر تو انا کر که
 کوجلودر (بهرام ملوک فرسدن بر مشهور پادشاه اسمیدر
 بو بهرامدر که فارسیه دریه بونک درنه یعنی قبوسنه منسوبدر که اول
 زمانده فرمانلری وسائر انشالری فارسیه صحیحه ایله تحریر ایدرلردی
 وبو بهرامدر که صید کوره زیاده حریص ایدی کور کاف عجمینک
 ضمیمه بیان اشکی دیدکلریدر که عرب چهار وحش دیر بو ملاسه ایله
 اضافت ایدوب بهرام کوردیدیلر ولکن کورک بر معناسی دخی قبرددر که
 بو یئنده مراد بودر پس ناظمک قدس سره کلامی لطافتدن خالی
 دکلدرکالایخی (معنای بیت) بودر که اگر سنک رسنم داستان کبی شوکت
 وزور وقوتک اوله عاقبت بهرام کور کبی یرک کورده اولوب دللرده
 داستان اولور سن زیر قضاء الهی کلدکده زور وزور وشوکت که
 باقبوب صید کور ایدرکن سنی صید ایدوب کوره یعنی قبری اداخل ایدر
 ورسم وبهرام اولق فایده ویرمز بناء علی هذا غرور وغفلتی قوبوب
 عجز وافتنارله حقه متوجه واعمال صالحه ایله قبری منهی اولق کرکدر
 * کرچو کبخسرو بمانی پایدار * آخرت باید شدن در بطن غار *
 پایدار بمانی نک مفعولیدر وبعدا لجمه فعل شرطدر شدن بایدک فاعلی
 و آخرت ودر ظرفلریدر وبعدا لجمه جزاء شرطدر کبخسروده کی اولو
 دیمکدر خسرو ملک یعنی پادشاهدر پس کبخسرو اولو پادشاه دیمکدر
 بوراده کبخسرو سیاوش بن کیکاوس او غلبیدر که کبان سلاطین
 قدیمه دن بر جاعتدر اولی کیومرث و آخری مذکور کبخسرودر که
 جشید کبی صاحب شوکت وعظیم الشان پادشاه ایدی وحکمدان

فیثاغورت انک معاصری اولق اوزره مرویدر دنیا ای عدله معبور
وآبادان ایدوب آخر مدت طویله سلطنتدن صکره سلطنتدن فارغ
وبر کیمه پلاسار کیوب غایب اولدی ورسم و اثری بلخندی و بلورمدی
(بمعنی بانک ضمیمه فعل مضارع مخاطبدر مصدری ماندندر قالمق
معناسنه مضارعنده نونه فتحه حرکت و یروب ماند دیرلر) پایدار وصف
ترکیبی در اصلی دارنده پای در ایاق طوبیجی وثابت قدم اولیجی معناسنه
مصدری داشتن در طوتمق معناسنه مضارعنده شین رایه قلب
اولنوب دارد و دارنده دینلور (آخرت ده آخر اول مقابل و تاء خطاب
باید قیدر که آخر بایدت دیمکدر) شدن بوراده اولق و کیمک معنارنه
محمملدر مضارعنده و او زیاده ایدوب شود و شونده دیرلر (بطن غار
مغاره قاری دیمکدر که بالاده مشروحدر بوراده بطن تشبیه طریقله در
زیرا بطن اصلده جارخه در) (معنای بیت) بودر که اگر کیمسروکی
پای دار قلاسن یعنی چوق زمان سلطنت سوروب دنیا ظهورنده
طوره سن آخر سکا مغاره کی اولان قبرک فارنده اولق و یاخود اوزرایه
کیمک کرکدر پس ظهرا رصده ایکن عاقبت بطن ارضی قرارگاه
ایدر سن و موت ابریشوب برزخه طوغری کیدر سن ننکم دیرلر چوق
باشه از باشه صوکی اولدر و بوراده بطن غار برقصه یه تلج اولق
احتمالی دخی وارندر ولکن بزده اولان کتیده بولندی و بوییت دخی
اکثر نسخته یوقدر * ای پسر از آخرت غافل مباش * بامناع ابن
جهان خوش دل مباش * غافل مباشک مفعولی و جار و مجرور غافله
متعلقدر تقدیری مباش غافل از آخرت دیمکدر خوش دل ایکنی
مباشک مفعولیدر و بامع معناسنه اکا متعلقدر (آخرت دنیا مقابلیدر
) غافل دنیا به مشغول اولاندر زیرا آخرتدن غافل اولق دنیا به
اشتغاله در (متاع انکله تمتع و انتفاع اولنور نسته در و صاحب بن عباد
دیمشدر که قبائل عربی دور ایلدم بلد مکه متاع چناق بزیدر یعنی
انکله مسح قصعه ابتدکاری نسته در که مبتدادر پس دنیا و متاع دنیا
چناق بزی کی مالا یقتد به مقوله سیدر (خوش دل صفت مشبهه در
خوش دلولو معناسنه حسن الوجه کوزل بوزلو دیمک اولدیغی کی
) (معنای بیت) بودر که یعنی ای پسر آخرتدن غافل اولمه یعنی دنیا به



مطلـ

مشغول اولوب آخرتی اوتته بوجهاك متاعيله خوش دل اولمه يعنى
 متاع دنيا په سكون ايدوب انكله خاطرك خوش اولسون زيرا خاطر
 مطبئن اولاجق نسنه دكلدر بلكه (الا بذكر الله تطمئن القلوب)
 وفقه سعى ايله كه قلبك ذكر حقله مطبئن اولسون الحاصل ذكر
 خدا ايله انس بالله تحصيل ايدمه كور كه بومعنى ماسودن توحش ايله
 وجوده كلور تا كه حسن عاقبت ايله مختوم اولاسن واكرانس بغير الله
 پيدا ايدوب حقدن متوحش اولورسك سوء عاقبتله انتقال ايدمه چكك
 امر ظاهر در و معنای مقرر در * در بليات جهان صبار باش * كاه نعمت
 شاكر جبار باش * بعض نسخده مصراع ثانی اولدر ولكن قرأه
 موافق اولان اولكيدر تنكم كلور (ان في ذلك لآيات لكل صبار
 شكور) در صباره ظرف و صبار دخی باشه مفعولدر تنكم كاه شاكره
 ظرف و شاكر دخی باشه مفعولدر (بليات بليه لك جعيدر بليه دخی
 بلاك اسميدر بلاء شول امور واحوالدر كه حق تعالى انكله انسانی
 ابتلا واختبار ايدر واكثري طبعاً امور مره و مكره وه اولغله غوم
 و همومه انسانی ار ايدر و چور ايدر صبار صبارك مبالغه سیدر صبور كی
 مبالغه متعلقات صبره راجعدر يعنى هر امر مكره وه صبر ايتك صبرده
 نهايته بلوغدر (صبر نفسی كراهت ايتديكي نسنه اوزنه حبس ايتكدر
 پس صبارق مبتدیل و صباريت متبیل و صغیردر) كاه كاف مجمى ايله
 زمان معناسنه در صبحگاه صباح وقتي ديمكدر (نعمت بالاده شرح
 اولئمدر) شاكر شكر دندر كه قلبه تصور نعمت ولسانله ثناء على النعمه
 و جوارحه مكافات نعمتدر پس شكر معنای اظهارى مشتمل اولدی
 ذكرى مقتضى اولديغى كی شكرك ضدی كفراندر كه نسیان و ستر
 نعمتدر بوراده صباره كوره شكور كرك ایدی ولكن (وقليل من عبادى
 الشكور) موجب مبالغه بی ترك ایلدی والا هم شكور نعمت جبار
 باش دیسه دخی موزون اولور (جبار اسماء الهیه دندر جبر كسرك
 ضد ایدر زيرا الله تعالى نعم فايفضه سى ايله عبادك كسور بی جبر
 و اصلاح ایدر بوضوحده شاكری جباره اضافت ايتك مناسبتدن
 خانی اولماز و شكرده وجه مبالغه دخی ظاهر اولور زيرا هر جبره برشكر
 لازم كلوب عهدده سندن خارج اولان شكور اولمش اولور و كنلك



جبر پرستنه بی نوح قهرله اصلاحدر پس جبر قهر در زیر الله تعالی
 عبادی کنندی مرادی اوزرنه جبر وقهر ایدر مرض و موت و بعث
 کبی که انسان بومقوله معاینده مفهورد در زیر امر اولغله منفورد
 پس مقتضای حکمت اوزرنه قهر ایتمکده جبر معهود بوقدر و کلام
 علی ده کلور رضی الله عنه (یا باری المسمو کات و جبار القلوب علی
 فطرنها سعیدها و شقیها) و قاموسده کلور که جبار متکبر در زیر انجیر
 تکبر در پس جبار (وله الکبریاء فی السموات والارض) معناسن
 افاده ایدر حقیقی امام راغبک بولامندن مفهومدر که دیمشدر
 والجار فی صفة الانسان یقال لمن نجبر نقیضه باد عاء منزله من
 التعالی لایستحقها وهذا لایقال الا علی طریقه الذم کقوله تعالی
 (وخاب کل جبار عنید) الحاصل تعالی و تکبر حقه کوره مدح
 و حقیقت و خلقه کوره ذم و مجازدر (معنای بیت) بودر که جهاند
 واقع اولان بلالره زیاده صبر اوزرنه اول و هر بلا که توجه ایدر صبرله
 مقابله ایله و جزع ایتمه و شکایت و اربسه الله تعالی به ایله و اخوانک
 اراستنده حکما به ایله اکتفا قبل زیر امیلی الله تعالی در واکر بلاد
 میلی بی مطالعه ایده ییلورسک باردردی حکمک سکا آسان اولور
 و کذلک نعمت و قنده یعنی طبعاً حلوا اولان نسنه ل ظهورنده مفیض
 الخیر و الجود اولان الله تعالی به شکر بلیغ ایله بلکه فضل و نعمتده
 مفضل و منعمی مشاهده ایله و هر صورت سکا بر سره نذر آینه
 اولسون و بوندن ظاهر اولور که مقتضای بلا حد و موجب
 نعمت شکر در پس بلاد شکر اولساز و الا (لئن شکرتم لازیدنکم)
 و فقبحه مزید بلا به سبب اولور حد ایسه بوبله دکلدر تنکم
 الحمد لله رب العالمین دن مفهومدر فافهم جدا فاعمل بذلك
 * * در صفت بد بختی میگوید * *

* *

* چارچیز آثار بد بختی بود * جاهلی و کاهلی سختی بود * چارچیز
 مبتدا آثار بد بختی بودک مفعول و بعد الجملة خبردر و کاهلی مبتدا
 سختی ما بعد نده بودک مفعول و بعد الجملة خبر و چارچیزک ایکبسنی
 بیاندر بد بختی ده یا مصدر به در (بد بختی بر امر طالعلو و الحق و محسن
 بد زلو اولقدر بد بخت اسلنده صفت مشبهه در زخوی کبی (جاهلی

و کاهلی یاری دخی مصدر به در (جاهل عالمك مقابلیدر که علم حالدن
عاطلیدر ز پرا هر علمی بلك لازم دکلدرد و علم حال مبدأ و معاد و عبادات
و معاملاته علمه شاملدر و لکن کندی اوزرنه توجه ایدن مرتبه ابله
مقیددر (کاهل جاهل وزنی اوزرنه سست کسه در که عملده بطالت
و کسل اهلیدر کاهل لك سستك و پرفتور اولمقلقدر که جد و نشاط
و انبعاثك مقابلیدر) سختی ده یا مصدر به و یازانده در دقائغه کلور که
سخت محکم در که مقابلی سست در که ککشددر سختك ترکیده معناسی
برك در برك بوزاو ديجك برده عجم سخت روی دیر برك لکه قاتلق لازم
اولدیفندن او توری مجازا قتی به سخت دیرل قاتی ککشدك ديجك برده
عجم سخت سست دیر قاتلغه سختی دیرل (معنای بیت) بودر که درت
نسبه بد بختلق آناری اولور یعنی بی ستاره لکه و نخوسته اثر و نشاندر
جاهل لك و سستك قاتلق و یاقاتی اولور حاصلی اول درت نسبه نك
بری معلومات ضروری به کوره جهل و بری دخی مقدورات علمیه به
کوره سستك تنبلك در که قاتی اولور یعنی بوا یکبسی مشکل درد و بلای
عظیمدر که بونلرله مبتلی اولان کسه نك رفعته متعلق کوکی یوقدر
بلنکه خلقك نازل و بی حاصلی در و بوصفتلو اشخاصی کورن آدم
حقه استعاده ایتلودر * بی کسی و ناکسی هر چارشد * بخت بد را
این همه آثارشد * بی مبتدا چارشدك مفعولی و بعد الجمله خبردر
ما قبلنده جاهلی و کاهلی اعتباریه و جاثز در که جاهلی و کاهلی
و بی کسی و ناکسی مجموعی چارچیردن بدل و سختی بود جمله مستأنفه
و هر چارشد و هر یکی از ایشان بحسب الجمله چارشد تقدیرنه مبتدا
و خبر اوله تنکم ما بعدی اکا نشاندر (این همه مبتدا آثارشدك مفعولی
و بخت بد آثاره صفت تنکم لام جار ه معناسنه اولان اکا دالدر
و بعد الجمله خبردر) بی کسی ده اولان یا مصدر به در ناکسی ده کی کبی
بی حرف نفیدر که جوامده داخل اولور معناسی یوقدر عریده لاکبی
در و دلسزد ديجك برده عجم بی زبان دیر (نا مشتقاه داخل اولور
ذکل معناسنه عریده لبس کی نادان دیرل بی دان دیمزلر بی دل دیرل
نادل دیمزلر بعض برده ایکبسنك دخی استعمالی صحیحیدر بی کس
و ناکس کی اما معنا ده مختلفدر که بی کس کسه سزدر ناکس کسه

دیکدر (هر کل افرادی معناسنه در هر بری جماعت اولدی دیکدر
 (این همه بودو کلی یعنی درت نسسه و همه بالاده مشر و حدر
 (معنای یت) بودر که بی کس لک و ناکس لک هر بری بریره کلوب
 جماعت درت اولدی یعنی بودرت نسسه که ذکر اولندی هر بری بخت بده
 بر نشاند زرا بی کس لک یعنی فرید و حید اولق و غریب کبی زنده لک
 عند الناس سعادات عرفیه دن دیکدر پس بویه اولق یلدز سر لغدندر
 و کذلک ناکس یعنی خوار و بقمقدار اولوب آدم پایه سنده وضع
 اولق املق دخی نحو سندنر و عرف عامه ده ناکس بخیل و خسبسته
 شاه بعد بونک خود نحو سستی اولکیدن اشدر و العباد بالله تعالی
 * هر که در بند عبارت میشود * بی شک از اهل خسارت میشود *
 بعض نسخده عبارت برینه عمارت دوشمشدر بومصرع بالاده مرور
 اینشدر و بونک اعرابی ظاهر در (شک اعتدال انقضیض عند الانسان
 معناسنه یعنی ایکی نقیض منساوی اولوب احدها آخر اوزرنه راجع
 اولماق) خسارت زیاندر که رأس مالدہ انتفاصد امور دنیویه ده
 مستعمل اولدیغی کبی اخر ویه ده دخی مستعملدر قرآنده ذکر اولنسان
 خسارتی کبی قال الله تعالی (الذین خسرو انفسهم) و قال ذلك
 (هو الخسران المبين) (معنای یت) بودر که هر کسه که مقفی و فصحیح
 عبارتله آرایش کلام و یا عمارت دنیا قیسنده اوله بی شک و شبهه
 اهل زیانندن اولورز برا تکلف منهیدر و شولکه حدیثه کلور (جال
 الرجل فصاحة لسانه) بوندن مراد خلقي اولان حسن تکلم و صواب
 مقالدر و پردخی فصاحتدن مراد حروفی تبیین و کلماتی تصحیح و لحندن
 حذر در و اهل لحن اولنلر اصلاح لسانله مأمور لدر نیکم بعض احادیثه
 مذکور در ایمدی لسان لحن و خطادن محفوظ اولق متکلمه ایراث
 حسن و جمال ایدر * برهوائی خود قدم هر کونهاد * می تواند کرد
 بانفسک جهاد * بونک تقدیری هر که اونهاد قدم برهوائی خود
 می تواند کرد جهاد بانفسک دیکدر که هر که هر کسی که تقدیرنده در که
 مبتدا و او مبتداء ثانی و قدم نهادک مفعولی و بعد الجمله مبتداء ثانی
 خبر و جمله سی مبتداء اوله صفتدر کرد می تواندک مفعولیدر زیرا کردن
 معناسنه در که مصدر در نیکم بالاده گذر ایندی جهاد کردک مفعولی

و با اكا متعلق در زرا مصاحبت ایچو ندر (قدم ایقدر که انکله بصر
 ومشی ایدر تقدم و تاخر اعتبار یله قدم دنلدی (رجل کسرله اویلق
 باشندن بر مقلر اوجنه کلجه در) نهاد کسر نوله ماضیدر مضار عنده
 الف حذف اولنوب فحسه نهید دیرلر (نفسك ده اولان کاف عربی
 نصغیر ایچو ندر و تصغیر تحقیر ه محمولدر ظاهر حسبیه والا اعدی
 الاعدا اولدینی جهندن شری عظیمدر (جهاد دشمنی مدافعه ده
 استفراغ و سعاددر كرك عدو ظاهر اولسون و كرك نفس و شیطان
 اولسون نكتم حدیثه کلور (جاهدوا اهواءكم کما نجاهدون اعداءكم)
 (معنای یت) بودر که هرکسه که اوکندی هواسی اوزرنه قدم قودی
 وهواسنی مغلوب و مقهور قیلدی اول کسه قادر اولور نفس حقیرله
 جهاد ایتکه که اكا جهاد اکبر دیرلر حاصلی جهاد اکبر دیدکلی
 اعدی الاعدا اولان نفسله محاربه در و انکله محاربه هواسیله مقاتله در
 و انك هواسی دیدکلی داعیه شرع یعنی برهان سماوی و دلیل عقلی
 اولیان امور شهویه به میل ایتکدر اشته انسان بومقوله اموره وجود
 و برمه هواسن اباغی الته الوب نفسی خوار و حقیر ایتش اولور
 و مقام قلب روحه ترقی ایدوب مرتبه عالییه بولور وهوای نفسیه
 مساعده ایده نك حالنی دخی اكا کوره فهم ايله فافهم جدا فاعمل بذلك
 * هرکه باشد در جهان با خواب و خور * در قیامت نبودش زاتش
 کذر * بعضی نسخده باشد برینه سازد دوشمشدر دوزیله و قوشیله
 معناسنه هرکسی که دیمکدر هرکسی مبتدا و مابعدی که رابطه سیله
 اكا صفتدر کذر نبودك فاعلی و بعد الجملة خبر مبتدا در باقیلر بنك
 اهرابی ظاهر در (خور یچکدر کذر موافقت ایچون ضمه سی فحسه
 جانبیه اما له ايله اوقنور (قیامت قیام ساعتدن عبارتدر اول کونه
 یوم قیامت دیدیلر زرا ناس قبورندن قیام ایدرلر و قیام دخی رب
 العالمینه در زرا اول کونده فصل و قضا ایچون (هل یظنرون الا
 ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام) موجبجه محشره امری کلسه
 کزکدر (کذر و کذار ذال میجه ايله یکمک معناسنه کذر نامه شول
 مکتوب جوازدر که بوللرده انی کوسزوب کچرلر (معنای یت) بودر که
 دنیاده او یومغه ویمکه و ایچمکه مصاحب و مقارن اولان یعنی ایشی

او اوله قیاسنده اکا آتشدن کند اولماز یعنی صراطی مرور ایده مز
 بلکه آتشد دوشر زیر دنیاده معده سنک غذایه حرارتی و حرارتک
 دخی صو ایچمه که ضرورتی و ارایدی و یوراده نار طبع و حرارت شهوتی
 ازاله ایتمین البت اوراده نار دوزخه مبتلی اولور پس معذب اولدییغی
 نارینه عناصرک صور بندر (خواب دخی ثقلت طعام و حرارت طبع بندر
 و صفت حیوانیه در حیوان ایسه جثه ثقیله در که روح حیوانیه سی
 عفوناندن حاصل اولمشدر صراطی عبور ایسه لطافت روح و جسدله
 اولور که اکامل اهل ایمانه مخصوص صدر * روی کردان از مراد و آرزو *
 * پس بدرگاه خدا آور تورو * روی کردانک مفعولیدر تو آورک
 نمشده اولان ضمیر مخاطبی نا کیددر و آورک مفعولیدر کردان کاف
 عجمیله امر در مصدری کردانیدندر دوزمک معنایه) آرزو کوکل
 دلکی که عرب امنیه دیر پس صوک و آرد بوبله مواضعده اندنصکره
 معنایه مستعملدر (درگاه قبولی یعنی باب و آستانه) آور و اوک فتحیله
 امر حاضر در مصدری آوردن در که کتور مک معنایه مستقبلانده
 رایه فتحه حرکت و پروب آورد و آورنده دیر (معنای بیت) بودر که
 یوز دونددر مراد دلکدن بعده درگاه خدایه یوز کتور یعنی توجه ایله
 الحاصل (خطونان وقد وصلت) موجبجه اول دنیادن ادبار و قلبکی
 تعلقاتدن تجلیله ایله بعده حقه اقبال و باطنکی انوار الهیه و تجلیات
 رحمانیه ایله تجلیله قبل اشته بنار بین نورین دیدکلی دخی بودر که
 نورین نور ادبار و نور اقبال و تاردن مراد نار عشقدر زیر بومعنی
 واسطه اولسه ادبار و اقبالک حقایقی ظهور ایتمز و سالک یول الوب
 منزله طوغری ایتمز * کامرانی سر بنای کامی کشد * مر دره خط
 در نگونای کشد * کامرانی مبتدا و سر کشدک مفعولی و بعد الجملة خبردر
 و کذلک مر دره مبتدا خط مابعدنده کشدک مفعولی و بعد الجملة خبردر
 کامرانی ده یا مصدریه و کام کاف عریله مراد معنایه کامران و صفت
 ترکیبی در که اصطنده راننده کام در مرادن سور می یعنی مراد آنچه
 اولیعی معنایه ز براراندن سور مک معنایه در (ناکامی ده یا مصدریه
 و نا حرف نفیدر که یوراده فی معنایه در که سزدر (خط قلم و غیره
 ایله باز مقدر اصلنده طولی اولان نسبه دیرلر خطک بعضی حرفونده

و سطورنده طول اولغه خط دیدیلر نکو نامی ده یا مصدر به در و نکو
نوک کسر به و کاف عربینک خیمه کوچک در اصلی خیمکو در که
نیکه یعنی ایوبه منسوب در زیر او نسبت ایچوندر صکره تخفیف ایچون
یا حذف اولمشدر (نکو نام صفت مشبهه در کوزل آدلو دیمکدر
(معنای بیت) بودر که دنیاده کامر ائلق و مرانجه اولوب هر مراده نائل
اولغلق انسک باشنی آخرتده کام سزلقه و محروم اولغه چکر زیر
ایکی مراد بریده اولماز انکچون زاهدل آخرتی و عاشقلر الله تعالی پی
اختیار ایلدیلر و سالک راه اولان کیمه کوزل آدلو و مدوح و شهرتلو
اولغه خط چکدیلر یعنی اوزنه قلم قضا و بی نامی قویوب جز دیلر
و ابطال ایتدیلر زیر شهرت آقندر و بو امتک خیر لسی اخفا اولنلردر
زیرا مرتبه نبوت ظهور اقتضا ایتدیکی کبی مرتبه ولایت دخی خفا
اقتضا ایلشددر انکچون جناب نبوت صلی الله علیه وسلم معارف
و حقائق یابنده بحسب الغالب رمرتله اکتفا ایلشدر و دیمشدر در که
بو طریقه بر کسه به بد دعا ایتسه ل اذ اقلک الله طعم نفسک دیرلر
طعم نفس اودر که خلقک اکا عین تعظیله نظرندن التذاذ ایلله اگر
مرادی شهرت اولمایه ایدی خلقک اتی تعظیم و تحقیری یاننده بر
اولوردی * امر ونهی حق چوداری ای وحید * پس مرودر وایه
نفس پلید * امر داری نک مفعولی (چو حرف شرطدر که پس فاء
جزایه معناسنه در) امر فائلك کنندن آشفه اولانه افعل دیمسی در
(نهی ضد امردر که کنندن دون اولانه لاتفعل دیمسیدر امره امثاله
اثمار ونهیدن اجتناب به انتهاء دیرلر) حق اسم ذاتدر (وحید صفت
مشبهه در که اصلی واحددر منفرد معناسنه یعنی بالکزه غیر لسی
انکله مختلط دکلدر صکره علم ده ناس ارا سنده متقدم معناسنه استعمال
اولنسی زیر اهلینک متوحدی و بردانه سیدر بوراده تقول
طریقله در) امر ونهی حاضردر مصدری رفتن در بوریمک و کیمک
معناسنه مضارعنده فایی واوه و تایی داله قلب ایدوب رود و رونده
دیرلر (وایه حظ و ذوق ولذت معناسنه) پلید باء مجمله مردار و خبیث
دیمکدر (معنای بیت) بودر که ای فرید روز کار و وحید دیار اولقی
شایدن اولان کسه اگر امر ونهی حق طورتسک و عاصی اولمایین دیوسک

نفس مردارک حظ ولذتنه کینه وشهواته مساعدته اینه زیرا اگر انک
 مراد فیه اولورسک طاعت حقدن قالورسک وعصیان سبیلہ آخر
 جزاء بد بولورسن ونفس کبی خوار وذلایل اولورسن بمس بوندن
 مفهوم اولدیکه هوای نفسله شرع بریزده مجتمع اولماز چونکه
 شرعی وشرعله حقه وصول استرسن ارزوی نفسدن کج وهواسنی
 خاکله برابر ایله وتعلقات ماسوادن فنا بول * هرکه ترک کامرانی
 میکند * برخلافش زندگانی میکند * هرکه مبتدا ترک میکندک
 مفعولی وبعد الجملة مبتدایه صفتدر برخلافش زندگانی نک صفتیدر
 زیرا تقدیرده مؤخر در شین ضمیری نفسه راجعدر زندگانی مابعدنده
 میکندک مفعولی وبعد الجملة مبتدایه خبردر (خلاف وفاقک
 ضدیدر (زندگانی ده یا نسبیه در زنده دریدر حی معناسنه
 وزندگانی دیرلکدر معیشت و حیات معناسنه دخی کلور زندگانی ده
 کاف زنده آخرنده اولان هاء غیر ملفوظه دن بدلدن بوصورنده
 زنده آخرنده ها یازلن وبعضیلر عنسدنده کاف زانده در بوصورنده
 آخرنده ها یازلور زیرا هاء غیر ملفوظه دن صکره یاه مفرده یاز باب
 زنده ی دلدیکی کبی شول جهندن که ها فاصلدر و پردخی هانک وضع
 اصلبسق ماقبلنده دالک قنجه سنی بیان ومخافظه ایچوندن یاه نسبت ایسد
 ماقبلنک کسره سنی اقتضایدر کندک بلا کاف نسبت مبسر اولماز والا
 زندگانی ده زنده آتی دیمک لازم کلور ها ایسه فاصلدر که بو وصلی قول
 ایتمز واکرها حذف اولنسه التیاس لازم کلور زندگانی کبی اشته کاف
 زیاده اولدیفتنک سری بومر که بو فقره بووجهله ظاهر اولمشدر
 ولکن جوابده لانج اولان بودر که کافک زیاده لکنندن بدلتی اولادر
 شول معنیبدن که هانک فائده سنی کاف دخی افاده ایدر که اول فائده
 ماقبلنک حرکتی بییان ومخافظه در نیکم زندگی و بندگی کیلردم
 ماقبلنک کسره سنه مسامع بو قدر پس هائله کافی جعنه حاجت قالماز
 وزندگانیده الف ونون تا کید نسبت ایچوندن دستورده کلور که
 بو کاف نسبتورده زیاده اولته کششدر پس کاه اولور که یائله کافی جمع
 ایندر زندگی و بندگی کبی وجدان کانه دیرلجندایه نسبتده یعنی الف
 ونوندن صکره هاء نسبت ایراد اولتبان برده کاف دخی زیاده قنوز

✱

مطلـ

اگر چه بویه پر زده اصلی بیه نسبت اولوب کافه قلب اولنق دخی
 جائز در بازار کان کبی اصلی بازاریان در بیه نسبت در والف ونون تأکید
 نسبت ایچوندر و دقائقه کلور که زندگی دیری لکدر که لسان عربیده
 اکا حیات دیرل آخرینده یا نسبت و کاف هادن اوتوری زیاده در
 زند کافی دیرلک در حیاتدن تمنع معناسنه دیرلک دیری لکه متفرع
 و مختص در و کاف و یا زندگی ده کی کبی کاف و یاد که الف ونون
 نسبتده مبالغه ایچون قلمشدر و زندگی و زند کاینک معناری و فرقلری
 تعبیر لیدن ظاهر در شکم کلور (کر بجان زند کبست حیوان) زند کافی
 نومیده (جائز) یعنی اگر چه حیوانک دیری لکی جانله در اما جانله
 دیرلکی و معاش و تمتی سن و پرر سن یعنی حیوانک بقاسی و حیاتی جانله
 و جانک دخی سنکله در (معنای یت) بود که هر کسه که کامر انلغی
 ترک اید و نفسنک مراد نجه اولیه نفسنک خلاقی اوزرنه دیرلک ایلر
 یعنی نفسه مخالفت ایتمک ارزولرنی ترکله در و بویه اهل ترک اولد نجه
 حقیقی دیرلک اولماز پس فی الحقیقه دیرلک دید کیری مخالفت و مجاهده
 نفسله اولان دیرلکدر که اهل آخرت و اهل الله دیرلکی در بوخسه
 نفسه موافقت اید و ب هواسنه تبعیت ایله اولان دیرلک دکلدر که
 اهل دنیا دیرلکی در زیرا حیاتدن مقصود معرفتدر و معرفتک دخی
 طریق عبادتدر و شروط و قبولونه مقارن اولیان عبادت مورت معرفت
 اولد یعنی ظاهر در کامر انلق ایله عبادت بریده اولماز پس کامران
 اولان کسه دیادن حیوان کی انتقال ایدر که حیوانک نتیجه سی اولماز
 * * در صفت ریاضت میگوید * *



* کرهمی خواهی که کردی سر بلند * ای سحر بر خود بر راحیت
 نه بند * سر بلند کر دینک مفعولی و بعد الجملة خواهی به مفعول
 و خواهی بعد الجملة فعل شرط بر بنده متعلق و در بندک مفعولی و بعد
 الجملة جزاء شرطدر (خواهی فعل مضارع مخاطبدر مصدری
 خواستن در و اورسمی والف ثابت ایله دینک ارادت معناسنه مضارعنده
 سین خایه قلب اولنوب خواهد و خواهند دیرلر (کردی کاف
 بحجمی ایله فعل ماضی مخاطبدر شدی معناسنه در که شدن اولمقدر
 زیرا کردن که کاف عربی ایله ایلک و ایشلک در بو مقامه مناسب دکلدر

وماضی دخی مضارعه یعنی مہسوی بہ محمولدر ولکن تفوّل طریقیہ
 ماضی اراد ایلدی (سر بلند اصلندہ بلند سر در کہ صفت مشہددر
 بوجہ باشلو معناسنہ یعنی رفعتلو و عالی القدر و سامی الدرجه معناسنہ
 شکم فلانک باشی کو کہ ایر مشہددر دیرل یعنی کوک کبی رفعت و علو
 درجه بولشددر صکرہ سر کہ فاعلدر بلند اوزرنہ تقدیم اولمشددر
 زیرالسان عجم تخفیفہ مایلدر و سرخوش لفظی دخی بویله در کہ اصلی
 خوش سر در ابن کمال خوشی سرہ صفت طوئیدی یعنی فی الاصل
 رانک کسمرہ سیلہ قاعدہ فرسہ مخالفدر) بہ بنددہ باء اولی مضومہ در
 زیرابند امردر و فعل اولنہ داخل اولان بافعلک یا حرکتنہ و یا حرکتنہ
 پس بورادہ باشفویہ اولغسلہ اول امرہ تا کبید طلب ایچون داخل
 اولان با مضوم اوقنور آخرندہ ہا رسمیدر بندک مصدری بستن در کہ
 بغلق معناسنہ در مضارعندہ سین نونہ قلب اولنوب بندد و بندندہ
 دیرل (معنای یت) بودر کہ ای پسرا کر بو حالہ دلسک کہ کلچک
 زمانندہ رفیع القدر اولہ سن و علو درجه بولہ سن و سروسہمی آسا
 باشک فلک اعلا بہ ایریشہ کندی اوزر یکہ راحت و آسودہ لک
 قیوسن بغلہ و قیابوب آچہ زیر انسانک قدر و شرفی و درجات عالہ
 بولدی یعنی ترک راحت ایلدر یعنی آدمک وجہ ارضہ ہبوطی بومعناہ
 مینی در اگر مقصود اصلی راحت و حضور و اسایش اولایدی مقضای
 حکمت جنتہ بقاییدی و ترک راحت مجاہدات و لیل و نہار عبادات
 و طاعات اشتغالہ در زیر نفس تنبل در کہ خواب و حور و راحتہ مایلدر
 و بطالت انک صفت ذاتہ سیدر پس منزل استین طریق حقہ اتی
 اعمال ایدر و کندی جائہ قومیوب مسارعت ایتمزسہ باری آہستہ
 آہستہ اولسون کیدر * ہر کہ بر بست اودر راحت تمام * باز شد
 بروی در دار السلام * بعض نسخندہ باز شد بر روی اودار السلام
 دو شمشدر اولکی اولادر او بستک فاعلی و در مفعولی و تمام بالکلیہ
 معناسنہ بستہ قیددر باز لفظی شدک مفعولی و ایکنجی در فاعلی و بعد
 الجملہ ہر کہ بہ خبر اولور (بر بست دہ بر تحسین لفظ ایچون زائد در
 اوائل افعالہ کلدیکی کی مصادر اوللرندہ دخی کلور) بست ماضیدر
 بغلدی معناسنہ مصدری بستن در کہ بغلق دیکدر مضارعندہ

*

سین نونه قلب اولنوب بندد و بندنده دیرلر تکم قریبا مرور ایتدی
 (باز آچی معناسنه باز شد آچلدی دیمکدر هرب انکشف وانفخ دیر
 دارالسلام جنتدر که سلامت حقیقه آنده در زیر باغی بلاغنا
 وغناسی بلا فقر وعزی بلاذل وصحتی بلاسقم در و جائزدر که سلام
 اسماء الله دن اوله بوصورنده جنته دارالسلام یعنی داری حقه اضافت
 دارالله و دار حق دیمک بطریق التشریف اولور یت الله و نافع الله
 کی و بوصوله به مخلوقک خالقه اضافتی دیرلر که مضاف آنکه غیریدن
 ممتاز اولور و جائزدر که دارالسلام مطلقا سلامت اوی اوله زیر
 ترك راحت و خصوصا تقلیل غذا و امثالنده انسانک بدن و دین و دنیا
 و آخرته سلامت مطلقه واردر (معنای یت) بودر که هرکسه که
 راحت قبوسی بالتام و بالکلیه با غلندی و آچدی آنک اوزرنه
 دارالسلام قبوسی آچلدی یعنی دنیاه راحت قبوسی بسته اولمده
 آخرته جنت قبوسی باز اولماز زیرا جنت راحت اوی در دنیا زحمت
 و محنت اوی اولسد یعنی کپی پس دنیا ناک دار محنت اولد یعنی یلایوب
 طالب راحت اولان کسیه اوراده باب راحت مفتوح اولماز زیرا راحت
 سبب راحت اولماز بلکه بی راحت اولماز اولور بوجهندن کرکدر که
 انسان نفسنه راحت و یرمبوب دائما خدمت عبودیتده اوله تا که
 جنتده جسم و روحا مستریم اوله جسم استراحتی نعیم جنان و روحا
 استراحتی رضاء رحمن و لقاء مناله در فاعل بذلک * غیر حق را هر که
 خواند ای پسر * کبست در عالم از و کراه تر * بعض نمخده خواند
 برینه خواهد دوشمشدر مال بر در زیر برینی مستلزمدر غیر حق
 خواند که مفعولیدر و بعد الجملة مبتدایه صفتدر که هر که در کبست
 مقدم خبر و کراه تر مؤخر مبتدایه بعد الجملة مبتدای اوله خبردر و در عالم
 کراهه قید و جار و مجرور اکا متعلقدر کراه تر از و فاعل من کبی در
 خواند و اور جملة فعل مضارعدر مصدری خواندن در اوفق و دعوت
 ایلک معناسنه مضارعنده نونه فتحه و برلر خواند و خواننده دیرلر
 اوقور و اوقبی معنای نه (کبست اصلنده که استدر که لفظ که کسرله
 ذوی العقولدن سؤالدر کیم معناسنه آخرنده ها علامتدر تلفظ اولماز
 صکره که استه وصل اولنوب هاء رسمی ساقط و همزه یاه منقلب اولوب

کبست دندلی کبدر معناسنه (کراه ترک کاف عجمینک ضمیمه نابید
یعنی بلورسز ویتول که عرب ضاله دیرکم شده یا وقلمشدر کراه بولی
آزمشدر که اصلنده صفت مشبهه در (ترادات تفضیلدر بهتریکرک
دیمکدر دفا نقده کلور که فارسیده افعل تفضیل صیغه سی یوقدر
اول معنای ترکیب ایله ادا ایدر لر مثلاً اکسکلکده وار تفلقدده برنسه نک
فضطن بیان ایدسه لر کتر وافر و نتر دیرل (معنای بیت) بودر که ای پسر
هرکسه که حنک غیرنی اوقیه و ما سوائی چاغروب اکا دعا ایلده تنکم
کفار و پت پرست اولنلر یا الله برینسه صمترن چاغر لر و مهماتده
آنلردن استدا ایدر لر مع هذا لایضر و لاینفع مقوله سیدر پس عالمده
آندن زیاده بول آزمش و طریق حقندن چغمش و ضال بعیدله ضال
اولش کیم وارد یعنی کسه یوقدر بلکه اوجله ضال اولنلردن
اصل در که ائک فوقنده ضال یوقدر زیر ا خالق قادری نسبان ایدوب
مخلوق عاجزدن طلبکارمده اولق اصل و فرعی فهم ایتمکدن
ناشیدر و برنسه فی الجمله اسم معینه مظهر اولسه دخی معین مطلق
الله تعالی در پس یا الله یا کافی المهمات دیمک کرکدر که مطلوب
و مدعو الله تعالی در * ای برادر ترک عز و جاه کن * خویش را شایسته
درگاه کن * ترک کن کله سنک مفعولدر خویش اینکچی کن لفظنک
مفعول اولی شایسته ثانسی و بعد الجمله ماقبله نتیجه و بیان کیدر
(برادر بانک کسریله ار قرنداشدر همشیره قز قرنداش اولدیغی کبی
بوراده برادر تعبیرله مخاطبی استمال وارد پسر تعبیرله اولدیغی کبی
مع هذا کل مؤمن اخوة موجبجه کمال و نقصاندن قطع نظر اهل ایمان
بری برینسه اخوان در زیر ا با باری آدم و اناری جواد که برظهر
و بررچدن تولد ایتمشدر و سنا اصغر اولنلر سنا اکبر اولنلر
پسر کی اولدقلری کبی بعض سنا اکبر اولنلر دخی سنا اصغر اولنلر
پسر کی در اکر اصغرک علم و کماله حرمت عظیمه سی واریسه انکچون
شاب عالم شیخ جاهل او زرنه تقدیم اولنلر ائک فرزند او زرنه تقدیمی
کبی (عز ذلک مقابلدر یعنی عزیز و محترم و ذلیل و خواردر جاه قدر
و منزلت و قبول عند الناس معناسنه در و جهندن مقلوبد که یوزدر
زیر اهل جاه عند الناس بوزلو و حرمتلودر که سوزی نافذ در کرک

*

اهل منصب اولسون و كرك اولسون فاما عرف عامه ده ار باب مناصبه
 شایع در زیر ار باب مناصبك حرمی غیریدن زیاده در (خویش
 خاه منجه نك كسری و واور سمیله كندی دیمكدر خود کبی شایسته
 برار ویراشق شایان صیغه مبالغه فاعلدر مصدری شایستن در پرامق
 معاسنه مضارعنده سین حذف اولنوب شاید و شایسته درل د قاطعه
 کلور که عرب لایق دید یکی برده ترك براشور عجم شاید دیر احتمال
 وارد در دیمك برده بحر لسان ترکیده برار دید ککری کبی لسان فارسیده
 شاید درلر (معنای بیت) بود که ای برادر من تبه سی شقی جانم
 عزت و جاهي ترك ایله ابرهیم ادهم ترك ایلدیکی کبی اگر ار باب عز و جاه
 و مناصبدر ایسك و بویه اهل ترك اولغله كندیکی لایق درگاه حق ایله
 زیرا انسان اهل ترك اولمد جقه داخل درگاه وصول و واصل مجلس
 قبول اولماز الحاصل وارلقه یوقلق بربرده اولماز و اخذشامه
 درویشك بر محمله بولماز پس حقك و ارافنه طالب اولان كندی
 بنلكدن بوشالدر و درویشك ایستین سبب بعد و غرور اولان
 مناصبه رغبت ایتمز بناء علی هذا پیشلدر که مشایخ قاضی و مفتی اولماز
 عبادن صکره قبا کیم كیدر که مذمومدر فاما قاضی و مفتی شیخ
 اولور زیرا قبادن صکره عبا نلبسی مد و حدر که بومقوله تجرد له
 الی هذا الان خیر له باد اولور لر جمله دن بری ناظم پنددر قدس الله سره
 و عزم بره * خوار کرد دهر که کرد دجاه جوی * ای برادر قرب این
 درگاه جوی * اولکی کرد دك فاعلی هر که و مفعولی خوار جاه جوی
 ایکنجی کرد دك مفعولیدر تقدیری هر کسی که کرد دجاه جوی کرد د
 خوار دیمكدر فافهم قرب ایکنجی جویك مفعولیدر خوار واور سمی ایله
 ذلیل معناسنه که نظردن ساقط در (کردد کافی عجمی ایله فعل مضارع
 غایبدر مصدری کردیدن در دوغلك یعنی تحول معناسنه که شدن
 کلمه سی معناسنه در پس کردد میشود دیمكدر بومصیدر اوزرنه
 کردیدن دن کردد قیاسدر و اما كشتن دن اخذ و انور سمیه بودخی
 دوغلك وشدن معناسنه در بوضورته کردد خلاف قیاسدر زیرا
 شین رایه و ناله قلب اولنیجی مضارعی دال و اعهده ایله کرد كرك
 ایدی اشته كشتن مخاطب کردی كلك كشتن لغظی اوزرنه در اکر

*

مطلب

کردد

گردد و کرد بدن او زرنه او اسه کرد بدی كرك ایدی فاعرفه (جاه جوی
 وصف ترکیبی در که اصلنده جوینده جاه در جاه طلب ایدیچی معناسنه
 مصدری جستن و جویندن کلور مصدر راوله کوره مضارعنده
 سین واوه و یا به قلب اولنوب جوید و جوینده دیرلر کافی لغت حلیمی
 ولیکن قواعد فرسده کلور که سین یا به قلب اولنوب ماقبلی مضموم ایسه
 ضممه اشباع اولنوب و او تولدایدرا نکیچون جستن ده جوید و رستن ده
 روید و شستن ده شوید دیرلر جوی ثانی امر در که مضارعی جویددن
 اخذ اولنمشدر (معنای یت) بودر که هر کسه که جاه جوی اوله یعنی
 عز و جاه و عند الناس قدر و منزلت طلبنده اوله خوار و ذلیل اولور
 زیرا اهل دنیاك اهل آخرت یاننده مقداری یوقدر اهل آخرت اهل الله
 عندنده مقداری اولمیدیچی کی زیرا طالب فانی طالب باقی به برابر کلدلر
 و طالب مخلوق دخی طالب خالقه مساوی اولماز انکیچون دیر که
 ای برادر درگاه حقک قربنی طلب ایله یعنی حقه قریب اولغه چالش
 یوخسه خلقه دکل پس اگر دنیا ده جاه دلرسن و عملک مقابله سنده
 نعیم جنت استرسک طالب مخلوق و راغب صحبت ماسوی اولمش
 اولدک بوصورنده حقندن ادبارک مقرر اولدی حقندن مدبر اولان
 ایسه حق یاننده و حقه مضاف اولنلر فائنده ذلیلدر بناء علی هذا
 واجبدر که هر یزه اضافله عز یز اوله سن والا ذلیله اضافله ذلیل
 اولورسن بوصنادندر که دنیا ده تحت الاطمار ملوک و ملوک صورتنده
 صعلوک وارد رزیرا صورته نظر اولنماز فاعرفه * عز و جاهت
 سوی پستی میکشد * مرترا برتن پرستی میکشد * عز و جاه مبتدا
 سوی پستی میکشدک مفعولی و بعد الجملة خبردر مرترا ایکنچی
 کشدک مفعولی جار و مجرور دخی اکا متعلقدر جاهت ده اولان تا
 میکشده قیددر که میکشدت دیمکیدر یعنی صورتا جاهه مضاف الیه
 و معناده میکشده مفعولدر پستی ده یا مصدریه در پست الیقدر که
 مقابلی بلنددر که یوجه و یوکسکدر (مرترا مرتسین لفظ ایچون
 زایددر اصلنده تراتورادر که تخفیف و او حذف اولنمشدر) تن پرستی ده
 یا مصدریه در تن پرست ترکیب و صفیدر که اصلنده پرستنده تن در
 تن و بدنه طایچی معناسنه مصدری پرسیدندر که طایمقدر مضارعنده



با حذف اول نوب پرست دیر لر (معنای بیت) بود که عز و جاه سنی صورتنا
 بلند است و معناده پست است جانانه چکر و سنی تن پست است اوزرنه چکر
 یعنی عز و جاه اله دنیا بولور و اهل غنا اولور سن و تنکی اغدیه
 لذیذ ایله بسلم که باشلر سن تن پرور لک ایسه صفت حیوانیه در
 اشته بویوزدن ذلیل اولور سن کویا بیت سابقه اولان ذللت و جبهی
 پیاندر اگر چه معانی واطا نده مزاجه یوقدر * نفس در ترک هوی
 مسکین بود * کوشمال نفس نادان این بود * نفس بودک فاعلی و مسکین
 مفعولی و دراکا ظرف در کوشمال ایکنجی بودک فاعلی ابن مفعولیه در
 وقواعد عربیه موافق اولان بود که نفس مبتدا و مابعدنده جمله
 خبر و کوشمال دخی مبتدا و مابعدی خبر در مسکین عربی در ذلیل
 وضعیف معناسنه کویا فقراتی اسکان ایتمش یعنی ساکن قلمش و حرکتی
 تقلیل ایلشدر (کوشمال اصلنده وصف ترکیبی در ماننده کوش معناسنه
 مصدری ماییدن در که اومق در د لک و فرك معناسنه او غمق
 و بور مقدر که تأدیدن کنایه در (نادان صفت مشبهه در بی دانش و بی
 تمیز معناسنه (معنای بیت) بود که نفس اماره ترک هوی ایتمکده
 مسکین اولور یعنی هواسنه مساعده ایتمز سک مسکنت و تواضع بولور
 و حقه منقاد اولور و زمامه کلور اشته نفس نادانی کوشمال و تأدیب
 ایتمک بواولور که هواسنی ترک و شهواتند مخالفند در والاغیری وجهله
 تأدیب کورمز وادیله اوتورمز پس آنی تأدیب ایدیم و بوله کوره بم
 دین مکسه ایشی بولندن طوتار * چون ذلت بر یاد حق ایمن بود *
 * نفسک اماره هم ساکن بود * چون حرف شرط و مابعدی فعل
 شرط و مصراع ثانی مضمونی جزاء شرط در تقدیری چون بود ذات
 ایمن بر یاد حق بود نفسک اماره هم ساکن دیمکدر و بوتقدیردن
 اعراب بیت ظاهر اواندی (یاد ذکر در ایمن که سر که قیغوسزدر بوراده
 مراد طمانینت دل و زوال خوفدر (نفسک ده کاف عربی تصغیر
 و تصغیر دخی تحقیر محمول اولدینی بالاده بلندی (اماره مبالغه ایله
 امر ایدمچی در نفسده امر اولماز و لکن تزیین و تسویل ایتمی
 مرربنه تنزیل و لشمدر خصومها که انسان هوای نفسه میال اولغله
 مأمور امره و مطیع مطاعه اتباع و مطاوعت ایدر کی اکا انقیاد کورستر

کویا که

کو با که نفسک مملو کیدر که انک فرمانندن طشره چقمز بوجهندن قرآنده
 کلور (الشیطان بعد کم الفقر و یأمرکم بالتعشاء) وینه کلور (ان النفس
 لامارة بالسوء) پس نفس وشیطان سوء و غشایی ترین و تسو یلده
 برادر آ کر چه نفسک قوتی زیاده در که تسو یلی داخلدندر شبیطانک
 اغواسی ایسه خارجدندر وشیطانی دخی نفسی ازال و اضلال ایتشد
 (ساکن متحرکک مقابلیدر یعنی سکون ایکی آنده بر مکانه و حرکت
 ایکی آنده ایکی مکانه) اولمقددر الحاصل حرکت و سکون صفات
 جسمدندر که سکون حرکتدن صکره ثبوت و حرکت بر مکاندن بر مکانه
 اتقالد و حق تعالی حرکت و سکونله متصف دکلدز اتصافه قائل
 اولمق کفردر حکما کپی بوراده ساکن کافک فتحه سبیله او قنور قافیه
 ایچون نیکم کافر کسر فائله کافر او قنور فتحه استعمال عجم اوزره
 معنای ینت (بودر که اگر سنک قلبک ذکر حق اوزرنه ایمن و مطمئن
 اولور سه نفس حقیر اماره ک دخی اماره لکن ترک ایدوب حرکت هوادن
 قاعد و ساکن پس بونده (الابد کرا لله تطمئن القلوب) مضمونه اشارت
 وارددر الحاصل کثرت ذکر له قلبه اطمئنان کلوب ظلمات شک و شبهه
 ساحه در وندن دور اولیحق داعیه نفس اماره دخی ۴۴ مجرور اولوب
 انک حرکتی قلبک حرکت و قلب دخی روحه و روح دخی سره اتباعله
 بری برینه اتصال بولور و فساد ارض وجود صلاحه میدل اولور
 قال الله تعالی (ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها) واللّه الحفیظ
 و بونده رمز وارددر که نفسک مطمئن مرتبه سنه وصولنه وسیله ذکر در
 و اطمئنان کمال بولسه بردخی مرتبه طبعه رجوع ایتک اولماز نیکم
 دیمشدر در لو وصلوا مار جمعوا فافهم * هر که اونا تکیه بر صانع بود
 در جهان بالقمه قانع بود * تکیه بودک فاعلی و اورا مفعولی و جار
 و مجرور تکیه به متعلقدر قانع مابعدنده بودک مفعولی بالقمه قانعه متعلقدر
 (تکیه سو بیکمک و طبایع اعماد و اسناد کپی و سو بیکمک بر بصورتده
 اصلی تکیه گاه اولور که اختصارا ظرف مکان حذف اولوب تکیه
 دیمشدر نیکم خرمنی خرمنگاه بونده استعمال ایدر لر مع هـ ذّا خرمن
 غله در و خرمنگاه اول غله نک محلیدر و تکیه وزاویه و خانقاه صوفیه
 سکناسنده شایعدر زراسو بیکمک و مراقبه و توجه ایده جک کوشه در

مطلـ

✽

(صانع الله تعالى در صنع انك فعلیدر كه اجاده طریقه در زیر جودتله
متصف اولیانه صنع دیمزل بلکه مطلق فعل دیر پس هر فعل صنع
اولماز بلکه صنع اخصدر (لقمه ده اولان همزه وحدت ایچوندر كه یاء
مفرده دن بدلدن لقمه ضمله و فتحه ابتلاع ایچون تهیته اولنان نسته در
پس بر لقمه بر بودم غدادر جرعه بر ایچم صو اولدیغی کبی (قانع قناعت
لقمه قسمته رضادو و قانع اودر كه النده موجود اولان مرتبه دن
زیاده سنی استمه و محتاج الیه اولان نسته دن قبل الیه اکتفا ایده
واصطلاح اهل حقیقه قناعت مألوفات اولدیغی برده سکوندر
یعنی قلبی مضطرب اولموب تمکین اوزرنه اولمقدر (معنای یت) بودر كه
هر کیم كه صانع عالم اوزرنه توکل واعتمادی اوله جهانده بر لقمه یه
قناعت ایدیچی در زیر اخلاق رزاق در كه مخلوقی رزقیله خلق ایلشدر
و ادنی الرزق بر لقمه در و بسط و قبض حکمته دائر در چونكه انسان
صنایع حق ایچنده صنع بدیعدر پس اكا انتفات سائر درن زیاده در
والتفاتك حقیقی صوری اولان مرتبه دکلدر والا هر کس رزق واسع
اهلی اولوردی بلکه معنایه ناظر نسته در واجد معنی ایسه صورتك
قلبنه قناعت ایدر و رزق قلبی مفیددر و مفید اولدیغن یلن قلبی
حقه ربط ایدر و آرزو و جویق دیمبوب سکون بولور و اكا طبا نور قال الله
تعالی (ومن توکل علی الله فهو حسبه) * اکتفا بر روزی هر روز کن
کرداری از خدا در یوزه کن * اکتفا کن کلمه سنك مفعولیدر و جار
و مجرور اکتفایه متعلقدر کر حرف شرط و نداری فعل شرط در
نداری ك مفعولی محذوفدر كه روزی در و در یوزه مابعدك مفعولیدر
و جار و مجرور در یوزه یه متعلقدر اکتفا کفایت مقدار یله قناعتدر
کفایت سد فقر ایده جك قدر نسته در (روزی ده اولان همزه اضافه
و توسل ایچوندر) روزی یا الله کون بكون تقدیر اولنان و ظیفه در ترك
كونلاك و ابلق دیدیکی برده عجم روزی و ماهی و عرب یومی و شهری دیر
روز كه كوندز اكا نسبتدن اوتوری كونلاك دیمشدر در پس آخر نه کی یا
نسبت ایچوندر شهری ده کی کبی نعمه اللهك روزی ده یا نفس کلمه دندر
نسبتدن صکره رزق معنایه اولمغله در زیر انعم ایدوب مطلق رزق
مقدوره اطلاق ایتلدر در بلکه گاه اولور كه تقدیر معناسن دخی اسقاط



ایدوب مطلقاً رزقه روزی دیدیلر (روزی ده رزق و بریحیدر که
الله تعالی در روزه اورجدر که عرب صوم دیر روزه دار صائمدر صومه
روزه دید کلری روز که کوندر ا کا اختصاصی اولدیفندن اوتوری در
انچون آخرنه هاء اختصاص وضع اولمشدر قال الله تعالی (ثم اتموا
الصيام الى الليل) یعنی نهار شرعی طلوع فجر صادقدن غروب شمس
دکدر و کون و صوم بومدندن عبارت اولمغه ناظم قدس سره کونندن
روزه یعنی صومه تعبیر ایلدی مقصود بهر یوم افطار ایده جک قدر
نسنه ایله اکتفایه تحریر صومدر و جائزدر که روز در یوزه مقابله سنده
واقع اولمغه لاجل الضروره هاء ملحق اوله تنکیم لطیفی دیمشدر (ای
شاه ستمکاره وی دلبر عیاره) (ناکه دل بیچاره کشته بفراقت خون)
زیرا ستمکاره و عیاره اخر لرنده اولان هاء بیچاره مقابله سنده واقع
اولمغه در و لکن بومقوله هاء الف ایله هاء یئسنده تلفظ اولمقی
کر کدر (نداری فعل مضارع منفی مخاطبدر مصدری داشتن در
طوتمق معنای مضارع عنده شین رایه و تاداله قلب اولنوب دارد
ودارنده دیر صکره اولنه نون نافیه مقتوحه زیاده قلوب ندارد
د ندی پس مستقبل نون نافیه ایله فاعل زمان آتی ده عدم
وقوعی اخباره دلالت ایدر امر اولنده میم مقتوحه نهیه دلالت
ایتدییکی کی (در یوزه دلمک جر اتمک معنای سنده اصلنده یوز استمکدر
خواستن کی صکره اولنه در و آخرنه خاء تخصیص کتوروب دلمک
ایچون وضع اولندی (معنای بیت) بودر که هر کون ایچون مقدر اولان
رزق مقسوم اوزرنه اکتفا ایله و سکا افطار ایده جک قدر نسنه
کفایت ایلسون زیاده سن استمه اگر کفایت قدر رزق یعنی قوت
یومی طوتمز سک خلقه ال ایچه بلکه حقندن در یوزه ایله و آندن سؤال
ابت ناکه سکا کفایتی احسان ایلیه تنکیم نیچه لره افطار ایچون
ضرورت قویه واقع اولدقد (ام من یحب المضطر اذا دعا) و فقیحه
رجا و دعا لره علی الفور اجابت واقع اولدی و محضه ایله هلاکدن
نجات بولدی لر الحاصل حقندن استین محروم قالماز و بولدیغی نسنه ده
برکت دخی بولور خلقندن سؤال ایدن ایسه بونک خلاقی اوزرنه اولور
* * * در بیان مجاهده نفس کوید * * *

* نفس نتوان کشت الاچار چیز * چون بگویم باد دارش ای عزیز *
 بونک تقدیری نتوان کشتن نفس را الاچار چیز دیمکدر که چار نتوانک
 فاعلی وکشتن مفعولی و نفس کشتنک مفعولیدر بعض نسخده
 چار چیز برینه باسه چیز دوشمشدر غلط در زیر ما بعدنده مسطور
 اولان چار چیز در یو خسه سه چیز دکل چون بگویم شرطدر یاد
 دارش مفعول ثانسی و شین اولی در و بعد الجملة جزء شرطدر
 نتوان ده نون نافیه در تا وزن ایچون اسکان اولنور (توان اصلنده
 تواند در که مضارعدر که اکثر دالک حذفله استعمال و ما بعدنده ایراد
 اولسان فعل ماضی مصدر معناسنه اولور بوراده کشت کبی که کاف
 هرینک ضمیمه کشتن معناسنه در که قتل ایتمکدر توان کوچدر قدرت
 معناسنه توانا کوچلودر تنکم با لاده مرور ایتمکدر (الاحرف استنادر که
 عربکدر (بگویم بانک ضمیمه سیله کافه اتباعا فعل مضارع نفس متکلم
 وحده در زیر ما کا علامتدر یعنی نفس متکلم ایچون ضمیر فاعل
 متصل در اصلنده ام در فتحله اتصاله همزه یا یه قلب اولتمکدر (یاد
 ذکر) دار امر در داشتن دن که طوتمکدر مضارعده شین رایه و تا داله
 قلب اولنوب دارد و دارنده دیرلر یاد دار خاطر کرده طوت و نسیان ایتمه
 دیمکدر (عزیز ذلیلک مقابلیدر بوراده عزیزله نداسنده لطافت واردر
 زیر قتل نفس ایدن هر وجهله عزیز اولور (معنای بیت) بودر که
 نفس اماره بی اولدره بلز الادرت نسنه اولدر زیر ای عزیز چونکه
 اولدرت نسنه بی سکا سویلیم خاطر کرده ضبط ایله و یاد کدن کیدر مه
 یعنی عمل ایله زیر حفظدن مراد عملدر زیر اگر حفظ ایدوب و مقتضاسیله
 عمل ایتمز سک نفسکه زبون و مغلوب اولور سن و آخر نفسک سنی قتل
 ایدر پس نفس سنی قتل ایتمز دن اول سن نفسی قتل ایله تا که شرنیدن
 خلاص اوله سن * خنجر خاموشی و شمشیر جوع * نیرنه تنها بی
 و ترک هجوع * چار چیز دن بدلدنر خنجر خا و هجه ایله جعفر و زنی
 اوزرنه بیوک بچاق معناسنه کرک آلت معروفه اولسون و کرک غیری
 اولسون خاموشیده یا مصدیه در خاموش ایشمدر ساکت معناسنه
 و شمشیر استعمال عجم اوزرنه و او عاطفه نک ضمیمه تلفظ اولنور شمشیر
 فتحله و کسرله قلیجدر و برنوع آغاچدر که غایبده برک و محکم اولور

جوع آچلقدرد که معده طعامدن خالی اولد قده حیوانه حاصل اولور
 شیءک ضدیدر که طوقلقدرد مجامعه زمان جدیدن عبارتدر عام مجامعه
 خط اولان سنهیه دیرلنیزه تنهایی هنزه اضافت ایچون و تنهایی آخرنده
 باء ثانیه مصدریه در نیزه سکو دید کلریدر که حربه دن اوزوند
 انکیچون قصاجق سکویه و حریره نیزک دیرلکاف تصغیره نیزه
 کسرله تعریب اولتوب نیزک دیرل فحسله و کاف عربی ابله جعی
 نیازک کلور مصدر و مصدر کی که فصحاء عرب آنکله تکلم ایشلردر
 تنکم جوهری ده و غیریده مصرحدر و بولکه معربه نک لطائفنددر که
 کاف مذکور کرچه نیزه آخرنده اولان هاء رسمیدن بدلدردر و لکن
 معنای تصغیری دخی ایهام ایدردر زیرا لغت فارسییه ده کاف عربی
 تصغیر ایچون کلور پسرک و دخترک کبی که اوغلنچق و قزجقز کبی
 معرب اولان نیزک دخی رخ قصیر معناسنه اولغله کاف تصغیرک
 افاده ایندیکی معنایی افاده دن خالی دکلدر اگرچه کاف هادن بدلدردر
 بوخسه فارسییه کی کبی تصغیر ایچون دکلدر بعد ذا خنجرک
 خاموشی به و شمشیرک جوعه و نیزه نک تنهایی به اضافت لری
 مشبه بهک مشبهه اضافتی قیلنددر و بیان ایچون دخی اولور حیل
 الورد کبی (هجو کیمچه ده اولان نومدر قال الله تعالی) کانوا قلیلا
 من اللیل مایهجون (یعنی اوقات لیلدن هجو علری قلیل ایدی که
 اکثرنی احیایارلردی) (معنای بیت) بودر که قتل نفس اماره نک اسباب
 قویه سندن بری خاموشلق یعنی صمت و سکوت خنجریدر که اسم
 اوتور مقنفسی خنجر کبی کسر و طرغرر زیرا هواسنه مخالفدر و بری
 دخی آچلق قلیچی در که آچلق اتی سیف صارم کبی ایکی بجر وحدنی
 بلدردر و اعترافه کتورر انکیچون آچلق زنداندنده درت بیک ییل
 حبس اولدیدی تا که انت ربی دیواقراره کلدی و بری دخی تنهالقی
 و خلوت ر محبدر که وحدتده اولق رحله آنی طعن کیدر که مجروح
 ایلر زیرا بودخی هواسنه زیاده مخالفدر که الفی دائما ککثر
 حسیاتله در و بری ترک هجو و نومدر یعنی کیمچه بی خواب
 و بی راحت اولمدر زیرا صفت حیوانیه سی مقتضاسیله غالب المنام
 و مائل الزاحه در اشتهار باب ریاضت و مجاهده بودرت نسنه بی قتل

هوای نفس سبب بولش و شهوتی از الهیه مدارا بولش و آنک اوزرنه
 عمل ایشلر و میان بند اولشرد رکه جوع و ترك هجوع ریاضت
 طریقله و خاموشی و تنهایی مجاهده اسلوبی اوزرنه در ترك هجوع
 ریاضتدن عد اولندی زیر بونك غلبه سی شعبدن و بخارات
 دماغیه دن کلور بناء علی هذا تقلیل ضداده نوم دخی قلت اوزرنه
 اولور و نکشیرنده دخی کثرت خواب وار در فافهم جدا * هر کدرا
 نبود مرتب این سلاح * نفس او هرگز نمی یابد فلاح * بعض نسخه
 نفس او هرگز نیاید با صلاح دوشمشدر اولکسی معیندار در بونك
 تقدیری هر کسی که نبود اورا مرتب این سلاح (سلاح نبودک فاعلی
 و اورا مفعول اولی و مرتب ثانیه سی و بعد الجمله مبتدایه صفتدر نفس او
 مبتدا و فلاح یابدک مفعولی و بعد الجمله خبر مبتداء ثانی و بودخی
 بعد الجمله مبتداء اوله خبردر (مرتب اسم مفعولدر ترتیب دن که هر نسنه بی
 مرتبه سنده و بری بری آردنجه قلعدر بوراده مراد تهیه در زیر
 اگر مراد ترتیب طبیعی اولسه ابتدا جوع و اندن ترك هجوع و بعده
 خلوت و صکره خاموشقدر این سلاح مذکوره اشارتدر که چار چیزدر
 (سلاح انکله مقاتله اولنان آلاتدر سیف و سهم و رمح و امشالی کپی
 و قاموسده کلور که سلاح آلات حربدر و یاد مردن اولاند و بوندن
 فهم اولنور که عصا مطلق آلات حربده داخلدر (هرگز تعیم اوقات
 ایچوندن) یابد فعل مضارعدر مصدری یافتن در قابیه قلب اولنوب یابد
 و یابنده درلر نمی یابد منفی در نون نافیه نك می اوزرنه تقدیمبله و می نیاید
 دخی دنیلور نونی فعل اوزرنه ادخال ایله اشته بونیاید نسخه سنه کوره
 در که یاه مشاتک تقدیمی و بیه موحده نك تأخیری ایله نسخه اخرايه
 کوره نیاید ایکی یاه مشاتله در که اصلی نه آیددر تخفیف ایچون همزه
 یاه قلب اولمشدر بونك مصدری آمدن در کلک معناسنه مستقبلنده
 میم یاه تبدیل اولنوب آید و آئنده درلر (صلاح برنسنه نك حالت مستقیمه
 نافع اوزرنه اولمی در ضدی فساددر که برنسنه نك حال استقامتدن
 و منتفع به اولمقدن خر و جیدر) فلاح ظفر و مطلوبه و وصولدر
 معنای ینت) بودر که هر کسه که اکابودرت عدد سلاح مرتب و مهمیا
 اولیه انک نفسی هرگز فلاح بولماز و اوقاتدن بروقتده اهل نجات اولماز

✱

و صلاح

وصلاح قبول ایتیموب فساد ذاتیسی اوزرنه قالور کل ایددی اول
 سلاحی نقلدایله تا که نفسی قتل ایدسن و میدان وجود وقلعه دل سنک
 اوله واول سلاحک هر تقدیر تقنی وار ایسه تحمل ایت ذیرا بالکنز
 برعصائله عصیانی قوی اولانک حقندن کلنمز والله المین * چونکه
 دل بی یاد الهیت بود * دیو ملعون یار و همراهت بود * اللهیت ده تا
 دله قید در دات دیمکدر دل بودک فاعلی و جله سی شرطدر دیو
 ایتکجهی بودک فاعلی و ملعون دیوک صفتی و یار مفعول بود و بعد الجمله
 جزاء شرطدر (بی یادی ذکر در) دیو شیطاندر (ملعون رحمت حقندن
 مطرود و غضبه مفر و ندر) یار معنای اصلیه سی حسبیه مصاحبدر
 اصحاب صفایه یاران در پر یاردجی معناسنه اولدیفی مجاز در اول
 مفاده حقیقت اولان لفظ یاوردر (همراه یولداشدر که یولده
 مشترک در زبراهم لفظی موافقت ایتچوندر) معنای ایت (بودر که
 چونکه سنک قلبک بی یاد اوله وحقی ذکر ایتیمه بو صورتده ملعون
 و مطرود اولان شیطان سنک یار و یولداش اولور یعنی شیطان
 و وسوسه سندن خلاص اولغه قلب انسان حقی ذا کر وحقله
 حاضر کر کدر زبراهق ذکر اولان پرده شیطان اکلنمز انکچون
 خناس دندلی زبراهق قلب ذا کر اولدجقه شیطان خنوس و تأخر ایدر
 چونکه غفلت و نسیان غالب اوله و حضور قلب بولیمه شیطان اورده
 حاضر در بوراده ناظم قدس سره یادی دله نسبت ابتدی زبراهق لسانله
 اولان ذکر بحر دک دفع دیو ایتکده تأثیری یوقدر بلکه حضور قلبله
 اولورسه مقبرلدر و سائر اذکار لغتیه دخی بویله در * اهل دنیا را
 چو دیو یار آیدش * لقمهای چرب و شیرینی بایدش * یونک تقدیری
 چو آیدش دیو اهل دنیا را یار بایدش لقمهای چرب و شیرینی دیمکدر که
 دیو آیدک فاعلی و شین مفعول اولی و یار ثانیسی و جله سی فعل شرطدر
 شین ضمیری اضمار علی شریطه انفسیر طریقیله مابعدنده اهل
 دنیا به کیدر اهل دنیا شین دین بدلدو بایدش ضمیری دخی اهل دنیا به
 راجعدر لقمها بایدک فاعلی و بعد الجمله جزاء شرطدر (اهل دنیا
 اودر که دنیا به اختصاصی اوله و آخرت و مولادن فارغ و غافل اولوب
 آتیق اکا اشتغال کوسره نعوذ بالله تعالی) لقمها لقمه تک جمعدر

آخرنده یا توسلدر که صفت و موصوف میبایند واقع اولشد در (چرب
 جیم عجمبله و بام عربله فربه معناسنه یعنی سبز و یا غلو و اوزلو) شیرین
 بالاده ذکر اولندیغی اوزره طاتلودر لذیذ معناسنه مقابلی تلندر که آجی
 در شیر سود و یا نسبت و نون تا کید نسبت ایچوندر طاتلودر انسانی
 اول طندیغی لذیذ سد اولمغله طاتلوی اکانسبت ایتملدر
 (معنای یت) بودر که چونکه اهل دنیا به دیو یار کله یعنی نسیان
 ذکر آلهی ابتدکلر یچون شیطان انلره مصاحب اوله اومقوله یا غلو
 و اوزلو و سبز طاتلو لغیر کرک اولور زیرا حق قیدبنده و آخرت
 تدارکننده دکلدر که برهیز ایلیمه وزاد قلیل ایلیمه اکنفا ایدیمه بلکه
 شیطان اتی هوای و شهواتی طرفته جذب ایدوب تن پرورلک اسبابنه
 تشبث ایتدر و کثرت طعامله آخر لقمه عقارب و حیات دوزخ اولور
 * هر که اودر بدسیم وزر شود * در عقوبت عاقبت مضطر شود *
 اومبتدا شود جمله سی خبر و هر کسی که مبتدا را کاصفدر مضطر
 شوبلک مفعولی و عاقبت ظرفی و در مضطرک ظرفیدر و بعد الجمه
 هر کسی به خبردر (سیم کش وزر آتوند ز طلا بالدر اتونیدر زر
 کته دخی شاملدر دین خطا ابتدی فراضه زر دیدکلری برده مقصود
 کش اولسه بطریق التغلب در یو خسه زرک فی الحقیقه سیم اوزرنه
 اطلاقی حقیقت اولمقدن دکلدر (عقوبت ذنب مقابله سنده اولان
 عذابدر ذنب تعقب ایتمکله عقوبت دندلی زیر عجب مؤخر القمددر
 پورادندر که برنسنه ک آخرنه عاقبت دیدیلر) مضطر اضطراردن در که
 اختیارک مقابلدر یعنی انسانی مضرومکروه اولان سنه اوزرنه حل و جبردر
 قال الله تعالی (ثم اضطره لی عذاب النار) (معنای یت) بودر که هر کسه که
 اجزاء و اتون قیدبنده اوله و تعلق قوی ایلیمه تحصیلنده بذل مقدور ایدیمه
 و محبت ایدوب حفظ ایلیمه عاقبت و آخر قیامتده عقوبتبنده مضطر
 اولور زیرا حب دنیا جیع خطایانک باشیدر و امور دنییه ویه دن
 خصوص اوزره حب مال باشدن باشدر زیرا جیسع مفاسدک
 واسطه سیدر که نفس و شیطان انک و ساطیله شرب خمره و زنی
 و نواطه و قتل نفس و رفع ایلیمه و تفاخر و تکاثره حل ایدر بوجه ایسه
 اسباب عذابدر و اسبابک حصولی مسدک حصولی مستلزم اولور

بو جهندين اهل دنيا محشرده قهرا مأخوذ و مضطرا دوزخه طرح
 اولور و بواساب اولموب بالکن محبتی دخی حقندن بعد و فراقنه کافی
 * وعدم تزکیه به کوره اطرافنه کی اولمغه وافی در فافهم * آنکه هر
 آخرت کارش بود * از خدا تشریف بسیارش بود * بونک تقدیری
 آن کسی که بود کارش هر آخرت بود از خدا تشریف بسیار دیمکدر که
 کار بودک فاعلی و بعد الجمله کسی به مقتدر و تشریف ایکنجی بودک
 فاعلیدر و بعد الجمله آن کسی نک خبریدر (تشریف اصلنده شریف
 و عالی القدر قلمدر بوراده مراد انعام و احساندر نتکم خلعت تشریف
 دیرلر برا اول خلعت ایله مخلوع علیه اولانه شرف عظیم حاصل
 اولور) (بسیار کثیر معنایسته در اصلنده آرنده بسی در که وصف
 زکییدر نتکم مرور ایندی (معنای یت) بودر که اول کسه نک که
 آخرت ایچون کاری اوله یعنی اعمال صالحه اخلیه اگر فرائض و اگر
 سنن و مستحبات اول کسه به حقندن احسان کثیر اولور یعنی خلوص
 نیت و صدق طوینته کوره چوق اجر بولورلر برا اهل ایمان و اعمال
 صالحه به جنات فردوس و مقامات عالییه وعد اولمندر و عدده ایسه
 خلف اولمازلر برا کریمه متعلق و حق العبد علی الله در وعید ایسه
 بویه دکلدرلر برا حق الله علی العبد در پس دلرسه اخذ ایدر و دلرسه
 عفو ایدر * مال دنیا خا کسارلر ازا دهند * آخرت پرهیز کارلر ازا دهند *
 * مال دنیا دهندک مفعول اولی و خا کساران ثانسی در و فاعلی فی الحقیقه
 الله تعالی و بو اعتبارله دهد کرک ایدی و لکن حقک ذات و صفاتی
 اعتبارله جمع ایراد اولندی (وما خلقنا السماء و الارض و جعلنا)
 و امثال کبی و یا خود افاضه ماله و سائل اولان ملائکه اعتبارله در
 و یا خود دهندک جمعیتی خا کسارانک جمعیتنه ناظر در یعنی فاعل
 کرچه بر در و لکن هر خا کساره کوره معطی حق اولمغه جمع قلندی
 (وما انا بظلام للعبید) کبی که ظلامده اولان مبالغه عبیدک جمعیتنه
 ناظر در و ما انا بظالم للعبید دیمکدر و كذلك آخرت ایکنجی
 دهندک مفعول اولی و پرهیز کار ثانسی در (خا کساران خا کسارک
 جمیدر خا کسار خا که قار شمش نسینه در و طیراقی معنایسته
 زیرا سار پرفتنه نک کثرتنه دلالت ایدر بوراده خا کسار شمس سار

کبیر یعنی خاکسار طبر اقلو و شرمسار اودلودر و طبر اقلو اولمقله
 خوار اولق لازم کلور انچون تیمده باشه مسح اولماز زیرا خلق فراق
 وه صیبت وقتده باشلر نه طبراق صاچر لر نماز ایسه وصلت ایچوند
 (دهند فعل مضارع جمع غایب در مصدری دادن در اعطا معنای سته
 مضارعنده الف هایه قلب اولنوب دهد و دهنده دیرلر) پرهیز کاران
 پرهیز کارک جمیدر پرهیز صافتیق واجتباب ایتمک دیر پرهیز کار
 کاف عربی ایله صفت مشبهه در کنه کار و امثالی کبی تنکم مرور
 ایتمدر (معنای بیت) بودر که مال دنیایی بحسب الغالب عند الله
 خوار و ذلیل اولنلره و برلر آخرتی ایسه دنیادن و مال دنیادن پرهیز
 ابدنلره و برلر الحاصل ماله مائل اولنلر و دنیایی حقوق بولنلر اهل دنیا
 وقت و پرهیز اهل اهل آخرت اولورلر پس بونی استر ایستک اندن
 کچ زیرا اهل آخرتک دنیاسی و اهل دنیاک آخرتی اولماز و دنیا
 و آخرت ایکی ضره کبی در که بریره کلز و مشرق و مغرب مثالدر که
 سرلری بر محله بغلنمز همان ادنی اوزرنه اعلایی اختیار ایده کور
 * هست شیطان ای برادر دشمن * غل آتش خواهد اندر
 کردنت * شیطان هستک فاعلیدر زیرا هست که وارد دیمکدر
 بودکی وجود معنای افاده ایدر عربیده کان کبی تنکم سبویه ذاهب
 اولمش و ارباب تحقیق اول معنایی مقرر فلتمدر دشمن هستک
 مفعولیدر غل خواهدک مفعولی و اندر غلک ظرفیدر (غل غین معجمک
 ضمه یله عربیدر شول در طوق در یعنی بوغمقدر که بدنی و عنقی بریره
 جمع ایدوب باشنی حرکتدن منع ایدر که تعذیب و تشدید ایچون ایدرلر
 و بعضیلر حدید دن و غیر بدن اولانه تعیم ایتمشلر در قال الله تعالی
 (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهمی الی الاذقان فهم مقمحون) الحاق
 رفع رأس و انخاض عین ایتمکه دیرلر (کردن فتح کاف عجمی ایله بیون
 رقبه معنای بیت) بودر که ای برادر شیطان سنک دشمنک
 اولدی یعنی سکا دشمنکی مقرر و محققدر که سنک بیونکه آتشیدن
 بوغقی شد ایتمک استر تنکم دنیاده مجرمله تعذیب ایچون ایدرلر پس
 شیطان تابع اولوب کردنکش لک ایله والا جزاء وفاق بولوب آخر
 کردنک غل ایله مشدود اولور و باشک صالوب کرزن کرزن بردخی نحر یک



راسه قادر اولماز زيرا غل آهين اولد يغي صورتده حال يمان ايكن
 آتئين اولد يغي زمان حال نيجه اولور پس بونده شيطان و غل ذكرندن
 مفهوم اولديكه كبر و كردنكش لك صفت شيطانيه در * مدبري كوز
 و بدنيا آورد * بهره كي از عالم عقي برد * بونك تقديري مدبري كه
 او آورد و بدنيا كي برد بهره از عالم عقي ديمكدر كه مدبري مبتدا و او
 مبتداء ثاني ورو آوردك مفعولي بدنيا اكا متعلقدر و بعد الجملة مبتداء
 ثاني به خبر اولوب جمله خبريه دخی مبتداء اوله صفت اولور بهره كي
 بردك مفعول و جار و مجرور بهره به صفتدر و بعد الجملة مبتداء اوله
 خبردر (مدبري ده يا وحدت ايچوندر مدبر مقبل و زني اوزنه بري برينك
 ضمير تنكم مر و رابتي الحاصل ادبار اعراض ايتك و دبرن يعني
 اودن دوغتكدر اقبال متوجه اولوق و بوزن دوغتكدر بوراده مراد
 اولان معنويدر حسي دكل اگر چه ياد حق و ذكر آخرت اولدقده قلبي ايله
 قبولدن اعراض ايتديكي كي قالي ايله دخی دوغتك واقع اولور) آورد
 و لوك و رانك فتحيله مضارعدر مصدري آوردن و آوردن دخی كلور
 كتورمك معناسنه (بهره نصبيدر تفصيلي كذر ايتشدن) كي چن در كه
 استفهامي متضمن اولان اسماندر كدام و كجا و امثالي كي (برد بانك و رانك
 فتحيل ايله مضارعدر مصدري بردنر بانك ضمني و رانك سكونيله ايتلك
 معناسنه) معنای ييت) بودر كه برمدبر كه بوزني دنيا كتوره و چوپره
 يعني دنيايه اقبال و آخرتدن اعراض ايايه عالم عقبادن چن نصيب
 ايلدر يعني حظ الور و حصه بولور يعني بولاز زيرا استفهام انكار يدر
 الحاصل هر كسك يوزي نه طرفه ايسه نصبي او طرفدندر پس
 اهل دنياك نصبي دنيا دندر كه آخرت انلره حرام و ممنوعدر و اهل
 آخرتك حظي آخرتدندر كه دنيا انلره حرام و ممنوعدر و اهل الله اولنلره
 ايكيبي دخی حرامدر يعني انلر دنيا و عقبادن منع اولمشلر و حق ايچون
 اصطفا قلمشلر در قال الله تعالى (واصطنعتك لنفسي) و اهل دنياك
 دنيا سي قدر چوق اولسه يته اهل آخرتك نصبي ياننده شي قلبلدر
 و اهل آخرتك دخی بهره سي قدر كشير اولسه يته اهل اللهك بهره سي
 اندن اگتر در زيرا نعيم صوري و معنوي بي جامعدر خصوصاً كه نعيم
 معنوي بحر ز خاري پاياندر * اي بسر با ياد حق مشه قول باش *



از خلأئق دور همچون غول باش * بیاد مشغوله متعلق و مشغول دخی
 باشه مفعول و دخی از دویه متعلق و دور دخی ایکنجی باشه مفعول و
 (خلأئق خلیفه نك جمیدر که ناسد خلق کی و بهائمه دخی اطلاق
 اولنور) غول غین مجیه نك ضمیمه بعضیلر قاتنده موجود الاسم و معدوم
 الجسم قییلندندر عنقا و جودی کی و بعضیلر دیدیلر که غول جندن
 برنوخ مخلوقدر که بریه زده الوان مختلفه ده کورینور و ابناء سبیلی
 طریقدن اخراج و اهلاک ایدر و بواعث قادی عربك نی اولنوب
 حد یشده کلور (لاعدوی و لا طیره و لا غول) سؤال اولنور سه که
 اذا تغلب الغیلان فملیککم بالاذان یعنی غوللر کورنور برون سزی صدیدن
 چقرسه و اهلاک محلیسه کتورسه پس بوندن وجود غول ثابت اولمق
 لازم کلور جواب بودر که بوندن مقصود بریه زده کراه اولنلره اذانی
 تعلیمدر تا که اذانه فی الجملة تصرف شیاطین منافع اوله وصیت
 و صدا کسله مع هذا کرچه غول نی اولنمش و لکن سعالی که سعالنک
 جمیدر کسرله اثبات اولنمشدر که سعالن سحره جن در تحیل و تشکل
 ایدر و فی الجملة غولک وجودی اولمغاله که سعاله غول جنسنک
 اخشی در دیمشدر و بعض اکابر کلاننده دخی درج اولنمشدر ننکم
 مشنوبده دخی کلور (ذکر حق کن بانک غول ترا بسوز) یعنی ذکر حقله
 صبدای غولی باق و نابد ایله زبرا غول و شیطان ذکر رحان اولان
 محله اکلمز و آبش ذکرانی احراق ایلر شهاب فلک کی (معنای یت)
 بودر که ای پسر ذکر حقله مشغول اول چونکه ذکرک مقتضای
 خلوت و ترک الفتدر سندخی حلافتدن دور و بعید اول غول بریه کی
 پس غوله تشبیهدن مقصود بومعنادر بوخسه غول کی اولمق دکلدر
 مطلقا ننکم اکابر اولسادن نیچه لر بریه زده سیاحت ایدوب کر دیلر
 و کسبه ایله مخالطه ایتدیلر و نیچدر دخی مغاره زده وحدت اختیار
 ایتدیلر و علی هذا هر کس حالجه عزات اختیار ایلدی مکر که ارشاد
 انامله مأمور اولاکه اکا قطب ارشاد درلر قطب الاقطاب بو طائفه نك
 رأسیدر زبرا سلطانه اختفا ایتک بو قدر مطلقا الحاصل ذا کر حق
 اولان سالك بیان آدمیسی دید کلری کی خلقدن نوحش و تباعد
 ایتک کر کدر و بیان آدمیسی نسااس دید کلمیدر که اوصاف

مختلفه ایله موصوفدر ومثل ایدوب دیمشردرکه ذهب الناس
و بقی الناس بو تفریدن غوله مضی آخر دخی طهر اولدی
* * درینان صبر در فقر میکوبد * *

* *

* فقر میدانی چه باشد ای پسر * بانو کویم کرداری زان خبر *
بونک تقدیری میدانی چه باشد فقر اگر نداری زان خبر کویم بانو
دیمکردرکه چه استغنام اولغله مبتدا وفقر باشدک فاعلی و بعد الجمله
خبر وجه خبریه دخی میدانی به مفعول اولور ما شرط و جزا در
(میدانی فعل مضارع مخاطبدر مصدری دانستن در بلك مضاسنه
مضارعنده سین حذف اولنوب داند و داننده دیرر) کویم فعل
مضارع متکلم و حده در مصدری گفتن در سو بلك مضاسنه
مضارعنده فانی واوه قلب ایدوب مابعدنده بریاء زانه ایله کوید
و کوینده دیرر (نداری فعل مضارع منی مخاطبدر مصدری
داشتن در طومق معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد
و دارنده دینلور انباشتن ده انبارد دندیکی کی (خبر اخباره اولان
عیدر) (معنای بیت) بودرکه ای پسر فقر دید کلری معنی نه اولور
و حقیقی ندر یلور مبسن اگر اندن خبر طومنزسک یعنی بلسک
سویلبه بن زیر باخبارات جاهله کوره در یوخسه عالمه کوره دکل
اگرچه دیمشردرکه علان خیر من علم واحد یعنی کرچه عالمه تعلیم ایتک
مظاهرده حاصلی تحصیل کی کوزینور ولکن فائده جدیده دن خالی
دکلدر وادنی الامر تا کبد افاده ایدر تا کبدده ایسه ایرات اطمینان
واردر مثلاً برکسه برمسأله اجتهاده واقف و یا خود کشفه نائل اواسه
نقلی کور یجک قوت قلب و مزید وضوح و کمال اطمینان حاصل اولور

* *

* کرچه باشد بی نوادر ز پر دلق * خویش را منعم نماید پیش خلق *
مصراع اول فعل شرط و ثانی خراء شرطدر باشدک فاعل ضمیری
اهل فقره راجعدر زیر بیت اولدن مفهومدر بی نوا باشدک مفعولدر
زیر باشدک ظرفدر خویش نمایدک مفعول اولی و منعم ثانیهی و پیش
ظرفدر (بی نوانونک قحی و ضمیمه بی نعمت و بی بهره و بی غنا) دلق
درویشلر خرقه سیدرندن اولورسه (منعم اسم فاعل صیغه سی اوزرنه
انعامدندرکه ایلک ایلک و کسه به نعمت و یرمک معناسنه اشته منعمک

اصل وضعی بودر صکره غنی و دولتلو معناسنه استعمال اولندی کرک
انعام واحسانی اولسون و کرک اولسون زیرا انعام ایتک شاینددر
ومنم دیمکده دخی تفؤل واردر (نماید نون مضمومه اصلیه ایله فعل
مضارع معلومدر مصدری نمودن در که کوستر مکدر مضارعنده
واو پرینه الف و یا کتوب نماید و نماینده دیرلر (معنای یت) بودر که
کرچه اهل فقر اولان کسه درویشلر خرقه سی التیده بی بهره در
یعنی خرقه درویشان تلبس اینستدیکندن اهل فقر اولوق ظاهر در
ولکن بن اهل فقرم دیو کسه به ال اجازه بلکه عقیف اولوب کندی
خلق اوکنده منم و بی احتیاج کوستر والا خرقه و مرقع کیمکدن
فائده اتمز زیرا فقیر مذمومدر ریوخته ممدوح دکل اشته بودند
در یوزه ایدنلرک ذل و سائل اولنلرک قبح حالی معلوم اولدیکه اومقوله
درویش و اهل فقر دیمزلر زیرا فقر عند الصلحا منصب عالیدر که
هر کسه به نصیب اولماز بلکه او بی نصیبک نصیبی و اهل پر هیزلر
مقامیدر * کرسنه باشددم از سیری زند * دوستی بادشمن خودکی کند *
کرسنه باشدک مفعولی و دم زندک مفعولی و ازدمه متعلقه در دوستی
مبتدا و با اکا متعلق و کی کند جمله سی خبردر (کرسنه کافک ضمه سی
ورانک کسر یله و سکون یله و سینک کسره سیله دخی لغتدر یومقامده
واقع اولدینی کی آج جابع معناسنه کرسنکی اجلقدر (سیری طوقلقددر
زیرا سیر طوق و یا مضدر به در (دوستی ده یا دخی مصدریه در) خود
خویش کی کندی دیمکدر (کی اسماء استغهامدندر نتمک مر و رایتدی
(کند مضارعدر زند کی مصدری کردندر زندک زند اولدینی کی
ماضیلری کرد وزددر (معنای یت) بودر که اهل فقر حقیقی اوردر که
آج اولور و طوقلقدن دم و نفس اورر یعنی اچ ایکن طوقلق صورتی
کوستر و قول و فعلندن اچاق نسانی کوستر مز بلکه اهل صفه کی
مقام صبرده و استغفاده زیرا حق ائک حالت عالم اولدینی بسدر پس
حالی خلقه تعریضله مذلتدن نه حاصل اولور و کندی دشمنه
دوستلخی حق ایلر یعنی (فاتهم عدولی الا رب العالمین) و ججه جبع
عالم اکا عدو ایکن توجهله عدوسنه دوست معامله سی ایدوب حالی
عرض ایلر و یا خود نفسی اکا اعدی الاعدا ایکن انکچون جررزق

*



ایدر و مساعده سیچون ذل سؤال ارتکاب ایلر پس اکا واجبدر که
 حالنی خالق رازقه عرض و یا توکل تام اوزرنه ثابت اوله و یا کسب ایده
 فافهم * کر چه باشد لاغر و زار وضعیف * وقت طاعت کم نباشد
 از حریف * لاغر باشدک مفعولی و بعد الجملة شرطدر وقت نباشد
 ظرف و کم مفعول و از که متعلق و بعد الجملة جزاء شرطدر (کر چه ده
 کر اگر معنای حرف شرطدر چه لفظنک بویه برده مناسبی بوعبکن
 زیرا لغته مخالفدر و لکن الحاق ایدوب استعمال ایدر لر (لاغر آرق اتسر
 و یا غسر که عرب اعجف و مهزول دیر (زار نالان یعنی اکلیبی (ضعیف
 قوی مقابلیدر که بناء وجودنده شدت و صلابت اولیه (وقت دهر دن
 بر مقدار زمانه دیر لر که برنسنه انده واقع اوله کرک اول وقتده اول شبک
 وقوعنی بر تقدیر اید بی تقدیر ایتسون و کرک ایتسون میقات ایسه
 بر عمل انده واقع اولمی ایچون تقدیر اولسان و قندر میقات موسی کی که
 فرق کونددر که انده کلام الهی و اعطاء تورات وعد اولمشدر (طاعت
 امر الهی به مقارن عملدر که حق مطاع و عبد مطیع و فعلی اطاعتدر
 عبادت ایسه اعمدر (پس طاعت اصلنده اطاعتدر که اطاع دن
 مصدر در طاعتده بویه در که اصلی اطاعتدر که اطاق دن مصدر در
 (کم اکسکدر شکم با آاده شرح اولندی قلنده دخی استعمال اولنور
 زیرا ناقصک زانده کوره اجزاسی قلیلدر (حریف یار و دوست
 و صاحب و باده مصاحبی و حرفنده الیشفک اولان کسه (معنای بیت)
 بودر که اگر چه اهل فقر بدن جهشدن آرق وضعیف و خسته کی
 اکلیبی اوله یننه طاعت وقتنده مصاحبندن و بولداشندن قالماز زرا
 بدنی اوله اولسه ده قلبی صاغ و قوتلو و غیرتلو و همتلودر و هر نسنه نک
 قوتی تملمده دیر و بدن کنند و سست و کسلناک اولمی صفت اهل نفاقدر
 زیرا در و نلرنده توجه و اقبال یوقدر انکچون قرآنده کلور (واذا قاموا
 الى الصلوة قاموا کسالی) و مؤمنده فی الجملة قنور بولنمی مقتضای
 طبعدر که ایمانه خلل ویرمز فاما اهل ترکیه نک بویه دکلدیر بلکه
 انلر نشاط دائم اوزرنه در مکر که انحراف مزاج اوزرنه اوله لر زیرا انلر
 حظ شیطان و مغمز دیو اولان علقه بی تطهیر و ترکیه ایتسه لر در
 بوجهمندن طاعت انلره اطعمه لذیذه کی کلور بلور لر که غذاء روحدر

مطل



* فقر خود را پیش کس پیدا مکن * محنت امروز را فردا مکن *
 تقدیری مکن فقر خود را پیدا پیش کس مکن محنت امروز فردا
 دیکبر که فقر مکن کلمه سنک مفعول اولی و پیدا ثانسی و پیش پیدانک
 ظرفیدر محنت مابعدند مکن لفظنک مفعول اولی و فردا ثانسی در
 فردا اگر چه پیش کی ظرفدر و لکن بعضی علما ظرفک مفعولیت
 اوزنه معمولیتی بنحو بزمانش در (واذ قال ربك) و امثالند ابتدکاری کی
 ز بر تقدیری یا محمد واذ کر لقومك وقت قول ربك دیکبر و یا واذ کر
 الحال الواقع وقت قول ربك در فاعرف (پیدا اظهار در یعنی بر اظهار
 اید بیجیک اظهار یله اولانه پیدا و کنندن ظاهر اولانه آشکارا د بوب
 بنفسه و بغیره اولانک مبای فرق ایدر را اگر چه مقامنه کوره بری برینک
 مقامنده دخی استعمال اولنور (محنت امتحانیدن اسمدر که قلبه الم
 ویره جک نسنه در) امروز اصلنده این روز در نونک مپه قرب مخرجی
 اولغله مپه تبدیل و رسمدن یادخی حذف او انوب تحقیقا ام دیمش در
 دقایقه ام این معناسنه در دیدیکنده نظر واردر زیرا ام این دن غیر
 بشقه برکله دکلدر والا افت اهل مستقل باز دردی بلکه جمله لغانده
 امروز بوکون معناسنه متصل باز در یعنی ام ایله روزی بریده درج ایدر
 و ام ایله مصدر اولان کلمات در تدر که امروز و امشب و ام ساعت و ام سالدر
 واضع لغاتک تخصیصا تندر انکچون ام ماه و ام هفته و ام دم دیمزل والا
 من جهة المعنی اختصاصا ایدر نسنه بوقدر و بونک کبیلر لغت
 هریده دخی واردر کافی الدقائق (فردا یا ریدر که بوراده مراد بوم
 قیامتدر زیرا دنیا و آخرت بومله غد کی در نیکم قرأ نده کلور) و لفظ
 نفس ما قدمت لغد) و اول کونه فردا دیدکاری هر کس بالکنز کلدیکندن
 او تور بدر قال الله تعالی (وانعد جنتم وافرادی) یعنی سز بزه قیامت کوننده
 فردا فردا کلور سکن پس فردانک اصلی فرد آی اولور یعنی فرد کل
 معناسنه یعنی آی امر در آمدن دن یا حذف او انوب آقا لشدید فرد
 کلکیدن مقصود ترك و مجرد و قطع تعلقدر (معنای یت) بودر که
 کندی فقر کی کسیه تک او کنده اظهار ایله و حال شودر دیمه بلکه
 کند یکی سزا یله و حالکی درگاه عرض ایت که قاسم الارزاق و رزاق
 الانفس و الافاق اودر و اگر بندی طوموز و مقتضاسیله عمل ایتز سنک

مطل

بو کونک

بوکونک محنتی یارینه آیه قوش اولور سن کل بویله ایله یعنی بوکون اگر
 محنت فقری چکوب صبر اوزرنه اولور سنک یارین سنک ایچون محنت
 و بلا یوقدر بلکه یوم قیامت صابرله اجر بی حساب کونیدر کما قال الله
 تعالی (انما یوقی الصابرون اجرهم بغير حساب) والا بوکون راحنده
 یارین محنتده سن محنت دنیا ایسه محنت آخرتدن اهنودر پس کوچلکی
 چک تا که سهولت بوله سن یوخسه خلاقی اوزرنه اوله * مرزا انکس که
 فردا جان دهد * غم مخور آخرت ریاک نان دهد * بونک تقدیری انکس که
 دهد فردا ترا جان غم مخور آخر دهد تریاک نلن دیگدر که انکس مبتدا
 و دهدهک ضمیر فاعلی مبتدایه راجع و فردا دهده ظرف و مرزا مفعول اول
 و جان ثانی و بعد الجملة مبتدایه صفتدر غم مخورک مفعول و بعد الجملة
 مبتدایه خبردر و مابعدی جمله تعالییه در عریضه تقدیری بودر که
 الله الذی یحییک یوم القیمة لا تنقم فانه یعطیک خبرا (مرزاده مرتحسین
 ایچون زانددر) غم ماضی یه و هم مستقبله کوره در غمدن سهر حاصل
 اولور که بی خوابلی در و هم دن نوم عارض اولور (غم اصلنده ستر
 معناسنه در انکچون سحابه غمام دیدیلر زرا ضو شمس ستر ایدر و نفس
 انسانی اخذ ایدن ضیق و شدته غم دیدیلر زرا قلب انکله پرده لنور
 و جلاسی کیدر آخر بالاده در (هک نان برائتمک که مقصود قوندر یعنی بدن
 انسان قوام بولا جق قدر نسنده در انکچون تقلیل ابتدی (معنای یت
 بودر که اول الله تعالی که یوم قیامتده سکا جان و پر و یکیدن احبا
 قبولور هم بعد زرا اکا قادر اولان بوکادخی قادر در پس حال آخرت ایله
 حال دنیایی تعلیل و تمثیل ایلدی اکا ایمان بوکادخی ایمانی مستلزمدر
 زرا قدرتک مقدوراته تعلیق براردر و خالق و مخلوق دیمک فی الحقیقه
 مالک و مملوک دیگدر مالک ایسه مملوکنی مراعات و محافظه ایده کلشدر
 بو جهندن جوع ایچون غمناک اولماق کر کدر والا ضعف بقینه دال
 اولور و زرافنده شاله اولان خلافتده دخی شاله اولوب بالاخره ایماندن
 جدا اولور * تابکی چون مور باشی دانه کش * کر تو فردی فاقه را
 مردانه کش * تابکی باشی یه متعلقدر دانه کش باشی نک مفعولیدر چون
 موردانه کشه قیدر کر حرف شرط تومیندا مردی خبر و بعد الجملة فعل
 شرطدر فاقه کشک مفعول و مردانه دخی معنی حسبيله اکا متعلقدر

تا انتهاء غایت ایچوندر دك معناسنه تابکی قچنه دك دیمکدر مور قرنجه
 مور چه قرنجه جقدرد (باشی مضارع مخاطبدر مصدری باشندن در
 اولمق معناسنه) دانه کش وصف ترکیبی در اصلنده کشته دانه در
 دانه چکیچی معناسنه (مردی ده یا خطاب ایچوندر مرد کامله مصر و قدر
 تنکم لسان عامده دخی اگر آدم وار ایسک دیر لر مع هذا آدمی
 ورجو لیتی ثابتدر) فاقه فقر و حاجتدر (مردانه ده هاء غیر ملفوظه
 معنای نسبت و یاقوت افاده ایدر کافی نعمة الله و دقا تقد کور که کاه
 هاء نسبتله تشبیه قصد ایدر ل مثلا بیکاره کوزه بکنر دیکچون چشمه
 دیرلر و کاه اولور که تشبیهده مبالغه قصد ایدر لر و مذکور هائله الف
 و نون زیاده قیلور لر بیه نسبتنده زیاده قلد قلدی کی مثلا دیوه تشبیهده
 دیوانه و جانانه تشبیهده جانانه دیر لر انتهی بالاجال (فانظر ماذا تری
 و اهل الاول احق بالاعتبار و احرى) معنای بیت (بودر که فچانه دك
 قرنجه کی حرمه دانه چکیچی اولور سن و نفس حیوانیه کی تریه ایچون
 ذخائر ادخار ایلرسن اگر سن مرد و کرچک ار ایسک مردلره لایق وانلره
 منسوب اولان وجهله فقر و فاقه بی چک تا که قرنجه بصفندن خلاص
 اولاسن و انسانیت حالن بولاسن و الایوم قیامنده حشرک قرنجه کی
 اولور هر کسک صفت غالبه سی نه ایسه حشرده صورتی اکامناسب اولان
 وجهله در پس صورت انسانیه ده محشور اولمق قنده صورت حیوانیه
 ایله مشکل اولمق قنده قال الله تعالی (یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا
 فافهم * برنوکل کر بود فیر و زیت * حق دهد مانند مرغان روزیت *
 فیر و زیت بودک فاعلی و جار و مجرور اکا متعلق و بعد الجملة فعل
 شرط در حق مبتدا در و روزیت دهدک مفعولی و مانند دخی اکا متعلقدر
 معنی حسنیهله زرا تشبیه در و بعد الجملة مبتدایه خبر و اندن جزاء
 شرط اولور (توکل حقه اعتماد و امری اکا نفویضدر تا که حق
 سنک تأبک اوله و کارک ائک یوزندن حصوله کله تنکم قرأنده کلور
 فاتخذ و کبلا) وینه کلور (و علی الله فتوکلوا) ای اعتمادوا (فیروز
 و پیروز) فانک و بیه عجمینک کسره لر بیه غایب و عطف معناسنه
 آخرنده بامصدریه در و مفتاح اللغه ده کلور که فیروز و پیروز ظفردر
 و یوندن فهم اولتور که لسان فرسده فائله یا اراستنده مبادله واردر

مطل



زبان وزغان کی (مانند شبیه و نظیر معناسنه در که مانستن دن مأخوذ
 بکتر ملک در پس مانند اذات تشبیه دزوش و وار و چون وآسا و بسان
 و هام کی) مرغان مرغک جمع در قوش معناسنه مطلقا (روزی رزق در
 تنکم مرور ایندی) (معنای یت) بودر که اگر سنک توکل اوزرنه فیروز لنگ
 و ظفر و غلبه ک اولور یسه یعنی توکل غالب اولسه و سنده قوت بقین
 و اعتماد بولنسه حق سکا رزق قوشلره و یرد یکی کی و برر که قوشلر
 صباح و قنده آشیانه لرنن آچ کیدرلر و اخشام و قنده طوق کلورلر
 مع هذا کسب لری و رزق معلوم لری بوقدر تنکم حدیثه کلور (لوانکم
 تنوکلون علی الله حق توکلہ لرزقکم کما یزق الطیر تغد و खासा و ترجع
 بطانا) ای تذهب اول النهار ضامرة البطون و ترجع آخر النهار
 متلثة البطون و بونده ارباب توکلی مرغانه تشبیه ایندی زیر طيور
 حیوانات ارضیه کوره روحانی و علوی در یعنی اجسامدن ارواح
 وارضندن سما منزله سنه در کویا دیمک اولدیکه مرغان کی روحانی
 و عالی همت اولو کزنا که (الله تعالی اجسام مکرزی بلا تعب پرورده
 قیله) * از خدا شاکر بود مرد فقیر * کرد هد قوتش لب نان فطیر *
 مرد فقیر بودک فاعلی و شاکر مفعولی و جار و مجرور شاکر متعلقدر
 قوت دهدک مفعول اولی و نان ثانسی و فطیر لب نانک صفتی در
 و بوراده کران و صلیه کیدر که جزا استه مرز قوت حوت و زنی اوزرنه
 مایقوم به بدن الانسان معناسنه در یعنی انسانک بدنی انکله قوام بولا حق
 قدر غدایه قوت دیرلر تنکم ز محشری بلا غننده کلور (اذا حصلک
 یا قوت هان علی الذر و الباقوت) لب نان ایتمک دغمدر بردنمی لبه تشبیه
 طریقیله (فطیر فانک فحبله خیر و زنی اوزرنه عریسدر شول عجینه
 دیرلر مایه ایله طوتلیه همان هلی الفوز یو غریله و خیر اوله بلاد عرب
 و عجمه بحسب الغالب فحبل طریقیله بویه اختیاز اولمغله ناظم
 قدس سره دخی عادت ناس اوزرنه جاری اولدی و پردخی کر چه بی مایه
 عجین خبرتی اول امر دن لذیدر فاما زمان قلیله ییوست غلبه ایدوب
 ردور لودخی اولور که فقرا غداسی اولور انکی چون اکابر ناس اکثر یا
 مایه لو خیر اتمکی اکل ایدرلر (فطر قصله اصلنده شق معناسنه در
) و فطر کسرله ترک صومدر زیر صائم و جائع اولان کسه اکل



کبیر یعنی خاکسار طبر اقلو و شرمسار اودلودر و طبر اقلو اولمله
 خوار اولق لازم کلور انچون نیمده باشه مسح اولماز زرا خلق فراق
 و مصیبت وقتیه باشلره طبراق صاچر لر نماز ایسه وصلت ایچوندر
 (دهند فعل مضارع جمع غائب مصدری دادن در اعطا معنا سنه
 مضارعنده الف هایه قلب اولنوب دهد و دهنده دیرل (پرهیز کاران
 پرهیز کارك جمعیدر پرهیز صافتمق و اجتناب اتمك در پرهیز کار
 كاف عربی ایله صفت مشبهه در کنهکار و امثالی کبی نتکم مرور
 ایتشدر (معنای یت) بودر که مال دنیایی بحسب الغالب عند الله
 خوار و ذلیل اولنلره و برلر آخرتی ایسه دنیادن و مال دنیادن پرهیز
 ایدنلره و برلر الحاصل ماله مائل اولنلر و دنیایی حقوق بولنلر اهل دنیا
 و قلت و پرهیز اهلی اهل آخرت اولورلر پس بونی استر ایسك اندن
 کچ زرا اهل آخرتک دنیاسی و اهل دنیاك آخرتی اولماز و دنیا
 و آخرت ایکی ضره کبی در که بریره کلز و مشرق و مغرب مثالدر که
 سرلری بر محله بغلنمز همان ادنی اوزرنه اهلایی اختیار ایده کور
 * هست شیطان ای برادر دشمن * غل آتش خواهد اندر
 کردنت * شیطان هستك فاعلیدر زیرا هست که وارد دیمکدر
 بود کبی وجود معنایی افاده ایدر عربیده کان کبی نتکم سیدویه ذاهب
 اولمش وارباب تحقیق اول معنایی مقرر قلمسدر دشمن هستك
 مفعولیدر غل خواهدك مفعولی و اندر غلک ظرفیدر (غل غین مجمعك
 ضمیمه عربیدر شول دمرطوق در یعنی بوغمدر که بدنی و عنقی بریره
 جمع ایدوب باشنی حرکتدن منع ایدر که تعذیب و تشدید ایچون ایدرلر
 و بعضیلر حدید دن و غیر بدن اولانه تعیم ایتشدر لر در قال الله تعالی
 (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهمی الی الاذقان فهم مقمحون) اماح
 رفع رأس و اغناض عین ایتکه دیرلر (کردن فتح کاف عجمی ایله بیون
 رقبه معناسنه (معنای یت) بودر که ای برادر شیطان سنك دشمنك
 اولدی یعنی سکا دشمنکی مقرر و محققدر که سنك بیونکه آتشیدن
 بوغق شد ایتك استر نتکم دنیاده مجرمله تعذیب ایچون ایدرلر پس
 شیطانہ تابع اولوب کردنكش لك ایله والا جزاء وفاق بولوب آخر
 کردنتك غل ایله مشدود اولور و باشك صالوب کررکن بردخی نحرک



رأسه قادر اولماز زيرا غل آهنيں اولد بغي صورتده حال بمان ايكن
 آتسين اولد بغي زمان حال نيجه اولور پس بونده شيطان وغل ذكرندن
 مفهوم اولديكه كبر و كركش لك صفت شيطانيه در * مدبري كوز
 و دنيا آورد * بهره كي از عالم عقي برد * بونك تقديري مدبري كه
 او آورد و دنيا كي برد بهره از عالم عقي ديمكدر كه مدبري مبتدا و او
 مبتداه ثاني ورو آوردك مفعولي دنيا اكا مملقدر و بعد الجملة مبتدا
 ثاني به خبر اولوب جمله خبريه دخی مبتداه اوله صفت اولور بهره كي
 برك مفعولي و جاز و مجرور بهره به صفتد و بعد الجملة مبتداه اوله
 خبردر (مدبري ده يا وحدت همچوندر مدبر مقبل وزني اوزنه بري برينك
 ضبدر تنك مري ورايتدي الحاصل ادبار اعراض ايتك و دبرن يعني
 اذن دو نمكدر اقبال متوجه اولق و بوزن دو نمكدر بوراده مراد
 اولان معنويدر حسي دكل اگر چه ياد حق و ذكر آخرت اولد قدده قلمي ايله
 قبولدن اعراض ايتديكي كبي قالبي ايله دخی دو نمك واقع اولور (آورد
 وارك و رانك فتحيله مضارعدر مصدري آوردن و آور بدن دخی كلور
 كنورمك معناسنه) بهره نصبدر تفصيلي گذر ايتشددر (كي چن در كه
 استفهامي متضمن اولان اسماندر كدام و كجا وامثالي كي) برد بانك و رانك
 فتحيله مضارعدر مصدري بردنر بانك ضمي و رانك سكونيله ايتنك
 معناسنه (معناي ييت) بودر كه برمدبر كه بوزني دنيا كنوره و چوره
 يعني دنيايه اقبال و آخرتدن اعراض ايايه عالم عقبا دن چن نصب
 ايلدر يعني حفظ الور و حصه بولور يعني بولاز زيرا استفهام انكاريدر
 الحاصل هر كسك بوزي نه طرفه ايسه نصبي او طرفدندر پس
 اهل دنيا نك نصبي دنيا دندر كه آخرت انلره حرام و ممنوعدر و اهل
 آخرت حظي آخرتدندر كه دنيا انلره حرام و ممنوعدر و اهل الله اوللره
 ايكيبي دخی حرامدر يعني انلره دنيا و عقبا دن منع اولمشلر و حق همچون
 اصطفا قلمشدر در قال الله تعالى (واصطفتك لنفسي) و اهل دنيا نك
 دنيايي تقدیر چوق اولسه ينه اهل آخرت نصبي ياننده شي قللدر
 و اهل آخرت دخی بهره سي تقدیر كشير اولسه ينه اهل الله بهره سي
 اندن اكندر زيرا نعيم صوري و معنوي بي جامعدر خصوصا كه نعيم
 معنوي مجرر زياربي پاباندر * اي بسر با ياد حق مشغول باش *



از خلأئق دور همچون غول باش * بآباد مشغوله متعلق و مشغول دخی
 باشه مفعول ادر و دخی ازدویه متعلق و دور دخی ایکنجی باشه مفعول ادر
 (خلأئق خلیقه نك جمعدر که ناسد خلق کی و بهائمه دخی اطلاق
 اولنور) غول غین مجمه نك ضمیمه بعضیلر قائنده موجود الاسم و معدوم
 الجسم قبیلندندر عنقا و جودی کی و بعضیلر دیدیلر که غول جندن
 برنوع مخلوقدر که بریه زده الوان مختلفه ده کور بنورل و ابناء سبیلی
 طریقدن اخراج و اهلاک ایدرلر و بو اعتقادی عربك ننی اولنوب
 حد شده کلور (لاعدوی و لا طیره و لا غول) سؤال اولنور سه که
 اذا تغلبت الغیلان فملیککم بالاذان یعنی غوللر کور غمز بدن سزی صدیدن
 چقرسه و هلاک محله کنور سه پس بوندن وجود غول ثابت اولق
 لازم کلور جواب بودر که بوندن مقصود بریه زده کراه اولنلره اذانی
 تعلیمدر تا که اذانه فی الجملة تصرف شیاطین مندفع اوله و صبت
 و صدا کسه مع هذا کرچه غول ننی اولنمش و لکن سعالی که سعاتک
 جمعدر کسرله اثبات اولنمشدر که سعات سحره جن در تحیل و تشکل
 ایدرلر و فی الجملة غولک وجودی اولغله که سعاله غول جنسک
 اخبی در دیمشدر و بعض اکابر کلامنده دخی درج اولنمشدر تنکم
 مشوبده دخی کلور (ذکر حق کن بانک غول ترا بسوز) یعنی ذکر حقله
 صدای غولی باق و ناید ایله زیرا غول و شیطان ذکر رحان اولان
 محله اکلمز و آبش ذکر اتی احراق ایلر شهاب فلک کی (معنای بیت)
 بودر که ای پسر ذکر حقله مشغول اول چونکه ذکر مقتضای
 خلوت و ترک القندر سندخی حلافتدن دور و بعد اول غول بریه کی
 پس غوله تشبیهدن مقصود بومعادر بوخسه غول کی اولق دکلدر
 مطلقا تنکم اکابر اولیادن نیجه لر بریه زده سیاحت ایدوب کر دیلر
 و کسه ایله مخالطه ایتدیلر و نیجه لر دخی مغاره زده وحدت اختیار
 ایتدیلر و علی هذا هر کس حالجه عزات اختیار ایلدی مکر که ارشاد
 انامله مأمور اولاکه اکا قطب ارشاد دیلر قطب الاقطاب بو طائفه نك
 رأسیدر زیرا سلطانه اختفا ایتک بوقدر مطلقا الحاصل ذا کر حق
 اولان سالك بیان آدمیسی دید کلری کی خلقدن توحش و تباعد
 ایتک کر کدر و بیان آدمیسی نسانس دید کلریدر که اوصاف

مختلفه ايله موصوفدر ومثل ايدوب ديمشاردر كه ذهب الناس
و بقی الناس و تقرر بدن غوله مضلی آخر دخی ظاهر اولدی
* * * در میان صبر در فقر میگوید * *

* *

* فقر میدانی چه باشد ای پسر * با تو گویم کرداری زان خبر *
بونك تقدیری میدانی چه باشد. فقرا اگر نداری زان خبر گویم با تو
دیکدر که چه استفهام اولغله مبتدا و فقر باشدك فاعلی و بعد الجملة
خبر و جمله خبریه دخی میدانی به مفعول اولور ما شرط و جزا در
(میدانی فعل مضارع مخاطبدر مصدری دانستن در بلك معنایسته
مضارعنده سین حذف اولنوب داند و داننده دیرلر (گویم فعل
مضارع متکلم و حده در مصدری گفتن در سو بلك معنایسته
مضارعنده فایی واوه قلب ایدوب ما بعدند بریاء زانله ايله گوید
و گوینده دیرلر (نداری فعل مضارع منی مخاطبدر مصدری
دانستن در طوتمقی معنایسته مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد
و دارند دینلور ایاشتن ده انبارد دند یکی کی (خبر اخبارله اولان
علمدر (معنای بیت) بودر که ای پسر فقر دید کلری معنی نه اولور
و حقیقتی ندر یلور مین اکر اندن خبر طوتمزسك یعنی بلسك
سویله بن زربا و اخبارات جاهله کوره در یوخسه عالمه کوره دکل
اگر چه دیمشاردر که علان خیر من علم واحد یعنی کر چه عالمه تعلیم ایتمك
مظاهرده حاصلی تحصیل کی کوزینور و لکن فائده جدیده دن خالی
دکلدر و ادنی الامر تا کید افاده ایدر تا کیده ایسه ایراث اطمینان
وارد ر مثللا برکسه برمسأله اجتهاده واقف و یا خود کشفله نائل اولسه
تقلتی کور یچك قوت قلب و مزید وضوح و کمال اطمینان حاصل اولور
* کر چه باشد بی نوادر زبردلق * خویش را منع نماید پیش خلق *
مضارع اول فعل شرط و ثانی خزاء شر شرطدر باشدك فاعل ضمیری
اهل فقره راجعدر زیرایت اولدن مفهومدر بی نوا باشدك مفعولدر
زیر باشدك ظرفدر خویش نمایدك مفعول اولی و منع ثانیه و پیش
ظرفدر (بی نوانونك قهی و ضمیمه بی نعمت و بی بهره و بی غنا (دلق
حرویشلر خرقه سیدر بدن اولور سه (منع اسم فاعل صیغه سی اوزرنه
انعامندر که ابلک و کسه به نعمت و یرمك معنایسته اشته منعمك

* *

اصل وضعی بودر صکره غنی و دولتو معناسنه استعمال اواندی کرک
 انعام واحسانی اولسون و کرک اولسون زیر انعام ایتمک ساندند
 ومنم دیمکده دخی تفؤل واردر (نماید نون مضمومه اصلیه ایله فعل
 مضارع معلومدر مصدری نمودن در که کوستر مکدر مضارعنده
 واورینه الف و باکتورب نماید و نماینده دیرل (معنای پیت) بودر که
 کرچه اهل فقر اولان کسه درویشلر خرقه سی التنده بی بهره در
 یعنی خرقه درویشان تلبس ایتمک دیکندن اهل فقر اولق ظاهر در
 ولکن بن اهل فقرم دیو کسه به ال ایجاز بلکه عقیف اولوب کندینی
 خلق اوکنده منم و بی احتیاج کوسترز والا خرقه و مرقع کیمکدن
 فائده ایتمز زرا فقیرم مذمومدر یو خسه مدوح دکل اشته بوندن
 در یوزه ایدنلرک ذلی وسائل اولنلرک قبح حالی معلوم اولدیکه اوقوله
 درویش و اهل فقر دیمز زرا فقر عند الصالحا منصب عالیدر که
 هر کسه به نصیب اولماز بلکه او بی نصیبک نصیبی و اهل پر هیزلر
 مقامیدر * کرسنه باشد دم از سیری زند * دوستی بادشمن خودکی کند *

❦

کرسنه باشدک مفعولی و دم زندک مفعولی و ازدمه متعلقه در و دوستی
 مبتدا و با اکامتعلق و کی کند جمله سی خبر در (کرسنه کافک ضمه سی
 وراثک کسر یله و سکون یله و سینک کسره سیله دخی لغتدر یومقامده
 واقع اولدینی کی آج جابع معناسنه کرسکی اچلقدر (سیری طوقلقدر
 زرا سیر طوق و یا مصدریه در (دوستی ده یا دخی مصدریه در) خود
 خویش کی کند دیمکدر (کی اسماء استفهامدر نکم مر وایتدی
) کند مضارعدر زند کی مصدری کردندر زندک زند اولدینی کی
 ماضیلری کرد و زدر (معنای پیت) بودر که اهل فقر حقیقی اورد که
 آج اولور و طوقلقدن دم و نفس اورر یعنی اچ ایکن طوقلق صورت
 کوسترز وقول و فعلندن اچلق نسانی کوسترمز بلکه اهل صفه کی
 مقام صبرده و استفاده زرا حق ائک حالته عالم اولدینی بسدر پس
 حالتی خلقیه تعریفه مذلتدن نه حاصل اولور و کندی دشمنه
 دوستلی جن ایلر یعنی (فاتهم عدولی الارب العالمین) و جنبه جیع
 عالم اکا عدو ایکن نوجهله عدوسته دوست مقامه سی ایدوب حالی
 عرض ایلر و یا خود نفسی اکا اعدی الاعدا ایکن انکچون جر زرق

ایدر و مساعده سیچون ذل سؤال ارتکاب ایلر پس اکا واجبدر که
 حالنی خالق رازقه عرض و یا توکل تام اوزرنه ثابت اوله و یا کسباید
 فافهم * کر چه باشد لاغرو زار و ضعیف * وقت طاعت کم نباشد
 از حریف * لاغر باشدک مفعول و بعد الجمله شرطدر وقت نباشده
 ظرف و کم مفعول و از که متعلق و بعد الجمله جزاء شرطدر (کر چه ده
 کر اگر معنای حرف شرطدر چه لفظنک بویله برده مناسبتی بوعبکن
 زیرا لغته مخالفدر و لکن الحاق ایدوب استعمال ایدر (لاغر ارق اتسز
 و یا غسز که عرب اعجف و مهزول دیر) زار نالان یعنی اکلیجی (ضعیف
 قوی مقابلیدر که بناء وجودنده شدت و صلابت اولیه) وقت دهردن
 بر مقدار زمانه دیر که بر سنه انده واقع اوله کزک اول وقتده اول شبنک
 وقوعنی بر تقدیر ایدچی تقدیر ایتسون و کزک ایتسون میقات ایسه
 بر عمل انده واقع اولقی ایچون تقدیر اولسان و قندر میقات موسی کبی که
 قرنی کوندر که انده کلام الهی و اعطاء تورات وعد اولمشدر (طاعت
 امر الهی به مقارن عملدر که حق مطاع و عید مطیع و فعلی اطاعتدر
 عبادت ایسه اعمدر) پس طاعت اصلبنده اطاعتدر که اطاع دن
 مصدر در طاعتده بویله در که اصلی اطاعتدر که اطاق دن مصدر در
 (کم اکسکدر شکم بالاده شرح اولندی قلنده دخی استعمال اولنور
 زیرا ناقصک زانده کوره اجزاسی قبلدر) حریف بار و دوست
 و مصاحب و باده مصاحبی و حرفنده البشغک اولان کسه (معنای بیت)
 بودر که اگر چه اهل فقریدن جهندن آرق و ضعیف و خسته کبی
 اکلیجی اوله ینه طاعت و قننده مصاحبیدن و بولداشندن قالماز زیرا
 بدنی اولیه اولسده قلبی صاغ و قوتلو و غیرتلو و همتلودر و هر سنه نک
 فوقی تمکنده در و بدن کند و سست و کسلناک اولقی صفت اهل نفاقدر
 زیرا درونلرنده توجه و اقبال یوقدر انکچون قرآنده کلور (واذا قاموا
 الی الصلوة قاموا کسالی) و مؤمنده فی الجمله فتور بولتیق مقتضای
 طبعدر که ایماننه خلل و یرمز فاما اهل تزکیه نک بویله دکلدر بلکه
 انلر نشایط دائم اوزرنه در مکر که انحراف مزاج اوزرنه اوله زیرا انلر
 حفظ شیطان و مغمز دیوا اولان علقه بی تطهیر و تزکیه ایتش لر در
 بوجهندن طاعت انلر اطعمه لذیذه کبی کلور بلورلر که غداء روحدر

مطلـ



* فقر خود را پیش کس پیدا مکن * محنت امر وزرا فردا مکن *
 تقدیری مکن فقر خود را پیدا پیش کس مکن محنت امر وز فردا
 دیگر که فقر مکن کلمه سنک مفعول اولی و پیدا ثانسی و پیش پیدانک
 ظرفیدر محنت مابعدننده مکن لفظنک مفعول اولی و فردا ثانسی در
 فردا اگر چه پیش کی ظرفدر و لکن بعضی علما ظرفنک مفعولیت
 اوزرنه معمولیتی تجویز میشلردر (واذ قال ربك) و امثالنده ابتدکاری کی
 زیر تقدیری یا محمد واذ کر لقومك وقت قول ربك دیگر و یا واذ کر
 الحال الواقع وقت قول ربك در فاعرف (پیدا اظهاردر یعنی بر اظهار
 ایدیمچینک اظهار یله اولانه پیدا و کنندن ظاهر اولانه آشکارا د بوب
 بنفسه و بغيره اولانک میاتی فرق ایدر را اگر چه مقامنه کوره بری برینک
 مقامنده دخی استعمال او انور (محنت امتحانن اسمدر که قلبه الم
 ویره جک نسنه لدر) امر و اصلنده این روز در نونک میچه قرب مخرجی
 اولغله میچه تبدیل و رعمدن یادخی حذف او انوب تخفیفام دیمشلردر
 دقایقه ام این معناسنه در دیدیکنده نظر وارد در زیر ام این دن غیری
 بشقه برکله دکدر والا لغت اهل مستقل یازر لدی بلکه جله لغاتده
 امروز بوکون معناسنه متصل یازر یعنی ام ایله روزی بریده درج ایدر
 و ام ایله مصدر اولان کلمات در تدر که امروز و امشب و ام ساعت و ام سالد
 واضع لغاتک تخصیصاتند در انکیچون ام ماه و ام هفته و ام دم دیمزل والا
 من جهة المعنی اختصاص ایدر نسنه یوقدر و بونک کیلر لغت
 هریده دخی وارد در کافی الد قاتی (فردا یاریندر که بوراده مراد یوم
 قیامتدر زیر دنیا و آخرت بومله غد کی در نتم قرأ نده کلور) و لنظر
 نفس ما قدمت لغد) و اول کونه فردا دیدکاری هر کس بالکنز کلدیکندن
 او تور بدر قال الله تعالی (واتقوا جنموا فرادی) یعنی سز بزه قیامت کونده
 فردا فردا کلور سکن پس فردانک اصلی فرد آی اولور یعنی فرد کل
 معناسنه یعنی آی امر در آمدن دن یا حذف او انوب آقالشدر فرد
 کلکدن مقصود ترك و مجرد و قطع تعلقدر (معنای یت) بودر که
 کندی فقر کی کسیه ک او کنده اظهار ایله و عالم شودر دیمه بلکه
 کند یکی سز ایله و حالکی درگاهه عرض ایت که فاسم الارزاق و رزق
 الانفس و الافاق اودر و اگر بندی طومنز و مقتضاسیله عمل ایتمز سنک

مطالعه

بو کونک



بوکونک محنتی یار بنه آیفومش اولور سن کل بویله ایله یعنی بوکون اکر
 محنت فقری چکوب صبر اوزرنه اولور سنک یارین سنک ایچون محنت
 و بلا بوقدر بلکه بوم قیامت صابرله اجر بی حساب کونیدر کما قال الله
 تعالی (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب) والا بوکون راحتده
 یارین محنتده سن محنت دنیا ایسه محنت آخرتدن اهنودر پس کو چلکی
 چک تا که سهولت بوله سن یوخسه خلاقی اوزرنه اوله * مرزا انکس که
 فردا جان دهد * غم مخور آخرت ریاک نان دهد * بوک تقدیری انکس که
 دهد فردا ترا جان غم مخور آخر دهد تریاک نلن دیمکدر که انکس مبتدا
 ودهدک ضمیر فاعلی مبتدایه راجع و فردا دهده ظرف و مرزا مفعول اول
 و جان ثانی و بعد الجملة مبتدایه صفتدر غم مخورک مفعولی و بعد الجملة
 مبتدایه خبردر و مابعدی جمله تعالییه در عربیله تقدیری بودر که
 الله الذی یحبیک بوم القیمة لا تنغم فانه یعطیک خبرا (مرزاده مرتحسین
 ایچون زائددر (غم ماضی به وهم مستقبله کوره در غمدن سهر حاصل
 اولور که بی خوابلق در وهم دن نوم عارض اولور (غم اصلنده ستر
 معناسنه در انکچون سحابه غمام دیدیلر زرا ضو شمس ستر ایدر و نفس
 انسانی اخذ ایدن ضعیف وشدته غم دیدیلر زرا قلب انکله پرده لنور
 و جلاسی کیدر آخر بالاده در (پک نان برائک که مقصود قوندر یعنی بدن
 انسان قوام بولاجق قدر نسنده در انکچون تقلیل ایتدی (معنای بیت
 بودر که اول الله تعالی که بوم قیامتده سکا جان و پررو یکیدن احبا
 قیلور غم بیه زرا اکا قادر اولان بوکا دخی قادر در پس حال آخرت ایله
 حال دنیایی تعلیل و تمثیل ایلدی اکا ایمان بوکا دخی ایمانی مستلزمدر
 زرا قدرتک مقدوراته تعلیق برابردر و خالق و مخلوق دیمک فی الحقیقه
 مالک و مملوک دیمکدر مالک ایسه مملوکنی مراعات و محافظه ایده کلمشدر
 بو جهندن جوع ایچون غمناک اولماق کر کدر والا ضعف یقینه دال
 اولور و رزاقنده شاک اولان خلاقنده دخی شاک اولوب بالاخره ایمان دن
 جدا اولور * نابکی چون مور بایشی دانه کش * کر تو مردی فاقه در
 مردانه کش * نابکی بایشی به متعلقه در دانه کش بایشی نک مفعولیدر چون
 موردانه کشه قیدر کر حرفی شرط تو مبتدا مردی خبر و بعد الجملة فعل
 شرطدر فاقه کشک مفعولی و مردانه دخی معنی حسبیه اکا متعلقدر



تا انتهاء غایت ایچوندر دك معناسنه تابکی قچنه دك دیمکدر مور قرنجه
 مور چه قرنجه جقدر (باشی مضارع مخاطبدر مصدری باشندن در
 اولوق معناسنه) دانه کش وصف ترکیبی در اصلنده کشنده دانه در
 دانه چکیچی معناسنه (مردی ده یا خطاب ایچوندر مرد کامله مصر و قدر
 تنکم لسان عامده دخی اگر آدم وار ایسک دیر لر مع هذا آدمی
 ور جولیتی ثابتدر (فاقه فقر و حاجتدر) مردانه هاء غیر ملفوظه
 معنای نسبت و لیاقت افاده ایدر کافی نعمه الله و دقا نقده کلور که گاه
 هاء نسبتله تشبیه قصد ایدر لر مثلاً بیکاره کوزه بکزد کیچون چشمه
 دیر لر و گاه اولور که تشبیهده مبالغه قصد ایدر لر و مذکور هائله الف
 و نون زیاده قبلور لر باء نسبتده زیاده قلد قلدی کی مثلاً دیوه تشبیهده
 دیوانه و جانانه تشبیهده جانانه دیر لر انتهی بالاجال (فانظر ماذا نری
 و اعل الاول احق بالاعتبار و احرى) معنای بیت (بودر که قچانه دك
 قرنجه کی حرصله دانه چکیچی اولور سن و نفس حیوانیه کی تربیه ایچون
 ذخائر ادخار ایلرسن اگر سن مرد و کرچک ار ایسک مردلر لایق و انلره
 منسوب اولان وجهله فقر و فاقه بی چک تا که قرنجه بصفتدن خلاص
 اولاسن و انسانیت حالن بولاسن و الایوم قیامتده حشرک قرنجه کی
 اولور هر کسک صفت غالبه سی نه ایسه حشرده صورتی اکامناسب اولان
 وجهله در پس صورت انسانیهده محشور اولوق قنده صورت حیوانیه
 ایله منسک اولوق قنده قال الله تعالی (یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا
 فافهم * بر توکل کر بود فیر و زیت * حق دهد مانند مرغان روزیت *
 فیر و زیت بودک فاعلی و جار و مجرور اکا متعلق و بعد الجملة فعل
 شرط در حق مبتدا در روزیت دهدک مفعولی و مانند دخی اکا متعلقدر
 معنی حسنیله زبر تشبیه در و بعد الجملة مبتدایه خبر و اندن جزاء
 شرط اولور (توکل حق اعماد و امری اکا نفو یضدر تا که حق
 سنک نایک اوله و کارک انک یوزندن حصوله کله تنکم قرآنده کلور
 فائنده و کیلا) وینه کلور (و علی الله فتوکلوا) ای اعمدوا (فیروز
 و پیروز) فانک و بیه عجمینک کسره لر یله غالب و مظفر معناسنه
 آخرنده یا مصدریه در و مفتاح اللفظه کلور که فیروز و پیروز ظفر در
 و بوندن فهم اولور که لسان فرسده فائله با اراستنده مبادله وارد

مطالعه



زبان وزفان کی (مانند شبیه و نظیر معناسنه در که مانستردن مأخوذ
 بکزمک در پس مانند اذات تشبیه دروش ووار وچون وآسا و بسان
 وفام کی (مرغان مرغک جعبدر قوش معناسنه مطلقا) روزی رزقدر
 شکم مرور ابتدی (معنای بیت) بودر که اگر سنک توکل اوزرنه فیروزلغک
 وظفر و غلبه ک اولور بسه یعنی توکلک غالب اولسه و سنده قوت بقین
 واعتماد بولنسه حق سکا رزقی قوشلره و پردیکی کی و برر که قوشلر
 صباح وقتده آشیانه لرندن آج کیدرلر و اخشام وقتده طوق کلورلر
 مع هذا کسبیری و رزق معلوماری یوقدر شکم حدینده کلور (لوانکم
 تتوکلون علی الله حق توکلک لرزقکم کما یرزق الطیر تغد و खासा و ترجع
 بطائنا) ای تذهب اول النهار ضامرة البطون و ترجع آخر النهار
 مملئة البطون و بونده ارباب توکلی مرغانه تشبیه ابتدی زیراً طيور
 حیوانات ارضیه به کوره روحانی و علوی در یعنی اجسامدن ارواح
 وارندن سما منزله سنه در کویا دیمک اولدیکه مرغان کی روحانی
 و عال همت اولو کز تا که (الله تعالی اجسام مکرزی بلا تعب پرورده
 قیله) * از خدا شا کر بود مرد فقیر * کرد هد قوتش لب نان فطیر *
 مرد فقیر بودک فاعلی و شا کر مفعول و جار و مجرور شا کره منطلقدر
 قوت دهدک مفعول اولی و نان ثانیهی و فطیر لب نانک صفتی در
 و بوراده کران و صلیه کییدر که جزا استه مرز قوت حوت وزنی اوزرنه
 مایقوم به بدن الانسان معناسنه در یعنی انسانک بدنی انکله قوام بولا حق
 قدر غدایه قوت دیرلر شکم ز محشری بلا غنده کلور (اذا حصلتك
 باقوت هان علی الذر و الباقوت) لب نان اتمک دغمدر بردنمی لبه تشبیه
 طریقیله (فطیر فانک قمیله خیر وزنی اوزرنه عربیدر شول عیینه
 دیرلر مایه ابله طوتیه همان علی القور یوغریله و خبر اوله بلاد عرب
 و عجمده بحسب الغالب تعجیل طریقیله بویله اختیار اولمغله ناظم
 قدس سره دخی عادت ناس اوزرنه جاری اولدی و بردخی کر چه بی مایه
 عجیبت خبری اول امردن لنیددر فاما زمان قلیبلده بیوست غلبه ایدوب
 بردورلودخی اولور که فقرا غدا سی اولور انکچون اکابر ناس اکثرا
 مایه لونخبر اتمکی اکل ایدرک (فطر قیله اصلنده شق معناسنه در
) و فطر کسرله ترک صومدر زیراً صائم و جائع اولان کسه اکل



و شربله امعاشنی شق ایدر (معشای بیت) بودر که مرد فقیر حقیدن
شا کر اولور اگرچه الله تعالی انک قوت و کفافی مایه سز انک دغی
و بر سرده یعنی ویردیکی بردم قوری نان اولور سه ده بنه عطشاء
اکهی به شکر ایدر و بردم خبر یابیدن نولاجتی دیو تحقیر نعمت ایتمز
و کفران اوزدنه اولماز بلکه تعظیم ایدر و قانع اولور اشته بوصفت فقیر
حقیقی اولان مردک حالیدر و قانع و صابرك شائیدر و حدیثده کلور
(اگر موا الخبز فان الله اکرمه و تحضر له برکات السماء و الارض) مقصود
بودر که خبر آدم مکرمه ابتداء غذا اولغله مکرم در انکچون صدقه
فطرده ابتدا معین اودر و انک حصولنک سموات وارضه اسباب
کثیره سی اولغله برکات کثیره بی جامعدر * نجم مشو پیش توانکر
همچو طاق * تا نکر دی یار با اهل نفاق * نجم مشو کله سنک مفعولیدر
پیش انک ظر فیدر همچو دخی معنی جهتیه اکامتعقد ر یار نکر دی نک
مفعولی و یار معلقدر زیر امصاحب معنانه در مع هذا لغت فرسده
استعمال معنایه ناظر در لفظی کرک مشتق اولسون و کرک اولسون
و عربیده دخی مشتق ابله مؤل جوامد چوقدر (نجم فتحله اگری در
خجیده اکلمشدر مخنی کی خجیدن اکلمکدر انحنای کی) مشو نهی حاضر در
مصدری شدن در اولمق معنانه مضارعنده و او زیاده ایدوب شود
و شونده دیرل (پیش او کدر که جهات ست دندر) توانکرده توان کوجدر
قدرت معنانه توان نکر قدرتی و کوجی بتر کسه زیر اکر لفظی کاف
مجمیله ادات فاعلدر که اسمک آخر نه لاحق اولوب فاعلنه دلالت ایدر
حاصلی بی معنانه ده مثلاً زر کر قیو بجی و کوزه کر برد جی و توانکر
کوج بی یعنی قادر و غناده قدرت نامه او لغله غنی به توانکر دیدلر
(طوق کر در) نا بوراده غرض و تعلیل ایچوندر (نکر دی کاف مجمیه
ماضی مخاطبدر مصدری کر دیدن در دو نمک معنانه در بوراده اولمق
دیمکدر شدن کی و جائز در که مصدری کشتن اوله بوصورنده شین رایه
و تا داله قلب اولتوب کردن اولور پس بوراده نکر دی نکشتی برینسه
و نکشتی ده نشوی مقامنده اولور و بومقامک بر مقدار تفصیلی مرور
ابتدی حاصلی بو کله نک مثبت و منفیسی استعماله موافق و لفته مخالفدر
(یار مصاحب) نفاق ابطان کفر و اظهار ایماندر که شرعه بر قیوندر

✽

مطلب

دخول و برقبودن خروج بدر پس نفاق نافقاء بر بوعدن اخذ اولمشدر
 زیرا عیب طوشانی دید کلری حیوانک ایکی سوراخی وارد که برینه
 نافقاء و برینه فاصعاء دیرل و بر بو ع حبله ایدوب فاصعاء طرفنی
 اظهار و نافقاء طرفنی ستر و اخفاء ایدر پس اتی فاصعاء طرفندن صیده
 کاذکرنده نافقاء طرفندن باش اورب طشیره چقرو فرار ایدر
 و ذکر اولشان اظهار و ابطانه نفاق شرعی دیرل و بر نفاق دخی وارد که
 اکانفاق عرفی و عملی دیرل که سری علانیتک خلاقی اوزرنه اولمقدرد
 مضای یت) بودر که اغنیاء و ذی قدرت اوکنده مکر کبی اگری اولمه
 یعنی غنایزدن اونودی ائله طابوقیله تا که اهل نفاقه یار اولیه سن
 یعنی عرض دنیا ایچون دوللولره منهنی اولسک متافق اولور سن زیرا
 بر یوزک ایمانله حق و بر یوزک دخی عرض حاجتله خلقه اولور
 حکم سجده ایسه بود ککندر بلکه ظاهرا و باطنا حق انقیاد در
 و بمشدر که سلامده و غیریده رکوع کبی اکملک مکر و هدر
 پس ضرورت قویه اولد فحجه خلقدن سؤالده مذلت اولد یعنی
 کبی انحناده دخی کراحت وارد و ایکیسی مجتمع اولمق مذلت
 اوزرنه مذلتدیر * مرده را نام و نیک از خلق نیست * نفرتش
 از جامهای دلق نیست * نیست مضای فعلی متضمن اولمه - له
 نام آنک فاعلی و مرده ا کاتعلقدر زیرالام جاره معناسنه در از نام
 و نیک متعلقدر نفرت دخی ایکنجی نیستک فاعلیدر و جار و مجرور نفرت
 متعلقدر (مرده سالک راه حق دیمکدر که راه فنادر نیکم مابعدی اکا
 قرینه در) نام آددور بوراده مراد شهرتدر (نیک ایکی توله عاردر و العار
 کل شیء لزیم به عیب کاف القاموس) نفرت درمیدن یعنی اوریک و از عاچ
 و تفرق (جامه جامه نیک جمیدر ملبوس یعنی آرقبه کیچک معناسنه
 شکم تفصیلی با لاده در آخرنده یا بین الموصوف و الصغه توسل
 ایچوندرو (دلق درویشلر خرقة سیدر) (معنای یت) بودر که سالک
 راه خدا اولان کسه ایچون خلقدن نام و عار یوقدر یعنی نام و شهرت
 اکا سدر راه اولماز نیکم قرأ نده کلور (ولایخ فون لومه لائم) بلکه
 قوه دیرلر سه دیسونلر طوته کور بار اتکن مضمونله عمل ایدر و آنک
 درویشلر خرقة سی نامنه اولان جامه لردن نفرت و فراری یوقدر

✱

یعنی عیسا و کهنه نسنه کچمکن عاز و نفرت ایتز پس بوراده عاری
جامه دلفه تخصیص کی کلور و لکن مراد مصراع اولدن مفهوم
اولان عمومدر نعمیدن صکره دلقی تخصیص ایتدی کی عاراولان
امورک اشدی اولغله در زیر عوام لباسه نظری زیاده در الحاصل
سالکده مطلقا عاراولماز کرک لباسده و کرک غیرده زیر عارایتمک
جانب خلق مرعاندندر ملا حظة خلق ایله ایسه مطالعه حق پرده
مجمع اولماز بناء علی هذا اعتبار ناسی نظردن اسقاط ایتمک کرکدر تا که
خفه منظور اولق مبسر اوله و بو مقامدن بی مایه اولانلر ورطه قیودده
قالمشلردر انکیچون دیمشلردر که مال و حال و آئی سونلر مفتون
و محنون و مغنونلردر * هر کر اذوق نکو نامی بود * خاص مشمارش که
او عامی بود * بونک تقدیری هر کسی که بود اورا ذوق نکو نامی
مشمارش خاص که او بود عامی دیمکدر که اعرابی ظاهر و نظائر
کثیره سی دخی سابقدر (ذوق طامق یعنی برنسنه نک طعمی آغزده
بولمقدر قلنده مستعملدر اکل کثرتده مستعمل اولدیغی کی و لفظ ذوق
قرآنده عذابده استعمال اولندیغی قلت عذابدن دکلدر بلکه اوراده
ذوق لسله ابراک معناسنه در مثلا (فذوقوا العذاب) عذابی وجود کزده
احساس و ادراک اید بکوز دیمکدر (نکو نامیده یا مصد ربه در نکو نام
صفت مشبهه در نونک کسری و کاف عربینک ضمیمه معنای کوچک
آدلودر نکو نامی کوچک آدلولقدر خاص و عام ایکبسی دخی اصلده
تشدید ایله بری برینک مقابلیدر عامک شهر ایچنده عموم و شمولی اولغله
عام دندلی خاص ایسه بویله دکلدر زیر احواس ناس قلت اوزرنه در
بوراده خاص و عام ضرورت ایچون تخفیف اولمشلردر (عامی عامه
منسوبدر که یا نسبت ایچوندر) مشمارشده شین اولی نک ضمیمه سی سلاسه
وزن ایچون اختلاس اولنور مشمارنهی حاضر در مصدری شماریدندر که
صایمقدر (معنای یت) بودر که هر کسه که آنک کوچک آدلواقی
ذوق لذتی اوله یعنی خلق اراستنده شهرت شایعه سی اولوب ایلو کله
سویلتدیکندن حظ ایده سن او مقوله آدمی آلون برینه قویوب
خاص صایمه بلکه نحاس برینه قوکه او خاص صورتنده ایسه ده
ینه عامه منسوبدر که اعتباردن ساقط در زیر احواس اودر که حدیج

✽

✽

و ذم نقشندن لوحی ساده ایلبه و نام و شهرت قیبنده اولبه و ذم و استهزا
 ایستلر آنی مصححت بله واذی و جفا لیه متأذی اولیوب قلیبنده عین
 صفا بوله زیرا حبیبه اولان معامله خلیله دخی اولور و خلقت برکسبه
 نظر نعلیه نظر ایملری بر رخ عظیم و مکر جسمدر شوقدر واردر که
 بومقوله معانی بدایت اهلنه کوره در والامقام ارشاد ده اولنلر
 صد و روعیون ناسده مهیب و معظم اولد قلرن استرل زیر بوله
 اولد قلی دعوتلرینک قبولنه داعی در * کر ترا دل فارغ از زینت
 بود * کی هوای مرکب و زینت بود * بونک تقدیری کر بود ترا دل
 فارغ از زینت کی بودت هوای مرکب و زین دیمکدر که تراده را
 لام جاره معناسنه بوده متعلقدر دل بودک فاعلی و فارغ و جار و مجرور
 فارغه متعلقدر و بعد الجملة فعل شرط در هوایمکنی بودک فاعلی
 و تا مفعولی و جمله سی جزاء شرطدر (فارغ مشغولک ضدیدر
 (زینت آنکه ترین و نیمجل اولنورنسنه در کرک بدننده و کله فرسند
 و کرک خانه سنده و غیریده که بومقوله زینتله زینت حسیه ظاهره
 دیرلر تکم علوم و اعتقادانده حسنه و نبات خالصه و اخلاق و ملکات
 حیده زینت عقلیه باطنه در مرکب آت و قاطر و امشالی که اوزرنه
 رکوب ایدرل زین کسرله اگر که آت آرقه سنه اوررل سرچ معناسنه
 زین بوش غاشبیه که اگر اور توسیدر حاشیه دید کلری بوندن
 غلظه در زین کوه و زین کوهه اگر فاشیدر قر بوس معناسنه زین کر
 ایرجی در سراج معناسنه و بوتقر بردن فهم اولندیکه ایکنجی زینت
 لفظی نمجنس صورتنده کلمشد که ناسی اولنکینک کی اصلیه دکلد در
 بلکه ناه خطاب در که معناده بوده قیبد در وزین بشقه کله در
 (معنای یت) بودر که کر سنک ایچون دل زینتدن فارغ اوله یعنی
 قلبک فکر زینته مشغول اولبه و جان دماغنده اوسودا قالمیه بجن
 سکا هوای مرکب وزین او اور یعنی اولماز قالمای قلبکده زینت دیایه
 محبت اولمغله زینتلو فرسه بزرسن و بلکه زین سرچ اوزرنه
 او توررسن و سیمین رکابه بصرسن و احشامله دور ابواب ایدرسن
 نتکم قرآنده بطریق اشاره کلور (و منهم من یمشی علی اربع) یعنی
 چار پا حیوانه رکوب اید و بآمد و شد دن خالی اولماز و زینتلر یچنده

✱



لباس فاخر دن صکره کخیلان آنه بنگ وزیب وزینت وخدم ایله بوریمک
 هوای نفسک معظماتندن اولمغسله ناظم آتی تخصیص بالذکرایتدی
 * روی دل چون ازهوی برتافتی * بعدازان میدان که حق را یافتی *
 تقدیری چون برتافتی روی دل ازهوی میدان که یافتی حق را بعد ازان
 دیمکدر که صراخ اول شرط وثائی جزادر یافتی حق جلاله سی میدانه
 مفعولدر پس که لفظی فعل ومفعول اراستنده واسطه ورابطه در
 تافتی ماضی مخاطبدر مصدری تافتن در بوکک معناسنه مضارعنده
 فای پایه قلب ایدوب تابد وتابنده دیرلر ومصدر فرعبسی تابیدن در
 ودقا نقده کلور که تاب اسمدر تابیدنن که قور مقدر بوکدن خاص
 معنادر مثلاً برنسنه بی ابکی فات اینسار بوکلدی دیرلر قورلدی دیمزلر
 ترک یلم بوکلدی دیر قورلدی دیمز ایی بروضه مخصوص اوزرنه قورلر
 بوکنه رسن تاب دیرلر معناسی ایب بوکیچی در موناب ده بوندندر وینه کاب
 مذکورده کلور که خم بوکلدر بوکلم بوکلم اولان نسنه به پرخم دیرلر تاب
 قورمدر قورم قورم اولان نسنه به پرتاب دیرلر تمام قورلش اولسه نیم
 تاب دیرلر اتههی (میدان کسرله امر حاضر در که اولنده می تأکید
 طلب ایچوندن مصدری دانستن در بلمک معناسنه مضارعنده سین
 حذف اولنوب داند وداننده دیرلر (یافتی ماضی مخاطبدر مصدری
 یافتن در بولمق معناسنه مضارعنده فایله قلب اولنوب یابد ویا بنده دیرلر
 بولمق نسنه به نایاب دیرلر (معنای بیت) بودر که چونکه روی دلی
 هوادن بوکک واندن اعراض ایلدک اندن صکره ییل که حق بولدک
 یعنی اگر هوادن روگردان اولورسک حق بولورسن والا بولورسن زبرا
 هوی نفسک معبودی در که نفسک یوزی خلقه در تنکم حق جائک
 معبودی در که جائک یوزی جقه در شول جهندن که جان یعنی روح
 روان نفس رحانی نک اثر در واول جانبیه تعلق قویسی واردر
 نفسک ایسه میلی عناصر وطبائع احکاسنه در پس هر نسنه که هوا سنه
 موافق در اکا سجه ایدر قال الله تعالی (افرایت من اتخذ آلهه هواه)
 الحاصل معبود بالاطل ترک اولمغسله جقه معبود بالحق اله کیرمز وکله
 توحید که لانه لا اله الا الله در آله منکر در مراد معبود بالحق در ای لا معبود
 بالحق الا الله فاعرف * هر که اواز حرص دنیا دارشد * بی کایان ازوی



خدا بیزار شد * تقدیری هر کسی که او شد دنیا دار از حرص شد خدا
 بیزار از وی بی جان دیمکدر بویتک اعرابی دینی مرور ایدن نظارتی
 کیدر (حرص مشتهاسنه اصابت ایچون اجتهادله طلبدر پس حرص
 بر نشینی اشد طلب ایله طلبدر و دیمشله در که حرص بر جوعدر که
 نتون دنیا له طوبیماز و بر مرصندر که تر ایدن غیری علاجی اولماز انکچون
 دیرلر که حریصک کوزینی طبراق طویرر (دنیادار وصف ترکیبی در که
 اصلنده دارنده دنیا در که دنیا و مال طونچی دیمکدر (جان کاف
 عجمینک ضمیمه نلی معناسینه در که ترکیده صابو دیرلر (بیزار زای
 هوز ایله نفرت یعنی اورکک و قاجقدر (معنای بیت) بودر که هر کسه که
 اهل حرص اولدی و حرصندن دنیا جمع ایلدی و جمع ایلدیکی مالک
 حقوقی رعایت ایتدی بی شبهه حق تعالی اندن بیزار و بری اولدی
 زیرا حرص صفات ذمیه دندر و جمع مال ایتک اهل دنیا حالدر و حقوقی
 مراعات ایتوب حفظیله مقید اولق حد شرعی تجاوز در و معادی
 انکار در پس حریص اولورسک علمه حریص اول نشر ایچون و کذلک
 حریص اولورسک مال حلال طیبه حریص اول خیر ایچون والا حرص
 و محبت ماسوی آخر سنی مولادین جدا ایدر و حجاب غلیظه ایچنده
 فالورسن و حق سندن بیزار اولیچق جمع خلق سکا تقرب ایلسه مقید
 اولماز ولکن اگر خلق سندن بیزار اولوب یالکز حق سکا تقرب اولسه
 دولت عظمایه ابرسن کل ابدی مال و وجودی ناظم کبی بالکلیه حقد ویر
 تا که حق سنک اوله فافهم جدا * چون بیشتر مرغی شناس این نفس را
 نه کشد بارونه پردی رهوا * این نفس شناسک مفعول ایدر چون شناسه
 اطر تشبیه در نه حرف نفیدر کشدک تحتشده فاعلی نفس و بارانک
 مفعول ایدر بیشتر مرغی ده یار ایدر (شتر دوه در شتر بان دوه جیدر شتر مرغ
 شترده و انک سکونیه دوه قوشیدر اصلنده مرغ شتر در دوه به بکزر
 قوش معناسینه صکره ترکیب تغییر اولوب جزئیاتی تقدیم واسکان قلوب
 دوه قوشه علم اولدی دولت خانه کبی که اصلنده خانه دولتر و پادشاه
 عالم پناه کبی که اصلنده پادشاه پناه عالم در زیرا بویه مرکب علم اولیچق
 حضاف الیه تقدیم اولتی قاعده لریدر مطرد دکل ایسده (شناس
 امر حاضر در مصدری شناختن در الکلی معناسنه مضارعنده خاصینه



مط

قلب اولنوب شناسد و شناسنده دیرل (بار بآه موحده ایله بو کدر جل
 معناسنه بار پر خالدر بار کیر فرسدر (پرد مضارعدر مصدری پریدن
 بامعجی ایله اوچق معناسنه رانک تشدید و تخفیفی ایله لغتدر (هوا مدله
 جسم لطیف خفیف سیال شفافدر که جهات سته سریع الحر که در
 اصلنده خلوه دلالت ایدر بوسیدن مابین السماء والارضه هوا دیدیلر
 زیر اجسامدن خالی وار واحله مملودر اشته بو هوا مدله درشول
 هوی که نفسه مضافدر مقصور و رسمی بآله در وهوا محترق دید کلری
 بر هوادر که قوی الحراره و غیر مشتعل در ایالی صیفده بعض افاقده
 ظاهر اولور (معنای پت) بودر که بونفس حیوانیه بی دوه قوشی کبی
 آکله و او یله ییل یا نو جهله اکا بکزر د پرسک و جهی بودر که
 نه بویک چکر دوه کبی ونه خود قوش کبی هوا اوزرنده اوچر اگرچه
 ایکی صورتی جمع ایلشددر که دوه صورتی وقوش صورتیدر ولکن
 ایکبسنک دخی معناسندن خالی در انکچون ایضاح ایدوب دیر
 کر پیرکویش کوید اشترم * ورنهی بارش بکوید طائر * تقدیری
 کر کویش پیرکوید من اشترم دیمکدر که پیر جمله سی مقول قولدر زیر
 کر کوی لسان عربیده ان قلت کییدر و اشترم دخی مبتداء بخذ و قه
 خبر اولوب بعد الجملة کوید مقولی اولوب کوید جمله سی دخی شرط
 جزا اولور و مصرع ثانی نك اعرابی طاهر در پیرکله سنده امر اوزرنه
 داخل اولان بادر ولکن پر لفظنده اولان باشقوی اولغله اکا اتباعا
 مضموم اوقنور (پر بآه عجمینک فحیله امر حاضر در مصدری پر بندر
 اوچق معناسنه شکم پرده سبق ابتدی (کویش ایکی بآله در زیر
 کوی مضارع مخاطبدر که اولکی یا اصلیه وایکچی خطاب ایچوند
 وشین ضمیر غایبدر که کوی به مفعولدر و بومقوله شبنک طاغی
 عندالا کثر مفتوحدر بوراده ضرورت ورنیچون اسکان اولغشدر (ورن
 حرف شرطدر که واکردن تخفیف اولغشدر (نهی نونک کنسر یله
 مضارع مخاطبدر مصدری نهادن در قومق معناسنه وضع کبی
 مضارعنده الف حذف اولنوب نهد و نهنده دیرل بوراده بارش ده
 شین نهی به قید در (طائر اصلنده یائی در که حق رسم بآله اولغدر
 ولکن مصحف عثمانه تبعیت ایله همزه ایله هر سوم اوله کلشدر

(معنای یت بودر که) اگر سن دوه قوشنه اوج دیسک لوجفه قادیر
 اولوب بن دوه یم دیر واکر اوزرنه یوک قویه سن بن قوشم دیر
 الحاصل اوجفه کلنجه دوه نه ییلور اوجنی کد جسم تقیل در دیر
 وجه کلنجه قوشه یوک یو کلمه نك مناسیتی وارمیدر استبعاد ایدر
 یعنی علی کل حال تعلل دن خالی دکدر زیر مجاهده بی سومز بلکه
 * کندی قولایت کیمک استرفهم جدا* چون کیه زهر رنکش دلکش
 است* لیک طعمش تلخ و بویش ناخوش است* رنکش مبتدا دلکش
 است خبر در چون رنکی تشبیه واکافیدر لیک حرف استدر را کدر
 لیکن معناسنه و لیکن حرف استنا دیو تعبیر ایدرل زیرا استدر اگله
 استنا نك مؤداسی برد تنکم (ان شاء الله کله سنه استنا دهدیلر مع هذا
 شرطدز زیرا لاجرن ان شاء الله ولاخرج الا ان يشاء الله معنای واحد
 اوزرنه در طعمش مبتدا و ما بعدی خبر در کیه کاف عجب نيك کسر یله
 فوزی اوتدر تازه چنه سیزه دیرل کاه اولورهای حذف ایدرل خفا سندن
 او قوری ویک دیرل کیه زهر دیدیکی زهر اوتیدر رسم هلاهل کبی که سند
 اقلیمده هلاهل شهرنده بتر زهر نك اوتدر و دیمشدر که (آدم علیه
 السلام جتده دانه کندی اکل ایتدکن صکره وجه ارضه هبوط
 واقع اولدقده فی ایدوب انک قینندن زهر اغابی و اوقی بنمشدر
 (دلکش وصف ترکی در که اصلنده کشنده دلدر کوکل چکیچی
 و جذب ایدیچی معناسنه پس کوکل میل ایتدیکی و خاطر منجذب
 اولدینی مستحسن نسندیه دلکش دیرل (طعم فحله طامق و بمك
 و ما کوکل اولان نسنه نك کندنه دخی دیرل بورلده مراد داد در تلخ
 آجیدر) (معنای یت) بودر که نفيک رنکی زهر اوتنك رنکی کبی
 دلکش و رعنا بد که صور تله خاطری جذب ایدر و کندی هوی
 و مشتیهانته میل ایتددر و لیکن دادی ورنحه سی دخی ناخوش و بددر
 پس هر کیم انک نمایشنه فریفته اولوب مشتیهانی تناول و یا استشمام
 ایدر سه آخر زهر لنور و دماغنه خلل کلور بونده بویی دخی در چ
 ایتدیکی ادنانك وقوعنی استبعاد ایچوندر یعنی زهری بمك شو بله
 طور سون بلکه رنحه سنی شم ایتك بله مضر در بو جهندن طالب
 حقه کر کدر که هوای نفسه اصلا مساعده ایتبه و شهواتی یواند کتمه

*

مطلب

والاهلاك اولور * کر بطاعت خوانیش سستی کند * لبك اندر
معصیت چستی کند * بونك تقدیری اگر خوانیش بطاعت کند
سستی و کند اندر معصیت چستی دیمکدر که مصراع اول شرط
و جزادر واعراب ثانی ظاهر در (خوانی مضارع مخاطبدر شین ضمیر
مفعول متضللدر که نقشه راجعدر مصدری خواندن در واور سیمی ایله
اوقتی و دعوت ایلك معناسنه سستی ده یا مصدر به در سست ککشك
دیدکدر یدر که مقابلی بخشددر معصیت طاعتك مقابلیدر که امره
تحالفدر (چستی ده یا مصدر به در چست جیم عجمینك ضمیمه چاپك
وچالاکدر (معنای بیت) بودر که اگر سن نفسی طاعت حقه اوقوسك
و دعوت قلبك سستك ایلمر و کسل و فتور کوسرتر و فرمان الهی به
انقیاد ده منافق کبی کوشك اولور ولیکن معصیت و مخالفت باند
چاپك وچالاک اولور زیرا اطاعت خلاف جبلتی اولغله مسجد
قیوسنه کلد کده پیر ناتوان کبی اشیکن اتلایه مز و معصیت مقتضای
ذاتی اولغله میخانه نزد بانه پهلوان و جوان کبی چقار پس هر کسك
میلی نه لطفه ایسه نشاطی دخی اکا کوره در * نفس را آن به که
در زندان کنی * هر چه فرماید خلاف آن کنی * تقدیری آن به که کنی
نفس را در زندان و هر چه فرماید کنی خلاف آن دیمکدر که آن مبتدا
و به خبری و کنی جمله سی که رابطه سیله اتی بیاند و هر چه مبتدا
و فرماید بجهله سی صفت و کنی جمله سی خبر در زیرا عربی ایله تعبیری
بودر که کل شیء یا امر به النفس یحب علیک ان تفعل خلافه (به باء
موحده نك کسری و هاء ساکنه ایله يك معناسنه بن سندن يك بیلورم
دیه جک برده عجم من از تو به دائم دیر بهتر بیکر کدر زیرا ترادات تفضیلدر
بوراده فعلك ترکدن اولوی منع ترکله اولان فعلدر بوخسه مطلق
دکدر پس فعل واجب اولش اولور فاحفظه (زندان حبس اولاجتی
برکه عرب معنی دیر زندان بآن زندانی زندانیان اهل زندان (هر چه
هر نه که دیمکدر که هر کل افرادی معناسنه) فرماید مضارع غائبدر
مصدری فرمودن در بیور مق معناسنه مضارعنده و او بر بته الف
و یا کنورب فرماید و فرمایند دیرل بوراده بیور مق ایله تعبیر ایندیکی
(ان النفس لامارة بالسوء) مضمونی اوزرنه در یعنی کرچه فی نفس الامر

نفسه امر یوق بلکه تربین و تسویل وارد و لیکن اهل هوی اکا
 مأمور و مطیع کی اولمغله اول معنادن بیوز مقی ایله تعبیر ایلدی
 (خلاف و فافک ضدیدر) (معنای یت) بودر که اول یکدر بلکه
 واجددر که نفسی مخالفت زندانبند جس ایلیم سن و هر نه امر ایدرسه
 انک خلاقی اوزنه اوله سن زیرا بر ذیلاک حکمنه محکوم اولقی سنک
 سلطانلغکه دوشمن بوجهدن اگر طرق اولقی استرسه سن انی اچلق
 زندانبند جس ایله و انواع شهواتی حلال طبیعه و هواسنی هدایه
 نحویل ایله بلکه مشتهیاتدن بالکلیسه فارغ اولوب نان پاره و خبز
 یابس ایله قناعت ایله که جهاد اکبر ایش اولور سن زیرا نفس دشمن
 حقدر و دشمن حق قتل ایتیک کرکدر نا که دوستان آسوده اولار که
 قوای روحانیه در و عالم انفس انک شرندن امین اولیحق عالم افاق دخی
 خلاص اولور و ارسلان زنجیرده اولمسه افساد فی الارض ایدرس
 انک مقید و مفلول اولدیغی عین صلاحدر * نیست در مانش بجز جوع
 و عطش * تا که سازی رام اندر طاعنش * درمان بحسب المعنی نیسته
 فاعلدر زیر لسان عریله لبس للنفس. دواء دیمکدر بجز نفیه متعلقدر
 تا عرض و تعلیل ایچوندر رام سازینک مفعولدر طاعنش ده اولان
 بشین معناده سازی به قیددر تا که سازیش دیمکدر (درمان چاره و علاج
) جوع اچلدر که معده نک طعامدن خلوتیدر (عطش تشنه
 اولمقدر که صومسر اقدر) سازی مضارع مخاطبدر مصدری ساختن در
 دوزمک معناسنه مضارعنده خازیه قلب اولنوب سازد و سازنده دیرلر
 و نعمه الله ده کلور که ساختن دوزمک و سازیدن دوزمک و یر اخلق
 (رام مطیع و منقاد) (معنای یت) بودر که نفسی اصلاح ایتیکه اچلغک
 و صومسر لک غیری و جهله چاره و علاج یوقدر تا که آتی طاعت
 حقه مطیع دوزمسن و امر نه انقیاده تمیسه ایده سن یعنی اعظم اسباب
 ترکیبه جوع و عطش در زیرا اصلنده جوعله اعتراف ربو یت
 ایتشدر پس بو عالمده دخی صلاحی اکا منوط در والا اول درده
 دکه نسنه در مان اولماز و اول بر بدخویدر که دکه تربیه ایله طاعت
 و عبادته دوزینوب قوشلن سیر ایله اکل و شرب اهلی اولملری که
 نه مریده سرکش و انقیادتدن خارجلر در و بالعرض انقیاد لری

*

*

اولسه دخی جان و کوکلدن نشاطله دکل بلکه کراحت واستغفاله در
 والله المعین علی ترکیبها* چون شتر در ره در آی و بارکش* بار طاعت
 بر در جبارکش* در ره در آیه ظر فردر و چون اول مضمونی تشبیه در و بار
 مابعدنده امرک مفعولیدر و بار طاعت ایکنجی کشک مفعولیدر بر در
 دخی اکا متعلقدر (بر پوراده با معناسنه در و یا تاویل ایله استعلاء
 معناسنه در زیر کشیده اولان بارک تنزیلی قیواوزرنده و انک حکمنده
 اولان برده اولور (در آی ده در ایچرو معناسنه آی امر در مصدری
 آمدن در کلک معناسنه مضارعنده میم یا به قلب تبدیل اولنوب آید
 و آینده دیرل آمد شد کردن کلاش کیدش ایلک (کش امر در مصدری
 کشیدن در چکیمک معناسنه مضارعنده یا حذف اولنوب کشد و کشنده
 دیرل (جبار بالاده تفصیل اولنمشدر (معنای یت) بودر که دوه کی
 بول ایچرو سنه کل و بولک چک یعنی طاعت و تقوی یوکنی درگاه جبار
 چکوب کوتر زیر تکالیف شرعیه نفسک اوزرنده یارکی در بول صراط
 مستقیمدر و محل نزولک یارگاه حقدر بس دوه کی آهسته آهسته یارگاه
 یارخدانک رضاسی منزله کیت و فوجمله دعوت ایندیه اول وجهله
 اجابت ایله و طریقدن انحراف کوسترمه حذر ایت والا بولک کعبه به
 چقر بلکه ترکستانه چقر بعد ذا بومعنی نفسله زاهد حائنه کوره در
 والا روحله عارفه کوره درگاه حقه کیدن فنا فی الله در زیر اودرگاهده
 زیاده مقبول اولان فقر و عجز و ذلت و امثالی صفاتدر* چون شتر مرغ
 انکه از بارش کر یخت* از گلستان حیاتش برک ریخت* تقدیری
 آنکس که کر یخت از بارش چون شتر مرغ ریخت برک از گلستان حیاتش
 دیمکدر که اعرابده نظائری مرور ابتدی حاصلی مصرع اول مبتدا
 وثانی خبردر و که لفظنک مدخولی اولان جمله مبتدیه صفتدر
 بارش ده ضمیر مبتدیه راجعدر آنکس که از بار خود دیمکدر (کر یخت
 کاف عجمینک کسریله فعلیل ماضیدر مصدری کر یختن در قاجق
 فرار معناسنه مضارعنده خازایه قلب اولنوب کر یزد و کر یزنده دینلور
 و بعض لغاتده کر یزیدن دخی درج اولنمشدر ولیکن اصل مصدر
 اولیکدر (گلستان کاف عجمینک ضمی و لامک کسره سبله و کذلک
 لامک سیکونی وسینک کسره سبله ایکنسی دخی جائزدر وزنه تاعشدر

*

هر قنخی وزن اوزرنه مستقیم ایسه استعمال اولنور اصلیم اولان بانید
 ز پراستان کسرله ظرف مکندر اگر چه هر یه اطلاق اولماز بلکه
 شول یه دیرلکه منشاء اوله پس کلستان کل لک در یعنی چوق کل بن
 یرد بر یه وافر کل کتورب دو کسر اول یه کلستان دیمزل (برک یراق
 و یراق و دقایقه کلور که برک یراقدر کل یراغنه برک کل دیرل اما
 بحاز در معنای حقیقی یراقدر یول یراغنه برک راه دیرل اغاجک
 اولسون و چچکک اولسون لوازم و مهماتندن اولغله یراغنه برک
 دیدیلر (ریخت فعل ماضیدر مصدری ریختن در دو کلک و صب
 معناسنه رییدن دو کلک انصباب کی مضارعنده خای زایه قلب
 ایدوب ریزد و ریزنه دیرل یو صورنده حیاتش ضمیری برک قیید
 اولوب برک دخ ریختک مفعولی اولور از کلستان حیات ریخت برکش
 تقدیرنه (معنای یت) بور که اول کس که دوه قوشی کی کنیدی
 یو کنسدن فرار ایلدی و بار طاعت چکمدی کلستان حیاتدن عمری
 یراغنی دو کدی و بهاری صولدردی و کنیدی اهلاک ایتدی ز پرا
 طریقه بارکش اولیان حیوانی طاعده قورد پر و کذلک حیات قلب
 و نعاء روح فیض طاعته در پس یو معنی اولیحق وجودنه بیوست غلبه
 ایدوب بالاخره کنیدی صولدر و عمرنه دخ برکت بولوب کنیدی
 تیر اولدر * بار این در را بجان باید کشید * ورنه همچون سک زبان
 باید کشید * تقدیری بار این در را باید کشید بجان و دنه باید کشید همچون
 سک دیمکدر که بار کشیدک مفعولی و کشید بایدک فاعلیدر که ایکی
 فعلک اجتماعی و ثانی نک مصدر به تین اقتضایدر پس کشید بوراده
 کشیدن معناسنه در ررنه و اگر نه کشید دیمکدر زبان ایکیجی کشیدک
 مفعولید سک کاف عجمی ایله کلندر (معنای یت) بودر که یو قیونک یعنی
 بلب حق یو کنی جانله چکیم کر کدر یعنی ازل و جار خدمته بولملودر
 و کسل و قنور کوسر میوب نشاط و انبساطله طاعته قائم اولملودر
 و اگر یووجه اوزره بارکش اولمزه کلب کی لسانی چکیم کر کدر یعنی
 سکوت اتملودر ز پرا یو معنی لاف و کذاب و قیل و قالله تمز بلکه
 خدمتله وجوده کلور بونده مدعی بی کلبه تشبیه ولردر تنکم نامل ایله
 ظاهر اولور قافهم * هر که اوکردن کشد این بارها * باشد از نفرین



برو انبارها * کردن کشدن مفعولی و بعد الجمله اویه خبر و بعد الجمله مبتداء
اوله صفتد رکه هر که در انبارها باشدك فاعلیدر و از انباری بیاند و بعد
الجمله هر که به خبر در کردن كاف عجمی ایله پیوند رصنق کبی زین اصلنده
زاین در همزه سی در جده رسما دخی حذف اولمشدر بارها بارك
جمیدر زیر اجادك ادات جمی الف و هادر نفرین ایلنج و لغت ایتك
قارش و پردی دیمك برده نفرین دادد بر اصلی نا آفرین در که لسان
فارسیده نانی ایچوندن نفرینك مقابلی تحسبند مستعمل اولان آفرین در
كافی الدقائق (برواصلنده بر او در که راستعلا ایچون و اوضه بر منفصلدر
صکره الف حذف و رایه ضمه حرکتله وصل اولمشدر انبارها انبارك
جمیدر ایچنه غله قوید قلری اوه و کیلاره دیرلر و بعض لغتاده انبار
نبرك جمیدر که سرله که عریدر دیمشدر فاما بومعنايه قاموسده انبار
ونبر یوقدر و حلیمی ده کلور که انبار انبار شتن و انباریدن لفظندن
مشق در دیمشدر که طولدر مق معناسنه در بوضورتده عربی اولمدیغی
ظاهرا اولور الحاصل انبار انصار و زنی اوزرنه کلمه مفرده فارسیده در
هریبه و جمع دکلدر عرب بر او سنده اولان انباروه بیت الغله ویر التنده
اولان چقوره مطبوره دیر (معنای بیت) بودر که هر کسه ~~سکه~~
ذکر اولسان طاعت یوکلرندن یعنی انواع طاعاتدن کردنکش اوله
واعراض و ایا ایلیه انك اوزرنه انبارلر طویلسی ایلنجلر و بددعا لغتدر
اولور یعنی الله تعالی ك و ملائكه ك و ناسك لغتی انك اوزرنه اولور
نتکم قرأ نده کلور (اولك علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین)
پس بوراده انبار ذکر کثرت لغتی تمثیل ایچوندن نتکم اقول اولانه
فلاک قاری انباره بکرزدیرلر مراد کثرت اکلی وسعت بطنی تمثیل در
و کبر الطن اولانه دخی دیرلر انبار کبی فارنلو معناسنه و بوندن اخذ
اولتدیکه خدمتده بولنق و بارکش اولق رحت الهیه به و خبر دعا به
واخذ نفسه وسیله در فاقهم * کرده بارامانت را قبول * از کشیدن
پس نباید شد ملول * بار کرده نك مفعول اولی و قبول ثانسی در
مصراع ناینك تقدیری پس نباید شدن ملول از کشیدن دیمکسد رکه
پس فاء جزایه معناسنه در شد مصدرله مؤلده رکه نبایدك فاعلیدر
ملول شدنك مفعولی و جار و مجرور ملوله متعلقدر کرده ماضی مقید



وهمزه خطاب ایچوندر معناسی ایتش سن سن کچمش زمانده دیمکدر
 رسم اصلبسی کرده ای در که الف ماقبلنده های و فتح دالی محافظه
 و یا خطاب ایچوندر یا خطاط حذف و الف عین بتره صورتده
 رسم اولتوب یا خطاط بدن بدل قلندی اشته همزه نك خطاب ایچون
 اولدیغی بدلیت ايله در والا خطاب ایچون اولان یادر بعض مواضعده
 که کردی کلور ایلدک سن معناسنه بو صورتده ماضی مقید قسمندن
 اولماز امانت خیانتک ضد یدر اصلنده مصدر در صکره انسان انک
 اوزر نه مأمون اولدیغی نسنیه اسم قلندی پس امانت اداسی لازم
 کلان حقدر قال الله تعالی (انا عرضنا الامانة) مقصود ظاهرده وضع
 الهیه در که شرائع و احکامدر و حقیقته بلا واسطه قبض ربانی
 و سر رجانی در (قبول ردك مقابلید که فارسیده پذیرفتن ايله تعیر
 اولتور مصادر شاده دندر و لکن ابن اعرابی قافک ضمه سن دخی
 حکایه ایتشدر دخول و زنی اوزر نه (ملول ملالتنددر سئامت معناسنه
 یعنی برنسنه دن اوصانوب سیر اولتی (معنای بیت) بودر که سن
 باراماتی و حلهما الانسان موجبجه قبول ایتش سن پس اول باری
 چکمکدن ملول اولتی کرکز بلکه جد و نشاط اوزر نه الی آخر العمر
 خدمته بولتوب باب حقه تردد ایتلودر و فلهک احکام شرعیه ايله
 تعبده مشغول اولوب باطنک دخی استفاده ایچون حقه قبل کرکدر
 و امور تعبدیه به ریا صغیوب اظهار دخی لازم کلدیکی کبی اسرار حق
 دخی تکلفدن مصون و ستر و اخفایه مقرون اوللودر و الاظهار و باطنیا
 خیانت لازم کلور و صاحبی ظلوم و جهول اولور * روز اول خود
 فضولی کرده * دان فضولی از جهول کرده * فضولی کرده نك
 مفعولی و روز آنک ظرفیدر دان فضولی مبتدا و جهولی مابعد نك
 مفعولی و بعد الجملة خبر و ماقبلنه معطوفدر بو صورتده عطف الاسمية
 علی الفعلیه اولور و جائزدر که آن کرده به مفعول اولوب عطف الفعلیه
 علی الفعلیه اول که بلاغته مناسب اولان بودر روز اولدن مراد
 یوم میقدر که اول کونده آدمک علیه السلام ذریتی ار و اخندن عهد
 آلتش و ایمان و علم عرفان و عمل اوزر نه روح و قلب و جسد عقد
 اولمشدر و اول امانتک صورتی اولان بر جری آدم اوموزنه آلوب

اوراده قالمشدر واندن اولادك اوزرنه ركوب ظاهر و باطن بو باركرانی
 الی هذا لان والی قیام الساعه حامل اولمشدر (خود لغت حلمی ده
 كلور كه كندی دیمكدر واورسمكدر واداندركه براسك آخرنه اولاشور
 حكم مرتبه خصوص حائنه دلالت ایدر فضولی ولی و وکیل واصل
 اولوب مالایعنی به مشغل اولانه دیرلر (فضول اصلنده فضلك چمیدر
 كه نقصك ضدیدر) و امام راغب دیمشدر كه فضلك اكثر استعمالی
 بمدوحه و فضولك مذمومه در بوراده فضولی ده یا مصدربه در
 (وان اصلنده و آن مدله صكره و زنجیون درج اولنمشدر) جهولی ده
 یادخی مصدربه در جهول صیغه مبالغه در صبور وزنی اوزرنه زیاده
 جاهل معناسنه (معنای یت) بودر كه روزازل و اولده كه یوم
 میثاقدر خود فضوللق ایش سن و اول فضوللغی دخی زیاده جهلكدن
 ایش سن یعنی اینستیکك عهدك عاقبتن بلیوب در عهده ایشك
 فضوللق ایلدك زیرا سموات وارض و جبال حل اماندن اباء ایتدیكی
 وقته سنك اوزریكه التزام ایچون قلیچ و جبر و قهر یوغیدی بلکه
 سن همان كندی یانكدن بن بونك عهده سندن كلورن دیو التزام
 مالایلزم ایلدك ولكن (انه كان ظلوما جهولا) موجنبه ظلم نفس ایتدك
 و امانتی موضعه وضع ایتیبو خیانت ایتدك و عاقبت خیانتك سببیه
 مؤاخذه اولنه جفكی بیلدك و بر امر سهل صاندك و آخر صعب چقدی
 فاما عارف بوراده ظلومیت و جهولیتی خلافتنه دخی حل ایشدر
 (پس اكثر انسان كریه ظلم لنفسه در فاما مقصود اولان انسان
 كاملاک ظهور یدر كه حامل امانت ظهیر و باطنه فی الحقیقه اودر و انك
 وجودی واحد كاتف در و اعلیکم بالسواد الاعظم) ده سواد اعظم
 واحد علی الحق در (پس ناطقك قدس سره تقبیح و تشنیع ناقصه
 كوره در و بو عالم زمان مهدی به دك سواد اعظم دن خای دكلدر
 (والحمد لله تعالی و بو محل كریه زیاده تفصیل اقتضایدر ولكن تطویل
 مؤدی اولور پس تفاسیر و سایر مواضع دن طلب اولنه * جنبشی كن ای
 پسر كاهل مباش * چون بلی گفتن بن نبل مباش * جنبشی كن كاه سنك
 و كامل دخی مباشك مفعوللر یدر بلی كفتی نك مفعولیدر نبل ما بعدند
 مباشك مفعولی (و بن نك صفتیدر) جنبش اسم مصدر در یا وحدت



ایچوندر که نوعیه محمولدر مصدری جنبیدن کلوردر یتک تحریک معناسنه
 تعدیه سنده جنبانیدن دیرل که تحریک دیمکدر (کاهل سست در تنبل کبی
 تنبل ایله مقابله دن هامفتوح اولوق و جائزدر که ها اصلنده مکسور اولوب
 بوراده فافیه ایچون مفتوح اوغنه (بلی لامک فتحیه عربیدرا کرچه عجم
 کسرله او قور بلی منفی بی اثبات و کلامی محمد دن تحقیقه رد در که
 بل منزله سنه در حتی به ضیلر دیملر در که بلی اصلنده بل ایدی صکره
 الف زیاده قلندی تا که اوزرنه سکوت حسن اوله پس الست بر بکم
 استغها منده بلی ایله جواب و یرد کلری الله تعالی ک مخاطلرک
 پروردکاری اولماغی نفی اولدیغن ییاند زیرانغی نفی ایتک عین اثباتدر
 اشته بولکه اقرار و ایمانه دالدر اگر ایتک یرینه نعم دیسلردی انکار و کفر
 لازم کلوردی زیرا نعم نفی تحقیق و جحدی تصدیق ایچوند رکه لست
 بر بنادیمکدر (کفتی ماضی مخاطبدر مصدری گفتن در سو یتک معناسنه
 مضارعنده فانی و اوه قلب ایدوب بر یا زیاده سیله کوید و کوینده
 دیرل مخاطبی کوی کلور (معنای یت) بودر که ای پسر مقام خدمت
 حقه بر جنبش ایله و بر نوع عظیم حرکت کویست سست اوله چونکه
 روز میثاقده الست بر بکم خطابه جواب و یروب بلی دیدک و اعتراف
 ربوبیت ایلدک و بومر به ایله عالم ارواحده قرار و ایمان فطری ثابت
 و تحقیق اولدی پس عالم اجسامده دخی تنکله تنبل اوله و اقرار و ایمان
 ازلی عمل صالح اید ایله تأکید و تقویت ایدوب ارکانکی شرائع
 و احکامده اعمال و استخدام ایله تا که اقرار که نشان اوله و قلب و قلوبک
 شداد و استغسات بوله و دخی (اعملوا فکل ميسر لما خلق له) سری
 ظهوره کله اشته بعث رسولدن مراد بو ایمانی تذکیر و امر امانتی
 تحدیث و عهد قدیمی تجدید در زیرا غواشی بشریه و حجب ظلماتیه
 و وسائط کثیره و عوائق و فیه نسیان و خیانت و نقض اراث ایدر
 والله الخفیظ * هر که اندر طاعنش کسلان بود * حامدش کراهی
 و خذلان بود * هر کسی که تقدیرنده در که هر مبتدا اندر کسلانه ظرف
 و کسلان بوده مفعول اولوب بعد الجملة مبتدایه صفت اوور حاصلش
 مبتداه ثانی و کراهی بودک مفعولی و بعد الجملة مبتداه ثانی به خبر
 و بودخی بعد الجملة مبتداه اوله خبردر کسلان عطشان وزنی اوزرنه

مطل

✱

صفت مشبهه در کسل برنسنده تناقل و فتور در که آنده نکاسل لایق
 دکل بلکه تحصیلی ایچون قیام وجد و اهتمام لازمدر انکچون کسل
 مذموم اولادی و صفت نفاق قلندی حاصل بوراده محصول و نتیجه
 دیمکدر (کراهی ده یا مصدر به در کراه ضال معناسنه در که صفت
 مذمومه در و بوا عصارده عوام ناس غلط ایدوب مدحده استمه سال
 ایدر و فلانک کراهلنی وارد در برلر یعنی بولنده و صوینده و معبود در
 دیمک استرلر بوا یسه لغتدن خارج بر غلط فاحشدر و بالاده گذر
 ایتشد در که کراه اصلنده صفت مشبهه در کنهکار و سیاه کاسه
 و کان ابرو و امشالی کی خذلان کسرله ترک نصرتدر یعنی بر کسبه
 نصرت اولنموب حالی اوزرنه ترک خذلان در برلر پس مخذول
 منصورک مقابلدر انکچون د عاده در برلر) اللهم انصر من نصر الدین
 و اخذل من خذل المسلمین (معنای یت) بودر که هر کسه که حقل
 طاعتده کسلانک و اهل فتور اوله زیرا طاعتی شینه اضافت ایتک
 مطاع اولان حق اولغنی اشعار ایدر مع هذا ایات سابقه دخی مرجعه
 فرینسه در برلر او مقوله کسه نک محصول و نتیجه سی و مال حالی
 ضال و مخذول اولق اولور زیرا مهتدی اولان طریق عاده بولور
 و نصرت دین ایدن دخی حقندن منصور اولور نتکم قرآنده کلور
 (ان تنصروا الله ينصركم) پس طریق شرعدن خارج اولانه کراه
 و نصرت دین ایتنه خذلان در برلر والعیاذ بالله تعالی * وقت طاعت
 تیرز و چون باد باش * وز همه کار جهان اراد باش * بونک تقدیری
 روتیرز وقت طاعت باش چون باد و باش اراد از همه کار جهان دیمکدر که
 تیر لفظی رولک تحتده فاعلندن خالدر زیرا مسرعاً معناسنه در وقت
 روه ظرفدر باش چون باد ماقبلنده اولان تیرزی یعنی سرعنی بیان
 و آئی تشبیهدر و ازاد ایکنجی باشک مفعولی و از همه ازاده متعلقدر
 (تیر تانک کسره سنک اماله سیله کسکن و بحله ایتک معناسنه) (رو امر
 حاضر در مصدری رفتن در کیتک و یوریمک معناسنه مضارعنده
 فانی و او و نانی داله قلب ایدوب رود و رونده درلر) (وز اصلنده و ازدر که
 و او فی الحقیقه باش اوزرنه داخلدر که بوراده جمله فعلیه بی جنبی
 اوزرنه عطف ایچوندر) همه جمله و دو کلی اصلی هم در صکره معنای



حامدن معنای خاص علمی به نقل علامتی چون آخر نه هالحاق اولندی
 (آزاد حر الاصل و معنی و سرو اغاجنه دخی آزاد درلر روایت
 اولنور که مجنون برکون بر باغبانی کوردیکه بر سرو اغاجن کسمک دلر
 قدیاره بکزر بونی کسمه دیو شفیع اولوب بهاسن و یروب آزاد ایتدی
 خصوصله اول سروه آزاد دیدیلر بعد شایع اولوب هر سروه آزاد
 دندلدی و بر سروک قدی غایت موزون اولسه خصوصله اکا آزاد
 درلر (معنای بیت) بودر که طاعت وقتنده سرعت و عجله ایدیچی
 اولدیک حالده یوری و سرعتده باد کبی اول زبرا طاعنه مسارعته
 مأمور سن شکم قرآنده کلور (وسار عوا الی مغفرة من ربکم) الایه
 زبرا مقصود اسباب طاعنه مسارعته که جسته رویت حق ایچون
 مقام کثیبه مسارعت بوراده طاعنه مسارعت قدر در و کار جهانک
 جله سندن یعنی تعلقندن متقطع و آزاد اول الحاصل وقت طاعته
 کار دنیاه شغلاک وار یسه اندن کسل زبرا مقبول کار کار آخر ندر
 بوخسه کار دنیا دکل و بالکنز بر کار دکل بلکه جله علائقندن انقطاع
 ونجرد تام ایدوب اهل تفرید زمره سندن اول که حقندن کلاکینه
 حقه کیسدر سن پس نجرده ده محبی و ذهابی بری برینه تطبیق ایله
 * مغزات دور ست و بارت بس کران * کوششی کن پس نمان
 از دیکران * منزلت دور ست مبتدا و خبر و بارت کران دخی بویه در
 کوشش کن کلمه سنک مفعولی و از نمانه متعلقدر (منزلت ده تا خطاب
 ایچوندر که منزل اکا مضافدر) منزل زول ایده جک مکان حسی در
 بوراده مقام مغزیدر که مقام وصولدر) دور ابراقدر مقابلی نزدیکدر که
 قریدر (بارت ده دخی تا خطاب ایچوندر که بار اکا مضافدر) بس
 باده بیه زیاده معناسنه در (کران کات فار سینک کیمریله آخر
 معناسنه در تغیل کبی) کوششی ده یا وحدت ایچوندر که نوعیه
 محمولدر کوشش کاف عمیک ضمیمه کوشیدن لغظندن اسم مصدر در
 دور بیش معناسنه بوراده همان مصدر معناسنه در که دور شقی
 و اجتهاد ایدوب چالشه قیر (پس یو پس باده محمی ایله در فاء جزایه
 معناسنه) نمان نهی حاضر در که اصلی نه ماندر یعنی نون مقبوضه
 ناخیه در مان امر در مصدری مانندن تالیق معناسنه مضارعنده نونه



فحقه حرکت و پروب ماند و ماننده دیرلر مایستن که بکر مکرر
مضارعنده سین حذف اولوب انده دخی ماند وماننده دیرلر ولکن
التباس مقام وقرینه دن مندفع اولور (دیگران دیگرک جمعیدر که
دخی وغیری معناسنه نتکم تفصیلی بالاده کندر ایتدی (معنای بیت)
بود که سنک منزلك اراق و یوکک زیاده آغور در پس چالش
غیر یلردن کری قالمیه سن زیر ائلر واصل اولوب سن فراقده قالور سن
یوندن مقصود بار علاقه بی تخفیفله بلکه اصلندن اسقاط وازاله ایله
توصیه در نتکم خدیشده کلور (وخفف الحمل فان العقبه کؤد) یعنی
آخرت عقبه و یوقشی صر پدر که یوکلی آدم اول عقبه بی مرور
ایده مز پس سعی ایدوب بار وجود و علاقه بی اوزرندن رفع ایتک
کر کدر اهل تجرد اولئر ایتد کلری کبی والا کار مشکل اولوب برزخده
قالق اقتضایدر اهل برزخ ایسه جقندن مجبوردر و آئی اکا که یاردن
جدا اوله منزل وصله ایرمیه و جمال حق کوریه و قد وصل الاحبه
وانقطعنا* راه پر خوفست و دزدان در کین* رهبری بر تائمانی بر زمین*
راه مبتدا و پر خوف خبری و دزدان دخی میتدیا و در کین خبری در
رهبری بره مفعولدر تا غرض ایچوندر (پر ضم باء فارسی ایله طولو
مملومعناسنه) خوف امنک ضدیدر که توقع مکر و هدر یعنی امارت مظنونه
ویا معلومه دن زمان مستقبلده توقع وانتظار اولنان امر مکر و هدر
لاحق و عارض اولان غمدر (دزدان دزدک جمعیدر که اوغری
دید کلریدر دزدیدن اوغر لقدر که عرب سرقه دیر) کین کاف عربینک
فقیسه یوسی کین کاه یوسی یری یعنی استخفا ایده جک یر که عرب
مکین دیر کوندنکه پنهان اولق معناسنه (رهبر و رهنا قول اغوز که
عرب دلیل دیر یول کوستری وایلدیجی معناسنه اصلنده وصف
ترکینیدر که برنده راه دز رهبری ده یا وحدت ایچوندر (بر باء عربینک
فقیسه امر حاضر در مصدری بردن در ضمه ایتک معناسنه مضارعنده
بانک ضمه سی فقیسه ابدال اولوب برد و برنده دیرلر) ثانی فعل مضارع
نخاطبدر اصلنده رسمی نه مانی در که نه حرف نفیدر صکره آخرنده
هه یلان حرف ونون مانی به متصل قلمیشدر (معنای بیت) بودر که
راه حق خوفله طولیدر یعنی زیاده خطر ناکدر و خوفلودر و اوغر یلریده



پوسیده در یعنی اول بولده پوسیده اوخر بلر و حرافه را و لغله ابتداء سیده
 زیاده خوف وارد و ائک حرامی سیری نفس اماره وهوی و شیطانی
 و شهوات و افکار فاسده و ظنون و شکوک و شبهات در بوجهت سدن
 بانگجه سلاح کوز توحید و ذکر و قوت یقین و عفت و صلاح و تقوی
 و موافقات شرعدن تا که اول مخالفه زبون اولیه سن و سلامتله گذر
 ایدوب کیده سن و لکن بر رهبر و رهنا ایلست یعنی اول بولده یا لکن
 سلاح کفایت اتم بلکه سکا بر قولا غوز و مرشد دخی کر کدر ایدوب
 بویه بر کسه بولوب بو طریق مخوفده اکا تابع اول تا که براوزرنده وقفه
 ایدوب قائمه سن بلکه طوغری بولدن منزله ایزه سن اشته بوندن
 سالک بر مرشد کامل لازم اول یعنی ظهرا ولدی زیا خود بخود سلوک
 اولدینی مقرر در قال الله تعالی (اهدنا الصراط المستقیم) یعنی هادی
 و مرشد اول و بالذات الله تعالی در و اندن خلیفه سید که ائک صغایه
 قائم و متخلید * هر که در ره از کران باران بود * هر دمش از دیده
 خون باران بود * مصراع اول مبتدا و ثانی خبر در هر دمش ده شین
 معناده دیده به قید در هر دم از دیده اش دیمکر خون بود فاعلی
 و باران مفعولیدر از دیده باران متعلقه در هر دم دخی اکا ظرف در
 (کران باران صفت مشبهه در آخر بو کلیلر دیمکر پس باران بارک
 جی بولک معناسنه) دیده دقایقه کلور که دیده کوز اینته ده قیاق
 التده اولان پردر چشم کوز در که قیاق و کرک انده داخلدر دیده ده
 داخل کر کدر اما سواد و بیاض دیده ده داخلدر دیده مرکبدر پر جزئی
 دید در که اسم مصدر در دیدن دنکه کور مکور کفت گفتن دن اسم
 مصدر اولدینی کی کوزه دیده دید کلری مذکور اسم مصدرله معناسنه
 تناسب خاصی اولدیندن اوتوریدر پس جزء ثانی که هادر نسبت
 ایچوندر تنکم الودوکنه دسته دید کلری دست که الدر اکا انتسابی
 اولدیندن اوتوریدر و کاب مذکورده بر محله دخی کلور که دیده ده
 ها معنای عامدن اسم خاصه نقل علامتیدر و بو تقریردن فهم
 اولور که بانک مدلولی نسبت ایچون اولدینی کی هانک مدلولی دخی
 نسبت ایچون اولور تنکم دستورده کلور که الف و نونند صکره یادن
 بدل برهه نسبت زیاده ایدر مثلا ملوکانه عاقلانه عارفانه دیر زیا

*

میلا

بوهار لیاقت و نسبت افاده ایدر (خون قاندر که عرب دم دیر) باران
 صفت مشبهه در یفاغن معناسنه کریان اغلاغن و نالان اکلکن
 دیمک اولدیفنی کبی مصدری باریدن در که یاغقدر و بوجهندن یغوره
 بلان دیرل و یغور لغه بارانی دیرل و یغور دن قاچوب تحصن
 ایده جک آلاچغه یعنی قاره اوه که اهل غنم چادر کبی قوررل باران کریز
 دیرل و بوراده ایکی باران اراستنه نجیسی تام واردر مع هذا بری جیع
 و بری صقندر (معنای یت) بودر که هر که راه حقه آغر بوکلیردن
 اوله هر دم انک کوزندن قان یاغیجی اولور یعنی ثقیل الحمل اولان کشی
 بوکن چکمکدن عاجز اولوب قان اغار و هر دی بو محنتله بویه پکر
 زیرا عقبه صعب و طویل المسافه در وانک بر صورتی صراط و بر صورتی
 دخی (سار هقه صعودا) ده صعود در و صعود آتشدن بر طاغدر که
 صعود و نزولی بتشر سنه ده حاصل اولور که مالا یوصف بر نوع
 هذابدن الحاصل انسان طریق آخترده هر نقدر سبکبار اولور سه
 اولقدر مستزج اولوب سهولتله کیدر و عفتات مشقتی چکمز و الا
 شداندله مبتلی اولور و اول بار انسانک و جودی و احکام طبایع
 و عناصری و تعلقاتی در و بومقامه متعلق حدیث شریف واردر که
 کتاب محمدیه اوزرنه اولان شرحزده ایراد اولمشدر و علی التفصیل
 فوائدی تحریر قلمشدر پس داوردن مطالعه اولنه * لاشه داری
 سبک کن بار خویش * ورنه در ره سخت بینی کار خویش * لاشه
 داری نک مفعول و سبک کن کلمه سنک مفعول اولی و بار ثانیسی در
 ورنه واکر نکنی سبک دیمکدر که شرط و سخت بینی نک مفعول اولی
 و کار ثانیسی و در اکا نظرف و بعد الجملة جزا در (لاشه جیفه در که
 مردار در آخرنده یادن بدل اولان همزه یار ائده و یا تنکیر ایچوندر
) داری فعل مضارع مخاطبدر مصدری داشتن در که طوتمقدر
 مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد و دارنده دیرل (سبک سنک
 قحی و بیه موحده نک ضمیمه بینی خفیف معناسنه) سبکبار بینی بوکلودر
 (بینی مضارع مخاطبدر مصدری دیدن در کسر داله که کورمکدر
 مضارعنده علی خلاف القیاس دال بیه قلب اولنوب بیند و بیننده
 دیرل (معنای یت) بودر که اوزر کهده جیفه دنیا طوترسن کنندی

مطل



یوکنکی خفیف ابله یعنی اول جیفه بی بالکلبه ترك ابله پس تخفیفله
 ترك مراد اولور قلت ابله عدم مراد اولدیغی کی والا راه آخر ند
 کندی کاری سخت یعنی قاتی وشدید کوررسن وایشک یمان و مشکل
 اولور زیرا مواقف واسو له چوقدر که هر موقفده بر سوال وارد که
 جوابه قادر اولمان اوراده پیک سنه عرق ایچنده قالور بوراده دنیای
 لاشه به تشبیهدن اهل دنیایی کلا به تشبیه لازم کلور که کلاب کی
 جیفه دنیایی اجتناب ایدر لر و آخر سیر اولمازلر و جیفه دن مرادی
 دنیا اولدیغی تصریح ایدوب دیر که * چیست بارت جیفه دنیای
 دون * کز پی او کرده خود را زبون * بارت مبتدا و چیست خبر
 مقدمه جیفه مبتدای محذوفه خبر در که تقدیری آن جیفه دنیای
 دونست دیمکدر که جمله سی باری بیاندر خود را کرده نک مفعول
 اولی وز بون ثانیسی و کز پی او آتی تعلیلدر و بعض نسخده
 کز پی آن کشته خوار وز بون دشمندر (چیست اصلنده چه است
 در که چه کسرله ذوی العقولک غیریدن استغها مدر (بارت ده
 تا خطاب ایچوند رکه باراکا مضافدر (جیفه کسرله قوقش میت
 جثمه سیدر (کز پی او اصلنده که از پی او درها والف حذف اولوب
 کاف زایه وصل اولمشدر (پی بامعجمینک فتحبله ایزمعناسنه بوراده
 از پی او بهره معناسنه در که تعلیلدر اندن اوتوری دیمکدر از پی
 توسندن اوتوری دیمک اولدیغی کی (کرده کرده فعل ماضی مقیددر
 و همزه خطاب ایچوند رتکم مرور ایتدی (معنای یت (بودر که
 سنک بارک ندر دنیای دنیه نک جیفه سیدر یعنی جیفه به بکزه بن
 قوقش دنیادر پس جیفه نک اضافتی لجین الماء کی در شول دنیای
 دون در که آندن اوتوری کند یکی خوار و ذلیل وز بون ایلدا یعنی
 تحصیل دنیا ارنده دوشوب اهل دنیا اراسنده عزیز اولدکسه ده
 آخرنده اهل آخرت اراسنده ذلیل اولدک زبیرا دنیانک عنده الله
 وعند العرفاء والزهاده جناح بعوضه قدر و زنی یوقدر پس بویله
 بی مقدار ارنده دوشن کسبه نک ندکلور عزنی اولسه کر که رکل ایمدی
 اول باری ظهر کدن کیدر تا که عقبه آخرنده خفیف الجم اوله سن
 واول جیفه نک چورسند دولاشمه تا که عزت دارین بوله سن و آخرته

✱



عزیز لاله کله سن * کرچه این جاهست در ره خفتنت * هیچ رجعت
نیست بر جان و تن * بویت اکثر نسخه بوقدر و اولان برده دخی
اختلاف فاحش ایله یازمشدر که بی معنی در ناچار نسخه مزنی اولماق
ایچون بری اختیار اولندی (خفتن یا توب او یومق خفته یا تمش
واو یومش در خفتنت آخرنده ناخطاب ایچوندر) رجعت ده نا دخی
خطاب ایچوندر (هیچ نسنه دکل معناسنه بویله مواضعده اصلا و قطعاً
معناسنه استعمال اولور (معنای بیت) بودر که کرچه بوراده راه
آخرته خوائک و غفلتک واردر فاما جان و تنکه هیچ رجعت یعنی
مرحمتک بوقدر زریا یول اوزرنده او یومق اولماز و طالب راحت
اولان یولدن قالور و رفقا دن جدا اولور پس ایتک که کندنی
جان و تنه مرحمتی واردر جان و تنک راحت قیدنه دوشمن و منزله
ایرمد بکجه خواه و ارمز و الا چوق نادم اولور

* * در بیان ترک زینت گوید * *



* سرچه آرای بد ستار ای پسر * تاتونی دل بدست آرای پسر *
سر آرای تک مفعولیدر تامادام معناسنه آرا مرنه ظرفی دل دخی اکا
مفعولیدر چه استفهامدر (آرای مضارع مخاطبدر مصدری آراستن
و آراستن در بزه مک و زینت ایتک معناسند مضارعنده سین یاه قلب
اولنوب آراید و آراینده دیرلر) دستار دایند که باشه صرر لر ال ایله
صرر لفته دستار ندای اصلنده وصف ترکیبی در که آرنده دست در عقد
دلیند ایله معالجیه باعث اولغله دستار دیدیلر پس آراسم فاعلدر که
تنورچی در مصدری آوردن دیر و اوک فحیحیه کتور مک معناسنه
مضارعنده آورد دیر اصل اوزرنه و کثرت استعمالنه بناء و اوی
حذف ایدوب آرد دخی دیرلر آرمده بوندن امردر (معنای بیت)
بودر که ای پسر نه ایچون دستار و دلینده باشکه زینت و یر سن
مادامکه قادر سن بر کوکل اله کتور و خاطر باب که سکا بوندن یکدر
الحاصل ظاهری کوز تمه بلکه باطن ایله مقید اول زبر الله تعالی قولک
ظاهر نه انتفات ایتز بلکه باطننه نظر ایدر و خصوص اوزرنه باطن
غیری دخی اصلاحه مقید اولور در زریا کرکل کعبه در پس انی بنا
ایتک کی و همدی دخی اکا کوره در و خصوص اوزرنه قابو اولیبانی

مر اعات



مراعات و محافظه لازمند که نظرگاه حقد را لاجرم تعلق و محبت
 ایندکری که مقبول مولادر * تا نکیری ترك عز و مال و جاه * از همه
 بر سر نیایی چون کلاه * ترك نکیری نك مفعولیدر و بعد الجملة نیایی به
 ظرف در ز برانامادام معناسنه در بقیه ترکیب دخی نیایی قید و متعلقدر
 نکیری نك اصل رسمی نه نکیری در که نون مفتوحه نافیه در صکره ها
 حذف و نون وصل اولندی کیری مضارع مخاطبدر مصدری گرفتن در
 طوتمق معناسنه مضارعنده یا زیاده ایدوب کیردو کیرنده درلر (نیایی ده
 نون دخی بویه در اصلی نه آبی در که همزه تخفیفایا به قلب اولنشدر) آبی
 مدله مضارع مخاطبدر مصدری آمدن در کلک معناسنه مضارعنده
 میم یا به تبدیل اولنوب آبا، و آینه دینلور (کلاه کاف عربینك ضمیمه
 بیرکدر سلطان بورکی دیدکری چیچک تاج سلطانه تشبیه طریقه در
 پس بودند معلوم اولسدی که عرب تاج دیدیکنه عجم کلاه و ترك
 بوزک دیر صکره کلاه بورکده و طاقیه ده و مطلقا باشه کیچک نسنده
 استعمال اولندی کرکه کله پوش دیدکری اولسون کلاه قاضی
 برنوع طاقیه در کلاه تزی کلاه امیرانه در و کلاه زر التون اسکف در
 (معنای یت) بودر که مادامکه عزت و مال و قدر و منزلت ترکی
 طوتمبه سن و ذات و فقر و بی مقدار اولغی اختیار ایتبه سن جمله خلق
 لراستندن طاقیه و تاج کی باش او زرنه کلر سن یعنی باشلرتاجی و خندالله
 مقبول و معتبر اولنر سن پس اعتبار بولغه ترك اعتبار لازمدر ز برانام
 خلق قیدنده اولان خالقه تقرب ایتز بلکه بومعنائک وسیله سی رفع
 قبود و ترك و تجرد در احوال انبیا و اولیا کی فاعرف * نیست مریدی
 خویشتن آراستن * قصد جان کرد هر که اواراستن *
 خویشتن آراستنك مفعولی و آراستن دخی نیستک بحسب المعنی
 فاعلی و مریدی مفعولیدر قصد جان کردك مفعولی و هر که
 فاعلیدر ز برانام کسی که تقدیرنده در او مبتدا و تن آراستنك
 فاعلی و مبتدا جمله مبتدایه خیر در بود دخی بعد الجملة هر کسی به
 صفت اولور (مریدی نه یا مصدریه در مردك لرك و انسانیت
 دیدکریدر (خویشتن و اور صمیمه و خویش و خودکندی دیمکدر
 خویشتن دارنفاقد و غیریده کنند اعتدال او زرنه طوتمیقی و حفظ



ایندی در (آراستن مصدر در زینت ایتک معناسنه که ترک بزه مک دیر
 آراست فعل ماضیدر بزه دی معناسنه تن لغظی ایله ماقبلنه فجنس
 نام اولور ز برا بوراده تن بدن معناسنه در آراستن ایسه مصدر تایی در
 (معنای بیت) بودر که کندینی لباس فاخر ایله تزین ایتک حقیقتده
 ارلک وانسانیت دکلد ر بلکه ارلک ترنلر کی خرقه پوش اولمده در که
 یومعنی انلرک اوزر لرند حربه اعدا ایچون زره دیدکلری در عکید ز
 کویا مرقعک پاره لری زره حلقه لیدر لباس زینت ایسه قوری
 شهرت و صورتدر قصد هلاک جان ایلدی هر کیمکه بدتی بزه دی زیر
 حریردن قبض زره بدل اولماز الحاصل جسدنی وعالم صورتی احبا
 وتقوم ایلین کسه جاتی وعالم معنایی اهلاک وهدم ایتدی زیرا ایکی
 آرایش بریده اولماز وهر نه مقوله معنی که صورتده ضعیف قبول ایدر
 آنک قوتی معنایه کیدر و خلاقی دخی بویله در فافهم جدا و بوندن
 فهم اولسد بیکه اهل ارادت و تصوفه لباس زینت تلبس ایتک حرام
 کیدر و کندی کسوه مخصوصه سندن عریان اولق مقتضای حاله
 جهلدر و جاهل علم بالله دعواسن ایتک امر قبیحدر والعیاذ بالله
 من الجهل والدعوی * نیست در تن بهتر از تقوی لباس * در تکلف
 مرد را نبود اساس * لباس نیستک بحسب المعنی فاعلیدر از بهتره
 متعلقدر اساس نیودک فاعلی و مرد مفعولیدر (بهتر یکرک دیمکدر زیر
 ترادات تفضیلدر که ترکیبی رلک دیمک اولدینی کبی (تقوی شرک جلی
 و خفی وتعلق ماسودن توتی واحترازدر تقوی مک اصلی وقبی در و او
 تابه و یادخی و او قلب اولوب تقوی دئلدی (لباس مایلبس معناسنه در
 یعنی بمعنی الملبوس در (تکلف بر فعلیده کلفت و مشقت کو ستر مک
 وز حمله اشملک که کلنی یعنی اثری بوزنده ظاهر اولمقد ر نکم مقاسات
 اعمال شاقه ایدلرک چهره زنده نمایاندر (نیود و زنجیون بانک سکونیه
 اوقنور اصلنده بود در بانک ضمیمه و اولنده نون مفتوحه نافیه در بود
 مضارع در مصدری بونده در اولق معناسنه (اساس عربیدر نقل
 معناسنه در فاعله کبی که بشانک اوزرنه وضع اولنور (معنای بیت)
 بودر که انسانک بدنده تقوی لباسدن اوزر که لباس یوقدر نیکم قرآنده
 کلور (ولباس التقوی ذلک خیر) زیرا لباس ظاهر وجودی و تقوی



باطن تنی ترین پدر باطن ایسه ظاهر دن خیر لودر زیر نظرگاه حقدور
 پس ظاهرده لباسده تکلف انعامک کر کرد زیر تکلفک عملی بوقدر که
 غرض نفس و حب زینت و شهرت اوزرنه مبنی در بلکه تکلف لباس
 باطنده کر کرد که لباس اسمادر زیر باطنی اخلاق الهیه ایله منجلی اولیحق
 ظاهرده اعضا و جوارح دن هر بری دخی محفوظ و ماخلق له ده
 * استخدام و استعمال و انور * هر که اودر بند آرایش بود * در جهان
 فرزند آرایش بود * تقدیری هر کس که بود در بند آرایش بود
 در جهان فرزند آسایش ایمکد و بوندن اعرانی ظاهر اولور
 خصوصاً که نظائر کثیره سی سبق ابتدی (آرایش زینتد آسایش
 آسوده اولمقدرد که دکلمکدر) (فرزند اسلنده اوغل و قزدر ولد معانسه
 ولکن اکثریا اوغل مراد در (معنای یت) بودر که هراول کسد که
 زینت قیدنده اوله و لباسده تکلفدن خالی اولیه اول صفتله متصف
 اولان کسه بودنیاده ابن راحت اولور یعنی راحتنه تابع اولوب کندی
 هواسن و ذوقن آرر بوخسه نفسله مجاهده قیدنده دکلد زیر
 اهل مجاهده اولان جوع و عطش و عرایه باقر و نان پاره به و جرعه به
 و خرجه به قائل اولور و شولکه جنک سندس و استبرقن دلر و حقدن
 لباس اسما و صفات طلبکاریدر اگاه زینت قبوسیدر
 * عاقبت جز نامرادی نبودش * بهره از عیش و شادی نبودش *
 عاقبت نبود شک ظرفیدر جز حرف استنادر نبودک شین مفعولی
 و فاعلی محذوفدر تقدیری نبودش چیزی از چیزها الا نامرادی بهره
 اینکجه نبوده فاعلدر از بهره به متعلقدر بهره ده همزه وحدت ایچرندر
 بهره نصیبدر تفصیلی باآلاده در (عیش فخله حیاتدر که حیات نامه
 مراد در و مایعاش به معناسنه دخی کلور و اکامعشت دخی دیرل
 وحدت شده کلور) (لاعیش الاعیش الاخرة) و شولکه عیش و عشرت
 دیرل کسرله غلط مشهور قیلندندر که اصلی عیشت در زندگانی
 معناسنه یعنی دیرل که حیاندن تمتع در (شادی ده یا مصدربه در
 (معنای یت) بودر که قید زینتده اولانه آخر نامرادلقدن غیر
 یرسنه اولماز دنیاده لباس و غیره جهندن مراد نه ابدیسه دخی
 آخرتده نامرادلور زیرا دنیا و آخرت بربرده اولماز انکچون دیر که

حیات و سرور و آخرت و یا خود عیش و عشرت جستن اکابر نصیب
اولماز زیرا نصیبی دنیاده استغیا یلیدی قال الله تعالی (وما له فی الآخره
من خلاق) یعنی شوی کسی که دعا ایدوب یارب بنم نصیبی زیاده و پریر
انکچون آخرتده نصیب اولماز پس تاظمک کلامی یا کفار کوره
و یا مبالغه و تغلیظ طریقه بقیه مؤمن ناقصه نصیبته در زیر دنیادن نصیب
نقد در زیاده اولور سه حال آخرت اکا کوره نقصان اوزرنه اولور
و ناقص لاشی حکمنده در * خود ستایی پیشه شیطان بود * هر که
خود را کم زدن سلطان بود * خود ستایی بود که فاعلی و پیشه
مفعولیدر و یا خوشنمایی مبتدا و بود جمله سی خبر در خود را زندک مفعول
اول و کم ثانیسی و جمله سی هر کسی صفت در که هر که هر کسی تقدیر یله
مبتدا در سلطان بود که مفعول اولوب بعد الجمله خبر در خود ستایی ده
یاء ثانیه مصدریه در (خود ستایی و صف ترکیبی در که اصلنده ستاینده
خود در مصدری ستودن در او کت مدح معناسنه) ستایش او کش در که
ستودن اسم مصدر در مضارعنده و او برینه الف و یاز یاده قلنوب
ستاید و ستاینده دیرل پس ستاینده خود کردن او کیچی و مدح ایدچی
دیمک اولور (پیشه کار و صنعت در تفصیل او ائی کاید مرور ایتمدر
شیطان و ابلیس عزاز یلاک بعد اللعن اولان اسماسندندر که رحمتدر
بعده و ایاسنه دلالت ایدر) کم کافی عربینک فحیه که کسک معناسندر
بنده کینه دیرل اکسک و قول معناسنه (زنده فعل مضارع در مصدری
زدن در ارمق ضربه معناسنه مضارعنده تون زیاده ایدوب زنده
وزنده دیرل (معنای یت) بود که کشتی کندینی او کتاک و مدح و ثنا
ایتمکک شیطان کار یدر زیرا شیطان کندینی آتش علوی اولمغله
مدح ایدوب یومعنی الک سجده آمدن اباء و استکبارنه سبب اولمشدر
(و هر کسه که کندینی کم اوره و ناقص کتوره سلطان اولور یعنی سلطان
کبی در جه علو و کمال بولمشدر کو یا تاظم قدس سره دیمک استر که
(آدم علیه السلام خاکدن مخلوق اولمغله اکسک ککنی بلدی و آخر خلیفه
حق مرتبه عالیه بولدی انکچون شیطاین سلیمان علیه السلام منخر
بولدی فاما شیطان دعواسیله خوار اولدی و انسانا کامنخر اولدی
بلکه نفوس متمرده به اغوا و تزیین یله و راه پرده دن مسلط اولوب نفوس

*

✽

فاصله به بروجهله ظفر بولامدی * گفت شیطان من از آدم بهترم
 * تا قیامت کشت ملعون لاجرم * شیطان لفظی گفتک فاعلی ومن
 مبتدا و از بهر متعلق و بهتر خبر و بعد الجملة مقول قولدر (ملعون
 لفظی گفتک مفعول و تا انتهاء غایت ایچوندر که کشته قیددر) لاجرم
 قسم معناسنه در (من انا دیمکدر که بهترم آخرنده اولان میم کی متکلم
 وحده ایچوندر و اول میم اصلنده ام در نامن ان من دیمکدر کشت کاف
 عجمینک فخبیله فعل ماضیدر مضد ری کشتن در شدن معناسنه که
 اولقدر مضارعنده شین رایه قلب اولتوب کردد دینلور که علی خلاف
 القیاس در زیر قیاس دال واحده ایله کرد ایدی و بعضیلر دیمیلردر که
 کردیدن دخی لقتدر بلکه کثیر الاستعمال در بوصورنده کردد یعنی
 ایکی دالله قیاس اوزرنه وارد اولمش اولور (ملعون مطرود من رحمة
 الله معناسنه در) لاجرم لابد و لا محالة معناسنه در صکره حقا معناسنه
 استعمال و قسم مجراسنه اجرا اولندی پس مؤداسی تحقیق و تأکیددر
 حقا کی و بونده اقوال مختلفه وارد در سورة هودده (لاجرم انهم
 فی الآخرة هم الاخسرون) آیتنده تفاسیره نظر اولنه (بعد ذا الله تعالی
 ابلیسه لعنی یوم دین ایله توقیت ایلدی شکم کلور (وان علیک اللعنة
 الی یوم الدین) زیرا لعنت ابلیس من حیث هو دکلددر بلکه آدمه
 سجده دن ابا ایتدی کیچوندر پس من حیث انت ملعون اولمش اولدی
 انسانک ایسه انکله ابتلاسی یوم دین ایله منتهی در بو معنادن اوتوری
 انسان ایچون الی یوم الدین ملعون اولوب بعده لعنت ابدیه اصلیه
 ایچنده قانور فاعرف جدا (معنای یت) بودر که شیطان بن آدمدن
 بهتر یعنی یکر کم دیو انانیت دعوی ایلدی شکم کلور (قال انا خیر منه
 خلعتنی من نار و خلقتنه من طین) لاجرم لابد و تحقیق نص کریمله
 قیامته دیک ملعون و مطرود اولدی و بلکه لعنت ابدیه بولدی
 بو جهتدن دیدیلر که قیاس دیدکلری معنی ابتدا ابلیسدن قالدی پس
 نص وار یکن قیاسه حاجت یوقدر حقل سجده ایله امری نص
 قاطع ایکن ابلیسک خاکه نسبتله جوهر علوی نورانی اولدیفیله
 کنبندی فضلنی اظهار و حالنی ترجیح ایتدیکی لغو اولدی (افهمهم
 قطعاً و علیک بالکتاب و اسئله فانها من اعظم المنه * از تواضع خاک

مطلب

✽

مردم میشود * نورناز سرکشی کم میشود * خاک میشود فاعلی
 و مردم مفعولی و از بطریق التعلیل اکامتعقد نور اینکین میشود
 فاعلی و کم مفعولی و از دخی بطریق التعلیل اکامتعقد و خاک و نور دخی
 هربری مبتدا اولوب مابعدنده کشی اولان جمله فعلیه خبر اولوق دخی
 جائزدر (تواضع وضعنددر که کندی نفسک ذات و عبودینی یللوب
 آشفه قومقدر ضدی ریاست و کبردر غلغلی بویه دکلدر بلکه هرکس
 مطلوبی و مطلوب منه مقداری سرفرو اینکدر که عوام ناس اراسانده
 جاری در حقیقت تواضع اهل ترکیبیه مخصوصدر انکچون انلرده
 طلب ریاست و رئیس القوم اولوق یوقدر مکر که خلیفه اوله ائمه اتی
 عشر کبی (مردم آدم اوغلانی بوراده نوع انسان مراد در که آدم
 و اولادی در) نورناز اضافتله مراد آتشدن مشتعل و مرتفع اولان
 لهب در من وجه صورت نوردده اولغله نوره تغییر ایلدی والا ناردده
 شدت ضوه وارددر نور ایسه اندن اخفدر سرکشی ده یا مصدر به در
 (سرکش وصف ترکیبی در که اصلنده کشنده سر در باش چکیچی
 و مطیع و منقاد اولوب باشن هوایه طوبیچی (کم کافی عجبیک ضمیمه
 نابید معناسنه) معنای یت) بودر که خاک تواضعندن اونوری آدم
 و انسان اولور و آتش شعله سی سرکشکنندن اونوری نابید اولور
 یعنی زمین راه حقه خاک اولوب تواضع کوسر مکه الله تعالی اندن
 تخمیر ایتدیکی بر قبضه ترایدن کندی ذاته خلیفه اولقه لایق آدم
 خلق ایلدی و اکا نفخ ایلدیکی روح علوی ک نورنی عر شه دکه
 چغپردی و عالمی اول نوره بر قیلدی شعله آتش ایسه خفتندن نابود
 اولادی یعنی شیطان که لهب ناردن مخلوقدر آمده کوره بقدار در
 زیرا نظر ابله که شله نار هوایه برخوش تصاعد ایتدین منطقی اولور
 و وجودی عدم پرده سن بولور اشته ار باب کبر و اهل ترفعک حالی
 بودر * رانده شد ابلیس از مستکبری * کشت مقبول آدم از مستغفری *
 ابلیس لغظی شدک فاعلی رانده مفعولی و از علت فعلدر آدم کشتک
 فاعلی و مقبول مفعولی و از تعلیلی در (رانده اسم مفعولدر سور لاش
 معناسنه مصدری راندن سور مک معناسنه و اسم مفعول ماضی دن
 مشغولدر یعنی ماضی که اندر سورلدی معناسنه آخری مفتوح و قححه سنی



بیان ایچون ها زیاده قلییحی اسم مفعول اولور و ماضی مقید دخی
 کرچه اسم مفعول هیئنده در ولکن مقامدن وسوق کلامدن فرق
 اولور مثلا کرده ایتمش وایدلمش وخواسته دلمش ودلتمش در وکرده شد
 ایلندی وکرده شد نده ایلندیلر دیمکدر (ابلیس ایلادن مشتقدر که
 شدت یاسدن عارض اولان حزنلر و بعضیلر دیدیلر که ابلیس اسم
 اعجمیدر که انده اشتقاق اولماز آدم وامشالی کبی (از مستکبری ده از
 تعلیل ایچون ویا مصدریه در استکبار کبر باطل اظهار یتکدر شکم
 ابلیس حقنده کلور (ابی واستکبر) وکبرکنندی ضیریدن اکبر کورمکدر
 و تکبر دخی استکبار کبی اظهار کبردر ولکن کبر حق وکبر باطلی نظهاردن
 اعمر کبر حق اسماء الهیدن کلن متکبردن مأخوذ در وکبر باطل
 (صامرف عن آباء الذین یتکبرون فی الارض بقیر الحق) آیتنده
 اولان تکبردن مستفاد در (از مستغفری ده دخی از تعلیل ایچون
 ویا مصدریه در استغفار ذنوبی مغفرت وستر طلب یتکدر که مالی
 بنیدله راجع اوله (معنای یت) بودر که ابلیس متکبرلکندن اوتوری
 درگاه قریدن سورلدی شکم قرآنده کلور (قال اخرج منها مذرؤا
 مدحورا) یعنی یا ابلیس حق جنندن مذموم و مطرود اولدیفک حالده
 زیر استکبارلک مالی رسوای و ذلیل اولمقدرو آدم مستغفرلکندن اوتوری
 مقبول اولدی شکم کلور (فتاوی آدم من ربه کلمات قتاب علیسه) واول
 کلمات (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرین) در
 یعنی آدم اعتراف ذنب ابدوب خاک ذلته جبهه سوده قلمقه فی المشل
 برده اولان یوز باصلر موجبجه الله تعالی اتی خاکدن رفع ومقام عالی
 قریده نصب ایلدی ومقبول اعلی الاعالی اولدی و ابلیس سرن هوایه
 دفعله سرنکونلق رتبه سن بولدی و خاک مذلتده قانیدی علیه ما یتحق
 * شد عزیز آدم چواستغفار کرد * خوار شد شیطان چواستکبار کرد *
 آدم شدک فاعلی وعزیز مفعولی چوتعلیلیه در استغفار کردک مفعولی
 وفاعلی ضمیر آدم در شیطان شدک فاعلی وخوار مفعولی وما بعدی
 ماقبلی کیدر بویینک مفرداتی مرارا شرح اولندی (معنای یت)
 بودر که آدم استغفاری سببیه عزیز و شیطان استکبارندن اوتوری
 ذلیل اولدی پس بوندن اعتذارله اصرارک نتیجه سی بلندی زیر

✱

استغفار اعتذار درواستکبار اصرار نو عتددر و بونده رمز وارد که کشی
 قضائیه بر حاددن بر حاله تحول ابد مرثـ لا عزیز ایکن ذلیل اولور
 ابلبس کبی زیرا حقه سعادت ازلیه یو قدر یو جهتدن سعادتی
 عارضه اولور و ذلیل ایکن عزیز اولور آدم کبی زیرا حقه سعادت
 ازلیه وارد یو جهتدن شقاوتی عارضه در قال الله تعالی (یمحوا الله
 ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب) یعنی علمنده محو و اثبات یوقدر بلکه
 لوح محفوظه وارد یو تغییر ایسه لوح علمک نقشی سبز فافهم جدا
 * دانه پست افتد زبرد سش کند * خوشه چون سر بر کشد
 پشش کند * دانه افتد فاعلی و پست مفعولیدر زبردست کند
 مفعولیدر و فاعلی معلوم اولغله محذوفدر که خاکدن رفع اتمک شانندن
 اولر در خوشه بر کشد فاعلی و سر مفعولی و جمله سی فعل شرطدر
 زیرا تقدیرنده چون بر کشد خوشه سر دیمکدر پست کند مفعولیدر
 فاعلی محذوفدر که اورا غه مباشرت ابد نلر در و بعد الجملة جزاء
 شرطدر (زبرد سش و پشش ده اولان ضمیر لر کنده قید در کنش
 زبردست و کنش پست دیمکدر) دانه حبسه در و دانه دل حبه
 القلب در که مضغه صنوبریه در (پست باء معجمی ایله الحقددر) افتد
 فعل مضارع در مصدری افتادندر که دوشمکدر مضارعنده الف
 ساقط اولوب افتد و افتده دیرل و گاه اولور که تخفیف ایدوب فتد
 دخی دیرل و مصدری افتیدن دخی کلور یو صورتده مضارعنده
 یا دوشر (زبردست اصلنده صفت مشبهه در اوست اللو وقوی
 و کر بر معنائنه پس فی الاصل رانک سکونیه در و بوراده اصلده
 رانک کسره سببه و اضافتله در ال اوستی معنائنه وزن ایچون
 اسکان اولنمشدر (خوشه بغدادی وارپه و سارا کن باشیدر که بشق دیرل
 اصلنده خوش در خشک معنائنه صکره علمیه نقل اولنوب آخریه
 علامت نقل ایچون ها وضع اولندی (معنای بیت) بودر که دانه الحقه
 دوش سه اتی ال اوستنده ایلرل شکم خرمکاده دوشروا کا (من
 تواضع رفعه الله) سربله معامله قبلورل چونکه بشق باش چکه
 و کردن فرازلق ایلیمه اتی پست ایدرل و اورا جیلرانی بچوب دسته
 دسته بره براغورل اشته کردن کش اولانک حال که دوشمکدر



ویره دوشه نك حالى يو قارور رفع اولمقده در خرمن دانه لری کبی
 * * در بیان نشان ابلهان کوید * *

✱

* چار چیز آمد نشان ابلهی * بانو کویم تایابی آ کهی * چار چیز
 مبتدادر آمدك ضمیر فاعلی اکا راجعدر نشان مفعولیدر وبعد الجمله
 خبردر بانو کویمه متعلقدر آ کهی یسای نك مفعول و جمله سی
 تعلیلیه در ابلهی ده یا مصدریه در ابله اوغوز دید کلریدر که سلیم
 الصدردر احمق دید کلری دکلدر زیرا اوغوز عاقلدر احمق ایسه
 عاقل مقابله بلیدر بوراده ناظم قدس سره ابلهی معنای اصلبسی
 اوزره استعمال ایتما مشدر بلکه ذم اوزرنه اجرا ایتمشدر تنکم ایسان
 آینه دن معلوم اولور (یابی اولنده بآه مکسوره علامت استقبالیدر
 یابی بآه مشأه وبعده بآه موحدله ابله مضارع مخاطبدر مصدری یافتن در
 بولمق معناسنه مضارعنده فایه قلب اولنوب یابد وایبند دیرلر (ا کهی
 مدله اصلنده ا کهی در که یا مصدریه دراکاه خبردار دراکاهیدن اکاه
 اولمقدر که تنبه درواکاه ایتمک که تنبیه و اخبار و اعلامدر (معنای یت)
 بودر که درت نسنه ابله لك و بی رشد اولمق نشانی کلدی اول درت
 نسنه بی سکا سوبیلهیم تا که اکاهلق بوله سن یعنی خبردار اولوب اکا
 کوره حرکت ایده سن واول درت نشانلردن حذر اوزرنه اولاسن
 والاسن دخی ابله اولسوب بدکام و بدنام اولور سن * عیب خود ابله
 نه یبنددر جهان * باشنددر جستن عیب کسان * ابله نه یبندك فاعلی
 و عیب مفعولیدر ودر اکا ظرفدر باشدك فاعلی ضمیر ابله در جستن
 عیبیه و عیب کسانه مضافدر عیب شول امردر که بر نسنه انکه عیبیه یعنی
 نقصانه مقر اولور عیبیه سختیاندن زنبیل وایچنه ثیاب وضع ایتمد کلری
 صندوق و سبت و امثالیدر و حدیثده کلور که (الانصار کرشی و عیبی)
 ای موضع سری (نه یبند فعل مضارع منفی در مصدری دیدن در کورمک
 معناسنه مضارعنده علی غیر قیاس دالی بایه قلب ایدوب یبند و یبندده
 دیرلر اندر ظرفیت ایچوندر (جستن جیم عربی نك ضمیه استمکدر
 مضارعنده سین واوه و بایه قلب اولنوب جوید و جو یبند دیرلر و دقائده
 کلور که جستن و جو یبندك معنای بر برینه فریبدر که جستنك استمک
 و جو یبندك ارا مقدر بوسبیدن اندن اخذ اولنه جفی بوندن اخذ ایدرلر

✱

شستن و شوییدن کبی که بری بومق و بری آرمقدر جستن و شستن دن
 نه فاعل کلور ونه امر کلور ایکسیده جوییدن ایله شوییدن دن کلور
 بوده بزوع نوسعدر که لسان فارسی به مخصوص صدر عربی ده بوقدر
 (کسان کسک جمعدر کشتی و کسه معناسنه) (معنای بیت) بودر که
 ایله دنیاده کندی عیبی و عار اولاجق نسته بی کورمز غیر یلرک عیبی
 طلبده اولور بوا یسه قباحت عظیمه و حقاقت ظاهره در اگر عقلی
 اولایدی کندی حالی کورر دی و غیریدن اغماض عین ایدردی زبرا
 مؤنک شانی غیرک عیبی ستر و کندی عیبی کشفدر والا و قدخاب
 من دساها) داخل اولور و دیمشدر در که فضوح الدنیا اهن من
 فضوح الاخرة و حدیده کلور که (سزدن بریکوز قرنداشنک کوزنده
 چور و چوبی کورر کندی کوزنده اغماضی کورمز) و عنسد الملائکه
 ستر عیوب و ذنوب افضل اعمال بنی آدم دن در فاعل * تخم بخل اندر دل
 خود کاشتن * انکه امید سخاوت داشتن * تخم کاشتنک مفعول و اندر
 اکا ظرفدر انکه داشته ظرف و امید اکا مفعولدر تخم تاه مشانک ضمی
 و خاء مجبه ایله معروفدر هر نسته نك اصلنه و ماده سنه تخم در بر حیوانانده
 و میوه ده و غیریده استعمال اولور تخم مرغ بمرطیبه دیرلر که مرغک
 ماده سیدر) بخل باه موحد نك ضمی و خاء مجبه ایله عرییدر که کر مک
 ضدیدر و مفردانده کلور که بخل مکسوب و مدخر اولان نسته بی حبسی
 لایق اولیان محلدن امسا کدر و مقابلی جود در و شرح مناویده کلور
 که بخل سائل محتاجی حاجتدن فضله اولان نسته دن ممددر) کاشتن
 کاف عریله الکک حراست معناسنه مضارعنده شین مجبه راه مهملیه
 قلب اولوب کارد و کارنده دینلور و کاشتن کبی کاریدن دخی مستعلدر
 (سخاوت و سخا کریم و جومرد اولوق) انکه انگاه دن مخففدر که لغتده
 اول وقتیه دیمکدر و لکن اندن صکره معناسنه استعمال اولور
 و دیمشدر که سخا اول عطادر که بحسب رأی المعطی حاجت مقداری
 اوله زیر مصلحتدن زیاده اولسه بلکه معطی لهک هلاکنه سبب
 اوله (داشتن طوتمقدر مضارعنده شین رایه قلب اولوب دارد و دارنده
 دیرلر) (معنای بیت) بودر که بخل و امساک تخمینی کندی قلبنده الکک
 اندن صکره جومر ذلک امید ورجا سنی طوتمق یعنی قلبی مزعه سنه



تخم امساك اكوب انك حاصلی اثر بخن ایکن بنه حائنه اولوب
 دعوائی سخاوت ایدر (وكل آناه بزشخ بما فيه سرفی بلز بس اسخیا
 دفرزنده اولمه ظاهرده نقش سخاوت استر والا کدا سلطان صفقی
 امیدانکله اولمز بلکه خزان و بذل و اتفاق دخی لازمدر الحاصل
 بخنک امید سخاوت ایتمی دلوجه دیدکری تخمی اکوب دخی خاص
 بغدادی امید ایتمک کبی اولور هر نسنه نك ایسه تخم مخصوصی وارد ر
 قال الله تعالی (والله خلق کل دابة من ماء) ای من نوع من انواع لیاة
 * هر که خلق از خلق او خشنود نیست * هیچ قدرش در در معبود
 نیست * بونک تقدیری هر کسی که خلق نیست خشنود از خلق او هیچ
 قدرش نیست در در معبود دیمکدر که هر کسی مبتدا و خلق مبتداء ثانی
 و خشنود نیستک بحسب المعنی مفعولی اولوب بعد الجملة مبتداء ثانی به
 خبر و بود دخی مبتداء اوله صفتدر از خشنوده متعلقدر قدرش مبتداء
 نیست خبر و بعد الجملة مبتداء اوله یعنی هر کسی به خبر اولور در قدره
 ظرفدر نصحه رده در برینه بر واقع اولمشدر و لکن استعلاء مناسب
 اولان در در فی معناسنه و عربی الیه تعبیری بسله قدر فی باب المعبود
 دیمکدر (بوصورتده قدر نیستسته فاعل اولن دخی وجهدر خلق اول
 خاء مجمله نك فتحمله مخلوق معناسنه در که مصدر بمعنی المفعولدر
 و خلق ثانی خاء مجمله نك ضمی و لامک سکونیه و ضمه سبيله دخی
 جائزدر طبیعت دید کلریدر که فارسیده خوی دیرلر (تفصیلی
 بودر که خلق نفسک هیئت را سخه سبیدر که بلا فکره
 و لارؤیة سهولت و بسره آندن افعال صادر اولور اگر
 صادر اولان عقلا و شرعا افعال جمله ایسه اول هیئته خلق
 حسن و اگر افعال قبیحه ایسه خلق سبیء دیرلر و شول برده که رسوخ
 اولسه اگا خلق دیمزل بعض احوال عاضه سبيله بذل مال ایتمک
 کبی که اکا سخاوت نلرز بر نفسنده ثابت اولمش خوی دکلدر و کذلک
 عند الغضب بطریق التکلف سکوت اینسه شونک خوی و خلق
 حایر دئلز و خلق فعلدن عبارت دکلدر زیر کاه اولور که برکسه نك
 خلق سخا اولور و لکن خارجده یا فقد ماب و یا ممانع سبيله بذل
 بولمناز و کاه اولور که برکسه نك خلق پخل اولور و لکن بر باعث و باریا

*

مطلب

ایچون بذل ایدر پس اولکنه بخیل وایکنجی په بنجی دنلز و بوتقر بردن
 معلوم اولدیکه خویی عادت وتوره ایله تفسیر ایتمک خطا در نتمک بعض
 لغات فارسیه ده واقع اولشد ز براترک توره دیدکری رسم وفانوند
 (وعادت عودتند رکه برفعلی ویا انفعالی تکریر ایتمکدر تا که کند نه
 طبع کی اوله یعنی تعاطبی قولای کله آنکچون عاده طبعیت ثانیه
 دیمش لر پس عادت نفسده اولان خوی وخلق غیری د رکه طبعیت
 اصلیه دکلدر (خشنود راضی معانسه در واولک حذ فیه خشنود
 دخی در لر خشنودی قانع لک دیمکدر) قدر مقدار و وزن (معبود
 الله تعاد رکه مرتبه الوهینه اطلاق اولنور ز برعابد مقابله سنده در که
 امور اضافیه دندر یعنی عابدک عبودیتی اللهم الوهیتی حذا سنده در که
 اللهم ارتباط عبودیتله در وکله توحیدک معنای صوریسی لامعبود
 الا الله دیمکدر و حقیقیسی لاموجود الا الله در (معنای یت) بودر که
 هرکشی که خلق عالم انک خویندن خوشنود و راضی دکلدر الله تعالی
 قیوسنده و درگاهنده انک اصلا قدر و وزنی یوقدر زیرا بد خوی اولان
 کشی کسر خاطر ایتمکدن خالی دکلدر کسر قلب ایسه هدم بیت الله در
 تخریب کعبه ایده نک ایسه الله تعالی عندنده اعتباری یوقدر زیرا
 کعبه معظم و قلب انسان اندن اعظم در که کعبه بناء ابرهیم و قلب
 بناء رب ابرهیمدر و خالق و مخلوق میاننده تفاوت بین السماء و الارض در
 بلکه جادک قدیم یاننده اسمی یاد اولماز پس چه مناسبت * هر که اورا
 پیشه بد خویی بود * کار او پیوسته بد روی بود * بد خویی بودک
 فاعلی واورا مفعول اولی و پیشه ثانسی و بعد الجمله هر که به صفت
 اولوز زیرا هرکشی تقدیرنده در که مبتدا در کار او ایکنجی بودک فاعلی
 و بد روی مفعولی و پیوسته کاره ظرفدر (بد خویی ده یاء ثانیه
 مصدریه در و یاء اولی اصلیه در اگر چه بلا یا خود دخی استعمال اولنور
 (خوی خلق و طبعیتد رکه مرور ابتدی) پیوسته متصل دیمکدر که
 دوام مراد در اصلنده ماضی مقیددر مصدری پیوستن در اولاشتی
 واولاشدره ق معانسه مضارعنده سین حذ ف اولنوب برینه دال
 و نون کتور لر پیوند و پیونده در لر (بد روی ده یاء اولی و ثانیه
 بد خویی ده کی کیدر بعض نسخده بی روی دوشمشدر بوز سز لک

✱

معنا سنه (معنای بیت) بودر که هرکشی که بد خو بلیق اکا پیشه
 وصنعت اوله ائک دائما کاری بد یوز اولک و یا خود یوز سنر لک اولور
 یعنی بد خوی اولان کسه بد چهره و منقبض یوزلو او اور تنکم
 بد خوی اولنلرده مشاهد در و یا خود یوز سنر یعنی بی حیا و بی ادب
 اولور و فی المثل کلب کبی هرکسک یوزنه بایشور و بی حضور و مشوش
 دل ایدر بو معنی ایسه سباء صالحینه مخالف و آداب وارکان اهل حیا
 و تقوا به ناملایم در * خوی بد برتن بلای جان بهد * مردم بد خو
 نه از انسان بود * خوی بد بودک فاعلی و بلا مفعولی و بر بد خویه
 متعلقه بد بد خویک صفتی در بد خو مردمک صفتی اولدیغی کبی
 مردم مبتدا در نه بوده قیسد در نبود دیمکدر (ولکن فاصله اولغله
 اصلی اوزرنه هاء رسمی ایله یازلادی و نبودک تحتیده فاعل ضمیری
 مردمه راجعدر و بعد الجملة مبتدایه خبر اولور و بویتنک مفرداتی
 شرح اولنمشدر (معنای بیت) بودر که تن اوزرنده برامز خوی بلا
 و تحت جان عزیز اولور یعنی جان ثقلت چکر انسانک ظاهرنده اولان
 بد خوبندن زیر اید اولان خوی صفت نفسانیه در بوخسه روحانیه
 دکل و بد خوی اولان کسه انساندن اولماز بلکه حیوانات ایچنده
 سبع قسمندن اولور و بوم قیامته دخی صفت غالبه سی اوزرنه کلور
 یعنی اول وجهله صورت بولور زیر دنیاده سیرت انسانیه دن بیرون
 اوراده دخی صورت انسانیه دن خارج اولور زیر دنیاده ظاهری
 انسان و باطنی حیوان ایدی پس نشر و حشری دخی اکا کوره اولور
 * بخیل شاخی ازدرخت دوزخست * آن بخیلک ازسکان مسکست *

بخیل مبتدا شاخی خبردر دوزخستده اولان است شاخه قیسد در که
 شاخبست دیمکدر ازدرخت شاخه صفتدر آن بخیلک مبتدا ازسکان
 حرددر شاخی ده یا زاید و یا تنکیر ایچون شاخ بوداق و ناخسار
 بوداقلقددر که سارا ائک کترتدن عبارتدر و دقا قعده کلور که شاخسار
 بوداق دپه سیدر زیر ساردپه در درخت اغاجدر مطلقا که هنوز
 کسلماش اوله یاش اغاجه و قوری به ویمش اغاجنه و غیره شاملدر
 (دوزخ جهنم که ترک طامودیر) بخیلک ده بخیل باخلک باغنه سیدر که
 کشر بخیل اولانه دبرل (رخیم راجک مسالغه سی اولدیغی کبی

کثیرالرحمه در آورنده کاف تصغیر ایچوندر که تحفه بره محمولدر نفسک ده
اولد یغی کبی (سکان کاف فارسیله جمع سکدر کلب معناسنه) مسلخ
سلخ خله دید کلریدر یعنی حیوان بوغازلیوب در یسنی بوزد کلری بر
زیرا سلخ خاه معجه ایله جلد حیوانی نزع ایتمکدر سلخ شهرای آخریدر
سلخ نهار غروب شمصدر (معنای یت) بودر که بخل وامساک
وادخار جنهم اغاچندن برید اقدر که بخیاک قلبنه اورادن تدلی ایتمصدر
جود و سخا جنت اغاچندن برید اقل اولوب کریمک قلبنه تدلی
ایتد یکی کی شوال او انور سه که جسته اشجار اولور زیر انهار
مشملمدر فاما جهنمه نوجمله درخت اولور که نار محرفدر منت دکلدر
جواب بودر که درخت دوزخ بنه کندی جنسندن در که آتشن در
وقر آنده ذکر اولنان شجره زقوم اشجار جهنمدر پس درخت دوزخک
تر به سی آتش ایله در صوایله دکل تنکم آتشدن متلذذ اولان مرغ
سغندرک ریشتندن مندیله اتخاذ ایدوب متسخ اولدقده یعنی وسخ
ودنس قبول ایتد کده اول مندیله آتسه مطرح ایدر وانش اناک و سخی
اکل وازله ایدر وکالاول صابونله غسل اولمش ثوب کی اولور واتشه
یاغمز چقاروب استعمال ایدر و مصرع نائینک معناسی بودر که
اول بخیل اچک یعنی حقیر و مهین سلخ خانه کلرند در که جیفه دنیا به
حرص قوی و مزید طبعی اولفله خوار و ذلیل اولمشدر و بلادیقی
قاند در که دم حیوانی در دم ایسه نصله حرامدر * روی جنت را
کجا یند بخیل * پشه افتاده اندر پای پیل * بخیل یندک فاعلی و روی
مفعولیدر پشه مبتداء محذوفه خبردر تقدیری بخیل پشه است
دیمکدر (افتاده پشه نیک صفتیدر اندر افتاده به ظرفدر بعضی نسخته
افتاده زیر پای پیل دوشمصدر زبردخی ظرفدر زیر انحت معناسنه در
که فوقه مقابلیدر) کجا استفهامدر قنده معناسنه یندک مصدری
دیدند رنگم مرور ابتدای (پشه ده همزه وحدت ایچوندر) (پشه
باه عجمینک قحبله سوری سکک در که عرب بعوض دیر زیر جشه ده
ذباک بعضی کبیر (پیل باه عجمینک کسریله عرب فیل دیدیکی حیوان
عظیمدر که هند ستانده اولور واک او صاف کثیره سی وارد در که
حیوة الحیوان نام کایده مسطور در) (معنای یت) بودر که بخیل

✱

اولان که جنت یوزنی قنده کوره زیراباب جنت بنجمله قندود
 و سخی به مفتوحدر حتی مشهوردر که دیرل خشتك قبوسنی جوهردر
 آجر بنجل قبل ایاغنه و یا ایاغی التنه دوشمش بر سوری سكل کبیدر که
 صنف بصری اولد یغندن ماعدا ایاقلر التنده از بلوب خرد و مرد
 اولور و یا خود قبل کی توانا ولان نفس اماره نك ایاغی التنده قالمش
 پشه کی در یعنی انك زار و زبونی در نفس ایسه جنته کیره زبیرا اصلی
 ناردند ر پس صفت نفسانیه اهلی دخی بویه در و بنجلی پشه ایله
 نمیلنده وجه بودر که پشه نك و ذبابك کوزی قباقلری یوقدر انکیچون
 ایاقلریله داغما کوزلرینه مسح ایدوب جلا و برلر زبیرا غیر اولمقدن خالی
 دکلدر * باش از بنجل بنجیلان بر کران * تانباشی از شمار ابلهان *
 از کرانه و بر باشه متعلقدر باش امر در مصدری باشیدن در اولمق
 معنائه بنجیلان بنجیلک جمعیدر (کران و کرانه کاف عربنك فیهله
 کار معنائه در که ترك قرنك در) شمار صاعش عدد معنائه قیامت
 کونه روز شمار درلر یوم الحساب معنائه شماریدن صایمقدن زبیرا
 اول کونده خیرا و شرافیه و مکافات ایچون عملار عدد اولور شمارگاه
 عرصات در که صوری و حساب بریدر (ابلهان ابلهك جمعیدر که
 معنایی عنوان کلامده تبیین اولندی بعد ذا نظم قدس سره کرچه
 چارچیر دیدی فاما ظاهر اوچ نسنه عدابتدی که بری عیب جو و بری
 بنجیل و بری بد خوی اولمقدن مکر که بد خوی اولغله خلقی رفحیده
 قلمق میاننده فرق اوله فافهم (معنای بیت) بودر که بنجیلارک بنجلی
 صفتندن کار اوزرنه اول و اول در یاه دوشمه کری چکل ناکه ابلهله
 عداودندن وزمره سندن اولیه سن یعنی اختیار کنار ایتدیك
 ابلهله ردن عد اولغماقی ایچوندر زبیرا بیت مذکورده تا غرض و غایت
 ایچوندر رنتکم مرارا شرح اولندی فاعمل

* * در بیان عاقبت گوید * *

* از بلا تارسته باشی ای عزیز * باز باید داشتن دست از سه چیز *
 رسته باشی نك مفعولیدر از رسته به متعلقدر و جمله سی مصراع ثانی نك
 مضمونی تعلیلدر داشتن بایدك فاعلی دست داشتنك مفعولی از داشته
 متعلقدر باز معناده داشته داخلدر باید باز داشتن دیمکدر (بلا ثول

امر شاق در که انکله امتحان الهی واقع او اور بوصورتده بلودن
 اولور و یا خود بلی دند رکه کمریله اسکچک و فنا بولمقدر زیر طبع
 مکروه اولان نسنه اصله ابدیه انسان غم و غصه به دوشوب اول سیدین
 چور بوب فنا بولور (تا تعلیل ایچوندر) رسته رانک فتحله اسم مفعولدر
 قورتلمش معناسنه مصدری رستن در قورتلمقدر که خلاص و نجاتدر
 مضارعنده سین هایه قلب اولنوب رهد و زهنده دیرلر (باز کبر و
 دیمکدر) (باید مصارعدر مصدری بایستن در کرک اولمق معناسنه
 مضارعنده سین حذف اولنوب باید دینلور داشتن طوعمقدر
 مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد و دارنده دیرلر (دست ال در که
 عرب ید در حدی رؤس اصابعدن قولنغه وارنجه در پنجه دسته
 داخلدر که منتهای کف اولان رسفدن یعنی بلکدن اعتبار اولنور
 (سه فتحله و هاء غیر ملفوظه ایله که فتحه بی بیان ایچوندر که اوچدر
 ثلثه معناسنه و لکن سین فتحه صریحه ایله اوقمبوب اماله اولنور
 (معنای یت) بودر که ای عزیز بلادن قورتلوب عافیت بولمقدن
 اوتوری اوچ نسنه دن الی کبر و طومقی یعنی ال چکمک کرکدر که اول
 اوچ نسنه اسباب عافیتدندر بعض نسنده سه چیز برینه دو چیز
 واقع اولمقدر و لکن صحیح دکلدر زیر ایات آیه ده مذکور اولان اوچ
 نسنه در ایکی دکل و بوکابک بومقوله تحریفاتی کثیر بر تقدیم
 و تأخیر ایات شویله طور سون سامع الله النامخ لانه لبس براسخ
 * رو تودست از نفس و دنیا باز دار * تا بلاهارا نباشد باتوکار *
 تور و تحشده اولان ضمیر خطابی تأکید در دست باز دارک
 مفعولیدر و از اکا متعلقدر وجهه سی بیانییه در کار نباشدک
 فاعلی و بلاها مفعولی و با دخی اکا متعلقدر و فتحله امر حاضر در
 مصدری رفتن در یوریمک و کیمک معناسنه مضارعنده فاواه و تا
 داله مقلوب اولوب رود و رونده دیرلر (دار امر در مصدری داشتن در
 نتمم مروتی (بلاها بلات جمیدر تا غرض ایچون و با معیت
 و صاحب ایچوندر (معنای یت) بودر که یوری سن نفس و دنیا دن
 الی کر و طوت یعنی بویک بسندن ال چک و انلره مشغول اولمقدن
 فارغ اول تا که بلال ایچون سنکله کار اولمه و سکا ظفر بولمه زیرا

هوای نفس تابع و دنیا به مشغول اولان کسه نك باشندن بلا اكسك اولماز
 شول جهتندن كه نفس مبدأ فساد و دنیا مصدر نزاع و جدل و عناد در
 پس دنیای اهل دنیا اوزرنه طرح ایدوب حبلک علی غاربك ديمك
 کر کدر * و بر بحرص و آژ کردی مبتلا * باتوروی آرد زهر سو صد بلا *
 مبتلا کردی نك مفعولی در بحرص مبتلا به متعلقدر وجهه سی فعل
 شرطدر زیر اور و اگر معناسنه در حرف شرطدر كه معناده فعله
 داخلدر تقدیری و اگر کردی مبتلا بحرص و آژ ديمكدر صد بلا آردك
 فاعلی و روی مفعولی و بادخی اكاملتعلقدر و بعد الجمله جزاء شرطدر
 و بعضی نسخده زهر سویی بلادوشمشدر بیه ثانیه زائده در و ما ل کر چه
 بر در كه وصول بلاددر و لكن نسخه اولی ابلقدر فتنطن (حرص عربی
 و آژ مدله فارسیدر كه ايكسبی بر معنایه در یعنی بر نسنه بی فرط ارادت
 و اجتهاده طلب و حصولی آرزو در تنكیم مرور ایتدی (کردی كاف
 عجمی ایه كشتی و شدی ديمكدر مصدری كشتن در كه اولمقدر یعنی
 نحول معناسن افاده ایدر و لكن مضارعی كرد دلكم خلاف قیاسدر
 و كردك مصدری كردیدن اولدیغی صورته دخی مخاطبی کردی كلك
 تخفیفه محمولدر مبتلی ایتلانددر اختبار و امتحان معناسنه (آرد مدله
 مضار عذر مصدری آوردن در واوك فتحیله كنور مك معناسنه
 مضارعنده رایه فتحه حرکت و بیروب آورد و آورنده دیرل و كاه اولور كه
 كثر استمالمندن اوتوری تخفیف قصد ایدوب واوی حذف ایدرل
 آرد و آورنده دیرل یوز كنور مك توجه و اقبالدن عبارتدر (سو و سوی
 جهت معناسنه در كد ترك يكادیر مثلاً یو يكاديمك محلنده عجم این سودیر
 (صد بلا كثریدن ككایه در لغت عربده دخی جاری در مثلاً سبعة وار بعین
 و ما ل دیرلر و عدد مخصوص مراد ایتوب كثریدن ككایه در زیر اصد
 عشرات مرتبه سنده اولان كثر ك متنها سیدر (معنای یت) بودر كه
 اگر حرص و طمع و آرزو به مبتلی اولد كسه كه بلای سی مفعوله سیدر
 هر جانبدن سكا یوز یعنی چوق بلا توجه و اقبال ایدر و انلردن خلاصه
 مجال بولمز سن زیرایه سی یا نكچه در پس صفت حرصدن نفسی
 تركیه ایدوب بعده بلا و قضادن نجات بول و ديمكدر در كه حرص صفت
 غایبه مورددر انكچون ایا قائلنده پایمال اولور * آنكه نبوده هیچ نقدرش

در میان * هر کجا باشد بود اندر امان * هیچ تقدش نبود که فاعلی
 و در آکا طرف در و بعد الجمله آنکه به صفت اولور که آنک تقدیری آن کسی که
 دیمکدر که مبتدا در کجا باشد طرف در و بعد الجمله مبتدا محذوفدن حال
 اولور که عربیله تقدیری هو کائناتی ای مکان یکون دیمکدر بود جمله سی
 محذوف مذکوره خبر اولوب بعد الجمله آن کسی به خبر اولور (تقدش ده
 ضمیر غائب یا نبوده و یا میانه قید در آنکه نبودش و یا در میانش دیمک
 اولور (تقد خلاف النسبه یعنی و بره سی دید کلربنک خلا فیدر که تاجز
 و حاضر در و دراهم و امثالنی تمیز ایتکدر یعنی زبوف و نبهر جنی چیدندن
 ایزمقدز و بومعناده ماهر اولانه نقاد دیرل بوراده تقدله مراد منقود در
 یعنی دراهم و دنانیر در که مصدر بمعنی المفعولدر (وسط میان در که
 آورته دیرل انسانک وسطی بلی اولغله بله میان دیدیلر میان بند قشاق
 و او جقور در امان خوف زائل اولوب طمانینت نفس حاصل اولمق
 امن کبی پس امن و امان خوفک ضدیدر (معنای بیت) بودر که اول
 کسه که آنک بلند بفلو اولان کردند اصلا نقده نتاق نسنه سی اولسه
 اول کسه هر قنخی مکنده اولور سه امن و امانده اولور انکچون دیرار که
 مال آدمه دشمندر یعنی مالی اولان ادمک مانندن اوتوری دشمنی اولور
 انکچون قوافل قطع و خانه لردن سرقه اولنور و بیچه سی دخی مالی
 اوجندن قتل اولنور علم ایسه بویه دکلندر بلکه علم صاحبنی حارسدر
 و منظور و ماتفت اولمانسه باعثدر الحاصل اسباب عاقبتدن بری دخی
 خصوص اوزرینه استصحاب مال ایتیمکدر زیاردر ویشه هر قنده
 اولور سه زیان اولمز زیرا بوقلغه کسه طولاشمز وارلق ایسه اگر ظاهر
 و اگر باطن بویه دکلندر * نفس و دنیا را رها کن ای پسر * باز رستی
 از بلا و از خطر * نفس و دنیا را کن لفظنک مفعولیدر رستی ماضی
 مخاطبدر ما بعدی اکا متعلقدر بوراده شرط معنایی واردر تقدیری
 اگر رها کردی باز رستی دیمکدر رها کن امر حاضر در مصدری
 رها کردن در که صالی و یرمکدر رها نیدن و رهاندن دخی بویه در باز
 بوراده تحسین ایچون زاندر خطر هلاک اوزرینه اشراقدر (معنای بیت)
 بودر که ای پسر نفس و دنیا بی صالی و بر یعنی صفات نفسانییه
 و اشتغال دنیا بی ترک ایله و ذائل و عرض دین اولمیان نسنه لری براق

*

*

اگر بویله ایدرسک بلا و خوف و هلا کردن سالم اولور سن والا عافیت
 یولماز سن * ای بسا کس کز برای نفس زار * در بلا افتاد و کشت
 از غم زار * بسا کس مبتدا و افتاد جمله سی خیر در کز افتادی تعلیل
 و در دخی اکا ظر فدر کشتک فاعلی بسا کس ضمیری و تزار
 مفعولی و بعد الجمله افتاد اوزرینه معظوفدر ای کسرله فارسیده
 و فتحله عرییده حرف ندادر بوراده منادی محذوفدر ای پسر
 و امثالی کبی (بسا و بسی نیچه معناسنه استعمال اولنور الف و یا نسبت
 افاده ایدر و بعضیلر دیدیلر که بسا و بسی اصلنده بس در نیچه معناسنه
 صکره مبالغه ایچون الف و یا زیاده قلنوب نیچه نیچه یعنی زیاده
 چوق معناسنه استعمال اولندی و بوقعیر عنیدنده ظاهر اولان
 بودر که بولکه لر عرییده کم خبریه معناسنه در که تکثیر ایچوندر
 مثلا (و کم من قریه) و کثیر من القری دیگدر که مواضع استعمالاندن
 مطلق کثرت مفهومدر مبالغه دکل پس قول اول اولی کورینور
 (برای بهر کی تعلیل ایچوندر) زار نالان که اکلچی در بوراده می ادهوی
 و مشتهیاتی ایچون اکلچی در که انک تحصیلی در دندن می یض کبی
 اولور) افتاد فعل ماضی در مصدری افتادندر دوشمک معناسنه (کشت
 کاف عجمینک فتحله ماضی در شد معناسنه (غم اصلنده ستر معناسنه در
 اندوه غم دیدیلر زرا غماه شمسک یوزنی سترایتدی کی کبی اول دخی
 وجه قلبی غطیه و صفاسنی مکدر ایلر و غم ماضی به کوره در واندن
 نوم عارض اولور و بعضیلر دیدیلر که سهر یعنی بی خوابلق عارض
 اولور ولیکن اولکمی احمدر (زار کسر نوله آرق که عرب اعجف
 و مهزول دهر) معنای یت) بودر که ای پسر چوق کسه واردر که
 نفس نالاندن اوتوری بلا و محنته دوشدی و انک غم و غصه سن
 چکمکدن آرقلدی و ضعیف اولدی اشته بو قدر نجارات و مزاوله
 اعمال شاقه و بلکه علما و ارباب جهالتک تد ریس و وعظ و امامت
 و خطابت و تأذین و تعلیم و سایر خدماتی هب نفسک مراد ایچون
 خد متدر تا که اکل و شرب ایده لر و نفائس ایله تنعم ایلیه لر و لباس
 فاخره کبه لر و مساکن غالبه و فرش غالبه ده اوتوره لر و هر نوعدن
 حاجاتی بنوره لر و العیاذ بالله تعالی * از برای نفس مرغ نادراد *

*

آمد و در دام صیاد افتاد * مرغ آمدك فاعلی و ازانی تعلیلیدر
و جائزدر که مرغ مبتدا و آمد جمله سی خبر اوله و در افتاده ظرفدر
و بعد الجملة جمله آمد اوزرینه معطوفدر (دام طوزا قدر که جنس در
یعنی هر دو را و طوزاغه دام دیرل که برنوعه اختصاصی یوقدر (صیاد
شکار ایدچی که ترك آوجی دیرصید بنفسه ممتنع و کسه یه مملوك اولیان
حیوانی شکار ایتکدر یعنی طغر بولوب تناولدر (افتاد و افتاد پردر که
مصدرلری افتادن و افتادن کلور دوشمك معناسنه و ظاهر اولان
بودر که و اوهمزه نك ضممه شدن تولد ایدر که اکا طریق اشباع دیرل
خصوصا که ضرورت وزن اولان مواضعده بومقوله توسعات اوله
کلمشدر (معنای یت) بودر که مرغ نامراد نفس حیوانیه شدن
اوتوری کلدی و صیادك دامنه دوشدی و طولوتوب اله کلدی مرغی
نامراد لق ايله وصف ایلدی زیرا آج اولان نامراد اولور و مرغك
مرادی دانه در ولیکن چونکه نفسنه اویدی و آرزوسی اوزرینه
دوشدی نفس انك هلا کنه سبب اولدی شویله که اگر نفسه تابع
اولیایدی نجات بولوردی اشته نفس انسانی بویله و رطبه القا ایدر
* تادلت ارام باید ای پسر * بود و نابود جهان یکسان شمر * دلت
بایدك فاعلی و ارام مفعولیدر بود مبتدا و یکسان شمرك مفعولی و بعد
الجملة خبر در و مصراع اول ثانی یه تعلیلیدر (باید بامه مثانك تقدیمی
و بامه مو حده نك تأخیری ايله مضارعدر مصدری یافتن در بولوق
معناسنه مضارعنده فایله قلب اولتوب باید و یا بنده دیرل (بود وجود
و نابود عدمدر (یکسانده يك بردرسان اسلوبدر ترك پردوزه یه دیدوکی
برده عجم یکسان دیر (شمرشین هججه نك ضمی و میك فتحیله امر حاضر در
مصدری شمر دندر صایمق معناسنه شینك و میك ضممه ل یله ماضیسی
کچی که شمر کلور ضمتین ايله و مضارعی شمر د کلور شینك ضمی و میك
فتحیله امر کچی زیرا امر مضارعدن مأخوذدر دالك حذفیله بوصورنده
اسم فاعلی شمرنده کلور و جائزدر که مضارعی الف زیاده سیله شمارد
و شمارنده اواه پس شمار ددن امر شمار کلور ولیکن شمارك اصلی شمر دندر
شمار یدندن دکلدر یعنی امرنده شمار د نلک شمار یدندن اخذینی اقتضا
ایتمز زیرا شمار یدن لفظ مغیر اوزرینه بنا اولنه ان مصدر قیاندندر

مغیر اولان شمارده ایسه اعتبار بلکه اصل اولان شمرده و شمردن معتبردر
 فاحفظه (معنای یت) بودر که ای پسر تاسنک قلبک ارام واستراحت
 بوله یعنی قلبک سکونی و تحصیل اطمینانی ایچون جهانک وجود
 وعدمنی برابر صای و او یله عدایله زیر وازلق و یوقلق یانکده یکسان
 اولدجه نفسک اضطرار بدن خالی اولزوسنی وجود جانبته جذب ایدر
 و مرادنی تحصیل ایتدیجه ارام ایتز اهل فنا ایسه بویله دکلدر فافهم
 جدا * از عذاب و قهر حق ایمن مباش * از پی آزار هر مؤمن مباش *
 ایمن مباشک مفعولی و از ایمنه متعلقدر و اینکجه از مباشه متعلقدر (ایمن
 همزه نک و میم کسره لایله قیغوسز معناسنه (از پی تعلیل افاده ایدر
 تنکم مر و ایتدی (آزار مدله اسم مصدردر از ازلقی و سوکک ورنجیده
 قلب معناسنه مصدری آزدن و آزاردن و از اکر دندر انجمنک معناسنه
 (معنای یت) بودر که حق تعالی نک عذاب و قهر ندن قیغوسز
 و لا ابالی اولمه زیرا کفردر که امن عاجز دن اولور الله تعالی حقنده ایسه
 عجز اعتقاد ایتک کفر در پس اسباب عذاب و قهر دن اجتناب
 و موجبات ثواب و لطفی اکنسب لازمدر و هر مؤمنی انجمنکدن اوتوری
 اولمه یعنی هیچ بر مؤمنی رنجیده قلبی ایزنه و آردنه دوشمه زیرا سن
 ملت ابرهیم اوزرینه سن که کعبه بی بنا ایچون خلق اولندک یوخسه
 هدم ایچون دکل و بونده مؤمنی تخصیص بالذکر ایتدوکی شرفندن
 اوتور ایدر والا هیچ بر ذی روحه اذیت و بخش جائز دکلدر کر کسه
 کافر اولسون مگر که اوراده ضرورت قویه و برهان اوله یا عفا
 و یا شرعا * در بلا یاری نخواه از هیچ کس * زانکه نبود جز خدا
 فریادرس * یاری نخواهک مفعولی و از اکامتعلق و در یاری به و یا نهیه
 ظرفدر زانکه با قبلنه تعلیلدر جز استثناء مفرغدر که علی حسب
 العوامل معبر بدر مستثنی منه مخدوفدر تقدیری نبود کس فریادرس
 الا خدا دیمکدر (یاری ده یا مصدریه در معاونت دیمکدر یار معین در
 (زانکه زان سبب که دیمکدر (نبوده با ورنجیچون اسکان اولتور اصلی
 مضمومدر (فریادرس و صنف ترکیبدر اصلنده و سنده فریاد در
 فریاده ابریشچی و موده کلیمی معناسنه زیرا فریاد مدد دیو اغلق
 و چاغرمقدر رسیدن ایزشکدر و رساندن و رسانیدن ایشدر مکدر

(معنای بیت) بود در که بلا حالنده و مصیبت و محنت نزول اینست و کی
 وقتده هیچ بر کسده دن معاونت و امداد طلب ایتمه زیرا الله تعالی دن
 غیر ی فریاده ابریشبی و مدده کلیمی یوقدر آنکچون حضرت ابرهیم
 علیه السلام آتش نموده طرح اولند قدده اول اثناده جبریل علیه
 السلام کلوب البس لك حاجه یا ابرهیم دیوجك ابرهیم دخی اما البك
 فلا دیوجواب و بردی یعنی یا جبریل سكا عرض حاجت ایلم و سندن
 مدد خواه اولم بلکه لسان عالم ایله حاجتم معین و ظهیر اولان الله
 معروضدر و ایوب علیه السلام دخی (رب انی مسنی الضر) دیو حالی
 حقه عرض ابتدی و بوراده ناظمك قدس سره مرادی عالم حقیقه
 و یاحق نسبتانه کوره منع استمداد در والا اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا
 من اهل القبور مطالعه اولنه * هر که رنجنا نبیده عذرش بخواه *
 تا نباشد خصم تودر عرصه کاه * هر که نك تقدیری هر کسی که دیمکدر که
 مبتدادر رنجنا نبیده فعل مخاطبدر که ماضیدن بر قسمدر که اکا ماضی
 مقید دیرل مفعولی محذوفدر که اورادر معناسی سن انی انجتمش سن
 دیمکدر بعد الجمله مبتدایه صفت اولور عذر بخواهك مفعولیدر
 و بعد الجمله خبر در تا تعلیل ایچوندر نباشدك تحشده فاعل ضمیری
 هر کسه راجعدر (رنجنا نبیده ده همره خطاب ایچوندر رنجنا نبیده ذکر
 اولند بیغی اوزره ماضی مقیددر اگر رنجنا نبیدی دنلسه ماضی مطلق
 اولوردی مصدری رنجنا نبیدن در که انجتمك ورنجیده قلمقدر مضارعی
 رنجاند ورنجنا نبیده کلور رنجنا نبیدن رنجیدك مفعولیدی در رنجبندن
 لازمدر که انجتمك و آزرده دل اولقدر (عذر عریبدر که محو ذنب
 ایده جك بهانه تحری ایتمکدر شوایشی بن اشلدم دیو انکار ایتمك
 و یا اشلدم اما مرادم شوایدی دیمك و یا ایشدم اما بردخی ایتمه بن
 دیمك کی (بخواه ده با تا کید طلب ایچوندر ویرا خواه امردر مصدری
 خواستن در که طلب ایتمکدر مضارعنده سین هایه قلب اولنوب
 خواهد و خواهند دیرل (خصم فتحله خصومتنددر که منازعه در
 محاصم اولانه خصم دندلی زیرا هر بری آخرك خصمنه تعلق ایدر
 خصم ضمله جانبدر تنکم عجم دست و کرپان شدند دیر و ترك یاقه یاقه
 اولدیلر دیو تعبیر ایلر (عرصه کاه ده عرصه عریبدر بنادن خالی اولان



بقعه واسعه به دیر (گاه کاف فارسیه ظرف مکان در عرصه گاه محشر در
یعنی خلقت حشر و جمع اولاجق بر بدر که میدان واسعد زرا ارض
اول وقتند بکرمی بر جزء دن طقسان طقوز جزء دك مد و توسیع
اوانسه کرکدر پس عرصه گاه شول بر در که حشر بقعه و میداند
(معنای بیت) بود که هر کس که اتی سن الحش و آزرده خاطر
ایتمش سن انك عذری دله و حلالق طلب ایله تا که محشر در سکا
خضم و منازع اولیه والا اوز رنده حقم وار در دیو سنکله دست
و کریبان اولور و فضاخته دوشرسن و بلکه اسنیفاء حقوق واقع
اولور سه با حظ آخرتک منقص اولور و یا مفلس فالور سن زیر بوم
عدله مسامحه اولمز همان بوموطنده ایکن قبل المحاسبه محاسبه نفس
ایده کوز و حقوق حق و حقوق عبادی ادا و قضا ایله والله الموفق
* کرغنا خواهد کسی از ذوالمن * در قناعت می توانش یافتن *
کسی خواهد که فاعلی و غنا مفعولی و از اکا متعلق و بعد الجملة فعل
شرط در یافتن ظرف و یافتن توانه مفعول در فاعلی کسی به راجع
ضمیمه بر زیر توان بوراده تواند دیمکدر و بعد الجملة جزاء شرط در
و توانش ضمیری معضاده یافته قید در می تواند یافتن دیمکدر که
مصدری مفعولنه مضاف در (غنا فقرک مقابلیدر که عدم احتیاج
و بلکه کثرت اموال در (ذولمن ده ذو صاحب معناسنه من کسر جمله
منتک جعیدر که نعمت ثقیله و عطاء بی عوض در و انتک تفصیلی بالاده در
قناعت قسمته رضا و موجود اوزرینه زیاده طلب ایتماکدر شکم بیانی
مروار ایتمدی توان قدرت در مصدری توانستن در مضارعنده سین
حذف اولنوب تواند دینلور دانستن دن حذف اولنوب داند دندلور کی
کبی (یافتن یاه مثاله بولمقدر مضارعنده فاباه وحده به قلب اولنوب
یابد و یا بنده دینلور (معنای بیت) بود که اگر بر کسه ذوالمن
و ذوالعطایا اولان الله تعالی دن غنا و دولت طلب ایدر سه اول دولتی
قناعت و قسمته رضا ایچنده بولمغه قادرا اولور زیر قناعت کتر لایق در
پس هر کیمکه بو کتره واصل و بود فینه به نائل اوله فقریوزنی کورمن
وانک دولته زوال ابرمز والا حریص اولان کسه غنی اواسه دخی
غنا نفس اولیچق بنه فقیر در و بونده اشارت واردر که قوت و کفاف



و کفایت اولیجی طلبکار غنا اولماق کرکدر زیر مقصود اولان
 تعیشدر وحقک متکفل اولدیغی رزق واصل اولیجی مزیده حاجت
 فالماز مع هذا من یدک محاسبه سی واردر وسوء حسابدن خوف ایتملورد
 * * در بیان علامات عقل وراش نصیحت کوید * *
 * هرکرا عقلست و دانش ای عزیز * دور باید بودنش از چارچیر *
 بونک تقدیری هرکسی که عقل و دانش هست اورا دیمکدر که هرکسی
 مبتدا عقل و دانش مبتداء ثانی و هست مبتداء ثانی یه خبر در زیر
 بوراده است هست معناسنه و بعد الجمله که رابطه سیله مبتداء اوله
 صفتدر اورا هستی تعلیلدر زیر الام جاره معناسنه در بودن بایدن
 فاعلی و شین مضاف الیه یعنی بودن فاعلنه مضاف و دورانک
 مفعولی و از دوره متعلقدر بویتنک مفرداتی مرارا شرح اولمشدر
 (معنای بیت) بودر که هرکس که انک ایچون عقل و دانش وادزاک
 وار در اول کسه درت نسنه دن دور و بعید اولق کرکدر که اگر
 بودرت نسنه دن دوز اولور سه اهل علم نافع و اهل عقل معاد
 اولدیغی بلو اولور و اگر بونشاندن خالی اولور سه جاهل و احمق قالور
 * کار خود با ناسزا نکندرها * مردمی نکند بجای ناسزا *
 نکند فاعلی عاقل و اهل دانشدر که بیت اولدن مفهومدر کار مفعول
 اول ورها ثانیسی و بارهایه متعلقدر مردمی ایکنجی نکندک مفعول در
 بجای اکا متعلقدر ناسزا نالایق دیمکدر سزیدن فحظه لایق اولمقددر
 رهاصالی ویرمکدر که رها کردن و یا رهانیدن و یا رهانندن تخفیف
 اولمشدر (مردمی انسانیت دیمکدر که یا مصدریه در) بجای ناسزا
 عرفلرنده ناسزانک حقنده دیمک معناسنده مستعملدر (بجای اوانک
 حقنده دیمکدر تنکم شیخ سعدی دیمشدر) تو بجای پدر چه چه
 کردی خیر (که همان چشم داری از پسر) یعنی سن پدرک حقنده
 نه خبرایتک که اوغلکدن همان ابد طوئرسن (معنای بیت) بودر که
 کندی کارکی ناسزایه صالی ویرمه و محل اولمایه ایش احمرله زیر
 هرکارک بر جلی واردر و کذلک ناسزا حقنده انسانیت ایتمه زیر ضایع
 اولور تنکم دیمشدر در که معروفی احسان اهلنه اصطناع ایتمک کرکدر
 و الاحرامی بده سیف قاطع ویرمک و سباع حیواناتی تربیه ایتمک کی



اولور * عقل داری میل بد کاری مکن * زین چو بگذشتی
 سبکساری مکن * عقل دار ینک مفعول مقدمی در و بعد الجمله فعل
 شرطی در زیر ا ب و کلام شرطی منضمند که تقدیری اگر عقل داری
 دیمکدر میل مکنه مفعولدر و بعد الجمله جزاء شرطدر مصراع ثانی
 دخی بوا سلوب اوزرینه شرط و جزادر تقدیری چو بگذشتی زین
 سبکساری دیمکدر یعنی چو حرف شرطدر که اگر معناسنه در عقل
 بوراده مراد عقل کاملدر عقل معاد و قدسی در (داری مضارع مخاطبدر
 مصدری داشتن در طوتمق معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب
 دارد و دارنده دینلور بد کاری ده یا مصدریه در (بد کار صفت مشبهه در
 بد اشلو معناسنه و بد کاری بد اشلو لک در (زین اصلنده زاین در که
 حالت در جده الف تلفظ اور سما ساقط اولمشدر) بگذشتی بانک ضمه سی
 و کاف عجمینک لاجل الضروره سکونیه ماضی مخاطبدر مصدری
 گذشتن در یکمک معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب کزدر
 و گذارنده دیرلر (سبکساری ده یا مصدریه در سبکسار دخی صفت
 مشبهه در یینی باشلو یعنی خفیف العقل سبک سرکی زیرا سار کله در که
 سردن جزء در مجاز اسراوزد بنه اطلاق اولنمشدن کله پوشه ساره دیرلر
 دپه به اختصاص اولدیغندن اوتوری سبکساری یینی باشلو لقدر
 (معنای بیت) بودر که اگر عقل کامل و علم شامل طور تسک یعنی بومعنی
 و بوصفت سنده وار ایسه بد و برامز ایش اشله کرک عقلا قبیح اولسون
 و کرک شرعا زیر اخلاق ارا سنده تشبیع اولندیغندن غیر من بعمل سوء
 یجز به مضمون بجه عمل بده جزاء بدایله مقابله اولنور تنکم مقتضای عدل
 بودر و بونی کچد کدن صکره یینی لک ایتمه که خفیف العقل اولقدندر
 یعنی بو خصلتی کچر سکسکار پند دخی بودر که عقلا کی اغر باشلو اول
 و خفت و طیشدن حذر ایت والا بین الناس رذیل و مبتذل اولور سن
 و عند الله دخی وزن و مقدارک قالماز و صراف معنی سنی بر پوله الماز
 * هر کر احم و دل روشن بود * در زمانه باصلاح تن بود * هر کسی که
 اورادیمکدر که هر کسی مبتدا و اورا بوده مفعول و حالم فاعل و بعد الجمله
 مبتدایه صفتدر ایکنجی بودک فاعلی هر کس و ذرا کا ظرف و با ا کا
 متعلقدر و بعد الجمله مبتدایه خبردر حالم کسر حائله مجرمی جز میسله



مؤاخذة ده عجله اتمامك قدرت و ارتفاع مانع واريكن بله پس خالفه
 كوره ترك مؤاخذة و مخلوقه كوره كيفيت نفسانيه در كه ترك مذكوري
 مستلزم در و حلم كسر له عقل معناسنه دخی كلور قال الله تعالى
 (تأمرهم احلامهم بهذا) ای عقولهم کافی القاموس والمفردات ولكن
 مفرداته ديمشدر كه حلم حقيقتده عقل ذكلدر ولكن عقله تفسير
 ايتد كلري عقلك مسيبتدن اولمغله والا حلم نفس و طبعي هيچان
 غضبیدن ضبط ايتكددر پس اكر ناظمك قدس سره حلم ايله مرادي
 عقل ايسه عقل پرينه حلم ديديكی بطريق التفن در (دل روشن
 كدورتدن صافي اولمش كوكل پس روشن كه آيدین در صفا و جلامراد
 اولور زمانه آخرنده ها تخصیص ایچوندرز بر هر وقت من الاول
 الى الاخر زمان دیرل زمان مخصوصه ايسه زمانه دیرل مثلاً هر كسك
 زمانی كی صلاح فسادك ضدی اولدینی و معناری مرور ايتشددر
 (معنای بیت) بودر كه هر كسه كه ائك حلم و با عقل صفتی و دل صافیبی
 اوله زمانه ده صلاح تن ايله اولور یعنی بدن و جسمی فساددن خلاص
 و آسوده اولور شول جهتدن كه حدیثده كلور (اعوذك من ان اجهل
 او یجهل علی) یعنی نادان اولمقدن و نادانلریكا نادانلق معامله سن
 ايتكددن سنی پناه گاه ایده رین پس شول كسه ده عقل و قلب حالی
 كمال بولیه البت ناسزا ایش طوتمقدن خالی اولمز و اخراجانب الندن
 مبتلی اولور و بردخی بودر كه سوء اخلاقی اولان كسه نك اضطراب
 قلبی بدنه دخی ساری اولوب نظاهرا و باطناراحت بولمز و ساكن اولمز
 * تاشوی پیش از همه در روزگار * دست بر نان و نمك بكشاده دار *
 پیش شوی نك مفعولی و از پیشه متعلقدر و جله سی تعلیلده اولور
 دست دارك مفعول اولی و بكشاده ثانیه و بر بكشاده په متعلقدر نا
 تعلیل ایچوندر (شوی فعل مضارع مخاطبدر مصدری شدن در
 اولمق معناسنه مضارعنده و اوزیاده ابدوب شود و شونده دیرل
 پیش بام عجمینك كسر یله اوك كه جهات ست دندر امام معناسنه
 فقهله روز كار اصلنده شدنی كوندز بر كار كاف عجمیله مبالغه افاده
 ایدر صكره مطلق زمانه محمول اولدی و شدت معناسنی مضمین
 اولدبغنه قرینه در كه وقت محنده بویه اولور روز كار در بودیرل یعنی

✱

زمان

زمان محندن خالی د کلدرد که آنده بویه شد تلی کونلر اولور
 و روز کار جهان معناسنه کلد یکی نعمه الله ده مصر حدر ولکن
 روز لفظی معنای اولی ترجیح ایدر اگر چه بومقامده ایکی معنی دخی
 در سندر نمک طوز در ملح معناسنه نمکدان طوز لقدر بوراده نمک ایله مراد
 ادام در کسر له قاتی دید کلر پدر زیر بحسب الغالب طوز دن خالی اولمز
 و حقیقی مراد اولق دخی جائز در زیر طعامده نمک ایله بدأ ایتنک
 مسنوندر بوضورنده قوام طعام اولان ملحه اکتفا و ماعدا بطریق
 الاستنباع مراد اولور و نان اصل الککل اولغله تقدیم اولندی انکچون
 حدیثه کلور (اگر موالخبز) بکشاده بانک ضمه سی و لاجل الضروره
 کافک سکونیه اسم مفعولدر آچلمش معناسنه مصدری کشاندند که
 آچقدر مضارعنده یا زیاده ایدوب کشاید و کشاینده دیرلر
 و اسم مفعول ماضیدن مشتقد ر زیر ماضی به دلالتده مناسبتری
 واردد پس ماضی نک آخری مفتوح قلنوب فتحه بی بیان ایچون هاء
 علامت وضع اولنور دار امر در مصدری داشتن در طوتمق معناسنه
 (معنای بیت) بودر که زمانده و یا جهسانده جمله دن مقدم اولق
 ایچون دسنی نان و نمک اوزر بنه آچلمش طوط یعنی مقبوض الید اولوب
 طعامکی مسافردن و مجاوردن امساک اتمه بلکه اطعامله مبسوط الید
 اول چونکه کشاده دست اولاسن اهالی زمانه بی عملده سبق ایدرسن
 و جمله به اوک اولور سن و ایلر و کیدرسن زیر سخاوت ملکاتک
 اکلی و اطعام صالحاتک اکلی در حتی بین الملائکه بو عمل مضبوط در زیر
 انلر اطعام طعام و سقی ماء عملندن محرومدر که بو عمل بشره مخصوصدر
 * ناتو باشی در زمانه دادکر * زیر دستا نر انکودارای پسر * تو لفظی
 باشی تحتده اولان ضمیر فاعلی تأکید در دادکر باشی نک مفعولیدر
 و بعد الجمله تعلیلدر زیر دارک مفعول اولی و نکو تائیدی در دادکر داد
 عدل و دادکر عادل و شمرک نظام در و دادخواه شکایتچیدر کرکاف عجمی
 ایله ادات فاعلدر بی معناسنه مثلاً زر کر قیو بجی و آهنکر دهر بی در
 زیر استان الالته اولنلردر مطلقا پس دستا نک جمعیتی زیر دست
 و محکوم اولنلره راجعدر آن ادات جهمدر جسم نامی ده یعنی انسانده
 و حیوانده و نباتده مستعملدر مثلاً مردمان و اسبان و درختان دیرلر



نکو نونك كسريله ونيكو كو بچك در مقابلی زشندركه چركندر
 (معنای پست) بودركه ناسن زمانه ده عادل اوله سن يعني عدل صغيله
 متصف اولماك ايچون الك التند وزير حكومتده اولان اهل واولاد
 وخدامی كو بچك و خوش طوت وهره و كلبه وارنجه حقوق عباد
 وحيوانی رعایت ايله تاكه صفت انهييه ايله متصف اولاسن و شرف
 ودرجات عاليه بولاسن والارذيل وساقط اولورسن ودرگاه نزول
 ايدرسن زیرا ظالم ملعوندر و ملعونك مقری نارد و حديده كلور
 (كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيت) و آخر وصایای نبوی ده كلور
 (الصلوة وما ملكتم ايمانكم * هر كه در پند خود آمد استوار *
 * پنداورا ديكران پندندكار * تقدیری هر كسی كه ديمكد در استواره
 ظرف واستوار آمده مفعولدر و بعد الجملة مبتدایه صفت اولور كه
 هر كسی در ديكران پندندك فاعلی و پند مفعول اولی و كار ثانیسی در
 و بعد الجملة مبتدایه خبردر پند باء مجمينك فتحه سبيله نصحت
 ووعظدر كه ترك او كوت دیر استوار محكم معناسنه در ديكران ديكرك
 جعیدر غير معناسنه ترك بردخی دیر نتكم مفصلا مروايلدی بندند
 باء هريله فعل مضارع جعدر مصدری بستن در بغلق معناسنه
 مضارعنده سین نونه قلب اولتوب بندد و بندنده دیرلر (معنای پست
 بودركه هر كسه كه كسندنه وعظ و نصیحت ايتكمده محكم كلدی يعني
 عظ نفسك ثم عظ الناس موجبجه اول نصیحت ايدوب عمل ایلدی
 غير يلدخی انك نصیحتنی كار بغلدیلر و ایش طوتدیله یعنی انلره دخی
 تأثیر ايدوب عمل قلدیلر و نصیحتك نفوذی اولدی زیرا خلقك اسان
 عذري قطع اولندی و ترده مجالری قالدی اشته عامل ايله غير عاملك
 فرقی بودر * هر كه او كفتار خود باشد ملول * قول اورا ديكران
 نكند قبول * ملول باشدك مفعولیدر فاعلی هر كه متعفن اولدیغی
 كسك ضمیریدر ديكران نكندك فاعلی و قول مفعول اولی و قبول
 ثانیسی در و بومقوله ترا كيبك نظائر كثیره سی مرور ايتشدر اعرابی
 انلره قیاس اولنه و بوييتك جميع مفرداتی بالاده شرح اولمشدر
 خصوصاً كفتار لغظی محملدن مطالعه اولنه (معنای پست) بودركه
 هر كسه كه كندی سوزندن پرملال و كسلناك اوله يعني مقتضاسيله



عمله حرکت ایتمه و قول مجرد بده قاله غیر بزرگ سوزنی قبول ایتزل
 زیرا متکلم و مخاطب و ناصح و منصوح له اراستند جهت جامعیه
 کر کرد که چاقق ایله قانو اراستند اولان مناسبت کبی تا که ارتباط
 حاصل اوله و متکلم و ناصح دین کلام مخاطب و منصوح لهما نافذ
 و واصل اوله و بومعنی مرتبه اقوایی بیاند ر والا انفسا بنده استعداد
 و اقبال لولیجی خط دیوار دن دخی اخذاید ر و دیشدر که (الحکمه ضانه
 المؤمن اتما و جدها اخذها) چونکه اد بار اوله انسان عام لدن دخی
 مستفید اولماز تنکم حدیثه کاور (یحییٰ الّهی و لیس معه احد) فافهم
 جدا * هر چه باشد در شریعت ناپسند * کرد. او هرگز مکرد ای
 هوشمند * ناپسند باشد که مفعولیدر و بعد الجملة هر چه به صفت
 اولور که هر کسی چه یعنی که تقدیرنده در که مبتدا در کرد مکرد
 مفعول و بعد الجملة خبر اولور (هر چه ده هر کل افرادی معناسنه در
 وجه که برینه مستعیدلر اگر چه لفظ بنده اولدینی کبی و جائز در که
 اصلی اوزر بنه بنه نه معناسنه اوله تنکم تصور بمعناده کاور (شریعت
 الله تعالیٰ تک عبادی ایچون مشرع یعنی دین ده طریقت قلدینی
 نسنه در که انک اوزر بنه سلوک ایدوب کیدر لر و اول شریعتنه وضع
 الهی دیر لر که رسول الله صلی الله علیه وسلم کنورمش و انک و ساطنیه
 متعین اولمشدر پس شول نسنه که کتاب و ستندر ایکسی دخی شرع در زرا
 سنت دخی (و اما انا کم رسول فخذوه) مضمونده داخلدر و شولکه کتاب
 و ستندن علی سبیل الاجتهاد استنباط اولمشدر (احکام فقهیه کبی
 و یاخود اجاع علماء انک اوزر نه منعقد اولمشدر بویاکسی کتاب و سنت
 اوزر نه متفرع در و کتاب و سنت و اجاعی انکارایدن کافر اولور
 اجتهاد بانی انکارایدن کافر اولماز زیر اطنیه ندر بلکه تضلیل اولنور
 و شول ستلر که الله تعالیٰ به قربت طریق اوزر نه ابتداع اولمشدر
 انلر دخی سنت طاهره نبویه ده داخلدر تراویج و امشالی کبی زبرا
 سنت مطلقیه مضاده سی اولمیان امور محدثه ضلالتدن خارجدر
 و بونک خلاقی اوزر بنه اولان کسه عقل و حملدن بالکلیه خالی و حایه
 ادراکدن عاطلدر ناپسند اصلنده ناپسندیده در بکنلامش معناسنه
 مصدری پسند یان در که بکنمک دیمکدر دکه نسنه بی بکنیمه

مشکل پسند بر (کرد کسر کاف بحمله بر قاج معنایه کلور بوراده
 چوره دیمکدر کردا کرد چپ چوره در (مکدر کاف بحمین فتحیه
 نهی حاضر در مصدری کردید در دونک معناسنه بر حالدن بر حاله
 و بریاندن بریانه و کید رکن دونک کبی مضارعی کردد کلور (هوشمند
 اوصلی و عقلی باشند کسیه کافی نعمه الله زیرا مند ادات توصیفدر که
 لی معناسنه در و د فایده کلور که هوش اولک دیدگری حالتدر که
 عقل صحیح اثریدر که عرب اندن تمیز له تعبیر ایدر که آدمی خیر و شر
 و نفع و ضرری انکله فرق ایدر یو خسه نفس عقل دکلدر اوکی کیمشه
 بهوش و اوکلویه هوشمند دیرلر هوشک منافسی لسان عربیده اغما
 دیدکدر ایدر اوصلو دلو مقابلیدر اگر هوش اوص اولایدی بهوش
 دیوانه اولوردی انتهی بالتهذیب کتاب مذکورده هوشک عقل
 اوزرینه متفرع اید و کنه بویتله اشتشهاد ایدر که (بعقل ار چند
 مردم هوشمند ست نداند موی ریش خود که چند ست یعنی مردم
 هر چند که عقلیه بمیر اولسه ده کندی صفالک قبل قاج اولدیغن بلز
 ولکن کشف الاسرار نام تفسیرده کلور که زهری که بیاد تو خورم
 نوش آید دیوانه ترایند و باحوش آید بس بویتده باهوشک دیوانه به
 مقابله سی هوش اوص معناسنه اولقی اشعار ایدر و د فایق یتنده اولان
 هوش کاله مصر و قدر که انسان قوت مد که سیله ندر کامل اولسه
 دیمکدر و د فایق بو محله بوندن غیری قصوری دخی رارد که تطویلدن
 حذرا بیان وجوای طی اولاندی فاعرف (معنای یت) بودر که
 هر کسه که شریعتده ناپسند و نامقبول اوله ای عقلو انک چوره سنده
 او فاندن هیچ بروقتده دونه و طولا شمه زیر اشعرله عامل اولما نه رغبت
 و مجلسنه حرکت بو قدر و کذلک بر کسه ده حال اوله و اکن ادب شرع اولیه
 اولدخی اهل قال بی ادب کبیدر که اقتدایه صالح دکلدر شو قدر واردر که
 مجذوب الهی اولانه اقتدا اولمز سده تعظیم و احترام اولنور فاحفظه
 * تا صواب کار بینی سر بسر * بامراد خود مکن کار ای سرسر *
 صواب بینی به مفعولدر سر بسر معنی جهتیه بینی به متعلقدر زیر
 تقدیری از تا سر بسر دیمکدر و بعد الجمله مصراع ثانی مضمونه
 تعلیل اولور کار مکن کله سنک مفعولی و با اکامته بقدر زیر معیت

✱

و مصاحبت ایچوندر (صواب خطا مقابیدر) یعنی مضارع مخاطبدر
 مصدری دیدن در کورمک معنایه علی غیر القیاس دال بایه قلب
 اولنوب یبند و یبندیدر (سر بسر از سر تابسر دیمکدر یعنی اوجدن
 او جه و باشدن باشه بالکلیه مراد در تخفیف اولنوب سر بسر
 دیمکدر تکم سر تسرا کاقرینه در زیر بودخی از سر تابسر دیمکدر که
 تا انتهای غایت ایچوندر و انتها به ابتدا لازم اولمغه از تقدیر اولمغه باعث
 بودر زیرا از ابتداء غایت ایچوندر و سر اسر و نکا پو و دنکا دنک
 و امثالنده اولان الفات واودن بدلد که اصلنده سر و سر و نک و پو
 و دنک و دنکدر که تخفیف مراد ایتد کلمی برده بونی ایدر لر و در بد ر
 دخی سر بسر کییدر که از تابدر دیمکدر یعنی قبون قبویه در یوزه
 ایدر انتها به دنک دیمکدر مقلسه در بد ر دید کلمی بومقوله در یوزه
 شانندن اولمغه در سر بسر باش باشد و در بد ر قبو قبویه و روبرو
 یوز یوزه دیومقابه معنای دخی صحیحدر و اکن هر استعمال موافقه
 کوره در بوراده مراد اولدر (مکن نهی حاضر در مصدری کردندر
 ایلک و ایشلک معنایه مضارعنده را یرینه نون کتورب کند وکنده
 دیرلر (مقنای بیت) بودر که ای بسر کر کار یکی بالکلیه صواب اولمق
 استرسک و هراشم خیر و اسون دیرسن کندی مراد کله ایش ایش
 و نفکی آرادن طرح ایدوب هوی و شهوتی براق و شرعله و مرشد سوز یله
 و حقه ایش طوت تا که اغراض نفسانیه و شهوات طبعیه دن خلاص
 اولوب خاص آتون اوله سن و محاسن زابریزه منقلب اوله و لکن بومعنی
 خواص ناسه مخصوصدر که انلر کار دان و حق بین و حق شناس وفاتی ارادندر
 * * * در بیان رستکاری گوید * *



* هست بی شک رستکاری در سه چیز * باتو کویم یاد گیرش ای عزیز *
 هست مقدم خبر و رستکاری مؤخر مبتدادر و بی خبره متعلق و در اکا
 ظرفدربانو ما بعد نه متعلقدر گیرش ده شین مفعول اول و یاد اکا
 ثانی در وجهه سی اسنیاف بیانی در هست وارد دیمکدر رستکاری ده
 یامصدریه در رسته رانک فتحیه اسم مفعولدر مصدری رستن در که
 قورتلقدر خلاص و نجات معنایه مضارعنده سین هایه قلب اولنوب
 رهد و رهنده دنلور خواستن دن خواهد دنلد و کی کپی و بعضیلر

رهیدن رسته کوره و خواهیدن خواسنه کوره دخی لغتدر دیمشدر
 ورستکار دخی رسته کی قورلمشدر زیراکاف عجميله ادات مبالغه در که
 بعض افعال واسماء آخرنه لاحق اولور مواد کثیره سی وارددر (یاد ذکر در
 کبرکاف عجمینک کسر یله امر حاضر در مصدری گرفتن در طومقی
 معناسنه مضارعنده باز یاده ایدوب کرد و گیرنده دیرلر یاد کبر خاطر کرده
 طوط و ذکر و حفظ کردن کیمسون دیمکدر (یاد داشت خاطر ده محفوظ
 اولان نسنه یه دیرلر (معنای یت) بودر که دنیا و آخرتدم خلاصلق
 بی شک و شبهه اوج نسنه ده درای عزیز سکا اول اوج نسنه بی
 سوبلیم سن اتی خاطر کرده طوط و عمل ابله تا که بلا و محنتدن نجات
 بوله سن و درد و غمدن خلاص اوله سن * زان یکی ترسید نست
 از ذوالجلال * دوم آمد جستن قوت حلال * یکی مبتدا و ترسید
 نست خبر در زان یکی دن یا حال و باا کا صفتدر از ترسید نه متعلقدر
 دوم مبتدا جستن آمد ضمیرندن حالدر عربی ابله تقدیری الثانی جاء
 کائنا هذا المعنی دیمکدر آمد بعد الجملة خبر اولور جستن مصدر در که
 مفعولنه مضافدر حلال قوتک صفتدر (یکی بری دیمکدر که آخرند
 یا نسبت ایچوندر یک بر در (ترسیدن فحمله قورق خوف معناسنه
 (ذوالجلال الله تعالی در که جلالت و عظمت و هیئت صاحبی در پس
 جلال نعت الهیدر که بخلوبه هیئت و تعظیم اعطا ایدر و بوجلالدن
 اسم جلیل ظاهر اولمشدر و حکم جلالدر که تنزیه و تشبیه دینلور
 یعنی جلال ضدین اوزرینه اطلاق اوانور (ایس کشله شی) و مرضت
 فلم تعدنی کچی (دوم ضمتین ابله ایکنچی دومین ایکنجسی دیمکدر که
 ایکی به منسوبدر یکی به منسوب اولدیغی کچی (آمد فعل ماضیدر
 مصدری آمدن در کلک معناسنه مضارعنده میم یایه تبدیل اولنوب
 آید و آینده دیرلر (جستن جیم عربی تک ضمه سیله اسمکدر مضارعنده
 سین واو و یایه قلب اولنوب جوید و جوینده دیرلر (قوت حوت و زنی
 اوزرینه عمر پیدر مایقوم به بدن الانسان معناسنه یعنی انسانک بدنی
 انکله قوام بولاجق قدر غدا در (حلال عقده حرمت اندن حل
 اولنان نسنه در که استعمالنده عقاب یوقدر طیب استلذذ اولنان
 نسنه در پس هر حلال طیب اولماز (معنای یت) بودر که اسباب



نجات اولان اوج نسنه دن بری ذوالعظمه والبرياء اولان الله تعاليدن
 خوفدر يعنى عقابدن واکا باعث اولان امور دن برهبر وحذر در
 بوراده مقام خوفده ذوالجلال وصفنک مناسبت و لطافتی خفی دکلدر
 ایکنجی قوت حلال طلب ایتک کادی یعنی نفقه سنی حلالدن ایلیسه
 ومحرمات ومشبهاات تناولندن حذر ایده والا آتش اکل ایدر وعذابه
 مستحق اولور وفرض و نافله سی قبول اولماز و آخرته صورتی مسخ
 اولور * سیومین رفتن بود بر راه راست * رستکارست انکه این
 خصلت و راست * سیومین مبتدا رفتن بود مک مفعولی پر رفتنه
 متعلقدر و بعد الجملة خبر در رستکارست مقدم خبر انکه مؤخر مبتدا
 و این خصلت دخی مبتدا و راست خبر در زیر تقدیری حاصل است
 اورا دیمکدر و بعد الجملة انکه به صفتدر زیر ان کسی که تقدیرنده در
 (سیومین او چنجیمی سوم او چنجیمی در یا اشباع طریقیه در اصلی
 سه در که او چدر سینک فتحه سی کسره جابنه اماله ایله او قنور
 سیومین ده یا نسبت ونون تا کید نسبت ایچوندر (راه راست صراط
 مستقیم در که دین مشر و عدر (رستکار میور ایتدی (خصلت
 فضیلنده غالبدر اگر چه ذیلنده دخی مستعملدر (ورا اصلنده
 اورا در که و او حرف آخره اتصاله همزه ساقط و واوه اخف حرکات
 اولان فتحه و برلشدر (ورا کلمه سی ثبات مفعولدر و لام جازه معاشنه
 کلور که بوراده مراد بودر (معنای یت) بودر که اسباب خلاصک
 او چنجیمی صراط مستقیم اولان شرع نبوی اوزرینه یور یوب
 کتمکدر قورنمشدر اول کسه که بو خصلت یعنی سلوک جاده دین
 انک ایچون حاصلدر زیر شرع مطهر دن خارج اولان کافر در
 کافره ایسه نجات یوقدر بلکه نجات مؤمنه در و خصلت مذکورده
 امر ونهی داخلدر زیر فرائضی اکساب متاهیدن اجتنابله نام
 اولور پس انده که امر اوله ولکن نهی اولیه و بالعکس اول کسه
 نجات بولماز زیر احدهما آخره مربوط و بری برینه منوطدر تنکم
 قرآنک و عیدندن مفهومدر شوقدر و اردر که ایمانله انتقال ایدن
 عاصی تک حسابی حقه مفوظدر حق عبد اولمچق عفو ایتک جائزدر
 * کر تواضع یشه کیری ای جوان * دوست دارندن همه خلق جهان *

تواضع کبری تک مفعول اولی و پیشه ثانسی و بعد الجملة
فجعل شرطدر و همه دارندك فاعلی و تا مفعول اولی و دوست ثانسی
و بعد الجملة جزاء شرطدر (کبری، مضارع مخاطبدر مصدری
گرفتن در طوتمق معناسنه مضارعنده بازاده ایدوب کیرد و گیرنده
دیرل و بعضی نسخده کردی دوشده در که ماضی مخاطبدر (جوان
یکت در که پیر مقابلدر جوان مرد یکت کشی و معنی زیر جوان
قوت معناسنی متضمندر سخا ایسه قوت روحانیبه ایله نفسی زبون
و مغلوب ایتمکدن کلور (دارند فعل مضارع جمعدر مصدری
داشتن در طوتمق معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولوب دارد
و دارنده دیرل (خلق جهانندن مراد افساندر که افرادی پری برل پنه
دوست اولور ل زیر مراد تواضع مقابله سنده اولان دوستقدر سائر
مخلوقات ایسه بو وصفله موصوف دکلردر اگر چه حقه مسخر
و منفاد لر در و انسان کامله بعضی تک محبتی واردر (احد یحیی و نوحه)
و بعضی تک بغضی واردر در سام ابرس دید کلری کلر که آتش ابرهیم
علیه السلام نفخ ایندی انکچون سارع انک قتلی ایله امر ایندی
(معنای بیت) بودر که ای جوان اگر تواضعی پیشه و کار طوتمسک و یا
ایلد کسه سنی خلق عالم دوست و محبوب ملوترل ز برادره اولان بوزی
کسه بصم و خالک یکسان اولنلری خاکدن رفع ایدوب دستگیر اولور
و طبع انسان انک اوزرینه در که سرکشه سرفروایتمز بلکه فی المثل الیه
کو کسنده اولانه انقیاد و محبت ایدر پس محبوب القلوب اولمغه بی وجود
اولق لازمدر و بونده جوانه خطابک سری بودر که جوانلق ایام غریب
و سرکشی در که دمه حالله کسه به باش اکز بو جهندن تواضع و ترک کبر
احسن اخلاقنددر * سرمکن در پیش دنیا دار پست * و زکئی بی شک
رود دینت ز دست * سر لغظی مکن کله سنک مفعول اولی و پست
ثانسی در در اکا ظرفدر و زکئی واکر کئی دیمکدر که شرطدر بی شک
زوده متعلقدر دین زودك فاعلیدر و تابه مضافدر ز دست دخی اکا
متعلقدر دنیا دار وصف ترکیبی در اصلنده دارنده دنیادر دنیا طوبیعی
معناسنه که غنی و ممتول مراددر (دین معلوم اوله که شریعت و ملت و دین
وضع الهی اولدیغی جهندن امر واحد و لیکن اطاعت اولاندیغی

✱

✱

مطل

جهنم دین و کتابت اولندیغی یوزدن ملت دینلور پس وضع آلهی
انی اقامت وانکله عامل اولانه کوره دین وانی الله تعالی دن تأدیه ایدنه
نسبتله ملت دیرلر و امام راغب دیمشدر که ملت الله تعالی به و آحاد
امته مضاف اولماز بلکه بی به مضاف اولور ملت ابرهیم کی و كذلك
جمله الشرائع ده مستعمل در آحادده دکل دین ایسه بویه دکلدر شکم
دین الله و شرع الله دیرلر و نماز دین دن در دینلور ملتدر دینلر
(معنای بیت) بودر که غنی و اهل دنیا اوکنده باشکی آشفه ایتمه یعنی
سرفرو ایدوب منحنی اولمه واکر بو وضعی ایلر سک بی شبهه دینک
الدن کیدر یعنی بی دین فالور سن زیر غنی به غناسندن اوتوری رکوع
ایتمک الله دن غیر به سجده در بو ایسه کفر در و حدیثده کلور که
(من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه) یعنی لسان و بدنی مرتبه سنده
دینی کیدر انجیق قلبی مرتبه سنده فالور واکر بعد اللسان و البدن قلبی
ایله دخی اعتقاد ایدنه جک اولور سه کل دینی ذاهب اولور واکر غنی به
غناسندن اوتوری عبادت قصد ایتموب بلکه تعظیما نحت قصد
ایدوب سرفرو ایدرسه مکر و هدر و مشایخ و بکر اوکنده تقبیل ارض
و انجنا بومعنا به محمولدر * بهر زر مستای دنیا دار را * ناچه خواهی
کرد این مردار را * دنیا دار مستایک مفعولی بهرائک تعطیلی در کرد
خواهی ک مفعولی و این دخی کردک مفعولیدر مستای سینک لاجل
الضروره سکونیه نهی حاضر در زیر میم مقترحه نهی ایچوند که امر
طلب فعله دلالت ایندوکی کبی نهی دخی ترک طلبه دلالت ایدر ستای
کسرله مصدری ستودن در او کک مدح معناسنه مضار عنده و او
یرینه الف و یا زیاده قلوب سناید و سناینده دینلور دنیا دار بیت
سابقده در کرد بوراده مصدر معناسنه در که کردندر زیر ایکی فعلک
اجتماعندن فایده اولمدیفندن ثانی مصدره محمول اولور چه خواهی
کردنه ایلمک دیلرسن و نه ایدیسرسن دیمکدر این مردار جیفه دنیا به
اشارتدر هر نه اولور سه کرک عروض و کرک نقود (معنای بیت) بودر که
دنیا داری یعنی غنی و ممتولی سیم و زدن یعنی مطلق مائندن اوتوری
مدح و ستایش ایتمه و لکن زر که آتوندر اعلی المعادن و انفس الاثمان
و التهود اولغله انکله اکتفا ایلدی تا بو دنیا جیفه سنی نه ایلمک

استرسن ونه ایدیسرسن که اندن اوتوری اهل دنیا به سرفرو و مدح
و ثنا قبولرسن شعرا اغنیایه قصائد عرض ایتد کلری کبی زیرا بوراده
لسان و کتابت پردر که غرض دنیا ایچون سوبلك و یازمق مذمومدر
وا کا میت دیرلر که بی روحدر زیرا بزکارك روحی ذکرالله در چونکه
اوراده یاد حق اولمایه میته در خصوصاً که حضور حقده کذب
ایندوب خلقی مدح ایتك نه شناعتدر اشته موتی اوزرنه اوصاف
سوبلك تنکم اهل شام میتلا در که اکا متصدی اولانه مداح دیرلر
قیبحدر فافهم جدا * مرد کاند اغنیای روزکار * ای پسر بامرد
کان صحبت مدار * اغنیای مبتدا و مرد کاند خبر مقدم در و صحبت
مدارك مفعولی و بادخی اکا متعلقدر مرد کاند اصلنده مرده کان
اندر که کان لفظی کافی عجمیله ادات جمعدر و عند البعض کافی آخری
هائ غیر ملفوظه اولان کلماتک هارندن بدلدرد و ادات جمع آن در کان
دکدر بوضورته مثلاً مرده اوکنده هایا زلزله زیرا بدل و تبدل منهک
اجتماعی لازم کالور اولکی صورتده دکل ولکن تخفیفات لغت عجمه
مناسب اولان صورت ثانیه در واند ضمیر جمع غایبدر یعنی است که
رابطه در اند لفظی انک جمعیدرانی تخفیفاً حذف اولمشدر راست دن
بعض مواضعده حذف اولندیغی کبی و کاه اولور که است واند مجتمع
اولورلر حریدسند کبی که اشترا ایشلردردر دیمکدر پس مرد کان
مردهنک جمعیدر و اخرنده انداست کبی رابطه در معنای مردهلر درلر
دیمکدر که ل ادات جمع اولان آن دن ودرلر اندندن مستفاددر اغنیای
اصلنده اغنیاء در همزه ایله که غنی نك جمعیدر ولکن استعمال عجم
اوزنه همزه دن بدل یاه توسل و اضافت کتورلر غنی و بقیة مفردات
بالاده در (معنای بیت) بودر که اغنیای زمانه مردهلر یعنی میت کیلر
در که قلبلری حب دنیا و حرص متاع فانی ایله اولمش و نفسلری
دیرلشدن (ای پسر بومقوله مردهلر له صحبت طومنه و الفت و اختلاط
ایتمه والا الصحبة مؤثرة فحواستجیه انلرک صفات ذمیه سی سکا
دخی ساری و اثر صحبت اوزر که جاری اولوب بسندخی انلرک کبی
اولورسن و اخر اولورسن * مال وزد بی حد بدست آورده کیر *
* بعد از آن در کور حسرت برده کیر * آورده کیرک مفعولی و مال



دخی آورده نك مفعولی و بدست اكا متعلقدر بی حد مال و زرك
صفتیدر برده دخی ایکنجی کبرك مفعولی و در برده به ظرفدر بعد دخی
بویله در (مال رغبت و تصرف جاری اولان نسته در دراهم و دنانیر
کبی پس تراب و نار و مردم کیلر مال قسمندن خارجدر زیر طیراغه
و آتسه رغبت یوقدر و حر اولان کسه نك تصرف و عملی جائز دکلدر
و بوندن فهم اولندیکه زری مال اوزرنه عطف ایتمک تخصیص
قیلندندر زیر عموم نفعی اولغله سائر اموالدن مرغوب و مستنادر
و مال دندوکی بودر که قلوبك اكا میل نامی وارد شول جهندن که
انسان فقیر بالذات و مال دخی قاضی الحاجات در (آورده و اوک
فخیمه ماضیدن قسمدر که کتور مش دیمکدر مصدری آوردن
و آوردن در که کتور مکدر (کبرکاف عجمبله امر حاضر در
مصدری گرفتن در که طوتمقدر (بعد ازان آورده نك مصدر نه
اشارندر (کورکاف عجمینک ضبله قبر در کورک حسرتیه اضافتی
ادنا ملابسایله در (حسرت غم و فرقت و ندامتدر تفصیلی بالآده در
(برده دخی ماضیدن قسمدر مصدری بردن در که ایلمک در (معنای بیت)
بودر که بی حد و بی پایان یعنی غایتده چوق مال و خصوصاسیم وزر
اله کتور مش یعنی طو تالم که بی حساب ملک و مالک اولمش من
آدن صکره حسرت قبرنه ایلمش طوت یعنی انک صوکی اول مالی
دنیاده آلیقو یوب کندک غم و فرقت و الم و ندامتله قبره کبرمکدر زیر
و فاسی یوق و سندن مفارق اولور دوستدر پس سندن آبرماز دوست
تخصیل ایده کور که عمل صالح و بلکه مولادر جل جلاله وحدیثده
کلور (نعمها بالمال الصالح للرجل الصالح) یعنی مال قسمی خلالدن
و خیره مصروف اولیحق سائر اموال کبی اولمز بلکه ممد و ح اولور
* * در صفت ذکر الله میگوید * *



* باش دائم ای پسر بیاد حق * کر خبر داری ز عدل و داد حق *
دائم باشه ظرفدر بادخی اكا متعلقدر بعد الجملة جزاء مقدم در مصراع
ثانی شرط مؤخر در باعث تقدیم ذکرله توصیه بی تعجیل در خبر مابعدنه
مفعولدر خبر اعلام و اخبارله اولان علمدر داد عدلک عطف
تفسیری در عدل بالآده در (معنای بیت) بودر که ای پسر هر دمده

ذکر حقّه مقارن ومصاحب اول واندن مفارقت ایتمه اگر حقک عدل
 و دادندن خبر و علم طو ترسک یعنی شول کسیه نک که یوم حشرده حقک
 کمال عدلندن و غافلری مؤاخذه سندن خبری اوله (اذکر والله ذکر
 کثیرا) موجبجه استیعاب اوقات واستغراق حالات اوزرنه ذکرالله دن
 خالی اولماز زیرا غفلت منهی در قال الله تعالی (ولا تکن من الغافلین)
 ذکر ایچون وقت مخصوص و حالت مخصوصه اولماز قال الله تعالی
 (الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم * زنده دار از ذکر
 و صبح و شام را * در تغافل مکذّر آن ایام را * زنده مفعول مقدم در
 از زنده به متعلق در صبح دارک مفعول ثانسی در آن ایام مکذره مفعولدر
 در ا کا ظرف در ذکر نسیانک ضد بندر قال الله تعالی (واذکر ربک
 اذا نسیت) بونده کلمه اذ اذ لایله نسیانک تحقیقنه اشارت واردر و لیکن
 فی الجمله نسیان ذکر دائمی متافی دکلدر و اوصاف نبویه ده کلور (کان
 یذکر الله علی کل حالاته) و د عاده کلور (ذکرنا مانسینا و علمنا ما جهلنا)
 یعنی بونده فی الجمله نسیانی اثبات واردر اگر چه متعلق قرأندر و لیکن
 اذانسبت ده متعلق حقد روهوات نبویه دخی بویه در اگر چه انک
 سهو و نسیانی افراد امتک سهو و نسیانی کبی د کلدر (صبح و صبح
 حاجب شمسله افقک قزردینی وقتدر که اول نهار عرفی در و فجر
 معناسنه دخی کلور که اول نهار شرعیدر آنکچون صبح صادق دبرلر
 (شام اخشام وقتی که غروبدن اعتبار اولنور) (تغافل بی غفلت ایکن
 غفلت کوسنرمکدر بوراده مراد حقیقت غفلتدر شکم شعرده کلور
 (کیدر خاب تغافل دیده لردن دورا و لور برکون) مکذر کاف عجمینک
 لاجل الضروره سکونیه نهی حاضر در مصدری کذشتن در و از کلک
 و بر پردن بریره کچمک معناسنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب
 کذرد و کذارنده دبرلر (و بعضی لغتده کلور که کذاشتن قومقدرد
 مضارعی نمکذارد کلور) و بومقامه مناسب اولان معنی بودر (آن ایام دن
 مراد ایام عمردر که اهم اشارت تعظیمی مشعردر که ایام فاضله و اوقات
 شریفه دیمکدر ایام یونک جمیدر که طلوع شمسدن غروبه دک
 اولان وقتدر اصلنده اون ایکی ساعتدر صکره اختلاف مشارقی
 و مضارب ابله زاید و ناقص اولدی (معنای یت) بودر که صباح



واخشی ذکر الله دن زنده طوت واحیایله زبر زمان و مکان میت
 کیدر که انری حی کی قلان ذکر در و کذلک نفس ذکر دخی اهما
 اوئدیغی جهندن میت حکمنده در و آنی احیایدن ذا کر در انکچون
 احیاء ذکر و احیاء اصول دیرلر (بعده ناظم قدس سره دیر که غفلتیده
 قوم و ترک ایتمه و بچورمه اول ایام شریفه بی که ایام عمر عزیز در
 و دیشلردر که (الوقت سیف قاطع) یعنی وقت انسان سیف قاطع کی
 نافذ و ماضیدر که تیر کلور بجر پس مرور ایتمزدن اول تدارک حال
 لازمدر و انسان دارا احزان اولان دنیادن خروجنه اغلر آخر غفلتله
 یکن دملرنه اغلر و تأسف ایدر زیرا عمر سرمایه در و غفلت کا زیاندر
 * یاد حق آمد غدای روح را * مرهم آمد این دل مجروح را *
 یاد آمدک فاعلی و غذا مفعولیدر مرهم اینکچی آمدک نمحنده فاعلندن
 حالدر غذا کسرله ما بوه کل در (یعنی بیجک نسنه در غدو و غده
 اول نهار و اول وقت و اکل اولان طعامه غداء دیرلر فحله اخشام
 اکل اولسانه عشاء دیدکلی کی فحله صکره هر طعامه غداء دندلی
 تغلیب طریقیله (روح دند مراد روح رواندر زیرا روح حیوانی نک
 غداسی اطعمه و اشربه در را تخصیص ایچوندن روح غداسی
 معناسنه و بعض نمحنده غدا این روح را دوشمشدر بوضورتده غدا
 آمدک فاعلندن حال و را علامت مفعول اولور بور و حه معناسنه
 (مرهم عریذد که جراحت او زریته او ردقلمی ملایم نسنه در تحریف
 ایدوب ملهم دیرلر) اصلی رهمتد کسرله مطر ضعیف دائم معناسنه
 پس مرهم دم مطر مذکور کی لین اولفله مرهمی رهمتد مشتق
 قلدیلمر (مخرج جراحت نمش یعنی برالشمش زبر جراحت کسرله باره در
 (معنای یت) بودر که ذکر حق روح انسانی نک غداسی کلدی یعنی
 جسد مطعومات و مشروبات حسیه ایله تغذی و تربی ایدوکی کی روح
 دخی ذکر و تسبیحه خدا لنور و آنکله نشوونما بولور زیر اهر نسنه نک
 غداسی کندنی مناسب وجهله در وحد بشده کلور که (ایکم مثلی اتی
 ایت عندر بی بطعینی و بسقینی) زیرا ارباب معرفت بواطعام و سقنی
 مضوی اولغه چل ایتمشدر که علوم و معارف و حکم ذوقیه در و ذکر
 حق بودل مجروح مرهم کی کلدی یعنی کوکل که خنجر فراق و سکین



عشق و احتراق ایله مجروح اولشد در انك مرهم و دواسی ذکر حقدر
 (مرض قلبه شغادر توحید) قال الله تعالی (الا بدكر الله تطمئن القلوب)
 یعنی اضطراب دل که مجروحك اضطرابنه بکزر انك سکونی ذکرله در
 * یاد حق کر مونس جانت بود * کی هوای کاخ و ایوانت بود *
 یاد بودك فاعلی و مونس مفعولی و بعد الجمله فعل شرطدر و حرف
 شرط که کردر معناده بود اوزرنه داخلدر هوای ایکنجی بودك فاعلی
 و تامفعولیدر که معناده اکا متصلدر تقدیری کی بودت یعنی بود ترا
 هوای کاخ و ایوان و بعد الجمله جزاء شرطدر (مونس ایناسدن در که
 انس و یرمکدر ضمه ایحاشك ضدیدر که وحشت و یرمکدر پس انس
 و وحشت ضدان در) کی فتحله اسم استفهامدر جن معناسنه (هوای
 آرزو و اشتها در تفصیلی با لاده در هوای آخرنده یا اضافت ایچوند
 الف هوای نك یاسندن منقلبدر) کاخ کاف عربی و جاء معجمه ایله کوشك
 و چارطاق و تماشا گاه که باغده یا بلش اوله (ایوان فتحله طاق بلند
 و نشگاه پادشاهان و رواق که او اوکنك سقفی در و قاموسده کئور که
 ایوان کسرله صغه عظیمه در پس یوندن معلوم اولدیکه ایوانك
 فارسیده استعمالی فتحله و عربیده کسرله در) معنای یت (بودر که
 یاد حق و ذکر ذات مطلق سنك مونس جانت اولورسه و سکا انس
 و حضور و یروب دفع و وحشت و غفلت ایدرسه جن سکا قصر و سرای
 و رواق و طاق و طمطراق قبوسی و آرزو و هوس و علاقه سی اولور
 یعنی اولماز زیر باقی ایله مستأنس اولان فانیدن علاقه بی قطع ایدر
 و ابرهیم ادهم کی تاج و تخت سلطنت صاحبی اولورسه ده ترک و تخرید
 طریقه کیدر و حدیثده کیشدر که اگر امیر ذکر الله ده اولان فضیلتی
 بلیدی امارتی کسرله یعنی بکلکنی ترک ایدوب دیویش اولور دی
 و اگر تاجر دخی اول معنادن آگاه اولیدی تجارتی ترک ایدوب ذکره
 اشتغال کوسنزدی و اگر برتسبیجه نك ثوابی اهل ارضه تقسیم
 اولنسه ایدی هر فرده اضاف دنیا اجر دکردی (والله یضاعف لمن
 یشاء * کر زمانی غافل از رحان شوی * اندران دم هدم شیطان
 شوی * تقدیری کر شوی غافل زمانی از رحان دیمکدر که غافل
 شوی نك مفعولی و زمان غافله ظرف و از اکا متعلقدر اندر ایکنجی



مطلـ



شوی نك ظرفی و همدم مفعولیدر و بعد الجمله مصراع اوله جزادر
 (زمانی ده یا وحدت ایچوندر زمان عندالعرب لیل و نهارد که بکرمی
 درت ساعتدر و بونك تفاصل کثیره سی وارددر محلدن مطالعه اولنه
 (رحمن الله تعالی در که رحمت واسعه وانعام و افضالی جیع اشیایه
 شاملدر و یواسم شریف شمول و عمومده اسم الله ایله برابردر شوقدر
 وارددر که جلالة نك مرتبه دخی دلالتی وارددر که الوهیت جیع مراتب
 اسمایی جامعدر سلطنت کبی اسم رحانده ایسه دلالت مذکوره یوقدر
 (شوی فعل مضارع مخاطبدر مصدری شدن در اولی معنایه
 مضارعنده و اوزیاده ایدوب شود و شونده دیرل (دم نفس حرکت
 ایله که آغزندن و پروندن بدنه داخل و خارج اولان ریج در که نفس
 انسانی به غذا کییدر آنکچون انقطاع و انحباس ایله حیات منقطع
 و جسد متلاشی و نفس مرده اولور (اندران دم زمان غفلته اشارتدر
 (همدم مصاحب یعنی اش و یولداش و نفس داش زیراهم مقارنته
 دلالت ایدر پس ایکی کشتی نفس المقده برابر اولسهل همدم دیرل
 (معنای یت) بودر که اگر بر زمان قلیل رحاندن و ذ کردند غافل
 اولوب غیره مشغول اولورسك اول غفلتك دمنده شیطان مصاحب
 اولورسك زیرا حقندن مفارقت ایدن شیطان متصل اولور شول
 جهتد نکه انسان یارحانده و یا ماسواده در چونکه ذکر رحانه
 مشغول و توجهی اکا موصول اولیه ماسوائله مألوف و مستأنس
 اولور یوایسه نفس و شیطانک تزین و اغواسته دائردر پس بر نفسی
 اضاعت ایلین شیطان مقارن اولوب اول نفس شیطانله کذر ایدبجک
 یوقدر انقباسی اضاعت ایده نك حالی نیجه اولور آنکچون دیدیلر که
 محافظه نفس لازمدر زرا جائز در که برنفسیده بر دولته نائل اوله که
 سائر انفساسده اول دولت مقدر اولیه و بونده اثبات وارددر که عمر
 اذسان دید کلری فی الحقیقه انقباسدر پوخته ایام ولیالی و اسایع
 و شهر و سنون دکلدرفافهم جدا * مؤمننا ذکر خدا بسیار کوی *
 تابیایی درد و عالم آب روی * مؤمننا ای مؤمن معنایه ندادر زرا آخر
 احمد اولان الف مباحنه گاه اولور که ندا علامتی اولور یار لکبی که
 ای یار دیمکدر ذکر کویک مفعولیدر بسیار اکا مفعول مطلقدر



(اذا كروا لله ذكرا كثيرا) کپی آب روی یابی نك مفعولیدر در دخی
 اکا ظرفیدر (بسیار کثیر معناسنه در شری مرور ایتمیدر) (کوی کاف
 عجمی ایله امر حاضر دره مصدری گفتن در سو بلك معناسنه مضارعنده
 فاواوه قلب اولنوب بریاء زیاده سیله کوید و کوینده دیرل ونعمه للهده
 کویدن دخی گفتن کپی مصدر اولق اوزره ایراذ اولتمیدر بوصوونده
 قلب مذکوره حاجت قالماز ولکن فعل مضارع مصدری معند به دکلدر
 یعنی انک اوزر نه برنسنه بنا اولغاز زیرا قاعده عجمه مخالفدر و بعض
 فضوللر هر فطاک مطلقا لفظندن مصدر اخذ ایدرل وشولکه
 بعض لغاتده مندرجدر کویدن کپی کثرت استعمال وشهرتسه بناء در
 (یابی مضارع مخیاطیدر مصدری یافتن در بولق معناسنه یا بیدن
 دکلدر اگر چه نعمه اللهده درج اولتمیدر فاما کویدن کپی مصدر
 فرعیدر اصلی دکلدر پس اصله کوره فاباه موحد به قلب اولنوب
 مضارعنده باید واینده دیرل (آب روی بوز صوبی یعنی حرمتلو زیرا
 حرمتلو آدم بوزی صولی ورونقلو اولور کل سیراب وشاداب دیدکلی
 کپی و برنسنه بی مدح اینسار صوبند مدر دیدکلی معنای مذ کوره
 راجعدر (معنای یت) بودر که ای مؤمن حقیق ذکرنی چوق ایله
 یعنی حتی ذکر کثیر ایله ذکر ایله تنکم قرآنده مواضع متعدده منصو مصدر
 تا که ایکی عالمده یعنی دنیا وعقباده حرمت وعزت بوله سن دنیاده
 حرمت بودر که اهل ذکر بوزی نورلو ومحبوب القلوبدر وعقباده
 حرمت بودر که درجانی عالیه در تنکم قرآنده بودخی مصر حدرو بوندن
 فهم اواندیکه اهل غفلت ونسیان اولنلر ظلمت نفسک غلبه سیله
 بی نور وفرقالمشار و ذلت بولشار در فافهم جدا * ذکر را اخلاص
 می باید نخست * ذکر بی اخلاص کی باشد درست * اخلاص بایدک
 فاعلی و ذکر مفعولی ونخست اکا ظرفدر ذکر بی اخلاص منبدا
 درست باشدک مفعولی و بعد الجملة خبردر (اخلاص خالص قلمقدر که
 شوبندن صافی ایتمکدر وگاه اولور که شوبی اولمبانه دخی خالص دیرل
 اخلاص ترك را با ونفاق وقلبی شائبه نفسا یتسندن حتی ملاحظه
 اخلاصدن به تحصیلدر (می باید باه موحد نك تقدیمی ایله فعل
 مضارع غائبدر مصدری بایستن در ترك اولق معناسنه مضارعنده

مطالعه

✱

سین حذف اولتوب باید دینلور (نخست نون و جاء مجبه لك ضمير به
اول و نخستین اولکی در) باشدك مصدری باشیدن در اولوق معناسنه
(درست بنویسند که مقابلی شکست در (معنای یت) بود در که حق
ذکر اینکه اول اخلاص کر کرد که انده حفظ نفس و غرض وریا و نفاق
اولیه زیرا بی اخلاص اولان ذکر حقن درست و صحیح اولور یعنی
اولماز و اعتبار یولماز بلکه سائر اعمال باطله کبی صاحبك بوزنه ضرب
اولتور اشته ذکر خالص حضورله و حقه اولان ذکر در غفلتله
و خلقله اولان دکلدر یعنی ذکرده ملاحظه خلق شر کرد که صفات
نفسانیه لك بقاسند ندر چونکه صفات نفسانیه محو اوله ذا کر
و مذکور حق اولور و بودند فهم اولندیکه ذکر حق حقیله اولان
ذکرک فوقنده در زیر حقه اولان ذکرده فی الجمله اثبیت وارد
ذکر حقه ایسه بومعنی مفقود در زیر بودره چه ده عبد فناء مطلقدر
* ذکر باشد برسه وجهی بی خلاف * تاندانی این سخن را از کزاف *
ذکر فاعلدر باشد و بروی اکا متعلقدر این ندانی به مفعولدر از دخی
اکا متعلقدر (وجه و جهت بر دو طریق معناسنه دخی استعمال اولتور
آخرنده یا زانده در (خلاف و فارق ضد بدر) نا بوراده تحذیر ایچوندن
زهار معناسنه عربیده ایاك و اتق کبی شکم دیرل ایاك والاسد زیرا
استدا و انتها و تغلیل و دوام و که معنای ینک بو مقامه مناسبتلری
بو قدر بعض نسخنده تا برینه تو دوشمشدر فاما اولکیمی انسیدر
و بوستانده کلور (الا تا نکرید که عرش عظیم) (یلر زده می چون
بکرید یتیم) یعنی ظاهر اولان بودر که بو یتیمه تامعنای مذکور ایچوندن
(کزاف کاف محمینک ضمی و زاء هو زایله قولانسه و یهوده و لاف
دیگدر که تعریب ایدوب جزاف دیرل بیع جزاف کبی (معنای یت)
بودر که ذکر اوج وجه و قسم اوزینه اولور یعنی اوج قسم اولدینی
بین العلماء اتفافی در آگاه اول و صافق که سن یوسوزی لاف و چکه
چالمقدن و کوزی بلبه سن که انک و ننی و انداز سی اولیه بلکه ذکر
حقنده و اقسامی خصوصنده سوزم علم البقین دن و اتفافی علماء
بالله دندر که انده شک و شبهه بو قدر فاطمک قدس سره بو کلامدن
مرادی استماعله توصیه و تقریری تقویتدر زیرا بعض اهل رسوم که

*

✱

✱

مطلـ

جهلاء حکمنده در اذکار متعلق اولان مباحثه منازعه وانکار
 وسوء اعتقاددن خالی دکلردر ازاحهم الله عن وجه الارض وضيق
 عليهم کل طول وعرض * عام را نبود بجز ذکر زبان * ذکر خاصان
 باشد از دل بی بیان * عام نبود مکفولیدر فاعلی جز لفظنک مدخولی
 اولان ذکر در زیر جز حرف استناد و بواسطه استثناء مفرغ
 دبر که علی حسب العوالمی معربدر عربی ایله تقدیری لایکون له ذکر
 من الاذکار الا ذکر اللسان دیکدر که مستثنی منه حذف اولنوب عامل
 مستثنی ایچون تفریع اولمشدر (بجزده باز ابددر) (زبان قحله وضله
 لساندو) (خاصان خاصک جعبدو خاص وعام بر برینک مقابلیدر
 معناری با لاده در) (بیان کاف عجمینک ضمیمه ظن معنایسه در که ترک
 صانودیر) (معنای بیت) بودر که عوام ناس ایچون اقسام ذکر کردن
 اولمزالا ذکر لسانی اولور که اکا ذکر مجازی دبر زیر قلیری غافلدر
 و خاصلرک ذکر بی شبهه کوکلدن یعنی ذکر قلبی اولور زیر قلیری
 مذکورله حاضر در که اکا ذکر حقیقی دبر و صورت معنایسن لیدن
 فشرکی در و اهل نفاق عوامله ذکر لسانی ده مشترکدر فاما خواصله
 ذکر قلبی ده مشترک دکلدر زیر نفاق وغفلت خلوص وحضوره
 مانعدر * ذکر بی تعظیم گفتن بدعتست * و اندران یک شرط دیگر
 حرمتست * گفتن مبتدا ذکر آنک مفعولی و بی تعظیم ذکرک صفتی
 و بدعت خبردر و یک شرط مبتدا و دیگر صفت و اندران مبتدایدن
 حال و حرمت خبر و بعد الجملة ماقبله معطوفدر (تعظیم عظیم یعنی
 اولو طومقددر که فارسیده بزرگ داشتن ایله تعبیر اولنور) (بدعت کسرله
 ابتداعدن اسمدر رفعت ارتقا هندن و خلفت اختلافدن اسم
 اولد قلیری کبی صکره دینده زیاده ده و نقصانده استعمال اولندی
 زیاده دخی اگر کاب و سسته مصادمه طریققبله اولور سه بدعت
 فیجمله در که مر دود در و دینده حدث دید کلری بودر اگر شرعه ده
 اصل صحیحی اولوب علی طریق التقرب ابتداع اولندیسه بدعت حسنه
 دیدکلر یدر که مقبولدر و اکا حدث دیمزلر بلکه سنت دبر زیر استن
 علماندر یوا عصارده اکثر علماء ظاهر بدعت نه ایدوکن یلیوب شوبله
 مجهول قالمشدر انکچون خلق ارا سنده اختلاف فاحش وارد کلام

ناظمده

ناظمه قدس سره اولان بدعت ایله مراد بدعت قبیحه به لازم کلن
 بطلاندر (اندر آن ده اندر ظرفدر آن اسم اشارتدر مشار الیهی ذکر در
 شرط اصلده رانک فتحه سیله در علامت معناسنه صکره برشی برمیثه
 تعلیق ایتمکه که معلق به اولان شیئ وقوعیه معلق دخی واقع اوله
 شرط دیدیلر رانک سکونیه زیر معلق به اولان نسبه نک حصول
 معلق وجودنه علامت کیدر مثلاً ان کانت الشمس طامعه فالنهار
 موجود کی که نهارک وجودی شمسک طلوعنه تعلیق اولنوب طلوع
 شمس انک وجودنه علامت قلمشدر (دیگر یا ثله و یاسر بردخی در که
 غیر معناسنه در) حرمت ضم و سکونیه روا اولماق و پرده سی بر تلماق
 یومعنایه ایسه احترام و توقیر لازم کلور یعنی اول پرده سی مخرق اولق
 جائز اولیان نسبه بی هیئتو و حشمتلو طوتوب اکاکوره حقنی مراعات
 و شائی تعظیمدر بونده ناظم قدس سره تعظیم ایله ظاهرده اسمنی
 تعظیم و حرمت ایله باطنده معناسنی توقیر مراد ایدر تنکم اسمنی تعظیمه
 کلور (سبح اسم ربک الاعلی) و معناسنی تعظیمه کلور (سبحان ربک
 رب العزت عما یصفون) (معنای بیت) بودر که بی تعظیم ذکر ایلمک
 و حقک اسم پاکنی یاد ایلمک بدعت و باطلدر زیر اقرون ثله تعظیمه
 یاد ایدر ردی بی ادبک مسکره کلن احداثه حادث اولدی پس
 اسم شریفی تحریفدن مصون طوته و استهزاء و هزل کی سو بلیه
 و عند التأدب و عند مضغ الطعام و حال غائط ده و مزابلده و و واضع
 مستقذر ده و ملاهی و اغانی اوزرنه سو بلیه و قسمنی من غیر مباله
 اکثاراتیمه و خبائث و رواغ کریمه دن پاک اولمش دهان و لسانله ذکر
 ایلیه و غلبه خوابده و اختلاط اصواتده و مشغول اولان قوم یاننده دمبه
 و غفلتله و معنی و حقیقته عدم و قوفله ذکر دن فخر ز ایلیه و کلام حق
 کلام ناس یرینه قومیه و اسم الیهی یاد اولسه جل جلاله و بونک
 امثال نسبه ایله مقابله ایلیه و اسم الیهی ارضدن و فغ ایلیه و دیوار
 آرائنه صوفیه و علی هذا اسم شریفی ابتدالدن و جهر و اخفیه
 لحندن حذر و ذکرده برغیری شرط دخی حرمتدر یعنی معناسنی
 قلبنده مهابلو طومقدربوکا خود حضور دل لازمدر والله تعالی
 ذائنده عظیم و صدور و قلوبده معظمدر پس اکاکوره ذکر ایلمودر



* ذکر خاص الخاص ذکر سر بود * هر که ذا کر نیست او خاسر بود *
 ذکر راتک کسره سبله استعمال عجم اوزرنه مبتدا در ذکر ثانی بود که
 مفعولی و بعد الجمله خبر در هر که هر کسی که تقدیر یله مبتدا در ذا کر
 بحسب المعنی نیست مک مفعولیدر و بعد الجمله مبتدایه صفتدر او مبتدا
 و خاسر بود مک مفعولی و بعد الجمله خبر و بودنی بعد الجمله هر کسی به
 خبر در خاص الخاص اخص الناس در عادتک مقابلی اولان خاصک
 درجه ده فوقنده در سر انسان قلبه ابداع و انش راطیفه در که
 بدنده روح کبیدر پس روح محل محبت و قلب محل معرفت و سر محل
 مشاهده در زیرا یوسر الهیدر که اکا نجلی وجه خاص در لر
 بوجهله عینله حق اراسنده واسطه یوقدر و اول وجه انک نجلی
 جعی دن حصه سیدر بوجهتدن مشاهده لازم کسه چشم سرله
 مشاهده اولور حق حقه شهود دیدگری بود زیرا خلقله حق
 مشهود اولماز انکچون بو ذکره ذکر خاص الخاص دیدی زیرا ذکر
 قلبی نک باطنی در که ذکر حق در و ذکر قلبی ده معنای حضور وارد که
 اثبنتی مشر در ذکر حق ده ایسه ذا کر و مذکور بر در فافهم جدا
 (خاسر خاه معجمه ایله خسارتدن زبان معنانه پس خاسر اهل زیاندر
 (معنای یت) بودر که اخص الخواصک ذکر ی ذکر سر ی در که ذکر
 قلبی نک فوقنده در و مشاهده حق اول مرتبه نک دیده سبله حاصل
 اولور زیرا حق واجب الوجود در لسان و قلب و روح ایسه مخلوقدر
 مخلوق ایسه جانب خلقیندن حق کورن زیرا میانده جهت جا ه
 یوقدر بلکه جانب حقیندن کورر که سر الهی در و حدیث قدسیده
 کلور (سر الانسان سری و سری سره) یعنی انسانک سری بنم سرمک
 ظاهری و بنم سرم انک سرمک باطنیدر و هر کس که حق تعالی بی
 هر نوجهله اولورسه ذا کر اولیه تجارت عمده زیانکار و وقتی اسراف
 ایدر و اکا غافل در لر پس ابتداء بقظه ذکر لسانی و بعده قلبی
 و بعده سری ایله اولور که بقظه نامه در * هست مر هر عضو را
 ذکر ی ذکر * هفت اعضا هست ذا کر ای پس * هر عضو بحسب
 المعنی هستک مفعولی و ذکر فاعلیدر ذکر ذکر ی نک صفتیدر اور تاده
 بآ وحدت که نوعیت دلالت ایدر و صفتید مانع دکلدر و اصل استعمال

مطلب



بحکم بوقوله مواضعه وجه مذکور له یا الله در (بحری دیگر کی هفت
 اعضا مبتدا هست ذا کر خبر در زیر تقدیری ذا کرست دیمکر که
 بوراده هست است برینه در شکم کاهیجه عکس اوزرینه در مرتفعه
 تحسین لفظ ایچون اول کله به داخل اولور مرتراکی وچون دیمک
 اولور ولام جاره معانسه کلور مرتفلان فلانه وفلانک دیمکر (عضو
 ضمله وکسر له عظیمه بله اولان لجم وافر دیرل جمعی اعضا کلور
 اعضاء سبعه دن مراد جبهه ویدین ورکتین واطراف قدمین در
 انف جبهه ده داخلد زیر عظیمی بر در و اعضاء مذکوره به
 مساجد دیرل که بدن انساندن مواضع سجود در بوراده مساجد مسجده
 جمعی در فتحه لا غیر کافی المغرب بعد ذا ناظمک قدس سره اعضایی
 تعمیدن صکره اعضای سبعه بی تخصیصی شرفندن او توریدر زیر
 سجده ارکان صلاتک اعظمی در که حال اقتراب و مشاهده در پس
 جمیع اعضا و اجزاء لطیفه انسانیه ایچون ما خلق له وارد راول اعضا
 کندی ذاترنده مسیح اولد قلرندن ماعد انسان انلری وجه شرع
 اوزر نه استخدام لازمدر که اولکسی عبادت ذاتیه وایکبجسی عبادت
 تکلیفیه درانکچون ایاک نعبد نون جمعه ایراد اولندی تاکه جمله اجزایه
 شامل اوله فاعرفه (معنای یت) بودر که اعضاء انسانیه دن هر عضو
 ایچون بشقه بر ذکر واردر یعنی اعضا تک نوعیتی کی ذکر لری دخی
 انواع در که هر برینک ذکر حالت مناسب اولان وجه اوزر نه در
 و جمیع اشیا دخی بواسطه اوزر نه درانکچون برسالک اشیا بی کندی
 تسبیحی کی تسبیح ایدر استماع اینسه انک کشی خیالی در حقیقی دکلدر
 زیر هر برینک ذکر مخصوصی واردر که مکاشف اولان ذکر و تسبیحه
 مفایدر داشته الطریق الی الله بعدد انفس الخلائق سری بودر ای بسر
 خصوص اوزر نه بدی اعضاء سجده دخی ذکر در پس اهل ذکر
 تعظیم ایدوب ما خلق اینده استخدام اتمک لازمدر زیر سکا الصوق
 اولان نسبه تک غیریدن حق اقوادر فافهم جدا * یاری هر عاجز آمد
 ذکر دست * ذکر پاخویشان زیارت کردندست * یاری مبتدا او هر نه
 توسل ایله مابعدنه مضافدر ذکر دست آمدک تحسین یاری ضمیرندن
 حالدر و بعد الجمه خبردر ذکر یا مبتدا و خویشان زیارتک و زیارت

✱

دخی کردینک مفعولی و کردن مبتدایه خبر در (باری اعانت در عاجز
 قادرک ضدیدر عجز فتح عین و ضم جمله برنسنه نك مؤخریدر
 برد العجز کبی که قبش آخرنده کلور عجز که قدرت مقابلیدر اندن
 مأخوذ در زیر تأخرآموره مؤیدر (خویشان خاء معجمه نك کسری
 و واور سمبله خویشک جمعیدر خصم قوم معناسنه (زیارت زور دندر
 فتح و اوله میل معناسنه زیر زائر اقربا و اصدقا سنک ملاقاتنه
 میل ایدر و بازور دندر جور و زنی اوزرنه که وسط صدر در زیر
 زائر مزورک مواجهه سنی قصد ایدر (معنای بیت) بودر که دستک
 ذکر خلقک عاجزنه اعانت کلدی یعنی دستله بتن ایشلرده عاجزله
 ال یاردمی ایند رسک الکی ماخلق لهنده استعمال یتمش اولور سن والک
 دخی ذکر یتمش اولور و پای یعنی ایاغک ذکر اقربا و اصدقا بی
 زیارت یتکسدر زیر حرکتله زیارت و حرکت دخی ایافله اولور پس
 ایاغک ماخلق لهی بودر اگر بی دست و پا و زیاده اعرج اولور سه
 معذوره حرج اولمافله اعانت و زیارت ساقط اولور و زیارتی اقربا به
 تخصیص ایندوکی شرفندن و صله رجدن اتوری در و الاعلاء بالله
 و اخوان فی الله دخی زیارت اولنور * ذکر چشم از خوف حق
 بگریستن * باز در آلاء اونکر یستن * ذکر چشم مبتدا و بگریستن
 خبر و از اکامتعقدرباز گیر و معناسنه در یعنی و بردخی دیمکدر
 درنکر یسته ظرفدر او حقه اشارتدر چشم کوزدر که قیاق و کرپک
 آنده داخلدر خوف توقع مکرهده که اوراده یا علامت مظنه
 و یا معلومه اوله بوراده مراد عذاب حقندن خوف و یا جلال و هیبتندن
 خشبتدر (گریستن کاف عجمینک کسریله اغلقدربوراده وزن ایچون
 اسکان اولنور مضارعنده سین حذف و راء اسکان اولنوب گرید
 و گرینده دینلور اولنده باء عربیه مکسوره ادات توسلدر که افعال
 و مصادر اولنه داخل اولور که علامت اشتقاقدر (آلاء الیک جمعیدر
 همزه نك فتحی و لامک سکونیه نعمت معناسنه و دخی غیری وجهه
 اوزرنه جمع لنور و بعضیلر دیدیلر که آلاء نعم ظاهره و نعماء نعم باطنه در
 مثلاً یدین ورجلین و امثالی آلاء دن و قوتلری نعماندن و اغدیه
 جمعی آلاء و علوم و اذواق نعمادر و حدیده کلور (تفکروا فی آلاء الله

❀

ولا تفكروا في ذات الله) یعنی آثار ظاهره به نظر اید وب اثر دن مؤثره
استدلال اید بکوز وحقائق اسمایه مطلع اولو کز فاما ذات الهیه ده
تفکر ایتکوز زیرانظر عقلی ایه ادراک اولنور مقوله سی دکلدرد (نکر یستن
نوک کسره سی وکاف عجمینک لاجل الضروره سکونیه باحق نظر
والتفات معناسنه نگاه کردن کی مضار عنده سین حذف اولنوب نکرد
ونکر نه دینلور و بوندن فهم اولنور که نکر یستن ده یا اشباع
طریقیه در اصلی نکر یستن در (معنای یت) بودر که کوزک
ذکر ی الله تعالی نک عذاب و عقابی خوفدن و جلال و هیئتدن
اغلقدر تنکم تابلر و عارف کر یان اولور کر و یعنی آله حقه دیده
عبرتله نظر ایلکدر تنکم قرأ نده کلور (فانظروا الی آثار رحمة الله)
وینه کلور (فاعتبروا یا اولی الابصار) وینه کلور (سنزیم آنا تا
فی الافاق و فی انفسهم) پس مقتضای نظر مشاهده مجرد دکلدرد بلکه
اعتبار و اطلاع حقا قدر و علم نجومک فی الجمله مرخص اولد یغی
(و یتفکرون فی خلق السموات والارض) مضمونده داخل اولغله در
الحاصل تفکر ایتک خلقه کوره در حقه کوره دکلدرد انکحون خلقه
تقید ابندی زیر فکر طبیعی خیاله مصاحبدر خیال دخی محسوساتدن
اخذ ایدر و عقل فکر طبیعی نک فوقنده در پس ماده حسدن اخذ
ایتمه دخی عقلیات و روحانیاتی ادراک ایتک شاندندرد و لکن معتبر
ولان عقل قدسی کلیدر یو خسه عقول جرئیه دکلدرد و فوق العقل
اکشف مرتبه سی واردر امور معنویه آنکله ادراک اولنور * استماع
قول قرآن ذکر کوش * تاتوانی روز شب در ذکر کوش * استماع مبتدا
ذکر خبریدر تاما دام معناسنه مصراع ثانی اخرنده گوشه ظرفدر توانی
مضارع مخاطبدر مصدری توانستن در قادر اولمق معناسنه مضارعنده
سین حذف اولنوب تواند دینلور تانک دخوایه مصدر یته تحول ایدر
عریده مدته قدر تک دیمکدر روز و در گوشه ظرفدر استماع قصده
سماع در یعنی قولاق طوتوب دکلدرد (سماع اعمدر قول قرآن دن مراد
تلاوت قرآن در کوش اول کاف عجمی نک ضمیمه قولاندر و کوش ثانی
کاف عربی نک ضمیمه امر حاضر در مصدری کوشیدن در دور شقی
و چالشقی معناسنه (معنای یت) بودر که تلاوت قرآن نه قولاق

*

طوب دكلك قولاك ذكري در زیر اقرآن فلك جمع ذاتی دن
 فلك سمع صفاتی به نزول ایتشدر پس لسان تلاوت ایچون
 اولد یغنی کی سمع دخی استماع ایچوندر و حدیث و کلمات کبار
 دخی لازم الاستماع اولمقد قرآنه منضم و ملحقدر ایتدی
 مادام که قادر سن کیجه و سکوند ز ذکره چالش و اعضا
 و جوارح کی دخی اعمال ایله * اشتیاق حق بود ذکر دلت * کوش
 تا این ذکر کرد حاصلت * اشتیاق بود فاعلی و ذکر مفعولیدر
 کوش کاف عربیله امر حاضر در تنکم مرور ایتدی تا تعلیل ایچوندر
 انتهای غایت ایچون اولمغه تحملی وار در این ذکر کرد فاعلی
 حاصل مفعولیدر حاصل تاء خطابه مضافدر و جائزدر که تاء خطاب
 بحسب المانی کرد کله سنه لاحق اوله (اشتیاق هوی و محبت قلبه
 حرکت و هبوب و انبعاشدر شوق کبی و لکن فرق بودر که شوق غایب
 حاضر اولیحق قلب ساکن اولور اشتیاقده ایسه ساکن اولماز بلکه
 محب محبوبه ملاقاتله فرح و سرور مزید اولور و مطالعه جمال ایتدیکه
 محاسن افزون اولور و دیداره طویق اولماز (کردد کاف عجمی ایله
 فعل مضارعدر مصدری کشن در شدن معناسنه کردیدن دخی اقتدر
 دوغک معناسنه که لازمی تحولدر یعنی بر حالدن بر حاله دوغک که
 صبرورندر (معنای بیت) بودر که اشتیاق حق سنک قلبک ذکر
 اولور یعنی شول کسه که جمال حق مشتاق دکلدر انک قلبی غافلدر
 ذاکر دکل پس چالش بو ذکر قلبی سنک حاصلک و یا شکلا حاصل
 اولمقدن اوتوری و یا خود بومر تبیه منتهی اولنجیه دک اجتیهاد ایله
 زیر عاشق و مشتاق حق اولسان انسان حیوانی اولور حقیقی دکل
 نفس حیوانیه به ایسه عذاب اولور فاما اهل عشق و شوقه عذاب
 اولماز و حقه و صوله طریق عشق در غیری بول بوقدر و سر خلافت
 اکا منوطدر فافهم جدا * آنکه از جهلست دائم در کار * کی حلاوت
 یا بد از ذکر آله * آنکه انکسی تقدیر یله مبتدادر جهلست ده تا کاهه
 قیددر تقدیری در کار هست دائما از جهل دیمکدر که در محذوفه متعلق
 اولوب عزیزده کی ظروف کبی ماقبلنه صفت و یا صله اولور از طرفده
 اولان استقراری تعابیلدر حلاوت یا بدک مفعولی و از حلاوته متعلقدر

✽

✽

و بعد الجمله مبتدایه خبر در جهل نفسک علیدن خلویدرگاه اولور که
 لا علی سبیل الذم ذکر اولنور (بحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف) کبی
 زرا بوراده جاهل ایله مراد انلرک حاللرینه واقف اولیان دیمکدر کلام
 ناظمده قدس سره جهل ایله مراد جهیل مذمومدر که حقوق الله
 و حقوق عباد بلامک و یاسوه اعتقاد اوزرنه اولمقدرد (حلاوت حلوک
 لذتیدر حلو مرک ضدیدر که طئلو و آجی دیمکدر) یا بد مضارعدرد
 مصدری یافتن در بولمق معناسه نتکم مرور ابتدی (اله الله تعالی در
 ولكن معرف الله تعالی دن غیری اوزرنه اطلاق اولماز نتکم قرأنده
 کلور) (هل تعلم له سمیا) اله منکر ایسه اطلاق اولنور هل من اله غیر
 الله و امثالی کبی لاله الا الله ده اولان منکر معبود بالحق معناسنه در که
 اصلی الله الله در (معنای یت) بودر که اول کسه که جهلی سببیه
 دائماً گاه ایچنده مستقر و راسخدر اله حقک ذکرندن حقن حلاوت
 و لذت بولور یعنی بولماز زرا استفهام انکاریدر و بوندن معلوم
 اوادیکه جهیل بالا حکام و بالله باعث کاهدر و کاه مجابدر و حجاب
 غفلتدر و غفلت مانع ذوق ذکر در زرا غفلتله ذکر مجتمع اولماز ذوق
 نروده قالدی اشته بوسیدن عوام ناسده ذکر اولماز و اواسه دخی
 حلاوت بولماز و بوسره اشارت ایچون قرأنده کلور (واذا ذکر الله
 وحده اشأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخره و اذا ذکر الذین من دونه
 اذاهم یستبشرون) و العیاذ بالله من ان یکون ذوقنا و فرحنا عموماً
 خواندن قرآن بود ذکر لسان هر کرا این نیست هست از مقلسان*
 خواندن بودک فاعلی و ذکر مفعولیدر هر کرا تک تقدیری هر کسی که
 اورادیمکدر که هر کسی مبتدا و این مبتداء ثانی و نیست خبر و بعد الجملة
 مبتداء اوله صفتدر اوراده را لام جازه معناسه نقیه متعلقدر و هست
 هر کسی به خبردر و از اکا متعلقدر (خواندن خاء مجعنه تک ضمی و و او
 رسمیه الف ثابتدر و قومق فارسیسی ترکبسی کبی مشترکدر و دعوت
 معناسه کلور) لسان جارحه و قوت جارحه در نتکم قرأنده کلور
 (واحلل عقده من لسانی) مقصود لسانک قوتندن عقده بی حل ایله
 دیمکدر زرا عقده نفس لسانده دکل بلکه قوتنده ایذیکه نطق انکله
 حاصل اولور (هست بوراده است یرینه در بحسب المعنی تقدیری

از مفلسانست دیکدر (مفلسان مفلسك جعیدر فلس سکون لامله
منفر دید کمریدر ماضیسی افلس کلور مالی قالمیوب دراهمی فلس
اولدیغی وقتسه و یا خود بر حالله اولسه که یاننده فلس بله بولنسه
وقاضی فلان کسه بی نفلیس ابتدی دیرلر افلاسنه حکم ابتدی معناسنه
افلاس مفلس اولمقدرد (معنای بیت) بودر که قرآن اوقومق لسانك
ذکری اولور جیع اذکار و اسماء دخی قرآنده مندر جدر هر کس که انك
ایچون تلاوت قرآن معناسنه ذکر بوقدر اول کسه قیامت مفلسلرندرد
زیرا قرآن اوقومق مؤمنلرک سرمایہ سیدر که تجارت آخرت انك
نظمی ذکر و معناسیله عمل ایتمکله اولور پس بونجارتدن محروم اولان
مفلس و بی مایه قالور و خسارت عظیمه بولور * شکر نعمتهای حق
میکن مدام * تا کند حق باتو نعمت رامدام * شکر میکن کله سنك
مفعولیدر مدام اکا نلر قدر زیرامدام اصلنده مطر دایم در بوراده
مطلق دوام مراد در حق کنسك فاعلی و باتو اکا متعلق و نعمت
مفعول اول و تمام ثانی و بعد الجملة تعلیلدر تمام اصلنده اتمام در که
مصدر در زوایدی حذف اولنمشدر و قرآنده کلور (ثم آتینا موسی الکتاب
تماما) ای انعاما للکرامه و النعمه کما فی الارشاد بقیه مفردات بالاده
شرح اولنمشدر (معنای بیت) بودر که حقک نعمت لرنه دوام اوزرنه
شکر ایله تا که حق دخی سکا (لئن شکرتم لاریدنکم) نعمتی مزید و اتمام
ایلیه بوراده نعمتها دیو نعمتی جمع ایراد ایلدی زیرا نعم الهیه (وان تعدوا
نعمه الله لا تحصوها) و فقیحه غیر محصور در و شا کره لازمدر شکری
بعنی نعمه تخصیص ایتمه بلکه ظاهر و باطن انواع نعمه قعیم ایلیه
تا که هر بری ایچون مزید حاصل اولوب نعم کبی شکر دخی تام اوله
قال الله تعالی (واسع علیکم نعمه ظاهره و باطنه) و قال (وقلین
من عبادی الشکور * حد خالق بر زبان دارای پسر * عمر تاباد
ندهی سر بسر * حد دارك مفعولی و برا کا متعلقدر عمر دخی ندهی نك
مفعولی و بردخی اکا متعلقدر سر از سر تقدیر یله در تنکم مرور ابتدی
حدك متعلق اعمدر که نعمته و غیره شاملدر و موردی خاصدر که
لساندر (خالق خلقندرد که ترکیب اجزا و تسویه اجسامدن عبارتدر
و عند الصوفیه وجودك ماهیاته اقتزایدرد (دار امر در داشتن دن که

*

*

صافلق و حفظ ایتک معناسنه در (ندهی مضارع مخاطب منفی در
 دالک سکونی لاجل الوزن در مصدری دادن در مضارع غنده الف
 هایه قلب اولوب دهد و دهنده دینلور (ده کسرله امر در) (سر بسر
 از سر تاب سر تقدیر به باشدن باشه و اوچدن اوچه دیمکدر نتم مرور
 ابتد (معنای بیت) بودر که ای بسر سنی خلق ایلین مولانک جد
 و شکرنی ز بانک اوزرنه طوت وانکله رطب اللسان اول وجهله اوقانده
 اتی حفظ و ضبط ایله تا که بالکلیه عمرکی بر باد ایتجه سن و هوایه
 صاورمیه سن زیرا عمر که بی ذکر و بی جد و ثنا کذر ایده هوادر یعنی
 فائده دن خالی در و ذکر و جدك فائده سی حقه ارتباط و نعمت وجوده
 جد له مقام محمودیته و صولدر زیرا حامد حقك محمودیدر ذا کر
 مذ کوری اولدیغی کبی * جد حق را بر زبان بسیار دار * ناشوی
 از نار حرمان رستکار * جد دارك مفعولیدر بر جدّه متعلقدر بسیار
 بحسب المعنی دارك مفعول مطلق در رستکار شوی نك مفعولی و از
 رستکاره متعلقدر و جمله می تعلیلیه در (حرمان منع معناسنه در
 محروم ممنوعدر رزقه و سعی اولیان و خیردن ممنوع اولان حقنده
 استعمالی کثیردر بوراده مراد اجر و ثوابدن محرومیدر که آتیه بکرر
 زیرا مرزوقیت جتنده و محرومیت جهنمده اولور (رستکار قورتلش
 خلاص اولش معناسنه نتم انك و بقیه مفرداتك شرحی بالاده در
 (معنای بیت) بودر که جد حق ز بانک اوزرنه چوق طوت یعنی
 جد کثیرله حقه جد ایله تا که محروملق آتشدن خلاص اوله سن
 یعنی نعم الهیه به علی الدوام جد ایدرسك جنات عالیده اجر جزیل
 و ثواب کثیر بولورسن و سرا و ضراوه حامد و ندن اولوب محاسبه دن
 قورتلورسن و الا آتش حرمانده معذب اولورسن و ضیقده قانورسن
 و دیمشردر که فرائض وجود واجب و نوافل وجود ممکن مقابله سنده
 شکر در پس بویکی وجودك سرنه واقف اولان عارف لسانی مورد
 شکر ایتدوکی کبی ارکاتی دخی مصدر اعمال ایدوب فرائض و نوافل ایله
 حقه تفریدن خالی اولماز و اگر بواسطوب اوزرنه شکر دن دور اولورسه
 حقندن بعد اولور و قرب و منزات بولماز و منزلی نار حرمان و بعد
 اولور * لب مجناب جزیه کر کرد کار * زانکه پاکانرا همین بودست کار



* لب مجنبانك مفعولیدر جز استثناء مفرغدر تقدیری مجنبان لب
 بجیزی الابد کردیمکدر همین ادات قصه در انجیق معناسنه بودست
 مقدم خبر و کار موخر مبتدا در پا کا زا کاری تعلیلدر زیر را لام جاره
 معناسنه در (مجنبان نمی حاضر در مصدری جنبانیدن در دیر نمک
 تحریک معناسنه لازمی جنبیدن در محرك معناسنه که دیر نمکدر) کرد کار
 فعال معناسنه در زیر کرد کاف عربی نك کسر یله ایشدر شکم دقایقه
 مسطور در (و کار کاف عجمی ايله ادات مبالغه در که مشتقات و بعض
 اسما و آخر نه لاحق اولور پس کرد کار حق تعالی در که فعال لما یزید در
 سوال اولور سه که اولان کرد در فتحله زیرا کردن ايلك واشلیکدر
 کرد انك ماضی در که اشلدی دیمکدر جواب بودر که بعض افعال
 واسما وارد در که علیه نقل و یا ترکیب اولند قده تغیر اولنمشدر
 بوجهندن لغاتده کرد کاری کسره باینده درج ایشدر در مثلاً فرا
 دیرل فتحله اصلی فرادر کسرله و کردون دیرل فتحله اصلی کرددر
 کاف عجمیله که ذکر می دیمکدر پس گاه فتحه دن کسره به و گاه عکس
 ايتك قاعده عجمدر و لسان عربده دخی تغیرات نسب دیرل مشهور در
 و بومعنادن غافل اولان جاهل کرد کاری فتحله تصحیح ایدوب جمهوره
 مخالفت ایش و قصور عقلی سببیه خطا یولنه کیتمشدر (پا کان
 پاکك جمیدر دنس معاصی و تعلقاتدن طاهر دیمکدر) بودست
 اصلنده بوده است در که بوده اسم مفعولدر آخرندن هاء علامت
 واستك اولندن حذف و بری برینه وصل اولنمشدر) کار کاف عربیله
 ایش معناسنه در (معنای یت) بودر که دوداق دیرمه اشیادن
 برنسنه ايله الافعال لما یزید اولان الله تعالی نك ذکر یله تحریک ايله شول
 سببندنکه معاصی و تعلقات فانیه چرکندن طهارت بولنله کار انجیق
 بواولمشدر یعنی انلك ایشلری دائماً غزلنی خیره و ذکره اچقددر فضول
 کلامه دکل زیرا فضول مسئولدر پس اگر پا کلردن ايسك اغز که پاک
 اولان ذکر و تلاوت و کلمات خبری ال مساوی و ما لا یعنی بی بالکلیه ترک ايله
 * بر همه کس نيك باشد چار چیز * باتو کویم یاد کیرش ای عزیز *
 چار چیز باشدك فاعلی و نيسك مفعولی و برا کا متعلقدر همه کسه
 مضافدر کل ناس معناسنه باتو ما بعد نده فعل مضارع متکلم

مطالعه



و حده به متعلق قدر کیش ده شین مفعول اول و یا تائیدر کیر کاف
 عجمیله امر در مصدری گرفتن کلور مضارع شده یا زیاده سبیله کیرد
 و گیرنده دیرل بقیه مفردات ظاهر و سابقدر فاعرفه (معنای بیت)
 بودر که درت نسنه جمله ناس و جمیع مؤمنین اوزرنه کوزل
 اولور و خوب کلور سکا ای عزیز و شریف اول درت نسنه بی
 سویله بم آنی یادایله و خاطر کده طوت و عمل ایله تا که اهل دین ایچنده
 خوب و محبوب اولاسن و عند الله و عند الناس رغبت و اعتبار بولاسن
 * اول آن باشد که باشی داد کر * هم ز عقل خویش باشی باخبر *
 اول مبتدا آن باشد که مفعولی و بعد الجملة خبر در داد کر باشی نک
 مفعولی و بعد الجملة ما قبلته صفت در و که لفظی موصوف و صفت
 میاننده رابطه در هم معیت افاده ایدر و لکن مالی و او عاطفه معناسیدر
 زاز دن مخفف حرف جر در متعلق ایکنجی باشد ر باه خبر دخی اکا
 متعلقدر داد کر عادل ز زیر داد عدلدر و کر کاف عجمینک قحیله
 ادات فاعلدر جی معناسنه خبر اخبار و اعلامدن حاصل اولان علد ر
 (معنای بیت) بودر که اول درت نسنه نک اولی اول اولور که عادل
 اولاسن یعنی خلقک اچانب و افار بی ایله عدلله زندگانی اید سن
 و هیچ بر مخلوقه ظلم ایتمیه سن بلکه کنیدی وجودنده دخی اعضا
 و قواکی تعدیل و تقویم اید سن و هر بری ما خلق لهنده استعمال
 ایلیه سن و الانفسکه و اجزاء وجود که ظلم ایتمش اولور سن رای ایسه
 رعیتندن مسئولدر هم کنیدی عقلندن خبر ایله اولاسن یعنی اول چار
 چیز که بری دخی بودر که عقلک باشکده اوله تا که دیوانه معامله سی
 و بد کار لاق ایتمیه سن زیر خفت عقلله ناسزا کار بسبار اولور
 * باشکیبایی تقرب کردنت * حرمت مردم بچای آوردنت *
 تقرب کر د نک مفعولی و با تقریه متعلقدر و کردنت مبتدا بمحذوفه
 خبر در که سوم و یا ثالث در اول قرینه سبیله آوردنت دخی
 بویله در که و یا چارم و یا رابع تقدیر اولور حرمت آوردنت مفعولی
 و بچای دخی اکا متعلقدر بعض نسخنده حرمت برینه خدمت
 د و شمشدر شکیبایی ده شین مجله نک کسریله شکیبیدن لفظندن
 صیغه مبالغه در زیاده صبر ایدیمی معناسنه عریده صبور کی اخرنده

یاء اولی اصلیه و ثانیه مصدریه در شکبیلق صبر ایتمکدر و دقایقه
 کلور که حرف یا معنای مصدریت افاده ایتمز زیرا اسماء جامده ده اول
 معنی بولتمز لغت فارسی ده اول معنای افاده ایدن نون ساکنه در که
 اخر فعل ماضی به لاحق اولور کردن کبی زیرالسان فارسیده فعل ماضی
 اصل و مصدر اکا تابعدر و بونون مصدریه نك مدلولنك یاء وصفیه
 و نسبت مدلولنه بعضی مواده قریبی اولغین حرف اولی نك مدلولنی
 حرف ثانیه نك مدلولی همانور مثل شکبیدن ده اولان معنای مصدری
 شکبایی ده اولان معنای وصفیه مثله در ارارنده فرق دقیق در که
 تصاریفدن ظاهرا اولور مثل شکب اول حالتک اسمیدر که لغت عربیده اکا
 صبر دیرلر (شکیبا صبر او در شکبایی صبر اولقد در شکبیدن صبر ایتمک لکدر
 شکبینه ده صبر ایدمی در شکبیده می صبر ایدمی لکدر انتهی بوقعده ظاهر
 اولان بودر که عبارتده فی الجمله فرق بولتمق معنی و مألده اتحادی منافی
 دکدر و جامد دخی مشتق الیه مؤل و لیحق مشتق حکمندده اولور مثلا
 مردی ارلکدر سردی صوفلقه در بدی کلمه سنده یا بی کرک نسبت
 و وصفیت ایچون اخذ الیه و کرک مصدریه طوط مراد اسائنلر (تقرب
 قریب اولمق و قرب طلب ایتمکدر مقصود اسباب سعادتله عبدک حقه
 قریبدر و نتیجه می انکشاف جابدر که قاب قوسین مرتبه سنه ناظر در
 پس قرب دیدکلری قوسینک خطی کیندر حرمت احترام و تعظیمر
 نتکم مرور ایدمی (معنای یت) بودر که اوچجیمی زیاده صبرلو
 اولمق الیه حقه تقریدر یعنی کرچه حقه امور مقر به چوقدر و لکن
 صفت صبرله اتصاف کبی بوقدر زیرا صبرک اولی و آخری سلامتدر
 اخری سلامت اولدغنی ظاهر در نتکم صبرله قورق حلوا اولور دیرلر
 مشهور در و اولنک سلامتی بودر که صبرله انفس و آفاده آفادن
 خلاص اولور یعنی نفسنک شردن خلاص اولدغنی کبی صبر سزلق
 الیه خلقک جابنبدن متوجه اولاجق بلادن دخی مصون اولور
 در نجسی آدم او غلنک حرمتی برینه کنور مکدر و هر کسه مقامنه
 کوره تعظیم ایدوب خوش کور مکدر مکر که اهاتی موجب بر معنای
 شرعی اوله و یا خود خدمت ایدوب مصالح عبادده بولتمقدر که اعمال
 فاضله نك بری دخی خدمتدر * چار چیز دیگرای نیکو سرشت *

✽

* هست ازجه خلائی نیک زشت * چار چیز مبتدا و دیگر صفتیدر
 نیکو سرشت صفت مشبیه در که سرشت نیکو نك معناده فاعلیدر
 هست معناده ماضی در عریده کان کبی زیرا ایکی دخی وجوده
 دلالت ایدر نیک زشت انك مفعولیدر و بعد الجمله خبردر نیکو کوکچدر
 (سرشت مزاج و طبیعت و خوی در واسم مصدر در یوغرش معناسنه
 زیرا سرشت تن یوغر مقدر مضارعنده یا زیاده اید وب سریشد
 و سریشنده دیرل نیک ابودر مقابل بد در که برامزد زشت چرکین در
 مقابل نیکو در بوراده نیک قاتی معناسنه در (سخت زشت کی تنکم
 رکبده دخی مستعملدر که ابو چرکین و ابوبد نسنه در دیرل قاتی
 چرکین و بد معناسنه و لکن ناظمك قدس سره سخت برینه نیک
 براد ابتدایی زشته مقارنندن اوتوری در که ضدینی جمع کی در پس
 نیک ایله زشت ارا سنده و او عاطفه بوقدر (معنای یت) بودر که
 ای کوکچ نهاد او که طبیعتی ایلو کله تخمیر اولمشد در بشقه
 درت نسنه دخی وارد در که جمله ناسدن ابو قبیح کلمشد در یعنی
 قاتی و زیاده چرکین در که هر کیده که اول درت خصلت ذمیه
 بولنورسه ک ای دخی خلق ارا سنده مذموم و عندالله مفضوب
 اولور زیرا ذناتم خصمان سبب غضب رب ملاك متعالدر
 * زان چهار اول حسد کینی بود * زان کذشی عیب خود بینی بود *
 زان چهار مابعدندن حاندن زیرا عربی ایله تقدیری الاول منها
 دیمکدر پس اول مبتدا در حسد کینی بودك مفعولیدر و بعد الجمله
 خبردر زان مابعدنه متعلقدر زان کذشی معناده و انسانی برینه در
 و یا و بعد دیمکدر و یا خود شرط و جزا تقدیرنده در که فاذا نجحوا ورت
 عنه فائسان بکون هو العجب دیمکدر عجب بودك مفعولیدر خود بینی
 عجبك صفت کاشفه سیدر تقدیری عجب که خود بینی است دیمکدر
 زان اصلنده ازان در انك النفسك مدیه و زنجیون تخفیف و درج
 اولمشدر چهار جیم قبحله در تدر چهار شنبه یوم احدك در دخی
 کونیدر انکچون عرب یوم احد و یوم اتین و یوم ثناء و یوم اربعاء
 دیر زیرا بری از پنج خلق اولمشدر و یوم یکشنبه و دوشنبه
 و سه شنبه و چهارشنبه دیر کویا شنبه که جعه ابرتسندر اندن صکره



متعاقبه و مرتبه اولان ایام در که آخری پنجشنبه در که پنج بش در
 عرب یوم خمس دیر که خمس دخی بشدر حسد کنی ده یا مصدریه در
 حسد کنی اصلند حسد آکین در انک مدی و کاف عجمینک کسر یله
 عند الترتیب الف حذف اولمشدر آکین یصدق و مندر و یورغان
 کیلرک ایچنه طولدر دقلری نسنه در که عرب حشودیر (عجمین غم
 طولاش و نمکین یاش طولمشدر حسد آکین حسد طولمشدر حسد آکین
 حسد طولو لقدر یعنی قلبی حسدله طولمقدر و بعضیلر کین لفظنک
 مخفف اولدیغن بلیوب (کین اادات نسبتدر دیمشدر ظاهرا هیچ دکدر
 بلکه اادات نسبت اولان ین در) مثلاً زرین دیرلر التونه نسبتده زیر
 بانسبت ونون تا کید نسبت ایچوندر (گذشتی ماضی مخاطبدر مضدیر
 گذشتن و گذاشتن در و آزلک و صالی و یرمک و یرردن بر یوه تکمک
 معنایزه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب کدرد و کذارده و کدزنده
 و کذارنده دیرلر) عجب عینک ضعی و جیمک سکونیه کندی و رأیی
 استعظام ایلیوب معنی و توفیقی نسیاندر (خود بینی ده یا مصدریه در
 خود بین وصف ترکیدر اصلنده ینشده خوددز کندی کوریچی
 معنایسته خود بینی کندی کوریچی لکدر (معنای بیت) بود که اول
 دریدن اولکسی حسدله پر اولمقلق اولور یعنی دشمنی اولان کسیه بک
 نعمتی زائل اولوب کندنه اولدیغن استمکدر بو ایسه فی الحقیقه
 کفر در زیر الله تعالی تک حکمتی جهلدن و حکمته اعتراضدندر
 و بو حسدی کچد کدن صکره اول درت خصلتک ایکجسی عجب
 دید کلری عجم اندن خود بین لک و ترک کندن کوریجیلک ایله تعیر
 ایدر و کندن کورمک حتی نسیاندن توفیقی عدم ملاحظه دندر
 و بونده شبه اعتزال وارد یعنی طائفه معتزله عبد افعالی کندی
 خلق ایدر دیوب خلایق نسیان ایند کلری کبی معجب بنفسه و برآیه
 دخی افعالی کندنه اضافت ایتمش لولور توفیق و ترتیب اسباب ایسه
 حقندر پس تأثیر و خلق حقیدن اولیحق غیره نظر ایتمک کرک
 کندی نفسنه و کرک آخره باطلدر * خشم را دیکر فرونا خوردنست
 * خصلت چارم بخیلی کردنست * خشم فرونا خوردنک مفعولی
 و دیکر مبتدا و فرونا خوردن خبر در خصلت مبتدا و چارم انک صفتی

و بخیلی

✱

و بخیل کردنك مفعول و كردن خبر مبتدا در خشم فتح خاء مجحه ايله
 اسحدر اگر چه كسرله مشهور در اسم مصدر در قافیهی معناسنه كه
 عرب غضب دیر خشم آلو و غضبه طولش كسه (دیگر غیر و بردخی
) فرواشغه فرو خوردن بر صوبی بو عمق فرو بردن و فرو آوردن کپی
 فرونا خوردن بر صوبی بو عماق و اشغه بطنه المامق بوراده مراد
 غضبی بو عمق یعنی کری رد ایتك و حبس ایتك معناسنه در كه عرب
 كظم غیظ دیر (خصلت فضیلتند غالبدر گاه اولور كه ردیلتند
 دخی استعمال اولور بو مقامده اولدیغی کپی (چارم راتك ضمه سه
 در دخی بخیل ده یا مصدریه در بخیل سبق ایتدی (معنای بیت بودر كه
 اول درت خصلت ذمیه ك بری دخی غضبی بو عما مصدر یعنی
 یور كنك قانی قینا دیغی زمان طشره دوكلك و اغزنه كلهنی سوبلیوب
 و التندن كلهنی اشلکدر كه شیطانك تحريك و تسلطننددر انكچون
 غضوبك كوزلی و چه ره سی قزار و وجودنده ناریت ظهور ایدر
 در دخی خصلت ذمیه بخیلق ایتكدر یعنی مانی امساك ایدوب
 مستحقندن نعدر و كتم كتب دخی منع مال کبیر اگر کنندنه
 ضروری دکل و یا مکرر ایهه و حدیثده کلور كه مستحقندن کتم علم
 ایده تك اغزنه آتشیدن لجام اوریلور * ای بسمر کم کرد کرد این
 خصال * از برای انكه زشتست این فعال * کم مابعدنه مفعول
 مطلقدر ایکنجی کرد اولکنك ظرفیه در کرد این كله سنه مضاف
 و خصال اینك صفتیه زشت مقدم خبر و این فعال مؤخر مبتدا در
 و بعد الجملة مابعدنه صفتیه زرا تقدیری از برای آن سبب كه دیمکدر
 کم کافی عربی تك فحیله اکسکدر کینه اکسکلور ناقصه قلت لازم
 کما كاه قلیل ده دخی استعمال اولور بو مقامده اولدیغی کپی كه قلندن
 مراد عدمدر کرد کافی عجمینك فحیله امردر مصدری کردیدن در
 دو تكم و طولاشقی معناسنه و امر مستقلندن مستقدر کردك مستقبل
 ایهه گردد در کرد دکلدر پس دال تائیه تك حذفیه امر اولور و کشتن
 دن گردد اخذ و التمی خلاف قیاسدر زرا مضارع دال واحده ايله
 کرد کلسك کرک ایدی شینی رایه قلب ايله کرد کافی عجمینك کسرله
 چوره معناسنه کردا کرد چپ چوره دیمکدر از برای تعلیلدر بهر کپی

✱

فعال کسرله فعلک چمیدر که قصده اشلن عملدر کافی القاموس
 ومفردانده کلور که قصده اشلن ایشه عمل دیرل فعل دیمز زرا
 فعل بغیر قصد حیواناتدن دخی صادر اولور پس صنع بطریق
 الاجاده وعمل بطریق القصد وفعل عامدر (معنای بیت) بودر که
 ذکر اولان خصال ذمیه نک چوره سنده ازدون یعنی دور قبل ایله
 دور ایله وطولاش یعنی هیچ دویمه وطولاشمه اول سیدن که بوفعلر
 قیبحدر پس قیچی ارتکاب ایدن دخی قیبحدر حسنی اختیار واکتساب
 ایدن حسن اولد یعنی کبی اشیاء قلت عدمه محمول اولد یعنی بوندن
 ظاهر اولور زرا برنسنه که قیج اوله کرک قیج عقلی وکرک قیج شرعی
 ایله انک چور سنده هیچ بروقتده طولاشیق مرخص دکلدر * غل
 وغش بگذار چون زر پاک شو * پیش از انکه خاک کردی خاک شو *
 غل وغش بگذارک مفعولی و پاک شوک مفعولی و چون پاک تشبیهدر
 پیش ایکنجی شوک ظرفیدر خاک انک مفعول مقیدمیدر اولکی خاک
 کردی نک مفعولیدر و بعد الجملة از انکه به صفتدر زرا تقدیری پیش
 از ان وقت که دیمکدر (غل وغش نعمة الله ده ایکنسی ده کسره باینده
 یازیلوب خیانت معناسنه اخذ اولمش واکن قاموسده غل کسرله
 حقه در دیمشدر یعنی کوکده کین طومیق وغش کسرله خیانتدر
 یعنی المحاض نصح ایتامک و یاخود اضمار ایتدیکي نسنه نک خلافتی
 اظهار ایتامک (بگذار بانک ضمی و لاجل الضروره کاف بمجمینک
 سکونیه امردر مصدری گذاشتن در یکمک وترك ایتامک معناسنه (زر
 التوندر سیمه شموی یوقدر نیکم بعضیلر زعم ایتشدر و عدم شموی
 بومقامده تشبیهدر مأخوذ در زرا مهذب اولان نسنه بی ذهبه
 تشبیه ایدر لرفضیه دکل خاک اولکی خاکدن مراد ترایدر زرا بدن
 انسان موت طبیعی ایله منحل و ترابه منقلب اولور مکر که بدن انسان
 کامل اوله و ایکنجی خاک فنا فی الله معناسنه در زیرانفسندن فانی
 اولان ذلت وتواضعده اصل عناصری اولان تراب مرتبه سنه نزول
 ایدر انکچون ساکن و ساکتدر (کردی کاف بمجمینک فخیله مضارع
 محطیدر اولور سن معناسنه نیکم مرور ایتشدر (معنای بیت) بودر که
 کین وکبر وخیانت وامثال صفات رذیله دن کج واتی ترک ونفسکی

اندن ترکیه ایدوب زر خالص کی پاك و طاهر اول یعنی اتون قال
 اولدینی کی سندخی قال اولوب حمال و قبول کامل بول و سن موت
 طبیعی ایله مرده اولوب قیرده خاکله یکسان اولمز دین اول ماسوی
 اللهیدن و تعلقات اغیار من جدا و یار بقی اولان خدایه متصل اول
 *خرص بکذار و قناعت پدشه کن * اخوان مردن یکی اندیشه کن *
 خرص بکذارک مفعول و قناعت کن کله سنک مفعول اولی و پدشه
 ثانیهی در یکی معناده اندیشه نك صفتیدر و اندیشه کن کله مفعولیدر
 و از اندیشه به متعلقدر تقدیری کن اندیشه یکی از مردن و آخر مکر
 دیمکدر که مقام نعر بضده مستطردن که کم تصویر معناده ظاهر اولور
 (یکی ده یازده در یک دیمکدر بقیه مفرداتک شرحی مروا بمشدر
 (معنای یت) بودر که دنیای رغبت و کمال ارادته طلب ایتمکی قو
 و موجودله اکفای ایدوب قسمته راضی اول و زیاده اردنه دوشمه زیرا
 مطلوب حقیقی خدا و حب دنیا زاس کل خطا در آخر موتدن بر
 اندیشه و فکر ایله یعنی نیچون بویله طول امله و حرصه هوش رسن سن
 خود مرده اولجفکی بیلور سن پس بویله عفت سندن مجیدر کویا که
 مویه واقف دکل سنکه بومعامله بی ایدرسن و عاقلار طریقته کیدرسن
 شکم قرآنده کلور (اولم تکنونوا اقسیم من قبل مانکم من زوال) یعنی
 کال غرون و غفلتزدن بزه موت یوقدر دیو دنیاده خلود دعواسن
 ایدر لر و انک اوزرنه قسم ایلرردی و یا ظاهر خالترندن دعوی خلود
 بشم اولتوردی (هل من محبص) یعنی موتدن مفر و فنا و هلاکدن
 *کر زکاه و ناه کاه یوقدر و موت مذل الجباره در فلفهم * با محبان باش
 *دائم هم نشین * تا توانی روی اعدارا مبین * با محبان هم نشینه متعلقدر
 هم نشین باشک مفعولی و دائم انک ظرفیدر روی مینک مفعولی تا توانی
 کا ظرفدر زیرا مادام معناسنه در یعنی مادام ده مامصدر به اولوب
 فایدهی تاویل مصدرده قلدینی کی تادخی مدخوانی بویله قلور
 فعل مضارع اوزرنه داخل اولان ان ناصبه کی و قبل المصادر زمان
 تقدیر اولنق کثیر در پس تا توانی ک تقدیری مده قدر تک دیمکدر
 (محبسن محبک جمیدر یار و صادق معناسنه محبت بالاده نعر یف
 و لمشدر هم نشین هم صحبت و محالسه در زیرا هم موافقه دلالت ایدر

و نشین اصلنده نشینده در که مصدری نشستن در اوتورمق جلوس
معناسته مضارعنده سین مهمله پرینه یا ونون کلوب نشیند و نشیننده
دیرلر (اعدا عدونك جمیدر دشمن معناسته که دوستك مقابلیدر
مبین میم مفتوحه ایله نهی حاضر در مصدری دیدن در کورمك معناسته
علی غیر القیاس دال بایه قلب اولنوب پیند و پینده دینلور (معنای
پیت) بودر که دائماً یعنی ممکن اولدجه محبلر و حقیقی دوستلر ایله
محالسه و صحبت ایله تا که قادر سن دین دشمنلرینك یوزلن کورمه
کرك کفار و كرك بخار و رؤیتدن نهی صحبتدن نهیدر زیرا صحبت
رؤیتی مستلزمدر بدون العکس پس بعض مواضعده اعدایی رؤیت
ضروری در ولکن صحبت ضرورت یوقدر مکر که نادر اوله وجه نهی
بودر که (کور یجك دشمنی و بیسی اونیدرسن کندك) روی بی روح
عدو آدمه نسیان و پرر) موجبجه عدو بی روح کیدر و معینه
نظرده ندر فایده و سوء حال بحکم الجوار قرینه ساری در و او مقوله ایله
صحبت دخی دین ده نهمیدر و باعث کدورت دلدرد و دشمنلرد که اضیق
السجون معاشره الاضداد یعنی دوستله سم الحباط صحرا و دشمنله
عکس اولور فافهم

* * در صفت مدبری میگوید * *

* چار چیز آمدنشان مدبری * یاد گیرش کورتوروشن خاطری *
چار چیز مبتدا نشان آمدك صمیرندن حال و بعد الجمله خبر در
شین کیرك مفعول اولی و یاد ثانیسی و بعد الجمله جزاء مقدم و مابعدی
شرط مؤخر در نومبتدا و روشن خاطر صفت مشبهه در که خبر در
(مدبری ده یا مصدریه در مد بر مقبلك ضدیدر شکم بالاده شرح
اولندی) (خاطری ده یا زایده در و یاتو بی تا کیدر ایچون خطا بدر
خاطر اصلنده قلب اوزرنه مرورایدوب مکث ایتین نسنه در شکم
خطر بایله دیرلر بویله مواضعده ذکر حال اراده محل طریقله نفس
بال مراد اولنور (معنای پیت) بودر که درت خصلت مد بر لك
اوکد قلق نشان و علائق کلدی اگر سن روشن ضمیر و محلی قلب ایسك
انی باد طوت یعنی خاطرندن چقارمه و حفظ ایلوب عمل قبل بوراده
روشن خاطر دیدی زیرا افکار دنیا و تعلقات ماسواژ نگار یله آینه قلبی

مکدر

مکدر اولان کسه تک قلینده صورت پند نقش بند اولماز بلکه استماع
نصح ایتمک (اولی السمع وهو شهید) مقوله سندن اولمغه محتاجدر
* مدبری باشد با بله مشورت * هم بیجاهل دادن سیم زرت *
مشورت باشد که فاعلی ومدبری مفعولی و با بله مشورته متعلقدر بیجاهل
دادنه متعلقدر زرت ده تا خطاب معناده دادنه قیید در که دادنت
دیمکدر که تا دادنت فاعلیدر اگرچه مضاف الیه در پس دادنت سیمه
اضافتی مصدرک مفعولنه اضافتی قییدندر (بله اوغوزدر که سلیم
الصدردر ناظم قدس سره ابلهی عامه لساننده شایع اولدیغی اوزره
احق معناسنه استعمال ایلدی فاما احق بشقه در وحیدنده کلور
(اکثر اهل الجنة البله والعلاء فی علین) بوندن ابله غافل مقابله سنده
اولقی مقابله سنده ظن اولتورولکن بوراده ابله محجوبدن وعافل
مکاشفدن کایه در مشورت استخراج الزامی معناسنه در یعنی بر قیاج
کسه تک مجتمع اولوب مشاوره لری بر لری نیک رأی لری و مؤدای
فکر لری استخراجدر تا که اقوی واصح ابله عمل اولنه و قرآنده کلور
(و مشاور هم فی الامر) یعنی وحی صریح اولمیان ماده ده مشاوره ابله
امر در زیر جانب رسالت مشاوره کونورهز بلکه مشاوره مقام خلافت
ناظردر (هم اصلنده موافقت ایچوندن بویه مواضعده پس و بردخی
دیمک او اور (معنای بیت) بودر که مدبرک اولور ابله ایله مشاوره
ایلت زیر احق قیده نه رأی اولاجق که انکله عمل ایدن کارنده اقبال
و ترقی بوله زنان ابله مشاوره کی انکچون وارد اولدیکه (شاوور و هن
خالق و هن) یعنی آنلرک رأی لریله عمل اولتماق ناقصات العقل
اولد قلدندنر پس هراحق و ناقص العقل زن حکمنده اولمش او اور
و آنک رأی معول به دکلدر و الامم کی ندانندر و هم یعنی بوندن صکره
علامت ادبار و نخوست سیم وزری قدرنی بلین کسبه و بر مکدر تنکم
قرآنده کلور (ولا تؤتوا السفهاء اموالکم) زیرا سفه جهل و یانقبض
العقل در و بورادندر که جوهری نادان الینسه و یرمه دیرلر زیر ضایع
اولور و نقد دخی تلف و سرف بولور * هر که پند دوستان نکند
* قبول * در حقیقت مدبرست ان بوالفضول * پند نکندک مفعول
اولی و قبول ثانسی و بعدا جمله هر که به صفتدر که هر کسی تقدیرنده در

وهر کسی مبتدا و مدبر است خبر در و در مدبره ظرف در آن مدبر
 فاعلیدر بوالفضول آن کلمه سنک مشار الیهی در حقیقت نفس الامر
 و بی تأویل و بلا مجاز بوالفضول اصلنده ابوالفضول در بوالعجب
 و بوالهوس و امنالی دخی بویله در فضول بالاده ذکر اولمشدر حاصلی
 فضل مدحده و فضول ذمده مستعملدر انکچون فلان فطول آدمدر
 دیو ذم ایدر و فضولدن غلط در ابولفظی فضوله اضافتدن مبالغه
 فهم اولنور کویا فضول اندن تولد ایشدر (معنای بیت) بودر که
 هر کسه که دوستلرک و ناصح بلخیرک پند و نصیحتی قبول ایلمه و هواسنه
 تابع اولوب ردایده اول ابوالفضول حقیقتده و کند ی ذاتنده و بلا
 تأویل مدبر و محوس و اوکدق در زیر عاقل اولان کلام حق استماع
 ایدر و اهل حقه تابع اولوب کند ی عیندندن فضولی کی ایش طومر
 و هر کس فوقنده اولانه متابعتله مأور در قال الله تعالی (قل ان کستم
 تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله) یعنی مقام محبویتنه وصول اتباعله
 حاصل اولور * هر که از دنیا نکیرد عبرتی * هست ازان مدبر
 جهان را نفری * هر کسی که نکیرد عبرتی از دنیا دیمکدر که اعرابی
 ظاهر در هست مقدم خبر و نفری مؤخر مبتدا در از نفرته متعلقدر
 جهان کی زیر را لام جاره معناسنه در (عبرت عین مسمله نیک کسر یله
 موعظه و دلالت که انکله جهلدن علمه عبور واقع اولور (نفری ده
 یازایده در و یا تعظیم ایچوند که نفرت عظیمه دیمکدر (معنای بیت)
 بودر که هر کسه که احوال حائله دیانن عبرت و موعظه اخذ ایدوب
 حقیقت حاله واقف اولیه اهل جهانک اول مدبردن نفرت عظیمه سی
 وارد در یعنی او مقوله کسه مدبر و منفور و احقدر زیر العاقل من وعظ
 بغیره کلامندن مأخوذ و مفهومدر که عاقل موعوظ بالغیر اولان یعنی
 غیرک حالنه نظر ایدوب عبرت الاندر و اولیان احقدر احقندن ایسه
 اهل جهان اور کوب فرار ایدر و اویله لایالی جاهلک یانسه او غرامز
 زیر که صحبت جاهل نار دوز خدن اشددر فافهم * مشورت هر کس که
 با ایله کند * دیو ملعونش سبک کرد کند * هر کس که کند مشورت
 با ایله دیمکدر که هر کس مبتدا و مابعدی بعد الجملة اکا صفتدر دیو
 مبتدا و ثانی و ملعون انک صفتی و شین معناده ایکجیمی کند

قید در که کندش دیمکدر که شین ککندک مفعول اول
 و کمره ثانسی (وسک اکا ظرف و یا ما غلتدن خالد رفی
 زمان سریع او مسرعاً معنا سنه (دیو شطاندر غلبه مایستحق من
 اللفظ نکچون ملعونیه وصف الیدی زیر درگاه دجندن مطروددر
 (سک سبک فنی و باء موحده نک ضمی و کاف عربیله بینی خفیف
 معنا سنه و خفته سرعت لازم کلکله بوبله مواضعده سرعت مجولدر
 شکم سبک سیر درل سریع السیر معنا سنه (کمره کراه دن تخفیف
 اولمشدر کمره صفت مشبهه در آزعون بوللی ضال معنا سنه
 (معنای یت) بودر که هرکسه که احق ایله مشورت ایلیه ابلیس
 ملعون اتی زمان سربعده و یا مسرع اولد یغی حالده ضلالتیه
 دوشرریغی رأی احق ایله طریق مراده مهتدی اولامیوب تیر
 زمانه بلاستی بولور ومدبر اولد یغی بللو اولور * انکه مال وزر دهد
 باجاهلان * انچنان کسی بود آن قبلان * مال وزر دهدک مفعولی
 و با اکا متعلق و بعد الجملة انکه به صفتدر زیران کسی که دیمکدر که
 آن کسی مبتدا در آنچنان کس اصلده چون آن کس در که آن مبتدا
 و کس مشارالیه در عربیده مثل ذلك الرجل کبی زیرا آن بعیده اشارتدر
 ذلك کبی کی بود بعد الجملة خبر و بوجه دخی آن کسی به خبردر
 و بوندن فهم اولندیکه چنان انجیلین و جنین بونجیلین دیمکدر و لکن
 انچنان آن چون آن و اینچنین این چون این دیمک اولیحق آن و اینک
 تکراری احدهماک آخری تأکید مجول اولمسبیله مد فوعدر
 (معنای یت) بودر که اول کسه که مطلق مالی و خصوصاً اعز الاثمان
 والاجساد اولان اتونی جاهلاره و قدر و قیمت بلیوب هوی و شهواتیه
 اسراف ایدنلره ویره و بومعنا به کنندو دخی نادان اوله اول کسه حق
 مقبوللردن اولور یعنی اولاز بلکه مدبر دانه سنده قالور زیر محملک
 غیریه اعطاء مار ایتک فی المثل حرامی الله قلیج و یرمک کیدر بوايسه
 اشد جهالتدر * زرچو جاهل راهمی آید بکف * میکند اسراف
 می سازد تلف * زر آیدک فاعلی و جاهل را اکا متعلقدر بکف کبی
 زیرا را لام جارح معنا سنه در بعض نسخده جاهل یرینه ابله دوشمشدر
 میکندک تخشده ضمیر فاعل جاهله راجعدر اسراف مفعولیدر



می سازد تلف دخی بویله در و میکند جمله سی اوزرینه معطوفدر
 (همی آیدده می ادات حال واولنده ها معنای حالی تا کید ایچویدر
 تکم ماضی اوانده می بعده وها تا کید معنای بعده محمولدر همی کقم
 کچی که زمان قدیم ده اکا سوبلدم دیمکدر (کف فتح کاف عربی
 وشدید فائله عربی در ال آیه می مناسبه مشهوردر اگرچه فاهوسده
 ید ایله تفسیر ایتمشدر) اسراف حد اعتدالی نچس اوزدر هر نه مقوله
 فعلده اولورسه اولسون اگرچه انفساقده اشهردر اسرافک تبذیردن
 فربق بودر که اسراف مالی مخلتد زیاده وجهی اوزره و تبذیر محلاتک
 غیریه صرفدر پس طاعت حقه اولسه قلیل ایسه ده سرفدر
 وخیرده اولسه لاسرف فی الخیر موجبجه کثیر ایسه ده سرف دکلددر
 (سازد مضارعدر مصدری ساختن در دوزمک معنای مضارعده
 خازیه قلب اولنوب سازد وسازنده دیر لول براغنه برک و ساز
 دید کلری دوزیلوب تدبیر اواند یضدن اوتوریدر (تلف عربی سدر
 هلاک معنای و اتلاف افتادر) (معنای یت) بودر که مال وزر چونکه
 نادان و ابله انه کله آفی اسراف ایلر و تلف و هلاک دوزر یعنی انک
 ایشی و تدبیری اول مالی محلتک غیریه صرف اولور پس شول مال که
 قوام وجود و مدار طاعت رب ذی الجوددر و کذلک الدرهم لجروح
 الدرهم مرهم موجبجه یاره لره مرهم و بیچاره لره چاره و باعث دفع
 غمدر بر آلائی قدر و قیمت بلزلک کبسه لینه کبرمک روا و بادل الله
 دوشتمک سزادکلددر * نشنود ازدوست ابله پندرا * از جهالت بکسلد
 پیوندرا * ابله نشنودک فاعلی و پند مفعولیدر از من اجلیه معناه
 مابعدنی تعلیلدر پیوند بکسلدک مفعولیدر بعد الجملة ماقبلنی بیان
 کچی در که اکا استیاف یانی دیر که علم یانده سؤال مقدره جوابدر
 (نشود فعل مضارع منفیدر اصلی نه نشود در شبتک کسره سیله
 بوراده و زنجیون اسکان اولنور) (شنودن ضمه و شنیدن کسره
 مصدردر اشتک معنای چونکه بولسانده مضارع امر حاضر در
 مشتقدر دال شاکنه زیاده سیله امر ایسه شنودر کسره لاجرم اول
 مضارع مکسور اولدی) (بکسلد فعل مضارعدر اصلانده بانک
 کسره سیله در لکن کاف فارسیبک ضمه سنه اتباعا مضموم اوقنور



بو راده گات و زینچون اسکان اولتوز کسلدک مصدری کسستن
 و کسستن در ضم کافی ایله اوزمک و اوزلمک و صنفی معنانه که لازم
 و متعدیدر مضارعنده خا، عجمه لامه قلب اولتوب کسلد و کسلنده دنلور
 و گاه اولور که ایی حذف ایدوب کسلدخی دیرل فاما امر و تهنیده
 حذفی واجبدر انکچون بکسل و مکسل دیرل جان کسل جان اوزمچی
 و قطع ایدمچی دیمکدر شکم شعرده کلوز (قید غم جان کسل زلف
 سیاهکمیدر) (صدر شکن انداز دل طرف کلاهکمیدر) پیونده بآه
 فارسینک فتحه سیله سبب اتصال و اولاشق و چاتق و ایاق باغی کوباکه
 پای وند و پای بند بوندن تصرف اولمشدر پیوستن اولاشق
 و اولاشدر مقدر مضارعنده سین حذف اولتوب پرنه نون و دال
 کتورل پیوند و پیونده دیرل (معنای یت) بودر که ایله اولان کسه
 دوستدن و خیر خواهندن و عطف و نصیحتی استمز و قولاغنه الماز کال
 جهالتدن سبب اتصالی اوزر و کسر یعنی دوستدن نصیحت
 طوعد یعنی صورنده دوست دخی اکا عدو و اشنایک پیکنانه
 اولوب علاقه بی قطع ایدر شکم قرآنده کلور (ولو کنت فظا
 بغلیظ القلب لانفصوا من حولک) انسان بد خوی اولوق بدعت
 نفر قدر و جائزدر که پیوندی قرمق حق اتصالی انقطاعه تبدیل
 معنانه اوله زیر اشریعت رابطه قویه در پس سوز دکلین کسه آه
 شریعتدن خارج و حقدن جدا اولور و بالاخره بلاسنی بولور و باشنه
 چوق قضا کلور و اعجاز بالله تعالی * عبرتی گیر از زمانه ای جوان *
 تائبشی از شمار مدبران * بوییتک اعرابی ظاهر و مفرداتی مره بعد
 اخیری شرح اولمشدر (معنای یت) بودر که زمانه ده واقع اولان
 حوائث هاله دن عبرت ال وجهلدن علمه عبور ایله تا که مدبرل
 عدادندن و بولکندن اولیه سن یعنی اگر عبرت الورسک دینده ترقی
 و حقه اقبال زائد بولور سن و الادیلرد اثره سنده قالور سن و استمد و کلک
 کی مدبر اولور سن و آخرته صف نعالده اولتورله کلور سن بوراده
 جوانه خطایک سبی بودر که جوانک عقلی قوتده و ادراکی متاثرده
 اولغله صرف بصر بصیرت اتمک اکا سهل و ادراک اتمک آسان
 و عبرت اتمق قولای اولور پیرایسه بولله دکلدر خصوصاً که ارذل عمره

✱



بانغ اولمش اوله بوضورته قلی سست وادرا کی ضعیف اولور * هر کراز
عقل کاهی بود * زدا وادبار کراهی بود * یونک تقدیری هر کسی که
اور بود اکاهی از عقل دیمکدر که اکاهی فاعل بود واورا مفعولدر
وازا کاهه متعلقدر (زدا یکنجی بوزله طرفی) وادبار فاعلی (و کراهی
مفعولدر و بعد الجملة هر کسی به خبر در جمله اولی صفت اولدیغی کی
اکاهی ده یا مصدر یه در آگاه خبر دار دیمکدر (زدا لسان عربده عند
معناسته در ترکیان ایله تعبیر ایدرزیرایان ده حضور معناسی واردر که
معنای عنددر مثلاً فلاک یا ننده دنیانک قدری یوقدر در لر عرب افس
للدنیا عنده قدر دیر عجم نزد اودنیار اقدیر نیست دیر کراهی ده اولان یا
دخی مصدریه در (معنای بیت) بودر که هر کسه که انک عقلدن
اکاهلغی اولور یعنی ادنای عقلدن حصه مند اولان کسه نك فائده
ادبار دید کبری معنی ضلالت اولور یعنی مدبر اولغی ضلال اولقدن عد
ایدر واندن حذر ایلمو مقبل اولغی مهندی اولقدن اعتقاد ایلمو و انک
اسبابته تشبث ایدر همان سوز عقلمده در که قبل ومدبری فرق ایدن اودر
* * در بیان صفت دانش گوید * *



* چار چیز آمد بزرک و معسیر * می نماید خرد ایکنی در نظر *
چار چیز مبتدا آمد جمله سی خبر بزرک آمدنک فاعلندن چالدر بو خمه
آمده مفعول دکلدن زرا آمد لازمدر عرییده جاء واتی کبی (بزرک بانک
وزانک جمله جمله وارانک سکوئله اولو عظیم معناسته (می نماید فعل
مضارع مجهولدر قائم مقام فاعلی تحتید ضمیردر که چار چیزه راجعدر
خرد مفعولدر نمایدک مصدری نمودن در کوسترمک و کورنگک معناسته
مضارعنده واورینه الف ویا کتوز وب نماید و نمایند در لر (خرد خام
و محم نك ضمیمه وارانک سکوئله اواق و خرد مرد اواق دولک و کچی رک
(خرد اسم مفعولدر که خرد دن مشتقدر مرده کبی اواق اولمش
نسنیه خرده در لر (دقیق نکتته بلنه خرده داننه در لر که خرد نکتته
دقیقه ایچون استعاره اولمشدر زرا خرده اولان نسنیه دقیق اولور
غلیظ اولماز انکیچون اونه عرب دقیق دیر طحین معناسته لیکن کسیر
الامله حرف استثنادر معناه می نماید اوزرنه داخلدر (در نظر نماید
ظرفدر بوراده نظرله مراد نظر عین دکلدن زرا بوقامده ذکر اولنان

او مورک :

امورک بعضی حس و بعضی عقلی در بلکه مقصود اعتبار عقل در
 (معنای پیت) بود که درت نسنه فی الحقیقه عظیم و عند العقلا معتبر
 و مقبول کلدی و لکن عقل جزئی یا نسنه و اعتبار نده خرد کورینور
 یعنی حقیر و لاشی عبد اولنور و لکن عقلا اول امورک انجامنه نظرایدوب
 استعظام ایدرلر پس عاقل اولدن صوکن صیرکه اکا عاقبت اندیش
 دیرلر و حذرده سرا اولان نسنه نک ایرکنندن تدارکن ایدر احق ایسه
 بونک خلافتده در انکیچون عاقبت سر نده آتشیلرینار * زان یکی
 خصم است و دیگر آتش است * باز بیماری کز و دل ناخوش است *
 یکی مبتدا زان اندن حالدر خصم خبردر و دیگر بوراده لسان عربده
 و لسانی برینه در که آتش اکا خبردر باز دخی و الاله الیث برینه در که بیماری
 اکا خبردر و دل مبتدا و ناخوش خبر و از و ناخوشه متعلقدر و بعدالجمله
 بیماری به صفتدر نقدیری بیماری که دل ناخوش است از و دیگر
 یکی بری دیگر خصم خصوص متدندر منازعه معانسه مخاصم اولان
 کسبه خصم دیدنلر قحله زبر ا عندالخصومة بری برینک خصمه ضمه
 یعنی جابنه یا پیشوب دست و کربیان اولورلر (باز کبر و دیگر بیماری ده
 یا مصدریه در خسته نک معانسه شکم مفصلا یلانی بر و ر ایتشددر
 (خوش و او رسمیه ملایم و ابو و بخشی معانسه در پس ناخوش انک
 خلافتدر زبر ناخرفده که نغیه دلالت ایدر بعدذا ساکنه الاخر اولان
 کلمه نک آخرنده اولان رابطه نک همزه سی لفظا و کتابة و جوبا حذف
 و وصل اولنور دیو بعض لغات فرسده مصرخدر و لکن هر یرده اتصال
 مشکل اولمقله یعنی طول کلمه و شین مجعده اولان مجعده مناسب اولان
 ایجابی جواز تبدیلدر (معنای پیت) بود که اول درت نسنه نک بری
 خصم و بری آتش و بری خسته لکدر که دل آندن ناخوشدر یعنی
 خسته نک و انحراف مزاج انک مشربنه ملایم و ابو دکل بلکه انک
 حد و ثله پراضطراب و المدرشته بواج نسنه بی کلیچک در دنجی ایله
 خوار و حقیر و حرده کورمک کز کدر شکم صری اشغده کلور
 * چارمین دانش که آراید ترا * این همه ناخردنماید ترا * چارمین مبتدا
 دانش خبری و ما بعدنده اولان جمله که رابطه سیله اکا صفتدر این
 مبتدا همه اتی تا کیددر که هر یده هذا کلمه برینه در خبر دتخایدک مفعولیدر

و قاع مقام فاعلی تختنده ضمیر در که اینده را جعد در این امورار بعده ایشار تدبر
 که مبتدادر و ما بعد نده جمله خبر در (و ترا اصلنده تورادر که را لام
 جمله معناسنه در) چارمین دردنجسی دیمکدر زیر چار دت و چارم
 دردنجی و چارمین دردنجسی در که یا نسبت و نون تا کبد نسبت ایچوند
 (دانش اسم مصدر در دانستن یلمکدر علم کبی و دانش که بلو در
 بویه مواضعده مصدر معناسنه در) آراید مضارعدر مصدری
 اراستن در یزه مک یعنی زینت ایتمکدر مضارعنده سین رایه قلب
 اولوب اراید و آراینده در لر (تا اادات تخذ در در زنهار معناسنه هر پیده
 اناک والاسد و اتق و اخذر کیلردن مفهوم اوله یغی کبی اگر چه
 بومعنی کتب لغویه فارسیه ده درج اولتامشدر و لکن ظاهر حال
 اکا قرینه در (معنای یت) بودر که اول چارچیرک دردنجسی
 علمدر که سنی بز و سکا زینت و برز را صفت شریفه الهیه در انکچون
 عالم صدرده اولور و وسادات و اکار اوزرینه هر وجهله ترجیع اولور
 بوجهله یعنی بودرت نسنه سکا خرد و خوار کور نمکدن صاقن زیر
 بوتلر فی الحقیقه استعظام اولور بوجهله استحقار اولتامز * هر که
 در چشمش عدو باشد حقیر * از بلای او کند روزی نفیر * تقدیری
 هر کسی که باشد عدو در چشمش حقیر دیمکدر که هر کسی مبتدادر
 عدو باشدک فاعلی و حقیر مفعولی و بعد الجمله مبتدایه صفتدر کنندک
 فاعلی تختنده هر کسی ضمیری و مفعولی نفیر و از تعلیل و روزی اکا
 ظرفدر (حقیر عظیمک مقابلدر) اوضمیر غائبدر هو کبی که عدویه
 را جعددر (روزی ده یا وحدت ایچونددر) نفیر عریضدر جزع واضطراب
 و تقرت و فراز و بطریق الحرب عدویه خروج ایتمک (معنای یت)
 بودر که هر کسه که دشمن انک کوزنده خوار و حقیر اوله و کوزنه
 صالندر بیوت عدوی هججه ضایه اول کسته آخر اول عدویه مبتلی
 اولور و بر کون انک بلاسی او جسدن جزع واضطرابه دوشر
 و احسانیه انک جتکنه چقر و زجت چکر زیر کاه اولور که بر صو
 آرایکن چوغ اولور و دوه بی کوزر و برودندن منجمد اولان اژدر
 کرمین بولور و دیر بولور و بر قبل افسالک باغنه طولامش و دوشرد
 و بر چوب کوزه کبر و کوزی کور ایلر و علی هذا پس دشمنی استحقار



ایتمک بوقدر آنکچون آداب مناظره دندر که خصمی خوار کوریه بتمک
 قضائله الله آخر مغلوب وز بون اولور وشهر ویمی ده کلور (بیت)
 (ندکلو مور ایسکده پامال اولور قیاس ایتمک) (سلیمانلر ز بون دارو
 کچی مور اولور بزکون * ذره آتش چوشد افررخته * بینی ازوی عالمی
 راسوخته * ذره شدک فاعلی و افررخته مفعولی و بعد الجملة فعل
 شرط و مصراع ثانی جمله سی جزاء شرطدر عالمی بینی تک مفعول اولی
 و سوخته ثانسی و از سوخته به متعلقدر (ذره آتشده همزه توسل
 ایچوندر که بوراده اضافته توسل ایچوندر و بعضی مواقعه بین
 الموصوف و الصفة دخی اولور که اوراده وصفیه توسل ایچوندر
 (ذره اصلنده اواق فارمجه نملة صغیره معنایه و یا بخره دن شعاع
 شمسک عکسند کورینن هیا و یا کفی خاکه وضع و بعد الرفع کینه
 ملزقی اولان تراب دانه لری و یا بر حبه شعیر که درت برنج و هر برنج
 درت سوسم و هر سوسم درت خردل و هر خردل درت نخاله یعنی
 کیک ورنی و پرورق بر ذره در و بوراد مذره جزئی دیمکدر هسانک
 و امثالک جزئی کی (افرخته اسم مفعولدر یا الکلمش معنایه
 مصدری افر و ختن در یا الکلندرق و یا الکلمق معنایه مضارعند
 خاء مجحه زایه قلب اولنوب افروزد و افر و زنده دیرلر (بنی کسرباه
 اصلیه الیه فعل مضارع مخاطبدر مصدری دیدن در کورمک معنایه
 مضارعی علی غیر قیاس یتدکلور (عالمی ده باز انده و یا خود وحدت
 ایچوندر اگر عالمدن مراد بر شهر و امثالی اولور سه سوخته دخی اسم
 مفعولدر یا تمش معنایه مصدری سوختن در یا تمق و یا فقی معنایه
 مضارعند خاء مجحه زایه قلب اولنوب سوزد و سوزنده دیناور
 (معنای بیت) بودر که چونکه آتش ذره سی یعنی بر جزئی آتش یا الکلمش
 و هوا کبر اوله سن عالمی و یا بر شهری اندن یا تمش کور سن حاصلی
 بر شراره قوت بولسه غلوتور و کبدرک اطرافنی سر یا اجراق ایدر
 ابدی آتش بقدر جزئی اولور سه ده انی استحقاق ایتامک کر کدر
 بوسیدن جناب نبوت صلی الله علیه و سلم کیجه لیده اطفاء ناز و سراج الیه
 امر ایلدی تا که بر بهمانله ضرر رسار یمسی اولیه * علم اگر اندک بود
 خوارش مدار * زانکه دارد علم قدری بیشمار * بونک تقدیری اگر

بود علم اندک مدارش خوار دیگر مآل مدار علم را خوار اگر بود اندک
 دیگر که اگر بوراده عربیده آن وضلیه برین عدد (قدری قاعده قریس
 اوزینه یا نه در که موصوفه صفت میانه متوسط در زیر یا بشمار
 قدره صفت در بحری دیگر کی (بیشمارده بی حرف بی و شمار
 صاع شد عدد معناسنه مصدری شمردن و شمار یکنند (معنای بیت)
 بود که علم دین اگر اندک یعنی از ایسه اتی خوار و حقیر طوطه و قلیل
 کورمه شول سیدیکه علم مطلق بی عدد و بی حساب قدر طوتر
 یعنی فضائی جوق و قدری عالی و ورتی آخر در آنکچون دندیکه
 شمة من العلم خیر من کثیر من العمل یعنی بی علم اولات عملک چوغندن
 بلکه جمله سندن علم جزئی خیر لودر زیر علی منهاج السنه اولان
 عمل علم اوزنه مبنی در و بوندن مفهوم اولدیکه مقصود اولان علم
 شرعیدر که تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اصول و فقه در بو خسه
 مطلقا علم دکادر و دیشلرد که وقل رب زدنی علما علمه مراد علم
 حقایق قدر بو خسه علم احکام دکلدو زیر علم احکام محصور و علم
 حقایق غیر محصور در والله واسع علمیم * رنج اندک را بکن غمخواره کی *

*

ورنه بینی عجز در بناره کی * رنج بکن کله سنک مفعول اولی غمخواره کی
 ثانسی ورنه نک تقدیری و اگر نکنی در و لکن والا و بو خسه معناسنه
 استعمال اولور بلا احتیاج الی التقدير عجز بینی نک مفعولی و در عجزک
 طرفیدر (رنج امک و زحمت و خسته ای مصدری رنجیدن کلور
 انجتمک معناسنه متعدیسی رنجانیددر (بکن بانک ضمیمه کافه اتباعا
 بحسب و بکوش و امشب الی کی) (غمخواره کیده اگر هاء رسمی کاتب
 اولور سه کاف زانده و یا مصدریه اولور نتکم بعض اهل لغت اختیار
 ایشلردروا اگر کاتب اولور سه کاف هادن بدل اولور نتکم بعضیار
 عند نده بو مختار در غمخوار و غمخواره غم بیجی و قیوری و یار
 و یولدش و انیس در و غم بکدن مقصود انک غمیه غمناک و غم از الیه
 چاره ساز اولدیس غمخواره کی غم بیجی لک و قیوری لغت در و او
 رسمیه و حلیمی ده کلور که و دخی جا زدر که الف الیه استعمال اوله
 و او سز اتھی و لکن و اوله می سوم اولدیی صورتده الفک وجهی
 بو قدر زیر حقیر و ذلیل معناسنه اولان خواره التباس لازم کلور

مع هذا جميعا لغائه ونسخته الف ثابته ايله در (بیماره کی خسته لکدر
ها وکاف اولکی کبیدر (معنای یدت) بودر که آزر بنجه و خسته لکه
غمخوار لک ايله یعنی انک غم بی ونولاجق بودر خسته لکدن دیمه
والا خسته لک ایچنده عجز کورر سن یعنی آخر بتز و آزاکن چوغ
اولور و دفعنه قادر اولر سن همان قلیل ایکن معالجه ایده کور و دفعه یله
مقید اول زیرا لایالی اولاجق محل دکادر تنکم بعضی اشخاصک
مثانه سنده طاش اوله له عمر بوله مبتلا اولور ولکن بوکون یارین
دیه رک معالجه بی تأخیر ایتمکله اول طاش نخورد قیدر ایکن جوز
ویمرطه قدر اولور و خلاص امید یله اوراسنی جراحه شق ایندروب
هلاک اولور تنکم شامده اشتهال دن بر جوانه واقع اولدی والعیاذ
بالله تعالی * درد سر را چون نجوید کس علاج * خوف آن باشد که
بد کردد مزاج * کس نجویدک فاعلی و درد مفعول اولی و علاج تائیدی
و بعد الجملة فعل شرط در خوف باشدک فاعلی و بعد الجملة جزاء
شرط در مزاج کرددک فاعلی و بد مفعولی و بعد الجملة مشار الیهی
بیان و کشف و آنه صفت اولور درد سردن مراد باش اغریسی در
(نجوید فعل مضارع منفیدر مصدری جویدندر ارامق معنای سنده
علاج معالجه و مداوات اینکدر فعل اصلنده فاعلین اعضائله
مباشرت و حرکت جسمانیه ايله صادر اولان نسنه در ضرب و فح
وامثالی کی انکچون قلیج و قلقان لعنه مواظبت ایده نه معالج دیدیلر
و بواشک علاجی ندر دیرلر کرک مریض و مجروح کوره اولسون
و کرک غریبه کوره اولسون اگر چه علاج طیب ده اکثر در (کردد
کاف عجز یله فعل مضارع در مصدری کردیدندر صیوروت معنای سنده
عجز شدن ايله تعبیر ایدر) مزاج چار طبیعت که حرارت و برودت و رطوبت
و پیوستندر بونلرک میانده کیفیت متوسطه در یعنی بری بر یله امتزاج
و اعتدال در خلافته مبدل اولور سه انحراف دید کلری معنی حاصل
اولور وقوام وجود قائم از (معنای یدت) بودر که باش اغریسنه مثلا
برکسه علاج ارامسه و ابتدا ظاهر و زنده قیدنی کورمسه کیدرک مزاج
منحرف اولوب ایوایکن بر امتزاج خوف و احتیاج اولور زیرا صداع
شدیدک وجعی بدنه ساری اولوب جمله اعضا و قوایی مضطرب



قبلور والله الحفیظ * باش از قول مخالف بر حذر * پیش از آن پادرای
 ای پسر * از با مابعد نه متعلقند و بعد الجمله مابعد صفتند (حذر
 خوف و مثلند کلور) (احذر من الغراب) درایی ده در زانده درایی
 مضارع مخاطب در مصدری آمدن در مضارعند هم پایه تبدیل اولتوب
 آید و آینه دیر بر بقیه مفردات مرارا محرز در (معنای بیت) بود که
 شرع مخالف اولان قولدن و او مقوله نسته بی اسمانه کتور مکدن
 خوف و حذر اوزنه اول و یا خود سکا مخالف اولان کسه نک سوزنی
 قولانکه آله بلکه وقت ضرورتده خصوصاً حال مرصده قول
 موافق ایه عمل ایت ای پسر اندن اول که ایاقدن کله سن یعنی ایاغک
 سور چوب دو شمردن اول زیرا زلل واقع اولدقدن صکره قیام کوچ
 اولور اشته معنای ثانی نک بیت سابقه مناسبی وار و اولک بوقدر
 پس قبولده اختیار الکده در * آتش اندک توان کشتن با آب * و آی
 آن ساعت کرد التهاب * توان بوراده مضارعدر تواند معناسنه کشتن
 مفعولی و آتش دخی کشتنک مفعولی و با آب دخی اکامتعلقدر آن ساعت
 و آی کله سنه ظرفدر زیر حال مشکل باشد آن ساعت که نقدیرنده در
 التهاب کیردک مفعولیدر و بعد الجمله مابعد صفتند بیت سابقده
 اولدبغی کبی (توان قدرندر بوراده مضارع اولغله ممکن اولور دیمکدر
 (کشتن کاف عربی نک ضمیمه دیه ملک قتل معناسنه بوراده اطفاددر که
 سویندرمکدر مضارعنده کشد و کشتند دیرلر) (با آب ده ب سبیه در
 زیرا صواتشک سویننه سیددر) و آی مدله کله توجع و نحسدر در
 اه واه و فریاد معناسنه (ساعت اجزاء زماندن بر جزه در) (کیرد فعل
 مضارع غائبدر مصدری گرفتن در طومق معناسنه مضارعنده یا زیاده
 ایدوب کیرد و کیرنده دیرلر) (التهاب آتش یا الککنق لهب آتش یا الکبدر
 (معنای بیت) بود که از آتشی صوبله سویندرمکه و اولدرب میت
 حکمنده قلیق ممکن اولور فاما حال مشکل اولور اول ساعتده که
 یا الککنش اوله زیرا اول وقتده اتی صو سویندرمکه وفا ایتوب
 مقتضای طبعی اوزنه هلوئور وهرینه ملاقی اولور سه احراق
 ایدر و ضرر عظیمی اولور * ای پسر هر کس که دارد چار چیز *
 * چار دیگر هم شود موجود نیز * هر کس میتدا و ما بعدنده

اولان

اولان جمله صیغه رابطه سببه ا کا صفتیدر چار دیگر شود ك
 فاعلی و موجود مفعولی و بعد جمله خبر در هم موافقت معناسنه
 (و نیز دخی معناسنه دیگری تا کبد کیدر موجود معدومك ضدیدر
 (معنای بیت) بود که ای پسر هر کسه که درت نسنه بی طوز یعنی
 آنکه متصف اولور غیر درت نسنه دخی موجود اولور یعنی اول
 درت نسنه ك جزاء وفاقی اولور درت نسنه دخی اندن تولد ایدر
 * خشم رانکند پشیمای علاج * عاقبت رسوایی آید از لجاج * عاقبت
 آیدك ظرفی و رسوایی مفعولی و از ا کا متعلقدر پشیمانی نکندك
 فاعلی (و خشم مفعول اولی و علاج ثانیه در) رسوایی آورنده اولان
 یا مصدریه در رسوایمات اولمش کسه در (لجاج لامك فتحیه
 غیریدر خصومت معناسنه) خشم خام مجعك فتحیه اگرچه لسان
 ناسیده کسرله متداول و مشهور در غضب معناسنه در که قافیتی در
 پشیمانی ده یا مصدریه در (پشیمان تادم معناسنه ندامت اودر که کنندن
 صادر اولان نسنه اوزرنه نولایدی اولاییدی دیو علی الدوام محزون
 و مغموم اوله علاج بالاده در (معنای بیت) بود که عاقبت رسوایی
 و ملامت حاصل اولور خصومت ایتکدن یعنی خصومت و بیهوده
 جنگ و جدل ایتکدن فصاحت لازم کلور و لسان عامه دن ملامت
 اولنور و انسان غضبی بودوب سکوت ایتک کرکدر و الا صکره پشیمان
 و نادم اولوق غضبه علاج و فائده ایتن زیرا دهاندن بیرون بردخی کبرو
 دوغمز و امام علی دن کرم الله وجهه مشهور در که دیمشدر (جراحات
 السنان لها التیام) (و لا یلتام ما جرح اللسان) یعنی مزراق یاره سی
 بریره کلور فانما لسانك آچدوغنی یاره بریره کلوب او کلمز * بی کان
 از کبرخیزد دشمنی * حاصل آیدخواری از کاهل تی * دشمنی خیزدك
 فاعلی و بی واز ا کا متعلقدر (خواری ایدك مفعول و حاصل فاعلیدر
 واز ا کا متعلقدر) خیزد فعل مضارعیدر مصدری خاستن در قائم اولوق
 معناسنه ترکیبه اوری طور مقی ایه تعبیر اولنور بوراده خیزد ظهور ایدر
 معناسنه در زیرا قیامده ظهور واردر دشمنی ده یا مصدریه در کاهل
 تی ده یا مصدریه در کاهل کاف عربی و هاء مفتوحه ایه تنبیل دیدکدریدر
 کاهل تن صفت مشبه در (معنای بیت) بود که بی شک و بی شبهه

کشتی کمتدنی غیرین اکبر ظن ایدوب متکبر اولمقدن دشمنک قائم اولور
 و طهور ایدر یعنی متکبر کیرندن آخر خلقک اکا عداوق تولد ایدر
 و او مقوله بی سومز اولور لر پس انسان تر ایدن مخلوق اولمظه یوزی برده
 اولانک یوزینی بصمزلر واکا محبت ایدر لر متکبرایسه بویه دکلدر زیر
 آتش کی سرکشدنر بوا یسه شیطان صفتیدر و شیطان (فانخذوه عدوا)
 موجبجه مؤملرک دشمنیدر و کذلک خوارلق و حقیرلق حاصل اولور
 (کا هل تنلکدن یعنی تنبل اولمقدن زیر کسل و قنور صفت اهل نفاقدن
 منافق ایسه ذلیل و نظردن ساقطدر پس معاش و معادده حرکت
 ممدوجدر و نشاط صفت اهل اخلاصدر * چون لجوجی در میان
 پیدا شود * بنده از شومی اورسوا شود * لجوجی شودک فاعلی و پیدا
 مفعولیدر در پیدایه ظرفدر و بعد الجملة فعل شرطدر (بنده ایکنی
 شودک فاعلی) و رسوا مفعولی و از رسوا یه متعلقدر (لجوجی ده یا
 مصدریه در) (لجوج مبالغه اسم فاعلدر ضررب کی کثیر الججاج
 و الخسومه و کثیر الضرب معناسنه) بنده اسیردر مطلقا مرد وزن
 و خانکی و غیره شاملدر (شومی ده همزه اضافت ایچون و یا
 مصدریه در) (شوم اصلنده مهموزدر که ضد یمن در یعنی بمن سعادت
 و شوم نخوستدر (معنای یت) بودر که چونکه اورتاده لجوج خلق
 و خصوصت ظاهر اوله قول یعنی انسان اول خصوصتک شوملغندن
 و نحو سندن رسوای و پر ملامت اولور زیر خلق اتی او مقوله
 منازعه سندن اتوری تعیب و تعیج ایدر و پرده سی بر تلوب عاز
 و ناموس بر طرف اولور و بوجهندن آدم برینه عد اولمبوب خاک ذلنده
 و رتیه حیواننده قالور * خشم خود را چونکه راند جاهلی *
 جز پشیمانیش نبود حاصلی * جاهلی راندک فاعلی و خشم مفعولی
 وجهله سی شرطیه در حاصلی نبودک فاعلی و جز استثناء مفرغدر که
 ما بعدی علی حسب العوامل معربدر و عربی ایله تعبیری لایکونله حاصل
 الا التمامه دیمکدر و بعد الجملة جزاء شرطدر (راند فعل مضارع
 غائبدر مصدیری راندن در سور مک معناسنه) (جاهلی ده یا وحدت
 ایچوندر) (پشیمانیش ده اولان ضمیر متصل معیاده نبوده قیددر نبودش
 جز پشیمانی دیمکدر) (و پشیمانی آخرنده یا مصدریه در) (معنای یت

بودر که

و بر لدی ننکم بالاده شرح اولنشددر ملك ميكن ضميمه دولت و سلطنت
 تفصيلي مرور ايتشدر (معناي يث) بودر که چونکه سلطان تحت
 سياستنده اولان رحيمه ظلم و جور ايليه ملك و دولته اكا بقا و ثبات
 آزاو لور ننکم مثله ديمشدر در (طوغان طورمز زيانكار اولديغچون
) باشركر کس کم آزار اولديغچون (اصلي بودر که عالم افاق عالم
 انفسك تفصيليدر چونکه تفصيل خراب اوله اجمال دخی اكا تابع
 اولور و نظام وجود بوز بلور و حدیشه کلور که (اسرع الخير ثوابا
 صله الرحم و اعجل الشر عقوبة البغي) يعني اعمال خير ايجنده صله
 رحك اجر و ثواب و اثری زياده سريع و اعمال شر ايجنده بغي و ظلمك
 عقوبت و نتیجه سی زياده تيزدر * كرترا ازدوستان آيد عتاب *
 * كم بقا باشد چو خط بر روی آب * عتاب ايدك فاعلي و ترا مفعولي
 واز اكا متعلقدر و بعد الجملة فعل شرطدر بقا باشدك فاعلي و كم
 مفعولي و بعد الجملة جزاء شرطدر خط قلم و غيری ايله كتابت ايتكدر
 خط اصلنده مدكي در که طولي اولان نسنه اوزرنه اطلاق اولنور که
 ابعاد نثنهك اولكسي در (روی بوزدر که آرقه مقابليدر عجم روی
 پشت در جانب ظاهره ده مجازا روی دبرلر مثلا ارضك سطح ظاهره
 روی زمین و صوتك روی آب دبرلر عرب و جهده ابتدكي نجومزی عجم
 روی ده و ترك يوزده ايدر هر يوزدن شويله در دبر (معناي يث) بودر که
 اگر سكا دوستلردن خطاب ادلال و نوعا غلظتي مشتمل سوز کلور سه
 اتك بقا و ثباتی آزاو لور صويوزنه يازی يازمق کبی يعني صواوزرنه
 اولان رفق دوامی اوليوب صوفي الحال بری برينه ملاقي اولغسله
 رفتن نشان بلور مدیكي کبی احباب اراسنده دخی فی المثل ناز و نیاز
 سریع از والد * چون بنا جنسان نشيند ادبی * كترك يند از یشان
 همدی * ادبی نشيندك فاعلي و بنا جنسان اكا متعلقدر و بعد الجملة
 فعل شرطدر همدی يندك مفعول اولی و كترك ثابسي در از همدی
 يساندر و بعد الجملة جزاء شرطدر (نشيند نونك كسريله فعل
 مضارع مصدری نشستن در او تور مقی معناسنه جلوس کبی
 مضارعنده سين همله برينه يا و نون کلوب نشيند و نشيننده دبرلر
 آدمی ده يانست ايجوندر آدمی آدم زاد ديمكدر و زايد اولق دخی

و جهدر) كترك ده ترادات تفضيلدر نتكم مرور ابتداي وكاف هري
 تصغير ايجوندر پسرک اوغليجق ديمکدر چونکه ترلفظي برنسنه نك
 اكسكلکده ويا ارتقلقده فضلي بيان ايجوندر تصغيرك دخی اكسكلک
 ايله قوت مناسبتی اولمائه بطريق التأكيد ادات تصغير الحاق
 اولندی همدی ده يا صمدريه در (همدم يار و يولداش و مونس
) معنای ييت) بودر که چونکه آدم ويا آدمي زاد ناجنسله اوتوره
 وصحبت ایده ايلردن افس و حضوري ازارق کورر زيرا ناجنسله
 صحبت کالجمع بين الضب والتون مضمونی اوزنه در پس ناجنس سنکله
 صحبتی استغفال ايدوب تيز قیام ايدر وسکا وفادارلق ايلر پس
 اومقوله نك يوزنی کورمه و مجلسنه اوتورمه زيرا طوطی وزاغ برقفنده
 اولماز وزاهد وعاشق بر يرده ديرلر * زاغ چين فارغ زبوی کل بود *
 نفرش از صحبت بلبل بود * زاغ بودك فاعلی وفارغ مفعولدر زيرا
 حرف شرط معناده فعل اوزنه داخلدر وحرف جر فارغه متعلقدر
 و بعد الجملة فعل شرطدر نفرت ايکنی بودك مفعولی وشين معناده ايکنی
 بوده قیدر وحرف جر نفرت متعلقدر (زاغ مطلقا فارغه که قوزغون دخی
 انده داخلدر) فارغ مشغولك ضدیدر (کل كاف عجمينك ضمیله معروف
 چچکدرو. مطلقا چچکه اطلاق اولنور ولكن تعیین مراد ایدسلاضافه
 تخصیص ایدر کل زنبق وکل بادم وکل شفتالو وامثالی چچکدر کي بلبل
 معروف قوشدر که کل ایامنده فریاد ايدر واکا هزار دستان وعندیاب
 دخی ديرلر عربیدر وقاموسده کلور که الهزار طائر فارسینه هزار دستان
 وعندل الهزار صوت انتهى کویا بلبله عندیاب دیدکری صوتندن
 اورتوری وهزار دستان انواع اصوات ونغمائه تصویته بناء در
 وديمشدر که (حضرت ابرهیم علیه السلام آتش نمروده. طرح
 اولندقدده بلبل دخی اکا تابع اولوب آتش کلستان اولیجق حق تعالی
 اکا اسماء حسنی ايله تسبیح و ذکر ایتکی احسان وانعام ایلدی
) معنای ييت) بودر که چونکه فارغه رايحه کلدن فارغ وخالی وآنی
 استشمامه نامشعدهدر لاجرم صحبت بلبلدن انك نفرتی اولور زيرا بلبل
 اول بویله مبتلی وملازم صحبت کل رعناذر بوجهتدن ايکبسنك
 میائنده مناسبت اولماز وعدم مناسبت عدم محاستدن کلور وعدم

*

و ناز قسمندن بر نوع در قلانه عتاب ایتدم دیمک صدرمده بولدیغم
 غلطی اناک حقنده اظهار ایتدم معناسنه در بقیه مفردات بالاده
 مشرو و حدر (معنای بیت) بودر که سلطانک چور وظلمی ایچون بقا
 وثبات اکسیرک و آزارق اولور یعنی تقد رظلمی چوق اولسه زمان
 دولتی اوقدر آزا اولور زیر اظلمه بقاء دولت بریده اولماز کفرله اولور
 شول معنادن که کفر کندی نفسنه لازم و غیره غیر متعدی در ظلم ایسه
 متعدی در که اختلال عالمه باعث در و قرأ نده شرکه ظلم عظیم دندلیکی
 ظلم نفس اولمق حسبیه در که ینسه و بین الله در ظلم غیر ایسه ینسه
 و بین الخلق در که صورت عالم بونکله خراب اولور و بوندن صکره
 بی بقا اولان اموردن بری دخی بودر که دوستلرک عتاب و خطاب
 نازی خوشلرک اولور زیرا جان و کو کلدن دکلدر بلکه بی بقادر که
 کاور کچرود و سائق کلاول برنده فالور * دیگران مهری که باشد
 از زنان * بی بقا چون صحبت ناجنس دان * دیگر و الثالث ینسه در
 و یا خود و او عاطفه به بدلدر آن مهر مبتدا و ما بعدی صفتدر دان
 امر در که بی بقا اکا متعلقدر چون بی بقای تمیلدر و بعد الجمه
 مبتدایه خبردر و جائزدر که بی بقا خبر اوله بقاست تقدیر یله بوصورنده
 ما بعدی دان اورا چون صحبت زنان دیمک اولور مهر کسرله محبت
 و شفقت آخرنده یا زایده و یا وحدت و نوعیت ایچوندر تاجنسنده نانی
 ایچوندر دکل معناسنه عریده لبس کی جنس کسرله نوعدن اعمبر
 مثلاً دوه بهایم جنسنند در که بهایمک بر نوعدر دان امر در مصدری
 دانستن در بلمک معناسنه مضارعنده سین حذف اولتوب داند
 و داننده دیلر (معنای بیت) بودر که چار چیزدن بری اول محبت
 و یا اول بر نوع محبت که زتلردن مردلره و از واجه واقع اولور سن آتی
 بی بقایل صحبت ناجنس کی یعنی ناجنسک بری بریله اولان صحبتلرینک
 دواکی اولدیغی کی شکم دیلر (کبوتر یا کبوتر باز یا باز محبت زنانک دخی
 دواکی بودر زیرا زن صورت دنیا ایسه بر مطرب کی در که
 هر کون برخانه ده سازنده لک ایدر و هیچ برخانه اهلنسه و فاسی اولماز
 چونکه زن زو جنک فی الاصل جزئی و اتدن متلذذه ایکن اکا وفاسی
 و دوام محبتی اولیه نیکم بو خصوصده اخبار کثیره وارد بر پس سائر



*

اجانبه نو جهله وفا واستقامتی اوله بو یوزدن زن یوزه خنسنده زنان
 اوندیضه مغرور اولماق کرکدر * کرچه باشد زن زمانی مهربان *
 * چون کم ید بهره بکساید زبان * زن باشد ک فاعلی ومهربان
 مفعولی وزمان ظرفدر بوراده کرچه عربیده ان وصلیه کیدر (بهره
 آید ک فاعلی و کم مفعولی و بعد الجملة فعل شرطدر بکساید فاعلی
 زن ومفعولی زبان در و بعد الجملة جزاء شرطدر کرچه برکله
 حکمنده در اگرچه اصلنده چه نک بری یوقدر زمانی ده یا وحدت
 ایچوند که زمان تمتد مراد در (مهربان محبتلو شفقتلو دیمکدر زبرا
 بان صاحب و بی وحافظ مغسارینه کلوز پس مهربان مهر صاخی
 و محبت ایدینی و محبتی حفظ ایلچی دیمک اولور و دقاقتده کلور که (بان
 اسم جامد در مضاسی کوزدیمی در باغی کوروب کوزند یکیمچون
 باغ یکیمی سنه باغبان دیرلر) کم کاف عربی نک فحیله اکسک معناسته
 تنکم مرورایتدی بهره بانک فحیله پای و نصیبدر اصلنده تعلیل ایچون
 اولان بهر در زبرا نصیبی انک ایچون واندن اونوری آبقورلر پس
 اخرنده ها تخصیص ایچوند (مضای یت) بودر که کرچه زن
 بر زمان مدید مهربان و محبه اولورسن آتی محبتنده صادق صانورسن
 چونکه معاشدن نصیبی اکسک و قلیل صکله زبان آجریعی
 دشمن کی زبان درازا اولور و آزه قناعت اتمز و وقت اخرده اولان
 ذوق وصف و وسعتی نسیان ایدر و طارلفه دوشر پس جمیع احوالده
 محبتی مطرده اولمسانی نیلر بلکه حبلاک علی غارک د یوب ترک
 ایلرلر * بارعبت چون کند سلطان ستم * مرورا باشد بقادر ملک کم *
 سلطان کننک فاعلی و ستم مفعولی و با ستم متعلقدر بقا باشد ک
 فاعلی و مرورا مفعول اولی و کم ثانسی و در ملک بقایه ظرفدر و مجموع
 مصرعین شرط و جزادر رعیت مرعیه معناسته در تنکم کلکم راع
 و کلکم مسؤل عن رعینه اکا دالدر یعنی راعی اول کسه در که بر قومک
 امرنه والی و متصرف اولوب انلری رعی و حفظ اید و کورب کوزه ده
 و اول قومه مرعی اولدقلری ایچون رعیت دیرلر که جمعی رعایا کلور
 قحح را ابله برایا وزنی اوزره ستم جور و ظلمدر مرورا مرزایددر تحسین
 لفظ ایچون ورا اصلنده اورا در همزه حذف و واوه فتحه حرکت

*

یمک معناسه اکل کبی فرو آشفه دیمکدر آشفه یمک یومقدن عبارت
 ولور برصوی یوندیگی کبی و آشفه یمک یومتمی دیمک اولور (ونخورد
 خاء معمه نك ضمه سبله اولور بوراده ورنچون اسكان اولتور) بسی
 نیچه معناسه در که کثیردر بس کبی باء عریله آخرنده یانست ایچوند
 (معنای یت) بودر که اگر برکسه غضبنی یومغه و مقتضاسنی اجرا
 ایدوب دلنه کله فی سوبلیه عاقبت چوق پشیمانلق کورر وزباده
 ندامت چکر بوراده کورمک پشیمانلق معناسنک آتاری و متعلقانی
 اعتبار یله در زیر نفس پشیمانلق محسوساتدن دکلدرد بردخی بودر که
 رؤیت ادراک معناسه در زیر رؤیتله اولان ادراک سائر ادراکاتدن
 اقوادر پس پشیمانلق کورمک نفسنده آتی ادراکدر (فذوقوا العذاب) ده
 ذوقله مراد ادراکدر و بردخی رؤیت ابتلادر تنکم تهدیده دیرلر که
 برکون کوررسن باشکه نلرکلور یعنی بلاء عظیم ایله مبتلی اولورسن
 * هرکه او افتاده و تن پرورست * نیست آدم کتر از کاو خرسست *
 * هرکمی که تقدیرنده در مبتلادر او مبتداء ثانی و افتاده خبر و بعد الجملة
 مبتداء اوله صفتدر نیست آدم عرییده افس با دم برینه در و مبتدایه
 خبردر کتر مبتداه محذوفه خبردر بلکه او کترست دیمکدر (افتاده
 دوشمش دیمکدر که ماضیدن قسمدر که اکاماضی مقید دیرلر مصدری
 افتادن کلور ضمه دوشمک معناسه (تن پرور وصف ترکیبدر اصلی
 پرورنده تن در تن بسلیجی معناسه مصدری پروردن و پروردن در
 (کتر کم کاف عربینک فحینهله اکسک و زادات تفضیلدر پس کتر
 اکسکدر دیمک اولور انقص معناسه کترین و کترینه برطائفه نك
 اکسکری اولان کسه (کاو کان عجمیله اهلی اولان صغره دیرلر
 اسم جنسدر جاموس یعنی صوصغری دخی انده داخلدر) خر
 معروفدر که عرب حمار دیر طوشانه خرکوش دید کلری قولاغی خر
 قولاغنه بکز دیکندن اوتوریدر (معنای یت) بودر که هرکسه که
 اوطبیعت دوشکونی و تن بسلیجی در او قوله کسه آدم دکلدرد بلکه
 کاو خردن احقر و اذل در زیرا آدم انسان کاملدر و انسان کاملک
 خداسی روحانیدر و غداء جسمانیسی قوام بدن اولاجق قدردر پس
 غداء روحدن بی خبر اولوب بالکزدتی سلین حیوان و بلکه حیواندن

✱

بزرگوار قال الله تعالى (اؤئك كالانعام بل هم اضل) وپونده کلوخری
تخصیص بالذکر ایتدوکی بوایکسنک اکلده و جهل و جاقتده علم
اولدیغیچوندر و پونلر بوصفاتر دیه ایله متصف ایکن تن پور اولان انسان
پونلردن دون اولدی زیر پونلر اعمال شاقده استعمال اونورلر تن پرورک
ایسنه بطلالتدن غیری ایشی یوق و باب حقده خدمته عدم
مسارعشندن جرمی حد دن ارتوقدر

* * در بیان صفت ناجنس گوید * *

* چار چیز ای خواجه کم دارد بقا * کوش دارای مؤمن نیکولقا *
چار چیز مبتدا و دازد جمله سی خبر در کم بحسب المعنی بقانک صفتی در
عربی ایله بقاء قلیلا معنای کوش دارک مفعولی در نیکو مؤمنک
صفتی در (لقا صورتده نیکویه مضاف الیه معناده انک فاعلیدر زیر
نیکولقا صفت مشبهه در حسن الوجه کبی پس نیکولقانک مؤمنه
وصفتی زید ضارب علامه قیلندن اولور لقا رؤیتدر کویچک لقالو
اولق حسن المنظر اولمقدن کایه در که علامت خبر در خواجه
واور سیله بای و پیر و عزیز و دانشمند و لطف الله حلیمی دیمشد رکه
خواجه قوش ایکی که خروس و طویغارک تاجیدر بوسیدند رکه تعظیم
قصد ایدوب بعض عزیزله خواجه دیرلر بقا برنسنه نک حالت اولاسی
اوزرینه ثباتی در ضدی فسادر (معنای بیت) بودر که ای عزیز و رفیع
درت نسنه بقا و ثباتی اکسک یعنی آرتوتور زیر ناقصه قلت لازم کلور
و قلت دخی عدمدن عبارتدر پس دیمک اولور که درت نسنه نک بقاسی
یوقدر ای مؤمن نیکولقا و حسن المنظر و جلیل الخلق قولاق طوت
اول درت نسنه بی سکادیه یم تا که ضبط ایده سن و عبرت و نصیحت
اخذ ایده سن * جور سلطان را بقا کمتر بود * پس عتاب دوستان
خوشر بود * بقا بودک فاعلی و کتر مفعولی وجود بقایه متعلقدر زیر
آخرنده را لام جاره معنای در عتاب ایکنی بودک فاعلی و خوشتر
مفعولی و بعد الجملة ماقبلته معطوفدر زیر پس باء مجمی ایله بوراده
عربی در تم معنای در رکه عاطفه در عتاب نا، مثبات ایله برکنه به
برنسنه ایچون ظهار غضب ایتمکدر محبتک بقاسیله بله یعنی اول کسه
اول نسنه بی ترک ایتسه دخی غاضبک محبتی باقیدر پس عتاب ادلال

بود که چونکه بر جاهل کندی غضبی سوره واجرا ایدہ آنکچون
 پشیمانلقدن غیری حاصل اولماز یعنی غضبی یومیبوب فعلہ کتوردی
 ایچون آخر پشیمان اولور وندامت ایچنسدہ قالور و غصبیدن بومعنی
 وجودہ کلور نیکم بعض اشخاص غضب ائسانسدہ کفر سویلر و یا خود
 ثلاث ایلہ خانوتی تطلیق ایلر و سورت غضب ساکن اولدقدن صکرہ
 اشدندامتله نادم اولور ولیکن چہ فائده کہ ایمان وزن المن کیدی
 * هر که کشت از کبر بالا کردنش * دوستان کردند خردشمنش *
 بونک تقدیری هر کسی که کشت کردنش بالا از کبی دیمکدر که هر کسی
 مبتدا (و کشت جمله سی اکا صفندر) دوستان کردندک فاعلی
 و دشمن مفعول و آخر اکا نظر قدر و بعد الجمله خبر در (کشت کاف
 بحمینک فحمله فعل ماضیدر مصدری کشتن در شدن مقاسنہ کہ
 اولقدر مضارعندہ کردد دینلور (بالا یوقار و ویوجہ در
 و دقائقدہ کلور کہ بالا ابعاد ثلثہ نک ثانی در کہ لسان عربده اکا
 عنی دیرلر مذکور بعدہ کہ انسانک غیری حیواناندہ و کلیا جساداندہ
 جانب هر کزدن جهت اوجہ اعتبار اولور اکثر یارفت
 لازم اولدیفنددن او توری بالایی پستدہ استعمال ایدر لر مع ہذا
 پستک مقابلی بلند در الحق و یوکسک دیچک یردہ بالا و پست دیرلر
 بالانک قدہ وصف اولوب قد بالا دید کلری بوجہ معناسندہ استعمال
 اولندیغی اعتبار بلہ در مذکور بعدک طرف اعلا سندہ بالا دیرلر
 و بواعتبارلہ بالا مقابلہ ز یردہ استعمال اولور آشفہ و یوقارو دیچک
 یردہ زیر و بالا دیرلر ایکی او بری برینک اوستندہ اولسہ اوستندہ کی اویہ
 بالا خانہ دیرلر حقیقتدہ زیرک مقابلی ز بر در نیکم زیر و بر دیرلر (کردن
 کاف بحمینک فحمله بیون رقبہ معناسندہ کردند کاف بحمی ایلہ فعل
 مضارع جعدر شوند معناسندہ اصلی کردہ انددر کہ مضمر اندن جمع
 غائب ایچون وضع اولمشدر واکار ابطہ دیرلر کہ ثبوت افادہ ایدر
 است کبی صکرہ ہا و ہمزه حذف و ماقبلی مابعد نہ وصل اولندی
 (معنای یت) یو در کہ هر کس کہ انک بیونی کیردن و یوکلمبکدن
 یوقار و ویوجہ اولدی نیکم متکبرلرک عادتلریدر کہ رقبہ ارن یوکسک
 طوئرلر آنکچون کردنکش دیرلر اشدہ او مقولہ متکبرلر آخر دوستلر دشمنی

اولورل واول کبر انلرک محبتلر نیک عداوت و بغضه مبدل اولماسنه
 باعث اولور زیرا کبر یا صفت الهیه در که عبده یراشمز بلکه عبداک
 صفتی ذلت و خضوع و تواضعدر چونکه عبد مولی صفتیه ظاهر
 ابله مغضول اولور زیرا عبد مولی اولماز فافهم جدا * کاهلی را هر که
 سازد پیشه * آید از خواری به پایش تیشه * تقدیری هر کسی که سازد
 کاهلی را پیشه دیمکدر که کاهلی سازدک مفعول اولی و پیشه ثانسی
 وبعد الجملة هر کسی به مقتدر که هر کسی مبتدا و جمله مصراع ثانی
 خبردر تیشه آیدک فاعلیدر به پایش آیده متعلقدر از خواری تیشه دن
 حالدر پس بونده خوار لغی تیشه به تشبیه وارددر (کاهلی ده یا
 مصدر به در پیشه مستقدر صانع صنعتی پیشه یعنی اوکنه الوب
 اشد بیکچون پیشه دندلی پس آخرنده ها علامت تخصیصدر و همزه
 یا به توسل ایچونددر که اصلی پیشه ای در و بوراده یا زانده در و بدلی
 اولان همزه دخی زیاده لکده ا کا تابعدر (تیشه ها اصلیه ایه کسر که
 دور کر آتنددر و کلک معانسه و تیشه آخرنده همزه دخی کالاولدر
 و جائزدر که ابکبسنده به همزه نوع ایچون اوله زیرا کاهلک پیشه
 مجازیدن و خوارلق دخی تیشه حکمیدن بر نوع غریبدر که غیری
 انواعه قیاس اولماز فا حفظه (معنای یت) بودر که هر کسه که
 تلب لکی و بطالتی صنت دوزه یعنی ایش ایدینه و دائم کاری اوله
 خوارلقدن و ذلیل لکدن ایاغنه کسر و بالته کله یعنی خوارلق اتی
 اوره و مجروح ایدوب دوشوره و بین الناس نظر دن ساقط اوله زیرا
 الله تعالی کندی ذاتی وصف ایدوب (کل بوم هو فی شأن) بیوردیکه
 فعال اولد یغنه دلالت ایدر اگر چه فعلی حرکت ایه دکدر بلکه
 کن خطایله در پس عبد دخی مولاسی صفتی اوزرنه فعال اولق
 کرکدر که صفت حیاتک قوتنددر زیرا ناقص الحیوة اولان مؤف
 و رفور و بی حرکتندر * خشم خود را کفر و نخورد کسی * عاقبت
 بیند پشیمانی بسی * کسی نخوردک فاعلی و خشم مفعولی و بعد الجملة
 فعل شرطدر پشیمانی بیندک مفعولی و عاقبت ظرفیدر و بسی پشیمانی به
 مقتدر بری نداده کثیره معانسه (فرو خوردن یومقی فرو بردن
 و فرو آوردن کی پس فرو نخورد یومقیه دیمکدر که مصدری خوردندر



مجانست دخی سر قدرد داتر نسنه در که اهلی ییلور * صحبت ناجنس
 جان کاهی بود * جله رازین حال آ کاهی بود * صحبت بودک
 فاعلی و جان کاهی مفعولیه در جله سی اینجی بودک مفعولی
 و آ کاهی فاعلیدر زین حال فاعله متعلقدر جان کاهی ده یا مصدریه
 و بازایده در (جان کاه کاف عربی ایله وصف ترکیبی دراصلی
 کاخنده جان در جان اکسلدیچی معناسنه مصدری کاهیدن در
 اکسمک نقص کی و اکسمک انتقاص کی و کاستن دخی بویه در
 مضارعی کاهد کلور زین حال مصراع اولک مضمونه اشارتدر
 و اول معنادن حال ایله تعبیر اولندیغی امور متحول و متغیره دن اولقی
 حسبیه در (آ کاهی ده یا مصدریه و آ کاه مد و کاف عجمی ایله خبردار
 معناسنه در (معنای یت) بودر که صحبت ناجنس جان اکسمک لکه
 سبب و یا جان اکسلدیچی اولور و جله عقلایه بو حال و بو معنادن
 آ کاهلق اولور یعنی جاه سی ییلور لکه بویه در زیر صحبت ناجنس ایله
 جان منقبض اولور انقباض ایسه انبساطک ضدیدر پس انبساط ایله
 جان آرتدیغی کی انقباضله دخی اکسلور تنکم بعض مفرح نسنه به
 روح افزا دیرلر زیرا روحه نشاط زاید و پر مکه قوت روح مزید
 و جان اوزرنه جان اولور و کذلک بعض مکدر نسنه به جکر کاه
 دیرلر که بودخی کاف عربیه در جکری اکسلدیچی وفان قوریدیچی
 معناسنه زیر انسانک حیات حیوانیه سی خون جکرله در پس اول
 خون جکردن اکسمک حیاتک انتقاصنه سبیدر و بالکلیه پیوست غلبه
 اینسه ممانه مؤدی اولور تنکم ایام حرارتده باد به لده قائلره واقع اولور
 حتی دهاننده اصلا اثر لعاب قالمیوب زبانی نخته پاره به دوتر تنکم الفسات
 ار بعده طریق حجه قرب علی ده معرکه عرب واقع اولوب بوفقیه
 دخی معنای مذکور دن مذاق حاصل اولدی و آخر نیمه رفقا و غیر
 چشمه حیاندن فیض مند اولوب اول حرارتله تنور آتشین ریکستانده
 یاتوب شمع وجودی سویندردیلر * چون ترا ناجنس آید در نظر *
 * ای پسر چون باد از وی در گذر * ناجنس آیدک فاعلی و ترا
 مفعولی و در کافر فدر و بعد الجملة فعل شرطدر و مضمون مصراع
 ثانی جزادر (نظر اصلنده بر نسنه بی ادراک و رؤیت ایچون تغلب



بصردر اگرچه تقلیب بصیرتده دخی مستعملدر پس تقلیب بصیر
ادراك حسیات و تقلیب بصیرت ادراك عقلیات ایچوندن و نظر بویله
مواضعده رویت بصیریه ده مستعملدر (درگذرده در زایده در گذر
کافی عجمینک ضمیمه امر حاضر در مصدری گذاشتن و گذاشتن در
بریدن بریره کچمک معناسنه اولکیدن مضارع گذرد و ایکنجیدن
کدارد کلور (معنای پیت) بودر که ای پسر چون ناجنس سنک
نظر که وقارشو که کله و آتی بر طریقه کوره سن سن آندن و انک یانندن
یل کبی کچ و سرعتله حرکت ایله و اکالتفات ایتمه زیرا نظر والتفات
و صحبت و محادثه به سزا دکدر بلکه نحو سندن سکا اثر ساری اولور
و آینه خاطرک آندن کدر بولور بونده (فرمن المجذوم فرارک من الاسد)
سرنه اشارت واردر کوبا ناجنس مرض ها ئله مبتلی کیسدر که انک
صحبتندن تحذیر اولمشدر فافهم جدا

* * در بیان صفت شکر میگوید * *

* چارچیر از چار دیگر شد تمام * چون شنیدی یادی دارای غلام *
چار چیز شدک فاعلی و تمام مفعولی و جار و مجرور تمامه متعلقدر
و چار چیز مبتدا و جمله فعلیه خبر اولوق دخی و جهدر و لکن اولکسی
اخصر اولمغله اختیار اولندی و بوکابد انک نظارتی چوقدر فاحفظه
چون شنیدی شرط و مابعدی جزا در یادی دارک مفعولیدر شنیدی
ماضی مخاطبدر غلام فارسیده قول معناسنه عربیده حر الاصل ده
دخی مستعملدر و لغات عربیده کلور که غلام هنوز بیخی در لبوب کلن
و یاخود ابتدای ولادتدن حد شبهه بابت ده اطلاق اولنور و مطرزی
لغت مغربده دیمشدر که شاب او توز ایله قرق اراسننده اولانه دیرلر
و اشباهده کلور که بلوغدن اون طغوز یاشنه کلنجه غلام و او توز درت
یاشنه کلنجه شاب دیرلر اهل لغت ذاهب اولدقلری اوزره فاما
اهل شرع بلوغه دک غلام و او توزه دک شاب و فنی دیرلر و ترک
غلامدن اوغلان ایله تعبیرایدرو بوندن اهل لغت استعمالی اصح اولوق
کورینور بوراده ناظم قدس سره تازه به غلام دیدی زیرا تازه لک
وقت نعلدر (معنای پیت) بودر که درت نسنه بشقه درت نسنه دن
تمام اولدی ای غلام چونکه سن اتی اشدک یاد طوط یعنی حفظ ایله

و خاطر کدن



و خاطر کردن اخراج ایله زیر امور مهمه دینه دندر و ناظمك قدس سره
 بو كآبد بومقوله امور اربعه ایله تقیدی و سائر اعداد اوزر نه ترجیحه
 سبب چار اسماء آلهیه و چار عناصر و چار طبائع و چار اخلاط
 ملاحظه سیله در كه وجود انسانی ظاهر و باطن بو چار را اوزر نه مبنی در
 * دانش مر د از خرد كیرد كمال * از عمل نیت همی باید جال *
 دانش مبتدا و خرده مضافدر (كآل كیردك مفعولی و ازا كا متعلقدر
 و بعد الجملة خبردر) نیت یادك فاعلی و جال مفعولی و حرف جرا كا
 متعلقدر (دانش باشد كه اسم مصدردر بویه مواضعده نفس
 مصدر مر ادر در كه علمدر) خرد خاء مجیه نك كسر بیه عقل دیمكدر كمال
 و تمام بر معنایه در یعنی كآل اودر كه بر نسنه دن غرض اولان معنی
 حصوله كله و بر غایتیه ابره كه شیء آخره حاجت قالمیه (عمل بوراده
 عملدن مراد قصدیه مقارن اولان عمل شرعیدر) نیت بر فعله شروع
 وقتنده آنكه الله تعالی به قربت قصد ایتكدر و نیت اول فعلك محتمله
 شرطدر ركرك اول فعل صلاة اولسون و كرك غیری اولسون و نیت
 عملك غیری در زیر نیت ارادت مخصوصه در هر عجلده ایسه ارادت اولماز
 كفر و معصیتی بلك كبی یعنی بر كسه بونلری بلكله كافر و عاصی اولماز
 بلكه قصدله و فعل ایله اولور (جال حسن در كرك خلقدن قفله
 و كرك خلقدن ضمله و حسن بر نسنه نك طبعه ملایم اولمیدر و امام
 سهیلی فرق اید و ب دیمشد كه حسن سنك استحسنان ایتد و كك
 نسنه در كه انده غرضك اوله بس حسن ذآله قائم اولور صفت دكلدر
 جال ایسه صفت عین در انكچون سنك حقیكده جال اولدیغی كبی
 غیرك حقیكده دخی جالدر و حقیك جالی صفت رحمت و اطفیدر
 (معنای نیت) بودر كه كشی نك علمی عقلندن كآل طور یعنی عقل كه
 قلبك ادرا كده آتی در اگر كامل ایسه انك ادرا كیه اولان علم دخی كامل
 اولور انكچون احقی و رأینی كسه بكنمز و عمله كتور مز بلد و كنده نسنه
 بوقدر دیر زیر اعلمك اساسی اولان عقل ضعیف و جزئی در و كذلك
 نیت و قصد قلبی عمل شرعی قالمی دن حسن و جال بولور زیر افعله
 كلكبجه مستوردر و مستور اولان نسنه جالله موصوف اولماز الحاصل
 نیتسه عملك مقارنتی دخی لازمدر عمله نیت لازم اولدیغی كبی و شولكه

حدیث شده کلور (نبه المؤمن خیر من عمه) مواد مخصوصیه و اهل نیتک
 مرتبه زنه کوزه در فاعرفه * دینت از پرهیز کامل میشود * نعمت
 از شکر شامل میشود * دینت میشود فاعلی و کامل مفعولی
 و حرف جر را که متعلق در و یا دینت مبتدا و جمله فعلیه خبریدر که
 عربی ابله تقدیری دینک یکون کاملاً با تقوی والورع دینکدر مصراع
 ثانی دخی بویکی وجه اوزرنه در دین وضع آهیی در که شرع در نیکم
 با آلاده تفصیل اولندی (پرهیز اجتناب دید کلریدر که تقوادر و لکن
 بوراده تقوادر دینده داخل در ز برادین امر و نهی مشتملدر و دین دینله
 کامل اولماز پس ناظمک قدس سره آشفته ده تقدیری قرینه سبله تقوی
 مطلق پرهیزه محمولدر یو خسه یا لکن کفر و معاصیدن دکل (شامل عام
 و منشر در (معنای بیت) بودر که سنک دینک ورع و پرهیز
 و علاقاتدن انقطاع و مساوی ترکله کامل و تام اولور ز بر نوافل طاعات
 دخی قربانددر و یوم قیامتده فرائض نوافل ابله تکمیل اولور و سنک
 اوزر مه لازم دکلدر دید و تک امور سلف صالحین التزام یا تمسک
 و ما لا یزیم دیمه شلدر صوم دهر و احیاء لیل و ریاضات و مجاهدات
 شاقه کبی زیر اشارعدن بونلره دخی اشارات وارددر و کذلک سنک نعمتک
 یعنی احسان اولنان نعم آهیه شکرله شامل و عام اولور و مزید تام
 بولور پس نعمتک یا نتیجه هر برینه فردا فردا شکر دخی کر کنر تا که نعمت
 کمال بوله ز برانعم آهیه محصور دکلدر و شکر ایتدیکجه کمال بولمقده و تام
 اولمقده در وفق الحدیث (افلا کون عبداً شکوراً) ای شاکر اعلی الاستغراق
 * هست دانش را کالات از خرد * نیت را بی عمل کس نکرده *
 هست مقدم خبر و کالات مؤخر مبتدا در (دانش بحسب المعنی هستنک
 مفعول و حرف جر دخی اکامه متعلقدر عربی ابله تعبیری الکلمات حاصله
 للعالم من العقل دیمکدر کس نکرده فاعلی و نیت مفعولی و بی عمل نیتدن
 حاصلدر کس بوراده عموم فاده ایدر ز برامعناده سیاق نفیده در (شکر دده
 نون اولی نافیه در نون ثانیه اصل کلمه دندر که اصلنده مکسوردر
 بوراده و زنجیون اسکا اولور (نکرده کاف مجمعینک فتحیه مضارعدر
 مصدری نکرستن در باقی التفات و نظرمعناسته مضارعنده سین
 حذف اولوب نکرده و نکرنده دیرلر (معنای بیت) بودر که دانشه



کلمات خرددن حاصله در یعنی نملک کمال عقل کاملیدن کلور نتکم
 پستان اولندی و بوندن عقلمه اصلنده تفاوت یوقدر زریا عقل اوله
 مستند در و لیکن بعض احوال عارضه ایله سازشبا تفاوت قبول
 ابتدیی کی اولدخی قبول ایتشد در نتکم حدیث فطرت اکادالدر که کلور
 (کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و بنصرانه و یمجسانه)
 و كذلك بی عمل اولان نیت هیچ کده التفات و رغبت حتی ملائکه دخی
 کتابت ایتمز زریا اعمال قلوبه مطلع دکلردر بلکه انی انجیق الله تعالی
 یلمور و خیراوشرا مجازات ایدر زریا عزم حسنه ده ثواب و عزم سیئه ده
 عقاب وارد اکر چه عمل جوارحک ثواب و عقابی زیاده داشته
 بی عمل نیت اعتبار یوقدر دیدوکی بودر و الان بعض نیت اعتبار وارد
 اکر عزمه مقارن ایه بوضو رنده مانع قوی منع ایتدیکه فعله کنور ملک
 کر کردر که اجر مزید حاصل اوله و دیمش لدر که نیت عملک روحی
 و مرغک پرو بالی کبی در پس بی عمل نیت چندان مقبول اولدیی کی
 بی نیت عمل دخی قبول دکلر بلکه مبت کی در بوجهندن مؤمنه
 لازمدر که نیتنی تحقیق و عملنی اصلاح ایلده * چون کمال بنده رادر
 دین بود * پیشه زهد و طاعتش آیین بود * بونک تقدیری چون بود
 بنده را کمال در دین دیمکدر که کمال بودک فاعلی و بنده مفعولی و در
 کاله ظرفدر و لیکن ضرورت و زنیچون فاعلی مفعوله مضاعف قلمدی
 و مصراع ثانی نیک تقدیری بود پیشه اش زهد و آیش طاعت
 دیمکدر که طاعتش ده اولان ضمیر غایب آینه قید در و بوقرینه ایله
 قریندن اش حدی اولمشدر پس زهد بودک فاعلی و پیشه مفعولدر
 و آیین پیشه و طاعت زهد اوزرنه معطوفدر نتکم بعض ائمه نحو
 تجویر ایتش لدر و یاخود بود آیش طاعت قدرنده در (زهد متاع
 دیادن امساکی مباح اولان نسنه بی ترک و بدندن اخراج و عدم میل در
 و دیمش لدر که دنیاک قلبی کشی بی زهد دن اخراج ایتمز و ترک جماع
 زهددن دکلر انکچون قطب کثیر النکاح در زریا زهد حقیقته بغض
 دنیا و اندن اعراض در و جماع اسباب تصفیه دن اولغله زن اکامل ناسه
 کوره امور اخرویه دن عداوتدی و حدیده کلور که متاهلک ایکی
 رکمتی غیر متاهلک یتش رکعتدن خیراودر (آیین عرب رسم و قانون



وعادت و ترتیب دید و کسبه عجم آیین و ترك توره دیر (معنای بیت)
 بودر که چون بنده مک دین ده کمالی اوله انک صنعتی زهد و ترك دنیا
 و رسم و عادت طاعت و عبادت حق اولور زیرا جسدی یوزندن
 شریعت و احکامی در عهده ایستد و کی کبی نفسی یوزندن طریقتی
 و قلبی یوزندن اخلاقی و روحی یوزندن معرفت آلهیه بی و سری
 یوزندن ترك ماسوایی دخی در عهده ایتمشدر ایمدی بو عهده لردن
 بیرون اولمغه ظاهر و باطن اجتهاد لازمدر و کمال مطلق
 بو معنائه حاصل اولور والا ناقص قالور و حق بو مقوله امور له
 امر ایتمشدر دیمک کذب محضدر زیرا کتاب و سبته
 جمع هر آیه اشارت و ترغیب وارد و العارف یکفیه الاشارة و لایحتاج
 الی العبارة * شکر نعمت را کمالی میدهد * غافل از آکوشمالی میدهد *
 شکر میدهد که فاعلی و نعمت مفعول اولی و کمال ثانسی در غافلان
 و کوشمال دخی ایکنهی میدهد کوره بویه در کوشمالی ده یا زانده در
 کوشمال و صف ترکیبدر اصلی مانده کوش در مالیدن اومق
 و سورتمک و دورتمک قولاق اومق بورمقدر و بورمقی دخی تأدیدن
 نکایه در (معنای بیت) بودر که نعمت شکر ایتمک نعمته کمال و پرر
 یعنی شکر له مزید و نام اولور قال الله تعالی (لئن شکرتم لازیدنکم) تنکم
 کفرانله الدن بیرون اولور قال الله تعالی (ذلک جزیناهم بما کفروا)
 و شکر ایتمک شکر دن غافل اوللری تأدیب ایدر زیرا کفرانله حرمانه
 دو شیجک شکرانله نعمتی مزید اولان مرزوقله باقوب عبرت و نصیحت
 آور لو بویه دیمک دخی اولور که شکر له نعمت افزون اولمقدن غافل
 اوللر شا کرلک حالنه باقوب متنبه اولور و بر دخی مرزوق اولور سق
 طریق شکره سلوک ایده لوم تا که بزه دخی بو حسن حال احسان اولنه
 دیرلر فافهم جدا * شکر نا کردن زوال نعمتست * بهره شا کر کمال
 نعمتست * بو بیت تفنن فی العبارة قیبلندند و الا نکراردن زیرا مضمونی
 سبق ایتمشدر (نا کردن ایلامک دیمکدر زیرا نا حرف فقیدر و حرف نفی
 کلام صریحه اسم و فعل اوزرینه داخل اولد یعنی کبی کلام فارسیده دخی
 داخل اولور شکر نا کردن تقدیرده نا کردن شکر دیمکدر که اضافله در
 وعدم الشکر کبی مبتدادر خبری زوال نعمتدر حذف مضافله که

تقدیری سبب زوال نعمت دیمکدر (زوال ثابت اولان نسنه نك مقرندن
مفارقته در زوال شمس دیدکاری شمسك کبدسماده استوا واستقراری
حسیله دکادر زیر اشمس حرکت دائمه اوزرنه در ولکن وقت ظهره ده
بطیئة الحركة اولغله ثابته حکمنده قلوب زوال دندلی کواکب ثابته
دیدکاری دخی بویه در زیر کواکب وارد که بطیء الجریان اولغله
نجه یک یلده دور ایدرتکم قطب شمالی دیدکاری کوکب بویه در
انگچون ترکیده اکا دمر قازق دیرلر که قبله یه متوجه اولان کسه نك
صول اوموزی اوزرنه کلور (بهره شا کردخی میندا و کمال نعمت خبردر
بهره نك همزه سده همزه توسل و اضافت دیرلر را اضافته توسل
انکلاء در و بعض مواضع ده وصفیه دخی توسل اولنور بوصورته
حرف اضافت دیمزل بلکه حرف توسل دیرلر صوفی صافی و ناله
سبکبر و محبوبه ظریفه و امثال کبی (بهره نصب در که ترک پای در
اتهمی فافهم جدا * علم را بی عقل نتوان کار بست * پیش بی عقلان
نمی باید نشست * بونک تقدیری نتوان بستن کار علم را بی عقل دیمکدر
زیرا نتوان بست ایله ذکر اولنسه ماضی مصدر معناسنه اولور و سائر
ایکی فعل مجتمع اولان مواد دخی بویه در که ثانی مصدره مجعولدر بوراده
نتوانده نون نافیه و توان کرچه قدرت معناسنه در ولکن توان تواند
معناسنه مضارع کلدوکی دخی حلیمی ده مصر حدر (نمی باید نشست دخی
بویه در که نشست مصدر معناسنه در که نشستن در پس بستن نتوانک
فاعلدر واصلنده کاره مضافدر بوراده بستنه مفعولدر بناء علی هذا
اصلی اعتبار یله مصدر مفعولنه مضاف اولور و فاعلی فی الحقیقه علمدر
اگرچه علم بوراده صورت مفعولده کلمشدر بی عقل علمك صفتیدر
نشست نمی بایدك فاعلیدر پیش نشستنك ظرفی و بی عقلانه مضافدر
(نشستونك کسر یله در و شین ده فتحه و کسره جائزدر) (معنای یت)
بودر که علماء بی عقل کار بغلق ممکن اولمز یعنی عقل اولدجه علم صورت
بولماز زیر علمك وسیله سی و آلتی عقلدر پس احق جاهلدر بوجهندن
احق و بی عقل اولنلر اوکنده و حضورنده و مجلسنده اوتور مق
کرکزیرا احق ایله مجالسه ایدن استفاده علم ایده میوب اسراف
وقت و اضاعت عمر ایدر و هینشبتك حالی اکا دخی ساری اولوب آخر

✱

اودخی انجلین احق اولور و حضرت عیسان علیه السلام سؤال
 ایدوب نه مقوله کسه ایله مجالسه ایدلم دیدکلرنده جواب و یردیلرکه
 انک که منطقی سزک علمکز زبانه ایده انکله صحبت اید یکوز یعنی
 عقلی کامل اولانک علمی دخی کامل اولور پس عقلا و علمائله صحبت
 ایدیکوز که انلرک نطقلری و کلاملری مفیددر زرا انسان بوموطن
 تکلیفه علم و عبادت ایچون کلمشدر* بی خرد دانش و بالست ای پسر*
 علم مرغ و عقل بالست ای پسر* بی خرد دانشک صفتیدر که لاجل
 الضروره تقدیم اولمشدر دانش مبتدا و بال خبریدر و کذلک علم
 و عقل مبتدال و بال خبرلر در (و بال ضرری خوف اولنان نسنه
 و شدت و ثقل (بال فارسیده قوشک قنادی چلکی که شهیر دیرلر
 (معنای بیت) بودر که بی عقل اولان علم ضرر و سبب شدت و ثقلندر
 پس احقک علمنه اعتبار یوقدر و هرکیم اعتبار و عمل ایدر سه آخر و بالان
 چکر علم قوش و عقل انک قنادیدر یعنی علمی اوچوران عقلدر و بی جناح
 اولان مرغ' و ج هوایه پرواز ایده میوب حضیض خاکده قالد یعنی کبی
 عقل کاملدن ناشی و ادراک نامدن فاشی اولیان علم دخی ساقط و بی
 اعتباردر* هر که علمی دارد و نبود پران* از طریق عقل باشد برکران*
 تقدیری هر کسی که دیمکدر که مبتدادر علمی داردک مغفولی و بعد
 الجمله مبتدایه صفتدر و نبود جمله سی انک اوزرنه معطوفدر از باشده
 متعلقدر بر کبی و بعد الجمله خبردر علمی ده یا زانده در (پران بآء عجمینک
 فتحبیلله ایکی احتمال اوزرنه در اولکسی بودر که پرفسات و آن اسم
 اشارتدر که پر اکا مضافدر و لکن ضرورت و زنجیون رانک کسره سی
 اختلاس اولنور (پس نبود پران اول علمک قنادی اولیه دیمکدر زرا
 بیت سابقده علم مرغه و عقل قناده تشبیه اولمشدر و احتمال ثانی بودر که
 پران کلمه واحده در که صفت مشبهه در اوچغان معناسند مصدری
 پریدن در که اوچقی دیمکدر تکم چان فتحله صالحان در که مصدری
 چیبیدن در صالحتی معناسنه زرا صفت مشبهه بالکنز الف ایله
 اولدینی کبی تکم دانا وینا دیرلر الف و نونه دخی اولور خنسدان
 و کریان و امثلی کبی بوصورنده نبود پرانک معناسی اول علم اوچغان
 یعنی عقلدن قنادی اولماق حسیله اوچیچی اولیه دیمکدر (طریق

اصلنده قدم ایله طرف و ضرب اوانان بولدو كرك معناد السلوك اولسون
و كرك اولسون صكره هر نسنه كه انكله بر شبد توصیل اولنه طریق دیدیلر
خیر و شر اولسون وحشی و عقلی اولسون سبیل دخی بویه در عرب
بویه صلیك طریق و سبیلی و ترك بولی ندر دیر یعنی منزله بولدن و اصل
اولدقلری کی اكا دخی نوجهله وصول نمكندر دیمكدر (كران كاف
عربینك فتحیله كاز دیمكدر كه بری برینك مقلوبیدر (مضای بیت)
بودر كه هر كس نهك علمی اوله و اول حلك عقلدن قنادی اولیه و یا خود
پر عقله پرواز ایدیچی اولیه طریق عقلدن اولانز بلکه طریق دن كاز
اوزنه اولور یعنی مقبول دكلدر كه طریق اوزنه كلامشدر بلکه كازده
قالشدر اشته بورادندر كه الله تعالی حضرت آدمه علیه السلام
عقل و ایمان و حیای عرض ایدوب بونلرك بری اختیار ایله دیدكده
آدم دخی عقلی قبول ایدیك ایمان و حیاء دخی عقله تابع اولدیلم
بناء علی هذا عقل كامل اولان یرده ایمان منجی و حیاء تلم دخی بولنور
* چار چیز ست انكه بعد از رفتش * از محالاتست باز آوردش *
چار چیز مقدم خبر انكه ان امور و خصال كه تقدیر یله مؤخر مبتدادر
بعد آوردنه ظرفدر باز آوردن مبتدا و از محالات خبر و بعد الجملة
مبتدای اوله صفت اولور (رفتن فتحه مصدر در كتمك و یوریمك
معناسته) ذهاب و مشی کی مضارعنده فای واوه و تانی داله قلب
ایدوب رود و رونده دیرل رفتش ضمیری چار چیزه راجعدر زیرالسان
فارسیده مطابقت معتبر دكلدر (محالات ضمیمه محال ك جمعیدر محال
خارجده وجودی منتهی اولان نسنه در كه اكائمتنع لذته و محال عقلی
دیرل شریك باری و اعدام القدیم و جمع الضدین و التناقضین و قلب
الحقائق کی و محالات بعض انواعی دخی وارددر كه محالنده میبندرو صوابدن
بعید اولان نسنه دخی محال دیرل و قاموسده كلور كه المحال من الكلام
ما عدل عن وجهه كالمستحيل انتهى قال الراغب استحال الشئ صار
محالا فهو مستحيل ای آخذ فی ان یصیر محالا (آوردن و اولك فتحیله در
كتورمك معناسته (معنای بیت) بودر كه درت نسنه در كه اول امور كه
كتندكدن صكره انلری كروكتورمك محالاتندو زیرا كری دونك
شاستندن اولان امور دن دكلدر پس بوندن فهم اولتور كه قییل





مذکور در اولیسان امور دخی وارد در آنکچون چارچیره تخصیص
ایلدی و بونک اوزینه دخی کلام وارد آشفته ده کلور * چون حدیثی
رفت نا که بر زبان * یا که تیری جست بیرون از کان * چون حرف
شرطدر جزاسی بیت آتی مضمونیدر حدیثی رفتک فاعلیدر زیر ارفت
ماضی در مصدری رفتن در که بیت سابقده در نا که رفته ظرفدر یردخی
اکامتعلقدر تیری جستک فاعلیدر لفظ که تقدیرده نبردن مؤخر در
یا تیری که دیمکدر بیرون بحسب المعنی بسته متعلقدر از کبی حدیثی ده
اولان یا وحدت ایچوند ز (حدیث قاموسده خبردر و ترک سوزدر
وامام راغب دیمشدر که هر کلام که جهت سمعندن و یا طریق
وحیدن یا بقطعه ده و یا منامده انسااته بالغ اولور اکا حدیث دیر
آنکچون قرآنه حدیث دندلی قال تعالی (فلأنتی بحدیث مثله) وقرآنک
نزولی وقتا فوقتا جدید اولغله حدیث دندلی والا صفت قدیمه
حضرت قدیم در وحدیث رسول مقابله قرآن قدیمه اولغله در
وحدیث انسان دخی حدیثی اعتباریله در وقریب العهد اولانه دخی
حدیث دیر حدیث السن کبی که سن و سال تازه دیمکدر و بوندندر که
نزول مطرده (حدیث عهد بری) وارد اولدی (نا که نا کاهدن محققدر
معناسی بی وقت دیمکدر ترک آ کسوزن در عرب فجاءه دیدوکی کبی (بر زبان
بعض نسخده از زبان دوشمشدر ایکسی دخی توجهدر یعنی بر زبان
اولور سه جری غلی اللسان واز زبان اولور سه صدر عن اللسان کبی
اولور (یا نقطه مثله ایله خرف تردید در عربی ده او کبی نحو جانی زید
او عمرو و کاهیجه مکرر دخی کلور عربی ده اما کبی نحو جانی اما زید
واما عمرو نا که اول امر دن کلام شک اوزرنه مبنی اولدیغی معلوم
اوله (تیری ده یا وحدت ایچوند تیر او قدر نه مقوله اغاجندن اولور سه
وکلک فامشدن و خدنگ قاین اغاجندن اولاندر و ناوک چکره وقوعش
اوقی دید کلریدر حقیقه ده شول اوزوق کبی نسنه ک آدی در که ایچندن
اوق اتارلر اما مطلق اوقده شایعدر (جست جیمک فکیله ماضیدر
مصدری جستن در صیغراق معناسنه که عرب و شبه دیر مضاعفده
سین هایه قایت اولنوب جهد وجهنده درلر (بیرون کسنله طشره
دیمکدر بیرون آمدن طشره چقیمق و بیرین کردن طشره چقر مقدر

کمان کاف عربی نك فتحيله یای معناسنه در که عرب قوس دیر و قوس
 برجنه قوس دیر لر یعنی عرب برج قوس و عجم برج کمان دیر تشبیه
 طریقه یله و کمان ابرو یای قاشلودر (معنای بیت) بو در که چونکه
 بر سوز آ کسوزدن زبان اوزرنه کندی یعنی جاری اولدی و یادلدن
 صدور ایلدی و یا بر اوق که یای دن طشره صجرا دی یعنی لئلدی
 و یای دن چغدی مقصود بو ایکسنی من بعد تدارك ممکن دکلدر
 دیمکدر و شولکه بیت مولانده قدس سیره کلور (اولیار اهست قوت ازاله)
 (تیرجسته باز کرد اندز راه) بوندن مقصود خرق عادت طریقه یله اولاندن
 و الا بحسب العاده آتلن اوق کری دوغز الحاصل بطریق الکرامه اولان
 نسنه بطریق العاده اولانه قیاس اولماز زیرا قدرت الهیه هر نسنه یه
 صالحدر آخر زمانده شمسک مغربدن طلوعی کبی پس شول نسنه که
 قدرته مضاف اوله عادتدن خارجدر مثلاً سنک سیاهدن اسباب عادیه
 جهتیه جوهر و آینه اولماز فاما بتعلق قدرت اولان ضلع ابردر
 حواخلق اولوب صورت قوس اولان عظم صورت بشریه بدیهه یه
 کبردوی کبی صورت حجر دخی کهر اواق بعید اولماز تنکیم طور موسانک
 علیه السلام وقت نبلی ده احجاری لعل اولدی * باز چون آری حدیث
 گفته را * کس نکرداند قضاء رفته را * حدیث آری نك مفعولی
 و گفته حدیثک صفتی در بوم صراع بیت سابقک مصراع اولنه
 ناظر در کس مبتدا و قضاء تکرر داندک مفعولی و بعد الجملة خبر در رفته
 قضایه صفتدر (چون بوراده اشباع ضمه و اظهـار و اوله نیجه و نه
 معناسنه در عربیده کف کبی) آری فعل مضارع مخاطبدر مصدری
 آوردن در کتورمک معناسنه مضارع غنده رایه فتحه حرکت و پروب
 آورد و آورنده دیر لر و کاه اولور که کثرت استعمالنه بناء تخفیفاً و اوی
 حذف ایدوب آرد و آرنده دیر لر بوراده آری تخفیف مذکور اوزرنه
 جاری در والا اصلی آوری در (گفته اسم مفعولدر سو یلنمش معناسنه
 پس بوراده حدیث سخن معناسنه در که هنوز لسانه کلین سوزدر
 انکچون گفته ایله وصف ایلدیکه گفت دله کلن سوزدر (نکرداند
 کاف عجمی ایله فعل مضارع منفیدر مصدری کرد ایندن در
 دوندنمک و بر حالدن بر حاله تحویل ایتک معناسنه) قضاء بوراده



همزه اصلیه در یوخمه حرف توسل دکلدر زیر ناقصی مد وقصر
جاؤ زدر عطا وجفا وصفا وامثال کی خطا بویه دکلدر یعنی مهموزدر
بوسیدن مد اول نماز مکر ضرورت اوله و بابتبیه قصد اولنه (ان قتلهم
کان خطاً کبیراً) کبی فحسله و مدله قرآنه کوره قضا حکم وفصل
الامر در که صفت الهیه در (رفته ماضی مفید در کتمش معناسنه
قضاء رفته قضاء ماضی وازلی و مبرم دیمکدر وگاه اولور که قضا مقضی
معناسنه دخی کلور قضاء سوه و قضاء بد دید کلری کبی زیر صفت
الهیه ده بدلك اولماز بلکه مقضی ده اولور که مقضی خیر و شره
شاملدر و مقضی شره بلادیرلر انکی چون قضاء الهی به رضا اوزرنه
اولوب مقضی سوه رفعه دعا ایتک برکدر (مضای یت) بودر که
نه کیفیانه سوبلتمش سوزی کروکتور رسن یعنی اغز کدن چغان سوز
پردخی اغز که دونوب کلز بلکه فاش ومنتشر اولور همان دلکی طوت
وبرکسه قضاء میری کری دوندره منزالش اوق کی مکر که متعلقان
اوله بوصورته بطریق خرق العاده اوق کری رجوع ابتدوی کی
مقضی نک شری دخی دعائله مرتفع اولور و ضرری اولماز بلکه
نیجه سیئات حسنه مبدل اولور والله علی کل شیء قدیر * باز کی کرد
چون تیر انداختی * همچنین عمری که ضایع ساختی * بونک تقدیری
چون انداختی تیر باز کی کرد دیمکدر که انداختی ماضی مخاطبدر
وتیرانک مفعولیدر و کرددک نخنده ضمیر فاعل تیره راجعیدر و بوصراع
شرط و جزا در همچنین اصلنده همچون این در که چون ادات تشبیه
و این اسم اشارتدر که عرییده مثل ذلک کی و بوااعتبارله مقدم خبر
وعمری مؤخر میندادر و جاؤ در که همچنین کی کردد عمری تقدیرنده
اوله (ضایع ساختی نک مفعولیدر و بعد الجمله عمری به صفت اولور
(کی کاف عربینک فتحبله اسماء استفهامیه دندر که بواده انکاره
محولدر) کردد کاف عجمی ایله مضارع غائبدر مصدری کریدندر
دوئمک معناسنه تنکم بالاده شرح اولتمشددر (انداختی ده یا خطاب
ایچوندر انداختن اتمقدر مضارعنده خازا به قلب اولتوب اندازد
واندازنده دیرلر) همچنین اصلنده همچون این در که بونجیلین و همچنان
انجیلین دیمکدر که این مصراع اول مضمونده اشارتدر و اگر مابعدنده

✽

فعل مقدر و یا فعل مذکور ایسه این اول فعلك مصدرنه اشارت
 اولوب ادا ت تشبیه تفخیمده مبالغه ایچون یوخسه فی الحقیقه تشبیه
 ایچون اولماز والا برسنه بی کندی نفسنه تشبیه لازم کلور و تفخیم
 اسم اشارتدن مأخوذ در اکرچه که لسان فارسیده این قریب و آن بعید
 ایچون وضع اولمشدر اشته بوتقریر همچنین کردیم و همچنین میکنیم کی
 برلده جاریدر بوراده همچنین ماقبلنه اشارتدر تنکم اشارت اولندی
 زیرا فعل اوزرنه داخل دکلدر فافهم جدا فانه عمیق و بالتأمل حقیق
 (عمری ده یا وحدت ایچوندر و یا تنکیر تفخیمی یه محمولدر) ضایع هالک
 و متلف در ضیاعدن در که هلاک و تلف اولمقدیر (ساخنی ماضی مخاطبدر
 مصدری ساختن در دوزمک معنا سنه مضارعنده خارایه قلب
 اوانوب سازد و سارنده درلر (معنای یت) بودر که کری چن دوز
 چونکه اوقی اذک یعنی آتلان اوق کری دوزمک محال عایددر اعمالک
 مصغه نظری کی و تبر انداخته تک استحال رجوعی کیسدر شول عمر
 نازنین و عزیزک رجوعی که سن آتی ضایع و هلاک دوزمک یعنی هلاک
 و تلفنه سبب اولور وجهله تدبیر ایدلک و اوایله صورت و یردک ایددی
 اغزدن چقان سوز و آتلان اوق و قضاء مبرم و لکن عمر بودردی کری
 دوزمک همان کندوکی محافظه و وقتکی مراقبه ایده کور و قضایه رضا و پر
 و بلا یه صبرایت تا که بالاخره نادم اولمیه سن فافهم جدا * هر که
 بی اندیشه گفتارش بود * پس ندامتهای بسیارش بود * گفتار بودک
 فاعلی و بی اندیشه اکا متعلق و بعد الجمله هر که یه صفتدر زیر
 تقدیری هر کسی که دیمکدر که مبدادر ندامتها ایکنجی بولک فاعلی
 و بسیار ندامتهاک صفتی و بعد الجمله خبر مبدادر (گفتار وصف
 رکبیدر اصلنده آرنده گفتدر سوز کتور یچی معناسند و دقایقده
 کلور که گفتار کاف عجمی ایله سوز دیز مکدر انجو دیزر کی عرب اکا
 نظم کلام دیر نظم کلام سوزی کتور مکه باعث اولدیغندن اوتوزی
 باعث فعله فاعلک اسمن اطلاق ایتدیلر پس باء عجمی ایله فاه جزایه
 معناسند در (ندامتهای ندامتک جعبدر پشیمانلق معناسنه آخرنده
 باهمزه توسلدن مقلوبدر زیر اهرمزه بی تلفظده ثقلت وارددر و فارسیده
 نظارتی چوقدر (بسیار کثیر در اصلی آرنده بسی در که بودخی وصف

*

ترکیبدر (بسی باء عربی ایله کثیر معناسنه در ولکن ترکیب اولمغله
 فتحه کسره به نحو بل اولندی (معنای یت) بودر که هر کس که انک
 سوزی بی اندیشه یعنی فکر سز اوله بوسبدن چوق پشیمان اولور
 زیرا قول جزافک نتیجه سی اولماز و عاقبت فائلی خسارت و فضا حته
 دوشرر و نارندامته بقار پس بویله بی اندیشه اولانه سکوت اتمک
 دوشر و فکر صحیح و رأی صواب دخی عقل کاملدن کلور بوجهندن
 احجک فکر معقولی اولماز و خاطرنه کلنی اغزنه الور * تانکفی می توانی
 کتفتش * چون بکفی کی توان بنهفتنش * تامادام معناسنه اولمغله
 ما بعدی می توانی به طرفدر عربی ایله تقدیری مدۀ عدم تکلمک
 دیمکدر کفتی می توانی به مفعولدر آخرنده شین که ضمیر غایبدر نکفتی دن
 مفهوم اولان کفته راجعدر (توان تواند معناسنه مضارعدر
 (بنهفتن ده کی با که مصادر و افعال و اوائله داخل اولور حرکتی
 ضمه ده و حرف شفوی اولد یغی یرده ما بعدنه تابعدر بوراده کاف
 و نونک ضمه سندن اتوری مضمومدر و لکن بنهفتن ده لاجل الضروره
 نون اسکان نهفتن کزلمک و کز لیمکدر لغت حلیمی ده کلور که نهفتن
 مصدر در مضارعده نهید و نهبنده دیرل شکم سفتن لفظندن سنبد
 و سنبنده دیرل (معنای یت) بودر که سوبلد بجه اول سوبلد بجه کک
 سوزی سوبلد که قادر سن زیرا هنوز ضبط سکه در چونکه آنی
 سوبلدیه سن کزلمک نیجه ممکن اولور یعنی اولماز پس ضمیرده مخفی اولان
 سخن هنوز مطلعنه بالغ اولمیان کنش کبی در که خفازه در چونکه
 مطلعندن طلوع ایده سترنه بحال قالماز زیرا ضمونی منشتر اولور فافهم
 * عمر رایی دان غنیمت هر نفس * چون رود دیگر نیاید باز پس *
 عمری دانک مفعول اولی و غنیمت ثانسی هرا کا ظرفدر چون رود
 شرط و نیاید جمله سی جزادر رودک ضمیری عمره راجعدر تیاید کبی
 و دیگر نیاید ظرفدر زیرا عریده مره آخری یرینه در و باز پس
 نیایدک مفعولدر اگر باز کرو و پس باء عجمیله صولک و آرد واکه
 معناسنه اولور سه که ظاهر اولان بودر و جائزدر که پس فاء جزائیه
 معناسنه اولوب بحسب المعنی نیاید اور زنه داخل اوله که تقدیری
 نیاید باز دیگر دیمکدر بودخی لطائف کلامدندر زیرا جزا اولنه

حرف جزا داخل اوله کلمه در که اشعار سبیت ایچوندر (عمر و حله
 بدت مدت عمارت بدر اسم عمر بوندن تقول اولنوب وضع اولنمشدر
 (غنیمت اهل حریدن قهرله اخذ اولناب مالدر) (نفس فائک قهرله
 تنفس حالنده اغزدن و پروندن خر و ج و دخول ایدن ریحدر که
 بقا انسان اکانو طدر آنکچون محنوق اولان هلاک اولور (نیاید
 اصلنده نه آید ایدی تخفیف ایچون همزه یایه قلب اولندی (معنای بیت)
 بودر که هر نفسده عمری غنیمت بیل واکا کوره تدارک اوزرنه اول
 چونکه اول عمر اسریل و افار صوبگی کیده بردخی کرو آردنه کلمه یعنی
 دوغزو و پردخی جوان اولماز و بویاغه خزان ایردکده بردخی بهاره
 ایرمز ریزا فصولنی تکمیل ایتش و انجاشنه یتشدر و بونده رمن واردکده
 عمر دیکلری فی الحقیقه نفس در که ساعت و یوم و هفته و ماه و سال
 آنک تفاسیلی در و نفسک دخی مبدائی آن غیر منقسمدر و لکن ترکیبی
 غالب اولنلر زمان تفصیلی به باقوب عمری آنکله حساب ایدرلر و تجرد
 اهلی آن بسیطه نظر ایدوب علم عدد انقاسی حقه تقویض ایدرلر
 * هیچ کس از خود قضااردنکرد * هر که راضی از قضا شد بدنکرد *

* متعلق قدر راضی شدک مفعولی و از راضی به متعلق قدر و بعد الجملة
 هر که به مقتدر زیرا هر کسی که تقدیرنده در که هر کسی مبتدادر
 بدنکردک مفعولیدر و بعد الجملة مبتدایه خبردر (هیچ بویله مواضعده
 ما بعدنده اولان نکره تک عموم افاده ایدر) قضا حکم الهی رکه بالاده
 مفصلا مرور ایدی ایکنجی قضا، بویله در رضا قرینسه سبیله زیرا
 رضا ترک اعتراض و غضب و عند البلاء سکون نفسدر حکم الهی به
 تعلق ایدر و بلا، که مقضی در دعا ئله رفعنه جهد ایتک رضایی منافی
 دکلدر (معنای بیت) بودر که افراد ناسدن بر فرد کندی اوزرندن
 قضا بی رد ایتدی یعنی قضا، مبرمی کری دوندر مکه قادر دکلدر
 مکر که قضا معلق اوله و هر کس که قضا، الهی دن راضی اولدی
 پرامن ایش اشدی زیرا بدایشی قضایه راضی اولیان ایشلا عنده
 المصیبه جزع و چاک کر بیان و امثالی افعال غیر مرصیه کی زیرا
 هر نسته تک اجل مستاسی وارد در حتی کسر اوای و ظرو ف ایدن

*

جوادی ضرب اولمقدن نهی اولسدی زیرا ادوات ونظر وفک دخی
 آجال مضر و به سی واردر ووقت مصیبتده جزع ایتک مصیبت
 اخرا در زیر توایدن حرمانه باعندر وحدیث نیویده کلورکه (ولانقول
 الا حقا) یعنی وقت بلاده لسانمزه قول حقن غیری کتور مرز بلکه
 حقه جده ایدوب و دخی (انا لله وانا الیه راجعون) دیرز * هرکه
 میخواهد که باشد در امان * مهر می باید نهادن بر دهان * بعضی نسخده
 هر که باید که باشد در امان دوشمشدر دیشلدر که خواهد ایله ترکیب
 اولتان فعل مصدر معنایسته در پس بواده باشد باعربی ایله یاشیدن
 معنایسته در که اولقی در بناء علی هذا میخواهد مفعولدر وکه فعل ایله
 مفعول اراسته رابطه در وبعد الجمله هرکه به صفتدر زیرا اصلی
 هر کسی که دیمکدر که هر کسی مبتدادر مهر نهادنک مفعولی
 و نهادن بایدک فاعلی در و بر نهادن متعلقدر و بعد الجمله
 خبر مبتدادر (امان سکون نفس و زوال خوفدر) مهر ضم مجله
 مشهور در مهر لشمش فسته به مهور دید کلری اغلاط عامه دندر بلکه
 مختوم و یا مطبوع دیمک کر کرد زیرا مهر ضمه فلرسیدر (مهر کی
 کسرله محبتدر خاتونه مهوره دید کلری مهر دن در فقهله صدق
 مرأه معنایسته (معنای یت) بودر که هر کسی که امانده اولقی دایه
 یعنی امن اوزره و بی خوف و بی فزع اولغه طلبکار اوله اغزی اوزره
 مهر قومق کر کرد زیرا (سلامة الانسان فی حفظ اللسان) موججبه
 سلامت دانی طوتمقد در و این سکیت که ائمه لغتدر دلی اوجندن
 متوکل خلیفه نک غضبنا و غریب ابوب لسانی قفاسندن اخراج اولمشدر
 بوجهندن دیشلدر که ملوکله رفقه معامله کر کرد * می سزد کر
 عمر را داری عزیز * چون رود پیشش نخواهی دید نیز * بعضی
 نسخده چون رود دیگر نخواهی دید نیز دوشمشدر عمر داری نک
 مفعول اولی و عزیز ثانیسی و بعد الجمله فعل شرطدر جزاء شرط
 مقدمدر که می سزد در مصراع ثانی دخی شرط و جزادر (پیش باء
 عجمی ایله روده ظرفدر ضمیر مجزیه راجعدر که فی الحقیقه دیده قیددر
 تقدیری نخواهی دیدنش دیمکدر زیرا دید بواده مصادر معنایسته در
 که دیدن در نیز دخی وینه معنایسته در عربی ده ایضا کی و لکن دخی

*

*

معنا سنه اول یعنی بعضی مواضعه حرف عطف کی و بعضی مواضعه
اولماز (معنای یت) بود که اگر عمری عزیز و شریف و حرم تلو
طو توب قدرن یلور سک لایق اولور سک زیرا عمری نفس الامر
عزیز در یعنی مثلی بولماز نسنه در پس واجب اولان ای محافظه در
زیرا چونکه ایبری بکوب کیده و نظردن غایب اوله آتی بردخی
کور مبرسن زیرا کری دونمک شاندن اولان اموردن دکلدر
و دیمشدر که الوقت سبف قاطع یعنی زمان سبف تیر کی نافذ
و ماضی در و کسلن باش بردخی بجز تنکم مشهور در
* * در بیان صفت خاموشی و سخاوت میگوید * *



* حاصل آید چار چیز از چار چیز * یاد دار این نکته از من ای عزیز *
چار آید ک فاعلی و حاصل مفعولی و از حاصله متعلق در یاد دارک
احد مفعولینی و این آخری و نکته اینه صفت در زیر عربی ایله تقدیری
احفظ هذه النکته منی دیمکدر پس چار و مجرور یاد داره متعلق در (یاد
اکتی معنا سنه اسم مصدر در دار امر در مصدری داشتن در طو توب
معنا سنه مضارعنده شین رایه قلب اولنوب دارد و دارنده دیرلر (یاد
طو توب از پرلک دیمکدر تنکم یاد داشت دیرلر خاطرده محفوظ اولان
نسینه نکته نقطه وزنی اوزرنه عربی در اصلنده شول اثره دیرلر که
وجه ارضده بر چبق و امثالی نسنه او جیله حاصل اوله صکره قوت
فکرله استخراج اولنوب قلبده مؤثره اولان لطیفه ده استعمال اولندی
لطافت و دقتی حسبله (معنای یت) بود که درت نسنه دن درت
نسنه حاصل کلندی و انکله عامل اولان اندن فائده لندی ای عزیز
بولطیفه علمیه بی بندن از برایله و حفظ اید و ب عمل قبیل که بنم سکا
یاد کار مدر و عزیزله خطابی رمز ایدر که بولطائف ایله عمل ایلین کسه
بین الناس عزیز و نادر الوجود اولور فافهم جدا * خامشی را هر که
سازد پیشه * گردد ایمن نبودش اندیشه * خامشی سازد ک مفعول
اولی و پیشه ثانسی و بعد الجمله هر که به صفت در زیر هر که هر کسی که
تقدیرنده در که هر کسی مبتدا در کردد ک مختصده ضمیر فاعل کسی به
راجع و ایمن مفعولیدر و بعد الجمله خبر مبتدا در (اندیشه کردد ک
فاعلی و شین مفعولی و بعد الجمله جمله خبریه بی تأکید و ایضا حذر



خاموشی ده اولان یا مصدریه در اصلی خاموشی در ایسم اولق معناسنه
تخفیفاً و ضرورت حذف واوله دخی استعمال اولنور پیشه واندیشه ده
اولان همزه لکه یایه وسیله واندن نشانه در زاید در اندیشه ده
وحدت ایچون اولق دخی وجهدر (کردد کاف بحمله مضارعدر
شود معناسنه) ایمن قیغوسز دیمکدر همزه نك و میمک کسره لریله تنکم
بالاده مؤمن لغظی مقابله سنده ایراد اولندیغی اکادالدر (معنای یت)
بودر که هرکس که سکوت ایتمکی کند نه کار دوزه وایسم اولمغی ایش
ایدیشه بی غم و بی غصه اولور واندیشه و فکری اولماز و یا خود
افکاردن هیچ پردرلو فکر اکابول بولماز زیرا خاموشلق سببیه باشی
سلامت اوزرنه اولان کسه نك قلبنده فکره صالح نسنه اولیجق
اوراده غم نیلر الحاصل خاموشلق سلامت صدره و صفاء خاطره سببدر
و انکشار کلام ایتمک دین و دنیا ده کدره باعثدر خصوصاً که کلامی
اذیت ناسدن خالی اولیه که او مقولیه دل آزار و زبان دراز و حدید
اللسان دیرلر که خلق او مقوله نك صحبنددن و معامله سندن فرارایلر
* کر سلامت بایدت خاموش باش * کشت ایمن هر که نیکی کرد فاش *
سلامت بایدک فاعلی و نا خطاب مفعولی و بعد الجمله فعل شرطدر
خاموش باشک مفعولی و بعد الجمله جزا در مصراع ثانی نك تقدیری
هر کسی که کرد نیکی فاش کشت ایمن دیمکدر که هر کسی مبتدا و کشت
ایمن جمله می خبردر و نیکی کردک مفعول اولی و فاش ثانیسی و بعد الجمله
مبتدایه صغندر نیکی ده یا مصدریه در فاش عربی در اصلنده فاشی در
ناشی وزننده صکره یاسی تخفیفاً حذف اولنوب اول وجهله استعمال
اولندی معاف و مسلم دید کاری کی اصلی معافی در فاشی منتشر
معناسنه در خبری و یا رایحه سی و یا فضلی فاش اولدی دیرلر شایع
و منتشر و اطرافه متفرق اولدی دیمکدر افشا نشر و طاعتقدر (معنای
یت) بودر که اگر سکا آفاندن سلامت کرک ایسه خاموش اول زیرا
سلامت حفظ لسانده در مکر که خیر سوبلیسه سن و ذکرایه سن
هرکس که ایلوک فاش ایندی یعنی اگر لسان و قولیه و اگر فعلی ابله
ایلوک چوق سوبلیوب و چوق اشلیوب اطرافه طاغندی
بی غم و بی غصه اولدی زیرا (هل جزاء الا حسن الا الا حسن)





موجب آنکه ایلوک قرضو کس دی شکم خلاقی یعنی
 بد اولوب بد لکنی افشا ایدن بد لک بد لکیله مجازات اولندی
 و ایلوک یوزنی کورمندی * از سخاوت مرد باید سروری *
 * شکر نعمت را دهد افزون تری * مرد باید فاعلی و سروری
 مفعولی و از یابدی تعلیلدر شکر دهد فاعلی و نعمت مفعول اولی
 و افزون تری ثانیه در و یا خود شکر مبتدا و دهد جمله سی خبر در (سخنا
 علی قدر الحاجة اولان عطارد که معطی نك رأینسه کوره در یعنی
 مصلحت نه ایسه اول مقدار بذل ایتکدر (سروری ده اولان یا
 مصدریه در سرور صاحب ریاستدر زیر سر باش (ور عربی ده
 ذو کبی در سردن مراد بو مقامده مجازا ریاست و متبوعیندر و لکن
 غلبه استعمالله مقدم و متبوع معناسنده حقیقت منزله سنه و ارمشدر
 کذا فی الدقایق و نعمة الله ده کلور که (ور ادات نسبتدر پیشه ور
 و جانور صنعتلو و جانلو دیمکدر و بعض اسمک آخرنه لاحق اولور
 اسم فاعل معناسنه مثلا سختور سو بلیجی ره و بولجی زرکر التوبجی
 دیمکدر انتهی سائر لغاتده دخی بوتقریر اوزرنه نحریر اولمشدر الحاصل
 سرور باش بوغ دید کلریدر (افزون تری ده یا مصدریه در افزون
 آرتقدر یعنی افزودن لفظندن اسمدر که آرتقدر مقابلی کاستدر که
 اکسکدر یعنی کاستن لفظندن اسمدر که اکسکدر (ترادات تفضیلدر
 افزونتر آرتوق رقدر مقصود آرتقلقه فضائی بیاندر (معنای یت)
 بودر که مرد سخاوتندن اوتوری سرورلک بولور یعنی اهل دین
 ایچنده باش بوغ اولور و عند الله درجه عالییه بولور زیرا سخا وجود
 صفت انبیا و اولیاد و فائد جنان و راغم شیطاندر و شکر ایتک نعمته
 فوق الحد زیاده لک و برر زیر شکرک متعلق کر چه بالکرت نعمتدر
 فاما موردی قلب و لسان و ارکاندر پس عبودیت تقدر مزید اولور سه
 فیض حق دخی اکا کوره اولور زیر اوارد ورده ناظر وقوت و ضعفده
 انکله دائردر و بویشده اشارت واردر که سخا و کرم شکر نم دندر
 * هر که اوشد در سخا سرور شود * نعمش از شکر کامل تر شود *
 هر که مبتدا در تقدیری هر کسی در او مبتدا ثانی و شد جمله سی ثانی به
 خبر و بعد الجمله مبتدا اوله صفتدر سرور شودک مفعول اولی و بعد



الجمه مبتداء اوله خبردر نعمش مبتدا کامل ترشود مؤخره مفعولی
 واز تعلیل و بعد الجمه خبردر واکر اختصار اولنورسه شود مظهره
 مسند اولور که نعمتدر (شود نعمش معناسنه در ظرفدر که رسوخ
 واستقراره متعلقدر تقدیری شود راسخ و مستقر در سخا دیمکدر
 (معنای بیت) بودر که هر کس که سخا و کرمده راسخ و مستقر اولدی
 سرور اولورز برا (الانسان عبید الاحسان) موجبجه آخر خلق عالم
 انک محب و تابعی و دائره سنک ملازمی اولور و اولدخی بوسیدن
 تعین و درجه عالیه بولور و ارتفاع شائله دولت و سلطنت یاغنه کلور
 و شکر اوچندن نعمتی اکمل و اولکیدن اکثر و اوفر اولور * هر که اوشد
 ساکن و خاموش کرد * از سلامت کسوفی بردوش کرد * تقدیری
 هر کسی که او باشد ساکن و خاموش کرد کسوفی از سلامت کرد
 بردوش دیمکدر که اعرابی ظاهر در زیر نیچه کره شرح و اعراب
 اولمشدر (ساکن متحرک مقابلدر یعنی سکون برنسنه نک
 تحرکدن صکره ثبوتدر) خاموش کرد صفت مشبهه در خاموش فعللاو
 معناسنه زیر کرد اشادی معناسنه ماضی اولدی یعنی کپی اشک
 معناسنه دخی اسم مصدر کلور تنکم لغت حلیمی ده مصرحدر (کسوفی ده
 یا وحدت نوعیه ایچوندر کسوه لباسدر مایلبس و یکسی به معناسنه
 (دوش او موزدر چکن دخی دیرلر عرب منکب دیرمیک فحیه له قال
 الله تعالی) فامشوا فی مناکیها (کرد فعل ماضیدر ایلدی معناسنه
 مضارعی کند کلور (معنای بیت) بودر که هر کس که او ساکن
 و ساکت فعللاو اولدی یعنی چوق سویلیوب ایسم او توردی سلامتدن
 برکسوه عجبیه او موزی اورزیه ایلدی یعنی سلامت کسوه سنی کیدی
 و وجودی آفاندن خلاص اولدی پس بونده سلامت کسوه به تشبیه
 وارد در ستر و حفظده زیر از سلامت لفظی کسوه بی بیان ایچوندر
 اگر چه تقدیم اولمشدر تنکم قرأند کلور (حتی یتین لکم الخبط
 الایض من الخبط الاسود من الفجر) یعنی من الفجر خبطی بیان
 ایچوندر زیر خبط ایض واسود ایله مراد حقیقه قلمری دکلدر بلکه
 تشبیه طریقه وارد اولمشدر که مقصود نهاری خبط ایضه و لیلی
 خبط اسوده تشبیهدر * کره سی خواهی که باشی ر امان * روتکوی

✱

✱

کن تو با خلق جهان * مصراع اول شرط وثانی جزا در ر و فتحه
 امر در مصدری یوریمک و کیتمک معناسنه مضارعنده فای واوه
 و تابی داله قلب ایدوب رود و رونده دیرل مابعدی روی تبیین ایچوندر
 نکویی کن کله سنک مفعولیدر یا، ثانیه مصدر په در (تو کن نخنده اولان
 ضمیر خطابی تا کید ایچوندر با نکویی به متعلقدر ز برانکویی تقدیرده
 تودن مؤخر در (معنای یدت) بودر که اگر دلسک که امن و امان ایچنده
 اوله سن و فزع و خوفدن نجات بوله سن یوری خلق جهانله ایلوک ایله
 یعنی بویلو که مسارعت قیل زیراسب امان و باعث سکون و اطمیناندر
 شول جهتدنگه سنک انلره خیر خواهلفک انلرک دخی سکا خیر
 خواهلفند علتدر خیر خواهندن ایسه ضرر کلز پس ندن الم چکر
 و ندن خوف ایدرسن اشسته مؤمن حقیقتی بودر که غیری بی امانده
 فلق غیرک دخی سنی امانده قلمه سنه وسيله در حتی مؤمن کامل بدرجه
 و اصل اولور که وحشیلراندن تنفر اتنزل و موذی و مضر اولان سباع
 حیوانات اتی اهلاک و افتراس بولنه گیتمز بومقامدندر که بعض اهل
 تصرف اسده راکب اولوب و دسننه نازیانه برینه مار آلور * هر کرا
 عادت شود جود و کرم * در میان خلق گردد محترم * هر کسی که شود
 اورا جود و کرم عادت گردد در میان خلق محترم دیمکدر که هر کسی
 مبتدا اورا عربی ده له معناسنه شودی تعلیل وجود فاعل و عادت
 مفعولدر و بعد الجملة مبتدایه صفتدر در کرده ظرف و محترم مفعول
 و بعد الجملة مبتدایه خبر در عادت افعاله و عرف اقوالده مستعملدر
 کما فی التلویح مثلاً لباس آتسه قیص تلبس ایتک که فعلدر عادتدر
 و تعزیه ده الحکم لله دیوب تهینه ده دیمک که قواد ر عرفدر والا
 بحسب المعنی تهینه ده دتک کرک ایدی و امام راغب دیمشد که عادت
 یا بر فعلی و یا انفعالی تکریر ایتکدر تا که تعاطیسی کندنه سهل و امر
 طبیعی کی اوله انکچون دیمشدر در که العاده طبعیه ثانیه پس عادت
 اودر که خلق اتک اوزرنه مستمر اولوب معاوده ایتدکدری نسنه در ز بر
 حود دندر که رفسنه دن بعد الانصراف رجوع معناسنه در جود
 قبل السنول و کرم بعد السوال اولان عطادر میان اورتیه و میاند
 وسط معنا سنه فتح سینله (کر دد کاف عجمی ایله مضارعدر اولور



مخاضنه محترم حرمتلو ومهابتلو وعرضلو و وفارلو. مصدري احترام
 كلور (حرمت پرده سي برتليسي جائز اوليان نسنه در قال الله تعالى
 (ومن يعظم حرمات الله) اي ماوجب القيام به فانه مما لايجل اننها كه
 (معناي پيت) بود ركه هر كس كه جود وكرم ائك ايچون عادت اوله
 ودائما بومعنايه معاوده ابليله خلق اراسنده حرمتلو وعزتلو وعظمتلو
 اولور زيرا جود وكرم استجلاب مودت قلوب ايتكمده حجر مقناطيس
 وحديد كي در الانسان عبيد الاحسان خود مشهور در وخاقل اقبال
 واعزاز واکرام واحترامنده فايده بود ركه نافذ الكلم اولور نفوذ
 كلمه ايسه دين ودينايه نافع نسنه در خصوص الامر ونهي واخساب
 صددنده اوانلره مفيد در زيرا كرملي نهي ايندكلمري نسنه دن اجتنابه
 وسيله اولور شول جهندنكه منهي اولان نسنه دن قراغ عطادن
 اعراضدن آسان وسهل **كلور** * هر كه كارنيك ويابد ميكند *
 آن همه ميدانكه باخود ميكند * بونك تقديري هر كسي كه ميكند
 كارنيك ويابد ميدانكه ميكند آن همه باخود ديمكد ر (نيك كارك
 صفتي درياحرف ترديد در (نيك و بد بري برنيك مقابليد ركه نيك ايو
 و بد پرام زدر و ميكند جمله سي هر كسي به صفند ركه هر كسي مبتدا در
 آن ايكنجي ميكند ك مفعولي وهمه اتى تا كيد در وبعد الجملة مبتدايه
 خبر در (ميدان وسط كلامده كلد وى ضروره در زيرا عربك اعلم
 ديد وكيد ركه تنبيه وايضاظ ايچوندر بومقوله كلمات ايسه صدارت كلام
 اقتضا ايد ر وكاه اولور كه آخر كلامده ابراد ايد وب فاعلم ذلك دبرل
 بوييتك مفرد اتى مرارا شرح اولنشد ر (معناي پيت) بود ركه
 هر كس كه ايو ويابرامزايش اشلربيل كه بوجله بي كندنه ايلرنتكم
 قرأ نده كلور (من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها) زيرا انسان
 غيره بذكر ايتسه دخي غير ائك وبالك چكمن بلكه صوره متأذ ي
 و متضرر اولور ودياده فنا بولور و آخر تده وبالي بذكر ايد نك
 اوزرنده فالور وابلوك دخي بويله در كه ثوابي فاعل خير اولانه در
 اگرچه دياده غير ائك خيرندن صور تامتنفع اولور سده واولكيه كوره
 ديمشلد ركه من حفر حفر لاخيه وقع فيه وكند ي نفسنه ظلم دخي
 بويله در وايكنجي به كوره ديمشلد ركه من بفعل الخير فالرحن بشكره

✱

✽

یعنی غیره خیر ایدن کندی نفسنه ایدر * ای برادر بنده معبود باش *
 * تا توانی با سخا وجود باش * برادر کسر بائله قرنداش در قز قرنداشه
 همشیره دیرل بویتک اعرابی ظاهر و بقیه مفرداتی مره بعد آخری
 شرح اولمشدر (معنای بیت) بودر که ای برادر معبود حقیقی اولان
 الله تعالی یه عبد و عابد اول ماسوا پرست اوله زیرا ماسوی سنک
 مثلکدر حقک ایسه مثل و نظیری یوقدر و قادر اولدجه سخا وجود
 صفتیه له متصف اول زیرا حق سنی جود ایله خلق ایتشد ر پس
 کر کدر که سنده دخی اول خلق بولنه اگر قدر نک واریسه یعنی آفاهه
 کوره و اگر بوغبسه نفسکی بدل ایله زیرا کندی نفسکده اکافادرسن
 پس قدرتم یوقدر دیو تعلی ایله زیرا هر کس مقدری مرتبه سبیه
 ما مورد * باش از بخل بخیلان باحذر * نانسوزد مر ترا نارسقر *
 باحذر باشه و از حذر ه متعلقدر (نارسقر نسوزد که فاعلی و مر ترا
 مفعولیدر بخل مالی مستحقندن امساک ایتکدر علی امساک دخی آنده
 داخلدر تنکم بالاده مر و رایتدی بخیلان بخیلک جمیدر حذر خوفدر
 (نسوزد ذهل مضارع منفیدر مصدری سوختن در بامق و یاندر مق
 معناسنه لازم و متعدی استعمال اولور مستقبیلنده خاء زایه قلب ایدوب
 سوزد و سوزنده دیرل (مر ترا اصلنده مر ترا در که مر زایده در
 و توضحه سن دیمکدر عربی ده انت کبی ضرورت وزن اولیجق و او
 تلفظ اولتماز بوراده و اوک حذفی آخریه علامت مفعول اولان رائک
 اتصالی سببیه در زربالاتصال حذف اولنسه کلمه حرف واحد
 اوزرنه قائم لازم کلور پس اتصال مذکور له طلبا للتحفیف و اوی
 حذف ایتدیلر خصوصاً و او حرف علتدر که آخر کلمه دن حذفی
 شایدر تنکم بو مقامده بعضیلر ذاهب اولمشدر و لکن علت اولی
 اصحدر مر ترا بوراده و او جائزدر که اصل کلمه دن اولیه بلکه تانک
 ضمه سنه نشان وضع اولنه بو صورتده آخر کلمه حرف علتدر دلتز
 مکره طلق اخرنده بولمغله اطلاق اولنه (سقر ابن عباس رضی الله عنه
 قولی اوزرنه جهنمک التبی طبقه سنک اسمیدر سقر اصلنده کنشک تابی
 برنسنیه تأثیر ایدوب اتی احراق ولوقی نسوید ایتکدر اول طبقه نک
 آتشی دخی لواحه للبشر محرقة مسوذة للبشره ایله موصوف اولمغله

✽

سفر دیو تسمیه اولندی (معنای یت) بود که بخیلارک بخلند ز
حذر و خوفله اول یعنی صاقن سکا بخل بخلاء دن ساری او اوب سنده
انلر کی اولیه سن تا که سنی نار جهنم احراق ایتیه زیر حقوق مالی
مراعات و محافظه ایتین آخر (فکوی بها جباهم و جنوبهم) شانیه
معلم اولور (ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه) ای علی نفسه موجب
وبال و جزا سن بولور

* در بیان اخلاق چندی که چندی دیگر از آن حاصل و ظاهر آید *
* چار چیز بی برد هدر اچار چیز * نشود این نکته جز اهل تمیز *
چار چیز مبتدا و دهنده قید بر مفعول دهنده فاعلی ضمیر غایب در که
مبتدایه را جعد ر و بعد الجمله خبر در این نشودك مفعولی و فاعلی
اهلدر زیر استثناء مفعول نكته اینك صفتی در (برباء عربی نك فحیله
باغ و بجه و بستان کیلارك حاصله درلر و آغاچ یمشته دخی شاملدر
بوراده حاصل و میوه دن مراد اثر و نتیجه در) نشود فعل مضارع
منقیدر مصدری شتودن در ضم شین و نونله اشتمك معناسنه (نکته
مرور ایتشد ر تمیز) یاء واحده ایله اصلنده ایکی یاءله تمیز در ادراك
و فرق معناسنه تفصیلی مرور ایتشد ر (معنای یت) بود که
درت نسنه سکا درت نسنه دن میوه و محصول و پرر یعنی درت نسنه نك
درت اثری وارد که اكا لازم کلور و اندن تولد ایدر حاصل پردن و میوه
اغاچدن اولدیغی کی بونکته بی یعنی بولطیفه و دقیقه مؤثره بی هیچ
برکسه کوشنه الماز و اشتمز الا اهل ادراك آلور و اشیدر زیر خیر و شری
تشخیص ایدر و اكا کوره خیره اقبال و شردن اد بار ایلر * هر که
ز و صادر شود این چار کار * بیند آن چار دیگر بی اختیار * تقدیری
هر کسی که شود این چار کار صادر از و دیگر در که هر کسی مبتدا
و ما بعدنده جمله اكا صفتدر این شودك فاعلی و چار کار اینك صفتی در
صادر شودك مفعولدر حرف جر صادره متعلقدر آن بیندك مفعولی
و درك چارك صفتی و بی بینده متعلق و بعد الجمله مبتدایه خبر در
زو اصلنده از او در که از حرف جر و او عربی ده هو کی ضمیر غایب
منفصلدر همزه ل حذف و تخفیف اولنوب زایه ضمه حرکت و برلدی
زیرا و او بحسب الغالب ما قبلنك ضمه سن اقتضا ایدر صادر صدور دندر

که اصلنده کری دو نمک معناسنه در یعنی ورود و بجای دادن صکره رجوع
 وانصراف در مثلاً دو لوصویه کلوب اورادن دوفسه ل (صدرت الابل
 عنی الماء دیرلر زیراً عنی کله سبیله تعدیه معنای انصرافی اقتضاییدر
 بمقام ده دخی از عن معناسنه در فاما معنای مذکورک بویه مواضعه
 مناسبتی اولدی یغندن صدور وقوع و تحقق معناسنه محمول تنکم (یومئذ
 یصدر الناس) ده صدور قبور دن قیامدر چارکار اصلنده چارکاردر
 کارده بانک کسریله که چارکاره صفتدر این کار چار عربی لسانله
 هذه الامور الاربعه دیمکدر صکره صفت موصوف اوزر نه تقدیم
 و تخفیف ارا سکان اولنوب چارکار دنلدی (شاه راه کبی که اصلنده راه
 شاه دزاولو یول معناسنه عربی ده طریق عظیم کی چارد کرده دکر
 چاره صفتدر که یومقوله رده فی الحقیقه رابطه محذوفه وارد تقدیری
 چار که دکرست در (اختیار اضطرارک ضدیدر یعنی اختیار اصلنده
 فعلی خبر اولان نسه فی طلب ایتکدر و عند المتکلمین مختار اودر که انک
 فعلی اکراه و اجبار طریقله اولیه (معنای یت) بودر که هر کس که
 اندن بودرت ایش صادر و واقع اولور او بر چار چیزی دخی بی اختیار
 کورر یعنی اول درت کارک مقابله سنده ناچار درت نسنه دخی ظهور
 ایدر که انک غمره و لازمی در وانی دفع اینده مز * چون سهوال آورد
 کرد دخوار مرد * ماند تنها هر که استخفاف کرد * بونک تقدیری
 چون آورد مرد سهوال کردد خوار دیمکدر که مرد آوردک فاعلی
 و سهوال مفعولی و بعد الجملة فعل شرط و کردد خوار جزاء شرطدر
 و اگر تقدیری چون آورد سهوال کردد خوار مرد دیمک اولور سه تنازع
 فعلین قیلندن اولور که مرد عند البصریه کرددک فاعلی اولوب آوردک
 فاعلی مضمر و عند الکوفیه خلافی اولور تنکم محلنده میندر مصرع
 ثانی نك تقدیری هر کس کی که کرد استخفاف ماند تنها دیمکدر که
 هر کس مبتدا و استخفاف کردک مفعولی و بعد الجملة مبتدایه صفتدر
 تنها ماندک تخشیده فاعلندن طالع زبیرا ماند لازمدر سهوال بوراده
 استعطای در استغاثی دکل یعنی ادناک اعلادن برنسه طایدر که
 ادنی مرتبه سی دلمک دید کلیدر و سائر تعریضاً و تصریحاً سهواللر
 دخی انده داخلدر هر کیمدن اولور سه آورد مدالف و فتح و او وسکون

رائه فعل ماضی در مصدری آوردند رکتورمك مناسبه ماند مدله
 ونون سکونیه مصدری ماندن در قالمق معناسنه مضارعنده فونه
 فتحه حرکت و پروب ماند وماننده دیرلر (تنها بالکوز) استخفاف
 خفیف طوتمق که استهزایی مستلزمدر انکیچون استهزاده مستعملدر
 واستخفافی استخفالك ضدیدر ولیکن خفیف وثقیل مدحاوذا متکم بحجم
 مدحده سبکروح دیر خفیف الروح کبی ودمده کران جان دیر
 ثقیل الروح کبی وکذلک مدحده صاحب الوفا دیرلر که ثقیلک معناسیدر
 (معنای یت) بودر که چونکه مرد خلقدن دنیایه متعلق نسنه طلب
 ابلدی وذلک کتوردی خوار وذلایل اولور یعنی هرکیمدن شوال
 صادر اولور سه ذلت بولور وذلایل اول شوالک لازمیدر که اندن مفارقت
 ایتمز انکیچون جناب نبوت صلی الله علیه وسلم (لا تسألوا الناس) دیو
 شوالدن نهی ایتدی وکذلک هرکس که خلقی استخفاف واستهزاء
 ایتدی آدم پرینه عدا یتیموب مرتبه سندن انلری اسقاط وتنزیل ایلدی
 تنها قالدی زیراهزی اوجندن خلق انک یاندن پریشان اولور وآخر
 بالکوز قاوراشته بوتنهالقی دخی اول استخفالك ثمره ونتیجه سیدر که
 اندن مفارقت ایتمز پس خلقله صحبت والفت وحسن زندگانی استین
 انلری مرتبه لرینه تنزیل ایدر ونعظیم لرنده قصور ایتمز * هرکه در پایان
 کاری ننکرد * عاقبت روزی پشیمانی خورد * درنکرده ظرفدر
 و بعد الجمله هرکه به صفتدر هرکه هرکسی که تقدیرنده مبتدادر
 عاقبت وروزی خورده ظرفدر در (پشیمانی خوردک مفعول ایدر
 و بعد الجمله خبردر) پایان کاری ده یا وحدت ایچون ویا زاید در پایان
 کادایش آخری وصوکی (ننکرد ده نون اولی نافیه ونون ثانیه کسرله
 اصلیه در بوراده وزن ایچون اسکان اولمشدر ننکرد نونک کسری وکاف
 عجمی وراک فتحه لاله فعل مضارعدر مصدری نکرستن در باقی
 معناسنه نظر والتفات کبی مضارعنده سین حذف اولنوب نکرد ونکرده
 دیرلر (روزی ده یا وحدت ایچوندر) (پشیمانی ده مصدریه در) خوردخانک
 ضمی وراک فتحیه مضارعدر مصدری خوردن در بیک معناسنه اکل کبی
 بوراده اکل الله مراد مجازی در زیر مطعومات غداء جسمانی اولدیغی
 کبی غنوم وهوم وپشیمانی واهشالی دخی غداء روحانی کبی در پس

فلان کسه فلانک غن برید کیری انک غمی جاننه خدا کی اولمشدر دیمکدر
 (معنای یت) بودر که هر کسه که برایشک و یامطلقا کارک صوکنه
 نظر ایتبه و تفکر ایدوب عاقبت اندیش اولیه عاقبت برکون پشیمانلق
 یعنی ندامت بر و نادم اولیق غذا کی اکا برنسنه اولور آنکچون دیرلر که
 اولدن صوکن صایق کر کدر و دیمشدر که قدم الخروج قبل الولوج
 ادم علیه السلام نهیک غایبی تأمل ایتجوب حوا سوزیله تأویله ذاهب
 اولدی و آخر نادم اولوب ظلم نفسه اعتراف ایلدی الحاصل بی تأمل
 ایش طوقن آدمه ندامت لازم کلور* هر که نکند احتیاط از کارها
 * بر دلش آخر نشیند بارها* بر نشینده متعلق و آخر اکا ظرف
 و بارها انک فاعلیدر و باقی نکند فعل مضارع منفیدر کسندک کافی
 اصلنده مضمومدر بوراده ضرورت و زنیچون اسکان اوانور مصدری
 کردن در ایلک معناسنه (احتیاط حیاطت دندر حفظ و صیانت
 معناسنه احتیاط برنسنه بی جد و اقدام وجودت رأیله طومقمدر که
 اولی ایله عمل دید کلریدر و امام راغب دیمشدر که الاحتیاط استعمال
 مافیه الحیاطة ای الحفظ بو کلامک مؤداسی دخی ماقبلی کبیدر (نشیند
 نون اصایه نك که سریله فعل مضارع مثبتدر مصدری نشستن درشین
 مجیه نك فحیحی و کسریله اوانور مقی جلوس معناسنه مضارعنده سین
 مهمله برینه یانون کتوب نشیند و نشیننده دیرلر (بارها بارک جعبدر
 یوک معناسنه حل کبی بار کیر یوک طوینجی فرسدر یوکلوی یعنی حامله
 عورته باردار دیرلر و اغاج یمشی اغاجک یوکی کبی اولمسه بار دیرلر
 بوراده باردن مراد بار مجازی در که غموم و هموم و حسرت دلدر
 (معنای یت) بودر که هر کس که کارلردن احتیاط ایلز یعنی طوتدیخی
 ایشلری جودت رأی و اهتمامله طومتمز واجوط و اولی ایله عمل ایتمز
 آخر قلبی اوزرینه اجمال ثقیله اوتورر و فی المثل یوک بز و اول یوک
 ندامت و غم و حسرتدر پس عاقل اولان ایشی جد و رأیله اخذ ایدوب
 عزیمتی دلدن و اولی واعلائی الدن بر اتمق کر کدر تا که آخر و عاقبت
 خیر اوله و کار مراد اوزرنه حصوله کله* هر که اواستیره با سلطان
 کند* کار خودر اسر بسر و بران کند* استیره کسندک مفعولی
 و با استیره به متعاقدر و بعد الجملة اویه خبر اولور زیرا او مبتدا در

✱

✱

وبعد الجملة هر که به صفت اولور که هر که هر کسی تقدیر یله مبتدا در
 خبری مصراع ثانی جمله سیدر کار اینکجهی کندک مفعول اولی و ویران
 مفعول ثانسی در و سر بسر کاری پیاندر من الاول الی الآخر معناسنه
 استیزه همزه نك کسر یله اصلنده ستیزه در کسر سینله همزه لاجل
 الضروره ادخال اولمشدر عادت عجم اوزدنه که اولکی مکسور اولان
 کثاتی وقت ضرورتده همزه ایله استعما ایدرلر ستیز و استیز و سپید
 و اسپید و امثالی کی نتکم اولی مهموز اولنلرک دخی ضرورتده همزه لرن
 حذف ایدوب اسکندر و سکندر و استانبول و ستانبول و نظارتی کبی
 (ستیزه عناد و جدل معناسنه اسم در مصدری ستیز بدن در که جدل
 ابتکدر ترک اونکولک دیر مضارعی ستیزد و ستیزنده کلور (سر بسر
 بالاده شرح اولندیغی اوزره تقدیری از سر تابسر دیمکدر باشند
 باشه و اوچدن اوجه یعنی بالکلیه و محتمله کوره باش باشه معناسنه
 دخی اولور و بروکی که یوز یوزه دیمکدر که مواجهه معناسنه
 (معنای یت) بودر که هر کسه که اوسلطانله جنک و جدل ایلیه
 کندی کارنی بالکلیه خراب الیر یعنی انکله باشه چقامیوب ایاقد قاور
 و آخر زار و زیون اولور زیرا فی المثل ارسلانله کورشمک اولماز پس
 الیر رفقه معامله ایتک کر کدر کرک ناصح و کرک غیر ناصح فافهم
 * هر که کشت از خوی بد ناساز کار * دوستان از وی کندی شک فرار *

✽

ناساز کشتک مفعولی و بعد الجملة هر که به صفتدر که هر که هر کسی
 تقدیری ایله مبتدا و مصراع ثانی جمله سی خبر در دوستان کندک
 فاعل منطهری در اگر چه تقدیم اولمشدر انکچون کند مفرد در
 فرار مفعولی و از فراره متعلقدر (کشت کاف فارسیله اولدی معناسنه
 شد کبی) ناساز کار ده نانی همچوندر ساز دوزن در ساختن دن تغیر
 اولمشدر کار کاف عربیله ایش معناسنه در ساز کار صفت مشبهدر
 دوزنلو و موافق و فایده لو ایشلو معناسنه حلیمی ده کاف عجمیله
 دید و کنه اعتماد اولمیه ناساز کار دوزنیز ایشلو و ناموافق معناسنه در
 حافظه (معنای یت) بودر که هر کس که بد خوبی و بر اعز خلقی
 اوچندن دوزنیز و مخالف ایشلو اوله دوستلر اندن فی شبهه فرار ایدرلر
 و اکا بغض و عداوت اوزره اولورلر را دوستلرک اکا موافقت و انکله



صحبت و الفتري خوی نيك و كار موافقه منبدر والا ابولر يرامزاره
 يار اولانلر و موافقلر محالفلر يانلرينه اوغرامزلر * هر كه باسلطان
 دليري كرد مرد * در هلاك مال و جان تن را سپرد * بادليره متعلق
 و دلير كردك مفعول و بعد الجملة هر كه به صفتندر و هر كه هر كمی
 تقدیری ايله مبتدادر خبری مرد جمله سیدر زیرا مرد میك ضمیمه
 ماضیدر مصدری مردن در اولك معناسنه موت كبی مضارعنده
 فصیح اولان بود كه میی مكسور و با بعد نه بریاء زیاده ایدوب میرد
 و میرنده دیرل و كه اولور كه ضرورت و زنیچون یاسز استعمال اولنور
 (تن سپردك مفعولیدر سپرد سینك و باء بحمینك ضمه لر یله ماضیدر
 مصدری سپردن در اصم لاق معناسنه مضارعنده الف زیاده سیله
 سپارد و سپارنده دیرل ضمیمه سپردنه كوره و كسرله مصدر فرعی به
 كوره كه سپاریدندر كسرله و بلا الف سپرد و سپرنده دخی جائزدر
 (دلیر بهادر معناسنه در تفصیل بالاده در) معنای یت (بودر كه
 هر كسه كه سلطانه بهادرلق و قول و فعلله جرأت و جسارت ایلدی
 اولدی یعنی تنینی و كندنی مال و جانك هلاك و تلفنه اصم لیدی و تسلیم
 ایلدی زیرا آخر مانته قیرل و اندن انورلر و جانته دخی قیرلر كه
 قتل ایدرل انكچون سلطان جائزه ككّه حق سربلك افضل الجهاد
 اولدی زیرا تلف نفس غالبدر سائر جهاده ايسه خوف اولدیغی كبی
 رجاء نجات دخی وارد و انسان كندی نفسنی تهلكه به القایتمك نه میدر
 و بو بلك تفحصیلی و فائز جردن و تیورردن و امه لندن معلومدر و بوراده
 خود را یرینه تن را دیدی جانله جعدن اوتوری * هر كه او باغی شود
 با پادشاه * روز او چون تیره شب كرد دسیاه * باغی شودك مفعول
 و با پادشاه باغی به متعلق و بعد الجملة او به خبر و او دخی هر كه به صفتندر
 (روز كردك فاعلی و سیاه مفعول و چون سیاهی به تشبیهدر و بعد الجملة
 هر كه به خبر اولور تنكیم نظائر كثیره سی مر و رابتدی (باغی بغی دندر
 علو و ظلم و استتعاله یعنی كردن كشاك معناسنه اصلنده طلب
 معناسنه در كه اشدلوكی ایشده و تحری ایتدوكی نسنده اعتدالی تجاوز
 اتمك استمكدر كرك بالفعل تجاوز بولنسون و كرك بولنسون و بغی
 اكثر مواضعده بغی مذموم در و بعض مواضعده ممدوح دخی اولور



عدلی احسانه و فرضی تطوعه و فرضی هبه به تجاوز کی بویه برلرده
افساد مملکت و خروج علی السلطان مراد در زیر اطاعت سلطان اندن
خارج اولان زور بازولره اهل بنی و جلالی دیر لر پس بوراده بایرینه بر
کرک ایدی زیرا بر علی معناسنه در که استعلا ایچوندر و بامعیت و مجرد
تعلق ایچون کلور و لکن باغی شود ارادت معناسنه محمول اولوب
اراد بالسلطان البغی دیمک تقدیر بویه اعتراض مندفع اولور (تیره شب
اصلنده شب تیره در که تیره شبه صفتدر بولانق و قرا کو معناسنه
ظلمت کی صکره شب تأخیر و آخری اسکان اولمشدر عالم پناه کی که
اصلی پناه عالمدر اضافتله و بو مقوله تخفیفات لسان بمجمده حقوق
واقع اولمشدر (سیاه سپیدک مقابلیدر که عرب سواد و بیاض و ترک قاره
واق دیر و بویکی لون اصل و ماعداسی بطریق الامتزاز جدر
معنای یت) بودر که هر کسه که سلطان اعظمه بغی و خروج قصد ایله
امک کونی ظلمانی کیجه کی سیاه اولور یعنی اق کور من و دلی سواد غم
و جسم ظلمت آفتدن عبارت اولمغله اویله بد حالک روزه روزدنلر بلکه
شب تیره یعنی زیاده ظلمانی کیجه دینلور مقصود بغی و جسارت کندی
هلاکنه سبب اولدیغن بیاندر نتکم منقول اولدیغی کی هر عصر ده
دخی مشهود در زیر خروج علی السلطان جائز دکلدر و عنفله
معامله ایتک دخی ممنوعدر پس منهی و ممنوعی ارتکاب ایدن کسه آخر
منهزم و مخذول و مد مر در * هر که اواز کبر باشد سر بزرک *

از همه تنها بماند همچو کرک * بوییتک اعرابی نظائر ندن ظاهر در
سر بزرک اصلنده بزرک سر در اولو باشلو معناسنه که صفت مشبهه در
صکره تخفیفاً ترکیب تغییر اولمشدر (بزرک بانک و زانک ضمه سی و راه
مهمله نک سکونیه اولو دیمکدر عظیم معناسنه بزرک سر کردنکش
و سرکش کی در که تکبری مستلزمدر انکچون متکبره بزرک منش برلر که
منش طبع و کولدر کو کلی بیوک اولمق ایسه کبری مستلزمدر یعنی
ظاهرده دخی اظهار آثار کبردن خالی دکلدر باش بیوکلی دخی اکا
قیاس اولنه زیرا سودا آدمک باشند و دماغنده او اور و متکبره مد مغ
دیرلر (کرک کاف بجمیتک ضمیمه قوردد ذمب معناسنه که سباع حیواناتدندر
و کرکین بر پهلوانک اسیدر که افترا سده و زور پنجه اولمقده کر که نسبت

*

و تشبیه اولمشدر (معنای یت) بودر که هر کس که کندنی کنیدی
نفسنده غیریدن اولو ظن ایتدو کندن بیوک باشلو اوله و متکبر اولوب
اظهار اثار کبر ایله اول کسمه جله خلقدن قورد کپی تنها
قالور و هیچ کسه بانه اوغرامز اولور اشته متکبری قورده تشبیه ایلدی
زیرا برینجی حیوانانک یا نشدن چرل و شرندن حذر ایدرل وانلره
هدایت اوزره اولورل متکبر دخی بویله در که خلق انک صحیفندن
قرار و متواضع اولانک مجلسنده قرار ایلرل والله الحفیظ

* * در دشمن داشتن و وام کردن می گوید * *

✱

* آدمی را چار چیز دارد شکست * باتو کویم یاددارای حق پرست *
چار چیز ادک فاعلی و آدمی مفعول اولی و شکست ثانیه در با کویم
کلمه متعلقدر (کویم فعل مضارع نفس متکلم وحده در یاد دخی
دارک مفعولی در دار امر در تنکم نیجه کره تقریر اولمشدر) آدمی یاه
نسبتله در آدم زاده در که عرب ابن آدم دیر (شکست ماضیدر بوراده
مصدر معناسنه در که شکستن در شکستن صمق و صمقندر که متعدی
ولازمدر کسر وانکسار کبی مضارع عنده سین نونه قلب اولنوب شکند
و شکنده دیرلر (حق پرست وصف ترکیبی در اصلنده پرسنده حقددر
حقه طبعی معناسنه زبرا مصدری که پرسندندر طایمق دیمکدر
مضارع عنده پرستد دینلور (پرستار قول و قراو شددر بود دخی اصلنده
آرنده پرستدر طایمق کنور بی معناسنه (معنای یت) بودر که درت نسنه
آدم اوغلنه انکسار کنور و نظام حالته خلل و پرری ای حق پرست اول
درت نسنه بی سکا سویله بن حفظ ایله یعنی از بر ایدوب مقتضاسیله
عمل ایله تا که بریشانلق کورمه سن بوراده حق پرست دیدی زبرا دنیا
پرست اولان کسه نک گوشنه کلام حق کبر مز و سر نه ایرمز و آخر عناد
و اصرار وجهلنک جزاسنی بولور و استمدوکی کپی اولور * دشمن بسیار
و وام بیشمار * جور بی حد و عیال بی قطار * چار چیز بی بیان و اندن
یدلدر وام بورجددر دین معناسنه (بیشمار بی حسابدر بورزاده کثرتدن
کایه در تنکم مقام مبالغه ده فلانک حسابسن بورجی وارددر دیرلر کثیر الدین
معناسنه جور بی حد بعض نمونده جرم بی حد و شمشدر فاعلر مازتری
(عیال کسرله کاب وزنی اوزرنه مؤنثه کافل ورزقنه ضامن اولدینک

✱

کسه لردر واوی و یائی اولور واوی اولورسه مفرد اولوب جمعی عاله
کلور و یائی اولورسه عیال جمع اولوب مفردی عیل کلور مانک کسر می
و تشدید ایله جیصاد و جید کی یقال عال الشیء فلانا غلبه و تغلب
علیه و اهمه امام راغب دیمشدر که عول مصیبت ثقیله در انکیچون
عیال دلدی زیرا صاحب العیال اولان عیالانک مؤتی ثقلتی چکر
و حدیده کلور (ابدأ بمن تعول) وینه کلور (الخلق کلهم عیال الله)
و امام شافعی دیمشدر که (الخلق کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه) یعنی
خلق امام ابوحنیفه نیکو عیالی کیدر که انک فقهبله انتفاع ایدر لر
(قطار دیزی در یعنی نظام اوزرنه بری برینه تقریب یغفور قطره لر کی
بری بری اردنجه اولان نسنه لردر قطار ایل و امثال کی تنکم قاموسده
کلور که قطر الابل قطرا و قطر ها و اقطر ها قرب بعضها الی بعض
علی نسق و جاءت الابل قطارا بالکسر می مقطوره انتهى (معناییت)
بودر که اول درت نسنه نک بری انسانک دشمنی چوق اولمقدر که بومعنی
انسانک بلن بوکر و کله سن شکست ایلر و ضعیف الحال ایدر و بری دخی
بی حساب یعنی چوق بورچدر زیرا انک سببیله زیون افکار و غم
و غصه دن نزار و بیمار اولور و بری دخی خلقک ستم بی حدی و یا
کندینک جرم بی عدی در زیرا ستم و ظلمه دنیاده و جرم و کاهله
آخرنده شکست و پریشان اولور فاما ظاهر اولان جوردر زیرا فاطمک
قدس سره مرادی حال دنیایی بیاندرو بری دخی کثیر العیال و متفرق
الخرج اولمقدر زیرا برکسه نک دخلی آز و عیال و خرجی چوق اولسه
قطار سز و دور نسز صالمه دوه صاحبنه دوز پس بی قطار بسیار
وی نظام اولمقدن کله در و بعضی نسخده باقطار دوشمشدر اگرچه
ماقبلنه مناسبتی بوقدر زیرا ماقبلی منفی و بومششدر و لکن من وجه
صحته قریبدر زیرا اکثریدن تعبیرده قطار یله کدیلر دیرلر یعنی بری برینه
منضم اولوب چوق اولدقلری حالده وارد اولدیلر * وای مسکینی که
غرق وام شد * هر دمی از غصه خون اشام شد * وای کله تحسدر در
آه و فریاد معناسنه مسکینی و یا برمسکینی تقدیرنده در بعضی نسخده
وای برمسکین که واقع اولد یعنی آتی تأیید ایدر و یا مسکینی دیمکدر
غرق شدک معنوی و بعد الجملة مسکینه صفتدر هر دمی ایکنی شده

✱

ظرفدر از خون اشامی یاندر خون اشام شدك مفعولیدر بعد الجمله
بودخی وآی فحشده داخلدر (مسکینی ده اولان یا وحدت ایچوندر
مسکین من لاشیء له معناسنه در که فقیردن ابلقدر مسکتدن اولورسه
ذلیل وضعیف وسکوندن اولورسه فقرآنی اسکان ایتمش اولور یعنی
حرکتنی تقلیل ایتمش معناسنه اولور (غرق صویه باتمقدر اصلنده
رانك فحبله در نتکم قرآنده کلور (حتی اذا در که الغرق) ای الرسوب
فی الماء و بطریق التشبیه مستعملدر نتکم فلان کسه غریق نعمتدر
دیرلر یعنی هر جانبدن نعمت انی احاطه ایتمشدر صوغریق احاطه
ایتدوکی کبی و بومقامده غریق وام دخی بویه در نتکم فلان کسه
بوغانه دك بورجه باتمشدر دیرلر (غصه اصلنده بوغزده معترض
اولوب فلان نسنه در که لاناازل وخارج اوله عظم وامثالی کبی و بومعنی
غم و حزنی مستلزم اولمغله اندن غصه ایله تعبیر اولندی قساوت
دید کلری کبی که غم قسوت قلبه سببدر (خون اشام وصف ترکیبدر
اصلی اشامنده خوندر قان ایچیبی معناسنه مصدری اشامیدن کلور
ایچمک معناسنه شرب کبی مضارعی اشامد کلور بوراده خون اشام
اولمق تشبیه طریقیله در نتکم از غصه انی بیان واقع اولشدر یعنی غم
وغصه چکر که اکا قان وزهراچمک کبی اولور (معنای یت) بودر که
وای اول بر مسکین اوزرنه ویا اکا که بورجه غرق اولدی و دین انی
هر طرفدن دریا کبی احاطه قبلدی و بوسیدن هر دمه غم وغصه دن
قان ایچیبی اولدی وقان یوندی که قان ایچمک و بومق نقدر دشوار ایه
بورج اوجسندن چکلن غم وغصه دخی اوبله در که بورکنه در ددر
پس بوقان در یاسندن سلامت استین لئکر عقلیه وجودنی ضبط
ایلر و دینله افکاره دوشوب کسندن مضطرب قلز * هر کر اسیار
باشد دشمنش * خیره گردد هر دو چشم روشنش * بونك تقدیری
هر کسی که باشد اورا دشمنش بسیار گردد هر دو چشم روشنش خیره
دیگدر که اعرابی بوندن ظاهر در نتکم نظائری هرور ایلدی خیره
طونق وظلمانی در (معنای یت) بودر که هر کسه که انك ایچون دشمن
چوق اوله انك ایکی روشن کوزی طونق و بولانق اولور و کال
حیرتدن کوزلی کورمدن قالور و امثاله مساوات بولور و کثرت اعدا



او جندن دیده لری خیره وتیره اولدیغنك سری بودر که اعدا دائما
 انك فرصتن کوز لر اولدخی انلری مراقبه سببیه کوز دن چقر
 وحیره دوشرو افکار دن ظاهر و باطنی بولانور والله الرقیب وهو
 الکالی باللیل والنهار لکل حبیب * هرکرا اشغال بسیارش بود *
 در زمانه زاری کارش بود * بونک تقدیری هرکسی که بود اورا اشغال
 بسیار بود کارش در زمانه زاری دیمکدر که اعرابی بوندن ظاهر در
 (اشغال شغلک جمعیدر که فراغک ضدیدر زاری ده ایکی یا وارد در که
 اولکسی اصلیه و اینکجهسی مصددر به در زاری دخی جائز در همزه
 ایله که همزه یاه ثانیه دن بدلدر زاری لق اکلکدر نالان اولوق کبی
 (معنای بیت) بودر که هرکسه که انک اشغال کثیره سی اوله زمانه ده
 یعنی زمان مخصوصده که انک مدت حیاتیدر کاری زار یلق اولور
 یعنی محنت او جندن اکلیه قالدور زیر اشغال از اولسه یله انسان اندن
 بی حضور اولور فکیف که چوغ اوله و اوقاتی استیباب ایده بنه
 علی هذا شغلی فراغه تبدیل ایدوب آسوده اولوق کرکدر بعد ذا
 ناظم قدس سره بویاتده سرد ایندوکی معاینه لف ونشری مراعات
 ایندی و بعضی اجمالده ذکر ایندوکی تفصیلده ایراد ایندی مع هذا
 ذکر انک دابی ایدی یا وضوحنه بناء طی ایندی و یا خود ناسخ
 اولئرک قالدور دن ساقط زیر بوبند نامده ابتدکاری تقدیم و تأخیر
 و تغیر و طی وترك هیچ برکابده یوقدر سامحهم الله تعالی عز شانه
 * * در صفت زنان و صبیان می گوید * *

* چارچیرنست از خطاها ای پسر * کوش دارش باتو کویم سربسر *
 چارچیر مبنده و از خطاها خبردر است خطاها یه فیددر چارچیر
 از خطاها ست دیمکدر و جائزدر که چارچیر و هاست خبر اوله هست
 معناسنه زیرا هست و است بری برینک مقامنده استعمال اولندیغی
 بعضی کتب فارسیه ده مصر حددر بوصورنده چارچیری بیانددر کوش
 مابعد نه مفعولدر بانو دخی مابعد نه متعلقدر سربسر از سربسر
 تقدیرنده در تقدیر اوزنه کویمه متعلقدر و تقدیردن قطع نظر جیعا
 معناسنه دارش ضمیرندن خالددر زیرا شین چارچیره را جمعدر بعض
 فسخده باتو کویم برینه نابکویم دوشمدر معناده بری برینه متقاربلدر

اگر چه اولکسی استعمال عرفی به افر بدر (خطاها خطانک جعیدر
خطا لغتده ضد صوابدر که جهندن عدولدر واصطلاحده کاهدر
یعنی فعل قبیح اولان نسنه در و دیملر در که برنسنه نک خطا اولدیغنی
یلوب اشلینه خاطی دیرلر که انکله مأخوذ در یلوب اشلسه مخطی
دیرلر پس اولکسی دینده ضلالدر قال الله تعالی (لایاکله الا
الطاطون) وایکجسی کلامده ویا برخصوصده زلل وهفوتدر خطاء
مهموزدر آنکچون مداولنق خطادر زبرامد وقصرک جوازی ناقصده
اولور وفا وجفا وعطا کی خطایا چوغیکن بوراده دوردی تخصیص
ایتدیکی عظمتنه تنبیهدر (معنای بیت) بودر که ای پسر درت نسنه
خطایای عظیمه دندر ویا خود درت نسنه غیره قیاس اولنماز اول درت
نسنه به قولاق طوط تا که من الاول الی الآخر سوبلیه یم وسندخی
اومقوله خطادن حذر ایده سن وسلامت بوله سن * اول از زن داشتن
چشم وفا * ساده دل رابس خطا باشد خطا * اول مبتدا واز داشتند
متعلقدر وچشم داشتنک مفعولیدر وداشتن مبتداء ثانی در ساده دل
باشدک مفعول اولی و بس خطاء ثانیسی در زبر خطاء کیمرا دیملر
ایکجی خطاء تا کیدر وبعد الجملة مبتداء ثانی به خبر وثانی دخی
اوله خبر اولور (چشم اصلنده کوزدر صکره امید معناسنده دخی استعمال
اولندی زبر انسان امید ایتدوکی نسنه طرفنه کوز اوجیله التفاتدن
خالی دکلدر (وفا غدرک ضدیدر یعنی عهدنه طور مقدر) ساده دل
صفت مشبهه در خالی دل معناسنه زبر ساده اصلنده آری نسنه در که
غیری جنسله قارشمش اولیه اکثر قفانده ونقشلمانش نسنه ده
استعمال اولور تعریب ایدوب ساذج دیرلر تصور کی که حمله بهم
دکلدر صکره ابله و بون و حرامزاده لک بلز الدانور کسه ده استعمال
اولندی (بس بوراده باه عزیمله نیچه یعنی زیاده وچوق معناسنه در
(معنای بیت) بودر که اول درت خطاء اکبرک اولکسی بودر که زن
یعنی غور تدن عهدده وفا ایتمک امیدنی طوعمق خالی الذهن وسلم
الصدر و بون آدمه زیاده خطا اولور زبر بونلکی سبیلله زنی عهدنه
طوررطن ایدوب الدانور و آخر اول خداره نک بی وفالغی زجنن چکر
پس انک عهد و پیماننه اعتماد ایتمک کر کدر زبر زن عجزو زنبالک



✱

صورتیدر دنیاك ایسه کسه به وفاسی یوقدر بلکه مطرب کیدر که
هرکون برخانه ده سارنده لك ایدر * کام نفس بد برآوردن خطاست *
زانکه دشمن را بیروردن خطاست * برآوردن مبتدا و کام مفعولی
و خطا خبریدر زانکه خطایی تعلیلدر بیروردن دخی مبتدا و دشمن
مفعولی و خطاست خبریدر (کام کاف عریضه مراد معانسه در
(نفس بد نفس اماره در که صفات حیوانیه سی غالب و شهواته طالبدر
(برآوردن واول فتحبله یوقاری کتورمک یعنی تحصیل ایتک بوندندر که
یاپیش بنایه برآوردن دیرلر (زان که زان سبب که دیمکدر که تعلیل
معناسنده مستعملدر (پروردن بآه عجمی ابله بسلکدر مضارعی پرورد
و پرورنده کلور واول ورائک فتحبله ابله اولنده اولان بآه عربی مصادر
وافعال اوائلنه ادخال اولنان ادات توسلدر که علامت اشتقاقدر
بو بانك حکمی مکسور اولمقدر ولکن بوراده مضمومدر زیر ما بعدی
حرف شفوی در (معنای بیت) بودر که براخر نفسک مرادنی تحصیل
ایتک خطاء محضدر شول سببدر که نفس اماره دشمندر و دشمنی بسلک
خطادر حرامی الله قلیج ویره کبیدر پس آرزوری برطرف ایدوب
مجاهده وریاضت اوزرنه اولمق کرکدر * ایمنی از بد خطایی دیگرست *
صحبت صبیان ازینها بد ترست * ایمنی مبتدا و خطایی خبر و دیگر
اکا صفندر بویه برلده موصوف ایکی یاثلله رسم اولمق استعمال عجمه
مناسبدر و بآه ثانیه صفت و موصوف میاتی فصل ایتز که رابطه سی کی
بوسیدن در که بحری دیرلر محور اوزرنه مبنی اولان نظرلده و صحبت
مبتدا و ازین بدتره متعلق و بدتر خبردر ایمنی ده اولان یا مصدریه در
(ایمنی کمرله قیغوسزدر (صبیان صبی نک جمیدر هنوز سددن
کسملش اولان اوشاغه دیرلر صبو اصلنده میل معانسه در زیر صبی
حکم طبعیه منه میل ایدر که شهواتدر بوراده مراد حد بلوغه بالغ اولیان
و اول حکمه اولنلدر (ازینها اصلنده ازینها سادر که از حرف جر
واینه ایتک جمیدر و این اسم اشارتدر (معنای بیت) بودر که بد آمدن
و بد لکنندن بی قید اولمق بشقه برخطادر یعنی ذکر اولنان درت
خطا انک بری دخی بودر که بودخی خطاء عظیمدر زیر بد آدم
مارکی در که زهرنا کدر ماردن ایسه لایالی اولمق خطادر و نابالغ

✱

و بحکمه اولان اوشاقلوله صحبت ایتک ذکر اولسان خطالردن
بدترد یعنی بدلکده زیاده در زیر محل نهمندر و مخالف عرض
و وقار در و صحبت مؤثره اولغله آخر انلرک مشر بلرنه دخول
ایدوب تغییر طبع ایتک لازم کک لور بوا یسه سفاهت و جنوندر
و بعض نسخده دردنجی اولق اوزره یازیلان بیت بودر که ذکر اولنور
(چارمین ازمکردشمن ایمنی) (کی کند دشمن بغیر از دشمنی) یعنی
اول خطالرک دردنجسی کید و حیلۀ دشمندن امن اوزره اولمقد ر زیر
دشمن دشمنلکندن غیرنی چن ایلر یعنی ایلر پس اندن حذر اوزره
اولماق خطادر

* * در بیان حق والدین و فرض آوردن میگوید * *
* چار چیزست از عطاهای کریم * با تو کویم یادگیرش ای سلیم *
بوت اعرابی بند سابقک عنوانی کبیدر عطاها عطا نک جعیدر صله
واحسان معناسنه عطوت الشیء دیرل یدله تناول ایتدم دیمکدر کریم الله
تعالی در که مبالغه الله کرم ایدیچی در کرم بعد السئوال اولان عطا در
جود قبل السئوال اولان عطا اولد یغنی کبی کرامت بوندن مأخوذ در
یعنی کرامت اودر که عبده علی وجه الکرم احسان اولنسه کرامات
اولیا کبی (سلیم سالمک مبالغه سیدر سلامت آفات ظاهره و باطنه دن
نعمی در تنکم بقره موسی حقنسه کلور (مسئله لاشیه فیها) یعنی
عیب ظاهری یوقدر و فلان مسلم در دید کلری بوندن در و عیب باطندن
سلامته شمولی اولق دخی وجهدر وینه قرأندۀ کلور (الامن اتی الله
بقلب سلیم) مراد سلامت باطندر یعنی امراض قلبیه دن و تعلقات
کونیه دن سلامتدر (معنای بیت) بودر که درت نسنه و از در مولای
کریمک عطا زندن یعنی اول درت نسنه حقه عبده عطا یای
خاصه سندن در که موجب شکر عظیمدرای سلیم القلب سکاسو بلبه یم
سن دخی حفظ الیوب موجهیه قائم اول تنبیه وئا کید دن مراد
امور آتیه نک حفظ و عملنسه ترغیدر * حکم قرآن چار چیزست
ای جوان * چون در آوردی بکوش اورایدان * بوپند نامه نک
تصرفات فاحشه سندن بری دخی بیت مذکوردر فاما ظاهر اولان
بودر که بیت اولک برینه نسخده در بوخسه مستقل دکلدر آنکچونه

اکثر نسخنده بوقدر حکم قرآن مبتدا و چار چیز خبر در او را آوردی نک
مفعولید ربکوش دخی اکا متعلقدر و بعد الجملة فعل شرط (و بدان
جزا در حکم قرآن دن مراد حکم شرعیدر که الله تعالی نک افعال
مکلفینه متعلق اولان حکمی وشویه در دیو خطاب وقضا سیدر
کرك عمله و کرك اعتصاده متعلق اولسون پس حاکم الله تعالی در
بوراده حکمی قرآن نه نسبت ایتک مجازدر زبرا حکم الهی قرآن نه
مذکوردر یو خسه قرآن حاکم دکلدر عقل کبی زبرا عقل آت
معرفتدر (معنای پیت) بودر که ای جوان قرآن نه حکم الهی درت
نسنه در یعنی کرچه قرآن نه احکام کثیره واردر ولکن بودرت نسنه
احکام رئیسیه و فرائض جامعه مقدمه دندر چون اول درت نسنه بی
قولاغنه کتوره سن والاسن آنی پیل یعنی عمله دخی کتور زبرا علمدن
مقصود عملدر * فرض حق اول بجای آوردنست * والدین
از خویش راضی کردنست * فرض حق آوردن نک مفعولیدر اول
طرفد ر بجای آورده متعلقدر آوردن چار چیزدن بدله ر والدین
کردنک مفعول اول و راضی ثانسی و از راضی به متعلقدر و بودخی
ماقبلندن بدله که چار چیزک ایکنجسی در فرض اصلنده بر سخت
نسنه بی قطع و آنده تأثیردر قطع حدید کبی بوراده فرض مفروض
معناسنه در خلق و مخلوق کبی یعنی حکم الهی مقطوع و مقدر
و مبین والدین پدر و مادر در که ترک آنا و بابا دیر هرب اب و ام
ولادندن در که کسرله طوغمقد زادن معناسنه بوراده والدین
تغلب طریقبیله دکلدر زبرا انا به والده دند و کی کبی والد دخی
دبنلور (زوج و زوجه کبی ننکم قاموسده کلور ولدت تند و هی والد
ووالده و امام راغب مفردانده دیمشدر (الاب یقال له والد والام والد
و یقال لهما والدان) خویش و اورسمی ایله کند ی دیمکدر
(معنای پیت) بودر که اول فرض حق برینه کتور مکندر که نوحید
و عبادتی اکا تخصیصدر قال الله تعالی (واعبدوا الله ولا تشركوا به
شیئا) و فی الحدیث (یا معاذ هل تدری ما حق الله علی العباد ان یعبدوه
ولا یشرکوا به شیئا) ایکنجسی والدینی کنندندن خوشنود ایلکدر
و حقوقی کابنی عزاهات و محافظه در قال تعالی (و بالوالدین



احسانا) یعنی کننده عبادتی تخصیصه امر دن صکره والذینه
احسانای ذکرابتدی و آنکله توصیه قلوب سائر فرائض او زرنه
تقدیم ایلدی و بوندن فهم اولند بکه حقوق والدین حق الله کی
امر مؤکد و عقوقی کفر کی در * حکم دیگر چیست باشیطان جهاد *
چارمشی نیکی بخلاق نامراد * بعضی نسخده شیطان پرینه نفسک
دوشمشدر کاف تصغیر تحقیری ایله فی الحقیقه بواسد اولق کورینور
زیرا نفسله جهاد اشد در شول جهتدنکه داخلدندر شیطان ایسه
خارجدندر و شیطانای اضلال ایدن دخی نفسی در پس نفسله مجاهده
ایتمک فرض اقوادر (حکم دیگر مبتدا چیست خبرد ربا جهاد.
متعلقدر که تقدیری آن جهادست باشیطیان دیمکدر که جهاد مبتداء
مخذوفه خبرد روجه سی ماقبلنده سئواله جوابدر (چارمشی رانک
ضمیمه مبتدا در ضمیر غائب چار چیزه را جعدهدر (نیکی خبرد
یا مصد ربه در (بخلاق نیکی به متعلقدر (نامراد خلقک صفی در
تقدیری بخلاق که نامرادست دیمکدر زیر موصوف و صفت میباندند
اولان رابطه اکثر یا مخذوفدر نامراد مجنا جدر که مقاصدی مقضیه
دکدر مقابلی بر مراد در که مراد نه نائل و بی ضرورتدر (منهای
پیت) بودر که بر حکم آخر دخی یعنی احکام اربعه و چار فرائضک
او پنجسی ندر شیطان رجیم و یا خود نفس اماره ایله جهاد اکبر
ایتمکدر که بودخی رجعتا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الاکبر موجبجه
فرض مؤکد رزیرا ایکسی دخی عد والله وعد و انساندر و دفع استیلاء
ایچون اعدائله محاربه ایتمک اهم و واجب اولان امور دندر زیر تسلط
اعداء امور واجبه بی محافظه و شرائع دینی اجرایه مانعسدر آنکچون
نصب سلطان لازم کلدندر تا که امر جهادله قائم اولوب رعایا آسوده اوله
اول درت حکمک دردنجسی محتاج و اهل ضرورت اولان خلقه
ایلوک ایتمکدر زیر دین ایکی نسته دن عبارتدر که بری تعظیم لامر الله
و بری شفقت علی خلق الله در فقرایی مرعات شفقتدندر و انسان
عامیه احسانله مأموردر کرک ماله و کرک غیری ایله و فقر اغنیانک
آینه سیدر یعنی قابل صدقه فقیر اولسه غنیانک غناسی یوز کوسترمز
و محسن اولدیغی ظاهرا و ملاز می قال تعالی (وانفقوا مما جعلکم

مستخلفین فيه) یعنی انسان اتفاق مالدہ خلیفہ حقد ر پس حقد
مالی امری اوزرنه اتفاق لازمدر

* * در بیان تراید عمر میگوید * *

* می فراید عمر مردان چار چیز * ابن نصیحت بشنوی جان عزیز *
عمر مرد می فراید ک فاعلی واز اکا متعلقدر این بشنوک مفعولیدر
نصیحت اینه صفتدر لسان عربی ده هذه النصیحة کی عزیزدخی جانہ
صفتدر می فراید فعل مضارعدر و فعل مضارع فارسی فعل مضارع
عربی کی حال واستقبال میانده مشترکدر پس باء موحده می یا ارادت
حاله و یا تقریب حاله تخصیص ایدر (می فراید اصلنده می افزاید در
همزه سی تصرفات بحم اوزرنه حذف اولتشددر مصدری افزودن در
آزمنی وارثورمی معناسنه که لازم ومتعدی کلور مستقبلنده واوی الفه
قلب وما بعد نده بر یا زیاده سبيله افزاید و افزاینده دیرل عمر بد نک
روحله مدت عمارتیدر تفو لا عمر اسمی اندن اخذ اولتشددر (مرد اردر
بویله مواضعده زن دخی اکا ابعدر زیر امور آیه نک مرده اختصاصی
بوقدر احکام قرآنیہ کی (نصیحت اصلنده نصیحتن در قحله جامه
و منخرق نسنه دکنک معناسنه آنکچون خیاطه ناصح دیرل و واعظه
ناصح دید کلری وعظ و نصیحه خلق خروق دینی دکوب ملتئم
قلد بغندن و فسادنی اصلاح ایند بکندن اوتوری در بشنوا امر در
مصدری شنیدن و شنودن کلور اشمک معناسنه مضارعی شنود
و شنونده در اولنده اولان با تا کید طلب ایچوند رکه امردن مستفاددر
بوجهندن امر باثله و مضارعی ایله استعمال اولنور مکررکه ضروره
حذف اولنه (جان بوراده روح رواندر) عزیز قلیل الوجود در جان
کی آنکچون مشهور در که دیرل جان بوستانده بتمز بوسیدن
حضرت موسی علیه السلام مصرده قبل النبوة قتل قبطی ایندکده
مدین طرفنه فراراید و روح انسانستی تخلص ایچون بدن و روح
حیوانیسنه زجت و یردی بوراده جان عزیز دید و کی تشبیه
طریقله در که جان عزیزم کی محبوب اولان مرد دیمکدر (معنای
یت) بودر که انسانک عمری درت نسنه سبيله افزون اولور یعنی
عمرنده برکت بولور والا عمر زیاده و نقصان قبول ایتمز صورتا قبول

ابتدوی



ایتدوکی باتعلیقات ویا انفا سده تفاوت ایله در ونصوصده واقع اولان
 زیاده ونقصان مؤلدر صدقه وصله رحم حدیثی کبی ای جان عزیزم
 کبی سوز کم ایش و اول ایش نسنه بی اذیرایت * اول آوردن بکوش
 آواز خوش * وانکهی دیدن جمال ماه وش * اول مبتدا و آوردن
 خبر و بکوش اکا متعلقدر وانکهی مبتدادر زیراکر چه و بعده
 دیمکدر ولکن بوراده والثنائی دیمکدر تنکم اول اکا قرینه در (دیدن
 خبر در جمال اکا مفعولدر آواز مدله اون صوت کبی خوش خاه میجه نك
 ضمیمه واور سیمبله ابو و ملایم وینحشی بوراده خاتک فتحه سبله اوقنور
 وش دن اوتوری (وانکهی واندن صکره دیمکدر اصلی وانکاهی در
 یاه زانده ایله زیرانکاه دخی اومعنایه در جمال صفت عین در که برنسنه نك
 زاننده کوزل اولماسیدر حسن ایسه بویه دکلددر بلکه گاه اولور که
 سنک استخسانکله کوزل اولور کرکسه فی نفس الامر حسن اولسون
 لیلی کبی که چشم مجنونه کوزل کورینوردی مع هذافی نفس الامر مجنون
 اولاجق قدر حسن رائق و جمال بدیعی یوغیسی بوراده جمال دن
 مراد وجه جیلدر و حقه کوزل اطلاق ایتک جیلدن مأخوذ در
 اگر چه اسماء حسنی دخی دیرلر (وشادات تشبیهدر که مشبه به اولانک
 آخرنه لاحق اولور یومقامده اولدیغی کبی (ماه وش وغیجه وش
 دیرلر (معنای بیت) بودر که اول درت نسنه نك اولی قولاغکه
 آواز خوش کتورمکدر زیرا آواز خوب غدای روحدر و بدن ملایم
 ولذیذ غذا بولدجه سمر وب زیاده لك قبول ایتدوکی کبی روح دخی
 صوت حزن و مؤثر دن غدا الثور ونشاط وانبساطدن کویا افزون
 اولور و بدنده مدت بقاسی زیاده لك بولور انکچون صفایله یکن
 کونلره خوالده دیرلر طول مکشدن اوتوری یوخسه دوام بقاسندن
 اوتوری دکل زیرا بتون عمر دنیا به دوام اولماز فکیف که خصوص
 اوزرنه عمر انسانی پس عمر دنیا علم الهی ده مسمی و معین اولیجق
 عمر انسان دخی اول مسمایی تجاوز ایتن تنکم کلور (لایستأخرون ساعة
 ولا یستقد مون) واندن صکره یعنی اول درت نسنه دن ایکنجی سبب
 آی کبی منور یوز کورمکدر زیرا حسن و جمال فی الحقیقه
 امر روحانی در که روح اکا منجذب وانکله منبسط اولور وانبساط ایسه

کویا سبب تزايد عمر در و بهض احاديشده کلو رکه اوچ نسنه چشمه
 جلاویر که سبز به و ماء جاری به ووجه حسنه نظر در و این عباس
 رضی الله عنهما عند النوم الحمد دید کلری طاش سورمه بی دخی الحاق
 ایشلردر و بومقاصده وجه حسندن مراد نظری حلال اولان
 وجه حسندر مطلقا فافهم جدا * سیوم آمد ایمنی بر مال و جان *
 * میفزاید عمر مردم را ازان * سیوم مبتدا و آمد جمله سی خیر و یا خود
 سیوم امده فاعلیدر ایمنی اندن حالد زبرا ایمن لازمدر بر ایمنه متعلقدر
 عمر می فزاید فاعلی در زبرا کلمه سی بوراده زاید در نیکم کتب
 لغویه فارسیه ده رانک زاید و تحسین لفظ ایچون کلد و کی دخی
 مصر حدر اوچمی دیمکدر اصلنده سوم در سینک کسره سی و واولک
 ضمه سیله بلایه و لکن سلاست و زنجیون کسره دن یا اشباع و رسم
 دخی اولتور و بعض باه یطنیلر وارد که کاتب بنام خداوند جان افرین
 و امثالنده واقع اولان کی که زباده کثری وارد (معنای بیت) بودر که
 اول درت نسنه نک اوچجسی مال و جان اوزرنه فیغوسزلیق کلدبکه
 عمر انسان اندن آرترا کسلز یعنی انسان دنیا ده کندی نفسی و مالی
 اوزرنه بی خوف و باامن اولقی اسباب تزايد عمر دندر زبرا بوا یکی نسنه
 انسانه احب الاشیادر حتی مال جاندن در دیمشلردر پس بوا یکی نسنه
 خصوصنده قلبی بی قید و بی غم اولقی روح افزا اولور و روح افزا لقی
 سبب درازی عمر در نیکم هریر ایتدی فاما مردمدن یعنی آدم
 اوغلانندن بوصفنده کسه اولقی نابادر مکر که بخون اولا که بی غم
 اوله خصوصا که مشهور در مالک دشمنی چوقدر بوسیدن مالدار
 اولان آدم مالک ملاحتله و فکرندن خلاص اولمز * آنکه کارش
 بر مراد دل بود * در بقا افزونیش حاصل بود * تقه دیری آن کسی که
 بود کارش بر مراد دل بوندش افزونی در بقا حاصل دیمکدر پس
 افزونیش ده شین فوله قیددر و افزونده یا مصدر به در (بقا فنانک
 ضدیدر که بر نسنه نک حالت اولی 'اوزرنه شبا بیدر بقیه مفردات
 و کذلک تقدیر مذکور دن اعراب طاهر در (معنای بیت) بودر که
 اول کسه که انک ایشی کوکلی مرادی اوزرنه اوله و ارادتندن مرادی تخلف
 ایتمه اکا و عالمده بقا و ثبات و طول عمر حاصل اولور زبرا مرادی اوزرنه

*

*

اولد فده غم دلدن قور تلور وصف او حضور وراحتله تعیش ایدوب عمرنده
برکت بولور * * در نقصان عمر میگوید * *



* عمر مردم را بکاهد پنج چیز * یاد دارش چون شنیدی ای عزیز *
عمر بکاهدک مفعولی و پنج فاعلیدر چون شنیدی فعل شرط
یاد دارش جزاء شرطدر (کاهد کاف عربی ایله فعل مضارعدر
مصدری کاهیدن در اکسملک و اکسملک معناسنه نقص کی که لازم
و متعدیدر کاستن دخی بویه در مضارعنده سین هایه قلب اولوب
کاهد و کاهنده دیناور (پنج بشدر خسه کی پنجک دید کلری پنج
یکدن غلطدر بشدر بر معناسنه خمس کی ضمله پنجه هاء تخصیصله
انسانه کوره بش پرمنی مشتمل اولان کف و حیوانه کوره بش طرنخی
حاوی اولان ایاقدر پنجاه الی در که بش کره اوندر (معنای یت)
بودر که آدم اوغلانک عمرنی بش نسنه اکسلدر و پرکنن قوماز
ای عزیز و شریف و نادر الوجود چونکه اتی اشیده سن حفظ ایله
وانیدن حقه استعاده قیل ریزا امور صعبه و احوال مشکله در * شدیکی
زان پنج در پیری نیاز * پس غریبی وانکھی رنج دراز * یکی مبتدا
زان اتی بیان و نیاز شدک مفعولی و فاعل نمحنده ضمیریکی در ودر پیری
نیازه متعلقدر و بعد الجملة خبر در غریبی بر مقدر شدک مفعولیدر
رنج دراز کی (یکی ده یا نسبت ایچوندر پیری دیمکدر) پیری ده
مصدریه در (نیاز احتیاج معناسنه در نیاز مند احتیاجلو مقابلی
نازدر ریزا نازتمق عدم احتیاجدندر و حقه نیاز ایله یعنی عرض حاجت
ایت و فلاحه نیاز ایت یعنی یلوار ریزا یلوار مقی ضرورتدن ناشیدر پس
صوکه و آرد یعنی بعده) انکھی ده بویه در (غریبی ده یا مصدریه در
غریب و طندن دور اولان کسه در ریزا غربت و طندن مفارقت
و تباعدر قارغه به غراب دندلی ریزا ابراغه اوچر کیدر و غربتک
انواعی وار در بوراده مراد غربت حسیه در که غربت کوبه دن
بر نوعدر) رنج دراز اوزون رنجت یعنی مدت مدیده خسنه لک
وامثالی الحاصل دراز جسم ممتددر که عرب طویل و ترک اوزون دیر
مقابلی کوتاه در که قصه در قبوه امتداد بولند یفندن او توری چاهی
درازله وصف ایدرلر نتمک دلوکیه غرب دیرلر قبویه بعدی تصوریه

(معنای یت) بود که اول بشدن بری پیرلک وقتسده ضرورت
 واحتیاج اولدی زیر پیرلک زمان ضعیف وانقطاع قواذ که مانع
 کسبدر وخلقه محتاج اولقی دین و دنیا جهتیله محل ومضر در پس
 پیر ایسه دخی فکر معاش بقیه عمر نده برکت قوماز واندن صبره
 بری دخی غریب بقدر که وطن اصل بسندن دور واقربا وانشاسندن
 مهاجور اولمقدردر زیر هجران المندن غیری هزار زحمتی دخی وارد که
 وجودک انحلال وجوهر قلبک ذوبانته سببدر که غمندن لیل ونهاری
 تمیز وحیرتسندن عین و بسارنی تشخیص ایتمه نک عمر نده نه برکت
 اولاجقدر واندن صبره یعنی اوچنجسی رنج دراز ومرض مدید
 و بی نغاد در در زیر فی المثل بیوک باشک بیوک اغریسی اولدیغی کبی
 بلاء عظیم ورنج طویلک دخی فکر وغم درازی اولور محتله مرور
 ایدن عمره ایسه عمر دنلر ودنلشددر که کل قلیلا تعش طویلا یعنی
 طعمای قلت اوزنه اکل ایله وچوق یاشه زیر قلت اکلده صحت بدن
 وارد و صحت بدنه برکون بلا صحت اون کوندن خیری واکثر در
 پس درد ومرضه مقارن اولان عمرده برکت بوقدر* هر که او بر مرده
 اندازد نظر* عمر او بی شک بکاهد ای پسر* بونک تقدیری هر کسی که
 او اندازد نظر بر مرده ای پسر بکاهد عمر او بی شک دیمکدر که
 بو تقدیردن اعرابی ظاهر در (مرده میتدر آخرنده ها فعلیتدن اسمیه
 علامت نقلدر) اندازد فعل مضارع در مصدری انداختن در اتحق
 معناسنه مضارعنده خاء مجعنه رایه قلب اولنوب اندازد واندازنده
 دیرلر (نظر برنسنه بی ادراک ورؤیت ایچون بصر و بصیرتی تقلیب
 ایتمکدر) بکاهد بوراده لازمدر اکسلور معناسنه اولنده باء مکسوره
 حرف استقبالدر می حرف حال اولدیغی کبی (معنای یت) بود که
 هر کسه که میت اوزنه نظر والتفات طرح ایله ای پسر انک عمری
 بی شبهه اکسلور زیر موت و حیات محاسن دکلردر حیات ایسه
 حی دن اخذ اولنور پس میته نظر ایتمک نقص حیاته سبب اولور
 انکچون دیمشدر که مصلوبه نظر والواح قبوری قرائت نسیان
 کتور و نسیان عصیاندر و عاصی مرده کبیرد و بونده میتدن مراد
 عوامدر زیر خواص ناس احباء حقیقه در پس انلرک میتلری

✱



حی حکمنده اولغله هر حالده انلره نظر ایتمک برکتدن خالی دکلدن بلکه
 دست و پاری به تقبیل اولتور زیرا انلرک جسدلرنی مس ایدن اعضا
 دوزخه یاتمز * پنجم آمد ترس و بیم ازشمنان * عمر را اینها همی دارد
 زبان * پنجم آمدنک فاعلی و ترس اندن حالدر و از ترسه متعلقدر اینها
 دارندک فاعلی و عمر مفعول اولی و زبان ثانسی در (پنجم باء عجمینک فتحی
 و جیم فار سبک ضمیله بشبجی دیمکدر) ترس فتح نائله ترسیدن لفظندن
 اسم مصدر در قور خو معانسته ترسیدن قور خقدر خوف کبی بیم دخی
 قور خو معانسته در پس عطف تفسیری فیلندن اولور و دقایقده
 کلور که بیم مقابل امید در عرب توقع خیره رجا و عجم اسید و ترک
 اومود دیر نومید اولانه اوموسی یوقدر دیرل و عرب توقع شره خوف
 و عجم بیم و ترک قور خو قو یو دیر عجم بی ترس و بیم دیر ترک قور خوسی
 قو یوسی یوقدر دیر ترس مطلقا قور خودر اولاجقدن اولسون
 اولشدن اولسون انتهی بوصورده و او عاطفه مغایرتی بیان ایچون
 اولش او اور (همی دارد می حرف حال وهاء مفتوحه تأکید ایچوندر
 دارد فعل مضارع در مصدری داشتن در طوتمق معانسته مضارعنده
 شین رایه قلب اولنوب دارد و دارند دیرل (زبان زای هوزک کسریله
 اصی نك ضمد یدر سود و زبان دیرل (معنای یت) بودر که بشبجی
 دشمنلردن و شیرلندن خوف کلدی زیرا خوف و هم انسانی اریدر
 و بدنی چور یدر و رفتنی شاشور و آخر طیراغه دوشورر اشته بو
 بش نشنه عمر انسان و حیات آدمه خسارت و زبان طو تر و یونلردن
 مصون اولان کسه نك وقتی هر دم بهر سار اولوب بلبل کبی دائم اوتر
 * هر که اواز دشمنان ترسان بود * کار او هر لحظه دیگر سان بود *
 تقدیری هر کسی که او بود ترسان ازشمنان بود کار او هر لحظه دیگر سان
 دیمکدر که بود اولک تحت نه ضمیمه فاعل او به راجعدر ترسان مفعولی
 و از ترسانه متعلقدر و بعد الجمه او به خبردر که او مبتداء ثابیدر و او دخی
 بعد الجمه هر کسی به صمددر که هر کسی مبتدای اولدر کار ایکنجی
 بودک فاعلی و هر لحظه طرفدر و دیگر سان مفعولدر و بعد الجمه
 مبتدای اوله خبردر (ترسان صفت مشبهه در که ترسیدن لفظندن
 صیغه مبالغه در معنای قور قفاندر و لکن اکثر مواضعده معنای صفته



نظر اتمزل بلکه همان اسم فاعل معناسن و برل و قورخوجی دیرل
 خائف کبی تنکم اسماء مصادر دخی بویه در مثلاً دانش که باش
 دیمکدر بلکه استعمال ایدر ل علم کبی (لحظه لحظه کوز اوجیه
 وقبروغی ایله باققدر لحظه اندن مره در لمح برکه نظر در طرفه برکه
 کوز قباغن آچوب قیامقدر پس بواج کله نک میاننده فرق ظاهر
 اولدی (سان معانی کثیره به کلور بوراده مراد اسلوبدر کافی الدقایق
 و دورلومعناسی در کافی وسیله المقاصد (معنای یت) بودر که هرکسه که
 اعدادن قورخوجی و دشمنلری طرفندن خوفي اوله انک هرکوز
 قیروغیه نظر وانتغات ایده جک زمانده یعنی هرمدده کاری بشقه
 اسلوب و بردورلودخی اولور یعنی حال مکدر اولوب بلا وقضا وافکار
 و غم غصه اکا کوز آچدرمز واستغراق اورزیه باشنه نر کلور فافهم
 * از خدا ترس و مترس از دشمنان * کز همه دارد خدایت در امان *
 بویتک اعرابی ظاهر در ترس امر حاضر و مترس نهی حاضر در (کز)
 اصلنده که از در که کاف عربیتک کسر یله کلامک مابعدنی ماقبلنه
 ربط ایچون و تعلیل ایچون دخی کلور تا کبی بوراده ایکسی دخی
 وجهدر (خدایت ده تا دارد قیددر داردت خدا از همه دیمکدر که
 خدا داردک فاعلی و تا مفعولیدر (امان بی خوف و بی اضطراب
 اولمقدر امن کبی (معنای یت) بودر که الله تعالی دن خوف ایله
 اعدادن خوف ایله که حق سنی جله سندن اماننده و حفظنده طونه
 و یا خود تا سنی جله سنک شردن مصون ایله رزیا انسانه اعانت
 التجا ایندیکی یردن کلور ملتجا و متجا ایسه حقندن در پس اکا حق
 تعظیله تعظیم ایدوب جلال و هیبت و مؤاخذه سندن خوف ایدن
 البت امان بولور بورادندر که اعوذ بالله دینلور و قرآنده کلور
 (فاستعذ بالله) وینه کلور (اعیذها بک) اشته بومعنی عالم حقیقتک
 حکمیدر قال الله تعالی (فلا تخافوهم و خافون) فاما شریقتده
 (خف من الذی لا یخاف من الله) دندلی پس غیریدن خوف
 اتمک امر حقه اولیحق اعدادن خوف اولنور تنکم واسطه به شکر
 امر شارعله اولغین شکر اولندی والا حقندن غیره به شکر اولنور
 * * در شامت دروغ کوی کوی * *

✱

مطالعه

* دور باش از پنج خصلت ای پسر * نازید آب رویت در نظر *

دور مابعدنه مفعولدر زیرا باش امر در باشندن دن بام عربی ابله اولی
معناسته تا تعلیلیه در آب نریزدك فاعلیدر (خصلت فضیلتده اکر در
پوراده رزیدلتده مستعملدر (نریزد فعل مضارع منفی در مصدری
ریختن در دوکک معناسته صبب کی مضارعنه خازایه قلب اولتوب
ریزد وریزده دیرلر رییدن دوکک کسر که لازمدر پوراده مراد بودر
ریختن معناسی دکلدر که متعدیدر (معنای یت) بودر که اش رذیله دن
دور وبعده اول وائی ارتکابدن حذر ابله تا که خلقک نظرند یوزك
صوبی دوککه وحرمت وعزتک باقی قاله والا بین الناس بی اعتبار
اولورسن مؤمنه ایسه عرض دین و عرض دنیا لازمدر انکیچون وارد
اولدیکه (اتقوا مواضع التهم) عرض کنینک صیانت ایتدوی طرفیدر
زیرا عرض که سره عرضدن اخذ اولمش درضله که جانب دیمکدر
قال الله تعالی (لینهب عنکم الرجس) ای الشیء القذر المذنس بعرضکم
* اولاکم کوی بامردم دروغ * زانکه کردی از دروغت بی فروغ *

اول مبتدا در زیرا آورده الف لاجل الضروره وصلی وقف مجراسته
اجرا قیبلندندر کوی امر در کم اکا مفعول مطلقدر عربی ابله
تفسیری قل قولا قلیلا دیمکدر با اکا متعلق و دروغ الک مفعولیدر
وبعد الجملة خبردر (کردی فعل مضارع مخاطبدر که بی فروغ
مفعول صریحی واز غیر صریحی در) کم کاف عربی ک فتحیه اکسک
معناسته ننکم بالاده شرح اولندی پوراده نقصان قلنی مستلزم اولغله
عدمدن کایه اولور (دروغ یلان کذب کی دروغ زن یلانجی وفاسق
وفاجر دروغ کوی کی) کردی کاف بحمله شوی معناسته که اولورسن
دیمکدر تحقیقی بالاده در (فروغ علو وشعله یعنی ایدنلق (معنای یت)
بودر که اولآدم اوغلانته وخلقده یلانی اکسک واز سویله یعنی هیچ
سویله زیرا کذب رخصت یوقدر مکر که اصلاح سناه وسبیه اوله
اول سبیدن سویله که دروغکندن بی فروغ اولورسن یعنی یوزك قرار
وفضاحت بولورسن کویا دروغی صبح کاذبه تشبیه ایتدی بالاخره
ر واسباه اولغده ننکم صدق صبح صادق بکرزر و سفید اولغده زیرا
کشدیکه ضوئی افزون اولور طلوع شمسدهك * هر که استیزه کند

بامهتران * آب روی او بریزد بی کان * تقدیری هر کسی که کند استیزه
 بامهتران بریزد آب روی او بی کان دیمکدر که بوندن اعرابی ظاهر در
 (استیزه اصلنده ستیزه در عناد وجدل معناسنه تنگم مرور ابتدی
 اولنده همزه مکسوره لاجل الضروره تصرفات مجمنددر) مهتران
 مهترک جمعیدر میمک کسریله مه اولودر ترادات تفضیلدر مهتر اولورقی
 دیمکدر یعنی اولوقده غیر اوزرنه فضلی واردز (کان کاف عجمینک ضمیه
 شبهه و سزمک (معنای یت) بودر که هر کسه که اولرله یعنی اکابر
 و اشراف و اعیانله جنک وجدل و مضاد ایلیه انک بی شبهه آب روی
 دوکیلور و حرمتی قالماز زرا حدی اولبان کسه وجوه قومک یوزرنه
 قرشوبد معامله ایتمک سبب حقارت و باعث سقوط در بلکه مردمانله
 مطلقا کثرت مجادله خفتدن ناشی اولغله بین الناس استخفافه داعیدر
 * پیش مردم هر کران بود ادب * کر بریزد آب رو نبود عجب *
 تقدیری هر کسی که نبود اورا پیش مردم ادب دیمکدر که اورا نبودک
 مفعولی عربی ده له معناسنه و ادب فاعلی و پیش ظرفیدر و بعد الجملة
 هر کسی به صفتدر و هر کسی مبتدا در اب روریزدک فاعلی و جمله سی
 فعل شرطدر اینکجهی نبودک فاعلی بریزدک مصدری اولان ریزیدندر
 و عجب مفعولیدر و بعد الجملة خبردر (پیش باء فارسیله اولک معناسنه
 جهات ستنددر) ادب امور مستحسنه بی مراعاتدر عجب سبی خفی اولوب
 عادتدن خارج اولان نسنه دن نفسک تغیریدر سبیل عظیم و شجره
 منتهی و امثالی کی (معنای یت) بودر که هر کسه که انک خلق اوکنده
 و یاننده ادبی و عقلا و شرعا مستحسن اولان نسنه بی مراعات
 و محافظه سی اولیه انک یوزی صوبی دوکیلوب حرمتی قالماز و بی عرض
 و بی ناموس و بی اعتبار اولورسه عجب اولماز یعنی اولیه اولدبغه عجب
 ایتمه زبرا سبی واردر که بی ادبکی در و بی ادب حیوان مقوله سیدر که
 عجب و عاری یلرز و حسن و قبحی فرق ایلرز فافهم * از سبکساران
 مباش ای نیک خوی * کز سبکساری بریزد آب روی * از ماشه
 متعلقدر (کز تقدیرده که بریزد آب روی از سبکساری دیمکدر که
 آب روی بریزدک فاعلی و از بریزده متعلقدر) سبکساران سبکسارک
 جمعیدر سبکسار و سبک سر صفت مشبهه در که لفته بینی باشلو

✱

✱

دیم کدر و لکن عرفده خفیف العقل معناسنده مستعملدر تشکم دستور
 العقل ده مصر حدیر (نیک خوی دخی صفت مشبهه در کوزل و ابو
 خو یلو معناسنه سبکساری ده یا مصدریه درینی باشا لوقی معناسنه زیر
 سارا کرچه دپه در انکی چون کله پوشه ساره دیرلر و لکن جزء کل اوزرنه
 محمول اولوب بتون باش مراد اولور و خفیف العقلدن کتایه اولدیی
 عقل سرده اولمغه در پس سرک خفنی عقلک خفنی در (معنای بیت)
 بودر که ای ابو خو یلو خفیف العقل اولنلردن اولمه که خفیف العقل
 اولمقدن آب روی دو کیلور و انسانه حرمت قالماز زیرا خفت عقله
 حفت افعال لازم کلور افعالنده متانت و او ضاعنده و قار و صلابت
 و لیان کسه نک ایسه حرمتی اولماز بلکه سغه و خفت و جنونه حل
 و نسبت اولنور * ای پسر بامهتران کتر ستیز * وز حاققت آب روی
 خود مریز * ستیز امر حاضر در ستیزیدن دن کتر آنک مفعول مطلق
 و یا ستیزه متعلقدر بونک لسان عربی ایله تقدیری و جادل الا کابر
 و الاشراف محج دله ناقصه قلیله ای لایجاد اصلا (آب روی مریرک
 مفعولی (وازانی تعلیدر) حاققت قلت عقلدر (معنای بیت) بودر که
 ای پسر خلقک عظمیا و کابری ایله از جنک وجدل ایله یعنی هیچ ایتمه
 و حاققت سببیه کندی آب رویکی دو که یعنی انلرله مجادله ایتمک
 حاققتندر و حاققت اثری اولان کار انسانک قدرنی تنزیل ایدر و بی
 حرمت و بی اعتبار قیلور * کر بعالم آب روی بایدت * دائما خلق
 نکو بی بایدت * تقدیری کر بایدت آب روی بعالم بایدت دائما خلق
 نکو بی دیمکدر که تاه خطاب بایدت مفعولی و آب روی فاعلی و بعالم
 اکا ظرفدر و بعد الجمله فعل شرطدر خلق نکو بی دخی اینکجه بی
 بایدت فاعلی (و دائما ظرفی و بعد الجمله جزاء شرطدر) بعالم ده با
 ظرفیه در که در عالم دیمکدر و عالم مایعنه به اصانع در که دنیا مراد در
 آب روی ده ایا ثانیه و کذلک نکو بی ده یا زائده و یا وحدت نوعیه
 و یا تکثیر بچوند که تظویه محمولدر بوخسه جنسندن فرد مهمه دکل
 (معنای بیت) بودر که اگر سکا عالم دنیا ده آب روی و یا بر نوع آب روی
 غریب و یا آب روی عظیم کر کسه سکا دائما ابو خوی کر کدر
 یعنی ادبک و ابو خویک وار یسه عز تلور و حرمتلو و بوزی مصلو

اولور سن واکر خلاقی یعنی بدخوی اولور سنك يوزك صورتك قالماز
 و بین الناس بدنام و پر ملامت قالور سن انگچون ممدوح و نیک خوره ملک
 مشربدر دیرلر و بد اخلاق اوللره کلب عقور و حیوان مغترس دیو
 سویلرلر * هر که اهنك سبکساری کند * ازوی آبدوی بیراری کند *
 اهنك کنندك مفعولی و فاعلی هر که در زیر تقدیری هر کسی که
 دیمکدر که مبتدا در و بعد الجملة مبتدایه صفتدر (آب روی اینکین
 کنندك فاعلی و بیراری مفعولی و از بیراره متعلدر و بعد الجملة
 مبتدایه خبردر) اهنك مدله قصد و عزم معناسنه اسم مصدر در
 آهنگیدن مصدر در که قصد ایتکدر خیر اهنك و شر اهنك فاصد خیر
 و شر دیمکدر (بیراری ده یا مصدیه در بیرار نفرت یعنی اورکک
 و قور تلق و قاچق (معنای یت) بودر که هر کسه که قصد خفت
 ایلله آب روی اندن بیرارلق ایلر و نفرت قیلور حاصلی خفیف ادمده
 آب و روی و حرمت اولماز بلکه مسخره عالم اولور و بوندن فهم
 اوللور که آب روی محافظه ایتك اسبابنه تشبث ایلله اولور که از جمله
 کران سر یعنی اغر باشلو و اوصلو و ادبلو اولقدردر * جز حدیث راست
 بامردم مگوی * تا نکردد آب روی آب جوی * جز حدیث استنشاء
 مفرغدر که جز کله سنك ما بعدی علی حسب العوامل معربدر یعنی
 مگوی بامردم الاحدیث راست س حدیث مگویك مفعولیدر مثبتی
 اعباریله با اا متعلقدر تا تعلیل ایچوندن آب روی نکرددك فاعلی
 و آب جوی مفعول و بعد الجملة مگویه تعلیلدر و بو تقریردن فهم
 اولریکه (جز حرف استنشاءدر) حدیث خبر و سوزدر راست طوغریدر
 اگر کرک مقابل اولور سه که اگری در اما چه مقابل اولیقی معناسی
 صاعد ترك صاغ وصول دیدوی برده عجم راست و جب و عرب یمین
 و شمال دیر (جوی ارمق نهر کی بونده آب روی آب جویه تشبیه
 و در روان اولقده (معنای یت) بودر که خلقه طوغری سوزدن
 غسبری سوبله یعنی نه بتون یلان سوبله و نه سوز که یلان فات تا که
 آب روی و حرمتك یرق صوبی کی آقوب کتبه پس کذب ایتك
 بزویك جریان و عدم قرارنه سبیدر و کذب هر کسدن مذمومدر
 (اما سلطانن زیاده مذومدر زیرا غیر یسی کذبله یا جلب منفعت

*

*

و یا دفع مضرت ایدر سلطان دفع وجابه کذب له توسل ایتمکه حاجت
 یوقدر پس حل وعقد وتصرفاته قادر اولان کسه نک کذبی خیانت
 * زاتیه سته نشاند * ازخلاف و ازخیانت باش دور * تابودیوسته بر روی
 * تونور * دور باشک مفعولی و از اکامتعلقدر نور بودک فاعلی و پیوسته
 مفعولی و بر اکامتعلقدر و بعد الجمله امر سابق تعلیلدر خلاف وفاق
 ضدیدر خیانت دخی امانتک ضدیدر یعنی خیانت امانده علی خلاف
 الشرع تصرفدر که نقض عهد ایتمکه حقه مخالفقدر پیوسته اولاشق
 وچائق واولاشمش مصدری پیوستن در اولاشقی واولاشدر مق
 معناسنه مضارعنده حذف سین و جلب نون و دالله بنوند و پیونده
 دیرل بعض نسخ ده بر یرینه دردوشمشدر نور مایدرك به ولایدرک در
 (بوتفسیر اوزرنه الله تعالی به دخی اطلاق اولتور فاعرفه (معنای یت)
 بودر که حقه و خلقه مخالفندن وحق وخلقک اماناته خیانتدن دور
 و بعید اول تا که متصل یوزک اوسنده نور اوله یعنی دائما نور او اولسون
 دیرسک خلاف و خیانت ظلمتی از اله ایله زیر نور طاعتله ظلمت
 معصیت بر یرده اولماز و بونده خلاف و خیانتی تخصیص ایلدی و ترکی
 سبب نور قبیلدی زیر الله تعالی وفاق و اجتماعی سور خلاف وافتراقی
 سومن حتی طلاق سبب افتراق اولمغه ابفض مباحثنددر و انساك
 خلقندن مقصود تعمیل امانتدر اگر شرائع و اگر حقائق و اگر
 سائر و دائع و امانات و امر دین و دنیا وفاقله نظام بولور خلاغه دکل
 * فافهم جدا * کرهمی خواهی که کویندت نکوی * ای برادر هیچ
 * کس را بد مکوی * کویند ضمیر جمع خلقه راجعدر و ناء خطاب مفعول
 اول و نکوی ثانی و بعد الجمله که رابطه سیله خواهی به مفعولدر
 و خواهی جمله سی دخی فعل شرطدر (نکوی نونک کسره سی و کاف
 عربیله) و مکوی کاف فارسیله در و ایکسی دخی یا ئله و یاسز مستعملدر
 و مده الف اولسه اودخی بویله در مثلا خدا و خدای دیتلور و بوندن
 فهم اولتور که بالاصل کله دندر (هیچ کس مکویک مفعول اولی) و بد
 ثانسی در و بعد الجمله جزاء شرطدر (معنای یت بودر که اگر دل سک که
 سکا ابو سو یابهلر بد سو یلیدلر ای برادر سندخی هیچ بر کسیه بد سو یله
 زیر ایلو که ایلوک و کلاکه کلاک ایله مقابله اولنه کلسدر و دیمشدر در که

کما تدین تدان و بالکأس التي تسقى تسقى وقرأته کلور (هل جزء
 الاحسان الاحسان) وینه کلور (و جزء سبته سبته مثلها) و دیمشدر که
 کران جانه یعنی ثقیل اولان کسبه حرف ثقیل سوبله ناکه سندخی
 اندن ثقیل سوز اشتبه سن زیر طاع رد صداده بی اختیار در یعنی
 طاعه چاغرن آدمک صوتنه و کلامنه کوره صوت و کلام عکس ایدر
 وقبه دخی کوه کبی در * تانباشی در جهان اندوهکین * از حسد در
 روز کار کس مبین * اندوهکین نباشی نک مفعولیدر و بعد الجمه
 مصراع ثانی نک مضموتی تعلیلدر زیرا تا بوراده نا، غرضدر عربیده
 لام علت کبی از مینه متعلق و در دخی اکا ظرفدر اندوه غم و غصه
 اندوهکین غصه لو اندوهناک کبی زیرا کین کاف عجبیه ادات نسبتدر
 کافی کتب اللغة و بضایر دیدیلر که کین اصلنده اکین درائف ممدوده
 ایله شیء آخرله ترکیب اولتیق الف حذف اولنور اکین مندر و یصدق
 و یورغان کبیرک ایچنه طولدر دقلربنه دیرل غمکین و غمکین کبی که غم
 طولش و غم طولش دیمکدر اصلری غم اکین و غم اکین در و بو قول
 صوبه افریدر زیرا نسبت ایچون اولان بن لفظی در که یانست و نون
 تا کید نسبت ایچوندر سیمین وزیرین کبی نسبتده کاف دخی زیاده
 اولور دیمک ضعیفدر (حسد بالاده در) روز کار زماندر مراد حسن حال
 و خوشلقدر ذکر محل و اراده حال طریقله (معین نهی حاضر در
 مصدری دیدن در کورمک معنائه مضارعنده دال علی غیر قیاس
 یاه قلب اولنوب بیند و بیننده دیرل (معنای بیت) بودر که تادنیاد غم
 و غصه لو و یا خود غم و غصه ایله طولش اولیده سن یعنی بویه
 اولما مقدر اوتوری حسد یوزندن کسه نک دنیا جهندن حسن حال
 و خوشلقنه باقیه سن زیرا حسد صفت شیطانیه در پس عاقبت سنی
 پردرده کرفتار ایدر و غم دوشورر بو معنادر کر کدر که حسدی
 غبطه یه تبدیل ایده سن و غیرک علم نافی کبی علم استیه سن تا که اهل
 دینی احبا ایلید سن و عاملرک اجری قدر اجر بوله سن و کذلک غیرک
 مال حلالی کبی مال دلیه سن و خیرات و حسنات ایله ذکرک جاودان
 و سرای آخرتک آبادان اوله فافهم * در سخاوت کوش اگر داری غنا *
 * تاقراید آب رویت از سخا * در کوشه ظرفدر و بعد الجمه جزء

✱

✱

مقدم وما بعدی شرط مؤخر در که لاجل الضروره تقدیم و تاخیر واقع
 اولش در (آب فزایدك فاعلی و از اكا متعلقدر و بعد الجملة ماقبله
 تعلیلدر) كوش كاف عربیه امر حاضر در مصدری كرشیدن دود و رشمق
 و چالشق معنائه (غنا فترك مقابلدر که بی احتیاج اولقدر (فزید
 فعل مضارعدر مصدری فزون در ارتعمق و ارتودق معنائه مضارعدر
 و او برینه الف و یا کتور و ب فزاید و فزاینده دیرل افزون اسم مصدر در
 آرتوق معنائه و همزه ایله افزودن و افزایش و افزون دخی دیرل
 (و دقا فقهه کلور که فزون آرتقدر اصلی افزون در افزودن دن که
 معنایی آرتقدر الفی حذف اولش در مقابل کاست در که معنایی
 اکندر اسمدر کاستن دن که معنایی اکسل کدر افزون ایله پیشك
 فرق بود که ارتغله زاید اولان نسبه افزون و ابتدادن زاید خلق
 اولانه پیش دیرل (معنای یت) بودر که اگر غنا و دولتك واریسه
 جو مردلکه و فقیرله صرف ایتمکه چالش تا که سخا و بذلك سببیه
 آب و یك افزون اوله یعنی کر چه غیری احواله دخی یوز صوبی
 و حرمت حاصل اولور فاما سخا ئله زیاده لك بولور زیرا خلقده فقر
 ذاتی اولقی حسبیه ماله میل ایدرلر بومعنادن کرم کور دکلری کسبه
 تعظیم ایدرلر کریم دخی صکر می سببیه حرمت و عزتی ارتورر
 * یرد باری و وفاداری کزین * زانکه آب روی افزایش ازین * کزین
 امر در یرد باری اكا مفعولدر افزایش مضارعدر آب روی انك فاعلدر
 ازین اكا متعلقدر (یرد باری ده یا مصدریه در بانك ضمه سیاه یواش
 حلیم کی و یوك کتور یچی و کوچ چکیبی معنائه یرد بار یواش یعنی
 حلیم اصلنده فعلدر که یرد ماضی و بار انك مفعولدر صکره معنای
 مذ کوره نقل اواندی (وفادار و صف ترکیبی در اصلی دارنده و فادر
 آخرنده یا مصدریه در (کزین كاف عجمینك ضمه در که مصدری
 کزیدن کلور اورندلك معنائه مضارعنده کزیند و کزیننده دیرل
 (معنای یت) بودر که یواشلق و وفادالق اختیار ایله تیر مشرب
 و غدار اوله شول سببینه بو ایکی صفتدن آب روی زیاده او اور
 انکچون کاد الحلیم بکون نیا دلدی یعنی حلیم و خلقلک یوکن چکوب
 تحمل ایتمک انبیا صفتی در و وفادخی بویه در که عهدنه طور مقدر



كرك حق و كرك خلقه قال الله تعالى (يوفون بعهدهم) فافهم
 * هر که او با خلق بخشاید همی * بی شک آب رویش افزایش همی *
 با بخشاید متعلقدر و بعد الجمله او به خبر و او دخی بعد الجمله هر که به
 مستقدر زیر هر که هر کسی که تقدیرنده در که مبتدایدر آب روی
 افزایش فاعلی و بعد الجمله مبتدایه خبردر (همی ایکی موضعه دخی
 حقیقتده فعللر اوزرنه داخلدر که همی بخشاید و همی افزایش دیمکدر
 (می حال ایچون و اولنده هاء مفتوحه تا کید حال ایچوندر (بخشاید
 مضارعدر مصدر اصلبسی بخشودن در که اسر کمکدر مضارعنده
 و او الفه قلب اولنوب بخشاید و بخشایدن دیرل مصدر فرعیسی
 بخشایدندر بخشایش اسم مصدردر اسر کیش معناسنه (معنای یت)
 بودر که هر کسه که خلقه مرحت ایلر بی شک انک آب روی افزون
 اولور یعنی خلقی اسر کت و مرحتله معامله قلی حرمت آر تور
 انکچون دیرل که کند کدن اسن و اکبر اولانی پدر و برابری برادر
 و اصغری اولاد پرینه بیل یعنی بوجلیه پدر و اخوان و اولاده اولان
 معامله بی ایله که لطف و مرحت و شفقتنه در تا که بوصفت رجانیه ایله
 محبوب انقلوب اولاسن و حرمتک افزون اولوب قدر و جاه بولاسن فافهم
 * * در بیان آنکه آب روی ازان زیادت می شود گوید * *
 * می فزاید آب رواز پنج چیز * باتو کویم بشنوی اهل تمیز *
 بون اعرای ظاهر و مفردتی مره بعد اخری شرح اولمشدر
 (معنای یت) بودر که آب روی و حرمت بش نسدنن افزون اولور
 سکا سوبلیهیم ایشت و قولاق طوت ای اهل تمیز و ادراک بوندن
 مقصود تنبیه در یعنی امور آتیه حفظنده اهتمام اوانه جق اشبادن
 اولغله اول خصوصده سامعی ایضا صدر تا که وارد اولدقه غافل
 اولیه پس لسان فار سیده بشنو و امثالی عریده استمع و الا واعلم
 کله لری کبیدر بعد ذل امور خسته ماضیه تخلیه خاء معجه ایله بایندن
 اولغله تقدیم و امور مستقبله تخلیه نوعدنن اولغله تأخیر اولندی
 زیرا اساس بنادن مقدم در * چون بکار خویش حاضر بوده *
 * آب روی خویش را افزوده * حاضر بونه نک مفعولی و بکار
 حاضر متعلقدر و بعد الجمله شرطدر آب روی افزوده نک مفعولیدر

آب روی و روی خویش مضاف در و بعد الجملة جزاء شرط در
 (بکارده باظر فيه در شکم آشفته ده اندر کردن مفهوم در) (بوده ده
 همزه خطاب ایچوندر که اصلند یاء محذوفه به توسل ایچوندر
 مسکونه یا خطابه بدل فلمشدر) (بوده ماضی بن فسمدر مصدری بودن در
 اولی معنای مضارعنده و او مفتوح اولوب بوددی تلور و افزوده ده
 بوده کبدر (معنای یت) بودر که چونکه کندی کار کرده حاضر
 اولش سن آبدوی و حرمتی آرتورمش سن یعنی اگر ایشکی غیره اعتماد
 آید و بسپارش فلترسن بلکه بالفعل حاضر اولورسن فضاخندن
 قورتلورسن زیرا بلکه ایل سنک ند بیرکه موافق ایش طومبوب سنی
 بخیل ایلده آب روی و وکیه خصاصا که کار خطیری شخص
 و شعبه تفویض ایتک محل خطر در و لسان ترکده مثلدر که قورده
 سؤال ایدوب اسک نخچون فالندر دیمش اولدخی ایشمی غیره اصمرلام
 دیو جواب ویرمشدر * از سخاوت آب رو افزون شود * و بخیلی
 بی خرد مطعون شود * آب رو شود فاعلی و افزون مفعولی و از
 اکامتعقد و وجهی استدایه در وی خرد شود فاعلی و افزون
 مفعولی و مطعون مفعولی و از اکامتعقد در و بعد الجملة ما قبله
 معطوف در (بخیلی ده یا مصدریه در) (بخیل مالی مستحقندن امسال
 ایده نه دیرل بی خرد عقلسدر در مطعون طعن دندر که مزراق
 و بویوز و امثالیه ضربدر صکره و قیعه ده قولله اولان ظوقمغه
 بطریق الاستعاره استعمال اولندی قال الله تعالی (و طعنوا فی دینکم)
 و مبارک دید کلری مرضه مبتلی اولانه مطعون دیدیلر زرا طائفه
 جنک رحمه طعن و ضربندن حاصل اولور و بعض نسخده مطعون
 ریشه ملعون دوشمشدر علیه الالعنه (معنای یت) بودر که سخا
 وجود و کردن انسانک حرمتی آرتار و بی عقل اولان بخیلانی اوچندن
 تعیب و تقبیح و قدح اولور و خلقک دلده دوشوب رسوای و بد نام
 اولور بوراده بی خرد دید وکی بخیک نقصان عقلدن ناشی اولماسنه
 دلالت ایدر زرا عقل کاملی اولان آدم مقتضای عقل و شرعی
 مراعات ایدر و امور واجبه و مستحسنه محافظه ده تقصیر ایتز
 و بوندن فهم اولور که مؤمن عاقل هر وجهله محل تمیدن حذر





و مظان قبل وقال و طعن و تشنیدن کنز ایلر * هر که حاضر نیست
 ندر کار خویش * ریزد آب روی از رخسار خویش * بونک عربی ایله
 ترجمه سی کل شخص ايس بحاضر فی فعله دیمکد ر پس حاضر
 بحسب المعنی نیستک مفعولی و فاعلی هر که به زاجع ضمیر در اندر
 حاضره متعلقدر و بعد الجمله هر که به صفتدر زیرا هر که هر کسی
 دیمکد ر که مبتدادر (آب ریزدک فاعلی و از اکامتعلقدر و بعد الجمله
 مبتدایه خبردر) ریزد فعل مضارع لازمدر و کیلور معانسه عربی ده
 ینصب کبی مصدری ریزیدندر و و کک معانسد انصاب کبی (رخسار
 یوفنده تد و بن اولسان جمع کتب لغویه ده تحریر ابتد کبری بودر که
 رخسار اصلنده رخزاردر که رخ یکاق و زار که برکله نک آخر نه لاحق
 اولور موصوفک کثرته دلالت ایدر (کلزار و لاله زار و امثالی کبی
 و آخری حرف حلق اولسان کله به متصل اولسه زائله سینک قرب
 مخرجی اولق سببیه زائله سینک قلب اولوب مثلاً رخ زارده رخسار
 و شاخ زارده شاخسار و کهر زارده کهرسار دینلور ورخده کثرت حقیقیه
 اولامغله رخسارله دکریمی و بونک یکاق مراد اولور کویا برقاچ یکاق
 حکمنده در و ابن کمال دقائعه دیمشد ر که سار دپه در شاخسار
 بدق دپه سیدر چاهسار قیو باشدر چشمسار بکار منبعیدر که سار
 بوراده بطریق الاستعاره در رخساردکی کبی که یکاغک اورته سسند
 بوجه یرینه دیرل یعنی یکاغک یومروحه بری زیرا رخسارده کزنک
 وجهی بودر انتهی ملخصا اشته بونک کلامندن سار زاردن
 مقلوب اولدیغی معلوم اولدی و لکن لسان فرسه مناسب اولان
 اعتبار اولدر که رخسارده کثرتی کثر اعتباریه به جلدوزیرا بونده
 مبالغه وارددر که مقام مدحه مناسبدر و بونک نظاری دخی بویه در
 حتی شاخسار که بوداقلقدر اگر بریدق اولوب زیاده منتهی ایسه
 مبالغیه محمودر و کذلک شاخ که بوینوزدر بر اولوب عظیم قرند
 عظیم واریسه کثرت اعتباریه به راجعدر و لسان عربده دخی بومعنی
 جاریدر یعنی مفردی جمع منزله سنه تنزیل ایدوب صیغه جمعه تغییر
 ایدرلر سرا و یل کبی کویا هر قطعه سی بر سر واله در و عجم محبوبه
 جانان دیر مع هذا بر جاندر زیرا همان بن خسته نک جانی دکلسن جان

مطل

عالم سن) و فقیه بر قاج جان و نیجه روح روان منزله سنده دیر پس
 بومعنا به الف و نونی نسبت معناسنه اخذ ایتمکه حاجت یوقدر
 و این کماله یوقد قاعدن ذهول ایدوب اظهار نقصان دوشمزدی و لکن
 دیمشردر که انکل صارم کبوة و اول کتابده بومقوله مرجوح اعتبار لر
 و بلکه سقط سوز لر چوقدر (معنای بیت) بودر که هرکسه که کندی
 کارنده حاضر دکل وایشنی غیره اصمزلر انک آب زوی رخسار ندن
 دوکیلور و حرمتی قالماز و صوبی کسلش اناج کی قور یوب قالور فافهم
 * هرکرا با خلق بخشایش بود * آب زوی اود را افزایش بود *
 تقدیری هرکه اورا یوزد بخشایش با خلق بود آب زوی اود را افزایش
 دیمکسر اورا یوزده متعلقدر که رالام جاره معناسنه در تقدیم اواندینگی
 که به ارتباطندن و ایکسی کله واحده حکمنده اولدینندن و توری در
 با بخشایشنه متعلقدر بخشایش دخی بودک فاعلید ز و بعد الجمله
 هر که به صدقدر که هر که دخی هر کسی تقدیر یله مبتدادر (هر افعلی
 کل افرادی معناسنه احاطه افراد ایچوندن آب روی ایکجی بودک فاعلی
 و در اکا ظرفدر و بعد الجمله خبر مبتدادر) بخشایش اسم مصدر در
 اسرکیش معناسنه در و لکن بویله مواضعده مصدر معناسنه حل
 اولور بخشودنددر که اسرککدر مرحمت کی (افزایش دخی بویله در
 یعنی اسم مصدر در آرتش معناسنه زیرا افزون ارتوق و افزایش
 آرتش در مراد مصدر در که افزودن در آرتقی معناسنه (معنای بیت)
 بودر که هرکس که انک خلقه مرحمتی اوله انک حرمتی ارتقده اولور
 زیرا رحمت و حرمت بری برینک مقلوبیدر پس شول دلد که صفت
 رحمت اوله انک صاحبی حرمت و عزت بولور و رحمتک نتیجه سی
 معاونت و امداد و انعام و افضالدر پس مالیه و بدنیله اولانه شاملدر
 * باش دائم بردبار و ماوفا * تا بروی خویش بینی صد صفا *
 دائم ظرفدر بردبار باشک مفعولیدر تا تعلیلیه در بروی ده باظر فیه در که
 بینی به متعلقدر صد صفا بینی تک مفعولیدر و بعد الجمله مصراع اولک
 مضعوتی تعلیلدر بردبار یواش معناسنه دو حلیم کی فعلدن منفولدر
 عربی ده خیل و قال کی یعنی اصلنده برد فعل ماضی و باز انک مفعولیدر
 صکره حلیم معناسنه نقل اولندی یوخسه وصف ترکیبی دکلور زیرا



وصف ترکیبی ده مشتق مؤخر در (بارکش کبی که اصلنده کشنده
 باز در معمول عامل اوزرنه تقدیم و ترکیب اول نور صد فخره یوزدر مائه
 کبی اصلنده سین در وایکسی دخی مستعملدر صفا کدر رك ضد یدر
 یعنی برنسنه بی شوبندن تخلصدر (عسل مصفی کبی که شمعدن تصفیه
 اولمشدر (معنای یت) بود که دائماً حول وحلیم اول که صفت
 انبساط و عهد که طور و وعدی انجاز ایله که غدار لاق منافق در صفتیدر
 تا که کندی یوز کده یعنی اوزره صد صفا یعنی چوق صفا کوره سن
 زیرا صد بویه مواضعده تکثیر ایچوند ر بوراده صفا ن مراد
 حرمتدر زیرا یوزی مصفی و منور اولان کسه نك حرمتی زیاده در
 و بردخی چونکه حرمتدر آب روی ایله تعبیر ایتدی صفت ایله آبک
 لوازمنددر نیتکم آب صافی دیرل ماء قراح کبی که ایچنه خار جدن
 نسنه محالطه ایجامش اوله * دوستی بایی هنر عین خطاست *
 * ورننداری دشمن اورا هم رواست * دوستی مبتدا با اکاه تعلق عین
 خبر و خطابه مضافدر و زحرف شرطدر اصلی واکردن و ننداری نك
 مفعول اول و دشمن تائیدی در لاجل الضروره ثانی اول اوزرنه تقدیم
 اولمشدر و بعد الجمله فعل شرطدر رواست مبتداء محذوفه خبردر
 تقدیری این ناداشتن هم رواست دیمکدر (هنر عینک ضدیدر نیکم
 نجاتی نك بویشتدن معلومدر) یت (حرفی اوچ اولغله ایکسنتک)
 (برمیددر فی الحقیقه عیب و هنر) و کتب لغویه ده کلور که هنر
 صنعت و صنعتده مهارتدر (هنرمند و هنرور هنر لودر عین بوراده
 غیرک مقابلدر عین خطا نك معنای خطا نك غیری دکلدر بلکه
 نفس خطا در دیمکدر زیرا عین معانی کثیره اوزرنه کلور که از جمله
 عین الشئ ذات الشئ دیمکدر خطا صواب مقابلدر الفی مقصوددر
 مدی خطا در زیرا خطا هموزدر ناقص دکل مهموزده ابسه الف
 ماقبلک فخره سنی بیان ایچوند ر فارسیده ماضی مقبدر و اسم فاعل
 و اسم مفعول آخر رنده اولان هاء غیر ملفوظه کبی هم تخفیفله جمع و ضم
 معنایده در بوراده مراد مصراع ثانی مضمونی ایله اولک اجتماع
 وبری برینه انضمامدر ولایق و درست و جائز دیمکدر اشتغاف
 رفتن در روان مروایدی در سرو روان کی جوازده معنای مرور

اولیله عجم جائز کور ره بپسن د بچک برده رواداری دیر (معنای بیت)
 بودر که بی هتیه دوستلق و محبت ایتمک خطادن غیری دکله در بلکه
 عین ونفس خطا در زیر محبت یا علمی وافر و یا صنعتنده ماهر اولانه
 کر کرد ر تا که ظاهر و باطننده اندن مستفید اوله و علاقه و الفتدن
 فائده بوله و عمری هبا و حاصلی هوا اولبه و اگر اومقوله هنر سرنی دشمن
 طوتمز و عداوت ایتمز سک دخی جائز و سزا در یعنی نه دوست و نه خود
 دشمن اول زیرا بی هنر اولوق عداوتی اقتضا ایتمز بلکه اومقوله ناقصک
 خصوصنده خالی الذهن اولوق لازمدر که فی نفس الامر لایضر و لایمنفع
 قبیله ندر * تا بماند رازت از دشمن نهان * سر خود باد و ستان
 کمتر رسان * راز بماندک فاعلی و نهان فاعلدن حال و از نهانه متعلقدر
 سر رسانک مفعولی و باا کامتعلق و کمتر مقدره صفتدر که اول مقدر
 مفعول مطلقدر عربی ابله تقدیری اوصل سرک الی الاحباب ایصالا
 قلیلا دیمکدر (بماند بانک ضمیمه در زیر ما بعد نده میم شفویدر مانند
 مضار عذر اولنده با استقباله تخصیص ایچوندر زیر لسان فارسیده
 دخی مضارع حال و استقبال میانده مشترکدر و بویایه علامت اشتقاق
 وادات توسل دخی دیرل اصلنده مکسوردر راز و سر بر معنایه در که
 کتم اولنان نسنه در ضد الشهرة معناسندلکن راز فارسی و سر بر بیدر
 کمتر آزارق معناسنده در تفصیلی بالاده در بوراده قلت عهد مدن
 کتایه در رسان آخر حاضر در مصدری رساند ندر و رسانیدن
 ایرشدر مک معناسنه (معنای بیت) بودر که تا که سنک رازک دشمندن
 نهان فاله یعنی دشمندن مستورا و لمقدن او توری کندی سرنی دوستلره
 آزارق سویله یعنی هیچ افشایتمه زیر دیمشاردر که کل سر جا و زلاتین
 شاع یعنی ایکی لبیدن چقان سر درون احباب قولاغنه کبرسه دخی
 آخر دشمن اغرنه دوشر و ضبطی قابل اولماز پس آئی درون دلد
 حفظ اید و ب هیچ بر فرد آچامق کر کرد و الا بر دخی قسانمز و بونده
 مطلقا سر در اخلدر کرک اسرار کونیه و کرک اسرار الهیه زیر اهدل
 نادر و رازدار کیا بدر و یو فقیر نیجه اسرار الهیه احباب نمانه اولنلر
 ایچون تخریر ایتمش ایدم آخر اعدا الله دوشوب نیجه زحمتلر چککدی
 * نانکری پیش مردم شرمسار * آنچه خود ننهاده باشی برمدار *

پیش نکرده به ظرف و شرمسار مفعول وجهه سی مصراع ثانی به
تعلیل در آنچه آن چیزی که دیکمدر که مبتدا در خود مبتدا ثانیه در که
انت معانیده در نهاده کر چه فعل ماضی مقید منفی در فاما نفی
حقیقه باشد به قید و نهاده بحسب المعنی اکا مفعول در فارس به تعبیری
نیاشی نهاده او و عربی له لم تکن انت واضعه دیکمدر که بعد الجملة
خوده خبر و خود دخی بعد الجملة مبتدا اوله صفت در و برمدار جلد سی
خبر در تا تعلیلیه نکرده کافی بحمی ابله نشوی معانیده در شرمسار بحال
او تا بنش معانیده و غافله کلور که شرمسار اصلی شرمه سار در ترکیب
اولی بحی ها حذف اول شده در شرمه ده کی ها نسبت ایچوندر سارده کی
ها کی (شرم اود در شرمه اود لودر کشتی او تا بنحی باشدنی اشاغه
صلار اثر حیا اندن ظاهر اولغین اکا نسبت ایدر لر برکسه او تا بنسه
نحالت کلسه شرمسار اولدی دیر لر (برمدارده بر استعلاء افاده ایدر
مدار نهی حاضر در مصدری داشتن در طوتمق معانیده مضارعنده
شین رایه قلب اولوب دارد و دارنده دیر لر برداشتن و برداریدن رفع
معانیده یعنی فالدرمق پس مدار فالدرمه دیمک اولور (معنای یت)
بودر که تا که خلیق او کنده نهج اولیه سن یعنی انلرک یا نلرنده
او تا بنمقدن اوتوری اول نسنه بی که سن کندک قومامش اولاسن
الکله قومدغک نسنه بی فالدرمه تا که تهمت و نهجالتدن خلاص اولاسن
زیرا اول نسنه نک محل مخصوصه وضع اولند بی بر مصلحت دایر
اولا که واضعی ییلور و بومعنی بین الناس کثیر الوقوع در انکچون
فضوللق ایدنلر آخر شرمسار اولور لر پس خاله غیره و امثالته
اوضاع غیره وضع و رفعه مدخله ایتمه زیر سرندن بی خبر سن
* ای برادر پرده مردم مدر * تا ندر پرده ات شخص دکر * پرده مدرک
مفعولیدر شخص ندرک فاعلی و پرده ات مفعول بعد الجملة تعلیلیه در
(پرده حجاب و نقاب مدرک فاعلیه نهی حاضر در مصدری
دریدن در کسراه بر تقی و بحک معانیده و اهل لغت اتی کر چه کسره
باینده درج ایتمه لردر عبارت شیخ فتحله استعمالنه دخی شاهد در
و بوستان سعدی ده دخی کلور (یت) توینا و ماخائف از یکدکر
(که تو پرده پوشی و ما پرده در) و بوسف زلیحای مولانا جامی ده کلور

✱

(یت) قدم از راه غم‌خیزی بدر نه) (که باشد پرده پوش از پرده در به)
و حلیی ده دخی دبر که (در قبو وادات ظرفیه ودر بدن لفظند دن
صیغه امر ووصف ترکیب در مثلاً پرده در کبی (ندرد فعل مضارع
منفی در مصدری ذکر اولئسان در بدن در ولکن کسره به کوره دالک
کسره سی وفتح به کوره فتحه سیله تلفظ اولتور رانک تشدید لاجل
الضروره در والا اصلند و مخفف در و مواقع ضرورت مستثنادر
زر لفظند و امثالند دخی جاری در (پرده ات فصله در زیر و صله
ضرورت بوقدر و اهل لغت دیمش لردر که اگر تاء خطاب آخرند
ه علامت اولان کلیه متصل اولسه برهمزه مجتلبه زیاده ایدر لر
بنده ات کبی وگاه ضرورت ایچون اول ها و همزه بی حذف ایدر لر
در خزینت کبی که در خزینت ات تقدیرند در و تاء خطاب ویم متکلم
و شین غائبه اصطلاح شمراده حرف اضافت دیر لر کما فی اللغات
شخص عربیدر انسانک و غیرینک ابراقدن کورین قرالتی سیدر صکره
کسه معناسند استعمال اولندی (معنای یت) بودر که ای برادر
و آخرت قرنده ام و برادر کبی محبوب خلق پرده سنی بر تمه یعنی کز لو
اولان عیوبی کشف ایتمه رفع پرده ایدوب مستوری کشف ایدر کبی
بلکه حقت سنارینی صفتیه عمل ایله وخالق خلقیه متخلق اول
تا که برغیری کسه دخی سنک پرده کی بر تمه زیرا اند و کو که کوره
بولورسن خیرا و شرا و حدیث قدسیده کلور (یا عبادی انما هی اعمالکم
ترد علیکم) کل ایندی بصیرت اوزره اول که رجائی و ملکی و شیطانی
و نفسانی هر نه دورا و صورت اولور سه سندن اولور خار جدن نسنه
یوقیر * با هوای دل مکن زنه کار * تا نیارد بس پشیمایت بار *
با مکنه متعلقدر کار مفعولدر زنه کار کلمه تنزیه ورد عدد کلا معناسنه
و دقایقه کلور که زنه کار اصل معناسی صفین در اما وصیت و سپارش
محلند تا کید ایچون استعمال اولتور (بس بوراده باه عربی ایله بسی
و بسا کبی کثیر معناسنه در) پشیمایت ده اولان تاء خطاب معناسه
نیارده قید در و تا نیاردک مفعول اولی (و بار که یمش و محصول
معناسنه مفعول ثانی در و بس پشیمایتی باره عطف پیاندر تقدیری
تا نیاردت بار بس پشیمایتی (معنای یت) بودر که صافن هوای دل

وشهوت طبعی کند که کار ایلله و آئی ایش طومنه تاسکا محصول
 کتورمه که اول محصول چوق بشپا نلقدر وزیاده نداشتدر یعنی
 هوای نفسه و آرزوی دله تابع اولان صکره چوق نادم اولور زیرا
 داعیه شرع و عقل کامل اولد بجه ایش طومق اولماز وانک که ایشی
 هوی وهبا اوله نه هدی ونه خدا قبوسیدر و آخر انک مطرچی آه
 وندامت قبوسیدر فافهم جدا * قدر مردم راشناس ای محترم *
 تاشناسد مردمان قدر توهم * قدر شناسک مفعولیدر مردمان
 شناسک فاعلی و قدر مفعولیدر و بعد الجمله تعلیلدر (قدر مقداردر که
 بکیت دخی دیرلر مقصود وزن عقل و اعتبارله اولان قدریدر تنکم
 برکسه بی مدح اینسه لر وزنده آخر چکر دیرلر (شناس شین مجمه نک
 کسر یله امر حاضر در مصدری شناختن در آکلک معانسه مضارعنده
 خاسنه قلب اوانوب شناسد و شناسنده دینلور محترم حرمتلو و معزز
 و مکرم بونده محل قدرده محترم لفظنده اصابت ایتدی هم جمع
 و موافقت ایچون اولد بقی مرارا اشارت اولتمشد (معنای یت) بودر که
 ای محترم و معزز کسه قدر مردمی فهم ایلله و خلقی مراتبه تنزیل ایت
 تا که مردملر یعنی آدم اوغللری دخی سنک قدر کی بله لر و سنی عالی
 طونه لر و بویکی فهمک اثری بر بره مجتمع اوله والا خلاقی بر بره کلور که
 ایکی طرفدن دخی حرمتسزلکدر الحاصل خیرا و شرا انسان عمانه
 کوره مکافات اولنور * تازیانت باشد ای خواجه دراز * دست کوتاه
 دار و هر جانب متاز * زیانت باشدک فاعلی و دراز مفعولی و بعد الجمله
 ظرفیه در زیر نا بوراده مادام معناسنه در دست دارک مفعول اولی
 و کوتاه ثانیهی و هر جانب متاز متعلق و بعد الجمله دار جمله سی اوزرنه
 معطوفدر خواجه بای و پیر و عزیز و دانشمند و قوش ایوکی و بعضیلر
 دیدیلر که خوچ اصلنده جیم مجمله قوش ایوکی در مثلا خروس
 و طویغر و هدهد و امثالک تاجیدر بوسیدن در که تعظیم قصه
 ایدوب بعض عزیزلره خواجه دیرلر بوصولتده آخرنده اولان
 ها تخصیص ایچون اولور (کوتاهه ساکنه ایلله کوتاه دن مخففدر
 قصه دیمکدر قصبرکی که درازک مقابلیدر که اوزوندو طویل کی (متاز
 نبی حاضر در مصدر اصلبسی تاختن در سکرتمک وقتی ایومک معناسنه

*

*

مضارعنده خا زایه قلب اولنوب تازد وتازنده دینلور ومصدر فرعبسی
 نازیدن در زیر بعد القلب اخذ اولمشدر (معنای یت) بود که
 ای خواجه مادامکه سنک دلك اوزون اوله وخلقه اطاله و پرده در
 اولمقدن خالی اولیه سن مرادك اولان نسنه دن الكی قصه طوت
 وهر جانبیه یلوب سكرتمه یعنی هرقنی جانبیه هرنه مراد ایچون
 حرکت ایتسك الك مطلوبه ایرشمن واندن کوتاه قالور پس بوکلامده
 محذوف وارد که بحسب المقام مفهوم اولمغله طی اولمشدر و بونده
 تایی تعلیلیه طوتوب زبأنك دراز اولمقدن اوتوری یعنی اکر دیلرسك
 زبأنك دراز اوله دلکی کوتاه طوت دیو معنی فاسد زبیرا کلامك
 ماقبلنه مخلفدر و پردخی لسان عامه دن خارجدر اکر چه من عرف الله
 طاللسانه وفتحجه التي دنیادن چکوب علاقات طرفنه حرکتدن
 منقطع اولان عارف بالله اولدیغی جهندن طویل اللسان اولور یعنی
 چوق سویلر و معروفك اسما و صفاتی شرح ایلر * هر کرا قدری نباشد
 در جهان * زنده شمارش که هست از مردگان * بونك تقدیری
 هر کسی که نباشد اوزا قدری در جهان شمارش زنده که از مردگان
 دیمکدر و بونك نظائرلك اعرابی سبق ایتشد (شمارش نهی حاضر در
 مصدری شماریدن در ضمله صایمق معناسنه بوراده لاجل الضروره
 شین اسکان اولنور که لفظی بو مقامده تعلیل ایچوندن وهست است
 معناسنه در که مردکانه قید در تقدیری از مردگانست دیمکدر مردگان
 مرده نك جمیدر میت معناسنه که زنده نك مقابلیدر کاف مرده
 آخرنده اولان هاء غیر مملفوظه دن بدل وآنادات جمعدر تنکم بالاده
 مشر و حدر (معنای یت) بودر که هر کسنه نك که بد خوی
 وید زبان اولدیغندن اوتوری دنیاده قدر و اعتباری اولیه سن آنی
 زنده صایمه زیر اولیه کس مرده لردندر یعنی میت حکمنده در الحاصل
 خوار و حقیر اولان کسه نك حیات دنیویه سی ممت کیدر و حقارتنه
 سبب اخلاق ردیه در * از قناعت هر کرا نبود نشان * کی توانکر
 سازدش مال جهان * تقدیری هر کسی که نبود اوزا نشان از قناعت
 کی سازدش مال جهان توانکر دیمکدر که بوندن اعرابی ظاهر در
 قناعت قسمته رضاونز یاده طلب ایتامکدر اوراده بالام جاره معناسنه در

✱

✱

عرب له دیر (توانگر قادر دیمکدر زیرا توان قدرت و کرکاف عجمی ایله
 ادات فاعلدر که ترکیده جی معناسن افاده ایدر) (زرکر قبوجی در
 توانگر قدرت بولیجی در) (سازد مضارعدر مصدری ساختن در دوزمک
 معناسنه مضارعنده خازیه قلب اولنور (معنای بیت) بودر که
 هرکسه که انک ایچون قباعندن نشان اولیه و موجود اولان مرتبه دن
 زیاده سن طلب ایلیمه چن آنی مال دنیا توانگر وغنی دوزر یعنی
 اهل حرصی بتون مال عالم طویرمز وهر تقد رچوق بولسه طویدم
 دیمز بلکه قبرده طوپراق طویرور که استخوان و دیده سنک ایچنسه
 طولار پس نعیمک مزیدنی آخره آلیقومق کرکر * دائمی باش
 از حق ترسکار * باش نیز از رجش امیدوار * دائما ظرفدر
 از ترسکاره متعلقدر ترسکار می باشک مفعولیدر امید واریکینی باشک
 مفعولی اولدینی کبی از رجعت امید واره متعلقدر ترسکارده ترس فحمله
 سمدر قورخو معناسنه مصدری ترسیدن در که قورخقددر) (کارکاف
 عجمی ایله ادات مبالغه در که فعل ماضی و امر و بعضی اسماء او اخرنه
 لاحق اولور و کثرت معناسن افاده ایدر که معنای مبالغه اسم فاعلدر
 برورد کارکی که کثیر التریه در رب کبی و امر زکار کبی غفور معناسنه
 و یا کار کبی که آکدر میچی دیمکدر و حلیمی ده کلور که اسم فاعل
 مقامنده مصدر دن بر اسم اخذ اولنوب آخره کار الحاق ایدر ز مثلاً
 ساختن لفظندن ساز آلوب ساز کار دیرلر موافق معناسنه انتهی
 بصورتده ترس دخی ترسیدن لفظندن اخذ اولنوب ادات کار الحاقیه
 مبالغه اسم فاعل معناسن افاده ایدوب زیاده خائف دیمک اولور و بویه
 دیمک دخی جائزدر که (ترس ترسنده دن ترخیم اولغش اوله وصف
 ترکیبی ده اولدینی کبی بصورتده ادات مبالغه اسم فاعل آخره کلش
 اولور نیکم توان دیرلر که اسم قدرتدر و تواند مراد ایدر لر که فعلدر
 و مطلق اسم لاحق اولیق جائز اولدینی ذکر اولنسان یاد کار لفظندن
 و خداوند کاردن و امثالندن مستفاد در زیرا خداوند کار صاحب
 و مالک معناسنه در مبالغه طریقیله ملوک و سلاطین کبی و بحسب
 الاعتبار عزیزله و اهل کمال اولنسلره دخی اطلاق اولنور حضرت
 مولانا به خداوند کار دید کلمی کبی (نیر نعمة الله ده کلور که نیز حرف

✽

مطالعه

عطف

عطف در دخی دیمکدر وینه معناسنه انتهی ینه ایضا معناسنه در
 بو مقامده اولدیغی کی وایکن نیرک حرف عطف اولماسنده شبهه
 وارد دیو بعضیلر اعتراض یلش لر در ز بر اسب واستررا سوار کشتند
 دیمک برده اسب نیز استررا دلتز و بوفقیرک فهم ایسدیکی بودر که
 حرف عطف دخی معناسنه اولغله نیری دخی معنای دخی بی مشمل
 اولغله او حکمده قیلدیلر پس بوندن نیری نفس الامر حرف عطف کی
 استعمال اولمق لازم کلز و قانقده کلور که نیر لفظی ده معناسنه دز
 مثلاً ترک اولده دیر بجم اونیز دیر نیرک نوزدن فرقی بودر که نوز
 دخی در اوانه ها زیاده ایدوب هنوز دیرلر انتهی بالاجال بوفرقل
 تحتده طائل یوقدر ز بر ده ودخی بر معنایه در وهنوز دخی شمعی
 معنایه کلور مقامنه کوره (امید وار کتب لغویه ده کلور که وار ادات
 نسبه در قر وار کی و مصاجبت ایچوند ر امید وار و بز کوار کی
 امید لی و عظمتلو دیمکدر و د قانقده کلور که وار لسان فارسیده
 مناسبت و یلافت معناسن افاده ایدر که ترکی دلدن اندن برارایله تعبیر
 ایدر لر راه وار که آت اوصافندندر بوله برار آت دیمکدر در شهور که
 انجو اوصافندندر معناسی شاعره لایقندر کوشوار کوبه در قولاغنه
 مناسبتی اولمق اعتبارایله در مناسبت مشابهتدن برنوع اولدیغندن
 اونوری مقام تشبیهده ده وار استعمال اولنور قر وار کی برکسبه
 برنسنه لایق و اول کسبه سر اوار و اول نسبه سر اوار دیرلر (بز کوار
 اولویه لایق اما ولولغه لایق معناسنه استعمال اونور بوضورتده
 بز کوارک اصلی بزری وار اولور که اندن اختصار اولمشدر
 (معنای یت) بودر که داند حق تعالی دن زیاده خوف ایدیچی اول
 و مکرندن امن اوزرنه اوله ز بر کفرده وینه رجندن امیدلو
 ورجانو اول و نا امید اوله که بودخی کفر در نکم بالاده تفصیل اولمشدر
 قال تعالی (لا تأمنوا مکر الله) وقال تعالی (لا تله طوا من رحمة الله)
 لایه فافهم جدا * برعد وی خویش چون ابی ظفر * عفو پیش
 آور زجر مش در کذر * تقدیری چون بابی ظفر برعد وی خویش
 بش آور عفو و در کذر از جر مش دیمکدر که اعرابی بوندن ظاهر در
 (بابی قبل مضارع مخاطبدر مصدری یافتن در بولمق معناسنه

مضارعنده فایه قلب اولنوب باید و باینده دینلور (ظفر عربی در
مطلوبه فوز وغالب اولق) (عفو عربی در ذنب ن تجاوز و اثری محمود
ودعاده کلور) (اسألك العفو والعافیه) ای ترك العقوبة والسلامة
(عفو اصلنده قصد معانسی مشتملدر کویا سندن عفو ایتدم دیمک
ازاله ذنبی قصد ایتدم دیمکدر) (جرم ضمه عربی در اکساب مکر و هده
استعمال اولور اصلی جرم در فتحله که آفا چدن یمش که یمک
معناسنه در) (کذر بوراده امر در مصدری کذشتن در واز کلک
و بر بردن برره کچمک و صالیو برمک مضارعنده شین رایه قلب اولنوب
کدر دینلور) (معنای بیت) بودر که چونکه کندی دشمنک اوزرنه
ظفر یوله سن وغالب اولسن عفو ای اوکو که کتور وانک کاهندن کج
یعنی عفو راجع اولان مقامده والاشرعدن و قلبدن استغفایله واکا کوره
عمل قبل زیرا بعض اعدا وارد که قتلی و یاغیری وجهله مؤاخذه سی
لازمدر تنکم بعض حیوانات حل و حرمد قتل اولنور فاره و کلمر
و کلب عفور و عقرب و دولنکچ دید کاری قوش کبی * با تواضع باش
وخوکن بادب * صحبت پرهیز کاران می طلب * یا ما بعدنده امره
یعنی باشه متعلقدر و خورخی کنه مفعول و با کامتعلقدر و بعدا الجملة
جمله اولی اوزرنه معطوفدر صحبت ما بعدنه مضاف و می طلبه
مفعولدر تواضع عبودیت نفسی بیلوب تذال ایتمکدر که مقابل
کبردر و ریاستدر آنکچون در ویش ریاست اهلی اولماز) (ادب امور
مستحسنه بی رعایتدر کرک عباداتده و کرک معاصیاتده و کرک عاداتده
وانک جزئیاتی چوقدر انسان کامل کرکدر که هر بابده عهده سندن
کله) (و پرهیز کاران پرهیز کارک جمیدر پرهیز کار صفت مشبهه در
اهل تقوی معناسنه) (می طلب امر حاضر در مصدری طلبیدن در
استمک معناسنه مضارع می طلبد کلور اصلنده عزیدر و لکن بحجم
نجم و تصرف ایتمکدر) (معنای بیت) بودر که تواضع صغیله اول
و ادب خوی ایه و اهل تقوی صحبتی طلب ایت اشقیسا مجلسنه اوتورمه
زیرا تواضع و ادب صفت انبیادندر علیهم السلام و متواضع و منأب
اولان کسه انبیائله مجانست و مناصبت ایتمکله وصف مذکور علو
درجه سنه سبب اولور و کذلک مجلس تقوی مجلس رحمت و مجلس



فسق مجلس غضبدر بناء علی هذا اعوذ برضاك من سخطك . موجنبه
 اسباب غضبیدن فرار و دائره رجته قرار ایتك كركدر و انسان بالنعل
 فسق ایتك دكل بلکه فاسقه و آلات فسقه نظرایتك به منهیدر
 * برد باری جوی و بی آزار باش * تا که گردد در هز نام توفاش *
 برد باری مابعنه مفعولدر (و بی باشه متعلقدر و بعد الجمله جوی
 جمله سی اوزرنه معطوفدر (نام کردك فاعلی و فاش مفعولیدر
 و در اكاظرفدر برد باری ده یا مصدریه در برد بار حول و حلیمدر
 نتکم تفصیلی مرور ابتدی (جوی امر در مصدری جویدن در
 آرامق معناسنه (آزار آزدن لفظندن مشتقدر و اسم مصدر در
 آزدن و آزاردن آزارلق و انجتمك و سوكم معناسنه (هز خصال
 حیده و صنعت و مهارتدر (فاش عربی در اصلنده فاشی در تخفیف
 یاسنی حذف اید و ب فاش استعمال ایدر فشو عتو و زنی اوزرنه
 برنسنه لك انتشار و ظهوریدر نتکم مرور ابتدی (معنای بیت)
 بودر که بواسطی آره و دله یعنی خلقك هرنه ایسه بوکن کتوریچی اول
 و بی آزار اول یعنی کسی بی رنجیده اتمه و سب و شتم ایلله و دهانکی
 محفوظ طوت تا که هنزه نامك فاش و منتشر اوله یعنی بویه خصال
 حیده و اخلاق جملهك سبیلله لسان ناسده ابو نامك سوبلنه و خلق
 سنك حسن حالكه شهادت ایده لکه اتم شهداء الله فی الارض
 موجنبه انلك حسن شهادتتری عندالله قبوله قریندر خصوصاً
 دیمشدر که قرق نفرکسه برولی عرفی حکمنده در ولی لك شهادتی
 ایسه مقبولدر زیرا ترکیه نفس ایتكله کلام شوب اغراضدن خالصدر
 * همچو تریاقدن دانا یان دهر * قاتلندای خواجه نادان چو زهر *
 همچو تریاقدن مقدم خبر و دانا یان دهر مؤخر مبتدادر قاتلند ایلله
 نادان دخی بویه در (همچو کله تشبیه در مثل معناسنه در هم لفظی
 موافقه دلالت ایدر مالی تشابهدر که ایکبسی بری برینه تشبیهده
 موافقدر دیمکدر کویا دانا تریاقه بکرزه دیکی کی نافع اولمقده تریاق
 دخی دانا به بکرز مفید اولمقده نتکم علم بیانده کلور (بیت) رقی الزجاج
 ورقه الخمر (فتشایها و تشاکل الامر) (فکنا نماخر و لا قدح)
 و کنا نما قدح و لا خمر) تریاقدن اصلی تریاق اندد راند بوراده است

که رابطه در آنک جمیع درباران من اند بنم بارلر مدر دیمکدر تریاق و در یاق
 کسرله معروف نسنه در که زهرلک مضر تن دفع ایدر یعنی بدواء
 مرکبدر که ابتدائی ماغنپس دبدکلری حکیم اختراع ایلدی صکره بر حکیم
 دخی کلوب لحوم افاعی زیاده سیله انی تبیم ابتدی و تار یخ کزیده ده کلور که
 دفع زهر ایچون مارافعی دن معمول اولان تریاقی افریدون دید کلری
 پادشاه دوزدی و قاموسده کلور که تریاق یونانی در صکره تعریب
 اولمشدر و صحاح جوهریده فارسی معربدر دیمشدر یعنی فارسیده
 تریا کدر صکره کافی قافه تبدیل اولنوب تریاق دلمشدر تنکم ساخته
 افریدون اولق اکا دالدر زرا افریدون ملوک عجمدندر و لکن کلام
 قاموس اصمدر زرا حکما یونانیه در و معاجین و ادویه انلردن قالمشدر
 پس اصلی تریادر تا ورا آنک کسرملری و یانک تشدیدیه (دانیان دانک
 جمیعدر اصلی دانا آن در همزه ایله که آن ادات جعدر و لکن تخفیف
 همزه یایه قلب اولمشدر دانا صفت مشبهه در مبالغه ایله عالم معناسنه
 علیم کی و مفتاح الافده ده کلور که صفت مشبهه مضارع دن مشتقدر
 طریق اشتقاقده کاه فعل مضارعک آخر حرفن الفه ابدال ایدوب
 مثلاً کوید ویند لفظندن کویا وینا دیرلر و کاه الفه برنون ضم
 ایدوب مثلاً کرید و نالد لفظندن کریان و نالان دیرلر و بوصیفه ایله
 مبالغه اسم فاعل مراد اولسه ده جائزدر اتمهی و بعضیلر دیدیلر که
 صفت مشبهه امر دن مشتقدر مثلاً داناده دان امر در آخر نه الف
 زیاده سیله صفت اولور و دقایقه کلور که دان اسم فاعلدر دانستن دن
 معناسی بلجی در داننده دن ترخیم اولمشدر نکته دان و خرده دان دن
 جز اولان دان دخی بوهنایه در دانا بللو دیمکدر شول الف که آخر
 کلمه لاحق اولور معنای انصاف افاده ایدر شول حالت که عارض
 اوله انده ادات توصیف مندر حاجت مندر کی و شول حالت خلقی
 اوله آنک اداتی الفدر بیناده کی تواناده کی کی داناک مقابلی نادان در
 کسک مقابلی ناکس و مردک مقابلی نامرد اولدیغی کی اسان فارسیده
 نا ادات سلبدر اول کلمه داخل اولوب مدخولنک مدلولنسه اولان
 وصفی موصوفندن سلب ایدر بوقاعده اویره نادانک معناسی بلجی
 دکلدر دیکدر تنکم نامردک معناسی ار دکلدر دیمکدر اتمهی (دهر

اصلانده عالمك مبدأ وجودندن انقضاسته دك اولان مدتلك اسمیدر
صكره هر مدت كثیره ده استعمال اولاندی زمان ایسه مدت قلیله
وكثیره اوزرنه واقع اوایور دهری دیرلر بقاء دهره ذاهب اولانه بوراده
دهرله مراد زماندر قال الله تعالی (وما یملکنا الا الدهر) ای الزمان
(قاتلند بونك دخی اصلی قاتل انددر قاتلدر در معناسته قتل چسددن
روحی ازاله در موله فرقی بودر که موت فوت حیاته اولور قتل ده ایسه
مباشرك فعلی معتبردر (زهر آغودیدك لریدر زهره اوددر مراره معناسته
زیاده آبی اولد بغدن اوتوری یعنی اکا نسبت ایدوب زهره دیدیلر
ویاد زهر دیدك لری مصنف زهر دیمكدر (معنای یت) بودر که زمانك
عالمی وجهانك فاضلاری تریاق فاروق کی در که زهر جهله محض دوا
ومرض نفسه عین شقادر نادانلر ایسه بونلرك خلافیدر که زهر
هلاهل کی قاتل ومضردر پس نافعدن استفاده وضاردن مباعده
ایده کور قال الله تعالی (وهدیناه التجدین) یعنی الله تغسانی سنی طریق
خیره وشره هدایت ایلش واسبابی بلدر مشدر همان سندخی مهندی
اولوب طریق خیره سلوک وطریق شردن رجوع الیه فافهم * مردم
از تریاك می یابد نجات * خود کسی از زهر کی یابد حیات * تقدیری
می یابد مردم نجات از تریاك کی یابد کسی حیات از زهر دیمكدر که
مردم یابدك فاعلی ونجات مفعولی وازا کا متعلقدر کسی وحبیات
واز دخی ایکنجی یابده کوره بویله در (یابد یاء مثناك باء موحده اوزرنه
تقدیری الیه مضارعدر مصدری یافتن در مضارعنده فایه قلب
اولوب یابد ویابنده دیرلر) خود بویله برده آخر افظی کی مقام تعریفده
استعمال اولور تنکم تصویر معناده کلور (معنای یت) بودر که
آدم اوغلانك مسموم اولانی تریاكدن نجات بولور وهلاکدن
قورتلور خود برکسه زهردن نجات حیات بولور یعنی بویله اولدیغن
بولور سن وسکا دیملو دکلدر وانی یلسامك عجبدر ایمدی دانائله
نادان دخی بویله در که دانا علم وکمالی الیه هلاک معنویدن نجاته سبب
ونادان جهل ونقصانیه هلاک مؤیددر بوسیدندر که علم نور
وزوح وفیض دیرلر باعث روشنائی وبادی حیات جاوداتی در
جهل ایسه ظلمت ومنزل الحیات وعین بیوستدر والله الحفیظ

✱



* صبر و علم و حلم تو باغ دلند * حرص و بغض و کینه زهر قاتلند * بعض
 نسخته صبر و علم و عقل تو و بعضنده صبر و علم و حلم تریاک دلند
 دو شمشیر و لکن عین عقده داخلدر و باغ دخی تریاک افاده ایندوی
 حیاتی افاده ایدر تنکم آشفته کلور اگر چه تریاکله زهرک ظاهرده
 مناسبت ضدییه وارددر (باغ عجمده رومده بغچه دید کلری در که
 هر نوعدن اشجاری مشتملدر اوزم چغنه اختصاصی یوقدر و باغ
 و باغچه به بالطبع میل ایدوب سبب انشراح صدر و باعث حیات دل
 ایلمریله تریاکه بدل باغ ذکر ایتدی زیر تریاک زهرک مضرتن دفع
 ایندوی کبی سیر باغ دخی انقباض و کدورتی دلدن ازاله ایدر و انبساط
 و صفا و حیات بخش اولور (دلند قاتلنده اولان اتد بالاده کی کبی در
 (بغض حبک ضدیدر یعنی بغض نفسک برنسنه دن نفرتی و حب
 نفسک برشیئه انجذاب و رغبتی در و دیشلردر که عداوت ایله بغضاتک
 فرقی بودر که عداوت بغضادن اخصدر زیر هرعدو مبعضدر فاما
 هر مبعض عدو اولماز مثلاً بعض اشخاص بری برندن بالطبع نفرت ایدر
 فاما اورتاده موجب عداوت اولمیچق انتقام ایچون کین طوتمقدن
 خالی دکلددر (کینه کاف عربی نک کسر ایله خشم و قلبنده دشمنلک
 طوتمق و انتقام الحق دله مکدر که عرب حقد دیر) کینه ور کینلور در
 بغیه مفردات بالاده در (مضای بیت) بودر که سنک صبر و علم و حلم
 و عقل و سائر صفات و خصایل حیده ک باغ لک و سبب انبساط
 و باعث حیاتکدر تریاک کبی زیر بومقوله فضائل ایله قلب زنده اولور
 تنکم حرص و بغض و کبر و کینک و امثال قاتل حیاتکدر زهر کبی زیر
 بومقوله رذائل ایله قلب مرده و نفس زنده اولور مقصود اصلی ایسه
 نفسی قتل و قلبی احیاد و بومعنی حیات حقیقه اربابی ایله صحبته
 منوطدر زیر زنده ایله اختلاطدن زنده لک حاصل اولور مرده ایله
 القتن مرده لک وجود بولدیفی کبی * فخر جله کارهانا دادنست *
 در بروی دوستان بکشادنست * فخر مبتدا و جله دخی همزه اضافت
 تقدیریه مابعد نه مضافدر اصلی جله کارها در که لاجل الضروره
 همزه حذف اولمشدر دادنست خبردر و نان انک مفعولدر بروی
 بکشادن معلقدر بکشادن خبر بعد خبردر (فخر نازلحق و خصایله



تمدحدر افتخار کبی (نان خبر در نان اصل اولغله تخصیص ایلدی
 پس ادام دخی مطلقا اکا منضمدر (بروی بروی دیمکدر که رانک
 حذفیه تخفیف اولمشدر (کشادن اچقدر مضارعنده یاز یاده
 ایدوب کشاید وکشاینده دیرل اولنده بامضموم اوقنور کافک ضمه سنه
 اتباعا اگر چه بوراده کاف لاجل الضروره اسکان اولمشدر
 (معنای بیت) بودر که جله کارلرک فخری یعنی انسان انکله فخر
 وتمدح ایتکه صالح و سزا اولان ایش نان ویرمک واطعام طعام
 ایتکدر که قرآنده مواضع عبیده ده مدح و ترغیب اولان صفت جبهه
 وخصلت جلیله در و دوستلرک پوزی اوزرنه قیوی اچقدر یعنی
 کشاده باب اولوب آیشده ورونده یه اکرام و انفاق ایتکدر کویا
 کشاده در اولوق سخا و ضیافتدن و بسته در اولوق امساک وادخاردن
 کایه اولدی و بوراده دوستانی تخصیص ایلدی زیر بطریق الزیاده
 کلوب کیدن احبابدر اعداد کل و بردخی اهل تقویه رمزدر زیر
 حدیثه کلور که (لایا کل طعامک الاتقی) اگر چه حضرت ابرهیم
 علیه السلام بذل عام ایلردی و بوندن مراد ذی قدرت اولانی اطعام
 و انفاقه ترغیبدر زیر معسر اولنلره خرج یوقدر * کر چه دانا باشی
 و اهل هنر * خویش را کمتر زهر نادن شمر * تقدیری کر چه باشی دانا
 و اهل هنر شویش را کمتر زهر نادن دیمکدر که بوندن اعرابی ظاهر
 اولور کر چه کر حرف شرطدر که اکردن تخفیف اولمشدر و رچه دخی
 دیرلر و لکن چه بوراده اتباع طریقله در یو خسه بشقه معناسی
 یوقدر (شمر شبنک ضمی و میمک فتحیله امر در شمر دندن ضمتین ایله صایمق
 معناسنه ماضی دخی بویله در شمر دکی مضارعی شمر دکلور میمک فتحیله
 یو کله نک تفصیلی بالاده در (معنای بیت) بودر که اگر چه دانا و اهل
 هنر اوله سن یعنی یوصفتلرله و تصف اولور سگده بنه کند یکی هر ناداندن
 اقل و انقص عد ایله زیر اکال انسانی بونده در وشول که منم دیگر
 نیست دیر قصورنه واقف اولمدیغدن در و یو بایده اعلم الخلق علمنا
 ما جهلنا دیدی و ما عرفناک حق معرفتک دیو اعتراف ایلدی و حق تعالی
 (وما اوتینم من العلم الا قلیلا) یوردی پس حقدن آگاه اولان کسه یه
 دعوی دوشمن بلکه تواضع دوشر زیر دیمشدر که فی کل شیء وفیه

✱

* * تنبیهات اخیری * *

کل شیء فافهم جدا

✱

* شد و خصلت مرد نادان را نشان * صحبت صبیان و رغبت با زنان *
 و شدك فاعلی و خصلت فاعل دن تمیز در نشان مفعولیدر مر د نشان
 متعلق در زیر ا لام جاره معناسنه در نادان مرده صفتدر صحبت دودن
 بدلدن معطوفله بله (خصلت بوراده رذیله در) صبیان صبی نك
 جمعیدر که هنوز سوددن کسملین اوغلاندر بوراده صبیان ایله مراد
 احداث در یعنی حدیث السن اولان اوغلانر و تازه لر در (رغبت
 برنسنه بی حرصله ارادت و طلبدر زهدك مقابلیدر که زهد اعراض
 و رغبت توجه و اقبالدر) با زنان ده با فی معناسنه ظرفیه در و یا الی
 معناسنه در زیر رغبت فی و یا الی ایله استعمال اولسنه حرص و اقبال
 و عن ایله مستعمل اولسنه زهد و اعراض اقتضایدر (زنان جمع زندر که
 مقابل مرد در (معنای یت) بودر که ایکی خصلت رذیله مرد نادان
 ایچون نشان و علامتدر یعنی هر کیده که بوا یکی خصلت اوله اول کسه
 جهلا و سفها قبیلتنددر عقلا و اهل وقار کروهندن دکل اول ایکی
 رذیله نك بری تازه لر له صحبت و مجلسلر نه ملازمت و بری دخی زنلر
 رغبت و حرص و انلر له الفت و مزاجه در زیر ایکیسی دخی خفته
 دلالت ایدر اگر چه خانولر له محالطه فی الجملة مشر و عدر تمتع و تناسل
 ایچون فاما تازه لر له صحبت بالکلیه ممنوعدر زیر مواضع تم هم دندر مکر که
 ضرورت قویه اوله تعلیم علم و کتابت و صنعت و امثلی کبی * ناخوشی
 در زندگانی ای واید * مرد را از خوبی بد کردد بدید * ناخوشی مبتدا
 و در زندگانی ا کا صفتدر تقدیری ناخوشی که در زندگانی حاصلست
 دیمکدر بدید کرددك مفعولی و مر د ا کا متعلق و از بدیده متعلقدر
 و مر دك تعلق را لام جاره معناسنه اولغله در و بعد الجملة مبتدایه
 خبردر ناخوشی ده یا مصدریه در (ناخوش ناملازم بمکدر (زندگانی
 بالاده تحریر اولندیکه زندگی دیری لکدر حیات کبی کاف زنده آخرنده
 اولان هاء غیر ملفوظه دن بدل و یا نسبت ایچوندر زندگانی در لکدر
 حی با تدن تمتع معناسنه که دیری لك اور نه متغیردر کاف و یا
 زندگی ده اولان کبی در نف و نون نسبتده مبالغه ایچون زیاده قلمدر
 کانی الدقایق بوراده ظاهر اولان یا مصدریه او ققدر زیر اگر چه

✱

مصدرده الف ونون زیاده قلنزل و لکن زنده نك قحه سنی تصحیح ایچون
 كاف زیاده قلند یغی کی زنده کی یه مشایهت لازم کلسون ایچون
 الف ونون دخی زیاده قلند ی (واید عربی در موآود معناسنه
 بویله مواضعده ای جوان وای پسر معناسند استعمال اولور
) بیدید بعضی نسخده وحید دوشمدر باء عربی نك فتحیله آشکاره
 و بلاو معناسنه (معنای یت) بودر که ای ولید و جوان درلکده
 ناخوشلق یعنی خلقه ناخوش درلك و لطفله کچما نك و امتزاج
 قلماق انسانه بد خویندن ظاهر و آشکاره اولور اگر حسن خلق
 اوزرنه اولسه هرکس ایله خوش کچنور و محبوب القلوب و مقضی المرام
 اولوردی پس بد اخلاق اولان کسه کندی نفسنه لوم اینسون و تبدیل
 اخلاق ایلسون تا که وکونوا فی الله اخوانا موجبجه هرکس ایله اخوت
 مرتبه سنه اربوب آخر حقنده حسن شهادته سرا اولسون * آنکه نبود
 مرور افعلى نكو * مرده می دانش که زنده نبود او * فعل نبودك فاعلى
 مرور الكا متعلقدر که تقدیری مرورا دیمکدر که رالام جاره معناسنه در
 ونكو فعله صفتدر و بعد الجملة آنکه یه صفتدر که انکسی تقدیرنده در که
 مبتدا در مرده دانشك مفعولی و بعد الجملة خبردر و که تعلیل در
 نبودك فاعلى او و مفعولی زنده در و بعد الجملة تعلیلده در بویتك جمله
 مفرداتی مرارا شرح اولتمشدر (معنای یت) بودر که اول کسه که
 انك ایچون ایوایش اولیه بلکه بد کار اوله اتی سن مرده و میت بیل زیر
 زنده لك اسبابدن اوزرنده اثر یوقدر حیات حقیقه نك آثاری ایسه
 افعال جمیله و اخلاق جمیده در حیات صوریه نك آثاری حس و حرکت
 مطلقه اولدیغی کی و شوکه حقیقته زنده در کمال صورت الهیه
 اوزرنه در و شولکه فی الحقیقه مرده در نصف صورت الهیه اوزرنه در
 میت کی و بوندن انسان حقیقی ایله انسان حیوانی نك یننده فرق
 نماهر اولدی * هر که کوید عیب تواند رحضور * می نماید راهت از
 ظلمت بنور * هر کسی که دیمکدر مبتدا در و کویدك تحتنده خمیری
 اکار اجددر و عیب مفعولیدر و اندر اکا ظرفدر و بعد الجملة مبتدایه
 صفتدر (راه نمایدك مفعول ثانسی فاعلى تحتنده کس در تاء خطاب
 نمایده قیددر می نمایدت راه دیمکدر که نمایدك مفعول اولی در واز و با

ضـ



نماید متعلقدر (عیب شول امر در که برنسنه انکله مقر نقص اولور
 تفصیلی بالاده در) حضور غیبتک ضدیدر غین مجمه نك قمیه
 (ظلمت اسنارت شانندن اولان محله عدم نور در محل لیل کبی انکچون
 ظلمت لیل در لر وجهل و شرک و فسقه دخی ظلمت دینور علم و توحید
 و طاعنه نور دینلدوکی کبی زیرا ظلمت و نورک هر بری ایکی قسمدر که
 حسی و معنوی در (معنای بیت) بودر که هر کسه که سنک عیب
 و نقصان و خطای حضور کده یوز که سویلر اول سنک مخلص
 دوستکدر زیر اسکا ظلمتدن نوره یول کوستر یعنی ظلمت عیب و عار
 و نقصدن نور هنر و عرض و کماله اخراج ایدر مداحک اولان ایسه
 خلاف ایدر تنکم اهل خلاف حقنده کلور (بخروجونهم من النور
 الى الظلمات فافهم * مرترا هر کس که باشد رهنمای * شکر اومی باید
 آوردن بجای * هر کس مبتدا و رهنمای باشدک مفعولی و مرترا اکا
 متعلقدر و بعد الجملة مبتدایه صفتدر شکر آوردنک مفعولی و آوردن
 بایدک فاعلیدر بجای اکا متعلقدر (رهنمای وصف ترکیبی در یول
 کوستر بجای معنایه مرشد و هادی کبی اصلنده نماینده راهدر صکره
 تزخیم و تقدیم معموله ترکیب اولمشدر مصدری نمودندر کو سترمک
 و کورنمک معناسنه مضارعنده و او برینه الف و با کتور و ب نماید
 و نماینده درلر (معنای بیت) بودر که هر کسه که طریق حقده سکا
 رهنما و مرشد اوله انک شکرنی برینه کتورمک کر کدر اولاحقه شکر ایله که
 سنی او مقوله مرشد هدایت ابتدی و ثانی اول مرشد شکر ایله که
 سنی ارشاد ایلدی زیرا بومقوله به شکر ایتک امر حقله اولیجی اطاعت
 امر لازمدر سجده آدم کبی الحاصل مرشد امرله در تنکم قرأنده کلور
 (وابتغوا الیه الوسيلة) و شکر واسطه دخی بویه در کما ورد فی الحدیث
 (من لم یشکر الناس لم یشکر الله) تنکم برات صدیق رضی الله عنهما حقنده
 آیات کریمه نزول ایتدکده پدری حضرت صدیق رضی الله عنه اکا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم شکرله توصیه ایتدی زیرا نعمت
 مذکور و وساطت رسولله حصوله کلدی پس حق واسطه مراعات
 اولنقی مقتضای حکمت اولدی * مرخرد مندان عالم را شناس *
 خلق نیک و شر مر نیکوتر لاس * بهض نسخته لباس شناس دوشمشدر



مأل بر در الام جاره معناسنه اولغله خرد مندان شناسه متعلقدر خلق
 شناسك مفعول اولی و نيكو تر نايسی در نيكو تر لباس احسن لباس
 ديمكدر (مر خرد مندان مر زاندر خرد مندان خرد منذك جعبدر
 عقلاو معناسنه دانشمند بيللو در زبرا مند آخر كلمه لاحق اولوب ربط
 ونسبت افاده ايدر و دقا نغده كلور كه شول حالت كه خلق اوله انك
 ادات توصيفی الف درينا و توانا كی و شول حالت كه عارض اوله
 انك ادات توصيفی مندر خرد مند كی زيرا خرد بصيرت در چشم
 بصيرت ايسه سهيله آچملق واردر مقابلی بی خرد در انتهی بومقامه
 متعلق اولان كلام بالاده در (شناس امر در مصدری شناختن در
 اكملق معناسنه مضارعنده خاسينه قلب اولوب شناسد و شناسنده ديرل
) شرم اود در حيا كی (نيكو تر ابورك يعنی زياده ابو لباس مايلبس
 معناسنه بونده اخلاق جيله بی لباسه تشبيه واردر اشتمالده نكتم قرآنده
 كلور و لباس التقوی ذلك خير (معنای ييت) بودر كه عالم دنيانك
 عاقلای ایچون ابو خوی و حيا بی زياده كوزل و براشور لباس اكله يعنی
 احق كندی اوزر نه لباس فاخر تلبس ايسه دخی براشمن زبرا اخلاق
 جيله دن وجود نده زينتی يوقدر و عاقل پلاس و خر قه كبسه دخی
 ياقشور زبرا حسن الاخلاقدر و انسانه اخلاق حسنه زينت پسدر
 كر كسه لباس زينتی اولسون الحاصل عاقل اولان كسبه كر كدر كه
 لباس شهرت قيد نده اوليه بلكه اخلاق حسنه ايله تخلق ايليه كه
 في الحقيقه لباس بودر خصوصاً حيا و ادب يوزنی و يولنی طوته
 * حال خود را از دو كس پنهان مدار * از طبيب حاذق و از يار غلر *
 تقديری مدار حال خود را پنهان از دو كس ديمكدر كه حال مفعول اول
 و پنهان ثانی و از پنهانه متعلقدر ايكنچي و اوچنجی از اولكيدن بدلدر
 حال انسانك نفسنده و جستنده و ماننده امور متحول و متغيره سيدر
 (پنهان باء عجيبك قصيله كز او كافي لغة نعمة الله وغيره ولكن ابن كمال
 پنهانله و پيدائله آشكاره بی فرق ايدوب پنهانده اختفا غيرك فعليله
 اولور خفی و نهان ده اول معتبرد كلدر پس پنهان مخفی در افعالدن
 اسم مفعول صيغه سی اوزر نه مقابلی پيدا در كه مظهر در بودخی
 اظهاردن صيغه اسم مفعول اوزر نه كه غيرك فعلنه مقارن اولان



ظهور در آشکارا که نه آنکه مقابلیدر غیرک فعلی معتبر دکلدر الحاصل
 آشکارا و نهان و ظاهر و خفی بریابنددر و پیدا و پنهان و مظهر و مخفی
 دخی بریابنددر (طیب طبنددر مثلثة العلاء که علاج جسم و علاج
 نفسدر) حاذق حذاقة دندر که برنسنه بی تعلم ایدوب مهارت اهلی
 اولمقدر طیب حاذق جسمانی اودر که جسمک دردی مقداری
 علاجنه قادر اوله و طیب حاذق روحانی اودر که نفسک مرضنه
 مطلع و معالجه و ارشاد و تکمیل قادر اوله و مواظندن هیچ بر موطنده
 وقفه و عجزی اولمده (غار طاغده اولان مغاره در اگر واسع دکل
 ایسه و الا کهف دیرلر یار غار اصلنده ابو بکر صدیقدر رضی الله
 عنه که جناب نبوته صلی الله علیه وسلم مکة مکرمه قربنده جبل
 ثورده اولان مغاره ده (اذهما فی الغار) موجبجه یار و مصاحب و معین
 اولمشدر صکره تشبیه طریقله خواص احبابدن اولان کسیه یار غار
 دندلی زیرا شدتدرده معین و هر حالده مصاحب و همدم در
 (معنای یت) بودر که کندی حالکی ایکی کسیه دن کزنو طومنه
 و هر نه ایسه سویله بری طیب حاذق و حکیم ماهر دن و بری دخی
 یار غار و مصاحبدن زیرا اگر جسمانی و اگر روحانی در سنک مرض
 و در دکه مطلع اولمحق حالك مشند و هلاکه مؤدی اولور انکچون
 مرید رؤیاسنی مرشد دن کتم ایتمز بلکه هر نه ایسه سویلر زیرا
 اظهارنده مصلحت وار در و یار غار دخی بویله در انکچون جناب
 نبوت حذیفة البیانی بی صاحب السر ایدتمشدر که سازه ابراز ایتدوکی
 اسرار و خفایاتی اکا کشف ایدردی زیرا بو کشفده دخی مصلحت
 وار در نظر ایله که الله تعالی کزن مخفی ایکن کندی اظهار و اسما
 و صفاتی ابراز ایلدی ولیکن نیچه عبادنی محرم راز ایلدی و نیچه لری
 اسرارندن اجنبی قلدی * تا صواب کار بینی سر بسر * بر مراد خود
 مکن کارای پسر * صواب بینی تک مفعولیدر سر بسر از سر تا بسر
 دیمکدر که من الاول الی الاخر جیعا و کلیا معناسنه بر مکنه متعلقدر
 کاراتک مفعولیدر (معنای یت) بودر که تا که ایشوک صوابی کوره سک
 من الاول الی الاخر یعنی جمیع کارم صواب اولسون و اوچدن اوچه
 هیچ برنسنه ده خطا ایتجه یم دیر سک ای پسر کندی مرادک اوزرنه



ایش ایشله بلکه ایشوکی شرعه تطبیق ایله وهوی وشهوتله ایش
 طومقدن حذر ایت والاخطا ایدر سن ونام اولور سن و بونده
 مشاوریه دخی رمزواردر زیر مشاوره ایله استخراج اولنان رأی کا.
 اولور که مراد مخالف کلور پس اوراده کندی ارادتی ترك ایتک لازم
 اولور قال تعالی (وشاورهم) * تاوانی باز نان صحبت مجوی * راز
 خود را نیز با ایشان مکوی * تا مادام معناسنه در لسان عربی ایله
 ترجمه سی مادمت تقدر ای مده دوام قدرتک دیمکدر (مجوی نهی
 حاضر در مصدری جستن وجویدن در استمک و اراق معناسنه
 صحبت انک مفعولی وبا صحبت متعلقدر تقدیری مجوی صحبت بازمان
 دیمکدر راز دخی مکویک مفعولی وبا اکا متعلقدر (نیز دخی معناسنه در
 شرحی بالاده در (معنای یت) بودر که قادر اولدغجه زنلرله صحبت
 طلب ایله یعنی صحبت والفت ایتنه زیرا طلبک ثمره سی صحبتدر مقصود
 کثرت صحبتی منع ونهی در زیر مخالف وقار وباعث طبلش وخفت
 وسبب مذمتدر تنکم بالاده مرور ایتدی والافی الجمله اختلاط انبیا
 واولیاده دخی اولور خصوصا که (حبب الی من دنیا کم ثلث العلیب
 والنساء وقره عینی فی الصلوة) حدیثنده تحبیب نسائک سرنی اربانی
 یلور ودخی کندی راز وسرکی زنانه آچلوب سوبله زیر ضبطنه
 قادر اولمایوب فضاحتکه سبب اولورلر پس انلره افشای راز ایتک
 محل نهمت اوور * انچه اندر شرع باشد ناپسند * کر داوهر کز مکرد
 ای هوشمند * تقدیری آن چیزی که باشد اندر شرع ناپسندای هو
 شمند مکرد هر کز کرداودیمکدر که بوراده چه چیزی معناسنه در که نسنه
 دیمکدر و باشد چله سی اکا عفتدر و چیزی مبتدادر که خبری مصراع
 ثانی مضمونی در (ناپسند بکلامش یعنی منهی ومنکر ومکروه پسندیدن
 بکنمکدر پسند پسندیده وبرگزیده معناسنه در مشکل پسند دکه
 نسنه بی بکنمن (کرد کاف عجمینک کسر یله چوره معناسنه مکرد
 ظرفدر) مکرد نهی حاضر در کردیدن در دونمک معناسنه (هر کز
 تعیم الزمان و اوقات ایچوندر) هوشمند اوصلو وعه للونکم بالاده تفصیل
 اولمشدز (معنای یت) بودر که اول نسنه که شرع الهی ایچننده
 پسندیده ومقبول دکلدر ای عاقل هیچ بروقتنه انک چوره سنده دوغمه

وایشلیه یم دیمه زیر عاصی اولور سن و آخر جزاکی بولور سن زیر
حق تعالی عصبیان مقابله سنده وعید وانذار ایتمشدر انتقامدن دخی
عاجز دکلدن مکر که منهی اولان نسنه بی ارتکابه ضرورت قویه اوله
بوصورتنده اول نسنه بنه اذن شرعله معمول اولور حالت مختصده
اکل مینه کبی و بعض محرماتله تدای و خجراه اساغنه لقمه و امشالی
دخی انده داخلدر ولکن حرامله تدای نیک جوازی حلالله تدای به
امکان اولوب طیب حاذقک رایسه اولغنه موقوفدر اگر چه
بواصصارک احوالی لسان و قلمه کنجایشدن دوردر * هر چه را کردست
حق بر تو حرام * دور باش ازوی که کردی نیک نام * حق کردستک فاعلی
ورامفعول اولی زیر تقدیری هر چیزی که اورا دیمکدر که هر چیزی
مبتدادر و حرام مفعول ثانی و بر حرامه متعلقدر و بعد الجمله مبتدایه صفتدر
دورما بعدنده امرک مفعولیدر و بعض نسخده دوردار از خود دوشمشدر
از دوره متعلقدر و بعد الجمله مبتدایه خبردر نیک نام کردی نیک مفعولیدر
و بعد الجمله تعلیلیه در زیر بوراده که تا معناسنه تعلیل ایچوندر
تا کردی دیمکدر (کرد فعل ماضی و آخرنده است رابطه اخباردر
(و حرام و محرم بر معنایه در که حقتده نهی قطعی اولانه دیرل پس
حرام قطعاً ممنوع اولان نسنه در (نیک نام صفت مشبهه در کوزل
و ایو ادلو مضامنه یعنی ممدوح (معنای یت) بودر که هر نسنه که اتی
حق تعالی سنک اوزر که حرام ایلمشدر سن اندن بعید اول وحد شرعی
تجاوز ایتمه تا که نیک نام اوله سن یعنی اگر دللرده ممدوح و حقه مقبول
و مرضی اولایم دیرسک حرامدن حذر ایله والابد نام و مبغوض و مغضوب
اولور سن الحاصل سوء حالک سنی هر وجهله پست پایه ایدر
* چونکه بکسایددر روزی خدای * دل کشاده دار و تنکی کم نمای *

خدای بکسایدک فاعلی و در مفعولی و بعد الجمله فعل شرطدر دل
دارک مفعول اولی و کشاده ثانیهی و بعد الجمله جزادر تنکی نمایک مفعولی
و کم مصدر محذوفک صفتیدر که اول مصدر نمایک مفعول مطلقدر
لسان عربی ایله ترجمه سی ارا لا نقیاض اراءه قلیله دیمکدر چونکه ده که
رابطه در که ایکی کلمه و یا ایکی جمله بی بری برینه ربط ایچوندر
(روزی ده یا اصلنده نسبت ایچوندو که روزی بهر یوم تقدیر اولتان

✱

☼

وظیفه در که ترك كو نك دیر صکره رزق مقدر ده استعمال اولندی
 (تنکی ده یا مصدریه در که طارلق دیمکدر ضیق کبی مقابلی فراخی در که
 بولاق در وسعت کبی انکچون غنی به فراخ دست دیرلر (نمای امر در
 مصدری نمودن در کو ستر مک و کور نمک معناسنه بوراده متعدی در
 مضارعی نماید کلور تنکم سبق ایتشدر (معنای بیت) بودر که چونکه
 حق تعالی خزانه کبی اولان رزق قبوسنی اوزر بیکه قنح و سنی مرزوق
 ایلیه باطنکده کشاده دل اول و ظاهر کرده دخی طارلخی از کو ستر یعنی
 هیچ بوجهله منقبض اوله یعنی تحدیث نعمت طریقله کشاده روی اول
 و اثر نعمتی اوزر کرده اظهار ایله والا کفران نعمت اولور سن تنکم بعض
 اشخاصک رزقه ضرورتی بوغیکن خلقدن جرایچون فقر صورتی
 کو ستر و بوندن مستثادر شول مسأله که برکسه نك مالی اولوب ولکن
 ظلمه شرنندن حذرا مالی تکسیه بلدر مسه لایا سدر فافهم جدا
 * تازه روی و خوش سخن باش ای اخي * نابود نام تودر عالم سخنی *
 نازه باشک مغولیدر نام فاعلی و سخنی مفعولی و در اکا ظرفدر
 و بعد الحمله تعلیلدر (تازه معر و فدر عرب غض و طری دیر بوراده
 نازه خندان معناسنه تازه روی کولر یوزلو و خوش سخن ملایم سوزلو
 دیمکدر که ایکه سیده صفت مشبهه در (اخي ده یا منکلم و حده یاسیدر
) اخ برادر در یعنی ولادنده آخره یا طرفین دن و یا طرف واحد دن
 و یا رضاعتن مشارک در صکره دینده و یا قبیله ده و یا صنعتده و یا
 معامله ده و یا مودنده و یا مناسباتدن بر مناسبتله غیره مشارک اولان
 ایچون استعاره اولندی بوراده مراد دین قرنداشیدر سخنی سخاوتندر که
 حاجت مقداری بذل و عطادر بوراده مطلق جو مرد معناسنده
 مستعملدر (معنای بیت) بودر که ای دین قرنداشی ماله مالک
 و رزقه نائل اولدیغ و قنده کولر یوزلو و ملایم سوزلو اول و اثر رزقی
 ظاهر کرده اظهار و مالکدن دوستان و فقرایه بذل و اتفاق ایله تا که
 عالم نامک سخنی و جو مرد لکله آدلک اکل و خلق سنک حسن خلق
 وحا که حسن شهادت ایدوب بومعنی سبب مغفرت و باعث رفعتک اوله



✱

خصوصاً و فاتکدن صکره خیره ذکر باقی عمر ثانی در پس شیخ
 مرادی یا لکنز سنحاله یاد اولی دکلدر زیر ابو یعنی شهرت مجرده در که
 تحتند طائل یوقدر بلکه تقریر اولندیخی اوزره فائده اخرویه در
 * پرمخوراندوه مرکه ای بوالهوس * چونکه وقت آید نکرده پیش و پس *
 اندوه مخورک مفعولیدر وقت آیدک فاعلی و بعد الحمله فعل شرطدر
 نکردد ضمیری مرکه راجعدر (پیش نکردک مفعولیدر پیش و پس
 مقدم ومؤخر در زیر پیش او کدر که تقدم و پس آرد در که تأخر
 اقتضایدر) پر باء بحمینک ضمیمه مملو معنای طلبه کثرت لازم اولغله
 پر جوق معنای استعمال اولنور (مخور نمی حاضر در مصدری
 خوردندریک معنای اکل کبی) اندوه غم و غصه بونده تشبیه واردر
 زیر غم و غصه مطعوماتدن دکلدر بلکه انسان صباح و اخشان
 غم و غصه ایله مبتلی اولوب انی جانته غذا کی قلفین مخور دیدی
 انکی چون یار وانیسه شمعوادیر زیر انک غن بیجی و حالن قبوریجی در
 (مرکه موتدر) بوالهوس اصلنده بوالهوس در که همزه لاجل
 الضروره محذوفدر و ضرورتک غیریده دخی کثرت استعمالنه بناء
 تخفیف بوالهوس دیرر (هوس عربیدر که نوعاً جنون معنایدر
 بویله مواضعده سودا مراد در بوالهوس مبالغه طریقیله در کویاکه
 هوس و جنون و سودا اندن تولد ایتشد ر یوسیدن اولغظی هوسه
 اضافت قلندی نعمه الله ده هوس هوادر دید و کی صحیح دکلدر زیر
 هوی و هوس دیویری برینه عطف ایدر که عطف بحسب الغالب
 مغایرت اقتضایدر بلکه هوی سودادن اعمدر (نکردد کاف بحمی ایله
 فعل مضارع متنی در مصدری کردیدندر دو نمک معنایدر و لکن
 دو نمکه تحول بولغله کردیدن شدن معنایدر دخی استعمال اولنور
 (معنای بیت) بودر که ای بوالهوس و صاحب سودا و حریص
 حیات قانیه غم و غصه موق جوق یمه و موتدن خوف ایدوب طائفه
 یهود کی الف سنه عمر منی ایمه چونکه وقت موت کله (فاذا جاء اجلهم
 فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون) موجبجه مقدم و مؤخر اولماز
 و سنک تمنی و خوف کله ایش بتز و هیچ کسه موته درمان بولماز
 چونکه اجلک سن معلوم و مرض معهودی یوقدر پس مؤمن

جام

جام آشام فنا اولاجفن یلوب هر نفسده سفر آخرته مهیا
و تحصیل زاد ایچون میان بسته اولوق کر **کدر** فافهم
* دل زغل وغش همیشه پاک دار * تا توانی کینه در سینه مدار *
دل دارک مفعول اولی و پاک ثانیمی و حرف جر یا که متعلقدر (همیشه
دائما معنایه ظرفدر کینه مدارک مفعولیدر دراکا ظرفدر (غل وغش
ایکبسی دخی غین مجیه تک کسریله در غل خیانت و قلبده عداوت
و کین طونوق وغش دخی غل کبی و محاض نصیح ایتمک و یا اضمار
ایتد و کی نسنه تک خلافن اظهار ایتمک و یونلرک امشالی فسادات
باطنیه غل وغش دیرلر کیشه عرب حقد دیرکد قلبنده انتقام ایچون
عداوت طونمقدر (سینه کوکس در صدر کبی (معنای بیت) بودر که
قلبکی اخلاق ردیه دن دائما پاک طوت وقادر اولدجه سینه کده هیچ
برکسیه کین و عداوت طونمه زیراسنک قلبک فی الحقیقه جنت
معنویه در و اهل جنت حقنده کلور (وزعنا ما فی صدور هم من غل)
پس جنت عاجله اهلی اولوق استین ابر **کندن** کد و رات باطنه بی
ازاله ایدر و اختیار یله تزع ایلر و آخرتده مزروع اولغسه تأخیر ایتمز
والامقربین دن اولماز * تکیه کم کن خواجه بر کردار خویش *
دل یننه بر رحمت جبار خویش * تکیه کن کله سنک مفعولی و کم
مصدر مخذ و فک صفتیدر که اول مصدر امرک مفعول مطلق در
عربی ایلله تقدیری اعتمد اعتمادا قلیلا دیمکدر که بوراده قلت عدمدن
عبارتدر که لاعتمد اصلا دیمکدر بر تکیه به متعلقدر دل مابعدنده
امرک مفعولی و بر رحمت دخی اکا متعلقدر تکیه طیانق و سویکمک
اعتماد کبی تکیه کاه سویکمک بر و کاه اولور که کاهی حذف ایدوب
تکیه دخی دیرلر (خرمن و خرمنکاه و امشالی کبی خانقاه صوفیه به تکیه
دیدکلی بوقیلدندر یعنی تکیه کاه دیمکدر که خلقدن عزت و انک
ز وایاسندن بر زاویه ده سویکنوب مراتبه حالته اشارتدر اگر چه
بواعصا سارده نادر در خواجه ای خواجه دیمکدر که حرف ندا
مخذ و ضمیر (یوسف اعرض عن هذا) کبی کردار کاف عربی تک کسریله
صنعت و عادت اولوب اشلتن ایش وصف ترکیبی در که صلنده آرند
کرد و ایش کتودیمی معنایه زبر صنعت ایش کتور مکه باعث در

مع هذا ايشی اشـلین صانع در ولكن باعث فعله مجازا فاعلن اسمن
 اطلاق ایدر لر نتکم گفتارده مرور ابتد وایش معناسنه اولان کرد
 کسرله اصلنده فتحله در ولكن عندالترکیب فتحه کسرله به تفسیر
 اولمشدر سائر مغیرات کبی وفعال معناسنه کرد کاردخی کاف عربی نک
 کسرله در نتکم جمع لغاتده کسرله باینده درج اولمشدر و آئی فتحله
 ضبط ایدن عقل قاصره تابع اولوب خطا ایشدر (بنه نه نونک کسری
 وهاء ساکنه ايله امر در اولنده باء مکسوره تا کید طلب ایچوند
 مصدری نه ایدندر قومق معناسنه وضع کبی مضارعنده الف حذف
 اولوب نهید ونهیده دیرلر (جبار بالاده مفصلدر (معنای یت) بودر که
 ای خواجه وعزیز ودانشمند کندی فعل وعملک اوزر نه آزا اعتماد ايله
 یعنی اصلاط بایمده و بنم عمل واردردیو نفسکه غرور کتور مه بلکه
 کولکلی کندی جبار وغفارک اولان مولانک فضل ورجته قو
 یعنی اکاطیان زیر اتوفیق آند ندر و عمل موجب دخول جنت دکلدر بلکه
 دخول فضل ورجته منوطدر اگرچه درجات جنت اعماله کوره
 اقسام اولتور و بعض اعمال وارددر که عن اصل باطلدر و بعضی
 دخی بعضا فاسددر و درست عمل نادر در زیر شروط نظاهره
 و باطنه سنی مراعات صعبدر که انبیا وکل اولبایه مخصوصدر بوسبیدن
 خدمتده قائم اولوب ولیکن ملاحظه اعمالدن انماض کرکدر و غیره
 اعتماد ایلک درست اولمایدغندن بوخوفله بعض خواص فرائض ايله
 اکتفا و بعض ایلردخی جمیع اعمالی غیره هیه ایلوب مفسون ايله مسمی
 اواندیلر که بوافلا سده عین عناوادر * بهترین چیزها خلق نکوست *
 خلق خلق نیک را دارند دوست * بهترین مبتدا و مابعدنه مضاف
 و خلق خبر و نکوست اکاصنتدر خلق دارندک فاعلی و خلق مفعول
 اولی و دوست ثانسی در و یا خود خلق مبتدا و دارند جمله سی خبردر
 بهترین ده یا نسبت و نون تا کید نسبت ایچوند (خلق خاومجه نک
 ضمیه خوی معناسنه در او چینی خلق کبی ایکنی فتحله مخلوق
 معناسنه در که مراد ناسدر (معنای یت) بودر که نسنه لک یعنی
 اوصاف انسانیه نک ال ایوسی و بکرکی ابو خویدر و حسن خلق
 جمله دن مقبولدر زیر اخلاق بری برینه نظم و جمع ایدر الله تعالی ایسه



اجتماعی سوره و افتراقه بغض ایلر و خلق عالم دخی ابو خوبی سوره
 و صاحبی دخی دوست طور لر زیر خوی محبوب اولیحق انکه متخلق
 اولان دخی محسوب اولور و محبوب القلوب صفت اخیار در
 * رو فروتن باش دائم ای خلف * کین بود آرایش اهل شرف *
 ر و راه مهمله نك فتميله امر در رفتن دن کینک و یوریمک معناسنه
 مضارعنده فابی واوه و تابی داله قلب ایدوب رود و رونده دیرلر
 بوراده یوریمک مطلق اولغله زوك مابعدی روی واقع اولمشدر
 فروتن باشک مفعولیدر دائم ظرفدر (کین اصلنده که این در یعنی که
 رابطه در واسم اشارتدر این که مشار الیهی فروتن باشک مضمونیدر
 و این بودک فاعلیدر و آرایش مفعولیدر و آرایش مابعدنه مضافدر
 فروتن صفت مشبهه در آشفه تنلو معناسنه یعنی متواضع زیر فرو
 آشفه دیمکدر و تننی اشاغد طوتمق تواضع تنکم یوقار و طوتوب
 کردنکش اولق کبر و ریاست علامتدر (خلف فمختین ایله بحسب
 القالب صالحله اطلاق اولنوب صفت مدح اولور ولد صالح کی که
 پدری مقامنه خلیفه اولور پس خلف متأخردر که ضدی سلفدر
 متقدم معناسنه زیر خلافت تأخرله وجود بولور و خیر خلف
 دید کیری خلفک مطلقا نسله اطلاقی شعر در بوصورده لفظ خیر
 شری اخراج ایچون اولور (آرایش زینتدر یعنی آرایش کر چه
 بره یش معناسنه در اسم مصدر در فاما برك وزینت معناسنه
 شایعدر ا شرف علو و مجد در یا آباء واجداد بوزندن و یا خود
 کندی حسب وهنزی جهتیله (معنای یت) بودر که ای خلف
 و ولد و خلیفه من تقدم یوری دائما متواضع اول که اهل شرف
 و حسبک فی الحقیقه زیب و زینتی بوصفت اولور یعنی اگر خلف
 الصدق خاندان پادر اولایم دیر سک و سلفه خیر خلف اولق دیر سک
 تواضع زینتی ایله ترین ایله زیر اهل عز و قدر و شرف اولنلرک زینتی
 بودر که زینت معنویه در و بو مقوله زینت و آرایش زینت حسیه دن
 خیر لودر زیرا الله تعالی صورته نظر ایلن بلکه سیرته نظر ایلر خصوصاً
 اصیل اولان فروعه طریق اصولی طوتمق کر کدر انکچون دئمیشدر که
 لاصل لا یخلمی یعنی اصلدن خطا کلن فافهم * انکه باشد در کف

شهوت اسیر * کرچه آزادست اورا بنده کبر * تقدیری آنر کسی که
 باشد اسیر در کف شهوت کرچه او آزادست کبر بنده او را دیمکدر که
 اعرابی بوندن ظاهر در آزادست مبتداء محذوفه خبر و بعد الجملة شرط
 و جمله بعینه جزا در (کف عرب بدر اصلند تشدید له در بوراده
 ضرورت و زنیچون تخفیف اولمشد در کف کرچه ال آیه سنده مشهور در
 ولکن بد معناسنه دخی مستعملدر بوراده اولد یغی کبی (شهوت نفسک
 لذاته میل وانی ارادیتدر) اسیر مأسور معناسنه در که مأخوذ و مقید در
 زیرا اسر شد معناسنه و اسار کتاب و زنی اوزرنه انکله شد اولنسان
 نسنه در ارب و قایش کبی و بعضیلر دیدیلر که اسر اصلنده قایش ایله
 بند اتمکدر (آزاد بوراده حر الاصله و غیره شاملدر) (معنای یت)
 بودر که اول کسیه که شهوت طبیعیه النده اسیر و اکا بند اوله اگر چه
 آزاد در سن انی قول طوط و اسیر عد ایله یعنی ظاهرده حر و آزاد
 اولد یغی شرفی ندر که معناده عبد البطن والشهوه در و شهوت
 نفسانیه امر و سافله دن اولمغله صاحبی دخی خوار و ذلیلدر انکچون
 طائفه صوفیه سلوک کربن ریاضتله بدء ایدرلر و بعضی شعراء عرب
 دیمشدر (یت) و مایفغ الاعل من هاشم) (اذا کانت النفس من باهله)
 یعنی هاشمی الاصل اولد یغی فائده سی نفسی باهله دن اولد قد ذکره
 و باهله عربدن دانت ایله معروفه برقیبیه در که عظام مینه نک مخنی
 یعنی ایلمکنی چقاروب برلردی و دیمشدر در که العبرة بالوصل لا بالاصل
 * چون کنی دأب حبیباً ترا ادب * دارشان از خویش دور و کم طلب *
 دأب کنی نک مفعول اولی و ادب ثانیسی و بعد الجملة شرط و مصراع
 ثانی مضمونی جزا در دارشان ده شان ضمیر جمع متصل مفعول اول
 و دور ثانی در و از دوره متعلقدر و کم طلب دارشان جمله سی اوزرنه
 معطوفدر زیرا ایکسی دخی انساند و کم طلبک عربی ایله تقدیری اطلب
 طلباً قلیلاً دیمکدر زیرا کرچه معنای کم ناقصدر فاما نقصان قلتی
 مستلزم اولمغله نقصان قلیله مستعمل اولوب قلت دخی عدده محمول
 اولدی نو جهتدن تقدیری لا تطلب اصلاً لا قلیلاً ولا کثیراً دیمکدر
 (کنی فعل مضارع مخاطبدر مصدری کردن در ایاک و اشلک معناسنه
 مضارعده فون حذف و ای قلب ابدالی ایله نونه قلب اولنوب کند

وکننده

وکنده دینلور (دأب عادت معناسنه در دیدن کی) حیپسان حیپک
 جعبدر محبوب یعنی دوست معناسنه دأبک حیپسه اضافی ادنای
 ملاپسه ایچونددر (طلب امر حاضر در مصدری طلبیدن در استمک
 معناسنه مضارعی می طلبد کلور (معنای بیت) بودر که چونکه
 دوستله دأب وعادتکی ادب وامور مستحسنه بی رعایت ایلید سن
 پس انلری کند کدن دو طوت و از طلب ایله یعنی مقتضای ادب
 بودر که انلردن اصلا برنسنه طلبنده اولیه سن وانلری اومقوله طلبیدن
 بعید طوته سن تا که اراده بر امر مکروه ظهور یله دوستن سندن تنفر
 ایتمه لر و دوستاندن نسنه استمک ممنوع اولیجق دشمناندن بطریق
 الاولی در و بیعت نبویه ده کلور (ولانسلوا الناس) یعنی خلقیدن
 نسنه استمکوز مکر کنسدی ارادتلر یله بطریق الهیدی وارد اوله
 بوضورتده لاسلب ولاجلب مقتضاسنجه رد یوقدر * کر نویینی
 ناکسی را دستگاه * حاجت خود را ازوهر کز بخواه * بعض نسخده
 دستگاه برینه بارگاه دوشمشدر مال بردر زیر بارگاه صاحبی اولغه
 دستگاه یعنی قدرت لازمدر (کر حرف شرطدر که فعل اوزرنه داخلدر
 (توسط ایتدوکی لاجل الضروره در پس توحقیقته بینی نمخنده
 اولان ضمیر خطابی تا کیددر) بینی تو دیمکدر (را لام جاره معناسنه در
 ونا کسی بینی به متعلقدر دستگاه بینی نک مفعولیدر حاجت مخواهک
 مفعولیدر از دخی اکا معلقدر) ناکسی ده یا تکبر و ابهام ویا وحدت
 ایچونددر ناکس کس دکل دیمکدر نامرد مرد دکل یعنی آدم دکل معناسنه
 اولدیغی کی ونا کس اولمق بخندن ناشی اولغله ناکس بغیل ودنی
 معناسنه استعمال اولسدی (دستگاه عوام تحریف ایدوب دزگاه
 دید کلر بدر زیر دست ال در وگاه کاف فارسیله اسم مکندر دزگاه
 صانعک ال ایله اشد وکی بر اولغله دستگاه دیدیلر صکره صنعت
 سبب غا و قدرت اولغین دستگاهی قدرت و مکنده استعمال ایلدیلر
 بارگاهده دخی بار اجارت وگاه ظرف مکندر مرتبه صاحبیلر نیک
 قبولنه و دیوانخانه لر بنه اذن و اجازتسز وارمق و کیرمک ممکن اولماقغه
 بارگاه دندلی اجازتگاه معناسنه و بومقوله صاحب الباب اوللره
 بهر حال مال و مثال لازم کلور (ازو اصلنده لزاودر نمخنها الف حذف

✱

مطل

اولم شد اوضیغ منفصلدر که ناکسه زاجعدر (معنای بیت) بودر که
ا کرسن بخیل ودنی کسه ایجون قدرت و غنا کوردر سک و یا بارگاه و جاه
و جلال مشاهده قبلدر سک کدی حاجتی اومقوله سفلدن اوقاتدن
بروقته طلب ایتمه یعنی جمع اوقاته اندن مستغنی اول واکا ال اچه زرا
دنی به ال اچق زیاده دناءندر پس اومقوله بی آدم یربنه عد ایتمه
زرا نصف صورتدر فافهم جدا * بدر نا کس قدم هرکز مبر *
ور یینی هم میرس ازوی خبر * قدم مبرک معفولی و براکا متعلقدر یینی ک
معفولی محذوفدر ور یینی نا کس را دیکدر و بعد الجمله شرطدر زرا
ور واکردن تخفیف اولم شد از میرسه متعلقدر و خبر اناک معفولیدر
و بعد الجمله جزادر و جزا جمله سبی دخی ماقبله معطوفدر (میرباء
موحده ناک فحیله نهی حاضر در مصدری بردن در بانک ضمیله ایلتک
معنای مضارعنده فحیله برد و برنده دیرل) یینی ده با اصلنده مکسوردر که
اوائل مشتقانه علامت اشتقاق ایجون و مضارع اوزرنه تخصیص
استقبالدن اوتوری داخل اولور بوراده مابعدنده اولان باشقوی اولغله
مضموم قلم شد پس رسمی متصل کرکدر (یینی مضارع مخاطبدر
مصدری دیدن در که کور مکدر مضارعنده علی خلاف القیاس دال
بایه تبدیل اولور ییند و یینده دینلور) هم جمع و ضم و موافقت ایچوند
(میرس بایه بحسینک ضمیله نهی حاضر در مصدری پرسیدندر صور مق
معنایه سؤال کبی از وی اصلنده از وی در تفصیلی یا آاده در) خبر
غیرک اخبار یله حاصل اولان علمدر بوراده اخباره صالح اولان نسنه در
مثلا نه خبر وار دیرلر یعنی اخباره صالح نسنه و ارایسه سویله تا که
سنگ اخبار و اعلامکله معلومز اولسون دیمکدر و بعض علماء خبری
تجدید اتندی زرا ضروری نسنه در که تعریفه محتاج دکلدر
و بعضیایر دید یلر که هو ما یصح السکوت علیه نحو زید قائم پس خبر
بر نسنه بی بر نسنه نسبتدر کرک صدق و کذب محتمل اولسون و کرک
اولسون خبرا الهی کبی که صدق محضدر و محال دن خبر کبی که
کذب محضدر (معنای بیت) بودر که نا کس و بخیلک قیوسی اوزرنه
قدم ایلمه وایشکنه ایاق باصمه واکر آتی کورسن اندن خبر صورمه
زرا آندن خبر صور مق که سؤال استفتائی در سؤال استعظائی

*

مطل

چگونه در چونکه دنی و دوندن طلب عطا ممنوع در سؤال خبر دخی
 بویه در زیر ایکسی دخی سؤال قبلند ندر پس بومقوله سؤال مذات
 و حقارتی مشتمل اولغله منهی اولدی و اندن امساك ایتمکه عرض دین
 * کاین بولدی فافهم جدا * تاتوانی کار ابله را مساز * کار فرمایش ولی
 * کتر نواز * تاتوانی ظرفیت مستمره معناسنه در مادمت تقد ر دیمک
 اولغله مسازه ظرفدر (کار مسازک مفعولید رایکنجی کار فرمایشک
 مفعول ثانسی و ضمیر غایب اولکیسیدر (ولی ولیکن دن تخفیف اولنمش
 حرف استدر کدر کتر محذوف اولان مفعول مطلقه صفتدر تقدیری
 نواز نواختن ندک دیمکدر (ابله عریسدر بون وساده دل یعنی اوغوز
 وسلیم الصدر معناسنه ولکن نظم قدس سره مقام ذمده استعمال ایلدی
 احق و بوغون و ناساز کی (مساز نهی حاضر در مصدری ساختن در
 دوزمک مضارعنده خازایه قلب اولنوب سازد و سازنده دیرل و مصدر
 فرعی دخی استعمال اولندی سازیدن کی و ساز دوزندر چالیجی به
 سازنده دیدکاری چالیدیغی نسنه نک دوزن دوزدیکندن او توری در
 (فرمای امر حاضر در مصدری فرمودن در که بیورمقدر مضارعنده
 و اویرینه الف و باکلو فرماید و فرماینده دیرل (نوازا امر حاضر در
 مصدری نواختن در او خشمی و ابو نغمه ابله ساز چاللق و دوست
 و قرتداش طوتنقی معنالزله مضارعنده خازایه قلب اولنوب نوازد
 و نوازنده دیرل (معنای بیت) بودر که مادام که قادراوله سن احق
 و ناسازک ایشنی دوزب قوشمه مة صقود ایشنه قارشمه و بولاشمه والا
 ملوث اولور سن دیمکدر و سن اکاایش بیور و خدمت خار جیه ده
 استخدام ابله ولکن آنی یار و بولداش طوتوب او خشمه و رفقه معامله
 قله زیرا ابله بنده شهوتدر حر باطیع دکلدر پس اکا خدمته
 تشدید ابله و قهر یوزنی طوت زیرالطف و معامله به سزا و حسن خطابه
 لایق دکلدر فافهم

* * در بیان احتراز از دشمنان کوید * *

* از دوکس پرهیز کن ای هوشیار * تانبینی نکبتی در روزگار *
 تقدیری کن پرهیز از دوکس دیمکدر که پرهیز امرک مفعولی و جار
 و مجرور پرهیزه متعلقدر (نکبتی نبینی نک مفعولی و در فعله ظرف

و جهل سی تعلیلیه در (پرهیز اجتناب و اتقا) هوشیار د فائده کفوز که
 هوش تمیز دید کفری حاشد که عقل تحجیک اثر بردار می خیر و شر و نفع
 و ضرری آنکه فرق ایدر هوشیار آیدر مقابل مستدر معنای
 ترکیبی هوشی کند و به یار و معین در انتهی بوقفیره لایح اولان
 بود که هوشیار اصلنده یار هوش در اضافتله مصاحب هوش
 معناسنه مرکب علم اولینقی مضاف الیه یک تقدیمی شایع اولمله هوشیار
 دندلی عالم پناه و دولت خانه کبی که اصلنده پناه عالم و خانه دولدر
 پس هوشیار معنای اضافی اوزر نه در نظارتی کبی د فائده و پردوی
 معنی ایسه اصلنده صفت مشبهه اولق اوزر نه در اگر چه ترکیده ایکی
 معنی دخی شایعدر تنکیم در لر که فلانک عقلی کند و به یار دکلدر
 و در لر که فلان عقله یار دکلدر پس بوراده معنای اصلسی اوزر نه
 مصاحب دیمکدر تنکیم یاران صفادر لر معین معناسنک مناسبتی یوقدر
 (نکبت فتحله عریدر مصیبت معناسنه منکوب دید کفری یوندند که
 مصائب دهرله مبتلا و دوشکون دیمکدر (معنای بیت) بود که
 ایکی کسه نك صحبندن و قربندن اجتناب ایله تا که روز کارده مصیبت
 کورمه سن یعنی زمانه ده منکوب و مصاب اولمقدن خوف ایدرسک
 اول ایکی نسنه دن حذر ایله والادرده او غررسن و مصیبتیه دوشرسن
 فافهم * اول از دشمنی که او استیزه روست * وانکهی از صحبت نادان
 دوست * تقدیری اولا پرهیز کن از دشمن دیمکدر که جار و مجرور
 مقدر پرهیزه متعلقدر و اول ظرفدر او مبتدا و استیزه رو خبر و بعد الجملة
 دشمنیه صفت اولور (وانکهی و بعده و ثابا پرهیز کن از صحبت
 دیمکدر استیزه رو صفت مشبهه در جنک وجدل و خصومت یوزلو
 معناسنه (پس ر و اصلنده روی در یوزه معناسنه (نادان دوست نونک
 سکونیه اصلنده دوست نادان در تانک کسره سیله که نادان محذوفدر که
 رابطه سیله دوسته صفندر تقدیری دوست که نادانست دیمکدر (مرد
 جو مرد کبی که تقدیری مرد که جو مردست دیمکدر و لکن اگر ضرورت
 و اگر سعتده رابطه حذف اولنقی شایعدر (ارادت خیر دخی بویه در
 (معنای بیت) بود که اولا شون دشمندن اجتناب ایله و شرندن حذر
 ایله که جنک وجدل و خصومت یوزلو در یعنی یوزسز در که اظهار



خصوصیت و عداوت ایتمکدن وانسانک بوزنه یا بشمعدن حیا ایلز یعنی
 فاسق ایکی دورلواووب بری فاسق معطن و بری فاسق مستور اولدیغی کی
 دشمن دخی ایکی نوعدر که بری عدو باطندر که اظهار عداوت و حالی
 اوزنه کجوب کیدر بونک حالی اخذدر و بری عدو ظاهر در که باطنده
 کین اهلی اولدیغی کبی ظاهرده دخی اثارنی اظهار ایتمکدن خالی اولماز
 بونک حال اشد در زیرا بی ادبدر که انسانی رسوای ایتمکدن پرهیز ایلز
 پس سن او بیه رسوایدن پرهیز ایله و نایا نادان اولان دوستک صحبندن
 صافن و آنکله چوقلقی مجالسه ایتمه زیرا آخر منکسر اولور سن
 و دیمشدر که مجالسه الاحق خطر و القیام عنیه ظفر فافهم جدا
 خویش را از نزد دشمن دور دار یار نادان راز خود مهجور دار *
 تقدیری دار خویش را دور از نزد دشمن دار یار نادان را مهجور ز خود
 دیمکدر که خویش دارک مفعول اولی و دور نایسی و جار دوره متعلقدر
 و كذلك یار ایکنجی دارک مفعول اولی و مهجور نایسی و جار مهجوره
 متعلقدر (نزد عند معنای در مثلا نزد من بنم قائمده و نزد دوستک یانکده
 دیمکدر) مهجور هجرت در مفارقت معنایسن و یا بدن و یا لسان
 و یا قلبه هجرت بوندنر که ترک دیار و مفارقت اوطان و اعتزال
 اخواندر (معنای پست) بودر که کندیکی دشمن یاندن دور و بعید
 طوت تا که شرنندن امان بولاسن و نادان اولان دوستی کنه رکن
 مهجور و متروک طوت و دوستی ترک ایست زیرا احقندن جفادن
 غیر نسنه کلمز بوسیدن دیمشدر که احق دوستدن عفا و دشمن
 ینکدر زیرا عاقل اولان کسه دشمن اولسه ده میران عقل الد
 اولدیه هراشی فکر صحیح ایله وزن ایدوب ایشلر احق ایسه بی میران
 و بی فکر در و بونده رمز وار در که احق سنک صحبت که طالب اولسه
 دخی سن اتی کند کدن تبعید ایله و وصالی هجرتانه تبدیل ایست زیرا
 انک صحبندن سکا حاقب و جهل ساری اولور عقل و علم دکل زیرا
 عقل اولیحق علم زده دن کلور * ای پسر کم کوی بامردم درشت *
 *ور بکوی باتو کر داند پش * کم بالاده تقدیر اولدیغی اوزره در
 درشت موصوف تقدیر یله کویک مفعولدر سخن درشت دیمکدر
 باکویه متعلقدر و بکوی واکر بکوی درشت تقدیر یله شرطدر

پشت کردانندك مفعولی و فاعلی تختنده ضمیر جمع در زیر مردم اسم
 جنس در با کرداننده متعلقدر وبعد الجملة جزا در (درشت لغانده ابری
 ایله تفسیر اولمشدر خشن معناسنه و دقا ئعده دیمشدر که درشت قاتی در
 مقابلی نرم در فارسیده ابری به سترك دیرلر انتهى ولكن بونده نظر وارد
 زیرا ابری ایکی وجهله در بری جتهده ابری و یو کدر که اکا سترك دیرلر
 و بری دخی خشن معناسنه ابری در که اکا درشت دیرلر (و عبر پیده
 خشونتک ضدی این اولد یغی کی فارسیده دخی درشتک ضدی نرم در
 قاتی معناسند کلن سختدر) کردانند کاف عجمیله جمع مضارع غایبدر
 مصدری کردانیدن در دوندر مک معناسنه (پشت باء عجمینک ضمی
 و شین معجمه ایله ارقه در ظهر کی (معنای یت) بودر که ای پسر خلقه
 ابری سوزی از سویله یعنی هیچ سویله و اگر سوز دکه یوب سوز یلرسک
 سکا ارقدرن دوندرلر یعنی اقبال ایتمزل بلکه اعراض ایدرلر زیرا قول
 غلیظ سهم زهر ناک کی در بو مقوله سهمه ایسه کسه قار شو وارمز
 و یوزنی اکا هدف ایتمز و خلق سندن اعراض ایدیمک یکس
 قانورسن انسان ایسه مدوز، بالطبع در که بی نوعیله تعبشه محتاجدر
 پس حسن خلق و رفقه کلام کر کدر تا که خلقی مسید ایده سن
 * بهترین خلق می دانی که راست * انکه داد انصاف و انصافی نخواست *
 * بهترین خلق مبتدا که راست خبر و بعد الجملة میدانی نک مفعولیدر
 زیرا میدانی افعال قلوبدن در که بوراده معلقدر انکه نک تقدیری
 ان کسی راست دیمکدر که آن مبتداء محذوفه خبر در که اودر دادک
 تختنده فاعلی آن کسی در انصاف مفعولیدر و ایکنی انصاف نخواستک
 مفعولیدر که نخواست فعل ماضی منی در و او معناده نخواست اوزرنه
 داخلدر و بعد الجملة داد اوزرنه معطوفدر (خلق خاء معجمه نک
 ضمیمه خویدر تفصیلی با آلاده در (می داند فعل مضارع مخاطبدر که
 بوراده استفهامی متضمندر مصدری دانستن در بلك معناسنه
 مضارعنده سین حذف اولوب داند و داننده دینلور) که راست ده که
 اسم استفهامدر و را تخصیص ایچوندر که لام جاره معناسنه در پس
 کرا لسان عربیده لمن کیدر (است ادات خبردر) انصافی عدالتدر که
 نفع و مصلحتی ایله مکافات و مقابلهدر) انصافی ده باز آنده در و بعض

✱

نسخده انصافش دوشم در که ضمیر داد انصافک مضمونه راجعده
 (نخواست و اورسمی والف ثابته ایله در مصدری خواستن در دیک
 معنای طلب و ارادت کبی مضار عنده سین هآ به قلب اولنوب
 خواهد و خواهند دیرل (معنای بیت) بو در که خویک یکرکی والک
 ابوسی یلور مبن کیک ایچوندر و کیم مخصوصدر وانکله متصف
 اولان کیدرس جواب و یروب دیرکه اول کسه ایچوندر وانک
 شاندندر که خلقه انصاف و یردی وعدله معامله ایلدی وانلردن
 انصاف استمدی بلکه ظلم اولندیغی صورته عفو ایلدی زیرا کرچه
 عقاب مثلی ایله مقابله اولنور شرعا فاما عفو ایتک خبر اولدر حقیقه
 زیرا صفات آلهیده عفو غالبدر پس شول کسه که خلقه ظلم ایتیم
 و اگر خلق اکا ظلم ایدرسه اول انلره عفو له مقابله ایلیم که (واحسن
 الی من اساء الیک) مضمونیدر بونک فوقده عند الله مرضی و مقبول
 خوی اولماز انکچون قرأند کلور (فاعف عنهم و اصفح و قل سلام)
 * چون حدیث خوب کوی با فقیر * به بود رانش که پوشانی حریر *
 مصرع اول شرط و ثانی جزا در حدیث کوی تک مفعول صریحی
 و با فقیر غیر صریحی در و چون معناده کوی اورز نه داخلدر زانش
 به متعلقدر به بودک فاعلدر شین ضمیری فقیر راجعدر حریر
 پوشانینک مفعولی و بعد الجملة که رابطه سیاه ماقبله صفتدر
 (حدیث سوزدر) کوی مضارع مخاطبدر مصدری گفتن در که
 سوبلکدر مضارع عنده فا و اوه قلب اولنوب بر یا زیاده سیله کوی
 و کوی بنده دیرل (فقیر کثیر الاحتیاج در) به کسر له و هاء ساکنه
 ملفوظه ایله ابودر نیک کبی کما فی اللغات و دقایقه کلور که به یکدر
 نیک ابودر مقابلی بددر که یرامندر (بهتر یکر کدر انتهی ظاهر بودر که
 ابو اولمغه سارندن یک اولق لازم کلور بوجهتدن بهر اویاله تفسیر
 ایتدیلر) زانش اصلنده از آتش در همزه حذف و زانک سکونی لاجل
 الضروره فتحده تبدیل اولمشدر شین فی الحقیقه پوشانی به قید در
 تقدیری از ان معنی که پوشانیش دیمکدر (پوشانی فعل مضارع مخاطبدر
 مصدری پوشانیدن در امر تک و کیدرمک و اورتدرمک و کیدرتک
 معنای نه زیرا امرک آخر نه الحاق اولنان الف و ید لفظلری تعدیه

✱

ایچوندر ونعدیه بر مقوله وایکی مقوله تعدیه به شاملدر پس پوشانید
 کیدردی وکیدرتدی و پوشاند کیدرد وکیدرد در دیمکدر زایانید
 طوغردی و طوغرتدی و زایاند طوغر و طوغرد در دیمک اولدیغی کی
 و پوشانیدن ایله پوشیدنک فرقی بودر که پوشانیدن متعد یدر مطلقا
 یعنی بر مفعولله ایکی مقوله تعدیه میا ننده مشترکدر پوشیدن لازم ایله
 متعددی میاننده مشترک اولدیغی کی زیرا معناسی اورتمک واورتمک
 وکچک وکیدرمکدر مضارعی پوشد کلور پوشانیدنک پوشاند کلور
 فاحفظه فانه منالقی الاقدام (حریر ثیابک رقبته و ابریشیدن منسوج
 اولانه دیرلر که رجاله لبسی حرامدر مکر که ضرورت قویه اوله پس
 بوراده ناطمک قدس سره مرادی یا ثوب رفیقدر که ارباب زینت
 یاننده معتبردر و یا ثوب شهرتدر زیرا حریر ثوب شهرتده علم کی در
 خصوصاً که سرخ رنگ اوله و یا خود فقیره الباس زوجہ سی و یا
 جاریہ سی فقیره به نسبتله اوله نتمک جناب نبوت صلی الله علیه وسلم
 حضرت عمر رضی الله عنه حریردن برجه اهدا ایتدیلر و حضرت
 عمر بو باده توقف ایدیچک بیع ایدوب ثمنی مصارفنه صرف ایلیه
 و خانوته و جاریه سنه الباس ایده دیو یودیلر (مضای بیت) بودر که
 چونکه فقیره کوزل سوز سو بلیه سن وفرح بخش کلامله حسن خطاب
 ایلیه سن بو معامله اکا حریر کیدرمکدن یک اولور زیرا کلام حسنک
 تأثیری جانه و الباس رفیق و ثوب شهرت بدنه در و روحانی جسمانی دن
 اقوادر بوسیددن قرآنده کلور قول معروف و مفقره خیر من صدقه
 یتبعها اذی) غافهم جدا * خشم خوردن پیشه هر سرور ست *

✱

تلخ باشد و زشکر شیرین ترست * خوردن مبتدا خشم مفعولیدر
 پیشه خبر و ما بعد نه مضافدر تلخ باشدک مفعولیدر فاعلی تحتند
 ضمیردر که خشم خوردنه راجعدر و زشکر تقدیری ولیکن اوشیرین
 ترست از شکر دیمکدر که بوراده حرف استدر اک تقدیر و انور و شیرین
 مبتداء محذوفه خبر و جار و مجرور اکا متعلقدر (خشم خاء مجهم نک
 فتحله غضبدر اگرچه بین الناس کسرله شایعدر غصب بورک قانی
 قینا مقدر انتقام المی ایچون پیشه صفندر که تفصیلی بالاده در
 (سرور سابقا حل اولندیغی اوزره ریاست صاحبی و مقدم و متبوع

معناسته مستعند بر بوراده مراد مقتدای دین و امام اهل یقین در که
 خصال حیده ده سائره نسبت به باش بوغدر و خلقت پهلوانیدر زیر
 شدید اود کلدر که کشتی کبر لکده خصمه غالب اوله بلکه شدید اودر که
 غضب حانده نفسنه مالک اوله و حکمی و یرمیبوب زمام صبر و تجرع ایله
 اتی قید و بند ایده (تلخ آجی در مقابل شیریندر نیکم مرارا مرور ایدی
 (معنای بیت) بودر که غضبی بک و یو تمق و لسان و فعله اثری
 کتور بمک و طشره چقرمق رئیس دین اولان کسه نک صنعتی و میدان
 تقوانک پهلوانی اسیدر کرچه بویله تجرع غبط و غضب ایتک ابتداده
 تلخ زهر ناک اولور و لکن نهایتده شکردن زیاده طاتلو کلور زیر
 غضبک دنیا و آخرتده مفاسدی چوقدر نیجه زانک سبيله دین و سر
 و جانندن چقمش و مال و ملک خصوصاً خاتونلرندن و اولادندن جدا
 دوشمشلردر و کذلک جفاله تحمل ایتک بدایتده آجی کلور چونکه
 انسان کمال اهلی اوله و تحمل و تجرعی خوی ایدینه و بلکه صاحبی اوله
 بردخی آجی کورمز و آجیلر اکا طاتلو اولور خصوصاً که مکاشف اوله
 زیر مکاشفک نظری حقده و جانب حقندن کلن زهر ایشه شکردر
 * هر که بامردم نسازد در جهان * زندگانی تلخ دارد بی کان * تقدیری
 هر کسی که نسازد بامردم در جهان دارد زندگانی تلخ بی کان دیمکدر که
 اعرابی ظاهر در خصوصاً که نظائری سبق ایتشدر (نسازد فعل
 مضارع منفی در مصدر اصل بسی ساختن و فرع بسی سازیدن در دوزمک
 معناسته (زندگانی آخرتده اولان همزه حرف توسلدر که بوراده
 صفت ایله موصوف اراستده توسط ایتشدر آنکچون حذف اولتماز
 بلکه سلاست و رندن اوتوری حرکتی اختلاس اولتور نظم لرده
 نظائری چوقدر (معنای بیت) بودر که هر کسه که دنیاده خلق
 عالم ایله کندنه دوزن و رمز یعنی دوز بلوب قوشیاوب امتزاج ایتمز
 اول کسه بی شک و شبهه آجی دیرلک طور و خلقله دیرلکی اولدیغندن
 حالی زهر ناک اولور و عروه کاری بدنده قالور زیر معین بولمز و غم
 و غصه دن خلاص اولمز * آنکه شوخست و ندارد شرم نیز * دان که
 اونا پاک زادست ای عزیز * آنکه آن کسی که تقدیرنده دز مبتدا
 و شوخست مبتداء محذوفه خبر در که اودر و بعد الجملة مبتداء اوله

✱

✱

صفت در شرم ندارد که مفعولیدر و بعد الجملة جمله اسمیه اوزرنه
 معطوفدر اگر چه فعلیه بی اسمیه اوزرنه و بالعکس عطف ایتمک بلاغته
 انصب دکلدر او مبتدا نایک زادستک نمخته فاعلندن خالددر و زاد
 بعد الجملة مبتدایه خبر و بعد الجملة که رابطه سببه دانه مفعولدر ز برادان
 افعال قلوبندن در که بوراده معلقدر (شوخی بر قاج معنایه کلور بوراده
 مناسب اولان بی تکلف و جری و بی ادب و فتنه معنایدر (شرم
 اود در یعنی او تائق که عرب حیدر (دان امر حاضر در مصدری
 دانستن در بیک معنایه مضارعنده سین حذف او انوب داند
 وداننده دینلور (نایک سلب طهارتدر پاک و طاهر در کل معنایه (زاد
 طوغدی دیمکدر مصدری زاددر طوغدی و طوغدی معنایه لازم
 و متعدی استعمال اولنور مضارعنده دال یا به قلب او انوب زاید
 وزاینده دینلور کذا قالو و لکن بونده نظر وارد در ز بر تعدیه معناسن
 افاده ایلین زاینیددر که طوغدی و طوغدی دیمکدر نیکم ایکی بیت
 مقدم تحقیق اولندی زاد لازمدر که طوغدی دیمکدر و کاه اولور که
 عربی ده فعل لازم حرفه تعدیه ابتدایی کبی فارسیده دخی تعدیه ایدر
 مثیلا زاد که لازمدر را کلمه سی ایله متعدی اولور نیکم کلور (بیت)
 (پشت دوتاه فلک راست شد از خرمی) (ناچوتو فرزند زاد مادر ایام را)
 زیرا بوراده زاد مادر ایامه تعدیه سی را وسطاطتیه در بوجهتندن
 زاینید منزله سنده او اور معناسی دیمکدر که فلک ایکی قات اولان
 آرقه سی سرور و شنگدن راست و طوغری اولدی (مادر ایام
 سنک کی فرزند طوغرالدن بری پس بوراده زاد طوغری دیمکدر
 و لکن ادات تعدیه ذکر اولمده نه عربی ده و نه فارسیده معنای
 تعدیه و برلما مک کرکدر فاحفظه (معنای بیت) بودر که اول کسه که
 فتنه و بی پرده و بی ادبدر و حیدرخی طوغری ای عزیزیل که اونا پاک
 طوغشدر یعنی طهارت اصلیه سی یوقدر بلکه خبائست جلیه ایله
 دنیا به کشدر بد کهر دن ایسه او مقوله سوء خلق صادر اوله کشدر
 علی الخصوص مذمت سوء دن یتک دخی باعث فضا حیدر نیکم
 حدیثده کلور (ایاکم و خضراء الدمن) یعنی نایک زنه اعتبار ایتمکوز
 حشار دن ایسه ده زیرا کاه اولور که مزایه ده و موضع خبیده نبات

وطل



بترکه ظاهری ناظری تحسین کتور رفا مامرداد پرده بیکله معتبر دکلدر
 وحد شده کلور که (وادالزنیة شرالثلة) فافهم جدا * از ملامت
 تابانی در امان * باش دائم هم نشین صالحان * از امانه متعلقدر و در
 بمانی به ظرفد ر تا تعلیلیه در دائم طرف باش در هم نشین مفعول باشد
 و ما بعد نه مضافدر ملامت دناه نه متعلق اولان نسنه ایله وصف
 و تعیب اینکدر (بمانی بابت ضمیمه زیرایم شغوی اولغله حرکتی
 اکا نابعدر) مانی مضارع مخاطبدر مصدری ماندن در قالمق معناسنه
 مضارعی ماند کلور فتح نوله امان زوال الخوف و حصول الاطمینان در
 هم نشین هم محبتدر زیرایم موافقت ایچوندر (نشین نشینده دن
 ترخیم اولمشدر مصدری نشین در اوتور مق معناسنه جلوس کبی
 مضارع شده سین مهمله برینه یا ونون کلوب نشیند و نشینده دیرل
 پس هم نشین اوتور مقده بری برینه موافق یعنی بریده اوتورب صحبت
 ایچی دیمکدر (صالحان صالحان جمیدر صلاح اودر که اوقاتدن
 هیچ بروقتده اعتقاد و عملنه خلال کلیه و بومعنی کسبی اولغله خواص
 ناس صلاحه رغبت و اهل صلاحه التحاقله دعا ایتدیلر زیرا کر خلقی
 اولاددی هر کس صالح اولوردی و معنای مذکور دن غافل اولان
 صلاحی درجه نازله صاندی و ظاهر آیته آندندی قال تعالی (فاؤلئک
 مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین)
 یعنی صلاحک تأخیر اولندیغی مرتبه جامعه اولدیغنه مانع دکلدر
 بلکه نبوت و صدیقیت و شهادت صلاح مطلقدن خصوص مرتبه در
 فاعرف جدا (معنای یت) دیمکدر که ملامت و سرزنشیدن
 امانده قالمق ایچون دائمًا صالحلره یا زاول و انلرله صحبت ایله زیرا
 صالحلر مدد و حلر و ناس قلمر مذموملر در پس مذمومه مقارن اولان
 مذموم اولدیغی کبی مدد وحه مقارن اولان دخی مدد وحه در و دیمکدر که
 تقوادن صکره خیر او نسنه اخ صالحدر زیرا خیرله امر ایدر و کلب
 جلبس سوء دن خیر اودر زیرا جلبس بد شره تخریضدن خالی دکلدر

✱ * در بیان صفت خواری میگوید * *



* چند خصلت آورد خواری بروی * باتو کویم کره بی کو بی بکوی *
 بعضی نسخده هشت خصلت دوشده در سکن خصلت ذمیمه معناسنه

چند خصلت آورد که فاعلی خواری مفعولی و با کاشته‌قدر و یا خود
چند خصلت خصال متعدد معناسنه مبتدا و مابعدی خبر در
با کوی به متعلقدر و بعد الجمله جزء مقدمدر مابعدی شرط مؤخر در
(بکوی بانک ضمیمه مقول قولدر) چند جیم عجمی ایله عدد دن سؤالدر
کم کبی یعنی اسماء استفهامیه دندر نقدر معناسنه نتم دیرل (در اهت
چند ست یعنی ایقه که نقدر در چندان نیچه و اولقدر دیمکدر
گاه اولور که استفهام انکاری معناسنه کلور و گاه مجرد تکثیره محمول
اولور (خواری خاء معجمه تک فحیله و واورسمی و الف ثابته ایله دار
وزنده ذلیلدر که عزیزک ضدیدر آخرنده یا مصدر به در (روی
یوزدر مراد ذات در ذکر جزء اراده کل طریقیله در و لکن روی
تخصیص ایلدی زیرا اثر حقارت و ذلت یوزده بلا و اولور (کوی مضارع
مخاطبدر) (بکوی بانک ضمیمه امر حاضر در مصدری گفتن در سو یلک
معناسنه مضارعنده فانی و او قلب و بر باز یاده سیله کوبد و کوبنده
دیرل (معنای یت) بودر که بز قاج خصلت انسانک یوزنه یعنی ذاته
خوار ابق و ذات کنور را اگر سوبله دیرسک سکا سوبله یم یا خود
نمقدار خصلت انسانی خوار ایدر دیوسؤال ایدرسک سکا جواب
و یروب تعداد ایدیم تا که اول ردائلدن حذر اید و ب ذلیل او لمقدن
مصون اوله سن و معنای اوله کوره اگر سوبله دیرسک دید و کی
سؤاله حل و سوبلجک خصالک ذکر کری امور لازمه دن
اولدیفن اشعار در یعنی طالب عزت اولان سکا و مقوله نسبه دن
سؤال ایتک دوشرو بالقرض سن آتی صور مسک دخی بن آتی
دیملویم زیرا اجتنابی واجب و عرضه شین و یرن نسبه ردندر
* اول آن باشد که مانند مکس * مرد ناخوانده شود مهمان کس *
اول مبتدا آن مفعول مقدمدر بعد الجمله خبر در مانند مهمانی تنظیردر
مرد شود که فاعلی مهمان مفعول ایدر ناخوانده مرد دن حال و یا اکا
صفتدر حال اولور سه آخری ساکن و صفت اولور سه مکسور در
(مانند شبیه و نظیر معناسنه مانستن دن مأخوذ اسمدر مانستن
بکر مکدر چون ایله فرقی بودر که مانند معنای مستغنی اولغله قابل
سلبدری مانند دیرل اما بی چون دیرل اگر چه چون دخی بلا اشباع

*

الواوادات تشبیه در (مکس سکک در ذباب کبی) ناخوانده اوقنماش
 ودعوت اولنماش معناسنه اسم مفعولدر اصلی خوانددر خاتک ضمی
 وواو رسمی و دالک سکونیه که ماضیدر اوقیدی معناسنه آخری
 مفتوح و فتحه سنی بیان ایچون ها غیر ملفوظه زیاده قنوب خوانده
 دنددی (ناادات سلبدر معناسی دکل دیمکدر ناخوانده اوقمش دکلدر
 ماضی مقید ایله اسم مفعولک لفظده فرقی یوقدر ولکن مقامدن
 وسوق کلامدن معنی فرق اولور (مهمان قونقدر) مه اولودر (مان
 بکزیچی معناسنه مانستن دن اسم فاعلدر قونق مستحق تعظیم اولوب
 قوندیغی برده رعایت اولندیغندن اوتوری مهمان دیرل اولویه بکزر
 دیمک اولو اولقدن عبارتدر لسان عربده ده مستعملدر مثل الامیر
 یحیی علی الادهم والاشهب کبی فافهم (معنای بیت) بودر که
 اول خصال رذیله نک اولی اول ذمیمه در که کشی دعوت اولنماش
 اولد یغی حانده و یاخود دعوتیسنر کسه مکس کبی کسه به مهمان
 وضیف اوله یعنی سکک بلادعوه طعام اوزرنه قوندیغی کبی اولدخی
 واروب ایل سفره سنه اوتوره وطفیل کبی مدعو اولنلره تابع اولوب
 غیرک خانه سنه مهمان اوله بوايسه عقلا وعاده بلکه شرعا فیجدر
 نتکم قرأ نده کلور (ولکن اذاعیتیم فادخلوا) یعنی بیوت نبویه به
 مأذون وطعامه مدعو اولسکوز اول وقتده علی وجه الادب داخل
 اولوکز والا ثقلت ویرمکوز کما فی التفاسیر * هر که مهمان کسی
 ناخوانده شد * نزد مردم خوار و زار و رانده شد * تقدیری هر کسی که
 شد مهمان ناخوانده شد نزد مردم خوار و زار و رانده دیمکدر بوندن
 اعرابی ظاهر اولور ناخوانده شدک محتند ضمیر دن حالدر (ناخوانده
 بیت سابقده در بونده خاء مضموم و خوارده مفتوحدر) زار اکلیجی
 نالان معناسنه زاریدن اکلمکدر (رانده اسم مفعولدر سورلش معناسنه
 مصدری راندن در که سور مکدر) (معنای بیت) بودر که هر کس که
 برکسه نک مهمان وقونغی اولدی اورایه اوقنماش اولدیغی حالده
 اول کسه خلق باندن ذلیل و نالان و سورلش اولدی ذلیل اولدیغی
 بودر که بلادعوه وارمغله استئقال و تذلیل اولنور زار اولدیغی بودر که
 خلقک ستمی و ملامتی اوچندن مریض و مبتلی کبی اولوب اکثر سورلش



اولدینگی بودر که نظردن ساقط واعتباردن دور اولور بده که نیچه لری
 حقیقتده مجلسدن سوریلور و بوندن فهم اولنور که مهمان اولمق
 غیرک طماننه حاضر اولمقدن مسافر اولوب برخانیه نزول اینجک
 بشقه در و بعض کتب معتبرده کلور که اهل کوفه دن طفیل دیرلر
 برکسه واریدی که اکا طفیل الاعراس دیرلر دی زیر دو کونارده
 و جمعیتلرده حاضر اولوردی و بو عمل ابتدا اندن قلوب صکره بو باید
 اکا اقتدا ایدنلره طفیلی دیوب مثل ضرب اولنسدی * دیگران باشد که
 نادانی رود * کد خدای خانه مردم شود * دیگر مبتدیان یارینه
 وضع اولمشدر آن باشد سابقده کی کبی خبردر نادانی باه وحدت ایل
 رودک فاعلیدر (کد خدا اصلنده خدای کددر صاحب الیت ورب
 الدار معناسنه زیر کد لغت پهلوی ده خانه و خدا رب دیمکدر امورده
 مدبر معناسنه ده استعمال کد خدایت اندن تعریب اولمشدر
 ود فایده کلور که کد مطلقا محل قراردر کرک اوزرنده بنا اولسون
 میکرده بت کده آنشکده کبی و کرک اولسون وادی کده کبی کده
 مخصوصدر خانه ده بنا معتبردر یو خسوله کدای دید کلری دنلور کن
 اولر قبوسنه کد دیکندن اوتوریدر پس کدای ده آی خدای ده کیدر که
 آینه ترخیم اولمشدر و کد آنک کافی عربدر اگر چه عجمی ایل
 ایدرلر و دالله تانک قرب مخرجی اولمغه بین الناس کنخدا دیرلر بوراده
 کد خدا خانه مضاف اولمغه تجریده محمولدر و فضولا صاحب خانه
 دیمک اولور (معنای بیت) بودر که بردخی یعنی ایکنجی خصلت رذیله
 اول اولور که برنادان کیده فضولا خانه خلقک کهنسداسی اوله یعنی
 خانه صاحبی کبی غیرک خانه سنده متصرف اوله و بی پروا معامله ایل
 وایشه فاریشه که اکا بین الناس فضول دیرلر زیر مداخله سی رضا
 و تعیینله دکلدر بویله اولان ایشه استشفال و تذلیل اولنور مکر که
 ضرورت قویه اوله نکاح فضولی و امثال کبی و خواص احباب اولنلر
 بوندن خار جلدر زیر حکما مأذونلدر خصوصاً که اخوان فی الله
 اولنلر تکلفدن بربلدر * کار کردن بر حدیث آن دو مرد * کز پی
 جهلند دائم در نبرد * او چنجی خصلتی بیاند پس کار کردن مبتدا
 محذوفه خبردر که ثالث و یا دیگردر کار کردنک مغفولدر کز اصلنده

✽

مطلب —

✽

که از در و لکن همرنگ حرکتی کافه نقل اولمغه کاف مفتوح اوقنور
 ز پی یرینه از سر دخی نسخنه دوشمشدر که ایکبسی دخی مقام تعلیلده
 ز بهر و عربی ده لاجل کبی در (جهلنده اندادات جمع ورا بطه در
 معناده نبرده قیددر) نبردند دائماً از پی جهل دیمکدر بس دومرد مبتدا
 ودر نبردند خبردر نبرد نونک تقدیمیلده جنکدر نبرده بهادر در که جنکه
 قادر در (معنای یت) بودر که خصال ردیه نك او جعبسی ایش
 ایشمکدر اول ایکی کسسه نك سوزی اوزرنه که انلر بری بری ایله دائم
 جهالتلری اوجندن جنك وجدلده در زیر اهل خصوصتک سوزنه
 اعتبار و اعتماد بوقدر که غرضای برل نك خلافتنه اولوب
 مخالف سوبلر بس او مقوله لك سوزلرن دکلمکده خطر واردر
 زیر اخلاقی ظهور ایتدکه انسیان نجل و خوار اولور و بوندن فهم
 اولتور که بی معنی خصوصت جهانتدندر زیر عقل کامل و علم شادک
 حکمی وقار و صلح و صلاح و امثالی صفات حیده در فافهم * هر که
 بنشیند زیر صدر صدور * کر رسد خواری برویش نسبت دور *
 هر کسی که دیمکدر که مبتدا و بنشیند جله سی اکا صفتدر زیر نشیندک
 ظرفیدر بوراده سکونله اوقندیغی لاجل الضروره در والا مابعده
 مضاف اولدیغی جهندن مکسور در خواری رسدک فاعلی و برویش
 اکا متغلقدر و بعد الجمله فعل شرطدر دور نیستک مفعولیدر عربی ایله
 تقدیری لبس بعیدا دیمکدر و بعد الجمله جزاء شرط و شرطیه دخی
 بعد الجمله خبر مبتدا در (نشیند فعل مضارعدر مصدری نشستن در
 اوتور مق معناسنه مضارعنده سین مهمله یرینه یا ونون کنور و ب
 نشیند و نشیننده دیرلر زیراء هوز باء موحده نك فتحه لریله یوقاری
 و اوست فوق کبی (صدر اصلنده جازحه در که کوکس در و کوکس
 بدک مقدمی اولمغه صکره هر نسته نك اعلی و مقدم واولنده استعمال
 اواندی بوندندر که قاضیه سکرلر صدرین دیرلر زیر جیع قضاتک
 مقدملریدر پس صدر صدور مقدملرک مقدمی و اعلا نك اعلاسی
 دیمکدر که اکابر و اشرافدر و بعض نسخنه که صدر صدور یرینه
 زبردست دوشمشدر خطا و غلط در (رسد مضارعدر مصدری
 رسیدن در ایرشک معناسنه (معنای یت) بودر که هرکسه که



مطالعه

مجالس ده اعلا الاعالی اولان اشرافك اوست یانته اوتوره و حدن بلیه
 اكر انك یوزنه خوارلق ایریشورسه و حفارت ذاتله مبتلا اولورسه
 بعید دكلدر زبرا حدنی تجاوز ایدن كسه آخر نجل اولور انكچون
 دیمشلدركه (رحم الله امرأ عرف قدره ولم يتعد طوره) معلوم اوله كه
 بوبتك مضمونی خصال رذیله تك دردنجیسی در * نیست جعی را
 چوبرقول تو كوش * صد سخن كراشدت يك را مكوش * بشیجی
 خصلته اشارتدر جعی راده را لام جاره معناسنه اولغله بحسب المعنی
 نینته متعلقدر زبرا بوراده عرییده لبس معناسنه در كوش فاعلیدر
 و بعد الجملة فعل شرطدر زبرا چو واو غیر مفعوله ایله كه واو رسمی
 دیرلر برفاق معنایه كلور بوراده شرط ایچوندر كه معناده نیست
 اوزرنه داخلدر (صد سخن باشدك فاعلی و تامفعولدر و بعد الجملة
 شرطیهدر) يك را مكوشك تقدیری مكوان جعی را یکی از صد سخن
 دیمكدر پس شن ضمیر غایبدر كه بحسب المعنی مكویه متعلقدر
 عربی ایله تقدیری لاتقل لهم من اقوالك الكثیره ولو واحدا دیمكدر
 و بعد الجملة جزا و جمله جزایه دخی شرطیه اولایه جزادر (جعی
 جماعت معناسنه در و یا وحدت ایچوندر) كوش قولقدر بوراده سماع
 معناسنه در زبرا قولا ق طوتمق دكلك و طوتمامق دكلما كندر (صد تكثیر
 ایچوندر) يك بوراده یکی مقامنه در زبرا امراد بر دیمك دكل بلکه بری
 دیمكدر (مكوكافی عجمی ایله نهی حاضر در سوبله دیمكدر مصدری
 كفن در كه سوبلكدر مضارعنده فاواوه قلب و یر یاز یاده سبله كوید
 و كوینده دیرلر (معنای یت) بودر كه چونكه سنك قول و كلامك
 اوزرنه بر جاعتك كوش و سماعی اولمیه اكر یوز سوزك یعنی كلام
 فراوانك اوله برنی سوبله زبرا كلام حق كه در كه مناسب قولاق
 اولدجه تعلیق اولنمار و لاسوزك بیانه كیندر و خوار اوورسن و بوندن
 متكلم سخنور و كلامك حق اوله سی فهم اولندی زبرا كلامه
 اقتدازی و كلامی حق اولمیه اهل حق كوش طوتمز * حاجت خود را
 مجوی از دشمنان * زین بتر خواری نباشد در جهان * التبی خصلتی
 تفریدر حاجت نخواهك مفعول و جبار و مجرور كا متعلقدر (خواری
 نباشدك فاعلی و زین خواری به متعلقدر در كبی (زین بتر اصلنده



زاین بد تردر تخفیفاً همزه و دال حذف اولنشد ر بقیه مفردات
 ظاهر در (معنای یدت) بود که کندی حاجت و ضرورتک اولدیغی
 نسته بی دشمنلر کدن استمه زیرا دنیاده بوندن زیاده بد خوارلق اولماز
 شول سبید نکه دشمنه جلادت واستغنا اظهار ایتلودر که عزت
 بونده در سئوال و طلبیده ایسه ذلت وانکسار واردر دشمن دخی سنک
 بویه اولدیغک استر * آن فرومایه مراد خود مجوی * تانیاید مر ترا
 خواری بروی * بدنجی رذیله بی بیاندر (مراد مجویک مفعولی و از دخی
 اکا متعلقدر مصراع ثانی ک تقدیری تانیاید خواری بروی ترا دیمکدر که
 خواری نیایدک فاعلی و بروی اکا متعلقدر و یا خود مرتزاده رالام جاره
 معناسنه اولوب نیاید متعلقدر پس بروی خوارلغک متعلقنی بیان
 اولور (فرومایه خوارودنی و بی اصلدر زیرا فروآشغه در ومایه
 هر نسته نک اصلیدر پس صفت مشبهه در آشغه و الحاق اصلاو
 معناسنه نیاید ایکی یاه مثائله اصلنده نه آید در دفع ثقلت ایچون
 همزه یایه قلب اولنشد در (آید فعل مضارعدر مصدری آمدن در
 کلمک معناسنه مضارعنده میم یایه تبدیل اولنوب آید واینده دینلور
 (معنای یدت) بودر که دشمندن طلب حاجت ایتد و کلمک کی کرکسه
 بد اصل اولسون بد اصلدن دخی مرادی استمه کرکسه دشمن اولسون
 تا که یوز که و ذنکه خوارلق کلیه زیراید اصل اولان کسه بد معامله دن
 خالی ذکادر کشتی زاده ر حسن معامله دن خالی اولدیغی کبی زیرا
 بحسب الغالب اخلاق حسنه و سیئه ساریدر پس اهل عرض اولان
 دنی مقوله سنه ال آچمز و حاجت طلب ایتمز * بازن و کودک مکن
 بازی هلا * تانکردی خوار و زار و مبتلا * سکرنجی خصلتی تحریردر
 پس عنوان کلامده چند دن مراد هشت اولمش اولور (بازی مفعولی
 مکن و یا مکن ایله بازی دن هر برنه تعلقه صاحبدر اگر چه ثانی
 اقربدر خوار نکردی نک مفعولی و بعد الجمه ما قبلنسه تعلیلدر
 کودک ضمه بالغ اولدق اوغلان ایکی کاف دخی عربی در (بازی
 او یون لعب کبی بازیدن اوینا مقصد ر هلا تخفیفله ال معناسنه
 حرف تمییزه در آگاه اول دیمکدر (و یلا و قورق مضارنه
 دخی کک لور و هلا عربی ده فرسی زجر ذر کما فی الثنا مؤمن

هلا زجر للخبيل بوراده زجرايچون اولمق انسدر (معنای یت)
 بودر که عورت و اوغلان ایله اویشامه صاقن تا که خوار و حقیر
 و بالان و پر بلا اولمیه سن زیرانی نفس الامر و قاری منافی و عرضه
 مخالفدر پس بو مقوله لعب اوچندن انسانه خلقدن ستم اکسک
 اولماز و غم و غصه آخر آدمی بانی ایدر یعنی چور یدر و کهنه قیلور
 * * در صفت یار موافق کوید * *

* در جهان شش چیز می آید بکار * اولایابی طعام خوشکوار *
 شش چیز می آید فاعلی و در اکا ظرف و با اکا متعلقدر اول اول
 دیکدر که الف اطلاق و صلی وقف مجراسته اجرا ایچوندرا اول مبتدا
 و مابعدی مصدر تا و بلی ایله خیبر در اولایابی به ظرف اولمق درست
 دکلدر تأمل (بابی فعل مضارع مخاطبدر بوله سن معناسنه مصدری
 یافتن در که بولمندر مضارعند فایه قلب اولنوب باید و یابنده دیرلر
 بعضی نسخه یابی برینه باری دوستمدر بر کره معناسنه غلط محضدر
 صوابی یابی در طعام یابی تک مفعولدر خوشکوار طعامک صفتدر
 (طعام مطعوم معناسنه در که طعم و ذوق اولنان غدا در) (خوشکوار
 صفت مشبیه در کاف عجمی ایله خوش سکبی یعنی سکه سی خوش
 و ملائم پس مصدر در مرخم اولور که کواریدن در سکیم و سکورمک
 و قائم معناسنه مضارعی کوار و اسم فاعلی کوارنده کلور کوارش
 ضمه هاضم طعامدر که تعریب ایدوب جوارش دیرلر یعنی معده به
 قوت و پروب بمک سکور یی و هاضم اید یی مجوندرو بو تقریردن
 مفهوم اولدیکه خوشکوار وصف ترکیبی دکلدر نتکم اهل لغت
 زعم ایتدیلر زیر و وصف ترکیبده جز اینک بری مفعولدر پس
 خوشکوارک تقدیری کوارنده خوش اولور خوش ایشه کوارنده به
 مفعول اولمق بحسب المعنی صحیح اولماز (معنای یت) بودر که زیاده
 الی نسته ایشه کلور و برار وفانده لور رغبتلوردر اول الی نسته تک اولی
 بودر که منهضم اولور ملائم طعام بولاسن که بدنه مفید و مقویدر
 درشت و یائس نسته ایشه معده منهضم اولوب کدورت و ثقیلندن
 خالی اولماز بو جهندن مهرا طعاملره رغبت ایدرلر و ثقیل نسته دن
 جذم ایلرلر مگر که فقرادن اولوب اکل ایتدیکی ناملازم ضروری اوله

فاهم * خوش بودیان، وافق در جهان * باز مخدومی که باشد مهر بان *
 بودك فاعلی یار و مفعولی خوشدر و دراکا ظرفدر مخدومی مقدر بودك
 فاعلیدر که باز خوش بود مخدومی که تقدیرنده در باشدك تختنده
 ضمیر فاعل مخدومه را جعددر مفعولی مهر بان در و بعد الجمله مخدومه
 مصتدر (موافق مخالفك ضدیدر یعنی موافقت و مطابقت وایکی
 کشتیك مراد لری بری برنه اتفاق اوزره اولمقدر) مخدوم خدمتندر که
 معروفدر خدمت دخی کسراه خدمه دندر حرکت ایله خدمه خلخاله
 دیرل خدمك مخدومی احاطه سی خدمه ك ساقی احاطه سنه تشبیه
 اولندی آنکچون الله تعالی به مخدوم دنگل ز را الله تعالی محیطدر محاط
 دکلدر بلکه معبود دینلور (مهر بان کسراه شفقتلور را مهر شفقت
 و محبت معناسنه کلور و بان صاحب در و دقایقه کلور که بان اسم
 جامد در که کوزه دیجی معناسنه در باغ بکچی سنه باغی کوزب
 کوزتدو کیچون باغبان دیرل بلکه باد بان دیرل استعاره طریقیله که
 یل کوزه در شخصه تشبیه اولتمشدر و دیده بان دیمکده دخی نوع
 توسع وارد در را اول کسه کوزه دیجی دکلدر بلکه کوزانك خدمتشك
 آلتی در که انکله کوزه در نکاهانده او یله در برنسنه بی کوزتمکدن
 مراد انك امرنده قیام و اتمامنده اهتمام در انتهی بالا جال و بعض
 کتب فارسیه ده کلور که معنای اسم فاعل مشتق غیریدن دخی
 اخذ اولنور لفظ کر مقارنیه زر کر کبی که قبوچی دیمکدر و بالفظ بان
 مقارنیه باغبان کبی که باغبی در و بالفظ دار مقارنیه علمدار کبی که
 سنجق کوزیچی در انتهی بالا اختصار پس مهر بان دخی بوقیلدن
 اولق جائز اولور شفقت و محبت اییدی معناسنه سؤال اولنور سه که
 اسم جامدده معنای حدوث یوقدر اسم فاعل ایسه حدوث ایچوندن
 جواب بودر که مقصود اسم فاعلک سروریدر که اندن تعبیر اولنسان
 جی لفظی ایله تعبیر اولتمقدر یوخسه حقیقت اسم فاعل دکل پس
 باغبان و مهر بان و شتر بان و سبکان و کشتی بان و امثالی بریابندر که
 اصل لری اسم جامددر و لفظ کر امثله سی دخی بویله در فاما با جدار
 و علمدار بویله دکلدر که بونلرده وصفیت معناسی وارددر (معنای یت)
 بودر که خوش اولور یار موافق دبنساده یعنی موافق مصاحب و متفق

بولدش دنیاده رغبت اولنان اموردندر کرو بر محمدوم که مهر بان
 و مشفق اوله بودخی شانه اعتنا اولنان نسنه لندردنر محمدومدن مراد
 خادمک ولبسی در که افتدیبی در یومقوله ایسه ایکیدن خالی دکلدر
 یا اخلاق صلحا اوزرنه در که حقوق خادمی مراعات ایدوب شفقت
 و مرحظه معامله ایدر و بومعنی خادمک سعادت دنیویه سندندر
 و یا اخلاق فسقاء اوزرنه در که خامه خالی داتما جبر و عنقدر و بو حال
 خادمک بی ستاره اولد یغندندر که خدمتده اولد بجه طلبت غدن
 خلاص اولماز * هر سخن کان راست کوبی و درست * به زدنیا زانکه
 دروی نفع تست * هر سخن مبتدا کان اصلنده که آن در که رابطه
 و آن اسم اشارتدر آن را تقدیر یله که آن کوبی نك مفعول اولی
 و راست ثانسی در و بعد الجملة مبتدایه صفتدر به تقدیری به است در که
 خبر مبتدادر زانکه زان سبب که معنا سنه تعلیلدر و در روی مقدم
 خبر و نفع تست مؤخر مبتدادر ادات خبر فی الحقیقه خبره قید در
 تقدیری در روی است نفع تو دیمکدر راست طوغری در که واقعه
 مطابق اولان سوزدر صدق کبی (درست بتون و صاغ در که عرب
 صحیح در) به کسر و سکونله يك معناسنه ننکم سبق ابتدای (نفع
 ضریک مقابلیدر که فائده ایلمکدر اسمی منفعت کلوز (معنای بیت)
 بودر که سوز که اتی طوغری و صاغ سوبیلرسن دینادن و اینجده اولان
 اشیادن سکا یکدر شول سبیدن که طوغری و صحیح سوبلمکده سنک
 دین و دنیا که فایده واردر ننکم مشهوردر که دیمشدر در النجاة فی الصدق
 و الهلاک فی الکذب یعنی دنیا و اخرتده نجات طوغریلقده و هلاک
 اگر یلکده در زیر اصدق جسته و کذب جهنمه جر ایدر و بین الناس
 معاملات دنیویه ده دخی مشهوردر که یلانجی نك یوزی قاره اولور
 صبح کاذب کبی ننکم طوغری نك یوزی آتی اولور صبح صادق کبی
 پس صدق من کل الوجوه ایشه برار کذب برامز فافهم * آنچه
 ارزانست عالم در بهاش * عقل کامل دان و رود لشاد باش * بعض
 نسینده دان و زان خرسند باش دو شمشدر که خرسند خاء معجمه نك
 ضمیمه قانع معناسنه در آنچه آن چیز دیمکدر که مبتدادر ارزا نیست
 مقدم خبر و عالم مؤخر مبتدا و بعد الجملة مبتداه اوله صفتدر صکه

✱

✱

رابطه سببه که محذوف در آن خبر که دیمکدر در ارزانه نظر در عقل داتک
 مفعولی و بعد الجمله آنچه دیک خبر پدر زو که از او دیمکدر دلشاده
 متعلق در دلشاد باشک مفعول پدر و بعد الجمله جمله دان اوزر نه
 معطوف در ازان او جور اریانی او جور لقی و لایق معناسنه دخی
 استعمال اولنور (بها قصرله برنسنه ک فیتی در عربی ده بهاء حسن
 فائق معناسنه در دان امر حاضر در مصدری دانستن در بلك معناسنه
 مضارع عنده سین حذف اولنوب داند و داننده دینلور (دلشاد اصلنده
 شاد دل که صفت مشبهه در سر خوش اصلنده خوش سر اولدیغی
 کبی که بودخی صفت مشبهه در یو خسه خوش سره صفت دکلدر
 تنگم بعضیلر زغم ایندیر) پس شاد دل شن کو کلو دیمکدر صکره
 قاعده عجم اوزیه تخفیفاً ترکیب و تغییر اولندی (معنای یت) بودر که
 اوله نسنه که عالم انک بها و قیمته او جور در یعنی بتون عالمی انک
 منابه سنده و یوسک ینه او جور آلمش اولور سن اول نسنه بی عقل
 کامل یتل اگر عقل کاملک واریسه دلشاد و فرخناک و باخود اکافانغ
 و راضی اول زرا عقل کامل بتون دنیا دکر که انک کالی عقل معاد
 اولمقدر زرا عقل معاش ناقص کرده دخی بولنور که عقل رخیصدر
 بس عقل غالی کاملرک عقلایدر و هر کجده که یو عقل بولنور دولت
 عظایه مالک اولمش اولور پس یو دولته نیجه شن و شاد اولماز
 والله الکریم * دشمن حق را نباید داشت دوست * باز کست جمله چون
 آخر بدوست * بعضی نسخه نه نباید برینه نشاید دوشمندر معنای
 متعارف پدر را باید کرک اولور و نباید کرکز و شاید یرار و نباید کرکز
 یرامز دیمکدر دوست داشتک مفعول اولی و داشت داشتن معناسنه
 نیایدک فاعلی و دشمنی داشتک مفعول ثانیه در باز کست مبتدا
 و جمله به مضاف و بدوست خبر در (باز کست رجوع معناسنه در
 زیرا باز کیرو و کست کافی عجمینک فتحیله کستن معناسنه در که دوعک که
 رجوعدر و بر حالدن بر حاله انتقال ایلک و اولقی معنایله کلور موسیقی ده
 بر مقامدن بر مقامه انتقال اینسه باز کست ابتدی دیرلر (جمله دن مراد
 جمله خلقدن) چون تعلیل ایچوندر (بدوست اصلنده باوست در
 همزه داله قلب اولمقدر بدن و بدان کبی که اصالی باین و با آن در

✱

و بوده بجنس تام وارد و او ضمیری حقه راجعدر (معنای بیت)
 بود که حقل دشمنی دوست طوتمق اولماز یعنی کفار و فساق و اهل
 بدعت و ارباب انکار دوستلغه سزا دکلدر زیر اجله خلق رجوعی
 آخر حقه در پس مؤمن مطیع و سنی و مفکر دوستی الله در ماسوی
 دکلدر و آنکه که مرجعی الله در آنک محاسبه سندن جذر ایدوب اعدایی
 احباب اتخاذ ایتمک کر کدر قال الله تعالی (لا تتخذوا عدوی وعدوکم
 اولیاء) و قال عن ابرهیم علیه السلام (فانهم عدولی الا رب العالمین)
 و قال (یا موسی هل والیتلی ولیا او هل عادیت لی عدوا) یعنی حقل
 دوستنه دوست و دشمننه دشمن اولمق حقه راجع اولور و عمل خاص در
 اعمال باقیه ایسه عاملک کندنه راجعدر * عیب کس با او نمی باید نمود
 * زانکه نبود هیچ لمی بی غدود * عیب نمودک مفعول و نمود بایدک
 فاعلیدر زیرا نمودن معناسنه در و با نموده متعلقدر و بعد الجملة
 مستأنفه اولور زانکه زان سبب که دیمکدر که مابعدنده جمله اکا صفتدر
 هیچ لمی نبودک فاعلی و بی غدود اکا متعلقدر (غدود غین مجبه تک
 ضمیله غده تک جمعیدر غوم غمه تک جمعی اولدینی کی) (غده لم بچنده
 یک نسنه در که ترکیده بز دیر ل اکل مکره در سائر مفردات ظاهر در
 شوقدر وارد که لمی ده یا زانده در و وحدت ایچون اولمق دخی جائزدر
 (معنای بیت) بودر که کسه تک عینی اکا یعنی کندنه کوسزمت
 و سنک شویله عیبک و سبب نقصانک وارد دیمک کرکز زیرا هیچان
 و یا هیچ برات بز دید کتری نسنه سز اولماز پس بزی طرح ایدوب
 لمی اکل ایتمک کتری کی سندخی عیبی ترک و ستر ایدوب و هنز و خصلت
 حسنیه نظر ابله زیرا دیمشدر که ای الرجال المهنذب یعنی خلقک
 قنغیسی منفع و عیبیدن خالص و خالی در همان عیبیه قبول ایتمک
 کر کدر پس بو کلام عیبی غده به و هنزی لجه تشبیهی متضمندر
 و کسه تک عیبی کورمک و سوبلک منهیدر مکر که سوبلدوی تعیب
 طریقبه اولیوب ارشاد و اخلاقی اصلاح معناسنه اوله * از خدا
 خواه آنچه خواهی ای پسر * نیست در دست خلائی نفع و ضرر *
 آنچه آن چیز که دیمکدر که مقدم اولان خواهک مفعول صریحی
 و از خدا غیر صریحی در و خواهی جمله سی چیزه صفتدر نفع

✱

✱

نیستک فاعلیدر عربی ایله تقدیری لبس فی بد الخلاق نفع وضر
 دیمکدر و نیست نفی جنس ایچون اولان لامعنا سنه ده اولمق
 جائزدر بو صورتده نفع منسوب اولوب تقدیری لافنع ولاضر
 دیمک اولور خلاقی خلیقه تک جمعیذ ناس معنایه بقیه مفردات
 ظاهر در (معنای یت) بو در که ای بمر هر نه حاجتک
 وار یسه خدای غنی دن طلب ایله که حصوله کله زیراخلقک التسه
 نفع وضرر بو قدر بلکه نافع و ضار الله تعالی در یعنی منفعت
 وضرر نه تأثیر خدا نکدر وخلقک جمله سی (یا ایها الناس انتم الفقراء
 الى الله) موجبجه باب حلق محتاج لریدر پس حاجتکی اصالة
 اول باب به عرض ایله وبعده قطبه توجه ایله وانک رو حایتندن
 استمداد ایله که قطب مظهر صفات الهیه وخصوصا مظهر قدر تدر
 وبعده مظهر اسم غنی اولان سلطان اعظم قیوسنه وار باب الله اولمق
 فعیله زیر سلطان دخی غناسی جهتیه وظل حقیقت الهیه اولمق
 طریقیه سنک حاجتکی بتورمکه قادر در اذن الهی اولور سه سائر
 یونلر پایه سنده دکلر در بوراده شیخ ناظم قدس سره ضرری نعم
 طریقیه الحاق ابتدی والامطلوب اولان منفعتدر مضرت دکل کو با
 دیمک اولد بیکه جلب منفعت و دفع مضرت ایتک استرسک دامن حقه
 یادش وکنند بیکه بر مضرت ابریش سه دخی حقندن بیل منفعت کی
 غیره نسبت ایتمه که آنده شرک خفی واردر والله الحفیظ * بندکا ترا
 نیست ناصر جز اله * یاری از حق خواه و از غیر ی مخواه *
 بند که ازاده را لام جاره معنایه در که بندکان نیستک مفعول
 غیر صریحی در ناصر فاعلدر جزا که استثناء مفرغدر عربی ایله تقدیری
 لبس للعباد ناصر الا الله دیمکدر یاری خواهک مفعول صریحی
 و از حق غیر صریحی در ایکنجی از مخوا ه متعلقدر وبعدا جمله خواه
 جمله سی اوزرنه معطوفدر و بو عطف معطوف علیه جمله سی تأکید
 ایچوند ر بندکان بنده تک جمعیذر که کاف بنده آخرنده اولان هاه
 غیر ملفوظه دن بدل وآن ادات جمعدر وبقیه تفصیل بالاده در
 (بار معین وباری معاونتدر پس یا مصدریه در و بعضی نسخده از غیرش
 دو شمشدر) ونصرت دخی یاری کی اعانتدر و ناصر یاردر غیر ی ده

✱

یا زاید در غیری سوی معناسنه در جمعی اغیار کلور و بعضی تفاسیر ده
 مبتدر که کلمه غیر اوج وجه اوزرنه در اول کبسی مغایرت معناسنه در که
 فارسیده سی جز در قال تعالی (لتغتری علینا غیره) و ایکنجبسی لا
 معناسنه در که فارسیده سی نادر قال تعالی (فن اضطر غیر باغ و لاعاد)
 و او خنجبسی الا معناسنه در که فارسیده سی مکرر قال الله تعالی (فاوجدنا
 فیها غیریت من المسلمین) (معنای یت) بود که قول را بچون الله تعالی دن
 غیری ناصر و معین یوقدر که محل ضرورت و خصوصاً اعداء و وزرنه
 نصرت و اعانت ایدر بناء علی هذا اعانی مولى الموالى دن طلب ایله
 زبر اعداد سی اعانتدن عاجز در و الله المعین قال تعالی (ان ینصرکم الله
 فلا غالب لکم وان ینخذ لکم فن ذا الذی ینصرکم من بعده).
 * هر که از قهر خدا ترسد بسی * بی کمان از وی بترسد هر کسی *
 بعض نسخده بی کمان ترسند از وی هر کسی دو شعبشدر اول کبسی اولی در
 بونک تقدیری هر کسی که ترسد از قهر خدا بسی بترسد بی کمان از وی
 هر کسی دیمکدر بسی ترسد اوله و بی کمان ثانی به قید در قهر اطفک
 ضدیدر یعنی غلبه و تذلیل و تسخیر در بسی ده یا اصلنده نسبت ایچوندر
 بس باء عربی ایله نیجه و جوق و زاید معناسنه در هر کسی ده یا وحیدت
 ایچون و زاید اولفه دخی صالحدر (معنای یت) بود که هر کس که
 قهر الهی دن زاید سیله یعنی حقیقت خوفله خوف ایله که
 موارد خوفدن هیچ بر محله استشعار خوف ایتمکدن خالی اولیه بی شک
 و شبهه هر کس او قوله خائفدن خوف ایدر واکسرفرودن منفک
 اولماز نتکم خلقه امان و یرن مؤمنه خلق عالم دخی امان و یرن نظریله
 اسده راکب اولانلره و حضرت سلیمان علیه السلام که نوجهله تسخیر
 جن ایتمشدنی آشته خوف کرچه وصف کونی در که حقه مضاف اولماز
 و لکن حقه مضاف اولان کسبه حقیق اسماسیله قائم اولور که از جمله
 اسم قهار و مرید و مقتدر و قهار و جبار و منتقم و مذل در فافهم
 * از بدی گفتن زبان را هر که بست * کرد شیطان لعین را زبردست *
 از بسته متعلقدر و زبان ائک مفعولی در و بعد الجملة هر که به مقتدر
 تقدیری هر کسی که بست زبان را از بدی دیمکدر که هر کسی مبتدا
 و مصراع ثانی جمله سی خبر در کردک نخشده فاعلی هر کسی در

*

*

شیطان مفعول اول و زیر دست مفعول ثانی در بدی ده اولان یا زابده در بد برامز در مقابل نیکدر که ابودر (لعین بمعنی الملعون طرید بمعنی المطرود اولدینگی کبی مقصود رجیدن دور اولدینقیدر (معنای بیت) بودر که هر کشتی که لساتی شرعاً و عقلاً قبیح اولان سوزی سو بیلکدن بغلدی و أغزك آچوب سو بیلدی شیطان لعینی الی التندہ ایلدی یعنی زبون و مغلوب قیلدی و الاشیطان اکا غالب اولدی یس دلنی فحشیدن و کلام ردی دن حفظ و ضبط ایدن شیطانہ غالب کلدی زیرا شیطانک اضلال و ازلالی یا قلب یوزندن در که و سوسه سی ابله اعتقاد فاسده و ظنون و شکوک ایقاع ایدر و یا لسان یوزندندر که منکرات سو بیلدرو یا ارکان یوزندندر که سیئات اشلدر و لسان و ارکان سالم اولمی حسن اعتقاد دندر و لسان کرچه قلیل الجرم در و لکن کثیر الجرم در پس حفظ لسانده سلامت و سد باب معصیت واردر و الله الحفیظ

* کس نیاید پنج چیز از پنج کس * یاد کبر از ناصح خود این نفس *

کس نکره اولغله مقامنه کوره عموم افاده ایدر نمره خیر من جراده کبی پس کس مبتدا و نیاید جمله سی خبر در نیاید فاعلی محشده و پنج مفعولی و جار و مجرور اکا متعلقدر یاد مابعد تک مفعولی و این دخی یادک مفعول ایدر و لکن یاد کبر لسان عربی ده احفظ و اضبط معناسنه مستعمل اولغله این نفس یاد کبرک مفعول ایدر دیتک دخی و جهدر ناصح بالاده ذکر اولندی (نفس فانک فحیلہ أغزندن داخل و خارج اولان ریجدر و لکن ایکی جسمک تصادمی سبیلہ تموج عارض اولسه صوت و صوته دخی کیفیت مخصوصه عارض اولسه حرف دیرل اشته سوزه نفس دیکلرینک اصلی بودر که اصلی اعتبار ابله اطلاقدر (معنای بیت) بودر که هیچ برکسه بش نسنه بی بش کسه دن بولماز یعنی اول بش کسه ده اول بش خصلت اولماز و مأمول دکلدر کندی ناصح و واعظ کدن بونفسی یعنی بوسوزی ازبر ابله و خاطر کدن چقرمه مقصود دیمکدر که بزم سوز مزسکا نصیحت طریقله در و بوخصوصه قلمزده غل و غش یوقدر بناء علی هذا نفس حقدر

* دیوب سوز طوترسک منتفع اولورسن * نیست اول دوستی اندر ملوک *

* این سخن باور کن از اهل سلوک * اول مبتدا دوستی بحسب المعنی

نیستک فاعلیدر وجهه سی مقدم خبر در اندر نیسته ظرفدر نیست
مقدم خبر و دوستی مؤخر مبتدا اولوب بعد الجملة خبر اولفه مساغ
یوقدر بوصورنده نیست مجرد رابطه وادات خبر اولور فافهم باورکن
یت سابقه یادگیر کی در (عریده اعتقد معانسته اولیحق این سخن
لفظی باورکن مجموعه مفعول اولور والا این باوره مفعولدر دوستی ده
یا مصدریه در اندر ظرفدر در کی ظرفدر مراد بودر که قلبلرنده
دوستلقی راسخ دکادر دیگر (باور مصدری باوریدن و باور کردن در
ایناحق معانسته تصدیق کی) (سلوک اصلنده رفتن الیه تعبیر اولانان
رفتاردر که یوریمک و کیمکدر و سالک رونده در یعنی یوریمکدر
سباحندر وارباب حقائق غنبدنده رفتن مخصوصدر که جهلندن علمه
واخلاق ذمیه دن جیده به ووجود مجازی دن وجود حقیقی به و بر
اسمدن براسمه و برتجلیدن برنجلی به و بر فعل مشروعدن بر فعله
و برترکدن برترکه و بر فعلدن برترکه و برترکدن بر فعله و برمقامدن
برمقامه سفر و حرکت معنویه در که بمقوله سالک اهل سلوک دیو
شهرت بولمشدر اگر چه دشمنلری چوق و قطع طریق صد دنده
اولان ار باب انکار و حرامیان حددن ارتوقدر (معنای یت) بودر که
اول بش نسنه نک اولی بودر که سلاطین و ملوکده دوستلقی یوقدر
یعنی قلبلرنده صداقتلری راسخ دکادر بلکه ادنی بهانه الیه صداقتی
عداوتیه تبدیل ایدر و وعد و عهدلر نه طور محبوب لاوفاء للووک و قعجه
غدر و نق عن عهد ایتک شانلرنددر اهل سلوکدن بوکلامه اعتقاد الیه
یعنی خواص ناس سکا بوسوزی عین الیقین دن سویلرل پس بو معنایه
ایناحق اولماز نظر الیه که انبیا و اولیایه نلر ایتدیلرونه اذیت و جفا
ایلدیلر که قلم و لسانه کلز * سفته را بامرؤث ننکری * هیچ بدخوینی
نیابد مهتری * بعض نسخده سفلکارا دوشمشدر سفته نک جمعی
اولق اوزده سفته ننکری نک مفعول صریحی و بامرؤث غیر صریحدر
مهتری نیابدنک مفعولی وید خوینی فاعلیدر مصراع ثانی جمله
مستقله و مضمونی دخی ماقبلندن منقطعدر (سفته ضمه و کسرله
هر نسنه نک کندی جنسندن بد کوهر اولانه دیلر و بنجیل و دون
همت در آخرنده همزه یاه زائده به بدلدر اصلنده عربی در کسرله

وقع وسكون فائه اسافل ناس معناسنه (مرؤث فصیحی همزه ابله در
 کشتی لك معناسنه مرء دن در که کشتی وانسانیت دخی دبرل ولسان
 تزکده آدمک دیمک دخی شایعدر (نکری فعل مضارع مخاطب
 منی در اصلنده نکری در نونك کسر یله نون نافیه ادخال اولندفده
 ضرورت ورنیچون اسکان اولندی مصدری نکرسن در باقی معناسنه
 نظیر والتفات کبی مضارعنده سین حذف اولنوب نکرد ونگرنده دبرل
 نگاه کردن دخی نکرسن معناسنه در ابدخویی ده یله ثانیه وحدت
 ایچوندر وزانده اولق دخی جائزدر (نیابد فعل مضارع منی در
 یاه مثالتک تقدیمی وباء موحدہ نک تأخیر یله مصدری یافته در
 بولق معناسنه مضارعنده فایا یه قلب اولنوب یابد دبرل (مهرتری
 اولواتر زرا یا مصدر یه در (معنای یت) بودر که دخی ونبخل
 و بد کوهره مرؤث ابله نظر ابله سن یعنی برکشیلکی و بر اطف و کریمی
 اولور دیو ووجهله انک جانننه باقیه سن زرا بد اصل ونبخلدن
 بو مقوله ایلوک صادر اولماز پس (لقد ازلت حاجاتی بو ادغیر ذی زرع
 مؤجبه تخم املی شوره زاره صاچش اولور سن وفائده بولماز
 تهمی دست قالدور سن ودخی هیچ برید خوی اولوق بولماز وخلق
 اراستنده اهل عزت وجرمت اولماز پس بدخوی آدم اولور دیمه
 وامید ابله اشته بویکی مصراعک هربری پنج چیزدن برر ماده به
 اشارت اولمش اولور * هر که برمال کسان دارد حسد * بوی رخت
 دردماغش کی رسد * بعضی نهخده بوی راحت دوشمشدر اولکبسی
 اصحدر تقدیری هر کسی که دارد حسد برمال کسان کی رسد بوی
 رخت دردماغش دیمکدر برحسده متعلقدر حسد داردک مفعولیدر
 بعد الجملة هر کسی به صفتدر که هر کسی مبتدادر بوی رسدک فاعلی
 ودر اکا ظرفدر و بعد الجملة مبتدایه خبردر (کسان کسک جمعیدر
 کسنه وکشتی معناسنه مقصود متمول اولان کسه لدر) حسد بالاده
 محرر در (بوی قو خودر عرب رایحه دیر) دماغ کاب وزنی اوزرنه
 نخ الرأس در که ترک بینی دیرام الدماغ برجلد رقیق در که بینی انک
 ایچنده در دماغی کسرا تیمکدر صکره بطریق الاستعاره غیر
 موضعه دخی استعمال اولندی مثلاً حجت دامغه دبرل دعوی باطله نک

✱

دماغی سرایدی یعنی ابطال و ازله ایدی معناسنه و فی التزلیل (بل)
 نقذ الحق علی الباطل فیدمغه) ای یکسر دماغه (معنای بیت) بود که
 هر کس که کسه لک یعنی ارباب غنادن اولان خلقک مالی اوزرنه
 حسد الله و انک زوالی و کندنه حصولی استه به بومقوله کشتی نک
 دماغه ز بهت قو خوسی جن ایشور یعنی ایشور رحمت بولماز
 زیرا الله تعالی نک حکسنه اعتراض ایش اولور که فی الحقیقه کفررد
 و یا خیر رحمت شم ایشور ز یادرد حسدله دردناک اولان کسه نوجمله
 مستخرج اولور و لیل و نهار بنجه دکله نور پس انسان بومقوله اوصافدن
 نفسیه کیه اینه دیکه آسوده اولماز انک چون سلیم الصدر اولنلر دارین ده
 سلیم و عند الله مقبولدر * انکه کذا بست و میگوید دروغ * نیست
 اولور وفاداری فروغ * تقدیری آن کسی که او کذا بست دیمکیر که
 او ابتدا و کذاب خبر و بعد الجمله ان کسی به مقتدر که آن کسی مبتدادر
 و میگوید دروغ جمله سی فعلیه بی اسمیه اوزرنه عطف قیلتدندر
 اگر چه بلاغته مناسب دکلدر و جائزدر که و او میگوید تقدیرنده اوله
 بصورتده اسمیه اولور فروغ نیستک بحسب المعنی فاعلیدر و آوراده
 الام جاره ففناسنه اولمله فروغه متعلق اولور کذاب صیغه مبالغه در که
 مواد کثیرده کذب اسارتدر پس مبالغه کذب متعلق اعتباریه او اور
 بصورتده میگوید بطریق المبالغه استمراره محمول اولور (دروغ کذبدر که
 واقعه مطابق اولیان سوزی سوزیکدر) وفاداریده اولان یا مصدر به در
 وفادار وصف ترکیبی در اصلنده دارنده وفادار وفائی حفظ ایدی
 و صقلیبی معناسنه و فاغدر و نقض عهد ایتامک در (فروغ شعله که
 ترک اشق و آیدنلق دیرلر بوراده مراد اثردر (معنای بیت) بود که اول
 کسه که کذاب در و علی الاستمرار بیان سوزیلر اول کسه ایچون
 وفادارلقده شعله و اثر یوقدلر ز برا کذاب اولان کسه وعده طور مز
 و دائماً نقض عهد ایدر پس اومقوله نک وعد و عهد و پیمانشه اعتماد
 ایتامک کرکدر و او یله کسه یار وفادار اولماز بناء علی هذا صحبنددن
 و دوسلفنددن حذر لازمدر و حدیثه کلور که بر کسه دین قریبداشته
 برنسنه وعد ایدوب نهند و فایتمک اولسه فاما عائق و مانع حبیبله
 وفایده مه اکا کنه اولماز

*

* * در بیان اهل سعادت گوید * *



* هر کراسه کار عادت باشدش * در جهان بخت و سعادت باشدش *
 یونک تقدیری هر کسی که باشدش اوراسه کار عادت باشدش بخت
 و سعادت در جهان دیمکدر پس اورا فی الحقیقه ضمیر غائبند یعنی
 شین دن بداند سه کار باشدک فاعلی و شین مفعول اولی و عادت
 ثانسی و بعد الجمله هر کسی به صفتدر و هر کسی مبتدا در و بخت
 و سعادت ایکنجی باشدک فاعلی و شین مفعول و در انک ظرفیدر
 و بعد الجمله مبتدایه خبردر (سه اوچدر ثناء معناسنه آخرنده ها
 سبنک فحسه سنه علامت اولغله تلفظ اولماز وسین دخی فحسه
 صریحه ایله تلفظ اولمبوب کسره جانبته امله و بلکه اکثریا اشباع
 اولوب یا الله تلفظ اولتور و بوراده سلاست بواشباعله حاصلدر
 (عادت خلقت معاوده ایلوب اوزرنه مستمر اولدقلری نسته در تنکم
 بالاده تفصیل اولندی) بخت دولت و طالع سعادت شقاوت و نحوستک
 ضدیدر یعنی افور آلهیه نک انسانه نیل خیر اوزرنه معاوتی در
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که اوج کارا کا عادت اوله دنیاده
 اکا دولت و سعادت حاصل اولور یعنی دنیاده طالعی باشنده اوور
 اول کارله موفق اولدیغیچون و آخرنده دخی اجر عظیم بولوب سعیدا
 در جاتنه و صول بولور * تاوانه خیری منت کند * خویش را
 مستوجب رحمت کند * تاواند عربی ایله مده دوام قدرته معناسنه
 کندک ظرفی و خبر کندک مفعولیدر خویش ایکنجی کندک مفعول
 اولی مستوجب ثانسی در (خبر شرک مقابلیدر امر مرغوب فیه در
 (منت امتان معناسنه اسمدر که عد نعمتدر امتان ایسه مده و مودر
 تنکم بالاده مفصلا شرح اولندی بعض نسخ ده چیز بی منت دیمش
 جیم بجمی ایله نسته معناسنه غلطدر زیر خیری منت شول ایلو کدر که
 انده من وادی اولیه قال الله تعالی (لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی)
 ولکن خیر چیز رسمنده اولغله سهو ایدوب لفظ و معنایی تغیر ایشلدر
 (مستوجب اسم فاعل صیغه سی اوزرنه استیجابنددر لابق اولمی
 معناسنه قال فی القاموس استوجبه استحققه (معنای بیت) بودر که
 قادر اولدجه بی امتان خیر و حسنه ایله و بوبهائیه کندن مستحق



رجت ایلبه یعنی ایندیکی ایلو کده اگر امتنان واذتی بوغبسه سزاوار
 رجت اولور والا بطلان عملدن ماعدا کسر خاطر ایتکله مظهر
 غضب الاهی اولور پس امتناندن حذر کر کدر زیرای الحقیقه معطی
 وفعال الله تعالی ذر عبد آلت کییدر بوجهندن (بل الله بمن علیکم)
 موجنبه هر وجهله منت الله تعالی به مضافدر و سبجه ایله تعداد
 تسبیح و امثالنی ایتک امتنان د کدر بلکه ضبط عدد ایچوندر فاعل
 بذلک * دائما کریند اوعیب کسان * در ملامت هیچ نکشاید زبان *
 کریند اودائما عیب کسان تقدیرنده در که اویندک فاعلی و دائما
 ظرفی و عیب مفعولی و بعد الجملة فعل شرطدر در نکشایدک ظرفی
 و نکشایدک فاعلی تحتیده اوضمیری و مفعولی زبان و بعد الجملة جزاء
 شرطدر (عیب اول نسنه در که برشی انکله مفرق نص اولور انسانده
 و غیرده جاری در (ملامت خوارلق یعنی ذم ایتک و باشه قاقوب
 طعن و تشنیع ایتک (معنای یت) بودر که اگر اول کسه دائما خلقک
 عیب و نقصاتی کوره ملائمده هیچ زبان آچیه یعنی اغزن اچوب دل
 اوزانیه و تعیب ایدوب حقدده بد سو یلیه و سترایلیه پس اغز اچقدن
 مراد دل اوزانقی اولغله آچنی زبانه قیلدی مع هذا دهان دیسه دخی
 وزنه خلل کلزدی و بونده رمز واردر که لبر زبانی حفظ ایچوندر کویا
 طویل الاسان اولان کسه بی لب و بی دهان کییدر انکچون محل ذم ده
 اغزی آچی دیرل بنه علی هذا اسم ستاره اوصاف لازمدر فافهم
 * هر کرابینی پراه ناصواب * سر بر اهش آرتایابی ثواب * تقدیری هر کسی که
 یبی اورا دیمکدر که اورا یینی تک مفعولی و پراه اکا ظرفدر و بعد الجملة
 هر کسی به صغندر که هر کسی مبتدا در ناصواب راهک صغندر آر
 امر حاضر در مصدری آوردن در و اوک فحمله کتور مک معناسنه مضارعنده
 رایه فحله حرکت و یوب آورد و آورنده دیرل و گاه اولور که کثرت
 استعمالدن اوتوری تخفیف و اوی حذف ایدوب ارد وارنده دیرل
 پس اولکینک امری اور وایکجهینک ار کلور و سرارک مفعولی و بر اهش
 انک ظرفدر و راهش ده اولان شین سره قیددر سرش پراه ار دیمکدر
 و بعض نسخده سریرینه رو کاشدر مالی بر در ثواب یابی تک مفعولدر
 و بعد الجملة تعلیلیه در ناصواب خطا دیمکدر زیرای نانی ایچوندر

*

*

عربی ده لبس کبی دکل معنایه پس ناصواب دیمک صواب دکل بلکه
خطادر معنایه اولور (ثواب عمل صالح مقابله سنده اولان جزادر
و جزاء خیره ثواب دیمک ایکی معنایه در اولکبسی بودر که ثواب مستحق
جانبته ثوران و مجله ایدر یقال تاب الی الشیء اذا اثار الیه بالجملة
ایکبجیسی بودر که اصل ثوب برنسنه حالت اولاسنه رجوعدر یقال
تاب فلان الی داره کویا ثواب عملک عینی در که آکار جوع ایدر قال تعالی
(من یعمل مثقال ذره خیرا یره) یعنی عمل خیره جزاسنی برعد ایدوب
عملنی کور دیدی مع هذا کور دیکی عملک ثوابی در نفس عمل دکل
ولباسه ثوب دینلدی زیرا غزل که اصکر دکلی ایملک درانکچون
تقدیر اولنان حاتنه رجوع ایتشد که ثوب اولمقدر (معنای بیت) بودر که
هر کبسی که راه خطاده کوره سن کرک خطاء ظاهر و کرک خطاء باطن
سن انک باشی و یوزنی طریق صوابه کتور و طوغری یوله دوندر خطاء
ظاهر اعمی و کراهک خطاسی کبی و خطاء باطن سوء اعتقاد و عمل
وظنون و شکوک و وقوع کبی که بومقوله بی طریق مستقیمه ارشاد ایتک
افاضل اعمالدندر که اعمی و ضالی ارشادک فوقنده در زیرادینه متعلقدر
وفی الحدیث (یا علی لان یهدی الله بک رجلا خیرک من حرا التعم) یعنی
الله تعالی نک برکسه بی سنک یوز کدن هدایتی عندالهرب مقبول اولان
شتر سیدر یکی تصدقدن خیر اولور زیرا تصدقده اولان ثواب کندی
نفسکه راجع اولان کمالدر هدایت ایسه تکمیل غیر بایندندر که خیر
متعدی و صفت خواص بشردر * زحمت خودر از مردم دور دار *
بارخود برکس میفکن زینهار * دور دارک مفعول اولی و زحمت ثانسی
وجار و مجرور دوره متعلقدر و جا زدر که دور دارک مجموعی عربی ده
بعد معنایه اوله تبعیددن که ابراق طو تمقدر بوصورنده مفعول بر
اولور که زحمتدر بار میفکنک مفعولی و برا کامتعلقدر (زحمتزه هوزایله
غلبه و تضییق تنک اترده کلور از حقه رجحه یعنی نمازده از دحلم ایتک
ودوش بدوش اولور زحمتدر که بنیان مرصوص اولمغه شیطان انزله
فرجه بوله مزو یوله از دحامه نوما ثقلت و شدت لازم کلکله زحمت
معنای لازمی ده استعمال اولندی (بار به موحده ایله بوکدر جل کبی پس
بار زحمتی تفسیر کبیدر زیرا بارک شانی تقبل اولمقدر و بوندن فعل قضی

✱

بارگانه تشبیه لازم کور (میکن نمی حاضر اصل شده مافکن در
همزه ایله دفع ثقلت ایچون همزه بایه قلب اولمشدر مصدری
افکنندن در براق معناسنه (زینهار یاثل و یاسر زینهار کله تنزیه
ورد عدد کلا معناسنه و د قاعده کور که زینهارک اصل معناسی
صافن در اما و صبت و سپارش محلنده تأکید ایچون استعمال اولنور
(معنای بیت) بودر که کندی ثقلتی و کندی که تشاق اولان ایشی
خلقدن اراق طوت صافن کندی بارکی کسه نک اوزرنه براقه بلکه
غیرک بوکنی کندی اوزرنه آل که کان انسان بونده در الحاصل سن
غیریدن اولی دکل سن که غیر بوکنی چکه بلکه غیرله نفس واحده
کپی سن پس مایه فضا دن حصه مند ایسک سن غیرک مؤنثی

چک و عباد اللهک باری تخفیف ایله

* * در بیان رستکاری کوید * *

* سکرهمی خواهی که باشی رستکار * رخ مکر دان ای برادر از سه کار *
رستکار باشی نک مفعولی و باشی جمله سی دخی خواهی نک و خواهی
جمله سی دخی فعل شرطدر و رخ مکر دانک مفعولی و از ا کا متعلقدر
و بعد الجمله جزاء شرطدر رستکار اصلنده رسته در که اسم مفعولدر
قورنیش و خلاص و لش معناسنه آخرنده کار کاف مجعمی ایله ادات
نهی حاضر در مصدری گردانیدند و دوند زمک معناسنه تجویل
کپی سه کار اولان کار کاف عربی ایله در ایش سه مفصلامور
ایتدی (معنای بیت) بودر که ای برادر دنیا و آخرنده اهل نجاتدن
اولقی دارسک اوچ کاردن یوزکی دوند رمه و انلرله عمل ایله بواوچ کار
سنگ دست قهردن سبب نجات و باعث خلاصکردن فافهم
* اولادیدن بود حکم قضاش * بعد از آن جستن بجان و دل رضاش *
اول مبتدا الف وصلی لاجل الضروره وقف بحر اسنه اجرا ایچوندر
دیدن بودن فاعلی حکم دیدنک مفعولدر بعد الجمله خبردر حکم
قضایه و قضیه مضاف و شین ضمیر غایبدر که الله تعالی به راجعدر
بعد جسته ظرف و جار و مجرور ا کا متعلقدر رضاش انک مفعولدر
(دیدن کور مکرر بوراده مراد بیت تلبیه در که معرقتدر (قضا
صفت آهینه در که حکم ازلی و ارادت قضا فیضدار که برنسته نک

وجودنی

و خودنی اینجا بابتش در زیر امراد حق ارادتدن تخلف ایتمز و اول
 قضایک حکمی و مقتضای تسلیم و انقیاد و حقندن اولدیفن ادراک
 ایدوب و موجبی اوزره جریاندر کافال تعالی (ان الدین عندالله الاسلام
 ای الاسلام و یا خود حکم قضا مضی ک وجودی در که دفعنه چاره
 یوقدر کافال تعالی (والله یحکم لامعقب لحکمہ) وقال تعالی (واذا
 اراد الله بقوم سوء فلا مرد له) رضا نرک السخط و خشنود لقدر
 (معنای بیت) بودر که اولالله تعالی ک حکم قضاسنی بیاک و انک
 اوزرنه جاری اولوب حلومرده انقیاد کوسترمکدر بوندن صکره
 جان و دل ایله رضاسنی طلب یتکدر یعنی اسباب رضایه تشبث ایدوب
 رضی الله عنهم و رضوانه زمره سندن اولمقدر زیر اطلب رضا بالکرز
 لسانله اولماز بلکه فعلیل دخی مأمور اولدیفنی برده ثابت اولمق کرکدر
 ولیکن مصراع اولک مضمونی بوندن اشد در زیر آمنت بالله و بالتقدر
 خیره و شیره دیمک کفایت ایلمز بلکه مر قضا یاده حکم قضایه تسلیم
 یتکلمه اولور بایسه اکال ناس حابیدر که لطف و قهرده حاللری
 برابردر عوام ناس ایسه جزع و اعتراض و تشکی دن خالی دکلردر
 چبست سیوم دور بودن از جنا هر که دار داین بود اهل صفا*
 چبست مقدم خبر سیوم مؤخر مبتدادر دور بودک مفعولی و بودن
 مبتدأ مخذوفه خبر در که جمله سی سوال جوابدر تقدیری آن بودن
 دور دیمک در از دوره متعلقدر این داردک مفعولی و بعد الجمله
 هر که به صفتدر و هر که هر کسی که تقدیر یله مبتدادر اهل صفا بودک
 مفعولی و بعد الجمله خبردر چبست اصلنده چه است در نیست اصلنده
 نه است اولدیفنی کبی چه ده هاء غیر ملفوظه دن یاء ملفوظه بدل
 اولوب حذف همزه یله چبست دندلی تنکمه نه ده های یاء ابدال اولنوب
 نوک فتحه سی کسره به تحویل و تخفیف حذف همزه یله نیست دندلی
 (سیوم اوچبی دیمکدر اصلنده بلا یاء در ولیکن سلاست و زنجیون
 کمر دن یا شماع اولنور) جفا جفوتدن در غفلت و سوء معامله
 معائننه (این جفانن دور اولمقه اشارتدر یوخسه سبق ایدن اوچ
 نسنه دکل (صفا صفتدن در که برنسنه شوبدن خالص اولمقدر غسل
 شمعندن مضی اولدیفنی کبی (معنای بیت) بودر که اوچنجی نندن

✱

کسیه جفا بکندن و غفلتله معامله دن دور و بعید اولمقدور و بونده
 الله تعالی به و رسول الله صلی الله علیه و سلم اذی و جفا دخی داخلدر که
 کتاب و سننک حکمندن خروج و تعظیمی نخل اولور ایشده بولمقدور
 و هرکسه که بومعنادن یعنی جفا دن دور اولمی طوته و اهل جفا اولمه
 اول کسه اهل صفا اولور یعنی غلظت و کد و رتدن آینه سی پاک اولوب
 عکس انوارا کهیه ایله تابناک اولمه سزاوار اولور فافهم فاعمل بذلك
 * هر که دارد دانش و عقل و تمیز * جز برای حق نبخشده هیچ چیز * جز
 استثناء مفرغدر تقدیری نبخشده هیچ چیز از چیزها لایق حق دیکدر
 و بواسناده مستثنی علی حسب العوامل معربدر بوراده مفعول واقع
 اولمدر ماضربت الازید اکی تمیز اصلنده تمیز درایکی بائله تنکیم بالاده
 مفصلدر نبخشده در مضارع منی در مصدری بخشیدن بفشلی معانسه
 (معنای بیت) بودر که هرکسه که علم و عقل و ادراک طوتر یعنی بوقوتلور و
 ملکدر آنده موجود در برسنه بفشلیز و کسیه اعطا ایتمز الاحق ایچون
 و رضاسنی تحصیلدن او توری بفشلر و ویر یعنی عطاسی غرض نفسانی
 ایله مشوب دکل بلکه محضار ضاء حق ایچوندر زیر مؤمن مخلصک حالی
 بودر بوخسهر یا و اتفاق دکلدر و الاتفاقی باطل اولور بوراده ناظم قدس
 سره ایکی سنه ذکر ایتدی بری بودر که دانش و عقل و تمیزک میاتی جمع
 ایتدی زیرارالنده تفاوت وارددر که تمیز عقلک اثریدر نفس عقل دکلدر
 و علم دخی عقلدن حاصلدر انکچون احقده علم اولماز بلکه جهل اولور
 پس امور ثلثه مذکوره کمال انسانی به دالدر و کاملدن اگر اتفاقده و اگر
 غیریده ناقص ایش کلز و بری دخی بودر که چیزی نعیم ایلدی زیر کلام
 اتفاق خلوصله ایتمکده در اتفاق اولنان هر نه اولور سه اولسون یعنی
 حلالدن اولدقدن صکره جمله سی جائز و مشروعدر اگر چه مشروعه عاده
 تفاوت دخی وارددر مثلاً صوغان و صار مساق مطعومات لذیذه کبی
 دکلدر پس اتفاقده دخی تفاوت وارددر اتفاقک محلنده تفاوت اولدی یعنی
 کبی زیر اویون ایله غیری و صالح ایله فاسق بر دکلدر تنکیم قرأنده
 کلور (یسألونک ماذا یفکون قل ما انفقم من خیر فللوالدین و الاقربین
 و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) و فی الحدیث (لایأکل طعامک الا نقی)
 یعنی طعام حلالک نه اولور سه اولسون طعام و آکلی منی کرکدر

✽

کیم اولور سه اولسون فافهم جدا * صدقه کالوده باشد باریا *
 * کی بودان خیر مقبول خدا * صدقه مبتدا و که رابطه و آلوده
 باشدک مفعولی و یا آلوده به متعلقدر و بعد الجمله صدقیه صفتدر آن
 خیر بود فاعلی و مقبول مفعولی و بعد الجمله خبر مبتدادر (صدقه
 شول عطیه در که نکه الله تعالی دن ثواب مطلوب اوله ولكن
 صدق بر معناسی دخی شدت اولغله صدقه شدت وقهرله اعطا
 اولنان نسنه در ز بر نفس بخل اوزرنه مجبوله در که و یرد یکی نسنه بی
 طیب خاطرله و بر مز مکر که تزکیه اولنه بوراده صدقه لاجل الضروره
 دالک سکونیه او قنور (کالوده اصلنده که آلوده در و زنیچون حذف
 و درج اولمشدر آلوده ماضیدن قسمدر بولاشمش معناسنه مصدری
 آلودن در که بولاشمقدر مستقبلنده و او الفه مقلوب و مابعدنده باریا
 زیاده سبله آابد و آابنده دیرلر بولاشور و بولاشیمی معناسنه (ریا
 عملی خلقه کوسرتمک یعنی اخلاصی قویوب حق غیر بی ملاحظه
 اتمک تنکم بالاده تفصیل اولمشدر (خیر شرک ضد بدر که مرفوب فیه
 اولان شی در بعض نسخ ده چیز دوشمشدر جیم عجمینک کسر یله
 نسنه معناسنه و لکن تصحیح در ز بر صدقه خیر مقوله سندندر که
 جعی خیر کلور چیز اعددر (معنای بیت) بودر که صدقه و یاخود
 بر صدقه که ریا و سمه ایله آلوده اوله اول خیر فحن مقبول خدا اولور
 یعنی اولماز پس استفهام انکاری اولور و او مقوله اغراض نفسانیه ایله
 مشوب اولان نسنه خیر دیمک صورتی و یا صاحبک زعی حسبه ایله در
 تنکم قرأ نده کلور (لم یثالوا خیرا) والاخیرا و المقصدن عری و قبولدن
 بری در ز بر الله تعالی پاکی قبول ایدر ملوثی دکل تنکم آیات واحادیث
 انکله مشحونه در * کر عمل خالص نباشد همچوزر * قلب را ناقد
 نباید در نظر * تقدیری کر نباشد عمل خالص همچوزر دیمکدر که
 عمل نباشدک فاعلی و خالص مفعولی و همچو خلوصی تشبیه در
 و بعد الجمله فعل شرطدر ناقد نیایدک فاعلی و قلب مفعولی و دراکا
 ظرفدر و بعد الجمله جزاء شرطدر (قلب کچمز آنچه در ز بر اطر بقندن
 قلب و تحویل اولمشدر و اکا ناسره دخی دیرلر (ناقد نقد دنددر که
 دراهم و غیر بی تمیز اتمکدر پس ناقد و نقاد تمیز ایدیچی و انتقاد جیاد

✽

وزیوفی بری برندن تمیز ایدوب ایوسن اختیار ایلکدر (معنای بیت)
 بودر که اگر عمل خاص لتون کی غشدن خالص اولیه قلب و غشوش
 اولمش اولور ناقد و صراف ایسه او مقوله قلبی نظره کتورمن و قبول
 اینمز وحیدیه کلور (واخلص العمل فان الناقد بصیر) یعنی الله تعالی
 بصیردر که ناقد دراهم و دنانیر نوجهله رائج و قلبی بری برندن تمیز
 ایدوب رائجی قبول و قلبی رد ایدرسه الله تعالی دخی یوم قیامنده عملک
 خالص و غیر خاصنی تمیز ایدوب کنندی ذاتیچون اولان عمل خاص
 و صالحی اخذ و ما عدا سن طرح ایدر پس ریائله اولان عمل قبوله
 قرین اولماز زیرا اذنه ملاحظه غیر شایبه سی وارد و بلکه محضا
 غیر ایچوندیر و العباد بالله تعالی * تا توانکر باشی اندر روز کار *
 نفس را از آرزو هاد و ردار * توانکر باشی نک مفعولی و اندرا کا ظرف
 و بعد الجملة مصراع ثانی مضموتی تعلیلدر (دوردار بعد معناسنه در
 تبعیددن و نفس انک مفعولی و جار و مجرور کا متعلقدر) (توانکرده
 توان کوچدر قدرت معناسنه توانکر قادر در زیر کر کاف عجمی ایله
 جی معناسن افاده ایدر که انکله کلمه اسم فاعل معناسنه تحول ایدر
 زوکر و کفشکر کی که قیو جمعی و پاشمقعی در غنی به قدرت لازم کلکله
 توانکری بای معناسنه استعمال ایدر ز بوراده معنای اصلبسی اوزرنه
 مستعملدر که توانا دیمکدر کوچلو و قوت و قدرتلو معناسنه (باشی
 فعل مضارع مخاطبدر مصدری باشدندر اولق معناسنه مضارعی
 باشددر) (نفسدن مراد نفس حیوانیه در آرزو و شهواتک مبدائیدر
 (آرزو دلکدر ارزومند ارزولی و مشتاق دیمکدر) (معنای بیت) بودر که
 باروز کارده کوچلو و قوت و قدرتلو اوله سن نفس حیوانیه بی مشتاهی
 اولان نسنه لر دن تبعید ایله یعنی قوت و قدرت اودر که نفسه غالب
 اوله سن و دلدوی نسنلره مساعده ایتمه سن اگر بویه توانا اولور سن
 پهلوان و بهادر سن والا ارسلان اولسک دخی روباه و خر کوشدن
 اضعف سن زیرا اعتبار معنایه در صورته **دکک**

* * در صفت صدق و امانت و سخاوت گوید * *

* چار چیز سنت از کرامتهای حق * یاد دارش چون زمن کبری
 سبق * چار چیز مبتدا و است معناده آخر مصراعه قیددر که

از کرامتهای حقست دینکدر جار و مجرور خبر در یاد دارش جزاء
مقدم و ما بعدی شرط مؤخر در سبق گیری مك مفعولی وزن اكا
متعلقدر (کرامتهای ده یا اضافته نوسل ایچوندر ریزا ماقبلی الف
ساکنه در کرامتها کرامتك جمیدر کرامت انسانه علی وجه انکرام
اشلنن و یا اعطا اولنان نسنه در کرامت مصطلحه بوندندر که اولیادن
بطریق خرق العاده صادر اولان نسنه در هواده اوچق و صودن
مرور ایتك و آتشد محترق اولماق و امثالی کبی (یاد دارش ده شین
ضمیر غائب منصلدر که چار چیزه راجعدر) کبری کاف عجمینک
کسره سیله مضارع مخاطبدر مصدري گرفتن در طوتمق در
مضارعنده یا زباده سیله کیرد و گیرنده دیرلر (سبق حرکت ایله درس
معناسنده مستعملدر ظاهر بود که فعلدن منقولدر قبل و قال کبی زیرا
سبق حرکت ایله سابقه سبق مقابله سنده و یریلان اجر تدر که اكا جمل
دیرلر (سبق سکون باثله تقدم و احراز فضل معنایه در درسته ایسه
سبق و تقدم اعتبارا و ثور پس بواعتبارله سبق دیدیلر تقدم ایلدی
و یکدی معناسنه فاعرفه (معنای یت) بودر که درت نسنه الله تعالی نك
عباده کرامتلرندندر که (مختص برجنه من یشاء) موجبجه مراد
ایتدیکی قوائه انکله اکرام ایلشدر سن اول درت نسنه بی از برایت
چونکه بدن درس طوته سن یعنی بدن بونسنه لری اخذایتد کد نصکره
حفظ ایله و اكا کوره عمل قبل ریزا مفید نسنه لدر * اولاً صدق
زبان در سخن * بعد از ان حفظ امانت فهم کن * اولاً مبتدا در
سابقا ذکر اولندیغی اوزره صدق زبان خبر در زبان تاء خطابه مضافدر
در صدقه ظرفدر بعد اران دومین که عرب الثانی دیر انک برینه در
و حفظ خبردر فهم کن کله سنك مفعولیدر و بعد الجملة استینافیه
اولور که ماقبلته تعلقی بوقدر (بوراده سخن سبنك فتحیله در مطابقت
کن دن او توری) امانت ضد خیانتدر انك حفظی ضبط و مراعاتیدر که
ترك کوزتمکله تعبیر ایدر (فهم مخاطبک لفظندن معنایی تصوردر
یعنی قلبه آتی ادراکدر) (معنای یت) بودر که اول دزت نسنه نك
اولی سوزده صدق زبانکدر یعنی سوزی طوغری سوبلیه سن کذب
ایتمه سن و یا یلان قائمه سن و خلط کذبندن در که مثلا کلام عربی ده



واویرینه فاکتوره سن اگر غیرک کلامنی نقل ایدرسک والاصادق
 اولزسن بوندن صکره حفظ امانتدر که خلاف شرعه امانتده
 تصرف کوسزمیه سن وامانات حق وعبدک عهده سندن کله سن
 ایمدی فهم ایله عمل قیل زیرا فهم بولمقدقه عمل درست اولز * پس
 سخا هست از کرامات آله * فضل حق دان کر نظر داری نگاه *
 سخا مبتدا هست است معناسنه آخر مصراعه قیددر که از کرامات
 آلهست دیمکدر پس جار و مجرور خبر مبتدا در فضل دانک مفعولی
 وبعد الجمله جزاء مقدم در نظر داری نک مفعول اولی ونگاه ثانیه
 وبعد الجمله شرط مؤخر در پس بوراده بعده معناسنه در (نگاه
 نونک کسری وکاف عجمی ایله صغلق و بکلمک نگاه داشتن کبی که حفظ
 ایتکدر نگاهبان کورب کوزدچی رقیب معناسنه پس نگاهبانده اولان
 نگاه باقی معناسنه اولور معلوم اولاکه بوا یکی مصراعک بری
 بشقه جمله ومضمون مستقلدر یوخسه بری برینه متصل ومتداخل
 دکلدر (معنای مصراع) اول بودر که بوندن صکره سخا و کرم
 الله تعالی نک عبده کرامات سنیه سندن در یعنی سخی اولان کسه
 حقک اکر امانه منظر اولمشدر که انک کرمی اکا ساری اولوب اهل
 کرم اولمشدر پس هر قوله بوکرامت و برلز بلکه اختصاص آله پیدر
 ومعنای مصراع ثانی بودر که اگر نظر و بصیرکی محفوظ طوئرسک اتی
 حقندن مزید لطف ییل یعنی کشی چشمی نا محرمدن ونظری حرام
 اولان نسملره باقندن حفظ ایتک حقک اکا فضل واحسان وزیاده
 اکر امانتدر که هر کسه مبسر اولماز سخا کبی و دیمشدر که آلات لهوه
 نظر ایتک مکروه در پس خانه بیرون اولان کسه اکر زقاقده واکر سو فده
 کوزنی حفظ ایتلودر اکر محرمدن واکر مکروهدن زیرا مکروهه
 نظر دخی حظ نفسدن ومعصیه داعی اولمقدن خالی دکلدر
 * ناتوانی دور باش از سود خوار * زانکه هست از دشمنان کردکار *
 ناتوانی مابعدنه طرفدر دور باش بعد نفسک دیمکدر مصراع ثانی نک
 تقدیری زان سبب که از دشمنان کرد کارست دیمکدر که هست است
 معناسنه ادات خبردر و جار و مجرور مبتداء محذوفه خبر اولوب
 بعد الجمله سببه صفتدر وزن سبب دور باشی تعلیلدر سود خوارده

✱

✱

رسم بلا الف اولقدر زیرا اصلی خورنده سوددر که خوردن دیمکدر
اکل کبی ولكن ايضاح فافيه ایچون الف ایله مرسوم اولدی بس خاٹک
ضمه سی فتحه اما له ایله او فتحی کر کدر سودخور فایده یعنی معامله جی
وحتکر که برنسنه بی زیاده به بیع ایچون صغار مع هذا خلقک اکا ضرورتی
وارد و اهل ربوا و احتکارک اعداء حق و ملعون مطلق اولدقلری نصله
ثابت در قال تعالى (واحل الله البيع وحرم الربوا) وقال ومن عاد اى
الى الربوا (فاؤلئك اصحاب النار) وفي الحديث (من احتكر فهو ملعون)
کرد کار کاف اول عربی و مکسور و کاف ثانی بحجیدر فعال معنایسته
نتکم بالاده فتحیح اولندی (معنای یت) بودر که قادر اولدقچه
معامله جیدن یعنی اهل ربوا دن وحتکر دن نفسکی تبعید ایله وصحت
ایچون مجلسلر نه داخل اوله بلکه ملاقی اولسک سلام به و یرمه اول
سیدن که بونلر فعال لما یزید اولان الله تعالی تک اعدا سندنر و اعدایه
مقارن اولمندن دوسته عداوت لازم کلور پس حذر ایتلودر و بونده
وعبد شدید وارد ز بر سود خواره مقارنت ده سوء حال بو او ایحق
سود خورله سوء حالی نیجه اولمق کر کدر بعض نسخده بو محمله بو یت
دخی واقع اولمشد * هر کر حق داده باشدا بن چهار * باشد انکس
مؤمن پرهیز کار * ولکن ناظم قدس سره کر چه غنیوان کلامده
دخی چار چیز دیدی فاما پنج چیز یازدی مکر که چار چیز ناسخندن
سهو اوله (معنای یت) بودر که هر کیمده که الله تعالی بودرت کراهتی
اجسان ایتش اوله اول کسه مؤمن متقی اولور پس پرهیز کاره مؤمنک
صفیدر یوخسه و او عاطفه ایله دکدر نتکم شرح صد دنده اولان
بعضی بی مایه لک نسخد زنده و غیر یده و اوله واقع اولمشد * پیش مردم
هر که رازت کرد فاش * همدم آن ایله باطل مباش * بونک تقدیری
هر کسی که کرد فاش رازت پیش مردم مباش همدم آن ایله باطل
دیمکدر و بو تقدیر دن اعرابی ظاهر در کرد فاش مجموعی عربی ایله
افشی معنایسته در که ماضیدر (فاش منتشره معنایسته و اصلی فاشی
اولد یعنی بالاده در) همدم همنفس و همصحبیت که هم موافقت ایچون
و دم نفسدر فتح فائله (ایله عربیدر عجم ساده دل دیرسایم الصدر اغوز
معنایسته یعنی بون کسه که حرامزاده لک بلز الدانور ولکن احق

و بی اندیشه و نازش معالزنده استعمالی شایع در باطل مقابل حقد که
 مقال و فعالده اولفه شاملدر ابلهی باطل ایله وصف ابتدی زیر
 کشف راز ایتک بلاهتده کاندندر که اومقوله باطل دیرلر که حد
 شرعدن خارجدر که شرعده حق و ثابت اولمیان نسنه پی سوبلر
 وایشلر (معنای بیت) بودر که هرکسه که سنک راز کی خلق اوکنده
 وناس یاننده افشا ایدوب سوبلر اول ایله باطل و آغزی اچفک
 مصاحبی اوله زیر اهدم اودر که صاحب السر یعنی رازدار اوله
 چونکه بومعنی مفعوددر بس اومقوله ایله صحبت ممنوعدر والا فضاحت
 مؤدی اولور * هر که باشد مانع عشر روز کات * وانکه غافل وار بکرزادر
 صلوات * بر حذر باش از چنان کس زینهار * تانباشی در جهان بسیار
 زار * هرکسی که وانکسی که تقدیرنده در که نظارتی سبق ایتشدر
 غافل وار مابعدنه قیددر بر باشه واز حذر متعلقدر و باش جله سی
 هرکسی به خبردر زیر هرکسی عرییده کل شخص معناسنه مبتدادر که
 هر لفظی کل افرادی مناسنه در تاجله سابقه امر به بی تعلیلدر
 زار نباشی تک مفعولدر بسیار زاره قیددر (مانع مقابلی معطی در
 عشر ضم عینله اون جزء دن بر جزء در که عجم دهک دیر اوندو بر
 معناسنه بوراده مراد خارج ارضدن ویریلان زکوة عشرودر اگر
 خارج سنه ده ایکی کره اولسه ایکی عشر ویر یعنی خارج تکرر
 ایتدیکه عشر دخی تکرر ایدر خراج وظیفه دیدکری ایسه بویه دکلدر
 وخراج وظیفه وضع عمر رضی الله عنه اورزه سنه ده باعتبار از راعه
 ذمتده واجب اولان شیئدر (زکوة مالدن جزء معیندر که فقرایه
 صرف اولنور زکاء و غناء دندر زیرا اخراج زکاتله مال نامی و افزون
 اولور و یا خود طهارت معناسنه در که زکات نفی رذیله بخلدن
 تطهیر ایدر) وارادات تشبیه در ولایت معناسنه کلور (بکرزار
 زاء هوز ایله مضارع مثبتدر مصدری کزاردن در کاف عجمینک
 ضمیمه ادا ایتک معناسنه ترک اوده مک دیر (صلوة لغتده دعا و شرعده
 افعال مخصوصه وارکان معلومه دن عبارتندر که شرائط مخصوصه ایله
 اوقات مقدره ده ادا اولنور و صلوة رسول طلب تعظیم واستدعاء
 رحت مخصوصه دن عبارتندر معلوم اولاکه صلوة وزکوة و حیوة

✱

مطلـ

مصحف عثمانیه واوله رسم اولنشددر پس قرآنده اكا اتباع اولنور
 وخارج قرآنده بلا واولالکزالف ایله دخی رسم اولنور خصوصاً
 حال اصفت و تشبیه ده یالکزالف ایله رسم اولنور دیوحریری
 نص ایتمشد (حذر خوف معناسند) چنان اصلنده چون آن در که
 چرن تشبیه ایچون وآن اسم اشارتدر (زینهار مرورایندی
 بعد ذایت اول بیت ثانی په مرهوند رانکچون بریره جمع اولندی
 معنای دویت) بودر که هرکس که عشر روز گانه مانع اوله یعنی
 (وآتو حقه بوم حصاده) موجب خراج ارضك حقنی محلنه وبرمه
 ودخی (وآتواز کوة) وفقبحه حق فقرای اخراج ایلیسه واولکسه که
 غافل کی نماز اوده په یعنی شروط ظاهره وباطنه سن رعایت ایجاب
 غافلان نماز قله (وان تعبد والله کانت تراه فان لم تکن تراه فانه یراک)
 مضمونندن بی خبر اوله اومقوله کسه دن حذر اوزرنه اول صاقن
 تا که جهانه چوق نالان اولیه سن یعنی اگر احتراز اوزرنه اولمازسک
 وآنلره هندی اولورسک باشکه کلان درد و بلا اوجندن چوق اکثر سن
 زیرا حقوق الله وحقوق عباد بیلنلر مقضوب ومنحوسلردر پس
 انلره قرین اولان دخی انلر کی اولوب برکات عمر ورزق بولمديغندن
 غیری سربان اخلاق ایله دخی مذموم واخرتده معذب اولور
 * * در صفت ترك خشم وقهر کوبد * *



* درگذر از چار خصلت زینهار * تانسوزد مر ترا بسیار نار *
 درگذر امر حاضر در مصدری گذشتن در که کجک در مضارعنده
 شین رایه قلب اولوب گذرد و گذارنده دینلور نسوزدك فاعلی نار
 ومفعولی ترا در مرزایددر (بسیار محذوفه صفتدر که اول محذوف نسوزدك
 مفعول مطلق در عربی ایله تقدیری کبلا یحرقك النار احراقا کثیرا
 دیمکدر) نسوزد مضارع منفیدر مصدری سوختن در یا نطق ویاقدی
 معنایله که لازم ومتعدی در مضارعنده خاء مجع زایه قلب اولوب سوزد
 وسوزنده دینلر نار حسیه وروحانیه شاملدر (حسیه جهنم وروحانیه
 غم والم وحسرت وندامتدر) معنای بیت) بودر که درت خصلتندن
 کج صاقن یانسه اوغرامه وصاحبی اولمه تا که سنی صوری ومعنوی
 آنش چوق باقیه یعنی اگر اول خصال رذیله دن کجمز و آئی ترك

ایتمزسك چوق بنارمن وغم وحسرت آتشنه دوشرسن * لذت عمرت
اگر باید بدهر * باش دائم بر حذر از خشم و قهر * غمزد ده تاه خطاب
بایده قیصد در تقدیری اگر بایدت لذت عمر بدهر دیمکدر پس لغت عمر
بایدك فاعلی وناه مفعولیدر دائم ظرفدر بر باشه واز حدره متعلقدر
(خشم فکسله قضیدر که ارادت انتقام یچون دم قبلك غلبانی در
(معنای یت) بودر که اگر سکا دهر وزمانده لذت عمر کرکسه و حلاوتی
بولایم دیرسك دائم غضب و قهر دن حذر اوزر نه اول یعنی کسه بی
مقهور و مسخرایدیم و انتقام الایم دیوم اضطرب و بی حضور اوله زی
خشم و قهر ایتمك و انتقام صد دنده اولق انسانه کدر ویر و زهرناك ایله
پس لذت عمری نوجهله بولور بلکه وقتی زهرله کدرایدنر پس بومقوله
صفندن سلیم الصدر اولق کرکد رکه دنیا و آخرتده صوری و معنوی
عذابدن خلاص نفسی بوصفندن ترکیه ایله اولور * چون نکرد
خلق باخلق توراست * کر بخوی مردمان سازی رواست * خلق
اول فکله نکردك فاعلی وراست مفعولی و باخلق ضمه الاکانتعلقدر
و بعد الجمله شرطدر بخوی سازی به متعلقدر که سازی فعل مخاطبدر
و بودخی بعد الجمله شرط ثانی در و (رواست یچوز معناسند جزادر
و بعد الجمله شرط اولك جزاسیدر و جائزدر که روا جائز معناسنه
مبتداء محذوفه خبر اولوب جمله سی جزا اوله این رواست تقدیرنه زی
عربی و فارسیده شرط و جزا جمله قییلندندر (معنای یت) بودر که
چونکه خلق عالم سنك خلق و خویك ایله راست و درست اولیسدر
بلکه سنك خویکله تخلقدن منحرف اولار و سن خویکله تیهاقلاسن
پس کوردك زمانه اویمدی سن اوی زمانه به و فقیهه اگر مردملرك
و ناسك خوی ایله دوزیلوب قوشیلوب کند که برد وزن ویرسك
روا و جائز و بکه محله کوره و اجیدر و لکن بوسعی امور عامه به کوره
شرعه موافق اولان مواده در و الاخلاف شرع اوزره وعادت
قییمده خلقك مزاجنه کوره یوریمك راست و روا کددر آتشنه عوامه
کوره جمهوره مخالفت ایتمك قوت خطادندر و خواصه کوره جمهوره
مخالفت قوت صوابد ندر زیرا عادات مطاقتك ارائمده ره صوابه
سلوك مبسر اولماز * زانچه حاصل نیست دل خرسند دار * کوش

دل را جانب این پسند دار * تقدیری دارد دل خرسند زآن چه که
 او حاصل نیست دیمکد رکه دل دارد مفعول اولی و خرسند ثانسی
 و حرف جر خرسند متعلقدر واو مبتدا و حاصل نیست مفعول بعد
 زیرا نیست بوراده لبس معناسنه در و بعد الجمه خبر و بعد الجمه که
 رابطه سببه چه به صفتدر زیرا چه بوراده چیز معناسنه در زآن ده زانک
 کسره سی همزه نك حرکتی اکاقل او انوب زانچه کلمه واحده کبی قلنشددر
 (خرسند ضمه فاعلدر رکوش دل ایکنجی دارد مفعول اولی و جانب
 ثانسی در (معنای بیت) بودر که اول نسنه که حالا حاصل و واقع
 دکلدر اندن قلبی قانع و راضی طوت یعنی ماضی به تأسف و مستقبل
 ایچون توقع ایتمه بلکه موجودله اکتفا ایله و قلبك قولاغنی بونصبحت
 جانبنه طوت زیرا فائده لی نسنه در قال تعالی (لکیلا تحزنوا علی
 ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم) و دیمشدر که ذره موجوده خیرمن دره
 موعوده و مشهوردر که درلر از نلر حاضره فلتش دعایی و صوفی
 ابن الوقتدر فاعرف * ای خلیفه نکیه بردوات مکن * یاد داراز ناصح
 خود این سخن * ~~اصک~~ تر نسخده خلیفه یرینه برادر واقع اولشدر
 انسب اولان خلیفه در که مراد سلطاندر زیرا سائره نسبتله دوات
 کامله صاحبی در برتکیه به متعلق و نکیه مفعول مکن در یاد دارد
 مجموعی عربی ایله احفظ معناسنه در این مفعول صریحی و از غیر
 صریحی در خلیفه ده تا مبالغه ایچوندر علامه و نشا به و امثالنده
 اولد بغی کبی بوخسه تأیث ایچون دکلدر کما فی التفسیر خلیفه
 خلافتدندر که غیرک یرینه نائب و مقامنه قائم اولمقدر یا منوب عنه
 غایب اولمقله و یا موتی سببیه و یا عجزنه بناء و یا مستخلفی تشریفدن
 او توری شکم آدم خلیفه الله اولدی واکامل اولادی دخی اول درجه به
 باغ وهربری تشریف تام بولدی یعنی هم آدمک خلنی اولد یلر که
 دنیا به اندن صکره کلدیلر و هم حقه نسبتله خلافت مرتبه سن بولدیلر
 و سلطان اعظمک خلافتی متقدمک خلنی اولمقله در اگر خلافت معنویه
 درجه سنه ایرمدیسه و اگر خواص اولیادن ایسه قطب ظاهر و باطن
 اولور خلفاء اربعه و امشالی کبی (نکیه اعتماد در نکیه کاه سو یکجک
 بر در شکم بالاده مفصلدر دولت شول مال و مرتبه در که بین الناس

تداول یعنی بری بریدن اخذ و انور (معنای یت) بود که ای خلیفه
ارض و مدار بقاء طول و عرض مال و ملک و مرتبه ک' اوزرنه اعتماد
ایتمه و دنیا به طبعانه زیرای وفا و سریع الزوال و حجب ظلماتی در
و کندی واعظ و اصحکدن بوسوزی و پندی حفظ ایله زیر مفید
نسنه در که عمل ایدرسک متفع اولورسن و حقه توکل تامله برازخ دنیا
واخرتدن نجات بولورسن یوسف و داود و سلیمان علیه السلام
نظرا یله که دولت و سلطنتلری حقه حجاب اولدی و دولت ایچنده
دولت عظمی بولدیلسر افتقار در آنکچون ظاهرده دخی فقر ائله
بحالسه ایدر لر و کسب یدر یله تعیش ایلر لدی فاعرفه * سود نکند
کر کریزی از قضا * هر چه می آید بدان می ده قضا * سود نکند
جزاء مقدم کر کریزی از قضا شرط مؤخر در سود نکند ک' مفعولیدر
فاعلی محذوف در که جمله شرطیه دن مستفاد در نکند کر یخن سود
دیمکدر کر کریزی مضارع مخاطبدر مصدری کر یخن در فاقچ
معناسنه فرار کبی مضارعنده خازایه قلب اولوب کر یزد و کر یزنده
دینلور ازا کا متعلقدر هر چه هر چیز که معناسنه در که مبتدا می آید
جمله سی محذوف اولان که رابطه سیله اکا صفتدر رضایمی ده ک
مفعولی و بدان رضایه متعلقدر و بعد الجملة خبردر (بدان اصلنده
بآن در تخنیف فایزده داله قلب اولمشدر (ده کسرله وهاء ساکنه ایله
امر در مصدری دادن در و یرمک معناسنه اعطا کبی مضارعنده
الف هایه قلب اولوب دهد و دهنده دینلور (معنای یت) بود که
اگر قضا و حکم از لدن فرار ایدرسک بوفرا ایتک سکا فائده و یرمز
زیر اقضاء مبرم کیر و دونهز و آخر مقضی نه ایسه برن بولور بناء علی هذا
هر نسنه که قضا دن سکا کله اکا رضا ویر و غضب ایتمه و اعتراض یاه
زیرا اول مقضی س-نک احوال عینکدن در که حق تعالی مروهونده
خلاق ایدوب سکا کوندر مشدر پس (لا تفرق بین احد من رسله)
موجبجه قضا و قدره ایمانی کامل اولان کسه محبوبی قبول ایتدو کی کبی
مکروهی دخی قبول ایدر که محبوب طبعاً حلو و خیردر و مکروه طبعاً
مر و شر در واکر وارد اولان قضا، معلق ایسه دعا ئله قرشوله زیر
دعا دخی قضا دندر بوضو رتده قضای قضائله ردایتش اولورسن



فافهم جدا * هر که او با دوستان يك دل بود * جمله مقصود دلش حاصل بود * تقدیری هر کسی که او بود يکدل با دوستان ديگر که هر کسی مبتدا و او مبتداء ثاني و بود جمله سی خبر مبتداء ثاني و بعد الجملة مبتداء اوله صفت اولور مصراع ثاني تك تقدیری بود جمله مقصود دلش حاصل ديگر که جمله بود ك فاعلی و حاصل مفعولیدر و بعد الجملة مبتداء اوله خبر اولور و جمله لفظی مقصوده مضافر که اصلنده جمله در همزه اضافت ايله ولكن بوراده لاجل الضرورة حذف اولمشدر و جازد که جمله مابعدندن حال اوله جيعا معناسنه بصورتده مقصود بود ك فاعلی اولور (معنای بیت) بود که هر کسی که دوستدار يکدل و بکجهت يعني متحد و منفق اوله اول کسه تك جميع مقاصد قلبی حاصل اولور يعني کوکلی مرادی نه ايسد وجوده کلور زیرا بر مصلحت همه دوشد کده قلبلرله همت و قاللرله دخي اعانت ايلرلر و آني مخذول ايلوب حالی اوزر نه ترك ايمزلر زیرا مقتضای صداقت و اخوت نصرت و اعانتدر خلافي دکل و شولکه احبابله صداقت اوزر نه زنده کافي ائيمه آخر مفعول و مخذول اولور فافهم جدا * * در بيان بی وفای جهان کويد * *



* در جهان دانی که کرد معتبر * آنکه اورا پاك می باشد نظر * بعض نسخده مصراع ثاني آنکه اورا پاك نبود از خطر دوشمشدر (که لفظی کسرله ذوی العقولدن سئوالدر کیم معناسنه آخرنده هاء علامت تلفظ اولماز و کاه اولور که ضرورت و زنجير کسر می اشباع ايدوب يانی تلفظ ايدرلر و کاه اولور که مابعدنده کی کله تك اولن اسکان ايدوب کافی اکتمصل قبلورلر که رابطه درده جوق واقع اولور کاین کی که اصلنده که این در بوراده که اسم استفهامدر عربی ده من کی فحله و مبتداء که خبری کرد د جمله سیدر و بعد الجملة دانی به مفعولدر زیرا بوراده دانی افعال قلوب معلقه دندر و بوراده معنای استفهامی متضمندر آنکه جواب استفهامدر تقدیری آن کنی کرد معتبر که ديگر که ان کسی مبتدا و مابعدی خبردر نظر می باشد ك فاعلی و پاك مفعولی و اوراده را لام جاره معناسنه در که نظره متعلقدر معتبر اعتبارده ند که مشاهده اولئان نسنه تك معرفتندن مشاهده

اولمیان نسنه نك معرفته عبوردر یعنی برنسنه ده نظر در انك جنسندن
شیء آخری بلمکدن اوتوری وفلان معتبر آدمدر دیدکاری بورادن
اخذ اولمشدر یعنی آثارنه نظرا ولتوب انکله کالنی معرفته توصل اولمش
ونظر قبول ونحسبته منظور وملفت اولمشدر دیمکدر (پاك بآء عجميله
آری وتمر دیمکدر که عرب طاهر دیر (پاك بآء عربی ايله مبالات یعنی
قبورمق دیدکاری دیر بی پاك بی پروا وبآمن دیمکدر (خطر هلاکدر
) نظر برنسنه بی ادراك ایتکیچون بصرو بصیرتی تغلیب ایتکدر
وکاه اولور که تأمل ونفخص معناسنه کلور یعنی برنسنه ده فکر ایتک
وفلان صاحب نظر در دیرلر یعنی نظر بصیرتی ايله جمیع معاد مانی
ادراك ایلر وپاك نظر دیرلر شول کسبه که محاسن واحاسنه
نظری حقائقه راجع اوله یوخسه شهوت وهوی وصور
ومجازه دکل واکا عاشق پاك باز دخی دیرلر (معنای بیت) بودر که
بیلور مبسین که جهانده کیم معتبر اولور وقتی شخصی زیاده رغبت
واعتبار بولور اول کسه معتبر اولور که پاك نظر یعنی هوی وشهوتله
نظر دن طاهر اوله وچشم مجازله باقیه بلکه غفیف اوله ویاخود
هر کاری نظر عقلی به مقارن اوله وهر ایشی طریق اوزرنه ایشلیه
بومقوله ایسه قلت اوزرنه بولنور آنکچون معتبردر ونسخه اخرايه کوره
دیمک اولور که اول کسه معتبردر که خطر وهلاکدن خوف ایتبسه
وامور هائله بی قبور مبه وامن اوزرنه اوله بوندن مراد شجاعته
وصغدر زیرا بهادر اولان کسه ده اولور اولان نسنه بی مبالات اولان
اگر چه نفسی نهله که یه القا ایتک منهیدر فاما شجاعت که نهورله جین
اراسنده برخلقدر مقبولدر زیرا اعدائله محاربه ده مقدم ومضرب
اولمق کرکدر * کم کنند باکس وفا این روز کار * جور دار دینسنش
بامهر کار * تقیری کند این روز کار وفا باکس کم دیمکدر که این
روز کار کند فاعلی وونا مفعول ویاکس وفا به متعلقدر کم کنده
ظرفدر ویاخود عربی ايله تقدیری بی هذا الزمان وفاء قلبلا دیمک
اولور سه مصدر محذوف فعله مفعول مطلق اولوب کم قلبلا معناسنه
مصدره صفت اولور وکم کرچه اکسک معناسنه در ناقص کی ولکن
نقصان قلبی مستلزم اولمقله معنای قلت محمول وقلت دخی عدمدن

✱

کایه اولور جور مابعد نه مفعولدر نیست بوراده لبس معناسنه در که
 کار فاعلی وشین معناسنه مفعول غیر صریحدر عربی ده له معناسنه
 وبامع معناسنه کاره متعلقدر (معنای بیت) بودر که بورز و کار یعنی
 زمانه و یاد نیا خلقه وفای آرایلر یعنی اصلا وفاسی بوقدر اگر وفاسی
 اولایدی خلق مصائبدن مصون اولوردی خصوصاً اجله درمان
 بولوردی پس مصراع ثانی ایله بی وفا اولدیفنی شرح ایدوب دیر که
 بودنیا جور طور و زمانه ده ظلمدن غیر اتر کورنمز وانک مهر و محبتله
 کمسبه ایشی بوقدر یعنی زمانه ظالم و غدار و بی مرحمت و شفقتدر
 وعوام و خواصه حالی بودر پس بوقوله بی وفایاره دل بسته اوله
 بونده معنای مذکور ی روز کاره نسبت ایتدوکی روز کار مفعول فیه
 اولدیفنی جهتندن مراد الله تعالی دنیایی دار بقا و زمانی صاحب
 وفا فلانمش در وانک ایچنده جور و ظلم و امثالنه متعلق ایش اچوقدر
 همان اکا اعتماد ایتوب اقبالکی حق باقی به و مرادی اندن رجایله
 وسندن اعراض ایدن فانی به یوز طومند * انکه باتور وز غم
 می بست کار * روز شادی هم پیرش زینهار * بعض نسخ ده
 می بست پرینه پیوست و کردست کار و بودست یارد و شمشدر
 جمله سنک مالی بدر تقدیری آنکسی که بست باتور وز غم کار هم
 پیرش روز شادی زینهار دیمکدر که کار بستک مفعول صریحی
 و باتور صریحی و روزا کا طرفدر و روز شادی پیرش ظرفدر
 و جمله اولی آنکسی به صفت و ثابته خبردر نیکم نظاری مرور ایتشدن
 (بست باده عربی ایله ماضیدر مصدری بستن در یغلق معناسنه
 مضارعنده سین توبه قلب اولتوب بندد و بندنده دینلور (شادی ده
 یامصدریه در سرور معناسنه شاد مسروردر (پیرش ده باده عربی
 اول و باده عجمی ثانی مضمومدر پرس امر در مصدری پرسیدن در
 صور مق معناسنه سؤال کی (معنای بیت) بودر که اول کسبه که
 غم و غصه و مصیبت کونده سنکله ایش بغلیدی و یار و وفادار و ندیم
 غمکسار اولدی فرج و شادی و سرور و سور کونده هم سن آنی صور
 و انکه لطیف و کریمه متعلق کار بغله و سابقه بی نسیان ایتمه والا کفران
 نعمت اهلی اولور سن و آخر مزید دن حرمان بولور سن و دوستلق

✱

حقنی مراعات اتمامک بی وفا نقدند و بی وفا غدار دروغدار خائن در
 و خائن مکر آلهی ابله محاسط در (زینهار کلمه زجر در مصافق
 بودید و مکث خلاف اتمه و با کلمه دیمکر * روز نعمت کز تو پردازی
 بکس * روز محنت باشدت فریادرس * تقدیری ~~کر~~ پردازی
 تو روز نعمت بکس باشدت روز محنت فریادرس دیمکر که
 تو پردازی تحتند اولان ضمیر خطابی ناکید در روز اکا ظرف و بکس
 دخی اکا متعلق در و بعد الجمله فعل شرط در باشدک فاعلی تحتند
 ضمیر کس و مفعول اولی تاء خطاب و ثانسی فریادرس و بعد الجمله
 جزاء شرط در و تاء خطاب حقیقتند مفعول غیر صریح در زیر تقدیری
 باشد ترا دیمکر که را لام جارح معنسانه در پس لسان عربی ابله تقدیری
 بصیرتک دیمک اولور و بولکاید بمقوله اعتبارات چوقند و لکن دکه
 بر فهمیک وقوفی بوقدر (پردازی فعل مضارع مخاطب در مصدری
 پرداختن در اتمام ایلک و ایشه صورت و یرمک معنسانه تاجر لساننده
 پرداخت دید کلری بور اندر مضارعند خازیه قلب اولنوب پردازد
 و پردازنده دینلور (محنت امتحانندن اسمدر امتحان و ابتلا و اختبار
 آزمودن ابله تعبیر اولسان معنادر که ترک صنایق دیر که اکثر یا طبعیا
 مکروه و منفور اولان نسنه ابله در (فریادرس مدد ایریشیجی زیر فریاد
 مدد دیو اغلا شقی و چا غر شمعدر اصلنده رسنده در ایریشیجی
 معنسانه پس فریادرس رسنده فریاد معنسانه وصف ترکیبی در نیکم
 بالاده شرح اولندی (معنای یت) بودر که اگر سن نعمت و رخا و خوشلغ
 کونده مکسه نک ایشنه صورت و یررسک و مصلحنده بولنور سک
 روز محنت و شدنده اولدخی سکا معین و مدد ایریشیجی اولور یعنی
 ایلوک ضایع اولماز وفائده سنی سکاراجع اولور قال تعالی (هل جزاء
 الاحسان الا الاحسان) (وفی الحدیث تعرفی الی الله فی المرخا یعرفک
 فی الشده) یعنی انسان شدته و مشکل ایشه دو شکمن خالی دکندر
 زیرا داز بلاده در پس راختی حالتده اگر خق و اگر خلق ابله خوش
 اولمق کر ~~کر~~ در تا که وقت محنتده انلرک طرفندن اکا بر آشنالق
 ظهور اید و محنتدن خلاص اوله و بومضونه عمل اهم مهماتند در
 و لکن اکثر اس غافلدر و واقعه نک علاجی و قوعندن صکره ار در

✱

مع هذا تدارکی مقدمین کر کدر اشته منصور و مخدول اولادک حاللری
 سر مذکور اور زرنه دأررز * چون بیانی دولتی از مستعان * اندران
 دولت مبراز دوستان * دولتی بیانی نك مفعولی وار اكا متعلقدر
 اندران مبره ظرف وار اكا متعلقدر وبعد الجملة جزاء شرطدر
 بیانی مضارع مخاطبدر مصدری یافتن در بولقی معنای مضارعنده فا
 باء موحدیه قلب اولتوب یابد و یابنده دیتلور دولتی ده باوحدت نوعیه
 افاده ایدز (دولت مال و مرتبه در که الدن اله کزرو شتخصدن شتخصه
 انتقال ایدر) مستعان الله تعالی در که اندن وقت حاجاتده عون
 و نصرت طلب اولتور انکچون نعم المعین و نعم المولی و نعم النصیر
 دیتلیدی (مبراء موحدیه عربیه نك ضمیه نهی حاضر در مصدری
 بریدنر کسمک معنای رانک تشدید و تخفیفی افتدر مضارعی می برد
 کلور بانک ضمیه (معنای بیت) بودر که چونکه حق تعالی نك اعانت
 و امداد یله ردولت عالیله بولاسن و بر منصب شریفله افراندن سر
 افران اوله سن اول دولت و پایه ایچنده دوستلردن کسله وینه اولکی
 صحبت و حسن معامله و زرنه اول بلکه بحسب المقام و الحال مواسات
 احباب یله تا که دولتک عهده شکرندن کله سن و مزید رفعت بولاسن
 بوراده مبر کر چه متعدی در که قطع ایتمه دیمکدر و لکن قطع انقطاعی
 مستلزم اولغله مبر منقطع اوله معنای محمول اولدی و بونک عکسی
 و بتیل الیه بتیلا مضمر و نیدرز را بتیل و انقطاع نفسی عواقندن قطع
 و تخریده اولور که معنای بتیل تفعیلدن بودر * مرترا هر کس که
 یار غم بود * چون رسد شادی همان همدم بود * بوراده نسخه لده
 اختلاف فاحش وار در اصح اولان یار یاه مثلاً او لمقدر مصاحب
 معنای شکر روز غم نسخه سی انی تأیید ایدر بوصورتده یارک غم اضافتی
 ادبای ملاسه ایچون او اور تقدیری یار تو بودر اوقات غم دیمکدر
 و جأررز که باء موحدیه یله بار اوله بونک معنای شکر تصور معناده کلور
 هر کس مبتدا و یار بونک مفعولی و مرترا اكا متعلقدر زرا بوراده را
 لام جاریه معنای در شکر نظار می مرو را بتدی شادی رسدک فاعلی
 و بعد الجملة فعل شرطدر همدم بودک مفعولی و همان هم اول
 معنای او اور سه فاعل اولور زرا همانه بر قاج معنی و بر مشلدر انجق

✱

وانجیلین و هم اول و همیشه کبی و جا ز در که مان ماندن مر خم اوله
 بکتر ز معناسنه مصدری مانستن در که بکتره مکدر (معنای بیت) بودر که
 هر کسه که اوقات غم و غصه ده سنک یار غمگسارک چونکه غمک زائل
 اولوب فرح و سرور حاصل هم اول یار سنک انیس و مصاحبک اولور
 و محنت و راحتده سندن منقطع اولماز بس سکا لازم و واجبدر ایام
 غمه اولان غمخور لغنه باغوب ایام سرورده مجلسه سکن دور
 و محبتکدن مهجور ایتیه سن تنکم بیت سابق بومعنا بی تأیید ایدر
 و یاخود هر کسه که ایام غمه سکاغم بوکی اوله یعنی غمخورک اولوبوب
 خلافتکده بولنه چونکه سکا سرور ایشیه یعنی ادبارک اقباله و عزتک
 نصبه و ذلتک عزته مبدل اوله همان سکا انیس و مصاحب اولور
 و صورت معامله بشقه یوز کوستر و نفاقنی ستر ایدوب اخلاص یوزندن
 کلور تنکم ابتداء زمانه تک جمیع زمانده حاللری بودر انکیچون انسانک زمان
 نصبنده حالی درخت میوه داره تشبیه ایتیلر در که میوه چین اولغیچون
 نخته مجتمع اولور چونکه بی پرو بارقاله اورادن دونوب طاهیلور لر
 * * در صفت معرفت حق میگوید * *

✱

* معرفت حاصل کن ای جان پدر * تابایی از خدای خود خبر *
 حاصل کن مجموعی صریح ده حصل معناسنه اولغله تفعلیدن امر اولوق
 اوژره معرفت اکامفعول اولور حصل المعرفة معناسنه از خبره متعلق
 و خبریابی تک مفعولیدر وجهه سی تعلیلیه اولور زیرا تا غرض ایچوند
 معرفت بر نسنه بی علی ما هو علیه ادراک ایتکدر معرفت بعد العلم
 حاصل اولان نسیانله مسبوق اولغله حق تعالی یه عالم دینلور عارف
 دینلز و بردخی عند العلماء معرفت جزئیاتده و علم کلیاتده استعمال اولنور
 علم حق ایسه کلی و محیطدر جزئی و محاط د کل و علم بالله دید کلری
 حیثیت ایله معتبردر یعنی حق تعالی ایله خلق اراسنده اولان ارتباط
 و عالمک حقندن انتشاسی حیثیتندن اولان علمدر والا من حیث الکنه
 حق مدرك د کلدر و علم اوله اشارت ایدوب قرآنده کلور * فاعلم انه
 لا اله الا الله * یعنی مرتبه الوهیه علم باعتبار الحیثیه اولان علمدر اسما
 و صفات مرتبه سنده اولان علم ایسه بحسب مقدور العبد کلی در انکیچون
 دیر لکه ما عرفناک حق معرفتک ای بخسبک و عرفناک حق معرفتک

ای بحسبنا

مطالعه

ای بحسبناو علم معرفتدن اشرفدر زیر علم ایکی مفعوله متعدی در که
 بری حق و بری عبد در زیر عبد اکمل اودر که انده بقضاء رسم اوله
 یعنی کندی جائینی ملاحظه دخی بولنه یو خسه محو مطلقده قائمه
 معرفت ایسه مفعول واحده متعدی در یو یوزدن اگر حقه تعلق
 ایدرسه کوندن و اگر کونه تعلق ایدرسه حقدن محتجب اولق لازم کلور
 یو ایسه شرح صدرک مقتضاسی دکلدر زیر شرح صدرده حقه
 خلقدن و خلقله حقدن محتجب اولق یو قدر چونکه علم اشرفدر
 عارف بالله دیمبوب عالم بالله اطلاق ایتک کر کلر ایدی و لکن ابتداء
 علماء رسومه علماء دیمک عرف اولمغله انلردن تمیز ایچون عالم بالله
 اولنره عارف بالله و عالم باحکام الله اولنره علماء دیدیلر پس عارفک
 معرفتی عالمک علمندن کلی در زیر عارف اهل حکمتدر که اشیایی علی
 ماهی علیه بلش و اسمها وصفات و ذات حق بقدر الطاقه البشریه
 فهم ایشدر زیر معرفتی تقوی و عمل صالح و سلوک اوزرنه منبدر
 انکچون علمنه شبهه طاری اولماز ~~فکر~~ عقلی اهلی اولان ایسه
 فی المثل بردالده طویرمن اشته شیخ ناطمک قدس سره بوراده معرفتله
 مرادی معرفت الهیه در که ذات و صفات و افعال حقه متعلقدر
 یو خسه افواه عوامده دائر اولان معرفت و هزدکلدر زیر قواعد
 و رسوم و شعر و انشا و امثالک علم الهی باتنده واقعی یوقدر و یو بابک
 تفاعیلی چوقدر اربابی ییلور (حاصل کن تحصیل ایله دیمکدر که
 تحصیل جمع معنائیه در و محصل اودر که جمع علمی مراد ایلشدر
 عرف عوامده محصل جمع مال ایدیچی دیمک اولدیغی کبی (جان پدر
 ای پدرک جانی کبی محبوبی و پدر تعبیرنده اظهار شفقت واردر) خبر
 مخبرک اخباریله حاصل اولان علمه دیور (معنای بیت) بودر که ای
 اعز و احب اشیای اولان جان کبی عزیز و محبوب اولان پسر معرفت
 اکهی جهنی قصد ایله تا که کندی ربکدن خبر بولاسن یعنی کشتی به
 معرفه الله لازم و طریقتدن و حقدن خبر الملق کر کدر تا که غافل و جاهل
 زمره سندن اولیه زیرا غفلت و جهل منهیدر و سر آمد اهل تألیف
 سید شریف جرجانی دن منقولدر که کندی نفسندن اخبار ایدوب
 دیمشدر تا بن مشایخ شیرازدن زین الدین کللاله صحبته ایرشدمد رقصندن



قورتلدم وتابن خواجه علاء الدين عطاره پيوسته اولدم خدای
 متعالی بیلوب اکلدم یعنی آخر معرفه الله بکا عطاره صحبندن حاصل
 اولدی شویله که اکر اکا متصل اولبايدم حقدن بی خبر قالوردم
 ونحصیل ایتدوکم غلومک چوقلق بکا فائده سی اولمازدی ای عارف
 اشته سید سندنک بو کلامدن انکله سائرک فرقی ظاهر اولدی علامه
 شیرازی ونصیرطوسی وفخر رازی وسعد الدین تفتازانی وادشالی کی
 هر که اورا معرفت حاصل نشد هیچ بامقصود خود واصل نشد*
 معرفت نشدک فاعلی وحاصل مفعولی واورا حاصله متعلق در زیر
 زلام جارح معناسنه در وبعد الجملة هر که به مقتدر که هر کسی تقدیرنده
 مبتدا در اینکجه نشدک تحتند ضمیر فاعل اویه راجعدر واصل مفعولی
 ویا واصله متعلق وبعد الجملة خبر مبتدا در بوینک مفرداتی ظاهر در
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که اکا معرفه الله حاصل اولدی
 وحقی اسماء وصفاتی یوزندن مقدور بشر اولدیغی قدر بلدی اوقاتدن
 بروقتده مراد ومقصودنه واصل اولدی بلکه اندن منقطع قالدی
 زیرا مقصود اصلی معرفه الله در که اجل المعلومات اولدیغی کبی لکا
 علم دخی اجل العلوم در پس معرفه الله ومن حیث التجلی مشاهده دن
 ماعداسی مقاصد حسنه ومطالب مقبوله دن دکدر بناء علی هذا
 طریق معرفتدن منقطع اولان کسه هر نه مقوله مراده ایرسه منزل
 مقصودنه ایردم دیمسون وبالاده اشارت اولندیکه معرفت مقبوله
 تقوی وعمل وسلوک یوزندن حاصل اولاندر ماعداسی مرود در
 فافهم جدا واعمل* هر که عارف شد خدای خویش را* در فنا
 بیند بقای خویش را* تقدیری هر که شد عارف خدای خویش را
 دیگر که عارف شدک مفعولی وخدای لفظی دخی عارفک مفعولیدر
 بقا بیندک مفعولی در دخی اکا ظرفدر و جمله اولی هر که به صفت
 وثابیه اکا خبر در زیر هر کسی تقدیرنده در که مبتدا در (فنا بقا معلوم
 اولاکه فنا وبقا ضدان در فنا برنسنه تک حالت اولاسی اوزرنه عنده
 ثبوتیدر وبقا ثبوتیدر اجسام فثابله موصوف اولدی زیر صوردر
 وصورتک ایسنه حالت واحده اوزرنه ثبوتی بو قدر ارواح بقا ثله موصوف
 اولدی زیرا حقا تقدر حقائق ایسنه اولنکی حالی اوزرنه دائمه در انکچون

حقایق

حقائق الاشياء ثابتة دندلی صور الاشياء دندلی زیرا صور حقائق
اوزنه عارضه در عارض ایه معدومدر و فائله عدمک فرقی بودر که
فنا عدمدن اخصدر زیرا عدم سلب الوجود در کرک سابقا و کرک
لاحقا فنا ایه لاحقا سلب وجود در بوراده ناظمک قدس سره
فنا و بقائله مرادی اصطلاح صوفیه اوزنه اولان فنا و بقادر یعنی
فناء معنوی نک اول مرتبه سی سقوط صفات نفسانیه در و آخری
رسومک بالکلیه زوالی و ذات و صفات و افعال عبیده نک ذات و صفات
و افعال حقه استهلاکی در که نفسک غیر بتدن فنا می در و بمرتبه
فقر حقیقی دیرلرتکم کلام بکارده کلور (الفقر سواد الوجه فی الدارین)
یعنی فقر حقیقی کونین دن فنادر که انده حقدن غیر ی به تعلق یوقدر
زیرا کونین مخلوقدر آنکچون کون دندلیکه وجود بالفعل در عارف ایه
مخلوقه تعلق انحر و بونک مقابلی غناء اعتبار بدر که بیاض الوجه
فی الدارین در که انده ماسوای حقه تعلق واردر و فنا عبیدک حق
اولیسی معانسه دکلدر بلکه وجود مجازینک زوالی و وجود حقیقی نک
ظهور بدر که وحدت دید کلری بودر چونکه عین ممکنه عبید فنا
ایره عین واجبه حقه بقا بولور که اکا باقی بقاء الله دیرلر (لا اله الا الله
سرفنایه) و محمد رسول الله سر بقایه رمز ایدر و فنا ده اولان سواد
ظل حقیقی در که عین نور مطلقدر زیرا بمرتبه ده تقابل یوقدر
پس عالم فنا لا نور و لا ظلمدر لیل قدر کی سائر انوار ایه ظلمت ایه
مقابله اول نور لیل و نهار کی (معنای بیت) بودر که هر کشتی که کندی
خدا سینه عرفان حقیقی ایه عارف اوله و وجدان ایه ادراک ایلیم
اول کسه فنا فی الله مرتبه سنده کوزر کندی بقاسنی و حیاتی و ادراک
ایلر زیرا بوراده رؤیتدن مراد رؤیت قلبیه در الحاصل حقه بقا
و جیات باقیه استین اول کندی نفسنی فنا ایدر یعنی ذات و صفات
و افعالی ذات و صفات و افعال حقه مستهلاک قیلور صکره ذات
و صفات و افعال حقه بقا بولور که اوچی به تحلیل و انکچی به تعقید
دیرلر اشته مرتبه فنا ذات عروج و مرتبه بقا صفاته نزول صورتیدر که
عروجده متباهی و ادنی و نزوله غایبه قاب قوسین دیرلر و فنا موت معنوی
و بقایات باقیه در و بومقامدن دیمشدر (اقتلونی یا قتلی)

حیاتی) و بیت مذکور ده بویه دیمک دخی اولور که اول کسه بقاسنی
 وزنده لکنی عالم فناده کورر و تحصیل ایدر زبرا فناوارادی معنوی سلوکه
 حصوله کلور و سلوک سفر معنویدر و سفر معنوی بو عالم فانی ده باقی
 اولدجه وجود بولور چونکه فناء اضطرابی یعنی موت طبیعی ایله
 فانی اوله بردخی تدارک مافات ایده مز پس سر حیات و بقادن حصه مند
 اولایم دین کسه عالم فناده اختیار النده ایکن طریق فنایه سلوک ایدر
 فاعل بذلک * هر که اوعارف نباشد زنده نیست * قرب حق رالایق
 وارزنده نیست * تقدیری هر کسی که اونا باشد عارف نیست زنده دیمکدر
 که هر کسی مبتدا و او مبتداء ثانی و نباشدک فاعلی تحتده ضمیر او و مفعولی
 عارف و بعد الجمله خبر مبتداء ثانی و بعد الجمله صفت مبتداء اولدر
 نیست لیس معناسنه در فاعلی تحتده ضمیر او و مفعولی زنده و بعد الجمله
 مبتداء اوله خبر در لایق ایکنی نیستک مفعولی و قرب لایقه متعلقدر
 زیرا رالام جار معناسنه در و لیاقت کر چه بائله تعدیه اولتور فاما
 معنای اهلیت تضمینی ایله جائزدر عربی ایله تعبیری لبس اهلا لقرب
 الحق دیمکدر و بعد الجمله خبر بعد خبر در (زنده حی در مراد حیات
 معنویدر که قلب فیض معرفتله حیاتی در (قرب حق معلوم اولاکه
 مقام قرب دیدکلی حقیقت قاب قوسیندر (یعنی شول دایره ای یکی
 نصف ایلین خط مقداری نسنه در که مشاهده دیدکلی بومرتبه ده
 حاصلدر زیرا قرب و بعد مفرط مانع مشاهده در و فناء کلیده
 مشاهده اولم دیدکلی قرب مفرط دندر و مرتبه حجابده اولدیفی
 بعدده افراط اولدیغنددر و اعتدال مزاج و انحرافک بو بایده دخلی
 چوقدر انکچون دیدیلر که مزاج نبوی اعدل الامرجه ایدی بومعنادن
 مقبام قر به سارندن اقرب اولدی شکم معراجی دلیل وافی در (ارزنده
 راء مهمله نک تقدیمی ایله لایق معناسنه اسمدر ارزانیدن لایق اولقدر
 ارزانی شدن کی پس ارزانیده کرک ایدی ولکن تخفیف اختصار
 اولمندر لسان مجمله بوقوله تخفیف و اختصار چوق واقع اولور
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که اوعارف بالله اولیه زنده دکلدر
 زیرا حیات حسیه به اعتبار یوقدر حیوانانده دخی واردر بلکه معنیر
 اولان قابل فیض معرفتله زنده اولماسیدر که حیات انسانیه بودر

*

مطل

*

و اولیه کسه قرب حقه لایق و ارزانی دکلدر زیر قرب حقه وسیله
 اولان معرفتدر و معرفتک دخی طریق عبادت شرعیه در * نفس
 خود را چون شناسی با خطا * حق تعالی را بدانی با عطا * بعض نسخده
 خطا یرینه هوی دوشمشدر مال بر در زیر هوای نفس خطا لازم
 کلور نفس شناسی به مفعولدر بادخی اکا متعلقدر و بعد الجمله فعل
 شرطدر حق لغتلی بدانی به مفعول و بادخی اکا متعلقدر و بعد الجمله
 جزء شرطدر تعالی جمله معترضه در (نفس ایله مراد نفس حیوانیه در که
 مبداء شروفساد در) شناسی مضارع مخاطبدر مصدری شناختن در
 اکلامق معناسنه مضارعنده خاسنه قلب اولانوب شناسد و شناسنده
 دینلور خطا مقابل صوابدر زیر مقصوددر که اء مهموزانی فحشه طایبی
 بیان ایچوندر مدی جائز دکلدر مکر تنبیه ایچون اوله (ان قلنهم کان
 خطاء کبیرا) ده قراءت مدکی فافهم (حق اسم ذاتدر ثابت و دائم و باقی
 معناسنه) تعالی ماضیدر تفانلیدن اصلی علودر وصف واصفین
 و علم عالمن و عارفین آتی احاطه ایتمکدن وصفات مخلوقین دن عال
 و مرتفع اولدی دیکلدر لفظ تفاعل علوده مبالغه دن اوتوری در
 یوخسه بشردن واقع اولدیغی کبی تکلف طریق اوزرنه دکلدر ابدانی
 مضارع مخاطبدر مصدری دانستن در بلك معناسنه مضارعنده
 سین داله قلب اولنوب داند و داننده دینلور (عطا مقصودا و محدودا
 زیر اناقصدر) عطا عطیه و صله در عطا و دندر که یدله تا اولدر و اعطا
 اناله در یعنی عطا و بر مرکدر و عطا مایعطی معناسنه کلدوکی کبی اعطا
 معناسنه دخی کلور (معنای یت) بودر که چونکه کندی نفسکی خطا لله
 یعنی خطا کار اکلیه سن حق تعالی بی عطا لله یعنی عطا کار بیاور سن
 ناظمک قدس سره بوندن مرادی طبقات معرفتدن طبقه ادنایی بیاندر
 زیر اوصاف اکلیه بی معرفته اوصاف نفسیه ایله انتقال اولنور
 پس قلب انسانی ده ادنی المعارف نفس حیوانیه نك شانی خطا اولدیغن
 بملکدر و کشتی کندی جریمه اعتراف ایتمک طلب عفوئی مستلزم در
 عفو آیه الله تعالی در که مذنبه توبه اعطا ایدر اولدخی نائب اوور
 و ثواب و غفور و عفو اسملری بوزندن حقه ارتباط بو اور و عبد مذنب
 ذنب نه ایدوکن بلسه بوارتباطی بولماز فافهم جدا و بومعنی من عرف



نفسه فقد عرف ربه کلینک بر جزئی سیدر سائر اوصاف دخی اکا
 قیاس اولنه فافهم جدا * عارف ان باشد که باشد حق شناس * هر که
 عارف نیست نبود جنس ناس * تقدیری عارف باشد آن کسی که
 دیمکدر که عارف مبتدا و آن کسی باشد مکمل و بعد الجملة
 خبر در بوصورته باشد فاعلی تحتند ضمیر اولور و جازدر که عارف
 باشد فاعل اوله و حق شناس ایکنی باشد مکمل و بعد الجملة
 ماقبله صفتدر و ایکنی مصرعک تقدیری هر کسی که نیست عارف
 دیمکدر که هر کسی مبتدا و عارف نیستک بحسب المعنی مفعولیدر
 و بعد الجملة مبتدایه صفتدر نبودک تحتند ضمیر فاعل مبتدایه راجعدر
 جنس نبودک مفعولیدر و بعد الجملة خبردر (حق شناس وصف
 ترکیبدر اصلی شناسنده حقدر حق اکلیبی معناسنه) جنس نوعدر
 نعم اولانه دیر که نوع انک بر ضری یعنی بر صنفی در انسان حیوانک
 ضری اولدینی کی ولیکن حقیقت متعده افرادنه دخی جنس دینلور
 ارارنده بعض اوصاف واحواله اختلاف و امتیاز اولیحق تنکم
 دیرل الرجل جنس والمرأة جنس (ناس اسم جمعدر انسان ایچون
 وجه نسبه نسبی و یا ابصاره ابناس وظهوری و یا انسی ایچونکه
 ضد وحشدر نیاندن اولور سه مقلوب اولور یعنی نوس نسو
 اولوب و او طرفه واقع اولفله یا به قلب اولور و صاحب قاموس
 دیمشدر که ناس انسدن و جندن اولور جمع انس در اصلی اناس در
 جمع عزیز در ~~که~~ اوزرنه ال ادخال اولمشدر انتهی بالمعنی
 (معنای یت) بودر که عارف اول کسه اولور که حق شناس
 اوله یعنی حق اکلیب کسه به عارف دیمز لر کر کسه عارف تخلص
 ایلسون و علوم و قوانین عقلیه و رسوم عرفیه بلسون زیر مقصود
 اصلی علم الکهی در و هر کیمکه عارف بالله دکلدر جنس ناس اولماز
 یعنی سن او مقوله به آدم دیمه زیرا آدم خلیفه الله در و خلافت علم
 و معرفت اوزرنه موقوفدر انکچون تنزیده کلور (و علم آدم الاسماء) و امام
 راغب دیمشدر که کاه اولور ناس ذکر اولور و فضلا مراد اولور زیرا
 مقصود اولان معنای انسانیتک وجودیدر و هر نسنه که کندی نه
 مخصوص اولان کالیدن عاری اوله اکا اطلاق اولان اسم مجرد در

✽

مثلا بده اخذ و بطش و سائر معانی اولسه اکاید دیمک سریرک ایاغنه
 قدم دیمک کبی اولور * هست عارف را بدل مهر و وفا * کار عارف
 جد باشد باثنا * بعض نسخیده ثنایه بدل صفا دوشمدر ثنا انفسدر
 مکر که جد برینه جله اوله تنکم بعض نسخیده دوشمدر مهر و وفا
 مبتدا و هست مقدم خبردر حاصل معناسنه عارف بحسب المعنی هسته
 متعلقدر زیرالام جاره معناسند در بدل اکا ظرفدر کار باشدک فاعلی
 و جد مفعولی و با مع معناسنه اکا متعلقدر جد محمود اوزرنه ثنا در
 یعنی تعظیمی مشعر اولور وجهله ذکردر نعمت مقابله سنده و غیریده
 اولفه عام و موردی خاصدر که بالکز اساندر (معنای بیت) بودر که
 عارف برنشانی دخی بودر که عارفک قلبنده مهر و وفا واردر یعنی محبت
 روحانیه و عهد و وعده وفا واردر کر حقه و کرک خلقه نسبت ایله
 و برعلامتی دخی بودر که عارفک کاری الله تعالی به جد و ثنا اولور
 یعنی اگر نعمت معرفته و اگر غیری و کرک سرا و کرک ضمراده زیر
 جله سی محمود در و بعض احوالک طبعامکرو اولدیغی عارفک غیری
 کوره در زیر عارف سرقدره واقف و حکمت ابتلایه مطلع و حلول
 و مر اکا برادر که حلوله مثلذ و مرله متالم اولانز فاعرفه بوجهتدن
 باصفا دیدی تنکم بعض نسخیده واقع اولشدر یعنی صفا، خاطرله
 جداید ریوخسه قلبی متکدر اولوب جدی بالکز اسانه کتورمز
 و یا خود جله کاری صفا به مفروندرفاهیم * هر که اورا معرفت
 بخشد خدای * غیرحق را در دل اونیسست جای * تقدیری هرکسی که
 بخشد اورا خدای معرفت نیست در دل او غیرحق را جای دیمکدر که
 اورا بخشدک مفعول غیر صریحی و خدای فاعلی و معرفت مفعولی در
 عربی ایله تقدیری کل شخص و هبله معرفه به لبس فی قلبه محل لغیره
 پس جای نیستک فاعلی و در اکا ظرف و غیر مفعول غیر صریحی در
 بخشد مضارعدر مصدری بخشدن در بغشلق معناسنه (معنای بیت)
 بودر که هرکس که الله تعالی اکا ذات و صفات و افعاله متعلق معرفت
 بغشلیه انک قلبنده حقندن غیری ایچون ریوقدر (ما جعل الله لرجل
 من قلین فی جوفه) موجبجه قلب واحدده یارله اغیار صغیر
 و معرفه الله اومقوله تعلق کونرمز پس فتنی قلبده که ماسودن برنسنه به

✽

✱

تعلق واردر ائک معرفتی قاصره و ناقصه در * نزد عارف نیست دنیا را
 خطر * بلکه بر خود نیستش هرگز نظر * خطر نیستک فاعلی و دنیا
 مفعول غیر صریحی زیرا را لام جاره معناسنه در نزد اکاظر قدر نظر
 نیستشک فاعلی و بر نظره متعلق قدر نیستشک تقدیری نیست اورا
 دیکدر هرگز عموم اوقات ایچون در (نزد عند معناسنه در ترك یان دیر
 (خطر صدرو کدر و ز نلری اوزرنه عربی در شرف معناسنه) بل که
 بل دخی عربی در بوراده ترقی ایچوندر زیرا بل که سنک مابعدی
 اولی اولسه ترقی به محمول اولور که اغظلی مابعدنه ربط ایچوندر
 استعمال بحجم اوزره (معنای یت) بودر که عارف بالله قاتنده دنیا
 و مافیهاک شرف و عزت و حرمت و مقداری یوقدر زیرا مخلوقدر
 آنکچون عارف ملک سلیمانه نظرایتمز زیرا ملک فانیدر بلکه حق باقی به
 و تجلیاتنه نظرایلر و دنیا به نظرایتمک طور سون بلکه کندی نفسی
 اوزرنه به هرگز و اصلا نظرایلمز مع هذا کندی نفسی کندنه احب
 الاشیادر زیرا فی المثل جان ویرمد که جانان اله کیرمز پس طالب جانان
 اولان کسه جاتی جانندن عزیز اولان جاتانه بذل ایدر زیرا جان که
 مخلوقدر ائک دخی دنیا کی خطری یوقدر بلکه جان وجهانک
 خطری جاهل بالله و غافل عن الله اولنسلریاننده در * معرفت فانی
 شدن دروی بود * هر که فانی نیست عارف کی بود * معرفت بودک
 فاعلی شدن مفعولی و فانی شدنک مفعولی و در فانی به طرفدر ۹ یکنجی
 فانی نیستک مفعول و عارف بودک مفعولیدر و بعد الجملة هر که به
 خبر اولور فانی نیست جمله سی صفت اولدینی کی دروی اصلنده
 در اوی در اوی ضمیر نه فصلدر هو کی بوراده خدایه راجعه در صکره
 همزه حذف اولنوب واوه اخف حرکات اولان فقه ویرلدی (معنای
 یت) بودر که معرفت الهیه دیدکلی حقندن فانی اولیق اولور یعنی
 نتیجه معرفت فنا فی الله در که عبدک ذات وصفات و افعالی ذات
 احدیه ده بالکلیه مستهلاک اولمقدر که محق و طمس و محو در هر کینکه
 بو وجهله فانی دکلدر چن عارف حقیقی اولور یعنی اولماز بلکه عارف
 رسمی اولور بوراده معرفتی فنا به موقوف قیلدی زیرا فنا ذات و وصول
 و مقام احدیه دخیلدر که ذات احدیه منبع فیض معرفت و معدن

✱

جواهر حکمت در آنکچون دید بلر که من عرف الله کل لسانه یعنی مرتبه
فساده که عین الجمع در و من عرف الله طال لسانه یعنی مقام بقاده که
جمع الجمع در پس تکلم معارف ایل طویل اللسان اولی حق و وصولدن
صکره در * عارف از دنیا و عقی فارغست * زانچه باشد غیر مولی
فارغست * عارف مبتدا فارغ خبر و از فارغه متعلق در زانچه دخی
ایکنجی فارغه متعلق در باشد فاعلی تحت شده ضمیر آنچه در غیر مفعول
و بعد الجمله آنچه به صفت در دنیا عقی دنیا دنودند در قرب معناسند
یوزاده قرینه اولیت مراد در در آخر مقابله سنده ذکر اولمشدر و کما قال
تعالی (خسر الدنیا والاخره) یا خود دنیا دنی و رذیل و حقیر در عقی
آخرت در که عالی و شریف و عظیم در و لکن عقی دلدی زیرا دنیا نیک
عقب سده در و یوم آخر در که دنیا دن طغوزیک سینه مؤخر خلق
اولمشدر و بر دخی مؤمنلرک عاقبت خبری در که خیر لری مقابله سنده
اوراده مکافات اولنورل فارغ مشغولک ضدیدر (زانچه اصلنده
از آن چیز دیمکدر مولی الله تعالی در که عبد مملوک مقابله سنده
مذکور در آنکچون مولایی مالک و ولی و ناصر و رب و منعم ایل تفسیر
ایدر خلافت تفسیر ایتدکری کبی یعنی مولی عبد و منعم علیه و معتق
و امثال معنای دخی کلور (و مولی دیر سی الزوم معناسنه) معنای
یت (بودر که عارف بالله دنیا و عقی قیدند ن مطلق و انلره تعلق
ایچون خد متدن فارغدر زیرا دنیا و آخرت اهل الله حرامدر یعنی
اهل الله که حقه مضای اولمشدر در دنیا و عقیابه تعلقندن محجور
و ممنوعلدر اگرچه ابد الله اعمال اخرویه به مشغوللدر و لکن قلوبله
تعلقدن بر بلردر شول جهتدن که طالب اجور اولان اجیر اولور
عارف ایسه خادم حقد رکه عبددر و هر نسنه که مولانک غیریدر
آندن آزاده در زیرا مطلوب حقیقی مولادر که یار باقی در غیر ایسه
فانی در فانی ایسه باقی به بدل اولماز فافهم * همت عارف اقصای
حق بود * زانکه از خود فانی مطلق بود * همت عارف مبتدادر
لقا بودک مفعولی و بعد الجمله خبردر (زانکه از آن سبب که دیمکدر که
مضمون مصراع اولی تعلیلدر فانی ایکنجی بودک مفعولی و از فانی به
متعلقدر و بعد الجمله سببه صفتدر و اولکی بودک فاعلی ضمیر همت

و اینکجی نك ضمیر عارف در و بعض نسخ ده از خود برینسه در حق
دو شمشدر اول کسی بحسب المعنی اظهار و از خود ایله در خود پردر
(همت هم دن در که هم عقد قلب معناسه در همت عقد مخصوص در که
قلبک برینسه اوزرنه جیع قواسیله تو جهیدر برو جهله که
اول نسنه نك خلافی خاطره کلمیه پس انسان بومرینه ده کندی
نفسنده شیء واحد اولوب هر نه مقوله اسم الهی بوزندن توجه ایله
اجرا و احوال عالمه البت تری ظهور ایدر واکا برینسنه مشکل اولماز
حتی بعضی اسماء جلالیه ایله قتل نفوس ایدر اگر چه مقبول دکلدر
زیرا مریدله بدایت حالرنده واقع اولان احوال دندر و نفسی قتل ایتمک
اندن اقد مدر چونکه نفس مقبول اوله غیرک قتل قیوسی قالماز لقاء
حق اصلنده همزه ایله در و لکن بحجیم بویه مده لی ثبات آخره حالت
اضافت و توصیفده یاه توسل کتورر لقاء ژیتدر کرک حسن بصیرله
و کرک ادراک بصیرتله بوراده مراد رؤیت قلبیه در زیر الله تعالی
محسوسات و معقولات قیلندن دکلدر بلکه تجلیسی بوزندن چشم
بصیرتله ادراک اولنور از خود کندی نفسندن دیکدر جمیع اعضا
و قواسنک حسیله انکچون فانی مطلق دیدی زیرا فانی مقید ده
لقاء حنی مقید در هرک شمسله دورنه نظر ایله معتبر اولان بدر اوله سیدر
(معنای بیت) بودر که عارف بالله همت و قصدی لقاء الهی
و رؤیت باری در اول سیدنکه کندی نفسکدن فانی مطلق در یعنی
افصل و صفات و ذاتندن و اعضا و اجزا و قواسندن فنا بولقد در
الحاصل اگر عارفک مرادی لقاء حق اولیا یدی فناء کلی بولمازدی
پس عارفه دوشن بویه فنا تحصیل ایتمکدر تا که لقاء مذکورله مستفید
و مشرف اوله زیرا نفس پرده در بوجهندن نفصله باقی اولان بی پرده
حقه واصل اولماز و سر معرفت بولماز و سر معرفت مشاهد
حضرندر فافهم جدا * یا چه ماند این جهان کویم جواب * آنکه بیند
آدمی چیزی بخواب * یا مانده متعلقدر این مانندک فاعلیدر (کویم
جواب شرط مقدره جزا در تقدیری اگر پرسی کویم جواب دیکدر
جواب کویمک مقعولیدر فاعلی میم متکلم در زیرا میم ساکن ایله که
خرکله به ملحق اوله ضمیر متکلم وحده در (جلم و دلم و دانستم کی

آنکه مانند بان چبری تقدیرنده در آدم بیندك فاعلی و چیزی مفعولی
 و بخواب اكا ظرفدر و بعد الجملة آن چیزی به صفتدر (چه جیم
 عجمینك كسر به نه دیمكدر) (جواب جو بدن در قطع معناسنه زیر
 كلام خصم جوابه منقطع اولور آدمی ده یا وحدت ایچون و یازاید در
 ونسبت ایچون اولوق دخی جائزدر آدم زاد معناسنه (خواب و او
 رسمیه او بخونوم کبی و منامده اولان واقعه به دخی اطلاق اولنور
 (معنای بیت) بودر که بوجهان نیه بکرر اکر سؤال ایدرسك سکا
 جواب ویرهیم اکا بکرر که برکسه منامده برنسنه کوره و امور خیالیه دن
 برشی مشاهده ایلیه که کورد یکی نسنه او چار قوش سایه سی کبی
 قوری قرالتی در که سایه صید اولمندیغی کبی اول خیال دن دخی برنسنه
 اله کیرمز* چون شود بیدار از خواب عزیز* حاصلی نبودز خوابش
 هیچ چیز* شودك تحتند ضمیر فاعل آدمی به راجعدر بیدار مفعولدر
 از پیداره متعلقدر هیچ چیز نبودك فاعلی و حاصلی مفعولی و حرف
 جر حاصله متعلقدر و بینك اول و آخری شرط و جزادر (بیدار
 او یا نوق حاصلی ده یا زاید در خوابش ده ضمیر غایب فعله قیید در
 نبودش هیچ چیز حاصل از خواب دیمكدر (معنای بیت) بودر که
 ای عزیزانقدر و شریف الوجود چونکه اول آدمی خواب دن او یانه
 خوابده کوردیکی نسنه دن اكا برنسنه حاصل اولماز زیر علم سبب با کبی
 امر خیالی در که خارجه وجود محقق بو قدر مثلاً کندنی جامده
 اغسال ایدر کورر او یا نوب بدننده جام راحتی بولماز و غسل مصفی
 تناول ایدر ولیکن یقظه به کلدکده آغزنده داد دن زاد بولماز اما
 ارباب کشفك انسلا خرنده اولان احوال بویه دکلددر بلکه خارجه
 اثری احساس اولنور حتی جذاب نبوت صلی الله علیه وسلم شیخ قطعك
 قدس سره یه نه برقرصه و بروب شیخ مذکور اول عالمده قرصه ك
 نصفنی اکل ایدوب حصه کلدکده نصف آخرنی نشده بولدی
 فسبحان القادر* همچنین چون زنده افتاد و مرد* هیچ چیزی
 از جهان باخود نبرد* همچنین ادات تشبیه در اصلی هم چون
 این در هم بونجیلین معناسنه زنده افتادك فاعلی در آخرنده همزه
 وحدت ایچوندر که یاء محذوفه دن بدلددر هیچ چیزی

یدک مفعولی و از و با نبرده متعلقه در و بعد الجمله جزا در (افتاد
 فعل ماضی در مصدری افتادن در و شتمك معناسنه مضارعنده
 الف ساقط اولوب افتد و افتنده دیرل (مرد دخی ماضی در
 مصدری مردن در که اولمکدر موت مکی مضارعنده فصیح
 بود که علی خلاف القیاس می مکسورایدوب مابعدنه بر یا زیاده سیله
 میرد و میرنده دیرل مکر که وزن بوصورنده بلا یا استعمال اولنور و میم
 اسلی اوزرنه مضوم قلنور (نبرد ماضی منی در مصدری بردن در ضمه
 ایلتکم معناسنه مضارعنده ضمه فتحه به تبدیل اولنوب برد و برنده
 دیرل تا که قطع معناسنه اولان برید نک مصارعنه ملتبس اولیه
 (معنای بیت) بود که بونجیلین یعنی حال خواب کی چونکه برزنده
 یعنی دیری خاک فایه دوشدی و اولدی و یا خود قیامایدوب کز رکن
 و سرو کی روان صرصر اجل طوقنوب یقلدی و دوشدی و مرده
 اولدی و یا خود مرده اعتبارده مقدمدر یعنی مرده اولدی و حفره قبره
 دوشدی بوجهاندن کندی ایله هیچ برنسنه ایلدوب آخرنه کوتورمدی
 باغ و باغچه و متاع و لباس و دار و اثاث و درهم و دینار و امثالندن بلکه
 بوجه دار فناده قالدی پس استحباب اینکه حسن عمله محتاج و لدی
 تنکم بومعنائی افاده ایدوب دیر * هرکرا بودست کردارنکو * درره
 عقبی بود همراه او * تقدیری هر که بوده است او را کردارنکو بود
 درره عقبی همراه او دیمکدر که بوده است مقدم خبر و او را کا متعلقدر
 و کردار مؤخر مبه - دادر بود ضمیری کرداره راجعدر در کا ظرف
 و همراه کا مفعولدر و بعد الجمله هر که به زیرا تقدیری هر کسی که
 دیمکدر بوده ماضیدن قسمدر که اکا ماضی مقید دیرل و ماضی مقید
 اودر که کلمه نک آخری قرینه دلالت ایچون مفتوح قلنوب فتحه سنه
 دلالت ایچون دخی آخرنه هاء غیر ملفوظه الحاق اولنوب اکا ماضی
 مقید بالقرب دیرل و اگر اولنمی لفظی ادخال اولنورسه اکا ماضی
 مقید بالبعد دیرل می آموخت کبی تعلیم ابتدی زمان قدیمه و یا تعلیم
 ابتدی معناسنه واکرمی ایله هاجتمع اولورسه توسط ایچون اولور
 می آموخته کبی واکر بوقیدلردن مطلق اولورسه اکا ماضی مطلق
 دیرل آموخت کبی و دقایقه کلور که بود وجوددر بوده موجوددر

✱

مطلـ

صیغه اسم مفعول در بودندن که بودن مصدر در اولی معناسنه انتهی
 عرب وجوده کون دیر پس وجود و کون الفاظ مترادف بدن اولور
 و سائر لغاتده دخی آخرنه ها لاحق اولان کلماتی اسم مفعولدر دیمشدر
 تنکم مفتاح اللغهده کلور که اسم مفعول ماضیدن مشتق در طریق
 اشتقاق بودر که هر فعل ماضی نك که آخری ساکن اوله وقتا که
 اسم مفعول قلمی داسلر ماضی نك آخر حرفی مفتوح قلوب مابعدنه
 برهاء غیر ملفوظه یازرلر آخرک قحسه سنه دلالت ایچون مثلا کردوشد
 لفظنندن کرده و شده دیرلر بومعنایه نظر صیغه اسم مفعول فعل
 لازمندن دخی کلور بوسیدندر که صیغه اسم مفعولی صیغه ماضیدن
 اخذ ایدرلر انتهی و بعضیلر بونی تزییف ایدوب عرییده و فارسیده
 فعل لازمندن مفعول و مجهول کلز مثلا خیمده اکلش د کلددر بلکه
 اکلیچی در دیمشدر بوفقیق فیهم ایتدیکی بودر که بویکی طائفه دخی
 خطا ایتشدر صواب بودر که بونلرک اسم مفعول دید کلری بالاده
 شرح اولنان ماضی مقیددر ولیکن صیغهده متحد اولغله ماضی بی
 مفعول ظن ایتدیله ولیکن مقامدن و سوق کلامدن فرق حاصلدر
 مثلا کرده ایلندر که بحسب المقام ماضی مقید دینلور و كذلك
 ایلنشددر که بودخی سوق کلامدن مفعول اولدیغی بللوردر پس کرد
 متعددی اولغله ماضی مقیده و مفعوله متحملدر و شده اولشدر که
 ماضی مقیددر یوخسه اولنمش دکل زیرا لازمدر و بودخی شده کیدر
 و فلان آمده است و رفته است و امثالی دخی بویله در که ماضی لازمدر
 معناسی فلان کلشدر و کیتشدر دیمکدر زیرا بومقوله ماضی مقید
 ادات خبرله مجتمع اولور مانحن فیه اولان بودست دخی بویله در که
 معناسی اولشدر زیرا بود وجود اولدیغی کی ماضی دخی کلور ایدی
 معناسنه جان بود جان ایدی دیمکدر و دقایقهده بوده موجود در
 و اسم مفعولدر دیدوکی اگر موجود معناسی اعتبار یله ایسه فی الجملة
 صحیحدر والا فلا (کردار کاف عربی نك کسریله عادت اولوب اشتن
 ایش که صنعت دیرلر اصلنده کاف مفتوحدر ولیکن بعد التركیب
 تغییر اولنمشدر انکیچون دقایقهده کلور که کرد کاف عربی نك کسریله
 ایشدر کرد آرنندن مرکبدر برجزئی کرد و برجزئی آرددر که اسم فاعلدر

آوردن انتهی یعنی اصلند آورنده کرد در ایش کتور یعنی معناسنه
 و تخفیف و اوی حذف ایدوب آورد و آورنده برینه آرد و آورنده دخی
 دیرل پس کردارک فی الحقیقه اصلی آورنده کرد و فرعی آورنده کرد در
 تزخیم و تأخیر اولوب کرداردندلی (نکونونک کسریله کوبکچ در
 نیکو کبی) همراه یولداشدر زیر راه یول و هم موافقت ایچ و ندر
 (معنای یت) بودر که هرکسه که انک کوبکچ ایشی یعنی عمل صالحی
 اولمشدر و وارد راه عقبنده انک یولداشی اولور یعنی بور باط کهنه دن
 نهضت و سفر آخرت ایتد کده اکا یولداش اولاجق اعمال صالحه باقیه در
 یوخسه زخارف دنیای فانیسه دکلددر پس اغیاری ترک و کندنه یار
 اولانی اختیار ایتک کردر * این جهان را چون زنی دان خو بروی *
 خویش را آراید اندر چشم شوی * این جهان دانک مفعول اولی
 و چون زنی ثانیه در خو بروی زک صفت در خویش آرایدک مفعولی
 و اندر اکا نظر در وجه سی وجه تشبیهی بیاند زنی ده یا زانده در
 (خو بروی صفت مشبهه در کوزل یوزلو معناسنه) (آراید مضارع در
 مصدری آراستن و آرایدن در که اولیکبسی مصدر اصلی و ایکنجبسی
 مصدر فرعیدر یعنی اولیکبه کوره مضارع ندده سین یایه قلب اولوب
 آراید و آراینده دیرل و بعد القلب آرایدن اخذ ایدر لر بزه مک یعنی
 زینت ایتک معناسنه (شوی ضمه و شوهر ضمه و فتحه عورت اری
 زیرامطالعاره مرد دیرل (معنای یت) بودر که بوجهانی کوزل یوزل
 عورت کبی بیل یعنی مرأه حسنا کبیدر که کندن اری کوزینه ترین ایدر
 و شیرین کوستر مرادی ایسه حقیقت دکل بلکه مکر و حیا در فافهم
 * مرد را می پرورد اندر کنار * مکر و شیوه می نماید بیشمار * مرد پروردک
 مفعولی و اندر ظرفیدر مکر دخی می نمایدک مفعولی و بی شمار اکا متعلقدر
 پرورد مضارع در مصدری پروردن در بسلمک معناسنه (کنار و کنار
 فتح کاف عریله حالت وصلدن کنایه در وقوعق معناسنه کلور
 اگر چه اولیکی معنایک جز یافتنددر اما مستقل دخی استعمال اولور
 (مکر عریدر خفیه سعی بالفساد معناسنه و امام راغب دیمشدر
 المکر صرفی الغیر نمایه قصد بهیله یعنی سکر برکسه بی مقصودی اولان
 نسنه دن چو یروب دونددر مکر (شیوه ناز و طریقه خوبان یعنی



محبوبه لرك خوش حركنى و كرسىء سى شيوه زبان طاتلو دلاو شيوه كر
 نازايد يچى و نازك حركت ايليجى و ظريف (نمايد مضارع در مصدرى
 نمودن در كوسترمك و كورنگك معناسنه مضارعنده و او برضه الف و يا
 كتورب نمايد و نماينده ديرلر (معناى بيت) بودر كه زن خوب روى
 ارى قوجا غنده بسار و بى حساب حيله و ناز و عشو و كوستر تا كه سنى
 صيدا يايه و مغرور و غافل قيله فا فهم * چون بيايد شوى خفته نا كههان
 * بي كان سازد هلا كش آن زمان * شوى بيايدك مفعول اول و خفته
 مفعول ثانياى و نا كههان بيايد نظر در بي كان سازد متعلق و هلاك
 سازدك مفعولى و فاعلى ضمير زن در وضعير غائب كه شين در شويه
 راجه در آن سازد ظرفدر (بيايد مضارع در مصدرى يافتن در بولق
 معناسنه مضارعنده فا باء موحده يه قاب اول نوريس بيايدك وسطى
 باء مثله و طرفينى باء موحده در كه اولكى با مضارعى استقباله تضييى
 ايدن با در (خفته ماضى مقبدر در مصدرى خفتن در ياتقى و او بومق
 معناسنه بوراده مراد غفلت در كرك خوابده اولسون و كرك اولسون
 (نا كههان اصلنده نا كههان در كه نانق ايجوندر دكل معناسنه لبس كپ
 كا كاف عجمى اليه ظرف زماندر آخريده الف و ون ظرفيت ايجوندر كه
 ده معناسن افاده ايدر بهاران بهارده و بامدادان بامدادده و صبحكاهان
 صباح وقتده ديمكدر پس نا كاه و نا كههان وقتسز و آكسوز يعنى غافل
 اولديغى وقتده (سازد دوزر و صورت و برر معناسنه نكتم مروايتدى
 (معناى بيت) بودر كه چو كه زن مكاره و خداعه ارنى او بومش
 و غافل بوله بي كان اول وقت غرور و غفلتده انك هلا كنى دوزر
 و صورت و يروب وجوده كتورز زرا شيوه كارلقدن مرادى كسندى
 ايناندر مق و يار وفادارطن ايندر مك ايدى يو خسه صادقانه دكل ايدى
 * برتوباء اى عزيز باهز * كر چنين مكاره باشى بر حذر * بعض نسخده
 باهز برينه نامور دوشمدر بر با دايه متعلقدر باهز عزيزه صفتدر
 اى عزيز كه مفرست باهز ديمكدر زيرا با مع معناسنه در برئانى باشى به
 و كز كه اصلنده كه از در حذر متعلقدر كه رابطه در (برتوبادا كه
 ديمكدر بادا امر نمايد در مصدرى بودن در اولق معناسنه باد اصلنده
 بوادر يعنى قبل الدال الف زياده سيله صكره كثر استعمالده بناء



مخفیا و اوحذف اولنوب آخرنه تفخیم ایچون الف اطلاق الحاق اولندی
 و جاژدر که اصلی بود اوله و او الفه قلب اولنوب ماقبلک قحقیله باد
 دندلی و بونک نظاثری چوقدر ککاد ورساد و امشالی کبی که د عاده
 مستعملدر (هنر صنعت و صنعتده مهارتدر هنرمند هنرلو یعنی صنعتده
 مهارتلو که چوق ییلور و اهل فن دردی بکدن عبارتدر نامور بعض نسخ ده
 کلمشدر و نامدار آدلو یعنی آدی جقمش و دللرده خیره و بعض اوصافله
 سوبلنور انوشروان عدله و سبحان فصاحتله و مجنون عشقله
 و حاتم طی سخاقله یاد اولندیغی کبی (مکاره زیاده مکر و حیله ایدیچی
 و فی المثل صمان التندن صو یوریدیچی زیرا مکرك معناسنده سعی
 بالفساد ای اخفا ایتک واردر (معنای یت) بودر که ای عزیز باهنر
 و شریف نامور سنک اوزر که اولسونکه بومقوله مکاره دن حذر و خوف
 اوزر نه اولاسن یعنی بویله زن مکاره دن حذر اوزر نه اولتی امور
 لازمه دن اولدیغی کبی والا هلاک صوریه مؤدی اولور کذلک
 عجز و دهر دن دخی احتراز کر کدر والا هلاک معنوی به منجر اولور
 بس بونده دیسابی زن زیبا به و زخارفی زینت و دیبا به و صورت
 مزخرفه سیله دافریب اولدیغی مکر و حبله و تزویر تشبیه واردر
 * * در صفت و رع کوید * *



* در و رع ثابت قدم باش ای پسر * کرهمی خواهی که باشی معتبر *
 در نایبه ظرف و ثابت قدم باشه مفعولدر و جمله سی جزاء مقدم در معتبر
 باشینک مفعولی و بعد الجمله که رابطه سیله خواهی به مفعول و بعد
 الجمله شرط مؤخر در بعض نسخده باشی یرینه کردی دوشمشدر
 کاف عجبیه و بعضنده مصراع ثانی مقدم در (ورع شهادتن اجتنابدر
 محرمانه وقوعدن خوفا بس ورع حرام و شبهاتک مجمو عندن
 اجتنابدر حلالدن دکل زیرا حلال اکثساب اولنور یو خسه
 اجتناب اولنماز (ثابت قدم صفت مشبهه در ثابت ایاقلو معناسنده
 (معنای یت) بودر که ای پسر ورع باینده ثابت قدم اول و شهادتن
 پر هیز خصوصنده ایاق یص وذللدن صاقن اگر عند الله معتبر
 آدم اولتی استرسک زیرا الله تعالی نجاسات صوریه و معنویه دن
 منظره اولنلری سور محرمان و شبهات ایسه نجاسات معنویه دن در

شبهه اودر که انک پروجهی حلاله و پروجهی حرامه اوله علی السواء
 من غیر تغلیب وجه نسیمه من وجه حقّه مشابیه تدر انک چون استفت
 قلبک دندلی و لکن هر قلبک فتوا سنه عمل یوقدر بلکه اهل دل و ارباب
 کالک فتوای قلبه نظر ایتلودر که بومقوله نک قلبی آفت وهم و خیال دن
 سلیم و عقل کامل ایله استخراج ایتدیکی معنی مستقیم در فاحظه
 * خانه دین کرد دایاد از ورع * لیسک میکیرد خرابی از طمع *
 خانه کردیک فاعلی و همزه سی حرف اضافتدر آباد مفعولیدر از آباده
 متعلقدر لیک حرف استدر اکدر لکن معناسنه و حرف استنا دخی
 دیرل اصلی لکن در تخفیفه فاعلی حذف اولمشدر (میکیرد مضارعدر
 مصدری گرفتن در طومق معناسنه مضارعنده یا زیاده ایدوب کیرد
 و کیرنده دیرل اولنده می لفظی ادات حالدر) خرابی ده یا مصدریه در
 خرابلق ویران اولمشدر پس خراب عمارتک ضدیدر و معمور مقابله سنده
 دخی استعمال ایدرلر (طمع نفسک برنسنه به حرصه میلی و ایدی ناسده
 اولان شهوت و هووی طریقیله حرکت و داعیه در (معنای یت) بودر که
 شبهاتدن پرهیز ایتکدن خانه دین معمور و آبادان اولور و طمع مدن
 خرابلق طویر بونده دینی خانه به تشبیه و ورعی اساسله تنظیم وار در
 کویا بی اساس و بی استحکام اولان بنا استمساک ایتیبوب خراب اولدیخی
 کبی دین دخی طمعله خراب و ورعله معمور اولور و ورعی طمع
 مقابله سنده ایراد ایلدی زیرا طمع عکار اولان آدمده پرهیز اولماز بلکه
 حاطب لیل کبی نه بولور سه جمع ایدر و حلال و حرام و شبهه دیمز
 اکل ایلر * هر که از علم و ورع کیرد سبق * دور باید بودنش از غیر حق *
 هر کسی که دیمکدر کیردک ضمیر فاعل کسی به راجع و مفعولی سبق
 و از سبقه متعلقدر ورع علم اوزرنه معطوفدر و علم ورعه اضافه دخی
 در سندر تنکیم تصور معناده کلور دور بودن مفعولی و بودن بایدک
 فاعلیدر و از غیر دوره متعلقدر (سبق حرکت ایله درس معناسنه در
 تفصیلی بالاده در) (معنای یت) بودر که هر کسه که علم نافعدن
 و ورع قوی دن درس طوته و یا خود ورع نیه دیرلر کایدیخی اکا عالم اوله
 اول کسه حقک غیریدن دور اولتی کر کدر یعنی یا لکن شبهه لو نسنه دن
 دور اولتی دکل بلکه ماسوی اللهک جمله سندن پرهیز ایدر و ورع شرعی

✱

✱



و حقیقی ایله متصف اولور و لکن اکثر ناسده علم و ادراک نام و ورع غالب
اولدیغندن اغیاره قریب اولور لر و یاردن بعید دوشر لر * ترسکاری
از ورع پیدا شود * هر که باشد بی ورع رسوا شود * تقدیری شود
ترسکاری پیدا از ورع دیمکدر که فعل و فاعل و مفعولدر از پیدایه
متعلقدر مابعدی ظاهر در ترسکاری ده یا مصدریه در ترس خوفدر که
ترسیدن دن اسم مصدر در کار کاف عربیله ایش معناسنه در ترسکار
صفت مشبهه در خوف ایشلو دیمکدر یعنی ایشی خوف و خشبندر
واصلنده جا ژدر که ترسنده کار اوله بوضورتده کار کاف عجمی ایله
ادات مبالغه اولور زیاده خوفناک معناسنه (رسوا بلامت و ایش کسه
(معنای بیت) بودر که الله تعالی دن خوف و خشبت اوزره اولوق
ورعدن پیدا اولور یعنی انک که شبها تن اجتنابی یوقدر قلبی فاسیدر
و بوضفتلو کسه الله دن قور خیز هر ککه بی ورع و تقوی اوله رسوا
و پر ملامت اولور یعنی اگر دنیاده و اگر عقیده زیرا دنیاده لسان ناسه
و آخرنده زبانه الله دوشر * باورع هر کس که خود را کدر است *
جنبش و آرامش از بهر خداست * تقدیری هر کس که کرد خود را
راست باورع دیمکدر که هر کس مبتدا و مابعدنده جمله اکا صفتدر
خود کردک مفعول اولی و راست ثانسی و با کرده متعلقدر جنبش مبتدا
واز بهر خبر و بعد الجملة هر کسه خبردر جنبش جنیدن لفظندن اسم
مصدردر دیره نش و حرکت معناسنه آرام آرامیدن لفظندن اسم
مصدردر قرار معناسنه یعنی دکلتمک بوراده جنبش و آرامدن مراد
حرکت و سکوندر (معنای بیت) بودر که هر کسه که کندنی ورع
صفیله راست و مستقیم ایلدی و تقوای حقیقی ایله حقه طو غریلوب
کتدی انک حرکت و سکونی حقدن اوتوریدر یعنی اغراض نفسانیته دن
پاک اوایب هر حالی حقه اولور و کندنی نفسیله من بعد ایش طو غمز
زیرا ورع انک سبب طهارتدر بوضورتده آخرنده محاسبه حاجت
قالمازیرا محاسبه خالص و غیر خالصی نقیش ایچوندر اهل ورع ایسه
دنیاده محاسبه لن کور مشلدر حتی (حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا)
جدینده محاسبه ایله مراد و رعدردیمشلدر * انکه از حق دوستی دارد طمع
* در محبت کاذبش دان بی ورع * تقدیری آن کس که دارد از حق



دوستی طمع دیمکدر که آن کس مبتدا و دارد که فاعلی ضمیر آن کس
و مفعول اول دوستی و ثانسی طمع و بعد الجملة مبتدایه صفتند
کاذب داند مفعولی و شین دانه فیدر و در کاذبه متعلق و بی ورع
شین دن حالد و بعد الجملة مبتدایه خبر در بو بیتک مفرداتی شرح
اول نمشد (معنای بیت) بود که اول کسی که حقن حقه دوستلق
طمعن طویری ورع اولدیفی حالده یعنی شریعت و حقیقتده ورع
و تقوایی یوشبکن دعوی محبت الکهی ایدرسن لقی اول حالده
دعوا سنده کاذب بیل زیر محب محبوبک امر و نهیدن طشره چقر
پس بلا برهان دعوی استماع اول نماز * چیست تقوی ترك شبهات و حرام *
از لباس و از شراب و از طعام * چیست مقدم خبر و تقوی مؤخر مبتدا
و ترك سؤله جوابد که مبتدای محذوفه خبر در تقدیری او ترك شبهات
و حرامست دیمکدر از شبهات و حرامی بیاند در شبهات ضمتین ایله شبهه نك
جمعیدر ضمت واحد ایله غرافات غرقه نك جمعی اولدیفی کبی بوراده
لاجل الضروره بانك سكونيله تلفظ اول نور بطریق الاختلاس (حرام
محرم و) لباس ملبوس و) شراب مشروب و) طعام مطعوم معناسنده در
و بو بیتک مفرداتی بالجملة بالاده تفصیل اول نمشد (معنای بیت) بود که
ندر تقوی ملبوسات و مشروبات و مطعوماتندن شبهات و محرمات
اولانلری ترکدر و بونلر معظم شبهات و محرمات اولفله تخصیص
بالذکر ایدی و الاجزئیاتی احصادن خلجدر کالایخی و شبهاتی
تقدیم ایدی زیر احرامك وسیله سیدر پس ترك شبهات ایدن حرامدن
دخی پرهیز ایدر بطریق الاولی انکچون قرأند کلور (تلك حدود الله
فلا تقر بها) و حدیده کلور هر پادشاهك جایه ایدر کی نسنه سی واردر
ارض و امثالی کبی و حقك حاسی محارمی در وشول کسی که جایه
قریب اوله لابد انک ایچنه دوشر پس کر کدر که شبهاتندن اجتناب
ایده و حدود الهیه قریب اولیه فافهم * هر که افزونست اگر باشد
حلال * زدا صاحب ورع باشد و بال * تقدیری هر چیز که اوفر ونست
دیمکدر که هر چیز کل شیء معناسنده مبتدا و افزونست مبتدای محذوفه
خبر و بعد الجملة مبتدای مذکوره صفتد و اگر بوراده عریده ان و صلیه
معناسنده در حلال باشدك مفعول ایدر نزد ایکنی باشدك ظرفیدر و بال

ائک مفعولیدر وبعد الجمله هر چیزه خبردر (افزون آرتوق معناسنه
 اسمدر افزودن دن که معناسی آرتقندر مقابلی کاستدر که معناسی
 اکسک در اسمدر کاستن دن معناسی اکسک کدر آرتقوله زاید اولان نسنه به
 افزون وابندادن زاید خلق اولسانه پیش دیرلر حلال اودر که اتی
 استعمالله عقاب اولیه زیرا عقده منع اندن حل اولمشدر و بال
 ضروری خوف اولتان نسنه در (معنای بیت) بودر که ذکر اولتان
 ملبوسات و ما کولات و مشروبات و غیرین هر نسنه که قدر حاجتدن
 زیاده در اگر حلال مفعوله سندن ایسه دخی اصحاب ورع و ارباب
 تقوی عندنده ضررندن خوف اولنور زیرا فوق الحاجه نسنه انذار
 واستمساک ایتک زهد و توکل منافی و حرص و طمع و شهوق، مشعردر
 انکچون صحابه رضی الله عنهم زایدی قبول ایتدیلر و محاسبه سندن
 خوف ایتدیلر زیرا وارد اولمشدر که (حلالها حساب و حرامها عذاب)
 فافهم جدا و اعمل * چون ورع شبیار باعلم و عمل * حسن اخلاص
 بیابدی خلل * ورع شدک فاعلی و یار مفعولی و باعلم یاره متعلقدر
 وبعد الجمله فعلی شرطدر و حسن بیادک فاعلی و بی خلل فاعلندن
 حائدر و بعد الجمله جزاء شرطدر اخلاص ده تاء خطاب بیاده قیددر
 یار قرین و مصاحب معناسنه اخلاص عملی ملاحظه غیردن خالص
 قلمقندر حتی کندی اخلاصنی رؤیتدن بله فنا بولمقدر خلل ایکی نسنه
 اراسنده اولان فرجه به دیرلر بی خلل متصل دیمکدر (معنای بیت)
 بودر که چون ورع و تقوی علم و عمله قرین اوله بولمک وجودندن صکره
 متصل حسن اخلاص دخی کرکدر زیرا اخلاص هر هک اصلیدر
 بی اصل فرع ایسه ثمره و برمز و اصلک وجودندن صکره حسنی دخی
 لازمدر که استحکامدر و بی خلل کرکدر که هر عمله مقارنی در و الابی روح
 جسدکی اولور زیرا اجمال صالحک ار و احی نیات خاصه و قصود
 صافیه در و صالحک صلاحی انکله صورت بولور و الا فاسد اولور
 ایتتم و بیتدن درت نسنه مفهوم اولدی که بری اصل و اوچی فرعدر
 اصل اولان اخلاص محکم و فرع اولان علم و عمل و تقوی شرعیدر
 علم و عمل اکسبب و تقوی اجتناب نا بندن در و اجتناب کرچه اساس
 بی ایلله اصلدر و لکن اگر فعل و اگر ترک قصد صحیحه مقارن

کرکدر

کر کرد و بوم صومده ترك طعام وامشالی کبی زیراً مطلق ترك قربی
 مستلزم دیکدر پس نیت قربت و خلوص طوبیت لازمدر فافهم جدا
 * ناکهان ای بنده کردی کاه * توبه کن در حال وعذران بخواه *
 ناکهاه کردی به ظرفدر کاه انک مفعولیدر توبه کن لفظنه مفعول
 ودرا کاطرف وعذر بخواهک مفعولیدر ومصرع اول شرط وثانی
 جزادر ناکهاه بالاده در کردی کاف عربیله ماضی مخاطبدر (توبه
 مه صبتدن طاعته رجوعدر وعند العارفین رجوع دائمدر) حالدن
 مراد حال زمانیدر (عذر فعلت واساءت وقد اقلعت دیمکدر یعنی
 بن اشلدم و بیدلک ایندم و رجوع ایلدم بردخی ایتمیه بن معناسنه پس
 عذر انسان ذنوبی انکله محوایده چک نسنه تحری ایتمکدر که قول
 مذکوردر (معنای بیت) بودر که ای بنده یعنی الله قوی اگر ناکاه
 غفلتله خطا و کاه ایندکسه تأخیر ایتموب همان اول حالده مولایه
 رجوع ایله و ایندو کک کاهک عذرنی دله واستغفرک واتوب الیک ذیو
 سوبیله که توبه طاعته رجوعک واستغفرایتد و کک کاهک سترنی
 طلبدر که رجوعک حقیقی بویکی نسنه دن عبارتدر رزیرا بری
 قوی در که لسانله در و بری دخی فعلی در که ارکانله در و کاه اولو که
 ایکیسی دخی لسانله اولور مثلاً لفظ فیچک برینه کلمه طیبسه بمصوبلر
 و لسانیه اول لفظک سترنی طلب ایلر اگر چه قلبیه ندم دخی توبه در
 ولکن مرتبه شریعی دخی مراعات ومحافظه ایتملوردر * چون کاه
 نقداید در وجود * توبه نسیه ندارد هیچ سود * کاه آیدک فاعلی
 ودرا کاطرف و نقد کاهک صفتدر تقدیر بری چون آید لار وجود
 کاه که تقدست دیمکدر توبه نداردک فاعلی و هیچ سود مفعول ونسیه
 توبه نک صفتدر که بونک دخی تقدیر بری توبه نسیه است دیمکدر
 توبه اخرنده اولان همزه توسل ایچوند که صفت وموصوف میساننده
 واقع اولشدر رزیرا هاء غیر ملفوظه اتصاله مانعدر نقد نسیه نک
 خلافتیدر (نقد حاضر مال ونسیه قبیله وزنی اوزرنه و بره سی
 دیدک لریدر که تأخیرندن اوتوری نسیه دندلیدی زیرانس مرء وزنده
 تأخیر ایتمکدر (ونسی فعل وزنی اوزره اسمدر تنکیم قرآنده کلور
 انما النسیه زیاده فی الکفر) وجود برنسنه نک عین خارجی ده ظهور

و کونی در زیر پرمایسته وجود دیمک ظهوری اعتباریله در پس
وجود کونی ماهیتی اوزرنه امر زاید هر (نسبه نونک کسری و سبتک
سکونیه نسبه معناسنه در زیر اکرمانی شرحنده کلور که نسبه
کیمه وزنی اوزره وادغام دخی اولنور (بریه کپی و حذف همزه
و گسر نوله دخی دیلور جلسه وزنی اوزره (معنای بیت) بودر که
چون وجوده حاضرگاه کله ویره سبیه تویه اصلا فائده طومنز پس
خطاه حاضره تویه عاحله کرکدر زیر ایلکه ناکاه مصرافوت اوله
انکچون حدیده کلور (هلاک المسوفون یعنی تویه بی تأخیر ایدنر هلاک
اولدیلر زیر ایلکه بی که بلان صوقش اوله شهر اصفهاننن تر یاک کلنجه
تأخیر ایتمز بلکه هلاک اولور پس کاه بلان کپی زهرنا کدر که حذر
ایملودر و وجود بولد یعنی صورته دخی تأخیر ایتموب علاجن
کورملودر فافهم * در انابت کاهلی کردن خطاست * برامید
زندگانی کان هواست * کردن مبتدا کاهلی مفعول ودر کاهله ظرف
و خطا خبر در بر کردنه متعلقدر کان اصلنده که آن در که کافک کسره سی
حذف و همزه ن فححه سی اکانقل اولنوب درج اولنمشدر (ان مبتدا
وهو خبر در و بعد الجملة صفتدر) انابت تویه و اخلاص ع ل ایه
الله تعالی به رجوعدر قال تعالی (وانیبوالی ربکم واسلمواله) و حقیقت
انابت رق شهواتدن خروج و نفسندن حقه دخولدر و عشق مفرط
اهلنک معشوقده استهلاکی کپی حقه استهلاکدر (کاهل هانک
فحقله سست معناسنه و فتحله اولد یعنی بالاده ناظمک قدس سره
تنبیل لفظنی کاهل مقابله سنده ایرادنن ظاهر در مکر که ضروره
مکسور اوله (زندگانی حیاندن تمتع معناسنه شکم تفصیلی مرور ایتمشدر
آن امید اشاره هوا مدله خلوه دلالت ایدر پس هر خالی هوادر
انکچون سما و ارض اراسته هوا میدیلر صورتا خلوندن اوتوری اگر چه
حقیقته ارواحدن خالی بر یوقدر اگر فوق العرش و اگر تحت العرش
فافهم جدا (معنای بیت) بودر که حقه انابت و رجوع ایتمکده
سستلک ایلک وضعف و فتور کوسترمک خطاددر شول حیاندن مدت
طوبیه تمتع و انتفاع اوزرنه اول امید معناسدن خالی وفایده دن
نهی در زیر ایلک سن معلوم و مرض معهودی یوقدر پس محتملر که

✱

سن بوطول امل ایچینده غافل اولوب موت سکا کله و امید ایندوکلک
معنی حاصل اولیسه ننکم نیچه لری بو وجهه مأخوذ اولشلر و دیندان
قصور و نقصانله رحلت قلمش لر در

* * در صفت شرف خدمت کوید * *

* * تا توانی ای پسر خدمت کزین * * تا شود اسب مرادت زیر زین *

تا توانی کزینده ظر فردر ز پرا تامادام معناسنه در خدمت مفعولدر
ایکنجی تا تعطیل ایچوندر اسب شودک فاعلی وزیرا کاظرفدر (کزین
کاف بحمی تک ضمیمه اسر در مصدری کزیدن در اورند ملک معناسنه
مضارعی کزیند و کزیننده کلور) (اسب آت در فرس معناسنه) (زیر
آشغه در مقابلی زبرد که یوقرودر) (زین کسرله ابر که آت ارقه سنه
اوردر سر ج معناسنه زین پوش حاشیه که ابر اورتوسیدر زین کوه
ابر فاشیدر زین کرا کرسی در سراج معناسنه) (معنای یت) بودر که
ای پسر تا که قادر سن یعنی قار اولدقده خدمت اختیار ایله وسائر
احوال ایچندن اتی اورندله تا که مرادک آتی ابرالته نده اوله یعنی تحت
سر جده فرس مرکوب آدم را کبد نیچه مسخر اولدیسه مراد و مقصودک
دخی سکا مسخر و مبسر اوله زیرا خدمت وسیله نفسدر فتح فائله
و نفس عین مراد در پس خدمتیدن مراد طریق تواضعی اختیار
و مصالح عبادده بولنقی و اداء حقوق و خدمت باب الله در که صورت
کامله سی مرشد کامله خدمتدر و خدمتک غایتی (من خدم خدم
موجب نیچه مخدوم اسماء و مدوح خلایق اولقد در * بنده چون خدمت
مردان کند * خدمت او کنند کردان کند * تقدیری چون کند
بنده خدمت مردان کند کنبد کردان خدمت او دیمکدر که بنده کندک
فاعلی و خدمت مفعولدر و کندک کنبد ایکنجی کندک فاعلی و خدمت
مفعولدر و مجموع کلام شرط و جزا در بنده ده اولان همزه وحدت
ایچوندر (مردان رجال الله دیمکدر زیرا مرد ابردر اهل الله ایسه
حقیقت ارلریدر اگرچه آرالنده نسلان دخی واردر و لکن حقیقت
فعاله صورتی اوزرنه کلمکله اردندلی پس او بقوله زن ظاهرده قابل
و باطنده فاعلدر) کنبد ضمیمه قبه در و لکن کافک عربیت و عجمینه
تعرض ایتماشلر در ظاهر اولان عجمیتدر اگرچه لسان عامه ده عربتله

مشهور در گردان کاف عجمی ایله صفت مشبهه در دو تنک معناسنه
 مصدری گردیدن دو تنک معناسنه که لازمدر (معنای یت) بودر که
 چونکه برصادق حق قول رجال الله خدمت لایقه ایلله کبند
 گردان که آسمان و افلاک در انک خدمتک ایلر زیرا حقیقت ارلنه
 خدمت همان حقه خدمت در زیر و مسائل حق و مظاهر سر مطلقدر
 وحیث قد سیده کلور که (بادنیا اخذنی من خدمتی) یعنی خادم حق
 اولانک دنیا خدمتکاری اولور اگر برز و اگر کوکلر و اگر ما فیما و لکن
 چرخي تخصیص ایتدی زیرا اجزاء دنیا تک معظمی در خصوصاً
 وجه ارضه اولان ارزاق و اسبابه تأثیرات واردن نازل اولور زیرا
 علویات مؤثرات و سفلیات متاثرات در فافهم * بهر خدمت هر که
 بر بند میان * باشد از آفات دنیادر امان * تقدیری هر کسی که بر بند
 بهر خدمت میان دیمکدر اعرابی ظاهر در بهر تعلیل ایچوندر برزاید در که
 مصادر و افعال و ائنه تحسین ایچون کتور زر و کاه اولور که اول
 ماضیه برودر مفاجاه ایچون زیاده قنور برآمد و درآمد کی ناکاه
 کلدی دیمکدر (بندد مضارعدر مصدری بستن در بخلق معناسنه
 مضارعنده سین نونه قلب اولنوب بندد و بندنده دیرلر (میان بل
 واورنه معناسنه وسط کی سکون سین ایله میانه الی اورتیه وسط کی
 فتح سینله میان بندد قشادر آفات جمع آفتدر که مضرو و مغد نسنه در
 (معنای یت) بودر که هر که خدمت مردان ایچون بل بغلیه و فی
 المثل دامن در میان و تشمیر شاق ایلله آفات و عاقلات دیویه دن امانده و بی
 خوف اولور زیرا فاؤوالی الکهف) موجه اهل الله که ف اماندر که
 آفات نفیدن انلرله امان حاصل اولدیغی کی آفات صوره دن دخی
 حصوله کلور زیرا الله تعالی انلره نظر ایدوب انلرک حرمتنه خلقه مرحمت
 و آفاتی دفع ایلر خصوصاً که خدمت سبیلله اور تاده اتصال قوی اوله
 سؤال اولنور سه که یا بوقدر ابتلا و محنت ندر که خواص و عوام مبتلادر
 جواب بودر که بودنیادر علامه دکلدر دار الامتحان در و حق تعالی تک
 امسالک ایتدی کی آفات ارشال ایتدیکنندن بسیار در قال تعالی (ولویواخذ
 الله الناس بظلمهم مازک علیهم امن دایه) فافهم * هر که پیش صالحان
 خدمت کسد * ایزدش باد و ایت و حرمت کند * تقدیری هر کسی که

✱

✱

کند خدمت پیش صالحان کندش ایزد بادولت و حرمت دیمکدر که
 بودند اعرابی طاهر در (صالحان صالحک جمع در صلاح جمیع اوقات و
 اعمال و افعالی فساد و خلودن مصون و لمقدر که امر مضبوط در آنکچون
 اندیش و اولیا صلاحه و صلاح اوزرنه نبات و صالحه حقوق ایله دعا
 ایدر (ایزد کسر همزه و فتح زاء مجمله ایله کافی الدقایق و مفتاح اللغه ده
 کلور که ایزد زاء مجمله در لسان فارسیده الله تعالی تک علی در عربیده
 لفظه الله و ترکیده تکریم) کبی یزدان خالق معناسند در که بر ادبی در
 (دولت مال و مرتبه در که خلق اراستنده نوبت بنوبت اخذ اولنور
 والدن اله که در (حرمت عزت و تعظیم که احترامدن اسمدر فلان
 حرمتیچون دید کلری بورادندر (معنای بیت) بودر که هر کس که
 صالحه حضورنده خدمت ایلید و مصالحنده بولنه الله تعالی آتی
 دولت و حرمته مقارن ایلر ز بر محترم اولان کسه به احترامما خدمت
 ایتم سبب حرمتدر و کذلک دولت اخر و یه به وسیله در زیر اصلحا
 و مردان حق ملوک معنویه در ملوک ایسه اصحاب خزان در بعض نسخده
 صالحانه بدل مقبلان دوشمدر مقبل مدبرک ضدیدر بوراده مراد
 مقبل خفقی در که اقبال کلی ایله حقه مقبلدر شکم خدمته ترغیب اکا
 دالدر زیر دولت عظمی و حرمت کبری دکه صالحه خدمتدن حاصل
 اولاز * خادما را هست در جنت مأب * روز محشر بی حساب و بی کتاب *
 بعض نسخده کتاب برینسه عذاب و یا عقاب دوشمدر انساب اولان
 کابدر هست حاصل و موجود در بوراده رابطه در است معناسنه که
 خادمانه قید در تقدیری خادما را است در جنت مأب دیمکدر که را لام
 جارم معناسند در خادمان مقدم خبر و مأب مؤخر مبتدا و در جنت
 اکا طرفدر عربی ایله تقدیری للخدامین مأب و مرجع فی الجنة دیمکدر
 و بونده نجرید اعتبار اولنور ز بر مأبیدن مراد جنتک کندیدر پس
 جنت ایچنده مأب واردر دیمک جنت ایچنده جنت واردر دیمکدر که
 جنتدن مأب اخر انتزاع ایدوب خادمان ایچون مهیا قلدی ترغیب
 و حبس مأبله اتصافده مبالغه دن اولنوری تنکیم هل نار حقهده کلور
 (لهم فیها دار الخلد) یعنی جهنمدن دار اخری انتزاع اولنوب کفار
 ایچون معد قلدی امر ناری تهویل و شدله اتصافنده مبالغه ایچون

جنت دارالثواب در که اشجار یله وجه جنت مستزاولور (مأب مرجع در
 اویدن که رجوع در جنتك مرجع اولدیغی آدمك علیه السلام
 اورادن خروج وارضه هبوطی اعتبار یله در اول وقتده ذریغی
 ظهر نده اولغسله حکما انلردخی جنتدن چقبیدیلر وروز حشر ده
 ایمانلری حسب یله ینه اورایه رجوع و دخول ایدرلر) بی حساب خادمان
 حال وروزا کا ظرفدر روز محشرده بی حساب و بی کتب اولدقلری
 حالده جنته رجوع ایدرلر دیمکدر حساب نصر با یندن عد اعمالدر
 مجازات ایچون تفسیرده کلور که محاسبه معناسنه در که عدك خیر
 وشرنی اظهار ایتدکدر تا که انک اوزرنه مجازات اولنه (کتاب دفتر
 اعمالدر) (معنای بیت) بودر که صلحا به خدمت ایدنلر ایچون جنتده
 مأب وارد یعنی اومقوله خادملره جنت عالیله حسن مأب و مرجع در
 روز محشرده و جمعه بی حساب و بی کتب اولدقلری حالده یعنی انلر ایچون
 نه دفتر عمل اچلور ونه خود مناقشه اولنوب بو عمللر ندر دیو صایلور
 بلکه قبرلریدن مبعوث اولدقلری کبی جنته رجوع ایدرلر و مقاملرنه
 کیدرلر سائر ایه بویه دکلر در پس خدمت ارباب کمال اعمال
 مخصوصه دن اولدی اعمال سائر اوزرنه مزیت و بر جستانی وارد
 خادمان باشند اخوان را شفیع جای ایشان در جنان باشد رفیع *
 خادمان مبتدا شفیع باشندك مفعولی واخوان شفیع متعلق در زرا
 را لام جاره معناسنه در و بعد الجملة خبر در عربی ایه تقدیری الحمد و ن
 یکنون شفیع لالاخوان دیمکدر وکن شفیع ضرورت ایچون افراد
 اولندی و یا خود هر بر خادم اعتبار یله و یا خود اسان فارسیده بو قوله
 مطابقت امور لازمه دن دکلدر جای ایشان مبتدا و در ا کا ظرفدر
 باشندك تمثله ضمیر فاعل جایه راجع در رفیع مفعولیدر و بعد الجملة
 خبردر) باشند باشندك جمع پذیر زرا تون ادات جمعدر باشد باه عربی ایه
 اولقی معناسنه در) اخوان جمع اخ: رقرنداش معناسنه تفصیلی بالاده در
 (شفیع شافعك مبداه سیدر شافع شفیع ندر جنت معناسنه زرا
 شافع کنندنی مشفوع له اولان کسه به حصول مرانی رجا در جنت
 و مشترک قلمشدر و بوتدن فهم اوئور که شافع مشفوع له دن مرتبه ده
 اعلی کر کدر تا که مراد حاصل اوله (رفیع بمعنی المرفوع در عالی معناسنه

*

زیرا رفع اجسام موضوعه بی مقرندن اعلاده و ذکر و منزلتی تنویه
و تشریفده استعمال اولور بوراده مراد رفع حسیدر که درجات عالیه
جنانه دائر در (معنای بیت) بودر که اهل حقه خد متکزار اولور
یوم حشر ده اخوان مؤمنه شفاعتگاه اولور لر کرک اول اخوان
منفع له اخوان قرابت اولسون و کرک (انما المؤمنون اخوة) موجب
اخوان دین اولسون خصوصاً که میانه عقد اخوت اخرویه مخصوصه
اوله و او مقوله خادم لک جنات عالیه ده بری مرفوع و عالی اولور
زیرا عملدن غاری اولان اولاد مرتبه ده آباء واجداده ملحق
اولیحق خدمت یاب الله ده دخی قصور ایتمیلر محضادیم مرتبه سن
بولور لر و آخرتده انلرک جوارنده اولور لر شوجهتدن که اولاد
و آباء واجدادک لرالزنده والدیت و مولودیتله مناسبتلری اولدیغی کبی
بونلرک دخی خادمیت و مخدومیت ایله اضافت و خصوص اوزرنه
حال بوزندن دخی محافست وارد قال تعالی (واذا النفوس زوجت
* اگرچه خادم عامی و مقصد بود * بهتر از صد ممسک و عابد بود *
کرچه بوراده عربی ده ان و صلیه کبیر پس جزایه محتاج اولماز
خادم بودک فاعلی و عامی مفعولیدر بهتر ابکی بودک مفعول و از
بهره متعلقدر کرچه ده اولان چه لفظنک معناسی بوقدر فاما محکم افی
کر ایله استعمال ایدر رابطه صورتده که کبی عامی عصیان نندز
طاعتدن خروج معناست یعنی قصد له ارتکاب حرامدر و اگر خطا لله
اولسه زله دینلور و آدمک علیه السلام زله سندن عصیان ایله تعبیر
اولندیغی تنکم کلور (و عصى آدم ربه عهد ماخوذه عدم اهتمامدن
و شاتی او مقوله نسبیان تنبعیدن او توری ایدی مقصد ضد مصلحدر
فساد صلاحک و مقصد مصلحتک ضدی اولدیغی کبی افساد برنسته بی
حد اعتدالدن اخراجدر یعنی حالت مستعجبه و نافع سنی تغیردر
افساد فی الارض ارتکاب معاصی ایله در صد بوراده نکثیره مجملدر
ممسک امسا کنندر که مال و وجودی بنده بخل ایتمکدر عابد و زاهد
عاشق خادم مقابله مننده در زیر عابدده عبادت و زهدوار یسه امساک
وجود دخی وارددر عاشقک ایسه جمیدی خدمه مصر و فوجانی
حقه مبذولدر (معنای بیت) بودر که اگرچه خادم اهل الله و عاشق



جلال الله كندی نفسنده خطا كار وارض وجود نده مفسد اوله يعنى
 بالغرض بوبله اولسه دخی بکر کدر چوق ممسك وعابد دن يعنى
 جله سندن اولادر ديمكدر زيرا افراد اهل امساك وعباد دن هيج
 بفرندنك راه حقه وجودنى بذل ايدن عاشقه برار اولديغى بوقدر
 فكيف كه اندن اولى واعلى اوله بوراده ناظم قدس سره خادمى عاشق
 معناسنه اخذ ايتدى انكچون عابده مقابله قبلدى ومقتضاي عشق
 خدمته بذل وجود اولغله ممسك لفظنى دخی درج ايليوب عاشق
 بذله مدح وعابدى امساكله ذم ايتدى وبونده عاشقك عشق سيبيله
 ذنبى مغفور اولغله رمز وار در انكچون حق تعالى بن عشاقه عذاب
 ايتيم دبو وعد و اخبار اتمشدر تأمل ايله كه حضرات اصحاب كرامك
 رضى الله عنهم غزوه بدرده خدمت رسول و خدمت دين وبذل وجود
 ايتدكلر بچون اعملوا ماشتم فقد غفرت لكم مضمونى ايله مبشر اولدبلر
 الحاصل بيت مذکور دن مراد عاصى بي مطيع ومفسدى مصلح اوزرنه
 ترجمه كلدركه شرف خدمتى بيان و خدمته بذل وجود ايدن عاشقى
 عابد ممسك اوزرنه ترجمه كلدركه عابده خود بين و خود ر وانكى كاه يتر
 عاشقه بي وجود اولديغى ثواب كافى اولديغى كبي * ميدهده مرخادمى را
 مستعان * اجر و مزد صائمان و قائمان * مستعان ميدهدهك فاعلى
 و مرخادمى را مفعول اولى و اجر نائيسى در مستعان الله تعالى در كه
 اندن عون و نصرت طلب اولور اجر و مزد ضم ميم و سكون زاء
 هوزايله بر معنايه در كه اجرت و ثواب ديمكدر كويامضاف اليهك تعددى
 اعتبار ايله مضافى تكرر ايلدى صائمان قائمان صائمانك و قائمانك جمع بدير
 قيام ليل كچه كيجه بي عبادتله مطلقا احيا در فاما بحسب الغالب
 صلاته احيا در مستعملدر (معناى بيت) بودر كه الله المستعان صلحايه
 خدمت ايدنلرك هر برينه صائمانك اجرنى و قائمانك مزدنى و برر يعنى
 صائم و قائم اولسه دخی شرف خدمت سيبيله انلرك ثوابى بولور
 زيرا صائم و قائم اولق كندى نفسنه خدمت صائمانك و احيا و ارباب
 حق ايله خير متعددى در وغيره مصلحتنده بولنق افضلدر خصوص صا كه
 مصلحت خواص ناس اوله * بهر خدمت هر كه بريندد كمر *
 از درخت معرفت بايد هنز * تقديرى هر كسى كه بريندد كر بهر خدمت

✱

✱

باید از درخت معرفت ثمر دیمکدر که بوندن اعرابی ظاهر در هر حرکت ایله
 قوشاق معناسنه که عرب منطقه دیر (درخت یاش اغاج که هنوز
 کسلماش اوله و دقا نقه کلور که درخت شول اغاجدر که هنوز
 کسلماش اوله یاشه و قریه و یمش و یرنه و یرامز اولاته شاملدر (معرفت
 حقائق آلهیه و کونیه به علمدر بونده معرفتی میوه دار اولان اغاجه
 تشبیه وارد در پس درختک معرفته اضافتی مشبه بهک مشبه اضافتی
 قبیلنددر جبل الورد و لحین الماء کی ثمر حرکتله اغاج یمشی در جل
 الشجر معناسنه و مال مستفاددن گایه اولور (و کان له ثمر کی و هر نافع
 شی که برشیدن صادر اوله اکا ثمره دیرلر عمل صالحه ثمره العلم و علم آلهیه به
 ثمره العمل الصالح دیرلر (معنای بیت) بودر که هر کسه که قوشاق بقلیه
 خدمت مر داندن اوتوری یعنی خدمتده جد و اهتمام ایله شول بر مهم
 کار ایچون بند نطق ابدن کی اول کسه بولور معرفه الله اغاجنده میوه
 یعنی میوه معرفتی خادم مر دان اولان اکل ایدر کویا معرفت آلهیه
 مطلقا بر اغاج کی در که فیض الهمی انک میوه سیدر و یوزاده درختله
 تمثیلده لطافت بودر که خادم خدمتده قائم در شجره بستانده قائم
 اولد یغی کی انک ایچون میوه دار اولور و خادمک میومسی دهان مر داندن
 اخذ ایتدو کی فیض معرفتدر چونکه مخدوم یوزندن پرورش بوله
 آخر کندی دخی مخدوم اسماء اولور * هر که خادم شد جنانش میدهند *
 هم ثواب غازیانش میدهند * تقدیری هر کسی که شد خادم میدهندش
 جان هم میدهندش ثواب غازیان دیمکدر پس شبنلر فعلازه قیددر
 و بو تقدیردن اعراب بیت ظاهر در ثواب اجر عملدر تکمیلده تفصیل
 اولندی (غازیان غازیانک جعبه غزو دشمنه بحار به اتمک خرو جدر
 و قاموسده کلور که غزا العدو سار الی قتالهم و اتها بهم یعنی دشمنه غزا
 ایتدی دیمک انلرک قتال و نهب و غارتنه سیر و حرکتدر (معنای بیت
 بودر که هر کسه که مر دان میدان حقسه خدمت ایلدی اکا جتسلر
 و یرلر یعنی بر دکل براق جنت احسان ایدرلر هم اکا غازیلر ثوابی
 و یرلر یعنی یوزد زجه و یریلور که هر ایکی درجه مک اراسی بشر یوز
 سنه مک مسافه در پس مجموع مسافه الی یسک ییل اولور و جهی
 بودر که خدمت مر دان اتمک جهاد اکبر قبیلنددر که نفسله مجاهده در

و بوجها ده اهلنه صدیق دیرل که درجه سی فوق درجالت الشهدا در
 بوجهتدن ثواب غزائله مثاب اولدیغی جهائی یوزندندر اگر چه
 صدیقی یوزندن رتبه سی غازی و شهیددن عالیدر بویشته و برلر
 دیدی یعنی جـ له ایراد ایلدی مع هذا اعطا ایدن فرد واحد در که
 الله تعالی در یا مباحثر اولان ملائکه و یا خود حقک ذات وصفاتی
 اعتبار یله خلفه تا و حمله تا و کائنات و انشائی کبی که فرأند مواقع اولشدر فافهم
 * * دراکرام مهمانی می کوید * *

✱

* ای برادر دار مهمانرا عزیز * تاییسانی عزت از رحن تو نیز * مهمان
 دارک مفعول اولی و عزت تائیمی در عزت یسائی تک مفعولی و از اکا
 متعلق و توییایی تختنده ضمیر خطابی تا کیددر (نیز دخی معناسنه در
 (مهمان قونقدر که عرب ضیف نیر تفصیلی بالاده در) عزیز عزتلو
 حرمتلو و شرفلو) تا تعلیل ایچونددر (یایی مضارع مخاطبدر مصدری
 یافتن در بولقی معناسنه مضارعنده فایله موجهه به قلب اولنوب یابد
 و یابنده برلر) (رحن الله تعالی در که واسع الرحه در یعنی انعام
 و افضالی دنیاده مؤمن و کافره شامل و واصلدر کیرک وجود و کیرک
 لوازم وجود جهتدن زیر خلاق و رزاق مطلقدر) (معنای بیت)
 بو در که ای قرداش اگر خانه که قونق کلورسه و سکا ضیف تزل
 ایلرسه اتی عزیز طوط یعنی خدمتـ له و اطعام طعام له و روی خندانله
 تا که سندخی رحن اولان الله دن عزت و حرمت بولاسن زیر اهر عکاک
 جزاسی کندی چنسننددر بوراده اسم رحانی ذکرده اصابت ایلدی
 زیر رحم که قرابت معناسنه در اسم رحانندن مأخوذدر و مؤمنلر
 اخوان فی الله اولغـ له بری برلرینه صله لازم اولشدر خصوصاً که
 ضیف مقوله سندن اوله فایعرفه * مؤمنی کو داشت مهمانرا نکو *
 حق کشاید باب رحمت را برو * مؤمنی مبهـ نا و با وحدت ایچونددر
 کو اصلنده که اودر که او مبتداء ثانی و مهمان داشتک مفعول اولی
 و نکو تائیمی و بعد الجمه مبتداء ثانی به خبر و بعد الجمه مبتداء اوله
 صنفدر حنی کشایدک فاعلی و باب مفعولی برو اکا متعلق و بعد الجمه
 مبتداء اوله خبردر برو بر اودر که براستعلا ایچونددر علی کبی و واضعیر
 مینه صلدر که مؤمنه را جودر و بروی او تقدیرنده اولقی دخی لطائف

✱

کلامدندر

کلام ندر بو صورنده ب حرف تعلق وروی یوز معاسنه اولور
 وجه کبی (معنای یت) بودر که بره مؤمن که اومهمانی ابو وخوش
 طوندی واکا شایسته خدمت ایتدی بوخو بلو مؤمن اوزرنه ویاخود
 انک یوزنه الله تعالی باب رحمتی کشاده ایدر یعنی مرحمت واکرامی
 وفتح بانی مقابله سنده اکا رحمت خاصه قبوسن آچر مقصود بودر که
 انک ذنوبی مهمان ایله خانه بیرون اولدیغندن ماعدا اکرامی فوقنده
 مزید نعمت ووفور رحمتله اکرام اولنور (ان الله لا یضیع اجر المحسنین)
 وپونده رمز وارددر که مهمانک تزوی امتحان آلهی قیلنسد ندر تا که
 متابعت ملت ابرهیمه ادعا سنده اولان مؤمن اکرام ضیفده خلیل
 الرحمن مشربنده اولدیغی ظاهر اوله وصدق دعواسی ثبوت بوله
 والا کذبی ظهوره کله زیر اصادقه دعوا سنده برهان کر کدر فافهم واعمل
 * هر که باشد طبعش از مهمان ملول * ازوی آرارد خدا و هم رسول *
 تقدیری هر کسی که باشد طبعش ملول از مهمان آرارد ازوی خدا
 و رسول دیمکدر که هر کسی مبتدا و طبع باشدک فاعلی و ملول مفعولی
 و از ملوله متعلق و بعد الجملة که رابطه سیله مبتدایه صفتدر ازوی
 آراره متعلق و خدا فاعلی و بعد الجملة مبتدایه خبردر (طبع مزاجدر که
 حرکت و شعوری اولانده و اولیاند، مستعملدر حرکت حیوان و حرکت
 افلاک کبی که طبع حرکت مبدائیدر و حیوانک اول حرکت شعوری وار
 و جادک یوقدر طبیعت اندن انحصار در زیر حرکت و شعوری اولیانده
 استعمال اولنور فلاک خوشبجه طبیعتی و ازدر دیمک اغلاط عامه دندر
 زیرا آدمی عاقلی جاد منزله سنه تنزیلدر و تعریفانده کلور که طبیعت
 اجسامه سران ایدن قوتدر که جسم کمال طبیعی سنه انکله واصل
 اولور نهاء و سرشت دید کلری بو طبیعتدر که هر موجود طبیعت
 اوزرنه تخمیر اولنمشدر و طبیعت انک مایه سیدر و طبیعتیون دید کلری
 عالم طبیعتدن بحث ایدن طائعه در که مذمومه در و مزاج آدمی دید کلری
 حرارت و رطوبت و برودت و یوست میاتی جمع ایدن حقیقتدر که
 عناصر اربعه اوزرنه متفرعه در نشکم اخلاط دخی طبایع اوزرنه
 مرتبه در (ملول ملالتدندر سئات معناسنه یعنی انسان برنسته دن
 طوق اولقی و اوصانقی و فی الحدیث (تکلفوا من الاعمال فان الله

✱

لا یمل حتی تملوا) مقصود سزده ملالت اولور الله تعالی ده اولماز
 ویاخود حق مرادی اوزرنه بر صفت مشابهه در ضحك و فرح
 واستهزا و مکر و امشالی کبی (آزارد مضارع در مصدری آزر دن در
 سوکمت و انجمنک معناسنه که آزار لقی دخی دیلر مستقبله تنده
 زائله را اراستنه بر الف زیاده سبله آزارد و آزارنده دیلر و بعض
 لغاتده آزار دن دخی آزر دنه ضم اولمشدر بوضو رنده مضارع تنده
 الف زیاده سنه حاجت قالمماز ولکن ظاهر اولان بودر که آزار دن
 مصدر فرعی در که مضارعی تصحیح اولند قدن صکره اخذ
 اولمشدر بعد ذا آزارد متعدی در بوراده ناظم قدس سره آزاردی
 رنجید مقام منده استعمال ایشدر که لازمدر زیر رنجیدن انجمنکدر
 انجمنکه ایسه انجمنک لازم کلور (معنای یت) بودر هر کسه که انک طاع
 و مشربی مهماندن پر ملال اوله واستشغال ایلوب حظ ایتمه خدا و رسول
 اندن انجنور ز بر کتب و سننه مخالفدر که الله تعالی اطعام طعام
 و رسول الله اکرام ضیف ایله امر ایشدر و مخالفت امر شاری رنجیده
 قلیق کبی در اذای خدا و رسول ایسه موجب لعنشدن تنکم قرانده
 منصوصدر بورنجیده لک دخی ملالت مذکوره کبی صفت مشابهه در که
 اعتقاد ایلوب کیفیندن بحث ایتامک کر کدر ز بر اصفات کونیه ایله
 حق انصافی خلق انصافی کبی دکلدر بوراستی فهم ایتک امر عبیر
 اولدیفندن اکثر علما تأویله ذاهب اولماز و بعض لوازم ایله تفسیر
 ایشلر در حتی انعام و غنهی مذاب معناسنه محموله قلمشدر در قاما
 محصولی قلیلدر زیر بوضو رنده ساممک ذهنی هر مذهب ممکنه ذاهب
 اولماز و تخصیص اولان معنی عندالله اطلاق دخی منافیدر * بنده
 کو خدمت مهمان کند * خویش را شایسته رجان کند * تقدیری
 بنده که او کند خدمت مهمان کند خویش را شایسته رجان
 دیمکدر که بوتقدیر له اعرابی ظاهر در خصوصاً که نظائری قریبا
 و بعدا سبق ایشدر شایسته برار و یراشق مصدری شایستن در
 برامق معناسنه شایستی برار اولمق و یراشق مضارع تنده سین حذف
 اولنوب شاید وشاینده دیلر (معنای یت) بودر که بر قول که او مهمانه
 خدمت لایقه ایله کندنی رجان برار ایله یعنی رضاسنی بولور و مقام



قرب عندیتده اولور پس رحانده مضاف تقدیر اولور رضای رحن
 وقرب رحن کبی بونده اکرام ضیفده فضل راجح اولغه رمزوار در
 زبرا بر عمل که عیدی موصل مولی اوله اغمال سارّه دن ممتاز اولور
 اصلی بودر که الله تعالی اطعام وسقی وعباده فقیری کندنه اضافت
 قیلدی جعت فلم تطعمنی وظمئت فلم تسقنی ومرضت فلم تعدنی کبی
 بوجهندن ضیفک نزولی حقلک بالذات نزولی کبی اولدی وسلطانه
 اکرام ایدن قرب سلطانه مکرم اولدی * هر که مهبان را بروی تازه
 دید * از خدا الطاف بی اندازه دید * تقدیری هر کسی که دید مهبان را
 بروی تازه دید از خدا الطاف بی اندازه دیدمکسدر که اعرابی ظاهر در
 (تازه طری و لطیف و کنج روی تازه خندان یوزدر که ترو تازه کبی
 کورینور) الطاف لطفک جعبدر لطف ایصال نفعدر که انده دقت
 اوله انکیچون تعاطی، امور دقیقه لطافت دیرلر وحاسه ادراک ایتدوکی
 نسنه دن لطیف ایله تعبیر ایلرلر ودقائق اموری ادراک ایده نه دخی
 اطلاق اولنور و لطیفه دیرلر شول دقیقه المعنی اشاره که فهمه لایق
 اوله فاما عبارته صغیه وموده وسیله اولان تحفه دخی لطف دیرلر
 وفی الحدیث (تهادوا تحابوا) اندازه رسم وتصمیم واولحکم ومشهور
 اغاچدر که درزیر وبرز کانلرقاشی انکله اولچرلر تعریب اولنوب
 هندازه دیرلر کسرله هندسه ومهندس دید کلری بوندند که زایی
 سینه قلب ایتشدرلر زبرا لسان عربده دالدن مسکره زا کلور کلمه
 یوقدر (معنای بیت) بودر که هر کسه که مهماتی کولرو آحق یوزله
 کوردی وانی انبساطله قرشولدی خدای غنی ومعطی دن بی قیاس
 و بی تقدیر لطفلر کوردی وایتدوکی کر مک اجرنی مشاهده قیلدی
 ونتیجه سنه واصل اولدی واجرک بی حد اولدیغی عاملک خلوصنه
 دائر در یعنی خلوص نقدر قوتده اولسه اجر اکا کوره تضعیف اولنوب
 عشر اتدن مأنه ومأندن الوفه ترقی لیدر خصوصاً که اختصاص الهی
 بابتدن بشقه مزید دخی وارد فال تعالی (الذین احسنوا الحسنی وزیاده)
 * از تکلف دور باش ای میربان * تا کرانی نبودت از مهبان * دور
 باشک مفعولیدر واز دوره متعلقدر ویا خود دور باشک مجموعی نباعد
 ویا تبعیده امر در بوصورنده از مجموعنه متعلق اولور تا تعلیل ایچوندر

*

*

کراتی نبودک مفعول ثانیه سی واولی تاه خطابدر حرف جر کراتی به
 متعلقدر (تکلف کلفت و مشقتله ایش طومنی وزجت چکمک تشکم
 شرحی مرور ایلدی) میر ~~کسر~~ کسرله قنوعک وضع خاصله اسمی در
 مهمانک ایه اطلاق وضع عام ترکیبی حسبله در میربان قونقی
 قونقلیوب رعایت ایدندر زیربان حفظ ایدی معناسنه در (کراتی
 کاف عجمینک کسرله و یاه مصدریه ایله اغراقدر کران اغردر
 نقیل کی کرانمایه اغر بهاودر) میهمان میمک کسری و یاالله و یاسز
 قونقدر (معنای یت) بودر که ای قونق قونقلایی و کوروب کوزدب
 رعایت ایدی اکر طعامده واکر غیر احوالده تکلفدن و دادندن
 زیاده ایش طومقدن ابراغ اول و یاخود کندی نفسکی تبعید ایله
 ناسکا قونقدن اغرلق حاصل اولیه یعنی اکر تکلف طریقه سالک
 اولور سک قونقدن نیز ملال کلور واسنتقاله سبب اولور بوجهتدن
 اجرک نقصان بولور زیرا اجر و ثواب مأمول اولان خدمات نشاط
 و انبساطه مقارن کرکدر پس شول عمل که کراحت طبعله اوله مقبول
 اولماز فافهم * میهمان هست از عطا های کریم * هر که زو پنهان
 شود باشد لثم * میهمان مبتدا وهست اخر مصراعه قیددر است
 معناسنه از عطا های کریمست دیمکدر که جبار و مجرور خبردر مصراع
 ثانی نك تقدیری هر کسی که شود پنهان زاو باشد لثم دیمکدر که اعرابی
 ظاهر در (کریم الله تعالی در که زیاده کرم صاحبیدر کرم بعدالسؤال
 اولان عطادز که انده عوض و غرض ملحوظ دکلدر انکچون دیدیلر که
 فعل آلهی معلل بالغرض دکلدر والا ذتنده ناقص و غیرله مستکمل
 اولق لازم کلور بوایه محالدر لثم کریم مقابلیدر که ذی الاصل
 و شحیح النفس اولان کسه در که فرومایه دیرل ولوم ضمله و سکون همزه
 ایله ضد کرمدر (معنای یت) بودر که قونق قوناق صاحبنه مولای
 کریمک عطا زدنندر که کفارت ذنوب و رفع درجاتنه باعثدر هر کسه که
 مهماندن کندی کزلبه و کورنجه و دفع ایده ذی و بخیل اولور پس
 خلق آلهی ایله انصاف کرکدر که کرمدر و ملت ابراهیمه اوزرنه
 اولق لازمدر که اکرام ضیفدر و لاعبدحق اولمز بلکه عبد نفس اولور
 و ملت ابرهیمه اتباعدن خارج اولور قال تعالی (قل بل ملة ابرهیم حنیفا)



✱

* خیره برخوان کسی مهمان شود * چون رسد مهمان از و پنهان شود *
تقدیری شود خیره مهمان برخوان کسی چون رسد مهمان شود پنهان
از و دیکدر که بو تقدیردن اعرابی واضح اولور خیره خاه مجهمك
كسریله بر قاج معنایه كلور بوراده مراد بی عقل و بی ادراك
و بداندیش در خوان نعمة الله ده ضمه بانه شور با و حاضر بیچك
ایله تفسیر اولمشدر (و حلیمی ده كلور که خوان سباط و سفره و هر
نسنه که ایچنده طعام اراسته اوله و اورسمی والف ثابتدر) عرب
خوان دیر واره زیان وزنی اوزره و صحاحده كلور که ایچنده طعام
اولور سه مایده و الاخوان دیرلر (معنای بیت) بودر که بی عقل و بی
ادراك و بداندیش اولان غیرك سفره سی اوزره مهمان اولور و نزول
و جلوس ایدر چونکه اكا مهمان كله كز لنور و سفره سنه كسه آلوب
مواسات ایتمز بی عقل و بی ادراك اولدیغی بودر که علم حال بلرز
و مهمساك ضیف الهی اولدیغن اكلز و بداندیش اولدیغی بودر که
نعمت اكسلور قیاس ایدر مع هذا بذله مزید اولور زیرا محسنه احسان
الهی وعد اولمشدر بعد ذا بیت مذکورده اصح اولان شود در
یوخسه بعض نسخده واقع اولدیغی کی مشو دكلدر نهی حاضر اولوق
اوزره مكر که حرف ندا محذوف اولوب ای خیره ديمك اوله بوايسه
عربیده شایعدر فارسیده دكل فافهم * هر که مهمانت شود از خاص
و عام * پیش اومی باید آوردن طعام * تقدیری هر کسی که شود
مهمانت از خاص و عام می باید آوردن طعام پیش او ديمكدر که
از خاص و عام هر کسی دن حالدر و آوردن می بایدك فاعلی و طعام
آوردنك مفعولی و پیش كا طرفدر باقي مفردات بالاده مشر وحه در
(معنای بیت) بودر که هر کسه که خاص و عام دن سنك قونغك اوله
انك اوكنه طعام كتورمك كر كدر که عرب اكافری دیر كراو زنی اوزره
و نبحلی منید و بدر خصوصاراه دوردن وارد اوله زیرا آج اولوق
احتمالی غالبدر * هر که مهمانز اكرای میكنند * كوششی در نيك نامی
میكنند * تقدیری هر کسی که میكنند مهمانز اكرای میكنند كوششی
در نيك نامی ديمكدر که اعرابی ظاهر در كرا می كاف فارسینك
كسریله و بآء نسبتله اولو و عز تلو و حرمتلو معناسنه پس كرام عزت

✱

✱

و حرمت دیمک اولور و هر قینلو اولان نسنیه دخی کرامی دیر
 کوششی ده یا زایده و باوحدت نوعیه ایچوندیر (کوشش کاف عربی نیک
 ضعیله کوشیدن لفظندن اسم مصدر در دوشش معنایه ولکن
 مصدر مراد در که دور شمع قدر اجتهاد کبی نیک نام صفت مشبهه در
 ایو آدلو و خیره یادلو معنایه اخرنده یا مصدریه در (معنای یت)
 بودر که هر کسه که مهمانی عزیز ایلر یعنی اول عمل انک بین الناس
 نیک نام اولماسنه باعث پس اکرام ضعیله کندی نفسی چون اجتهاد
 ایتش اولور که خلقک کندی حقنده حسن شهادت و خیره
 دعالی در که سبب قبول خدادار تنکم حدیثه کلور (اتم شهداء الله
 فی الارض) و الاخلق ایچنده مجرد شهرت شایعه دن فایده اخر ویه
 حاصل اولماز سوال اولنور سه که اگر ضیف کافر مقوله سی اولور سه
 انی نوجهله عزیز طور که اعزاز کافر اذلال دین در جواب بودر که
 مقصود حالته کوره قوندرب کو چرمکدر خلیل الرحمن علیه
 سلام المنان ابتدوی کبی یو خسه مؤمن و کافری هر حاله برابر کورمک
 دیمک دکلدر و کافره اسباب قهر ظهوری دخی داخلدر که لطفی
 خوش کوردیکی کبی قهری دخی خوش کوره زیرا رسول حقدر
 قال تعالی لانفرق بین احد من رسله (تأمل ایله که سائل فرس اوزرنه
 را کب اووب کلور سه دخی رد ایتک بوقدر دندی یعنی هر حاله
 مواسات و حسن معامله لازمدر * زانجه داری اندک ویش ای پسر *
 برد باید پیش در ویش ای پسر * بونک تقدیری ای پسر آنچه داری
 زانک ویش بیکدر که حرف جر ماقبلنی بیاند و جائز در که حرف
 جرداری به متعلق اولوب اندک و پیش آنچه دن بدل اوله برد باید ایکسی
 دخی فعل اولفله برد مصدره محمول اولوب بایدک فاعلی اولور (باید
 بردن دیمکدر بوضوح پش برده طرف اولور و بعد الجملة انجه به تقدیر
 اول اوزرنه خبر اولور و تقدیر ثانی اوزرنه دخی کلام معنای مبتدیان
 خالی دکلدر زیرا عربی ایله تقدیری دیمکدر که (من کل شیء مملکه
 من القلیل و اکثر لا بد من رفعه الی حضور الفقیر) یعنی کل شیء مملکه
 الی اخره زانجه در جمله در اصلی کسر زائله و قطعله زانجه در تنکم
 مر و راستی (اندک کاف عربی ایله آذر در قلیل معنایه ظاهر بودر که



اندنچه معناسنه در که عدد مجهولدن عبارتند ر اخرنده کاف تصغیر
 تقلیلله دلالت ایچوند ر (یش باء عربی ایلله ارتوقدر زائد معناسنه
 بوراده نلفظم قدس سره یشی اندک مقابله سنده ذکر ایلدی مع هذایشک
 مقابلی کم در که ناقصدر واندک مقابلی بسدر که چوقدر ز بر ا قلت
 ونقصان بری برلینی مستلزمدر پس اندک که آزددر کثیره کوره ناقصدر
 (یش ثانی باء مجمی ایلله اوکدر ر قدام کی مقابلی پس در باء مجمله
 معناسی صوکر در (خلف کی در ویش لغوی فقیددر و عرفی ترك و تیردر
 اهلیدر اولکبه فقیر صوری وایکجی به فقیر حقیقی دیرل بوراده
 مر ادم مطلق فقیددر اگرچه (لایا کل طعامک الاتقی) موجبجه در ویش
 حقیقی به بذل ایتمک اقوی و ثوابده مضاعف در و بو اعصارده کسوت
 در ویشانده اوللرک اکثرنه در ویش دیمک تسمیه مجرده قیلندند ر
 حبشی به کافور و طاعونه مبارک اطلاق کی (معنای بیت) بودر که
 ای پسر هرنه که طوز من آزدن و چوقدن یعنی مالک اولدیفک نه ایسه
 در ویش اوکنه ایتمک کرکدر کرک مهمان و کرک غیر مهمان زیرا فقرایه
 تصدق الله تعالی به قرض حسن کی در که الله تعالی غنی بالذات
 اولمقلله مقابله سنده مضاعف احسان ایدر زیرا قرضندن مرادی
 لطف و کرمنه وسیله در * نان بده باجائمان بهر خدا * نادهندت
 در بهشت عدن جا * تقدیری بده نان باجائمان از بهر خدا دیمکدر که
 نان بدهک مفعول صریحی و باجائمان غیر صریحی در از بهر امری
 تعلیل در تا غرض ایچوند ر دهندت ده تاء خطاب مفعول اول و جائنایدن
 (بده امر حاضر در بانک و دالک کسریله با تا کید طلب ایچوند ر دهک
 مصدری دادن در و یرمک معناسنه اعطا کی مضارع سنده الف هایه
 قلب او انوب دهد و دهنده دینلور فتحله (باجائمان ده باتعده یعنی
 مجرد تعلق ایچوند ر جائمان جائمک جمعیندر جوع شبعک ضدیدر
 یعنی آج اولمقدر که معده طعامدن خالی اولمقدن حاصل او اوز
 بهشت بانک کسریله او چقی جنت معناسنه بهشتک عدنه اضافتی
 عامک خاصه اضافتی قیلندند ر بلد بغداد کی زیرا عدن ابن عباس
 رضی الله عنهما قولی اوزرنه جنان سبعک و غیر یلر قائل اولدینگی اوزره
 ثمانیه نک بریدر که اعلی الجنان در عدن دنلدوکی خواص اهل جنتک



اوراده استقرار و ثباتندن اوتوریدر نیکم مستقر جواهره معدن دیرل
 کسر دالله نیکم دارالخلد دخی احدى الجنانک اسمیدر که خلود و بقایه
 دلالت ایدر وجیع جنان دارالبقاء والقرار ایکن خصوص اوزرنه
 عدن وخلد اطلاق اولندی بعض فضائله اختصاص ایلرندن اوتوریدر
 انکیچون اوراده بقاسار جنانده بقادن مرغوبدر (معنای بیت) بود که
 نان و پروخبر طوغره آج اولنره رضاء خدا ایچون ناسکا جنت عدنده
 پرویرل یعنی اوراده ملائکه سکا پرومقام کوسترل اگرچه فی الحقیقه
 معطی الله تعالی در مقصود اعطاء نان واطعام طعامک مزید فضلنی
 یساندر که بوخصلت باعث دخول اعلای جنات و سبب وصول
 ذروه مقاماتدر بس بوراده نانی تخصیص ایتدی معظمم خدا اولغله
 والامراد اطعام طعامدر مطلقا کرکسه وقت ضرورنده کله اولسون
 زیرا هرکبد رطبه ده اجر واردر وحدیثه کلور (افضل الصدقة
 ان تشیع کبدا جائعا) کا فی الجامع الصغیر شرح مناویده کلور که
 کبد جائع مؤمن وکافر وناطق وصامت یعنی انسان و حیوانه شاملدر
 وشول حدیث که کلور (اکرموا الخبز) بوندن مراد تحقیردن تحذیردن
 اطعام ایسه مأثور بهدر وکلیک لعابی نجس اولوق مستلزم تحقیرد کلدر
 زیرا نظر ابتدایه در انتهایه دکل والا انتهاده اعطاء انسان ایله
 دهان کلب برابر اولور وناظم قدس سره اطعامی رضاء خدائله تعلیل
 ایلدی زیرا اخلاص نیت و حسن طویت اوزرنه منی اولسه مردود
 وموجب غضب رب معبود اولور فافهم جدا * برتن عریان که پوشد
 جامه * حق دهد اورا زرجت نامه * که لفظی بوراده ذوی العقولدن
 استفهام ایچوندر که مبدادر پوشد ضمیری کا راجعدر جامه پوشدک
 مفعول صبریجی و برتن غیر صبریجی در وبعد الجملة خبردر حق دهدک
 فاعلی و نامه مفعولی واورا اکا متعلقدر زیرا لام جاره مناسنه در
 زرجت نامه بی بیاندر وبعد الجمله جواب استفهامدر (تن کوده در
 بدن مناسنه که رأس ویدان ورجلان اندن خارجدر جسد دخی
 بدن در لکن جثه اعتبار یله بدن ولون اعتبار یله جسد دیرل و بومقامک
 تفصیلی بالادهدر (عریان ملبسک خلا فیدر که عجم برهنه و ترک جلاق
 و بالحق در رجعی عریانون کلور غاری ده کرچه عریان مناسنه

مطلب

✽

ولکن

ولكن انك جعي عراة كلور (پوشد مضارع در مصدری پوشیدن در
اورتلك واورتلك وكمك معناسنه (جامه ده همزه وحدت همچون و با
زانده در جامه ملبوس در تفصیلی بالاده در) نامه ده همزه دخی بویه در
نامه عرف عامه ده مکتوب دید کلر بدر ایچنده نام یعنی آدیار لقله مکتوبه
تخصیص ایچون آخرنه ها الحاق ایتملدر در (معنای یت) بودر که
هرکیم عریاک بدنی اوزرنه بر جامه ولباس اوزنه وکبدوره حق تعالی
اکا رختدن برنامه ویره یعنی مرحوم و مغفور اولسی حقنده برات یازه
وآخرنده معافی و مسلم اولنلرله محسور اوله وحله جنت ایله آرایش بوله
جزاء وفاق طریقه زبر اهر عملک کندی مناسب اجری واردر انکچون
صائله (کلوا و اشر بوا) دیناور فافهم * هرکه ثوبی برتن عاری دهد
* در دو عالم ایزدش باری دهد * تقدیری هر کسی که دهد ثوبی
برتن عاری دهدش ایزد درد و عالم باری دیمکدر پس شین دهنده قیددر
بوراده اوکی دهد پوشد معناسنی متضمن اولقله بر ایله تعدیه ایلدی که
استعلا ایچوندر نیکم عرب البس علیه و خاع علیه دیر (ثوب لباسدر
اصولنده بر شبتک حالت اولاسنه و یا حانت مقدره سنه رجوع عیددر
اولکبه کوره مثلاً ثاب فلان الی داره دیرلر و اینکچی به کوره مثلاً لباسه
ثوب دیرلر زبر ایزدن اول فکرته مقصود اولان ثوب ایدی پس
غزل اول حالت مقدره به رجوع ابتدی انکچون دیمکدر که اول الفکره
آخر العمل فافهم جدا (دو عالم دن مراد دنیا و آخرتدر) (ایزد زاء عربی
و یاء عجمی نک فتحیله اسم خاص باری در عربی ده جلاله و ترکیبده
تکری کی) باری اعانت معناسنه در یار معین در پس یامصدریه اولور
(معنای یت) بودر که هرکسه که بر عریاتک بدنی اوزرنه بر لباس ویره
یعنی لباس ایله ایکی عالمده حق اکا اعانت ویره یعنی عریانه لباسه
نیجه معین اولدیه حق دخی اکا معین اولوب دنیا ده لباس تقوی
و آخرنده حله جنت ایله مزین ایله * کر براری حاجت محتاج را *
پرسراز اقبال بابی تاج را * مصراع ثانیکن تقدیری بابی تاج پرسراز
اقبال دیمکدر که تاج بابی نک مفعولی و از تاجی پیاندر براری مضارع
مخاطبدر مصدری بر آوردن در یوقاری کتور نک یعنی قالد رمق
معناسنه مستقبلنده آورد و آرد دخی دیرلر حذف و اوله اقبال ادبارک

ضدیدر مقبل سعادت لو کسه در که دین و دنیا جهتند دائم ترقیده اوله
 تاج (پادشاهلر باشلرنه کیدکاری نسنه در که جواهرله ترین اولنور
 اکلیل دخی دیر لر تفصیلی سبق ایشدر بوراده اقبالی تاج شاهی به تشبیه
 ابتدی زیر اقبال کشتنک عزت و سعادت سریدر (معنای یت) بودر که
 اگر محتاجک حاجت و فقر و ضرورتی یوقاری کتور رسک یعنی
 احتیاجنی دفع ایدوب مرادنه مساعده ایدرسک اقبالدن باشک اوزرنده
 تاج بولورسن یعنی تاج اقبال کیوب ملوک کی معزز و مکرم اولورسن
 زیرا فقیرک دستگیری اولوق سبب دولت و غنا و حقیرک معاوننده بولوق
 باعث عظمت و کبر یادر * هر که باشد اوز دولت بختیار * خبر ورزد
 در نهان و آشکار * بعض نسخده هر که باشد دولت بختیار دوشمشدر
 بونسخه به کوره بخت منفصل بازیلور او باشدک نخنده ضمیر فاعلی
 تا کیددر بختیار مفعولی در و خیر ما بعدنه مفعول در (بختیار بخت دولت
 و طالع مناسبه در پس (بختیار دولتو و طالعو دیمکدر یعنی بختی
 کندوبه یار و معین در هوشیار و یار هوش در صکره جزء ثانی تقدیم
 و ترکیب اولمشدر سرخوش دخی بویله در که اصلنده خوش سر در
 اگر چه بعضیلر خوشی سره صفت طوتمشدر در و لکن قواعد فرسه
 مخالفدر (ورزد مضارع غائبدر راء مهمله نک تقدیمی ایله مصدری
 ورزیدن در او یکمک و بر نسنه بی عادت ایدمک و قرانمق معنارنه
 (معنای یت) بودر که هر کسه که دولت اخرویه دن طالعو و کوکاو
 یعنی بومقوله دولت عظمایه ستاره سی مساعداوله و نجم سعده طوغوب
 نوح جیشنده رقم سعادت یازله اول کسه کزلی و آشکاره خیر قرانور
 و خیر لو نسنه به یلشور وانی عادت ایدنور زیر ایلدزینک مقتضاسی
 بودر و بوتک خلاقی اولان ساعی بالشرا اولور تنکم حدیثده کلور
 انملرا فکل مبسر لما خلق له) پس بونده خیرله مراد امر مر فویدر
 مطلقا کرک (اطعام طعام) و اکرام ضیف (والباس لباس و کرک غیری
 * ای پسر هرگز نخور نان بخیل * کم نشین در عمر برخوان بخیل *
 کم مصدر محذوفه صفتدر که اول مصدر نشینه مفعول مطلقدر
 فارسی ایله تعبتی نشین نشین اندک و عربی ایله ترجمه سی اجلس جلوسا
 قیلا دیمکدر ای لا ینجلس اصلا فان القلة فی مثل هذا المقام عبارة

عن العدم بقية اعراب ظاهر در وجه مفردات سره بعد اخري محررد
 معنای پیت) بود که ای بسر هیچ برو قده بخیل اولان کسمه نک
 انکمن بده و عمر کده ممسک اولانک سفره سی اوزنه آز اوتور یعنی هیچ
 اوتور مه زیرا خسب سسک طعامی دآء یعنی مر ضرر جو مردک طعامی
 دواء اولاد یعنی کبی انکچون بعض صلحا ک فظور یله تبرک ایدرلر بونده
 تعیم دن صکره تخصیص وار در زیرا اکل نان سفره یه اوتور معنی اقتضا
 ایتم بلکه غیری وجهله دخی او اور پس دیمکدر که نه سفره سنه اوتور
 ونه خود غیری وجهله طعامی اکل ایله زیرا بخیلک هر نو جهله اولور سه
 طعامک اکل ایتمک همان سفره سنه اوتور معنی کبی در زیرا سفره یه
 اوتور مقدر مراد اکل طعامدر فافهم * نان ممسک جهله رنجست وعنا *
 میشود نان سخی نور وضیا * نان ممسک مبتدا جهله حال و رنج خبر در
 نان میشود فاعلی و نور مفعولی در (ممسک بخیلدر که مالی محلنه
 صرفی ایتمکدن امساک ایدر یعنی اکا تعلق و حفظ ایدر (رنج فار سیدر
 زجت معناسنه) عناعری در که حرکتدن حاصل اولان تعبدر (سخی
 شول جو مر در در که حاجت مقدار ی بذل ایده زیاده ایتمه زیرا بلکه
 زیاده ده مضرت و مفسده اوله نور وضیا دیمش لدر در که ضیا بمحکم
 الوضع والاستعمال نور دن اقوادر انکچون ضیا شمس و نور قره نسبت
 او نور قال الله تعالی (هو الذی جعل الشمس ضیا والقمر نورا) وعند
 الحكماء ضیا بالذات اولانه دیرلر ضیا الشمس کبی و نور بالعرض
 اولاندر نور القمر کبی بو بوزدن دیمش لدر نور القمر مستفاد من الشمس
 و بعضیلر دیدیلر که اغنده ایکبسی میبانه فرق بوقدر انکچون نور
 القمر دیدکری کبی نور الشمس دخی دیرلر نور وضو اجسام نره دن
 منتشر اولان نسبه در که امور حسیه بی مشاهده یه معین در انکچون
 دیمش لدر که نور یدر که به ولایدرک وعند الصوفیه ضیا نور وظلمات
 امتزاجندن نایج اولاندر نور ایسه بویه دکدر تفصیلی واردر اربانه
 معلومدر (معنای پیت) بودر که بخیلک نان و طعامی جله رنج والمدر
 یعنی درد و بلا وزجه سیدر که اندن ظلمت طبعیه حاصل اولور
 سخی و جو مردک نان ونعنی ایسه نور وضیا یعنی قلب و روح
 بنور و برضیا اولانسه باعث در زیرا سخی نک قلبی نور خلوصه منور





و مالی دخی شوب شبهه دن مطهر در پس اثری دخی اکا کوره اولور
 * تا نخوانند بخوان کس مرو * وز پی مردار چون کرکس مرو * تا
 مادام معناسنه مرو کله سنه ظرفدر نخوانند فعل مضارع منفی در
 تاه خطاب مفعولی و فاعلی ناس در کس قرینه سببه و بخوان اکا
 متعلقدر مرو نهی حاضر در مفعولی محذوفدر ماقبلی قرینه سببه
 تقدیری مرو بخوان کس دیمکدر و مصراع ثانی تک تقدیری و مرو
 از پی مردار چون کرکس دیمکدر که بودند اعرابی ظاهر در مرو میم
 مفتوحه ایله نهیدر که طلب ترك فعل در مصدری رفتن در کیتک
 و یور یک معناسنه مضارعنده رود و رونده دیر ل فابی واوه و تابی داله
 قلب ایله (از پی بهر معناسنه در از پی توسندن اوتوری دیمکدر
 و پی ایز و او کجه معناسنه ده کلور (مردار لاشه و جیفه دیدکلر بدر که
 جسته المیت در (کرکس لغات فارسیه ده نحریر اولند بیغی اوزره
 معروف طائر عظیمدر که یک ییل باشد دیر ار ترکیده آق بابا
 دیدکلر بدر بیاض ریش اولور و جیفه به قوغغه مشهور در
 (معنای یت / بودر که مادام که سنی دعوت ایتمه لکسه تک سفره سنه
 کیمه و جیفه دن اوتوری کرکس کی کتمه یعنی دنیای خبیثه ار دنه
 دوشوب کرکس قوشی کی لاشه به قوغغه و مردار نسنه یمکه تنزل ایتمه
 زیرا بلاد دعوه سفره غیره جلوس ایتمکده رزالت و فضاحت وارد در
 شکم بالاده بلندی و دنیا جیفه و طالب لری کلا به تشبیه اولند بیغی خود
 اثرده وارد اولشد در پس دنیا جیفه دن عبارت اولدی فکیف که خبیث
 و حرام اوله فافهم جدا * چشم نیکی از خسبس و دون مدار * سقفه
 اورا هم تو بی استون شمار * بعضی نسخده سقف ویران راتو پراستون
 مدار دوشمدر چشم مدارک مفعولی و حرف جر اکا متعلقدر سقف
 دخی شمارک مفعولی و تو نمهنده متبعر خطابی تا کید و بی اکا متعلقدر
 چشم بوراده امید معناسنه در زیرا پرکسه تک ا خردن امیدی اولسه
 کوز اوجیله اکانظر دن وارد نجه التفاتدن خالی اولماز (نیکی ده یا
 مصدر به در (تیک ایودر خسبس دون خساست و دناءت و حقارت
 اهلی دیمکدر پس دو تک عطقی تفسیری در (سقف خانه تک تاوانی در
 قار آسمانی (وجعلنا السماء سقفا محفوظا) یعنی سما ارضک سقفی کی در



عز شله کرسی یعنی سطح جنت کی (استون ضمله اصلنده ستون در که درک دیمکدر اسطوانه کی همزه لاجل الضروره اذخالی اولمشدر کلمات فارسیده نظائری مجوقدر (معنای یت) بود که خسانست و دناات اهلندن ابلوک امیدنی طومعه هم سن او مقوله ک سقفی در کسیر عدايله یعنی بخیل ودنی دن برنسته رجاسنده اولق تلمسز و در کسیر خانه یه اعتماد کی در که تحنده فایده یوقدر و نسخه اخر انک دخی بالی بومعنادر زیر ایدمکدر که دنی آدم سقف ویران کی در که سن اتی درک اوزرنه طومعه واکا کوکل ویرمه زیرا اندن خیر یوقدر * کر کنی خبری توان از خود مین * هر چه یتنی یتک بین و بد مین * بونک تقدیری کر کنی تو خبری مین آرا از خود دیمکدر که تو کنی تحنده اولان ضمیر خطابی تا کید و آن مینک مفعولیدر و یا خود ظاهر نظم اوزرنه در که تومبتدا و آن کالاول و مین جله سی خبر و بعده جزاء شرطدر هر چه مبتدا و یتنی جله سی اکا صقدر عری ایله تقدیری کل شیء تراه دیمکدر یتک مابعد نه مفعول اولوب به نالجه خبردر و بد دخی ماقبله معطوفدر عطی الانشاء علی الانشاء قیلنددر خود بوراده اماله ایله اوقنور زیرا بد ایله قافیه اولمشدر مین نهی حاضر در بین امر حاضر اولدینی کی مصدری دیدن در که کورمکدر مضارعنده علی خلاف القیاس دال بابه قلب اولنوب یتندیرل (معنای یت) بود که اگر سن برخیر ایدر و یا خود اگر خیر ایلرسک سن اتی خود بین اولوب کسد کدن کورمه بلکه توفیق حقه باقی بلکه کند یکی افتا ایدوب توجید افعاله ناظر اول و هر نه که کوررسن ابو کور و بد کورمه یعنی فیجک فیحی ستر و حسنی کسف ایله تا که ستار اسمندن حصه دار اولاسن بلکه کند یکی مقام فرقه اولنوب کم ویرامز کور و خلقه نظر جمعه نظر ایدوب محاسندن غیر کورمه زیرا حکیمک جمیع افعالی خبردر انکچون (بده الخیر) دندلی و شرافت اولمدی زیرا شریزه نسبتله و مقضی بالغرض در فافهم جدا

*

* در صفت علانتهای احقان کوید *
 * سه علامت دانکه در احق بود * اولاً غافل زیاد حق بود *
 بونک تقدیری دانکه سه علامت بود در احق دیمکدر که دانکه عری ده علم دیمکدر پس سه علامت مبتدا و بود جله سی خبر اولوب بعده

دانکه به مفعول اولور لول میندا وائف وصلی وقف مجراسته اجرا
 ایچوندر غافل ایکنجی بودک مفعولی وحرف جر غافله متعلق و بعد الجملة
 خبردر بویتک مفرداتی شرح اولمشدر (معنای بیت) بودر کفای عاقل
 بیل و متنبه اول که احقده اوچ علامت و نشان واردر که اول علامات
 انک حاقته دالدر اول ذکر حقندن غافل اولور زیر ذکر ایکنکه اول
 عقل کرکدر علم عقل اوزرنه میندر پس شول دلدکه علم و عقل
 بوقدر معلوم و مذکور زه دن خاطره کلور پس بونده رمز واردر که
 انپیان دائمی حضور اوزرنه کرکدر تا که معاصیدن مصون و اذکار
 و عبادتله مقرون اوله * کفتن بسیار عادت باشدش * کاهلی اندر
 عبادت باشدش * کفتن باشدک فاعلی و عادت مفعولی و شین عادت
 قیددر یعنی بحسب المعنی اکلا راجعدر زیر باشد ایکی مفعوله تعدیه
 ایتمز مکرکه شین اورا برینه اولاکه رلام جاره معناسنه در تنکم بعض
 نظارتی مرور ایتدی کاهلی ایکنجی باشدک فاعلی و اندر اکا طرفدر
 (عادت خلق انک اوزرنه مستمر اولوب معاوده ایتد کلری نسنه در
) کاهل هانک فحیله سستدر (عبادت امرله و بلا امر اولانه شاملدر
 طاعت ایسه امره مقارن اولاندر (معنای بیت) بودر که احقک
 ایکنجی علامتی بودر که چوق سویتک اکا عادت اولور اککثار
 کلام ایسه مالا یعنی مفعوله سندندر و انسان هراشتد وکن سویتک
 کذب دندر و انسانی یوزی اوزرنه جهنمه دوشورن لسانی شریدر
 پس قلب کلام عقلدن و کثرتی حقدندر و اوچنجی علامتی بودر که
 عبادتده اکا کاهلک و فتور اولور یعنی جد و نشاطله عبادتده قیام ایتمز
 زیر ثمرات علم و عملدن مستفید دکل و حقیقه الحال و قوفی بوقدر
 * ای پسر چون جاهل و احق مباح * یکدم از یاد خدا غافل
 مباح * تقدیری ای پسر مباح چون احق و جاهل و مباح غافل
 از یاد خدا دیگدر که از غافله متعلق و یکدم اکا طرفدر (معنای
 بیت) بودر که ای پسر احق و جاهل ککی اوله یعنی بر دم
 و یرنفس ذکر حقندن غافل اوله پس مضارع ثانی اولی بیان اولمش
 اولور الخاصل عاقل و عالم اول که مقتضایی دوام اوزرنه ذکر حقدر
 تنکم احق و جاهلک خالی دوام اوزرنه غفلتده سوال اونور سه که



ذکر دائم محالدر (جواب بود که بحساب نبوت صلی الله علیه وسلم
 نعتیده کلور که (کان یدکر الله علی کل اشیائه) یعنی حضور مع الله اهلنه
 غفلت یوقدر زیر اهرنه مقوله ایش طو ترسه حقله در وصورت خوابده
 اولسه نفسی تسبیحدر * هر که اواز یاد حق غافل بود * از حاققت در
 ره باطل بود * تقدیری هر کسی که او بود غافل از یاد حق بود در ره
 باطل از حاققت دیکدر که بوندن اعرابی ظاهر در (معنای بیت) بود در
 هر کسه که او ذکر حق بدین غافل و غیره مشغول اوله حاققتدن باطل
 بولده اولور یعنی طریق حق طریق ذکر و طریق باطل طریق سبوه
 ونسیان و غفلتدر باطل اولدینی بود که نتیجه شی یوقدر زیر
 بر فایده لم دسنسده مومل دکلدر * هیچ از فرمان حق کردن متاب *
 * بپردام آواده رادامن متاب * کردن متاب مفعولی و جار و مجرور
 اکا مطلقدر بهر ایکجی متابی تجلیلدر دامن انک مفعولدر دامن
 معناده آزاده به مضاعفدر دامن آزاده را دیکدر دامن دامنندن جزء اولغله
 ساق مساق کتی بر رده جمع ایلدی (کردن کاف بحمله بیوندر عنق کبی
 (متاب نهی حاضر در مصدری تافتن در بوکک معنای نهی حاضر عنده
 فانی بایه قلب ایدوب ثابت و تائیده دیور مصدر قرعصبی تایدن کلور
 (ود قائده کلور که تاب قورمدر قورم قورم اولان نسیفه بر تاب دیور
 تمام قورلمش اولسه نیم تاب دیور تاب دیور تاب اسمندر تایدندن که
 قورمقدر رسن تاب ایب بوکبی و مواناب قبل قور بی مواناب ده دیور
 اصلنده تاف در فائله بااراستنده مبادله واردز مثلا اصبههان واصبههان
 وزفان وزبان دیور (دام دال بحمله ایله طوزاق در که اسم جتسدر
 بوراده تزویر ایچون استعاره اولمشدر شکم دام تزویر دیور آزاده فارغ
 معنای نهی که مشغولک ضدیدر دامن داماندن تخفیف اولمشدر که
 حرب ذیل در (معنای بیت) بود که هیچ حقله بیور یفتدن بوکه ویان
 و بره شکم قرانده کلور (واذا انعمنا علی الانسان اعرض وناهی بجانبه)
 شکم خسبس اولان غنی فقیری کور دکده روگردان و پهلوزن اولور
 ودخی تزویردن اوتوری فارغ و کندی حالتده اولانده آدمک دامننی بوکه
 یعنی آکنه یا شوب چو بره وی کاهی منم وی حضور انعمه الحاصل
 فرمان حقیقتن بوکنی بوکوب چو بره بیکک کی ایل آکنه دخی

بلا سبب یا بشوب قویرمه والا حقه وخلقه اذینت یا تمش اولور سن که
 یزاسی لغت و غضب و عذابدر فافهمم * باطلی را ای پسر کردن منه
 * نقد مردنرا بهر کومن منه * کردن مابعدنه مفعولدر و باطل
 اکامتعقدن زبیرا والام چاره مغلطه در باطلی ده یا زاید در نقد. اینکجی
 منه مفعول صریح و بهر غیر صریحدر (منه نهی حاضر دره صدری
 نه اندر قومق معناسنه وضع کی مضارعنده الف حذف اولنوب
 نهید و نهنده دیلر) نقد حاضر مالدنر تفصیلی بالاده در نقد مردادن
 مراد رجال اللہک اصرار و مغازی در که قیمت و رغبت و اعتبارده
 زو و سیم کی در بلکه دخی اعلی و اغلی در (یکودن کافه عزیزی نک
 و دال مهمله نک فتحه زایله آخر یوریشلو) (کسند پالان آتی و طوی
 قوشی بونلردن استعاره ایدوب کچ فہملو احق و نادانہ کودن دیدلر
 (معنای بیت) بود که ای پسر باطله کردن قومه یعنی بوین و یروپ
 تسلیم اوله و انقیاد ایتمه بلکه حقہ فزو ایله و ظاہر و باطن کتاب
 و ستندن خارج اوله زبیرا حقہ عاصی و خلقه مطیع اولیق یوقدر
 و باطل نفس و شیطان و اهل هوی و منکرند و دخی رجال اللہک
 نقد معارفی احقرالنه و یرمه زبیرا نادان قدر کهری بلنر و یدندہ
 ضایع اولور و عرفاء افتناء اسرار در پس ناحله صرف در هم و دینار
 ایتمک نیجه خیانت ایتمه کشف اسرار و افشاء باز ایتمک دخی بویله در
 و دیمشدر که لایبایع الابل فی سوق الدجاج * در قضای آسمانی دم مزن
 * هر کسی که یش بیت و کم مزن * تقدیری مزن دم در قضای آسمانی
 و بین هر کسی رایش و مزن کم دیمکندر که اعرابی نظائرندن ظاہر در
 (در قضا در حق قضا دیمکندر حذف مضافله قضا حکم از لیدر که
 بالاده مشر و حدر اخرنده یا توسل ایچوندن رسم فرس اوزره فاما اصلی
 اوزرنه همزه ایله قضاء آسمانی دیمک دخی و جہدر عادت عرب اوزره
 آسمانی ده یلنسبت ایچوندن (دم مزن سکوت ایله دیمکندر زیرادم یعنی
 نفس اورمغه سکوت لازم کلور) (مزن نهی حاضر در مضدیری زدن در
 اوزرق معناسنه ضربه کی مضارعنده نون زیادہ ایدوب زند و زنندہ
 دیلر) یش باء عربی ایله زاید در مقابلی کم در که ناقصدر و لکن نقصان
 قلتی مستلزم اولمغله اکثر مواضعده قلب و قلت ایله دخی عدم مراد

ایدر لر زیر اقلیل اولان نسنه معدوم کی امر دوه و مدر بوراده ناضمک
 قدس سره پیش ایله مرادی کاملدر آنچون کم ایله مقابله ایلدی که
 ناقصدر و کمال و نقصان دخی مغایه راجعدر صورتیه دکل (معنای بیت)
 بود که قضاء آسمانی حقیقه دم اورمه یعنی تکلم اتمه زیر بوراده
 سیکوت اتمک تکلمدن او جبردر شول جهدنکه سر قضا و قدره دکه
 عارف واقف دکلدر و بالفرض واقف اولسه دخی سوبله مز زیر ظاهر
 شرعه خلل کتوردر پس حکم ازله اعتراض ایتوب مقضی اگر حلول و اگر
 مردر قبول ایتلودر و اندن بحیثی ترک اتمک کر کدر و قضای آسمانه نسبت
 ایلدی زیر صورتی لوحده مثبتدر وقت مرهونی اولد قده سماء بعد سماء
 جوهر وایه و اندن ساعینه مقضی له وعلیه نازل اولور و قضایک اسباب
 مؤثره سی سماء در زیر اعلویات فواعل و سفلیات قوا بلدر و دخی هر کسی
 زاید و کامل کور و ناقص و قاصر اورمه یعنی صفت کماله و صف ایله
 صفت نقصانله دکل تنکم مشهوردر که دیمش لردر (هر کور دکیکی
 خضر بیل یعنی عین کماله باقی و حقیر کورمه کر کسه فی نفس الامر
 کامل و عظیم اولسون زیر اسوز سنده در آنده دکل * دست خود را
 سوی نا محرم مبارک * جانب مار یتیمان هم مبارک * تقدیری مبارک دست
 خود را سوی (نا محرم و مبارک جانب مال یتیمان دیمکدر که بو تقدیردن
 اعرابی نذر اولور نا محرم اجنبیه در که منکوحه سی و جاریه سی اولیه
 نا محرمک معنایی محرم دکل دیمکدر پس نا محرم ایله محرمدن احتراز
 ایدر که نکاحی حرام اولاندر و استمنای حلال اولان دخی آنده داخلدر
 ذکر اولنان زوجه و جاریه کی (مبارک نمی حاضر در مصدری آورد ندر
 کتور مک معنای مضارعنده آورد وارد دخی دیر لر تخفیفله مبارک
 اند ندر پس مبارک اصلی مآردر همزه ایله که میم مفتوحه افاده نمی
 ایچوندز و همزه ده ثقات اولمغله بایه قلب اولمشدر (یتیمان یتیمک
 جمعدر انساندن یتیم اولان شول صبی در که قبل البلوغ بلا اب قاله
 و حیواندن بلا ام اولانه دیر لر و بتم ضمه افراد و انقطاع معنای سنه اولمغله
 در یتیم دیر لر زیر دانه داز اولمغله جفتسندن منفرددر و انقطاعی محلی
 صدقه نسبتله در (معنای بیت) بودر که کندی الکی نا محرم جانبد کتورمه
 و کتورمه و طوتمه شکم بعضی ندر خنده مبارک برشته مدار دوشمشدر



و با مجرمه ال اوزا محق یا ز نادان گناه و یا بر عضوئی مس اینکسده رکه
 بودخی ز نادان معدود در شهوتله نظریکی زیر نظر و مس ذریعه
 ز نادر بیراده ظاهر اولان مس حقیقی در یتلرک مالی جانننه دخی
 ال کنورمه یعنی اوزا تمه نامجرمه اورا تمده و غلک کپی زیر ایتکی دخی
 حرامدر و مال یتیم اکل ایدن بطشده آتش اکل ایدر پس ائک نفسی
 دنیاده پر آتش اولمشدر اخرتده دخول ناریک سبی بودر فافهم
 * تا توانی راز با همدم مکوی * کرتو باشی نیز با خودهم مکوی *
 تا توانی مکویه ظرفدر راز مفعول صریح و با همدم غیر صریحدر
 و باشی ده اولان ضمیر خطابی تأکیدر و بعد الجمله شرطدر یا خود
 مکوی ثانی به مفعولدر و بعد الجمله جزادر بوییتک مفرداتی ظاهر
 و سابقده دخی مشرو حدر (معنایی) بودر که قادر اولد بجه رازی
 نیس و جلبشده سوبله و سن اولورسک دخی سن سکاسوبله و کندکده
 شما نه قلمه زیر صورت اولی ده بلکه همدمک امانتد خیانت ایلدوب
 کشف راز اید و سبب فضاحتک اوله و صورت ثانی ده بلکه
 محاربه نفسانیه به شیطان مطامع اوله وانی خلقه نشر ایلده زیرا بویله
 رازلر مکتوم ایکن من حیث لا یجنسب مکشوف اولشدر و بویله دیمک
 دخی جائزدر که مصراع ثانی کشف رازی نهیده مباحه به مجمولدر
 زیرا کندی رازی کندنه کشف ایتک جائز اولد یعنی برده غیره کوره
 بطریق الاولی در شکم و کلندن و نظرنندن صاقنور در لر
 * تاشوی آزاد و مقبل ای عزیز * بی طمع می باش اگر داری تمیز *
 بوییتک اعراب و مفرداتی ظاهر در (معنای بیت) بودر که ای عزیز
 تا بند علاقه دن مطلق و آزاد و مقبل و اهل سعادت اوله سن یعنی
 بویله اولی ایچون بی طمع و حرص و شهوت اول اگر تمیز و ادرکک
 و اریسه زیر اکل عقل انسانی علاقه دن آزاد ایدر و شهوت نفسانیه دن
 انقطاعه سبب اولور و خلقک مالنه و لئه باقیدر مزلکه سلامت
 و عفت جانننه جذب اید و بکیدر

* * در صفت فاسق گوید * *

* هست فاسق را سه خصلت زنهاد * باشد اول در دلاش حب فساد *
 هست مقدم خبر فاسق را اکامتلفد ز زیرالام جاوه معناسنه در

سه خصلت مؤخر مبتدا در در خبره قید در اول باشد طرفدر در دخی
 حبه ظرفدر حب باشد فاعلی در (فاسق طاعتدن خروج یدن
 ائمه در) نهاد طبعدر سرشت کبی (فساد صلاحك ضدیدر) معنای
 یت (بودر که فاسق ایچون اوچ خصلت رذیله حاصلدر نهادنده
 یعنی انك اوزرنه مطبوعدر اولاقبینه محبت فساد اولور یعنی صلاح
 نسنه بی سومز بلکه فسادی سور ونظام انفس وآفاقه خلل ویره جئك
 احواله میل ایدر وایکی کسه اراسنده شقاق واقع اولسه اصلاح
 ذات البین ایتمز بلکه شدت بغضه وسریله اولان اسبابله آتش افروز
 اولور * حرفش آزدن خلق خداست * دور دارد خویش را
 از راه راست * حرفت مبتدا وآزدن خبردر دور داردك مفعول اولی
 وخویش نائسی وازد ویره متعلقدر (حرفت حاء مهمله نك كسر یله
 عربی در صناعت معناسنه زیر اهر نسنه که اکا مشغول ومعناد اوله
 صنعت و حرفت، در لر شول جهتدن اکا منحرفدر ورزق عیال
 ایچون حرف وکسب ایدر واهل حدیث فرق ایدوب دیبلر که
 صنعت عمل بدایله اولاته در لر خیاطت وصباغت وکاتب واهشالی کی
 حرفت ایسه تجارتدر برزاق وغیری کبی (راه راست صراط مستقیمدر که
 شرع الهی و دین مبین در رضاء حق موصولدر) (معنای یت)
 بودر که فاسقك ایکنجی علامتی خلق خدایی انجتمکدر یعنی اذیت
 وکسر خاطر اکا کار اولشدربوایسه فسق عظیمدر زیرا قتل
 حکمنده در که بناء حق همددر پس قاتل نیجه ملعون ایسه مؤذی دخی
 ملعوندر و اوچنجی نشانی بودر که کندن صراط مستقیمدر دور
 وبعید طونار و طریق ضلاله کیدر که راه کژدر کویا ناظم قدس سره
 دیر که فاسق مطلق اودر که هم کندی نفسنه وهم سازه ضرر وظمی
 واردر اصلحه الله تعالی فافهم

* * در صفت شقی گوید * *

* هست ظاهر سه علامت در شقی * میخورد دائم حرام از احق *
 هست ظاهر مقدم خبردر زیر ظاهرست دیمکدر که هست بوراده
 است برینه در سه علامت مؤخر مبتدا در ودر شقی ظاهر طرفدر
 دائم میخورده ظرفدر حرام میخوردك مفعولیدر از تعلیلدر از سبب

حاقبت دیمکدر زرا احقی ده یا مصدر به در شقی سعیدک ضدیدر که
 بد بخت دید کلری یعنی اسباب توفیقک مساعده و معاونت ایتمدیکی
 کسه در زرا اصلده بی ستاره در که ولادتی نجم سعد اوزرنه مینی
 دکدر (حرام حرمتی دایل قطعی ایله ثابت اولان نسنه در) احقی ده
 یا مصدر به در بوراده احقی اودر که برنسنده بی محلتک غیر به وضع
 ایلبه قبحی بیلورکن حرامی حلال برینه وضع ایتک کبی حرمتی معلوم
 ایکن (معنای یت) بودر که شقی اخروی ده اوچ علامت ظاهر در اول
 احق لغدن دایما حرام اکل ایدر اکل حرام ایسه شقاوت احرویه به
 باعثدر که طریق جشدن ضال اولوب طریق ناره طوغری کتدوکی
 و اهل شقاوت ایله معذب اولدیغیدر پس فی الحقیقه شقاوت بودر که
 شقاوت دنیویه ائک یا نند بی اعتبار در فقر و سوء حال و ذلت
 و خسارت کبی * بی طهارت باشد و بیکاه خیر * هم ز اهل علم باشد
 در کریز * بیکاه خیر بی طهارت اوزرنه معطوفدر بی طهارت باشد
 متعلقدر ز اهل کریزه متعلق و در باشد ظرفدر (طهارت لغتده
 نداشتدر که پاکک دیروشر عده اعضای مخصوصه بی صفت
 مخصوصه اوزرنه غسلدر و حقیقتده قلبی نجاسات معنویه دن
 تطهیردر و اتدن مراد اخلاق رذیله و اوصاف ذمیه در کفر و نفاق
 و کبر و حسد و غضب و ریا و حب مال و حب جاه و امثال کبی بیکاه خیر
 بی وقت فالقیچی دیمکدر که صفت مشبهه در خیرک مصدری
 حیریدن در ایاق اوزرنه فالقیق معنای مضارعی خیرد و خیرتده در
 پس خیر اسم مرخدر (کریز کای عجمینک کسریله و راه مهمله تک
 تقدیمبله قاجقد رفرار کبی مصدری کر یختن در مضارعنده حازابه
 قلب اولنوب کریزد و کریزنده دیرلر (معنای یت) بودر که شقی تک
 بر علائتی دخی بودر که طهارتسر اوور یعنی آبدست آلتاز و وقتسر
 یعنی کیچ فالقیچی اولور که طالع شمسه دک اوور و نمازی قضایه
 فالور و بی طهارت اولدینی جهندن قضا دخی ایتموب امر صلوته ده
 تهاون و تکاسل ایتدوکی و عقاب الهیدن خوف ایتدوکی ایچون کافر
 اولور و برنشانی دخی بودر که اهل علم صحبندن فرارده اوور زرا
 علم حال اوکرتمک مرادی دکدر طلب علم ایسه هر مسلم و مسلمه اوزرنه



فرصت در بوجهدن علماء ایله بحالسه دخی فرصت در الخصاصل حرام خور
 و بی نماز و جا عمل اولی علامات شقاوتند که صاحبی فلاح بولماز
 کر کسه سعادت دنیویه مستعد ایله اولسون مال و صحت و طول
 عمر و امثال کی * باطهارت باش و پاکی پیشه کن * وز عذاب کور هم
 اندیشه کن * بعضی نسخ ده هم برینہ نیرد و شمشدر معنی پردر زیراهم
 بوراده نیر کی دخی معنائن افاده ایدر پاکی یاه مصدر به ایله کن امر نه
 مفعول اول و پیشه ثانی در ایدیشه ایلمی کنه مفعول و از عذاب
 اندیشه به متعلقدر مقدمات مرارا تبیین اولمشدر (معنای بیت)
 بودر که وضو له اول و پاکی کنه صنعت ایله یعنی صنایع صنعت
 الدن قومدینی کی سندخی الک و بوزک یومقدن خالی اوله یعنی
 بالکرا اوقات مخصوصه نماز ایچون آیدست المی دکل بلکه طهارت
 دائمه اوزر نه اولغه سعی ایله و عذاب قبردن اندیشه و فکر ایله یعنی
 خوف ابت زیر بی طهارت و بی نمازک قبرده حالی دشوار اولور
 شول معنادن که ارکان دینی هدم ایتد کیچون شوال ملکینه جوابه قادر
 اونیوب مغذب اولور * ای پسر مکرر از اهل علوم * تانوسوزد
 مر ترا ناسعوم * بو بیتک اعرابی ظاهر در مکرر نهی حاضر در مصدری
 کر بختن در کاف عجمی ایله فرار معناسند نسوزد مضارع منفی در
 مصدری سوختن در (بایمق و باقق معناسنه بوراده متعدی در
 مرتزاده مرزایده در معوم فتح سین ایله شول ریج حاره به دبر که ستمک
 یعنی زهرک تأثیری کی تأثیر ایله و در عشاردر که معوم غالباً نپارده اولور
 نیکم حرور غالباً ایلمده اوور و قرأ نده کلور که (واصحاب الشمال
 ما اصحاب الشمال فی معوم) یعنی کفره شول حر نازده در که مسام بدنه
 یعنی بدتک دلچکرنه نفوذ ایدوب اجساد و اکادی احراق ایدر بومعنایه
 کوره معوم سمون اولور ثقب معناسنه یوخسه زهر قاتل معناسنه
 دکل و مسام بدن منافذ بدن (معنای بیت) بودر که ای پسر علوم
 تافعه اهلندن فرار ایتمه بلکه تعلم علم دین ایچون مجلسارنه داخل اول
 و ملازمت ایله تا که حق ناسعوم احراق ایتیه یعنی حر جهنم که زهرک
 تأثیری کی تأثیر ایدر و باخود منافذ بدنه نفوذ ایدوب اجساد سوزان
 ایتدیک کی اکادی دخی یا قویب بریان ایلر ترا جهل نازدر علم نور

اولدینی کی خصوصاً که علم حقائق اوله وجهل جابدر و علم کشفدر
 العلم جاب دیدکلی جهلدن جابدر معناسنه در مکر که بندار اهل
 اوله بوضوئده دخی جاب اولان بندارد نفس علم دکل و بوندن فهم
 اولند بیکه علم معلومه کوره پرده اولماز فافهم جدا * ناتوانی هیچ
 کس را بد مکو * پیش مردم هم ز باب خود مکو * بعض نسخده
 ناتوانی برینه ناتو باشی دوشمشدر مالی بر در تامادام معناسنه مکو به
 ظرفدر و باشی جله سی خبردر و خبر مبنداک صورت عینی و معنی
 غیریدر که قدرت معناسنی متضمن در پس جل محجج اولور بد مکنونک
 مفعول صریحی و هیچ کس را غیر صریحی در زیر الام جاره
 معناسنه در عربی ایله تقدیری لاقولاقیبالواحد من افراد الناس
 دیمکدر (پیش باء محمی ایله ایکنجی مکو به ظرفدر حرف جر
 دخی اکا متعلقدر) (باب اصلنده مدخل الشی معناسنه در صکه
 قیودر باب الیت و باب الدار و باب المدینه کی که مداخل
 امکنه در صکره علمده دخی استعمال اولندی مثلاً باب الطهاره
 دیرلر که طهارتک علمنه آنکله توصل اولنوردیمکدر و ابواب
 جنت و ابواب جهنم دیرلر شول اسبابه که آنکله جنت و جهنمه
 توصل اولنه و شونسنه فلاک بابی در دیرلر اکا صالحدردیمکدر (خود
 خاتک صمه سی فتحه به اماله ایله اوقنور بد ایله قافیه دن او توری
 (معنای یت) بودر که ناسن سن اولاسن یعنی عمرک اولوب قادر
 اولدجه کسه به بد سوبله زیر ابد زبان دیساده مذموم و آخرنده
 معذدر و هم خلق اوکنده و یاننده کندی بابکدن سوز آچوب
 سوبله یعنی ناسک کندی احوالکله اطلاعرنه سبب اولاجق مذاکره
 بابن سدایله و تمدح طریقله کلانندن دخی حذرایت زیر اطعمون و مفتضح
 اولور سن پس صدف کی خاموش اول * معرفت داری کره در ز میند *
 چون رسد مهمان برویش در میند * بعض نسخده مغفرت خواهی
 دوشمشدر اولیکسی اصحددر تقدیری داری معرفت میند کره در ز
 دیمکدر که داری معنای شرطی متضمندر اگر داری معناسنه پس
 میند چاه سی جزادر مصراع ثانی دخی شرط و جزا در مهمان رسدک
 فاعلیدر برویش ایکنجی مینده متعلق و در آنک مفعولیدر (معرفتدن

مراد معرفت الاهی و اخرویه در که معاده دائر در (کره کاف عجمی
 و رانک کسره لریله و هاء ساکنه ایله دوکم معناسنه در عقده کبی
 (زیر التوند که اکتفا قیبلندندر مراد زروسم در) مبندهی حاضر در
 مصدری یستن در بغلق معناسنه مضارعنده سین نونه قلب اولنوب
 بندد و بندنده دیرلر (در مبنده در قبو معناسنه دری بند ایتمک عدم
 مساعدده دن کایه در نوجهله اولورسه (معنای بیت) بودر که اگر
 معرفت طوئرسک یعنی حقندن آگاه ایسک و معاده و فوق اولوب
 محاسبه مال نه ایدوکن یلورسک التونه و کسه دوکم بغله بلکه حل
 عقده ایدوب مالکی راه حقه صرف ایله والا نره دن کسب ایندک
 ونه خرج ایلدک دیو مسئول اولورسن و حساب شدید له بحاسبه
 اولورسن چون قونق ایشیه و طوغریلوب خانه که کله اتی کله کله
 قرشوله و قیوی انک بوزنه بغله ورد ایتمه زیراضیفه اکرام ایتمک
 لازمدر که امر الاهی ایله جانب غیبدن کلور و باعث برکات اولور
 و ذنوب انکله همراه اولوب حاجی باردن قورتلور فافهم جدا

* * در صفت بخیل کوید * *

* * سه علامت ظاهر آمد در بخیل * یا تو کویم یاد کیش ای خلیل *
 سه علامت مبنده و در ظاهر طرف و ظاهر آمدک فاعلندن حالدر
 یا کویمه متعلق (و یاد کیش عربی ایله احفظه معناسنه در) خلیل
 دوست دیمکدر شرحی بالاده در (معنای بیت) بودر که اوچ علامت
 بخیل و مسمکده ظاهر کلدی یعنی بخیل و خنبدسک بخیل و خسانسته
 اوچ علامت ظاهره و اردرسکا ای دوست اول اوچی سویلیسه یم
 حفظ و عمل ایله * اولا از سائلان ترسان بود * و زبلاى جوع
 هم لرزان بود * تقدیری اولا بود ترسان از سائلان و هم بود لرزان
 از بلاى جوع دیمکدر که اعرابی ظاهر در (سائلان سائلک جمعیدر که
 ترك دلخی دیر سوال استعطائی معناسنه (ترسان صفت مشبهه در
 قورقغان معناسنه مصدری ترسیدن در که قورخقدیر (لرزان ده
 صفتدر دترکن معناسنه مصدری لرزیدن در که دترمکدر (معنای بیت)
 بودر که بخیلک اولکی نشانی بودر که سائلان در قورقغان اولور و راست
 کلسه بکزی دوز و چپ و راست یوز جویر و دفعیله مقید اولور

و ابیکجی علامتی بود در که اچلق بلا سسندن دترکین اولور یقنی اچ
 اولور سه دفع جوع یچون خرج لازم کلور دیوالم واضطرابه دوشمن
 پس کبندی جوئی غصه سن چکن دنی نک آخره اطعام و احسان ایتمک
 احتمالی اولوری قاتله الله تعالی * چون رسد در ره بخویش و آشنا *
 بگذرد چون باد و گوید مرجبا * بو یتمک اعرابی ظاهر در (خویش
 خاه میجه نک کسری و واور میجه خصم و قوم خویشاوند کبی) آشنا
 بلش مقابلی بیگانه در که یاد در (بگذرد بانک ضعی و ذال میجه اله
 مضار عذر و صد ری گذشتن در بریدن بریره یکمک معنا سنه
 مضار عنده بشین رایه قلب اولنوب بگذرد و بگذرنده دبرل (مرجبا
 طایفه عرب اکرام مراد ابتد کلری مخاطبه مرجبا دبرل موضع رجه
 ضمه یعنی واسعه کلکد اگر قلیده و اگر مکانه که سنک اوزر که ضعی
 یوقدر دیمکدر دیمش لرد در که مرجبا دیمک ستند زرا جناب نیوتدن
 صلی الله علیه وسلم مرارا صادر اولمشدر و ابتد مرجبا دیمک ملوک
 یمندن سیف بن ذی یزن دن قالمشدر (معنای بیت) بودر که چونکه
 بخیل بولده خصم و قوم و اشنایه ابریشه و ملاقی اوله بندن برشی جر
 ایدر لر دیو خوفندن یل کبی کچرو بر قوری مرجبا دبر و انکله دفع ایدر
 زیر انلره با کلیه اجنبی معامله سن ایده مز سار بیگانه لره ایتدوکی کبی
 والله الحفیظ * نبود از نانش کسی را فایده * کم رسد با کس ز خوانش
 مایده * از فایده به متعلق و فایده نبودک فاعلی و کسی مفعولیدر کم
 محذوفه صفتد که اول محذوف رسیده مفعول مطلقدر عربی ایله
 تقریری یصل و صلاقلیلای لا یصل اصلا کما هو شان المسلم الشیخ
 و فارسیه ایله تقدیری رسد رسیدن کمتر با کس رسیده متعلق و جار
 و مجرور مایده بی بیاندر و مایده رسدک فاعلیدر (فایده یاه مثلله لغته
 علمدن و ماندن تحصیل اولتان نسنه در فیددن مشتقد که زیاده اولقی
 معناسنه در و عرفده فعل اوزرنه ترتب ایدن مصلحتدز اول فطاک ثمره
 و نتیجه سی اولد یغنی جهتندن (خوان سفره در نتمک مرور ایتندی
 (مایده دخی یاه مثلله مبد دن در حرکت معناسنه مایده طعمامدر
 و اوزرنده طعمام اولان سفره در و اگر طعام اولنر سه خوان در
 زیان وزنی اوزره (معنای بیت) بودر که بخیلک نایندن و طعمامشدن

برکسه به فائده و غیره اولماز کرک اقارب و کرک اجانب و کرک اشنا و کرک
 یکانه و انک سفره سندن کسه به طعام از ایریشور یعنی نادر واقع
 اولور که ضرورت قویه ده بولنور و بلکه کسه فی المثل انکی اوجنی
 اصرمبوب دنیادن اوله کیدر نتکم بنی حیدر دیومشته هراولان شخص
 بوالعجب دن احوال غریبه منقولدر و بعض حکایات دخی مخلنده اند
 * * در بیان حاجت خواستن کوید * *

* حاجت خود را بمجواز زشت رو * انکه دارد روی خوب ازوی بچو *
 حاجت مجربک فاعلی و جابر و مجرور بچویه متعلقدر انکه نک تقدیری
 نکستی در که بتدر ادر و دارد جمله سی اکا صفتدر ازوی بچویه متعلقدر
 و بعد الجمه خبردر (زشت و صفت مشبهه در چرکین یوزلو معناسنه
) بچو بانک ضمه له امر در برضا مضارعک اول مفعول اولسه اوزرنه
 داخل اولان بانک حرکتی دخی تابع اولور (معنای بیت) بودر که کندی
 حاجت ضریره کی چرکین یوزلو کسه دن آرامه و طلب ایله بلکه
 اول کسه که کوزل یوزلوتر اندن استه و حدیده کلور که (اطلبوا الخبر
 عند حسان الوجوه) یعنی حسن الوجه اولوق اعتدال مزاج و بعض
 اسباب ملائمه نک اثری در که غالبانده خواص شریفه ابداع اولمشدر که
 از جمله خوب و یوک فاضی حاجات اولوب ار باب ضرورنه بشاشت
 وجهله استقبالدر * مؤمنی را باتو چون افتاد کار * ناتوانی حاجت
 اورا برآر * مؤمنی راده را لام جاره معناسنه اولغله افتاده متعلقدر کار
 افتادک فاعلیدر باتو دخی اکا متعلقدر تقدیری چون افتاد کار مؤمنی را
 باتو دیمکدر ناتوانی برآره ظرفدر حاجت نک مفعولیدر و بعد الجمه
 جزاء چون در مؤمنی راده یا وحدت ایچوند (افتاد ماضیدر مصدری
 افتادن در دوشمک معناسنه و افتیدن دخی کلور مستقبلده الف و با
 ساقط اولوب افتد و افتنده دیرل (برآر براستعلا ایچوند علی کی تحسین
 ایچون زاید دخی کلور آر مدله امر حاضر در مصدری آوردندن در
 کتور مک معناسنه مضارعنده آورد دیرل و تخفیف حذف و اوله آوردن دخی
 دیرل که آر بوندنر آور اولکیدن اولدینی کی (معنای بیت) بودر که
 چونکه بر مؤمنک سنکله ایشی دوشدی و سکا متعلق مصلحتی واقع
 اولدی مادامکه قادر اولاسن نک حاجتی یوقر و کتور و بره براهه یعنی

حصوله کلمه سعی و اهتمام ایله زیرا مصالح ناسده بو اتمق کندی
نفسه خدمتدن افضلدر شول جهند که مصلحت غیره مجبور کیدر که
مرتبه فرمندر و کندی خدمتده مختاردر که مرتبه نافله در فرض ایسه
نافله دن اقوی در و پردخی عند العارفین مقصود اصلی نفسندن فنا
بو لمقدر خدمت نفسانیه ایسه وارلق کتورر * حاجت خود را جز
از سلطان نخواه * چون بخواهی یافت از دربان نخواه * حاجت
بخواهک مفعولیدر جز حرف استنادر بو استثنایه مفرغ دبر لر شکم
نظاره میروا بندی یافت کر چه ماضیدر و لکن ایکی فعلک اجتماعندن
فایده اولما مغله بوراده و نظارتده مصدر معانسه اخذ اولنور یافتن کی پس
یافت بخواهک مفعولیدر از مابعدنه متعلقدر (دربان قبولی در که بوی
کوزه در و بکلر (مضای یت) بودر که کندی حاجتی هیچ بر فرددن
استمه الاسطان اعظمیدن وانک حکمنده اولان اغنیادن طلب ایله
زیر اغتالی جهنیه تحصیل مراده قادر در چونکه حاجتک سلطانتدن
بولیسرسن و او قبولدن وجوده کلک ممکندر پس قبولی دن وانک
حکمنده اولان ضعفا و فقرادن استمه زیرا عاجز در ناظم قدس سره
حسان الوجوه دن طلبی تقدیم ایلدی زیرا انک اسعاف مراده علامتی
ذاتی در سلطانک ایسه سلطنت و خزائی اعتبار ایله در و بونده
اقطاب دخی داخل اولدی زیرا انلرک دخی اسماسی ذاتیه و کلیه در
و ظاهرده بد لرنده خزائی بوجبه دخی قبلر لرنده مساعده به داعیه
اولیحق توجه و همت دل ایله سهولته حصول پذیر اولور شکم
حدیثه کلور (اذا خیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور) یعنی
من اهل الفناء و حقک غیریدن اول غیرده اسماء آکهمیه ملا حظه سیله در
والا خلقک اغنیاسی دخی فقرادر قال تعالی (یا ایها الناس اتمم الفقراء
لن الله) یعنی حق افتقاری بلد کسه قننی بایدن طلب ابسک حقندن
طلبه راجعدر که باب اکا وسیله در * از وفات دشمنان شادی مکن *
از کسی پیش کسی دادی مکن * تقدیری مکن شادی از وفات دشمنان
دیکدر که حرف جر شادی به متعلقدر دادی مکنه مفعولدر پیش دادی به
اینگی از دادی به متعلقدر دادی دخی مکنه مفعولدر پیش دادی به
طرفدر تفت دیری مکن دادی از کسی پیش کسی دیکدر (وفات مویدر

*

*

وفی دندر ضلله که برنسنه تمام اولوب غایبه ابرمکدریس مونه وقات
دید کبری عمرک نماسنده اولوق حسبیه در و بوندن اخذ اولندیکه
وفاتده تا اصلیه دکلدر فواتده اصلیه اولدینی کبی (شادی ده با
مصدر به در شاد اولوق معناسنه (دادی ده با مصدر به در طلب عدل
وداد معناسنه حاکم حضورنده ایسه داد و فریاد دیمک خصمنیدن
شکایتدن ناشی اولغله داد دالین ایله شکایت معناسنه ده استعمال
اولندی (معنای یت) بودر که دشمنلرک موتندن مسرور اولوق ایله
زیرا دوران سنی ده انلرک اردنجه چوق مدت آلبقومز بلکه (الدنیا
ساعة) موجنجه عمر دنیا بر ساعت کبی گذر ایدر وکسه به بقاسی ارلاز
پس بر ساعت عمر ایچنده کندی غن قویوب غیرک موتیه فرحناک
اولغدن نه حاصل اولور مکر که سجده شگری موجب نسنه اوله
نتکم جناب نبوت صلی الله علیه وسلم غزوه بدرده سرابی جهلی
مقطوع کوردکده شکر ایش کره سجده ایندیلر و دخی کسه دن کسه
اوکنده و بانشده شکایت ایلمه زیر ضرری وار فایده سی یوقدر
مکر که عدل ایچون سلطاننه شکایت ایلمه سن و خصمکدن داد خواه
اولاسن و حالکی حقه عرض ایده سن یا خلقه عرض ایندو کک
صورنده مرادک تشکی اولیسه بلکه المکی دفع و برای نسلی اولاکه
اکا حکایت دیلر زیر اسان عارفه شکایت دوشمن بعد ذابو یتک
ماقبله مناسبتی یوقدر ظاهر بودر که مختلربونی محلندن رفع و ناعمله
وضع ایتملر در و بو ککاک اکثر مواضعی ملعه جهلا اولشدر والله علم
عما یصنعون * * در صفت سخت دل میگوید * *
* * سخت دل راسه علامت یاقتم * چون بدیدم روی از روی ناغم *
تقدیری یاقتم سه علامت سخت دل ا دیمکدر که یاقتم ماضی مشکلم
و حیده در سه علامت آنک مفعولیدر سخت دل اده را لام جار
معناسنه در که یافتم متعلقدر چون بدیدم جله سی شرطیه بدر روی
نافتمک مفعولیدر و از اکا متعلقدر و بعد الجملة جزا در سخت دل
صفت مشبهه در قاتی دلو و بور کلو معناسنه و قاتنه کلو رک
سخت محکمدر مقابلی سست در که ککسکدر سختک زکیده معناسی
برکدر پرک بوزلو دیمک یرده عجم سخت روی دیر بر ککله قاتیلوق لازم

اولدیفندن اوتوری مجازا قانی به سخت دیرل قانی ککسک دیچک برده
 عجم سخت سست دیر قانیغه سختی دیرل یاقتم مصدری یافتن در
 بولق معناسنه مضارعی باید کلور نایتم تاء مثله فوقانیله مصدری
 یافتن دیر بوکث معناسنه مضارعی باید کلور معنای یت (بودر که
 قانی کو کللو کسه ایچون اوچ علامت بولدیم چون اول سخت دلی
 کوردیم آندن بوزمی بوکدم وچوردیم اول اوچ علامت قبیحه دن
 اوتوری پس برکسده دن اعراض ایتک قیچی حسیله در بوخسه
 بحسب الذات دکل و بویله دیمک دخی جائزدر که چونکه فکر ایتدم کوردیم
 اول اوچ نسیه ک نهایت مرئیده قبیح اولدیفنی آندن اعراض وحذر
 ایلدم تا که سخت دل اولیام زیرا سخت دل اولان کسبه کلام حق
 تأثیر ایتز (ختم الله علی قلوبهم) زمره سندن اوور و سختلندن
 بی مرجحت و شفقت اولوب اخر (و غضب الله علیهم) شاره لری ایتک
 اوزرنه دخی صاچلور * برضه یغان باشدش جور و ستم * هم قناعت
 نبودش بایش و کم * برچوره متعلق و جور باشدک فاعلی و شین مفعولیدر
 باقناعتنه متعلق و قناعت نبودک فاعلی و شین مفعولیدر ضعیفان ضعیفک
 جمیدر در مقابل قوی در بوراده مراد ضعیف حالدر بوخسه ضعیف
 بدن دکل (جور طلبدر کوچ ایتک معناسنه اصلنده حقندن عدول
 ایتکدر) ستم دخی ظم معناسنه در پس عطف تفسیری اولور قناعت
 قسمته رضادر (بیش باه عربی ایله زاید) و کم ناقص در مقصود آز
 و چوق دیمکدر اصلنده قناعت آزه دیر و لکن آز و چوق باندنه برابر
 اولدیفنی اشعار ایچون مقابلی ایله جوج اولدیفنی (معنای یت) بودر که
 اول سخت دکل برعلاتی بودر که ایتک ضعیفان و فقرای بی نام اونلر
 اوزرنه طلبی اولور و کوچ طوره زیرا فی المثل قلندره مرجحت خلق
 اولغا مشدر و برنشانی دخی بودر که ایتک چوغه و آزه قناعتی اولماز
 یعنی ایکبسی ایتک باندنه برابر دکلدر بلکه چوق اولدیفنی زمان منبسط
 و آز اولدیفنی وقته منقبض اولوب نه کثیره شکر و نه قلیله صبر ایدر
 زیرا قلیتک حقه آشنای بوق و سیر قضا و قدردن بی خبردر
 * موعظت هر چند کوی بیشتر * در دل سختش نباشد گاز کر *
 * موعظت کوی تک مفعولیدر بیشتر موعظه تک ضعیفدر زیرا نقدیری

*

*

هر چند کوفی موعظت بیشتر دیمکدر که موعظه کثیره مراد در
 در دل کار کرک ظرفیدر کار کر نباشد که مفعولیدر فاعلی تختنده ضمیر
 موعظه در (موعظت تاء طویلله ایله عادت عجم اوزرنه در که زیاده
 دیمکدر برده زیادت دیرل هم تاء طویلله باز لرل وهم تلفظ ایدرل پس
 موعظت ده تا خطاب ایچون دکلدر بلکه موعظه دیمکدر که
 وعظیدن اسمدر (وعظ شول زجر در که تحویفه مقارن اوله و بعضیلر
 دیدیلر که وعظ قلبی ترقیبی و انارزه خشیت ایدر و جهله تذکیر در
 (چند عدد دن سوالدر کم معناسنه نمقدار دیمکدر) بیشتر باء عربی ایله
 زیاده رک معناسنه زیر اترادات تفضیلدر پس برنسنه نك آرتوقلقد
 فضلی نیسان ایستلریشتی و افزوتی واکه کلکده کنی دیرل کار کر
 اونکی کاف عربی وایکجهی فارسیدر (کار کر مؤثر معناسنه در زیر
 کار ایش و کر اذات فاعلدر ایشجهی معناسنه آهتکر د مرجی دیمک
 اولدیفی کبی (معنای بیت) بودر که سخت دلاک برعلاتی دخی بودر که
 هر تقدیر زیاده موعظه سویلسک و نصیحت ایلسک ذلک سختغه
 مؤثر اولمز زو سنک خارا کبی در که سنکه یازان تأثیر ایتدیکی کبی
 اکا دخی فیض بند کار ایتز کویا اسمدر که اشتر قال تعالی (ولهم
 آذان لایسمعون بها) یعنی اذن که حمله قولافدر کلام حق کوش
 ایچون خلق اولنمش ایکن ما خلق له ده استعمال ایتماسکه اصم کبی
 اولورل حاضر مشاعر وحواس وقوی دخی بویله در * هر که عاری
 باشدش از حسن وحب * از بی حاجت به پیش او میا * بو بیت دخی
 مجتده دکلدر بالاده نظاری حقیقه کرک ایدی ولکن ناسخلر بلا مناسبه
 یاز لملدر تقدیری هر کفی که باشد عاری از حسن وحب میابه پیش او از
 بی حاجت دیمکدر که یونکن اعزایی ظاهر در (عاری عریاندر حسن
 بالاده ذکر اولتان روی خوبه اشارتدر تنکم تفصیل مرور ایتدی (حیا
 انقباض نفسدر برنسنه دن که فعلنده لوم واردر کشف عورت و فعل
 معاصی کبی پس حیا به نخلته مؤدی اولان نسنه بی ترک لازم کلور
 از بی تعلیل ایچوندر (پیش باء عجمی ایله جهات سندن در قدام
 معناسنه که او کدر که مقابلی صو کدر (میانهی حاضر در مصدری
 آمدن در کلاک معناسنه مستقبلا تده مم بابه تبدیل اولنوب آید

وآینده دینلور پس اصلی مه آولور که تخفیفاً همزه بایه قلب اولمشدر
 (معنای بیت) بود که هر کسه که حسن و جالیدن عاری اوله و صبیح
 الوجه اولیه حاجت ضرر و ربه کدن اوتوری انک اوکنه و یانه کله
 واکا عرض حاجت اینه زیرا مقضی المرام اولمزسن شول و جهندن که
 زشت آدمک خسیاست و دناثت خواص ولوازمندند و بی جیا و بی
 ادب اولان دخی سنی صفر البدر دایم کدن اوتانمز آخر یاندن نهی دست
 و محزون چقرسن * اهل دنیا را بمعنی مرده دان * تا نباشی همنشین
 مرد کان * تقدیری دان اهل دنیا را بمعنی مرده دیمکدر که اهل دنیا
 داتک مفعول اول و مرده ثانسی و بمعنی اکا ظرفدر و همنشین بولملیک
 مفعولیدر (اهل اهل الله خاصه الله در که حقه مضاف اولور ل و اهل
 الآخرة خاصه الآخرة در که اکا نسبت اولنور و اهل الدنیا خاصه
 الدنیا در که نسبت لری دنیا به در پس اهلیتده اشنال و انس اولمعلق
 معنای واردر بوجهندن حقه اشنا و انس اولان جهلک فوقنده در که
 انده اجنبی لک و وحشت بوقدر اصلا و اهل آخرت حقیقندن اجنبی
 و آخرتله اشنا و اهل دنیا آخرتدن اجنبی و دنیا لله اشنادر (معنی بوراده
 صورت مقابلیدر اولنده بیه ظرفیه در) تا محذیر ایچوند که صاقن دیمک
 برده استعمال اولنور (معنای بیت) بود که اهل دنیا بی معناده و حقیقنده
 میت بیل اگر صورنده و ظاهرده احیادن ایسه ده نیکم اهل الهی و اهل
 آخرتی زنده بیل اگر موتادن ایسه ده زیرا حیات و بماتده معتبر اولان
 قلبک حلیدر انکی چون قرآنده کافر دین میت ایله تعیر اولمشدر
 ابدی آگاه اول و صاقن مرده لک همنشین و صاحبی اولیه سن
 یعنی اهل دنیا لک حب دنیا لله قلبری مرده اولمضله انلرله صحبت
 اتمک همان مرده ایله صحبت کی در پس بر قلبی آگاهله صحبت ایله
 تا که بحکم الجوار انک حیاتندن سکا دخی حیات سربان ایده
 * در صفت قناعت گوید * *

*

* با قناعت ساز دایم ای پسر * کرچه هیچ از فقر نبود تلخ تر * با سازه
 متعلقه بد دایم اکا ظرفدر مصراع ثانی لک تقدیری کرچه نبود هیچ
 تلختر از فقر دیمکدر که تلختر نبودک فاعلی و جاز و محروم تلختر متعلقدر
 و اصل نفسد بر کرچه نبود هیچ چیزی تلختر دیمکدر که هیچ چیزی نبود

*

فاعل و تلمذ فاعلك صفتیدر (سازا امر حاضر در مصدری ساختن در
 دوزمك معناسنه مضارعند خازابه قلب اولنوب سازد و سازند
 دیرل مصدر غیر مجعنی سازیدن کلوز ساز یراق معناسنه دخی کلور
 بوله یراخی ولوانی کنی (کرچه بوراده عربی ده ان وصلیه برینه در
) فقره ان مراد فقر صوری در که ضنا مقابله یعنی عديم المال و اهل
 ضرورت اولمقدر (معنای بیت) بود که فسمته رضائله دوزل و قوشل
 و کچن و نایم راه دین ده کند که یراخی ایله اگرچه فقر دن آبی رق
 وزه ناک نسنه یوقدن انکچون خلق ماله میل ایدر ز یرا فقر ذاتی اوزرنه
 مجبولدر پس اگر فقر یرتاخ نسنه اولمایدی ماله میل اینز و طلبکاری
 اولمایدی * هر سحر برخیر و استغفار کن * فرصتی اکنون که داری
 بگذر کن * تقدیری برخیر هر سحر و کنی استغفار دیمکدر که هر سحر
 برخیر ظرفدر و مصراع ثانی تک تقدیری فرصتی که اکنون داری
 کن کار دیمکدر که فرصتی مبتدا و اکنون داری به ظرفدر و بعد
 الجملة مبتدایه صفتدر پس که نک تأخیری ضرورتله در والا موصوف
 و صفت اراسنده رابطه در و کن جمله سی خبردر و جمله خبریه ده
 رابطه مبتدا محذوفدر تقدیری کار کنی در آن فرصت دیمکدر (فرصت
 ضمیمه عزیدر نوبت معناسنه) سحر حرکت ایله قبل الصبح در که
 کیچمه تک سندس اخیری در که عالم حقیقتدن اول وقتنده فلک قره
 بعض تأثیرات نزول ایدر (برخیر بر تحسین لفظ ایچون زائد در اوائل
 مصادر و افعال اوزرنه ادخال اولنور) خیر امر حاضر در مصدری
 خبریدن در ایاق اوزرنه قالمقی معناسنه مضارعی برخیر دکلور
 (استغفار مغفرت و ستر ذنوب طلب اینمکدر) اکنون فحله شمعی
 معناسنه تخفیف ایدوب کنون دخی دیرل (معنای بیت) بود که
 هر سحر وقتنده فراشکدن قیام ایله و آبدست آل و نماز قبل و نوبه
 و استغفار ایدوب و المستغفرین بالاحتسار زمره سندن اول و وضوء
 و صلوة انشاء یتنه درج اولندی زیرا فی الجملة احیاء لیل بولمده
 بی طهارت نصراع و نیاز و نوبه و استغفار آثار صلواتن دکلور
 و بر فرصت و نوبت که شمعی طور ترسن فوت اولمدن کار ایله یعنی
 گذشته که خلیفه سن و نوبت حیات سکا دکشدر عمر کرانیه تک





قدرنی بیل و غنیمت اكله و فائده لی ایش طوط که عمل صالحدر والا
 ناکاه کذر ایدوب راه عقبا به بی زاد کیدرسن و وقت تدلوك فوت
 اولیحق کند که نوجهله چاره ایدرسن فافهم * همنشین خویش را
 غیبت مکن * غیر شیطان بر کسی لغت مکن * غیبت مکنک مفعول
 اولی و همنشین ثانسی در واصلنده مفعول پردر زیر غیبت مکن لسان
 عربی ده لا تغرب معنا سندر و مصراع ثانی دخی بویه ذکر که لا تلغن
 علی احد غیر الشیطان دیمکدر که غیر احدک صفتیدر و لغت علی
 کله سیله مستعملدر (غیبت غین معجه نك کسر یله در معناسی غایبی
 بوجهله ذکر ایتکدر که اگر اشنسه ملول و محزون اوله انکجیون مؤمنه
 اوزرنه حرامدر زیر اذابی مشتملدر و قرآنده (ولا یغتب بعضکم بعضا)
 دیو تصریح بالنهی اولمشدر (معنای یت) بودر که کندی مصاحب
 و جلبسکی غیبت اینه زیر ایلکه کوشنه کیروب متأذی اوله
 اذیت ایسه حرامدر و اشدوکی صورتده دخی امر منهی ارتکاب
 ایتش اولور سن و علی کل حال جزاء بد و تنزل بولور سن و بلکه
 همدمک اولیانلری اغیز که اله ولسانه کتورمه مکر که فاسق اوله
 تنکم حدیثده کلور (لا غیبة لفاسق) اگرچه بعض عارفین بونقی
 نهی معناسنه اخذ ایدوب غیبت فاسقدن دخی منع ایتشدر و دخی
 شیطان دن غیری برکسه اوزرنه لغت ایلمه یعنی شیطاننه
 لغت ایله زیر لغتی فصله ثابتدر و شیطان انس دخی بویه در تنکم
 تنزیده کلور (شیاطین الانس و الجن) یعنی انسک ماردلرنه دخی
 خبث ذاتیلرندن اونوری لغت اولنور زیر شیطانله تمیز اولندی
 و بونلر ناللم لنفسه اولغسله (الالعة الله علی الظالمین) دندلی
 و بعض صلحا شیطاننه لغت ایتدی دهانمی تلویث ایتام دیو ولیکن
 قاری قرآن مترجم حق اولیحق محل لغتی قرآنده نیجه لغت ایتش اولماز
 فافهم و بردخی بودر که اهل تمکین مراتب اوزرنه جاری در پس صدیق
 اولان مقام فرق و بقاده اثر نبوی و آثار کامله افتقاید و دیمسلدر که
 اکثر لغت شته محمولدر و الا محلی ایسه فها والا لا عنه مر دود اولور
 پس بلا سبب و بلا محل لغتیدن حذر کر کدر فافهم جدا * چون
 شود هر روز در عالم جدید * از گاهان توبه می باید کرید * هر روز



شودك فاعلى و جدید مفعولى و در اكا طرفدر از توبه به متعقد توبه
 كز يدك مفعولیدر كز يدك كز يدن معناسنه بایدك فاعلیدر و بعد الجملة جزاء
 شرطدر (جدید عربی در یکی معناسنه عجم نودیر فتحله كه حدیث الانشاء
 اولان نسنه در (جد اصلنده قطع معناسنه در توبه جدید دیدكاری
 قطعی قریب العهد اولمله در بورادندر كه لیل و نهاره جدیدان دیرل
 زبرا دایم تازه نور (كزید كاف عجمینك ضمیمه ماضیدر مصدری
 كزیدن در كه اورنسلكدر (معناى یت) بودر كه چون هر كون عالمه
 یكى اوله و تالسه ككاهلردن توبه اختیار ایتك كرك یعنی توبه بی ده
 تازه ملك لازمدر زبرا انسان خطادن خالی دكلدر مقصود كیجه و كوندز
 و لكن احد هما ایله اخردن اکتفا ایلدی و لكن روز كه عرب بوم دیر آن
 غیر تصحیدن دخی عبارت اولوز پس توبه رجوع دائمه مجمولدر كرك
 كیجه و كرك كوندز و رجوع دائم توبه عارفین در زبرا انلر طرفه العین
 حقدن غافل و منفك اولمازلر فافهم * هر كرا ترسی نباشد از خدا *
 * حق بترساند زهر چیزى ورا * بونك تقدیری دیمكدر كه هر كسى كه
 اورا نباشد ترسی از خدا بترسانیدن حق زهر چیزى ورا پس هر كسى
 مبتدا ترسی نباشدك فاعلى اورا مفعول غیر صریحی زبرا زلام جاره
 معناسنه در از ترسی به متعقد و بعد الجملة كه زابطه سبله مبتدا به
 صفتدر حق بترساندك فاعلى و حرف اكا متعلق ورا اتك مفعولیدر
 اصلنده اورا در ترسی اخرنده یا زایده در ترس فتحله قور خودر خوف
 معناسه و حلیمی ده ككورد كه ترسیدن لفظندن اسم مصدر در ترسیدن
 قور خقدر بترساند متعددى در مصدری ترسانیدن در قور ختمق
 تخويف كبی (معناى یت) بودر كه هر كس كه اتك حقدن خوفی
 اولیمه و غضب و عقابندن حذر قلبیه حق تعالى آتی هر شیدن
 قور خیدر و قزع دوش و ربوندن فهم اولنديكه شول كسه كه الله
 تعالى لك جلالی و هیبتدن خوف ایده و اسماء قهریه سنی ذكر ایدوب
 مواخذ سندن خسته دوشه جبع اشبا لادن تهیب ایلر و كندی
 آنلردن امن اوزرنه اولور مكر كه خوفله مأمورا ولدیغی كسه دن
 خوف ایده الله تعالى دن خوف ایتین كبی قال الله تعالى (یا موسى خف
 من الذی لا یشاق منی) فافهم * تا توانی حاجت مسكین برآر *

* تبارد حاجت را کرد کار * تا توانی برآره ظرف و حاجت برآر
مفعولیدر کرد کار برآرد فاعلی و حاجت مفعولی و جمله سی تعلیلیه در
مسکین من لاشئ له معناسنه در مراد مطلقا فقیر و ضعیف در کرد کار
کاف اولی نك عربی و کسر یله و ثانیه نك بحمینی ايله فعال معناسنه در که
الله تعالی در تنکم بالاده شرح اولندی (معنای یت) بود که مادام که
قادر سن مسکین و فقیر و ضعیفك حاجتن یوقاری کتور یعنی ضرورتی
دفع ايله و مراد کن روا قبل و دستگیری اول تا که فعال لما یزید اولان
الله تعالی سنك حاجتنی برده قومیه و رفع ایدوب وجوده کتوره زبرا
(انما هی اتمانکم ترد علیکم) موجبیه هر کس عملنه کوزه بولور محسنه
احسان و مسببه اساءت اولنور تنکم اسم عدلك حکمی بودر خافهم
* هست مالت جمله در کف عاریت * کر بماند از تو باشد زاریت *
هست بوراده است معناسنه تقدیری مالت جمله عاریت است در کف
دیمکدر که مالت مبتدا و جمله آتی تا کیددر عربی ايله تقدیری مالک
کله دیمکدر پس مالت ده تا خطاب ایچوندر و عاریت خبر و دیرا کا ظرف
و قیددر مصرع ثانی شرط و جزا در از بمانده متعلقدر زاریت باشدك
مفعولیدر حذف مضافله تقدیری سبب زاریت دیمکدر که یا مصدریه
و تا خطاب ایچوندر کف اصلنده تشدیدله در ال آیه سئیده مشهوردر
ولکن یده دخی اطلاق اولنور کافی القاموس عاریت ده یا اصلنده
مشدددر و تا اصلیه در عادت بحج او زرنه طویلله یازیلور و تلفظ دخی
اولنور عرب عاریه دیر قاموسده کلور که عاریه تشدیدله در تخفیف
دخی اولنور بین الناس تداول اولنان نسبه در جمعی عواری کلور
تشدیدله و تخفیفله ذکره فی العور علی انها و اویه و عربك تعاورنا العواری
دیدکاری ا کا دالدر و تعاور تداول و تنادب معناسنه در کویا برنوبت
و بر و برنوبت مستعیر ایچون اولور و فقهده کلور که عاریه بلا عوض
تملیك اولنیلان منفعتدر اگر عوضله اوورسه ا کا اجاره دیرلر (معنای
یت) بود که سنك الوده اولان جمله مالک عاریه در که سندن استرداد
ایدرلر و یانکه قالملاز اگر اول مال سندن مسکره قالمورسه نالان و کریان
اولغیه سبب اولور پس خلافت حقه اول مالی محله نسلم ايله
و ضروری الکیدن چمندن اختیار کله اتفاق ایت قال الله تعالی

*

وانفقوا

(و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ) یعنی سرزده اولان مال اصدقه
 سزك دكدر بلکه سز وکیل و خلیفه سز که طرف حقن بطریق
 العاریه والامانه متصرف سز بوجهندن حقن مالی راه حقنه بنه
 امر حقه اتفاق ایدیکوز اشد بومعنادندر که عارف بومال حقکدر پس
 بکالت زکاتی و برک لازم کزدیه مزرا حق زکاتله امر ایتشد ر
 بومعنادن خلافت زکوة و برر فاعرفه * عاریت را بازی باید سپرد *
 * هیچ کس دیدی که زب باخود ببرد * عاریت سپردن مفعولی و سپرد
 دخی سپردن معانسته بایدک فاعلیدر هیچ کس مابعنده مفعولدر زر
 ببردن مفعول صریحی و یاخود غیر صریحی در و بعد الجملة که
 رابطه سیله هیچ کسه صفتدر (سپرد سین مهمله و یا عجبینک صمدل یله
 ماضیدر بوراده مصدر معانسته در که اصمرلق و طیشرق معانسته
 تسلیم کبی مضارعنده سپارد ددیرل الف زیاده سیله و بلا الف سپرد
 دخی جائزدر ایدی مضارع مخاطبدر که استفهامی متضندر (زر
 خصوص اوزرینه آلتوندر بوراده مطلق مالدن عبارتدر ماقبلی
 قرینه سیله زر تخصیص اولندیغی قلبه سائرذن الصق و ادخاره اوفق
 اولوق حسبیلدر (معنای بیت) بودر که عاریتی کیرو یعنی صاحبیه
 طیشرق و تسلیم ایلک کر کدر یعنی معبر اولان کسه عاقبت عاریتی
 مستعبر التذن استرداد ایتلودر انکچون عرب تعاورنا العواری دیدی
 یعنی ایدی ناسده اولان امورک جمله سی کرک اموال و کرک مناصب
 عواری در که نوبت بنوبت تعاور و تداول اولنور و برکسبه باقی قائماز
 و هیچ کسه بی کور دکی که مالی کندیلله یله قبره کوزدی یعنی کورمدنک
 پس مالک استصحاب اولندیغی اولیجی عاریه اولان نسنه بی بقدرد
 دیمک کذب کبی در و موجودی مصروف قلامق خطادر و دنیا به تعلق
 ایتک غرور و غفلتدر * حاصل از دنیا چه باشدای امین * نه کزی کر باس
 ویک پاره زمین * چه باشد حاصل از دنیا دیمکدر که چه اسم استفهام
 و مبتدادر عربی ایلله ای شی * دیمکدر حاصل باشدک مفعولی و جار
 و محرور حاصله متعلقدر عربی ایلله تقدیری ای شی * یکون حاصله
 من الدنیاه کزی حاصلی بیاندر باشد از دنیاه کزی دیمکدر بوقدر
 اوزره حاصل فاعل و نه کزی مفعول اولور کر باس تمیزدر پاره نه کز

اوزرنه معطوفدر زمین اقی پیاندر و فی الحقیقه تقدیری و باشد يك پاره
 زمین دیمکدر (امین خاشاک مصلحتی در که امانته وجه شرعی اوزره
 متصرفندر مراد امین دین و دنیاسدر) نه نوک ضعی و هانک شکونیه
 طقوز در نه فیک دیرلر افلاک تسعه معناسنه کزی ده بازایددر (کز
 کاف عجیبی وزاء عربی ایله آرشون دیمکدر ذراع کی آرش دخی
 یو یله در همزه نك فحقی و رانک کمر یله شکم بعض نسخ ده واقع
 اولمشدر) کرباس قلن ایضدن اولان ثوبدر قابوسده کلور که
 کرباس معربدر فارسسی فتحله در تغییره سبب فغالل وز فی نك غرت
 و ندری در يك پاره زمین بر قطعه پردیمکدر که قیردر زمین بالا . شرح
 اولمشدر (معنای یت) بودر که ای مؤمن امین دیادن و یتایع دنیادن
 نه حاصل اولور یعنی غلبنده حاصل نو اولور طقوز ارشون ییاشن یتیه بزی
 او اولور که کفندر و بر بارچه بر اولور که قیردر یعنی لباسک و یتایع کفن
 و قبراو اب ماعداسی الکنن چقر و غیر یلرک تصرفنه داخل اولور
 پس بومعنی خاطر که راسخ اولوب اکا کوزه تدارکده اول قال قهتای
 (ولانس نصیبک من الدنیا) بعضی اهل تفسیر دیمشدر که نصیبدن
 مراد کفن در یعنی قارون که یوقدر خزائنه مالک اولدی و دنیادن
 نصیبی بر کفن اولدیغن یلدی و آخر خشفله جزاسق بولدی نوراده
 ناطم قدس سره طقوز ذراعی تصرف ایلدی ز بر امانده کفن و حیاط
 ثوب کیسدر که بحسب الغالب جانه طقوز ارشوندن حاصل اولور
 و قیر خص و مستنده يك پاره دیدی زیر میتک ظرلی و قصرنه کوره در
 و پردخی يك پاره بر مقننار دیمکدر و بعضی نموده دوسه کز زمین
 دوشمشدر و لکن ناسخلرک تصرفاتسندر صحیح اولان اولکیدر فافهم
 * هر چه دادی در ره حق آن تست * و آنچه ماند آن بلای جان تست *
 تقدیری هر چیزی که دادی در ره حق آن تست و آن چیزی که ماند
 آن بلای جان تست دیمکدر که چه لفظی ایکی محمله دخی چیر معناسنه
 و مبتدادر وادی و بعد الجملة محذوف اولان که رابطه سله مبتدایه
 صفتدر آن تست کمر نو نوله خبردر و مانده جمله سی دخی ایکیجی خبره
 صفتدر آن مبتدایه ثانی در بلا خبر و بعد الجملة خبردر (آن تست
 سنکدر دیمکدر آن آن انکدر از آن منست یتدر از آن ماست بزمدر

(معنای بیت) بودر که هر نسنه که حق بولنده یعنی رضاء حق
 ایچون ویردک اول سنکدر یعنی آخرتده انکله منتفع اولور سن واول
 نسنه که سندن صکره قالدی اول سنک بلای جانکدر زیرا محاسبه
 اولور سن وافتاق دخی غرض نفس ایچون وسبیل شیطانده اولسنه
 اولدخی مال مدخر کی مضر در زیر صاحب المال زه دن کسب ایتدی
 وزه به صرف ایلدی ونیچون اتفاق ایتدی دیوجله سندن مسئولدر
 فافهم * هر که باندک زحق راضی شود * حاجت اورا خدا قاضی شود *
 تسدیری هر کسی که شود راضی زحق باندک شود خدا قاضی حاجت
 اورا دیکدر که زحق راضی به و بادخی اکا متعلقدر خدا ایکنی شودک
 فاعلی وقاضی مفعولی وحاجت قاضی نک مفعولدر مفردات ظاهر در
 (معنای بیت) بودر که هر کسه که حق تعالی دن آزه راضی اوله خدا
 انک حاجتی قضا وحکم ایدچی وکن خطا پیله وجوده کنورچی اوله
 ورزق اکسک اولیه وازی چوق وله ویاخود اهل رضا اولان کسه نک
 جیع حاجاتی مقضیه ومستجاب الدعوه اوله بونده اهل قناعت
 ورضایک نفسی مؤثر اولغه رمز واردر زیرا قسمته رضا حقدر رضادر
 وحقله اولان من کان لله کان الله له وفقجه هر خصوصنده مساعدده
 آلهیه دن خالی دکلدر * هست دنیا بر مثال خانه * بکدر ازوی کرتو
 خود مردانه * بوییت اکثر نسخده بوقدر وموجود اولان نسجه دخی
 خانه برینه جیفه یازلددر فاما صحیح دکلدر زیرا قافیه درست اولان
 (هست است معناسنه ادات خبردر که بحسب المعنی آخر مصراع
 قیدر تقدیری دنیا بر مثال خانه ایست دیکدر که دنیا مبتدا و بر مثال
 خبردر ویاخود هست حاصل وکائن معناسنه مقدم خبر و دنیا مؤخر
 مبتدا در بکدر ازوی جزاء مقدم وما بعدی شرط مؤخر در تو مبتدا
 وخود آتی تا کید ومردانه خبردر مثال بر نسنه نک صفتی د خانه ده
 یازیده ویا وحدت ایچون خانه دن مراد مسافر خانه در مردانه ده
 یا خطاب ویا نسبت ایچوندر (معنای بیت) بودر که دنیا بر مسافر خانه کی
 در که خان کی قوتان کو چر پس سندخی اکا تعلق کر سترمه واورادن کچ
 اگر مردان حقه منسوب ایست یعنی اگر علوه تک واریسه ومیزل مراد
 وصول در سک بول او زرنده قوغه و زوفند کسه دخی شول بر آغاج

سایه سته نزول ایدن کبی اول که اوراده اقامت ایله کوچ کیت
 * هست دنیا بره شال قنطره * بکذر از وی کر توداری روبره *
 بونک دخی اعرابی اولکی کبیدر توداری نک نختده ضمیر خطابی تا کبیدر
 روداری نک مفعول صریحی و بره غیر صریحی در قنطره عربی در که
 کوپری معناسنه بعض علما اتی طاش کوپری به تخصیص انمشد در
 جسر اعمد بره ده با حرف تعدی دید کلریدر که تعلق مجرد ایچوندر
 (ره هاء ساکنه ایله یولدر بوراده قافیه ایچون اسکان اولماز و اگر
 اسکان اولنورسه قنطره ده دخی لاجل الضروره اسکان اولنور) معنای
 بیت) بودر که دنیا بر کوپری مثالی اوزرنه در یعنی کوپری به بکذر
 نسنه در که محل قرار دکل بلکه محل عبوردر ایمدی سن اول کوپری
 اوزرنده طورده واندن کذرایله اگر یوزنی یوله طو ترسن یعنی اگر
 رهرو و طالب منزل ایسک یولجی بولده یراشور دید کلری کبی سندخی
 یولکه کت و محل اقامت اولیان برده اقامت ایله تنکیم حیدنه کلور
 (کن فی الدنیا کانت غریب او عابر سبیل) بوندن مقصود ماسوادن
 قطع علاقه و وصل مولایه عزیمت واسبابنه تشبیدر * هر که سازد
 برسر پل خانه * نیست او عاقل بود دیوانه * تقدیری هر کسی که
 دیمکدر که خانه سازدک مفعول اولوب بعد الجملة هر کسی به صقندر که
 هر کسی مبتدادر مصراع اتی نک عربی ایله تقدیری لیس هو عاقل
 بل یکون مجنونا دیمکدر که اولفظی نیستک فاعلی و عاقل مفعولی
 و بعد الجملة خبر در مابعدی تصریح بماعلم التزاما قیلندندر که معنای
 اضرابی مشتملدر بل باء بحمی ایله اکثر لغاتده باء مضمومه ده درج
 اولنمشدنر ولكن نعمة الله فتحه ده دخی یازمشدنر (بل کوپری در کوپری
 باشی اوزره دیمک کوپری اوستنده دیمکدر زیرالسان عامه ده کوپری باشی
 کوپرنک ایکی طرفیدن مقصود ایسه بود کلدر بلکه کوپرنک باشی
 اوزره در که خلق اوستنه و باشنه بصوب کچرلر خانه ده یازیده در دیوانه ده
 کبی (معنای بیت) بودر که هر کسه که کوپری اوستنده خانه دوزه و او بنا
 ایلیه او کسه عاقل دکل بلکه دیوانه درز یرا باشی محملنده دکلدر و حضرت
 عبسی علیه السلام پیورمشدنر که (الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها)
 یعنی دنیا بر کوپری کبیدر پس اوزرندن عبورایدنک وانی نمارت ایتک یعنی

اوزرنده



اوزرنده بنا قومکز و محل ذمه کلور که سیدوا شدیدا واملو بعیدا یعنی
 اهل دنیا طول امله دوشوب شدادی بنال قوردیلر و عمارتارایدیلر
 و دنیا ده مخلص اولق اعتقادنی ایهام اتدیلر بوا اعتقاد ایسه خطا و بوحال
 ایسه غفلت محضه در * از خدا نبود غنا جستن روا * هست مؤمن را
 غنائنج و عنا * تقدیری نبود جستن غنا از خدا روا غنائنج و عنا است
 مؤمن را دیمکدر که جستن نبودک فاعلی و روا مفعولیدر غنا جستنک
 مفعولی و از خدا اکامتعقد و ایکنجی غنا مبتدا و رنج خبر و مؤمن را خبره
 متعلقدر زیرالام جارح معناسنه در و هست بوراده است معناسنه در که
 معناده آخر مصراع قید در جستن ضم جیم عربی ایله استمکدر
 مضارعنده سین واو و پایه قلب او انوب جوید و جوینده دیرلر اگر چه
 مصدر جویدن دخی کلور و لکن مصدر فرعیدر و بعضیلر فرق ایدوب
 جویدن آرامق و جستن استمکدر دیمشلتکم جستن وجود دیرلر و لکن
 آرامق معناسنک مالی دخی طلبدر عنائین مهمله نك فتحله عربی در
 نصب معناسنه نصب اصلنده حرکتدن حاصل اولان تعیدر و لکن
 بوراده مطلق عنا تعیدر (معنای یت) بودر که خدادن غنا و دولت
 طلب ایتمک روا و جائز اولماز یعنی اهل آخرت یاننده رایج نسنه دکلر
 زیرا غنا و مال مؤمن کمله رنج و زحمتدر رنج و تعب ایسه باردر
 و انسا نك اوزرنده بار آخرت واریکن باردنیا و غم و غصه ماسوایی نیلر
 و اسم غنی چکمک غناء نفسی بولق ایچون در بوخسه غناء دنیایی
 وجدان ایچون دکل و بن عهده غنادن کلورم دیمک قوری دعوادر
 و طریق فقر طریق نبوی در * فقر و درویشی شفای مؤمنست *
 * زانکه اندروی صفای مؤمنست * فقر مبتدا و شفا خبردر و اندروی
 مقدم خبر و صفا مؤخر مبتدا در مصراع ثانی نك تقدیری زان سبب که
 اندروی هست صفا مؤمن دیمکدر که اولکی است اصلی اوزرنه در که
 در معناسنه در و ایکنجی است هست معناسنه در و اردر دیمکدر
 انکچون معناده آخر خبره قید در و جمله سی تعلیلیه اولور درویشی ده
 یا مصدریه در پس فقر و درویشی بر معنایه در فقر و درویش
 بر معنایه اولدیی کی شفا کسرله شفا بدر فتحله که طرف معناسنه
 و مر ضدن شفا دیدکری طرف سلامت بولمقدر (معنای یت) بودر که



فقر و در ویشلك مؤمنه شفا در اول سیدنكه اول در ویشلكده مؤمنه
صفا و اردر یعنی مؤمنك قلبی كدورت ماسوائله پس طومش و مؤمن
انك غم و غصه سبيله مریض اولمق مرتبه سنه یتش و فخر و فاقه
اول كد ورتی ازاله ایتمكه صیقل **كبی** در زیر ابتلا در ابتلا ایسه
جلاء دله و سبيله در والا یتیا و اولیا مبتلی اولمز دی و جلاء دل دخی
عكس انوار آلهیه بی مستلزمدر كه مقصود بالذات نور تجلیك
انعكاسیدر پس بوصفا حاصل اولیحق مریض غصه به دخی شفا
حاصل اولور * مال و اولاد بت معنی دشمنند * كره چه نزدیک
تو چشم روشنند * مال مبتدا بمعنی اكاذر قدر دشمنند خبر در آخرند
ند ادات جعدر كره عربی ده ان و صلیه یرینه در نزدیک ظرفدر
عند معناسنه مظروفي محذ و قدر كره مال و اولاد نزدیک تو
تقدیرنده در كه چشم اول محذ و فقه خبردر چشم روشن نور دیده
معناسنه پس اصلی سبب روشنائی چشمدر و جازدر كه بطریق
المبالغه اوله تنكم دیرلر فلان كسه بنم كورر كوزم و طوژ المدر (معنای
یت) بودر كه سنك اموال و اولادك معناده و حقیقتده دشمنلدر زیر
طریق رهنلر یدر اكر چه سنك یانكده دیده لریك سبب روشناسیدر
و یا خود سنك روشن دیده لركدر كویا دنیا به انلر یله نظر ایدرسك
و اولاده قره العین دیرلر زیر كوزلر انلرله ساكن اولوب غیریه نظر
ایتمزلر و یا خود انسان انلرله مسرور اولور * انما اموالكم را یادكیر *
مال و ملك این جهانرا یادكیر * یادكیر اذ كرمعناسنه او اب انما اموالكم
بحسب اللفظ اكا مفعول اولور مراد (انما اموالكم و اولادكم فتنه آیتك
مضمونیدر اولكی یاد یاه مثاله ذكر معناسنه ایكینجی باء موحده ایله
یل معناسنه ریج كبی مال و ملك جمعی بونده ریجه تشبیه واردر
زیرا ریج كبی تیر كذرا یدر و هیچ بر فردك یدنده باقی قالمیوب صاور یلوب
كیدر (معنای یت) بودر كه (انما اموالكم و اولادكم) آیتك ذكر
و مضمونی فكر ایله زیر الله تعالی بوا یكینجی فتنه قلمندر كه عبادی
انلرله امتحان ایدر تا كه حقه مشغولله غیره مشغول بری برندن ممتاز
اوله و بو جهلك مال و ملككی یل طوط یعنی یل كبی عدایله كه
سریع الانقضا و وجودی عدمه مثابه سنده بر موهوم نسنه در و آقا

*

*

صوبه طبائع او لمدیخی کی امریله دخی اعتماد یوقدر فافهم
 * مر دره را بود دنیا سود نیست * هر کرش اندیشه از نابود نیست *
 بود دنیا مبتدا مر دره اکا متعلقدر زیر را لام جاره معنا سنه در سود
 مفعولیدر نیست عربی ایله تقدیری افس مفیدا دیمکدر بعد الجملة
 خبردر و بویله دیمک دخی جائزدر که نیست مر دره را بود دنیا سود
 مصراع ثانی ک تقدیری هرگز نیست اورا اندیشه از نابود دیمکدر که
 اورا نیست متعلقدر اندیشه فاعلیدر حرف جر اندیشه به متعلقدر عربی
 ایله تقدیری افس له فیکر و غم من المعدوم اصلا ای فی وقت من الاوقات
 او معنا افس له ذلك لاجزئاً ولا کلیاً مر دره سالک راه حق در بود
 وجود در که وارلقد را بود مقابلیدر که یوقلقد (معنای یت)
 بودر که سالک راه حق ایچون دنیا ک وجودی مفید دکلدر یعنی انک
 وارلغدن اکافر کلز و هرکز یوقلقدن دخی غم و غصه سی یوقدر
 الحاصل نه وارلغنه سو بنور و نه خود یوقلغنه برینور قال تعالی
 (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم) وجهی بودر که
 عارف بالله رسم سوایی صحیفه خاطر دن تراش ایلش و نقش اضافات
 * * * * *
 سلس در بو جهندن حقندن غیری قیدی یوقدر * هر کرا از صدق دل
 صافی بود * خرقه و لقمه کافی بود * تقدیری هر که بودا ورا دل
 صافی از سر صدق بود خرقه و لقمه کافی دیمکدر که اورا بودک مفعول
 غیر صریحی و دل فاعلی و صافی مفعول صریحی در و از صدق
 صافی بی تعلیلدر خرقه بودک فاعلی و کافی مفعولیدر صدق سرا
 و علانیه حقه موافقتدر و فی الحقیقه شوایب صفات نفسانیه دن
 تخلصدر صفو دخی شوبدن خاوصدر خرقه ده یا وحدت ایچوندر
 لقمه ده کی کی (خرقه اصلنده بر پاره بزدر صکره درویشلر حبیه سنده
 استعمال اولندی بز پاره لریله مرقع اولمقه صکره مرقعه و غیر مرقعه
 اطلاق اولندی لقمه لقم دن در فتحله ابتلاع معنا سنه (لقمه ضممله
 و فتحله ابتلاع ایچون تهینه اولنان نسنه در) کافی کذایتدن در کفایت
 اول نسنه در که انده سد ضرورت و بلوغ مراد اوله (معنای یت)
 بودر که هر کسه که صدق او جندن قلبی صافی اوله یعنی اهل صدق
 اولدیغندن او توری آینه قلبنده کبورت اولیه اول کسبه بر خرقه

و بر لقمه کفایت ایدیچی اولور یعنی ترین و تنم قیدنده و غنمده اولماز
 بلکه عداء سرسری و خرقه درویشانه قائل اولور نالیم قدس سره
 بوراده مسکنی ذکر اتمدی زیرا مسکن عند اهل التجرد ضرور یاتدن
 دکلدر بلکه مغاره لده و خراباتده اولمی دخی قابلدر مکر که متأهل
 و صاحب العیال اوله بوصورنده مسکن ضروری در * انکه در بند
 زیادت مېشود * دوران اهل سعادت مېشود * تقدیری آن کسی که
 مېشود در بند زیادت مېشود دور از اهل سعادت دیمکدر که اعرابی
 ظاهر در بند قید معناسنه در زیادت عادت عجم اوزرنه تاء طوبه ايله
 مرسوم و مفلوظدر اهل سعادتدن مراد سعادت عظمی صاحب لیدر که
 توفیق الکهی کمال ذاتیلر نه مساعدده ایتشدر که انلر مقریون در
 (معنای یت) بودر که اول کسه که خرقه و لقمه و جرعهدن زیاده
 قیدنده اوله اول کسه اهل سعادتدن یعنی انلرک مقاماتدن ساقط
 و قهر بلرندن بعید اولور زیرا هر کس تجردنه و مقر بونله مناسبت
 معنویه سنه کوره بولور * بندکان حق چو جازا باخشد * اسب همت
 تأثیرا ناخشد * تقدیری چو باخشد بندکان حق جازا ناخشد
 اسب همت تأثیرا دیمکدر که بوتقدیردن اعرابی ظاهر در باخشد جمع
 ماضیدر مصدری باخدن دراوینامق معناسنه مضارعنده بازده و بازنده
 دیرلر و مصدر فرعیسی بازیدن کلور که بودخی مستعملدر همت بالاده
 شرح اولمشد رثیا تر و تندن در کثرت معناسنه زیرا ثریا یدی عدد
 یلسد زدر که آلتبسی ظاهر و پری خفی و مر واصلنده اون ایکسد که
 یدنجبسی ايله عرب امتحان ابصار ایدر و اون ایکی به وارنجه رسول الله
 صلی الله علیه وسلم محسوس و غیره غیر محسوسدر زیرا حدت بصر
 اعتدال مزاجه نابعد رمزاج نوی ایسه اعدالامن جه ایدی تأثیرا
 نااتهاء غایت ایچوند حتی کی تاختن چایمقد که قوشمی و ایوبک
 دخی دیرلر مضارعنده خازایه قلب اولنوب نازد و تازنده دیرلر
 و مصدر تازیدن دخی کلور که مصدر فرعیدر (معنای یت)
 بودر که حق قوللری یعنی عبسده محض حق اولنلر چونکه جانلرک
 اوبناد یلر و میدان فنایه سرلرن قویوب وجود دن ال بود یلر
 فرس همتی اولنلر یلنزنه دك سکر دیلر یعنی چادر دیلر و لکن سونق

معناسنی متضمن اولوب سور دیلر دیمک اولمغله لازم متعدی مقانده استعمال اولندی مقصود علوهست وعالم قدسه حرکترن یاندر زیر ثریا وعیوق وامشالی علوده مثلدر تنکم من الثری الی الثریا وابن الثریا من یدالمتناول دیرلر و بوندن مفهوم اولدیکه علی عظیمیه وصول وحرم حقیقه دخول عناصر سفلیه نک احکامندن خروج و بلکه جانندن دخی فنائله حاصل اولور والاجان وجهاتی ویرمین بوی جانانندن نه آکور و نجاتندن نه بولور فاعرفه * تانبازی درره اوهرچه هست * انچه می باید کجا آید بدست * بونک تقدیری تانبازی درره اوهر چیزی که او هست کجا آید بدست انچه می باید دیمکدر که تامادم معناسنه در (نبازی فعل مضارع مخاطب منی در و دراکا ظرفدر وهر چیزی مفعولدر و او هست مبتدا و خبر اولوب هر چیزی به صفتدر (هست موجودست دیمکدر) انچه یعنی آن چیزی که می باید جمله سی آیدک فاعلیدر (بدست آیده ظرفدر) معنای یت) بودر که مامام که انک یعنی حقک یولنده هر نه که واردر موجودی او بنامیه سن و جان و باشی خدا قلمیه سن اول نسنه که کرکدر و لازمدر قنده اله کلور یعنی کلز مقصود بودر که افشای وجود ابتد کجده وصل الاهی حاصل اولماز پس سن اکا وجود فانی بی بذل ایدر سن اولدخی سکا وجود باقی اعطای ایدر که اخذ منهم و اخذوا منه دید ککری بودر * * در فضل سخنا کوید * *

* در سخنا کوش ای برادر در سخنا * نایابی از پس شدت رخا * در کوشه ظرفدر ایکنجی در آتی تا کیددر رخا بیابی نک مفعولی و جار و مجرور اکا متعلقدر و بعد الجمه تعلیلدر (سخنا بالاده سبق ابتدوی اوزره علی قدر الحاحه اولان عطادر که رأی معطی به مفعولدر (کوش کاف عربی نک ضمیمه امردر مصدری کوشیدن در دور شتی معناسنه (پس باء عجمی ایله صکره وارد معناسنه (شدت اشتداددن اسمدر سخت اولوق معناسنه (شد فحله عقد قوی در فرج بعد الشده دیرلر غم و محندن صکره کشف معناسنه (رخا فحله و خاء و جمه ایله عمر پیسدر سعة العیش معناسنه اکثر یا رخا و شدت بری برینک مقابله سنده ذکر اولنور کجا ورد فی الحدیث (تعرف الی الله فی الرخاء

بمعرفك في الشدة (معنای یت) بودر که ای برادر سخایه چالش سخایه
تا که شد بدن و خط بدن صکره رخا و وسعت عیش بولاسن یعنی غم
و غصه بدن فحسات بولوب مسرور و خندان اوله سن مقصود جود
و سخاک بوم قوله معنایه مؤثر اولدیغن ییاند زرا سخایه محتاجه
شرح صدر و وارد جرایسه عمل جنسندندر فی المثل کما ندین تدان
فاغهم * باش پیوسته جوائمردای اخی * زانکه نبودد وزخی هرگز سخی *
پیوسته باشه ظرفدر دایما معناسنه جوائمرد مفعولدر زانکه تعالیدر
زان سبب که معناسنه هرگز سخی نبودک فاعلی و دوزخی مفعولیدر
(پیوسته اولاشقی دیمکدر متصل کی) جوائمرد اصلنده مرد جوان در که
جوان مرده صفتدر حذف رابطه الله مرد که جوائست دیمکدر جو مرد
دیدکری ضمه جوان مرددن تخفیف اولمشدر جوان مردیک کشیدر
صکره سخی معناسنده استعمال اولندی زرا سخی ک سخا و قی جرات
و قوت نفسله شول جهندنکه دیرل مال جانندز جان و یرمک ایسه
هر ضعیفه جیسر دکلدر (اخی ده یا متکلم وحده ایچوندر دوزخی ده
نسبت ایچوندر) (معنای یت) بودر که ای قرداشم و شفیع جانم متصل
سخی اول ویدی احساندن کسمه و ککه اول سبیدنکه سخی هرگز
اهل جهنم اولماز مکر که کافراوله حاتم طی و ابن جدعان و انانی زرا
(وب اغفر لی خطیاتی یوم الدین) دیمدیلر تنکم حدیثده مأثوردر پس
مؤمن سخی داخل نلر اولماز زرا سخا امثل اخلاق انیسادر و بکار
بیورمشلریدر که احسن اخلاق یننه و بین الله تسلیم و رضادر و احسن
اخلاق یننه و بین عباد الله حسن خلق و سخادر * در رخ مرد سخی
نور و صفاست * زانکه در جنت قرینش مصطفاست * اولکی است
هست معناسنه در تقدیری در رخ مرد سخی هست نور و صفا دیمکدر که
مقدم خبر و مؤخر مبدءادر و در جنت مابعدنه ظرفدر قرینش مبدءا
و مصطفی خبر و بعد الجملة زانکه به صفتدر زرا تقدیری زان سبب که
دیمکدر مفردات یت بالاده شرح اولمشدر (معنای یت) بودر که
جو مرد کشتی ک یکا غنده و یوزنده نور آلهی و صفا و جلا و روشنائی
وارد اول سبیدنکه جسته انک قرین و همجواری جناب مصطفادر
صلی الله علیه وسلم یعنی مرد سخی سخا و جود و سبیل جتاه نیرتله

*

*



مناسبه معنوی پیدا نمائین چنانچه مکانی محاذات مقام نبوی ده اولور
 وروی مصطفیان اقتباس نور حسن و جمال ایدوب یوزی نور اولوب
 فالور * حق تعالی بر در جنت نوشت * این که جای استخیا باشد بهشت *
 نوشت کسر و اوله ما ضیدر مصدری نوشتن در یازمق معناسنه ککایت کبی
 مضارعنده نویسد و نویسنده دیرلر و مصدری نوشتن دخی کلور
 باء موحد کسر یله بوصورنده مضارعنده باواوه و شین سین مهمله به
 قلب اولور ظاهر اولان بودر که مصدر اصلی باء موحد ایلده در
 واوله اولان مصدر فرعیدر ولکن با وواو حروف شفویه و مبادله دن
 اوله اهل لغت ایکی مصدری دخی ثبت ایستدیلر نوشتن فاعلی
 حقدر تعالی جمله معترضه در شکم مر ورا یسیدی بر نوشتن مفعول
 غیر صریحی و این صریحی در تقدیری این خط که دیمکدر استخیا
 سخی تک جمیدر بهشت بآلک کسر یله جنددر که باشدن فاعلی و جای
 مفعولدر (معنای بیت) بودر که حق تعالی جنت قیوسی اوستنه دست
 قیدر یله بو خطی بازیدی که جنت سخی یری اولور یعنی جنت خلق
 اولدینی وقتله طاقی بانه بو مضمون ککایت و لغش ایدی ز بر اجنت که
 مضامین جود و کرمدن صورت بولدی انکچون جنته فضل الهی ایله
 دخول ایدر لر بو خسته اعمالله دکل بوسیددن مؤمنه دخی کر کدر که خلق
 الهی ایله مخلوق اولوب جواد اوله تا که جنته دخوله مناسبه قویه بوله
 * استخیا را با جهنم کار نیست * جای همسک جز میان نار نیست * کار نیستن
 فاعلی و استخیا اکا متعلقدر زیرار لام جازه معناسنه و یا مع معناسنه در که
 کاره متعلقدر و عربی ایله تقدیری لبس للا استخیا فعل و مصلحه مع
 جهنم دیمکدر جهنم دار العذاب یعنی حرور و زمهریر و جمله
 طبقا تلک اسمیدر بضیده القعر اولان قیویه جهنم دیرلر (جهنم دخی بضیده
 القعر اوله اندن مشتق اولدی و به ضیلر دیدیلر که جهنم جهامندندر که
 ترش ر و اولقدر ز را جهنم کریمه المنظر در و جهام شول صحاب در که
 مطرن صب ایتمش اوله مطرایسه رجت الله در چونکه رجت
 یعنی مطر زائل اولدی جهام دندلی و کتلت الله تعالی جهامدن
 رجتی ازاله ایلدیر بی مر رجت اولان کسه تلک ایسه چهره سی عبوس
 و کر به در جای همسک ایکنجی نیستن فاعلیسدر و جز استخیا مفرقدر

عربی ايله تفيد یری لبس مکان المسك الاوسط النار (معنای بیت)
بودر که جومر دل ایچون جهنم ايله ایش یوقدر مالی محندن امسالک
و حفظ اید نلرک یری دخی جهنم اور تاسندن غیری دکلیدر یعنی
نه جومر دلرک جهنمه ونه بخیلارک جنتله مناجتلیر طیکه جومر دلرک
یری وسط جنت و بخیلارک وسط نارد یعنی جهنم ایچر و سیدر زیر
میان اورته در ولکن چاق اورته دکلدو بلکه چاق اورته به عرب
وسط دیر سیک فحله و عجم میانه در هاء تخصیص ايله الحاصل سخا
دخول جنتک اسباب قویه سندندر موجب دکل ایسه ده و بخل جهنمک
اسباب قویه سندندر کذلک زیر دخول جنت فضله و دخول نار
عدله در و درجات و طبقات اعماله اقسام اولوب خلودری
اعتقاد لیه راجع اولور * پیشه اهل بخل تلبیس دان * دو جیمش
همدم ابلیس دان * پیشه دانک مفعول اولی و تلبیس تلبیسی در ایکنی
دانک مفعول اولی محذوف در دان ایشانرا دیمکدر که اهل بخله ایشاندر
مفعول ثانیمی همدم در ودر جیمش همدمه ظرفدر شین اهل بخله
راجمدر زیر اهل لفظی جمع و افراده صالحدر و بردخی بولسانه
مطابقت لازم دکلدو تلبیس تحییط و مناع و قاشک عینی خریدار و زینه
سز اتمک تدلیس کی (جیم جیمه دندر که آتشک زیاده علولفسیدر
پس جیم شول آتشدر که شدیدة الاشنة الدر جیم آخرنده شین معباده
دانه قیددر که دانش دیمکدر (ابلیس ابلاسدن در که زیاده یأس
و قنوطدن عارض اولان حزندر و بعضی بیلر دیدیلر که ابلیس اسم
انجیمی در که مشتق دکلدو و شیطان و ابلیس و رجیم و امثال عزازیلک
بعد اللعن اولان اسماسیدر قبل اللعن عزازیل دینلوردی که اسم الهی به
مضافدر زیر ایل الله در جبرائیلده اولان کی (معنای بیت) بودر که
اهل بخلک صنعتی تلبیس بیل یعنی خیر و شری بری برینسه خلط
ایتملدر و طوغری بوله کتیموب حیل و مکر دن خالی دکلدو در اشته
بویه اولدقلر ایچون سن انلری جهنمه مصاحب ابلیس بیل یعنی اهل
جهنم اولوب شیطانله برنجیره باغلنور لر زیر مالی امسالک ایتمکده
ابلیس پرتلبیسک و سوسه سنه تابع اولمشلردی بوجهندن انک نجت
الواهنده محشور لولوب (واذا النفوس زوجت) موجبجه جهنمه

دخی اکامقارن قننور و ناظمك قدس سره کلامنده تشدید و تغلیظ
 وارد رکالایخی علی الناظر المتأمل * هیچ ممسك ننکرد روی بهشت *
 * بلکه با او کم رشد بوی بهشت * هیچ ممسك ما بعدنك فاعلی و روی
 مفعولیدر بلکه اضراید رک ترقی معناسی افاده ایدر با او رسده متعلقدر
 بوی رسدك فاعلیدر کم مصدر محذوفه صنعتدر تقدیری رسد رسیدن
 دیمکدر که رسیدن رسده مفعول مطلقدر عربی ایله تقدیری یصل الیه
 ربح الجنة وصولا قلیلا ناقصای لا یصل اصلا کما مره نظائر (ننکرد
 اصلنده ننکرد در نونك ~~کسر~~ سربله او زرنه نون ثانیه ادخال اولنوب
 ضرورت و زنیچون نون ثانیه اصلیه نك حرکتی اختلاس اولنوز (مقتای
 بیت) بودر که هیچ بر ممسك و یا خود ممسك هیچ بر وجهله جنت بو زنه
 بقدر زیر او بونه بقاجق بوزی بوقدر که شخصی بوزدر بلکه جنت
 رایحه سی که بشبوز یلیق مسافه دن ایریشور اکا آیریشور یعنی
 ایراقدن به رایحه جنتی قوقاز زرا مشای باد بخل ایله مسدود اولمغه
 دور و نزدیک بومعباده اکا برادر که نزدیک اولسه دخی دور در بعدا
 بوندن مراد یا تغلیظ و یا خود قرآنده ذم اولنان بخلافه در که کفره در
 پس بخل صفت کفره در صفت مؤمنین دکل تنکم بومعنائی اشعار ایدر
 شول آیت که قرآنده کلور (قول للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة) یعنی
 اصل ایمان معدوم اولان محل فروعله مکلفه دکل ایکن زکاتی عدم
 زبائله ذم ایلدی ایضاً زکوة ایتمامك صفت کفره اولدیغن اشعار و توبیخدر
 اوتوری تنکم ولدت فی زمن الملك العادل ده انوشروان کافرک عبدالله
 موصوف اولدیغی عدلک مطلقاً بمدوح اولدیغنه اشارت ایچوند زرا
 بوعبداللن مراد یینه و بین الناس اولان معلله در و شرک که ظلم عظیم در
 یینه و بین الله اولان معبادر * آنکه میخوانند هر لور اسفر * اهل کبر
 و بخل را باشد مفر * آنکه آن طبقه و یا آن دارالعباد که تقدیرده در
 میخوانندك ضمیری اهل قرآنه راجعدر که اکثر صحفده او قورل
 میزاید در او را میخوانندك مفعول اولی و سفر قافله تالیسی در
 و بعض نسخده او را به بدل وی را دوشمشدر اینکسی برادر زرا
 وی اصلنده اودر تنکم سبق ایتمدر و بعد الجملة آنکه به صنعتدر
 و آنکه تقدیر مذکور له بهشت اودر خبری مضراع ثانی جمله سیدر

اهل کبر باشد که مفعول اولی و مقرانیسی در سفر حرکت کتله طبقات
 جهنم بدن برینه علیدر و مطلقا جهنم دیدکری کی سفر دخی درلر زیر
 اتشی چهره بی احراق و تغییر ایدر و دخی غیر حلی وارد در که
 خزانده میندر قال تعالی (وما ادراک ما سقر لاتیق ولا تذرا واحة للبشر
 علیها تسعة عشر) مقر قرار ایدر جک پردر زیر اهل جنت جنته
 و اهل نار نازده بخلد و مستقر در یعنی دیناده قرار لی بطریق
 الاستیاداع ابدی دارینه دخولدن صکره قرار دن بولدیلر (معنای بیت)
 جودن که اول جهنم و با اول طبقه که علما اگا سفر درلر و قاری قرآن
 اولتر سفر دیو او قورلر الحاصل سفر دیند کتری جار الی ذاب اهل کبر
 و بخله مقر اولور یعنی متکبر و بخیل اولتر که قرار کاهلری جهنم در زیر
 کبر یا الله تعالی به مخصوص در پیش هر یکم آنکه بوصفیده سزاعه
 ایدر سه داخل دوزخ اولور و جزاسنی بولور و کذلک بخل بیان قرآنله
 مذموم در بنا علی هذا هر یکم کا اعتقاد ایتز سه کفره ایله ابدی جهنمده
 قالور و مؤمن اولدینی صورتده دخی بخل اتی کفره داعی اولور و وسبیدن
 انبلس زاهد بختلی قطارنه المشدر و فاسق سخی بی بند ایدر غمشدر
 سخنانک آخر نجات و صلاحته سبیدن * ای پسر در مردی مشهور باش
 * از بخیلی و تکبر دور باش * تقدیری باش مشهور در مردی دیمکدر که
 در مشهوره ظرف و مشهور باشک مفعولیدر و از دوره متعلق و دور
 باشک مفعولیدر مردی ده یا مصدر به در مردم آدم او غلانیدر بوراده
 مراد رجلیت و انسانیت دید ککریدر که اوچ نسنه دن عبارتدر که
 صدق اللسان و دفع الاذی عن الجسیران و مواساة مع الاخوان در
 مواسات مالننن کسه به نسنه و یروب آنکه مشترک اولمقددر که سخا
 دید ککریدر بخیلی ده یا مصدر به در (معنای بیت) بودر که ای پسر
 انسانینده و کشی لکده مشهور اول یعنی جود و کرمله خلق اراستده
 شهرت بولوب هر اغزدن برخیرد عال و درجات عالییه صاحب اول
 و بخللاق و تکبر دن بعبد اول یعنی جمیع صفات ذمیه دن و خصوص
 اوزره بخل و تکبر دن قلبکی تظهر ایله و بومقوله بد نسنه لک یا نسنه
 او غرامه زیرا حقندن بعد که باعث اولور * یا مخصا باش و تواضع
 پیشه کبر * ناشود روی دلت بدرضیر * تواضع کیرک مفعول اولی و پیشه

*

*

تا نیسی در روی شودك فاعلی و بدر مفعولی و منیر بدرك صفی در
و بعد الجمله ماقبله تعلیلدر (تواضع نفسی وضع و خفض در که
ریاست و کبرك مقابلدر تنکم بالاده مرور ایتمشدر) پشه صنعتدر
شرخی بالاده کذر ایلمشدر (کبر کاف مجمی ایله امر در مصدری
گرفتن در طوعی معناسه مضارعنده کیرد و کیرنده دیرل یعنی نابی داله
قلب و فابی بلاقلب حذف و یا زیاده ابدرلر و کافك زیاده لکی اشباع
کسره دن اولق دخی و جهدر و لکن دیمشدر که عمل مذکور شاذدر
یعنی گرفتن دن کیرد دیمك علی خلاف القیاس در که یانك زیاده لکی
و فانك بلاقلب حذفدر (بدر اون درت کیمه لك آی که نورله متملی
اوله) منیر انارتدن در روشن ایلمك معناسه (معنای یت) بودر که سخایه
مقارن اول و تواضعی کند که صنعت اتخاذا ایله که صانع صنعتنه مقید
اولدینی کی سندخی تواضعدن جدا اولمه تا که سنك قلبك یوزی
عالمی روشن ایدیمی اون درت کیمه لك ماه کی اوله زیر سخائله جلاهدل
حاصل اولور و مواضع دخی خا کدن مرفوع اولوب خاك آلود
اولدینی مقابله ده مقام عالیده زیرقان کی شسرف و نور بولور
* * * در بیان افعال شیطانی بود * *

* چار خصلت فعل شیطانی بود * داند اینها هر که رجائی بود *
چار خصلت بودك فاعلی و فعل مفعولیدر و یا خود چار خصلت و جمله
فعلیه خبردر هر که داندك فاعلی و اینها مفعولیدر بود رجائی جمله سی
فاعله مقتدر رجائی و شیطانی ده اولان یالر نسبت ایچوئدر (رجائی
اخلاق آلهیه ایله متخلق) و شیطانی صفات شیطانیه ایله متصف اولان
کسه در (اینها چار خصلته اشارتدر) (معنای یت) بودر که درت عدد
خصلت ذمیه شیطانه منسوب ایش اولور رجائی اولان بوخصال
ردیله بی یلور و نتیجه سنه واصل اولور بوراده عالمه رجائی دیدی
ز بر اعلم اسم رجاندن فیض خا صدر و انسان رجائی اولدجه شیطانی
و فعل شیطانی یلز و میان خیر و شری فرقی ایتمز انکچون هر عصرده
بین الناس اختلافات کثیره سی اکثری جهلدن ناشیدر * غطسه مردم
چو بگذشت از یکی * باشند از فعل شیطانی بی شکی * تقدیر و
چو بگذشت غطسه انسان از یکی باشد دیمکدر که اعرابی نظاهر در

(عطسه ده اولان همزه اضافت ایچوندر) عطسه اغسرمق دیکلر بدر
 عطاس کی اصلنده بناء مره در برگره اغسرمق معناسنه (یکی ده
 و بی شکی ده یاز زانده در (معنای بیت) بودر که آدم او علانک یعنی
 اولانک کرک. مذکر و کرک مؤنث اغسرمسی چونکه بردن کجی یعنی
 زیاده اولدی اول بی شک فعل شیطاندن اولور یعنی شیطانک دماغ
 انسانی تحریک و ضربیدن اولور تا که صورتی متغیر و برآفته مؤدی
 اوله معلوم اولاکه نفخ روح آدمک علیه السلام وجودنه سربان
 ایتد کده مخزلریدن یعنی یورنی دلیکلرندن هوا چقوب اغسردی
 بوسیدن صورتی متغیر اولوب ایتنه برینه کلد کده ملک اکا جدد اجتماعی
 تعلیم ایتدی زیر احسن صورتک اولنکی حائنه عودتی نعمت جلیله
 ایدی آدم دخی علیه السلام الحمد لله دیوجک الله تعالی یوردی که
 برحک الله با آدم لهذا خلقک یعنی سنی بکا جدد ایچون خلق ایتدم
 نا که حمدک مقابله سنده سکار حجت ایدم اشته تشمیت عاطس یورادن
 قالدی و مصایحه کلور که برکسه حضور رسول الله ده علیه الصلاة
 و السلام اغسردقه جناب نبوت دخی برحک الله یوردی وارد نیجه
 برگره دخی اغسردقه یوردی که الرجل من کوم یعنی ایکنجی عطسه سنده
 تشمیت ایچوب بو آدم ز کام علتنه مینلادر دیو اشارت ایلدی ناظمک
 قدس سره کلامی یور وایتنه و آدمک علیه السلام عطسه واحده سنده
 موافقه و بعضی روایانده ایکی به و بعضنده اوجه دك جواب
 لازم و اوچدن زیاده سنده مخبر در وحیدشده کلور که (من عطس
 ثلث عطسات متوالیات ~~مکان~~ ایمان ثبنا فی قلبه) دیو
 حدیثده اوجه دك تشمیت لازم کلدیکی فهم اولنور و تشمیت لازم کلچیک
 عاطسه دخی هر کرده جدد لازم اولور و جواب جدد مسموع اولدینی
 صورتده در والا فلا * خون بینی نیز ز شیطان بود * انکد ظاهر دشمن
 انسان بود * خون بودک فاعلی و ازا کانه اقد رانکه آن شیطان که
 دیکدر ظاهر فی الحقیقه دشمنه صفتدر بود دشمن ظاهر انسان
 دیمکدر که دشمن بودله مفعول و بعد الجملة شیطان صفت اولور بینی
 اولونده بام موحدهنک کسری و آخرنده بام اصلیه ایه بزوندانف کی
 (معنای بیت) بودر که برون قاتی دخی شیطاندن اولور یعنی اناک دماغ

مطلـ



✱

انسانی ضربندند تا که سیلان دم کثیرله هلاک اوله اول شیطانه
 افسانک دشمن ظاهری اولور یعنی دشمن اولدینی آشکاره دراکرچه
 اغوا والقایبی خفیدر که فان پاره سی اولان یورک انک مغیری در
 ومنفدی بین الکتفین در انکچون اورادن حجامت سندر زیا دمک
 تقلبی ایله مجاری شیطان تنک اولور والله الحفیظ * خامبازه فعل
 شیطانست و فی * ای پسر ایمن مباح از مکروی * حامبازه میتا
 وفعل خبر و فی خامبازه اوزرنه معطوفدر ایمن مابعدنه مفعولدر ازایته
 متعلقدر خامبازه اسمک وخبازه دخی درلر یازه اسمدر اسمک معنانه
 مصدري یازیدن در که اسمک و کرنگ در عرب اسمکه تشاب
 دیرو کرنگه نمطی در (خام ناپخته وکنند وخم اگری و قورم و بکلم وکنند
 یوغازه کچه جک یری ظاهراولان بودر که خام اصلنده یازه اضافته در
 ولکن وجهی نامل ایله ظاهر اولور (فی عربیدر اصلنده همزه ایله در
 فی کبی ولکن وی ایله قافیه اولقدن اوتوری بلاهمزه تلفظ او لتور
 فی کوکلی بولانوب قوصمقدر (ایمن همزه مک و میم کسری ایله نشکم
 بالاده مؤمن مقابله سنده ابراد اولندی فی اسکاد الد را یمن بالان
 و بی خوفدر (مکر خفیة سعی بالفساد در (وی اصلنده اوی در که ضمیر
 منفصلدر بوراده شیطانرا جعدر صکره همزه حذف ووا و مفتوح قلندی
 تنکم مرور ابتد (معنای یت) بودر که اسمک فعل شیطاندر یعنی
 اکا منسوب بر کار قبیعدر زرا اسمک که آغزن آچوب کرنگدر هسی
 کزت طعا مدن حاصل اولان ثقلت بدندر که حبا ثل شیطاندر
 انکچون دبشدر در که هیچ بر بی تشاب ایتماشدر زرا انلرده موجب تشاب
 یوقدر و آغزن آچاق دخول شیطان طریقدر انکچون بدیله و یا یکی
 ایله سترم ایتمک کرکدر کرک داخل صلوتده و کرک خارجنده زرا نزل
 ادین و مفسده دن خالی دکلدر و کذلک فی ایتمک دخی فعل شیطاندر که
 قبی جهنبه اکامضافدر زرا سبب غالی امتلا وانحرافدر که وجوده
 کسل ویرمکدن و طاعنی تاخیره باعث اولقه بدن منفک اولمازای پسر
 شیطانک مکرندن بی خوف و باامن اولمه زرا حفیة سعی بالفساددر
 بعداذا ناظم قدس سره طاعون و حیض ذکر ابتد مع هذا ایکیسی
 دخی ضرب جنه منسوبدر زرا طاعون سبب شهادت و حیضک

سیلابی دخی مدار صلاح رحم و طبعندر سؤال اولنورسه که چونکه
حبضده فایده واردر شیطانه نسبتک معناسی ندر جواب بودر که مانع
صلوة و صیام اولدیغیچوندر آنکیچون نسیایه نافصـات الدین دندلی
* * در صفت منافق کوید * *

*

* دور باش ای خواجه از اهل نفاق * در جهنم ان منافق را وثاق *
از دوره متعلقه در در دانه ظرفدر وثاق دانک مفعولی و منافق را وثاقه
متعلقدر زیر ارام جاره معناسنه در وثاق کسر وارله فارسیده خانه
معناسنه و فتح و کسرله عربی ده شول اییدر که آنکله حیوان بغلنوو
بوراده مراد اولکیدر بقیه مفردات شرح اولغشدر (معنای بیت)
بودر که ای خواجه یعنی ای عزیز و محترم اولان مؤمن مخلص اهلی
نفاق دن وصفـلرندن دور اول و صحیحتر یچون مجلسـلرله داخل اوله
سناغـتک خانه و منزلتی جهنمه بیل که درک اسفلدر و اول طبقه نذ عذاب
سازدن اشددر پس اهل ناره قریب اولان دخی اهل نار اولور بوکره
یا علامت نفاق ندر تا که اول نشانه منافق بیلوب آندن بعید اولایم
دیوسؤال یوارداولیمق جواب ویر که * سه علامت در منافق ظاهرست
* زان سبب مقهور قهر قاهرست * سه علامت مبتدا ودر ظاهرست
طرف و ظاهر خبردر زان سبب عربی ده و لهذا برینه در که مابعدنه
مقهوره متعلقدر مقهور مبتدا محذوفه خیردر تقدیری او مقهور
دیگکدر مقهور مابعدنه و مابعدی دخی مابعدنه مضاعفدر (قهر غایب
و تذلیل در قاهر و قهار الله تعالی در که قهر فی الحقیقه انک صفتدر
(معنای بیت) بودر که اوچ علامت منافقه ظاهر در یعنی منافق
اوچ علامت ظاهر مسمی و نشان نفاق واردر که منافق اولدیغی آندن
معلوم اولور اول سبب دن یعنی اول اوچ علامتدن و خصالت در بفرله دن
اتوری الله قاهرک قهرک مقهور بدر یعنی تحت قهر آکهدنه در که
اگا حقیقـدن روی لطف یوقدر * وعدهای او همه باشد خلاف *
قول او نبود بغیر از کذب و لاف * وعدهای ایشرک فاعلی و یا اضافت
ایچوندر همه وعدهای تا کیدر خلافی مفعولدر قول نبود ک فاعلی
و بغیر اکا متعلق و از دخی غیره متعلقدر (وعدهای وعدک جمعیدر
وعد خیره ترجیه در یعنی زمان مستعجلده ایصال منفعت ایله اخباردر

*

خبرده استعمال اولد یغنی کی شرده دخی مستعملیدو قال الله تعالى
 (وعدها الله الذين كفروا) خلاف اصلنده وقلک مقابلیدر بوراده
 خلف معناسند در که وعده وفا ایتماکدر (لاف زرق وریا اولوکنک
 معناسنه اسم مصدر در لاف زدن ولافیدن اوکنک در (معنای یت)
 بودر که منافق جمله وعداری خلاف اولور یعنی ایتدوی وعدله
 وفا ایتمز واک سوزی کذب ولافیدن غیرله اولماز یعنی سوزاری
 واقعیه مطابق دکلدر وقوری لاف وچکه در که بونلردن شرده
 نهی اولمشددر ولیکن اگر نفاق کفری ابطال واسلامی اظهارله
 اولورسه اکانفاق ایمانی وشرعی دیرلر که موجب درک اسفل اولان
 بونفاق در واکر سیری خلاف علی اولق معناسنه اولورسه اکانفاق
 عملی وعرفی دیرلر که بونک عذابی سائر عصات مؤمنین ایله طبقه
 علیای نازده نر وناظمک قدس سره عنوان کلامده وثاق جهنمه در
 دیدوی بومعنایه محمولدر زیر بونفاق اولکینک شعبه لرنددر یونخسه
 حقیقت نفاق دکلدر واکر مرادی درک اسفل ایسه کلامی تعلیقه
 ویا استخلاصه محمول اولور * مؤمنانرا کم اعانت میکنند * هم امانت
 را خیانت میکنند * مصراع اولک عربی ایله قصیری بفعل قلبلا
 من الاعانت للمؤمنین دیکدر پس کم میکنک معنوی و اعانت بمیزی
 و مؤمنانرا اعانت متعلقدر زیر الام جاره معناسنه در بعض نسخ ده
 اعانت بدل رعایت و بعضنده عنایت دوشمشدر مال پردر عنایت شانه
 اعانت واهتمام معناسنه در (اعانت وخیانت بری برینک مقابلیدر یعنی
 خیانت امانته خلاف شرعه تصرفدر (معنای یت) بودر که منافق
 مؤمن مخلص اولنله آریلردم ایدر یعنی اختیارله اعانت و رعایت
 ایتمز و شانلرنده و خصوصنده اهتمام قلن مکر ضروری واقع اوله هم
 امانته خیانت ایلر یعنی قبول ایتدوی کی محله تسلیم ایتمز بلکه
 یا انکار و یا تبدیل و یا نقض ایلر و علی هذا بعددا حدیث صحیحده وارد
 اولد یغنی او زره علامت نفاق اوچدر و درندر که خیانت و کذب
 و غدر و فجور عند المخاصمه در یعنی حقدن عدول ایتمکدر و ناظم
 قدس سره اوچ روایتیه عامل اولوب فجور عند المخاصمه بی ترک
 ابتدی * نیست در وعده منافق را وفا * زان نباشددر رخس نور وصفا



مطله



نیست عربی ده پس معناسنه اولمغه وفا انك فاعلی ودر وقایه ظرفی
 و منافق را وقایه متعلق و منفی بی تبیین در وجا زدر که نیست نفی ایچون
 اولان لامعناسنه اوله بوصورنده وفا انك اسمی اولور لا وفاء للمنافق
 فی وعده معناسنه زان نفی تعلیل ودر نباشده ظرف و نور فاعلیدر
 مفردات بیت مره بعد آخری شرح اولمشدر (معنای بیت) بودر که
 منافق ایچون وعدنده وفا بو قدر بلکه کاری عهدنی نقض و وعدنه
 عدم وفادر بوسیدن انك بکاغنده یعنی یوزنده نور وصفا بو قدر زیر
 ظلمت باطنی و تار یکی عملی چهره سنه عکس ایتمیشدر شویله که اگر
 بر چشم بصیرتی نور فراستله منور و پرتو عیان و کشفله روشن برکسه
 نظر ایلسه صورت ظلمت کورینور مخلص یوزنده نور ظاهر اولدیغی کبی
 فافهم * تائیداری منافق را امین * نیست بادا نخمش از روی زمین *
 تا تخذیر ایچوندر صافق معناسنه زنهاری کبی نینداری مضارع منفی در
 مصدری پنداشتن در صافق معناسنه مضارع عیده شین رایه قلب
 اولنوب پندارد و پندارنده دیرلر منافق مفعول اول و امین تائی در امین
 صفت مشبهه در که خائلك و خوثلك صبور وزنی اوزرنه مقابلیدر بادا
 امر غاییدر اولسون معناسنه اصلنده بود در واو الفقه قلب اولنده قدّه
 بانك ضمه بی تبدیل اولنوب باد اولسی صکره تقضیم ایچون اخرنه الف
 اطلاق الحاق اولنوب بادا دندلدی و حلیمی ده کلور که باد اصلنده
 بواد در کثرت استعمالنه بناء و او حذف اولمشدر انتهى و لکن صحیح
 اولان اولکی در زیرا بوراده الف صکره دن زیاده در کادده و رسادده
 و امثالنده اولدیغی کبی پس امر غایب اصلنده مضارع صیغه سی
 اوزرنه در که فرقلری قرائتله در الغله اولان امر غایب دعاده مستعملدر
 رحمت ککاد کبی رحمت ایلسون دیمکدر (نیست بادانك مفعولی و) نخمش
 فاعلیدر تخم هر سنه انك اصلی و ماده سیدر حیوانده و میوه ده و غیر ده
 مستعملدر تخم مرغ یمرطه در بعض نسخ ده شرش و نامش و لکن تخم
 ابلغ در از نیسته مملقددر روی زمین ظاهر اولان ارض دیمکدر
 (معنای بیت) بودر که زنهاری منافق امین ظن ایلیه سن زیرا امانت
 خواص اهل ایمانك صفتیدر پس اگر مالکی و اگر رازکی اکا امانت
 و برمه و الاضایع اولور منه افقت تخمی بر یوزندن بوغ اولسون زیرا

*

✽

ضرر عامی وارد بر وجهتدن بددعا به مستحقدر و سلسله سنک انقطاعند
 نفع شامل وارد ز زیر دیمشدر که الحیه لاتلد الا الحیه و یوم مقامده
 سوبلشدر اذ اطاب اصل المرء طاب فروعه * از منافی ای پسر
 پرهیز کن * تیغ را از بهر قتلش تیز کن * از پرهیزه متعلق و پرهیز
 کن که سنک مفعولیدر و تیغ ابتکبی کنک مفعول اولی و تیز ثانسی
 و یا خود علی العکس در از بهر فعلی تعلیل در پرهیز صافمقددر تیغ
 مطلقا تیز و کسکین نسنه در دمردن اولسون غیریدن اولسون بوراده
 مراد قلیچدر تیغ اصلی نیز در زاغینه تبدیل اولمشدر کریمده کی که
 اصلی کر بذر (قتل جسدن روحی ازله در موت کی غیرک مباشرتی
 اعتبار به قتل وفوت حیات اعتبار به موت دیرلر نیز نافذ در ترک
 کچر دیر نیزه وصف اولنور سه مراد ذلک و تیغه وصف اولور سه
 یکمک در مقابلی کند در ضمه نفوذی بوق معناسنه ترک اکا چونکه در
 زبان نیز دیرلر نافذ نسنیه تشبیه اعتبار به وحدت لوکشی به مجازا نیز
 دیرلر لسان ترکیده مجازا سریع کچر دیدکتری کی فارسیده نیز دیرلر
 عربک الوقت سیف قاطع دیدوی سریع معناسنه در (معنای یت)
 بودر که ای پسر منافقن وانکه صحبت و مخالصه دن و مصادقه دن
 خذر و اجتناب به بلکه شرفی دفع ایچون آنی قتل ایتمدن اتوری
 قلیچی کسکین به زیر اواجب القتل در شول و جهدنکه مضر در بوکلام
 بطریق المبالغه در و جائز در که تیغی نیز ایتمکدن مراد بد دعا و له
 نتکم بالاده کنندن صادر اولدی و محتملدر که قتلدن مراد
 قتل حکمی اوله که شری منصف اولور و جهله تضبیق در فافهم
 ✽ بامنافق هر که همراه میشود * منزل اودر تک چه میشود * تقدیری
 هر کسی که میشود همراه بامنافق میشود منزل اودر تک چاه دیمکدر که
 بوقفه یردن اعرابی ظاهر در بعض نسخده در تک چه یرنه در جهنم
 دو شمشدر اولکبسی ابغدر (تک فتحله دیب که فتحله عرب قعدر یر
 درین لک معناسنه (معنای یت) بودر که هر کسه که منافی ایله
 بولداش و اکا یار و مصاحب اولور انک منزلی چاهک یعنی جهنم
 قیوسنک درین دینده اولور که جهنمک دیج یتش یتلاق مسافه در
 مراد (ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار) مضمونیدر زیر هر کس

✽

قرینک حکمی اخذ اید و جزای دخی اکا کوره اولور و بونده یول
یولعاشی اولمقدن تحذیره رمز وارد در زیر اموجب تعب و سقوطدر فافهم

* * در علامت اهل تقوی میگوید * *

* سه علامت باشد اندر متقی * کی بود نسبت تقی را با شقی *
باشدک فاعلی سه علامت و اندرا کا طرفدر نسبت بودک فاعلی و تقی
نسبتیه متعلق در با کبی (متقی اتقادند و قایه انجاز ایتک معناسه که
کندیکی انکله صیانت ایتد و کلک نسنه در و حقیقتی نفسی موجب
عقوبت اولان فعل و ترکدن صیانت در کفر و معاصی و تعلق ماسوی کبی
وانک اسمنه تقوی دیرلر و متقی و تقی بر در زیر اتقیب الشی دندلوی کبی
تقیب الشی دخی دینلور متقی نک جمعی متقون و تقی نک جمعی اتقیا کلور
نسبت اضافت و بر نسنه بی بر نسنه به ایصالدر شقی سعیدک مقابلیدر که
اسباب توفیق اکا مساعده ایتماشدر (معنای یتد) بودر که اوج
علامت اولور متقی ده که اول علامانه سعید و متقی اولدیفی بلنور
و شقی به سعید دتلز عکسی کبی زیر اچن تقی نک شقی به نسبت و اضافتی
اولور یعنی اولماز الحاصل متقی که سعیددر بشقه علامتی واردر که انک
سببیه سعید شقی به قیاس اولتماز و حکم واحد ده فلنر بلکه هر بری
وصف مخصوصی جهتیله برقیلیدندر فافهم جدا * بر حذر باشد تقی
از یارب * تانیند از دورادر کار بد * تقدیری باشد تقی بر حذر از یارب
تانیندا زداورادر کار بد دیمکدر که تقی باشدک فاعلی و برا کاواز حذره
متعلقدر تا تعلیلیه در نیند از دک فاعلی تحتنده یاربده راجع اولان
ضمیردر ورا اصلنده اورادر نیند از دک مفعولیدر او ضمیر منفصلدر که
تقی به راجعدر در نیند ازده ظرفدر (معنای یتد) بودر که متقی اولان
کسه یارمز اردن حذر و خوف و وزرنه اولور یعنی بدکار آدمی کندنه
یارایدوب آنکله صحبت ایتد تا که اتی کار بدیه القا یتدیه زیرا بدکاره قرین
اولان دخی بدکار او ورتکم مثل ترکیده کلور اوزم اوزمه کوره قرارر
یعنی انک رنکندن و طعمندن چغمن زیر اصلده شرکت فرعه شریکیتی
مستلزمدر * کم رود دیگر در و غش بر زبان * و ز طریق کذب باشد
رکران * تقدیری دیگر کم رود دروغ بر زبانش دیمکدر که شین
زبانیه قید در که بونک عربی ایله تقدیری الشانی انه یجری الکذب علی

لسانه قلیلای جرانا قلیلایمکنر زیرادیکر که بردخی دیمکدر بوراده
ایکنجی معناسنه در که اوچ علامندن اولکینک غیریدر و کم دن مفهوم
اولان نقصان قلته و قلت عدمه محمولدر رود مضارعدر مصدری
رفتن در کمتک معناسنه دروغ انک فاعلیدر که بلان دیمکدر وز طریق
وا از طریقندن مخفقدر که باشد متعلقدر طریق بولدر زیر آباق ایله
طرق و ضرب اولنور کران کاف عریذک فحیلله کار معناسنه در که
مقلوبیدر (معنای بیت) بودر که بردخی علامت متنی بودر که انسانی
اوزرینه کذب آزکیدر یعنی اصلا بلان سوبلر و طریق کذبندن کار اوزرینه
اولور یعنی راه دروغه کتمز بلکه کاره چغر و سلامت بولور زیر طریق
کذب غایتی منزل دوزخدر و کاری صد قدر که یمین عرشه ابصال
ایدر که جنت اوراده در والله الموصول * از حلال پاک کم گیرند کام *
تانیفتد اهل تقوی در حرام * بوز کییک اصلانیده تقدیری اهل
تقوی کم گیرند کام از حلال پاک تانیفتد در حرام دیمکدر صبره استمرار
قبل الذکر طریقنه سلوک واقع اولدی پس کیزندک ضمیری مؤخر اهل
تقوی به را جعدرا نکچون جمع ایراد ایلدی اهل تقوی نیفتدک فاعلیدر
انکچون نیفتدی افراد ایتدی حلال عقده منع اندن منحل اولان
نسنه در استعمالی اوزرینه معاقبه بوقدر پاک طاهر دیمکدر که شبهه دن
میرادر کم لفظی واعرابی نظارندن اخذ اولنور کام کاف عربی ایله
مراد در تفصیلی بالاده در نیفتده نون نافیه در یفتد اصلانیده افتددر که
دفع ثقلت ایچون همزه یاه قلب اولمشدر مصدری افتدندر دوشمک
معناسنه حرام محرم در که حرمتی دلیل قطعی ایله ثابت اولمشدر و کعبه یه
و حرمت مسجد حرام دندل و کی حرمت عظیمه سندن اتوری در
(معنای بیت) بودر که اهل تقوی حلال ظاهر دن بیه آز مراد طور
یعنی دیکه برعدائله تعیش ایتمزلر کر کسه صورتا حلال اولون تاکه حرامه
دوشیمسه لر زیر تقوی و ورعه اهتمام ایتمن شبهانه داخل اولوب
اوزادن حرامه نجاوز ایدر انکچون قرأنده کلور (تلك حدود الله
فلا تقر بها) پس قرب حدود دن نهیده مبالغه واردن زیر مقصود
اصلی حدردی عدم نجاوزدر یوخسه عدم قرب دکل
* * در بیان شکر نعم * *

* هر که را باشد سه خصلت در سرشت * باشد آن کس بی شک
 از اهل بهشت * تقدیری هر کسی که باشد او را سه خصلت در سرشت
 دیمکدر که بونک اعرابی ظاهر و مصراع ثانی نک اظهار در (سرشت طبع
 و نهاد و مزاج در که انسان اوزرنه تخمیر اولمشدر) سرشتن یوغرمقدر
 مضارعنده یا زاید سبله سریشد و سریشده در (معنای یت)
 بودر که هر کس که انک خبر مایه اصل پسندن او چ خصلت جبره اوله
 اول کسه بی شک و شبهه اهل جنتدن اولور مقصود توحیده مقارن
 اولان خصالدر والای فایده در * شکر در نعم و صبر اندر بلا * میدهد
 آینه دل را جلا * شکر میندا و در اکا ظرف میدهد ک فاعلی تختنده
 ضمیر شکر آینه مفعول اول و جلا نائبدر شکر و صبر با لاده بلندی نعماء
 نونک فحی و مدله ضراء مقابلیدر یعنی نعماء حسن حال و طیب
 عبس و ضراء سوء حال و ضیق معاش در (آینه معروفدر که ترک
 کوز کو در ایکی بائله و بر بائله دخی جائزدر عرب مرأت در روم
 سنجیل در صکره تعریب اولمشدر) جلا کسرله صفاتدر که پاس
 اچقدر بوراده دل آینه به تشبیه ایلدی زیرا صور معقوله و معنویه
 انده ظاهر اولور و انک کدورتی شکوک و ظنون و تعلقات فانیه دن کلور
 (معنای یت) بودر که نعمتده شکر و بلا و محنتده صبر ایتمک آینه دله
 جلا و برزرا شکر اعتراف نعمت و معرفت منعم الیه اولور و صبر که نفسی
 مکروه اوزرنه حبس در احتسابله در یعنی طلب ثوابله در پس ایکی
 صورتده دخی حضور قلب بولنور پاسی ایسه ذکر الله ازاله ایدر یعنی
 ذکر الهی باعث صفوت و ذکر ماسوی باعث کدرتندر قال الله تعالی
 (فاذکرونی اذکرکم) یعنی ذکر عبد ذکر حقه سیدر ذکر حق ایسه
 قلبی ظلماتدن اخراج و نوره ادخال ایدر نتکم تنزیده کلور (لیخرجکم
 من الظلمات الی النور) الی آخره فافهم جدا و اعمل * هر که مستغفر
 بود اندر نگاه * حق زناردوزخش دارد نگاه * مصراع نائینک تقدیری
 داردش حق نگاه از نار دوزخ دیمکدر که شین دارده قیددر (مستغفر
 اسم فاعل ضیفه سی اوزره استغفار یعنی کاهنی عفو و ستر طلب ایدی
 (نگاه نونک کسری و کاف عجب سبله صغلامق حفظ کی) (معنای یت)
 بودر که هر کس که کاهنه دوشد کده کاهنه استغفار ایدی ارله

*

*

*

حق تعالیٰ نمی نارد و ز خدن حفظ ایلیه یعنی توبه می سببیه مغفور
و عذاب جهنم منصون اوله زیرا قرآنده کلور (وهو الذی یقبل التوبه
عن عباده) و حدیده کلور که (الثائب من الذنب کما لا ذنب له)
و کلام فاطمین قدس سره فهم اولنور که مضرا اولان معذب اوله
ولکن مثبت حقه در قال تعالیٰ (و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء) یعنی
شرك بلا توبه مغفور اولماز ساز صغائر و کبائر عفو جازدر صغیره
اوزرنه عقاب جائز اولدیغی کی فافهم * هر که ترسد از اله خویشتن *
خواهد اوعذر کما خویشتن * ترسد مضار عذر مصدری ترسیدن
فور حق معناسنه خوف کی بعد الجملة هر که به صفت اولور او
خواهد فاعلی و عذر مفعولی و بعد الجملة هر که به خبر در زیرا
هر که هر کشتی که تقدیرنده در که مبتدادر خویشتن کنندی دیمکدن
اکهت خویشتن اضافتنده فائده بودر که هر کس کنندی افتدیشتن
خوف ایده کلندر حق تعالیٰ ایسه رب العالمین در که هر کس امک
من بوب و مملوکی در (عذر ایستد و کنه اعتراف ایدوب بدخی ایتمه بن
دیمکدر شکم بالاده شرح اولندی (معنای بیت) بودر که هر کسه که
کنندی معبودن و افتدیشتن خوف ایلیه کنندی کاهنک غدرنی
طلب ایلر یعنی توبه و استغفار ایدوب بدخی ایتمه بن دیو در کاهه یوز
سور و غدرنی وعد کریمی موجب مجبه مقبول اولور و هر کیمده که
خوف و خشیت یوقدر مصر و بی باک اولور و بو حالله آخر کفر
مرتبه سنه ابر * معصیت زاهر که بی در پی کنند * ایزدش از اهل
جنت کی کند * تقدیری هر کسی که کند معصیت رایی در پی کی
کندش ایزد از اهل جنت دیمکدر که هر کسی مبتدا و معصیت کندک
مفعولی و بی در پی معصیتدن حالدر متصلا معناسد و یا خود کندک
فاعلندن حالدر مصرع معناسنه و در پی اولکینک صفتیدر ایزد ایکنجی
کندک فاعلی و جار و مجرور اکا متعلقدر و بعد الجملة خبر در (معصیت
فعل محرمدر که قصده واقع اولمش اوله زیرا خطائله اولانه زله درل
پی باء عجمینک فتحه سبله ایز و او یکده وارد معناسنه (بی در پی لا ینقطع
دیمکدر ایز از متصل اولدیغی کی که بری بری اردنجه در) ایزد زاء مجه
عربیه و با عجمیه نک فتحه سبله تکرری معناسنه علم اولدیغی بالاده

مفصلدر (معنای بیت) بود که هر کس که متصل معصیت اشلیه
یعنی معصیتی معصیتیه متصل قیله و یا خود معصیت اوزنه مصر اوله
کر کسه بر دورلو معصیت اوله الله تعالی اتی جن اهل چنشدن ایلر
یعنی ایلر زرا استفهام انکاری در مفعول تصور نمیدید و اهل اصبر ارك جنة
دخولنی استبعاد در زیر مصر ایچون سوه خاتمه دن خوف اوله نور
وسبئات کثیره سی اولمق دخی بویله در * ای پسر دایم باستغفار باش *
وزیدان و مفسدان بیرار باش * دایم باشه نلر فیدر باستغفار دخی اکا
متعلقدر مصراع ثانی نك تقدیری و باش بیرار از بدان و مفسدان
دیگدر که بیرار باشك مفعولی و از بیراره متعلقدر بعض نسخ ده
مفسدان یرینه مفسلان دو شکشدن فاسددر که نصرف ناسخدن
و مفلس معنی اولمق دن در مکر که یده مقارنت قرینه سیله مفلس آخرت
مراد اوله (بیرار نفرت یعنی اورکک در و قاچق) (معنای بیت) بود که
ای پسر علی الدوام استغفاره مشغول اول زرا بشر اهل شر در
و بالفرض نگاه اولسه دخی حقه رجوع دایم کر کدر که خواصك نوبه سی
بودر و بداردن و مفسد لردن نفرت ایله و صحبتلرینه داخل اوله بلکه ایلر دن
برینه مرور ایلسك یان ویر والا چهره لزدن سکا نخوست عکس ایدر
* * در فضیلت صدقه می گوید * *

*

*

* کر کنی خبری بدست خویش کن * خیر خود را وقف هر درویش کن *
خبری کنی نك مفعولیدر یا وحدت و یا ایهام ایچوندر نه مقوله خبر
اولور سه اولسون دیگدر بدست آخر مصر اعده اولان کسه متعلقدر
خیر خود مصراع ثانی آخرنده اولان کنك مفعول اولی و وقف ثانیه سی در
(وقف لغتده حبسدر و شرعه وقف مالدر فی سبیل الله و اکا خیر
دیرل زرا خیر امر مرغوب فیه در مؤمن ایسه عملك ثوابنه رغبت ایدر
زرا معاده ایمانی وارددر) درویش لغوی فقیر و درویش اصطلاحی
سالکدر بوداده مراد مطلق درویشدر و فقراء سالکینه وقف ایتك
غیر یلره وقفدن اولاد زرا ایلر غنسلرن چهره ذکرله اذیه ایدرلر
و نور ذکر عرشه طوغری کیدر بلکه اندن کذر ایدر بوجه هشدن
انلره اتفاق خبری اولور مکر که منصوفه بطالیندن اولال (معنای بیت)
بودر که اکا بر خیر ایدر سك کندی الکله خیر ایله و مابعد تا خیر اتمه

اگر چه ثلث مالدن وصبت دخی مشر و عدد زیر اصدقته نك خير انسان
صحیح شمع ایکن در و قبل الموت اتفاقدہ محاسبہ سندن خلاص واردر
و نسیك بدیلہ اولان خیرہ شبہ وار در یاتبدیل و یانقص ایدرز
خصوصا بواعصارده تنفیذ وصبت امتز اولدیلر مع هذا امور واجبه
شرعیه دندر و مصراع ثانی نك مضمونی بودر که اهل خیر اولدینك
صورته خیر کی درو یشلره یعنی فقرايه وقف و حبس ایلہ زیر فقره
صابرین باب اللهم ملا زملردر پس انلره موقوف اولان نسنه نك
اجر و ثوابی عظیم و جزیل اولور بعد ذا خیر امر مرغوب فیہ معناسنه
کلدیکی کبی مال معناسنه دخی کلور قال تعالی (ان ترك خیرا وقال تعالی
(وانه لحب الخیر لشدید) وقال تعالی (لم یزالوا خیرا) پس کلام ناظمده
قدس سره خیر ثانی مال معناسنه اولقی دخی جاژا اولور و جنس ماله خیر
دنلدی مع هذا آرا سنده خیث و حرام دخی وار در زیر اعراب عادتا ماله
خیر دیر جهاد سوء دیدیکی کبی انکچون عادتلری اوزرنه جریان
طریقیه قرانده کلور (لم یمسهم سوء) مع هذا قتال جهاد در که اکاسوه
دنلر و بعض علما دیدیلر که مال کثیر وجه محمود دن اولدیفه خیر دنلر
پس کثیر اواسه و لکن طیب اولماسه اول مالدن خیر اولماز * یک درم
کا زایدست خود دهند * به بود آن کز پی او صد دهند * تقدیری یک درم که
دهند آرا بدست خود بود آن به که دهند صد از پی او دیمکدر و بونک
دخی اصلی بود به ازان که دهند صد از پی او در زیر ایه کدباء موحده نك
کسری و هاء ساکنه ایلہ یک دیمکدر از کله سیله استعمال او انوز نتکم
عجم بن سندن یک یلورم دیمک برده من از توبه دائم دیر یعنی دائم من به
از توبه پس یک درم ده یک فی الحقیقه درمک صفتیدر و درم مبتدادر که
عربیه تقدیری درهم واحد دیمکدر و لکن قاعده عجم اوزرنه صفت
تقدیم اولتوب یک درم دنلدی واحد من الدرهم معناسنه نکره موصوفه
اولوب مبتدا اولور و درهم اصلنده تمیز در کاژا اصلنده که آن را در که ها
حذف و حرکت همزه کافه نقل اولتوب بطریق الدرجه کاژا را بدشدر پس
آن دهندک مفعول صریحی و بدست غیر صریحی در و بعد الجملة مبتدا به
صفتدر آن بودک فاعلی و به مفعولی و بعد الجملة مبتدا به خبر در
صد ایکنجی دهندک مفعول صریحی و از غیر صریحی در و بعد الجملة



آنه صفندر وایکی موضعده دخی دهندک فاعلی اهل نفاقدر درم
 که سر له اجه در ظاهر بودر که در همدن قصر اولمشدر و ترازو طاشنه
 درهم دیدکتری وزن اعتبار به در که درهم شرعی و زیندر پی بوراده
 آرد معانسه در و او کجه در که عقیدر (معنای بیت) بودر که بر اجه که آتی
 کندی الیه ویرلک اولور آندن که آرد بجه یوز ویرل یعنی موتدن
 صکره یوز اجه صدقه دن حیاته یوز صدقه افضلدر بر اجه الموت
 اجه به ضرورتی فالماز و فیلی اولماز بوجهندن بیکی بریرینه به کچمز
 فاما قبل الموت بویه دکلدر بلکه واحد کالف در و دخی زیاده در زیر
 تضاعف اجر خلوصه و نفسه مجاهده به منیدر * کر بخششی خود بیکی
 خرمای تر * بهتر از بعد تو صد مثقال زر * خود بخششی نک نمونده
 فاعلی تا کید در انت معانسه زیر بخششی به اولی نک ضمیمه امر حاضر در
 مصدری بخشیدن در بفصلقدر بخش کردن قسمت ایلمکدر بیکی ده
 یازایده در یک بخشینک مفعولدر و حرمانیمیز در آخرنده به تو سولدر که
 بین الموصوف والصفة واقع اولمشدر بهتر مبتداء محذوفه خبر دران بهتر
 دیمکدر که بعد الجملة جزء شرط در از بهتره متعلقدر صد مثقال از صد
 مثقال دیمکدر که اولکی از قرینه سیله حذف اولمشدر بود دخی بهتره
 متعلقدر که مفضل علیهی بیان ایچوندر اولکی از ایسه تعجیح معنی
 ایچوندر پس مضای واحد اوزنه ایکی حرف برفه له و امثاله تعلق
 فیلندن دکلدر خرما معروف یمشدر که ابوسی مدینه منوره ده اولور
 خرما نک آغابی بقیه طینت آدمدن خلق اولمشدر انکچون واجب
 الا کرام در یعنی عدال آراستنده نان نیجه عزیز ایسه میوه ل ایچنده
 خرما دخی بویه در تر یاش در که تازه مراد در خرمای تر عمر یک رطب
 دینو کیدر زفر و زنی اوزنه یابسنه تمر دیرلر بهتر بگر که در زبور اده
 اذات تفصیلدر مثقال بر یچق در همدن کافی نعمه الله ثقل دندر مثقال هر
 نسه نک آخری در که انکله وزن اولنور کما قال فی القاموس مثقال الشئ
 میرانه من مثله وقال الراغب المتقال ما یوزن به وهو اسم لكل شیخ
 (معنای بیت) بودر که اگر سن بر تاز خرما بخش ایلسک یعنی ایام
 حیاتکده او یکدر سندن صکره یعنی مونکدن صکره یوز مثقال آتون
 بفصلقدر و تصدق ایتمکدن تکم سیری ما قبلندن بلندی آتون مرغوب

✱

وعزیز اولغله خرمایی آنکه مقابله ایندی وخرمایی تخصیص ایندوی
 شرفسندن و بلاد هریده و غیریده رغبتندن او توریدر * هر که
 بخشیدی مکن با اور جوع * کرز با افتاده از دست جوع * هر چه
 هر چیزی که دیمکدر که مبتدادر و بخشیدی جمله سی اکاصفتدر رجوع
 مکنک مفعولی و با اور جوعه متعلقدر و بعد الجملة خبردر کر بوراده
 عربی دهان وصلیه برینددر که جزایی مقتضی دکلدر تقدیری کرافتاده
 ز با از دست جوع دیمکدر که افتاده ده همزه خطاب ایچوندر اصلنده
 ای در که همزه بیه خطابله تلفظ توسل ایچوندر مع هذا اخرنده هاء رسمیه
 اولان کلامدن صکره یا مفرد رسم اولمق قانون رسم دکلدر صکره با کثرت
 استعمالنه بناء حذف و همزه اظهار یا ایچون فوق الهاء کتابت اولندی
 بو اعتبارله یعنی یا کتبتن ساقط اولمق حسیله همزه اکابدل قلندی
 و خطاب ایچوندر دندلی پس افتاده ماضی مقید بالحال قیلمنددر که
 ز با اکا متعلقدر و از دست تعلیلدر بهر کی انکچون بعض نسخ ده
 بهر واقع اولمشدر و لکن پایه مناسب اولان دستدر خصوصاً که دست
 دخی مستعملدر نتکم در بر فلانک الذن عاجز قالدیم و بوایش فلانک
 الذن نیز غالب کار الذن حاصل اولغله اله نسبت اولنور قرآنده
 (فما کسبت ایدیکم) کی معنای یدت بودر که هر نه شیء که بفشدر
 و ویرسن اکا رجوع اتمه و هبه و انعامکدن دوغمه و عطا ایندو کلک
 محلدن انی استمه اگر اخلق الذن و انک سببیه ایاقدن دوشدک ایسه ده
 یعنی اخلق و ضرورت الی سنک ایاغک الوب دوشورسه دخی کری
 باقه و احسانکدن دوغمه ز پرا هبه سندن رجوع ایدن شول کلبه بکر که
 فی ایندوی نسنه بی اکل ایدر بوایه امر قیجدر نتکم حدیده کلشدر
 و ناظم بیت آتی ده کلب برینه شخص و یامرد دیمشدر و لکن کلبه تمثیلده
 قیج زیاده در فافهم * این بدان ماند که شخصی فی کند * باز میل
 خوردن لوی کند * این مبتدادر که رجوعه اشارتدر بدان اصلنده
 بان در که مانده متعلقدر تخفیف همزه داله قلب اولمشدر و جمله فعلیه
 خبر مبتدعا در و یا وحدت ایچوندر بعض نسخ ده مری دوشمشدر
 (شخص اصلنده قرانی معاشنه در خیال کی بوراده مردم مراد در
 فی) که اصلنده همزه ابلاه قوصه در کندک مفعولیدر و بعد الجملة

✱

مبتدایه خبر در و بعد الجمله تشبیهی بیاندرد که مشبه به ارا شده
 رابطه در و تشبیه ماندن مفهومند زیرا ماندن مصدری مانستن در که
 بکن مکندر مضارعنده سین حذف و انوب ماند دیر باز کرو دیمکندر
 میل کی کنندک مفعولیدر خوردن یمکندر اکل کی (معنای بیت)
 بودر که بخش ایدو کک نسنه دن رجوع اتمک اکا بکزر که بر شخص
 یعنی بر کسه فی ایل به کرو اول فی ایدو کی نسنه بی یمکه چن میل ایدر
 یعنی میل اتمز بلکه کندی قوصندیسی ایسه انک انکی استکراه ایدر
 والا کلب کی اولور زیرا کلب فی ایدو کی نسنه بی اکل ایدر هره
 کندی یاوریسی اکل ایدو کی کی * بایسر کر چیر کی بخشد پدر *
 * می سزد کر باز کیرد از پسر * بونک تقدیری اگر بخشد پدر چیر
 بایسر دیمکندر که پدر بخشدک فاعلی و چیر مفعول صریحی و باز پسر
 غیر صریحی در می سزد جزاء مقدم و مابعدی شرط مؤخر در جزا
 تقدیم اولندی زیرا استفهامی منضمندر سزدک فاعلی شرطک
 مضمونیدر که باز گرفتن در و شرط ثانی جمله سی شرط اوله جزا در
 چیر نی ده یا وحدت ایچوندر چیرک نسنه چک دیمکندر زیرا کاف عربی
 تصغیر ایچوندر سزد مضارعدر مصدری سزیدن در لایق معانسه
 کرد دخی مضارعدر مصدری گرفتن در که طوتمقدر (معنای یت)
 بودر که اگر پدر او غلنه بر نسنه چک بغشله اگر اقی او غانندن کرو
 طوتوب الورسه لایق اولوری یعنی سرا دکلدرد پس استفهام انکاری
 اولور الحاصل پدر او غلنه هبه ایدو کی نسنه بی کرو المی نیمه قبیح
 ایسه اجنبی به موهوب اولان نسنه بی استرداد اتمک دخی بویه در
 زیرا مصامله دینیه ده اقارب واجانب پردر واقارب کوره قبیح اولان
 نسنه اجانبه کوره حسن اولماز مکر که پدر بی شفقت اولوب استرداد
 ایده والا صدوری منصور دکلدرد * ای پسر بامال وزر شادی مجوی
 * آنچه کس راداده دیگر مکوی * تقدیری مجوی شادی بامال وزر
 دیمکندر که شادی مجویک مفعول صریحی و بامال غیر صریحی در
 زیرا یا صاحب و معیت افاده ایدر و اینکجهی مصرعک تقدیری
 داده آنچه کس را مکوی دیگر دیمکندر که آنچه داده نک مفعول اولی
 و کس ثانیهی در و دیگر مکوی کله سنه ظرفدر زیرا عربی ایله تقدیری

لا تغله في زمان من لازمة ديمكدر وياخود مفعول مطلقدر كه انتق
القول انتفاء ديمكدر مال وزر خاصي عام اوزرنه عطف قيلنددر
مزیدن اوتوری (شادی ده یا مصدریه در شاذ فرح معناسنه ذال
مجهله ايله در زیر قاعده عجم بودر كه واى دن صكره مجمله والا مجمله در
داده ده همزه خطاب ایچون و داده ماضی مقید در افتاده کبی تنکیم
مرور ابتدی (معنای بیت) بودر كه ماله وخصوصا آلتون وکش ايله
فرح آرامه وطلب اتمه یعنی سیم وزر وسائر اموال ايله شاد و خندان
اولمق عقلا شانی دكلدر بلکه احقر و جاهلر حالیدر زیر فانی نسنه
ايله سرور كه معناسی یوقدر تنکیم قرانده کلور (قل بفضل الله وبرحمته
فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون) یعنی الله تعالى بك مؤمنله فضل
ورحمته كافرك جمع ایلدیكى مالدن خبر لودر الحاصل فانی به مدعین
والتفات اتمك بله منهیدر دكل كه انكله فرحناك اولمق تنکیم قران
وحدیث انكله مشهوندروای بسر اول نسنه بی كه كسیه ویرمش سن
پردخی سوبله یعنی لسانه كتورمه نه استزداد طریقله ونه خود امتنان
وتمدح صورتيله زیرا باطل و قبیحدر بلکه اخلاق الهیه ايله تخلیق ايله
وماسوای حق نسیان ایتنا كه بك سنی احسانك فوقنده نسنه ايله ذکر
ایله بعض نسخ ده بیت مذکور بدل بویه واقع اولشدر كه ای بسر
بامال وزر شادی مکن روهز آموز و پیدای مکن یعنی مال وزر ايله
مسرور اوله كه بونلر فانی و بی عاقبتدر بوری هنر او کرن و نفسكه
نظم اتمه یعنی نفسكه او یوب جاهل اوله و ناقص قالمه بلکه اهل علم
و کمال اول و تحصیل معارف الهیه ايله كه سكا قلاجق بونلر در
* شادی دنیا سراسر غم بود * سورا و رادر عقب ماتم بود *
شادی میتدا و سراسر اندن حالدر جیعا معناسنه و یامن الاول الی
الآخر دیمكدر زیرا اصلی سر و سر در و او عاطفه ايله صكره و او الله
قلب اولمشدر تكاپو کبی كه اصلنده تك و بودر لسان عجمده نظاری
چوقدر (سر و سر باشند باشه و او جدن اوجه دیمكدر كه سر تا پالم
معناسی دخی بودر از سرتاپا دیمكدر غم مفعول بودر كه بعد الجمه خبر
میتدادر و یاخود شادی بودك فاعلیدر سورا و را ماتم قید در زیرا
را لام جاره معناسنه در ماتم بودك فاعلیدر در عقب اكاظر قدر سورا



نور و زنی اوزره دو کون و جمعیت و ضیافت در قاموسه کلور که سور
 فارسیدر که رسول الله صلی الله علیه و سلم اتی تشریف ایتشد راتنه
 یعنی ضیافت معناسنه تعریب ایتشد راتنکم حدیده **کلور**
 (یا اهل الخندق ان جابرا قد صنع لکم سورا ای طعاما) یعنی سور
 لسان هریده قاعه و شهرک دیواریدر صکره خلقک مدعو اولدیغی
 طعماه دخی اطلاق اولندی (عقب قافک کسریله عریدر اوچکه
 معناسنه که مؤخرالجل در صکره مطلق مؤخر معناسنه دخی استعمال
 اولندی و اشباع کسریله عقب دخی دندلی (ماتم باس و مصیبت که
 دو کون مقابلیدر و قاموسه کلور که الماتم کفعد کل مجتمعی حزن
 اوفر حوا خاص بانساء او بانسواب اتنه یعنی ماتم عربی مشهور در که
 باس و مصیبت جمعیت کاهنده مستعملدر اگر چه بعضیلر جمعیتگاه
 فرحدر و بعضیلر خاتونلره و بعضیلر خاتونلرک تازه لره خاصدر
 دیمشردر و لکن مشهور و معمول اولان اولکیدر (معنای ینت)
 بودر که سرور دنیا اولدن آخره دیک غم و عصبه اولور یعنی المک
 سروری چکلن غمه دکنز کویا که سرتا باغم و المدر و دنیا تک دو کونی
 عقبنده و صوکننده باس و ماتم اولور حیاتی آخرنده موت اولدیغی کبی
 پس دنیا تک اول غمق و آخری موتدر و اورتاده واقع اولان احوال
 عارضه به اعتبار یوقدرز بر افرق سنه ده واقع اولان سروری جمع ایتسک
 بر سنه سرور و لماز انکچون معدوم حکمنده اولدی * امر لاتفرح
 ز قرآن کوش دار * جای شادی نیست دنیا هوش دار * تقدیری کوش
 دار امر لاتفرح ز قرآن دنیا جای شادی نیست هوش دار دیمکدر که
 کوش دار استمع معناسنه در امر لاتفرح کوش داره مفعول صریح وار
 قرآن غیر صریحدر دنیا مبتدا جای نیستک مفعولیدر زینا نیست بوراده
 فعل معناسنه در که تقدیری دنیا لیست محل السرور دیمکدر پس
 بعد الجملة مبتدایه خبر اورد (هوش دار بشقه جمله در آخر کلامه
 فاعلم ذلک کبی پس هوش دار غیر وادراک و تعقل ایله و دنیا تک دار قرار
 اولدیغی بلوب اکا کوره حرکت ایله دیمکدر امر لاتفرح مناسب اولان
 نمی لاتفرح دیمک ابدی و لکن امر نهیله و نهی دخی امر له مؤنذر تنکم
 قرآنیه (وذروا الذیع) دندلی که ظاهری امر و حقیقی نهی در که

لاتایعوا

لاتبايعوا ديمكذر كذلك لاتفرح اترك الفرح ديمكذر كه بعض علماء عندنده
 نهى طلب ترك فعلدر بوجهندن نهيك مؤداسى امر اولور وجميع موارد
 امر ونهى بواسطوب اوزرنه دروجائزدر كه امر دى مراد مطلق
 خطاب اوله لاتفرح فارونه خطابدر كه حضرت موساك عليه السلام
 عم زاده سى ايديكه مفاعيل خزائى التمس بغل بوكى اولوردى قال الله
 تعالى (اذ قال له قومه لاتفرح ان الله لا يحب الفرحين) قوم فاروندن
 مراد بنى اسرائيل مؤمنلريد ر فرح لذت عاجله سبيله انشراح صدردر
 اكثر بالذت بدنيه دنويه ايله اولور يعنى فارونه بطريق النصيحة
 دبديلر كه باقارون بو قدر خزائنه مالك اولدم ديومال دنيا ايله فرحناك
 اولمه بلكه بوفرى ترك ايله زير الله تعالى زخارف دنيا له فرحناك
 اولمى سوزم شول معنادن كه دنيا عند الله مبعوضه واكمحبت ايمك
 محبت الهيه به نافع و مزاجم در پس دنيا له ثواب آخرت مطلوبدر
 بو خسه تنعم دكل (مضاي پيت) بودر كه اى پسر قرآن دن يعنى آيات
 قرآن به دن (لاتفرح ان الله لا يحب الفرحين) آيتنده اولان خطابه
 قولاق طوت وآنى استماع ايله وزخارف دنيا له مسرور واكمغرور
 اولمى قوز برا دنيا جاى سرور دكلدر عقلكى باشنه جمع ايله بلكه
 دار الغموم والاحزان در پس عيش وعشرى دار السرور اولان آخرت
 تاخير ايله و دنيا ده حزن اوزرنه اول كه حزن مقامات عاليه دندر كه
 خواص شرك مقاميدر وبعض نسخده زقرآن برينه زدنبا دوشمدر
 بدنيا اولسه دخى انسب ايدى كه فرحك متعلقى بيان اولوردى از
 اولديغى صورته تعليله محمول اولور يعنى دنيا دن اوتورى ويدمه
 مان دنيا كيردى ديوشادان اولمه فافهم * شاد مانا زاندارد دوست
 حق * اين سخن دارم ز استادان سبق * تقديرى ندارد حق شاد مانان را
 دوست ديمكذر كه حق فاعل وشاد مانان مفعول اول ودوست ثانى در
 اين دارمك مفعول و فاعل ميم در سخن اينه صفتدر هذا القول معنانه
 سبق مفعول ثانى در بعض نسخده اين دادند استادان سبق دوشمدر
 استاذ لربوسوزى درس ويرستلدر معنانه شاد مانان شاد مالك
 جميدر فرحناك معنانه مضاي لغوي سى شاد بگري ديمكذر ز برا
 مان ماننده دن ترخيم اولمشدر مصدرى مانستن در كه بگريه مكبر



مضارعنند سین حذف اولوب ماند ومانند دینلور وماندن که
 قائمیدر انک مضارعی دخی بویله کلور ولکن التباس بحسب المقام
 مند فعدر وشادمانک نظارتی چوقدر مهمان و دزمان و ترکان و امثالی
 کبی که مهه یعنی اولوبه و دزه یعنی قلعه به و ترکیه بکزیچی معناسنه در
 و بکزمکدن مراد مشبه بهک وصفیله قیامدر پس شاده بکزر دیمک
 شاد اولقدن عبارتدر مهمان دخی بویله در و بعض ضحیم البدن کسه له
 دزمان دید کلری غلظتده قلعه دیوارنه و بلکه بطریق المبالغه عین
 دیوار اولق اعتباریله در و ترک اصلنده تاتارد ترکان انلردن غیریدر
 ولکن لسانده مشابهنلری اولق حسبیه ترکان دیدلر این سخن مصراع
 اولک مضموننه اشارتدر استاذان استاذک جمیدر ذال معجمه ایله صنعتنده
 ماهر و معلم اولانه دیرلر اصلنده کلمه انجمیده در اگر عریبه اولابدی ستزدن
 مشتق اولق لازم ~~ک~~ لوردی کلمه عریبه ده ایسه سین و ذال بریده
 مجتمع اولماز دیو قاموسده مصر حدرو شعر جاهلی ده دخی بو کلمه نک
 بولندینی معربات جو البقی ده در سبق قنحتین ایله ظاهر بودر که
 فعل دن منقولدر قبل وقال کبی درس معناسنه استعمال اولندی زبرا
 درس ده سبق و تقدم واردر (معنای یت) بودر که حق تعالی دنیا له
 شادمان وز خار فیله خندان اولنلری دوست طوتمز ز برادینا مبعوض
 حقدر و مبعوضه محبت ایدن دخی مبعوضدر بو سوزک مضبوطی
 بن استدلردن درس طوتم یعنی حقیقت شناس اولان عالمرو عارفلر بکا
 بو وجهله تعلیم و افاده ایلشلردر پس کاملرک نصیحتی ایله عامل اولق
 کر کردر * کر فرح دادی ز فضل حق رواست * لیک از دینا فرح
 کردن خطاست * بعض نسخ ده کردن برینه جستن دوشمشدر ضم
 جیم ایله که طلب معناسنه در مال بردر فرح مابعدنده مفعولدر حرف
 جر فرحه متعلقدر بعد الجملة شرطدر رواست مبتداء محذوفه خبردر
 تقدیری آن رواست دیمکدر که جمله سی جزء شرطدر بوراده ز فضل
 برینه بفضل انسب ایدی زیرا قرانده بالله در قال تعالی (قل بفضل الله
 وبرحمته فبذلك فليفرحوا) (مصراع ثانی نک) تقدیری لیک کردن فرح
 از دینا خطاست دیمکدر که کردن مبتداء و فرح مفعولی و از فرحه
 متعلقدر و خطاست خبردر فضل لغتده زیاده اولقدر اصطلاحده



ابتداء احساند که آنده علت بود قدر یعنی هر عطیه که معطی به لازم کلمه اکافضل دیرل کالملاک حالی کبی که هر نعمتی ابتداء احسان پیلورل زیر اعلاک موجب اولد یعنی پیلورل وفلان اهل فضلدر دیرل علمده و کالده سائرل اوزره رجحانی و زیاده نیکی ولردر دیمکدر و فضل عدل مقابله سنده دخی مستعملدر (معنای بیت) بودر که اگر حقک فضلندن فرح طلو ترسک رو او لایقدر زیر فضل و رجحان الهی ایله فرحناک اولقی اوزره مأمور سن نکتیه آیت مذکورده دن مستفاد اولدی و لیکن دنیادن فرح ایملک خطا در زیر لا تفرح ده مر و رایتدوکی اوزره منهی در بعد ذافضلندن مراد اسلام و رجندن مراد قراندر و جمع ایتد کلری نسنه مالدر یعنی اهل اسلام و اهل ذکر و قران اولقی مال دنیادن خیر لو در زیر اسلام و قرانک ثمراتی باقی و دنیایی نیجه وفاتی در فافهم جدا

* * * در بیان فصیح میگوید * *



* ای پسر با محنت و غم خوی کن * روی در اجانب دلجوی کن *
تقدیری کن خوی با محنت و غم و کن روی در اجانب دلجو دیمکدر که
بوندن اعرابی ظاهر در روی یوز دیمکدر دله روی اثبات ایتدوکی مجازی
در مقصود قلبک توجه معنوی سیدر دلجو وصف ترکیبی در کوکل
قابیحی و دلستان کبی صک و کل آلبی بوراده دلجو ایله مراد محبوب
حقیقی در که الله تعالی درو جانب که یان و طرفدر جهت ایام ایدر
الله تعالی ایسه جهت مخصوصه ده اولمقدن مزهدر زیر تفسیدی
مستلزمدر بلکه الله تعالی جمیع جهاتی محبطدر پس جانب دیدوکی
مقابله دن ناشیدر یعنی قلبکی مشغول اولد یعنی جانبیدن آل و حقه وجه
مطلقدن توجه ایله که آنده اصلا این بوددر دیمکدر فافهم فانه لطیف
(معنای بیت) بودر که ای پسر محنت و الم و غصه و غم ایله خوی ایله
وعادت ایت و آنکله طبیعت اول شویله که یانکده سائر اخلاق کبی
اولسون و اسبابی ظهور ایتدکده بی حضور اولده و قابیکی متکدر فایده
بلکه قلبک یوزنی محبوب حقیقی اولان حق جائنده ایله یعنی غم و غصه
و سائر احوال و اموره اشتغالی قویوب قابیکی وجه مطلقدن حقه
توجه ایله و کامقید اول زیر فاعل مطلق اودر چونکه بونو حسیدی

✽

بولاسن و بوسری به سن مبدأ اوله واصل اولوب امور اضنا فیه دن
 اولان لطف و قهر دن و سائر احواله اشتغال دن خلاص اولور سن
 و حضور ایدرسن فافهم * حزن و اندوهست قوت بندکان * غم شود یار
 فرح جو بندکان * حزن مقدم خبر و قوت مؤخر مستی ادر غم شود ک
 فاعلی و یار مغفولیدر حزن حاء مهمله نک ضعی و زاء هونک سکونیه
 زمان ماضی ده بر نافعک فوائی و یار ضارک حصولکدن لاحق اولان
 غمدر تنکیم خوف زمان مستقبلده متوقع اولان سوء دن عارض اولان
 المیدر و اما راغب دیمشدر که حزن غم دن نفسده حاصل اولان خوشونتدر
 ز پرا حزن قحله خشونت فی الارض در بوراده حزنک خون که قان
 معنانه در دم کبی املا ده مشابهنی اولمغله ناسخملر غلط ایدوب خون
 یاز مشلدر نوله که اگر چه فی الجمله صحت معنی وار در زیر اندوه که
 غصه در قیفو معنانه شدتدن کویا که جگر دن و بور کدن قان طبلر
 و اهل در دک غداسی اول قان اولور الحاصل اندوه و غم دم کبی
 طبعاً منفور نسته در آنکچون امر صعبه قان در یاسی دیرل (قوت قافک)
 ضمیمه حوت و زنی اوزره بدن انسان آنکله قوام بولاجق قدر غم ادر
 بندکان بنده نک جعبیدر که کاف عجمی بنده اخرنده اولان هاء رسمیدن
 بدل و آن ادات جعبه در و بوندن غیر ی وجه دخی بالاده در بوراده
 (بندکان ایله مراد خواص عباد در) بار بوراده مصاحب معنانه در
 زیر امین معنانه دخی کلور (جویند) کان جوینده نک جعبیدر طبلکار
 فرح جوینده وصف ترکیبی در که اصلنده جوینده فر حد در قاعده
 عجم اوزره فرح جوی کرک ابدی زخمیه ولیکن جمع قلمغله اصلنده در
 اولندی (معنای بیت) بودر که حزن و غم و غصه در الله تعالی نک
 خاص قوللر ینک غداسی یعنی محزونلر و مغفولدر که حزن و غم
 ازلره هر وقتده غذا کبی اولمشد که آنکله پرورش جان و دل حاصل
 اولور رزق حسی ایله تربیه جسد وجود بولدیفی کبی و آخرت
 سرور نه طالب اولنلرک مصاحب و مقارنی غم اولور یعنی سرور
 آخرت استین غم دنیا ای اختیار ایلر ولیکن غم و حزنی دار
 غربنده اولمغه لله الله ایچوندر یوخسه نفس دنیا ایچون دکل و کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الاحزان دائم الفکر * هر کرانبود

✽

بدل اندیشه * عاقبت بر پای یابد نیشه * تقدیری هر کسی که او را
 نبود در دل اندیشه یابد عاقبت بر پایش نیشه دیمکدر که بودند اعرابی
 ظاهر در اندیشه و نیشه آخرنده اولان همزه ل وحدت ایچوندر وزانده
 اولغه قابلدر (اندیشه فکدر و) نیشه که سردر که دور کر آلتنددر
 و کلنک معنانه دخی کلور (معنای بیت) بود که هر کسه که انک ایچون
 کوکلده فکر بوقندره مطلقا یعنی اهل تفکر دکلدر آخر ایاغی اوزره
 کسر و قاطع نسنه کوزر و ایاغنه فی المثل بالته اوور و منزل مقصوددن
 کزی قالور و یشمان اولور و یا خود فارغ و آزاده و بی اندیشه کرز کن
 ایاغن بو دینسان کسر واتی چاه اندیشه به دوشور و وادی غم
 و غصه دن خلاص اولماز و تفکر نه رأس اولان بر معنی بیت اتی ده کسه
 کر کبر ا کرچه متعلق تفکر بی قیاسدر قال الله تعالی (و بتفکرون
 فی خلق السموات والارض) * ازچه موجودی یبندیش ای پسر *
 هر کسی دارد غم خویش ای پسر * از موجودی به متعلقدر تقدیری
 نوازچه موجودی دیمکدر که مبتدا و خبردر و بعد الجمله یبند نیشه
 مفعولدر (موجودی آخرنده یا خطاب ایچوندر عربی ایله تقدیری
 انت من ای شیء مخلوق دیمکدر کا قال تعالی (من ای شیء خلقك
 من نطفة خلقك) هر کسی داردك فاعلی و غم مفعولدر (یبندیش
 امر حاضر در اصل نسنده باندیش در همزه ایله صکره دفع ثقلت ایچون
 همزه یا به قلب اولندی مصدری اندیشیدن در فکر ایتک معنانه
 مضارع می اندیشد کلور (معنای بیت) بود که ای پسر فکر ایله که
 سن ندن موجود و مخلوق سن یعنی نطفه دن خلق اولندك که
 ماء مهین در واصلک جهتیله خا کدن وجوده کلندك کا قال تعالی
 (خلقکم من زاب ثم من نطفة) ای پسر هر کس کندی غنی طویر یعنی
 سنک اوزره که لازمدر که کندی حانکی فکر ایله سن و کندی غمک
 بیه سن زیرا هر کس عاقل اوله کندی غن بیه و تدارکن ایده کلشدر
 مکر دیوانه اوله که بوقیده اولیه و کندی بوزنجیره بغلیه والله واهب
 العقل * کرد ایزد مرترا ز نیست هست * از برای آنکه باشی حق پرست *
 ایزد کردك فاعلی و مرترا مفعول اولی و هست ثانیه و از نیست اکا
 متعلقدر از برای تعلیل کرددر از بهر آن معنی که دیمکدر حق پرست

باشی نك مفعولیدر وبعد الجمه آنكه به صفت اولور اصلنده از برای
 باشیدن حق پرست دیمکدر (ایزد زاء عربی نك فتحبله و بمضیار
 عجمیدر دیدبلر الله تعالی نك اسم علمیدر که ترك نگیری دیو) حق پرست
 و صف ترکییدر اصلنده پرستنده حقدر حقه طوبیجی معناسنه
 مصدری پرسیدن در که طایعقدر مضارعی می پرستد کلور (معنای بیت)
 بودر که الله تعالی سنی یوقین وار ایلدی و معدوم ایکن موجود
 قیلدی اول معنی دن اونوری که حقه طوبیجی و عبادت قلبی اوله سن
 تنکم قرآنده کلور (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) و عبادتک
 ثمره سنی دخی عابددر معبوده دکل تنکم حدیث قدسیده کلور (خلقت
 الخلق ليربحوا علی لا لاربج علیهم) سؤال اولنورسه که چونکه خلقی
 عبادت حق ایچون خلق ایلدی اکثر ناس ندن کافر اولدی جواب
 بودر که عبادتله امر ایتمک ارادتی مستلزم دکلدر والا مراد ارادتدن
 تخلف ایتمدی سؤال اولنورسه که چونکه عدم ایمانی یلوردی نیچون
 امر ایتمدی جواب بودر که مأمور اولمق مقتضای استعدادی ایدی
 قبول ایتمک دکل و بوراسی اسرار قضا و قدر دندر که سکوت لازمدر
 * تا تو باشی بنده معبود باش * با حیا و با سخا وجود باش * تقدیری
 باش بنده معبود مادام که تو باشی تو دیمکدر که اعرابی ظاهر در تقدیری
 کن عبد المعبود الحقیقی مادمت حیا موجودا دیمکدر (معنای بیت)
 بودر که مادامکه سن سن اولاسن یعنی حیاتده اولدجه معبود حقیقی
 اولان الله تعالی به عبد محض اول و عبادت اصنام صوریه و معنویه دن
 حذر ایله والا مشرک اولور سن و مشرک مغفور اولماز و حیا و سخا
 وجود صفتلریله متصف اول بوراده ناظم قدس سره اصل توجید
 و ایمانی تعیین دن صکره شعب ایماندن اوج نسنه تخصیص بالذکر
 ایتدی مزید فضلندن اونوری زیرا حیا کرک حیا نفسانی در که
 بین الناس عار و عیب اولان نسنه دن اوتا تمقدر کشف عورت و ترک
 ادب کبی و کرک حیا ایمانی در که خرف حقندن معاصیدن اجتناب در
 مقوی دین و ایماندر و سخا کفایت مقداری عطا وجود قبل السؤال
 احساندر و یوایی خصلت یدنه و بین الناس احسن اخلاق و مستوجب
 رضاء رب خلاق در * مکذران در خواب و خور ایام را * زنده دار

مط



از ذکر صبح و شام را * مگذران نهی حاضر در کاف عجمینک ضمه سی
 و زنجیون اختلاس اولنور مصدری گذرانیدن در یکورمک معناسنه که
 متعدید مضارعی گذراند و گذراننده کلور لازمی مگذردر که مصدری
 گذشتن و گذاشتن در یکمک معناسنه مضارعی گذرد و گذارد
 و گذراننده کلور ایام مگذراتک مفعولیدر صبح زنده دارک مفعولی در
 زنده دار عربی ایله احی دیمکدر که احیادن امر در (خور بیچکدر که
 اکثفاطریقیه در مراد بیچک و ایچم جکدر) ایام یومک جمعیدر که
 معروفدرنتکم بالاده شرح اولتمشدر (زنده سی دیمکدر که مرده مقابلیدر
 میت کبی) ذکریدن مراد یاد حقدر نوجمله اولور سه افضلی لاله الا الله در
 (صبح فجر در که صبح صادقدر و یا اول نهار در که افقک حاجب شمسله
 اجراری وقتیدر) شام اخشامدر مسا کبی شام صباح اوزرنه معطوف
 و صبح دخی زنده دارک مفعولیدر بوراده صبح و شامله یا ایچی وقت
 مخصوص و یاد کر جزء و اراده کل طریقیه استیعابدرنتکم ایام ذکر
 استیعاب ذکر قرینه در (معنای بیت) بودر که ایام و لیالی منامده و اکل
 و شریده یکورمه یعنی سن بو حالده ایکن مرور ایتمسون بلکه ذکر الله دن
 صباح و اخشامی زنده طوت یعنی احیا ایله زیر امانکن و ازمان بی ذکر میت
 کی در و وقتک ذکر له حیات بولیحق قلبک دخی حیات بو اور و فیض
 الهی ایله زنده او اور و قلوب مرده اولدیغی کونده سکامات عارض
 اولماز و سعی ایله که ادمان ذکر له ذکر داثم اهل اولاسن و وقتکه تفرق
 و حالکه شنت پریشانلق کلیوب حقه حضور باقی بولاسن فافهم جدا
 * خواب کم کن اول روزای بسر * نفس را خوردن میاموز ای بسر *
 خواب کم کنک مفعولیدر کم کنک تفصیلی بالاده در اول نظر قدر نفس
 میاموزک مفعول اولی و خوردن ثانسی در (میاموز نهی حاضر در اصلی
 ماموز در که دفع ثقلت ایچون همزه یایه قلب اولتمشدر مصدری
 آموزیدن در او کرتمک معناسنه و حلیمی ده کلور که آموختن او کرتمک
 و او کرتمک لازم و متعدی کلور مستقبلا تنده خازیه قلب اولنور آموزد
 و آموزنده دیرل انتهی پس آموختن مصدر اصلی و آموزیدن مصدر
 فرعی اولمش اولور و فرعه اعتبار واردر اگر شهری واریسه والا فلا
 زرا تکلفدن خالی اولماز (معنای بیت) بودر که ای بسر وقت اشراقده

خوابی قلت اوزرنه ايله يعنى هيچ اويومه زيرا بوراده قلت عدمدن
 گناه در سببی بود که وقت اشراقده ملائکه ارزاق عباد له وجه
 ارضه نزول ایدر پس اول وقتنده بیدار اولقی باعث برکت و خواب
 سبب محقدر و بومضادن اوتوری (جناب نبوت صلی الله علیه وسلم
 عایشه بنی رضی الله عنها اول وقتنده منامدن نهی ایلدی وابن عباس
 رضی الله عنهما بیورمشدر که) (الصبحه مکرهه مکسله مهرمه منساه)
 یعنی صبحه که ضمه عند الصبح نومدر انده کراحت کثیره و کسل کثیر
 و هرم کثیر و حاجتی نسیان کثیر وارد ای پسر نفس حیوانیه بی اکل
 و شر به او کرتمه بلکه ریاضت و تغلیل غذا ايله که اکا موت ایض
 درلر که سبب یاضی دل و ضیاء معنوی در و اصلاح طبیعت ایکن
 اول الباب در بس تن پرور اولقی حیوانیت و روح پرور اولقی ملکیت در
 فاعلم ذلك و اعلم * اخر روزت نکو نبود منام * پیشتر از شام خواب آمد
 حرام * تقدیری نبود منام نکودر آخر روز دیمکدر که تا خطاب
 نبوده قید در و منامه قید اولقی اظهر در . بوندن اعرابی ظاهر در
 و مصراع ثانی که تقدیری آمد خواب حرام پیشتر از شام دیمکدر که
 خواب آمدک فاعلی و حرام فاعلمدن حالدر زرا آمد لازمدر و پیشتر
 دخی حرامه ظرفدر. (نکونوک کسری و کاف عربی که ضمه کوکچک
 معنایه اصلی نکودر که تیکه منسوبدر منام مصدر می در نوم معنایه
 و نوم شول حالت طبعیه در که دماغه صعود ایدن بخار اتک رطوبائی
 سببیه اعصاب دماغ استرخاء ایدوب عقل و قوی انکله تعطل ایدر
 و بعضیلر دیدیلر که الله تعالی که نفس انسانی من غیر موت قوی
 و قبض ایتسیدر (پیشتر باعجمی ايله در که پیش او کدر که جهات
 ستندر ترادات تفضیلدر پیشتر او کرک و مقدمه دیمکدر حرام ممنوع
 و منهی معنایه در (معنای یت) بودر که کون اخرنده اویومق سکا
 ابو اولماز بلکه اخشامدن اول خواب حرام کلدی پس مصراع
 ثانی که مضمونی ترقی باشنددر یعنی قبل المغرب منام ترک اولی باشند دکل
 بلکه حرام و منهیدر زیرا تفصلن عمر و عطفه مؤیددر زرا وقت
 ناقصدر خصوصاً که تغیر زمانه ذکر و تسبیح اشغال کر کدر
 بوايسه منامله فوت اولور * اهل حکمت رانمی آید صواب * در میان

*

*

آفتاب و سایه خواب * بونك تقدیری نمی آید اهل حکمت را خواب
در میان آفتاب و سایه صواب دیمکدر که خواب نمی آیدك فاعلی و اهل
حکمت مفعول اول و صواب ثانسی در و در میان خوابه منقله در
(حکمت اصلنده علم معناسنه در پس حکیم ا و در ~~که~~ فعلی بحکیم
الاتفاق اولیه و اشیا بی موضعه وضع اولیه و حکمتك اقسامی وارد
حکمت طبیه و حکمت بحثیه و حکمت علمیه و حکمت عملیه و حکمت
ذوقیه کبی (حکمت بحثیه مفعولات فلاسفه در که نتایج افکار در
بو حکمت اهل شرع عندند معتبردکدر) حکمت علمیه اعتقادیاتدر که
علم کلامه میندر (و حکمت علمیه عملیاتدر که علم فقه الك بیانه
متکلفیدر و بوا یکی حکمته حکمت منطوق بها دیر که حکمت ذوقیه به
وسيله در) و حکمت ذوقیه اسرار حقیقتدر که وجدانیاتدر بوراده
حکمتدن مراد حکمت ذوقیهك شعبلدن اولان حکمتدر که اسرار
شرعده بعض خفایایه و قوفدر (آفتاب کونشدر اصلنده وصف
ترکیبی در که تابنده آف در آف یعنی قزدر می معناسنه زیر صوابالطبع
بارد در و جازدر که اصلی آفت آب اوله زیرا آبی تحلیل و افنا ایلر
بوصورنده آفت کلمه عربیه اولور فاما اولکی قاعده فرسه انسیدر
(معنای یت) بو در که اهل علم و اسرار دان اولنره کنشک ضوئیه
سایه اراستند او یومق صواب کلز بلکه خطادر زیرا او محله شیطانات
تعلقی وارد در شول جهندنکه ضوئیه یعنی ضیح ایلر ظلك برزخیدر
و برزخ شیطاناتك ملعبه سیندر * ای پسر هر کز من و تنها سفر *
* باشدت تنها سفر عین خطر * تنها مروك فاعلندن حالدر زیرا
عربی ده خان کونك منفردا ایلر تعبیر اولنور سفر مروك مفعولیدر
یاخر جرف تقدیریه که بسفر دیمکدر سفر ایدوب یوله جفمد معناسنه
و یا خود مرو لا تفعل معناسنه محمول در ایکنجی تنها تاء خطابدن
حانددر که تا مفعول باشد و سفر فاعلدر عین خطر مفعول ثانسی و لکن
مفعول اول فی الحقیقه غیر صریحددر که ترا دیمکدر عربی ایلر تقدیری
یکون لك در هر کز اسه تفراق زمان ایچونددر (مرو نهی حاضر در
(مصدری رفتن در بور بلك و کیمك معناسنه مضارعی قبله رود کلور
(سفر امتده قطع مسافه و شرعه سیرایل و مشی اقدامه اوچ

مط

✽

کونک مسافه به ودخی زیاده به خر و جدر و بعضیاری دیدیلر که سفر
کشف العطا در که مسافر مکاندن و مکان مسافردن کشف ایدر
واخلاق انسان دخی سفرله منکشفه او اور همین خطر نفس هلاک
دیمکدر زیرا دین برنسته نک نفسی و حقیقی در بعض نسخ ده باشدت
تنها سفر رفتن خطر دوشمشیدر بوضورنده رفتن باشدک فاعلی اولوب
سفر رفتنه مفعول اولور (مضای یت) بودر که ای پسر هیچ بر زمانده
بالکبر سفره کیمه یعنی بطریق السفر عازم راه اولمه زیرا منفردا سفر
ایتمک عین هلاک اولور هم صوره وهم معنی صوره خطر ظاهر در زیرا
دیمشدر در الرفیق ثم الطریق یعنی بی رفیق سفر ایتمک کندی تهنگه به
القادر زیرا دشمن ظهور ایدر سه مغلوب اولور ومعنی خطر بودر که
بالکبر اولان سالک شیطان رفیق اولور شیطان ایسه دشمن دشمن ایله
رفاقت ایسه محض ضرر در خصوصاً سیاهانده خیالات ظهور ایدوب
در هنر ناک ایدر انکچون حدیثه کلور که بر پلرده غولار سرزی اضلال
ابتدوی وقتده اذان و بریکوزر را شیطان اذانه طباغیوب فرار ایدر
* دست را در رخ زدن شومست شوم * استماع علم کن ز اهل علوم *
زدن مبتدا و دست انک مفعولی و در زدن ظرف در شومست خبر و شوم
انی ناکبدر استماع کنک مفعولی و از استماعه متعلقدر (شوم اصلنده
همزه ایله در که ضد الین در صکره ماقبلی مضموم اولمغله و اوه قلب
اولمشدر نظارتی چوقدر (استماع قصیده قولق طوتوب دکلکدر
سماع اعمدر) علمدن مراد علم نافعدر که علم تفسیر و حدیث و فقه
و تصوف و اصول فقه و کلامدر (مضای یت) بودر که الی یوزنه
اورمق یعنی الی بکاغنه و یوزنه قویوب یوزیله اکا طیانق شومدر
یعنی منحوسدر همچون و مبارک دکلدر زیرا محزونلر و اهل نار صغیدر
کفره کبی و تشبده ضرر عظیم وارد و جازدر که ماتم و مصیبتنده
خدش وجهه محمول اولاکه اهل جاهلیت صغیدر امدی اهل علم
نافعدن علم دکل و سکا دیدم ایسه ونه دیدیلر ایسه انکله عمل ایله ناکه
نحو سندن خلاص اولاسن و منجت و سعادت بولاسن * شب در آینه
نظر کردن خطاست * روزا کر بین توری خود رواست * تقدیری
کردن نظر در آینه در شب خطاست اکر بین توری خود در روز



روزان رواست دیمکدر که کردن مبتدا و نظر مفعول و آینه و شب نظره
 طرف و خطا خبر در تو بینی فحش ده اولان ضمیر خطابیه تا کید در
 روی بینی به مفعول رواست مبتدا محذوفه خبر در (بینی مضارع
 مخاطبیدر مصدری دیدن در کورمک معناسنه صکره دال مکسوره
 علی خلاف القیاس باء موحده به قلب اولتوب مضارعنده بیند و بیننده
 دینلور (معنای بیت) بود که کیجه ایچنده آیند به نظر ایتمک خطا در
 صواب دکلدر زیر نورله ظلمتک مناسبتی اولدیندن ماعدا تعرض
 شیطانه دخی و سله در زیر کیجه وقت انتشار شیطان و آینه محل
 خیالدر پس شیده محل خیال به نظر در خوف اولور خصوصاً نابالغ
 و لنوره خیال شیطانی دن ضرر عظیم وارد اگر کونه زده آینه ده
 کندی بوز که بقر و آتی کورسک زوا و سزادر زیر روز محل روشنائی
 و زمان احساس صوردر پس آینه افاقده (المؤمن مرأه المؤمن)
 موجهجه کندی مناسبتی کرزدیکک کی آینه ده دخی بنحوصه کندی
 مناسبتی کورمک و عقیب رویده فتبارک الله احسن الخالقین دیمک
 لایقدر و اهل تصوف دیمشدر که سن مرأت حقسن که حقلک کالی سنده
 ظاهر در و حق دخی سنک مرأت احوالکدر یعنی اگر حقلک سنده
 نجلیسی اولیایدی احوالک نه بوزدن اولدیغی معلوم اولمازدی تنکم
 نقطه نك کاغد اوزرنده محل تعیینی اولیایدی نقطه نذر بلغزدی
 فاعرفه * خانه کرتنها و تاریکت بود * مونسى باید که نزدیکت بود *
 تقدیری اگر بود خانه ات تنها و تاریک باید که بود مونسى در نزدیک تو
 دیمکدر که خانه بودک فاعلی و تاء خطاب اکا قید در تنها اکا مفعولدر
 و بعد الجملة شرطدر مونسى بودک فاعلی و نزدیک اکا ظرفدر
 و بعد الجملة باید فاعل و بعد الجملة جزادر (مونسى ده یا وحدت
 ایچو ندر مونس ایناسدندر که برکسه نك و حشنى ازاله ایدوب اکا
 انس و برمکدر (معنای بیت) بودر که اگر خانهک کیجه ایچنده تنها
 و نى شمع اولورسه یعنی خانه ده بالاکر قالوب یزار مومك و قندیلک دخی
 بولورسه باری یانکده بر مونسک کرکدر زیر خانه مظلم ده و حید
 اولان کسه به شیطان تعرض ایدر حتی آغریا عمق دید کلری غالباً
 اندن کلور فاشمک اولدقده تنهالقی ضرر و بره ز بر اظلمات شیطانه

✱

✱

معیندن و كذلك مونسك اولدقد ظلمت ضرر و برمن زیر مونسله
 متقوی اولورسن و جماعت اولغله یدالله علی الجماعه سرن بولورسن
 خصوصاً ناباغ اوشاقلری و حدیث و ظلمتین محافظه لازمدر زیر
 شیطان بالغم تعرض ابتدوی برده ناباغ بطریق الاولی در * دست در
 کم زن تودرز یزنج * نزد اهل حال سرزد آمد چو یخ * دست کم زن
 مغمولدر کم زنک تقدیری مرار امرور ابتدی توزنک تحتاده اولان ناد
 خطابی تا اکیدر و درزنه ظر خدر نزد آمده طرف و سرزد آمدک فاعلندن
 حاندنر که مصراع اولک مضمونیندر چو یخ سردی تشبیهدر (زیر
 کسره آشفه در (زیر قحله و بام موحدیه ایله اوست و یوقان و در
 (زنج ایکنک دید کلری در که عرب ذقن حریفی ایکنک چکنک نک
 لالت طرفدن جمع اولد یغی بر در (اهل حال اهل ذوق و وجدان
 و واردات در که بومعنی مستحکم اولد یغی خالده حال دیرل زیر
 انسان بر وصفدن بر وصفه تحول ایدر و متغیر اولور و الا مقام
 دیرل ثبوت و استقرارندن اوتوری و دخی نیجه وجهله تعریف
 اولمشدر که بوراسنی انک محل تفصیلی دکلدر و بعض نه خنده
 نزد اهل معرفت دوشمشدر که بوانسب در (سرزد صوقدر برد کی
 (یخ بوزدر که عرب جد در حرکت ایله ماه جامده معناسنه الحباد
 ذوبانک ضدیدر (نیجه طولودر که عرب برد در حرکت ایله حب الغمام
 دخی بوزر بولندد و کبلن بوز دانه سی معناسنه (معنای پت)
 بودر که چکنک بالئنه الکی آراور یعنی هیچ قومه و اعتماد ایتمه زیر
 بودخی اهل نار صغیدر و بومعنی اهل حال فائنده صوق کلادی بوز کی
 یعنی اهل حال و ارباب حکمندن اولنراتی دخی ایوکتورمرنر و قلبری
 اکا اصمنر پس صوق اولق عدم تعلقدن کلیه در زیرارنسنه اسی ایکن
 یایشورن صوغیدقده دکل * چار بار چون به یینی در قطار * در میان
 شاین نیایی زینهار * بعض نسخ ده چار پادر بار چون یینی قطار
 دوشمشدر و چار و دخی کلسدر و اوله زیر و او یا حروف شغویه دن
 اولمغله آرازانده مهملده و اردو شور با و شور و دیرل طوز لواش
 و ناست و بوغردلی آس معناسنه چار پا به یینی نک مقعولی او در اکا
 ظرفدر و بعد الجمه سرطدر ایکنی در نیایی به طرفدر (زینهار صاقز

✱

دیمکدر که عرب احذر دیر (چار پا درت ایاق و حیوان دوه و آت
 و قاطر و سحر کبی که قوئم از بیع صلحی دیرل (به بینی ده با مضموم او قنور
 ریزا ما بعدی حرف شفوی در نسخه ثانیه به کوره (بار بو کدر حمل کبی
 (قطار کسمرله کما قال فی القاموس جاءت الابل قطارا بالکسر ای مقطوره
 و دوه نك و غیر نك قطار اولدی فی نسق واحد و زرنه بری برنه تقریب
 اولند قلریدر قطرات مطر کبی (در میان شان مبانده نون مکسور در
 شان ضمیر جمع متصل در ایشان ضمیر جمع منفصل کبی (در میان مضارع
 منفی در مصدری آمدن در مضارع نده میم یایه تبدیل اولوب آید و آینده
 دینلور (معنای بیت) بودر که چونکه چار پایی قطارده کوره سن
 و یا خود بولك الشده قطار اولوب کیدر کوره سن صافق انزلک اورتیه
 کلبه سن یعنی آزار نین کچمه سن و آزارنده یوریمبه سن بریزا ایجاب
 نسیان دیندر یعنی انسانه او متقی کینور و بلدوکی نسنه بی حفظ ایدیه مر
 اولور و مقاصد حسنه ده قطع قطار ایلیم و جالین مقطورین میانده
 یوریمبه دیمشد که مشی ده چلی تخصیص و قطعده قطاری مطلق
 ذکر ایتشد و نسخه اخرا دن فهم اولنور که معنای مذکور بوکلی
 یعنی بولك آئنده اولان حیوان قطارنه کوره در مطلق قطارنه کوره دکل
 ظاهر اولان دخی بودر بریزا دیر بار دما اولان حیوانده شیطانک بشقه
 تصرفی وارد که باردن خالی اولانده و متفرقه یعنی قطار سز
 و یولار سز اولان حیوانده او تصرف و تملیط یوقدر فافهم * تا فراید
 قدر و جاهت را خدا * روز شب می باش دائم در دعا * خدا فرایدک
 فاعلی و قدر معنایید و بعد الجمله مضارع ثانی مضمومنی تعلیلدر روز
 دائم و در او چلی بله می باشد ظرفدر دائم حقیقتده روز و شبی تا کیه در
 سن روز شب و دائم ظرف زمان و در دعا ظرف فعلدر چونکه معناده
 اختلاف بولندی ایکی طرفک بر فعله تعلق لا یأس اولدی (تا فرایدده
 تا تعلیلیه در فراید مضارع مثبت در مصدری فرودن کلور آرتیق و آرتوده
 معنایه بومقامده متعدی در مضارع نده و او بر پنه الف و یا کلوب فراید
 و فراینده دینلور و الف ایلیمه افزاید و افزوده دخی جائز در
 قدر و جاه بر معنایه دیر بر قاموسده کلور که جاه قدر و نیز تندر فایما
 ظاهر اولان بودر که قدر مقدار و مرتبه و جاه قبول عند الناس

✽

و شاهی ده جاه منصب دیمشد را اگر مقلوب اولور سه و جاهت
 معناسنه اولور که یوزی صولو و حرم تلو دیمکدر دعا یا الله دیوب حتی
 حصول حاجتیمون دعوت و طلبسدر (معنای بیت) بودر که تا که
 الله تعالی سنک قدر و مرتبه کی آرتوره و عال قله یعنی بومقصودی
 تحصیل ایچون روز و شب یعنی علی الدوام دعاء و درگاه حقه نیازده اول
 و بود و آمدن مراد دوام عرفی در یوخسه دوام حقیقی دکل شو قدر
 واردر که اهل کمالک حقه اتصال و توجهی دائم در زیر مراد بالکن
 ظهیر لسانیه دعا دکلدر و یونیدن فهم اولور که حقه تضرع و ندال
 و تواضع اوزره اولیق علور تیه باعشر تنکم کلور که (من تواضع رفعه الله
 * تاشود عمرت زیادت در جهان * رو نکوی کن نکوی در نهان *
 بعضی نسخده در نهان برینسه ای جوان دوشمشدر عمر شود ک فاعلی
 و تاء خطابه مضافدر زیادت تاء طویلله ملفوظه ایله تنکم رسم بمجدر
 مفعولدر و قحله امر حاضر در مصدری رفتن در مضارعی رود در
 مابعدنده اولان جمله روی تفسیردر نکوی کنک و ایکنجی تا کید در
 و آخرنده یاه ثانیه مصدریه در (معنای بیت) بودر که تا که سنک زیاده
 عمرک زیاده و برکتن بولاسن یوری کز لوجه ابلوک ایله ابلوک دن
 مقصود خفیه صدقه و اعمال صالحه در زیادن احتراز ایچون که
 بومقوله عمل اجلی تأخیر و عمر و رزقی زیاده ایدر مراد ابلوک
 و صدقه نک زیاده شبر فن بیاندر که شویله که اگر عمر افزون اولیق لازم
 کلسه صدقه و صله رحم ایله افزون اولوردی و جائزدر که زیاده نک
 برکتی حسنیله اوله و محتملدر که انفا سده تفاوت اولیق حسنیله اوله زیرا
 عمر فی الحقیقه انفا سدر و انفا س سر یعه ایله عمر اکسلور و بطبیعه ایله
 افزون اولور و الله اعلم بالخال و المال و ما ینتجه انقلم الماضي من الزیاده
 و الانتفاض فی الآجال فافهم * تانکا هد آب روید روز کار *
 * معصبت کم کن بعالم زینهار * روز کار نکا هذک فاعلی
 و آب روی مفعولیدر کم کن عربی ایله تقدیری افعلیها قلیلائی لاتفعلیها
 اصلا دیمکدر تنکم نظارتی مرور ابتدی پس اکامفعول اولور بع
 ظرفدر نکا هد مضارع منفیدر مصدری کاهیدن در کاف عربی ایله
 اکسملک و اکسملک معناسنه انتفاض و نقص کی پس کاستن کی لازم



و متعدی اولور بومقامده متعدی در نگاهدك فاعلی روزگار و مفعول
 آب روی در حرمت معناسنه بوراده نقصی روزگار نسبت ایلدی
 مجازا و یا خالق روزگار و یا اهل روزگار معناسنه اوله (معنای بیت)
 بودر که تازمان سنك آب و روی و حرمتی نقص ائیمه و یا خالق الا ما کن
 و الا زمان سنی ذلیل ائیمه و یا اهالی زمانه یاننده خوار اولیمه سن صافن
 معصیتی آراشله عالمده یعنی هیچ بروجهله حقه نه آرونه چوق عاصی
 اوله زیرا عصیان که قصده گاه ائیمکدر سبب بعد رجاندن ساجده
 * قربدن دور اولان ایسه خاکسار اولور فاقهم * هر که رو در فسق
 و در عصیان کند * ایزد اندر رزق او نقصان کند * تقدیری
 هر کس که کند رویش در فسق و در عصیان کند ایزد اندر رزق
 او نقصان دیمکدر که اعرابی ظاهر در فسق طاعتدن خروجدر ایزد
 همزه نك کسر یله و زاء عربی نك فتح یله و یا زاء عجمی ایلله شکم حلیمی
 ذاهب اولمشدر حق تعالی نك علم حاصی در تکرری معناسنه رزق
 افسانك انکله تغذی ایتدوکی در یوخسه جع ایتدوکی دکل غذا ایسه
 حلال و حرامه شاملدر و هندی معتزله حرام رزق دکلدر زیرا حرام
 مال غیردر که مملوک دکلدر و انسان مالک اولدیغی نسنه بی وجهله
 اکل ایدر و کار رزق اولور جواب بودر که گرچه حرامی الله تعالی به
 اضافت ائیمک ترک ایددر و لکن سائق الله تعالی در که فعل اکا استند
 اولتور عیدك مواخذة اولدیغی اشساب رزقه احتیاب ریه سوء
 مبائرندن اوتوری در (معنای بیت) بودر که هر کسه که یوزن
 فسق و عصیانه ایلدی یعنی اکا قبل ایده و فاسق و عاصی اوله الله تعالی
 انك رزقنده نقصان ایلر زیرا عمرنده برکت اولمیچق رزقنده و سه ر
 احوالنده دخی اولماز و بعضی فاسقك دنیا جهشتدن مرفقه الحلال
 اولدیغی بطریق الاستدراج در و یا خود نظر مطلق و فاهینه دکلدر
 بلکه رزقه در غنی بجهتلك ایسه فقیر و سخی دن رزق ایزددر زیرا حرص
 مانع انتفاعدر * کم شود روزی ز گفتار دروغ * در سخن کذاب را
 نبود فروغ * روزی کم شودك فاعلی و حرف جرا کا متعلقدر در فروغه
 ظرفدر کذاب نبوده متعلقدر فروغ نبودك فاعلیدر کم شودده نقصان
 قلته محمولدر روزی رزق در تفصیلی بالاده در گفتار کبی کذاب کا ذنب

✽

✽

مباحثه سیدر که کذب تکرر نه و کثرت متعلقاته اشارت در دروغ یلان
 و فروغ شعله وضیا (معنای بیت) بود که یلان سوزدن و کذب بکنند
 رزق از او اور یعنی موجودی منتهی اولور و مفقودی اله کلمه ز را
 ذنب موجب حرمانه ر خصوصاً که کذب یعنی کذب اعظم ذنوبیدر که
 خلاف واقعی اخبار در که سبب اختلاف در بوسیدن کاذب رزق مختل
 و مشوش اولور و کذاب همچون سوزده فروغ اولیا یعنی قول کاذب ک
 نوری اولماز بلکه عقیده طلمی ظهور ایدر صبح کاذب کبی و فی المثل
 کنش طوع بشدن یلاور در درلر سوزده کلبشندن ظاهر در فافهم
 * فافه آرد خواب بسیاری بستر * خواب کم کن باش بیداری بستر *
 بعضی نسخده ترک کن این خواب زنده اری بستر دوشمیدر و بعضنده
 کاور کتر کن خواب زنده اری بستر چله سنک مالمی بر در خواب آرد
 فاعلی و فافه مفعولیدر ایکنی خواب مایه نه مفعولیدر بیدار بانه
 مفعولیدر و چله فافه اولکیدن مفعول اولان مضمری تصریحدر
 (فافه فقر و حاجت معانیه در) آرد اصلنده آورد در حذف و اوله
 تخفیف او بستر مصدری آوردن و آوردن در که کنور مکرر
 بسیار بالاده در (معنای بیت) بود که ای بستر چوقه از جو قفق
 و فافه کنور یعنی اکسب اولور ای بستر خوابی از ایله اگر اوقانده
 او یانق اول تا که غناود و انت کله زیر غافل ایله آناه بر دکلدر پس
 تارر جندن آکلهه اون حصه واقع اولنده غافله انجق بر حصه
 دوشر شول معنادن که آگاه طالب و غافل طلبیدن خالی و حلیه عملدن
 غافل در * هر که در شب خواب عریان میکند * ز نصیب خویش
 نقصان میکند * تقدیری هر کس که میکند خواب در شب عریان
 میکند نقصان از نصیب خویش دیکدر عریان حالدر میکند
 فاعلین در شب دیندوی قیده اجزازی دکلدر بلکه واقعی باند که
 اکثر با خواب شنیده واقع اولور پس بومعاده فیوز شد برابر اولور
 نصیب خط منصوب یعنی مفیند (معنای بیت) بود که هر کس که
 کچه ده خوابی عریان اولد یعنی طاهر ایلر یعنی حلاق و یوز کنیدی
 نصیب و از قیدین نقصان ایلر یعنی نقصان معنایه سبب اولور این
 طوز خیرا حکما معنای بندگی باعث نقصان بر قیدر و بیکدر

*

*

ولكن ظاهر اولان بود كه بومعنى تحت الخاف اولديغى صورته در
والاملبس كى در حى اكر مىرى لحافدن خارج ايسه فراشده قرآن
او قومق دى جا در باغنى مداخترسه والا تارك الادب اولور و بومعنى
قرآن ده (و على جنوبهم اذن اخذ اولمشدر زيرا ذكر و قرآن بردر
* بول بر اهام فقيرى آورد * انده بسيار پيرى آورد * بعضى نسخ ده
بول عربان هم فقيرى آورد دوشمشدر اولكيسى خديشه و ايكيجيسى
قول حكمايه موافقدر بول مبتدا و بر با اكا متعلقدر اوردك فاعلى تحتده
بمخير بول و فقيرى مفعول و بعد الجملة خبر در انده بسيار مبتدا آورد
پيرى خبر در بول معروفدر ججى ابوال كلور فقيرى ده يامصد ريه در
انده فتح همزه و ضم دالده و اندوه و اوله قيفو معناسته غم و غصه معناسته
پيرى قو جالفدر كه اخرنده يامصد ريه در (معناى بيت) بودر كه
آياق اوزره بول ايلك و يا خود عزيزان اولديغى حالده قبول ايتك
هم فقير لاق كنوزر محل بوايه مكر كه فاذ و رات و ياغيرى مانع
اولمغله قيسا بول ايديه پس و واضع ضرورات مستثناستدر خصوصه كه
اكثر بلادده و اهاليسنده بومعنى مبسر و كادر و چوق غم و غصه
انسانه پيرك و هم كسور زيرا ديمشدر كه هموم قواى نفسانيه بي
ضعيف قلوب تسارع شبيه سنب اولور و ديمشدر كه همه شخم
بر برده منعقد اولناز زيرا هم و حزن انسانى بي خواب ايدر و ايدر
بو بوزدن لحم و شخم منعقد اولديغى كچى ساج و صفق دى شبيه
مشغل اولور قافهم جدا * در جنابت بد بود خوردن طعمه *
ناپسندست اين نيزد خاص و عام * تقديرى بود خوردن طعمه
در جنابت بد اين ناپسندست نيزد خاص و عام ديمكدر كه خوردن
بودك فاعلى و بد مفعول و در خوردنه مفعولدر اين مبتدا و ناپسند
خبر و نيزد ناپسندست متعلقدر (جنابت ازاله و يا النقاء تحتين ايله
حاصل اولان مقدار اول حائنه جنابت ديديلر زيرا صليوتدن نجس
و مفسده خيبتدر) ناپسندست بكنلامشدر و مشكل پسند ديرز دكه نسبه بي
مركميه (معناى بيت) بودر كه حال جنابنده طعمه ايلك و ايمزدر يعنى
كنجه جرم دكلهز و لكن بومعنى عوام علما و خواص حكماياننده
ناپسنددر كه طعمه ايجى تحقير لازم كلور خصوصه كه (اكره و الخبز) و وجبه

نانه امانت ایش اولور فاما اکر وضوء شرب عیدن صکره اکل و شرب
 ایشک می خصدن زیا وضوء شرب می نصف غسلدر پس سوز قبل
 الوضوء اولان اکل و شرب کراهنشیده در یوخسه بعد الوضوء
 لا باسدر پس بالکیز غسل یدین و مضمضه واستنشاقله اکتفا ایجه
 زیر اولکی طهارت کامله به اقریدر و بعد الجنابه جواز منام بو وضوء
 او زیننه میندر فافهم * ریزه نازامیقکن زیر پای * کرهمی خواهی
 و نعمت از خدای * ریزه می فکنتک مفعولی وز زیر پای ظرفیدر عربی ایله
 لا تطرحه فیه دیمکدر ریزه آخرنده اولان همزه اضافت ایچوندر
 و بعد الجمه جزء مقدم و مابعدی شرط مؤخر در تو خواهی نمونده
 ضمیر خطابی تا کید در نعمت خواهی تک مفعولی و جار و مجرور
 خواهی به متعلقدر (ریزه اواق دیمکدر خرده کی (زیر پای ایاق انی
 (معنای یت) و در که نان خرده سنی ایاق التمه طرح ایتمه و چینه یوب
 یکمه اکر الله تعالی دن نعمت زائده و حالت حسنه دلرسک یعنی خبری
 تعظیله مزید نعمت بولور سن و تحقیرله خوار و فقیر اولور سن اس
 اولو خرده لری جمع ایدوب اکلہ صالح ایسه کهندک اکل ایله و الا عملی
 مناسبنه ویر و یا ایاق بصمزمحله وضع ایله تا که مورچه لرنکله
 انتفاع ایدلر فافهم * شب مزن چاروب هرگز خانه در * خاک روبه
 هم منه در زیر در * تقدیری مزن هرگز چاروب در شب خانه و هم منه
 خاک روبه در زیر در دیمکدر که مزن نهی حاضر در مصدری زدن در
 اورمق معناسنه مضارعنده نون زیاده سیله زند و زننده دیرلر جار ب
 کا مفعولدر شب و در خانه ظرفلدر و خاک روبه منهک مفعولی در
 زیر کا ظرفلدر (چاروب سپر که در مکثیه کی اصلنده وصف ترکیبدر که
 روشنده جای در ریسپوری معناسنه رفتن ضم رائله سپر مکدر
 مضارعنده فایله مقبول و اشباع ضمدهن و او تولد ایدر بروب دیرلر
 (هرگز استیجاب اوقات ایچوندر بومقامده کیچدرده هیچ بر کیجه ده
 دیمکدر) خانه در اصلنده در خانه در که در اوقات ظرفلدر انگلی مصراع
 آخرنده اولان در قیو معناسنه در پس میانلرنده تحبیس نام واردر
 (روبه بوراده رانک ضعی و بام موحدک تک فتنی وها غیر مفوظله ایله
 سیراش دیمکدر که اسم مفعولدر اصلنده سپرندی در رفتن کی ضاله

*

*

راتك ضمّه سی اشباع اولتوب واولتولد ایلدی و فائله با ارا سنده مبادله
 اولمله فایله تبدیل قنوب روبه دتلدی (زیردر قیواشغاسی و التي در
 مراد قیواری در بعض نسخده در پیش در دوشمشدر بواولکیدن
 انسدر زیر ایدیده کلور که) نلفوا افنتکم ولا تشبهوا بالیهود بجمع
 (الا کباء) جم کباء بالکسر بمعنی الکتناسه یعنی خانه لیکوزک اوکتری
 پاک طوتک وکاساتی خانه رده جهله یهوده بکر مکوز (مضای بیت)
 بودر که هرگز کعبه ایچنده خانه سپر که اورمه یعنی سپرزه زیرا سبب
 فقر در تنکم حکما علمه و تجربه ایله بلش لردر و سپرلش طیراغی یعنی
 سپردوی قیوالتنه واردنه و اوکنه قومه زیرا نظافتدن عاری اولمغله
 متعیدر * کر بخوانی باب وامت را بنام * نعمت حق بر تو میگرد
 حرام * باب بخوانی نک مفعولی و بنام اکا متعلقدر نعمت میگردد
 مفعول اولی و حرام ثانسی و بر تو حرافه متعلقدر و مصراع اول شرط
 و ثانی جزادر (باب زبان پهلوی ده بابا دیمکدر پندر کبی (مام اتا در
 مادر کبی (مضای بیت) بودر که اگر سن بدر ووالده کی نامبرایله
 او قورسک مثلاً یا عبد الله و یا حوا دیو آد لر یله چاغورسک نعمت حق
 سنک اوزر که حرام اولور یعنی فقیر او نورسن زیرا الله تعالی انلره
 تعظیم ایدوب (واعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا و بالوالدین احسانا)
 دیو کندنه عبادتله امره انلره احسانله توصیه بی تقریب ایتمش (وقل
 لهما قولا کریمًا) دیو امر ایلمش (ولا تقل لهما اف) دیو نمی قلمشدر پس
 انلری اسم صریح لری ایله یاد ایتمک تحقیر و اذادن خانی اولمغله
 کر کدر که تعظیم و توقیر دلاللت ایدر القصاب مشرقه و القضاظ
 مفرحه ایله چاغره سن الحاصل والذین نعمت جلیله اکهمیه در که
 سنک سلسله وجوده ارتباطکه سبب و بواسطه آینه سنده روی
 اسمایی مشاهده به باعث اولمشدر پس انلره کفران اوزره اولمق
 مستوجب فقر اولدیغی لاریتدر و اساتذہ علوم و معلمان صنایع
 و خرف دخی بویله در و انبیا و اولیا بونلردن اعالی در * کز بهر
 جوی کفی دندان خلال * بی نوا کردی وافی در زوال * دندان
 کفی نک مفعول اولی و خلال ثانسی و بهر خلال متعلقدر بی نوا
 مانعینه متعلقدر و در ظرف افنی در و مجموع بیت شرط و جزادر



چو پی ده یا زاید در چوپ کسایش و یونلوب دوزلمش دکنک
 (دندان دیش در عرب سن دیر) خلال خا مجحه نك كسریله ایکی
 نسنه نك اراسی و دیش قارشدر دقاری نسنه بوراده تخیل معناسنه در
 دیش قارشدر مقدر و تخیل لویه و اصابع دید کلری ارا رینه صو
 اساله ایتکدر (پی نواده نوا نونك فتح و ضمیمه غنا و نعمت و رونق حال
 و بهره پس پی نوا پی بهره و بی نصیب دیتکدر) کردی کاف عجمی ایله
 شدی معناسنه مضارع مخاطبدر افی کبی (زوال ثبات مقابلی در
 زوال شمس دید کلری ظهیر ده کبد سمداء بط حرکتدن اتوری در
 والا شمس هیچ بر وجهله قرار یوقدر تا که محسندن مفارقتله زائل
 اولدی دینله (معنای یت) بودر که اگر مسواک و زیتون و امثالی مر
 اولان اغاچاردن غیر هر اغاچ و حبیب ایله دیشکی خلال رسك فقیر
 اولور سن و زواله دوشرسن یعنی یدکده موجود اولان نعمت زائل
 اولوب بردخی رخا و غنا و رونق حال یوزن کورمز سن زیر اثر عده
 و حکمتده او مقوله نسنه لره تخیلدن نهی اولمشدر * دست راهرکز
 بخاك وکل مشوی * از برای دست شستن آب جوی * دست مشویك
 مفعول صریحی و بخاك غیر صریحی در آب مابعدنه مفعول و از برای
 فعلی تعلیلدر دست ثانی شستن کله سنك مفعولدر اصلنده شستن
 دست در اضافه (کل کاف عجمی نك كسریله بالجهدر و خاتونلرك
 جامده باشلرنه سور دکلری طنبیه دخی شاملدر زیر او دخی طراق
 نوغندندر) مشوی نهی حاضر در مصدری شستن در که یومق
 معناسنه در غسل کبی مضارعنده سین مهمله برینه و او زیاده ایدوب
 شوید و شوبنده دیرلر (جوی امر حاضر در مصدری جوییدن در
 استمك معناسنه و جوی ارمق معناسنه دخی کلور نهر کبی بوراده آبله
 جعفرده لطافت اولدینی خنی دکلدر و دقائقه کلور که جستن
 و جوییدن معنای بری برینه قریبدر برینك معناسی استمك و برینك
 ارا مقدر اول سیدن اندن اخذ اولنه جفی بوندن اخذ ایدرلر شستن
 ایله شوییدنك معنای دخی بری برینه قریبدر برینك معناسی یومق
 و برینك آرمقصددر جستن ایله شستن دن نه فاعل کلور ونه امر کلور
 ایکسیده جوییدن ایله شوییدن دن کلور بوده برنوعه توسعدر که

*

اسان فارسى به مخصوص در عربى ده بوقدر انتهى ظاهر اولان بودر که
 جستن ايله جويیدن بر در زيرا جويیدن مصدر فرع در که جستن ده
 سین و او و بایه قلب اولتوب مضارعى جويد دندله کدن صکره در
 پس قاعده عجم اوزره جويدك دالى حذف اولتیجی امر اولور که
 جوی در و شستن ايله شويیدن دخی بویله در که شستن مصدر
 اصلیدر بعد القلب مضارعى شوید کلوب امری شوی اولور جوی کبی
 (معنای بیت) بودر که هرگز الکی طیراق و بالحق ايله بومد یعنی
 صابون برینه ازاله دنس و دشم ایچون استعمال ایتده هر نه مقوله
 طیراق و بالحق اولور و نه بلکه ال یومق ایچون صو طلب ايله یعنی
 آنکله آبدست آلمق جائز اولان صونه ایسه او یله صویله غسل ايله
 والا فقر ابراث ایدر و قتولده کلور بگمزك شیر سنه طیراق قاتوب
 قینامق شرعیدر و بیه کلور که بگمز طیراغنی شرابه قاتوب بر مقدار
 قینادقن صکره ایدر و ب طیراغنی سوزب چقارب صافی شیر قالوب
 تکرار قینادوب بگمز ایسه اول بگمز بخس اولور هر نه قاتلور سه
 بخس ایدر فافهم جدا* ای پسر بر آستان کتر نشین* کم شود روزی
 ز کردار چنین* بر آستان نشینه متعلقدر کتر مفعول مطلقه صفتدر
 تقدیری اجلس علی العتبه جلوسا قلیلا ای لایجلس اصلا دیمکدر
 روزی شودك فاعلی و کم مفعولی و جار و مجرور اکامتعلقدر (آستان
 اشک معناسنه که عرب عتبه البساب دیر (نشین امر در مصدری
 نشستن در اوتورمق معناسنه جلوس کبی مضارعنده سین مهمله برینه
 یاونون کتورب نشیند و نشیننده دیر (کردار کاف عربی کسر یله
 عات اولوب اشلن ایش و صنت تفضیلی بالاده در (چنین اصلنده
 چون این در بونجیلین معناسنه (معنای بیت) بودر که قیو ایشکی اوزرنه
 ازارق اونور یعنی هیچ و تومه زيرا بومقوله ایشدن رزق آزار اولور
 یعنی بویله ایش طومق نقصان رزقه شیدر شکم مجربه ايله معلوم
 اولشدر و ایشک سر برینه در سر ایسه معظمدر اوزرنه اوتورمق ایسه
 تحقیر در و نان دخی طعام اراسنده سر در پس سر اولان نانی تحقیر
 ایتک نوجهله باعث قلت رزق ایسه سر اولان آستانه بی تحقیر دخی
 بویله در * نیکم کم کن نیز بر پهلوی در* باش دئم از چنین خصلت بدر





بعض نسخده بر پهلودری و آخر بیت بری دوشمشدر مال بر در
 (تکیده سو یکمک اعتماد معناسنه تکیده گاه معناسنه ده اطلاق اولنور
 سو یکمیک پردیمک اولور (پهلو به معجمی تک فقی و لامک ضعی ایله بان
 معناسنه پهلودری ده بازیده در اصلنده نسخه اولی ده کی کی یا
 اضافتدر (بدر به عربی ایله طشره دیمکدر زیرادر ایله طشره جمعقدن
 کایت ایدرله مثلاً درآمدک معنای حقیقی سی قبویه کلیدی دیمکدر ولکن
 قبویه کلک خروجی مستلزم اولمظه معنای کایسی خروج اولور نسخه
 اخرا به کوره (بری هر بی در که اصلی مهور در برار معناسنه) معنای
 بیت) بودر که دخی از طلیان قیونک یانی اوزرنه یعنی هیچ طلیانم داغما
 بونجیلین خصلت در زبله دن طشره اول و او یله ایش ایچروسنه دخول اینه
 زیر بودخی حکمتده ابو دکلدر شول معنادنکه رزق دخی سکایان و بر
 و اقبال ایتمز زیر اجزاء عمل جنس نملنددر * در خلاجه کبر طهارت میکنی *
 وقت خود را دانکه غارت میکنی * تقدیری کر میکنی طهارتدر خلاجه دانکه
 میکنی غارت وقت خود را دیمکدر که بوندن اغرائی ظاهر در (خلاجه بیت
 اخلا دید کار بدر که خلوت او بدر یعنی مکان خالیدر که انسان آورده
 قضاء حاجت ایچون نخلی ایدر قدمگاه و مستراح و امثال دخی بدر لر آورده
 چه جیم عجمینک فقی و هاء زسمی ایله ادا ت تصغیردر خلاجق معناسنه
 مورچه قرنجه جق دیمک اولد یعنی کی ولکن معنای تصغیردن منسلندر
 کنیرک کی که اصلنده جاریه جکدر صکره مطلق جاریه معناسنه
 استعمال اولندی بوراده خلاجه مطلق خلادر و بعضی نسخده خلاجا
 دوشمشدر جای خلا معناسنه ولکن اصح اولان اولکبدر (طهارت
 افتده نظافتدر و شرعه اعضاء مخصوصه بی صفت مخصوصه ایله
 غسل ایتمکدن عبارتدر) غارت اغاره معناسنه اسم مصدر در که بر قومک
 اوزرنه خیل و عسکر ایله واروب یغما ایتمکدر (معنای بیت) بودر که
 اگر بیت اخلا ده طهارت ایلنه سن و آبدست آلاسن بیل که کنندی
 وقتکی یغما ایلر سن یعنی وقتک ضایع اولور بر مقبضد ایش طومش
 اولسازسن زیرا بومقوله وضوء حکمتده سبب فقر در و بیت اخلا
 مردار در که طهارت ایله اصلاً مناسبی بوقدر بویه غراشدندر که
 قاموسده خلایق متوضا ایله تفسیر ایشدر متوضا ایله ابدست الا جق



مکند و مکر که خلا یت الحلا دن شیری محله محمول اوله * جامه را در تن
 نشاید دوختن * باید از مردان ادب آموختن * تقدیری نشاید دوختن
 جامه را در تن دیکبر که دوختن نشاید فاعلی و جامه دوختن
 مفعولی و در دوخته ظرفیت آموختن دخی باید فاعلی و ادب
 آموختن مفعولی و جار و مجرور آموخته متعلق در (جامه ملبوس در
 تفصیلی مرور ایشدر) نشاید مضارع منفی در مصدری شایستن در
 برامق معنای عرب لایق اولور دیدوکی برده ترک پراشور و بجم شاید در
 و احتمال وارد که دیک برده مجازا لسان ترکیده برار دید کتری کبی
 لسان فارسیده دخی شاید دیرل مضارع شده شایستن دن سین حذف
 اولنوب شاید و شایسته دیرل (دوختن دیکدر مضارع شده خازیه
 قلب اولنوب دوزد و دوزنده دیرل) باید باء عربی ایله کرک معنای در
 بایستن دن مشتق در که کرک اولمقدر بجم کرکز دیک برده نباید در
 مضارع شده سین حذف اولنوب باید دینلور (مردان میدان حقیقت
 مردلی یعنی ارزی (ادب امور مستحسنه بی رعایتدر) آموختن او کرتمک
 و او کرتمک لازم و متعدی کلور مستقبلانده خازیه مبدل اولوب آموزد
 و آموزنده دینلور (معنای یت) بودر که لباسی اوستکده ایکن دکن
 برامق یعنی ابود کادر که بحسب التجربه نسبتان کنور و فی الحقیقه
 او زرده دکل ایکن خیاطنی نسبتان اپدیک که محل خیاطی در
 او زرده ایکن خیاطت که محل دکلدر سبب نسبتان اولور یعنی نسبتان دن
 نسبتان تولد ایدر مردان میدان معرفتدن ادب او کرتمک کرکدر زیا
 بویله ایش طوتمزل و ترک ایشدر پس بویله ماده انله تابع اولق
 کرکدر که راه ادب بودر فاعل و عمل * کر بد امن پاک سازی روی
 خویش * روزیت کم کردای درویش پیش * تقدیری اگر سازی
 روی خویش پاک بدامت ای درویش کرد روزیت کم پیش دیکبر که
 روی سازی نک مفعول اولی و پاک تأییدی و بدامن پا که متعلق در
 روزیت کرد فاعلی و کم مفعولی و پیش باء عربی ایله فی الحقیقه
 کم لفظ صفتدو زیرا عربی ایله تقدیری بصیرت فک یا فصاحت کثیرا
 ای نقصان کثیرا بونده روزی خویش قیسا احترازی دکلدر بلکه
 واقعی بیاندر (معنای یت) بودر که اگر انک ایله کندی بوزکی سلوب





پاك ايدرسك اى فقير سنك رزقك زياده از اولور يعني زياده نقصانه
 سبب اولور زيرا انكله بوزك مناسبتي بوقدر كه برى علوى و برى
 سفليدر و انك غالباً خاك آلوددر و خاكسار نسنه ايله عز يز اولان يوزى
 سلمك و يوزى ذليل ايلك سبب خوارى اولان فقره سبب اولور بورداده
 درو يش تعبيرى كه فقير ديمكدر بطريق الترجم و انشفيه در نكتم
 مسكين لفظى دى فقير و در و يش كپي در * دير و بازار و ميرون
 آي زود * از بكه رفتن نيابي هيج سود * رو امر حاضر در رفتن دن كه
 مضارعى رود در دير انك مفعول مضريحي و بازار غير مضريحي در ز برا
 بازار ديمكدر كه حرف جر محذوفدر سر تا پاده كي كپي كه از سر تا پايه
 ديمكدر آي دى مدله امر در مضدرى آمدن در مضارع شده ميم بياه
 مبدل اولوب آيد و آينده ديرل (ميرون انك مفعوليدر زود امر ك فاعلندن
 حالدر حربي ايله تقديرى مسرعاً ديمكدر از رفتنه متعلقدر) (سود
 نيابي نك مفعوليدر هيج سودى تمهيم ايجونددر عربى ايله تقديرى لا كليا
 ولا جزئياً ديمكدر) (دير كسرله كيج در اسكى و قديم اولان نسنه يه ديرجه
 ديرل) بازار اصلنده بازار كاه در كه بيع و شري بريدر صكره كثر
 استعماله آخر دن كاه حذف اولوب بازار دندلى پس بازار آي وصافى
 ايمكدر (بازار كاه آي وصافى بريدر زيرا كاف عجمي ايله زمانله مكان
 مياننده مشتر كدر) (زود نيز معاجنه سريع كپي) (بكه باء عربى نك
 و كاف عجمي نك فحسه ريله و هاء ساكنه مملووظه ايله صبح و قى
 و ير كن ديمكدر اصلي بكا در كه بكه اندن مخففدر و بونك دى اصلي
 بكا در در عجم اير كن ريجك يره بكا در دير زيرا تر كه ادات تفصيلدر
 نيه لاحق اولور سه مدخولنك مدلولنده مزيت معناسن افاده ايندر
 وقتنده مزيت ايسته اير كننك ايله اولور صكره كثر استعمالدر
 طى اولوب بكا بودى تخفيف اولوب بكه دندلى با صكره دن
 داخل اولمشدر كه كاهك اير كن معناسن افاده كويا اكا منوطدر
 پس از بكه اير كنندن ديمك اولور (نيابي مضارع منى در مضدرى
 باون در بلى معناسنه مضارع شده فاه و وحديه مقلوب اولوب بايد
 و يابنده ديرل) (معناى يث) بودر كه بكر اهل سوق ايسك كيج كت
 بازار پرينه و سر عتله طشيره كل اعني دكانى اير كن قبايوب شرطانك



محل تصرفی اولان موضعدن جبق وقرارگاه و مسکنکه طوعری
کت زیر ابر کندن بازاره چقوب کتمکدن هیچ فایده بولماز سن نه
جزئی و نه کلی زیرا دیمشردر که الحریص محرو و حکمته مخالفدر که
سبب فقردر و حرصدن تولد ایدن حرماندر یعنی زیاده حریص
اولوب ابر کندن بازاره خروج ایدن کسبه مناسب اولان جزاء رزق
نقصاندر که اکا جزاء وفاق دیرل * نیک نبود کرکشی ازدم چراغ *
ره مدهدود چراغ اندر دماغ * تقدیری اگرکشی چراغ ازدم نبود نیک
دیگدر که نبود نیک جزاء مقدم و مابعدی شرط مؤخر اولورره مدهد
مفعول اول و دود ثانیسی و اندرا کانظر قدر (کشی کاف عربی نیک ضمیمه
مضارع مخاطبدر مصدری کشتن در اولدر مک معنای کشتن قتل کبی عرب
اطفاء سراج دیر موی سویندر مک معنای کشتن اندن کشتن ایله تعبیر
ایدر زیرا موم و قندیل قندیل اطفاء اولند قدیمی روح قالور کو یا ضواءک
رو حیدر (دم نفسدر مراد اوفور مکدر که عجم تف دیر (چراغ جیم
عجمینک کسر ایله اصلده فتیده بنیان اودک اسمیدر بحا زا آلت
مخصوصیه چراغ دیرل اول آلت که چراغ الک اوزرنده بتاری الحقیقه
کا چراغ پایه دیرل سمعان کبی وایلیکن که بودخی بر مخصوص آلتدر
چراغدن دیرل (مده دالک کسر ایله نهی حاضر در مصدری دادن در
اویرمک معنای اعطا کبی مضارعنده الف هابه قلب اولوب دهد
ودهنده دیرل (دود دوتون در دخان معنای دماغ بینی دیدکلر یدرنتم
قاموسده کلور که الدماغ کتاب مخ الرأس یعنی باشک ایلکنه دماغ
دیرل وام الدماغ بر جلیده رقیقه در که دماغ الک ایچنده اولور و خف
کسر قافله فوق الدماغ اولان عظمدر (معنای بیت) بودر که
اگر چراغی نفسدن یعنی تف دیوب اولدر و سویندر رسک ابو اولماز
زیرا بودخی اسباب فقر و فاقه دندر که بحسب التجربه و علم حکمتده
بلمشدر زیرا نفخ نفس فی الاصل احبا ایچوندر اما نه ایچون دکل و رزق
دخی سبب حیاتدر پس سبب حیاتی موت قلمق سبب نقصان رزقدر
و چراغک دوتوننه دماغه بول ویرمه یعنی مومک و قندیلک دوتونی
دماغه دخول ایتمکدن حذر ایله زیرا زیاده دخان کثیف اولغله
دماغ اطیقه ضرر عظیمی واردر و دیمشردر که چاه بابنده هاروت



و باروت یاغ مومك دوتوئی ایله معذبدر در بال مومنيك دخانی آیه
 بومرتبه ده دكلدر نعوذ بالله من الدخان ومن فيض النيران * كم زن اندر
 ریش شانه مشترك * انكه خاص آن تو باشد خوشترك * شانه كم زنك
 مفعولیدر مشترك شانه دن حالدر یوخسه شانه ده همره مختلسه اضافله
 مضاف ایله دكلدر و كم زنك فاعلندن حال اولق دخی صحیحدر و لكین
 بعددن قریب افریدر انكه آن شانه كه دیمكدر كه مبتدا و خوشترك
 خبردر خاص باشدك مفعول و آن توسنكدر آن ان انكدر دیمك
 اولدیغی كی خاصه متعلقدر مالی خاص بتو دیمكدر كه حرف جر حذ
 فته در (ریش كسسه صریحه ایله ضقل در لویه كی و كسره
 مختلسه یله كه اتیان بعضی الحر كه در قرحه معانسه در جراحت كی
 ریش بونده اکتفا طریقه یله در شعر رأس یعنی ساج دخی بویه در (شانه
 طرا قدر مشترك عربی در مشترك فیه معانسه اشتراك بری بریله برآمده
 شريك اولق كه ترك اكا اورتاق و عجم انباز دیر (خوشترك خوش ترك
 یعنی زیاده خوش دیمكدر تنكم قول مشهور در كه دیر الله دایا
 مشترك لك تنها خوشترك و لكین بونده ایکی ضدی جمع وارد زبرا
 تفضیله و كاف عربی تصغیر دلالت ایدر دخترك كی بوجهندن كاف
 تلافیغه محمولدر (معنای یت) بود كه آزار و ساج و صفاله طراغی
 مشترك اولدیغی حانده یعنی ساج و صفالکی غیرك طراغیله طراوب
 طرا قد مشترك اوله اول شانه كه سكا مخصوص اوله و سنكدر خوشتركدر
 یعنی كریه اشتراك جواز وارد و لكین سبب فقر اولغله كراهت
 وارد ریش كندی ایچون مخصوص طرق انحاء اتمك كركدر زبرا
 صقال تعبیرده مایدر و مانده واسبانده اشتراك سبب نقصاندر * از كدایان
 بارهای نان محز * زانكه می آرد فقیری ای یسر * تقدیری محز بارهای
 نان از كدایان زان سبب كه می آرد فقیری دیمكدر كیدو تقدیردن اعرابی
 ظاهر در (كدایان كدالك جمیدر زبرا اصلنده كدای در كه كد كاف
 عربی ایله اگر چه كاف عجمی ایله استعمال اولنور قرار در مطلقا كرك
 اوزرنده بنا و اسون كرك و لمسون بارها بارهك جمیدر اخربد یاه اضافتدر
 (مخزنهی حاضر در مصدری خریدن در حاء معجمهك قبیله و كسره یله
 صاتیون آلف معانسه بورانده مخزن قبیله در بسرله قافیه اولمقدن و توری

فقیری

فقری ده یا مصدر به در (معنای بیت) بود که ای پسر دلچسپان
 نان پاره رنی صانون آله یعنی اول نان پاره‌ری که قبولی دلنوب جمع
 ایشان در اندردن آئی اجه ایله صانون آله اول سبب نکه فقر بقی کتور
 زرافقریدن اخذ اولسان رزق سبب فقر در شول سبب نکه انلر اول نان
 پاره ری کنند ی احتیاجلرن عر ض ایده ركه اله کتور مشلردر انلر
 بدلرندن او بله نسنه نك خریداری اولسق دناوت و باعث نزلدر
 و حکمت و خبر به هر یوزدن مخالفدر * دور سکن از خانه تاریکوت
 * باشد اندر ماندنش نقصان قوت * دور کن بعد معنا سته در
 تعلیلدن امر اولق اوزره تارا کا مفعول صریح و از غیر صریحدر
 نقصان باشد ك فاعلی و اندر اکا طرفدر (تارا اصلنده بز آریشی که
 آزاخ مقابلدر بحجم تار و بودد عرب سدا و لحمه دیر بورده
 تار بطریق التنبیه در که عکسجوتک یعنی اور محک کیر دوکی
 آغ وتل جلا خک چوز یکی ایلکه تشبیه اولمشدر) قوت حوت وزنی
 اوزرنه مایقوم به بدن الانسان معناسنه در یعنی قوام بدن و لاجق قدر
 غذا و رزقه قوت دیر (معنای بیت) بود که خانه دن اور محک
 آغنی دور و ازاله ایله و حافی اوزرنه قومه زیراتک خانه نك اطرافه ده
 قالمه سنبده نقصان رزق اولور نتمک امام علی کرم الله وجهه
 بیوزه مشلدر که (طهر و بیوتکم من تسج العتکوت فان ترک فی البیت
 یورث الفقر) الحاصل عتکوت اضعف مخلوقاتندر بعوض کبی
 آنکچون خانه سی او هن البیوت در پس او بله ضعیف و او هن خانه ده
 ابقا اتمک اکا عتماد کبی در ضعیفدن ایسه قوت و قوت کلز * خرج را
 بیرون راندازه مکن * ریش خشک خویش را نازه مکن * تقدیری مکن
 خرج را بیرون راندازه مکن ریش خشک خویش را نازه دیمکد که
 خرج مفعول و بیرون ثانی و حرف جر بیرونه متعلقدر و ریش و نازه
 دخی ایکنجی مکنه کوره اول و ثانی در (خرج کبسه کدن خارج و دخی
 کبسه که داخل اولان مالدر) اندازه سبق ابتدی (خشک قرودر و لکن
 نازه ایله جعنده لطافت و طراوت وارد اگر چه مقابل خشک تر در
 (معنای بیت) بود که خرجی اندازه و قیاسدن طشره و خارج ایله
 زیرا اسراف اولد یغندن ماعدا سبب فقر در آنکچون چوق غنیلر

خرج زايد او جندن فقير اولمشلردر وقوری صفالکی تازه لمه یعنی ساج
 وصل قوری ایکن طرامه زیرای پوست وضیق رزقه سبیدر بلکه
 کلابه ویا صوابله طراخی ویا ساج و صقالی اصلد وب اونوردیفک
 برده طره بوخسه آباق اوزرنده ایکن نسریج اتمه زیرای بودخی مذمومدر
 * دست رس کر باشدت تنکی مکن * چون تور هواری بره لنکی مکن *
 بعضی نسخ ده چون نور و آری بره لنکی مکن دوشمشدر و لکن نجر یفدر
 صحیح اولان اولکبدر زیرای مضمون مصراع اولی تمثیلدر و مصراع اول
 دخی یت سابقک مصراع اولسه مرتبطدر تقدیر یت کر باشدت
 دست رس مکن تنکی چون تور هواری مکن بره لنکی دیمکدر که
 دست رس باشدک فاعلی و تاء خطاب مفعولی و جمله سی شرطدر
 مکن تنکی جمله سی جزادر تومبدا و رهواری خبردر (مکن لنکی فعل
 و مفعولدر بره کا ظرفدر) (دست رس ال ابرشده سبیدر که قدرندن
 عبارتدر پس اصلنده رسیدن دستدر که تزخیم و بحسب الزکیب
 تقدیم و تأخیر واقع اولمشدر) تنکی طارلق دیمکدر پس بامصدر به در
 رهواری ده یا خطاب ایچوندر هوار بورغه واشکون آن در راه بولدر
 و آن مناسب و لیاقت معناسن افاده ایدر که اول معناسن ترکی دله
 برارایله تعبیر ایدر راه و ار که آن اوصافنددر معناسی بوله برارایت در
 (شاه و ار که انجو اوصافنددر معناسی شاهه لایقندر) (لنکی فتح لامله
 اقساقلق پس بامصدر به اولور) (لک اقساق اعرج کبی) (معنای یت)
 بودر که اگر سنک غنا و قدرتک اوله طارلق الیه یعنی وسعتکه کرده اعتدالله
 خرج ایله زیرای چونکه بورغه واشکون آن کبی من بولده کیدر کی
 بورغه آن اقساقلق اتمدیک کبی سندخی طریق خرج و معاشده
 بوریشوکی سرریع و مستقیم ایله و ارباب انصافدن کری قائمه و خست
 و امسالک جاننده محرف اولمه زرا الله تعالی توسیع نفقه ایدنله مزید و برر
 فاعل * * در بیان فواید صبر گوید * *

*

✽

* ناشوی در روز کار از صابران * رو مکن از دیدن سختی کران *
 بوراده رور آنک فحبله رفتن دن اسرا و لمق دن ایسه بوری معناسنه تنکم
 بعضیله ذاهب اولمشدر ضمله روا و لمق بوز معناسنه اصح و او خمدن تنکم
 یت آنی اکا قرینه در پس (کران کاف عربی تک فحبله کنار و کاف

عجمينك كسر يله ثقبل معناسنه اولمغه زير اوز چورمك بوزنى كاره
 طومغه اولور ننگم يان وپردی دبرل باتی دوندردیكى زمان وكذلک
 بوزك ثقبل اولدیغی استیقال ایدنلرك چهره لری کبی اولمغه در که
 عبوسندر ننگم مابعد ندن مستفاد در رو مضموم اولیحق مکی کله سنک
 مفعول اولی وکران علی کلالو جهین ثانسی در تاتعلیل ایچوند ر
 (شوی مضارع مخاطبدر مصدری شدن در اولقی معناسنه که تحول
 وانتقاله دلالت ایدر مضارعنده ولور یاده سیله شود وشونده دبرل
 (روز کار زمان معناسنه در ننگم لفظدرو زاکا دالدر ولکن جهان
 معناسنده اخذ اولمشدر دنیا دیمکدر ننگم دنیا در بودیدکلری بوده
 روز کار در بو وجهسندر بودخی دبرل زبر زمان ومکان بری بری
 مستلزمدر (صابران صابرك جمعدر صبر نفسی کراحت ایتدوکی نسنه
 اوزنه حس ایکنر) سختی قاتیلی در که بامصدر پدرو دقا نغده کلور که
 سخت محکمدر که ترکیده برك دبرل برك لیکه قاتیلی لازم اولمغه
 مجازاتی به سخت دبرل (معنای بیت) بودر که اگر زمانه ده و یادیاده
 صابرل عداد ندن اولقی درسك واول دفتره یازلق مراد ایلر سسك
 بوزکی شدت ومحت کوردیکک ایچون کاره ایله ونه درده کرفتار
 اولدم دیو برطرف ایتمه ننگم اهل جزع ایدرل ویا بوزیکی ثقبل وعبوس
 طومغه بلکه بشاشت وانبساط اوزنه حقندن وارد اولان نسنه بی
 هر نه ایسه جائله مقبل اول ویا خود بوری محنت والم کورمکدن کار
 ایله بلکه بار بلا بی چک تا که صابر اولاسن واجری حساب بوله سن
 فاعل * کر ترش سازی تور واندربلا * خویش را از صابران مشمر هلا *
 تقدیری کر سازی تور و ترش اندر بلا هلا مشمر خویش را از صابران
 دیمکدر که توسازی نمونده اولان ضمیر خطابی تأکیددر وسازی نك
 مفعول اولی وترش ثانسی واندرا کا طرفدر خویش مشمرک مفعولی
 وحرف جرا کا متعلقدر (ترش اکشی در ضمتین ایله استعمال اولنور وگاه
 اولور که تخفیفارایی اسکان ایدرل اما ترشیدن که استمکدر بونده
 تخفیف مراد اولمغه را البته ساکن تلفظ اولنور (سازی مضارع
 مخاطبدر مصدری ساختن در دوزمک معناسنه مضارعنده خازیه
 قلب اولنوب سازدوسازنده دبرل مصدر فرعبسی سازیدن کلور) مشمر

*

ایکی مہک بلہ فتحبلہ وضعہ شہنی لاجل الوزن اختلاسه نہی حاضر در
 مصدری شمر دندر مہک ضمیلہ سایمقی معناسنہ مضارعی شمر د و شمار د
 دخی کلور الف زیادہ سیلہ نتم بالادہ تفصیل اولمشدر (ہلاہانک
 فتحبلہ الامعناسنہ حرف تنبید رکہ آکاہ اول دیمکدر (معنای بیت)
 بود رکہ اگر سن یوزکی بلا و امتحان وقتندہ و حالندہ اکشی دوزرسک
 و منقبض و متغیر و عبوس اولورسک آکاہ اول کنندیکی صابر لدن صایمہ
 زیرا صابر حقیقی اودر کہ مبدأ اولہ ایمان کنور دیککی کی قضاسنہ دخی
 راضی اولہ و صفت رضا اودر کہ بلایی موجب غضب بلیہ و حکمتہ
 احوالہ ایدوب پتہ سبب ترقی اولمق اعتقاد ایلہ زیرا فعل حکیمدہ عبث
 و ظلم اولماز فافہم * بی شکایت صبر تو باشد جبیل * با کسی کم کن
 شکایت از جلیل * تقدیری باشد صبر تو جبیل بی شکایت کم کن
 شکایت با کسی از جلیل دیمکدر کہ صبر تو باشد ک فاعلی و جبیل
 مفعولی و بی شکایت جبیلک تحتندہ ضمیر صبر دن حالدر با کسی
 و از جلیل ایکسی دخی شکایتہ متعلقدر و شکایت کم کنک مفعولیدر
 شکایت اظہار حزن در و اصابت ایدن مکر و ہدن اغلمقدر (جبیل حسن
 جلیل عظیم القدر در اللہ تعالیٰ بہ دلدی زیر الاشیاء عظیمہ خلق
 ایتشد در کہ ذاتہ دلیلدر و محاط اولنقدن جلیلدر بلکہ محیط در کہ
 کسہ نک اکادرا کی صغیر و او جلہ اشیا بی مدرک و حقائقہ عالم در
 و حواسلہ ادراک اولنقدن دخی عالی و جلیلدر انکچون کلیم اللہ بلہ
 رؤیتدن منع اولندی قال تعالیٰ (لن ترانی) و اصلندہ جلیل جسم
 عظیم غایظ ایچون وضع اولمشدر معنای غلظت ملاحظہ سیلہ
 ذقیق ایلہ مقابلہ اولنوب مالہ جلیل ولادقیق دینلور (معنای بیت)
 بود رکہ سنک صبرک بی شکایت اولدینی حالندہ جبیل اولور یعنی صبر
 جبیل اودر کہ حالکدن خلقہ شکوی یتیمہ سن بلکہ حاسکی خالفہ
 عرض ایدہ سن مکر کہ شکایتک حکایت طریقبلہ اولہ زیرالسان عارفہ
 شکوی دوشمز یوسیدن اللہ جلیلدن کسبہ شکایتی آز ایلہ یعنی هیچ
 یتیمہ زیرا حقندن وارد اولاتی خلق دفع ایتکہ قادر دکلدر بلکہ پتہ
 خالق دفع ایدر و اللہ عظیمدن عبد حقیرہ شکایت ایتک دنا ددر
 سلطاندن رعیتہ شکایت کی فامامبدأ لطف و قہرہ خراجمت

کندندن

کنندن کند نه در که انده اظهار عبودیت واردر و بمقامده
 دخی تفصیل واردر و لیکن اشارت کافیه در * در بلا وقتی که صابر
 نیستی * نزد اهل صدق شاگرد نیستی * بونک عربی ایله تقدیری
 اذانت لست صابرا فی وقت البلاء لست شاگردا عند اهل الصدق
 فی وقت العافیه دیمکدر یعنی نیستی بوراده لست معناسنه خطابدر
 پس دیمک اولور که فتن سنی وقت بلا ده صابر دکلسن اهل صدق
 عندنده وقت عافیه و زمان نعمته دخی شاگرد کلسن یعنی مادامکه
 بلایه صبرایجه سن نعمته اولان شکر که اعتبار یوقدر زیرا صبر و شکر
 امور اضافیه دندر که بری بریله تام اولور و بلا اهل شریعت عندنده
 بلا و اهل حقیقت عندنده نعمتدر زیرا تحت کل محنة منحة موجبیه
 بلا و لای مستقدر و لیکن محجوب فهم اید و کی و اهل رسمک عقل
 و درک ایندیکی اموردن دکلدر * گرنیاشد فخر از در و یثبت *
 * کی باهل فقر باشد خویشیت * در و یثبت ده تاه خطاب نباشده
 قیید در نباشد فخر از دریشی دیمکدر خویشیت ده اولان نادخی
 بویله در که کی باشد باهل فقر خویشی دیمکدر و بوتقدیردن اعرابی
 ظاهر در فقر و فتنار خصال حیده ایله تمدحدر (در ویشی ده باه
 مصدریه در درویشک و فقیر لقدر) خویشی ده اولان یادخی بویله در
 خویشی کسرله و واورسمی ایله خصمعلی و قرابتدر بونده ناظم قدس
 سره الفقر فخری سرنه اشارت ایدر و بوکلام کر چه عند الحفاظ
 ثابت دکلدر و لیکن عند اهل الله مضمونی صحیحدر زیرا فقر دن مراد
 زهد و ترک دنیا و ماسوی و تخلی عن الوجود الفانی در بوایسه ممدوح
 نیستنه در که ارباب حقیقت یاننده اعلای کالاتدر (معنای بیت)
 بودر که اگر سکا درویش لکدن فقر اولمازسه یعنی انکله تفخر و تمدح
 اتمزسک و بومعناده طریق سلفه کتمزسک فتن سکا اهل فقر حقیقی ایله
 خصمعلی و قرابت اولور یعنی انلره انتسابه حسب کر کدر بوراده حسب
 رایسه فقر در پس حسب اولیحق نسب دخی اولماز زیرا جهت جامعه
 حسبدرانکچون حدیده کلور (آلی کل تی) * کر همه جنبش بفرمان
 باشد * حرمت از خدمت فراوان باشد * تقدیری کر باشد
 همه جنبش بفرمان حق باشد حرمت فراوان از خدمت دیمکدر که

همه جنبش باشد ك فاعلی و تاء خطاب جنبش قید در ایکنجی تا
 جرئت قید اولد یعنی صکی (بفرمان باشد متعلق در حرمت
 باشد ك فاعلی و فراوان مفعولی و از خدمت تعلیل در (جنبش
 جنبیدن لفظندن اسم مصدر در بوزیش و حرکت معناسنه
 خدمتدن مراد فرمان حقله حرکتدر (فراوان بول و چوق
 و آخر معناسنه (معنای بیت) بودر که اگر سنك جمله بوزیش و حرکتك
 فرمان حقه مقارن اولور سه یعنی امر نه اطاعت ایدرسك و خارج
 ایش اشلزسك حرمت و عرتك چوق اولور خدمتكندن اوتوری یعنی
 تقدیر حقه مطیع اولوب قبولیست خدمت ایدرسك اوقدر شرف
 بولورسن زیرا بوباید شرف عبودیتله در قال تعالی (سبحان الذی
 اسری بعبدہ) وقال (وانه لما قام عبد الله * بنده از خدمت بعقی
 میرسد * بلکه از حرمت بمولی میرسد * تقدیری میرسد بنده بعقی
 از خدمت حق بلکه میرسد بمولی از حرمت دیمکدر که بوندن اعرابی
 ظاهر در و مفردات دخی مرتبه بعد آخری شرح اولمشدر (معنای بیت)
 بودر که بنده حق خدمت حقندن درجات عقی و جثاه ابریشور بلکه
 خدمت خاصه سی سبیلله حرمت و عزت بوزندن مولای حقیقی به
 ابریشور كرك ظاهر در مملوك اولسوك و كرك حر اولسون زیرا مملوك
 اولد یعنی صورته مولاسنك دخی مولای حقیقیسی الله تعالی حر بعدذا
 بویتنه بل ترقی ایچوند زبرا مولایه وصول عقبایه وصول فوقنده در
 و مصراع اولده واقع اولان خدمت و ایکنجی ده حرمت حاه مهمله ك
 ضمی و رانله عزت معناسنه و بونده خدمت و عبودیتك شرف زایمانی
 بیان واردر زیرا خدمت سبب حرمت و عزت و بودخی باعث وصول
 جناب حضرتدر زیرایی حرمت و عزت اولان آدم بساط قر به بصیر
 و مجلس سلطانه اولور من * حرمت ر خدمت آرام دلست * هر که
 خدمت کرد مرد مقبلست * حرمت مبتدا آرام خبردر ایکنجی مصراعك
 تقدیری هر کسی که کرد خدمت او مرد مقبلست دیمکدر هر کسی
 مبتدا و کرد جمله سی اکاصقندر مرد مقبل مبتدا محذوفه خبردر که
 اودر و بعد الجمله هر کسی به خبردر (آرام قرار معناسنه اسم مصدر در که
 مصدری آرامیدن در قرار ایتك یعنی دولتمك (مقبل مدبرك خندیدر

*

*

یعنی مقبل اودر که اسباب سعاده موفق اوله (معنای یت) بودر که
 سنک خد متده حرمتک یعنی سبب عزتک سکون و اطمینان دلدر
 شوبله که اگر خدمت حقده انشراح بولیبو ضیق نفس اوزرنه اولورسک
 سکا حرمت قالماز پس نیمه مولایی بولورسن چونکه بوبله بی حرمت
 اولورسن الحاصل هر خدمت سبب حرمت و باعث عزت اولماز مگر که
 شرطی اوزرنه اولاکه فی المثل سوء خدمتدر و بومعنی نفسک
 مطمئن اولما سندن کلور بوايسه نادر در * کر نکر دی ای پسر کر د
 خلاف * آنکهی زبید ترادر صبر لاف * کر دکر دی به ظرفدر
 وبعد الجمله شرطدر آنکهی بعده مضامنه زبیده ظرفدر ترا زبیدک
 مفعول غیر صریحی در زیر الام جازه معنا سنه در عربی ایله
 تقدیری لك دیمکدر لاف فاعلدر ودر لافه ظرفدر (نکر دی کاف
 مجمی تک فتحیه مضارع مخاطب منفیدر مصدری کر دیدن در دوغمتک
 و برحالدن برحاله مفعول اولوق معناسنه (کر د کاف مجسینک کسر بیه
 چوره ودر کرمی وجمع معنانه کلور بوراده مراد اولکیدر) زبید مضارع
 غایدر مصدری زبیدن کلور بر اشمق معناسنه (لاف اوکنک وریاورد ق
 (معنای یت) بودر که ای پسر الله تعالی تک امرنه مخالفت چوره سنده
 دوغمتسک ووقت ابتلاده مخالف ایش اشلر سکن و باطل سوزسو یلر سکن
 اندن صکره پراشور سکا صبرده لاف ایتمک وتمدح ایدوب بن صابر م
 دیمک والاد عوایی فوز بر اصبرله سنک میانکده مسافات و مراحل واردر
 * کر همی داری فرح را انتظار * در بلا نبود بصیرت هیچ کار *
 انتظار داری تک مفعولی و فرح انتظاره متعلقدر زیر الام معناسنه در
 و بعد الجمله شرطدر هیچ کار نبودک فاعلی و بصیر هیچ کاره
 مطلقدر و تاء خطاب معناده نبوده قیددر ودر بلا صبره ظرفدر نبودت
 هیچ کار دیمکدر و بعد الجمله جزا در همی می مضارعده حاله و هاتاً کید
 حاله دلالت ایدر تنکم تفصیلی مر ورا یتمشدر (فرح قلبده شوز لذت در که
 مشتبهایه تأتل اولمقدن حاصل اولور اکثر بالذات بدنبهده مستعملدر
 (انتظار امید طومق و برنسنه اوزره تأنی ایلمک) هیچ عموم افعال ایچوندر
 هرگز عموم ازمان ایچون اولد یغی کبی (معنای یت) بودر که اگر فرح
 و سزور ایچون انتظار و ترقب طو ترسک بلا حائذه صبرله سکا هیچ

کار اولماز یعنی فرجه منتظر سن سکا صابر نلرز برا انسان این الوقت
اولن کر ~~کر~~ در که وقت حاضرک حکمی نه ایسه کا مشغول اوله
اگر صبردن واکر شکردن و مستقبلک حالتی خاطره کتورمیه والا
علاقه دن خلاص اولماز و اطمینان قدس سره یو کلانی خواص ناسه
~~کر~~ و ره درز پرا عوام ناس حقنده (انتظار الفرج عباده) وارد اولمشدر
* * * در بیان تجرید و تفرید میگوید * *

*

* کر صفای بایدت تجرید شو * کر خرد داری ز اهل دید شو * صفا
فاعلیدری بایدک مفعول تاء خطا بدر تجرید مفعول بدر شوك و لكن
یا مجرد معناسنه اولور و یا مضائق حذفله در اهل تجرید کی و بعد الجمله
جزا مشروط اولور مضارع ثانی دخی بواسطوب اوزر نه شرط و جزا در
(تجرید لغتده برسته بی عریان و مجرد اینکدر انکی چون چکر کبه
جراد دید یلرز برا وجه ارضی نباتدن جرد و قشر ایدر و اصطلاحده
قلبدن علاقات اغیاری ازاله در و تجرید توحید دیدکری موحدی
انیم مفعول صیغه سی اوزر نه نسب واضع فاندن تجرید و موحد
کسرله کندنی آفاقه التفاتدن تقطیعدر تنکم دیر لر التوحید اسقاط
الاضافات و بو معنا نك حصولی و سالکک اول مقامه وصولی
بحسب الغالب تجرید صورتی به منطوط او لغتله قبلی ترك و عیابی
اختیار ایدن کسبه اهل تجرد دید یلرز ابرهیم بن ادهم و امثالی کی
زیرا اولکی حالنه کوره عریان کی اولمش اولدی کر کسه اوستنده
خرقه و مرقع اولسون (دید اسمدر دیدند نکه کور مکدر اهل دید اهل
نظر در که نظر صحیح ایله معلو مائی ادراک ایلده بوراده مراد اهل
مشاهده در که بصیرتلی کشاده اولمدر تنکم خرد انکافرینه در فاقهم
(معنای یت) بودر که اگر سنک خاطر که صفا و قلبه جلا کر کسه
علاقاتدن مجرد اول و در و بشار خرقه سی تلبس ایله تا که ظاهر
و باطنک فنا و ترك مرتبه سنه ایره و ترکده ایسه حضور قلب و صفای
خاطر وارد و عقل کلک و کمالک واریسه و ادراک تام طور تنک اهل
نظر و مشاهده دن اول زیرا مقتضای عقل قدسی مشاهده مرتبه سنه
ترقی در ز برانظر و استدلال اهانک توحیدی توحید علمی در و مشاهده
اهلنک توحیدی توحید عینی در که مقصود بالذات یو توحید در



و ناظم قدس سره تجریدی برغبی اسلوب اوزنه تقدیر ایدوب دیر که
 * ترك دعوی هست تجریدی ای بسر * فهم کن معنی * تفریدی ای بسر *
 ترك اضافته و كافك كسر به مبتدا در هست تجرید خبر در زیر است
 بوراده است معناسه در که تجرید است دیمکدر معنی فهم کنك مفعولیدر
 بر زیر فهم کن لسان عربیله افهم دیمکدر پس فهم لفظنی بشقه مفعول
 اعتبار اینکه حاجت یوقدر ناظمک بواوردن مرادی تفریدك معناسنی
 آشفته ده پنهان و عدددر یعنی معنای تجرید مرور ایتدی شمدن صکره
 معنای تفریدی مویلز (دعوی عندالله رتبه به دلالت ایدر کله صادر
 اولمقدیر اقرا و امثال اوزنه فخر طریقیله بواپسه مقبرد کلدز زیر
 مقصود اولان عهودیتله قیام و ذلت و انکساره اولمقدیر علی الدوام
 (تفرید خرد و یثکا فلفقدیر یعنی توحید موحیدی اسم فاعل صیغه سی
 اوزنه انفسه التفاتیدن استقطاعدر که اتفاقه التفاتیدن استقطاعک
 فوقنده در (معنای پند) بود که ای بسر ترك دعوی تجریددر یعنی
 المنه خواصده تجریدد کتری دعوائی ترك ایتکدر که انا دیوب نفسه
 برنسنه بی اسناد ایتامکدر زیر رسالک که مشهودی حق اوله غیر
 کور مزبس کیمک اوزنه افتخار ایدر و حق اوزنه افتخار ایتک باطلیدر
 اشته دعواده بقیه نفس اولغله الله تعالی محبلی بلا یائله افتخان ایدر
 زیر اصدق دعوا به برهان کر کدر و عند الامتحان بکرم الرجل او پهان
 و پومقامک امثله کثیره سی واردر و لکن بعض ملاحضاته ترك اولندی
 ای بسر تجریدی بلنک نه ایدو کن شمدن صکره تفرید ندر اتی فهم ایله
 * اصل تجریدت وداع شهونست * بلکه کلی انقطاع لذتست *
 اصل مبتدا و وداع خبر و انقطاع خبر بعد خبردر و یا مبتداه محذوفه
 خبردر (بلکه او معناسنه بل حرب ترقی در) کلی بوجه کلی دیمکدر
 و یا اصلی کاید که حالدر و لکن لاجل الضروره الف محذوفدر (وداع
 فتح و اوله تودیعدن اسمدر سلام تسلیمدن و کلام تکمیلدن اسم
 اولد قاری کی ترك و تخلیه معناسنی متضمندر انکی چون تشبیه مسافر ایدوب
 بعد الدعا حالی اوزنه ترك و تخلیه به تودیع دیرر الحاصل تودیع سفره
 کیدن کسه بی الله اصبر لقی و کیدن لر دخی قائلره خوش فالکوز
 دیمکدر که ترك اگا امتلندی و عجم بدرد کرد دیر (شهوت مراد لذات



عاجله نفسانیه در کرجه اصلیده ما کولات و مشهور باندن اعد و لکن
بوراده بل کله سبله لذته ترقیدن فهم اولنور که شهوت لمور طبعیه
ولدت مطلقا ملایمات نفسانیه در (کلی جزئی مقابلی و انقطاع اتصالک
خلافتیدر) (معنای یت) بودر که منبک اصل تخرید که یاریر اسکا
مبنی بد ترک شهوت دیر یعنی ابتدا طبعیه شرعیه اصلاح اینکدر بلکه
بالکله انقطاع لذتدیر یعنی بعده نفسی طریقتیه اصلاح لایوب
هواسنی قمع و اساس مراداتی قلع اینکدر تا که المرید من لا اراده له
سری ظهور ایلیمه و مساویه تعلق جزئی و کلی قالمیه فافهم * کر
دهی بیکاره شهوت را طلاق * آن زمان کردی تو در تفرید طاق *
یکباره دهی به طرفد رشهوت دهی به مفعول اول و طلاق ثانی در
و بعد الجمعه شرطدر آن زمان کردی به طرفد تو نختنده اولان
ضمیر خطایی تا یکیدر و در طاقه طرف و طاق کردیتک مفعولیدر
(یک باوه یک بزدر بار باه عربی ایله کره در بلره هاء تخصیصیه بر کره در
یکباره بطریق التجرید بر کره و براوغوردن دیمکدر (طلاق لغتیده
ازاله قید و تخلیه و شرعده ملک نکاحی ازاله در بونده مرادات نفسی
مشتهی اولنده زنه تشبیه واردر) (کردی کاف عجمی تک فعیله شوی
معنای مضارع مخاطبدر) تفرید فرد و یکا فلعدر طاق تک معنای
فرد کی (معنای یت) بودر که شهوات نفسانیه به براوغوردن طلاق
یعنی اوج طلاق و بیروپ کنید کدن باین قلوبسک تنکم یکبار لفظی
عدد مذکور دلالته ایدر اول زمانده تفریده فرید و وحید اولور من
زیرا فرد که یکا در ترکیبیدن انحلاله اولور چونکه افاق و انفعده
ترکیبات علاقات منحل اوله قلب و روح و سرانسان حقله فرد قالور
وفی الحدیث (سبق المفردون) یعنی مفردل مجردلری و مجردل دخی
موجودلری سابقدر زیر اوجید آثار الهیه بی مشاهده ایله و تجرید
آفاقدن انقطاعله و تفرید انفسدن تجریدله حاصل اولان معنادر
پس متعلق تک آخری انفسدر که اندن صکره بدخی تعلقه صالح نسته
قائم از و تفریدله فناء کلی حاصل اولور * کر تو بیریدی رموجودات
امید * آنکه از تفرید کردی مستفید * تو تا کیسه خطایدر امید
بیرید تک مفعولیدر آنکه کاف عجمی ایله آنکه دن مخففدر کردی به

✱

✱

ظرفدر

ظرف در از مستفیده متعلق در مستفید کردی نك مفعول است در صورت
 ترکیب کردی انگاه مستفید از تفرید دیکدر (ببریدی بآء اولی نك
 ضمیه مضارع مخاطب در مصدری بریدن در کسک معنای سینه
 مضارعی بر دکور ضمه) موجودات موجودك جمعیدر موجود
 معدومك مقابلیدر که خارجده متحقق اولان نشنه در معدوم لاشی در
 وجود ظهور در پس اجسامه موجود دند یکی کبی ارواحه دخی
 دینلور ز بر انحلو قدر شوقدر وارد که مرتبه روحه ظهور نورانی در
 (مستفید استفاده یعنی فایده طلب ایچی فایده بالاده در) (معنای بیت)
 بود که اگر سن جمع موجودان در کر جسمانی و کرک روحانی امیست
 و رجایی کنیز سگ و علاقه به صالح اولان اشیاك جمله شدن متقطع
 اولور سگ اول وقتید تفرید در مستفید اولور سن و اگر افای و انفسی
 جسم و روحا بر نسبه از بساطك اولوب ترکیب بالکلیه منحل اولور سه
 فردانیت مرتبه سنه وصول بولسار سن ز بر اقرانده کلور (لایسمه
 الا المظهر ون) یعنی سر هویتی دنس تعلقاتدن مظهر اولور سن ایدر
 غیر یسی اینز الحاصل مرآت کونیه ایکیدر که بری اجسام و بری
 ارواحدر پس سالک مرتبه مولیددن عقل اوله و ارنجه (ان الله یأمرکم
 ان تؤدوا الامانات الی اهلها) هر جنبه جمیع اطواردن اخذ ایتروکی
 اماناتی مخزنه تأدییه ایدوب تعقد ایتدوکی نسبه لری تحلیل ایتدیکه عالم
 کونین عالم وجود به قدم بصیر و طریقه قالور که اگاهل و فقه و اهل برزخ
 و اهل کشف کوئی دیرل بویه نمکوز بی حسابدر و لکن هر کس حدی
 بلوب دعوائیه دوشر و ساقط اولور * اعتقاد چون هم برحق بود *
 * ان دمت تفرید جان مطلق بود * تقدیری چون بود اعتقاد همه
 برحق بود آندم تفرید جان مطلق دیکدر که دمت ده ناء خطاب
 معنایه جان قیددر بودن اعراب ظاهر در و مفرداتی دخی بیان حاجت
 یوقدر (معنای بیت) بود که چونکه سنك اعتقاد و استنادك بالکلیه
 حق اوزرنه و مساوی حقه تعلق قائمیه همان بر الله و بر سن قاله سن
 اول وقتید سنك تفرید جان و ذلك مطلق اولور و قیددن قورتلور
 یعنی کاینچی ترکیب حل ایش اولوب بساطیکه عالم نقطه به دخول
 ایدرسن و مراد که ایدرسن و ولای حقیقی به خلو نخیانه و حیدمه ملاو

اولورسن * ترك دنيا كن براى آخرت * وز بدن برکش لباس فاخرت *
 تقدیری كن ترك دنيا براى آخرت و برکش از بدن لباس فاخرت
 دیکندو که بوندن اعرابی ظاهر در آخرت ده تا اصلیه و فاخرت ده
 خطاب ایچوندو (برکش امر حاضر در مصدری کشیدند در جگمک
 مناسبه (معنای بیت) بودر که ترك دنيا ایله اخرتدن اوتوری یعنی اگر
 اخرتی بولق استر سگ ضیایی قو و بلکه مولایه ایم در سگ ایکی
 جهاندن کج و بوندن لباس فاخری چک جفر و قبابی علیه تبدیل ایله
 زیر درویشلک اولی زهد و تقلید و اخری عشق و تحقیق و تجرید در
 و لباس فاخرده لباس وجوده دخی اشارت وارد یعنی قید لباسدن
 مطلق اولدیغک کبی جامه ننددن دخی عریان اولوب بالکن جانکله
 قال و بلکه جان دخی پرده روحانی و لغله اتی دخی بر طرف اید و ب
 عالم تغریده دامن سرکه یابش تا که لباس حقیقی تلبس ایده سن
 و ابدی زینتک اولوب انکله خرامان اولاسن * بکریابی از سعادت
 این مقام * صاحب تجرید باشی والسلام * این مقام بیانی نک مفعولدر
 صاحب باشی نک مفعولی اولدیغی کبی والسلام مکاتیب و رسالات
 اخرنده ایراد اولسه کلمه در که علامت ختم در تقدیری والسلام علیک
 دیکمک ریابی باه و وحده نک کسبریه مضارع مخاطبدر مصدری
 یافتن در بولق مناسبه مضارعنده فایله مبسطل اولوب باید در بر
 سعادت شقاوتک ضدیدر یعنی اسباب خیرک مستعده نی و توفیق
 الهی نک معاوتیدر مقام فتح میم ایله موضع قیام در صکره نجیع
 امکنده استعمال اولندی حتی موضع قعوده دخی مقام دندلی کرکسه
 انده قیام بولمبون بوراده مراد مقام حضوی در که ترك دنيا دن
 حاصل اولان مرتبه در شکم بیت آتی اکافزین ظاهره در مقام دندلی
 زیرا سالک اوریاه اوردکنه ثابت و مستقر اولور حال ایسه بویله دکلدرد
 آنکچون حال دندلی زیرا سالک بر خالیدن برخاله تحول ایدر و بر پرده
 قرار ایتمز (معنای بیت) بودر که اگر سعادت از لیه حسبیه عون باری
 باری اولوب بو مقامی بولاسن و ترك دنیادن حصه مند اولاسن
 صاحب تجرید اولورسن والسلام علیک یعنی بو مقامه اوردکنه فی الجمله
 آفاتدن سلامت بولورسن و نخب اولمغه سر اولورسن و سوز



بوراده تمام اولور * کرز عقی دست شوی بهر حق * انکه از تفرید
 کویندت سبق * تقدیری کر شوی دست از عقی بهر حق آنکه
 کویندت سبق از تفرید دیکدر که دست شوی نک مفعول صریحی
 وار ضمیر صریحی بهر فعل مذکور تعلیل در انکه کوینده ظرف در
 تاء خطاب کویندت مفعول اولی و سبق ثانسی و از مسبقه متعلق در
 هر بی ایله تقدیری علموک فی ذلک الوقت الدرس من التفرید دیکدیر که
 کوینده معنای تعلیم اولغله ایکی مفعوله متعدی اولدی و جائز در که
 کویندت ترا تقدیر بنده اوله بوصورنده ترا مفعول غیر صریح اولور
 زیرا لام جاریه معنایه اولور شوی مضارع مخاطبه مصدری
 شستن در یومق معنایه غسل کی مضارعند سین مهمله برینه و او
 زیاده اید و ب شوی و شوینده در لر سبق درس معنایه استعمال
 اولور تفصیلی بالاده در (معنای یت) بودر که اگر حق ایچون یعنی
 حقه وصولدن اتوری عقبادن دخی ال بورسک یعنی فارغ اولورسک
 اول وقتده و اندن صکره تفرید دن سکا درس ویر لر یعنی دنیادن
 ال بودیفک کی عقبادن دخی ال یومزسک درس تفریدی الامزسن
 و اندن جاهل فالورسن بعد ذا درس تفریدی تعلیم ایلین الله تعالی در
 ولکن جمعه نسبت اولند یعنی ذات وصفات حقه اجتماعی و بالهامله
 معاونت ایلین ملائکه و یا تریبه ایله ترقی به باعث اولان ارباب تسلیک
 اعتباریله در و جائز در که سنن کبریلاوزرینه جریان قییلندن اوله
 یعنی حق عظمت و کبریاییه سکا درس تعلیم ایلراشته جانب عبدون
 بطریق لقیه بودا جائز در فاما بطریق الخطاب اتم یعنی سزدنار
 زیرا کثری ایهام ایدر و جانب حقندن دینلور تنکم خلقت و خلقتا
 وانا و نحن وارد اولمشدر که نون جمع بطریق العظمت و الکبریادر
 و بونده ال یومق فراغدن کتابه در زرا غسل بد برنسنه نک مثلاً
 طعمایک آخرنده اولور و جائز در که غسل بد ذکر جز و اراده کل
 طریقیله اولاکه کلدن مراد وجود در ولکن وجود دن دخی معظم
 مفهود دل اولغله همان غسل بددن مراد عقبادن تعلق دلی قطع
 اوآور یعنی قطع اولسان تعلق در بوخسه عمل دکل پس آخرت ایچون
 عمل باقیدر کرک عوامه و کرک خواصه سؤال اولنورسه که دنیادن

قطع تعلق دل ایتک د ناءت ورداء تندن اوتوری در ظاهرا عقبا دن
 انقطاعه وجه ندر جواب بود که دنیا و آخرت مخلوق در تعلق ایسه
 خالفه کرد که باقی در مخلوق ایسه فلند بر بوجهندن خواص اهل
 عمل اولد بر اهل تعلق اولد بلر سوال اوتورسه که بخرته غرض تعلق
 ایچیک عمل نه معنایه اولور جواب بود که عمل شرعی حکم جسد
 و مجرد جان دلدر پس ایکیسیده مراعات اولور بوراده ناظم قدس سره
 ترک دنیای تجرید و فراغ آخرتی تفرید اعتبار ایلدی و لکن بحسب
 الحقیقه صحیح تکلیف در مقام از رواج دخی آخره داخل اوله و جهمی
 بود که اجسام حجاب ظالماتی وار رواج حجب نورانی در واجسام اولی
 عرشدر که جنت ایتک در و نسیده در واد و ایتک عنوانی عقل اولدر
 اولکه محسوسات و ایکنجه معقولات دیرلر و معقولات ماوراسنده
 معنویات وارند که غیب الغیبه ابرجه مقامنه کوره پرده در تنکم اهل
 سلور و مقام ایتک حکمی بود که شرعاً مدوح اولان مواده ترک دنیله
 بلکه قطع تعلق دنیله تنکم علم ظاهری ترک ایله دینلر زرا علم ظاهر و علم
 باطن هرری مرتبه سینه کوره کالدر کمال اولان نسیله ایسه ترک تعلق ایتمز
 * و مجرد کرد و دائم فرد باش * نابهر فرقی نشینی کرد باش *
 و و امر حاضر در که مابعدی آنی تفسیر در مجرد مابعد نه کردک
 مفعولیدر زرا کرد کاف عجمینک فقیله امر حاضر در شو معناسنه
 بصدری کرد بدن در که مجازاً تحول معناسنه در فرد اودر که غیرله
 مختلط اولیه فرقی ده یا وحدت ایچوندو فرقی عربی در ده معناسنه
 وسط الرأس کی که سایج بولد کبری برده فرقی رأس کی (کرد کاف
 عجمینک فقیله توز معناسنه غبار کی (معنای بیت) بود که بوری
 علافا ندن مجرد و دائم فرد اول کو کسسه ایله اختلاط ایتمه الف کی
 ناهر برده به اوتوره سین توز اول یعنی تواضعده غبار کی اول و کیندی کی
 ترک کبریه بی مقدار قبل تا که غبار ده به قونیدی کی سندخی باشلر ناجی
 اوله سین و علو مرتبه بوله سین و آفتاب ذراتی هوا به جذب ایندی و کی
 سنی دخی اجلی الاصله اعلا به جذب ایده و حضیض خاکدین اوج سما به
 زلیخ ایله و زلیخ الدن چاقه سترک ذروه سینه ایضاً ایده فافهم
 * کرد کبر و محب و خود را نی مکرد * قدر خود بشناسن هر جایی مکرد *

کرد مکرر لا ظرفیدر قدر بشناسک و هر جایی مکررک مفعولیدر کرد
 کاف عجبیک کسریله چوره معناسنه کبر انسان کنندی غیریدن اکبر
 طن ایلک ناس اوزرنه ارتضاع ایدوب انلری احتقار ایتک عجب ضمه
 مسحق اولمیدی رتبه کفندنده استحقاق تصور ایتک و کنندی کوریه
 منعمک توفیق اولدیغ نسیان ایلک خود را پی ده یاه ثانیه مصدر ریه در
 خود رای ده خود کنندی و رای همزه ایله عربی در مؤدای فکر در
 واعتقاد معناسنه دخی کلور که نظر واجتهاد دن مکسب اوله خود
 رای کنندی فکر لو واعتقاد او یعنی کنندی اعتقاد نه تابع اولش و فکر نی
 یکتمش غرور اهل تنکم خود رود بر کنندن بتوب تریه سز حاصل
 اولانه مکرر کاف عجبیک فحیله نهی حاضر در مصدری کردیدت در
 و غمک معناسنه بشناس شینک کسره سنی اختلاسه امر در مصدری
 شناختن را کلک معناسنه مضارعنده خا سینه قلب اولنوب شناسد
 و شناسنده دیر هر جایی ده یاه ثانیه زایده در (معنای یت) بود که
 صفات ذمیمه خصوصاً کبر و عجب و خود رالق یعنی غرور بالرای
 چوره سنده د و غمه و طولاشمه بلکه تواضع اوزرنه اول و توفیق نعمتی
 حقدن یل و رای و فکر که وعقلسه مغرور اولمیب شرعه تابع اول
 و امور مشکله ده عقلانه مشاوره ایله و کنندی مقداری آکله حدکی
 تجاوز ایتمه تنکم مثل ترکیده کلور آباغنی یور غاننه کوره اوزات و هر برده
 دوران ایتمه مقصود هر جایی اولمه دیمکدر یعنی بیوفا و بیقرار
 و هر برده اولمچی * هر که کرد کوره آنکشت کشت * جامه ازدودش
 سیاه و زشت کشت * تقدیری هر کسی که کشت در کرد کوزه آنکشت
 جامه اش سیاه و زشت ازدود دیمکدر که هر کسی که مبتدا و ما بعدنده
 جمله که رابطه سیله اکا صغدر جامه ایکنجی کشتک فاعلی و دودش ده
 شین بحسب المعنی جامیه قید اولق او صغدر سیاه مفعولیدر کوره
 کاف عربی تک ضمیله دمر جیلرک چاموردن یاپد قلری او جاقدر
 بحجره کی کا قال فی القاموس الکور فی الضم بحجره الحداد من الطین
 و الکبر بالکسر زق ینفخ فی الحداد آنکشت فتح همزه و کسر کاف
 عربی ایله و سیکون شینله کور در و لغت حلمی ده کسر کاف عجمی ایله
 دید و کی سهوا و لک کرک زبرا صحاحده و غیر یه کاف عربیله ضبط

اولمشد در کشت اولکی کشت کشتن دن دونمک وایکنی صیروت
 معناسنه در که اولمقدر (معنای یت) بودر ~~صکه~~ هر کسه که
 دمر جیلرک کور او جاقلفی چوره سینه دوندی و طولاشدی ائک
 جامه ولباسی د وتوندن سیاه و قبیح اولدی زیر بحکم الجوار
 دمر جینک چهره ولباسنه ساری اولدینی ~~صکی~~ ائک دخی
 ائل الامر لباسنه تاثیر ایدوب رنگنی تغییر و سیاهه تحویل ایسلر
 زیر سیاهک اثری دخی سیاه اولور زنجی دن زنجی طوغدینی وزاغدن
 زاغ ظاهر اولدینی کبی * آنکه باعطاری کردد قریب * اوهمی یابد
 زبوی خوش نصیب * تقدیری آن کسی که می کردد قریب باعطار
 اوهمی یابد نصیب زبوی خوش دیمکدر که آن کسی مبتدایمی کردد
 فاعلی تحتند ضمیر کس و مفعولی قریب و باعطار قریبه متعلقدر
 و بعد الجمله مبتدایه صفتدر او مبتدا و همی یابد ضمیری اکا راجع
 و نصیب مفعولی و حرف جر نصیبه متعلقدر و بعد الجمله مبتداه
 ثانی به خبر و بعد الجمله مبتداه اوله خبردر (عطار بایع العطر در
 یعنی طبیب فروشدر) کردد کاف عجمی ایله مضارعدر مصدری
 کردیدن در صیروت معناسینه (یابد مضارعدر مصدری یافتن در
 بولوق معناسنه فا و با اراسنده مبادله اولمقله مضارعنده فا با به مبدل
 اولوب یابد و یابنده دیرلر) نصیب حفظ منصوب یعنی معین (معنای یت)
 بودر که اول کسه که عطاره قریب و مجاور اولور دکافی مشتمل اولدینی
 رایحه دار نسملرک خوش و ملایم بویندن نصیب بولور یعنی حصه سی
 مشامنه خوش قوحو اولور زیر بونده دخی حکم جوار واردر و ناظم
 قدس سره اصلنده عطار اولمقله کویا رمز ایدر که سالک راه خدا
 اولان عاقلردن هر کیمکه شیخ عطاره مقارن و تحت تربیه سنده
 داخل اوله اول کسه بوی معنادن دماغ جان بهر بولور و ائک عطار
 حقیقی سندن معطر و بهر اولور اتمهی * همشین صالحان باش
 ای پسر * دور باش از رند و قلاش ای پسر * مصراع ثانی
 بعض نسخده هم جدا از فاسقان باش ای پسر دوشمشدر بآل پردر
 همشین باشک مفعولیدر دور باش هر بی ایله تباعد معناسینه در امر
 اولوق اوزره تفاعلدن حرف جر اکا متعلقدر (همشین هم صحبتدر که

*

*

هم مقارنت ایچوندر و نشین نشینند مدن هر چند مصدری نشین در
 شین میجه، نك فتحیه و کسر یله اوتورمق جلوس کی مضارعند سین
 مهمله برینه یا ونون کنورب نشیند و نشیننده دیرلر (ند راه مهمله نك
 کسر یله کتب لغویده عبارله تفسیر اولمشدر عبار لسان عربی ده
 شول کسه در که کندی نفسی هوا سیله تخلیه ایدوب منکر ایدن زجر
 ایجه تنکم املام مهرزی لغت مغربده این اتباری دن نقل ایتشددر
 پس رند فاسق دیمك اولور (فلاش اصلنده اسم اعجمی در صکره
 تعریب اولمشدر یان کیمی و خراباتی و مفلس معناسنه در) (معنای بیت)
 بودر که ای پسر صالحلو و عملر نه هیچ بروقتده خلل کنور مینر له
 محالسد ایله و نلره مصاحب اول فاسقدن و خراباتی اولنلرک صحبتلرندن
 دور اولر زیر صحبت اولی دین و دنیا که نافع و نایه مضر در دنیاده
 نفع خلقک سکا حسن به هادتی و مصالحکده معاوتی و یونک اشالی
 معاملاتی و آخرتده نفعی صالحلرک شفاعتی در ضرر دنیوی
 و اخروی دخی اکا قیاس اولنه * جانب ظالم مکن میل ای عزیز *

✱
 ورنی کردی ازان خیل ای عزیز * تقدیری مکن میل بیجانب ظالم
 دیمکدر که جانب حرف جز تقدیر یله میله متعلقدر و اینکمی مصرعک
 تقدیری واکر کتی میل کردی ازان خیل دیمکدر که کتی نك مفعولی
 ماقبلی قرینه سیله محذوفدر (ظالم عادلک خلافدر که هر نسنه بی
 محلتک غیره وضع ایدن کسه در که طاعت برنه معصیت وضع ایلده
 کرک ظلمی کندی نفسنه و کرک غیره اوله و اکن ظلم غیره مشهوردر
 اگرچه غیره ظلم ایلک دخی کسنده ظلمدر زیر و بالی کندی نفسنه
 راجعدر) عزیز شریف و ذوالقدر معناسنه بویه مواضعده بطریق
 التفعیل در پسر و برادر تعیری بطریق الترحم و التلطیف اولدیی کی
 (کردی کاف عجمی نك فتحیه شوی معناسنه مضارع مخاطبدر) (خیل
 جماعت افراس در که بلا واحددر بوراده مراد جماعت ناسدر که
 حدیثده کلور (باخیل الله ارکی) تنکم بالاده تفصیل اولمشدر
 (معنای بیت) بودر که ای عزیز کشتی جانب ظلمه میل ایله زیر
 منهی در که قرأند کلور (ولا ترونوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار) واکر
 میل ایدرسک سندخی ظلمد کروهندن اولوب آخر سنی دخی انلری

من ایدن نار احراق ایلر و دیمش لر در که بر کسه یندی خطوه ظالم ایله
 تمشی اینسه ظلم اولوب منتقم اسندن جزایه سزا اولور قال تعالی
 (انا من المجرمین منتقمون) وینه قرآنده کلور که (احشرو الذین ظلموا
 وازواجهم) یعنی ازواج قرآنه ایله تفسیر اولمیشدر پس دیمک اولور که
 ظالم لری و انلره قرین اولنلری بر پرده حشر و جمع ایدی کوز بر ایا کب سیده
 بر حکمده در * روز اهل ظلم بکریز ای فقیر * تانسوزی ز آتش نیز
 ای فقیر * بونک اعرابی ظالم در (روا امر حاضر در رفتن دن) (بکریز
 بام مو حده نک کسر بله امر حاضر در مصدری کر یختن در فرار معناسنه
 مضارعننده خا زایه قلب اولنوب کر یزد و کر یزنده دیرلر) (انسوزی
 مضارع مخاطبدر مصدری سوختن در یا تمق و یا ندر مق معناسنه
 بوراده لازم معناسنه در مضارعننده خا زایه قلب اولنوب سوزد
 و سوزنده دیرلر بعض نسخده تانسوزد آتش نیز دوشمشدر تقدیری
 تانسوزدت آتش نیز دوزخ دیمکدر نیز کسکین شکم بالاده تفصیل
 اولمیشدر (فقیر کثیر الاحتیاج در) (مضای بیت) بودر که ای
 ذو الاحتیاج الکثیر و محمل المرحه بوری اهل ظلمک یانندن
 فرار ایله و انلره اشنا و همنشین اوله تا که جهنمک کسکین و شدید
 آتشدن محترق اولیه سن شکم بیت سابقده افاده اولندی بعد ذل
 بو کلامده مبالغه واردر کویا دیمک اولور که ظالم اولوق و یا ظالمه
 معین اولوق و آنکله مماشات ایتک دکل بلکه یانه بله او غرامه
 و ایزاقدن بله چهر سته باقه زیرا انک جاننده مبدل ایتش اولور سن
 مکر که نظرک استعاده و عملندن حقه لیاذ طریقله * صحبت ظلم
 بسان آتش است * زانکه خلق آزار و تند و سرکش است * صحبت
 مبدا (بسان آتش خبر در زانکه تعلیلدر) (خلق آزار مبتداء محذوفه
 خبر در تقدیری) (انکه اودیمکدر) (بسان بام عربی نک فحیله مثل معناسنه
 ادات تشبیه در) (خلق آزار وصف ترکیبی در اصلی آزارنده خلق در
 خلق انجیدی معناسنه مصدری آزرندن در که نجهنمک و سوکک معناسنه در
 مضارعننده زانله را اراستده برالف زیاده ایدوب آزارد و آزارنده دیرلر
 تندضم تانله صرپ دیمکدر) (سرکش وصف ترکیبی در اصلنده کنندمه
 سر در باش چکیچی و مطع اولایچی معناسنه) (مضای بیت) بودر که

ظالم ايله صحبت ايتك آتش كيدير اول سبيد نكه ظالم خالق انجيدوب
 سويكيچي و صرب خوبيلو و حقه سرفر و ايتيجي در پس يانه و آران
 كسيه بي لسانيله آتش كيي بقار و قلبينه طوقنوب منكمسر قيلور بوسپيدن
 آتش سوزاندن فرار ايتلودر * از حضور صالح شوي * و رنشي
 بابدان طالح شوي * تقديري شوي صالح از حضور صالحان
 و شوي طالح اكر نشيني ابدان ديمكدر كه اهرابي ظاهر در از حضور
 صالحانك تقديري از حضور مجلس صالحان ديمكدر تنكم (مصراع ثاني)
 اكاقرينه در شوي مضارع مخاطبدر مصدرى شدن در اولق معناسته
 مضارعنده و او زباده ايدوب شود و شونده در ل طالح بلاق حدن در
 قحله ضد الصلاح معناسته (معناي بيت) بودر كه صالحدر مجلسينه
 حضورله صالح اولور سن بدلر ايله مجالسه ايدرسك فاسق اولور سن
 زيرا مشهور در كه اوزم اوزمه كوزه قرار در پرل ايمدى سندنخي حكم
 قرينه محكوم اولوب اتك رنكنه بويلا و زسن يا غفلته طلار سن
 ويا اولور سن * هر كه او با صالحان همدم شود * در حريم خاص
 حق محرم شود * تقديري هر كسي كه شود او همدم با صالحان شود
 در حريم خاص حق محرم ديمكدر بو تقديردن اهرابي ظاهر در حريم
 حول و حوزه در حرم ديكلري بودر كه او را به دخولدن اغيار ممنوعدر
 و محرم اودر كه اول حرمه داخل اولور زيرا اجايدن دكلدر (معناي بيت)
 بودر كه هر كسه كه او صالحلره همفيس و هم صحبت اوله حقه حريم
 خاصنده محرم اولور يعني آني در كاه حقه آلورل و محرم اسرار ايدرل
 فاسقلره و انلر ايله صحبت ايدنلره ايسه او مجلس خاصه يول بوقندر
 زيرا مجلس خواص ناسه عوام دخول ايتز و صحبت ياره اغيار قومزلر
 و هر كس كندى جنسى ايله تزويج و تقري اولور بعد ذاناظمك قدس
 سره بوسوقندن فهم اولور كه صالحلره مراد صديقدر زيرا مرتبه
 صلاح جيع مراتبي مشتملدر اكر چه بعض علماء رسومه خفي اولشدر
 بوجهندن (والحقني بالصالحين) نظمنده يوسف صديق عليه السلام
 صالحلره الحاقله دعاسني هضم نفسه حل ايتشدر زيرا مرتبه نبوت
 مرتبه صلاحك فوقنده در تنكم (فاؤئك مع الذين انعم الله عليهم من
 النبيين والصديقين والشهداء والصالحين) اكادالدر و بو غلط وسوء

فهم له مبتلی اولان بلدی که کندی مد عاسی اوزره نبوت و صدیقیت
 و شهادت بی صلاح اولیق لازم کلور مع هذا بونلرک هر بری صلاحده
 خصوص مرتبه در که صلاح جله سنی حاوی در ایمدی صدیق
 انبیا دن اشعه اولان خواص بشر در مرتبه صدیقینه صلاح ایله ایر مشلور در
 و صلاح جیع ازماینده جالی خیلدن محافظه در که کسی در اگر خلق
 اگر خلق اولسه اثبیا کا غبطه ایتمز دی الحاصل صالحدن صالحه
 فرق وارد پس صالح مطلق اثبیا بعده سائر خواص بشر در و صالح
 مقید عموم اهل ایمان دن منشرع اولنلر در و شرعیه مقید اولیسانلر
 فاسقلر در کرک کافر اولسون و کرک عاصی اولسون اشته بو مقام بویه
 فهم اولمقی کر که ر و مطلق کماله صرف اتمک لجر مقرر مشهور در
 شول کیمه که حریم خاصده اوله کندی خاص اولدیغی کی آئی اول
 حریمه دخوله وسیله اولان دخی خاصدر که صالح صدیقدر و صدیق
 ایله بی میانده مقام قرب وارد فقط * ای پسر مگذار راه شرع را *
 اصل بانی کر بگیری فرع را * مصراع ثانی نک تقدیری کر بگیری
 فرع را بانی اصل دیمکدر که شرط و جزا در و لکن و زنیچون جزا تقدیم
 اولمشدر بعض نسخ ده (اصل بانی کر کزاری فرع را و شمشدر که
 (کراری زله هوزایله مصد ری کزاردن در او دمک میمانسه بو حسه
 ذال مجبه ایله دکادر مگذار کبی یعنی مگذار نمی حاضر در مصد ری
 گذاشتن در و از کلک و صالی و یرمک و قومق و بریدن بر پر کچمک
 معنای راه شرع تشبیه طریقه در صراط مستقیم کبی کوبا اصول
 اعتقادیه و فروع عملیه بر جاده در که حقه و رضایسته موصلدر اصل
 بر نسنه نک قاعده سیدر که انک ارتفاعیه اول نسنه دخی مرتفع اولور
 اساس و بنا کبی که اساس اصل و بنا فر عدر و شجره نک اصلی کوکی
 و فرعی دالیدر و فرع انسان ولدی در و شرع من وجه فرع و من وجه
 اصلدر اصل اولدیغی بودر که معرفت و حقیقه نک ظهوری شرعیه
 عمل اوزره منبذ در و فرع اولدیغی بودر که مقصود بالذات معرفت
 و حقیقه قدر مناسدن مراد قیاق و یا عدر پس لبن وسائل مقوله سندن
 اولور اتمان کبی (معنای بیت) بودر که ای پسر راه شرعی ترک ایتمه
 اصل بولور سن اگر فرعی طو ترسک وانی اودرسک یعنی اگر شرعیه

عامل اولورسك من عمل بما علم ورثه الله علم مالم يعلم موجبجه مرتبه
معرفت و حقیقه ترقی ایدرسن زیرافرع اصلك وسیله سیدراترو مؤثرکی
وشول که اثرده کلور (من عرف نفسه) عرف ربه بونده ایکی اعتبار وارد
بری معرفت نفس اصلدر که معرفت رب انك اوزرنه مبتنی در ویری دخی
فرعدر که معرفت ربه موصولدر * از شریعت کرنهی بیرون قدم *
ضلالت در افغی ورنج والم * تقدیری کرنهی قدم بیرون از شریعت
افغی در ضلالت ورنج والم دیمکدر که قدم نهی نك مفعولی و بیرون اکا طرف
و حرف جر بیرونه متعلقدر (شریعت دین ایچنده طریقت مسلو که در که
الله تعالی انی مشروع فیلشدر پس کتاب و سنت اصل و بو ایکبسندن
علی سبیل الاجتهاد مستنبط اولان احکام فقهیه و یا اجاع علما انك
اوزرنه منعقد اولان سنه اول ایکبسی اوزرنه متفرعدر (نهی نونك
کسر یله مضارع مخاطبدر مصدری نهادن در قوق معناسنه
وضع کی مضارع عنده الف حذف اولوب نهاد و نهنده دیرلر (افغی
مضارع مخاطبدر مصدری افتادن و افتیدن در دوشمك معناسنه
مضارع عنده الف و یا ساقط اولوب افتد و افتنده دیرلر وگاه اولور که
فتد دخی دیرلر (معنای یات) بودر که اگر شریعتدن طشره ایاق
فورسك ضلالت ورنج والمه دوشرسن زیر شریعت حقه هدایت
ایاق اوزره منزلدر پس اندن خارج اولان ضلالت دوشر تنکم قرانده
کلور (وماذا بعد الحق الا الضلال) یعنی حقدن عدو لدن صکره غیری
سنه یوقدر که صاحبی قوری رنج والم چکر و آخرنده معذب دخی
اولور زیرا فرمان حقه مخالفت ایده نك حقنده وعید و تهدید شدید
وارد * هر که در راه ضلالت میرو * از جهالت در بطلت میرو *
بونك تقدیری هر کسی که میرو در راه ضلالت میرو در بطلت
از سبب جهالت دیمکدر که بوندن اعرابی ظاهر در راه ضلالت
شریعتک ارشاد ایتدوکی راه هدایتیه مقابلدر (میرو مضارع غایدر
مصدری رفتن در یوریمك و کتمك معناسنه مضارع عنده قلبه رود
ورونده دیرلر (جهالت فحله حلك مقابلدر اگر جهل بسیط اولورسه
سبب علندر و اگر مرکب اولورسه که بلز و نل و کونی دخی بلز بلکه یلمورم
دیو دعوی ایدر پس بوجهل اولکبدن بتدر (بطالت نام موحد نك

کسر به تعطیل و ترك شغل در یعنی برفتنه نك كه يانفع دنيوي سي و يانفع
 اخروي سي واري كن اني ترك ابدوب شوي به حالي اولان كسنه به اهل
 بطالت ديولر و حديثه كلور (البطالة نفس القلب) و بوراده قاعده
 عربيه واردر كه فعاله وزني اوزنه كلان مصدر كسر فائله مزاولة عمل
 ايله واقع اولان صنايعه اولور كتابت و خباطت و زراعت و حراثت
 و تجارت و فصارت و صباغت و حياكت و امشائي كبي بطالته ايسه
 عمل يوقدر پس كسر له وزن مذكور اوزره كلدوكي حمل النقيض
 علي النقيض طريقه در (معناي بيت) بودر كه هر كسه كه راه هدايت
 اولان شرعي قويوب راه ضلالت اولان خلاف شرعه بوريه و كده
 كمال جهالتدن بطالت بولنه يعني شرعه علي ترك ايتك بطاللق در
 بطالت ايسه انساني مخت دل ايدر و آخر سوء خاتمه به مؤدى اولور
 پس علم شرعي ايله منهاج سنت اوزنه عمله سلوك لازمدر تاكه بطالت
 و جهالتدن نجات حاصل اوله و دنيا و اخترده حسن حال اثرى ظهوره
 كنه * حق طلب و زكار باطل دور باش * در سخا و مردمي مشهور باش *

*

طلب بوراده امر حاضر در نهي مطلب كلور حق افضي اكا مفعولدر
 و ما بقدر ك تقديري و دور باش از كار باطل ديمكدر كه دور باش عربي ايله
 بعد تنفسك و يا تباعد معانسه در كه ايكبسي دخی امر اولوق اوزره در
 حرف جزا كا متعلقدر مشهور باش دخی اشتهر معانسه در صيغه امره
 و در اكانظر قدر و بواعتي از قصر مسافه دن او تور يدر و الا دور
 و مشهور اصلنده باش كلمه لك مفعوليدر حق دن مراد كار حق
 تابعدي قريبه سيله و كار حق كار شرعيدر كار باطل خلاف شرعي
 اولد يغي كبي و جائزدر كه حق اسم ذات الهي اوله مردمي ده يا مصدر يدر
 (مردم اصلنده آدم او غلايدر بوراده مر دنلك انسانيت ديمكدر كه
 اطف و كرمدن عبارتندر (معناي بيت) بودر كه كار حق طلب ايله
 و كار باطل دن دور و بعيد اول يعني شرعه عامل اول و خلاف
 شرع دن حذر ايله زيرا كار حقده اولان اهل حق و كار باطلده اولان
 اهل باطل اولور و يا خود طالب حق و سالك راه خدا اول حقه وصول
 ايسه موافقه اولور پس مخالفتدن اجتناب ايله و سخا و انسايتنده
 كون كبي مشهور اول نظر ايله شمس كه قره توجهله نور اعطا ايدر

و پوشرتدن

و بوشهرتدن مقصود افواه ناسده خیره یاد اولمقدرد که سبب عفو
 ومغفرتدر والا مجرد شهرت ایچون عمل اولماز زبرا غرض حقددر سائر
 اغراض نفسانیه ایسه باطلددر * هر نکز بند صراط مستقیم *
 * در عذاب آخرت ماند مقیم * صراط نکز بندك مفعولیدر در مقیمك
 ظرفیدر مقیم ماندك فاعلندن حالدر وبعد الجملة هر که به خبر اولور
 تنکم نظائری مرارا مرور ابتدی (نکز بند فعل مضارع منفیدر کافك
 ضمیمی وزنجیون اختلاس اولور مصدری کز بدن کلور کاف عجمینک
 ضمیمی وزاء هوز ایله اورندملک معناسنه مضارعنده کز بند و کز بندده
 دیرلر (صراط شول طریقصدرا نده اعوجاج اولمیه بلکه علی سبیل
 القصد والاستواء اوله) مستقیم استقامتدندر اعتدال معناسنه که برسنه
 طوغری اولمقدرد مثلا برخط که جمیع اجزاسی بری بری اوزرنه منطبق
 اوله واعوجاج وانحراف بولمیه اکا مستقیم ومعتدل دیرلر عجم راست دیر
 بعدذا صراط مستقیم ملت اسلام ویا دین حق ایچون استعاره در
 وسیله مقصودی وسیله مقصده ویا محل توجه روحانی بی محل توجه
 جسمانی به تشبیه طریقیله (و دینه صراط دندلدی زیرا اگر چه
 الله تعالی امکانه دن متعالیدر و لکن عید طالبه وصول حق
 حاصل اولمجه قطع مسافات ومقاسات شداند ومس آفات لازمدرد
) ماند فتح نوله مضارعدر مصدری ماندن در سکون نوله
 قالمق معناسنه (مقیم ثابت و پایدار قال الله تعالی) ولهم عذاب مقیم) ای
 الی الابد (معنای یدت) بودر که هر کسه که صراط مستقیم اولان طریق
 شرعی اختیار ایلیه که راه هدایتدر وراه مخالفتی اختیار ایلیه که راه
 ضلالتدرد اول کسه آخرت عذابی ایچنده مقیم قالور واورادن سفر
 وحرکت ایده مززیرا طریق شرعدن بالکلیه خارج اولان کافر در
 وکافر بخلد فی الناردر و اگر مؤمن مصر ایسه اکثر سوء خاتمیه ایله متلا
 اولوب کفاره ملحق اولور وسائر عصاة کیمی شفاعتله مغفور و کیمی
 بقدر الذنب طبقه علیهای نازده معذب اولوب آخر اوزادن خارج
 وجسته داخل اولور فسبحان الحافظ * در ره شیطان مزین کام ای ایخی *
 * تانکردی خوار و بد نام ای ایخی * کام مزینك مفعولی ودر دخی اکا
 ظرفدر خوار نکردی نك مفعولی (در راه شیطانن مراد راه ضلالتدر

زیرا شیطان مضل اسمنه مظهر در (مزن نمی) حاضرند و مصدقند
 زدن در او رمق معنایینه مستقبلا نده نون زیاده لیدوب زند و زنده
 دیور (کام کاف بجای ایله آدم در خطره کی) (بخوار صغله و او و رشمیله
 ذلیل و بی حرمت) بد نام صفت مشبهه در برامز آبلو معنایینه
 (معنای بیت) بود که ای اخ شیطان بولنه آدم قومه یعنی ایاق بهمه
 و انک و سوسه سته اتباع اینه و تسو یلنه الدائم تا که ذلیل و بی حرمت
 و عند الاخبار بد نام اولیه سن و بد لکله نامک سو یلمبه قال الله تعالی
 (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین) یعنی عزیز اولی راه هدایته سالک اولان
 مؤمنانک صفتیدر یو خسه راه ضلالتیه سالک اولانک دکل و شولکه
 راه هدایتیه در هادی اسمی نمونده در ورحه انی در و شولکه راه
 ضلالتیه در مضل اسمی نمونده در و شیطانی در و رحانی اولانر
 با حرمت و نیک نام و شیطانی اولانر بی حرمت و بد نام در * هر که
 در راه حقیقت سالک است * روز و شب خائف ز قهر مالکست *
 تقدیری هر کسی که اوسالک است در راه حقیقت او خائف است
 روز و شب از قهر مالک دیکدر که هر کسی مبتدا و مابعدنده جاهه اکا
 صفتدر او خائف است جاهه سی خبر مبتدا در روز خائفه طرف
 و حرف جردخی اکا متعلقدر بعضی نموده مصراع ثانی روز و شب
 خواهان مهر مالکست دوشمیدر اولکسی موق کلامه انسیدر
 یوزاده ناظم قدس سره راه شرعی پیانندن صکره راه حقیقته دخی
 اشارت ایلدی زیر اشریعت و حقیقت بزی قشر و بری لب کی اولفله
 ری برینه مرتبطدر و انلری بری پزندن تفریق ایدن ابدی جاهل
 فاندی و علمه جمعیت دل بولدی (و راه حقیقت طریق اهل الله در که
 سلوک معنوی ایل حقیقه الحقائقه و اصل اولور و حقیقه الحقائق جمع
 حقائق جامع اولان مرتبه احدیتدر و اول حقیقه و اصل اولی عقید
 کندی اوصافندن فانی اولوب فاعل مطلق حق اولدین بملک
 و عین الجمع ایل نظر اتمکدر و شر حقیقت و حدث وجود دیکدر یسر
 (معنای بیت) بود که هر کس که راه حقیقت سالکدر اول کسکه ترون
 و شب رب مالک مملوکی اولدیننی سلوب انک قهر و خلاصندن خوف
 ایدینی در یعنی راه حقیقت سلوک ایدنک حاللری راه شرعیه سلوک

ایستادند دشوار در زیر اهل شریعت و راه پرده ده در آنچون
 خوقاری حضرت اهل حقیقت ایسه مقام مشاهده جلال حضرت در
 بوجهندن خوقاری قوی در زیر حضور له غیث برد کلدن و معصوم
 و محفوظ اولق امتحانی منافی دکلدر آنچون مگردن خوف ایدر لر
 و نسخه اخرا به کوره دیمک اولور که روز و شب مالک الملک مجلی
 طلب ایدمچیلدر یعنی آنک مجینه و سوناسنه دوشمشلردن و غیریدن
 علاقه و ارتباطی قطع ایشلردن زیرا که تضای حقیقت مجرد محض
 و تفرد صر فدر * برخلاف نفس کن کار ای پسر * تانیقی خوار در نا
 ای پسر * بعضی نسخ ده خوار بریننه زار دوشمشلردن و بعضنده
 تانیقند پای بر خوار و بعضنده خویش را می دار بیدار ای پسر
 دوشمشلدر اولکبسی انسیدر برکنه متعلقدر و کار آنک مغفولیدر
 خوار نیقنی تحت ده اولان ضمیر خطا بدن حائدر در نیقنی به ظرف
 وجه سی تعلیلیه در یوینتک مفرداتی مرا را شرح اولمشلدر
 (معنای بیت) بود که ای پسر خلاف نفس اماره اوزرنه کار ابله یعنی
 نفسکه دائم مخالفت وانکله مجاهده اوزرنه اول تا که خوار و ذلیل
 ولدیفک حالد نار دوزخه دوشمشنه سن زیر نفس و طبیعت جهنم
 کبی در که دنیاده هوی و شهوت نازنه دوشن آخرتده دخی عذاب
 حتی آتشنه دوشر و خوار اولور زیر عذابک و صفندن خزی
 و مهین ابله تغییر اولمشلدر یعنی عذابده فضاحت و اهانت واردر
 * بر مراد نفس رفتن ابلهست * نفس را تابع شدن از کمر هست *
 بر رفته متعلق و رفتن مبتدا و ابلهست خبردر نفس تابعه و تابع دخی
 شده نه مفعولدر و شدن مبتدا و تابعه دخی خبردر مفردات بیت بالاده
 مشر و حدر و تقریر معنادن دخی معلوم اولور (معنای بیت) بود که
 نفس اماره آن مرادی یعنی هواسی اوزنده یوز یوب کتمک ابلهک
 و خاساقل عظیمه در نفسه تابع اولق کمر اهلقدن و ضال اولمشلدر
 یعنی هوای نفسه تابع اولان کسه طوغری بولده دکلدر زیر نفس
 منافی طریق مستقیم در منحرف قبلور و اغو با جله استقامت
 بر پرده مجتمع اولان * کار نفس بد همه شور و شراست * جنک
 انفسک جهاد اکبر است * کار مبتدا نه نفسک صفی و همه کاری

تا کید در شور خبر در جنگ مبتدا با مع معناسنه ا کا متعلق در جهاد
 خبر در شور فتنه واشوب و عوغا و فرغش شوریدن دلور مک
 وفارشقی و فارشدر می و بولاتمی معنانه کلور شرخیرک مقابلیدر که
 رخت اولمباز و طبعه ملایم اولیان نسنه در جنگ جیم عربی ایل
 صواش معناسنه نفسک ده کاف عربی تصغیر و تحقیر ایچوندر و جازر که
 احد ضدی آخر ایچون استعاره طریقه اوله ز برانفسک شری عظیم
 و فساد کی و بلکه اکبر در انکچون انکله جهاده جهادا کبر دلدی
 که کفاره جهاده جهادا کا کوره اصغر در الحاصل نفس اعدی
 الاعداء اولمغه انکله مجاز و مجاهده اتمک کبر اولدی (معنای بیت)
 بودر که کار نفس بدیعنی بر امر نفسک ایشی بالکله شور و شروفته
 و فساد در که هیچ برخیره دارایشی بو قدر ز را شیطان کی شراویره
 مجبولدر مقتضای جبلت ایه ذاتی در متغیر اولماز بو جهدر نفس ذایل
 و باعظیم الشرایله جهاد اتمک اکبر در تنکم حد یشده کلور (رجعا
 من الجهاد الاصرالی الجهاد الاکبر) سوال اولور سه نفس ذایل و خوار
 اولدیغی صورته آنکله جهاد اتمک نو جهله اکبر اولور جواب
 بودر که فی نفس الامر حقیر اولیق عدم شدتی مستلزم دکلدر نظر ایل
 که کفار خاکسار دیرل کفر لری سبیلله خوار در بویه ایکن جنگ
 و حرب به کلد کیده عظیمدر انکچون دیرل خصمی هر بچند حقیر ایه ده
 استحقاق اتمه ز بر بلکه التیدن زبون و مغلوب اولاسن * رو خلاف
 نفس بکربن ای پسر * هیچ طاعت به نشدین ای پسر * رو فتح را ایل
 امر در رفتن دن مابعدی آتی بیاندر (خلاف بکربنک مفعولیدر) بکربن
 باء موحدہ تک ضمی و کاف مجمعینک ضمه سنی اختلاسه امر در مصدری
 کزیدن در اوزنده ملک معناسنه (مصراع ثانی تک) تقدیری نشد هیچ
 طاعت به زین دیمکدر که هیچ طاعت نشد ک فاعلی و به مفعولیدر
 ازین به متعلقدر که به تک دیمکدر این خلاف نفسه اشارتدر
 (معنای بیت) بودر که ای پسر بوری خلاف نفسی اختیار ایل یعنی
 اکاموافت و هواسنه متابعت اوزده اوله بلکه دائم مخالفت اوزده
 اول که بوندن تک هیچ بر طاعت اولماز یعنی نفسه مخالفت و هواسنی قمع
 اتمک تجیع طاعتک اعلاسی و رأسی در ز بر نفس مبتدا فساد در پس

*

آنی قتل اتمک سبب صلاح انفس. و آفاقدر و تخلیه خاء. و مجله ایله تخلیه دن
 مقدم در انکچون صحابه رضی الله عنهم صوری و معنوی مجاهده
 ایند ریدی و ثواب عملدن سؤال اتمک بلکه مقصد دن صور ریدی
 فاعلم ذلک و اعمل علیه * خلق نفس از آرزو باید برید * تا توانی چهره
 اسلام دید * تقدیری باید برید خلق از آرزو تا توانی دید چهره اسلام
 دیگر که برید بایدک فاعلیدز زیرا مصدر معناسنه در که
 بریدن در خلق بریدک مفعولیدز از بریدن متعلقیدز تا تعلیل ایچوند
 توانی مضارع مخاطبدر مصدری توانستن در قادر اولی معناسنه
 مضارعنده سین حذف اولنوب توانددیلوز چهره دیدک مفعولیدر دید
 توانی نک مفعولیدر ز برآمد مصدر معناسنه در که دیدن در خلق حد
 مهمله ایله عربی در یوغاز معناسنه حلقوم کی آرزو دلک بریدن با
 موجوده نک صمله کسمک معناسنه قطع کی چهره صوت و بگر
 معناسنه بونده استعاره بالکنایه واردر که اسلامی بر شخصه تشبیه و آنک
 لوازمندن اولان چهره فی اسلامه اثبات واردر (معنای بیت) بودر که
 نفس اعاره نک یوغازی آرزودن کسمک کر کدیرتا که اسلام حقیق نک
 چهره سن کور مسکه قادر اولاسن یعنی نفسک یوغازی کسمک و
 مشتهاسی قطع اولمده اسلام بوزی کور غمز برانفس فی نفس
 الامر کافر در آنک مسلمان اولماسی هوی و شهواتی قم و قلعه موقوفدر
 انکچون دیملردر که اعظم کرامات نفسی مسلمان ایچکدر که * نفس
 پرور خود مسلمان کی بود * همزه آنور ایمان کی بود * نفس پرور کی
 بودک فاعلی و مسلمان مفعولیدر و نور ایمان ایچکی کی بودک فاعلی
 و همزه مفعولیدر (نفس پرور وصف ترکیبی در اصلنده پرورنده نفس در
 نفسی بسیجی معناسنه مسلمان تصدیق حق ایدیجی ایمان کی ولیکن
 ایمان بحسب الغالب باطنه و اسلام ظاهره کوره استعمال اولنوب
 (معنای بیت) بودر که نفس بسیجی و شهواته متابعت ایله تعویب
 هوی ایدیجی حق مسلمان و حق نور ایمان ا کابولدش اولور یعنی
 اولماز نس انسان روح پرور کر کدیرتا که نور ایمان اکاد نیاده و بعد
 الموت همراه اوله بوندن فهم اولاند بلکه نفس اصلنده جهمی در که
 ظلمانی در وانی تیور اتمک نور ایمان و اولمده ایلله در و نفس پرور

منور اولغه ریاضته محتاج در پس اکامزاد اتیله موافقت ایدن ظلمتن
 آرتور ریو خسه ظلمتن حقر من قال الله تعالی (والذین کفروا اولیاءهم
 الطاغوت یخر جونهم من النور الی الظلمات) یعنی فطرت اضلیه
 واستعداد نورندن ظلمات نفس وطبیعت اخراج ایدرلر و امر وجودی
 معکوس قیلورلر که * نیست حق بین هر که او خود بین بود * همره
 او نور مولی کی شود * تقدیری هر کسی که بود او خود بین نیست
 حق بین کی شود نور مولی همره او دیمکدر نیست بو ارده لبس
 معناسنه در که حق بین اکامفعولدر حق بین و خود بین وصف ترکیبی در
 تقدیری بیننده حق و بیننده خود دیمکدر که معناسی حق کوریجی
 و کندینی کوریجی در صکره ترخیم و تقدیم و تأخیر اولمشدر حق بین
 توفیق حقه نظر ایدیجی و خود بین توفیق حق بلایوب عجب نفسه
 دوشیمی مغرور و متکبر در (معنای یت) بودر که او موجب نفسه
 اوله و کندینی بکنه اول کسه اعی کی در که توفیق حقه باقر
 و رب فعلی کور من پس نور مولی بخن اکا همراه اولور بلکه
 انک همراهی ظلمت نفس اولور زیرا ~~که~~ مشاهده نور ذات وصفات
 و افعال حق ایدیدی نور حقه یولد اش اولوب حقه کندی نور یله
 و اصل اولور و بولده عقبه ده قالمز دی چونکه مشاهده مذکوره دن
 محبوب اولدی خود بخود قالدی پس بی دلیل زه به کیدر و آخر ضال
 اولور قافهم * بت شکن ز نار بکسا از میان * تاشوی از جمله اسلامیان *
 شکن شین مجسمه نك کسر یله امر حاضر در مصدری شکنن در
 صمق معناسنه کسر کی مضارعنده سین ممله نونه قلب اولنوب شکند
 و شکننده دینلور اخرندن نون حذف اولنسه ماضی اولور شکست
 کی که فردی دیمکدر بت شکنک مفعولیدر بت ضمه کافر لظایدینی
 صور نلر در که کیمی جئه لو و کیمی دخی حنقوش اولور و علی الاستعاره
 محبوبلره دخی دیرلر را عاشقار انلره معبوده سرفروایدز کی افتاد
 کوسر نلر و بردخی بودر که بت کی صورت حسنه ده نقش آکهی
 ارلش لردر و لکن کافر لره بت پرست و عاشقاره محبوب پرست دیرلر
 نار دخی بکشانک مفعول مقدمی در بکسا بانک ضمه و کافک ضمه سن
 اختلاسله امر حاضر در مصدری کشادنر اچق معناسنه مضارعنده



یازاده ایدوب کساید و کشایند دیرل ز ناز نصاری و مجوس میسانلرنده
 یعنی یلارنده اولان نسنه در کافی القاموس و نعمة الله ده کلور که ز ناز
 کافرله مخصوص بر قوشا قدر حتی بر میلان اتی قوشانسه شریعت
 انک کفره حکم ایدر اون ایکی یرده دوکی اولور که پشاز قوشا نورل
 و مجوس یلر و نصرائلر مذ هبیه دخی دیرل انتهی و مغرب لغه ده
 کلور که غبارله ز نازک فرقی بودر که غبار کسرغین مجید ایله علامت
 اهل ذنبد و ز ناز مجوسک و انلرک امثالنکدر انتهی پس قاموسده
 نصاری دیدوکی اهل ذنمک غیر یدر و تعریفانده کلور که بر سیدین معمول
 بر مق قدر غلبط بر خط در که وسطه شد اولور کسینج دیکلرینک
 غیر یدر انتهی یعنی کسینج غلبه بر خط در که ذمی اتی فوق
 الشیاب و دون الز ناز شید ایدر که حتی دن معریدر کافی القاموس
 اسلامیان اسلامی تک جمعیدر که یانسیبت ایچوند و ادمیان و آدمی کی
 که آدمه منسوبدر و عالمیان و عالمی کی که عالمه منسوبدر فتح لاله
 (معنای بیت) بودر که معبود انجاذ ایستد و کک منم نفسی کسر ایله
 و وسطندن تعلق ماسوی ز نازی آج و چوز تا که جله اسلامیانندن
 اولاسن یعنی کر چه صورتا مسلمانسن ولیکن حقیقتده منم پرست
 و ز ناز بند اولد بجه اسلام حقیقی اهلی اولمزنن زیرا کلام حقیقت
 اسلامی بولمقدر اسلام ابرهیمی کی کا قال (اسلمت رب العالمین) و خسه
 صورت اسلامی دکل مقلند و اهل رسم کی بونلرک اکثرنک اسلامی
 عاریه در و بوراسی بر مخوف یردر همان سلامتله مرور ایتمک اسبابده ثبت
 ایله * نفس را کر باز داری از هوا * دین و دنیا حاجت کردد ریا *
 تقدیری اگر داری نفس را باز از هوای کردد حاجت دین و دنیاات روا
 دیمکدر که نفس داری تک مفعول اولی و باز نایسنی و حرف جر بازه
 متعلقدر و حاجت ده اولان تاد خطاب فی الحقیقه دین و دنیا به قید
 و حاجت مبتدا و انلره مضاف و کردد جله سی خبر در و جازیدر که
 تقدیری کردد حاجت روا در خصوص دین و دنیا اوله بوسورتده دین
 و دنیا حاجتبه ظرف اولور و بونیتک مصرع اول شرط و نایسنی
 جزادر و بوراده هوا ز وایه موافقت ایچون الف ایله رسم اولور و الا
 اصلنده یا نه در زیر الف ایله اولان هوا عناصر اربعه دندر (معنای



بیت) بودر که اگر نفس اماره پی هواسندن کری طوترسک و شتهباندن
 منع اید رسک سبک دین و دنیا حاجتک و یا دین و دنیا خصوصنده
 حاجتک رنج و جاری و جار و دما و سئوالک مستجاب اولور زیر اسکا
 برده اولان نفس در چونکه زائل اوله نفس نفیسک تیر پرتا و کبی هدف
 اجابت اصابیت ایدر و عید حقه مطیع اولدجه حق دخی عبده مطیع
 اولور کافال (ابوطالب ما اطوعک ربک یا محمد فقال وانت یا نعم لواطعته
 اطاعک) و بوینده بونله دیمک دخی جائز در که اگر هوای نفسی منع
 ایدر پلورسک من بعد کلاک تمام اولور و هر خصوصله حاجتک بتزیرا
 مقصود یا لذات نفسی قع ایدر پس بوم مطلوب مبسر اولسه هر کار
 تمام و بر کالدر * جای انکس کی کند حق در بهشت * کر هوای نفس
 سرکش را بهشت * تقدیری کی کند حق جای انکس در بهشت
 اگر بهشت هوای نفس سرکش را دیمک در که ایکی بهشت دخی باه
 موخده نک کسرله در و لکن نجیس نام اوزرنه در که اوله کبی جنت
 و ایکنجی ماضیدر مصدری هشتن در کمرله صالیو یرمک معانسه
 مخرار عبده شبنی لامه و ابی داله قلب ایدوب هلد در بر سرکش وصف
 ترکیبی در اصلی کشنده سر در باش چکچی و بیون ایکی معانسه تنکم
 بالاده دخی گذر ایشدر (معنای بیت) بودر که حق تعالی اول کسه نک
 برنی جنده حق قبولور یعنی اهل جنت ایتمز اگر نفس سرکشک هواسنی
 صالیو یردیه و مع انجیوب هواسنی اوزرنه ترک ایدیه یعنی اگر بالاکه
 اهل هوی ایسه دافرا ولوب جنت ووزن کوزمن واکر فی الجملة ایسه
 تغلیظه محمول اولور و بونده هوایی زیاده تقبیح و اثر در قال تعالی
 (ازایت من اتخذ لکم هواء) و بواسفهام استبعادن فهم اولنور که
 هوی ابویض الاله در که عندالله زیاده مقصودر * هر که گردد
 پاهوای نفس یا ر * سازدش ابلیس در بنی مها * باهوایه متعلق
 و یا کردیک مقعولدر ابلیس سازدک فاعلی و شین مقعول اولی و مهار
 نایمی و در کاطر قدر بنی باعربینک کسرله پورن معانسه انف کبی
 مهار فتحله یولار و یوزندر فی کافی نعمه الله و قال فی القاموس المنهار
 کتاب العود یجعل فی انف الجنی (معنای بیت) بودر که هر کسه که
 هوای نفس یار و مصاحب اولدی و ایدن مقاربت ایدری انیسر علیه

ما یستحق انک نوزنه بور تدرق و باشنه یولار دوزدی یعنی کندنه
 تسخیر ایدوب استندوک یه چکدی کوتوردی پس بونده هوای نفسه
 تابع اولان کسمه بی حیوانه تشبیه ایله خالی تعیج وارد خصوصاً که
 قادی شیطان اوله * انکه نفس خویش را مقهور کرد * دیورا
 از صحبت خود دور کرد * تقدیری آن کسی که کرد نفس خویش را
 مقهور کرد دیورا دور از صحبت خود دیمکدر که اعراب و مفرداتی
 ظاهر در (معنای بیت) بودر که اول کشتی که کندی نفسی مقهور
 و هوا سنه مخالفت ایله اتی کندنه مسخر ایلدی کندی محبتندن دیوی
 یعنی شیطان رجیمی دور و بعید ایلدی یعنی نفس مقهور و مغلوب
 اولدیه شیطان اکا غالب اولقدن خالی دکلدر چونکه نفس زبون اوله
 شیطان دخی تسلطه بحال بولر زیر نفس شیطانک و سبیله سیدر
 و شیطانی دخی کندی نفسی اضلال و ازلال ایلشدر پس نفس شیطاندن
 برتر * چون به تیر صبر شد نفست قتل * باتو نبود هیچ شیطانرا
 سبیل * تقدیری چون نفست قتل به تیر صبر نبود هیچ شیطانرا سبیل
 باتو دیمکدر که نفس شدک فاعلی و قتل مفعول و به تیر قتل متعلق
 و بعد الجمه شرطدر باتو سبیله متعلق و سبیل نبودک فاعلی و هیچ
 شیطان مفعولیدر که غیر صبر یحدر زیر الام جاره معناسنه در (تیر
 او قدر نلن اولور سه صبر نفسی گراحت ایتدوی نسنه او زنه حبس
 اتمکدر بوراده صبری سبب قتل اولقدن تشبیه تیر وارد زیر تیر انسانی
 قتل حسی ایله قتل ایتدوی کبی صبر دخی نفسی قتل معنوی ایله قتل ایدر
 یعنی هوا سنی قع و ازاله ایلر شوبله که اتی میت کبی قیلور و بونده صبر صیام
 و ریاضت یعنی تقلیل غداد در زیر صوم نصف الصبر در و صبر نصف
 الایماندر پس صوم ربع الایمان اولش اولور نفس دن حراد نفس
 حیوانیه در که اکل و شرب و شهوات انک شایندر قتل بمعنی القولدر
 قتل غیرک مباشرتیه اولان ازاله روحدر و فوت حیات اعتباریه موت
 در زیر سبیل مقصد السلوک اولان طریقدر مصراع ثانی ک عربی ایله
 تقدیری لایکون للشیطان سبیل علیک دیمکدر که (ولن یجعل الله
 للکافرین علی المؤمنین سبیلاً) پس کلام ناظمده قدس سره باتو بتو
 معناسنه اولور که باعلی مقامنه اقامت اولمشدر (معنای بیت) بودر که

چونکه اوق کی اولان صبرله یعنی پرهیز و ریاضت و مخالفت هوی ایله
 نفسک مقبول حکمی اولدی و هوا سندن اثر قالمادی حیوان مذ بوحک
 دی مسفوک اولوب بی حرکت قالدیغی کی شیطان ایچون سنک اوزرنه
 بول قالماز یعنی شیطان سنی اضلاله یول بولامز و تسلطندن خلاص
 اولور سن همان ابتداء امر دن نفسک قید فی کوره کور * جام می را
 ای پسر یالب مبارک * از خدای خویش آخر شرم دار * تقدیری
 ای پسر مبارک جام می را یالب و شرم دار آخر از خدای خویش دیمکدر که
 جام مبارک مقبول صریحی و یالب غیر صریحی دراز شرم داره متعلقه
 زرا شرم دارک عربی ایله تقدیری استی دیمکدر استفعالدن امر اولی
 اوزره جام عربی در سیمدن اولان ظرف در می خنجر در که ترک سبی در
 میخانه سبی طور دینی اودر باده مطبوخ اولانه انطلاق اولور مبارک
 حاضر در اصل ما و در که بیم نمی ایچوندر آرا مر در مصدری آوردندر
 کنورمک معنای مضرعی آوردن کلور و تحوفاوای حذف اید و ب
 آرد دخی در لر پس آر که امر در مخفف اولان آردک امر بدر آوردک
 امری آوردن کلور میارده یا همزه دن قلب اولمشدر زرا همزه ثقل
 وارد آخر بوداده مقام تعریف صده مستعذر تنکیم تقریر معناده ظاهر
 اولور شرم حیا در که ترک اود در (معنای یت) بودر که ای پسر
 جام می و قدح خجری طودا عک کنورمه و آغز نه آلوب مجسمه کندی
 خدا کدن آخر حیاطوت یعنی اوتان زرا یلور سن که حرام قلمش واکا
 رجس دیمشدر یا بونک بوبله اولدیفن خود یلور سن نجیب حیا
 ایتمز سن و نفسکه او یوب شیطان معین اولور سن * در مکش آن آب
 آتش رنگ را * ترس از آتش که سوزد سنک را * تقدیری در مکش
 آن آب آتش رنگست دیمکدر که آن آب در مکش مفعول و آتش دنک
 محذوف اولان که رابطه سیله اکا صفت در مصراع ثانیه اعرابی ظاهر در
 مکش نمی حاضر در مصدری کشیدن دن چکیم معنای آن آب
 میبه اشارت در آب دیدی زرا اصلنده اوزم صوبی در و لکن کیفی
 متعبر در آتش رنگ صفت مشبهه در آتش رنگلو اولنلو دیمکدر ترس
 فحواه امر در مصدری ترسیدن در خوف ایتمک معنای سوزد
 صا و عدد مصدری سوختن در یا نمق و یاند رمق معنای سوزده

*

*

حرام متعدي در (معنای یت) بود که اول آتش رنگ اولان قرمزی
 صوبي چکمه ونوش ایتمه اول نار دوزخ بدن خوف ایله که طاشی یقار
 وکل ایدر یعنی او قرمزی سبی نك جزاسی آخر بوصفتلو قرمزی آتشدر
 وشول آتش که سنك خرابی خاکستر مرتبه سته کتوره قیاس اولانه که
 نه مرتبه ده شدید ومؤثر در ناظم قدس سره کو یادیمک استر که اول سنك
 نوش ایتد وکل قرمزی صود کلددر بلکه آتش سوزاند رکه وقتی
 کلدکده صورت نارله تمثل اینسه کرکدر ومکاشف اولانلرانی حالا آتش
 صورتنده مشاهده ایدر آل فرعونه کوره دریای قلزم کبی که صورتی
 آب وحقیقی آتشدر انکچون پیورر (النار یعرضون علیها غدا و
 وعشیا) واموال بتاهی خفته کلور (انما یا کلون فی بطونهم نارا)
 * هر چه را حق گفت از وی دور باش * کرشدی نزدیک از و مهجور
 باش * تقدیری هر چیزی که او را گفت حق دور باش از و کرشدی
 نزدیک مهجور باش از و نمکدر که چه بوراده چیزی معناسنه در که
 مبتدا در اوراده را لام جار معناسنه در که معناده گفته متعلقدر دور باش
 از و جمله اولدقد نصکره مقول قولدر که بودخی مبتدایه صفتدر و مصراع
 ثانی بعد الجملة خبردر (تزدیک قریب دیمکدر دیمشدر که نزد عند معناسنه
 و یا نسبت همچون و کاف نسبتده زیاده اولان حر و فدنر اگر چه یادن
 مؤخر در تار یک ده بویه در مهجور هجدر فتنه ترك معناسنه وتر که
 بعد لازم کلکله انده مستعملدر بو معنادن مهجور بعید معناسنه اخذ
 اولندی (معنای یت) بود که هر نهنه که حق انک ایچون وانک
 حقتده پیوردیکه اندن دور و بعید اول اگر قریب اولد کسهده اندن
 بعید اول و حدود الهیه فی تجاوز ایتمه (یس بو کلام تعمیم بعد التخصیص
 قبیلندن اولور که جمله متکرات انده داخلدر * کرواب روی خواهی
 ای پسر * دور باشی از مناهی ای پسر * تقدیری اگر خواهی
 تو اب روی باشی دور از مناهی دیمکدر که تو خواهی نك نمجده ضمیر
 خطاب تا کیددر آب روی مفعولیدر از مناهی دوره متعلق و دور
 باشی نك مفعولیدر اب روی حرمت و وقار و جاه و عزتدر که انکله
 انسانک یوزی سنبل طبری وکل طری کی ژ و تازه و سیر ایدر (مناهی
 منهی نك جعیدر منهی اودر که انک حقتده طرف شارعدن لا تقیل

دینله (معنای بیت) بود که اگر پسر سن عندالله و عند الناس حرمت
 وعزت استرسک جیع مناهی ومنکر آمدن دور و بعید اولور سن زیر
 حل و حرمتی بلین بی حرمت اولور و عبد مملوکک مولای مالکی یابنده
 اعتباری امر نه امثال ونهیدن اجتنابله در * هر که میکرد مکرد
 منکران * از عذاب حق بگایا بدامان * از عذاب امانه متعلقدر باقی
 ظاهر در میکرد کاف عجمی ابله مضارعدر مصدری کریدندز دوتک
 معناسنه کرد کاف عجمی تک کسریله چوره معناسنه در منکران منکرک
 جعیدر که معروفک مقابلیدر یعنی معروف عقلا و شرعا مستحسن
 ومنکر بوابکی وجهله مستفح اولانه دیرل بعد از منکرانسانله قائم اولغنه
 الف ونونله جمع قلندی والامنکرها کرک ایدی زیر آاز که ادات جمعدر
 جسم نامی به مخصوصدر انسان و حیوان و نبات کی (امان بی خوف
 و اطمینان اولقدردر (معنای بیت) بود که هر کسه که منکر و نامشروع
 نسنه لچوره سنده دونه و طولاشه اول کسه عذاب حقدن قنده امان
 بولور یعنی بولماز زیر او عبد حق قولاغنه قومبانک آخر قلب و قالی ینار
 و کرد منکرده دورنه کوره چهره سی قفاسنه دوز فافهم جدا
 * تادلت باید بقرب حق محل * جهد کن تادز کشتی پای از وحل *
 تا تعلیلیدر دل بایدک فاعلی و محل مفعولی و بقرب محله ظرفدر جهد کن
 اجتهد دیمکدر که افتعاندن امر در پای در کشتی تک مفعولی و از وحل
 اکامتعلقدر قرب حق بحالبرک ارتفاعیله حاصل اولور امر معنوی در
 زیر حق ایچون قرب حسی اولماز محل خلول و نزول ایده جک بر
 و بورادندر که مکان نزول معناسنه وحل ماء مملوله تک سکونی و حرکتیله
 عربیدر طین رقیق معناسنه یعنی مایع بالحق که انده ایاق قیار و طونخز
 (معنای بیت) بود که تاسننک قلبک قرب حقدن محل بوله یعنی
 بحال قلبک زائل اولوب بصیرتک مقام مشاهده به نزول ایتمکدن
 اوتوری اجتهاد و بذل مقدورایله تا که ایاعکی تعلق بالحقندن چکه سن
 وراه قریده زلادن مصون اولاسن و طوغری یوله کیدوب منزل قریده
 بر بولاسن پس بوندن معلوم اولدیکه کرچه قرب حق مطلوبیدر فاما
 طریقنده مزائق اولاجق امور واردر تعلقات کونیه کی و مادامکه
 پای طلبکی بو تعلق بالحقندن چکوب المیه سن منزل قریبه ایرمز سن

✽

و جمال حضرت کور مزسن * تادران حضرت دلت باید مقام *
 * میل دل دار و نگه دار از حرام * دل یابدک فاعلی و مقام مفعولی
 و دران مقامه ظرف قدر میل نگه دارک مفعولی و جار و محرور اکا متعلق قدر
 و بعد الجمله رو جمله سنی بیان و تفسیر اولور حضرت حضور دیمکدر که
 بطریق الکنایه مراد ذات و مسما و صاحب مجلس در تنکم حضور لرنه
 سلامر اولنور و خاکپارنه عرض عبودیت قلنور و حاشیه بساط طبری
 تقبیل اولنور دیرلر زیر احضورک و ذیلک و حاشیه تک و خاکپایک و امثالک
 اکا نوع تعلق واردر بوجهتدن تأدبا طریق کتایه به سلوک ایدرلر پس
 برنسنده مراد اولان کسبه نوع تعلق اولسه کتایه سی درست اولماز
 بقیه مفردات شرح اولنشددر (معنای بیت) بودر که تا که حضرت ذات
 احدیه ده قلبک مقام بوله و منزل و صلده جلوسه مستحق اوله پوری
 میل قلبی حرامدن حفظ ایله زیر مادامکه حرام خورسن اول حضرتدن
 دورسن و حرام دخی ایکیدر بری شرعا حرامدر که معلومدر و پری دخی
 طریقه حرامدر که میل ماسوادر زیر اهل الله دنیا و آخرت حرامدر
 یعنی انلر تعلق ماسوادن محجوردر و الا اهل الله اولماز شول
 معنادن که اهل الله خاصه الله در و دائره عمومندن بیرون اولیان کسه
 اهل خصوصندن اولماز و قرب حقه مقام بولمز * کرمقامی بایدت
 خدمت کزین * تا محل یابی بخدمت شوقرین * تقدیری اگر بایدت
 مقامی کزین خدمت تا یابی محل شوقرین بخدمت دیمکدر که تا خطاب
 بایدک مفعولی و مقام فاعلی و بعد الجمله شرطدر کزین امردر خدمت
 مفعولیدر و بعد الجمله جزادر و محل یابی تک مفعولی و بعد الجمله جزاء
 مقدمدر و قرین شولک مفعولیدر زیر اشوامرددر و بخدمت قرینه متعلقدر
 مفردات بیت مره بعد اخری مشروحددر شوقدر واردر که مقامی ده
 یا تعظیم ایچونددر (معنای بیت) بودر که اگر سکا مقام عالی و عظیم
 کرک ایسه خدمت و عبودیت اختیار ایله تا که محل رفیع بولاسن یعنی
 حضور حقه مرتبه عالیله بولمقدن و انوری خدمت حقه قرین اول مقصود
 احکام شرعه قیام و آداب طریقه تا دیر پس خدمت وسیله وصول
 حضرت و عبودیت باعث علو و رفعتدر بناء علی هذا طالب حق اولنلر
 فرمانله بوررلر و دیوان خدمتده آداب وارکانله طوررلر و بونک خلاقی

✽



اشق مذهیدر که باطلدر * مرد بی خدمت نمی باید مقام * هست
 بی خدمت محل انتقام * مرد بی خدمت مبتدا و نمی باید مقام جمله سی
 خبر و یا خود نمی بایدك فاعل مظهری در هست است معناسنه ادات
 خبر در که معناده انتقام آخرنه متصدر بی خدمت محل انتقامست
 دیمکدر که بی خدمت مبتدا و محل انتقام خبر در (انتقام نقیمتندر
 عقوبت معناسنه و قاموسده کلور که نعمت عقوبتله مکافاندر و انتقام
 معاقبه در) (معنای بیت) بودر که مرد که بی خدمت و بی عبودیت اوله
 قرب حق و مقام عالی بولماز بلکه بی خدمت اولان کسه محل انتقام
 و معاقبه ده در زیر اگر خدمت شرعه قصوری وار بسه و عبدا الهی
 محسنده در و اگر طریقنده کسلناك ابسه ذل جالبه ذلیدر که بری
 عقوبت ظاهره و بی عقوبت باطنه در پس مصراع ثانی ترقی
 طریقله در که بویوز او مدم قولاقدن آرلدم حکایه سیدر
 * * در بیان رعایت مهمان میگوید * *



* ای برادر مهمان را نیک دار * هست مهمان از عطای کردگار *
 مهمان نیک دارك مفعولیدر (هست است معناسنه معناده آخر کردگار
 منصه لدر مهمان از عطای کردگار است دیمکدر که مهمان مبتدا
 و مابعدی خبر در مهمان و مهمان بائله و یاسز قونوق در که عرب
 ضیف دیر تفصیلی بالاده در) کردگار کسرله در کاف اولی عربسه
 و کاف ثانیه مجمبه در اوصاف باری دندر که فعال معناسنه در شرحی
 گذرا یشدر (معنای بیت) بودر که ای برادر قونوقی ابوطوت و خوش
 کور زیر قونوق عطای الهی در نوجهله عطا اولدینی بیت آتی ده
 کلور بعدذا ناظم قدس سره مهمانه متعلق توصیه تقدیم ایش ایدی
 پوراده تکرار ایدی آنکچون اکثر نسخده بولندی فاما بویاید ند
 معنای زاید بولمدهله حشو و تکرار دن خالی در * مهمان روزی بخود
 می آورد * پس گاه میزبان را می برد * مهمان می آوردك فاعلی و روزی
 مفعولی و بخود اکا تعلقدر و گاه می بردك مفعولیدر فاعلی تحتند
 ضمیر در که مهمانه راجعدر (روزی رزق معناسنه در که شرحی گذار
 ایشدر (پس باء مجمی ایله صکره معناسنه در) میزبان میز کسرله
 قونوق اسیدر که وضع حاصله موضوعدر مهمانك اطلاقی وضع عام



ترکیبی حسبیله در زیرامه اولودر ومان بگری معناسنه در که مانستن دن
 اسم فاعلدر قونق مستحق تعظیم اولوب قوندیغی برده رعایت اولندیغی
 اجلدن مهمان درلر ومان او بارق معناسنه ده کلور کافی نعمته الله
 میربان قونقی قونقلوب رعایت ایدندر زیرابان حفظ ایدیغی
 معناسنه در (معنای یت) بودر که قونق رزق کنسیدله کتورر کویا
 اکل ایندیگی نسنه سنک دکل انکدر زیرالیه تعالی انک تناول
 ایدوکنندن زیاده سکا اعطایدر ورزقه برکت ویرر پس فی الحقیقه
 جله کز رزق آلهی اکل ایدر سکوز بومعنادن اوتوری امتناندن
 منع ونهی اولندی استه قونق رزقیله کلدوکنندن صکره کیندوی
 وقتده انی قونقلیان کسه نک کاعنی یا نتیجه ایلدوب طشره براغور
 تنکم بعض مکاشفاره ظاهر اولشدر که قونق دامنه نیجه حشرات
 تعلق ایدوب خانه دن بیرون اولدوقده متفرق اولشدر در که اول
 حشرات میربانک کاهلری صورتلر بدر * ای برادر دار مهمان را
 عزیز * کرمروث داری وعقل و تمیز * مهمان دارک مفعول اول
 وعزیز تانیسی وبعسد الجمله جزاء مقدم در ومصرع ثانی شرط
 مؤخر در مروث دار ینک مفعولیدر عقل مروث اوزرنه و تمیز دخی
 عقل اوزرنه معطوفدر (دار ایدر مصدری داشتن در طوتمق معناسنه
 مضارعنده شین رایه و تاداله قلب اولوب دارد ودارنده دینلور
 (مروث همزه ایله کدورت وزنی اوزره انسانیت وکشی لک در (تمیز
 اصلنده تمیزدر ایکی یائله ادراک معناسنه شرحی مرور ایتشدن
 (معنای یت) بودر که ای برادر مرتبه سنده اولان مؤمن اگر
 مروث وعقل و تمیز طو تر سک یعنی بوصفتلر سنده واریسه قونقی
 عزیز و شریف طوت و رعایت ایله زیرامه و معاده و خیر و شری
 تمیزه عقل و ادراکی اولان جانب حقدن لمعوث اولان مسافری
 خوار و حقیر طو تمیز بلکه اعزاز و اکرام ایدرانکچون کتورر * مهمان را
 ای پسرا عزازکن * کر بود کافر برو در باز کن * مهمان اعزاز کنک
 مفعولیدر بودک فاعلی ضمیر مهمان در کافر مفعولیدر برو باز کنک
 مفعول غیر صریحی ودر مفعول صریحی در بونک عربی ایله تقدیری
 اجمع الباب مکشوفه علی الضیف وان کان کافرا دیمکدر پس بونده

کر لفظی عربی ده ان وصلیه کیسدر بونده کافرغم و غصه به دخی
 اشارتدر که جانب حقن قدوم ایتمکله فرح و سرور کی اکادخی حسن
 تلقی و اقبال لازمدر (مضای بیت) بودر که ای بسر فونجه اعزاز
 و اکرام ایله اگر کافر ایسه ده اوزرنه قیوی باز یعنی میکشوف ایله تنکم
 حضرت ابرهیم علیه السلام مؤمن و کافری سفره سنه الوردی و هیچ
 کسه دن نعمتی منع ایتمزدی زیرا بلکه کافر مؤمنک نعمتی تأثیری ایله
 مؤمن اوله و بردخی بودر که کچه کفر و ایمان بری برینه ضددر و لکن
 مؤمن و کافر مرتبه روحانیده برابردر که نفخ روح مؤمنه اختصاصی
 یوقدر و بردخی الله تعالی رحن الدنیا و رحیم الآخره در یعنی دنیاده
 امدادی مؤمنه و کافره شاملدر قال تعالی (کلا تمد هو لاء و هو لاء
 من عطاء ربك و ما کان عطاء ربك محظورا و قال تعالی فلیمد له الرحمن مدا
 * * در بیان فضیلت صدقه میگوید * *

* صدقه می ده در نهان و آشکار * تا امان یابی ز قهر کرد کار * صدقه می
 دهک مفعولیدر در ا کا ظرفدر امان یابی نک مفعولیدر از قهر امانه
 متعلقدر (صدقه حرکتله در بوراده وزن ایچون تخفیف اولنور
 صدقه شول عطیه در که انکله الله تعالی دن ثواب مطلوبدر صدقه
 صدقن اخذ اولمشدر کسرله صدق کذب مقابلی اولدیغی کی شدت
 معناسنه دخی کلور زیرا انسان شخ و بخل اوزرنه مجبول اولغله عطاسی
 شدت و قهر و ابایتدن خالی دکلدر (کرد کار کاف عربی نک کسرله
 فعال معناسنه بالاده کذر ایتمشدر بعضیله غلط ایدوب فتحله ضبط
 ایتمشدر غفلت اولغیه و ترکیبات و تحویلاتده تغییراتی نلک کر کدر
 (مضای بیت) بودر که صدقه و برکزلو و آشکاره و لیل و نهارده تنکم
 قرآنده مسطور در تا که فعال لما یرید اولان مزلانک قهر و ابتلا سندن
 امان بولاسن زیرا صدقه بلایی رد ایدر و قهر آلهی بی دونددر تنکم
 حدیثده وارد اولمشدر * هر که اورا خیر عادت مېشود * بی کان عمرش
 زیادت مېشود * تقدیری هر کسی که مېشود اورا خیر عادت مېشود
 عمرش زیادت بی کان دیمکدر که اوراده را لام جاره معناسنه اولوب
 مېشوده متعلق اولور خیر فاعلی و عادت مفعولیدر عمر مېشودک فاعلی
 و زیادت مفعولی و بی کان ا کا متعلقدر (عادت بطریق المعاوده

خلق انك اوزرنه مستر اولديغي نسنه (زيادتيده تا اصليه وعادت عجم
 اورده طوبيله يازيلور وتلفظ اولنور (معناي بيت) بودر كه هر كسه كه
 انك ايچون خير وحسنه وصدق عادت اولا كه مره بعد اخري اشليه
 انك عمرى بي شبهه زياده اولور زيرا حديث نبويه اول وجهله وارد
 اولمشدر وانك تاويلي بالاده در زير اعر في الحقيقه زياده ونقصان
 قبول ايتز * انكه نيكي ميكنند در حق ناس * بهترين مردمان اورا
 شناس * اورا شناسك مفعول اولي و بهترين ثانيي و بعد الجملة انكه به
 خبر در زيرا انكه ان كسي كه تقديرنده مبتدادر (نيكي ده يا مصدر به در
 ايلوك معانسه) (حق ناسده حق واحد الحقوق در كه شرعا وعقلا حق
 ثابتدر واستحقاق بوندندر كه استيجاب معانسه در) (بهترين به كسرله
 وهاء ساكنه ايله يك و زادات تفضيل و يانسيبت ونون تا كيد نسبت
 ايچوندر) شناس امر در مصدرى شناختن در اكلامق معانسه مضارعنده
 خاسين مهمليه و تا داله مقلوب اولوب شناسد ديلور (معناي بيت)
 بودر كه اول كشي كه ناس جقنده و امر واجبي خصوصنده ايلوك ايلبه
 وحقوق مراعات ايده سن اني خلقك بكركي اكله يعني خلقك جله دن
 خير لوسي و افضل خيبر متعدي اهلبدر كه مصلح ناسده بولند و نافع
 ايسمنه مظهر اوله والله الكريم * وانكه ازوي هست مردم راضر *
 درميان خلق نبود زو بتر * تقديري وان كسي كه هست مردم راضر
 ازوي نبود درميان خلق بتر زو ديمكدر وان كسي كه مبتد او مصراع ثاني
 مضموني خبر در هست مقدم خبر مردم را اكا متعلقدر زيرا لام جاره
 معانسه در ضرر مؤخر مبتدادر و بعد الجملة ان كسي به صفتدر بتر
 نبودك فاعلي زو بتره متعلق و در نبوده ظرفدر (زوزاو ديمكدر كه الف
 تخفيفا حذف اولمشدر) (بتر اصلنده بدتر در كه براى زرق ديمكدر
 تخفيف ايچون دال حذف اولمشدر (معناي بيت) بودر كه واول
 كسه كه ناس ايچون اندن ضرر وارد در خلق اراسنده اندن بدتر
 يوقدر زير ضرر متعدي اهلبدر و اثرده كلور كه (خير الناس من ينفع
 الناس) و بوندن بطريق المفهوم اخذ اولنور كه (شر الناس من
 يضر الناس) * ترس اي دنداز از جبار خويش * شرم دار از عقل
 ناهموار خويش * از جبار ترسه متعلقدر زير ترس امر در ترسيدن دن

خوف ايمك معناسنه (ديتدار اسلام ديني طوتان تنكم سؤقه مناسيب
اولان معنای لغويديز ويا كمال دين طومتد طالب اولان زيرا بالفعل
اهل تقوى خوفله مأمور اولماز مكر كه تأديب الصغير بالكبير قبيلندن
اوله (يا ايها النبي اتق الله) كي جبار الله تعالى در كه متكبر در زيرا تيجر
تكبر در ويا مصلح در كه جابر كل كنير در ويا عبادي كنسدي مرادي
اوزرنه جبر و قهر ايديجي در و بو اسمده بغيه كلام بالاده در محل
تخديرده ناظمك قدس سره اسم جباري ايراندن اخذ اولنور كه
بوراده جبار قهار معناسنه در (شرم دار استحياس ايله ديمكدر تنكم
مرورايشدي (ناهموار دوز اولميوپ ايري ياري اولان نسنه كافي نعمه
الله و دفايقده كلور كه هم موافقت ايچوندر يعني ايكي نسنه مك
اراسنده اولان جهت اتحادي افاده ايدر شول حالت كه عرب
اندن استوائله تعبير ايدر ترك دويدز دير و عجم هموار دير و كله وار
مناسبت ولياقت افاده ايدر (معنای بيت) بو در كه اي دين طويجي
و دين قيدنده اولان و يا كمال دين اهلي خوف ايله كنسدي جبارك اولان
الله تعالى دن زيرا حقلك جبار و قهار اولديغني بلن محل نهيده بولنماز
حذر ايلر و حيا ايله كنسدي عقل ناهموار كدن زيرا فملك مطرد
اولديغندن عقلك دخی مطرد اولماق فهم اولنور بويله عقله ايسه
عقل قاصر دير لر كه صاحبي آخراوتاندر فافهم * دين ندارد هر كه
نبود ترسكار * نيست عقل آزا كه باشد نابكار * تقديري هر كسي كه
نبود ترسكار ندارد دين ديمكدر كه نيودك فاعلي ضمير كس در و مفعولي
ترسكار در و بعد الجملة هر كسي به صفتدر كه هر كسي مبتدادر و نداد دين
جمله سي خبر در نيست بوراده ايس معناسنه در عقل انك فاعل ايدر آزا
ا كا متعلقدر زيرا را لام جاره معناسنه در بو كلامك عربي ايله تقديري
ايس لمن كان غير مشغول بشي من امور الدين عقل اصلا ديمكدر
(ترسكار صفت مشبهه در اگر كار كاف عربي ايله اخذ اولنور سه تنكم
ناظمك قدس سره نابكار ديدوكي ا كا قرينه در زيرا آداب ناظمدر كه
بحسب الغالب الفاظي تناسب اوزرنه در و لكن ايكي محله دخی كار ايش
معناسنه اولمق تكرار ايهامندن خالي دكلدر كر كسه بحسب التركيب
تعارفده مغايرت اعتبار اولنسون بس انسب اولان ترسكارده كار كاف

✽

بحمله بعض کلمات او اخر نه لاحق اولان ادات مبالغه اولمقددر آمر
 زکار و خداوند کار و امثال کمی نا بکار کاف عربی ایله باطل و مفسد
 وایش سر (معنای یت) بودر که هر کسه که حقدن خوف اییدی
 اولیه دین طومعز یعنی بی دین در زیر عقوبت و مکر دن امن اوزرنه
 ایلق کفر در عقل یوقدر اول کسه ایچون که نا بکار اوله یعنی باطل
 و مفسد و بی کار اوله پس عاقل اودر که بطلانی حقه و افسادی
 اصلاحه تحویل ایله و بی کار اولیه بلکه امور آخرته مشغول اوله
 زیرا بالکزامور دنیا به اشتغال دخی بی کار لقدر شول جهندنکه
 معاد دن دکل بلکه معاشدندر بواینه اسراف عمر و تضییع اوقاتدر
 * باورع باش ای پسر کر مؤمنی * کافری از مکر حق کر ایمنی *
 بونق تقدیری ای پسر اگر تو مؤمنی باش باورع و اگر تو ایمنی از مکر حق
 نو کافری دیمکدر که مؤمنی مبتداء محذوفه خبر و بعد الجملة شرط
 و باش باورع جمله سی جزادر و كذلك ایمنی مبتداء محذوفه خبردر
 و از اینجه متعلقدر و بعد الجملة بودخی شرطدر و کافری دخی مبتداء
 محذوفه خبردر و بعد الجملة جزادر و رع حریم و شبهه دن اجتنابدر
 حلالتن دکل و شبهه دن اجتناب حرامه وقوعدن حذر دن اوتوریدر
 مؤمنی ده و کافری ده یا خطاب ایچوند (مکر خفیه سعی بالفساددر
 یعنی جانب عید دن بر کسبه من حیث لایشرع ایصال مکر و هدر
 و جانب حقدن عبدک مخالفت و سوء ادبی وار یکن ارداف نعم ایلیوب
 حالی اوزرنه ایچا ایتمکدر ایمن کسر همزه و کسر میله نیکم مؤمن ایله
 مقابله آکا دالدر قیغوسز دیمکدر (معنای یت) بودر که ای پسر
 اگر سن مؤمن کامل ایسک و بویله اولمی مراد ایدرسک حرام و شبهه دن
 پرهیز اوزرنه اول زیرا شبهه دن اجتناب ایمین حرامه دوشر و ارتکاب
 محرمات ایدن مؤمن کامل اولم از و اگر سن مکر حقدن بی قید
 و لا ابالی ایسک کافر سن زیرا امن اوزره اولمی الله تعالی حقنده عجز
 اعتقاد ایتمکدن در بو اعتقاد ایسه کفر در زیرا الله تعالی عاصیدن
 انتقامه قادردر و نیجه آثار قدرنی ظهور ایتمشدر و نیجه سی دخی ظهور
 ایسه کر کدر * هر کر انبود و رع ایمان نیست * هر کر ایمان نشد
 احسان نیست * تقدیری هر که نبود اورا و رع ایمان نیست هر که

نشد اورا ایمان احسان نیست دیکدر ورع نبودک فاعلی واورا مفعول
 غیر صریحی در ایمان نیستک فاعلیدرا اگر ابرس معنایسته اولورسه که تقدیری
 لبس له ایمان دیکدر و یا خودنی جنس ایچون اولان لامعناسته اولورسه
 ایمان انک اسمی اولور لا ایمان له تقدیری اوزده و علی کلا التقدير بن
 جمله سی هر که به خیر اولور ز بر هر که هر کسی تقدیرنده مبتدادر
 و مصراع ثانی انک اعرابی دخی بواسلوب اوزده در احسان یاخیر اشلکدر
 و یا مرتبه مشاهده در تنکیم ایمان اکا قرینه در (معنای یت) بودر که
 هر کسه که انک ایچون حرام و شبهه دن پر هیز یوق ایمان یوقدر یعنی
 انده کمال ایمان اولماز ز بر اوزده که ذکر اولنان وجه اوزده تقوادر نصف
 یماندر ز بر ایمان مجموع اجتناب و اکتماس بدر و هر کشتی که انک ایمانی
 اولدی مشاهده سی یوقدر ز بر ایمان علم البقین و احسان عین الیقین در
 و عین البقین علم الیقین اوزده نه مترتیدر نظر ایله که فلا سفده ایمان
 اولماغله ریاضت و مجاهده لری مقابله سنده حاصل اولان ذوق حال
 و مکاشفاته اعتبار اولمندی حتی افلاک حرکتی اشیدر و نیجه مغیباته
 واقف اولورلدی * توبه نبود هر کرا توفیق نیست * حق نه بیند هر کرا
 تحقیق نیست * تقدیری هر کسی که توفیق نیست اورا نبود توبه
 و هر کسی که تحقیق نیست اورا نیند حق دیکدر که توفیق نیست و تحقیق
 نیستک اعرابی بیت سابقده کی کپی در واورا عریضه له دیکدر که رالام
 جاره معنایسته در نبود توبه هر که به خبر در حق نیندک مفعولی و بعد الجملة
 بودخی ایکنجی هر که به خبر در توبه قیلدن عقده اصراری حل ایدوب
 حقه رجوع و حقوقی ایله قیامدر توبه نک بعضی تفاسیلی بالاده در
 توفیق موافقتندر و موافقت بر معنی در که نفیله قائم اولوب عبسدی
 افعالده حد مشر و عده مخالفتدن منع ایدر و کمال توفیق اودر که توفیق
 عبده هر حالده و هر مقامده مستصحب اوله پس توفیق اودر که
 الله تعالی فعل عبسدی رضایسته موافق قله تحقیق بر نیندهی حقیقته
 ردایمکدر بر وجهله که شبهه ایله مشوب اولیه و بعضی اهل تحقیق
 بیور مشایر در که تحقیق هر شئک ذاتی طلب ایتدوکی حق واجبی بلایوب
 اکا کوره ایفاء حق ایتک کر کدر (معنای یت) بودر که هر کشتی که
 انک ایچون توفیق آللهی یوقدر یعنی حق تعالی اتی عنایت از ایله

ورعایت

و رعایت سیرمدیه به مختص قلامش در اکا توبه بوقدر یعنی بی توفیق
باری تائب و مستغفر اولماز بلکه توبه نتیجه توفیق در قال تعالی (ثم تاب
عليهم ليتوبوا) و هر کس که انک ایچون مقام تحقیق بوقدر حق تعالی بی
کورمز زبرا مقام مشاهده حقیقه وصول و حرم مغنایه دخول اوزرنه
مبنی واکامتفر عذر فافهم * بی عمل دان هر که اورا علم نیست *
* نیست صادق هر که اورا حلم نیست * یوینتک دخی اصرابی ماقبلی
کبی در و مفرداتی ظاهر در (مغنی است) بودر که هر کس که
انک ایچون علم جال بوقدر که هر نه ایله مأمور و نیم مشغول ایسه انک مصالح
و مفاسد بنز اولیه جاهلی بی عمل پیل یعنی عمل ایسه دخی مقبول
دکلد زبرا علمی علم شرعی اوزرنه مبنی دکلدرو بورادندر که حدیثه کلور
(طلب العلم فریضة علی کل مسلم و ندیشدر که شمه من المعرفه خیر من کثیر
من العمل و هر کشتی که انک ایچون حلم یعنی ثانی و تحمل بوقدر طریق
حقده صادق دکل بلکه کاذب در زبرا حقه صدق معامله سنی اولان
سرا و ضراوه بار امانتی بربا بر حکمر وادی و جفا به تحمل ابلی که
تحقیق دعوا سنده برهان قوی بو مضادر

* * در بیان کرامتهای حق عز و جل * *

* چار چیز است از کرامتهای حق * مقبلست آن کس که کیرد این سبق *
تقدیری چار چیز از کرامتهای حق است دیکدر که چار چیز مبتدا
و جار و مجرور خبر در و مقبلست مقدم خبر و آن کس مؤخر مبتدا در
این کیرد مکمل و سبق اینک صفتی و بعد الجملة ان کسه صفتدر
کرامتهای کرامتک جمعیدر و اخرنده یا اضافه ر کرامت انسانه
علی وجه الکرم اسلتن و یا اعطای اولئان نسنه در کرامات اولیا کبی
و حدیده صکالور (دفن البیات من المکرمات) یعنی دفن بنات
حق تعالی نک اعزاز واکرامتدندر پس مکرمات میم فنی و رانک
ضمیله مکرمه نک جمعیدر میم فنی و رانک ضمیله کرامت معناسنه
مقبل مد برلث ضدیدر که اسباب سعادت و اقباله موفق اولان کسه در
سبق حرکت ایله درس معناسنه در که شرحی کدر ایشدر (معنای بیت)
بودر که درت نسنه الله تعالی عیده کرامتارندن یعنی انکله مکرم
و هنر ز قبله یعنی خصال شریفه دندر اول کسه که بودر سی طویر

یعنی بودرت نسنه بی حفظ ایدوب انکه عمل ایدر مرد مقبدر یعنی
 اهل سعادت و توفیق در که حسن خاتم و نجاته نشان در * اول آن
 باشد که باشد راست کوی * با سخای نفس باشد تازه روی * اول
 مبتدا وان باشد مکفولی و بعد الجملة خبر در راست کوی ایکنجی
 باشد مکفولی و بعد الجملة ماقبلنی بیاند تازه روی باشد مکفول
 صریحی و با سخا تازه رویدن خالد در سخای تازه رویه قید طوتدی
 کویا تازه روی اولی مقصود بالذات در زیر کوی یوز بشقه بر سخای
 مقبول در قول معروف و کله طیه کبی که فرح بخش جاندر راست کوی
 وصف ترکیبی در اصلی گوینده راست در تازه روی صفت مشبهه در
 (معنای بیت) بودر که اول درت خصلتک اولی اول اولور که طوغری
 سو یلیجی اوله زیرا طوغری یلق انسانی طوغری چینه جرایدر و سخای
 نفسه مقارن اولدیغی حانده کوی یوز اوله یعنی خندان روی چومرد
 اوله یوخسه عبوس اولیه زیرا عبوسک سخا سندن انسانه کدر کلور
 پس انسان سخی اولد یغنه کوره خندان روی و کشاده چهره
 و جبین کر کدر * بعد ازان حفظ امانت باشدش * هم نظر پاک
 از خیانت باشدش * بعد ازان فارسیده دو مین و عربی ده والثانی
 برینه در حفظ باشدک فاعلی و شین مقفولی در و بعده بعد ازانه خبر
 حکمنده در و نظر ایکنجی باشدک فاعلی و پاک مقفولی و از پا که
 متعلقدر زیر پاک طاهر معنایسته در و عربی الیه تقدیری یلزمه ان یکون
 نظره طاهرا عن الخیانة دیکدر و یا خود یلزمه النظر الطاهر عن
 الخیانة تقدیرنده در امانت اداسی لازم کلان حقه دیرل امانت حقه
 و امانت خلقه شاملدر امانت حق عهود و حدود الهیه در امانت
 خلق و داتعد در خیانت امانتک نقیضی در یعنی نقض عهده حقه
 مخالفتدر بوراده خیانت نظر درن مراد ناجرمه استراق نظر در
 یعنی او غورن ناجرمه با بقدر که مقصود نظره ثابته در زیرانظره
 اولی معفود در و خیانت نظر حقیقته قرآنده کلور (یعلم خائنه الاعین
 و ما تخفی الصدور) معلوم اوله که ایمانک نوجهله شعبی واریسه که
 از جمله امانت در کفرک دخی اوله شعبه لری وارد که از جمله خیانتدر
 و امثالی (معنای بیت) بودر که اندن یعنی صدق و سخاوتدن صکره

اكا حفظ امانت لازم اولور كه امانت الهیه و ودائع خلق محافظه
و مراعات و وقتنده محله تادیه در وهم یعنی انكله به نظری خیانتدن
باك اولق كركدر یعنی اگر ناكاه نامحرمه نظری تعلق ایدوب علی الفور
انماض عین ایدرسه عفو اولور و اگر قصده و نظره ثابته ايله نظر
اولورسه عفو اولمز زیرا انسانك بصری امانتدر كه حلاله نظر ایچون
ایداغ اولمشدر پس اتی محلك غیریه صرف ایتك خیانتدر كه
مستوجب غضب الهیدر تنكیم اویله دنسدن باك و ظاهرا و لوق و سبله
رحمت رحمانیه در زیر آنده عهد شرعه و ظا و در فاعل عرفه
* هر كه راحق داده باشد این چهار * باشد آن کس مؤمن پرهیز کار *
تقدیری هر کسی كه باشد حق داده اورا این چهار دیمكدركه
هر کسی مبتدا و مابعدنده اولان جمله اكا صفت و مصراع ثانی جمله سی
خبردر حق باشدك فاعلی و داده مفعولیدر لکن داده ماضی مقید
اولوب ایکی فملاك اجتماعنده فایده اولماغله ثانی بمعنی المصدر اخذ
اولمق قاعده مطرده در مصدر دخی كرك معناسی اوزرنه باقی و كرك
یعنی الفاعل اولسون بوراده اولدیغی کی دادن دهنده معناسه در
اورا داده لك مفعول غیر صریحی و این چهار مفعول صریحی در
این چهار صدق و سخط و حفظ امانت و حفظ نظر در ان کس
ایکجی باشدك فاعلی و مؤمن مفعولیدر پرهیز کار كاف عربی ايله
صفت مشبهه در كه مؤمنك صفتی در كه تخصیص ایچوند زیرا
هر مؤمن کمال تقوی ايله متقی اولماز (معنای یت) بودر كه هر کسه كه
حق تعالی بودرت خصلتی اكا و یرمش اوله اول کسه مؤمن پرهیز کار
اولور یعنی بودرت خصلت شعب ایمانك کلیاتندن اولمغله بونلرله
عامل اولان سائر مراتب تقوی ايله دخی عامل اولمش اولور بونده رمز
واردر كه کر چه تقوی عبده مضافدر تنكیم کلور (واتقوا الله) و لکن
تقوايه موفق اولمق فی الحقیقه احسان الهی بایسنددر

* * در بیان انكه دوستی را نشاید * *

* دوست کر باشد زیانکار ای پسر * رو طمع زان دوست بردار
ای پسر * بعض نسخ ده رو پرینه تو دوشمشدر دوست باشدك
فاعلی و زیانکار مفعولیدر مصراع ثانی لك تقدیری رو بر طمع ازان

دوست دیکد در که بردار جمله سی و وجه سنی بیاند از آن طمع
و یا بر ناره متعلق طمع تعلقی ملاحظه سه جمله زبان کار کاف عربیله
صفت مشبهه در زبان ایشان معناسنه زبان سودك یعنی اصی نك
ضدیدر زبانکار مفسد و مفسد در طبع نفسك شهوت طریقیه
برسنه به میلی و خلق النده اولان مال و نعمته حرکت و انجذابی در
بردار امر در مصدری برداشتن در برسنه بی پردن یوقار و قالد رمق
معناسنه رفع کبی مضارعنده شین رایه و تاداله قلب اولنوب دارد و دارنده
دینلور مصدر فر عیسی برداریدن کلور (معنای بیت) بودر که ای
پسر اگر دوست زبانکار و مفسد و مفسد اوله یوری سبن اندن
طبعی قالد و مفسدین مصحح صفتی امبدایمه چونکه سنی افسادایدن
پس سندی مفسدی کند که یار ایدمه و اندن مفارقت ایله زیر اوسکا
یار دکل بلکه عیار و اغیار در * هر که میکوید بد بهای توفاش *
دوست شمار وید و همدم مباح * فاش میکویدك مفعولیدر اصلنده
فاشی در یانه منشتر معناسنه کثرت استعمالنه بناء تخفیف یا حذف
اولنشدن شکم بد و دخی اصلنده باوراکا معناسنه همزه نك ثقلنی دفع
ایچون دله قلب اولنشدن بد و همدمه متعلقدر و همدم مباحك مفعولیدر
بعض نسخ ده دوست شمارش بد و همدم مباحك دوشمشدر و لکن
عطافله اولنق بلاغته انسیدر (معنای بیت) بودر که هر کسه که
سبنك بد اکلر کی فاش و منشتر سو بلر یعنی ستره دار اولان احوالکی
حلقه افشا بلر سنی دوست عدایمه واکا همدم و مصاحب اوله
زیر افشای عیب ایتك منهیدر که خلق ایچنده فضاحت و اختلاله
سیدر قال الله تعالی (ان الذین یحیون ان تشیع الفاحشه فی الذین
امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والاخره) فاحشه اقوال و افعالدن
عظیم العجم اولان سنه در زنی و امثالی کبی الحاصل کشف عیوب ایتك
کار عدودر پس دشمن نوجهله دوست اولمه سزا اولور ایمدی اوله
یکه به قرین اولماق لازم کلور * دوستی هرگز مکن باباده خور *
از چنان کس خویشن را دور دار * تقدیری مکن هرگز دوستی باباده
خور دور دار خویشن از چنان کس دیکد که دوستی مکنه مفعول
و یاندوسته متعلق و هرگز عموم از زمان ایچوندر باباده خور وصف

ترکیبی در که اصلند خورنده باده در شراب نوش ایدیمی معناسنه
 خوبستن دور دارك مفعول صریحی و از غیر صریحی در باده خمر
 جنسندن مطبوخ اولاند یعنی اوزم صوبی ادنی طبع الیه طبع اولوب
 نلندن اقلی کیدوب غلیان اشتداد قبول ایدوب اوزرنده تکف یعنی
 کوپک ظاهر اولسه قلیلی و کثیری حرامد که عجم اکاباده دیر مطبوخ
 اولسانه می دید و کی پس می وباده مرادف نکدر و عرب میسه
 نجر دیر و مطبوخ مذکور باذق دیر ذال میجه تک کسریله و فتحیله
 واکرا اوزم صوبی نلستانی کید نجه طبع اولسه اکاملت دیر لر لهو
 ولعب ایچون اولوب هضم طعام ایچون ایچلورسه و قد حله دخی دور
 اولنمزه خللدر خورده الف رسمی یوقدر والا ذلیل معناسنه اولان
 خواره مشابه اولور و لکن دار لفظنه موافقتدن اوتوری خاء میجه تک
 ضمه سن جانب فقه به اماله و مدله او قومق کر کدر یومقوله کلماتک لسان
 میجه ده نظارتی چوقدر (معنای یت) بودر که ارماندن هیچ بر زمانده
 باده خور وی نوش الیه دوستلق ایتمه انجیلین کسه دن کنسبکی دور
 طوت زیرا میخور الله تعالی دن دور در پس سندخی مؤمن کامل ایسک
 الهمدن دور اولاندن دور اول تا که حقه قریب اولاسن باده بی یعنی
 نخری مطلقاً تخصیص بالذکر ایدو کی اعظم کاردن اولغله در اندیچون
 طریق مبالغه به سالک اولوب شارب الخمرک دوستلفندن نهی و منع ایلدی
 یعنی نوش ایتمک و یا نوش ایدنه صحیفنه داخل اولیق دکل راقدن دوستلغی
 و آشالغی دخی مضردر و قبحی نه مرتبه ده در که استحاله مسنده خبر
 وارد رنتمک حدیثده کلوز (خیر خلیکم خل خمرکم) یعنی خمری حال اوزرنه
 قوموب سرکه به تحویل ایتمک کر کدر که رضاء الهی بونده در و نوش
 اولنمسه بله خمر طور دینی برده مستغفر نسته در * منعی کومیکند
 منع زکات * دور از وی باش تاداری حیسات * منعی ده باوحدت
 ایچوند و منع مبتدادر کوضم کاف عربی الیه اصلنده که اودر او مبتداه
 ثانی و منع میکننک مفعولی و بعد الجملة مبتداه ثانی به خبر و بعد الجملة
 مبتداه اوله مبتدادر دور باشک مفعولی و از دوره متعلقدر و تا مادام
 معناسنه دوره ظرفیدر که مابعدی تا و مل مصدر در تقدیری در مدت
 داشتن نوحیات دیمکدو و بعد الجملة مبتداه اوله خبر در منع اسم فاعل

صنعه سی او زرنه غنی و دولت و دینکدر زیر انعام و احسان ایتمک منعم
 عسقلدر پس غنی به منعم دیدیلر کرک انعام اولسون و کرک اولسون
 زیر بواطلا فده نفول و ترغیب واردر زکوة بالاده ذکر اولندیکنه
 ریسیم زکوة مصحفده و اوله و غیریده الفله دخی باز بلور زکوة ربع عشر
 ماند ر یعنی بیک الحقه ده یکرمی بش الحقه در تور اتده مفروض اولان
 ربع مال بدی که بیکده ایکوز قرق سکر الحقه در زکوة سبب نماء مال
 و بارز یله بخلدن سبب طهارت نفس اولغله زکوة دندلی (معنای
 بیت) بودر که بر غنی و نصایبه قادر کسه که زکاتی فقرا دن منع ایدوب
 فرمان حتی اجرا ایتمه و عامللر بولنه کتمه سن اندن دور اول
 مادامکه حیات طو زسن یعنی صباغ اولد حقه بانه اوغرا مه زیر
 الله تعالی تک مضوی و خلقک مخوسی و ابلسک محبوی در
 * دور ازان یاری که خواهد از توسود * کرسر خود در قدمهای
 توسود * تقدیری دور باش دیمکدر که عریده تباعد معاسنه در
 تفاعلدن امر اولق اوزره از دور باش متعلقدر یاری ده بازایده در
 سود خواهدک مفعولید راضی معاسنه فایده و ریج کی یوراده
 مراد الحقه مرابطه سیدر ایکنجی سود ماضی در مصدری سودندن
 از مک معاسنه سحق کی والایله بالشمق لمس کی و آشمق و صوامق
 مستقلنده و اوی الفه قلب و بر باز یاده مسبله ساید و ساینده دبرلر
 کر یوراده صری ده انه و صلیه برینه در جزادن عاری درسر سودک
 مفعولیدر در اکثر قدر (معنای بیت) بودر که دور اول شول یاردن که
 سندن الحقه فایده سر طلب ایدر و کاورد یکی مالی لله قرض و بر
 وسندن سود مند اولق طمعنده اولورا کر کندی سرقی سنک آباعکه
 سور دیسه ده یعنی سورر و تواضع کو سترسه زیر بویله وضع ایتمکدن
 چه سود که وضع آلهی اولان شرعدر بی خبردر یعنی شرعده اخوان
 بری برندن بوججهله فایده لیمک بوقدر بلکه مواسات و تعاون و اعلی البر
 و التقوی (موججه بری برلر بیه اغانت و دفع ضرورت واردر چونکه
 سنک باریک مسأله شرع تلیمه و درس حقیقت الیمه سن اوله جاهلی یار
 تمناذ ایتمه بلکه آنی اغیار بیل و اندن ابراغ اول بونده اهل حق ربوا
 خو اولد یغنه و بر واردر * ای پسر از سود خوران دور باش *



خصم ایشان شد خدای نور پاش * بعض نسخ ده (ای پسر از سود
 خوران کنی حسد (خصم ایشان شد خدای داد گر) دوشمشدر
 اولکبسی اولی در زیر بلاغته افر بدر از دور باشد متعلق در سود
 خوران وصف ترکیبی در اصلی خورائنده نبود دینکدر انچه فایده سی
 اکل ایدیلر در که بین الناس انلره معامله بی دیرل و بونده مختکر دخی
 داخلدر که زیاده به صامتق ایچون نسنه صقلر خدا شدک فاعلی
 و خصم مفعول در (خدای اخرنده او لان بیه اصلیه در که بوراده بیه
 تو ملدن مغنی در نور پاش اکا صفتدر اولکی پاش بیه عربی ایل
 امر در مصدری پاشیدن در اولقی معناسنه ایکجهی بیه عجمی ایل در که
 اسم فاعلن مرخدر مصدری پاشیدن در صاچق و پراکننده ایتک
 معناسنه مضارعی باشد و پاشنده کلور پس نور پاش اصلنده
 پاشنده نور در که وصف ترکیبی در خدا تک نور پاش اولدینی اجسام
 و اجرام نیر خلیق ایتسیدر شمس و قرو و نجوم و سراج و نار و برق کی
 اگر چه باطن انسانه کوره انوار معنویه و تخلیقات حقیقه سی دخی
 وارد در که اربابی بیسلور خصم خصوصند ندر متازعه معناسنه تنکم
 بالاده مفصلدر (معنای یت) بو در که ای پسر معامله جیلردن
 و مختکر لدن دور اول و انلره محبت قلمه و آشنا اوله زیرا انلرک خصمی
 شول خدای قادر در که عالم لک ظاهر و باطنه اجرام حیه و معنویه ایل
 نور صاچشدرو بو قدر نور آلهی انتشارنه کوره کنده یلری ظلمت
 معاصیدن اولق ~~کر~~ کلر ایدی فاما اکل ایتد کلری ربوا و خلقه
 احتکارله ایلد کلری تضییق وادی بر ده بصیرتلی اولوب نور حق
 کور مدیلر و هدایت بولنه کیر مدیلر و حقک مشروع قلمدینی وجهله
 زیاده لک طلب ایدیلر ایلدیلر که (ولدینامزید) موجنبجه مزید الله تعالی به
 و فرمائنه مفوظدر * انکه از مردم همی کیرد یا * زینهار اور انکوی
 مرجبا * تقدیری آن کسی که همی کیرد از مردم ریا زهار نکوی اور مرجبا
 دینکدر که آن کسی مبتدا و مابعدی اکا صفت و مصرع ثانی خبر در
 از کیرده متعلق و ربامفعول صریحی در اورا دخی نکوی به متعلق
 و مرجبا اکا مفعول ربو الفته زیاده معناسنه و شرعه کیل و وزنده
 عوضدن خالی فضل مالدر که احد عاقدین ایچون شرط اولمشدر



تفصیلی فقهده در ربوا واوله بازلد بیغی اصلنه تنبیه ایچوندرزیرا
اصلی رباربودر و اخرنه الف زیاده قلند بیغی و اوجه تشبیهدت
اوتوری درو بورسم محکمه جاری درز کوة و حبة وصلوة کبی
و غیره مواضعده مر اعاتی لازم دکلدر خصوصاً که بویه مجلدده که
قرینه تطبیق امور مستحسنه دندر زینهار یائله و یاسز کله تجزیردر
مرحبا بالاده مفصلدر (معای نیت) بودر که اول کسه که ناسدن ریا
و ضرورت اهلنه اجسمه بی فایده ایله و یرر صاقن انک ایچون بطریق
الاکرام مرحبا سولیه سن زرا مرحبایه سزا دکلدر بلکه ویل و نفرینه
مستحقدر الحاصل مرحبا کله سی که مکان واسعه کلدک سنک ایچون
طارلق یوقدر اوتور مستخرج اول دیمکدر ربوا خوراولانه مناسب دکلدر
زیرا جهمده انک ایچون مکان ضیق واردر واکا اصلا راحت یوقدر
پس برکسه نک مالی اوله و مقولیه مرحبا دیمک حقه مخالفتد زرا
حقک ضیق ابتدوکن توسیع ایمکدر که عین جهالت وفی الحقیقه کفر
وضلا تسدر * برسر بالین بیمار ان کذر * زانکه هست این سنت
خیر البشر * بر کذره متعلقدر (هست بوراده کان معنا سنه در که
این فاعلی و سنت مفعولیدر بالین یصدقدر بال قول باشددر که آموز
دیرلر یا نسبت و نون تأکید نسبت ایچوندر یصدغه بالین دیدکاری
قول باشنه نسبتی اولد یغندن اوتوریدر بیمار ان بیمارک جمعیدر (بیمار
خسته در که ترک صیرودر اصلنده آرنده بیم در زیر اخسته لک موندن
خوف کتورر و بوندن غیره وجه دخی بالاده در (سنت طریق
مسلو که در که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم اصحابی انک اوزریه
حاث ایشدر پس اهل سنت اصحاب و انلرک آثارنه اقتضا ایدنلر در
و دیمشدر که نبی و ولی نک مواظبت ابتدوی سنه سنندر تکم احادیثده
رمز اولمشدر پس سنت مطلقه سنت نبویه و سنت مقیده سائرلرک
سننیزیدر (بشر عامه ادبای اتفاق ایشدر در که بشره ظاهر جلددر و ادعه
حرکت ایله باطن جلدی در که لحمی ولی ایدن جائیدر انسانه بشر دیدکاری
جلدک شعر دن ظهور اعتبار یله در سائر حیوانات ایسه بویه دکلدر
یعنی اوزرلرند صوف و یا شعر و یا ویر اولان حیوانک جلدلری
شعرله مستوردر بوراده بشر ایله مراد فضلاء بشر در خیر الناس ده کی

نس کی ذرا بالفعل کمال بشریت و انسانیت بولیمان اعتباردن پس
 او مقوله اضافتہ فایده یوقدر (معنای یت) بودر که خستہ یصدیقی
 باشی و اوچی اوزرنہ کذر ایله و اوغره یعنی خستہ حالی صورتی
 ایچون کہ عبادت دیر عبادت فاضله دیر یا تدوخی برده باشی اوچنہ
 واروندیر حالتی و نسلی ایله تا کہ صحبت سببیلہ وجودندہ خفت بولہ
 و کرجی زائله اولہ و لکن الزیارة لحظۃ و فقیحہ چوق مکث ایتیمہ زیار
 زیارت جلسہ قلیلہ اولیجی عبادت بطریق اولی در شول و جھندن
 حال خستہ بی سؤال و بی مجال یانہ وارمخہ اعتجال ایله کہ معنای
 مذکور خیر البشرک علیہ الصلاۃ والسلام سنت فعلیہ بدر پس سندخی
 سنت ایله عامل اولوب اہل سنتدن اولہ کور * تا توانی تشنہ راسیراب کن
 * در محالس خدمت اصحاب کن * تا مادام معناسنہ در کہ مابعدی
 تاویل مضدزدہ اولوب سیراب کنہ نظرف اولور تشنہ مفعولیدر خدمت
 ایکنجی کنک مفعولی و دراکاظر فدر (تشنہ صوسوزدر کہ عرب عطشان دیر
) سیراب قائمشدر اصلندہ کسر رائلہ در کہ آبہ مضافدر سیر امالہ ایله
 طوق معناسنہ در صوبہ طوق اولقی ایسہ قائمغلہ اولور امالہ ایله دندلی
 زیار امالہ ستر کسرہ صریحہ ایله صر مساق معناسنہ در محالس
 مجلسک جعیدر موضع جلوس معناسنہ (معنای یت) بودر کہ مادامکہ
 فادر سن یعنی قدر تک اولدیغی مدتیجہ صوسوز اولان کسہ بی سیراب ایله
 یعنی صوبہ فاندزیرا نیچہ در صوبہ ضرورت اولان برلردہ خلقہ
 سقالتی ایتکلہ خضرہ ایشمشلر و نفس اخذ ایشملردر شیخ سعیدی
 شیرازی و امثالی کی و دخی مجلسلردہ خدمت احباب ایله جناب نبوت
 صلی اللہ علیہ وسلم خدمت اصحاب ایلدیکی کی زیار کتب سیردہ
 مثبتدر کہ برسفردہ طبخ طعام ایچون اصحابنہ ایضاد ناز ایلشدیلر
 و بیور دیلر کہ (سید القوم خاد مہم) یعنی سیادت خدمتہ مانع دکلدر
 و خادم اولنلر من خدم خدمت مو جیحہ مخدوم اولورلر و مخدوم اولنلر
 رقیسات جلیلہ بو اولرلر پس کاملک نفسی خاک کی آلحق و آب کی
 صافی در و خدمت حقہ در خلقہ دکلدر * خاطر ایتام رادر یابنیر *
 * تا ترا پیوستہ دارد حق عزیز * خاطر در بابک مفعولیدر نیز تونلہ دخی
 معناسنہ در مضراع ثانی تک تقدیری تا دارد حق ترا پیوستہ دیمکدر کہ

حق دارك فاعلى و ترا مفعول اولى و عزيز ثانیسی در و پیوسته
 اكا متعلقه در كه على الدوام دیمكدر (خاطر قلبه کلان نهنه در كه
 خواطر و هوا جس درلر بوراده مراد قلبدر) ایتام فتح همزه ایله ویتامی
 یتیم چمیدر یتیم انساندن بی پدر و حیواندن بلام اولانه دیرلر و بالغ
 اولدجه یتیم اطلاق اولنور یتیم ضمه انفراد در بو جهندن در یتیم
 دیرلر شول دانه دار انجویه كه صدفده یكدانه اوله (در باب اخر در
 مصدری یافتن در بولق معناسنه مضارعنده فاباء موحده به قلب
 اولنوب باید و یابنده دینلور و مصدر فرعیسی پاییدن کلور و یافتن
 و پاییدن در ایله مرکب اولسه اكلامق و اسركك و یتیمك معالربنه
 دخی کلور (پیوسته اولاشق دیمكدر متصل کی) (معنای یتیم) بودر كه
 یتیم اولنلرك دخی خاطر لرنی تفقد و رعایت ایله و مرچتله معامله قبل
 و امور مهمه لرنده بولنوب فریاد لرنه یتیم و امداد و اعانتلرنده اول تا كه
 حق تعالی سنی على الدوام عزیز طوته یعنی سن متصل یتیملری عزیز
 و شریف و مكرم طوته حق دخی سنی جزاء وفاق طریقله بویله
 طوتر و عزیز لفظنی تخصیصده فایده بودر كه ایلبس علیه مایستحق
 هر صباح یتیملرك یوزنه خاكستر یعنی كل صاچر خلقك كوزلرنه خوار
 و ذلیل اولار دبو پس شیطاننه مخالفت ایدوب انلری عزیز طوتان كسه
 عندالله عزیز اولور فاعمل * چون شود کریان یتیم نا کههان * عرش
 حق در جنبش آمدان زمان * یتیمی ده یا وحدت ایچوند یتیم شودك
 فاعلی و کریان مفعولی (ونا کههان فجاءه معناسنه کریانه قیددر فی * غ
 الاوقات معناسنه تنکم آن زمانانی تأیید ایدر عرش حق آمدك فاعلی
 و در اكا طرفدر آن کی و اكن هر برینك جهت ظرفیتی واردر بردور لودر
 نا کههان نا كا. دیمكدر كه شرحی بالاده در عرش حق ده عرشی حقه
 اضافت ایلیدی تعظیم طریقله ذوالعرش ده کی اضافت کی زیرا
 کنندنی ذوالعرش اولغله وصف ایتك انده استقراردن اونوری دكلدر
 تعالی الله عن ذلك بلکه علونی و عظم عرشی بیان ایچوند زبرا عرش
 بر جسم لطیفدر كه درت بوزر کنی واردر كه هر ایکی رکنك اراسی
 در تیوزینك ییالق مسافه در و عرشك شرح عریضی واردر كه تفاسیرده
 و امثالنده میندر (جنبش جنبیدن لفظندن اسم مصدر در در نش



و حرکت معناسنه (معنای پست) بود که چونکه برینیم ناکاه اغلبه اول
وقته عرش الهی حرکت کلدی یعنی انک کریان اولدیغندن اوتوری
لزان اولور زیرا امر عظیم و محل خوف و خطر در پس عرشده ایکی
دورلو حرکت وارد بریسی سرور طریقه در که اکا اهتر از دیرلر
نکتم انصار دن سعادتن معاذک رضی الله عنه موتنده واقع اولدی
و بری دخی هیئت طریقه در که اکا ارتعاش دیرلر که دترمکدر و بوندن
معلوم اولدی که عرش ذوالحیاتدر زیرا دار آخرت اولان سطح کرسینک
سقی در آخرت ایسه حیاته موصوفدر قال الله تعالی (وان الدار الاخرة
لهی الحیوان) پس بو مقوله بی تأویل ایتک حقا نفع جهل دندر
* چون یتیمی را کسی کریان کند * مالک اندر آتشش بریان کند *
تقدیری چون کند کسی یتیمی را کریان کندش مالک بریان اندر آتش
دیگدر پس آتش ده اولان شین که علامت مفعولدر معناده کنده
قید در مالک خازن نار در که سائر زبانیه و خدام انک زیر دستنده در
مالک ذلک دو کی شدت و قوت و قهرندن اوتوریدر خازن جتنه
رضوان دندلی زیر احوال رضا حالت که ادر که عاملر خطاب رضایه
جتنه و اهل الله دنیاده نائل اولورلر (بریان کسرله کبایدر و ضمله
اصحدر) (معنای پست) بود که برکسه برینیمی کریان ایلیه یعنی ظلم
ایدوب اغلده خازن اکبر نار دوزخ اولان مالک اتی آتشده بریان
و کباب ایلیه و مکان ضیقہ القا ایدوب عذابنی تغلیظ و تشدید ایده
زیرا یتیمی اغلامق سائر معاصیدن اشددر زیرا بی کس در و حدیث
قد سبده کلور (اشتد غضبی علی من ظلم من لایجد ناصرا غیری)
* انکه خندان یتیم خسته را * باز یابد جنت در بسته را * یتیم
خندانک مفعولی و خسته یتیمک صفتی در باز کلمه سی یابدک مفعول ثانیه سی
و جنت مفعول اولی و در بسته جنتک صفتی در و بعد الجملة انکه یک
خبریدر زیرا آن کسی تقدیرنده در نکم خندان جله سی انک صفتی در
(خندان مضارع متعدی در که مصدری خندانیدن در کلدرمک معناسنه
لازمی خندد در که مصدری خندیدن در کلمک معناسنه ضحک کبی خنده
کلمک امیدر خندان کلیمی در بر سبیل استعاره انسانک غیریده دخی
مستعملدر مثلا آجلش کلام کل خندان دیرلر و جتلامش رمانه نار

خندان دیر (خسته باره لوکسته در مجروح کبی هر صبرویه خسته
دیدکاری مجاز در زیر خستن یاره لقی و صانع حق در و خسته دل
دیدکاری ده مجاز در زیر بعضی الامدن مجروح کبی اولور بوراده مراد
بودر (باز آحق در مفتوح کبی) (در بسته ده بسته اسم مفعولدر معلق
معناسته و در بسته اصلنده صفت مشبهه در که بسته در دیکدر صکره
تغیر اولندی (معنای بیت) بودر که اول کسه که یتیم خسته دلی کلدره
و بر لطفه شن و شادان ایلده معلق قبولی اولان جنتی آحق بولور زیر
غم و غصه آنچه نك جزاء وفاقی باب جنت انك اوزرنه آچلمقدر و قالب
انسان جنت معنویه در * هر که اسرار ت کند فاش ای پسر * از چنان
کس دور می باش ای پسر * بو بیتک اعرابی و مفرداتی ظاهر در
(معنای بیت) بودر که ای پسر هر کیمکه سنك اسرار کی فاش
و منتشر ایلده یعنی اغیار دن کتم و ستر ایتدو کت نستینی اظهار ایده
اول مقوله کسه دن و صحبتدن دور و بعید اول زیر حدیثده کلور
(المجالس بالامانات) پس شول کسه که امانته خیانت ایلنیه یعنی
مجلسده محاده اولنان رازدن اجایی اکاه ایلده سنك اکا قربك خائنه
قر بدر و ابن عباس رضی الله عنهما پیور مشدر که (کلب امین خیر
من صاحب خون) یعنی امین اولان کلب خائ اولان یار و صاحب بدن
خیر بودر زیر کلبدن نیچه وفار کور مشدر نکم حقده نیچه اخبار
منقوله و حکایات مأثوره در * در جوانی دار پیرانرا عزیز * تا عزیز
دیگران باشی تو نیز * در داره ظرف و پیرانرا دارك مفعول اولی و عزیز
ثانیسی در عزیز دیگران باشی نك مفعولی و تو باشی نك تختنده اولان
ضمیر خطابی تا کید در و بعید الجملة ماقبلنه تعلیلدر جوانی ده یا
مصدریه در (جوان بکت در منجی به جوان مرد دیدکاری سنجی نك
قوتندن او توری در زیر مال جانندنر بدل جان ایتکه ایسه مرد قوی
لازمدر) پیر جوانك مقابله بدر که قوجه آدمدر که اللی برندن
آخر عمرنه دك اطلاق اولتور عرب اکا شیخ دیر (و پیر فانی ارذل عمره
بالغ اولاندر که عرب اکا هم دیرلر کسر هائله و تشدید میله و هرم
دخی دیر قح ها و کسر رائله که اقصای کبه بالغ اولاندر و اکا فانی دیدیلر
زیرا فانیه قریندر و یا خود قوتی فتنه بولمش وضعی کاله ابر مشدر

انکچون

انکچون شهر رمضان افطاری مرخصدر که بهر یوم مسکینه بشیوز
 یکبری درهم بغدادی و یا بهاسنی و بر مکله صوم ساقط اولور
 (معنای بیت) بود که جوانلغک ایامنده پیر اولنلری عزیز و محترم طوت
 و خوار و ذلیل کورمه تاسندخی پیر اولدقده غیر یلرک عزیزی اولاسن
 یعنی سسکادخی ایلر احترام ایدلر و سنی عزیز و شریف طوتهلر زیر
 (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) موجبجه مقتضای حکمت جزاء
 و فاقدر و اکثر ناسک مبتلی اولدیفی بلا یا کندیبک کسب یدی
 اثر یدر اگر چه بی خبردر و بعد خراب البصره تدارکی امر مشکدر
 پس مقدم شرع اوزرنه جریان ایدی چونکه نقصرات ایتدی آخر
 وقت مرهونده مکافات و مجازات اولندی و فی الحدیث القیدسی
 (بإعبادی انماهی اعمالکم ترد علیکم * برضعیفان کر بخشایی رواست *
 * کین زسیرتهای خوب اولیاست * بر بخشایه متعلقدر رواست
 مبتداء محذوفه خبردر اور رواست دیمکدر زیر شرط و جزا جمله
 اولق لازمدر کین اصلنده که این در که این مبتدا و مابعدی خبردر
 و این مضمون ماسراع اوله راجعدر و که بوراده تعلیل ایچوند
 (ضعیف ایله مراد ضعیف الخالد که فقیردر بخشایی ده بآه اولی
 مضمومدر) بخشایی مضارع مخاطبدر مصدری بخشاییدن در ایکی
 یا لله اسرکاک و عفو ایلک معناسنه (بخشایش اسم مصدردر
 اسرکیش دیمکدر) سیرت کسرله سنت و طریقت و هیئت دیمکدر
 قال الله تعالی (سنعیدها سیرتها الاولى) یعنی اول حیه بی
 بز هیئت اولی سنه اعاده ایدرز که هیئت عصویه در
 (سیرت اصلنده سیردندر که سیردن برنوع دیمکدر صکره طریقت
 ایچون تجوز اولندی زیر سیرطریقه اولور) اولیا ولی نک جعیدر که
 مراد ولی عرفیدر که قرب حق بولش و فنا فی الله و بقا بالله اهلی
 اولمشدر (معنای بیت) بود که اگر ضعیفا و فقرا اوزرنه مرحمت
 و مرحمتک نتیجه سی اولان انعام و احسانله معامله ایدرسک روا و لایقدر
 زیرا بو معنی سیرت حسنه اولیادندر و شول نسنه که بوقیلدن اوله
 انکله انصاف خویدر و بو ستانده کلور (جوانمرد اگر راست خواهی
 و ایست) کرم پدشاه مردان علیست * بر سر سیری نخور هر کر طعام *

تا بمرد در برت دل ای غلام * بعض نسخ زده مصراع ثانی ناپسندست
 این بنزد خاص و عام و بعض نسخ زده برت برینه تبت دوستم شدن اولکی
 اولی و ابغدر بر خوره متعلق در طعام مفعول در دل نمردن فاعلی و در
 اکا ظرف در (بر بوراده در معناسند ظرفیت ایچوندر) (سرباش و اوچدر
 (سیری سین مسمله نك کسریله طوقلقدن ز یا یا مصدریه در (نمرد
 مضارع منفی در مصدری مردن در که اولمکدر موت کی مرده میتدر
 مضارع عنده فصیح بودر که میم مکسوره و باء زائده ایله میرد و میرنده
 دیرلر و کام اولور که ضرورت و زنیچون بلا یادیخی استعمال اولنور
 برت ده تا خطاب ایچون و برکو کس در سینه کی و بوندندر که محبوبله
 سیم بر و سیمین بر دیرلر و دقائقه کلور که سینه کو کسدر و برکو کسول
 ایکی یا نلر بدر مجازا بر طیب دیرلر طیب یانی معناسنه (غلام لسان
 فارسیده قول معناسنه در لسان عربی ده حر الاصله دخی شاملدر که
 ترك اوغلان دیر بوراده جوان و پسر معنای مراد در (معنای بیت)
 بودر که ای غلام و ای جوان و ای پسر طوقلق باشند و اوچنده
 یعنی هنوز طوقق ایکن طوقلق اوزرنه طعام بمه آج اولنجبه تا که
 سینه کده قلبک مرده اولمه یعنی سینه ک مشتمل اولدیغی قلبک اعنی
 و میت کی اولمه تنکم قرآنده کلور (فانها لا تعمی الابصار و لکن نعمی
 القلوب الی فی الصدور) وینه کلور (وما یستوی الاحیاء و لا الاموات)
 یعنی الله تعالی کافر و جاهلی میت کی قبلدی زیرا حیایله منتفع دکل
 و علم و معرفدن قلبی خالی دراشته اکثر طعام و حد امتلایه دکل اکل
 ایتمک وجه قلبه حجاب غلیظ اولوب مشاهده حقه مانع اولور و حیات
 روحانیه سی زائله اولوب حیات طبیعیه سی ایله مرده کی قالور
 و موت قلب کفره مؤیددر و العیاذ بالله * علت مردم ز پر خوری بود *
 خوردن پر تخم بیماری بود * علت بودک فاعلی و حرف ج را کا متعلقدر
 خوردن مبتدا و پر انک صغیردر کثیر معناسنه و تخم بودک مفعولی
 و بعد الجملة خبردر و یا خود خوردن پر بوده فاعل ظاهردر (علت
 شول معنایه دیرلر که حلول ایشدوکی محلاک حالی انکله متغیر اولور
 انکچون مرضه علت دیدیلر ز یا حلول مرض ایله شخصک حالی
 قوتدن ضعیفه متغیر و مقول اولور (پر خوری کثرت اکلدر چوق

بمكلك معنایسته خوردن پرکبی یعنی ایکبسی بمعنایه در بوراده
 خوردنك ضمه سی قهقهه اماله ابله اوقنور بجاری به هوا رفتن اوتوری
 (نجم هر نمسته نك اصلی وماده سیدر) بیماری خسته لکدرت غصیلی
 بالادمدر (معنای بیت) بود که انسانك علت ومرض وافرانی جوق
 نمکدن اولورز برا قارنی طولویمك یعنی قارنی طولدر ب امتلا حسته دك
 تناول طعام ایتك مایه مرضندر و اثرده کلور مشهور در که برهیز هر در لو
 دوانك و پر خور اولوق هر در لو مرضك رأسی در قال الله تعالی (وكلوا
 واشربوا ولا تسرفوا) فافهم جدا * راحتی نبود حسود شوم را *
 کاذب بد بخت را نبود وفا * راحتی نبودك فاعلی وحسود را حه
 متعلقدر زیر آخرنده را لام جاره معنایسته در مری ابله تقدیری
 لاراحه المحسود الشوم دیمکدر وفا ایکنجی نبودك فاعلیدر و یونك
 دخی تقدیری لا وفاء للكاذب المحسود دیمکدر حسود حاسدك
 مبالغه سیدر که بالاده مشرو و هر شوم ایتك صفتی در شوم
 مهموز العین در که ضد الین در (بد بخت بد ظالعیدر که محسوس
 دیمکدر) (معنای بیت) بود در که حسود بی میمنت راحتی اولماز
 یعنی علت حسد اکا راحت و پر مزوی راحت اولدینی کی مشوم
 اولور و کاذب بد طالع و محسوسك دخی وفایی اولماز یعنی کذبه وفات
 اجتماعی مبرمدر کدر و کاذبه وفا اولدینی کی محسوسك دخی وارد در
 زیر اصدق نور و کذب ظنندر و بی نور و فراوان بلند نفس در فافهم
 * توبه بد خو کجا محکم بود * مر بخیلان را مرؤت کم بود * تقدیری
 کجا بود توبه بد خو محکم بود مر بخیلان را مرؤت دیمکدر که توبه
 بودك فاعلی و محکم مفعولیدر و مرؤت دخی کم بودك فاعلی و مر بخیلان
 مرؤته متعلقدر زیر را لام جاره معنایسته در مرزاید در (مرؤت
 همزه ابله مرور ایتشدر) (معنای بیت) بود که برامز خوبلو آدمك
 توبه سی قنده محکم و متین و قوی اولور یعنی اولماز زیر اخلاق سبسته سی
 آتی نقص عهده جرایدر و كذلك بخیل و عسك اولنلرك مرؤت
 وانسانیتلری آز اولور یعنی هیچ اولماز زیر کشتی لك ابله ناکس لك
 بریده اولماز * مر منافق را تو دشمن دار باش * از وی و از فعلی
 او برار باش * تقدیری باش تو دشمن دار مر منافق را و باش برار

از وی و از فعل او دیکدر که تو باشک تحتیده اولان ضمیر خطابی تأکید در
 دشمندار باشک مفعول بیدر و دشمن فی الحقیقه دارک مفعول اولی
 و منافق ثانیسی در تقدیری باش داویده دشمن منافق را دیکدر از وی
 بیزاره متعلق و بیزاردخی باشک مفعول بیدر هر منافقه هر زایده در که
 تحسین لفظ ایچون اوائل کلمته کلور هر دکلدر هائله کل معناسنه
 تنکم بعض نسخده واقع اولشد زرا سوق سباقه مناسب دکلدر
 بیزار زاء هوز ایله نفرت و فرار ایدیچی یعنی اور **کوب** فاجیحی
 (معنای بیت) بودر که سن دشمن طویچی اولان منافق واندن
 وانک فعلی اولان نفاقدن نفرت ایدیچی اول الحاصل منافقک
 یانته اوغرامه وانک حقنده خالی الذهن دخی اوله بلکه اکاعد اوت
 ایدیچی اول زرا منافق عدوی حقدر بونده منافقندن مراد منافق شرعی
 دکلدر بلکه منافق عرفیدر که سروعلنی برابر دکلدر و عهدنه
 طور من و امانته خیانت ایدر ویلان سویلر و برکسه ایله خصوصتی
 اولسه حدی تجاوز ایدر و شرعه خصوصت و منازعه ایتمز فافهم
 * تاشود دین توصافی چون زلال * باش دائم طالب قوت حلال *
 دین شودک فاعلی و صافی مفعولی و چون صفائی تشبیهدر دائم
 باشه ظرف و طالب انک مفعول بیدر (صافی شوبی زائل اولان نسنه در
 وگاه اولور که ذاتندن مصفی خلق اوانان نسنه دخی دیرل (زالل ضمله
 غراب وزنی اوزرنه عذب و بارد و سهیل و صافی و سریع المرور
 فی الخلق اولان صودر آب زلال ده زلال ابک صفی اولور و بعضیلر
 دیمشلدردر که زلال برقی قدر برقورد جغیزدر که اوزرنده صارو
 نقطه لری اولور تلج یعنی قار ایچنده بولنور خاصه سی ایله صوبی تیرید
 ایدر زرا قار ایچنده منزلی اولغله طبعی زیاده بارد در بوصورده
 آب زلال اضافله اولق کورینور (قوت مایقوم به بدن الانسان) معنای
 بیت) بودر که تاسنک دینک آب زلال کی صافی وکد ورت طبعیه دن
 خالص اوله دائم قوت حلال طابی اول زرا تصفیه قلبه سبب اولان
 لقمه حلالدر و باب ملکوت انکله مقنوح اولور حتی دیمشلدردر که قول
 صدق و لقمه حلال مفتاحک دند انلری کی در پس مفتاحده دندان
 اولسه فتح باب اولدیغی کی دین ده قول صدق و لقمه حلال اولسه

قحج باب قلب اولان انکیچون سالک و رعدده اهتمام ایلرل * وانکه باشد
 در بی قوت حرام * در تن اولد می میرد تمام * دل میرد که فاعلی و در تن
 ا کاظمه در تمام مصدر محذوفک صفتی اولور مردن تمام معناسنه که
 مردن میرد مفعول مطلق اولور و بعد الجمله انکه به خبر اولور زیر انکیسی
 تقدیرنده مبتدادر (معنای بیت) بودر که و اول کسه که نفقه حرام و ذوق
 خبیث اردنجه اوله یعنی غذای شرط شرع اوزرنه اولیه تی ایجره انک
 قلبی تمام مرده اولور یعنی غذاء حرامک تأثیری ایله نوری منطقی اولوب
 ظلمت طبع ا کاظمه بولور و عالم ملکوتیه و زنه سی قبانور و مشاهده دن
 فالور حتی تناول لیتدوی حلال اولسه ولیکن وقت تناولده ذکر حق
 مقارنه اولسه بنه ظلمدن خلاص اولان زیر اباطن انسان مزرعه یعنی
 تارله و غذا نخم کبی در پس تارله به نخم افسان اولق بسمله و ذکره
 مقارنه اولق مسبب غنا و برکت اولد یعنی کبی نخم غذا حاله یعنی بویه در
 * * در بیان صله رحم کوید * *

* رو پرسیدن برخویشان خویش * تا که کرد مدت عمر تو یس *
 بعضی فسخده پرسیدن برینه پرسش دوشم شد که اسم مصدر در
 و امر حاضر در پرسیدن ا کامتلفدر (برایاندر بر طیب و وطیب یانه
 یوری دیمکدر) (خویشان خویشک جعیدر و اور سمبله خصم و قوم
 معناسنه ایکیجی خویش کنندی دیمکدر خود کبی) مدت وقت بمتده
 در لر زیر مد قحله جر معناسنه در (عمر مدت حیاته یعنی بدتک حیاته
 عمارتی مدیدر پس مدتک عمره اضافتی کر چه مدتک مدته اضافتی در که
 مفید دکلدر و لکن عمره تجرید مراد اولیجی اضافت در مدت اولور یعنی
 بوزاده عمره مراد بالکز حیاته رمدته العمر مدته الحیوة دیمکدر مدته الحیوة
 وقت الحیوة در انکیچون یش ایله موصوفه اولدی زیرایش باه عربی نک
 کسب یله زاید در (معنای بیت) بودر که یوری کنندی خصم لک
 و قوم قبیلهک یانه خاطر لک صور منی طریقه یعنی زیارته قادر ایسک
 زیارت ایله و اگر غنی ایسک مالکله مواسات قیسل و الامکتوبله و ارسال
 سلامه تفقد ایله زیر رحم اسم رحماند ندر و آخرتده تجسد ایدوب
 شفاعت ایتسه کر کدر پس اتی صله و قطع ایتک رحمانه عاید اولور

ایندی بوصفته متصف اول تا که مدت حیاتک زانداوله یعنی عمرک
 اوزون وبرکتلو اوله زیر عمرک طولی برکتله در والا عمرک واکسلر
 یعنی اجل مسمی و عندالله معین اولان تفسیر قبول ایتر و یا خود صله
 رحمه اولقدر تأثیر واردر که بالفرض عمرافزون اولقی لازم کلسه
 صدقه و صله رحمه ایله افزون اولور پس بوابیکی خصلتک سائر اوزرنه
 مزینی واردر تنکم بالاده مفصلدر * هر که کرداند زخویشاوند رو *
 بی کان نقصان پذیرد عمر او * تقدیری هر کسی که ~~ص~~ کرداند
 روزخویشاند پذیرد عمر او نقصان بی کان دیکدر که هر کسی مبتدا
 و مابعدیده اکاصفندر رو کرداندک مفعولدر و حرف ج را کا متعلقدر
 عمر او پذیردک فاعلی و نقصان مفعولی و بی کان بی شبهه معناسنه
 پذیرده متعلقدر کرداندکاف عجمی ایله مضارعدر مصدری کردانیدن در
 دوندرك معناسنه (خویشاوند و اور سیمله یقین خصم معناسنه اصلنده
 خویش آینده در که و او بادن بدلدن کندی کلیمی معناسنه خداوند
 خود آینده اولدیغی کی و کندی کلک وجودی ذاتی اولوب ضعیفیدن
 مستفاد اولماغله در قرابت قریبه کی که نسبی اعتبارله دکل بلکه
 حقیقه در (پذیرد بیه عجمی و ذال مجمله ایله مضارعدر مصدری
 پذیرفتن در قبول اینلک معناسنه مضارعنده فارابه قلب اولوب پذیرد
 دینلور (معنای یت) بودر که هر کسه که ~~ک~~ کندی خصم و قوم و
 خصوصاً قرابت قریبه سندن یوز دوندرك و وجه شرعی ایله اقبال
 کوسرمیه بی شک انک عمری نقصان قبول ایدر یعنی بی برکت او اب
 طویل العمر اولسه دخی آخر عمرنه طویماز و عمری اولو جهله آخر اولور
 (و آیه لهم الیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون) سری ظهوره کلور
 * هر که اوزک اقارب میکند * جسم خود قوت عقارب میکند * تقدیری
 هر کسی که او میکند ترک اقارب میکند جسم خود قوت عقارب
 دیکدر که هر کسی مبتدا و او مبتداء ثانی و میکند جمله سی مبتداء ثانی به
 خبر و بعد الجملة مبتداء اوله صفتدر و انک خبری مصراع ثانی مضموندر
 جسم میکندک مفعول اولی و قوت ثانیسی در اقارب اقربک جمعدر که
 زیاده قریب اولان عشیرندر عقارب عقربک جمعدر که ذوات
 السموم دن مؤذی معروفدر که واجب القتل در حتی جناب نبوی

صلی الله علیه وسلم نماز ایچنده لدخ ایدر کده فعلبری ایله قتل وعت
 ایتدیلر (مضای بیت) بودر که هر کسه که اقر باری ترک ایله وصله
 رحم ایتیه کندی جسمی عقر بلره قوت و نفقه ایدر یعنی قبره دخول
 ایتد کده جسمی عقر بلر صوفوب حشران لحنی اکل ایدر که بویه
 قطع رحم ایدر تک جزاء وفاقی بودر بر اهرمه ایله عینک قرب بحرچی
 واردر بو یوزدن اقر به سوه معامله ایدن عقر بله مبتلا اولور * کرچه
 خویشان تو باشد از بدان * بدتر از قطع رحم کاری مدان * تقدیری
 کرچه باشد خویشان تو از بدان مدان کاری بدتر از قطع رحم
 دیمکدر که خویشان باشند فاعلینز و فاعل مظهر اولسه فعلله
 مطابقت لازم کلز کاری مدانک مفعولی و بدتر کارک صفتی در از بدتره
 متعلقدر خویشان خویشک جعیدر خصم و قوم معناسنه رحم
 کتف وژی و زرنه و در رحم کسیر له اصلنده مثبت الولددر که بطنده
 اوغلان یتاغی دید کلزی طر قدر صکره ولاد جهشدن اولان قرابت
 و موصلته رحم دید بلمندان نهی حاضر در مصدری دانستن در
 بلك معناسنه مضارعنده سین حذف اولوب داند و داننده دینلور
 (معنای بیت) بودر که کرچه شک اقر بلك ظاهر ایدر دن اولال
 و شرعا فسق و جور له اتهام بولال بویه ابکن قطع رحم ایچکدن
 بدکار بیه یعنی شک قطع رحم ایتدوکل انلرک بداکلردن دخی بددر
 حتی اوزر که نفقه سی لازم کلن کسبه فاسق ایسه دخی کفایتی قدر
 مخلوت ایتلور در زیاده سی منهیدر زرا مال حلالی حرامه صرف
 ایدر و قطع رحم مدتی عرف ناسنه مبنی در اندن او توری وقت
 تحدید ایچامشدر در فافهم * هر که اواز خویش خود بیگانه شد *
 نامش از روی بدی افسانه شه * تقدیری هر کسی که او شد بیگانه
 از خویش خود شد نامش افسانه از روی بدی دیمکدر که
 نظر آردن اعرابی ظاهر در بیگانه یاد (افسانه حکایت و مثل (معنای بیت)
 بودر که هر کسه که او کندی خصم و قومندن یاد اولدی و آشناغی
 بیگانه لکه تبدیل ایتدی و اقرار به اباعد نذر بله نظر ایلدی انک نامی
 بویه بدلسکی یوزدن جهانده حکایت و مثل اولدی یعنی السنه ناسه
 دوشوب بدنام اولدی زرا هر صنفک کندی قرابتنه بحسب الطبع

والطین والدین میل وعلاقه سی واردر شویله که وصلی استخوان
وقطع علاقہ فی استقباح ایدر لر یوجھندن قاطع الرحم دللر دہ مذہبوم
اولور سو یلنور ودلنور

* * در بیان مردی وفتوت کوید * *

*

* چیست مردی ای پسر نیکو بدان * اولاً ترسیدن از حق در نهان *
چبست مقدم خبر و مردی مؤخر مبتدا نیکو مصدر محذوف و فک
صفی در تقدیری بدان و انستن نیکو پس مصدر محذوف بدانه مفعول
مطلق اولور ترسیدن سؤاله جوابد که مبتداء محذوفه خبر در تقدیری
او ترسید نیست دیمکدر اولاً اکا طرفدر در کی (مردی ارلکدر زیر
بامصدریه در ارلکدن مرادر جولیت حقیقه در که اهل کمال صفی در
(معنای یت) بودر که ای پسر ارلک ندر کو یکجک پیل و برخوش
فهم ایت اولاً الله تعالی دن کرزیده خوف ایتکدر و تنهاسنیه معصیدن
حذر ایتکدر زیر خلق مطلع دکل ایسه خالق مطلع در که (عالم الغیب
والشهاده در) پس مراقبه اهل اولان کسه اطلاع حتی استحضار
وجلال و هبیتی مشاهده ایدوب نهانی اشکاره سی کی چنایدن مصون
اولور * عذر خواهد مردیش از معصیت * باشدش طاعات پیش از
معصیت * تقدیری خواهد مرد عذر پیش از معصیت دیمکدر که
مرد خواهد فاعلی و عذر مفعولی و پیش اکا طرفدر طاعات باشدک
فاعلی در شین ضمیری معناده طاعاته قیددر که باشد طاعاتش دیمکدر
پیش باشدک مفعولدر عذر انسان کندی کاهنی محواید جبئ نسبه
طلب ایتکدر مثلاً اندم ایسه بردخی ایتسه بن دیمک اعتذار در
اولکی (پیش بامعجمی ایله اولک معناسنه در قدام کی ایتکفی) پیش
بامعریله در زاید معناسنه (معنای یت) بودر که مرد مغوی و اهل
فتوت اودر که معصیدن مقدم عذر خواه اولور یعنی بالفعل معصیت
بولنندن باطننده صفت ندامت واردر که ماضی و مستقبلی بر بره کنوروب
حقه رجوع دائم اوزنه اولور و بو معنی اندن او توری در که الله تعالی
قضایسی تنفیذ ایتک مراد ایسه ذوی العقولک عقولنی سلب ایدر
و اول آئینده عیددن ناچار برناسرنا نسبه صادر اولور مع هذا اصلنده
عن عمد اولیه ایشده بولنغنی خاطرنه کنوروز و لکن بشریت حسبله

*

صلوات اولور پس مؤمن صادق بو معنایه عارف اولدیغندن اول نسنه
وقوعندن اول حقه رجوع ایدر وکنک مرد میدان حفق برصفتی
دخی اولدر که ائک طاعانی معصیتدن زیاده اولور زیر معاصی به
آحاد دیرلر که (وجزاء سیئه سیئه مثلها) وفتحجه برینه بریاز بلور طاعتک
ایسه برینه ادنی الامر اون یاز بلور بو معنادن اثرده کلور که (ویل ان
غلبت آحاده علی حسنه) یعنی وای اول آدمه که معاصیسی حسنه
غالب کله پس مرد حقیقی ده سیئات حسناتدن زیاده اولماز بلکه
حسناتی سیئاتدن زیاده اولور که انکله اخرتده نجات بولورز براحسان
چو غ اولجه کف می کفه سیئات اوزرنه راحج کلور * انکه کار نیک
مردان میکند * باضعیفان لطف واحسان میکند * تقدیری ان کسی
که میکند کار نیک مردان میکند لطف واحسان باضعیفان دیمکدر
کار میکند مفعول وینک مردانه مضافدر نیک مردان اصلنده
مردان نیک در که نیک مردانک صفتدر صکره صفت موصوف اوزرنه
تقدیم ایله تخفیف اولمشدر (لطف شول تحفه به دیرلر که انکله مودته
توصل اولور تنکم حدیثده کلور (تهاد واتحوا) پس لطف ایصال
نفعدر که انده دقت واردر انکچون لطیف دقائق اموره واقف
واولوجهله احسان ایدمه دیرلر احسان اصلنده مشاهده درولکن
انعامه احسان دیدیلر زرا سکا انعام ایدن سنک حالکه مطلع اولاند
(معنای بیت) بودر که اول کسه که مردان نیک ایشنی ایشلر وئلرک
بولنه کیدر ضعیفا و فقرایه لطف واحسان ایلر زرا بو معامله حسنه انلرک
خصال مدد وجه لرنددر و اخلاق اخیاره متابعت ائک سبب سعادت
وباهت نجات و بادی رفعت درجاندرفاهیم * هر که او باشدز مردان
خدا * باشد اندرتنک دستی از سخا * بعضی تسخنده با سخا دوشمشدر که
بامقارنت معناسن افاده ایدر اولکبسی ایلندرزرا معنایه نمکن
واستقرایه دلالت ایدر مردان خداده اصناف رجال الله واهل
الله ده کی کی در که خاصه الله معناسنه تعظیم و تشریف افاده ایدر
(تنک دستی ده بامصدر به در تنک دست صفت مشبهه در طارالو
معناسنه که ضیق ملل و ضرورت حالدن کلاه در تنکم غنی به قراخ
دست دیرلر عرب سعه ذات البید دیدوکی کی که ذات الیدمالدرو زرا

✱

✱

بد مالک اشله و کنی غیرله اشله کو یا مالیده عطا و امسا کله امرایدر
 و بد مالک مملوکیدر فافهم جدا (معنای یت) بودر که اول کسه که راه
 حق مبردرندن و کرچک ارلرندن در طارلق حالده به بیخدا و اولور
 فکیف وسعت حالده و اول معنایه ایثار دیرلر شکم قرانده کلور (و یورون
 علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة) * ای پسر در صحبت مردان
 درای * ناظر عیایابی از فضل خدای * در صحبت درایه ظر قدر
 ز را درای امر حاضر در مصدری آمدن در کلک معناسنه محیی کبی
 مضار عنده بیم یاه مبدل اولوب آید و اینده دیرلر نظر ها نظرك
 جمیدر که یابی به مفعولدر یابی مضارع محالیدر مصدری یافتن در
 بولاق معناسنه مضارع عنده فابا، مو حده به مبدل اولوب باید دینلور
 فضل عدل مقابله بنده در که مزید احساندر (مضای یت) بودر که
 ای پسر مصفات مذکور ایلله متصف مردلرک و حق ارلرینک صحبتنه
 کل و محالیرنه داخل اول تا که فضل خدادن نظریه بولاسن یعنی
 الله تعالی ک فضل و کر مندن نظر رحمت بولاسن زیرا اولیالک نظری
 نظرحقیدر و نظری جمع قلدی زیرا مقاصد انسان انواع اوزرنه در که
 هر پرینه کوره بر نظر الهی وارد و با نظرنه تنبیدر * هر که از مردان
 حق دارد نشان * نکدراند عیب دشمن بزبان * تقدیری هر کسی که
 دار نشان از مردان حق دیمکدر که اعرابی ظاهر در نشان علامتدر
 نکدراند کاف مجمی ک ضمه سنی لاجل الوزن اختلاسه و ذل معجه ایلله
 مضارع متعدی متفیدر مصدری کذاویندن در کچورمک معناسنه
 عیب مفر نقصان اولان نسنه در (معنای یت) بودر که هر کسه که
 مردان حقدن نشان طوتر یعنی انلرک علامت و خوبیندن اوزرنه علامت
 و خوی واردر اول کسه دشمنک عیبی دلر اوزرنه کچورمز یعنی احبابک
 عیبی سوبلک دکل بلکه اعدایی به اغرنه آماز بلکه ستر عوبله مفید
 اولور که الله تعالی ک ستازی ایلله اتصافدر حق بمضیلر لاغیبه تفاسق
 حدیثنده نقیبی نهی معناسنه جل ایدوب فاسقی دخی غیبتدن منع
 ایتشدر ز را خلق تعیب ایتک خالق تعیبه مؤهی اولور پس برادیشی
 برادندن اوتوری خوش کورمک کر کدر شکم مقتضای نو حید حقیقی
 بودر لیکن بو مقامک اهلی غایت قلت اوزرنه در * خود نخواهد

*

*

*

مرد خصما را هلاک * و زغم مردم شود اندوهناک * مرد نخواهد
 فاعلی و هلاک مفعول ضربیحی و خصما را غیر ضربیحی در زیر
 رلام جاریه معاستمدار و او معناده شود اوزینه داخلدر و شود از غم مردم
 اندوهناک دیمکدر که اندوهناک شودک مفعولی و جار و مجرور اندوهنا که
 متعلق قدر مرددن مرد را در راه خدادار اندوه غصه در اندوهناک
 غصه اودرز براناک نسبت و وصفیت افاده ایدرزید فرحنا کست
 دیمک فرجه منسوب و آنکه متصفدر دیمکدر و دقا ثقه کلور که لسان
 فارسیدهناک اختلاطدن عبارتند که اشراب طریقیله اوله غناک کی که
 ایچنه یاش سکمش نسنه در کمال تکلفدن ده ناکله تعبیر ایدرلر غناک
 و برشناک **کی** (معنای بیت) بودر که مرد حقیقی خود کندی
 خصم و عدولی ایچون هلاک استمز یعنی هلاک اواسونلر دیمز بلکه محبی
 و میمتک ارادته احاله ایدر و اول خصوصتی حکمتنه جل ایلر و اشیایی
 کاتب ازل بدنده قلم کی یلور قلمدن ایسه فریاد ایتسک اولماز زیرا آلت
 مجبوره در بلکه جباره نظر اولور که الله تعالی در لیکن قنی بوتو حیدک
 صاحبی و کذلک مرد حقیقی اودر که خلقک غندن غناک اولور یعنی
 مغموم اولسه اولدخی مغموم اولور و یا خلقک غمن چکر زیر جهت
 جامه اخوت و یا انسانیت اتی مرحمت و شفقتنه جل ایدر بوسیدن
 انلری کندی نفسی حکمتنه یلور تاسه لنور * می نجوید مردانصاف
 از کسی * کر زسد جور و جفا با اوبسی * مرد نجوید فاعلی و انصاف
 مفعولی و از انصافه متعلقدر جور رسدک فاعلی و با اکا متعلقدر بسی
 معناده جور و جفا به صفتدر و جائزدر که رسده ظرف اوله زمان کثیر
 معناسنه عربی ایلر تقدیری وان وصل الیه الجور و الجفاء زمانا کثیرا
 دیمکدر (معنای بیت) بودر که مرد معنوی اودر که هیچ برکسه دن
 انصاف و بدل استمز اگر اکا جور و جفاء کثیر ایریشور سه ده یعنی
 هر قدر برکسه دن جور و جفا چکسه و ظلم و تعدی **کور سه**
 شوندن بنم انتقاسمی البیورک دیمز و داد خواه اولماز بلکه (واحسن
 الی من اساء الیک) موجب عفو ایدر اشته بومعنی دخی اولسانک صفات
 مخصوصه سندنر و اکعدم التأفی باذی انشاس دیرلر توحید افعال
 دند کلری مرتبه خاطر در * هر که بالندر ره مردان نهاد * کی رود

✽

هرگز بدنبال مراد * تقدیری هر کسی که نهاد پای اندر راه مردان
حق دیمکدر که بودند اعرابی ظاهر در نهاد ماضی در مصدری
نهادند کسر له قومی معناسنه مضارعنده الف حذف اولوب نهاد
دینلور کسر نوله تنکیم امری نه کلدوکی اکاد الدردنبال صمله قیر وقدر
دنبال چشم کوز قیر وخی در ود قانقده کلور که بال قنادر و قیر وق
صوفقه دخی بال دیرل دیمبال اندن مر کبدر دم قیر وقدر اصلی بال
دم در ترکیب اولوب علم اولیحق مضاف الیه تقدیم اولمشدر بطریق
الاستعاره آدمی نک آردنه ده دیمبال دیرل انتهی ولغت حلیمی ده
کلور که نون ساکن بادن مقدم واقع اولسه میمه قلب اولوب لغت
مستقله اولور (معنای یت) بودر که هر کشتی که مردان حق یولته
قدم قودی وانلرک کتد وکی یوله کندی فخر مرادی اردنجه کبدر
یعنی هیچ بر زمانده کندی مرادنه تابع اولماز بلکه ارادتی ارادت حقده
افتابندر و کسه دن انتقام اخذ ایده یم دیمز بلکه عالم فساد طوروب
امرنی حقده تفویض ایدر تا که حق اکانم البذل اوله الحاصل دنبای
مراده تابع اولوق بقاء نفسدندر بقاء نفس ایسه صفت نقصاند رفاقهم
جدا * ای پسر ترك مراد خویش کبر * وانکهی راه سلامت پیش کبر *
ترك کبرک مفعولیدر زیر کبرکاف عجمی ایله امر در مصدری گرفتن در
طوعمق معناسنه وانکهی و بعده دیمکدر و راه ایکنجی کبرک مفعولی و
پیش قدام معناسنه ظرفدر (معنای یت بودر که ای پسر کندی مراد ک
ترکی طوت یعنی نفسه تابع اولوب کندی مراد نجه اوله بلکه ارادتی
ارادت حقده افایله ونصر فی اکا تسلیم ایله او اندن صکره راه سلامتی
او کونه طوت یعنی سلامت وعافیت دل ایله یولکه کت والا خطر دن
خلاص اولما زسن و برزخ نفسده مفالور سن وحفره هوایه دوشرسن
زیر انسانک ارادت جزیه و تدبیر نفسانیمی بوراه درازده منزل رسان اولماز

* * در بیان فقر گوید * *

✽

* فقرمی دانی چه باشد ای پسر * باتو کوم کرداری زان خبر *
عربی ایله تقدیری هل تعرف الفقر ما ذی کون ای ای شی هو دیمکدر
بس چه باشد جمله سنی ماقبلندن مفهوم اولان سوالی نصریحدر

معنای

(معنای بیت) بودر که ای پسر فقری پیلور پس نه اولور یعنی اسان
صوفیه ده فقر دید کلری نه معنایه و حقیقی ندر و فقیر حقیقی ندن معلوم
اولور علامتی ندر سکا سویلیسه یی اگر اندن خبر طوعتر سن یعنی بوا نه
کلیجه اگر سکا بر عارفانی اخبار اتمد یسه بوقوله قول غک طوت تا که
سمعه الاسن ونه اید وکن بله سن * کرچه باشد بی نوادر ز بردلیق *
* خویش را منم نماید پیش خلق * باشد که نخت شده ضمیری بیت
سابقده فقرک دلات ایلدوی فقیره راجعدر بی نوا مفعولیدر و دراکا
ظرفدر خویش نمایدک مفعول اولی و منم تانیسی و پیش اکا ظرفدر بی نوا
بی غنا دیمکدر زیر اوانک بر معناسی غنا در دلیق فتحله و لامک سکونیه
درویشلر خرقه سی منم بالاده در (معنای بیت) بودر که کرچه فقیر
درویشلر خرقه سی اللته بی غنا و با احتیاج و ضرورت اوله بویه
ایکن ینه خلق اوکنده کندی منعم و دولتلو کوستر و حالی کم الیوب
کسبه افشا ایکن ضرورت و زبانه تصریح و تعریض اسون
کتورمز * کرسنه باشد دم سیری زند * دوستی بادشمنان خود کند *
تقدیری باشد کرسنه زند دم از سیری کند دوستی بادشمنان دیمکدر که
یوندن اعرابی ظاهر در کرسنه کافک ضمی و رانک سکونی و سینگ
کسر بله آج معناسنه جابج کی و رانک کمره سی و سینگ سکونیه دخی
مستعملدر سیری طوقلفدر زیر ایا مصدریه در زند مضارعدر مصدری
زند در اور مق معناسنه ضرب کی مضارعنده نون زیاده اید و ب زند
و زنده دیرلر ((معنای بیت) بودر که فقیر حقیقی اودر که آج اولور یعنی
آج ایکن طوقلفدن دم اور و بی احتیاج اولد یعنی اشرار ایدر و جهله
معامله ایدر و حقدن غیره حالی عرض ایتمز زیر ماسوا و جودنده
ولوازم و جودنده حقه مقتدر در هر کیم اولور سه اولسون پس غنی
مطلق قویوب فقیر ذاتی به عرضحال اتمک جهل عظیمدر و کذلک
فقر حقیقی اهلی اودر که کندی دشمنانه دوستلق ایدر
زیرا ترکیه نفسک حکمی جمله به حسن معامله در والا اهل کین
اولق حسیله خبت نفسدن طاهر اولش اولماز * کرچه
باشد لاغر و زار و ضعیف * وقت طاعت کم نباشد از حریف *
کرچه غریبه ان وصلیه برینه در لاغر باشدک مفعولیدر وقت

کم نباشده ظرف قدر بعضی نموده کم نمایند ووشمشدن از حریف دخی
 کم نباشده متعلق قدر (لاغر آرقدر که اتمن و یا غمزدرد لاغر میان
 انچه بالاودر) زارا کلیبی نالان کی اکلک بحسب الغالب خسته لکدن
 اولفله زار بوراده ناخوشلقدن کایه در (ضعیف قوینک ضدیدر
 کم نباشدک نظارتی مرار امر و رایتدی) حریف یار و مصاحب و دوست
 (معنای ینت) بودر که فقیر حقیقی هر قدر آرق و ناخوش و ضعیف
 الوجود اولسه ده ینه طاعت و عبادت و قننده یار و مصاحبدن اکسک
 اولز یعنی بولدشدن کری فالماز و توانا و صحیح الوجود اولنترلر برابر
 حرکت ایدر و عملده بولنور* چون دل بردارد و دست تهی* در ترازو
 می نماید فریبی* تقدیری چون دارد دل پر و دست تهی می نماید
 در ترازو و فریبی دیمکدر که پرده و تهی دسته صفتدر در نماید ظرفدر
 فریبی نمایدک قائمقام فاعلیدر تهی کسرله بوش و شلا بوش اللویه
 تهی دست دیور فقیر معناسنه تهیکاه بوش بو کردیمکدر ترازو عربی ده
 میران همه کلریدر (فریبی ده یا زایاده در فریه اولنده فاه مفتوحه
 و آخرنده باء موحده یک کسری وهاء ساکنه ایله سمزدرد که عرب
 سمین دیو (معنای ینت) بودر که چونکه فقیر طواو کوکل و بوش ال
 طویر یعنی الی بوش ایسه دخی کوکلی غنی در ترازوده یعنی وزنده سمز
 کورینور یعنی اگر چکر ز بر الله تعالی بواطنه نظر ایدر طواهره دکل
 پس غنی اظهار غنا ایسه ثقیل الوزن اولمق لازم کلور ز بر قلبی قناعتدن
 تهی در فقیر ایسه بویله دکلدر بلکه اظهار غنا ایسه ثقیل الوزن در
 ز بر قلبی قناعتله پردر* ای پسر خود را بدرویشان سپار* تا بکهدارت
 بود پروردگار* خود را سپارک مقبولیدر تا ممانده بوده داخلدر تا بود
 دیمکدر که پروردگار بودک فاعلی و نکهدار مفعولیدر (سپار کسرسین
 و باء تجسی ایله امر حاضر در مصدری سپردن و سپاریدن در اصم لمق
 و طایفه شرمق معناسنه مضارعده الف ایله سپارد و سپارنده و بلا الف
 سپرد و سپرنده دخی جائزدر) نکهدار صفلابی و بکلیبی در اصلنده
 وصف ترکیبی در که دارند نگاه در نگاه داشتن صفلابی طوتمق و حفظ
 ایتمکدر ز بر نگاه نظر و حفظ در و دارد داشتن دن اسم فاعلدر
 صفلابی معناسنه (پروردگار مرئی معناسنه در که ممانده افاده ایدر

زیرا کار کاف فارسیه ادات مبالغه در ماضی آخره لاحق اولور مبالغه
 فاعل معناسنه پروردگار کی که رب دیمکدر و آفریدگار کی که خلاق
 دیمکدر و امره دخی متصل اولور آمرزگار کی که غفور و غفار دیمکدر
 و آموزگار کی که کثیر التعلیم و کثیر التعلیم دیمکدر (معنای یت) بود که
 ای پسر کنیدی درویش لره و فقراء باب الله سپارش ایله و طایشر
 و انلرک دائره لرنده و خدسترنده و صحتلرنده اول تا که پروردگارک یعنی
 ربک سنک حافظک اوله یعنی بلایا و آفادن مصون و صحت و عافیه
 مقرون ایله الحاصل اولیاء الله محفوظ اولمغه انلره قرین اولان دخی
 ظاهر و باطن محفوظ اولور خصوصاً که شهوات و هوی و دنیا
 و ماسودن حفظ الغیب آلهی ده حایه بو اور فافهم * بافقیران
 هر که همدم میشود * درسرای خلد محرم میشود * تقدیری هر کسی که
 میشود همدم بافقیران میشود محرم درسرای خلد دیمکدر که بودند
 اعرابی ظاهر در (سرای پادشاهلرک و اولوکسهلرک اولدقلری دائره لره
 و اولره دیرلر) سراجیه و سراجیه کوچک خانه حجره کی زیر اچه تصغیر
 ایچوند (سرای خلد سرای جنتیر زیر کون و فساد عارض اولوب
 درونی مشغول اولد بخی اشغالله حالت اولاسی اوزرینه باقیه در
 (معنای یت) بود که هر که که فقراء حقیقه به همدم و مصاحب
 اوله سرای مخلص اولان یته انلره دنیاده کی محرم و درجه لرنده
 مساوی اولور زیرا مناسبت معنویه جنسی جنسه جذب ایدر و یا خود
 محرم آلهی اولور سائر درویشان و خواص درگاه رحمان کی
 * * در بیان انباء از غفلت کوید * *

*

* از خدای خویشتن غافل مباش * غافلانه درره باطل مباش *
 تقدیری مباش غافل از خدای خویشتن مباش غافلانه درره باطل
 دیمکدر که اعرابی ظهردر (غفلت حقیقت غیریه مشغول اولوب حتی
 نیسایندر) غافلانه ده اولار ها نسبت ولیقت معناسن افاده ایدر
 نظارتی جو قدر ملو کانه کدایانه غافلانه و شیخانه کی (باطل حقیقت
 مقابلیدر تنگم مرور ایتشدن) (معنای یت) بود که کنیدی خدا کدن
 غافل اوله یعنی غیره مشغول اولاجغکه اکا مشغول اول زیر غیر
 فانی و حق باقیه در پس باقی بی فانی اوزرنه اختیار ایله عکس ایتمه



مفلا

و غافلاره مناسب اولور وجه اوزره یعنی غافلار کی راه باطلاره یعنی
 راه شیطانه و ماسواده و خلاف شرعده اوله * جای کریمه است
 این جهان دروی مخند * چشم عبرت برکشا و لب به بند * این جهان
 مؤخر مبتدا و جای کریمه است مقدم خبر در در مخنده ظرف در چشم
 ترکشایه مفعول در لب به بنده مفعول اولدینی کی (کریمه اسم مصدر در
 اغلاش و اعلمه معناسنه کریمه زیادہ اغلفان معلوم اوله که برکله
 ساکنه الاخر اولسه نیک کی ادا ت خبرک یعنی استک همزه سی لفظا
 و کلمه وجوبا حذف اولنور نیکست کی واکر مفتوحه الاخر اولسه
 کرده است و کریمه است کی خطا الفی وجوبا ثابت اولور افظا ایسه
 حذف و اثباتی جائز در (مخند نمی حاضر در مصدری خندیدن در کلک
 معناسنه ضحک کی مضارعی خندد کلور خندان کلیمی و خندان بخندد
 اسم مصدر در) عبرت کسر له اعتبار در که انسان بر نسنه نیک دلالتی بوزندن
 جهل دن علم عبور ایتمکدر یعنی عبرت بر حالتیدر که انکله مشاهد
 اولان نسنه نیک معرفتدن مشاهد اولمان نسنه نیک معرفتده توصل
 اولنور اصل العبر بر خالندن بر حاله تجا و زدر (عبور صوبی یکمکدر
 یاسباحت و یاسفینده ایله و یابعیر و یاقنطره اوزرنده) و دمعه یعنی
 کوز یاشنه عبر العین و یولجی به عابر سبیل دید کلری دخی ایندندر
 و تفسیر رؤیایه تعبیر دید کلری ظاهرندن باطنده عبور حسبیه در (برکشا
 امر حاضر در مصدری کشادن در اچق معناسنه مضارعنده یاز یاده سبله
 کشاید و کشاینده دیرلر (به بند بام اولی نیک ضمیمه امر حاضر در مصدری
 بنیدندن در بعلق معناسنه مضارعنده بندد دینلور) (معنای بیت) بودر که
 بودار دنیا غلق بریدر بنده علی هذا کولمه یعنی دار ابتلا ده خندان اولق
 اولماز پس انده کولمک سوداسنه دوشمه زیرانده بخنن اولان کولر
 یوخسه عاقل کولمز انکچون دیرلر که جهانده بی غم اولان آدم اولماز
 و عزت کوزنی آچوب احوال عالمه و واقع اولان تغیرات و قضایای
 مختلفه نظر ایله تا که متعظ اولاسن و پند قبول ایده سن و طودا عکی
 بغله یعنی واجب اولان کوزی هیرندن اتوری آچوب واغزی قیابوب
 مهر سکوت اوزمی کر کدرز بر دیمشله در که هذا زمان السکوت
 و ملازمه البیوت و وارد اولمشدر که (سلامة الانسان فی حفظ اللسان)



پس دنیا و آخرتده چکن ز جتارک اکثری دل او جندند * همچو
 مور از حرص هر سویی مرو * بند ناصح را بکوش جان شنو *
 بعضی نسخته مرو برینه مدو دوشمشدر دال ایله دویدن دنکه بیک
 معناسنه رائله ایسه رفتن دن در یوریمک و کتمک معناسنه اگر چه
 لسان عامه ده متداول اولانه دال انسبدر زیر قرنجه کی یلر دیرل
 تقدیری مرو هر سویی از حرص همچو مور شنو بند ناصح را بکوش
 جان دیمکدر که بوتقدیردن اعرابی ظاهر در (مور قرنجه در که صفت
 حرصله معروفدر که اکل اتمدوی نسنه بی ادخار ایدر) حرص فرط
 ارادتدر یعنی برنسنه بی جدله طلب ایلمک و تحصیل ایده بم دیو اجتهاد
 اتمکدر و حرص غالبه شره دیرل حرکت ایله (سویی ده یاء تانبه زایده
 و یا وحدت ایچوندروسو طرف وجهت که ترکیه بکا دیرل) ناصح بالاده در
 (شنو کسرله امر در مصدری شنودندن در ضمه اشمک معناسنه مضارعی
 شنود کلور) (معنای یت) بودر که قرنجه کی حرصکدن هر بکا کتمه
 و یلوب یو کرمه زیر حرص صفت مذمومه در کرک رزق ایچون و کرک
 غیر ایچون زیر حرصله مقدردن زیاده اولماز و دیمشدر در که الحر یص
 محروم و سن اگر بو خصوصده و اگر غیر یده ناصح و واعظک بند
 و نصیحتی جان قولایغیله ایش و دکلله بو خسه سمع ظاهر کله اکتفا
 اتمه زیر پند انسانک قلبنه تأثیر اتمدیکجه مقتضاسیله عمل حاصل اولمز
 ✱ ای پسر کودکه نه بازی مکن ✱ کار باشیطان بانبازی مکن ✱
 کودکه نه نک مفعولیدر بازی دخی مکن مفعولیدر کار دخی ایکنجی
 مکنک مفعولیدر باشیطان بانبازی اصلنده بانبازی شیطان دیمکدر
 صکره و زنجیون نفریق اولنسی (کودکه کاف عربی نک ضمیمه بالغ
 اولدق اوغلان دال ۴۰۴ له ایله مشهور در و لکن اصلی ذال معجمه در
 زیر قاعده عجم اوزنه وای دن صکره کلن معجمه در (نه ده همزه
 خطاب ایچونددر که بایه بدلیت ایله در نه حرف نفیدر یوق معناسنه
 پس نه نیستی معناسنه در که سن دکلسن دیمکدر عربی ده لست کی
 ولت حلمی ده کلور که نون مفتوحه حرف نفیدر کله لاء اوللر نه
 داخل اولور نفی حکم قصد اولتان یرلده متصل یازیلور مثلاً فعللرده
 و مصدرلرده و اسم مفعوللرده و اسم فاعل صیغه لرنده ندانست و نداند



ونداشته ونداشتن یکی وئی ذوات و نعوت و سلب صفاته متعلق
 قصد اولند قدرد مفصل یازیلور آخرتیه هاء علامته مثلا اسماء
 جوامدده و اسماء مصدریه و اسم زمانه و اسم مکانده و نعوت
 و مبالغه و اسم فاعل که مفعولیه متعلقدر انک نئی و سلبی قصد
 اولند قدرد انتهی (بازی بام موحد ایل او یون یازیدن اوینامق انباز
 فحله و تقدیم و نه اور تا قدر شریک یکی یا مصدریه در (معنای یت)
 بودر که ای پسر نابالغ و بی تمیز او غلام دکلن بازی ایلایه یئی
 او شافکر یکی اوینامه و سنی حقندن اشغال ایدجک ایش طومعه الحاصل
 لهو و لعب اهلی امله و شیطان اور تا قلغی ایل ایش ایلایه یعنی شیطانی
 ایشو که قار شدیده والا کار خیرکی افساد و ابطال ایدر پس هرایشه
 بیسمله ایلایه مباشرت ایلایه و ضرورت اولدخه صول الکله طعمام یمه
 و غرض دنیا ایچون ایش طومعه وریا و امثالیدن حذر ایلایه اشته کار
 عقلا و اهل تقوی بودر * نفس بدرادر کنه لری مده * عمر بر باد
 از تبه کاری مده * تقی بیری مده یاری نفس بدرادر کلامده عمر بر باد
 از تبه کاری دیمکدر که یاری مفعول مده در نفس بدر یاری به متعلقدر
 در کنه یاری به ظرفدر عمر ایکچی مدهک مفعول بدر بر باد مده
 متعلقدر از دخی بویله در کنه کاهدن محققدر (تبه تهادن محققه
 اولدینی یکی (یاری بام متقه ایلایه اعانتدر (تبه کاریده یا مصدریه در
 (تبه کار صفت مشبهه در (تبه بامز و فاسد و آزعون و خراب پس
 تبه کار بد کرددر (معنای یت) بودر که نفس بد کاه اتمکده یاردم
 و یرمه یعنی مغصبتده هوای نفس مساعدده و شایعت اتمه و بد کارلق
 یوزندن عمرکی باد اوزنه و یرمه و یوق بره هوایه ضاوب افسا اتمه
 الحاصل شول کسه که کاه اشلکده نفس اماره به معین اولور و اول
 یاده اکا مساعدده قبلور بوقوله بدکارلغی جهشتندن عمرنی بر باد
 و اسراف و اضاعت ایلر و قیامتده مسئول اولور پس کرکدر که نفس
 و شیطانه مساعدده ایتیموب و قنی محافننه ایلایه فافهم * هر یکا تهمت
 بود آنجا مزو * راه حق را همچو ناینا مرو * هر یکا ظاهرا بوده
 ظرف و تهمت بودک فاعلیدر و لکن معناده مبتدا و مرو آنجا جمله سی
 خبر در عربی ایلایه تقدیری ای ممکن یکون فیه تهمه فلا تذهب الیه



دیمکدر و ظاهری اوزرنه تقدیری بودر که مرو انجا که دران نهمت بود
 دیمکدر راه مزلو مفعول غیر صریحی در ز را لام جاره معنا سنه در
 لام دخی الی مقامنه اقامت اولمشدر (بان ربك اوحی لها) کبی که
 اوحی الیهها دیمکدر همچو سالک راه حق تشبیهدر (نهمت اصلانده
 تانك ضمی وهانك فتحجمله در وزنیچون ها اسکان اولمشدر نیکم
 عامه ده دخی اولوجهله شایع در اتهام وهیدندر نهمتلدی یعنی انك
 یوزندن وهمنه برنسنه ادخال ایتکدر توهیم کبی (نابیند اعمی در بینا
 بصیردر وه فائقه کلور که بیناخر کیدر بر جزئی بین در که اسم فاعلدر
 کور یچی معنائه دیدندن مأخوذ در خلاف قیاس باوزرنه بر جزئی ده
 الفدر که لسان فارسیده وصف جلی الیه توضیفك انا ایدر معنای بین
 حقیقته چشمك ایچنده کی بر عضوك حالیدر چشمه اول عضوك
 اراسنده اولان حلاقه خلقیه به دلالت ایچونددر چشمك وصفی اولان
 بیناده کی الف کبی اتمهی ومفتاح اللغه ده کلور که صفت مشبه
 مضارعندن مشتقدر طریق اشتقاقه کاه فعل مضارعك آخر حرفی
 الفه ابدال ایدوب مثلاً کوبد ویند لفظنده کوبا وینا دیرلر وکه
 برنون ضم ایدوب مثلاً کربد ونالدهد کربان ونالان دیرلر بوصفیه الیه
 مبالغه اسم فاعل مراد اولسه جائزدر (معنای بیت) بودر که هر قنده که
 نهمت اوله اوتایه کتمه وموضع نهمته بولمخه زیرا وارد اولمشدر که (اتقوا
 مواضع التهم) الحاصل خلقك وهمنه برنسنه دوشوب سنك حقهده
 سوء ظنه باعث اولاجق برده وایشده بولمخه عرض دین وكرك
 عرض دنیا در محفاظه الیه وضرورت اولورسه ازاله وهم الیه تنکم
 جناب نبوت صلی الله علیه وسلم معتکفلرنده ام المؤمنین ضمیمه الیه
 رضی الله عنها وعنهن مکالمه ایدر کن مسجد ایچندن بزکسه ضرور
 ایدوب عطلع اولدقنده جناب رسالت اول کسه به پیوردیلر که یاهدا
 یویم اهل صقیه در اجنبیه دکادر اول کسه دخی هاشا یارسول الله
 بنم خاطر مه سرك حقکر ده اولیه نشسته کلر دیدکده پیوردیلر که (ان
 لشیطان یحیری من ابن آدم بحری الدم) یعنی شیطانك تسویلمندن
 حذر کر کدو زیرا انسانك قلبنی افساد ایلر وینه ناظم قدس سره
 ند ایدوب دیر که راه نطقه اعمی کبی کتمه یعنی اعمی بوله نوجهله افتاد

و خیران و تردد و تحیر اوزرنه بیدرسه سندخی طریق حقه علی الہیا
 کتمہ بلکہ بر مرشد کاملی رہنما ایدوب هر وضع قدیم ایندو کلک یرہ
 عملہ ور شدہ ایاق بص تاکہ وقفہ دن وانحرافدن خلاص اولوب
 منزله طوغری وارہ سن ومقام معینکہ ایرہ سن * دشمنی داری ازو
 ایمن مباح * زیرسقف بی ستون ساکن مباح * بونک تقدیری اگر
 داری دشمنی مباح ایمن ازو مباح ساکن زیرسقف بی ستون دیمکدرکہ
 بوندن اعرابی ظاہر در (ایمن کسرہمزه ومیقلہ قیہوسن معنیانند
 کسر میقلہ اولدیغی بالادہ مؤمن و بورادہ ساکن مقابلہ ایراد اولند یغندن
 مفہومدر (سقف خانہ نک تاواتی در سماہ سقف دندل و کی تشبہ
 طریقلہ در قال تعالی (وجعلنا السماء سقفا محفوظا) ستون ضملہ
 درک در عرب عماد واستوانہ دیر (معنای یت) بودرکہ اگر دشمنی
 طوتوسک یعنی دشمن و خصمک واریسہ اندن بی قید ولا ابالی اولہ
 زیر دشمندن حذر لازمدر ایمدی در کسر سقف الشدہ اوتورمہ
 وساکن اولہ واولہ مخوف یردہ ساکن اولقدن نیچہ حذر ایدرسک
 اوزرکہ حوالہ اولان دشمندن دخی حذر اوزرنہ اول واکا قریب اولہ
 الاہلاک مقرر در و بورادہ دشمنی دہ اولان یا جائزدرکہ تعظیہ محمول
 اولوب مراد نفس امارہ اولہ بوصورندہ شرط تقدیر اولنموب دیمک
 اولورکہ سن بردشمن عظیم طوتوسن کہ بین الجنین نفسکدر اندن
 بی غم اولہ زیرا انسانی موارد ہلا کہ ایراد ایدن نفس شریرہ در
 * دررہ فسق و ہوی مرکب متاز * خوبشتن راسخرہ شیطان مساز *
 تقدیری متاز مرکب در راہ فسق و ہوی و مساز خوبشتن را سخرہ
 شیطان دیمکدرکہ اعرابی ظاہر در (فسق طاعتدن خر و جدر
 وطاعت امرہ مقارن اولان ایشدر (ہوی آخرندہ یا ثلہ نفسک شرعا
 مذموم اولان نسنہ طرفہ میل وانحرافدیر زیرا ہوی اصلندہ کرچہ
 محمود و مذموم اولان مشتبہ شاملدیر و لکن صکرہ غیر محمود اوزرنہ
 تغلب اولنمشدر و پرکسہ متعمدا جادہ سندن زایغ اولسہ اہل
 اہوادندر دیو ذم اولنور (مرکب رکوبہ صالح اولان آت وقاطر ودوہ
 وچار و امثالہ شاملدرا کرچہ اسان عامہ دہ مرکب خر معناسنہ تغلب
 اولنمشدر (متاز نہی حاضر در مصدری تاختن در چایمق معناسنہ

✱

✱

مضارعنده خا زایه قلب اولنوب نازد وتازنده دیرلر ومصدر فرعیسی
 دخی مستعملدر که نازیدن در (سخره سینک ضمیمه هر بیدر من بسخرمنه
 یعنی شول کسبه در که استنزا اولنور سخریت مسخره لق ایتمکدر
 (مسازنهی حاضر در مصدری ساختن دردوزمک معناسنه مضارعنده
 خا زایه قلب اولنوب سازد وسازنده دیرلر (معنای بیت) بودر که
 فسق وهوی یولنده مرکب چایه یعنی اسب نفسکی او یوله سورمه
 بلکه امسالک عنان ایله زیرا غای حفره هلاک وقوعدر کدربکی شیطان
 مسخره سی دوزمه یعنی برایش اشله که انکله سخره شیطان رجم
 اولاسن بلکه برکار طوط که سندن تهیب ایلسون ویا نکه قریب اولمغه
 قادر اولسون تنکم عارفک نور معرفتین فرار ایدر ومحترق اولمقدن
 خوف ایلر شهاب آسمان دن فرار وحذر ابتدوی صکی فافهم
 * چون سفردر پیش داری زادگیر * عمر خود را هم سراسر بادگیر *
 بعضی نسخده عمر خود را سر بسر هم یادگیر دوشمشدر معنی پردر
 تقدیری چون داری سفردر پیش گیر زادهم گیر عمر خود را سراسر باد
 دیمکدر که اغرابی ظاهر در زاد شول مدخر نسنه در که فی الوقت
 محتاج الیه اولان ووزنه زانداوله مراد بول آریغی در (سراسر الف و او
 عاطفه دن بدلدن سر و سر دیمکدر که بر اوچدن پراوجه یعنی اولندن
 آخرنه دیک معناسندو (معنای بیت) بودر که چونکه او ککده سفر
 آخرت طو ترسن که اول یوله کنسک کر کدر آرق طوط یعنی علم وعمل
 وحال دن لوازمه سلوک ایلتههی کتمه زیرا هر یوله حالته کوره البت بک
 وساز کر کدر و بونکله به کندی عمر یکی ومدت حیاتکی باشند باشه
 یعنی من الاول الی الاخر باد طوط یعنی بیل کپی نسنه در که تیر کلور بکر
 واو چار قوش سایه سی و آفاز صوکی در که قرار ایتمز وسرعتله کدرا بیلر
 پس ا کاطیانمهمه مغرور اولم وطول اعلی قو والا برکون اجل بیلی اوزر که
 اسدو کنی کور رسن واضاعت اوقات واسراف نقد عمر ایتدو ککه نادم
 * اولور سن هیا ن خدمت حقه اول نه طور رسن * ای بسر اندیشه
 از اغلال کن * نفس بدرا بالکد پامال کن * اندیشه مفعول کن واز
 اندیشه به متعلقدر نفس بد مفعول پامال کن بالکدا کا متعلقدر (اغلال
 غلاک جمیدر غل ضمه شول دمردن وغیر بدن حلقه در مجرمه لری تعذیب

و تأدیده تشدید ایچون بیونلرنه کجور لر والی ایله به جمع ایدر لر
 شویله که باشلرنی تخریکه قادر اولمالر اوانلده بومقوله طوق منهی ایدی
 بلکه بنده لک ایاقلرنه قیدیعی بوقاغی اور لر دی قاما فقهه دیدیر که
 بوا عصار ده لایا سدر غلبه افراد دن او توری خصوصاً که هند
 و انانلندن سنی اولنانلر مطوق اولمدیجه دکه حالله ضبط اولمالر لر
 (لکدر حرکت ایله دیمه و طبا نجه) بامال و بایمال ایاق آلتی و خوار نسنه
 اصلنده مالیده پای در که مالیدن او غنی و سورتک و دورنگ در مالیده
 اسم مفعولدر پس مالیده پای ایاق ایله او غلش و سوزنلش دیمکدر که
 خوار لقی انک لواز مندندر (معنای بیت) بودر که ای پسر دوزخده
 بحر مالک بیونلرنه کجور دکاری آتشین حلقه لر دن و زنجیر لر دن اندیشه ایله
 یعنی فکر ایدوب اسباب مؤدییه سندن جذر ایله زیر بوراده دمردن
 حلقه به طاق کتور من سن اوراده آتش سوزاندن طوقه لیجه طاقت
 کتور من و نفس بدی دیمه ایله بایمال ایله یعنی مجاهده ایله شویله تأدیج
 ایله که خوار و خف بر اولسون و قر نجه کبی از لیسون زیر سن اتی عزیز
 طر تر سن آخر اول سنی ذلیل ایلر و دوزخ نفسدن عبارت نسنه در همان
 باب هوی و هو سی سد ایدر سک باب دوزخی دخی سد ایش اولور سن
 و عذابدن نجات بولور سن * از عذاب حق بکی اندیشه کن *
 تانسوزی ساز کاری پیشه کن * از اندیشه کنه متعلقدر بکی مضاده
 اندیشه به صفتدر عربی ایله تقدیری تفکر تفکرا واحد و خوف من
 عذاب الله تعالی دیمکدر که تفکر تفعل بایندن لمردر که اندیشه کنک
 مضاسیدر پس اندیشه خوفی متضمن اولقله من مضاسنه اولان از ایله
 استعمال اولندی ساز کاری پیشه کنه مفعولدر تانسوزی مؤخری
 تحلیلدر تقدیری پیشه کن ساز کاری تانسوزی دیمکدر بکی ده یازانده در
 نسوزی مضارع مخاطب منفیدر مصدری سوختن در یاغی و یاغی
 معنانه بوراده مراد اولکیدر (ساز کاری ده یا مصدریه در ساز کار
 صفت مشبهه در دوز کن ایشلو دیمکدر و لغتده کلور که ساز دوزن
 و براق و فائده و چالغی معنانه در (معنای بیت) بودر که عذاب حقدن
 بر اندیشه ایله یعنی فکر ایدوب اندن خوف ایله که نار آخرت نار دنیا
 کبی دکلدر بلکه نار دنیا نار آخرتدن یتش حصه دن بر حصه در تانار

✱

دوزخه یا تبه سن یعنی یا تمام قدن او تو رخی ساز کار انی پیشه و صنعت ابله
 و دهم راه آخرتک را یعنی دوز و لوازه می مه ابله را بر او برادن اورایه بی زاد
 و نهی دست کیدن را آخر معذب اولور را شول معنادنکه عمر لی اطلالنده
 کچمش و نقد و قتلری هوا به کیدوب او چشدر ✱ جمله را چون هست
 زد و زخ کذر ✱ جای شادی نیست با چندین خطر ✱ تقدیری چون کذر
 هست بر دوزخ جمله را این جای شادی نیست با چندین خطر
 دیمکدر که چون تعلیل ایچوندر کذر مبتدا و هست خبر در عربی ابله
 المروور واقع و کاش معانسه بر کذر و متعلقدر جمله را کبی زی را را لام چاره
 معانسه در جای شادی نیستک متعلقدر که نیست بوراده ابله
 معانسه در که نحتنه ضمیر فاعل محذوف اولان این جایه را جعدر که
 این جای مبتدا و نیست جمله سی خبر در و یا خود این جای مابعدی
 قرینه سیله فاعل محذوفدر که نیست این جای شادی دیمکدر که
 عربی ابله تقدیری لبس هذا المحل محل السرور در باء مقارنت ماقبله
 فیددر (کذر و کذار ذال و حجه و آخرنده راء مهمله ابله اسم مصدر در
 کذشتن و کذاشتن بر بردن بر بره کچمکدر مضارعنده شین رایه قلب اولوب
 کذرد و کبارد دینلور (چندین و چندان نیجه نیجه دیمکدر که انچه دخی
 دیر چنه عددن سوا الذر نه مقدار معانسه عربی ده کم کبی پس چندان
 اولقدر و چندین بوقدر یعنی خرق بیکدر خطر خاء و حجه ابله عربی در هلاک
 معانسه بوراده مراد اسباب و مواضع خطر در که بوم قیا منک مواقف
 و براز خیدر (معنای یت بودر که) چونکه جمله عوام و خواص ایچون
 جهنم اوزرنه مرور و عبور وارد در شکم قرأ نده کلور (وان منکم لا
 وارد ها) پس و قدر خطر و موقفلر و هولناک بر زخلر واریکن بو محل
 بونک ابله به جای سرور و کلدر یعنی بوار ال اغلبه جق بر لدر دوزخه
 کوله جک دکل ✱ آتشی در پیش داری ای فقیر ✱ هیچ خوف نیست
 از نار سهیر ✱ تقدیری داری آتشی عظیم در پیش دیمکدر که آتشی ده
 یاتنه عظیم ایچوندر و عظیم و شدتی بالاده بلند می مصرع ثانی نك عربی ابله
 تقدیری ابله خوف اصلاح نار السعیر دیمکدر که خوف نیستک
 فاعلی و از خوفه متعلقدر نار سعیر نار جهنمدر که کفار و نجس ایچون
 تسعیر یعنی ایقاد شد بدله ایقاد اولمشدر تا که انتری احراق عظیمه

✱

احراق ایلیه وانی ابقاد و اشعال ایدن غضب الہی و خطایای انس
و جن و انفس بانیہ در و دیمشدر کہ حال اچہنم ہوا محتر قدر کہ انک
جری یوم قیامتہ بخار و آلہہ اتخاذ اولان ابحار و لہبی جن بزہ کاردر
فقیر بورادہ زحم طریقیلہ در کر کہ عنی اولسون (معنای بیت) بودر کہ
ای فقیر و مسکین افخہینک کہ او ککدہ آتش عظیم طور سن کہ
اوزرندن کذر ایلک کر کدر سنک ایسہ بومقوله نار اللہ الموقدہ دن
اصلا خوفک یوقدر نہ جزئی و نہ کلی پس اگر سن انک حقیقتی ادراک
ایدیک اول ناری سویندر نور عمل و نور معرفت پیدا ایدر دیک زیر
اول وقتدہ جہنم دیسہ کرک کہ (جز بامؤمن فان نورک اطفاء الہی
* عقبہ در راہست و بارت پس کران * نکذرد بارت یسعی دیگران *
عقبہ مبتدا و است هست معناسنہ خبر و در هستہ متعلقدر عربی ایلہ
تقدیری العقبہ کائنۃ فی الطريق و یا خود است کنندی معناسنہ رابطہ
اولوب عقبہ مبتدا و در راہ خبردر کہ تقدیری فی الطريق العقبہ
دیگر بارت مبتدا و کران ماقبلی قرینہ سبیلہ مجذوف اولان ادامہ
خبردر پس اکافید در تقدیری بارت کرانست کرائی بسیار دیگر
ایکنجی بارت نکذر دیک فاعلی و حرف جرا کا متعلقدر عقبہ حرکت ایلہ
یوقش در کہ عجم فراز در اسکان قاف ضرورت و زنجون در (بار
یو کبر جل گی) کران کاف عجمینک کسر یلہ ثقیل معناسنہ استثقال
اولسان آدمہ کران جان و خلافتہ سکر و روح دیرلر (معنای بیت)
بودر کہ بولدہ عقبہ وارد و سنک بوکندہ زیادہ آغردر و غیر یلرک
سعی ایلہ اول بولک اول یوقشیدن کچمن زبرا هر کس کنندی یوکی
قیدندہ در پس یوکی تخفیف ایدہ کورتا کہ آسان کذر ایدہ سن والا ایل
سنک بولک حکمز بوندہ طریق اخری طریق دنیا بہ تشبیہ وارد پس
طریق دنیا دہ جلی ثقیل اولان عقبہ بی کذر ایدہ مدیکی کی بار کماہی
آغز اولان عقبہ آخرتدن نجات بولمز پس شول کہ کہ نک کہ کماہی
از درو یا جوق ایسہ دہ مغفور اولمشدر انک ایسی آساندر و نامحکم
قدس سرہ سعی دیگران دید وکی (وان لبس الانسان الاماسی)
ودجی (ولا ترزوا زرة وزر اخری) وامثالہ اشارتدر وانک کا یبغی
تہ صلی تفسیر من روح البیان دہ * داری اندر بیش روزر سفیر *

✱

✱

و از خدایت نیست امکان گریز * اندر داری به ظرف و روز
مفعول در مصراع ثانی که تقدیری نیست امکان گریز از خدایت
دیگدر که امکان نیست که فعلی و از گریز متعلقدر پس نیست بوراده
عربی ده پس معناسنه در رستخیز و رستخیز قیامت گویندر که ثانی
اولدن مخففدر ظاهر اولان بودر که رستخیز ده الف و او ماطفه دن
بدلدر که اصلی رست و خیز در تکا بونک اصلی تک و بودنکا دنک
دنک و دنک و سراسرک سر و سراسر اولدیغی کبی که نظاری چوقدر
رست بتمه تک اسمیدر که رستن بتمکدر مضارعی می روید کلور و خیز
بودن فالقوب اووری طور مقدر که خیزیدن ایاق اوورنه فالقمقدر نشاء
آخره ده موتی تازه ثوب قبرلندن قیامت ایند کلر بچون اول کونه روز
رستخیز دیدلر که (یوم یقوم الناس لرب العالمین) مضمونه اشارتدر
گریز کاف بجمعی تک کسریله و آخری زاء هو زایله فرار معناسنه اسمدر
مصدری گریختن در که قاجقدر مضارعی می گریزد کلور (معنای
یت) بودر که اوگکده قیامت کونی طور سن که بعدالموت حیات تازه
بولوب قبرکدن قیامت اینسک کرکدر و اول کونده خدا کدن فراره امکان
بوقدر انکچون خلق اول کون محصور و محاط اولیغی ابن المفردیسه لر
کرکدر و دنیاده دخی کرچه امکان گریز بوقدر فاما اهل دنیا امکان
اولیغی تصوراید لر انکچون ایام طاعونده و بعضی نوازلده بر محلدن
بر محله فراراید لر فاما آخرتده بو تصور باطل اولور و هر کس یلور که
ما خود در پس فراری قراره تبدیل ایلوب ابرکندن امرنه امثال ایله
حقه اقبال کرکدر زیر مدبر اولنر اول کونده جزا لر بولورلر * ای پسر
راه شریعت پیش گیر * ره روی ترک هوی خویش گیر * پیش گیر
مجموعی خذ معناسنه در که راه آکا مفعولدر و با خود پیش نظر قدر گیر
اگر چه ظروف توسعا مفعول دخی اولور روی مضارع مخاطبدر
مصدری رفتن در راه انک مفعولیدر (معنای یت) بودر که ای پسر
راه شریعتی اوگکده طوط یعنی وراء ظهره طرح و ترک ایتمه بلکه آکا
سالک و قبل اول و طوغری یوانسه کت اگر سن طریق حقه کر چک
سالک ایسک کندی هوای ترک طوط یعنی براق ایکی تکر بلو اولان منزل
و حده بمن پس حق سندن وحدت و هوای نفسک کثرت دلر و بوابکی

✱

مطلوب پذیرده مجتمع اولان بو جهتندن کر کدر که هوای نفسی
 ترک ایدمن و حقه حظه کیده من تا که واصل منزل اولاسن و مرادی
 بولاسن و یونده اشارت و ایدر که کر جمیع مصل الهی تک طریق
 شیر یئندر کبی شریعت اولان دایره حقیقه دخول ایدمه مضافا ملوک
 هوائیه مشوب اولیحق مطلب حقیقی حاصل اولان ز براهوی معارض
 حق و معاندرب مطلقدر * ای برادر باش با فرمان حق * تایانی جنت
 و رضوان حق * اعزانی ظاهر در (رضوان رضاء کثیردر و قرانده
 کلور) و رضوان من الله اکبر) بوراده رضوانک تنکیری تقلیل ایچوند
 و رضاء قلیل من الله معاشیه و بو تنکیردن او توری رضوان معنای
 کثردن بجزید اولمشدر (معنای بیت) بودر که ای برادر فرمان حقه
 و امر خدایه مغارن اول یعنی حقیق پیور غندن طشره چشمه که راه
 شیر یئندر تا که جنت و رضوان بولاسن و اهلی نعیم اولاسن یعنی
 ظاهر شریعت سالکی نعیم و بلطنی منع حقیقی به ایصال ایدر
 و هر کس کنیدی خطوه سینه کوره بقدر استعداد بولنه کیدر بوزاده
 ناطق ک قدس سره جنت و رضوانی جعنده ایضا فت اولدیغی
 ظاهر در اگر چه رضوانه هر اید رضاء آلهیدر فاما خازن دار اشواب
 اولان رضوانه ایمان دخی خالی نکدر و رضوانک جسته اختصاصی
 عوام ناسه کوره در و الاعار فلر بود نیاده راضی و مرضیدر * کردن
 از حکم خدای خود متاب * تاغاقی روز محشر در عذاب * تقدیری
 متاب کردن از حکم خدای خود دیکندر که کردن متابک مفعولیدر
 از متاب متعلقدر (کردن کاف عجمی ایله پیوند که عرب عنق دیر (حکم
 خطاب الهی در جا کم الله تعالی در عقل کار ز بر عقل آلت معرفتدر
 محکوم به فعل مکلفدر محکوم علیه نفس مکلفدر) متاب نهی حاضر در
 مصدری نافتن در بو مک و چو پر مک معاشیه مضارعنده فاباه موحیده
 مقلوب اولوب تابید و تابیده دینلور (تغاق مضارع مخاطبدر مصدری
 ماندن در فایق معاشیه مضارعی ماند و مانده کلور) محشر حشر برادر
 حشر بر جاعلی مفرندن حرب و امثاله اخراج و از عاجدر پس و اخده
 کوره محشر دینلور ز بر معنای جعدن خالیدر مکر که امت واحده حکمنده
 قیله و رفیق نوفل کبی قبیل النبوة انتقال ابتدی (معنای بیت) بودر که

کردنکی

کرد یکی حکم خدادان بود که یعنی اندن اعراض ائمه و خطاب آلهی به
 یان و یرمه بلکه اقبال ایله تا که روز محشر ده عذابیده فالیه سن زیر
 امرا آلهی به مخالفت ایدن و عید قرآن اوزرنه معذب و بلکه بجهلری
 مخلص فی العذاب در * تا بیایی در بهشت عدن جای * شفقتی بنمای
 با خلق خدای * تا مصراع ثانی فی تعلیلدر جای بیایی نك مفعولدر
 با خلق تقدیرده شفقت متعلق و شفقت پتایه مفعولدر (عدن جنان
 ثمانیه و یا سبعة دن مقر انبیا و خواص ناس اولان جنت عالیه در که
 اکا دخول خصوص عمله موقوفدر که از جمله بوراده شفقت علی
 عباد الله در که نصف دین در پس بهشتك عدنه اضافتی غامه نك
 خاصه اضافتی قیلنددر بلده بغداد کبی معنای لغویسی بالاده در
 (شفقت فانك فتحیله در بوراده ضرورت وزن ایچون اسکان اولمشدر
 (باخلق ده با علی معناسنه در شفقت علی خلق الله اورد که انلره محبت
 و شانلرنه اعتنایده سن و مکروه خوف ائلیه سن (معنای یت)
 بو در که جنت عدن ده بر بولقدن و انده قرار داده اولقدن و توری
 الله تعالی نك قوللرنه یعنی مخلوقات اوزرنه شفقت و مرحمت کو ستر
 بی رحم اوله و کسه به ضرر لاحق اولدیغن استمه و انلرك غن چکوب
 بوصورنده انلری کندی نفسك حکمنده قلمش اولورسن و جمله صفات
 رذیله دن قورتلورسن بوجهندن جایگاهك مقر خواص ناس اولور
 * نادهندت جای در دارالسلام * بافقیران روز و شب می ده طعام *
 تا تعلیلدر دهندت ده تا مفعول اول و جای ثانی و در اکا متعلقدر
 طعام می دهندك مفعول صریح و بافقیران غیر صریح (دارالسلام
 اسماء جناندنر عموم اوزرنه عدن و خلد کبی و باخصوص اوزرنه
 بر جنتك اسمیدر که اطعام طعامك اکا دخولده زیله تأثیری واردر
 (ده کسرله و هاء ساکنه ایله امر در مصدری دادن در اعطا معناسنه
 مضارعنده الف هابه قلب اولوب دهد دیرل (معنای یت) بو در که
 تا سکادارالسلامده برورلر یعنی الله تعالی برورب ملائکه رهتلا و لقدن
 و توری فقر ایه کیجه و کوندر طعام و یر یعنی بدادن خالی اوله زیر
 ملائکه نك غبطه ایندکلرنی اعمال مرغوبه نك بری اطعام طعام در
 و طعام مفعولدر هر نه اولورسه اگر چه لحم ده و حلاوی قسمند بشقه

ونداشته ونداشتن کبی ونبی ذوات ونبوت ونبی صفاته متعلق
 قصد اولند قدومه منفصل یاز یلور آخرتیه هاء علامتیه مثلا اسماء
 جوامد ده و اسماء مصادر ده و اسم زمانه و اسم مکان ده و نبوت
 و سبب القده و اسم فاعل که مخفونه متعلقند انک نفی و سببی قصد
 اولند قدومه انتهی (بازی بیه موحده ایله او یون یازیدن اوینامق انباز
 فکله و تقدیم و نه اور تا قدر شریک کبی یا مصدریه در (معنای یت)
 بودر که ای یسر نابالغ و بی تمیز او غلام د کلشن یازی ایله یعنی
 او شافلر کبی اوینامه و سنی حقدن اشغال ایده چک ایش طومعه الحاصل
 لهو و لعب اهل امله و شیطان اور تا قلغی ایله ایش ایله یعنی شیطانی
 ایشو که قار شدیده والا کار خیرکی افساد و ابطال ایدرس هرایشه
 یسمله ایله مباشرت ایله و ضرورت اولد یه صول الکله طعام یه
 و غرض دنیا ایچون ایش طومعه وریا و امثالیدن حذر ایله اشته کار
 عقلا و اهل تقوی بودر * نفس بدردار کنه یاری مده * عمر بر باد
 اوتیه کاری مده * تقیدیری مده یاری نفس بدردار کلام مده عمر بر باد
 اوتیه کاری دیمکدر که یاری مقبول مده در نفس بدرداری یه متعلقدر
 در کنه یاری یه ظرفدر عمر ایکنجی مدهک مقبولدر بر باد مده
 متعلقدر از دخی بویه در کنه کاهدن محفدر (تیه تیه اهدن محفد
 اولد یغی کبی (یاری بیه متقه ایله اعاندر (تیه کاریده یا مصدریه در
 (تیه کار صفت مشبهه در (تیه برامز و فاسد و آزعون و خراب پس
 تیه کار بد کاردر (معنای یت) بودر که نفس بد کاه ایتکده یازدم
 و برمه یعنی مفصیته هوای نفس مساعدده و شایعت ایتمه و بد کارلق
 یوزندن عمرکی باد اوزرنه و برمه و یوق یه هوا یه ضارب افسانیه
 الحاصل شول کسه که کاه ایتکده نفس اماره یه معین اولور و اول
 یاده اکا مساعدده قیلور بومقوله بد کارلغی جهتنیدن عمرنی بر باد
 و اسراف و اضعاف ایلز و قیامتده مسئول اولور پس کر کدر که نفس
 و شیطانه مساعدده ایتوب و قتی محافننه ایلیه فافهم * هر کجا تممت
 بود آنجا مرو * راه حق را همچو نایب مرو * هر کجا ظاهر بوده
 ظرف و تممت بودک فاعلیدر و لکن معاده مبتدا و مرو آنجا جمله سی
 خبر در عربی ایله تقدیری ای ممکن یكون فیه تهمه فلا تدع الیه

دیمکدر

دیمکدر وظاهری اوزرنه تقدیری بودر که مرو انجا که دران نهمت بود
 دیمکدر راه مزلو مفعول غیر ضررچی درز برا لام جاره مضامنه در
 لام دخی الی مقامنه اقامت اولمشدر (بان ربك اوحی لها) کبی که
 اوحی الیهها دیمکدر همچو سالک راه حق نشبهدز (نهمت اصلنده
 تانك ضمی وهانك قبحیله در وز نیچون ها اسکان اولمشدر تنکم
 عامه ده دخی اولوجهله شایع در اتهام وهمدنذر نهمتدی یعنی انك
 یوزندن وهمنه برنسنه ادخال ایمکدر توهم کبی (ناینداعی در بینا
 بصیردر و فائنده کلور که بینا می کدر بر جزئی بین در که اسم فاعلدر
 کورچی مضامنه دیدندن مأخوذ در خلاف قیاس باوزنه بر جزئی
 الفدر که لسان فارسیده وصف جلی ایله توضیفك ایلدز معنای بین
 حقیقته چشمك ایچنده کی بر عضوک حالدر چشمه اول عضوک
 اراسنده اولان محلاقه خلقیه یه دلالت ایچوندز چشمك وصفی اولان
 بیناده کی الف کبی انتهى و مفتاح اللغه ده کلور صفت مشهد
 مضارعین مشتقدر طریق اشتقاقده کاه فعل مضارعك آخر حرفی
 الفه ابدال ایدوب مثلاً کوید ویند لفظنده کویا وینا دیرل وکره
 برنوت ضم ایدوب مثلاً کرید و نالده کریان و نالان دیرل بوصیغه ایله
 مبالغه اسم فاعل مراد اولسه جا زدر (معنای یت) بودر که هر فنده که
 نهمت اوله اوزایه کتمه و موضع نهمده بولمه زیر وارد اولمشدر که (اتقوا
 مواضع التهم) الحاصل خلقك وهمنه برنسنه دوشوب سنك حقهده
 سوء ظنه باعث اولاجق برده وایشده بولمه كرك عرض دین و كرك
 عرض دینادر محافظه ایله و ضرورت اولورسه ازاله وهم ایله تنکم
 جناب نبوت صلی الله علیه وسلم معتکفلرنده ام المؤمنین ضمیمه ایله
 رضی الله عنها وعنهن مکالمه ایدرکن مسجد ایچندن ترکسه مرور
 ایلوب مطلع اولدقده جناب رسالت اول کسه یه پیوردیلر که یاهنا
 بویم اهل صقیه در اجنبیه دکادر اول کسه دخی هاشا یار رسول الله
 بتم خاطر مه منزك حقکر ده اوله نسنه کلر دیدکده پیوردیلر که (ان
 الشیطان یحیری من ابن آدم بحزری الدم) یعنی شیطانك تسوینلندن
 حذر کر کدو زرا انسانك قلنی افساد ایلر وینه ناظم قدس سره
 پند ایدوب دیر که راه خفه اعجی کبی کتمه یعنی اعجی بوله نوجهله افتار

و خیران و تردد و تحیر اوزرنه کیدرسه سندی طریق حقّه علی العیبا
 کتمه بلکه بر مرشد کاملی رهنا ایدوب هر وضع قدیم ایندو لک یره
 عملله ورشده ایاق بص تا که وقفه دن وانحرافدن خلاص اولوب
 منزله طوغری واره سن ومقام معینکه ایره سن * دشمنی داری ازو
 ایمن مباح * زیرسقف بی ستون ساکن مباح * بونک تقدیری اگر
 داری دشمنی مباح ایمن ازو مباح ساکن زیرسقف بی ستون دیمکدر که
 بوندن اعرابی ظاهر در (ایمن کسر همزه ومجمله قیهوسن معنیانند
 کسر میله اولدیغی بالاده مؤمن و بوراده ساکن مقابله ایراد اولندیغندن
 مفهومدر (سقف خانه نک تاوانی در سمایه سقف دندل وکی تشبیه
 طریقله در قال تعالی (وجعلنا السماء سقفا محفوظا) ستون ضمه له
 درک در عرب عماد واستوانه دیر (معنای یت) بودر که اگر دشمن
 طوترسک یعنی دشمن و خصمک واریسه اندن بی قید و لا ابالی اوله
 زیرا دشمنیدن حذر لازمدر امدی در کسر سقف نشده اوتورمه
 و ساکن اوله واوله مخوف یرده ساکن اولقدن نیجه حذر ایدرسک
 اوزر که حواله اولان دشمنیدن دخی حذر اوزرنه اول واکا قریب اوله
 الاهلاك مقرر در و بوراده دشمنی ده اولان یا جائزدر که تعظیم محمول
 اولوب مراد نفس اماره اوله بوصورتنده شرط تقدیر اولنموب دیمک
 اولور که سن بردشمن عظیم طوترسن که بین الجنین نفسکدر اندن
 بی غم اوله زیرا انسانی موارد هلا که ایراد ایدن نفس شریره در
 * درره فسق وهوی مرکب متاز * خویشتن را سخره شیطان مساز *
 تقدیری متاز مرکب در راه فسق وهوی و مساز خویشتن را سخره
 شیطان دیمکدر که اعرابی ظاهر در (فسق طاعتدن خرو جدر
 وطاعت امره مقارن اولان ایشدر) هوی آخرنده یائنه نفسک شرعا
 مذموم اولان نسنه طرفه میل وانحرافدیر زیرا هوی اصلنده کرچه
 محمود و مذموم اولان مشتهایه شاملدر و لکن صکره غیر محمود اوزرنه
 تغلیب اولنشد و برکسه متعمدا جاده ستندن زایغ اولسه اهل
 اهو اندر دیو ذم اولنور (مرکب رکوبه صالح اولان آت و قاطر و دوه
 و چار و امثالنه شاملدر اگر چه اسان عامه ده مرکب خرمعناسنه تغلیب
 اولنشد (متاز نهی حاضر در مصدری تاختن در چایق معناسنه

مضارعنده خا زایه قلب اولنوب نازد و نازنده دیرل و مصدر فرعیسی
دخی مستعملدر که تازیدن در (سخره سینک ضمیمه عمر بیدر من بسخرمنه
یعنی شول کسبه در که استهزا اولنور سخریت مسخره لق ایتکدر
(مسازنهی حاضر در مصدری ساختن درد و زمک معناسنه مضارعنده
خا زایه قلب اولنوب سازد و سازنده دیرل (معنای بیت) بودر که
فسق وهوی بولنده مرکب چاپه یعنی اسب نفسکی او یوله سورمه
بلکه امسالک عنان ایله زیرا غایتی حفره هلاک و قوعدر که در یکی شیطان
مسخره سی دوزمه یعنی برایش اشله که انکله سخره شبیطان رجیم
اولاسن بلکه بر کار طوط که سندن تهیب ایلسون و یانکه قریب اولغه
قادر اولسون تنکم عارفک نور معرفتین فرار ایدر و محترق اولمقدن
خوف ایلر شهاب آسمان دن فرار و حذر ایتدوکی صکی فافهم
* چون سفر در پیش داری زاد کبر * عمر خود را هم سراسر باد کر *

بعضی نسخ خنده عمر خود را سر بسر هم باد کبر دوشمشدر معنی بردر
تقدیری چون داری سفر در پیش کبر زاد هم کبر عمر خود را سراسر باد
دیمکدر که اعرابی ظاهر در زاد شول مدخر نسنه در که فی الوقت
محتاج الیه اولاند اوزرنه زاندا اوله مراد بول آزیغی در (سراسر الف و او
عاطفه دن بدلدسر و سر دیمکدر که بر او چدن پراوجه یعنی اولندن
آخر نه دیک معناسندو (معنای بیت) بودر که چونکه او ککده سفر
آخرت طوترسن که اول یوله کنسک کر کدر آرق طوط یعنی علم و عمل
و حالدن لوازمه سلوک ایله تهی کتمه زیرا هر یوله حالته کوره البت برک
وساز کر کدر و بونکله به کندی عمر یکی ومدت حیاتکی باشند باشه
یعنی من الاول الی الاخر باد طوط یعنی ییل کبی نسنه در که تیر کلور کبر
واو چار قوش سایه سی و آفاز صوکی در که قرار ایتد و سر عتله کذر ایلر
پس ا کاطیانمه و مغرور اوله و طول اعلی قو والا بر کون اجل ییلی اوزر که
اسدو کنی کور رسن واضاعت اوقات و اسراف نقد عمر ایتدو ککه نادم
* اولور سن همان خدمت حقه اول نه طور رسن * ای پسر اندیشه
از اغلال کن * نفس بدرا بالکد پامال کن * اندیشه مفعول کن و از
اندیشه به متعلقدر نفس بد مفعول پامال کن بالکدا کامتلقدر (اغلال
غلاک جمیدر غل ضله شول دمردن و غیر بدن حلقه در مجرمه لری تعذیب

و تا ندیده تشدید ایچون پیونلرنه کجور لر والی ایله بله جمع ایدر لر
 شویله که باشلرنی تحریریکه قادرا و لماز لر اوائلدن بومقوله طوق منهی ابدی
 بلکه بنده لک ایاقلرنه قید یعنی بوقاغی اوز لر دی قاما فقهاء دیدیلر که
 بوا عصار ده لا بائسدر غلبه افراد دن او توری خصوصاً که هند
 و امثالندن سنی اولنانلر مطوق اولمده که حاله ضبط اولماز لر
 (لکد حرکت ایله دیمه و طبا نجه) پامال و پامال آتاق آتی و خوار نسنه
 اصلنده مالیده پای در که مالیدن اوغنی و سورتمک و دورتمک در مالیده
 اسم مفعولدر پس مالیده پای ایاق ایله اوغلمش و سورتمش دیمکدر که
 خوار لقی ائک لوازمنددر (معنای بیت) بودر که ای پسر دوزخده
 مجرم لک پیونلرنه کچوردکاری آتشین حلقه لردن و زنجیر لردن اندیشه ایله
 یعنی فکر ایدوب اسباب مؤدیة سسندن حذر ایله زیر بوراده دمردن
 حلقه یه طاق کتور من سن اوراده آتش سوزاندن طوقه نیجه طاق
 کتور من نفس بدی دیمه ایله پامال ایله یعنی مجاهده ایله شویله تأدیج
 ایله که خوار و خفیر اولسون و قر نجه کی از لبون زیر سنی اتی عزیز
 طو تر سن آخر اول سنی ذلیل ایلر و دوزخ نفسدن عبارت نسنه در همان
 باب هوی و هوس سی سد ایدر سک باب دوزخی دخی سد ایش اولور سن
 و عذابدن نجات بولور سن * از عذاب حق یکی اندیشه ~~صکن~~ *
 تانسوزی ساز کاری پیشه کن * از اندیشه کنه متعلقدر یکی مضاده
 اندیشه یه صفتدر عربی ایله تقدیری تفکر تفکرا واحدا و خف من
 عذاب الله تعالی دیمکدر که تفکر فعل بایندن امردر که اندیشه کنک
 متعاصبر پس اندیشه خوفی متضمن اولغله من مضاسنه اولان از ایله
 استعمال اولندی ساز کاری پیشه کنه مفعولدر تانسوزی مؤخری
 تعلیلدر تقدیری پیشه کن ساز کاری تانسوزی دیمکدر یکی ده یازانده در
 نسوزی مضارع مخاطب منفیدر مصدری سوختن در یاغنی و یاغنی
 معنانه بوراده مراد اولکیدر (ساز کاری ده یا مصدر یه در ساز کار
 صفت مشبهه در دوزکن ایشلو دیمکدر و لغته کلور که ساز دوزن
 و یراق و فائده و چالغی معنانه در (معنای بیت) بودر که عذاب حقندن
 بر اندیشه ایله یعنی فکر ایدوب اندن خوف ایله که نار آخرت نار دنیا
 کی دکلدر بلکه نار دنیا نار آخرتدن یمش حصه دن بر حصه در تاناز

*

دوزخه یا نیمه سن یعنی با تمام شدن او توری ساز کارانچی پیشه و صنعت ایله
 و در راه آخرتک پراغنی دوز و لوازمی مهیا ایله ریز و آوردن اورایه بی زاد
 و نهی دست کیدنلر آخر معذب اولور لر شول معنایه که عمر لری اطالته
 یکمیش و نقد و قتلری هوایه کیدوب اوچشدر * جمله راجون هست
 بدوزخ کذر * جای شادی نیست باچندین خطر * تقدیری چور کذر
 هست بدوزخ جمله را این جای جای شادی نیست باچندین خطر
 دیمکدر که چون تعلیل ایچوندر کذر مبتدا و هست خبر در عربی ایله
 المرو و واقع و کائن معاسنه بر کذر متعلقدر جمله را کبی زبرا را لام چاره
 معناسنه در جای شادی نیستک مفعولیدر که نیست بوراده ایس
 معناسنه در که نخشنده ضمیر فاعل محذوف اولان این جایه راجعدر که
 این جای مبتدا و نیست جمله سی خبر در و یا خود این جای مابعدی
 قرینه سیله فاعل محذوفدر که نیست این جای جای شادی دیمکدر که
 عربی ایله تقدیری ایس هذا المحل محل السرور در بام مقارنت ماقبله
 قیددر (کذر و کذا ذال میجه و آخرنده راه مهمله ایله اسم مصدر در
 کذا شن و کذا شن بر بردن بره یکمکدر مضارعنده شین رایه قلب و انوب
 کذر و کذا در دینلور (چندین و چندان نیجه نیجه دیمکدر که انجه دخی
 دیرل چند عددن سوالدر نه مقدار معناسنه عربی ده کم کبی ایس چندان
 اولقدر و چندین بقدر یعنی چرق بیکدر خطر خا میجه ایله عربی در هلاک
 معناسنه بوراده مراد اسباب و موانع خطر در که یوم قیامتک موقوف
 و برازخیدر (معنای یت بودر که) چونکه جمله عوام و خواص ایچون
 جهنم اوزرنه مرور و عبور وار در نیکم قرأ نده کلور (وان منکم لا
 وارد ها) ایس و قدر خطر لر و موقفلر و هولناک بر زخلر وار بکن بویعل
 بونک ایله بله جای سرور دکاید یعنی بوارال اغلبه جن برلدر بوخسه
 کوله جک دکل * آتشی در پیش داری ای فقیر * هیچ خوفت نیست
 از نار سهیر * تقدیری داری آتشی عظیم در پیش دیمکدر که اتشی ده
 یا تعظیم ایچوندر و عظیم و شدتی بالاده بلندی مصرع ثانی نیک عربی ایله
 تقدیری ایس لک خوف احلامن نار السعیر دیمکدر که خوف نیستن
 فاعلی و از خوفه متعلقدر نار سهیر نار جهنمدر که کفار و کفار ایچور
 تسعیر یعنی ابقاد شد بدله ابقاد اولتمشدر تا که انلری احراق عظیم

*

احراق ایلله وائی ایقاد و اشغال ایدن غضب الهی و خطایای انس
 و جن و انفس زبانیه در و دیشلر در که حال جهنم هوا محترقند که ائک
 جری یوم قیامتده بخار و آلهه انخاز اولنان اجار واهی جن بزه کاردر
 فقیر بوراده ترجم طریقله در کرکسه غنی اولسون (معنای یت) بودر که
 ای فقیر و مسکین افصح هینک که او ککده آتش عظیم طوترسن که
 او زرندن کذر ایللسک کرکدر سنک ایلله بومقوله نارالله الموقده دن
 اصلا خوفک یوقدر نه جزئی و نه کلی پس اگر سن ائک حقیقتی ادراک
 ایدیدک اول ناری سویندر نور عمل و نور معرفت پیدا ایدردک زیرا
 اول وقته جهنم دیسه کرک که (جز بامؤمن فان نورک اطفاء الهی
 * عقبه در راهست و بارت بس کران * نکذرد بارت بیسی دیگران *
 عقبه مبتدا و است هست معنای خیر و در هسته متعلقدر عربی ایلله
 تقدیری العقبه کائنه فی الطريق و یا خود است کنندی معنای رابطة
 اولوب عقبه مبتدا و در راه خبردر که تقدیری فی الطريق العقبه
 دیمکدر بارت مبتدا و کران ماقبل قرینه سببله محذوف اولان ادا تله
 خبردر بس اکافید در تقدیری بارت کرانست کرانی، بسیار دیمکدر
 ابکنی بارت نکذردک فاعلی و حرف جر کا متعلقدر عقبه حرکت ایلله
 یوقش در که عجم فراز دیر اسکان قاف ضرورت و زنجیون در (بار
 یوکدر حل گی) کران کاف عجمینک کسر یله ثقیل معنای اشتغال
 اولسان آمده کران جانب و خلافت سکر و ح دیلر (معنای یت)
 بودر که ولده عقبه وارد و سنک یوکنده زیاده آغردر و غیر یلرک
 سمعی ایلله اول بولک اول یوقشدن حکمز زیرا هر کس کنندی یوکی
 قیدنده در پس یوکی تخفیف ایده کورتا که آسان کذر ایده سن والا یل
 سنک بولک حکمز بونده طریق اخرق طریق دنیایه تشبیه وارد پس
 طریق دنیایه حلی ثقیل اولان عقبه بی کذر ایده مدیکی کی بار کاهی
 آغز اولان عقبه آخرتدن نجات بولمز پس شول کده نک که کاهی
 از درو یا جوق ایسه ده مغفور اولمشدر ائک ایثی آساندر و ناملمک
 قدس سره سعی دیگران دید وکی (وان لبس الانسان الاماسی)
 ودخی (ولا ترزوا زرة و زراخری) و امثالنه اشارتدر و ائک کا بنی
 تفصیلی تفسیر من روح البیان ده در * داری اندر پیش روز سنجیز *

*

*

و نه خدایت نیست امکان کمریز * اندر داری به ظرف و روز
مفعولدر و مصراع ثانی نك تقدیری و نیست امکان کمریز از خدایت
دیگدر که امکان نیستك ظاهلی و از کمریز متعلقدر پس نیست پوراده
عربی ده لبس معناسنه در رستخیز و رستخیز قیامت گویندر که ثانی
اولدن مخففدر ظاهر اولان بودر که رستخیز ده الف و او ماطفه دن
بدلد که اصلی رست و خیزدر تکا بونك اصلی نك و پو و دنکا دنك
دنك و دنك و سراسر ك سر و سراسر اولدینی کبی که نظاسازی چوقدر
رست یتنه نك اسمیدر که رستن بککدر مضارعی می روید کلور و خیز
یرون فالقوب اوری طور مقدر که خیزیدن ایاق اوزرنه فالقمقدر نشاء
آخره ده موتی تازه نبوب قبرلندن قیامت کلمه بچون اول کونه روز
رستخیز دید لر که (یوم یقوم الناس لرب العالمین) مضموننه اشارتدر
کمریز کاف بجمعی نك کسریله و آخری زاء هو زایله فرار معناسنه اسمدر
مصدری کریمختن در که فاققدر مضارعی می کریزد کلور (معنای
یت) بودر که او گدکه قیامت کونی طوترسن که بعدالموت حیات تازه
بولوب قبرکدن قیامت اینسك کرکدر و اول کونده خدا کدن فراره امکان
یوقدر انکچون خلق اول کون محصور و محاط اولیحق ابن المفردیسه لر
کرکدر و دنیا ده دخی کرچه امکان کریز یوقدر فاما اهل دنیا امکان
اولیغی تصوراید لر انکچون ایام طاعونده و بعض نوازلد بر محلدن
بر محله فراراید لر فاما آخرنده بو تصور باطل اولور و هر کس یلور که
ما خود در پس فراری فراره تبدیل ایلوب ایرکندن امرنه امثال ایل
حقه اقبال کرکدر زیر مدبر اولن اول کونده جزالرن بولورل * ای پسر
راه شریعت پیش گیر * ره روی ترك هوی خویش گیر * پیش گیرك
مجموعی خذ معناسنه در که راه اکا مفعولدر و با خود پیش نظر قدر گیر
اگرچه ظروف توسعه مفعول دخی اولور روی مضارع مخاطبدر
مصدری رفتن در راه انك مفعولیدر (معنای یت) بودر که ای پسر
راه شریعتی او گدکه طوط یعنی و راه ظهره طرح و ترك یتنه بلکه اکا
سالک و قبل اول و طوغری یوانسه کت اگر سن طریق حقه کر چك
سالک ایسك کندی هوای ترك طوط یعنی براق ایکی تکریلو اولان منزل
و حده بمن پس حق سندن وحدت و هوای نفسك کثرت دلر و بوا یکی

✱

مطلوب پذیرده مجتمع اولماز بو جهتمدن کر کدر که هوای نفسی
 ترک ایدمنی و حقه حظه کیده من تا که واصل میزل اولاسن و مرادکی
 بولاسن و بونده اشارت وارد کر که کر جمووصل الهی تک طریق
 شیر یئندر کیدی شریعت اولان دایره حقیقه دخول ایدمهز فاما سلوک
 هوایله مشوب اولیحق مطلب حقیقی حاصل اولماز زیراهوی معارض
 حق و معاندرب مطلقدر * ای برادر باش بافرمان حق * تایانی جفت
 و رضوان حق * اعزای ظاهر در (رضوان رضاء کثیردر و قرانده
 کلور) و رضوان من الله اکبر) بوراده رضوانک تنکیری تقلیل ایچوتدر
 و رضاء قلیل من الله معانسه و بوتنکیردن او توری رضوان معنای
 کثردن تجرید اولمشدر (معنای بیت) بودر که ای برادر فرمان حقه
 و امر خدایه مفارن اول یعنی حقیق پیورغندن طشره چقمسه که راه
 شیر یئندر تا که جنت و رضوان بولاسن و اهلی نعیم اولاسن یعنی
 ظاهر شریعت سالیکی نعیم و بلطنی منع حقیقی به ایصال ایدر
 و هر کس کنیدی خطوه سینه کوره بقدر الاستعداد بولنه کیدر بوزاده
 ناطمک قدس سره جنت و رضوانی جعنده لطافت اولدیغی
 ظاهر در اگر چه رضوانله هر ادر رضاء آلهیدر فاما خازن دار انشواب
 اولان رضوانه ایمان دخی خالی دکندر و رضوانک جنبه اختصاصی
 عوام ناسه کوره در و الاعار فلر بودن بساده راضی و مرضی در * کردن
 از حکم خدای خود متاب * تاغاقی روز محشر در عذاب * تقدیری
 متاب کردن از حکم خدای خود دیکندر که کردن متابک مفعولیدر
 از متاب متعلقدر) کردن کافی عجمی ایله بیوند که عرب عنق دیر (حکم
 خطاب الهی در جا کم الله تعالی در عقل کلیر زیر عقل آلت معرفتدر
 محکوم به فعل مکلفدر محکوم علیه نفس مکلفدر) متاب نمی حاضر در
 مصدری نافتن در بوکمک و چو پرک معانسه مضارعنده فاباه موحدهیه
 مقلوب اولوب تاید و تابنده دینلور (غنی مضارع مخاطبدر مصدری
 ماندن در فالت معانسه مضارعی ماند و مانده کلور) محشر حشر برادر
 حشر بر جلعتی مفرندن حرب و امثاله اخراج و ازعاجدر پس واحده
 کوره محشر دینلر زیر معنای جعندن خالیدر مکرکه امت واحده حکمشده
 قیلنه ورقه بن نوفل کی قبیل النبوة انتقال ابتد (معنای بیت) بودر که

کردنکی

کرد یکی حکم خدادان بود که یعنی اندن اعراض ایتمه و خطاب آلهی به
 یان و یرمه بلکه اقبال ایله تا که روز محشرده عذابده قائمه سن زیر
 امر آلهی به مخالفت ایدن و عید قرآن اوزرنه معذب و بلکه بجهلری
 محمد فی العذاب در * تا یابی در بهشت عدن جای * شفقتی بنای
 با خلق خدای * تا مضراع ثانی فی تعلیلدر جای یابی نك مفعولدر
 با خلق تقدیرده شفقت متعلق و شفقت پناه مفعولدر (عدن جنان
 ثمانیه و یا سبعة دن مقر اثیبا و خواص ناس اولان جنت عالیله در که
 اکا دخول خصوص عمله موقوفدر که از جمله بوراده شفقت علی
 عباد الله در که نصف دین در پس بهشتك عدنه اضافتی غامه نك
 خاصه اضافتی قبیلنددر بلد بغداد کبی معنای لغویسی بالاده در
 (شفقت فاك فتحیله در بوراده ضرورت وزن ایچون اسكان اولمشدر
 (باخلق ده با علی معناسنه در شفقت علی خلق الله اودر که انلره محبت
 و شانلرنه اعتنا بده سن و مکروه خوف ایلله سن (معنای بیت)
 بو در که جنت عدنه بر بولمقدن و انده قرار داده اولمقدن اوتوری
 الله تعالی نك قوللرنه یعنی مخلوقاتی اوزرنه شفقت و مر جت کبی ستر
 بی رحم اوله و کسه به ضرر لاحق اولدیفن اسقه و انلرك غن چکوب
 بوصورنده انلری کندی نفسك حکمنده قش اولور سن و جلله صفات
 رذیله دن قورتلور سن بوجهتدن جایگاهك مقر خواص ناس اولور
 * تادهنتد جای در دارالسلام * با فقیران روز و شب می ده طعام *
 تا تعلیلدر دهندده تا مفعول اول و جای ثانی و در اکا متعلقدر
 طعام می دهند مفعول صریحی و با فقیران غیر صریحی (دارالسلام
 اسماء جنسانددر عموم اوزرنه عدن و خلد کبی و یا خصوص اوزرنه
 بر جنتك اسمیدر که اطعام طعامك اکا دخولده زیاده تأثیری وارد
 (ده کسرله و هاء ساکنه ایلله امر در مصدری دادن در اعطا معناسنه
 مضارعنده الف هایه قلبه اوانوب دهد دیر (معنای بیت) بودر که
 تا سکا دارالسلامده بر و بر یعنی الله تعالی بر و بر ملائکه هر همتا اولمقدن
 اوتوری فقر ایه کیجه و کونند طعام و بر یعنی بذلدن خالی اوله زیر
 ملائکه نك غبطه ایتدکلری اعمال مرغوبه نك بری اطعام طعام در
 و طعام فطعمدر هر نه اولور سه اگر چه لحم ده و حلاوی قسمیده بشقه

فضیلت و اراد و الله المطعم المنعم الجواد * شاذ اكر داری درون
 خستہ را * باز بینی جنت در بسته را * شاذ داری لك مفعول اولی
 و درون ثانسی در باز مفعول اولیدر بینی لك ثانسی جنتدر بعض نسخته
 باز یابی دوشمشدر مال بردر و در بسته جنتك صفتیدر شرحی گذر
 ایتشد (خسته اصلنده مجروحدر صكره عامه مریض معناسنده استعمال
 ابتدیلر بوراده ظاهر اولان تعمیم در (معنای بیت) بودر که اگر بر مجروح
 و مریض و بیچاره لك درونی شاذ طور تسك و حاطرن حالتہ مناسب
 اولان تطیب ایدر تسك بغلو قبولی اولان جنتك قبولی آحق
 کوررسن و بولورسن یعنی جنتك بایی مقلقدر که ایمان و عمل صالح
 اهلندن غیره آجز و اعمال صالحه فاضله دن تفریح دل ناشاد ایتك
 موجبات قنجدندر همان عقدہ قلبی حل ایلہ فتح باب ایدہ کورزیرا
 دیشلردر که الجزاء من جنس العمل * هر که آرد این نصیحتها بجای *
 در دوعالم در جنش بخشد خدای * بعض نسخته نصیحتها بر بنده
 و صبتها دوشمشدر و رجنه بدل راحت و حرمت واقع اولشددر جله لك
 مالی بردر بویتسك اعزایی ظاهر و مفرد اقی مره بعد اخری شرح
 اولتشد در رجنش ده شین معنادہ فعله قیدر بخشدش خدای رحمت
 دیمکدر که مراد در جنت کلبه مطلقه زیرا هر کس بو پندلرله عامل اولمق
 آسان دکلدر (معنای بیت) بودر که هر مؤمن که بو نصیحتلری و اول
 کتابدن بو محله لك تحریر اولنان و صبتلری بر بنده کنوره و حکمنی و یو
 حق تعالی ایکی عالمده یعنی دنیاده و آخرتده اکار رحمت و راحت
 و حرمت و عزت بفشلر بوراده بخشد اخر غایب اولمق دخی جائزدر
 بفشله سون معناسنه ولکن مابعد کلامه مناسب اولان بطریق التعلیل
 اخباردر برحک الله و امثالی افعال کبی * ورنیار داین وصیت رابجای
 * دورماند بی شکی اواز خدای * این وصیت نیار لك مفعولیدر بجای
 اکا متعلقدر دورماند لك مفعولی و بی شك اکا متعلق و او مانده فاعلی
 و جبار و مجرور دوره متعلقدر و (واکر دیمکدر که حرف شرطدر) نیار
 و اصلنده نه آرد در شکم مرور ابتدی (وصیت موتك مابعدنه مضاف
 اولان تملیکدر بوراده مراد غیره پروغط و پند ایتك وصیت و عهددر
 (بی شکی ده باز ایدہ در (معنای بیت) بودر که واکر بو وصیت و عهده

برینه و محلنه کتور مزو عمل ایتزسه اوکسه بی شک و بی شبهه حق تعالی دن
 دور و بعید او لور یعنی بعد معنوی بولور و بحجاب آلتده قالورز برا
 بوو صینلر اسباب قرب آلهی وو سائط وصل رجائی در پس انک
 طریفسدن خارج اولان منزلدن دورا دور اولور * یا آلهی رحم کن
 برماهمه * عفو کن جله کاه ماهمه * یونک تقدیری یا آلهی واله
 المؤمنین دیمکدر انکچون تعیم ایدوب برماهمه دیدی (یا ایها النبی
 اذا طلعت النساء) کبی اولور که تقدیری (یا ایها النبی والمؤمنون اذا طلعت
 النساء) دیمک اولور (رحم کن ارحم معنسانه در که) برما کاه تعلقد
 مامن کله سنک جمعیدر (همه ای تا کیدر) عفو کن دخی اعف دیمکدر که
 جله انک معفولیدر اصلنده همن اضا قتله جله کاه در همزه لاجل
 الضروره حذف اولمشدر همه مایی تا کیدر و جازدر که جله بی
 تا کید اوله پس (فسمجد الملائکه کلهم اجمعون) کبی اولور عفو
 محمودر مغفرت ایله فرقی بودر که مغفرت تبدیل بایند ندر قال تعالی
 (فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات) زیرا غفر ستر در سترایسه
 محو اقتضا ایتز پس مغفرت خواص ناسه و عفو عوامه (معنای بیت)
 بودر که یا آلهی واله المؤمنین جله مز یعنی اگر بنم و اگر سار مؤمنلر
 اوزرنه رحم ایله و اثر رحمت بودر که بزم جله مزک جله کاهنی عفو
 و محو ایله و صحیفه اعلمزده اندن اثر قومه نانظم قدس سره بونده انبیایه
 علیهم السلام اقتدا ایلدی زیر انلر دخی عفو و مغفرتله دعا و تعیم ایتدیلر
 شکم حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام و امثالندن
 فرأند منقولدر پس دعایی کندی نفسنه تخصیص ایتما مک کر کدر
 اگر داخل صلاتده و اگر خارجنده زیر غیر بی تشریک ایتما اجابته
 اقر بدر انکچون (ایاک نعبد و ایاک نستعین) دندلی اعبد و استعین
 دندلی و فی الحدیث (لایوم عبد قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم
 فان فعل ذلك فقد خائهم * عاجزیم و جرهما کرده بیسی * نیست
 ما را غیر تو دیگر کسی * تقدیری ما عاجزیم و جرهما بیسی کرده دیمکدر که
 ما عاجزیم مبتداء محذوف و خبر بدر عاجز قادرک ضمدیدر زیرا
 عجز انسان جمک ضمیمه مؤخر بدر عجز که سکون جمیمه ضد قدرندر
 تا آخر اموره مؤدی در انکچون تعارفده قصور عن فعل الشئ معنسانه

اسم اولشدر (عاجزیم اُخرنده اولان ایم کسر همزه ایه فتکلم مع الغیر
ضمیریدر تخفیفاً همزه می لفظاً و کاتبه حذف اولمشدر) (کرده ماضیدن
قبسدر که ماضی مقید بالغرب دیرل ایلش معناسنه) (جرمها انک مفعولی
و بسی کثیر معناسنه) (کاصفدر جرمها جرمک جمیدر ذنب معناسنه
جرم فتحله اصلنده قطع الثمرة من الشجرة معناسنه در پس جرم ضمله
شول کسب قبسدر که فاعلنک حقدن قطیعنی ایجاب ایلشدر
مارانیسته متعلقدر زیر الام جار معناسنه در عربی ایه تقدیری
لبس لئلا غیرک احد ای احد غیرک دیمکدر که احد لبس نک فاعلی
و غیر اتدن بدلدر) (دیگر تا کید ایچوندن زیر اغیر معناسنه در پس کسی ده
یا وحدت ایچوندن که کسی سیاق نفیده واقع اولمغله عموم افاده ایدر
(معنای یث) بودر که بز عاجزلر و جوق کاه ایلشوز در بر ایچون
شدن غیری هیچ برکسه یوقسدر که لاله غیرک مو جججه سنی معبود
بالحق یلشوز والوهیتی سکا تخصیص قیلشوز ودخی (ومن یغفر الذنوب
الا لله) مفهومی منجه سنک دامن عفو و مغفرتکه تشبث ایلشوز در پس
بنده یوز که باب مولایه التجا و انتساب انجسوز در * کبرج خوانی و ر برای
بنده ایم * هر چه حکم تست ازان خرسنده ایم * بنده ایم مبتداء محذوفه
خبر در تقدیری مابنده ایم دیمکدر که جمله سی جزاء شرطدر بوراده
ایم اصلی اوزرنه همزه ایه واقع اولمشدر ~~که~~ لفظاً و کاتبه مثبتدر
مصرع ثانی نک تقدیری هر چیزی که او حکم تست ما خرسند
ایم ازان دیمکدر که هر چیزی مبتداء و ما بعدنده جمله اسمیه کاصفندر
و ما خرسنده ایم جمله سی مبتدایه خبردر (بخوانی مضارع مخاطبدر
مصدری خواندن در واور سمیه اوقومق و دعوت اتمک معناسنه
ولکن خواندن فتحه و ضمه باینده درج اولمشدر پس اگر فتحه نظر
اولنور سه باء موحده کسرله و اگر ضمه به اعتبار قلنور سه ضمله اوقنور
بوراده بخوانی و براتی نک متعلقلری محذوفدر تقدیری بخوانی بدرت
و براتی از درت دیمکدر که) (در قیودر) (براتی باء موحده نک کسرله مضارع
مخاطبدر مصدری راندن در سورمک معناسنه حکم خطاب الهیدر که
فرماندر) (خرسند خاء معجمه نک ضمله قانع و راضی معناسنه در آخرنده
هائنده ایه مقابله دن او توریدر زیر الفت حلیمی ده کلور که کاه اولور که



هاء علامت محذاتنده وزن ضرورتندن اوتوری برهء ساکنه
 احتیاج اولنورده اداخل اولنور اول حالده هاء صریح تلفظ ایلك
 قیصدا فصیح اولان بودر که فتحه بی سلکرت تلفظ ایلدیلر شوبله که
 نه صریح ها و نه الف بلکه بین بین اوله نیکم لطیفی شه مرند کلوور
 (ای شاه ستمکاره وی دلبر عیاره) تاکی دل بیچاره کشته بفرقت
 خون) انتهی پس ضرورت وزن ایچون هاء علامت محذاتنده
 هاء ساکنه اداخل اولنقی جائز اولیجق ضرورت قافیه ایچون
 دخی ها، علامت اداخل اولنور (معنای یت) بودر که یا الهی اگر
 قیوکه لطفله دعوت ایدوب قبول ایده سن واکر قیو کدن قهرله سورب
 رد ایده سن هر نه شی که سنک فرمانک و موجب امر کدر اکافانع
 و تسلیم واندن راضی بوز زبرا عبد مملوکه مولا سنه انقیاد و اطاعت
 و حال و مرنه ذوقله اقبال دوشر بوخسه ادبار و اعتراض دشمنانسته
 بو بر کلامدر که بونک مضمونی عهده سندن کل اولبا بیرون اولور
 آنجق وشیخ ناظم قدس سره حسن ظن اولنور بعد ذادعاده الوهیت
 و ربوبیت تعیین اولنوب یا اله العالمین و یارب العالمین دندل و کینک سری
 بودر که حقله عبدک میانده ارتباط الوهیت و ربوبیت و مالو هیت
 و مر بویت ایله در که بونک ماوراسنه کذر قابل دکل وداعی به دخی
 فیض حق اول مرتبه دن نازل اولور و اول مرتبه نک ابتداء ظهوری
 عقل اولدندر پس الوهیت و ربوبیت سلطنت کی مرتبه تعیین در که
 رعیتک سلطانه ارتباطی واندن سئوال و منتهای دعاسی مرتبه
 سلطنت اولدیغی کی اهل جهانتک مرجع توجهی دخی مرتبه الوهیتدر
 * رحمت حق باد بر روح کسی * کین نصائح را بخواند اوبسی *
 ظاهر اولان بودر که بویت بالاده ورنیارد پیشه الحاق و منظومه
 مناجات خدائله ختم اولنه و لکن بزده بولتان نسخهلده بولمسی کویا
 ناظم قدس سره مغفور الذنب اولماسن دعادن صکره رب العالمینسه
 حسن ظنی (وادعوا لله واتم موقنون بالاجابة وفتح کمال اولدیغی
 جهتمدن اثر استجاب استشعار اتمکله بطریق التکمیل دعاء آخره دخی
 شروع ابتدی که نصائح مذکور ایله عمله تخریضدن صکره منظومه سنی
 مناعه به دخی حس ایلدی زیرا مطالعه طالب حقه وسیله عملدر



والا طالعہ مجردہ بی ثمرہ درو بو خصوصہ مستجاب اولد یفتک
 اثری بودر کہ بومظومہ بہ اعجام رغبت ایتدو کی کبی اروام دخی رغبت
 ایدر و بومعنادن در کہ منقار قلم حق دن بونقاط بو اوراقہ چکیده
 و بو حروف و کلمات بوسطوره کشیده اولدی بیت مذکور ک عربی ایله
 تقدیری رحمة الله علی روح رجل قرأ هذه النصائح قراءة كثيرة
 وحفظها وعمل بها دیمکدر (پس باد امر غایبدر کہ رحمت حق انک
 فاعلی و برا کامتعلقدر) او نحو انک فاعلی و این نصائح مفعولی و بسی
 خوانده قید درو بعد الجملة کمی یہ صفتدر باد امر غایک برنو عبدر کہ
 دعاده مستعملدر ککاد و رساد و امثالی کبی اصلی بود در و او الفه
 و ما قبل مقتوح اولوب باد دندلی و بعض مواضعده بادا دینلور
 الف اطلاقله تفخیمدن اوتوری ولغت حلیمی ده کلور کہ باد امر
 غایبدن مصدری بودن در اولقی معناسنه اصلنده بوادر ککرت
 استعمالنه بناء و او حذف اولندی انتهی (روح دن مراد روح
 رواندر کہ نفس ناطقه دخی دیرلر کہ نفس کلیه دن مستفاد در یعنی
 الله تعالی صورت آدمیه بی تصویر اید و ب نفخ ایلدی کہ اکا نفس
 روحانی دیرلر فتح فائله و روح حیوانی و قوی اول نفسدن حاصل
 اولوب اجزاء صورته سر بیان ایلدی و اول صورته نفس کلدن
 نفس ناطقه جزئیہ تعین ایتدی پس نفس جزئیہ نفس کلک
 اشعه انوارند ندر کہ تدبیر و تصرف انک یدنده دراکر بو نفس ناطقه
 اولمایا یدی علم و ادراک حاصل اولمازدی و لکن انی ادراک ایتکده
 زیاده صعوبت اولماقله هرکس انک شاننده حیرتده قالمشدر (کین
 اصلنده کہ این در کہ این اسم اشارت و کہ رابطه در ضرورتاها و انف
 لفظا و کتابه حذف اولمنشدر) نصائح نصیحتک جمیدر نصیحت
 نصیح دن اسمدر نصیح شول فعلی و یا قول تحری در کہ صاحبسه
 انده صلاح وارد رنتکم بالاده تفصیل اولمنشدر (معنای بیت)
 بودر کہ رحمت اولسون اول کسه نک روح روانی اوزرنه یعنی
 رحمت خاصه الهیه نزول ایلسون اول جان عزیز اوستد کہ لسانی
 بو نصائح چوق اوقیه و قلبی انی ادراک و حفظ ایدوب قلب و قلبی
 ایله عمله کنوره نتکم بعض سور قرآنیه فضا ثنی بیانده برکسه

یوسوره بی قرائت ایلمسه شویله ثواب بوله دئلمشدر مقصود لسانیه
 قرائت و جنائیه درایت و مقتضاسیه عمل و حرکت دیمکدر زبیرا
 قرائت مجرده ده اجر مرتبه لسانه مقصودر که شیء قلیلدر فاعلم
 هذا (بعد از ناظم قدس سره کتابی بیه بسمله ایله بدأ ایدوب بیه مشات ایله
 ختم ایلدی که بیه موحده تعینات حرفیدک اولیدر یعنی الفک نقاطی که
 یا اوج و یا باش و یا یدی در بیه موحده ده تعین بولدی و اخیری بیه
 مشات ده ختم اولدی کویا بیه موحده ام الکتابدر که مرتبه علمدر
 و اکا مرتبه صفات دخی دیرلر و نقطه مرتبه احدیتدر که مرتبه
 غیبدر و اکا مرتبه ذات دخی دیرلر و بیه مشات اسم رب
 مقابله سنده در زیر جله اطوار و مراتب ربوبیته ناظر در انکچون
 رب العالمین دینلوب جیع عوالمه اضافت قلندی و کذلک بیه مشات
 مراتب کونیه دن سماء کیوانه ناظر در که نزولا سماء اولی در بوجهتدن
 آخریت و اولیت بری برینه ملتقی اولدی زیر آخر الامر اول الامر
 راجعدر بیکم دائره پرکارده ظاهر در و خوشدر اول آخریت که
 اول الامر راجع اوله زیر امر سلوک خطی دکل بلکه دوری در همان
 اختیار کله اولدن آخره ایره کور (و بعد از ناظم قدس سره بونده
 رجته دعاسی مطالعه کتاب ایدنلرک مراتبه راجعدر زیر هر کسه
 رجح اکله حالنه کورمدر پس وارحم محمد و ارحم امة محمد مقاله سنده
 اولان رجح خصوص اوزرنه در که جناب نبونه کوره تصلیه
 معناه سنده در که بین الحیدین سر مکتومدر پس بوندن حضرت نبوت
 غیرک مرحومی اولق لازم کلز نتکم بعضیلر و هم ایندیلر و ایت محمد
 تعلق ایدن رجح دخی علی الخصوص در اگرچه رجح عامه تحتده
 داخلدر الحمد لله الملك المنعم المحسن الفضال و للشکر لله المولى المولى
 المتعال که رجح امتانیه و منت رحانیه ایله بوشرح لطائف مشهور
 و معارف مقرون شیخ اسمعیل جفی بروسوی ثبته الله علی الصراط
 السوی قلندن چکیده و خط اتمام کشیده انجام رسیده اولوب بیک
 یوز اوتوز الی سال فرخنده قالی مشتمل اولدینی شهر رمضانک
 اون بدینی روز جمعه اشراقندن صکره مهر ختام اولمش و دفتر
 تحریر و طومار دورلشدر جان و دلدن مأمول و درگاه عزتدن مشغول

وودركه الى يوم التلاق صحيفه عالمده نقش باقى اولوب بو عبد طالحدن
 انتفاع ارباب دله صالح بر اثر جزيل اولمغله اجر و مشوقى خاله
 حقير حفره فقيرى فيضياى وحديقه حشك حالى ترو تازه و سبراب
 ايليه والله خير و اتقى الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
 خصوصاً على النبي المجتبى والرسول المرتضى والحبيب المصطفى
 صلى الله تعالى عليه وسلم تلبية وتسليم لبس
 لهما نفاذ وعلى آله واصحابه الامجاد
 الى يوم التناد و آخر دعواهم
 ان الحمد لله رب

العالمين

تاريخ منظوم للشارح قدس سره

حمد لله كه شيخ عطارك ويردى حقى مشامنه بو شرح
 برالف قد كلوب ديدى تاريخ اولدى اهل دله تحفه بو شرح

الحمد لله فى الاول والاخر * والصلاة والسلام على سيدنا محمد الناصح
 لاسنه فى الكامن والظاهر * وعلى آله واصحابه ذوى السعادة والمآثر
 فقد وقع اتمام طبع هذا الشرح المستطاب * والكتاب الناطق بالحق
 والصواب * بدار الطباعة العامرة * بمعرفة ناظرها القاضى يومئذ
 بدار الخلافة الناضرة * وهو العبد الفقير الى الاء ربه الصمد *

شيخزاده السيد محمد اسعد * الناظر لتقويم الوقائع السنه

فى الدولة السرمديّة العليّه * اواخر

شهر رجب المرجب * سنة

خمسین ومائین

والفه

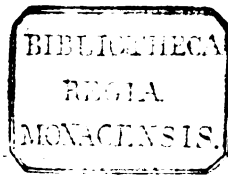
* تاریخ ختام الطبع لاسعد الفقیر *

بولدی کثرن اشبو نسخه عهد خان محمودده
ذاتی زیر منتصغر طبع عرفان نبهاله
اسعدام طبع عدد تاریخی ده الحق انک
پند عطار شرعی حق اولدی اعلی طبعاله

* تاریخ دیگر *

عجمی بیقرانک شهرت باصدرسه خان محمود
زمان دولتی علم و کماله مایه در زیر
هنر تحصیل موقوف کتاب اوله لطفندن
باصلفده نیجه نادر نسخ تصحیح ایله حالا
از انجمله اولندی طبعاله تکثیر بو نسخه
الوب قیسون دعای شاه عصری سرسردنیا
صیایف جلو کاه دیده ندریس اولدقبه
وجود داوریسین ز پور تخت ایلسون مولی

اوقونسون سولدی تاریخ اسعد لفظاوه حق
باصلدی یک ایکیوزالیده پند شرعی یل رعنا



8

1

Ford-Allen Attor

4th A. M.

2192



